

...ن اباد	۴۰۰	قیر	۴۳۴	کرمان	۴۶۸	کتک
...خ اباد	۴۰۰	قهرود	۴۳۴	کواشیر	۴۶۹	کجرات
...نج پور	۴۰۰	فارص	۴۳۵	کرجستان	۴۷۹	کجرات
فرح اباد	۴۰۰	قمرود	۴۳۵	کرمانشاه	۴۹۰	کلنک
فتح اباد	۴۰۱	قیدار	۴۳۵	کوهستان	۴۹۲	کشمیر
فارمد	۴۰۱	قراباغ	۴۳۵	کوستان	۴۹۲	کشتوار
ف...	۴۰۱	قراداغ	۴۳۵	کرخ	۴۹۳	کاهراج
فورک	۴۰۲	قطیف	۴۳۵	کهبنان	۴۹۳	سرکر
فیروزاباد	۴۰۲	قادسیه	۴۳۵	کیلان	۴۹۳	کابر
فحلیان	۴۰۳	قصر شیرین	۴۳۵	کوران	۴۹۳	کنز
فدرک	۴۰۳	قندهار	۴۳۶	کرند	۴۹۳	کشش
		قهستان		کزاز	۴۹۴	کفرطاب

حدیقة السیاح

حسن اباد	۴۰۰	قیر	۴۳۴	کرمان	۴۶۸	کتک
فرح اباد	۴۰۰	قهرود	۴۳۴	کواشیر	۴۶۹	گجرات
فتح پور	۴۰۰	فارص	۴۳۵	کردستان	۴۷۹	گجرات
فرح اباد	۴۰۰	قمرود	۴۳۵	کرمانشاه	۴۹۰	کلمنک
فتح اباد	۴۰۱	قیدار	۴۳۵	کوهستان	۴۹۲	کشمیر
فارمد	۴۰۱	قراباج	۴۳۵	کوستان	۴۹۲	کشتوار
ف	۴۰۱	قراداغ	۴۳۵	کرخ	۴۹۳	کاجراج
فورک	۴۰۲	قطیف	۴۳۵	کهنبان	۴۹۳	سراکر
فیروزاباد	۴۰۲	قادسیه	۴۳۵	کیلان	۴۹۳	کابل
فحلیان	۴۰۳	قصر شیرین	۴۳۵	کوران	۴۹۳	کنر
فدرک	۴۰۳	قندهار	۴۳۶	کرند	۴۹۳	کش
فغ...		قهستان		کراز	۴۹۴	کفرطاب

حديقة السياح

وره اهم ... [illegible]
... ۲ ذیقعده ۱۳۵۰

بوستان السیاحه

فهرست امکنه کتاب

۲/۷۱

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بی حد و ثنا و رباعی سپاس بی منتها مخصوص واجب الوجودیست جل وعلا که گلهای ممکنات را از
صحرای عدم بگلشن وجود جلوه گر کردانید کریمی که از فرط مکرمت ریاحین موجودات را از سبد تجلی
بچمن هستی بظهور رسانید کان الله ولم یکن معه شیء خداوندی که طایران بوستان ادراک در هوای معرفت
کمال طیران چنین که ما عرفناک حق معرفتک و مرغان گلستان دانش در اوج شناسش پر پرواز بسته که لا
احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک بیت سبحان خالقی که صفاتش ز کبریا بر خاک عجز می فکند
عقل انبیا بیما اندیشی که بلبلان روضه ایجاد بر احدیتش هم آواز و لئن سألتهم من خلق السموات والارض
لیقولن الله و طوطیان حدیقه امکان در ادای تسبیحش هم پرواز یسبح له ما فی السموات والارض
رحیمی که سیاح خرد از سیاحت گلزار صنعش قاصر و مرحله پیمای فهم از تفرج بهار کمالش عاجز و ما
قدروا الله حق قدره منعمی که عندلیب زبان و طوطی بیان از شمار ازاهیر نعما و اوراق الاء او بکم
ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها تعالی شانه الله اکبر مرغان روضه ایجاد از هر غنچه گلبن ممکنات
کتابی خوانند و از هر ورقی از اشجار موجودات بابی دانند نظم ولد درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقی دفتریست معرفت کردگار رحیمی که از کمال احسان نهال وجود انسان را در باغ کنت کنزا
مخفیا بابیاری فاحببت ان اعرف محضر و دبان عود بد سیاری خمرت طینة آدم بیدی محمر و
بثمر فنفخت فیه من روحی مثمر و بارور فرمود مبدعی که بخامه قدرت بر طبق لقد خلقنا الانسان
فی احسن تقویم نقوش نفوس و بنور عقل و بحلیه خلق و خلق انسان را آراسته گردانید و تکریم

ولقد کرمنا بنی آدم مکرم و بحکم انی جاعل فی الارض خلیفة بر سریر خلافت نشانید بر و فق آیه
انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان
آدم را محمول امانت ساخت بیت آسمان بار امانت نتوانست کشید و بر طوق آیه و اذ قلنا للملائکة
اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ملائکه عظام بر سجود آدم مامور گشتند و ابلیس که در کبر انی و
استکبر و کان من الکافرین بخطاب فاخرج منها فانک رجیم مغلول و بندا ان علیک لعنتی الی
یوم الدین او بحیه شد بیت زهی جاه و جلال و قدرت و عز که در افعال و عقل است عاجز لا یسئل
عما یفعل و هم یسئلون نظم کی بود زد ملطف و ریکدار دیپیمی زهره گفتار نه کان جه سبحان جرات
بعد از حمد حضرت بیچون و سپاس خداوند کن فیکون زواهر تحیات و جواهر صلوات بر ارواح ساکنان
فرادیس قدس و عاکفان حظایر انس که هر یک در درباض نبوت و حدایق رسالت وردی رنگین و
سروی خرامنده اند علی الخصوص بر مرقد مطهر و جسد منور آن ذات که سبحان الذی اسری و آن
سایر فضای قاب قوسین او ادنی آن خلوت گزین مقام لی مع الله و آن مسندنشین و لسوف یعطیک
ربک فترضی آن ناطق و ما ینطق عن الهوی و آن ناظر ما زاغ البصر و ما طغی آن سایه خورشید
ذات و آن آفتاب جمله ممکنات و آن ممکن واجب نمای و آن واجب ممکن انتمای آن سکونه لولاک
آن ثمره شجره و ما ارسلناک زبده کاینات و قدوه موجودات خاتم الانبیاء و سید الاصفیا محمد
بن عبدالله ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما
صلوات الله و سلامه علیه و آله الطیبین الطاهرین که بادبانان عالم ملکوت و مقتدایان عرصه
مسالک جبروت اند و آیه کریمه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا بر طهارت ذیل شان گواه و مضمون صدق مشحون قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی بر مودت شان دلیل مدعا است سیما بر جان پاک آن متوج بتاج انما و مشرف بتشریف انا
مدینة العلم و علی بابها آن مکحل بکحل لو کشف الغطاء و مبصر بر بصیرت ما رایت شیئا الا و
رایت الله و آن قایل بقول انا نقطه تحت با بسم الله و انجوانمرد و من الناس من یشری نفسه ابتغاء
مرضات الله آن شهسوار معرکه لا فتی و آن مبارز میدان هل اتی آن خطیب منبر سلونی و آن صاحب
مقام هر ولی آن جوهر ربوبیت و آن گوهر عبودیت ولی حضرت کردگار قسیم الجنة والنار پیشوای
اهل طریق و رهنمای اهل تحقیق قطب الموحدین و غوث الواصلین امیر المومنین اسد الله الغالب
و مظهر العجایب علی بن ابی طالب سلام الله علیه و اولاده و اتباعه و اشیاعه اجمعین الی یوم الدین

اما بعد بر رای معرفت مآثر ایستادگان پایه سریر فضل و کمال و بر ضمایر مهر مآثر نشستگان
مجلس و محفل وجد و حال ظاهر و هویدا و روشن و پیدا خواهد بود که محرر این اوراق و مفرد این
اطباق تراب اقدام اولیاء الله و کمترین بندگان نعمة الله العفیر الحقیر الجانی ابن اسکندر زین
العابدین الشیروانی احسن الله الیه وغفر له ولوالدیه بنابر اقتضای قضای بای گردون بل بحکم حضرت
بیچون از وطن معهود دور و از مسکن مالوف مهجور گشته در عتبه خامس آل عبا اباعبدالله الحسین
علیه السلام مجاورت اختیار نمود و مدت دوازده سال در خدمت والد و سایر علما بتحصیل
علوم رسمیه و فنون ادبیه مشغول بود و چون بار سنجانی از مراحل زندگانی بمرحله هفدهم
پای نهاد بر وفق تقدیر بل بفرمان حضرت مدبر سیاحت اقالیم مختلفه از بلاد دور و نزدیک
و ممالک و نواحی دست داد و مجالست اعالی و ادانی و معاشرت افاضل و اراذل هر کشور اتفاق
افتاد و مخالطت طوایف انام از وضیع و شریف روی نمود و مصاحبت فرق بنی آدم از قوی و ضعیف
حضرت خداوند مقدر فرمود و عقد را استعداد فطری از صحبت دانایان روزگار و دانشمندان
هر دیار مستفیض و بهره ور گردید ع وللارض من کاس الکرام نصیب و کل از نوصه کمال اهل
حال و خوشه از خرمن فضل ارباب کمال بر چید مصرع ز هر خرمنی خوشه یافتم در حین
گردش عالم و سیاحت طوایف انام جمعی از اخوان صفا و اخلاء با وفا التماس نمودند و در
خواست کردند که از آنچه دیده و مشاهده کرده سطری از احوال و اوضاع هر دیار و اقلیم
و فصلی از مذهب و مشرب هر فرقه از صحیح و سقیم بی تعصب و تقیید در سلک تحریر و
تسطیر منتظم گردد و از اهل سلوک و طوایف ملوک و علماء عصر و حکماء دهر و مشاهیر
زمان و معارف اوان ملاقات اتفاق افتاده بعضی از حالات و مقالات ایشان در ذیل
اذکار و در ضمن اقسام مذکور و مسطور شود که دوستان را یادگار و آیندگان را تذکار خواهد
بود نظم چه بهتر مرد را از یادگاری که بعد از وی بماند یادگاری اگر چه غایت خلت
و حسن نیت و کمال مودت و صافی طویت چنان مقتضی بود که بی توقف و تاخیر مامول
و مسئول اصحاب اقدام نماید و طریق انجاح تمنای اخوان و ایضاح مآرب دوستان بی
تعویق و تسویف بپیماید لیکن بواسطه وقوع حوادث روزگار و تراکم غموم و زحمات بسیار
و انقلابات متنوعه و تشویشات متفرقه از نوائب نکبات و نکایت بلیات عموما از ابنای زمان
و خصوصا از جاهلان عالم نمای و دوستان دشمن خوی بر بدن ستم دیده و روان بلا کشیده

میرسید

میرسید و اصناف اعراض و انواع امراض از اطراف و اکناف نازل میگردید نه اسباب حدوث
معین و نه ابواب حدوث مبین بود نوائب نوائب از جوانب اربعه التهاب یافته و بواعث مکاره
از جهات سته بر حد عدم شتامت کلک در رسالت با وجود دو زبان لب از تقریر بسته و
دوات عنبرین رشحات از غایت دلتنگی در سواد غم نشسته دل از جور روزگار پر خون و خاطر
از گردش چرخ ناهنجار محزون بیت دل که آئینه شاهیست غباری دارد از خدا می طلبم صحبت
روشن رائی از وفور حادثات و کثرت واقعات نه زمانی قرار و نه آنی استقرار است در
اینحالت و در این ولایت با دل شکسته چه اندیشه تواند نمود و در این تنگی امن و امان و
مناهج وقوع حدثان زبان بتالیف چگونه تواند گشود نظم هنر نمیخرد ایام و غیر از اینم نیست
کجا روم بتجارت بدین کساد متاع طرفه زمانی و عجب اوانی است که مالکان ممالک
دانش و سالکان مسالک بینش در شهرستان یاس قرین محنت و اسیر و ساکنان کوی
جهالت و نادانی روندگان طریق غفلت در ریاض امانی همواره شاد و خرم شعر بی هنران
رخ ورد بود در کرشمه و نازی سوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبیست در این ایام هنر در
بی هنری و فضل در ستمگری رواج تمام یافته و جمهور ناس از تحصیل کمالات انسانی و از
تکمیل فضایل نفسانی روی بر تافته لاجرم نه کالای معرفت را [illegible] کاری و نه متاع هنر را
خریداری است نظم هنر نهفته چو عنقا بماند زانکه نماند کسی که باز شناسد همای را ز
زغاد بناء علی هذا با خویش مقرر داشت که یکبارگی خطوط تالیف را برقم نسیان مرقوم گرداند
و سمند سخن گستری را در میدان فصاحت نراند و زبان قلم و قلم زبان از تحریر و تقریر باز دارد و
دست انشاء بر کاغذ دو روی و دوات سیاه دل نگذارد ناگاه لفظ معربا آفتاب اقبال از مشرق
سعادت طلوع نموده مبشر غیبی و هاتف لاریبی بگوش هوش رسانید که از تلاطم هموم
روزگار آسوده باش و دل محنت منزل را از تراکم غموم سپهر ناهنجار مخراش که در بازار کاینات
هر گوهر را خریداری و هر مهره را طلبکاری و هر نقدی را طالبی و هر جنسی را راغبی هست
مشاهده نما که شمس فلک کمال از مشرق مکرمت طالع و ماه سپهر جلال از افق جمال ساطع
گشته امروز آن اختر برج خلافت و گوهر درج سلطنت پرتو عاطفت بر فرق خاکنشینان
انداخته و آن همای سپهر دو بچه همای اوج هنروری مرزبان زاویه عزلت را باصناف
الطاف مفتخر و سرافراز ساخته خاک درگاهش کیمیای هر بی هنری و غبار بارگاهش کحل

الجواهر بصری صدور باطنشان مشکوة انوار ولایت وقلوب روشن ضمیران قدس
اسرار دقایق داور دادگر وسرور عدل گستر دارای عالم آرا وسالار مهر لوا مالک ملک
مکارم وحاکم مصر مراحم عماد اهل حال ومراد اهل کمال اعدل الملوک وحارس اهل سلوک
نظم بدانش خسرو ملک معانی ۞ ببینش کاشف سبع المثانی ۞ سپهر بار دانش نهاد صاف اعتقاد
دانش نواز تحقیق طراز الحاکم المحمود والملک المسعود علاء الدولة وحسام الملة وسعد الملک
نواب مستطاب مالک رقاب المؤید بتایید الله الموفق بتوفیق الله
خلد الله تعالی ظله علی مفارق المحبین وابد الله جنده علی رؤس المنافقین بمحمد وآله
الطاهرین این مجموعه را باسم میمون والقاب همایون آن خورشید آسمان سپهر یاری بیارای
وآن شاهد غیور ابنام نامی واسم سامی آن نجم کوهر کامکاری زیور غای نظم جهانی شد از
دانشش بهره ور ۞ بتخصیص ارباب فضل وهنر ۞ بدرگاه او کس نکرد التجا ۞ مگر آنکه حاجات او
شد روا ۞ چون هدهد سبا وپیک اهل وفا بدین اشارت بشارت نمود از این خبر بهجت اثر دیده
دل روشن وفضای خاطر چون گلشن گشت بیت بدین مژده گر جان فشانم رواست ۞ که این
مژده آسایش جان ماست [illegible] بنابر اشارت عیبی بر امضای این تالیف مبادرت نمود امید از
کرم حضرت کریم ولطف خداوند قدیم چنانست که این تحفه محقر وهدیه مختصر مطبوع طبع والا
ومقبول مزاج اشرف اعلا گردد وچون پرتو آفتاب قبول بدو افتد بحکم آنکه مصرع هر عیب که
سلطان بپسندد هنر است ۞ نقصان بکمال مبدل شود توفیق اتمام ونصرت انجام از حضرت
ملک العلام درخواسته آمد انه علی ذلک قدیر وبالاجابة جدیر چون این مجموعه از
ریاحین الطاف لطایف وازاهیر حقایق وگلهای معانی زیب وزینت یافته بناء علی هذا
موسوم بحدایق السیاحة گردید وذکر دیار وامصار را بترتیب حروف تهجی مفرد ومعین گردانید
وحق المقدور اقلیم وکشور ودیاری که اعظم واکبر بود بهمان ترتیب مقدم ساخت وپس هر
شهر وبلد وقریه که بزرگتر وعظیم تر بود ذکر آن را پیش انداخت وترتیب کشور اقلیم را منظور و
معتبر داشت اما بودن هر ملک وبلد را از کدام اقلیم ملتزم داشت وبعد ذکر احوال اشخاص
را بترتیب حروف لازم شمرد واین مجموعه مرتب گشت بر یک بوستان وبیست وهشت حدیقه
ویک گلستان وعلی الله توکلت والیه المستعان بوستان در مقدمات ترتیب این حدایق و
بیان بعض مطالب که مناسبت بود ای معرفت بهای ارباب دانش و[illegible] تخمین اصحاب

بینش

بینش روشن وبرهان خواهد بود که از کتب محققان بلاغت نشان مفهوم واز تقریر دلپذیر
سیاحان معرفت توامان معلوم میگردد که شخصی که تمامت بر وبحر گیتی را بطریق تفصیل دیده
باشد متحقق نشده وبر کسی که جمیع دیار وامصار عالم را جزء جزء سنیده وبحقیقت آن رسیده
باشد بعرصه وجود نیامده گویا آیه کریمه إِنَّ أَرْضَ اللهِ وَاسِعَةٌ بر این مطلب ایمائی دارد و
احادیث چندین مؤید ومقوی مدعا باشد از انجمله حدیث بساط وخبر شهر جابلقا وجابلسا
واماکن یاجوج وماجوج وامثال آن اشارت جمعی کثیر وجمی غفیر از طوایف امم واز دانشمندان
بنی آدم بحکم آیه سِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ در عالم سیاحت نموده اند وطریق
تحقیق اکثر معموره جهان از سبیل اجمال پیموده وبا گروه گوناگون وفرق از حد افزون مجالست
ومخالطت کرده اند ودر لوازم تحقیق مذاهب ومشارب وادیان ایشان سعی بلیغ بجای آورده اند
مورخان معرفت توامان ومولفان فصاحت نشان در کتب خود بیان فرموده اند وابواب
طول وعرض آن با جدول روی زمین کار طالبان گشوده اند چون جمعی از مولفان از روی تحقیق تحریر
نکرده اند چون جمعی از مولفان از روی تحقیق تحریر نکرده اند از راه تدقیق بعید بتقریب در دنیا دیده اند
بمجرد در کتب دیدن یا بمحض از کسی شنیدن نوشته اند وبر همان [illegible] گشته اند لهذا در میان
ایشان اختلاف فراوان وتعارض بی پایان مشاهده میشود [illegible] اشخاصی که بر خود گمان فضل
وکمال داشته واحوال صاحبان مذاهب مختلفه نگاشته اند اکثر ایشان بسبب عدم اطلاع
ونبودن قوت تتبع ایشان بمجرد استماع آن نیز از جمهور غیر معقول واز طایفه بوالفضول در کتب
خویش ثبت نموده اند وجمعی دیگر بجهة مخالفت کیش وملت نظر از طریق تحقیق پوشیده وباده
تعصب از جام عصبیت نوشیده مست شراب تقلید گشته بحکم حُبُّ الشَّیْءِ یُعْمِی وَیُصِمُّ بر مقتضای
اشتهای طبع خود بیان فرموده اند وبعضی دیگر بهوای دانه حب جاه ووسعت دستگاه وتحصیل
عزت وتکمیل منزلت نزد صاحبان حکومت وخداوندان دولت بدام تملق ومداهنه خاص و عام
وخویش آمده وچاپلوسی عوام کالانعام افتاده بر طبق تمنای ایشان دین ودین خاطر ابنای زمان
حق را پنهان وباطل را عیان نموده اند وبرخی دیگر بعلت خوف وهراس وترس بیقیاس از
ناس حق ناشناس واز مردم جهالت اساس داوند جهت حفظ نام ومال واهل وعیال وغیرهم
موافق مدعای قوم اشرار در تالیفات خویش نگارند وفرقه دیگر بمحض مقوله قول کرده اند کهنه
ونوشته که عمرو بد یا خوب است ایشان بر بنا بر قول زید بر نیک وبد وحسن وقبح حال عمرو اعتماد

کرده و نوشته و حال آنکه آن زید در حال عمرو بصیرت نداشته و از روی عدم تحقیق و
تفحص نگاشته است و مجموع فرق مذکوره در علمای ملل متفرقه برای العین دیده و مشاهده
کردیم و نیز اگر کسی بدیده بصیرت بر احوال ابنای روزگار بنگرد و بچشم انصاف بر اوضاع
اهل زمانه نظر کند هر آینه بعین الیقین مشاهده نماید و مضمون سخن فقیر را ملاحظه
فرماید بدانکه دانایان گفته‌اند که تصنیف کردن و تألیف نمودن کاری عظیم و امری
خطیر است علی الخصوص جمع و تدوین احوال طوایف امم و ترتیب و تألیف اوضاع طبقات
مردم و تصنیف کردن مذاهب متفرقه و ملل مختلفه بسیار صعب و دشوار و نه کار
مردم غفلت شعار است چه نسخ اینگونه تألیف بنظر بزرگان ملک و ملت و صاحبان
دین و دولت که اقطار عالم و امصار بنی‌آدم‌اند میرسد و محققان هر قوم و دانشوران هر
طایفه را بر آن نظر می‌افتد بلکه کسی که فی الجمله سواد از بیاض فرق تواند کرد بمطالعه و خواندن
آن میل و رغبت میکند بنا علی هذا عارفان دوربین و دانشمندان صداقت گزین فرموده‌اند
که مورخ احوال زمان و مولف اوضاع ابنای جهان باید که خود را از اغراض نفسانی و نوازع
شیطانی مبرا و معرا نماید و آنچه از محامد و فضایل و قبایح و رذایل نگارد بی زیاده و نقصان
و بی کذب و بهتان بقید قلم آرد و خویشتن را از مرض غرض و حسد و طمع و خوش آمد و تعصب
و خوف دور دارد و قدم در راه صدق و انصاف و تحقیق و حقیقت حال و بیان و اتم گذارد
تا بموجب من صنف فقد استهدف نشانه تیر ملامت نشود و در زمره فی قلوبهم مرض
فزادهم الله مرضا محسوب نگردد مناسب مقام است کلام صاحب ملل و نحل که مولانا
سید نورالله شوشتری رحمه الله در تألیف خود آورده حاصل آن اینست که چون عالم مقر
طوایف امم و محل اجتماع اصناف بنی‌آدم و مکان تحاسد و تنازع ایشان در هر حین و کم
است و نظر هریک بحکم آنکه حب الشیء یعمی و یصم بر امضا و مشتهای خود مقصور و نفوس
ایشان بهوا و هوس و حب جاه و ریاست مجبول و مفطور لاجرم جهت ترویج مطلوب خود
احداث شبهات نمایند و بسبب آن در ورطه استبداد و استکبار بر آیند و اول شبهه که در
عالم ظاهر شد شبهه ابلیس بود و منشاء صدور آن استبداد بود برأی خود در مقابله نص الهی
و استکبار او بمادهٔ آفرینش خود که آتش بود بر قاعده آفرینش آدم که بود حیث قال انا خیر منه
خلقتنی من نار و خلقته من طین و از این استکبار و استبداد او هفت شبهه ناشی شد

بعد از روی

بعد از روی آن شبهات در سایر خلایق سرایت نمود تا آنکه بعد از غروب آفتاب نبوت هر یکی
بعضی از آن شبهات در نفوس علمای زمان آن پیغمبر پیدا آمد هر کدام از ایشان آنچه مناسب
استعداد ایشان بود بر آن میل و محبت تمام داشته فرا گرفتند و دلیل گفتن بر آن آغاز
کردند و کتب خانها از ادله عقلی و نقلی پر ساختند و از کلام پیغمبر خود آنچه موافق اعتقاد
ایشان بود با عتقاد خود راست آوردند و هرچه تاویل نتوانستند نمود متشابه نام نهادند
و این اختلاف و افتراق بحکم حدیث ستفرق امتی در امت پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و آله
زیاده گردید و عدد متفرقات امت آنحضرت بهفتاد و سه فرقه رسید چون منتسبان ملت
احمدی نیز چون آفتاب رسالت بحجاب غیب متواری و محتجب شد و ظلمت هوا اندک اندک از مغرب
استتار بیرون آمد مزاج قلوب ایشان از اعتدال روی بانحراف مینهاد و مخالفت ظاهر میشد
بحسب این بعد از عهد رسالت و احتجاب نور وحی و عصمت هر روز ظلمات حب جاه و هوای
و از روی امامت و فرمانفرمایی در دماغ علما و عظما زیاده میگشت و در میان ایشان
اختلاف پدید آمد و از متقدم بمتاخر منتقل شده و ظلمات آن قرنا بعد قرن متراکم گشت تا
بجدی و ضلالت و خصومت و جدال و سب و تکفیر و قتل انجامید و خصومت بمرتبه
رسید که علمای یک مذهب و یک طایفه بر فسق و فجور و کفر یکدیگر اکثرین فتوی میدهند و بر
قتل و اباحت خون و اخراج بلد حکم مینویسند از لطف حضرت کریم و فضل خداوند قدیم امید
وار است که دست و زبان این ضعیف را از راه مستقیم و راه عاقبت وخیم مصون و محفوظ دارد تا آنچه
دیده و مشاهده کردیم و از عظماء هر قوم بطریق تحقیق از صحیح و سقیم در هر ملک و اقلیم استماع
نموده و در کتب ایشان مشاهده کردیم بی زیاده و نقصان در این دفتر ثبت کرده ربنا لا
تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب

حدیقه اول

در بیان حرف الف

بر ضمایر معرفت مذاق خداوندان عرفان و بر خاطر فضیلت مآثر
صاحبان ایقان پوشیده و پنهان نخواهد بود که دیار و بلادی که حرف اول نام آن الف باشد
از حد افزون و از شمار بیرون دیده و شنیده شده است و ذکر مجموع آنها بطریق تفصیل
باعث طول کلام و سبب ملال خاطر مطالعه کنندگان معرفت انجام خواهد بود لهذا باختصار
کوشیده مجمل از مفصل آن را بیان مینماید

ذکر اقلیم

در لغت قطعه از معموره عالم باشد و جمع
آن اقالیم است امّا در اصطلاح حکمای معرفت قرین ربع مسکون را هفت قسمت نموده هر یک از آنرا

اقلیم گفته اند و در تحقیق آن چنین فرموده اند که نصف ظاهر و نیمی مستور باشد و آن نیمی که
مکشوف است نیمی که جانب جنوبی واقع شده ویران پس از چهار بخش ارض یک بخش آبادان است
و آن در شمال خط استوا اتفاق افتاده و حکما آن را ربع مسکون نام نهاده اند و جمیع جبال و
بعضی از بحار که مشاهده میشود از ربع مسکون محسوب میگردد و خط استوا خطی است که حکما
در سطح معدل النهار محاذی روی زمین از مشرق تا مغرب اعتبار کرده اند و هر ولایت و شهری که
بر آن خط واقع شود همواره لیل و نهار او برابر و یکسان باشد چه در آن اماکن هر دو قطب عالم
بطریق تساوی ملازم خط استواست یکی از طرف شمال بقرب مدار جدی و فرقدین و دیگری
از سمت جنوب بقرب مدار سهیل و طول معمور عالم از مشرق الی مغرب صد و هشتاد درجه است
و آن بزعم بطلمیوس حکیم چهار هزار فرسخ باشد و ابتدای طول معمور نزد حکمای متقدمین از اقصای
مغرب و انتهای آن نهایت مشرق است اما اصحاب زیجات بدان عمل نمایند و زمره از علماء الحکما
طول عمارت را از ساحل بحر محیط غربی گرفته اند و فرقه از جزایر خالدات اعتبار نموده اند که قدیم
الزمان معمور بوده اکنون در آب مغمور و مستور است و این جزایر غربی سودان اتفاق افتاده است
و عرض معمور عالم از خط استوا شصت و شش درجه است که هزار و چهارصد و شصت و شش
فرسخ باشد بطلمیوس حکیم گوید که از عقب خط استوا بمسافت شانزده درجه و بیست و پنج دقیقه
تا منتهای عرض هزار و هشتصد و سی و یک فرسخ و نیم است هر جائی که طول بلاد ذکر شود عبارت
از بعد آن موضع باشد از ساحل بحر مشرق تا اقصای مغرب یا جزایر خالدات و هر جائی که عرض
بلاد مذکور گردد دوری بقاع از خط استوا معنی نمایند که ابتدا خط استوا از شرقی اراضی چین
و بر جزایر جکوت و جنوبی بلاد چین و جزایر ارض الذهب گذشته و بر شمال سراندیب و
منتهیات بلاد زنج و شمال جبل قمر و جنوبی ملک سودان عبور نموده بدریای اعظم منتهی شود
و هر شهر و موضعی که بر خط استواست لیل و نهار آن برابر و یکسان باشد چنانکه قبل مذکور
شد آنچه از کتب محققان و سیاحان معلوم شده که ساکنان خط استوا عموما از کسوت
ادراک و معرفت عور و از مراتب کیش و ملت و روش مستقیم دور و از ملاحت پیکر و صباحت
منظر مهجور اند و جمیع ایشان سیاه فام و کریه اندام اند و غالب ساکنان اندبار کیش و ملت زند
و مانند بهایم اوقات میگذارند و قومی دیگر طریق بت پرستی سپارند و همگی ایشان از ملبوسات
خوب و ماکولات مرغوب و فواکه لذیذ فراغت دارند برف و یخ در آنجا بار نمیباشد و گویند

سکنه

سکنه خط استوا از نسل حام بن نوح علیه السلام **اقلیم اول** ابتدای آن از سمت مشرق و از
شمال جزیره یاقوت باشد آنگاه بر جنوب بلاد چین و شمال سراندیب و ملک دکن و گجرات
و سند بگذرد و بحر عمان را قطع کند و بر جنوب یمن و حضرموت و عمان بگذرد و دریای قلزم
را قطع کند و بر وسط بلاد حبشه گذر کند و از آنجا رود نیل را طی نماید و از بلاد نوبه و بربر
گذشته بدریای محیط پیوندد این اقلیم بزحل منسوب است و در آن سیصد و چهل شهر و دو
و هزار قصبه معتبره و بیست کوه بلند و سی نهر عظیم است و هوای آن اقلیم در غایت حرارت و
درازترین روزش سیزده ساعت و مردمش اسود اللون و سیاه فام و کریه اندام و همگی از
نسل حام بن نوح علیه السلام اند و لغات متفرقه دارند بسیار من جمله اهل نوبه و حبشه
و سواحل و زنگ و بربر و سراندیب و بلاد چین و اکثر جزایر آن اقلیم هر یک لغت علیحده
و زبان مخصوص دارند و غالب ساکنان آن کشور جماعت کفار و ساکنان بعضی از جزایر آنجا
لا مذهب و مردم خوار و سایر سکنه آن اقلیم بت پرست و آفتاب پرست و آتش پرست و
موالید پرست و تناسخی مذهب و اقل قلیل مسلمان از اهل سنت و جماعت و عموما
اهالی آنجا قلیل الفهم و کثیر الحماقه و پوشاک و خوراک خوب در آنجا بار نیست و اغلب مردم
برهنه و عور و از مراتب دانش و بینش دور اند و اما در بعضی بلاد سودان از علوم غریبه
بهره ور و در فنون عجیبه سر دفتر اند و لقمان حکیم از ملک نوبه بوده و از همین اقلیم ظهور نموده
و نیز بیت در اقلیم سیم بیاید و هوای آن کشور بغایت گرم و برف و یخ در آن اقلیم نمیباشد و در
موسم تابستان در اکثر مواضع آن باران میبارد و میوه سردسیری ندارد و اکثر میوه
گرمسیری نیز در آن اقلیم نیست و فقیر در بعضی از بلاد آن کشور گردیده و بعجایب اهل معارف
آنجا رسیده و بهترین بلاد آن کشور سراندیب و نوبه و حبشه و بربر و مشارات و عقاقیر
و معادن مانند قاقله و قرنفل و کافور و آبنوس و بقم و صندل و عنبر و فلفل و عود و
یاقوت و الماس و طلا بسیار است **اقلیم دویم** ابتدای آن از مشرق بر وسط بلاد چین و
دکن و گجرات و سند و بلوچستان گذشته و بحر فارس را قطع نموده و بر بلاد عمان و حضرموت
و یمن و حجاز و یثرب عبور کرده و بحر قلزم را قطع نموده از وسط دیار صعید و افریقیه و بربر
و جنوب قیروان گذشته بساحل بحر اعظم منتهی میشود و بکوکب مشتری منسوب است و در آن
سیصد و شصت مدینه معموره و قصبات مشهوره و هفده کوه بلند و سی و نه نهر است

لون مردم این اقلیم میان سمرت و سواد و اکثر لاغر اندام و غالب و لاادحام و دیگر یافت و
دیگر سام اند دراز ترین ایام این اقلیم سیزده ساعت و نیم است اغلب و اکثر ساکنان آن
کشور کافر اند قومی تناسخی مذهب و طایفه حلولی و فرقه اتحادی و زمره آفتاب پرست
و مشتری پرست و بت پرست و طایفه دیگر که ساکنان بعضی از جزایر آن اقلیم اند لامذهب
و مردم خوار اند و هوای آنجا بغایت حار و اکثر بلادش ناسازگار و بعد از جماعت کفار اهل
سنت و جماعت در آن کشور بسیار و بعد نصاری عیسوی ملت بیشمار آنگاه شیعه زیدی اند
و بعد طایفه خوارج و آنگاه جماعت یهود و دیگر منتظر اند ظهور وجود خاتم النبیین و
سید الوصیین و ائمه طاهرین علیهم السلام و تمامت صحابه کرام و اغلب و اکثر تابعین از
آن کشور است و اکثر و اغلب طایفه عرب در آن اقلیم سکونت دارند و صاحبان السنه
مختلفه و لغات متفرقه در آنجا بسیار اند من جمله اهل چین و دکن و گجرات و سند و بلوچ
و اکثر ساکنان جزایر آنجا هر یک لغت مخصوص دارند و ساکنان یمن و عمان و حضرموت و
حجاز و یثرب و صعید و بربر و بعضی اهالی جزایر بلسان عرب تکلم نمایند و بعضی از اماکن
بزبان قبطی و عبری و بکر و دی و تلنگی سخن گویند و در بعضی بلاد آن کشور شیعه امامیه اند
و میوه سردسیری و برف و یخ در آنجا نیست و در بعضی بلادش موسم تابستان باران بارد
و در ملک صعید و مصر در هیچ موسم برف و باران نبارد و نخل و شکر و نیل و سایر میوه
گرمسیری بسیار و اغلب حبوب و غلات بیشمار است و بعضی عقاقیر و معادن مانند ادویه
جات و نحاس و زمرد و طلا و نقره و زیبق و سندروس و امثال آن در این کشور فراوان و
جانوران مهیب و مرغان غریب و درندگان عجیب بی پایان اقلیم سیم ابتدای آن از مشرق
بلاد چین و ماچین و جنوب دیار ترک و از بلاد هند و از وسط ملک کابل و زابل و مکران
و سجستان و کرمان و فارس و خوزستان و عراق عرب و جنوب دیار بکر و میان شام و مصر و
مغرب گذشته بدریای محیط پیوندد صاحب این اقلیم مریخ است و در آن سیصد و شصت و نه
شهر آباد و سه هزار قصبه کثرت بنیاد و شش کوه بلند و بیست و دو شهر بزرگ و لون مردم
آن کشور گندمی اسمر و سبز و سفید چهره و بعضی صندلی رنگ و اغلب ایشان از متاع ملاحت
بیگر و صباحت منظر باهره اند و عموما هوای بلادش مایل بحرارت و اطول ایام آن چهارده
ساعت و هفت حصه ساکنان آن کشور کافر بت پرست و آتش پرست و آفتاب پرست و تناسخی

مذهب و حلولی و گبر زردشتی و امثالهم باشند و پنج حصه دیگر مردم آن اقلیم شافعی
مذهب و مالکی و حنفی و حنبلی و خوارج اند و دو حصه دیگر اهالی آنجا نصاری و
یهود و سامری و نصیری و اسمعیلی و زیدی باشند و یک حصه دیگر شیعه امامیه و
سالک مسلک مذهب جعفریه اند و غالب ایشان از نسل سام و بعد تحته حام آنگاه یافث
بن نوح علیه السلام اند و صاحبان لغات مختلفه و لسان متفرقه در آن کشور بسیار اند
و اهل چین و جزایر و هند و زابل و کابل و فارس و عرب و مغرب و بربر و مصر و شام
هر یک لغت علیحده دارند و سواد اعظم ایشان قوم عرب و چین و هند و فارس و بربر اند
و صاحبان سایر لغت مثل ترک و افغان و قبط و عبری تبت با ایشان کمتر اند اکثر انبیا و مرسلین
و اوصیا طاهرین و تابعین و تبع تابعین و عرفا و صاحب یقین و بعضی از حکما حکمت آئین و فضلا
فضیلت قرین و فضلای ذی شوکت و امرا با حشمت و شعرا با فصاحت از این کشور برخواسته اند
و در بعضی بلادش برف و یخ بهم میرسد فواکه سردسیری دارد و میوه گرمسیری فراوان و
حبوب و غلات از آن است اقلیم چهارم ابتدای آن از مشرق بر دیار چین و ختا و ختن و
تبت و جبال کشمیر و بدخشان گذشته و بعضی بلاد کابل را قطع نموده و بر وسط ترکستان
و طخارستان و خراسان و کرمان و عراق عجم و دار المرز و آذربیجان و ارمنیه اکبر و دیار بکر
و بعضی بلاد روم و شمال ملک شام گذشته و بحر روم و یونان را عبور نموده و جزیره
قبرس و شمال مصر و از بلاد جزایر مغرب و طرابلس و فارس گذشته بساحل بحر اعظم
منتهی میشود خداوند این کشور آفتاب ضیا گستر است و در آن پانصد شهر معتبر و چهار
هزار قصبه بزرگ است و جبال عظیمه و جبال چون تنین در آن بسیار و صاحبان مذاهب
مختلفه و لغات متنوعه بیشمار است اطول ساعات آن اقلیم چهارده ساعت و نیم است
چون آن کشور در وسط معموره اتفاق افتاده بموجب خیر الامور اوسطها لهذا هوایش
قریب باعتدال و مزاج مردمش بجمال بحسب خلق و خلق و سیرت و صورت نسبت بسایر اقالیم
احسن و اجمل و در فطانت و ذکاوت و سایر فضیلت اتم و اکمل اند محققان بیان نموده اند
که مجاوران کشور و ساکنان اقلیم سیم و پنجم را در هیئات و صورت و سیرت بالجمله اعتدالی
واقع است و اهالی اقلیم اول و دویم مانند بلاد زنگ و حبشه و سودان و امثال ایشان
رکاکت طبع و کراهت هیئات و کثافت مزاج و قباحت صورت موصوف و بر دنائت حال

و بسی احوال و خباثت فطرت معروف‌اند و همچنین سکان اقلیم سیم و هفتم که طوایف یاجوج
و ماجوج مغول و تاتار و مردم سقسین و قبچاق و بلغار و روس و فرنگ‌اند از اطوار مردمی و
از عالم معرفت مهجوراند اگر شخصی لطیف طبع و نیک محضر و مهذب الاخلاق ظهور یابد
نادر خواهد بود عقلا بنا در اعتبار نخواهند نمود و بعضی از دانشمندان در کتب عجایب
نشان خود بیان نموده‌اند که بهترین معموره عالم ملک سراندیب است و این کلام از ایشان
بسیار عجیب و غریب است زیرا که دانایان بر این اتفاق دارند که جمیع محامد و محاسن و
فضایل در حد وسط واقع شده و طرفین افراط و تفریط مذموم آمده دلیلی که ایشان در خوبی
ملک سراندیب گویند در ضمن ذکران در حرف حا مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
از اقلیم چهارم اولیاء عظام و عرفاء عالی‌مقام و علماء کرام و حکماء ذوالاحترام و ملوک
گردون احتشام و وزراء خردپرور و شعراء بلاغت‌گستر زیاده از حد و چون ظهور نموده‌اند
و جمیع ساکنان آن کشور از نسل سام و از تخمه یافث بن نوح علیه السلام‌اند هفت حصه
سکنه آن کشور مسلمان حنفی مذهب و مالکی و شافعی‌اند و پنج حصه دیگر کافر بت‌پرست
و مانی مذهب و آفتاب‌پرست و ایغوری و نصاری و یهود و گبر و سفیدجامه و سه حصه
دیگر علی‌اللهی و اسمعیلی و صابئیه‌اند و دو حصه دیگر امامیه‌اند فواکه سردسیری بسیار
ممتاز و حبوب و غلاتش با امتیاز و ملبوسات و ماکولاتش بغایت خوب و رسوم و عادت
ایشان در امور معاش بسیار مرغوب است و برف و یخ در همه ما لحتان کشور می‌باشد
و بعضی عقاقیر معادن فلزات مثل فیروزه و یشم و بلور و طلا و نقره و مس و آهن و سرب
و لاجورد و لعل و مرجان میشود تر و مثل ادفر بحانی و زهرهلاهل از آن کشور
حاصل میگردد **اقلیم پنجم** ابتداء آن از شرق از مملکت ختای و ترکستان و ماوراء النهر و
خوارزم گذشته و دریای خزر را قطع نموده از ملک شیروان و موغان و گرجستان و ارمنیه صغری
و روم مرور نموده بحر روم را قطع کرده از بلاد اندلس و طنجه گذشته و به دریای اوقیانوس می‌پیوندد
و صاحب این اقلیم زهره است و در آن کشور دویست و پانزده مدینه مشهوره و دو هزار و هفتصد قصبه
معمور و سی کوه بزرگ و چندین رود بزرگ و لون مردمش سفید و هوایش به برودت مایل و نهایت
ایام آن مملکت پانزده ساعت باشد ساکنان آن کشور از نسل سام و یافث بن نوح علیه السلام‌اند
و سواد اعظم آنجا قوم ترک و طایفه ختا و گروه فرنگ و نصاری و قبچاق و قلماق و قزاق و بعضی

کرج و الکاه یهود و بعد سایر مذاهب‌اند چون از دانشمندان و دانایان و ملوک ایشان از انجا و خوا
وین بود و فضایل و کمالات نفسانی آراسته‌اند و صاحبان لغات بسیار از ارباب ملل متفرقه در آن اقلیم
بسیاراند هفت حصه مردمش حنفی مذهب و مالکی و شافعی‌اند و پنج حصه دیگر کافر بت‌پرست و
مذهب نصاری و یهود و اهل فرنگ‌اند و یک حصه دیگر شیعه امامیه‌اند و فواکه و میوه سردسیریش
وسط مایل بخوبی و گندم و جو و نخود و امثال آن خوب و ممتاز و سایر غلاتش بسیار دارد و معدن طلا
و نقره و آهن و مس و اسرب در آن کشور بهم میرسد **اقلیم ششم** ابتدای آن از مشرق بر بلاد یاجوج و
ماجوج و مغولستان و تاتارستان و دشت قبچاق و اسفیجاب و بلغار و سقالبه و بعضی بلاد روس
و جبال البرز و ملک قرم و قرافرم و قسطنطنیه و اکثر بلاد روم ایلی و اکثر دیار فرنگ گذشته به دریای
اعظم منتهی میگردد مربی این کشور عطارد است و در آن دویست و چهل شهر آباد و هزار قصبه خوش
بنیاد است و بیست و دو کوه عظیم و سی نهر بزرگ است و سکان آن کشور اشقر اللون می‌باشند و هوا
بغایت سرد و اطول نهارش پانزده ساعت و نیم است و سه ثلث مردمش از نسل یافث و یک ثلث ایشان
از تخمه سام علیه السلام‌اند و ارباب لغات مختلفه زیاده از حد و چون و صاحبان ملل متفرقه از
شمار بیرون و طوایف انام از حد و حصر افزون در آن کشور می‌باشند و هفت حصه ساکنان اقلیم
نوحی لامذهب و طایفه بی‌کیش و پنج حصه دیگر جماعت نصاری و فرنگان و کافر بت‌پرست و یهود
و سه حصه دیگر فرقه مسلمان حنفی مذهب و شافعی و مالکی و علی‌اللهی و اقل قلیل شیعه امامیه‌اند
و مسکن قوم یاجوج و ماجوج و مغول و تاتار و قلماق و قزاق و قبچاق و طایفه از روس و لکزی و عمده
و مجار و ولندیز و اسپانیا و وندیک و بعضی از دانشمندان و حکیمان و ملوک ذی‌شوکت و حکام
صاحب حشمت از آن کشور برخواسته‌اند و فواکه و میوه سردسیریش وسط و قلیل و حبوب و غلاتش از آن
قبیل است و از معادن معدن آهن و مس و طلا در آن کشور بهم میرسد و آبگینه ممتاز که در ایران مشهور
بلور است در آنجا ساخته میشود **اقلیم هفتم** ابتداء آن از شرق از بلاد یاجوج و ماجوج و کیمال و فرق
والدرن و تمامت ملک روس و سقلاب و فرنگ گذشته بساحل محیط میپیوندد صاحب این اقلیم قمر است
و در آن پنجاه شهر معتبر است و هزار قصبه خورد و چندین کوه بزرگ و نه رود عظیم دارد و ساکنان آن کشور
زرد روی و سرخ موی و ازرق چشم و بعضی از شدت بیاض مایل به سرخی باشند و هوایش در غایت برودت
و درازترین روزش شانزده ساعت است هفت حصه مردم آنجا از نسل یافث و دو حصه دیگر از تخمه
سام‌اند و ده حصه ایشان لامذهب و بی‌کیش و هفت حصه دیگر ایشان طایفه بت‌پرست و آذر پرست

واقل قلیل مسلمان حنفی مذهب و غیرهم باشند زراعت و باغات بندرت باشد پوست سنجاب و سمور و خز و غیره
دران کشور حاصل میشود و آبگینه ممتاز که در ایران بلور میگویند دران کشور میسازند و موضعی که ماوراء
اقالیم سبعه است انقسام بدو قسم یافته قسم اول از زیر خط استوا است که باصطلاح اهل هیات ماوراء خط
استوا گویند و عمارت شان قریب بشانزده درجه و کسری باشد در عرض جنوب و بقول بطلیموس سیصد و شصت و
پنج فرسخ باشد و دران مداین و قصبات بسیار و جبال و انهار بیشمار است و هوایش در غایت حرارت و خلقش
حیوان صفت اند گویند که بعضی ایشان لا مذهب و بی کیش و دیگر قوم صنم پرست و آفتاب پرست و تناسخی و حلولی
باشند و در قید عصمت و عفت و کیش و ملت نباشند قسم دویم موضعی چند است که انرا ماوراء اقالیم سبعه
گویند و عمارت شان پنجاه درجه و ثلثی که آخر اقلیم هفتم است و بقولی تا عرض شصت و شش درجه باشد بحساب
بطلیموس چهارصد و هشتاد فرسخ و نیم است و در انجا بلاد بسیار و مداین بیشمار است و هوایش در غایت برودت
واطول ایام ان بیست و دو ساعت و مردمش چون سباع زندگانی کنند و از اهالی سایر اقالیم نفور دارند و
اغلب ایشان کیش و ملت ندارند و قلیلی کافر آتش پرست باشند و در قید مردمی و انسانیت نباشند گویند
ساکنان انجا از نسل یافث بن نوح علیه السلام اند و چون از معموره بکنند از شدت برودت و کثرت برف بیشتر
نتوانند رفت و حیوانات و نباتات در انجا نیست والله اعلم بحقایق عالم الامر والخلق ذکر افریقیه باصطلاح
حکما فریک نام حصه چهارم معموره عالم و مسکن طوایف امم است چه که ایشان جهان را بچهار قسم تقسیم نموده
اند قسم اول را افریقیه نام کرده اند و ان جمیع بلاد سودان و دیار مصر و اراضی مغرب است و محدود است
از طرف شمال بدریای روم که فاصله است میان او و آشیا و از سمت مشرق بدریای محیط که فاصله است
میان او و امریکا و یورپ ذکر اشیا ان حصه دویم معموره عالم و مامن طوایف اولاد ادم است وان تمام
ایران و توران و ترکستان و هندوستان و بعضی بلاد روس و تمام ملک شام است و محدود است از طرف
شمال بدریای محیط که ساحل ان یخ بند است اتصال دارد و از جانب جنوب بدریای هندوستان و از
سمت مشرق بدریای محیط و از جهة مغرب یورپ ذکر یورپ ان در ضمن حرف یا مذکور خواهد شد
ذکر امریکا بارض جدید و ینگی دنیا شهرت دارد و در ربع جنوبی پدید آمده و ان خارج ربع مسکون است
و ملکی است بعد ربع شمالی و تفصیل ان نیز در حرف یا خواهد امد ذکر ایران محقق عالم اند که قدیم الزمان
ایران را پارس میگفتند چه که پارس بن پهلوی بن سام بن نوح ع انجا را اباد کرده بنام خویش موسوم نموده عرب
پارا بفا مبدل نموده فارس گفته اند شیخ ابن حجر عسقلانی شارح متن صحیح بخاری در شرح باب من تکلم
بالفارسیه ذکر نموده که الفارسیه نسبت الی فارس بن عامور و قیل عامر بن یافث بن نوح ع و قیل نسبت اهل

الفارس الی هل ذام بفتح الهاء وقیل بذوام بفتح السین وذال المعجمة علی ای تقدیر هو ارفخشد بن نوح ع وانه
ولد بضعة عشر ولدا کلهم کانوا رجالا فارسا شجاعا فالفرس بالفروسیه وکان دینهم الصابئیه ثم تجوسوا و
بنوا بیت النیران وکانوا اهل الریاسة والسیاسة وتدبیر الحرب وحسن المملکة ووضع الاشیاء فی مواضعها
ولهم الترسل واللطافة والنظافة وتالیف الطعام والطیب و جمعی گویند فارس بن طهمورث بن هوشنگ بوده
و ان ملک را عمارت کرده باسم خود موسوم نموده عموما اهل سیر در خصوص ایران متفق اند که چون فریدون
ممالک محروسه را بسه قسم تقسیم کرد اینه ملک ماوراء النهر که بتوران شهرت دارد و بجانب شرقی ایران واقع
شده است بتور بخشید و مرز و بوم روم که سمت غربی ایران اتفاق افتاده بسلم مسلم داشت و مملکت ایران را
بکف کفایت ایرج گذاشت بدان جهت موسوم بایران گشت از قدیم الایام وسعت اقلیم از لب فرات تا کنار
جیحون طولا و از باب الابواب دربند الی ساحل بحر عمان بوده عرضا و هر ولایتی باسم صاحب بانی مسمی
این دیار مشتمل است بر اقلیم سیوم و چهارم و پنجم و قلیلی از دویم و بر اکثر بلادش افتاب است و جبال و تلال و چنین
از صحاری و بیابان است محدود است از طرف مشرق بولایات توران و کابلستان و سند و از سمت مغرب بجزیره
عرب و ممالک روم و شام و از جانب جنوب بدریای عمان و از جهة شمال بجبال البرز و بحر خزر و محتوی است
بر بیست و دو ولایت بدین ترتیب اول اذربیجان دویم اران سیم ارمن چهارم جیلان پنجم خراسان ششم
خوزستان هفتم زابلستان هشتم سجستان نهم شیروان دهم طبرستان یازدهم طالش دوازدهم عراق عجم
سیزدهم عراق عرب چهاردهم فارس پانزدهم قهستان شانزدهم کرمان هفدهم گرجستان هجدهم کردستان نوزدهم
کوهکیلویه بیستم موغان بیست و یکم مغان بیست و دویم مکران و هر یک از ولایات مذکوره مشتمل است بر
بلاد معموره و قصبات مشهوره بعضی گویند که ممالک دیار بکر و داغستان و بلوچستان و بدخشان ملکه تا حدی
اذربیجان روم از کشور ایران است نقله اخبار گفته اند که در زمین ایران چهارصد شهر و قصبه و صد و هفتاد و دو
باب قلعه و شانزده جزیره و چهارده سد در شمار امده مخفی نماند که اهل ایران امم بسیار و جماعت بیشمار اند و باعتقاد
مورخان اسلام از زمان کیومرث تا اوان گشتاسب همگی بر دین صابئیه بوده اند و پرستش و عبادت کواکب
مینمودند اما موافق اخبار گبران و یزدانیان اهل ایران بر کیش مهاباد بوده اند و بعد طریق کیش هوشنگ و جمشید و
فریدون بوده اند که هر یک در موضع خود مذکور خواهد شد در عهد گشتاسب زردشت بن پورشسب از
نژاد ایرج ظاهر شد دعوی نبوت نمود و گشتاسب کیش و ائین زردشت را قبول فرمود ذکر زردشت در حرف
زا خواهد امد و بمدلول الناس علی دین ملوکهم قاطبه طبقات اهل ایران سر در فرمان زردشت نهادند
و مضمون این بیت خواندن گرفتند
گر بر مغان مرشد من شد چه تفاوت در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست

از ابتدا سنه دوازده هجری زمان خلافت ابوبکر تا سنه چهل هجری آخر خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام جمیع بلاد
ایران بخصوصه بتسخیر اولیای اسلام درآمد و بمیامن حضرت خیر الانام را مسلم شدند از آن زمان تا اوان سنه هشصد
و شش هجری سکنه آن دیار اغلب و اکثر اهل سنت و جماعت بودند اهالی فارس و عراق بمذهب شافعی عمل می نمودند
و خلق خراسان و آذربیجان بطریقه ابوحنیفه سلوک میکردند و اکثر مردم دارالمرز و سوم مذهب زید بن علی
می ورزیدند و بلاد چند که هر یک در حریم خود خواهد آمد بمذهب امامیه داشتند و در گلشن خاطر ریاحین
وداد و لکل قوم هاد میکاشتند تا آنکه در سنه مذکوره شاه اسمعیل بن سلطان حیدر صفوی خروج
و در اورنگ سلطنت عروج کرده در اندک زمانی جمیع آن ممالک را مسخر ساخت و وجود اعدای ملک و ملت
و دین و دولت را بر انداخت و مذهب امامیه و سلسله اثنی عشریه را رواج داد و از اکثر بلاد آن دیار طریقه
اهل سنت و جماعت بر افتاد اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجریست در آن کشور صاحبان
مذاهب مختلفه میباشند اما سواد اعظم و معظم شیعه امامیه و سالکان مسالک اثنی عشریه اند و در بلاد
ارمن و شیروان و عراق عرب و طخارستان و کیج و مکران اهل سنت و جماعت غالب و در بنادر فارس و بعضی
بلاد خراسان و قهستان و کرمان هر دو فرقه برابر و یکسان اند و در ممالک گرجستان عیسوی مذهب و ارامنه
و طایفه علی اللهی در ولایت کردستان و کرمان و عراق عجم و فارس و آذربیجان بسیار اند و فرقه یهود در اکثر
بلاد ایران قریب بیست هزار ارباب خانه خراج گذارند و در ممالک قاین و کرمان و بعضی بلاد خراسان اسمعیلی
مذهب مسکن دارند و گروه گبران زردشتی در دیار کرمان و یزد و نواحی یزد قریب دو سه هزار خانه دارند
و بچندین لغت ساکنان آنجا تکلم نمایند اغلب و اکثر بزبان فارسی مکالمه کنند آنگاه بلغت ترکی تکلم کنند
و بعد بلسان عرب و بعد بلغت کردی و دیگر لری و دیگر مازندرانی و دیگر گیلانی و دیگر بزبان راجی و دیگر
افغان و گرجی و یهود و غیر از اینها که مذکور شد صاحبان لغات دیگر می باشند و چندین طایفه در آن
کشور حکومت و سلطنت دارند و طریق استبداد و استقلال می سپارند اول فتحعلی شاه قاجار که تمامی عراق
عجم و فارس و دارالمرز و کرمان و اکثر آذربیجان و بعضی از بلاد خراسان است دویم قیصر روم که جمیع بلاد
عراق عرب و دیار بکر و ربیعه و ارمنیه اکثر مسخر اوست سیم روسیه تمامت بلاد گرجستان و شیروان
و اکثر بلاد داغستان و موغان و اران و بردع و طالش را بحوصله تصرف در آورده اند چهارم طایفه
کرماج و بلباس اکثر بلاد کردستان و آذربیجان مسخر نموده اند پنجم طایفه ترکمان که اغلب نواحی جرجان
و دره جز و ابیورد و خاوران و سرخس و بادغیس را دارند ششم حکام بخارا که شهر مرو و توابع و لواحق آن
در حیطه ضبط اولیاء ایشان است هفتم اندخود و حصار و شادمان و ختلان و خلم و بلخ و شبرغان

طایفه

طایفه اوزبک بطریق ملوک طوایف مسخر کرده اند هشتم ملک غور و غرجستان را اهل غوریان دارند
نهم جمیع بلاد زابلستان و هرات و نواحی را ملوک افاغنه قلم تخصیص کشیده اند دهم حکام عرب جزیره
در ولایت قاین مدتهاست مقتدر و مستقل گردیده اند یازدهم قوم هزاره در باخرز دوازدهم فرقه
تیموری در خواف استقلال دارند سیزدهم طایفه بلوچ در کیج و مکران و نواحی آن چهاردهم جماعت کیان در
ملک سیستان طریق استبداد می سپارند پانزدهم امرای کرد در خبوشان شانزدهم حکام قرائی در تربت
هفدهم طایفه شیبانی در طبس و تون هجدهم سلطان عمان در ولایت بندر عباسی و شمیل و میناب
ان ایشان کوس انا و لا غیری مینوازند و جمعی دیگر در گوشه و کنار اند که خویشتن را مقتدر و مستقل میدانند
ذکر آذربیجان دیاریست معروف و در السنه و افواه موصوف بخیابان هوا و صفوت و صفا نمایان
و بسبب چمنهای خوش و مراتع دلکش بامتیاز است و مشتمل است بر جبال راسیه و تلال عالیه و هفده شهر آباد
و بیست و نه قصبه محتشم بنیاد مسکن ارباب حشم از قبایل قزلباش و مامن اصحاب خدم از عشایر بصرت تلاش
محدود است از طرف شمال بولایت موغان و شیروان و جبال البرز و از سمت جنوب بعراق عجم و کردستان
و از جانب مشرق به بلاد خلخال و گیلان و طالش و دیلم و از جهت مغرب ببلاد ارمن و گرجستان قدیم الایام
تبریز تا کوه الی خلخال نود و پنج فرسخ طولا و از قصبه ماحوذان الی جبل سینا پنجاه و پنج فرسخ عرضا بوده و
دار الملک آن زمین قبل از این شهر مراغه بوده اکنون سالهای فراوان است که مدینه تبریز است و جمیع بلاد آن از
اقلیم چهارم است و قدیم الزمان آنمکان را آذربیکان میگفتند چه آذر در لغت فرس آتش را گویند و بیکان
بکاف فارسی محل و مکان را گویند یعنی آتشگاه و آتشکده چون در بدایت آتش پرستی در آنجا آذرکده چند
احداث شد لهذا مسمی بآذربیکان گشته و عرب معرب کرده اند و در عمارت آن عمارت اختلاف ... بعضی گویند
بانی آنجا آذر بن اسود بن سام بن نوح بوده و بعضی گویند آذربیکان بن بیورد بن سام آنجا را عمارت فرموده و برخی
دانند که در زمان شاپور ذوالاکتاف آذرباد نام در آن اطراف دعوی نبوت کرده قومی تبعیت او در فرقه
شدند و چون خبر آذرباد بسمع شاپور رسید او را گرفته روی گداخته بر روی سینه اش ریخت آذرباد زنده مانده
نگشت و این معنی سبب آن شد که اعتقاد مردم آن بلاد کشا بادی به آذرباد زیاد و جماعتی گفته اند که چون
گشتاسب دعوت زردشت را باجابت مقرون ساخت و در آن کیش و ملت راسخ گشته رسوم تقلید آبا
و اجداد و انداخت و بامر زردشت فرمان داد که در اقطار و امصار عالم آتشکدها سازند و خلایق پرورش
کیش و آیین زردشت بر دارند چون منشا و مسقط الراس زردشت ملک آذربیجان بود بحسب آتشکده
کرد در ممالک محروسه احداث نمود در آن ولایت بود لهذا باذربیجان موسوم گشت و بعضی گفته اند که خلق آنجا

قبل از ظهور اسلام مذهب زردشت وصابئیه داشتند و بعد از ظهور ملت بیضا سالک مسالک
دین اسلام شدند اکنون کثرت و ازدحام شیعهٔ امامیه دارند و قریب ده هزار باب خانه سنی و پنج هزار
خانه علی اللهی و سه چهار هزار خانه نصاری میباشد پیوسته کاشتکان ملوک فرس در انولایت استقلال
داشتند و گاهی بنی اولاد ایشان لوای حکومت می افراشتند چون آفتاب دولت اسلام از مشرق ایمان تابیدن
گرفت در سال بیست و دو هجری در زمان خلافت عمر بن خطاب مغیره انولایت را بطریق صلح مفتوح ساخت
و بعد از خلافت خلفاء انزمین مسخر اولیاء بنی امیه گردید و چون دولت بنوامیه بپایان رسید بحوزهٔ
تسخیر بنی عباس درآمد و چون در اساس خلافت ایشان اختلال پیدا شد حکام اتابکان ایلدکز در سنه
پانصد و چهل هجری از جانب ملوک سلجوقیه در آذربیجان استقلال یافتند بعد از انقراض دولت
ایشان چندی ملوک عراق و خراسان بانولایت حکم نمودند تا آنکه دولت چنگیزخان ظهور یافت و طا
چنگیزیان جمیع بلاد آذربیجان را گشودند و فرقه از ایشان انجا را دار الملک خویش نمودند و بعضی از حکام
و سلاطین ایشان قلاع حوزه و بقاع مرغوب احداث فرمودند و چون بامر لایزال دولت ایشان زوال یافت
امراء چوپانیان در انولایت مالک باشند و مقارن دولت ایشان ملوک ایلخانیان ظاهر شدند و چندی
بحوزهٔ تصرف امیر تیمور و زمره قراقویونلو بگرفتند و چندگاه در زمان سلطان محمد صفوی اولیاء دولت عثمانی
بحیطهٔ تصرف در آوردند و شاه عباس ماضی از رومیان باز گرفت بعد از انقراض دولت صفویه دیگر
باره بدست رومیه افتاد و نادرشاه عالیجاه از آن طایفه استرداد کرد و چون دولت نادری در گذشت
انولایت ملوک الطوایف گشت و ملوک زندیه را ابناء و مصلحت فی الجمله انقیاد میکردند تا آنکه هلال دولت
قاجاریه بالبدر گردید اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری است اکثر بلادش در ضبط شاهزادهٔ
کامکار عباس میرزا است حاصل دیوانی انجا در زمان دولت سلجوقیه دو هزار تومان معمولی بوده
و هر تومان معمولی ده هزار مثقال و معمولی بیست هزار مثقال نقره است **ذکر ارمن** بفتح همزه و
سکون را و فتح میم و سکون نون نام دو مملکت است یکی ارمنیه اکبر و ارمنیه اصغر ارمنیه اصغر داخل
ممالک روم است و ارمنیه اکبر اندبار ایروانست و مراد در اینجا ارمنیه اکبر است و انولایتی است دلکشا و
مملکتی است روح افزا و مشتمل است بر بلاد مشهوره و قصبات معموره و چمنهای خوش و مراتع دلکش آبش
معتدل و هوایش بسردی مایل اکثر بلادش از اقلیم چهارم و قلیلی از پنجم کوهستان اماکنش بیشتر از بیابان است
و محدود است از طرف مغرب بدیار بکر و ارمنیه اصغر و از سمت مشرق بآذربیجان و از جانب جنوب بکردستان
و از جهت شمال باران و چخور سعد طولش قریب هشتاد فرسخ و عرضش هفتاد و پنج مسکن طوایف بسیار و فرق من

کروه

گروه بی شمار مردمش در صباحت منظر و نشاء یکسر از اکثر بلاد ممتاز و مستثنی است و در این ملک عشیرت و
شور انگیز دلیل و گواست قبل از بعثت حضرت عیسی علیه السلام پرکیش صابئیه و زردشتیه بودند و بعد از بعثت عیسی
دین آنحضرت را اختیار نمودند و بمرتبه دین آنحضرت را رواج دادند که مطلوع عیسوی را ارمنی گفتند چون رایت اسلام
سر بسپهر مینا فام کشید و صیت ملت بیضا بشرق و غرب عالم رسید در زمان خلافت عمر و عثمان تمامت آن ممالک بحیطهٔ
تصرف اسلام در آمد اکنون صاحبان مذاهب مختلفه در آن دیار بسیار هستند از انجمله جمعی یزید بن معاویه و ابلیس را امام میدانند
و گروهی عیسوی ملت اند و ایشان را ارمنی گویند بن فرقه اهل حرفه و زراعت اند و جمعی یکو هود اند این طایفه در
غایت فلاکت و ذلت اند و زمرهٔ علی اللهی اند از فرق مذکوره کمترند و قوم دیگر اهل سنت و جماعت اند ایشان منقسم بر
دو فرقه اند طایفهٔ شافعی مذهب جماعتی حنفی هر دو فرقه سواد اعظم و اهل ریاست اند قبایل و عشایر اند بار و بنه
اکراد ند و در شجاعت و مردانگی جلد رستم نهاد ند قریب نصد هزار خانه میباشند عموماً مهمان نواز و در جود و
احسان از اکثر بلاد ممتاز اند اما گروه خونریز و فتنه انگیز بدو از سرقت و قطاع طریقی نپرهیزند قدیم الزمان عمال
انولایت از طرف ملوک عجم بودند و در هنگام فرصت گاهی ولات انجا طریق بغی و طغیان می نمودند در سنه
بیست و چهار هجری در زمان خلافت عثمان سلمان بن ربیعه قهراً و جبراً انولایت را گشود بعد از سلمان
حبیب بن سلمه تمامی انجا را فتح نمود و در اخلاط که دار الملک انجاست قتل بافراط کرد و چون زمان خلافت
خلفاء سپری شد امنای دولت بنوامیه تصرف نمودند و چندگاه اولیای مختار بن ابی عبید ثقفی ضبط
کردند و بار دیگر بحوزهٔ تصرف امنای بنوامیه در آمد چون زمان دولت آن گروه منقرض شد ملوک بنی
عباس ضبط نمودند و چون در ارکان خلافت ایشان اختلال یافت ملوک نامدار متصرف شدند انگاه
پیوسته پادشاهان آذربیجان بدانجا بار حکم نمودندی و در زمان ظهور ملوک الطوایف حکام انجا در
منفرد بودندی بعد از انقراض آق قویونلو اولیای دولت صفویه مسخر نمودند و سلطان سلیمان بن سلطان
سلیم قیصر روم سپه لشکر کشیده از تصرف اولیاء دولت صفویه منتزع گردانید و شاه طهماسب بن شاه
اسمعیل جبراً و قهراً از رومیان استرداد کرد و بکرات میان سلاطین روم و پادشاهان صفویه بر سر ارمنیه
نزاع و جدال روی داده بالاخره سلطان مرادخان رابع در عهد دولت شاه صفی نبیرهٔ شاه عباس ماضی
در حیطهٔ تصرف در آورده تا حال که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری است جمیع بلاد انجا در تصرف
کاشتکان آل عثمان است **ذکر اران** بفتح همزه و را مع الالف و سکون نون نام ولایتی است که ما بین رود ارس
و کر واقع شده است و محدود است از طرف مشرق بآذربیجان و از سمت مغرب بمضافات روم و از جانب جنوب به
ارمن و از جهت شمال بموغان و گرجستان و محتوی است بر بلاد مشهوره و قصبات معموره و اغلب طولانی الاتفاق

افتاده قدیم الزمان ولایتی علیحده بوده اکنون سالهای فراوانست که از توابع آذربیجانست و اکثر بلاد وی
متصرف گماشتگان شهریار زمانست **ذکر ارس** رودی مشهور و میمونست از جبال قالیقلا و ارزن
الروم برمیخیزد و بولایت ارمن و اران عبور نموده بهای ابخاز و در آن میریزد و دلخواه ملک اران بوده گرد و قراچه
منضم میشود و از حدود ولایت گشتاسفی گذشته در آخر بدریا سالیان بدریای خزر میریزد طولش صد و پنجاه
و نیم هنگام طغیان این نهر رنگ و در آن سنگ بسیار و زورق کشتی در آن صعب و دشوار است و بعبارت سریع
الجریان و از طرف جنوب بسمت شمال روانست و در مجرای آن زراعت بسیار کنند و منفعت بسیار دارد در
عجایب المخلوقات مذکورست که اگر معلول بعلت رعشه از آن بگذرد بشرط آنکه پایش تا زانو یا بیشتر در آن باشد
همان لحظه از آن علت نجات یابد و اگر بخواهد از آب بگذرد چنانکه سیر زیر پا و در آب باشد چون دست بر پشت
زن عسر الولاده کنند فی الحال وضع حمل نماید و در این مخصوصات بسیار دارد هر که خواهد بکتب عجایب المخلوقات رجوع
نماید **ذکر اصفهان** در اصل اسپهان بوده و عربان معرب نموده اند صاحب معجم البلدان گفته الاسبهان اسم
مشتق من الجندیه و ذلک ان لفظ اسبهان اذا ارادوا الی اینه بالفارسیه کان اسباهان و هو جمع سپاه و السپاه
الجند در اول لشکرگاه کیقباد بوده بمرور دهور روی بعمارت نموده وی از بلاد قدیمه ایران و در خوبی آب و هوا
مشهور جهانست از اقلیم چهارم اما بحسب طول و عرض بعضی او را از اقلیم سیم گفته اند طولش از جزایر خالدات **فو**
و عرضش از خط استوا **لب** وی در زمین هموار اتفاق افتاده طرف جنوبش فی الجمله کوهست و سایر اطرافش گشاده است
در اصل چهار قریه بوده باب الدشت و باب القصر و جوباره و بتدریج ایام از ازدحام انام در اشهر روی نموده تا بحدیکه
در عراق بلکه در ایران اکنون از آن عظیم تر شهری نیست در بنای وی خلافست بعضی گویند کیقباد که اول سلاطین
کیانست بنا نهاده دار الملک ساخت و بقاع خوب و عمارات مرغوب در آنجا طرح انداخت برخی گفته اند که طهمورث
دیوبند آن شهر را بنا گذاشت و جمشید جم بوسعت و عظمت آن همت گماشت و اسکندر رومی در وسعت و عظمت
آن کوشید بعضی گویند جمشید بنا نموده و اتمام کرده اند و طالع بنا برج قوس گفته اند رکن الدوله حسن بن بویه
دیلمی آن شهر را حصاری کشید دور آن بیست و یک هزار گام قرار داده در تعیین آن کوشید و سلطان ملکشاه سلجوقی
بادرین قلعه تبرک نام در غایت استحکام طرح انداخت و اشرف بن محمود غلجای افغان در آن بلده حصاری محکم ساخت
در زمان دولت صفویه آن شهر بغایت معمور و مشحون بود بعد از انقراض دولت آنخاندان روی بخرابی
نمود **نظم** آن مصر مکرمت که تو دیدی خراب شد آن نیل رحمت که تو دیدی سراب شد اکنون که سنه هزار و دویست و
چهل و دو هجریست مشتمل است قریب بیست هزار باب خانه و هزار و پاره قریه و مزرعه و در بعضی محلات آن آب جاری
و آبش معتدل و هوایش باعتدال مایل و اکثر مردمش آب چاه تناول کنند و خاک بدن مرده را متعفن نکرداند و هرچه

بدو سپارند نیکو محافظت نماید اقسام فواکه سردسیریش وسط مایل بخوبی فراوانست و بعضی میوه اش از دستان
میوه هایش هندوانه و حبوب غلاتش گران و بی مثل زاتست و نان بازارش بسیار نیکو و مطبوخاتش وسط است
در کتب تواریخ مسطورست که اهل اصفهان در قدیم الزمان یهود بوده اند و بدین سبب آنجا را دار الیهود گفته اند که تا
زمان زردشتی شدند بعد از ظهور اسلام سنی متعصب و از متابعان نبی اسلام گاه شافعی مذهب گشتند و بعد
بشمشیر شاهان صفویه شیعه اثنی عشریه گشتند از ملت آباء خویش کنار شدند اکنون مجموع ساکنان آن شهر شیعه امامیه اند
و قریب هزار باب خانه عیسوی در خارج شهر در قریه جلفا و پانصد باب خانه موسوی و سیصد خانه سنی در
اندرون شهر سکونت دارند مردمش زیرک و محیل و دینار اعنی و بر خلاف آن طالع پهلو و ترسو و بدمزاج
ایشان غالب یکی اند اتفاق ان در مذمت اهل آنجا گفته **نظم** اصفهان شهریست بر نعمت اینجا دو روی طلب
کی شاید همه چیزش نکوست الا آنکه اصفهانی در آن نباید محققان گفته اند که هو ماء مردم اصفهان شرارت نفس و
خباثت طبع مشهور و در حدت و امساک بافواه و السنه مذکور اند در تواریخ مذکور است که خواجه بهاء الدین
خواجه شمس الدین در زمان حکومتش قریب هفتاد هزار کس از آنجا بقتل آورده بعد از وفات بها الدین اهالی آنجا
با هم نزاع کرده زیاده بر هفتاد هزار کس کشته شدند کمال الدین اسمعیل خلاق المعانی با وجود آنکه خودش هم از اهل
آن بلاد بود از شرارت خلق آنجا رنجیده این قطعه در نفرین ایشان بسلک نظم کشید و عنقریب نفرین آن بزرگوار بهدف
اجابت رسید لشکر تاتار بر آنجا استیلا یافته مردمش را بقتل رسانیدند **قطعه** ای خداوند هفت سیاره پادشاهی
فرست خونخوار تا در و دشت را چو دشت کند جوی خون آورد بجوباره عدد مردمان بیفزاید هر یکی را کند دو
صد پاره سلطان مسعود بن سلطان محمود غزنوی در سنه چهارصد و بیست و سه هجری بر آن ولایت استیلا
یافته بنابر شرارت اهالی بر قتل عام فرمان داده و امیر تیمور گورکان بنابر افساد اهل فساد آنجا در سنه هفتصد و
هشتاد هجری اکثر مردمش را بدیار عدم فرستاد و اشرف بن محمود غلجه از جماعت افغان در سنه هزار و صد و
سی و چهار هجری بعلت مخالفت صوری و معنوی تیغ بیدریغ از نیام کین بر آورده قتل بافراط کرده دمار از
روزگار ایشان بر آورد گویند هفت جمعه فرمان بر قتل اهل اصفهان داد و جمعی کثیر و جمی غفیر از دار هستی بسرای
فنا فرستاد و گاهی بین لشکر قحط و غلا و طاعون و وبا با تمام رسید و مردم بسیار تلف میشوند چنانکه در سنه
هزار و چهار هجری بلای طاعون بآنجا رسید اکثر خلقش بشهر عدم روان گردیدند و کروها انبوه جلای وطن
کردند و اینصاد و سنه هزار و دویست و سی و هفت هجری بلای وبا بآنجا رسید گروهی بسیار بدار عدم شتافتند
در کتب خیا مسطورست که هر کس چهل روز در آنجا بماند بخست طبع و لئامت مزاج مبتلا گردد و بین مذکورات
کدورت بوتخانه آن ولایت بجا هم است چون نگرم دقت آن عمق و جال و خامت مال از آنجا بامدن خلق را بجا

ضلالت خواهند انداخت ونیز نوشته اند که ابتدای خطوط علامت در عالم از انجا ظاهر میشود ونیز حدیثی در مذمت اهل
اصفهان مشهور ودر السنه وافواه مذکور است مضمونش آنکه مردم اصفهان از لعنت وعصمت نبی وعترت
حمیت ندارند وسخاوت وصداقت وسماحت در اهلش نیست از شرارت مردم انجا نوشته اند که چون رسم مذموم
وعادت شوم سب حضرت امیر را عمر بن عبد العزیز بر انداخت وفرمان بجمیع بلاد اسلام نوشت اهل اسلام
را بترک آن عمل شنیع الزام ساخت اهل اصفهان مال کرامند داده مدت نه ماه بر معصیت وشرارت خود
ودوام امر قبیح قیام واقدام نمودند لطفعلی بیک در تخلص از اشعار متقدمین ومتاخرین تالیفی نموده اسم او
آتشکده نهاده باعتقاد فقیر اگر اسم آن تذکره را تاریخ جهال نمودی بدان کتاب مناسب تر بودی چه کراست
خاک وباد در آن کتاب درج کرده در انجا نوشته که اصفهان را نصف جهان گفته اند عارفی گفته که این سخن دلالت
بخوبی اصفهان نمیکند […] که بجای مذمت انجا میرسد زیرا که بموجب الدنیا ملعونة باید که نصف لعنت جهان
در اصفهان بوده باشد ودیگر آنکه عظمت شهر علت خوبی وسبب مدح نمیشود بجهت آنکه مکه معظمه ومدینه
منوره باوجود خوردی خاتم الانبیا وسید الانبیا وائمه هدی علیهم السلام از انجا ظهور نموده اند واصفهان
با آن عظمت محل خروج دجال خواهد بود بعضی حدیث علیکم بالسواد الاعظم را این نیست که ولایت بزرگ
عظیم باشد بلکه معنی آن در حقیقت انسان کامل است چنانکه بزرگی فرموده نظم سواد الوجه فی الدارین
درویش : سواد اعظم آمد بی کم وبیش : اگر معنی حدیث چنین بودی لازم نمودی که در ممالک هند وفرنگ وچین
وغیر هم مداین وشهرهای بزرگ است که سواد آنها از اصفهان بمراتب عظیم تر وبزرگتر است سکونت نمودی در
مکه مکرمه ومدینه منوره وسایر اماکن مشرفه که سواد اعظم نیستند نباید بود وحال آنکه اکثر انبیاء عظام
واولیاء کرام از قصبات وقری بوده اند ودر محل خویش وبا ماستان سکونت نموده اند ونیز صاحب آتشکده
نوشته که در تاریخ اصفهان مذکور است که هرگز اصفهان از اثر دعای ابرهیم از سی نفر ولی خالی نیست بسبب آنکه
چون نمرود سی نفر از اهل اصفهان در پای منجنیق حضرت حاضر شده از سطوت نمرودی اندیشه نکرده بحسن
ربنا اننا سمعنا ایمان آوردند وتصدیق رسالت حضرت ابرهیم کردند این کلام نیز خالی از خللی نیست زیرا که
در هنگام ظهور حضرت صاحب الامر والزمان […] اقلیمی وولایتی از اهل ایمان سی ونه آمده شرفیاب خدمت
انجناب میشوند ودر کتاب ظفر انتساب بحضرت خواهند بود ودر کتب اخبار واثار مسطور است چنانکه مولانا
محمد باقر مجلسی با وجود آنکه از اهل اصفهان است در کتب خود نوشته که یکنفر از اهل اندبار بخدمت آن
حضرت خواهد پیوست پس در آنوقت سی نفر ولی کجا خواهند رفت مگر آنکه بگویند در زمان ظهور آن
حضرت گوشه خواهند گرفت یا آنکه مفقود خواهند شد ودر آنوقت دجال بعرصه خواهد آمد ونیز در

کتاب

کتاب ذکر نموده که اهل اصفهان بشجاعت موصوف وکاوه آهنگر در این مطلب شاهدی است معروف واین نیز
دلالت بر شناعت وپستی فطرت اهالی انجا میکند آورده اند که ضحاک بعد از آنکه ظلم بسیار وجور بیشمار کرد
ودمار از روزگار اهالی آن دیار وعموم برآورد وخلق بستوه گشته وچند پسر کاوه نیز بقتل آمده بود وقتی
پارچه که در وقت آهنگری پیش روی میبستند بر چوب بسته خلق را بر دفع آن ستمگر تحریص وترغیب نمود وچون مردم از ظلم
آن ظالم بستوه آمده بودند لاجرم اورا اعانت ونصرت نمودند اگر از وفات دونان وپست فطرتان بر انجا مستولی
شده ومیشوند چنانکه در زمان ما […] واینه اسپنلاهی او در کشور عراق از کاوه در گذشت
وعنقریب احوال وتفصیل مذکور خواهد شد بلی اینگونه کلمات از کسی صادر میشود ممکن از روی تعصب چون
صاحب تذکره مردم انجا بوده لهذا در مدح اصفهان تعصب نموده با آنکه معرفت وبصیرت باحوال عالم واوضاع بنی
آدم نداشته از روی نادانی وجهالت بی تحقیق وتفتیش نگاشته چنانکه در احوال دکن نوشته که شهری است که آب رود
در میانش جاری وهوایش در کمال سازگاری است وعمارات وباغات از هر دو طرف رود ساخته شده واز آن
سیم است فقیر معروض میدارد که دکن شهر نیست وشش صوبه است هر صوبه آن محتویست بچندین بلاد عظیمه و
مداین قدیمه وقصبات بسیار ونواحی بیشمار ومشتمل است بر اقلیم اول ودوم وسیم وقریب بچهار قلعه محکم دارد
ودیگر مرقوم نموده که فرخار ولایتی است در نواحی ختا وکاشغر واین سخن خطاست زیرا که شهر کاشغر از
بلاد ترکستان ودوده منزلی بدخشان است واز کاشغر تا ملک ختا قریب صد مرحله است وهمچنین نظامی
را گنجوی وخواجه نصیر طوسی را در ذیل ذکر شعرای قم نوشته وحال آنکه خود نوشته که پدر نظامی از تفرش
ووالد خواجه از جهرود قم بودند ونظامی در گنجه وخواجه در طوس تولد نموده اند جمیع عقلا وفهما متفق اند بر آنکه
هر شخصی که در بلد ومحلی که متولد شود از اهل آن محل وبلد محسوب میگردد چنانکه جمهور مولفان ومورخان
همین روش ذکر کنند ونیز مینمایند که پدرش از فلان دیار بوده ودر فلان بلد تولد نموده از اینکه نظامی
گفته باشد نظم چه در گرچه در گنجه گنجم ولیکن […] از قهستان شهر قم لازم نمی آید که در ضمن قم باید نوشت اگر
چنین بوده باشد پس شیخ بهاء الدین که در جبل عامل متولد شده بمجرد توطن شیخ را اعتبار نموده جا در ضمن اصفهان
باید نوشت ونیز واهب شاعر که اصلش از کوه گیلویه است بچه سبب در ذیل شعرای اصفهان مرقوم کرده وهم چنین
میر محمد حسین که اصلش از مازندران وملا عبد الواسع از همدان ومیر حبیب الله از طهران بوده اند بچه علت
در ضمن ذکر اصفهان تحریر نماید ونیز نوشته که انوار اسم شریفش قاسم وحال آنکه نام نامی انجناب معین الدین علی
ولد نصیر بن هارون است وچون خوابی دید که همت انوار میکند وصورت واقعه را بحضرت شیخ خود شیخ صدر الدین
موسی بن شیخ صفی الدین اردبیلی رسانید بموجب اشارت کثیر البشارت ایشان ملقب بقاسم انوار گردید وهم چنین

بلکه شعر را بنام چند کس مرحوم فرموده و چندین شعرای بلاغت پیرای ایران و توران و هند را ذکر نموده و مدام
مدار تذکره را بر اشعار و افتخار خود نهاده و کفته فلان خان حذاقی مؤلف و فلان بیان جدید در مصنفات در
تحریر خود بعد از آنکه فردوسی و انوری و سعدی و نظامی را بترتیب باستادی مدح نموده کفته **نظم** بر این
چهار استاد هنرور سخنهای من و چیز من اندر نوای بلبل و عوعوی زاغ است خرام کبک و رفتار کلاغ
و امثال اینها که مذکور شد در کلام صاحب آتشکده رطب و یابس بسیار و سهو و خطای بی شمار است امید از
جناب رب العزت جل و علا که بندگان خویش و خلاق بی غفلت اندیش را از زلل سهو و خطا نگاه دارد و در
وادی جهل و نادانی نگذارد بمحمد و آله الامجاد الحاصل اصفهان شهریست خوب و مدینه‌ایست مرغوب و مشتمل
است بر عمارات دلکشا و باغات روح‌فزا و مدارس محکم و مساجد مستحکم و کاروانسراهای آباد و حمامهای
پاکیزه نهاد و اسواق مسقف و دکاکین مکلف من جمله عمارات سلاطین صفویه بغایت دلکشا است و
چهار باغ شاه عباس و حاجی محمد حسین خان علائی بسیار باغ نزهت‌فزاست و مسجد جامع و مسجد شاه بوضع خوش
ساخته‌اند و مدرسه مادر شاه و مدرسه ملا عبد الله را بطریق دلکش پرداخته‌اند طالبان علوم اکثر از
دیار دیگر در آنجا بسیار اند و همواره بتحصیل علوم نقلیه و فنون عقلیه اوقات خود را مصروف دارند و چند
مجتهدین و اهل حکمت پیوسته بدرس و افاده مشغول می‌باشند بجز آنکه زمره عرفا و فقرا و اهل عزلت و انزوا
را سکونت در آنجا دشوار است عیب و نقص دیگر از آن ولایت مشاهده نشد و منقصت دیگر بنظر نیامده و این
نقص و عیب قلیل مدتی است که در آن ولایت ظهور یافته و مردم آنجا بوادی عداوت اهل عرفان شتافته‌اند و
الا در زمان پادشاهان صفویه دو [illegible] چندین توحید خانه بوده و اصحاب عرفان و ارباب ریاضت بحد
نهایت از آن ولایت ظهور نموده و برای آسایش فقرا و اهل انزوا چندین تکایا داشته و اوقات خود را به
فراغت خاطر و خوشدلی میگذاشته‌اند **ذکر احوال بعضی از معاصرین آن دیار بر سبیل اختصار** و ضمیر مهر تنویر
ارباب معرفت و بر دانای عالم آرای اصحاب فضیلت مخفی و پوشیده نماند که فقیر کرات و مرات از آن ولایت دیدن
و صحبت جوان اعاظم و اکابر آن دیار رسیده اگر احوال جمیع ایشان مذکور کردد هر آینه این مجموعه مبسوط و مطول
شود لهذا بذکر چند نفر از ایشان اختصار می‌نماید **ذکر کهف الفضلا الحاج ابرهیم** ابن حاجی حسن کرباسی عالم
معالم فروع و اصول و مطلوب طالبان علوم معقول است پدرش از اهل تجارت و معامله بوده و خود نظر
بفطرت ارجمند بتحصیل علوم اشتغال نموده بر طبق آیه کریمه لَیْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى وَأَنَّ سَعْيَهُ
سَوْفَ يُرَى در مدت قلیل مجتهد زمان گشت و پایه قدرش از اکثر علما درگذشت اکنون مرجع خاص
و عام آن مرز و بوم و مقصد طالبان علوم است و پیوسته بنشر علوم شرعیه و ترویج فنون اجتهادیه اشتغال

دارد و در مسجد حکیم بامامت جماعت نیز نماز میگذارد دولت وافر و ثروت متکاثر و سامان فراوان دارد چند گاه
قبل از این میان او و سلطان العلماء در خصوص امامت و غیره مجادله واقع شد و جمعی از علما با سلطان العلما موافقت
نموده حکم بر فسق و فجور او نمودند و زبان تشنیع و لسان تقبیح نسبت بوی گشودند و در فضیلت او سخن داشتند
و نقطه انکار بر صفحه دیانت او گذاشتند و گفتند که کرباسی را نه فضیلت است و نه دیانت و در فروع فی الجمله اصول
و در سایر علوم او را بصیرت نیست فقیر در مجلس او نیز [illegible] دید و بصحبت وی رسید بخیر چند از دانشمندان جمع
نمود که لایق شأن فضیلت و منصب اجتهاد بود اول آنکه جمیع اهل عرفان و صوفیه را لعن و طعن میکرد و در تکفیر و
جرح این طایفه کلاً اهتمام تمام بجای می‌آورد و جمعی را که در دین و دیانت ایشان وثوق تمام داشتم تکفیر مینمود و طریق
ذم و رد ایشان می‌پیمود و در آن ضمن انکار طریقه مولانا شیخ بهاء الدین عاملی و مولانا محسن کاشانی و مولانا محمد تقی
مجلسی و امثالهم قدس الله اسرارهم را میفرمود و عموماً هر کرا نسبت بتصوف است چه از سلف و از خلف بی تحقیق و تفتیش زبان
بتکفیر ایشان میگشود چنانکه در حق یکی از اهل ایمان ملا علی نوری که هرگز وی را ملاقات نکرده بود جهت انتساب بعضی از
نوشته بود که این شخص بد اعتقاد و از اهل تصوف است انتساب فاضل مذکور را مخاطب ساخته گفت ملا علی نوری شخصی صادق
القول است زیرا که صاحب محاسن سفید و مردی پیر است فقیر از استماع این کلام بی فرجام حیرت نموده گفتم هر کرا محاسن
سفید و مرد پیر باشد لازم نیاید که صادق القول و راستگوی باشد در جواب ظاهراً سکوت نمود اما در باطن همانا
[illegible] که بود دوم آنکه بطریق فخریه فرمود که صدر بعضی حاجی محمد حسین خان علائی حاکم اصفهان با من کمال شفقت
دارد و از لوازم شفقت و مرحمت دقیقه مهمل نمیگذارد این سخن بیرون نیز در نظر غریب آمد که از مجتهد زمان بگوش
کلام بی فرجام صادر شود و بر التفات ظالم جابر مباهات نماید و بر کلمات عام کالانعام و ستمگر افتخار کند و بمیل
محبت اهل فسق و بدعت مفتخر باشد سیم آنکه از بعضی بطریق خصومت و عداوت شد و سهو عنان سپید که اگر ندام
حکم بکفر یا فسق صیر نماید و امثال اینها حرکات و مقالات بسیار از وی مشاهده گشت و معلوم شد که الحمد مولانا سلطان
العلما و جمعی دیگر از دانشمندان در باره او بیان کرده‌اند و بر زبان آورده‌اند بصدق و صفا نزدیکتر از بهتان و افترا دور
و الله اعلم بحقایق الامور **ذکر کهف الفضلا الحاج سید باقر** ابن سید نقی رشتی صاحب فضایل و در میان خاص و عام مشهور
و در سلک مجتهدان زمان مذکور است گویا در رشت و گیلان متولد شده و بجهت تحصیل فضایل باصفهان آمده
گویند پدرش دهقان بوده و خود نظر بفطرت اصلی بتحصیل فضایل و کمالات نموده در اندک زمان از علمای عصر
گوی مسابقت ربوده چنانکه اکثر ساکنان اصفهان و غیره تقلید وی در فروع میکنند در احکام و فتاوی بغایت
جرأت و جسارت دارد و مانند بعضی مجتهدان زمان بعضی ملاحظات ندارد همواره بترویج علوم شرعیه و فنون اجتهادیه
مشغول است و قولش نزد ارباب دولت و اهل تجارت و بزرگان معمول گویند منکر طریقه مجاهده و ریاضت و تصفیه

باطن و تزکیه نفس است بعضی گویند انکار او از روی تقیه و مدارا است با اهل ظاهر و ابنای زمان والله اعلم ذکر
سلطان العلما الحاج میرزا حسن ابن الحاج میر محمد حسین بصفت اصالت و وفور جلالت و علو شان و قدم خاندان
موصوف و بفضایل نفسانی و کمالات انسانی و حسن اخلاق و مراسم اشفاق معروف است از طرف والده بمولانا محمد
باقر مجلسی می پیوندد و از اواخر دولت صفویه تا حال مسند شرع شریف بوجود انخاندان اراسته و امامت جمعه
و جماعت بان دودمان بر خواسته است ان بزرگوار از شهریار ایران سلطان العلما لقب یافته و غالب و جمهور اهل اصفهان
و توابع و لواحق ان از خورد و کلان بطریق محبت و ارادت نسبت بایشان سلوک میکنند فقیر یک مجلس ان بزرگوار را
ملاقات نموده و طریق صحبت و اتحاد پیموده خالی از انصاف و مروت نبوده و ان بزرگوار را با سایر علما الان
برابر نتوان نمود چنانکه بعضی از مشایخ عظام انجناب را بر جمیع علماء اصفهان ترجیح داده و زبان بمدح و ثنا ایشان
گشاده اند ذکر الحاج محمد حسین خان بن حاجی محمد علی علاف بر ضمایر ارباب عبرت و بر خواطر اصحاب بصیرت پوشیده
نماند که جد محمد حسین خان رحیم نام در توپخانه اصفهان سر نامبولغت و محصول او وجه معاش خود می ساخت و
پدرش ترک شغل موروثی کرده بکسب علافی اشتغال نمود و او نیز در بدو حال و ابتدای احوال بشغل پدر اشتغال داشت
اخر الامر نظر همت عالی بدان کسب جنین و شغل دون سر فرود نیاورده قدم بمسند عاملی گذاشت در اوایل طلوع
اختر اقبال قاجاریه از مشرق جلال نزد ارباب منصب و اصحاب دولت بنیاد تردد کرده و قلوب امرای سلطنت و امنای
الحضرت را بدست اورده بسبب ترددات شایسته و خدمات بایسته عامل بعضی از بلوکات اصفهان گردید چون اورا
فی الجمله دولت و سامانی بهم رسید عزیمت حج بیت الله الحرام و زیارت حضرت ائمه انام فرمود بعد از مراسم حج و زیارت
سایر ائمه صلوات الله علیهم اجمعین مراجعت نمود و ابواب تردد بر روی مرزبان پادشاه بگشود و در مراسم خدمت و ملازمت جسته
در خدمت [illegible] گذار سلطنت گیتی ستان اقا محمد خان اعتباری رسانید و خویشتن را مشهور و معروف
[illegible] نمود و [illegible] رسانید تا انکه مضمون بیت هر انکه زاد بنا چار بایدش نوشید ز جام دهر می کل من علیها فان
ازین دار فانی بیرون خرامید و زمان جلوس حضرت اعظم بر سریر سلطنت رسید چون باولیای دولت و اعیان حضرت
خدمات پسندیده بجای اورده و از مراسم جانسپاری و لوازم خدمتگذاری هیچگونه تقصیر نکرده لاجرم ارکان دولت رشد و کاردانی
او را بایستادگان پایه سریر سلطانی عرض نموده فراست و کیاست او در امور رعیت داری و معموری الکا [illegible]
فرمان قضا جریان باحضار او از پیشگاه پادشاهی صدور یافت وی امتثال فرمان نموده چون شرف بساط بوسی پایه سلطنت
دریافت پادشاه والا جاه از ناصیه حالش علامت اقبال دریافت نمود لاجرم عواطف خسروانه شامل حالش گشته محمد حسین
علاف محمد حسین خان شد اکثر حکومت بلوکات اصفهان را بوی عنایت فرمود چون در خدمات سلطانی و حقوق دیوانی
طریق پسندیده بعمل اورد و پیشکشهای لایق بحضرت والا و امرای درگاه گذرانید بنا علی هذا عاطفت شاهانه زیاده بر زیاده

وی با دریافته ملقب بامین الدوله گردید و خلعت حکومت اصفهان و توابع ان پوشید چندگاه با استقلال بار با
توابع و لواحق بدو مفوض بود و در نظام ملکی و مالی سعی تمام و جد لا کلام فرمود و پیشکشهای خوب و خدمات مرغوب
کرده و مراسم جانفشانی و کفایت رسانی بجای اورده و همگی مطبوع طبع شاهی و مقبول مزاج پادشاهی اتفاق افتاد بنا بر ان
پادشاه فریدون جاه امین الدوله را نظام الدوله خطاب داده و پرتو اصناف الطاف شهریاری بر وجنات حالش تافت
و او را حاکم اصفهان و کاشان و قم و یزد و ابرقوه و قومشه ساخت و مرتبه اقتدارش از بیشتر افزود و بر اکثر امرای ولایتها
مقدم نمود مدتی با ایالت بلاد مذکوره اشتغال داشت و چندی بنیابت حکومت نایب و وزارت فارس بر افراشت
چون کارهای بزرگ و شغلهای سترگ را بانجام رسانید و اموراتی که در عهده او بود بر وفق خاطر پادشاهی اتمام کرد و ایستادگی
خدمات پسندیده او همگی بر طبق فرمان شهریاری افتاد لهذا نظام الدوله از نظامت پای بر مسند صدارت نهاد مجددا
شفقت پادشاهی بیش از بیش درباره او افزوده بخلعت وزارت و مزین بتشریف صدارت گشت و پایه قدرش از ان دامان
وجود و کمالات درگذشت بیمن تربیت عاطفت شهریار گردون اقتدار پدرش بعز مصاهرت مفتخر و سرافراز گشت و جمیع امور
ملکی و مالی برای و درایت صدارت پناهی انداخت درجه اعتبارش بجائی رسید که شاهزادگان کامکار بی مشورت او
در امر جزوی نتوانستند اقدام نمود چه جای امور کلیه سبحان الله مالک الملک بی نیازی که علافی و علاف زاده را
سر ثانی تا صدر اعظم و دستور مکرم ایران میگرداند و شخصی که لطف را لفت و لفت را لطف و عقل را علق گوید بمسند
بوزرجمهری و نظام الملکی می نشاند و زمام اختیار مملکت ایران را بکف کفایت چنین جاهل و نادانی میگذارد و [illegible]
جمهور افاضل و اراذل را بدست بیر چنین همه فوق می سپارد و مجتهد دار الملک اصفهان بطریق تعجب میگوید که صدر با من
کمال شفقت و نهایت مرحمت دارد داری تعز من تشاء و تذل من تشاء دانائی میگوید از اینجا معلوم میشود که این
دنیای دون و جهان بوقلمون نزد حضرت بیچون بی اعتبار و مردود و مقهور و مطرود ائمه اطهار است اگر حق سبحانه
و تعالی دنیا را مقدار پر پشه وزنی نهادی کهی اب بکربه کافران و ظالمان ندادی و باب راحت و اسایش بر روی
فاسقان نگشادی خردمندان در میزان خرد سنجیده و برای العین بمشاهده کرده اند که هر شخصی که فی الجمله طالب
قرب حضرت اله بوده و لمرضات الله طریق حق پیموده باشد البته همان قدر در محنت و زحمت بر روی روزگار او
گشاده شود و مضمون الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر انواع منفعت برای او مهیا و اماده گردد و این خبر لا راحة
للمؤمن فی الدنیا مؤید این مقال است و مؤمن در دنیا خالی از علت و قلت و ذلت نمی باشد المؤمن لا یخلو عن علة
او ذلة او قلة شاهد حال است و کلام معجز نظام حضرت البلاء موکل بالانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل
دلالت تام دارد بر انکه اشخاصی که در احوال و اقوال و افعال با انبیا عظام مشابهت دارند و قدم اقتدا در وادی
اطاعت و متابعت ایشان گذارند باید که لا محاله مبتلا باشند بازاری و گرفتار شوند بمذلت و خواری از حدیث

کلامنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او مؤمن امتحن الله قلبه للایمان پس معلوم
میشود اگر مومن ببلائی مبتلا نگردید و ذلت و زحمت بدو نرسید و بادهٔ اذیت از جام ملامت نچشید باشد
از کمال ایمان او بهره و نصیبی نیست و کسی را که در کورهٔ امتحان ابتلا و اذیت نگداخته و در خلاص اخلاص پاک و طاهر
نساخته باشند اگر دعوی غایت ایمان نماید دروغ باشد و مضمون العلماء ورثة الانبیاء کتایه کذاب و مفتری است
نظم شیر را بچه همی ماند بدو تو بپیغمبر چه میمانی بگو حدیث دیگر از اهل بیت عصمت وارد است مضمون آنکه مومن
مگر آنکه موذی دارد که او را ابتلا و اذیت رساند اگرچه همسایهٔ او باشد ابر تونیک ملاحظه نمای و نظر انصاف
بگشای تو که خار محنت در پای دلت و در دست جانت نخلیده و بار جور و ستم و اندوه و غم نکشیده و سخنان درشت
و حقارت نشنیده و زهر اذیت از ساغر ملامت از کف آشنا و بیگانه نچشیده و شخص خواطرت بر تیغ طعن مردم نخسته
و جام ضمیرت بسنگ جفای خلق نشکسته و از ظلم ابنای زمان بتنگ نیامده و از جور اهل روزگار از جان سیر نشده
هوای سروری و عزت در جهان با اثر راحت بوده و در آغوش دولت و مهد کامرانی غنوده و در راحت از ساغر
مراد کشیده و گل مدعا از باغ تمنا چیده اگر بد گفته خوب شنیده و اگر مدح نموده مدح دیده بوستر و بندگان حق
استهزا کرده و بر مسلمانان ابتلا و اذیت نموده و در پوست عاجزان و ضعیفان افتاده و گوشت و پوست زنان و بیچارگان
بر خوان نهاده و خون مسکینان و درویشان خورده و دمار از روزگار بیوه زنان بر آورده و بجهت جمع مال دنیا خون
اهل ایمان کشته و بنا حق ریخته و بنیاد خانه‌ها از ستم او بیخته دنیا مال مردم بظلم و جور گرفته و بی‌تمیزی
و درو و بال خلق پذیرفته و بجهت نفوس تیغ عدوان کشته و بر عاجزان را بخون آغشته و بی‌نهایت فتوای قتل و
اخراج فقرا و ضعفا داده و زبان بر بهتان و افترا اهل الله واگشاده با وجود اینهمه تو را که دعوی کمال ایمان میشماری
و لاف تقوی و پرهیزکاری میزنی و میگوئی مثل من مومن کجاست و مانند من مرد حق کدام است نظم حذر تو
آدم بهشتش جای بود از یکی ترک ادب شد رانده زود عذر بیان کرد نه از او بیهوده نیک که چون کرد گفتند ش تمام مذنبی مذنب برو بیرون ز جا
تو طمع داری که با چندین گناه داخل جنت شوی ای روسیاه جناب حق سبحانه و تعالی همگی را از شر نفس اماره و از
دنیای غدار در امان خویش نگاه دارد و ما را بحول و قوه خویش نگذارد بمحمد و آله الامجاد مصرع که چه میگویم
که در دام افتادم از دام حاجی محمد حسین خان صدر الممالک در دار الملک طهران سنه هزار و دویست و چهل
هجری لوای عزیمت بصوب آخرت برافراشت و حق الناس بسیار و حق الله و حق رسول بر ذمه همراه برده بدبختی
و لقد و دولت مستکاثر در صفحهٔ روزگار یادگار گذاشت فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین
ذکر فخر العارفین و قدوة السالکین کهف السالکین حاجی محمد حسین علیشاه طیب الله ثراه اسم شریفش محمد حسین بود از عرفای زمان
و اکمل مشایخ دوران بود و در علوم ظاهری و باطنی کسی با آن جناب برابری نمی‌نمود و در زهد و فنا و صدق و صفا

درجهٔ عالی و مرتبهٔ بلند داشت و در مراتب مجاهده و ریاضت و زهد و تقوی و عبادت هیچکس با آن
بزرگوار همسری نداشت و در ترویج شریعت غرا و نشر طریقت بیضا سعی بلیغ می‌نمودی و در تربیت مریدان
و تکمیل ناقصان وحید زمانه بودی و در کشف حقایق و شرح دقایق ید بیضا نمودی و در بصیرت مریدان
و طالبان آنجناب را عدیل و نظیر نبودی باعتقاد فقیر سالهاست که مانند آنجناب در این طایفه پای بدایره
ظهور نگذاشته‌اند نظم قرنها باید که تا یک مرد حق گردد پدید بایزید اندر خراسان یا اویس اندر قرن آنجناب
ثانی اثنین مقرب الباری خواجه عبدالله انصاری بود اگرچه حقیقت مراتب در یوم تبلی السرائر معلوم میشود
اما بحسب ظاهر میان آنجناب و خواجه مناسبت تمام بود چنانکه متتبعین احوال این طایفه مخفی نیست اصل
آنجناب از دار الملک تبریز بود و شاه عباس ماضی اجداد آنجناب را باصفهان نقل نمود و جد اعلای آنجناب
شیخ زین الدین جامع علوم عقلی و نقلی و حاوی فضایل صوری و معنوی بوده و سلاطین صفویه نسبت بجناب
شیخ کمال اعزاز و احترام معمول میداشتند مولانا حسین علیشاه قدس الله سره العزیز در ریعان جوانی و در عنفوان
زندگانی در اصفهان بتحصیل کمالات ظاهری و فضایل صوری اشتغال داشت بعد از تکمیل علوم عقلیه و
تحصیل فنون نقلیه دست طلب بگریبان کبریا آنجناب کشته قدم در وادی جستجوی گذاشت و بکسب ذخایر
ابدیه و سعادات سرمدیه و استخلاص انقلابات فانیه همت گماشت در کشور ایران و عربستان سفر فراوان نموده با
علمای زمان و مشایخ عصر بین اجلال الامیر بخدمت مقربان درگاه السید معصوم علیشاه و نور علیشاه و فیض علیشاه
قدس الله اسرارهم رسیده مرید جناب نور علیشاه قدس الله اسرارهم رسید و مرید جناب نور علیشاه طیب الله ثراه گردید
و بحسن تربیت و برکت انفاس آنحضرت بمرتبه اعلا و درجه قصوی رسید و مدت چندین سال در خدمت جناب
شاه در سفر و حضر می‌بود و در خدمت آنحضرت بسیر و سلوک و مجاهده و ریاضت اشتغال می‌نمود تا آنکه اطوار
سبعه قلبیه و انوار متنوعه غیبیه و مکاشفات و مشاهدات و معاینات و تجلیات آثاری و افعالی و صفاتی
و ذاتی سیران و طیران در عوالم لطیفه ملکوتی و جبروتی بسیر ربوبیه و لطیفه سرمدیه و سکر از شراب طهور
و عالم نور و فنا فی الله و بقا بالله و مظهریت کلیه و معرفت حقایق توحید علمی و عیانی و اتصاف بجوامع اسما
و صفات الهی بظهور پیوسته از اعیان واصلان کامل و مرشدان مکمل گردید آنگاه از آنحضرت اجازت و رخصت ارشاد
یافته بتربیت سالکان راه و هدایت طالبان درگاه قیام نمود و بعد چندگاه سر رشته ارشاد بولد شریفش راجع
فرموده در انجا بارشاد عباد و هدایت اهل بلاد مشغول بود و باذن پیر و مرشد خود بامر وعظ و امامت و درس و افاده
و ادامه فرموده تا در سنه هزار و دویست و دوازده هجری در محل ذهاب بمضافات کردستان جناب نور علیشاه
مولانا و حجی زکریای سلسله علیه نعمة اللهیه را احضار فرموده و در حضور ایشان مولانا را خلیفة الخلفا فرموده و زمام

خیار دو بیت سالکان سلسله علیه را بمولانا تسلیم و تفویض نمود جناب شاه در سنه مذکوره در بلده مولد
همای بلند پرواز فتوحش باشیان عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ پرواز کرد و مولانا روی توجه بفرخونی آورده بترویج
شریعت نبوی و نشر طریقت علوی مشغول گشت بعد از مدتی اراده فاسد عزیمت حج بیت الله الحرام و زیارت
خیر الانام و ائمه کرام نمود چون اکثر انفاس قدسی اساس آنجناب در سیر از حجاز و غیره بمنهاج قویم و راه
مستقیم مشرف شدند بعد از مناسک حج بیت الله الحرام و زیارت خیر الانام و ائمه بقیع علیهم السلام باوطان
مراجعت فرمود در وطن مألوف مسکن گرفت و جمعی کثیر و جم غفیر از فرقه علما و دانشمندان و غیرهم از خواب غفلت
بیدار و از مستی جهالت هشیار شدند و بحلقه حق پرستی و خداشناسی داخل گشتند و بعضی دیگر از جاهلان عالم
نمای و ظالمان جهالت پیرای بمضمون آیه کریمه أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ بر آنجناب حسد برده
آزار دنیا و اذیت بیشمار بآنجناب رسانیدند و گروهی از فقها و سفها و حکام و ارباب ریاست را تحریک کرده مورد
مؤاخذه و اهانت گردانیدند و افعال و احوال حسنه آنجناب را نزد پادشاه ایران با قبح وجهی عرض نمودند و بسعایت
آن بزرگوار ساعی گشتند و بر قتل و افنای وجود ذی جودش فتوی نوشتند از آنجمله ملا علی نوری و سید محمد و آقا
سید علی مجتهد و حاجی ابراهیم کرباسی و امثالهم بودند و زیاده از سایر علما سعایت نمودند لاجرم شهریار اعظم در سنه
هزار و دویست و بیست و سه هجری آنجناب را بدار الملک طهران طلبید چون از اصفهان اندکی بیرون رفت و ظالمان
وجه در اثنای راه زحمت بی اندازه کشید و زحمتهای گوناگون و محنتهای از حد افزون بر آنجناب دادند از آن
جمله زنجیر بر پای معرفت پیمای آنجناب نهادند شعر عارف بود شیر و سلسله اندر ره قضا خوکه چون
تختگاه شاهی رسید و خدیو ایران بنظر امعان دید بمضمون اذناب الدول کلحوم شهریار بدید یافت فرمود که آنجناب
که سعایت نموده اند از طریق حسد بوده و از روی کینه بیهوده گوی و قوم فتنه جوی بوده اند لهذا شهریار بکردون وقار
بآن بزرگوار مراتب لطف و محبت بظهور رسانید و بعد کمال اعزاز و احترام بوطن مألوف باز گردانید چند سال دیگر
در اصفهان تشریف داشت و از علما سوزن جفا کشید و مشقتها و بسا دید آخر الامر باشارت غیبی و هاتف
لاریبی در سنه هزار و دویست و سی و سه هجری قطع علایق از وطن ظاهر نموده بمسکن باطنی عتبات عالیات عزیمت
فرموده در کربلای معلی مسکن گزیدند چون از عظمای سلسله علیه را حاضر گردانید و در حضور ایشان قطب العارفین
و زین الواصلین مقرب درگاه سبحانی محمد جعفر علیشاه همدانی قدس الله سره را خلیفة الخلفا ساخت و در شب
شنبه دوازدهم محرم الحرام در اول سنه هزار و دویست و سی و چهار هجری بدعوت حق لبیک گفته از غار مغرب دام
جو را اجابت فرموده در مقام صدق عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ منزل گزید و در خارج باب النجف مساوی دویست و
هفتاد و چهار ارکان اند فرد دوره مدفون گردید رحمة الله علیه رسالات و تصنیفات در فقه و طریقت و معرفت

از آنجناب

از آنجناب در صفحه روزگار یادگار است چون در حین نوشتن این مجموعه حاضر بود لاجرم محرر بیناهات آنجناب با این فقیر
بسیار لطف و عنایت داشت و همواره بر تربیت و تکمیل و تصحیح حال ذاتم همت میگماشت کلمات معرفت آیات از آنجناب بعد
استماع نموده و کرامات بسیار شنیده و مشاهده شده است از کلمات قدسی سمات اوست که در دار الملک طهران روزی
شخصی در خدمت آنجناب بگیاه دو رویان شکایت نمود معروض داشت که فلان در دو بین و نکبا مرتب که لاابالی و دو رو
است در جواب فرمود شخصی که بعمل شنیع ارتکاب نماید و اذعان بر گناه خودش کند هزار بار بهتر است از کسی که بلباس مزور
و دیبا و آمده و بکسوت زرق و شید ملبس شده و خود را بزیور نفاق بیاراید و خویشتن را بمردم متقی و پرهیزکار و عابد عنایت
و ملبس شده از راه تلبیس بندگان خدا را از طریق هدایت دور انداز و از ذکر باری تعالی و از قرب حق جل و علا مهجور سازد
و دیگر از سخنان حقیقت بنیان اوست که نوبتی در اصفهان در حضور جمعی از سالکان طریق و طالبان جام تحقیق فرمود که
طالب باید باری تعالی باشد که رب اخر بلکه از آن نیز کیاب است وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ مدتی است مدید و عهدی است
بعید که طالبان پیش من آمد و شد میکنند و اظهار طلب مینمایند کو شما فرموده باشند که زیاده از صد هزار کس نزد من تردد
کردند در میان ایشان زیاده از پنج کس که محض طالب باری تعالی باشند ندیدم از کرامات آنجناب یکی آنست که چون اراده
مألوف قطع علایق نمود از انتقال خود از سرای فانی بعالم جاودانی بدوستان و مخلصان اعلام فرمود ذکر فخر الحکماء
مولانا علی نوری از اکابر حکمای انام و از اعاظم فلاسفه ایام است غواص بحر معارف حکمت و سیاح مناهج صنایع الهیات
عرض و طول آن در معقول طولی دارد پدرش کالش بوده و کالش در لغت مازندران گاودوکه را گویند و در ولایت
نور از بلاد طبرستان بدان شغل اشتغال مینمود و خود نظر بفطرت ارجمند ترک شغل پدر کرده بشهر اصفهان آمده و بکسب
فضایل و کمالات مشغول شد اگرچه کودن و غبی بود اما چون بجد تمام و جهد لاکلام بتحصیل فن حکمت میل داشت لهذا در عنفوان
من طلب شیئا و جد وجد بعد از سعی بلیغ لوای تقدم بر اکثر حکمای زمان برافراشت اکنون در دار السلطنه اصفهان بتدریس و افاده
اشتغال دارد و اوقات عزیز را بنشر علوم اشراقیه و فنون رواقیه میگذراند دانشمندی میگوید که من از فضل با دب و
مکرر بصحبت وی رسیده و احوال و افعال و اعمال او را تفتیش کرده و لوازم تحقیق و تفتیش اطوار و کردارش بجای آورده ام
خلاصه آنست که اگر تحصیل علم و حکمت را خاصیت این است که شعار اوست و نتیجه اش چنین است که دثار اوست صد هزار
هر یکدرجه از آن بیزار شدن نکوتر است زیرا که ایشان علی غرض است در امتحان با صد غرض که سبب ماده
فساد بعد از هزار درس است در باطن که سبب هلاکت است چه که نزد صاحبان معرفت روشن است که نتیجه علم اعمال
و ثمره اعمال قرب و وصال حضرت ذوالجلال است نه سوء احوال و اعتلال افعال مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا
كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا نظم عالم آنکس بود که بد نکند نه بگوید بخلق و خود نکند أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ
أَنفُسَكُمْ شخصی که بعد از هشتاد سال با اینهمه فضل و کمال همتش مقصور باشد بجمع کردن مال و تعلق او زیاد است

جاه و جلال **نظم** محقق بود نه دانشمند * حاربائی بر او کتابی چند * چنانکه بزرگی گفته علم از بهر دین پروردن
است نه از بهر دنیا خوردن دانشمندی که بر امضا و مشتهای طبع خویش مقصور و نفس هوا و هوس و حب جاه و دنیا
مجبول و مفطور باشد عزت خود را در ذلت بندگان خدای داند و راحت خویش را در محنت دیگران شناسد و انکار
و آزار اهل عرفان و مجاهده را معرفت گوید و در اهانت و تذلیل درویشان و فقیران حکمت جوید و در فقر ظلمه و فسقه و
فجره را دوست دارد و محبت قوم اشرار و اراذل را بر خود لازم شمارد و باطل را در لباس حق و حق را بکسوت باطل
بیاراید و اعمال زشت خود را بصورت نیک و بوجه حسن بمردم نماید او را از عالم علم و حکمت چه بهره و از فضائل و
کمال چه ثمره **نظم** علم کز تو ترا نبستاند * جهل از آن علم به بود بسیار * این مقال بیان حال و تقریر افعال ملا علی
نوری است ذهب الله نوره شهریار ایران نوبتی در باره وی فرموده که چون مجتهدان ملا علی نوری را انکار نمودند و باب
جرح و قدح بر روی روزگارش گشودند او بدین جهة رفع تهمت و دفع اذیت و جلب منفعت و تألیف قلوب انکار ایشان را
کرد و آنچه لازمه شرارت نفس بود نسبت بان بزرگوار بجای آورد و الحق کلام الملوک ملوک الکلام دیبا خوب گفته و در
شهوار بدرکه حقیقت سفته و دانشمندی این بیت را مناسب حال آن فاضل فرموده است **نظم** عالم است در علوم کرام
فاضل است در فضول بدخواهی * مجلدی که در هلاک و قتل نفس پاک زبدة العرفا حاجی محمد حسین اصفهانی و میرزا ابوالقاسم
شیرازی و جمعی دیگر از عارفان زنگی اهتمام تمام نموده و در سعایت و هلاکت اکابر این طایفه نزد حکام و ملوک سعی بلیغ
فرمود چون سفید میشود چندانامی از پیش نرفت وجد و جهد او صورت نگرفت **بیت** قتل این بنده بشمشیر تو تقدیر
نبود * ورنه هیچ از دل بیرحم تو تقصیر نبود * و میرزا ابوالقاسم همواره فرمودی که حکیم حق نوری است چندان تحریک
فتنه و فساد از آن در حلقه اهل جور و عناد نسبت بارباب سداد و رشاد ظهور یافته که اشعر الفتنة نائمة لعن الله
من ایقظها بر سراپای وجودش نامه و بنی سالها از عهده تقریر آن خامه دو زبان نیاید و خرده خورده دان از بیان
نفاق آن رد و نفاق اهل نفاق بعجز و قصور خویش اذعان نماید بلکه در حلقه درس و افاده خود جهة اثبات مطالب از
کلام عرفا شاهدی آورد و از اقوال ایشان مقصد خود را اثبات میکند **شعر** تیغ دادن بر کف زنگی مست * به که افتد
علم ناکس را بدست * محققان بیان نموده اند که اصل و نژاد تمام و نجابت صوری را اعتبار تمام است هذا اتفق الیه
و لیکن صاحب نبوت و رسالت و امامت و ولایت باید که اصیل و نجیب باشد و از خاندان دون و رذل
نباشد و آبا و اجداد ایشان بکسب پست و شغل دون اقدام و قیام نموده و بعیب و منقصت معروف نشده باشند
اصل و نژاد در حیوانات نیز دخیل است چنانکه فرق اسب تازی نژاد و یابو کره اوزبکی نزد عقلا ظاهر است و در استر که
مادرش اسب است در نظر اهل خرد ظاهر نیست در کتب مورخان مسطور است که سلاطین عجم بد اصلان و دون نژادان را
از تحصیل علم منع میکردند چه که بد اصل و بد نژاد که تحصیل علم نماید از آن جاه و سبب وسعت دستگاه میسازد و جهت

جلب نفع و راحت خویش خلق را برنج و تعب می اندازد و خود در بلاد باعث فتنه و فساد میشود و خود را از ارباب صلاح
و سداد بمردم مینماید بابا افضل کاشانی قدس الله سره العزیز در این باب فرموده **رباعی** بد اصل اگر چه خواجه گردد
نیکوست * معزول شود ندارد دشمن دوست * گر دایره کوزه ز گوهر سازند * از کوزه همان برون تراود که دراوست * در
تاریخ سلجوقیه مذکور است که سلطان ملکشاه را پانصد هزار دینار احتیاج افتاد و خواجه نظام الملک را جهت انجام
آن باصفهان فرستاد خواجه امتثال فرمان نموده در اثنای راه بقریه رسیده رئیس ده خواجه را بمنزل اجلال تکلیف
نموده رئیس فراخور مهمان تکلف کرده و مراسم مهمانداری و خدمتگذاری بجای آورده در اثنای صحبت و مکالمه
دهقان از خواجه سبب اختیار سفر بحضر استفسار نمود و خواجه از مقصد خویش اعلام فرمود رئیس بخدمت خواجه عرض
معروض داشت که این قدر را لایق آن نیست که خواجه رنج سفر بکشد و مرارت زحمت حرکت بچشد اگر خواجه مقرر فرماید
بنده مبلغ را حاضر نمایم و بار خاطر خواجه را از این قید بگشایم متوقع آنکه خواجه را بنده زاده ایست خواجه بنده نوازی
فرموده او را در دفترخانه تربیت فرموده تا دانش حساب آموزد و در سایه عاطفت خورشید منزلت خواجه چراغ معرفت
افروزد این سخن پسند خاطر خواجه افتاده بر ضمیر الهام پذیر سلطان اعلام کرد پادشاه سر فتنه دستگاه در جواب خواجه
نوشت که اگر خدمت و قدامت تو بر ذمت دولت ما ثابت نبودی هر آینه ترا ادب بلیغ کردمی و ضمیر ترا از دزدی باید
که بتعجیل تمام رفته بموجب فرمان مهم را سرانجام داده مراجعت نمائی خواجه بعد از سرانجام مهام بعز بساط بوسی مفتخر و
سرافراز شده حکایت رئیس دهقان را بخدمت سلطان معروض داشت از آن پرسید سلطان فرمود که دهقان
زاده بی اصل و نژاد است چون بدفترخانه دانش دفتر آموزد و جهت قرب پادشاه دانش خود را وسیله سازد دبیر خاص
رعیت را بر اندازد و با خاندان نیک را تباه کرد … و نام از ایشان و کفایت … گذارد و فی الواقع چنین است که
میشود حقیقت این کلام نزد صاحبان انصاف مخفی و پوشیده نیست جهة مزید توضیح آنکه سلطان العلما حاجی میرزا
حسن بن حاجی میر محمد حسین امام جمعه و جماعت صاحب اصل و نژاد و نجابت است و احوال و افعال و اقوال او نزد دور و
نزدیک و ترک و تاجیک روشن و هویدا است و کردار و گفتار و رفتار حاجی ابراهیم کرباسی و ملا علی نوری کالشمس و ما
آنها نزد جمهور ناس و ارباب معامله شناس ظاهر و هویدا است اگرچه هر دو فاضل و عالم اند لیکن فضیلت اندوکس رجحان
دارد چون بد اصل و فرومایه اند و بسبب تحصیل علم و اصطلاحات چند پیش عوام از جمله خواص محسوب میشوند تا
همان بدگوهری و پست فطرتی باقی اند اگر بموجب یخرج الحی من المیت از نوعی بی اصل و نسب شخصی کامل و عالم عامل
ظهور کند و بسبب مجاهده و ریاضت نفس کافر کیش را تادیب نموده تهذیب اخلاق نماید و تصفیه قلب و تجلیه
و تخلیه روح کند ممکن است و میشاید اما کمیاب و مانند کبریت احمر بلکه از آن نیز کمیاب تر است **در بیان نجابت و نجیب**
بدانکه در معنی نجابت و نجیب اختلاف است و در نجابت هر فرقه چیزی را اعتبار نموده اند نجیب در لغت بمعنی کریم

و مختار است اما در اصطلاح جمعی گویند نجیب کسی است که آبای او در حکومت و سلطنت نشو و نما یافته باشد و
قومی گفته‌اند که نجیب شخصی است که پدران او در دولت و عزت گذرانیده باشند و عموم ناس و کافهٔ مردم معنی نجابت
نجابت و نجیب را از دو قسم یافته‌اند و برخی بر آن رفته‌اند که نجیب مردی است که سلف او صاحبان علم و فضل و
کمال باشند و فرقه گفته‌اند که از خاندان عرفان و اهل ایقان بوده باشند و زمره بر آن رفته‌اند که آبا و اجداد
او از فضایل اربعه یکی یا دو یا سه یا هر چهار داشته باشند و طایفه بر این‌اند که نجیب شخصی است که پدران او در شغل
و امری نشو و نما کرده باشند که پسندیده و برگزیدهٔ عقل و شرع باشد بیقین که پدران ملا علی نوری همچنان از
صفات مذکوره موصوف بوده‌اند که از طایفهٔ کاملش یعنی گویا که چنان ظهور نموده‌اند **ذکر العارف بالله
فیض علی شاه قدس سره** عارف معارف سبحانی و واقف سر یزدانی بود در فضل و کمال و وجد و حال کمتر کسی با آن
جناب برابری نمود اصل آنجناب از شهر تون و از علمای آن دیار بوده و خود از تون کوار در دار الملک اصفهان متوطن
شده والد جناب نور علیشاه و از خلفای سید معصوم علیشاه طیب الله ثراه است جامع علوم ظاهر و باطن بوده و
در بدایت حال در کشور ایران و غیره سفر و سیاحت نموده و بسیاری از مشایخ عرب و عجم را دیده و صحبت کاملین
دین و بزرگان اهل یقین رسیده آخر الامر در بحر و ستر بخدمت الشیخ الکامل السید معصوم علیشاه دکنی قدس
سره مشرف گردیده و از مریدان آن حلقهٔ اهل عرفان گشته و از یمن انفاس قدسی اساس آنحضرت مرشد اهل عرفانی
زمان در گذشته و از خلفای آنحضرت گردیده و در حدود سنه هزار و دویست هجری در اصفهان بجهان جاودان
خرامیده و مقبره‌اش در تخت پولاد سوده گشت رحمة الله علیه **ذکر القتیل فی سبیل الله مشتاقعلی شاه قدس سره العزیز**
عاشقی است جانباز و مجذوبی است خانمان برانداز از مریدان العارف بالله جناب فیض علیشاه و محبت سلسلهٔ علیهٔ
شاه نعمة الله بود **نظم** مختار اطلاق آمد مشتاق از علی بگشای چشم دل بکن اختیار حسن و در مشرب توحید
تفرید و تجرید کمتر کسی از عرفا با او برابری نمود فرقهای بشمار است که چشم روزگار چنان کرم روی ندیده و گوش زمانه
چنین عاشقی جز خود سوز نشنیده با اعتقاد فقیر در نظر مولانا شمس الدین تبریزی و شاه قاسم انوار است و کتاب مثنوی
و بحر الاسرار مولانا مظفر علیشاه قدس سره شاهد این گفتار است و بر متتبعین احوال این فرقهٔ علیه پوشیده و مخفی
نیست عارف آگاه و مقرب درگاه جناب نور علیشاه قدس سره در رساله‌ئی غرایب احوال آنجناب را من البدایه الی
النهایه بزبان نظم کشیده و جناب ارشاد مآب در کتاب جنات الوصال الحکم یکی شهادتش را ذکر کردانیده و گفته
است که سبب قتل و غارت کرمان و ویرانگی آنکان قتل مشتاقعلی شاه بوده فقیر محلی از مفصل آن را مذکور میسازد **نظم**

زاولیا گوهر یکی مردانه‌ئی — از همه اسرار حق مستانه‌ئی
در شریعت مصطفایش پیشوا — در طریقت مرتضایش رهنما
پیرویش شرع احمد مذهبش — چشمهٔ الفقر فخری مشربش
کشته عاری از لباس اعتبار — کرده در کسوت فقر و فنا

سینه‌اش گنجینهٔ اسرار فیض — دیده‌اش آیینهٔ دیدار فیض
بس که مشتاق رخ عشاق بود — بود عشاقش لب مشتاق بود
بود اندر راه فقر خویشتن — بر طریق نعمة الله گام زن
چون بهر حالی مرا آن یار بود — از دل و جان محرم اسرار بود
روز و شب بودیم خوش با یکدگر — که جلیس خانه گاهی در سفر
در مدارج کرده با هم سیرها — در مدارج کرده با هم طیرها
هر دو گشتند از می جام الست — ظاهر و باطن یک جانانه پرست
گر چه میبودم مقیش اندر سبیل — بر طریق سالکان حق دلیل
لیک میبودیم با هم همقدم — در مسالک راه چابکتر ز کم
مقتدای مرشدان راه ما — بد چو سید نعمة الله شاه ما
وان کرامی پادشاه شد نشان — بود در ماهان که بهاش مکان
جذبهٔ شوقش ز شهر اصفهان — برد سوی خویش ما را کو کشان
چون طواف مرقدش در یافتیم — فیضها زان بی حد و مر یافتیم
خواستیم آنجا که منزل کنیم — عزلتی در بقعه‌اش حاصل کنیم
تا مکن یابیم در آن آستان — از شر و شور خلایق در امان
چون بداده در سکون و در قرار — دور دوران هیچکس را اختیار
بعضی از سلاک اصحاب طریق — بعضی از یاران و احباب شفیق
جمع گردیدند در آن سرزمین — منزوی گشتند با هم همنشین
رشتهٔ صحبت چو محکم بسته شد — تار الفت در میان پیوسته شد
از ارادت حلقه بر در زدند — بر مباد امان خدمت بر زدند
از صراط المستقیم آگه شدند — گرهی یکجا شدند در ره شدند
شرط و عهدی نزد ما بگذاشتند — فکر و ذکری در عوض برداشتند
هر یکی اسمی بامر از اسمای حق — زان نموده پرده معراج شق
سیرها کردند در معراج جان — بادها خوردند در بزم جنان
جانشان از باده چون لبریز شد — آتش مستی شررانگیز شد
مست آمد گوش و هوش از دست شد — هر که هشیار آمد آنجا مست شد
بوی مستی‌شان چو جوش اندر دماغ — فرقه گشتند زان بیا تر دماغ
از پی مستی بماهان آمدند — همچو مستان باده خواران آمدند
بود ماهان چون ز کرمان قریه — میشد انجا هر دم از قریه فرقه
رخت بربستیم از آن جایگاه — روی آوردیم با یاران براه
تا بر ملک سوی کرمان آمدیم — می پرست و باده خواران علیم
چون در آن شهر آمدیم آن ما و بی شد — شهریان را شورشی برپای شد
آتش رشک و حسد شد شعله‌ور — حاسدان را گرد دامان بر کمر
امتحان آمد چو بر سالکان — سالکان را گشت وقت امتحان
واعظی بودش در آن کشور مقام — اهل ظاهر را در آن کشور امام
جوش زد در سینه‌اش دیگ حسد — بر ضمیرش راه دانش کرد سد
بانگ زد هر سوی با اصحاب خویش — کای گروه مؤمنان صدق کیش
اهل باطل رخنه در دین کرده‌اند — در بدع تجدید آیین کرده‌اند
چون ضرورت هست در دین اجتهاد — قلع ایشان باید از تیغ جهاد
چون بلا نوبت زن مشتاق شد — در ولایات از حریفان طاق شد
واعظ بی‌دین و غدار دغا — کان بظاهر داشت خود را منتفی
سوی مسجد رفت با اصحاب خویش — جمع کرد از هر طرف احباب خویش
گفت اینک هست وقت اجتهاد — تیغ میباید کشیدن از جهاد
قتل این درویش و یاران کنید — تیغ بر کف سنگباران کنید
چون بناحق کشتن مشتاق را — نغمه سازید عشاق را
بود جعفر نام آنجا صادقی — در جمال دوست محو و عاشقی
چون بخون غلطان تن مشتاق دید — رفت از خویش و بدامانش کشید
خون او را هم بناحق ریختند — چون دو خون با یکدگر آمیختند
جمله غافل زانکه خون بیگناه — میکند کشتی ز بی خونها تباه
واعظ بی‌دین چو شد دنیا پرست — عاقبت از گرد دنیا گشت پست

وبعد چون یکچندی از آنجا بشد	ساخت جان خویش با خلق خدا	کارش از دنیا بدو حاصل نشد	حاصل از دنیاش کام دل نشد
چونکه بودش بهر دنیای دنی	شد مجاهد با هزاران دهریی	کشت تا حق جعفر و مشتاق را	زخمها زد بر دل عشاق را
وانچه خود در جهان بود فنا	آینه بشکست با سنگ جفا	موج زن شد جمله طوفان جنون	بحر قهاری حق آمد بجوش
سیل غارت شد روی در کرمان نمود	خانه کرمانیان ویران نمود	چونکه ظل الله آمد پادشاه	پادشاهی با فتنه او ازآله
مهر و لطف حق ز وی اندر فزود	گاه ظلمت مینماید گاه نور	پادشاه عهد ما کرمانیان	باز پیچید از زمان عنان
در جهان فتنها انگیخت	بیجا با طرح عصیان بیخته	پادشه کرد او ز ایشان خشمها	جمله را عزم بود در یکدم هلاک
کرد یکسر خانها زیر و زبر	دانه بگذاشت از کرمان اثر	از غیاث بار شد هر سودی	تا فلک افراشت از شیون سری
وعظ رفت و واعظ از منبر قدم	مجلس وعظش بجز درد و غم	ماند این واعظ بجا کردنش	طوق لعنت تا ابد در گردنش
هیچ بر نفس نکرده اجتهاد	نفسها بر باد بر باد از جهاد		

این واقعه هایله در اواخر شهر رمضان المبارک سنه هزار و دویست و شش هجری روی داد و در خارج شهر در جوار مزار سید عالیمقدار میرزا حسین خان مدفون گشت رحمة الله علیه بعد از دفن آن بزرگوار جمعی از اعاظم و مشایخ این سلسله علیه مانند آقا محمد علی برادر معطر علیشاه و نور علیشاه و نظام علیشاه و امثالهم قدس الله اسرارهم در آنجا آسوده شدند اکنون مطاف طوایف امم و زیارتگاه کافه ادم است کرامات و خوارق عادات بسیار از آن بزرگوار متواتر منقول است بمرتبه که نزد اهل بصیرت هیچگونه شک و شبهه در آن نیست از آنجمله فقیر از آقا محمد علی برادر معطر علیشاه طیب الله ثراه و اند و سه نفر دیگر از ثقات در کرمان استماع نمود هنگامی که آنجناب وارد کرمان شده بود روزی در مجلسی اسامی علماء آن شهر را استفسار فرموده شخصی بحضار نامهای علماء آنجا را ذکر میکرد و چون ملا عبد الله را بر زبان آورد آنجناب بمراقبه رفته بعد از لحظه باهل مجلس فرمود که قتل ما در اینجا واقع خواهد شد با آنکه گفته باشد بدست وی هلاک خواهم گشت لهذا همان بحث باعث شهادت آنجناب شد دیگر آنکه باوجود آنکه امی بود و الف بی نخوانده بود هرگاه یکی از علماء و فضلا با او بحث کردی و مجادله نمودی البته الزام مغلوب شدی و بعجز و قصور خویش اعتراف نمودی دیگر آنکه یکی از فحول علماء آن دیار بمجلس آنجناب آمده از جناب میرزا محمد تقی که یکی از افاضل روزگار و از مریدان آن بزرگوار بود مسئله از مسائل حکمت سؤال نمود میرزا بطریق ادب روی بآنجناب کرده عرض میکند که حضرت ایشان چند روز است انعام چون معلوم کرده بود که آنجناب امی است لهذا بحضرت میرزا میگوید با ما استهزاء مینمائی آنجناب میفرماید که چه مسئله است میرزا حقیقت را عرض میرساند آنجناب بجواب میفرماید که مناسب است که این مسئله را خادمی که در حضور اهل مجلس ایستاده است بگوید آنخادم باوجود عدم خط و سواد بمجرد توجه آنسرحلقه اوتاد جواب مسئله را باحسن وجهی تقریر میکند چنانکه شک و شبهه از نظر مستمعان مرتفع میشود و مجلسیان از مشاهده آنحالت حیرت بحیرت

افزوده متعجب و افرمینماید آنجناب میفرماید چه تعجب دارید حق احرت می آرید باده که من با آنخادم چشانیدم که قطره از آن بر این کوزه که حاضرست بچشانم هر آینه بوجد و سماع خواهد آمد اتفاق در آنمجلس کوزه بوده بمحض تکلم بدان کلام کوزه بوجد و سماع می آید حضار از مشاهده آن امر غریب بعضی مدهوش میشوند و جمعی هم بی پیر و صبر گشته از مجلس بیرون میروند و در زمره دیگر داخل حلقه اهل ارادت میگردند دیگر آنکه شخصی بر فرش با مطبخه داشته یکی از منسوبان مریض حضرت آنجناب عرض حال نموده طلب همت میکند آنجناب طعام مناسبی بتجربت تناول میفرمود مقدار معقولی از آن طعام بآن شخص عنایت نموده میفرماید که بدان مریض بخوراند بالکم در حضور خود مریض را طلبیده امر بخوردن مینماید بمجرد تناول باشتهای هرچه تمامتر طعام را تناول نموده بعد از طعام خوردن متوجه حضور منکداری میشود گویا هرگز آن شخص مریض نبوده دیگر آنکه فخر السادات حاجی سید محمد که از فحول علماء و صلحاء معتبرین آندیار بود حکایت نقل و تقریر نمود که من گاهی از احوال و افعال آنجناب در خطره بودم و از آن بزرگوار بعضی رفتار دیگر را بعید میبودم روزی آنجناب بمن فرمود تا من کشته نشوم تو از خطرات بیرون نخواهی آمد و از تخیلات نفسانی خلاص نخواهی شد و فی الواقع چنان روی نمود که فرموده بود دیگر آنکه بکرات و مرات خبر داد از کشته شدن خویش و اعلام نمود از خرابی کرمان و قتل و غارت آنجا و اسیر و حبس شدن خلقش دیگر آنکه در همان محل که مدفون گشته روزی در مجمع خواتین مخلصان حاضر فرمود که عنقریب در اینمکان خالی از زحمت اغیار خوابی باراحت خواهم نمود دیگر آنکه مکرر خبر داده که در واقعه درویش جعفر علی با من کشته خواهد شد و کسی دیگر بقتل نخواهد رسید دیگر آنکه شخصی بعد از شهادت آنجناب در موسم خزان در باغ خود رفته تماشای انگور نموده هر چند تفحص و سعی کرد و چیزی بدست نیامد در حین گردش باغ آنجناب را دید خوشه انگور بدان کس لطف نموده صحبت بسیار میدارد آن شخص غافل از آنکه آنجناب شهادت یافته و بعالم جاودانی شتافته است بعد از اندک زمانی از نظر آن شخص غایب میشود هر چند جست و جوی و تفحص میکند بخدمت آنجناب نمیرسد آنگاه خلق را آگاه مینماید و مردم انکار را تکذیب میکنند هر چند سوگند یاد میکند که با من التفات فرموده این خوشه انگور عنایت نموده است مردم حمل بر جنون و خبط دماغ کردند و امثال اینها لا تعد و لا تحصی از آنجناب مشهود و در السنه و افواه مذکور است که اگر جمله را مسطور نمایم دفتری علیحده شود و مجموع اینها را از اشخاص معتبر استماع نموده که خود رای العین مشاهده کرده بودند ذکر قطب العارفین و مقدوة المرشدین الشیخ الکامل المکمل الواصل بالله نور علیشاه قدس سره العزیز عارف کنوز معرفت و واقف رموز حقیقت بود و در تکمیل ناقصان و تربیت مریدان ید بیضایی نمود آنحضرت حالات غریب و مقامات عجیب داشت و فرزند سعادتمند آنجناب قدم بدایره ظهور نگذاشته بود معروض میدارد که آنحضرت نظیر اوحد الدین کرمانی و فخر الدین عراقی بود و از بدو حال و ابتدای احوال طالب منهج قویم و صراط مستقیم بود و در جمال صوری و معنوی و کمال ظاهری و باطنی کوی از آنجناب سراوری مینمود الحق بر عارفان برازنده و سالکان

انکار حق عظیم و مشقت جسیم دارد بعد از آنکه رسم فقر و فنا و صدق و صفا از آن کشور بر افتاده بوده ایشان را
آگاه ساخت و جمعی که از راه معرفت دور و از جادهٔ طریقت مهجور بودند براه انداخت زیرا که از اوایل سلطنت شاه سلطان
حسین صفوی تا اواخر حکومت کریم خان زند رسوم طریقت از ایران بر افتاده بود و بسبب انکار و آزار آن پادشاه غافل
صاحبان سلاسل فقر و طریقت از آن کشور رفته و بعضی بکرد در گوشه خمول و انزوا منزل کرده و بموجب آیهٔ کریمهٔ ان الله
لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و مضمون شعر تا دل مرد خدا ناید بدرد هیچ قومی را خدا رسوا نکرد جماعت
افغان بدار الملک اصفهان و اکثر بلاد ایران مستولی شده خورد و کلان بخار آتش فنا بود ساخت و خلق را
دانا و نادان اندر آن ایذا همگی بر انداخت و محوای آیه کریمهٔ یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه ظاهر
گشت و از ظلم و ستم افغان ناله و افغان ساکنان دنیا از ایوان کیوان در گذشت هر کسی انچه از معارف عرفان و طریقت
و ایقان معلوم داشت بنسیان خاموشان گذاشت و فلاح بکرد در خبایای انزوا منزل کردند مدت هفت سال در کمال
اختلال و پریشانی اهل ایران اوقات گذرانیدند و در بوتهٔ حیرانی و نادانی گدازیدند همگی در فکر جان و ناموس و عرض و
بودند و در اندیشهٔ تحصیل معرفت و طریقت و تکمیل نفس نبودند چون زمان دولت افغان آخر رسید نوبت سلطنت
نادرشاه گردید آن مرد ترکی بود بجز لشکرکشی و دشمن کشی اندیشه نمود بجهت تزویدات سپاه دوست و دشمن و ظهور
و نقش کسی طالب معرفت نگشت و بضمیرش تحصیل طریقت نگذشتی اگر احیانا در گوشه و کنار اسم طریقت بزبان آوردی
در ایام تکمیل نفس و زبان مذکور کردی علما ظاهر که مقرب حکام بودند منع کردندی و این طایفه را مذمت نمودندی تا
آنکه دولت نادری نیز در گذشت و ایران لیکا از ارکشت بحکم نظم دور مجنون گذشت و نوبت ماست هر کسی پنج روزی
نوبت اوست ایران بکام لران گردید آنچه در بطون کون و فساد بود بظهور رسید بر ضمیر معرفت پذیر اهل خرد مخفی
نیست که صاحب دولتی که افغان باشد آنگاه زند بمعرفت گردد و بعد لر برسد طریق عرفان چون پی خواهد بود و شاه
معرفت دی نخواهد نمود نظم چو بکشاد مرد لب از ندم لاجرم پنهان شوید اهل حرم قریب شصت سال کشور ایران
از معارف عرفان خالی گردید و اسم طریقت گوش کسی نشنید و چشم احدی اهل دین ندید مگر چند کس از فقرا در مشهد
مقدس از طریقهٔ نوربخشیه و چند نفر درویش از سلسلهٔ ذهبیه در زوایای گمنامی بوده بدو اگر جای دیگر بودندی خودی
مشهور و در السنه و افواه مذکور نمودند اسم طریقت در ایران مانند سیمرغ و کیمیا گشته بود تا آنکه مجدد سلسلهٔ علیهٔ
مرتضویه طریقهٔ رضویه القتیل فی سبیل الله السید معصوم علی شاه قدس الله سره العزیز حسب الامر الشیخ الکامل المکمل شاه
علی رضا دکنی از اقلیم دکن در اواخر دولت کریم خان با ایران تشریف آورده و فیض علی شاه و نور علی شاه قدس سرهما را تلقین
کرده و تربیت نموده بکمال رسانید آنگاه اذن و رخصت ارشاد فرموده نور علی شاه قدس سره را خلیفة الخلفا کرد و لیکن در عرض مدت
شصت سال اسم طریقت بگوش اهل ایران نخورده و نام فقر برده نبودند نام فقر شنیدند و اهل طریق دیدند جوطالب گردیدند

و بعضی بعضی کامل رسیدند که رهی با فقرا آمدند و قومی در انکار زدند اکثر بسبب حب جاه و ریاست دشمن فقرا شدند
و طایفهٔ دیگر حقیت ایشان را دانستند اما عمل نمودن نتوانستند رشک و حسد بردند و عناد و استکبار کردند
و بعضی دیگر که خود را عالم و دانشمند میشمردند انکار کرده با نار خویش نرسیدند چون صفات بینا و اخلاق اوصیا
و اعمال اولیا را در ایشان میدیدند و خود را از آن صفات و احوال و اعمال عاری و خالی می یافتند خوف و بیم کردند
که اگر مدح طریقهٔ ایشان نماییم مدح خود نموده ایم و اگر اقرار بکردار و رفتار ایشان کنیم زبان انکار بخویش گشوده ایم
نه قوت داشتند که خود را با وصاف ایشان متصف سازند و نه قدرت آنکه خود را بجهل ایشان بدانند النار
ولا العار گفته بنیاد مذمت نهادند و زبان طعن و تشنیع ایشان گشادند اکنون قاعدهٔ اهل ایران عموما چنانست
که هر که از ریاضت و عزلت و مجاهده و تهذیب اخلاق و تادیب نفس سخن گوید و طریق تکمیل باطن و تصفیهٔ قلب و تجلیهٔ
روح و تحصیل کمالات معنوی جوید و اسم طریقت و معرفت و حقیقت بر زبان آرد و دم از زهد و تقوی و قناعت و نکو
کاری سرآید بی شاهد و بینه آنکس کافر و ملحد است اگرچه آن شخص علامهٔ زمان و بوذر و سلمان دوران باشد اگر
کسی از شک و سهو و حیض و نفاس گفتگو کند و هوای از مسایل تجارت و تحصیل زخارف دنیا دم زند و گاهی بمسجد
رفته خود را با امام جماعت نماید آن کس بی شبهه و شایبه مومن و موحد است اگرچه جاهل و از قوم اراذل بوده و در جمیع عمرش
و ملاهی آلوده باشد طرفه تر آنکه آنانکه خود را دانشمند میگویند قایل اند بر اینکه تقلید کردن دین آبا و اجداد خویش مذموم
و هر که بتحقیق و تفتیش مذهب نماید جای او در دوزخ معلوم است با وجود این گفتار و اقرار اگر کسی در صدد تحقیق دین برآید
و تجسس و تفحص کیش و ملت نماید و با طایفه درویشان و گوشه نشینان معاشرت کند نعوذ بالله هر اینه تشنیع و طعن و هلاک
کنند و بضرب لعن وجودش را از لوح هستی پاک نمایند مضمون آیه شریفه یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم در شان ایشان
وارد است اگر چند متدین در تمامت کشور ایران بقدم تحقیق سیاحت کند و با هر فرقه معاشرت و مجالست و مخالطت نماید
و بر اعمال و افعال مردمش بعین انصاف بنگرد و از جادهٔ صدق و راستی نگذرد در هیچ فرقه از فرقه‌ها بغیر از اهل زهد و ورع
و طاعت و ریاضت و مجاهده نخواهد دید و در هیچ طایفه از طوایف آن کشور سالک طریق عزلت و قناعت و تسلیم و
رضا و توکل و صبر و تحمل نخواهد شنید مگر آنکه اطلاق کنند بر آنکس اسم صوفی و عارف از اینجا معلوم میشود که اکثر
دانشمندان زمان عبید البطون و بندگان شهوات اند علاوه بر آنکه عداوت با فقرا کردند ملوک و حکام را نیز
بیخان خواهی بواهمه انداخته با خویشتن یار ساختند و کلمات پریشان و بی اصل گفتن گرفتند که این طایفه داعیه
دارند زیرا که سر کسی فرود نمی آرند بمضمون الملک عقیم ایشان نیز پیکوته نظر فتنه از علمای فتنه جوی پذیرفتند
و دست ایذا و آزار بر این طایفه گشودند و جفا و ذلت و اهانت بعارفان بالله دادند و هر جا درویشی و گوشه نشینی دیدند
بعد از آزار و ایذا و اذیت بیشمار اخراج بلد کردند و آنچه لوازم ذلت و خواری بود بجای آوردند بیت این امر شنیع را

کریم خان زند با اغوای جاهلی هند و نا ده و تحریک بعضی از مفسدان دیگر اقدام نموده عارفان بالله السید معصوم
علیشاه و نورعلیشاه قدس الله سرهما را اخراج بلد فرموده و خود نیز از هال زندگانی بعد از ارتکاب این عمل
زشت ثمری ندید و مدت شش ماه از این فقره نگذشته بود که بدار البقا خرامید دویم علی مرادخان بود که
دید و حال اظهار ارادت نموده چون کثرت و ازدحام مریدان و مخلصان دید و از علما شنید کلمات فتنه انگیز بی
اصل شنید بر سید و کرد آنچه کرد عقوبت خود هم دید آنچه دید و لطفعلی خان ولد جعفرخان که از ملوک زندیه
بود دوری بن بعد معذور دانا در سلیل آنهم بسزای خویش رسید گویند بسبب این دو سه حرکت دولت زندیه منقرض گردید
اول کسی که بر قتل و هلاک این طایفه جرات نموده ملا عبدالله کرمانی بود که بجهت دو دوره عمر و این عمل قبیح مرتکب شد
و بعد از انقضای مدت نه ماه کرمان بقتل و غارت رفت و خود از وطن دور و از دین و دنیا مهجور گشت و اهل
عیال او اناثا و ذکورا و صغیرا و کبیرا اسیر ترکان و لشکریان شده شهر بشهر بر حد توران رسید نداری **شعر** بس تجربه
کردیم درین دیر مکافات با درد کشان هر که درافتاد برافتاد **دیگر** آقا محمد علی کرمانشاهی بود که بر قتل اولاد حیدر و ستد
بالله کوهر بعنوت حاجی ابراهیم خان شیرازی وزیر جسارت نمود گویند سبب انقراض دولت حاجی ابراهیم این امر شنیع
و هم قریب زندگانی آقا محمد علی بسر آمد غرض از این کلمات صدق سمات آنکه جناب ارشاد مآب در کشور ایران جمیع کرم
دیده و از طوایف علما، زهاد و حکام اوان جور کشیده و در ممالک عراق و فارس و کرمان و خراسان از کرد بالجمله
و عرب ظلم بسیار بانجناب رسید و در کربلای معلی با شان علما و مرتبه زهد چشید چون در اجل تاخیری نبود لاجرم
چندان کار کرد گشت **شعر** قتل این خسته بشمشیر تو تقدیر نبود ورنه هیچ از دل بیرحم تو تقصیر نبود آخر الامر در سنه
هزار و دویست و دوازده هجری در بلده موصل داعی حق را اجابت نموده از عالم محنت سرای براحت انتقال فرمود
و در قرب و جوار مزار فیض آثار حضرت یونس ع مدفون است رحمة الله علیه از آنجناب تصانیف خوب و تالیفات مرغوب
جهت سالکان طریق هدایت یادگار است از انجمله سه جلد با اسلوب مثنوی فرموده بجنات الوصال مسمی نموده مرکوز ضمیر
معرفت کوثر آنجناب چنان بود که هشت جلد بعدد ابواب جنان ترتیب داده باشد چون اتمام آن مقدر نبود طهنا رونق
دو جلد از آن اتمام یافته و قدری از جلد ثالث فرموده بود که بجنات عدن انتقال فرمود عارف معارف سبحانی
علیشاه کرمانی قدس سره از خلفای آنجناب بر آن افزوده شش جلد کرده اند و دیگر رساله موسوم بجامع الاسرار
قریب بوضع گلستان اما بهتر از آن و رساله در اصول و فروع بسیار مطبوع و تفسیر سوره بقره منظوم و رساله
کبریت احمر نظم کشیده و دو دیوان یکی بتخلص نورعلی و دیگر بنور فقط است چه که دیوان دویم در بلاد اهل سنت
و جماعت ترتیب یافته بسبب تقیه بنور تنها تخلص فرموده است و رسایل دیگر از آن بزرگوار در صفحه روزگار باقی
است شاید نظما و نثرا قریب سی هزار بیت بوده باشد قدری از اشعار معرفت آثار آنجناب بطریق تیمن و تبرک نوشته

میشود

میشود من کتاب جنات الوصال فی التوحید
بازگو آن نام نامی اله — سوی جنات وصالش جوی راه
ای بنامت نامها نامی همه — نامهای نامیت نامی همه
نامی این نامه شد نامی ز تو — نامه این نامه شد نامی ز تو
نامی هر نامه نامی تو بُت — نامی هر نامه نامی توئی
نامه بی نام تو بد نامی بود — خامه بی نام تو خود خامی بود
تا نیاید نم ز نامت خامه‌ها — کی شود نامی بنامت نامه‌ها
نم ز نامت یافت اول خامه‌ام — بی بنامت کرد نامی نامه‌ام
خامه‌ام از نام تو تا نم گرفت — نامه‌ام نامی شد و عالم گرفت
نام تو مصباح مشکات دل است — نام تو مفتاح جنات دل است
دل اگر مشکات و مصباحش توئی — دل اگر جنات و مفتاحش توئی
بی تو مشکات مرا مصباح کو — بی تو جنات مرا مفتاح کو
بی تو مصباح و مشکاتی کجاست — بی تو مفتاح و جناتی کجاست
هم تو مصباح و هم مشکات من — هم تو مفتاح و هم جنات من
دل چو آن جنات را مفتاح شد — نام فتاح تواش مفتاح شد
نام فتاح تو مفتاح دل است — فتح جنات و فتاح دل است
دل از این مفتاح چون مفتوح شد — مرهم هر سینه مجروح شد
ای منزه حمدت از تحمید ما — وی منزه مجدت از تمجید ما
حمد تو شایسته تحمید توست — مجد تو بایسته تمجید توست
ذکر تحمیدت فزون است از مقال — فکر تمجیدت برون است از خیال
در مقالم گرچه جز تحمید نیست — در خیالم گرچه جز تمجید نیست
ذکر تحمید تو کردن مشکل است — ذکر تمجید تو کردن مشکل است
حمد و تمجیدت کجا ذکر و فکر ماست — هر دو مستغنی ز فکر و ذکر ماست
ای ز تحمیدت شه از اذکار ما — ای ز تمجیدت رهی از افکار ما

در بیان معنی مراتب

شرع احمد را بجان مجذوب باش — تخم جذبی در دل مجذوب پاش
شرح حال دام ناسوتی شنو — رشح بال مرغ لاهوتی شنو
کی رهد کی مرغ لاهوتی تو — از شکنج دام ناسوتی تو
تا نگردد جذبه جاذب ورا — در طریقت پیروی مصطفی
کیست دانی مرغ لاهوتی تو — چیست دانی دام ناسوتی تو
مرغ تو از روح انسانی بود — دام تو خود نفس حیوانی بود
چون کند مرغ تو اهل جهان — رو کند با سوی اهل خویش باز
صورت و معنی در او اعمالهاست — ظاهری و باطنیش با لهاست
ظاهری او فتاده بال حکم‌هاست — در فنا رو در بنیش همدم است
در فنا دارش بال قرآن مبین — سنت پیغمبرش بال یمین
در فضای صورت این بالها — میکند پرواز در اعمالها
هم دو بال باطنی باشد یقین — ذکر و فکرش در فنا روز دو زمین
در فنای معنی از این بالها — باشدش طیاری اعمالها
ذکر چه بود یاد حق در جان و دل — فکر چه بود سیر اندر ذات کل
جان و دل از ذات انوار یقین — اوج کل خلق سموات و زمین
آنچه در آفاق پیدا شد عیان — جمله در انفس بود فاش و نهان
وانچه در آفاق و انفس مختفی است — جمله در انسان کامل منطوی است
کامل از چه با همه ملحق بود — لیک از همه مطلق بود
پای تا سر اینکه باشد با صفا — گشته است آیینه گیتی نما
صورت و معنی عالم سر بسر — اندر این آیینه باشد جلوه‌گر
آینه است دایم در بروز — عیب تو با عیب ناید مو بمو
عیب چه بود زنگ مرآت دلست — کز فنایش کشته در دل حاصلست
دل اگر چون گشته صیقلی — کی شود آیینه ساتر منجلی
هرچه در دل از آیینه جلا یافت — ذکر حق تا ندل بندد آیت
دل چو از زنگ فنا صیقل شد — یابد از نور محاسن آگهی

آگهی ده پیروی مصطفی	سوی حق بنمایدت راه هدی	آگهی سازد شناسای حقت	سازدت از قید دو عالم مطلقت
آگهی انجام ناسوتی تو	وا رهاند مرغ لاهوتی تو	مرغ لاهوتی چو بیرون شد ز دام	فرجهش ایشان کرده دام
هشت جنت را تماشا گاه بین	هفت دوزخ لیک اندر راه بین	جنت و نار که موعود تو است	گر بدانی جمله مشهود تو است
انچه فردا از کرو بیش بود	بیش و کم امروز در پیش بود	آن یکی امروز فردا نقد تو است	نقد و نسیه هر دو اندر عقد تو است
از بهشت نقد اکنون کوش کن	مرد راه خویش جای نوش کن	وان موافق بودن اخلاق تو است	وفق اخلاق تو با اخلاق تو است
چون شود خلقت بخلق حق یکی	خوش مراد خویش یابی بیشکی	باز اندر دوزخ حقیقت کوش کن	ساغری از نار ردی نوش کن
وان مخالف بودن اخلاق تست	خلف اخلاق تو با اخلاق تست	کو نه خلقت شد یکی با خلق حق	نار ناکامیت سازد محترق
از بهشت و دوزخ نقدت نجات	چون حقیقت یافتی اکنون بیات	با بها داری در اندر وی سمام	قول و فعلت جمله زاید بکام
قول و فعلی کان بود حق را پسند	باب جنت باشدت پیوند و چند	قول و فعلی کان پسند حق نشد	غیر باب دوزخ از وی نو نشد
راحت و رنجی که در احوال تست	جمله از اقوال و از افعال تست	قول و فعلت نیک باید ای پسر	جمله اخلاق تو باشد سر بسر
سالکان کز حقیقت واقفند	از بهشت و دوزخ خود عارفند	بابهای دوزخ و باب بهشت	آن یکی هفت آن یکی که هشت
پنج حس ظاهر و وهم و خیال	هفت و هشتم باب عقل با کمال	کرده دو فرمان عقل ای هفت باب	قبض و بسط خود غایب اکتساب
لاجرم خود هفت باب دوزخند	عقل ایشان اندرو در خود بند	ور همه باشند در فرمان عقل	بنده فرمان بر سلطان عقل
هفت باشد از بهشت و هر یکی	باب هشتم عقل باشد بیشکی	مردم اندر دوزخ کشد او کی عود	در بهشت انکه در آید از سرود
بستان دوزخ گروهی را گذر	دوزخ ایشان را بود بسته مقر	خلق بیچون کرده دوزخ جایشان	هست جا در جنة المأوایشان

من غزلیاته کرد شهنشاه عشق در حرم دل ظهور · کرد تجلی نه چنانکه بر قله طور · شرح و بیان قاصر است از صفت
اشتیاق إنَّكَ أَنْتَ الْخَبِيرُ تعلم ما فی الصدور · ای ز تو مشتاق نار وی ز تو عشاق نار · دیده بساط نشاط سینه سرای سرور
ای شئون صفات وی تجلیهای ذات · با همه نزدیک تو وز همه پیوسته دور · حسن تو در هر زمان جلوه دیگر کند ·
انکه اندر جهان فتنه و غوغا شود · هر که درین ره شتافت با قدم عشق · هو جاوید یافت از تو بدین حضور
تا نکه جمال تو دید جام وصالت کشید · باده کوثر نخواست از کف غلمان و حور · نور علی را ه بنا نشود در نظر نیست ره
خوف و خطر کز خار و عود · ولد ایضا کنم از خلق نهان کرده نهان نقل شفیع · کی توان کرد ز خالق که بصیر است و سمیع
هر که چون خاک شود پست بدرگاه خدای · سر بعرش آید و در گیرد از عرش رفیع · دوزخ جان تو با خلق بود تنگی خلق ·
جنتی که بجهان هست بود خلق وسیع · باب رحمت عجب کرده که عیبه عیب تو دانی که شریعت نهان با کرده صنیع
اینان از جاهل اذن شفاعت بود · عاصیان را بقیامت بود همی شفیع · ولد ایضا موج بحر و کشتی طوفان منم
گوهر دریای بی پایان منم · تا گشایم دیده بر دیدار خویش · جلوه کرد چشم بیدار منم · در تن جانان منم جان عزیز

تن چه و جان چه که جان جان منم · عاشقان را روز و شب در وصل و هجر · نور نار و جنت و نیران منم · صاحب الامر بیاد
جان و دل فاش گویم اندرین دوران منم · دم بدم رندان چون نور علی · فیض بخش جمله رندان منم · من رباعیاته
ای مانده ز علم خویش در عین حجاب · جز تفرقه ات چه حاصل از جمع کتاب · از شرح مطالع و مقاصد همه عمر
در خواب شدت طالع و مقصد نایاب · ولد ایضا در چشم صفات جلوه گر ذات علی است · دلهای حریفان همه
مرآت علی است · چون مهر رخش در دل و جان ورزیدیم · دیدیم که جهان تمام در ذات علی است · ولد ایضا خوش انکه
مجرد از علایق بودم · آزاده دل از بند عوایق بودم · بی تفرقه حواس با خاطر جمع · پیمانه کش بزم حقایق بودم
ولد ایضا در محفل جان صدر نشین است علی · نقش نگین است علی · خورشید سپهر لامکانست علی
یعنی که بهر مکان مکین است علی · پوشیده نماند کران انجناب کرامات و خوارق عادات بطریق تواتر زیاده از حد
چون منقول است چنانکه ارباب تحقیق و اصحاب طریق ذات را تشکیک و تردد نبوده است من جمله جمعی از مخالفین
مؤالف برای فقیر گفتند که انجناب در کربلای معلی در شبی که ماه در غایت روشنائی بود اهل هو و رحمه گاه دایما
بود و ما دیدیم ایشان وجود دیگر نقل کردند که در مشهد مقدس شبی که ماه روشنائی تمام داشت اموات قبل
کام انجناب جمع بودند و ما مشاهده کردیم ایشان را الا انکه اهل انکار بودند حال بعضی هم بودند دیگر انکه
درویش صفاعلی رحمة الله علیه برای فقیر نقل نمودند که در دار السلطنه اصفهان از انجناب شنیدم که فرمودند که عنقریب دولت
قاجاریه ظهور کند و باکثر ایران مستولی شود و در زمان دولت ایشان بزرگان و صوفیه ایذا و آزار بسیار
رسد و بعد پادشاهی عادل و مجاهد و مروج شریعت و طریقت خروج نماید و آثار بوصدق و ذاتی و در حق
بیان آید دیگر انکه جناب شیخ ما قدس سره العزیز بیان نمودند برای فقیر که چون انجناب بقصبه ذهاب تشریف آوردند
جمعی از مخلصان دیگران را احضار کرده و حسین علیشاه رحمة الله علیه را وصی و خلیفه نمودند که احضار انجناب
ساخته فرمودند که عنقریب بشهر وصل رفته از این عالم انتقال خواهم کرد و همین معنی از مولانا الحاج محمد رضا همدانی
برای فقیر تقریر نمودند مع شیء زاید امثال این حکایات از ان مظهر کرامات بسیار است و از این گونه روایات نیز
انجناب با این قلیل البضاعه لطف بی حد داشت و همواره نظر مرحمت با این فقیر میگماشت و بنصایح سودمند سرافراز فرمودی
و بمواعظ بهره مند مفتخر نمودی و بتکریم التفات مکرم ساختی هنگامی که در کربلای معلا کتاب جنات الوصال را بسلک نظم
در کشید جهت فقیر خواندی و مضامین انرا معرفت فرمودی انا بگوش جان فقیر رسانیدی و در دار السلام بغداد بذکر خفی
فقیر را تلقین فرمودی و بفیض خاص و لطف مخصوص مفتخر و سرافراز نمودی خلق عظیم و لطف عمیم داشت همواره در مقام
جمال و بسط بودی و هرگز از غم و اندوه روزگار غمگین نبودی و از ملامت اعدا و طعن ایشان غمناک نشدی و
اکثر اسباب سوی شاد و خرم گشتی و بوسیله افزونا اوقات گذرانیدی و انچه اسباب تجمل فراهم آمدی بفقرا

وعزم ایثار نمودی چنانکه در کرمان جمعی از مریدان برسم نیاز اسباب فراوان آوردند همگی را در رضای
باری تعالی بذل نمود وچندین مرتبه در بلاد دیگر بهمین طریق عمل فرموده وهمیشه جلسه آنجناب دو زانو
بودی وبکلمات شیرین دل مستمعان شاد بودی اشخاصی که با آنجناب عداوت واذیت کردند چون بخدمتش آمدندی
نسبت بایشان بلوازم شفقت ومهربانی بجای آوردی اوصاف حمیده واخلاق گزیده آنجناب بحد حساب
واگر همگی مذکور شود دفتری علیحده گردد لهذا باین چند کلمه اختصار نمود ذکر مجذوب بحضرت الله درویش [illegible]
اسم شریفش میرزا محمد از معارف اندباد بوده ودر ابتدای حال خدمت کریم خان زند مینمود جذبه من جذبات الحق اورا
ربوده بخدمت نور علیشاه قدس سره رسید واز مریدان آنجناب گردید آن بزرگوار در اکثر اوقات در حال جذب
بود چنانکه در هنگام جذبه از جهان فانی بعالم جاودانی انتقال فرمود وجناب حسین علیشاه قدس سره بر
جنازه رحمت اندازه اش نماز کرد ودر مقبره تخت فولاد در جوار مزار فیض علیشاه قدس سره مدفون ساختند
ناظر بر حالات وشکفته مقامات بوده ودر بعضی اوقات حقایق بلند وکلمات ارجمند از وی ظهور می نموده
صاحب کرامات ظاهره وآیات باهره بوده من جمله درویش صفاعلی آبادهٔ من بلوک جرقویه برای فقیر حکایت کرد
که در شهر اصفهان روزی بطریق استعلام بخدمت وی عرض نمودم که در زمان شاه سلطان حسین صفوی
درویشی [illegible] یک جنگل خرما تناول کرده است حقیقت این روایت چگونه است آنجناب مرا جواب نداد
وبرخاسته براه افتاد وفرمود همراه من بیا تا در بازار اصفهان تفرج کنیم امتثال امر نموده در خدمتش روانه شدیم
در اثنای راه بیش ماهی از شخصی خرید بمن داده گفت بردار وهمراه من بیا آنگاه از دکان قنادی یکمن قند
بوزن نیم من خرید بعد از دکان بقالی دو من برنج مع حوایج واسباب داد وبمن داد در خدمتش بخانه اش
[illegible] نموده شد وسوی داد وبخوش ساخت آنگاه دو من برنج طعامی لذیذ بدست خویش ترتیب نمود
ودر ظرفی کشیده نزد من نهاد وفرمود بخور ومن با اشتهای تمام شروع بخوردن کردم وتمامت آن طعام را خوردم
لقمه در ظرف نماند وقند را نیز شربت کرده بمن داد جمله را سر کشیدم آنگاه صد خوشه انگور بشماره از بازار خریده
خانه بود جمله را آب کشیده یکان یکان بمن خورانید ومن همگی را برغبت تمام تناول کردم ودر خود ثقالتی
ندیدم آنگاه فرمود اکنون بر متکا تکیه داده بذکر باری تعالی مشغول باش چگونه دیدی این چنین خرما خوردن با
اینهمه طعام خورانیدن درویش صفاعلی میفرمود که مرا فراموش شده بود از آن سؤال از تقریر آن بزرگوار مرا بخاطر
آمد در پایش افتادم وپا ودست آنجناب را بوسه دادم واز سؤال خویش عذرخواهی نمودم ذکر اکبر جناب شیخ ما
قدس سره میفرمود که وقتی درویش افضل شاه نام هندی بشهر اصفهان آمده دعوی باطل نمود وزبان لاف دعوی
کشوده آن بزرگوار بعد از استماع کلام بیفرجامش بخاطر الهام مآثر آن آمد فرمود که این شخص بعد از دو سه روز

خواهد مرد

خواهد مرد وجان بجهان آفرین خواهد سپرد فی الواقع چنان شد که فرموده بود فقیر را معلوم نیست که آنجناب را
العین مشاهده کرده بود یا بواسطه کسی بیان میفرمود والله اعلم گویند آن بزرگوار در درگاه قاضی الحاجات بکرات و
مرات مناجات کردی که الهی هر بلائی که نصیب امثال ما خواهی کرد بمن عطا کن تا ایشان آسوده خاطر توانا یاد کنند
ذکر واله اسمش محمد کاظم از معارف اندباد بوده ودر نزد حکام وابنای ایام عزیز ومحترم بوده در مراتب شعر وشاعری
در زمان خویش بر شعرای ایام تفوق می نموده وعمری دراز یافته وتمامت عمر صرف سخن ودیدن نموده فقیر مکرر روی او را دیده
وبصحبتش رسیده شخصی وسط الحال بوده واز بعضی کمالات صوری بی بهره نبوده مثل اندوسه سال که موت شود در
اندر چهار باغ تخت فولاد باغی تکیه مانند ساخته وجهت خود مقبره دلربا خوب طرح انداخته وسنگی بر مرقد بخط رقاع
خوش بدست خود نوشته وکنده وبسر قبرش استوار نموده وان باغ را تکیه والهیه موسوم ساخته وچون [illegible]
هما انجا مدفون شده بوانش نظر آمد این چند بیت از اوست من غزلیاته نه سلمان ودیوم نه ترسا سلمانی درست
هستم انسان اگر دیدستم انسانی درست ما بعد [illegible] گرفتیم وخوشیم کی برای درد خود جستیم درمانی درست
ولة نه جویدی طلبی کیمیا وپنداری که عمر خاک در دوست کیمیای هست ولة بهار است وگلی در بوستان نیست
مگر این گلستان را باغبان نیست دل دو نیم [illegible] مگر در برمغان [illegible] نیست شنیدم دلبرکی داده
همانا همچو من دیوانه جان نیست ولة من [illegible] گرچه سان خواهد مرد [illegible] آنکه بروی نونگاهش باشد
کشته غمزه او ز آنسو [illegible] کناه همچو واله جهان گرچه کناهش باشد ولة از مردم زمانه [illegible]
آدمی بخواه از نور چشم خود طلب روشنی مکن وز مردم زمانه دیده خود مردمی بخواه از [illegible] وزمینای روزگار
داروی انبساط وهی خرمی مخواه ذکر آمل بضم میم وسکون لام شهری عظیم وبلدی کریم است از اقلیم چهارم وسواد اعظم
ملک طبرستان ومیوه مرکبات وبرنج وابریشمش فراوان است وساکنان انجا از قدیم مذهب امامیه [illegible] ائمه اثنی عشریه
دارند وقلیلی یهود نیز [illegible] بغایت ذلیل وبی اعتبار اند فسق وفجور وفتنه وشور در آن ولایت بسیار کم است ومردمش غریب دوست
ودر صوم وصلوة وسایر عبادات با مشارکت اند آبش فراوان ودر اکثر عمارات آبش روان وهوایش مختلف وبارطوبت است
[illegible] امالی عرب وجوارش [illegible] وبسیاری از اهالی آنجا [illegible] نموده وطریق صحت والفت
جمود است چنان مفهوم میشود که عموما مردمش زیرک وبا فطانت نباشند ونوعی صداقت وبلاهت داشته باشند
اکثر اهل الجنة البله نظم زیرکی بفروش وحیرانی بخر زیرکی ظن است وحیرانی نظر وجمعی از علما وعرفا از انجا ظهور نموده
ودر بود فضایل صوری ومعنوی آراسته اند من جمله سید المتألهین حیدر بن علی آملی صاحب تصانیف کثیره
ذکر اشرف از بلاد طبرستان ودر [illegible] آمل واقع شده در زمان سلاطین صفویه معموره بوده وعمارات دلکشا و
باغات روح افزا در انجا احداث نموده اند چنانکه از اکثر آنها خراب شده گویند هنوز آثار آنها باقی مانده است

هوایش باعتدال مایل است **ذکر اردبیل** بفتح همزه و سکون را و فتح دال مهمله و باء مع الیاء و سکون لام شهریست عالی مقام
از بلاد آذربیجان و برودت هوا و عذوبت ماء مشهور جهان است از اقلیم چهارم طولش فب و عرضش لح در جهات
و نزدیک جبل سبلان و سه منزلی شهر تبریز در جانب شرقیان واقع و جوانب و حوالیش واسع است صاحب روضة الصفا
گفته که اردبیل از بناهای کیومرث است و بعضی گویند که بانیه اردبیل بن ادس بن لیطی بن یونان بن عامر بن شالخ بن
ارفخشد بن سام بن نوح علیه السلام است جماعتی از مورخان را عقیده آنکه در هنگام معاوضه کیخسرو بن سیاوش و فریبرز
بن کیکاوس در امر سلطنت در کوه سبلان حصاری بود در غایت حصانت موسوم به بهمن دز در قرون سابقه
هیچ ذیشوکتی بر شرفات آن قلعه نرسیده و خیال مضرتی هیچ صاحب حشمتی بگرد آن نگردیده فتح آن قلعه را بر وجه خصوصیت
مقرر ساختند و با اسباب و آلات فتح آن حصار کرده و در آثار پرداخته بخت فریبرز با طوس رفته بعد از تردد بسیار
محروم و مایوس بازگشتند آنگاه کیخسرو با گودرز به سرعت اقبال در فتح آن قلعه را گرفته همان زمان بنیاد دار الارشاد اردبیل نمود
هوایش بغایت سرد چنانکه در بعضی سنوات حاصل حصاد نموده سال دیگر گندم از گیاه جدا نمایند و از فواکه گیلاس
آنجا مشهور و نانش بامتیاز است فقیر مکرر بآن شهر رسیده و مشاهده نموده است و مزار کثیر الانوار شیخ صفی الدین در آن
دیار و مطاف طوایف اهل روزگار است و در عصر دولت صفویه بغایت معمور و ملاذ مترددین و درود بود بعد از انقراض
آن طایفه بسبب تردد سپاه مخالف و موالف بارکان عمارتش خرابی راه یافته اکنون قریب سه هزار خانه در اوست و در زمان
از صد قریه آباد مضافات اوست و چند هزار خانه شاهیسون از طوایف قزلباش ساکن آن بلاد اند و مجموع ساکنان
شهر و قری و بلاد مذهب امامیه دارند همگی سفید چهره و شیرین زبان با مسافران مشفق و مهربانند از ایام فخر اولیا صفی
تا زمان سلطان حیدر ولد سلطان جنید که فرزند آنجناب است قریب دویست سال اردبیل دار الارشاد بوده و صوفیان
کرام هوا نعم المقام را که مقر ارشاد عبا نموده بودند و علو نسب و حسب آنجناب مشهور و در کتب موالف و مخالف
مذکور است نسب آنحضرت بواجب جابت مفخر العارفین شیخ صفی الدین اسحق ابن شیخ امین الدین جبرائیل بن شیخ صالح بن
سید قطب الدین ابن سید صلاح الدین رشید ابن سید محمد الحافظ لکلام الله ابن سید عوض الخواص بن سید فیروز شاه
زرین کلاه ابن سید شرفشاه ابن سید محمد ابن سید حسن ابن سید محمد ابن سید ابرهیم ابن سید جعفر ابن سید محمد بن سید اسمعیل
ابن سید احمد ابن سید احمد الاعرابی ابن ابو محمد قاسم بن ابو القاسم حمزه بن الامام الهمام موسی الکاظم علیه و علی آبائه العظام و اجداده
الکرام که الولایة مقام در آن دیار بغایت محترم بودند و ملوک زمان نسبت بآن سلسله علیه کمال اعزاز و احترام مینمودند احوال
ایشان در کتاب احوال الصفا و غیره بطریق تفصیل مذکور است و سلسله طریقت آنحضرت بواجب جابت آنجناب مرید شیخ
تاج الدین زاهد گیلانی بود و او مرید شیخ جمال الدین تبریزی و او مرید شیخ شهاب الدین اهری و او مرید ابو الغنایم رکن الدین
سجاسی و او مرید قطب الدین ابو بکر ابهری و او مرید ابو نجیب الدین سهروردی و او مرید قاضی وجیه الدین بن عمر البکری

و او مرید

و او مرید ابو القاسم جنید بغدادی و او مرید شیخ سری سقطی و او مرید ابو محفوظ شیخ معروف کرخی و او مرید و
دربان امام الهمام ابو الحسن علی الرضا علیه التحیة و الثنا عارفی میگوید که اشخاصی که طریقه صوفیه را مطلق
انکار میکنند و در قدح و جرح این طایفه علیه مبالغه مینمایند و زبان طعن و لعن نسبت بر این فرقه ناجیه
میگشایند با در حق صفویه چگونه جرات میکنند و بچه تاویل ایشان را سب و لعن مینمایند و حال آنکه همگی آن طبقه
در راه دین مبین مجاهد بوده اند و در ترویج شریعت مقدسه مساعی جمیله نموده اند و در رواج مذهب امامیه
اموال و نفوس خود را بذل و ایثار کرده اند و قریب چهار صد و شصت سال لوازم جد و جهد بجای آورده اند از آن
جمله مدت دویست سال بطریق موعظت و تلقین و ارشاد سکان ایران و روم و سایر مرز و بوم راه هدایت
نموده اند و قریب دویست و شصت سال دیگر با سیف و سنان مردم را براه حق دعوت فرموده اند از یمن همت و توجه
سوای ایشان اهل ایران هدایت یافته اند و پرتو ایمان و اشعه هدایت بر وجنات احوال ساکنان ایران تافته
بر ضمیر معرفت تخمیر متتبعین کتب اخبار مخفی نیست که در ممالک روم و توران و سایر بلاد مخالفان مشهور و در السنه
افواه خاص و عوام ایشان مذکور است که مذهب شیعه از مخترعات شاه اسمعیل صفوی است و مولانا محمد باقر
مجلسی احادیث چند در حق سلاطین صفویه و خروج و تعریف ایشان را در کتب خود نقل کرده است از آنجمله حدیثی
نقل میکند که خلاصه ترجمه آن این است که شیخ عالی مقدار محمد بن ابرهیم نعمانی که از اعاظم محدثین است در کتاب غیبت
بسند معتبر از ابو خالد کابلی روایت کرده است از امام همام محمد بن علی الباقر که آنحضرت فرموده است که گویا می بینم
گروهی را که از مشرق ظاهر شوند و طلب دین حق از مردم کنند و مردم ایشان را دعوت نمایند بعد از چون این را
ببینند شمشیرهای خود را در دوشها گذارند و جهاد کنند پس مردم امر حق را بدیشان بدهند پس ایشان آنرا نپذیرند
تا آنکه ایشان پادشاه و والی شوند و پادشاهی در میان ایشان باشد و بکسی ندهند مگر بصاحب شما یعنی صاحب
الزمان صلوات الله علیه و هرکه با ایشان کشته شود در جنگ شهید شده است و ثواب شهیدان دارد و بعد گفته که بر
صاحبان بصیرت ظاهر است که از جانب مشرق کسی که دین حق را طلب نموده و مردم را بدین حق دعوت کرده پادشاهی
یافت بغیر سلسله علیه صفویه خلد الله ملکهم نبوده در این حدیث شریف جمیع شیعیان خصوصا انصار و اعوان
این دولت ابد توامان را بشارتهای بسیار است و بعاقل پوشیده نیست تمتعی کالشمس مانند مضمون این حدیث
بلکه اصح و اشد از آن چند حدیث دیگر نقل کرده است و حکم نموده است که دولت صفویه متصل خواهد بود
بظهور و خروج حضرت صاحب الزمان علیه السلام اگرچه در حکم کردن اتصال دولت ایشان بدولت صاحب الزمان
سهو و خطا نموده و طریق غفلت پیموده اما با وجود این حدیث و مانند احادیث دیگر مذمت صوفیه کردن و قدح
ایشان نمودن محض از روی جهالت و حماقت ناشی خواهد بود از اینجا میتوان دانست که عامه اهل ایران

عداوت صوفیه وانکار ایشان از روی دین داری و پرهیزکاری و حق پرستی مینمایند بلکه بمجرد شهرت وحب
ریاست و قبول عامه و زیب جامه و صدای نعلین و وسعت معاش و مصلحت امور دنیا میکنند چنانکه بر اهل
انصاف و بصیرت پوشیده نیست و بر بعضی علما و مجتهدان عصر همین مضمون را بر زبان آورده اند و تقریر نموده اند
کما از برای صلاح امر خود اظهار ارادت با اهل عرفان می نمایند و باب انکار بر روی روزگار این طایفه میگشایند
شود بالقدر تنزه در انقضا. در توضیح مرام بر اولی الابصار بصیرت مخفی نخواهد بود که چون شاه سلطان حسین که آخر ملوک
صفویه بر سریر سلطنت عروج نموده تمام بآرای غفلت شعار و حرزی خویشتن دار بود و در نظام امور انام
مهام خاص و عام اهتمام مینمود امور چند از آن پادشاه بظهور رسید که هر یک باعث اختلال سلطنت و انقراض دولت
گردید نخست آنکه اولیا دین و مشایخ اهل یقین را بمجرد ادعا دست جور و کین بر صوفیان صموت زرین بکشاد
و در هر محلی هر یک شیدایان بنوا رادلت و اهانت رسانید و هر یکی را در روشی دید بار مذلت و حقارت کشید
و در هر حلقه استماع ذکر نمودن ذاکران را از حلقی او بحث و در هر انجمنی که لفظ هو برده شد چون اهل آن انجمن بحث
الحاصل دود از دودمان درویشان و آتش از خاندان صوفیان بر آورده و دقیقه از دقایق ایذا و ادیت هیچگونه
تقصیر نکرد چنانکه عارف سبحانی ملا محمد صادق اردستانی قدس سره ذاکر وحید زمان و فرید دوران بود
بعد از ادیت بسیار و آزار بیشمار حکم بر اخراج آن زبده اخیار نمود و طفل صغیر الجناب در اثنای راه از شدت
برودت هوا وفات یافت نظم چون خدا خواهد که پرده کس درد · میلش اندر طعنه پاکان برد · جاهلان عالم
نما و عالمان جهان پیرا بسبب پیروی آن شاه نادان نسبت باهل عرفان آنچه لازمه ظلم و عدوان بود ظاهر ساختند
مانند حکام بنی امیه و بنی عباس هر جا حق پرستی یافتند بعذاب انداختند و در هر محلی دیدند بسبب طعن خاطر جان
آنرا خستند و بسا حزب دل عزیزان در درگاه را شکستند در هر دیاری پرهیزکاری و هر بلوکی اهل سلوکی
بود دست ستم بر ایشان گشودند و در هر ولایتی صاحب معرفتی بود خوار و بی اعتبار نمودند در هر محالی صاحب حالی
و هر منزلی اهل دلی بود ابواب جور بر روی روزگارش گشادند و در هر ناحیتی صاحب کلاهی و هر زمینی اهل یقینی بود
انواع زحمت بوی دادند لطیفه آنکه این امر شنیع را صواب عظیم دانستند و این عمل قبیح را در دین نام میکردند استغفر الله
بیت لطف حق با تو مدارا ها کند · چونکه از حد بگذرد رسوا کند · مناسب مقام است حکایت شیخ مجد الدین بغدادی
رحمة الله علیه در کتاب روضة الصفا و غیره مسطور است که شیخ مجد الدین مرید شیخ نجم الدین کبری بود بنا بر
افساد اهل فساد و سعایت حساد سلطان محمد خوارزم شاه آن ولایت پناه را قتل نمود آنگاه نادم و پشیمان شده
بخدمت شیخ نجم الدین آمد و عرض نمود که اگر دیت خواهی اینک زر و اگر قصاص خواهی اینک سر شیخ فرمود دیت فرزندم
مجد الدین زر نیست و قصاص او سر من و سر تو و سر سروران دولت تو و سر اهالی مملکت است بعد فرمود که
امرالله

امرالله مفعولا در اندک زمانی چنگیز خان از مغولستان ظهور یافته بخوارزم آمد کرد آنچه کرد و شد آنچه شد
تا دل مرد خدا ناید بدرد · هیچ قومی را خدا رسوا نکرد · علی الخصوص دولتی که بنای آن بطریق ارادت و فنون
طریقت ظهور نماید و صاحبان دولت به نیروی صوفیان جان فشان بلاد و امصار کشایند و بقوت انفاس رواج
مذهب و احیای ملت کنند و بشوکت آنطایفه اعدای دین و دولت را معدوم و نابود کرده اند و قریب دویست
و شصت سال ملک و ملت بر آیین مذکور قرار گرفته و شیرازه دین و دولت نظام پذیرد آنگاه صاحب دولت با
آنگروه بنیاد خصومت نماید و بر قتل و اخراج این جماعت فرمان دهد و همواره ایشان را مخذول و منکوب کند
و اعدام وجود این زمره را لازم شمارد و قوم ارازل را بر ایشان قابل مستولی سازد و فرزند دانشمندان و عارفان را
برانداز دو نهال این افعال جبیره خواهد داد و نکر این اعمال چه کی خواهد کشاد ان الله لا یغیر ما بقوم
حتی یغیروا ما بانفسهم دویم آنکه امور بزرگ و مهام سترک را باشخاص پست فطرت و مردان دون همت مرجوع
داشت کارهای دون و خدمات زبون را بکف کفایت امرای دانشمند و عظمای پایه بلند گذاشت ایشان از عهده
برنیامدند و ایشان از علو همت ملتفت نشدند سیم آنکه اعدای دین مبین و مخالفان ملت سید المرسلین را بر ملک
استیلا داد و ابواب نهب و محن و شور و فتن بر روی روزگار رعایا و برایا بگشاد سیما کرجیان بی ایمان که کافران ما
مسلمانان بودند و خون بیچارگان را خوردند و گوشت فقیران را بریان ساختند و پیه عاجزان را گداختند و پوست
مسکینان اکندند و دمار از روزگار زبده ستاندند و آواره بندگان گفته اند که بر دوستی ایشان اعتماد نباید
کرد و بر بیگانگان چه رسد نکیف و محبت کافران بی ایمان و پیمان مخالفان چهارم آنکه زنان و خواجه سرایان و مردان
بد منش و خادمان از خانه و ملازمان بیا برد امدار و مشورت ساخت و نظام دولت و مهام مملکت را بعهده ایشان کرد
جاهل و قوم اراذل انداخت چنانکه در روزگار آن شهریار غفلت شعار هر بی نسبی خداوند منصبی و هر بی تقیدی صاحب
صدری و هر بی عزتی مالک مسندی بود و هر بی بیرنجی صاحب منزلتی و هر گمراهی صاحب جاهی و هر بی سبلی صاحب
شده هر نادانی سامانی و هر بی فراستی ریاستی و هر دون همتی بدولتی رسید و هر بی تدبیری دبیری و هر شریری
امیری و هر سپه کاری سپه داری گردید هر جاهلی عاملی و هر مدبری مدبری و هر بی تمیزی عزیزی گشت و بی
واسطه زنان و خواجه سرایان امور مردان هیچ و بی معنی گشت بعد از نفذ با یزدی چون اسباب تفرقه جمع و سامان
تک... محمود بن میرویس غلجه از جماعت افغان با شش هفت هزار لشکر بی سامان از سنه قندهار
حرکت نموده بعد از طی مراحل و قتل و غارت منازل بظاهر اصفهان رسید و قلیل مدتی محاصره نموده در سنه
هزار و صد و سی و چهار هجری شهر اصفهان را مسخر کرد آنگاه سه هزار و دو هزار از خویشان و فرزندان پادشاه را
قتل کرد و چندین هزار نهال هر نان نیسان را از پای در آورد آنگاه آن پادشاه و پسران را به بیمار الملک نسبی

فرستاد و شهر اصفهان که سالهای فراوان از حوادث دوران مصون بود دست غارت بگشاد و مضمون
إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا را بظهور رسانید و معنی وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً آشکار کردانید
ولشکریان او بچندین هزار دختران ماه رخسار فساد کردند و با چندین هزار زنان شوهردار مباشرت نمودند
بنا بر مخالفت کیش و ملت انچه لوازم قتل و غارت و نهب و خرابی بود بجای آوردند گویند محمود مولانا محمد
باقر مجلسی را احضار کرده بحث مؤاخذه نمود که بچه سبب عارف ربانی ملا محمد صادق اردستانی را ازار
و اذیت کردی و بظلم و ستم اخراج بلد نمودی و جمع سایر فقرا را اهانت رسانیدی بعد از مؤاخذه بسیار امر نمود
تا دندانهای مولانا را کنده بفرقش مانند میخ کوبیدند و بزحمت هرچه تمامتر بوادی عدم کردانیدند والله اعلم
بحقایق الحال **ذکر قدوة السالکین العارف بالله میرزا نصرالله** اعلم علما و اعرف عرفا الدیار استاد سالکان سالک
سلسله علیه نعمة اللهیه میباشد اگرچه فقیر ظاهرا بخدمتشان نرسیده اما از محققان سلسله علیه شنیدم
و از سالکان طریق تحقیق گردیده که عارفیست بلند پایه و درویشی است گرانمایه و جامع علوم ظاهری و باطنی و
حاوی فضایل صوری و معنوی است چون منکرین و اعدای اهل یقین امر بزرگ در ان دیار ایذا و انکار نمودند و ابواب
طعن و تشنیع بر روی روزگارش گشودند شاهزاده کامکار نایب السلطنه ان بزرگوار را بجهة تعلیم امیر اعظم و فرزند
معظم خود بولایت تبریز تکلیف فرمودند ان بزرگوار بنا بر اضطرار و مصلحت روزگار ان امر را قبول نمود بنا بر ان دار
الملک تبریز تشریف اورد اکنون بتعلیم فرزندان عالی مقدار نایب السلطنه اشتغال دارد و اوقات عزیز را بتربیت فقیر
حال ضعفا و فقرا صرف مینماید چون الشیخ الکامل مجذوب علیشاه قدس سره در ان دیار برحمت باری تعالی واصل شد
بموجب وصیتش ان بزرگ بتغسیل و تکفین و دفن انجناب قیام و اقدام نمود و بدین سبب مبلغی امتنان و تفخر گشت
جزاه الله خیرا **ذکر اورومیه** بضم همزه و واو مع الواو و کسر میم و تشدید یا و سکون ها شهری دلگشا و بلده روح افزا
در قدیم انشهر را دمدم بفتح هر دو دال و سکون هر دو میم میگفتند و از بلاد اذربیجان و اب فراوان و در اکثر خانها
روان است و هوایش خرم و مردمش نیکو شیم و خاکش طرب انگیز و زمینش حاصل خیز است از اقلیم چهارم و قریب شش هزار خانه
در اوست و قرای خوب و نواحی مرغوب مضافات اوست و باغات فراوان دارد و فواکه سردسیری نیکوست سکنه اش
همگی شیعه مذهب و حکامش جداوندان باشند معتبر داخل افشار کشته و از جهار فرسخی ان کذشته اما مردم ان بلد را
بسیار دیندار و صحبت ایشان رسیده خالی از مردمی نباشند و نسبت بفقرا و مسافران مهربان باشند در ان حصر قدوة
السالکین و عمدة العارفین میرزا اسلم ان خاک پاک برخواسته و بزیور فضایل انسانی و کمالات نفسانی اراسته
از تربیت خلفای قطب العارفین جناب مجذوب علیشاه قدس سره العزیز میباشد و چندین سال در خدمت انجناب
کسب کمالات معنوی و تحصیل معارف یقینی بود و بخدمات انجناب لیلا و نهارا قیام و اقدام مینمود همین انفاس قدسیه

اساس

اساس انجناب بدرجه کمال رسید و بمرتبه قصوی واصل کردید و هم در زمان حیات انجناب اجازت و رخصت
یافته بوطن خویش مراجعت فرمود اکنون در ان دیار تشریف دارد و اوقات گرامی را بتربیت حال فقرا و فراغ بال
ضعفا میگذراند فقیر مکرر بخدمتشان بزرگوار رسیده و فیض یاب صحبتش گردیده است امید از لطف خداوند کریم
چنانست که عنقریب کرة بعد اخری دیدار ان بزرگوار میسر گردد و باحسن وجه مرزوق شود **ذکر ایروان** ولی دار الملک
اران و از مضافات اذربیجان است و انرا چخور سعد نیز کویند چه که در شیب و کودی واقع شده است در لغت ترک چخور
را کویند بدان سبب انجا را چخور خوانند هوایش مختلف است از اقلیم چهارم و حبوب و فواکه سردسیری فراوان و
برنج و پنبه اش ارزان است مردمش اکثر و اغلب شیعه امامیه و قلیلی عیسوی اند و همگی ترک زبان اند و رودی از کنار ان
میگذرد و قلعه بسیار محکم دارد گویند ان بزرگ و حصین و قلعه خالی از اشکال نیست اگرچه فقیر ان بلده را ندیده اما بقرب جوار
ان رسیده و مردم بسیار محض از انجا دیده است من جمله سالک مسالک یقین میرزا ابوالقاسم در شهر تبریز ملاقات نمود
مردی فاضل و عالم بوده در علوم عقلی و نقلی بر فضلای ان دیار تقدم مینمود و بر طریق مسالک سلسله علیه بود و طریقت
از جناب حسین علی شاه اصفهانی قدس سره داشت و اطوار پسندیده و کردار حمیده تحصیل کرده بود **ذکر اردوباد**
بضم همزه و سکون را و ضم دال مع الواو و با مع الالف و سکون دال قصبه ایست طیب مال نظیر محکم دارد و اب فراوان
و باغات بسیار در اوست و میوه سردسیری فراوان و نیکوست از اقلیم چهارم و از بلاد اذربیجان است و خلقش عموما
مذهب امامیه دارند و اهلش از حسن و جمال فی الجمله بهره ور اند فقیر اگرچه انجا را ندیده اما چند نفر از اهل انجا دیده و
صحبت داشته است خالی از مروت و محبت نباشند در این ایام سید علی اکبر نام از اعاظم برخاسته در درویشی خویش
و عارف یکانه بود و اکثر بلاد فارس و عراق و خراسان و عربستان را سیاحت کرده و با طوایف امم برآورده و بسیاری از
علما و فضلای ایام را ملاقات نموده و با جمعی از عرفا و فقرا و مشایخ عصر صحبت داشته بود اخر الامر سالک مسالک سلسله
علیه نعمة اللهیه گشته و از علایق فانی و عوایق ناپایدار گذشته در مقام امن ارام یافت **ذکر اهر** بفتح همزه و
سکون ها بلده ایست از بلاد اذربیجان است و هوایش خوب و فواکه و غلاتش
فراوان است و قطب الدین ابوبکر اهری که از مشایخ سلسله شیخ صفی الدین اردبیلی قدس سرهما از انجاست **ذکر ابهر**
اسم ناحیه ایست میان قزوین و سلطانیه و بر قریه عظیمه اطلاق کنند مقام قصبه است اهر گویند جای خوب و محلی مرغوب
است و محتوی است قریب هفتصد باب خانه و باغات دلگشا و بساتین روح افزا و نهری وسط در میانش جاری و در اکثر
عمارات انجا ساری است فقیر انجا را مکرر دیده است از اقلیم چهارم و هوایش خرم و مردمش شیعه مذهب و ترک زبان
شیخ شهاب الدین اهری از مشایخ سلسله شیخ صفی الدین اردبیلی از انجا بوده **ذکر استراباد** از اقلیم چهارم یعنی از دار الملک
جرجان کهنه و بعضی همان شهر جرجان خوانند و الصاحب هم گفته که وی شهری است در میان طبرستان و خراسان و معنی

از اراضی خراسان می شمارند و بعضی از داخل طبرستان میدارند و اول کسی که از ابنا نمود یزید بن مهلب بن ابی صفره
بود و یزید از جانب سلیمان بن عبدالملک مروان حکومت خراسان مینمود و محدود است از یکطرف بدشت نوران
و از یکسوی بجرجان و از یکجانب بمازندران و از سمت شمال بدریای خزر و محتوی است بقرای خوب و نواحی مرغوب
آبش فراوان و در اکثر عمارات آبش روان میباشد و اکثر برف میبارد میوه که میسری بهم میرسد میشود و حبوبات و فواکه و غلات
ارزان است و قریب پنج هزار خانه در اوست و مردمش از قدیم شیعه امامیه اند با وجود طایفه ترکمان همسایه اند با
ایشان و تقیه معاش مینمایند بلکه اکثر اوقات تحکم میکنند چون براند که هوای انتهی اختلاف بسیار دارد چنانکه صاحب
ابن عباد و نعبد بالله مذمت هوای استراباد کرده است و جمع کثیر از علما و فضلا و عرفا از آنجا برخواسته اند من جمله
میر سید شریف محقق صاحب تصانیف کثیره از ایشان است بزرگوار از حکما و اسلامیه و از فضلای آن طریق ذوق المتالهین
بود و در علوم عقلیه و فضایل صوری در زمان خویش کسی با وی برابری نمینمود **مقال در بیان ذوق المتالهین**
علی سبیل الاختصار شیخ ما قدس سره العزیز میفرمودند که این طایفه وجود را واحد میدانند و موجود را متعدد و این
طریقه را بذوق المتالهین منسوب ساخته اند و بنای این مذهب اجسام و عرض و جود و مخالطات او با تعینات لازم میاید
سید شریف جرجانی و ملا جلال دوانی و قاضی نور الله شوشتری این قول را اختیار نموده اند و شیخ بهاء الدین عاملی ره در کشکول
و محقق خفری و مولانا احمد اردبیلی ره در حاشیه الهیات و غیر ایشان اختیار این قول فرموده اند و همین قول را محیی الدین در
شرح مفتاح الغیب و در مجالس المومنین نسبت داده اند بکه صدر المحققین در اسفار گفته است که اکثر اشخاصی که بعد از ملا جلال
آمده اند این قول را اختیار کرده اند و تحقیق این مقدمه لازم است بر دو مقدمه **مقدمه اول** آنکه حقایق کسب میشود از مجمل اطلاقات
عرفیه و گاه هست که اطلاق میشود لفظی در عرف بمعنائی که مساعدت نمیکند آن دلیل بلکه حکم بخلاف آن میکند از برای این
نظایر میباشد از انجمله لفظ علم است که اطلاق میشود در عرف تصدیق که دانستن باشد و دانستن و مرادفات آن باشد
چیزهائی که موهم میشود بودن او را از قبیل نسبت و فکر صایب و نظر ثاقب اقتضا میکند اینکه از همچنان نیست بلکه حقیقت آن
صورت مجرده است و جا باشد که جوهر باشد مثل علم مجوهر در نزد اشخاص که قایم باشد بنفس خود مثل علم نفس بذات خود و آن
نظایر است که تعبیر نموده اند از فصول جوهر به الفاظی که موهم میشود اینها که فصول امور اضافیه میباشند عارض این جوهر
یا امور عدمیه میباشند مثل قول معلم اول در حد که متصل اینکه چیزی که ممکن باشد اینکه فرض کرده شود در او اجزائی که متلاقی
شوند بر حد واحد مشترک و در حد طبایع اینکه او قابل بودن اشکال است بسهولت و در حد انسان حیوان است که مدرک
کلیات باشد و در حد هیولی جوهری است مستعد با اینکه تحقیق آنست که فصول از قبیل نسبت و اضافات و امور عدمیه
نمی باشد چه جوهر نمی باشد الا جوهر **مقدمه ثانیه** آنست که صدق مشتق بر شیء اقتضا نمینماید مبدأ اشتقاق آن شیء
هر چند که عرف لغت موهم این باشد با عزینه که تفسیر نموده اند اهل عربیه اسم فاعل را بچیزی که دلالت کند بر امری که قایم باشد

با و مشتق منه و این کلام دور است از تحقیق چرا که صدق حداد بر زید بودن حدید است موضع صناعت چنانکه
شیخ و غیر او تصریح بان کرده اند و صدق مشمس بر آب بسبب نسبت اوست بشمس به تسخین شمس او را نه بجهت مقابله
شمس با او بجهت قیام مبدأ اشتقاق بان شخص حداد مینماید یا باب و هر گاه مرتسم شد صورت این دو مقدمه در
ذهن تو پس بدانکه جایز است که بوده باشد وجودی که مبدأ اشتقاق موجود است امری که قایم باشد بذات خود و آن
حقیقت واجب الوجود باشد و وجود غیر او عبارت است از انتساب این غیر بوجود پس میباشد موجود اعم از این حقیقت
و از غیری که منتسب است باو و این مفهوم امر اعتباری است که شمرده شده است از معقولات ثانیه و گردیده است اول
بدیهیات و اگر کسی گوید که چگونه متصور میشود بودن این حقیقت موجود و حال اینکه این حقیقت عین وجود است و
چگونه تعقل کرده میشود بودن موجود اعم از این حقیقت و غیر او جواب گوئیم که نیست موجود آنچه متبادر میشود بفهم و
توهم مینماید آن را عرف از اینکه بوده باشد مغایر مر وجود بلکه معنای او آنچیزیست که تعبیر میکنند از او بفارسی هست و
مرادفات او پس هرگاه فرض کرده شود وجود مجرد از غیر خود که قایم بذات باشد میباشد وجود از برای نفس خود پس میباشد
موجود و وجود قایم بذات خود چنانکه هرگاه صور مجرده قایم باشد بذات خود میباشد علم بنفس خود پس میباشد علم و عالم
و معلوم و هم چنانکه فرض کرده شود مجرد حرارت را میباشد حالا حرارت و اگر کسی گوید چگونه متصور میشود این
معنای اعم گوئیم که عکس است اینکه بوده باشد معنی احد الامرین را او وجود و آنچه منتسب میشود باو انتسابا مخصوصا و
معیار آن این است که میباشد مبدأ آثار و ممکن است که بوده باشد معنی عام ما قام به الوجود اعم از اینکه وجود قایم
باشد پس میباشد قیام وجود باو قیام شیء بنفس خود و لازم نمی آید از بودن اطلاق قیام بر این معنی مجاز اینکه بوده باشد
اطلاق موجود باو مجاز پس وجودی که مبدأ اشتقاق است امر واحد موجود فی نفسه است و او حقیقت خارجیه است و
اعم از او و آنچه منتسب باوست میباشد و حاصل کلام این است که هرگاه نظر کنیم در وجودی که مشترک است میانه
موجودات پس میدانیم اینکه اشتراک او بحسب اشتراک من حیث العروض بلکه من حیث النسبه است پس ظاهر شد اینکه وجودی که
منسوب باو جمیع ماهیات امری است قایم بذات غیر عارض مر غیر او را و او واجب است لذاته همچنانکه هرگاه نظر نمائیم
مفهوم حداد و مشمس توهم مینمائیم در بادی نظر اینکه حدید و شمس مشترک اند میانه افراد خودشان پس متفطن شدیم اینکه
اینها مشترک بحسب عروض بلکه بحسب نسبت بوده و پس ظاهر شد اینکه توهم باطل است و آنچه توهم نمودیم عارض
مشترک پس دو واقع او غیر عارض است بلکه امری است قایم بذات و این افراد از منسوبات باو و بحسب ایجاد و شمس … حدید
پس هرگاه نسبت داده شود وجود حقیقی با انسان مثلا حاصل میشود موجودی و هرگاه نسبت داده شود بفرس موجود دیگر
بهم میرسد و هکذا پس معنی قولنا الواجب موجود آنست که وجود و معنی الانسان موجود او الفرس یا غیر این دو تا موجود اینکه از برای
او منسوب است بواجب تعالی تا آنکه قول ما وجد زید در وجود عمرو بمنزله قول ما الله زید و الله عمرو است … باشد مفهوم موجود

این کلام اعم از وجود قایم بنفس و از امور منتسبه باو بنحوی از انحاء اتصاف و دلیل برحقیقت این مذهب اینچند ذکر کرده‌اند
این است که هر مفهومی که مغایر است حقیقت وجود را مثل انسان مثلا مادام که منضم نشده است با وجود بوجهی از
وجوه در نفس الامر نمیباشد موجود قطعا و مادام که ملاحظه نماید عقل انضمام وجود را باو ممکن نیست حکم بودن او
موجود در نفس الامر محتاج است بغیر او که وجود باشد و هرچه محتاج است در بودنش موجود بغیر خود چنین ممکن
است زیرا که نیست معنای از برای ممکن مگر اینچنین که در بودنش موجود بغیر خود چنین چیزی موجود باشد از برای او وجود
باشد از برای او پس هر مفهوم که مغایر است مر وجود را ممکن است و نیست شیئی از ممکن بواجب پس نیست شیئی از مفهومات
مغایر مر وجود را واجب الوجود و حال آنکه ثابت شده است ببرهان اینکه واجب موجود است پس او نمی‌باشد مگر وجود آن
چنانکه موجود است بذاته و مستغنی است در بودنش موجود از غیر ذات خود اگرچه متبادر از لفظ موجود بحسب لغت
ما قام به الوجود است چه متتبع آن چیزی است که برهان ادا میرساند بغیر او و چونکه واجب است که واجب تعالی جزئی
حقیقی متعین بنفس قایم بذات باشد واجب است که وجودش از جهت بودنش واجب همچنین باشد پس نمی‌باشد وجود مفهوم
کلی تا ممکن باشد از برای او افرادی پس او حقیقی است که نیست در او امکان تعدد و انقسام و قایم است بذات خود و متبرا است
از اینکه بوده باشد عارض مر غیر خود را پس میباشد واجب وجود مطلق که معرا است از تقیید و انضمام بغیر و بنابر آن
متصور نمیشود عروض وجود بماهیات ممکنه پس نیست معنای بودنش موجود مگر اینکه از برای او است نسبتی بخصوص
بحضرت وجود قایم بذات و آن نسبت بوجود مختلفه و اتحاد شی میباشد که متعدد است اطلاع بر ماهیات آنها
پس موجود کلی است و هرچند که وجود جزئی حقیقی باشد همچنین ذکر نموده است محقق شریف ملخصا اینچند ذکر کرده‌اند
مشایخ ایشان و او گفته است لا یعلمه الا الله و الراسخون فی العلم و متابعت نموده است محقق دوانی و اکثر متاخرین
تقریر نموده است محقق لاهیجی در کتاب شوارق که محصل نیست که این دلیل مناسب مذهب متکلمین است چه ایشان قائل
بر بودن وجود را صاحب افراد حقیقیه و اما مذهب حکما پس وارد می‌آید باو اینکه بودن وجود موجود بالذات و مستغنی
در بودنش موجود از غیر ذات خود مسلم است در وجود قایم بذات که ممکن نیست بوده باشد قایم بما هیتی از ماهیات
و نیست شبهه در بودن او واجب الوجود و از آن لازم نمی‌آید که بوده باشد هر حقیقت وجودیه قایم بذات خود و اینچند ذکر کرده
است از وجوب بودن وجود جزئی حقیقی او مسلم است در وجود حقیقت که قایم بذات خود باشد و از این لازم نمی‌آید
که مفهوم وجودی که او کون در اعیان است کلی نباشد و از برای او افراد حقیقیه که بعضی از او قایم بذات و بعضی قایم
بماهیات ممکنه نباشد انتهی کلامه و وارد می‌آید بر اصل مطلب ایشان امور چند اول آنکه بودن وجود واجب تعالی وجود جمیع
ماهیات از جوهر و عرض غیر صحیح است چه بعضی افراد موجودات تفاوت میشود بحسب ماهیت با اینکه بعضی متقدم اند
بر بعضی بوجود و عقل میشود تقدم بعضی بر بعضی بوجود با بودن وجود در جمیع واحد و حدت حقیقیه و اگر عند ایشان که

تفاوت بحسب تقدم و تاخر نیست در وجود حقیقی بلکه در نسبت و ارتباط آنهاست باو با اینکه بوده باشد نسبت
بعضی از آنها بوجود حقیقی اقدم از بعضی دیگر در جواب میگوئیم نسبت از این حیثیت که نسبت است امر عقلی است حاصل
نمیشود و تفاوت در او نیست فی انفسها مگر باعتبار شیئی است از منتسبین پس هرگاه منسوب الیه شی واحدی باشد
و ماهیت منسوب و او که بحسب ذاتش اقتضا نمیکند شیئی از تقدم و تاخر و نه اولویت را پس نه از برای افرادش بالنسبه
نه بعض از جهت عدم حصول و غلبت انها فی انفسها پس از کجا حاصل میشود امتیاز بعض افراد ماهیت واحده بتقدم و
تاخر در نسبت بواجب دوم آنکه نسبت ماهیات بجناب باری تعالی اگر اتحادی باشد لازم می‌آید بودن واجب تعالی
صاحب ماهیات متعدده متخالفه با اینکه ثابت شده است که نیست ماهیتی از برای باری تعالی سوای وجود و اگر
بوده نسبت میانه ماهیات و واجب تعلیقیه که تعلق شی بشی فرع وجود و تحقق هردو است پس ابتدا تا معاد اکثر مطالب محل
نزاع و اختلاف شده است بدانکه قول متکلمین در مسئله وجود باطل است و در کتب مشهوره مثل حکمة العین و تجرید
و شروح آنها بطلان و فساد او در کمال ظهور است و قول حکما نیز محل تامل است چنانکه مولانا رجبعلی محقق و قاضی سعید
و غیرهما بطریق تفصیل در کتب و رساله خود متوجه فساد آن ها گردیده‌اند و جناب شیخ ما قدس سره نیز متوجه ابطال آنها
و قول اینها اتم اقوال است بنابر اصالت ماهیات و او این است که وجود مشترک لفظی است میان واجب و ممکن و وجود ممکن
معنوی است در میانه موجودات ممکنات یعنی وجود بدیهی التصور امر واحد و معنی واحد است و مختلف و متکثر نمیشود
بتکثر موضوعات که ماهیات ممکنه باشد چنانکه محقق طوسی در تجرید فرموده است و بتکثر الموضوعات و اختلاف و تغایر
موجودات ممکنه محض اضافه است مثل وجود زید و وجود عمرو و اختلاف و تغایر ایشان محض اضافه وجود بدیهی التصور است
بزید و عمرو و اضافه سبب امتیاز شده است و صلی الله علی محمد و آله اجمعین ذکر الموت لفظ الموت در لغت بمعنی عقاب
و موت آشیان باشد یعنی آشیان عقاب چون آن قلعه بر سر بلندی و کوه روی داده و بغایت محکم و استوار اتفاق افتاده
این اسم را بر آن قلعه نهاده‌اند وی در هفت فرسخی شهر قزوین و طرف شمال آن و در میان کوهستان واقع و از اقلیم چهارم
است در وسط و هوایش خرم است قدیم الزمان دار الملک حسن صباح حمیری اسماعیلی مذهب بوده بعد از انقراض دولت
الموتیه روی بخرابی نموده اکنون در آنجا عمارت نیست و حوالی آن معمور است در زمان ملوک الموتیه ساکنان آن دیار و نواحی
همگی اسماعیلی مذهب بودند چون هلاکو خان نبیره چنگیز خان ملوک آنجا را برانداخت و خورد و بزرگ اسکنه آن را معدوم
و نابود ساخت و بمرور دهور مردمش اهل سنت و جماعت شدند بعد از ظهور و خروج شاه اسمعیل صفوی بر سر پادشاهی
بقوت شمشیر صوفیان صفوت نشان همگی بجاده مذهب امامیه درآمدند تا اکنون مجموع سکان نواحی آن شیعه اثنی عشریه اند
در بیان مذهب اسماعیلیه موافق اعتقادات بر ضمیر صاحبان هوش و بر خواطر خداوندان معرفت پوشیده نماند که علما
انچه در کتب طایفه اسماعیلیان دیده و از بزرگان و سالکان مسالک ایشان شنیده و در تالیفات مردمان بعرض رسانیده

نموده خلاصه آن اینست ایشان میگویند که باخبار متواتر و نقل متواصل مقرر است که چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
بنقل نبوت اشتغال نمود و مردم را بکیفیت شریعت و طریقت آراسته فرمود و از دار دنیا بسرای بقا انتقال کرد در آن وقت
در همه بلاد عرب سه مسجد بیش نبود مسجد الحرام و مسجد مدینه و مسجد بحرین بعد از رحلت آنحضرت متغلبان مستولی شدند چون مسیلمه
کذاب و طلیحه بن خویلد و اسود العنسی و دیگر اعراب مرتد شده آمدند پس خلفا از اول آن خللها بتیغ مجاهدان کردند اما فرقه دیگر
از برای منصب دنیا سیما معاویه بن ابو سفیان که فی الحقیقه فرعون آل محمد صلی الله علیه و آله بود خروج کرده بعضی صحابه را اعمال و
حکومت فریب داد و ابواب شور و فتن بگشاد جمعی از صحابه که با او نفاق داشتند بزهر هلاک ساخت و بعضی دیگر را با انواع
ظلم بر انداخت و محمد بن ابی بکر را با یک فرد دیگر شکم خر پاره پاره [illegible] کرده بسوخت و حضرت امام حسن بن علی علیهما السلام را
زنها داده بزهر هلاک نمود و بقول زمخشری در ربیع الابرار و غیره عایشه را بچاه انداخت و پسر یزید را بقتل امام حسین ع
اشارت کرد از مکر و حیله او یکی آن بود که با امام زمان بیهانه در دفع خروج نمود و تیغ بر روی آنحضرت کشید و بعضی [illegible]
گردانید هلم جرا اگر کسی متذکر فضایح او شود چند دفتر گردد علی مرتضی با اولاد مجتبی و صحابه با وفا در راه حق کشته شدند
از آن زمان مسلمانان دو فرقه گشتند و از دو فرقه هفتاد و سه فرقه گردید بعد صاحبان مذاهب مختلفه پیدا شدند و هر یک
روی فاسدهای خویش دلیل آوردند و فتنها ظاهر کردند نظم دین تازی چو هفتاد و سه فرقه باشد که نشان داد از آن اهله
دو با یکدیگر مردم [illegible] ازین بهاره راست چون شود در دین دو مضطر [illegible]
[illegible] که بی راه برسانند کزان راه بوند راه بی تشناسی بیقین از رهبر
کیفیت امد ذکر تو نکو سیرت باش که بد و نیز بود مردم آزاده سپس حضرت رسول صلی الله علیه و آله امت را فرمود انی
تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی و دیگر فرمود مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من
تخلف عنها غرق و دیگر فرمود ستفترق امتی من بعدی علی ثلاث و سبعین فرقة کلهم فی النار الا فرقة واحدة
نظم بعد احمد شد هفتاد و سه فرقه امتش زان یکی ناجی و دیگر هالک اندر هوشیار اتفاق اهل بیت مصطفی یک فرقه اند
دیگران هفتاد و دو با اختلاف بیشمار ناجی آن کو نزد اهل بیت پیمبر بود باد دیگران باز کن چشم خرد بر کو جواب و کو شد از فرقه
باد من باری نگردم زان طریق تو سبیل خود نگه دار و مرا اینجا گذار من چو در کشتی نوحم با نبی و با علی کو زمین طوفان
بگیر و آسمان آتش ببار رستگار آمد سگی کو بود با اصحاب کهف من که با آل رسولم چون نباشم رستگار چون بواسطه
مکر و حیله معاویه نسبت بعلی مرتضی علیه التحیة و الثنا چنانکه مذکور شد مسلمانان بدو فرقه شدند و در میان فقها پیدا گشت
هر فرقه از بهر دوستی مال و جاه و بنا بر خواهش سبل کرده افراد دادند و کردن ما طاعت ایشان نهادند و طایفه دیگر از ایشان
بر اعتقاد و طریق مخالفت ایشان جمع شدند لاجرم بسبب اختلاف امت کارها از قانون شریعت معروف و از قاعده طریقت منحرف
گردید و تفرقه در میان امت پیدا آمد و هر کدام مسلکی اختیار کرده دعوی آغاز نهادند و باسمی موسوم شدند و مذاهب مختلفه ظاهر گشت

چنانکه ذکر رفت پس طایفه از جهت حضرت [illegible] تعدی بنی امیه و جور و ستم ایشان با اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله
نپسندیدند و طاقت مقاومت ظالمان نداشتند و خود را شیعه نام کرده نشستند و هر جای محل قبول یافتند بانجا نشستند
و باب دعوت کشودند و بدو چیز تمسک نمودند اول مخالفت و عداوت جماعت مخصوص دوم بخروج مهدی بدلیل حدیث
نبوی که قال رسول الله صلی الله علیه و آله یظهر فی آخر الزمان من اولادی شخص اسمه اسمی و خلقه خلقی یملأ الارض قسطا
و عدلا کما ملئت جورا و ظلما و خلاف بنی امیه بدین رحمت نمودند بحث [illegible] که قول عبد الله بن سبا بود که
امثال معاویه را انکار کرد و بولایت علی مرتضی ع اقرار آورد و هم بدست معاویه کشته شد همچنین متعاقب در هر دیاری
برخاستند و در دعوت داستان پرداختند و مردم را بدلیل و برهان ملزم ساختند و شبههای تبلیغ کردند که خود را
در مرکز جود قرار دهند و خلایق از جور و ستم متغلبان برهند چون تقدیر بخلاف تدبیر ایشان بود از سعی و اجتهاد ایشان
مقصد حاصل نشد و ملک در دست بیگانگان بماند چون روزگار جور بنی امیه را بانجام رسانید بنو عباس بسعی و اهتمام
ابو مسلم مروزی منصب خلافت یافتند و ایشان نیز چون بنی امیه بوادی ظلم و جور شتافتند چون آل علی علیهم السلام در
منصب خلافت رغبت میکردند زیرا که او احق خود میدانستند از این سبب بنی عباس متفکر و مضطرب میبودند چون
نوبت خلافت بمنصور رسید هر که از فرزندان فاطمه را مخالف دید نابود و ناچیز کردانید و بقایا را به تجهیل
مطعون ساختند در نظر مردم خوار و بی اعتبار شوند و در ملک و خلافت طمع نتوانستند نمود چون مذهب داران
آل علی ع بدیده دولت عباسیان نظر کنند در میان ایشان از مردان خالی یافتند حصر را غافل و امورات را مهمل
همنهار [illegible] دیدند بر شهوات نفسانیه راغب و بلذات و هوا و هوس طالب بودند و در ایشان بی منکر کثرت ملاهی
و مناهی بیش بود لاجرم فرصتی یافتند داعیان بگوشها باطراف شتافتند و این در اول سنه صد و هشتاد و
هجری واقع شد از آن جمله میمون قداح بود و پسرش عبد الله بن میمون قداح که از علمای زمان خود بود مذهب حضرت
جعفر الصادق ع در مادر اسمعیل تا در زمان حیات بود هیچ زن دیگر نکرفت چنانچه حضرت رسول با خدیجه و علی
با فاطمه ع در وفات اسمعیل اختلاف نموده اند بعضی گویند در زمان حیات امام ع وفات یافت فلهذا نص انتقال امامت
است از امام جعفر صادق ع باولاد اسمعیل چنانکه موسی ع هارون نص فرمود و هارون در زمان موسی ع درگذشت
و نص حقیقی باز نمیکردد و بدا محال است و حضرت امام ع بی اذن ملک علام و بی اسناد آبا کرام تعیین یکی از اولاد
عظام نماید و جهل و نادانی و سهو و غفلت امام را نشاید و هر که امام را خطاکار و غفلت شعار داند شقی است و بر
کلمات واهیه او اعتنا نیست و آنکه حضرت صادق ع در حق اسمعیل نص فرموده شک و شبهه نیست [illegible]
بدان قایل اند بعضی گویند اسمعیل فوت نکرد و لیکن اظهار کرد فوت او را بجهت تقیه تا مخالفان او را نیابند و هلاک نکنند
و حضرت امام جعفر ع فوت او را محضری نوشت معروف که منصور عباسی رسانیدند که اسمعیل را در بصره دیدند و بدعا

دجیاری شعایات منصور از حضرت صادق استفسار نمود امام همان محضر را که خط عامل منصور بر در آن
بود برای منصور فرستاد امام بعد از اسمعیل محمد بن اسمعیل بود و با او امام سبعه تمام شد و بعد از او ائمه مستور
و داعیان ظاهر و عالم بی امام ظاهر یا مستور خالی نباشد چون امام ظاهر شود حجتش ظاهر گردد مدار احکام
ائمه هفتاست مانند ایام هفته و سموات سبعه و کواکب هفتگانه و اقالیم سبعه و طبقات ارضین نظم هم
سما را از برج هفت طاق • قوله سبع سموات طباق • کوکب سیاره هفت و هفته هفت • هر یکی از وی شده تابان بو
نفت • حس هفت و مور هفت و نار هفت • اتر هفت و بوز هفت و نار هفت • بحر هفت و بهر هفت و هم زمین
هفت اندهم جوارح هفت بین • هفت تن قطب رسولان اله • که مدار این بود زامر اله • دوزخ آمد هفت ای ذی زمان
سبعة ابواب از قرآن بخوان • تو مگو با خود که دوزخ هفت بابست • کو سر اعدای حق خواهد شکست • و نقبا را مدار بر دوازده
است شیعه اثنی عشری از اینجا غلط کرده اند و ائمه را بعدد نقبا شمرده اند شیعیان اسمعیلی را با انتساب وی اسمعیلی
گویند چون ایشان بمجرد نظر و استدلال در معرفت الهی کافی نمیدانند مگر بتعلیم معلم و بارشاد مرشد بدین جهت ایشان را
معلمیه خوانند و باعتبار آنکه میگویند هر کلمه قرآنی را ظاهری و باطنی است و عوام را بر ظاهر لفظ اطلاع است و خواص را
بر باطن تاویل وقوف است ایشان را باطنیه گویند چون کسی در طریق ایشان راسخ شود و اجازت کلام یابد او را ماذون
نامند و چون بدرجه دعوت رسد او را داعی گویند و چون بمرتبه دعوت رسد و معتبر باشد او را حجت خوانند و چون
و چون رتبت و درجه او بکمال رسد و از تعلیم نبی بیان شود او را امام دانند و بالای امام اساس است و بالای
اساس در منزلت ناطق است امام هفتاست و داعی دوازده بباید دانست که اینطایفه گویند ما نگوییم خدا موجود یا معدوم
عالم یا معلوم است قادر است یا قادر نیست و همچنین در سایر صفات زیرا که از اثبات حقیقی در میان او و موجودات
شرکت شود و آن تشبیه است و از نفی مطلق معدومات انباز گردد و آن تعطیل است و اطلاق این حقایق بر حضرت ذات
الوجود بطریقی است که هیچگونه مشارکت متصور نیست حضرت باری تعالی اله مقابل و خالق متضادین است
چون حضرت وهاب بر علما موهبت علم نمود او را عالم گفتند و چون قدرت دربارهٔ قادر افاضه فرمود او را قادر خوانند
عالم و قادر اطلاق نمودن بر ذات حق تعالی باعتبار این است که واهب علم و قدرت است و نیز گویند حضرت خلاق
بامر واحد عقل را خلق کرد که از جمیع جهات تام است و بتوسط آن عقل تام نفس را که تا تمام بود پدید آورد و نسبت نفس
با عقل نسبت نطفه است با طفل یا نسبت بیضه است با جوجه یا نسبت پدر است با پسر یا نسبت زن است با شوهر پس
مشتاق و آرزومند شد نفس بکمال عقل تام که از او فیض گیرد لاجرم محتاج و نیازمند گردید بجنبش و حرکت از نقصان
بکمال و حرکت تمام میسر نمیگشت مگر بآلتی پس ایجاد کرد الله تعالی اجرام سموی و افلاک و کواکب را و بر او جنبیدن و حرکت
نمود بحرکت دوری فلک بتدبیر نفس و بواسطه او حادث شد طبایع عنصری پس پدید آورد مرکبات از موالید ثلثه

یعنی جمادات و نباتات و حیوانات را و بهترین همه انسان است از جهت استعداد انواع تدبیر و پیوند او بعالم علوی
چنانکه عالم بر این مشتمل است و بر عقل کامل کلی و نفس ناقصه کلیه که مصدر کاینات است و عین فرض و فرض
عین است که در جهان سفلی عقل کامل کلی و نفس کلیه بوده باشد تا بوسیله ایشان جهانیان رستگار شوند
آن عقل رسول ناطق است و نفس امام است چنانکه افلاک متحرک اند بتحریک عقل و نفس همچنین رستگار شوند
نفوس بسوی بتحریک رسول ناطق و وصی او و چنین باشد در هر عصر و هر زمان هر دور بهفت شخص را است تا
منتهی شود بدور آخر و زمان قیامت در آید و تکالیف و شرایع برخیزد چه انبعاث حرکات فلکی والتزام شرایع جهت
وصول نفس است بکمال و کمال انسان آنست که بمرتبه عقل برسد و این قیامت کبری است و نیز گویند هر ظاهری را
باطنی است که آن باطن مصدر آن ظاهر است و آن ظاهر مظهر باطن هیچ ظاهری نیست که او را باطنی نباشد و اگر چنانکه
باطن نباشد لازم می آید که در عالم هیچ نباشد و نفوس و عقول و اعراض و جواهر همگی بی اصل باشند امام حاکم است در
عالم باطن هیچکس عالم بالله نشود جز بتعلیم او و نبی حاکم است در عالم صورت و شریعت و آن جز بنبی تمام نشود شریعت
شریعت ظاهری دارد که از انبیا تنزیل خوانند و باطنی دارد که آنرا تاویل نامند زمان خالی نباشد از وجود نبی یا از شریعت او و همچنین
خالی نباشد از امام یا از دعوت او دعوت گاه پنهان و مخفی باشد اگر چه امام ظاهر باشد و گاه ظاهر و هویدا اگر امام مخفی
و پوشیده باشد همچنانکه نبی را بمعجزه قولی و فعلی شناسند امام را بدعوت و دعوی دانند باری تعالی را نتوان شناخت
مگر بامام پس وجود امام واجب بود خواه ظاهر باشد و خواه مستور همچنانکه هیچ دقیقه از اوقات خالی نباشد از دو شخص
دو نوبت دیگر شیخ سید ناصر حسن صباح که از داعیان است در یکی از تالیفات خود فرموده که معرفت باری
تعالی بیرون از دو قول نیست یا آنکه گوید خداوند را بعقل توان شناخت و احتیاج بتعلیم معلم صادق نیست یا آنکه گوید
معرفة الله تعالی با عقل دشوار است حاصل نشود مگر بتعلیم معلم صادق اگر فتوی بقول اول دهد او را انکار
نرسد زیرا که چون انکار کند تعلیم است و دلیل است بر آنکه منکر علیه محتاج است بغیر یا گوید هر دو صنف ضروری است چون
معتقد بقول فتوی دهد یا قول او باشد یا غیر او همچنین چون اعتقاد کند یا از نفس خویش مبدا آن اعتقاد و رسوخ پذیر بود
یا از غیر او اگر مضمون آن از غیر است در ضمن این فصل کبری است بر اصحاب عقل و رای در فصل دوم آن کتاب ذکر نموده
که چون احتیاج بمعلم شد یا هر معلمی را علی الاطلاق صلاحیت تعلیم دارد یا از معلم صادق ناگزیر است اگر قایل شود با آنکه هر
معلمی صلاحیت تعلیم دارد او را جایز نبود انکار معلم خصم کردن چون انکار بر معلم خصم کند هر آینه مسلم داشته
باشد لابد است از معلم صادق این فصل کبری است بر اصحاب حدیث در فصل سیم آن ذکر کرده که چنانکه احتیاج بمعلم صادق
ثابت شد لابد است از معرفت معلم اول و ظفر یافتن و بعد از آن تعلیم یافتن از هر معلمی بی تعیین و تشخیص جایز است
بی تعیین صدق او و چون سلوک طریق بی رفیق ممکن نیست بر هر آینه اول رفیق باشد بعد از آن طریق این کبری است بر شیعه

امامیه در فصل چهارم گوید که افراد بشر بر دو صنف اند فرقه‌ای گویند در معرفت حضرت باری تعالی صادق و تعیین
تخصیص او واجب و لازم است و بعد از آن تعلیم از او فرقه دیگر گویند معرفت هر عاقلی از هر شخصی اخذ توان کرد خواه
معلم باشد خواه غیر معلم چون بمقدمات سابق معلوم شد که حق با فرقه اولی است بر هر ابنه و رئیس فرقه اول دلیل
محققان باشد و چون دانسته شد که فرقه دوم بر باطل اند رئیس ایشان رئیس باطلان باشد گوید این طریقه آن است
که حق را بحق می‌شناسیم معرفت مفصل ما از دان مسایل نباید و مراد بحق در این مواضع احتیاج است بحق و گوید
ما باحتیاج امام را شناسیم و با امام حق را چنانکه بجواز وجوب دانیم یعنی ممکنات کمال ذات واجب الوجود را دانیم
و گوید طریقه دانستن توحید همین است و گوید در عالم حق و باطل است و علامت حق وحدت است و علامت باطل
کثرت و وحدت مقرون بتعلیم است و کثرت متابعت رای و تعلیم با جماعت است و جماعت با امام است و رای با فرق مختلفه
و ایشان با رؤسای خودشان متفق اند و افتراق حق از باطل و تشابه که حق را با باطل است وجهت تمایز از وجهی و تقابل از
طرفی بمیزانی باید ساخت که جمیع نادران وزن کنند و گوید آن میزان را از کلمه شهادت اقتباس کرده‌ایم و آن مرکب است
از نفی و اثبات و آنچه مستحق اثبات است حق است و آنچه مستحق نفی است باطل و بآن میزان خیر و شر و صدق و کذب
و سایر متضادات را وزن کنیم و سر این سخن آن است که هر کلمه از این مقوله راجع است بتحقیق اثبات و توحید و اثبات
داخل امامت است یا نبوت بمرتبه که نبوت با امامت باشد **ذکر بعضی از تاویلات ایشان** این طایفه میگویند
که وضو عبادتست بر عبارت از تبری است از امام و تیمم از ما دون در غیبت امام و نماز عبادتست از رسول که بدلیل قول
باری تعالی ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر و احتلام عبادتست از افشای سر است نزد آنکه از ایشان بمرتبه هدایت
کسی غسل تجدید عهد است و زکوة تزکیه نفس است بمعرفت دین و صوم عبادتست از محافظت اسرار امام است و زنا عبادت است
افشای اسرار دین و بی کفته اند نماز جماعت عبادتست از متابعت امام است و زکوة کنایات است از آنکه حق اموال با امام دهند
کعبه پیغمبر است و باب علی است و صفا و مروه و میقات و وصی اینهاست تلبیه عبادتست از اجابت مدعوات و هفت طواف
خانه موالات است جنت عبادتست از راحت ابدان است از تکالیف سقر عبادتست از زحمت ابدان است بتکالیف قیامت عبارت
از ظهور انسان کامل است که مرده است من مات فقد قامت قیامته گویند پیغمبر را وصی و ولیعهدی باشد که در حال حیات او
در شهرستان علم اوست و قائم دور او و هفت امام منقضی باشد یعنی نخستین امام بود بدین صفات و شرایط که قائم
مقام و ولیعهد وی بعد از وفات او شیث بود و قائمت دور او و هفت امام منقضی شد بعد از دور آدم حضرت نوح
بود شریعت آنحضرت ناسخ شریعت آدم بود و دور او بهفت امام تمام شد و وصی او سام بود و بعد از آن حضرت
ابراهیم بود و شریعت آنحضرت نسخ شریعت نوح نمود وصی آنحضرت اسمعیل بود در دور او بگذشتن هفت امام تمام
شد بعد از آن موسی بود و شریعت او نسخ شریعت ابراهیم نمود وصی او هرون بود چون هرون در حال حیات موسی

رحلت نمود

رحلت نمود وصی او یوشع بن نون بود و چون دور او بهفت امام تمام گشت بعد از آن عیسی پدید آمد و آن حضرت
ناسخ شریعت موسی بود وصی او شمعون بود و دور او بهفت امام تمام یافت بعد از آن خاتم الانبیاء محمد المصطفی مبعوث
شد شریعت دیگر نهاد و شریعت عیسی برافتاد وصی او علی بن ابی طالب بود و حسن و حسین و زین العابدین و محمد الباقر
و جعفر الصادق و امام هفتم اسمعیل بن جعفر بود و دور مهدی بدو تمام شد و نیز گویند که ممکن نیست که امام فوت
نماید ممکن آنکه یک پسر او امام خواهد بود و معنی آیه کریمه ذریة بعضها من بعض این است و آیه وجعلنا کلمة باقیة فی
عقبه کنایات از این است که چون حجت او رید که حسن بن علی علیهما السلام بانفاق شیعه امام بود و فرزندان او امام نبودند
گویند امامت او مستودع بود یعنی ثابت نبود و عاریت بود و امامت حسین بن علی علیهما السلام مستقر بود و آیه فمستقر
و مستودع اشارتست باین است و همچنین گویند ناطق کسی است که واضع شرع متقدمین را منسوخ کند و اساس تاویل شریعت
تنزیل او باشد و اسرار باطن هم خلق بدانند و بین ناطق واضع شریعت باشد و اساس باطن آن بیان کند کار ناطق وضع تنزیل
است و کار اساس تاویل شریعت و بیان شریعت بیش او باشد گویند در هیچ عصری دنیا از امام خالی نباشد و همه
پیغمبران در هر زمان که بوده اند بوجود امام اشارت نموده اند زیرا که امام باطن است و اصل باطن است مانند جواهر که در
باطن سنگ پنهان است و مثل لؤلؤ در صدف دریا و چون روح انسان در جسم پنهان است و در این معنی دلیل
آورند قول باری تعالی له باب باطنه فیه الرحمة وظاهره من قبله العذاب و آیه دیگر لیس البر بان تاتوا
البیوت من ظهورها ولکن البر من اتقی واتوا البیوت من ابوابها و حاصل این است که معنی نیکوکاری آن است که
بظاهر مشغول نشوید چنانکه عوام شده اند بلکه بپرهیزید و پرهیزکار باشید که خود سند عینه بظاهر نمودن است این بود
مختصری از عقاید آن فرقه که مذکور شد این طایفه در اکثر معموره میباشند در بلاد ایران و کابلستان و بدخشان و
و جبال جزال و نواحی ملک ختای و در ولایت عمان و گجرات و سواحل دریای سند سکونت دارند و در ملتان و
و کرمان و خراسان و عراق عجم بیش بسیارند راقم بسیاری از این طایفه را ملاقات نموده و چند گاه با ایشان مصاحب
بوده اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری است مقتدای ایشان مظهر جلال الله حسن علیشاه سلمه الله در قصبه محلات
من بلاد عراق عجم تشریف دارد و هر ساله گروه انبوه با تحف و اموال بزیارت ایشان میایند بعد از مراسم زیارت و خدمت
باوطان خویش مراجعت مینمایند ذکر احوال مجتهدان آن قوم در حرف میم مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
پوشیده نماند که ملوک الموتیه هفت نفر بودند و مدت صد و هفتاد و یک و بقولی هفت سال حکومت نمودند اول
ایشان سیدنا حسن صباح حمیری بود و احوال او در باب السین الساحة به تفصیل مذکور است و آخر ایشان رکن الدین
خورشاه بن علاء الدین محمد که هلاکو خان بتحریک خواجه نصیر طوسی ره در سنه ششصد و پنجاه و شش هجری بروی مستولی
گشت و دولت ایشان بر حد ... **ذکر اخلاط** شهری دلنشین و مدینه بهجت قرین بوده بمرور ایام و کردود ... شهود

ولعوام روی بخرابی نموده از اقلیم چهارم و در کنار بحیره واقع و اطراف و نواحیش واسع است سمت شمالی آن کوه است
مسافت نیم فرسخ دور و نواحی آن بغایت معمور است آبش خوشگوار و هوایش ناسازگار و محتوی است بر باغات خرم
وبساتین چون ارم ازمیوه‌ها اقسام دیده ولی الحال منازل و از حبوبات گندمش با امتیاز است قدیم الزمان دار الملک
ارمن بوده بمرور زمان صدمات طوایف مختلفه دیده و بیان شده در زمان خلافت عثمان بن عفان حبیب بن مسلمه
آن ولایت را از تیغ بی‌دریغ گذرانید و زنان و اطفالش را اسیر و عبید کردانید و در روزگار خواقین چنگیزیه و ملوک چوپانیه
خرابی و بی‌بنیادی آن بغایت رسید و بگرات و مرات بارکان عمارتش خرابی راه یافته اکنون قلعه آن شهر آباد و در
خارج آن شهر قریب بپانصد باب خانه است مردمش ترک زبان و حنفی مذهب و از شیوه مردمی دور و از طریق انسانیت مهجور اند
حاکمش شیخ احمد نام از خاندان کرام بعلو همت و مهمان نوازی معروف و بصباحت منظر و ملاحت پیکر موصوف بود و در عدالت
و مروت و فتوت از امرای نواحی گوی سبقت میربود **ذکر الجواز** قصبه ایست و سکنه اطرافش طوایف کرد سمت شمال
بحیره و طرف شرقی شهر اخلاط واقع و سر جانب وی جبال شامخه دارد و سمت جنوبش واسع است مشتمل است بر دوازده
ویک مرحله از شهر اخلاط دور است باغات بسیار و چشمه‌های بیشمار در اوست و مردمش ترک و حنفی مذهب اند و قلعه بنایت
محکم بر سر کوه دارد و در اندرون قلعه و بیرون آن قریب هزار باب خانه معمور است و طایفه کرد بن یزید سمت شمالی و شرقی آن
قصبه مسکن دارند و طریق بیلاق میش و قشلاق میش بسیار دارند **گفتار در بیان مذهب یزیدیان که ایشان را سیاه
پوش گویند** این طایفه میگویند بعد از احمد مختار خلفای ثلاثه و معاویه و یزید بر حق بوده اند و در اعلام دین مبین و ترویج
ملت سید المرسلین سعی موفور و جد نا محصور نموده اند اکثر بلاد عالم و امصار او لاد آدم بجد و اجتهاد ایشان بر اهل ایمان
مسلم گشت و صیت اسلام بگوش هوش خاص و عام رسیده از شرق و غرب عالم در گذشت چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
خبر داده بود که عنقریب امت من بر اکثر معموره غالب شده حکم خواهند نمود بنا بر مودهٔ آنحضرت خلفای ثلثه و معاویه و یزید
و بنی امیه بر جهان استیلا یافتند و بسبب شوکت و عظمت ایشان اعدای دین در کروه مخالفین بر معمولهٔ عدم شناختند ما
بر خلاف ایشان ایمان داریم و از امامت پسر ابوطالب و اولادش بیزاریم در روز عاشورا بر اسبان یاد بپا سوار شوند و با هم تمام
سعی نمایند و چنان نمایند که زمین کربلا است و امروز روز عاشورا طبل جنگ نوازند و اسب تاختند و تیراندازی نمایند
بر از قتال ایمان بن یزید و پسر معاویه را آنجان و دل میدهیم شادی کنان و دست زنان عنان از خویش بر تابند
ابواب لهو و لعب و عیش و طرب بر روی یکدیگر گشایند و با هم مبارک باد گویند و خواطر یکدیگر جویند بزرگان و دانشمندان
ایشان سیاه پوشند این طایفه در بعضی از کوهستان شرق که از اسکونه گویند بین سکونت دارند و در بعضی دیار دیار کر
و شام و ارمنیه اصغر بین بسیارند همگی ایشان در کسوت مسلمانان و بلباس اهل ایمان نماز گذارند و پرهیزکارند و کتب تقوی
و نفقه و عیره بسیار ببند و اکثر ایشان از حرام و حلال بپرهیز کنند و روغن دماست و تخم مرغ قناعت نمایند و فرقه جبریه و طایفه

ملدی باشند **در بیان اعتقاد جبریان** این فرقه میگویند که عبد را هیچگونه اختیار نیست یفعل الله ما یشاء و یحکم
ما یرید همه بی‌محوا است کلیم ضلالت اندر نکاه حضرت الداستانه من یضلل الله فلا هادی له بر این مطلب کواه **نظم**
کلیم بخت کسی را که بافتند سیاه بآب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد خلعت هدایت را فضل ایزد متعال است ابر و من
یهدی الله فلا مضل له شاهد مقال **نظم** چون بخواند بخویش کرد الداودا اکر اراده حق سبحانه و تعالی بودی ادمی
مستقیم اختیار نمودی و لو شاء الله لجعلکم امة واحدة و لکن یضل من یشاء و یهدی من یشاء از این کتاب است
نظم مکن بچشم حقارت نکاه در من مست که نیست معصیت و زهد بی‌مشیت او عنان اختیار هدایت بدست خلق نیست
انک لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء بر این معنی اشارت است **نظم** هر جا دی که کند فضلش جبین عاقلا
کرده قهر او ضربی زمام توسن عزت و ذلت در کف مردم نباشد تعز من تشاء و تذل من تشاء بدین مقصد کواه است
نظم کرت عزت دهد در وناز میکن و کرنه چشم حسرت باز میکن و در روز نحن قسمنا آنچه مقرر شد همان است جف القلم
فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله شاهد این مدعا است **نظم** حلقه بی مقام ما زل در کوش است
ما همانیم که بودیم و همان خواهد بود هر کرا نخواهد بدوزخ فرستد و هر کرا خواهد مغفرت نماید یغفر لمن یشاء و یعذب من
یشاء **نظم** کشاید کلید ان بگلین رساند کلیدی را تا بکلین جمیع انبیا و اوصیا در بحار امید قل لا املک لنفسی
نفعا و لا ضرا الا ما شاء الله **بیت** دست رنا دست جنبانند بنفع نطق بی نا دم زند از ضر و نفع و جبار او سبحانه و تعالی
کسی را یارای مقدرت نیست و هو القاهر فوق عباده و الله غالب علی امره **نظم** آسمان و زمین که در تکارند همه در
حکم جبار اند و بی‌اذن او جل شانه احدی را توانائی شفاعت نی من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه **شعر** اکر خدای نباشد
ز بنده خوشنود شفاعت همه پیغمبران ندارد سود و لا تنفع الشفاعة عنده الا لمن اذن له هر که را اظهار قدرت نمود
او نمود آری ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی **بیت** کر بی ما ایم تیر انداز زما است ما کمان و تیر انداز ش خدا است
هر کرا هر چه رسید از و بود قل کل من عند الله **نظم** باد ما و بود ما از داد تست هستی ما جمله از ایجاد تست ما همه
شیران و لی شیر علم حمله مان از باد باشد دمبدم اجناس قوت و قدرت مختص ذات کامل الصفات حضرت الله است
لا حول و لا قوة الا بالله **نظم** جز امر حق جمله خلق یاد کن عاجز ان چون جنبش موزون کار کن کاه نقش دیو و که آدم کند
کاه نقش شادی و که غم کند ساعتی زاهد کند زندیق را ساعتی کافر کند صدیق را او بصنعت از آن است تن صنم
من شوم آنالحق کاه سازدم که مرا شیطان کند سرکش شوم و ز مرا سوزان کند آتش شوم و ز مرا شکر کند شیرین شوم
و ز مرا حنظل کند تلخ کین شوم و ز مرا نار او کند در تن جهم و ز مرا باران دهد خرمن دهم و ز مرا یاری کند بهر افکنم
و ز مرا ماری کند زهر افکنم من چو کلکم در میان اصبعین نیستم در حکم طاعت بین بین جنش جو کتابهای حکم کن مکان
مبدویم اندر مکان و لامکان ما کدایم اندر جهان هیچ هیچ جز الف کان خود ندارد هیچ هیچ یکی تاج اصطفا و سر سجود

افلاک کیان کردید و دیگری قبای لعنت در بر مرد و دازلش کردانید نظم یکی از معصیت نور و صفا دید جو نور کرد
نور اصطفا دید یکی هفتصد هزاران ساله طاعت بجای آورده کرده طوق لعنت یکی بی سر بود و ما ارسلناک الا رحمة
للعالمین نشسته نظم یکی را کرد شیرین کار طناز که شیرین نوش شیرین نازکن ناز و دیگری را بکند فی جیدها حبل
من مسد پای بسته جب چه بود انذر ازل بر در نا اهل که ان باشد محمد ابن ابو جهل بلی و ما منا الا له مقام معلوم
سحر معذور کشته چون انعان و ازرق وا وهر یکی را مرمعنی ای درویش کی مناجات راه ندارد و بحکم او مقدم محرابات
لا یحول الله نکرداردش در تماشا یکی داشاهد سعادت در اغوش و دیگری را کلیم شقاوت بر دوش یکی همنشین نار و نعم و دیگری
قرین سوز و محنت یکی با عیش و طرب دمساز و دیگری با رنج و تعب در کداز یکی در ملک عزت شهریار و دیگری در خاک مذلت
و اعتبار یکی السعید سعید فی بطن امه و دیگری الشقی شقی فی بطن امه آخر ان چه چیز اورد و این چه کناه کرد شعر
طلعت رومی و چهره حبشی را الخوبی چه بود و علت زشتی چهره هندو و روی ترک چرا شد همچو دل در زنخی و روی حبشی
از چه سعید او فتاد و از چه شقی شد ناهدی او و کنش کشتی نعمت منعم چرا است دریا دریا محنت مفلس چرا است کشتی کشتی
بدان ای عزیز نظم اکر لطفش قرین حال کردد همه ادبارها اقبال کردد بهر جایی که لطفش روی بیج است همه تدبیرها هیچ است
هیچ است فلن تجد لسنة الله تبدیلا یکی از بندکان این طایفه را سوال کردم که بعثت انبیاء و تربیت اولیاء و هدایت ساختن
و تخویف نهاد چیست در جواب کفت ای عزیز از کرم و عنایت ذو العطا عاطفت اوست که برما معلوم نکردد الا که طالوی چون
ما از غایت جهل و فضولی از کال ثاوانی بلی کفتی و ان حامل امانت بدیر محض نفحات از کال مرحمت تو را از عدم بوجود آورد
و از فرط مکرمت بخلعت کرامت مخصوص کرد و ارعین عتاب بر تخت خلافت نشانید و از رقاب شفقت مسجود ملائکه
کردانید غرض از تکلیف اظهار هستی است بظهور عجز و اضطرار بعبادت تعظیم ذات معبود حقیقی است حاصل انکه
خداوند خالق و سما است و ایجاد کننده کل اشیاء است و فاعل مطلق و توانا است اکر کسی را اختیارات در آن اختیار
نی اختیارات ما کان لهم الخیرة و اکر شخصی را قدرت و ارادت است در آن قدرت و ارادت بطریق اضطرارات نظم
مرا بنا و اهل مرات بزیر حکم حق و الله غالب و صلی الله علی محمد و آله اجمعین کفتار در بیان مذهب قدریه که ایشان
مفوضه نیز کویند این طایفه میکویند آدمی را قدرت و اختیار تمام است ان احسنتم احسنتم لانفسکم شاهد این کلام
جون استاد بنیادی نهاد و او را تمام نمود و این معصود او بود در آن درج نمود دیکر بر وی کار ندارد و او دست نکذاشت
جون حضرت بیچون برو خمرت طینة آدم بیدی طینة آدم را تخمیر کرد انید و بر طبق فنفخت فیه من روحی اندوح خویش
بدو دمید و او را بخلعت انی جاعل فی الارض خلیفة تشریف ساخت و تاج خلق آدم علی صورته بر فرق همایونش نهاد
و بر سر ولقد کرمنا بنی آدم نشانید و مسجود متبجل الملائکة کلهم اجمعون و بحکم و سخر لکم اللیل و النهار و الشمس و

القمر بیاب و بدو و بود و دو دا بحکم او در آورد و در ذات او اسماء متقابله و صفات متضاده درج کرد انکاه امر و نامی
و ناهی و منهی و ساجد و مسجود و عابد و معبود کشت و صیت دو دیاش از زمین و اسمان و زمان و مکان در کذشت
بحکم فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره امور خیر و شر و نفع و ضر بد و مفوض کرد بدو امر
لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه سوف یری بر هرچه اقدام نماید خواهد بهشت و رضوان و حور و غلمان با عمال
انسان مقرر بود و عد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة و اجر عظیم و عذاب جحیم و دوزخ و حمیم وا او لفعال
ادمی مقدر بود والذین کفروا و کذبوا بایاتنا اولئک اصحاب الجحیم اورا فاعل مختار و عامل با اقتدار ساخت کل
امرئ بما کسب رهین و بر وجود قبایح و محاسن مبسوط الید کردانید من کفر فعلیه کفره و من عمل صالحا فلانفسهم
در اله جهان ابجر بود مسخر ادمی نمود ان الله سخر لکم ما فی الارض نظم ادمی برخنک کرمنا سوار برکف در کش عنان
اختیار هفت کردون با بر ایوان او جزو و کل در حیطه فرمان او کشته او مختار اندر خیر و شر شد معین در دل او و نفع و ضر
اختیاری هست او را بیکمان حس را منکر نکردد کس عیان سنک را هرکز نکوید کس بیا وز کلوخی کس کجا جوید وفا ادمی را
کر نکوید هین بیا یا بیا ای کور در من می نکر هیچ عاقل مر کلوخی را زند هیچ با سنکی عتابی کس کند عقل کی حکمی کند بر چوب و
سنک مرد جنکی کی زند بر نقش جنک هیچ دانا هیچ عاقل این کند با کلوخ و سنک خشم و کین کند کفت یزدان ما علی
الاعمی حرج کی نهد بر ما حرج رب الفرج امر و نهی و خشم و تشریف و عتیب جز مختار را ای پاک جیب حمله قرآن
امر و نهی است و وعید امر کردن سنک را هرکز کی دید خالقی که اختر کردون کند امر و نهی جاهلانه چون کند کر شتربان
اشتری را میزند ان شتر قصد زننده میکند خشم اشتر نیست با ان چوب او پس ز مختاری شتر بهره است بو عقل حیوانی
جون دانست اختیار همان مکو ای عقل انسان شرم دار ایکه فردا این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنم حمله
عالم مقر در اختیار امر و نهی این بیار و آن میار حاصل انکه انسان مختار مطلق و قادر بر حق است و قبض و بسط کیتی
را ادمی منوط و امور خیر و شر بتدبیر انسان مربوط است و هرچه خواهد بی اسناد ی باور کند و اکر نخواهد نکند اکر چنین
نبودی تکلیف عبث نمودی و اوامر و نواهی لغو و بیهوده بودی مثل اکر پادشاهی شخصی را بولایتی امیر کرده ارسال دارد
و او را قدرت و اختیار ندهد و دست تصرف بر ان ولایت نداشته باشد عقلا او را احمق دانند بر ان پادشاه خندند و
بر فعل او انکار میکنند دیکر انکه باری تعالی عالم ملک و ملکوت را بی زیاده و نقصان تمام خلق نموده و باحسن وجه
فرموده است و اکر آدم را می ابد عالم و آدم نقص داشته باشد و هر آن عمارت اقتضا کند امثال اینها دلیل دنیا او و بدآ
روزی یکی از دانشمندان ایشان را سوال کردم که بنا شخصی را بر اراده میکند و دندان سوهان میطلبد حال انکه ان ارصور
می بیند و چنا چیزی را میخواهد و در ناشدن آن جد و جهد میکند و حال انکه عقل می ابد حقیقت این چکونه است در جواب
آن شخص در این خصوص مبالغه نکرده و لوازم اجتهاد در آن بجای نیاورده و مضمون نظم ادخلوا الابیات من ابوابها

اطلبوا الارزاق من اسبابها عمل نموده وطریق من طلب شیئا وجد وجد ومن قرع بابا ولج ولج نیز نموده لاجرم مطلب
وجمال شاهد مراد دید مثلا اگر کسی خواهد هزار من بار را از مکانی بمکانی حمل ونقل نماید بیکباره نتواند واگر بروزه
تدریج صد هزار من بار را بیقین می تواند که حمل کند ونقل نماید والسلام علی تابع الهدی **در بیان مذهب ابلیسیان** معنی
آنکه همیان بجماعت دیدم که ابلیس را بنیکی ستوده اند وبنیکی وپرستش او را معتقدندی و او را طاووس الملائکه
کفتندی وفرمان او را از دل وجان پذیرفتندی یکی از بزرگان انطایفه را پرسیدم که ابلیس کیست و چه سبب کیش جنت
داد بانکه چون همه ذات اند رشک وحیران شده اند ان در وادی معرفت او سرکردان اند اما ارباب عرفان واصحاب ایقان در صفات
او سخن کفته اند ودر تحقیق احیانی سخن رانده اند که لو اظهر نور ه للخلق لعبد بالالهیة یعنی اگر ابلیس نور خود را عیان ظاهر کرداند
هر اینه او را بخدائی پرستیدندی در عین بیدلی ازهمه مستور واز غایت نزدیکی ازهمه دور وباغفال ادمی اناوبی احمال اقسان
جنانست **نظم** کر اندیو او ابدکاه ازنام کهی ورد دل نشیند کردد اندام هم دلبند تو احوال پنهان تواند آنی او کشته ناوان
بموجب آنکه ان نور ابلیس من نار العزة حضرت عزت جل ذکره ابلیس را از نار عزت آفریده است اینکه انا خیر منه خلقتنی من
نار معنوی آنست ومضمون اعوذ بالله من الشیطان الرجیم پاسبان درگاه الوهیت شده وبحکم واجلب علیهم بخیلک
ورجلک وشارکهم فی الاموال والاولاد با ادمیان در مال ودولت دیار فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم تا
دو نقیات سلطنتش بزوال و بی فنا است هذا او را بیرکی ستایش نمودن وطریق بندگیش جمودن سزاست پس سبب که
وکان من الکافرین وان علیک لعنتی الی یوم الدین چه معنی است در جواب کفته را از کافر سازاست چون جلال
ساز جمال است من الکافرین یعنی من الساترین ولعنت صفت جلال است ورحمت صفت جمال این هر دو صفت درگاه
چون دور ندین شود **مصرع** هر دو یابکر دلی نکو کردار اکنون بسط زمین بساط اوست وعرصه گیتی منزل وحیاط او یا
دو ملت از او یا رونق وکاردیار جهان وجهانیان از او منتو که وکشت از او معمور وخوب وزشت عالم از او مسرور اگر کفر
نظام کرفته واگر اسلام استاز او انجام پذیرفته اگر عالم است طریق او جوید واگر لعظ است از او سخن گوید اکنون ساست نا قوس
واگر جهود است او اقبلسا زد **نظم** این جهان چون کوی وچوکان او خلق عالم بندم فرمان او مومن وترسا یهود وگر ومغ جمله را
سوی آن سلطان الغ نهر که از روی دوی طاعت وانقیاد برتافت نا ابد طریق بخت ودستگاری نیافت آری هر که از نظر او افتاد باب
محبت بروی او گشاد وهرکه بدرگاه عالم پناهش شتافت همواره مراد خویش دست یافت از لطف او بوده قابیل هابیل را قتل نمود وفرعون
چهار صد سال پادشاهی کرد وشداد جنان بهشتی پیدا آورد که از مبدا عالم دیده نظیرش ندید و کوش نمار مانند ش نشنید ونمرود
نمرود زیاده بر پانصد سال پادشاهی یافت وضحاک هزار سال در شته سلطنت نافت وبخت النصر بزرگان جهود را قتل رسانید وحکم خان
عالی واهلاک کرد آنید بنوامیه هزار ماه خلافت نمودند وبنی عباس زیاده بر پانصد سال طریق سلطنت جمودند حجاج را که بدی
ابن زیاد را که شنیدی یاجوج وماجوج لشکران وزکوار بدوزن لشو تاجیل وعرب او را فرمان بردند حاصل آنکه اکثر جهانیان که هستند

شیطان را پرستند ودل بهوای او داده اند و سر در فرمان او نهاده اند اکر بندم او بیت کیست وکسی کم فرمان او بنرد چون دست
دیگر باره پرسیدم که اینه فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین چه معنی دارد جواب داد یعنی اشخاصی که اخلاص
شیطان نمایند همواره طریق منت و خواری بیمایند این گروه بغایت قلیل ودر میانه امت شیطان خوار و ذلیل اند فولی که در بلد
وفرنگی با او سراند هر جا روند بیکس وبی اعتبار وبهر مکان وارد شوند بی یار و مدد کار اند اگر نوح است کرفتار طوفان شود
واگر یوسف است بزندان مبتلا کردد اگر ابراهیم است در بند ظالمیان باشد واگر عیسی است بدار سرنکون کردد پیغمبر آخر الزمان
خالی شیئی واولاد او را اگر دیدی چه برسد این حال ودر این اختلال **نظم** کر تو خواهی در جهان فرزندگی بندگی کن بندگی کن
بندگی والسلام علی تابع الهدی **ذکر ارجیش** بفتح همزه وسکون را وجیم مع البا وشین معجمه قصبه ایست از بلاد ارمن کرمی
سرمنزلی شهر اخلاط واقع وهوایش سرد و آبش خوشکوار است مردمش ترک ونواحی از کردند **ذکر آق سو** از بلاد شروان است
اما شماخی میخوانند ودر ضمن حرف شین مذکور خواهد شد وبنام شهری است از شهرهای ختن که داخل بلاد ترکستان است
وان شهر در ده و سه منزلی یارکند واقع است جائی خوش ومحل دلکش است واکثر مردمش صاحبان حسن وجمال وخداوندان
نجم ودلال اند او بحوالی ان استماع افتاد که در نواحی ان روحی است در انجا سنگ شیم بسیار است وبنا استماع افتاد که بنی حضرت امام
جعفر صادق ع زاد ران نزدیکی نشان مید هند چنانکه قبر حضرت امام محمد باقر ع را در قرب شهر اندخود من بلاد طخارستان وقبر جناب
ولایت مآب علی بن ابو طالب ع بن در بلخ مشهور است والله اعلم بحقایق الحال **ذکر انبار** بفتح همزه وسکون نون وبا مع الالف وسکون را
شهری بوده در کنار فرات بجانب مشرق واقع وجوانب ارضش وسیع است خراب کیانی انشهر نا جهت سکونت اسیری بنی اسرائیل که
از نصر آورده بود بنا نموده بود پس هوو کرد شهر بودبار کان عمارتش از خرابی راه یافته اکنون از ثبات آبادی ار نشانه است **ذکر اشتهارد**
بکسر همزه وسکون شین معجمه وکسر تا منقوطه وها مع الالف وسکون را و دال مهمله قصبه ایست بهجت مآل مسافت یازده فرسخ از قزوین دور
وسمت جنوبی آن واقع وی در زمین هموار اتفاق افتاده وجوانبش واسع است قریب هزار باب خانه در اوست ودو سه مزرعه مضافات
اوست خاکش سوده زار وهوایش سازکار وابش خوشکوار است واکثر انجا فراوان انگور وخربزه اش بمنا رو نا نهر بامیالات فخر
مگر آنجا خاندانی وجنبری در آن تعصب منزل کزیده است جمیع ساکنان اند او شیعه امامیه اند وطایفه ترک وتاجیک در انجا سکو
دارند همچو از ایشان میرزای دفتر خانه وملازم اند **ذکر جناب السالکین الحاج رسول رحمة الله علیه** در درویشی بخود بین وسالکی خبر اندیش
بود وصدق وصفا ومهر وفا اکثر کسی با او برابری نمود در بدو حال در ابتدا احوال بکشور کابل وسند وکشمیر افتاده ومدتی کثیر
ملازمت ملوک وحکام افاغنه کرده وملقب برسول خان کشته واکثر بلاد پنجاب وسند وملتان وکابل وزابل وکشمیر را بعزت
دولت سیاحت نموده ومکنت دار وثروت مکاشفه دید وبا طوایف مختلفه از کفر واسلام وشیعه وسنی کرویده وصحبت داشته
از امرا وملوک وفقرا واهل سلوک رسیده ودهر ها ومنتها ازجام کردش ایام چشیده آخر الامر در سنه هزار ودو دویست و
دهر هید در خطه کشمیر در حضور همچو از فقرا وحقیر تو برو انابه نموده دست از ملازمت کشیده ملبس بلباس فقر کردید ودر

نارش علی موسوم شده بعد از چندی بمواصلت حضرت بایران آمده بعد از زیارت علی بن موسی الرضا مشرف شده انگاه بعراق آمده بزیارت عتبات عالیات برفاقت حضرت از راه فارس و عمان و یمن بمکه معظمه مشرف شده بعد از مناسک حج بیت الله الحرام و زیارت خیر الانام و ائمه بقیع علیهم السلام بولایت مصر وارد گردید و از آنجا بممالک بیت المقدس و شام و روم و قسطنطنیه آمده و در اسلامبول بحضرت حضرت بایران آمده بعد از دو سال و چندگاه حضرت بایران آمده در اشتهارد ملاقات نموده چندگاه توقف انگاه بمواصلت حضرت بطهران آمده بخدمت جمعی از مشایخ عظام عصر مشرف شده و چندی نزد حضرت توقف نموده باستمداد فقیر و بر وفق تقدیر تأهل اختیار کرد و حضرت بر وفق تقدیر از طهران بیرون شده وی در آن دیار توقف نمود و بعد از چندگاه ندای داعی حق را اجابت نموده در همان دیار مدفون گشت الحق سخی بود و بکمالات انسانی و فضایل نفسانی و محامد اخلاق و مراسم اشفاق معروف و بصفت فتوت و مروت و محبت و قناعت و شجاعت موصوف قریب هشت سال در حضر و سفر همراه بود و بکلی هیچ اشتغال ننمود در این مدت هرگز در حالت فتور و اختلال روی ننمود و همواره طریق رضای حضرت می پیمود سخنان خوب و کلمات مرغوب بیان میکرد و حقایق بلند و دقایق ارجمند بزبان می آورد از سخنان اوست که هرگاه یار محبت و الوهیت نکند و باده محبت از جام ملامت بخشد از عالم طریقت دور و از قرب معرفت مهجور است از نهال فقر او ثمره و از خوان درویشی و نواله بهره نیست ذکر کهن من توحید را از علم رمل و اعداد فرا گرفتم چه گونه نقطه طرح نموده استخراج شانزده خانه رمل کرده و از هر شکل از اشکال آن احکام فراوان و خواص بی پایان مشاهده نمودم و چون در پایان آن اندیشه کردم دیدم که نقطه اول در جای خویش است و بر احوال او تغییر و تبدیل راه نیافته و ذات و صفات او از اختلال نیامده و از جای بجائی ارتحال و انتقال ننموده از این انجام معلوم گشت شعر

وفی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد

ذکر اسدآباد قصبه ایست خجسته بنیاد از مضافات همدان قدیم الزمان شهری بوده بمقتضای روزگار روی بخرابی نموده آبش خوب و هوایش مرغوب از اقلیم چهارم و خاکش خرم و مردمش همگی شیعه مذهب اند فواکه سردسیری بسیار است ذکر اردلان بفتح همزه و سکون را و فتح دال و لام مع الالف و سکون نون از بلاد کردستان و در شش منزلی همدان است جائی خوب و محلی مرغوب است سالها است که دار الملک کردستان شده و بلده آباد و شهری کم جمعیت است اغلب سکنه آن دیار حنفی مذهب و قلیلی شیعه امامیه اند میوه اش فراوان و غلاتش ارزان است حکام آنجا را اولی الخطاب نمایند از جانب شهریار ایران معزز است امان الله خان ولد خسرو خان در این زمان قریب بیست سال در کمال استقلال والی بود در مروت و فتوت و سخاوت و حسن تدبیر و صفوت ضمیر کمتر کسی از فرقه ملوک با او برابر بود دولت وافر و مکنت متکاثر و جاه عریض و حشمت مستفیض داشت و همواره تخم لطف و احسان و بر و امتنان بر زمین خاطر اهل فقر و مساکین میکاشت و با عرفا و اهل انزوا از امیر معروف مصیر الخالص ارادت تمام و نهایت بود و جناب ارشاد مآب مجذوب علی شاه قدس سره العزیز وی را بتوصیف و تعریف مینمود گویا در سنه هزار و دویست و چهل هجری برحمت الهی واصل گشت رحمة الله علیه

شعر چنان زندگانی کن و اعطا که چون مرده باشی نکو شد عزا

ذکر اشتهارد قریه ایست قصبه مانند و محلی است خاطر پسند از

توابع بلوک فراهان است و در میان کوهستان اتفاق افتاده و سمت جنوبیان بغایت گشاده است آبش خوش و هوایش دلکش و محتوی است قریب هزار خانه دلگشا و باغات فرح فزای و آب فراوان دارد اکثر عماراتش روان و مردمش عموماً نیک نهاد و باغبان و زراعت پیشه اند علی الخصوص بزرگان آن دیار خاندان کبار دارند و دودمان عظیم المقدار اکثر ایشان اهل فقر و درویشی و دارای نیکو سیراند از جمله ایشان میرزا محمد علی و میرزا حسن در خدمت نایب السلطنه در شهر تبریز اند الحق میرزا محمد علی امین جلیل القدر و منشرح الصدر است و با فقرا نهایت اخلاص و ارادت دارد و از مراسم خدمت و محبت مهمل نمیگذارد و به کمالات و فضایل نفسانی آراسته و از افعال نکوهیده و اعمال ناپسندیده پیراسته است همگی خاندان نیکونهاد و خوش اعتقاداند

ذکر اردستان قصبه ایست خرم بنیان جائی نیک و محلی بدل نزدیک است و محتوی است قریب هزار و پانصد خانه معمور آبش از قنات و هوایش سازگار و اکثر میوه اش فراوان است علی الخصوص انار نیک شاداب و انجیرش بامتیاز است وی در زمین هموار واقع و اطرافش و بعمارتش وسیع از مضافات اصفهان و در چهار منزلی آنست مردمش همگی مذهب امامیه دارند و میر جمال الدین صاحب تصانیف مفیده و شیخان بزرگوار مرتضی علی از آنجا ظهور نموده اند ذکر انجاب مردم آن دیار از افادت چنان است که شغال را از ماکولات برسم باج چیزی میدهند اگر ندهند باغات و بساتین انجا را نقصان تمام میرسانند و چون چیزی از ماکولات بدهند حکم و عهد میدهند باغات از اذیت مصون و محروس میماند فقیر مکرر بدان ولایت رفته و مشاهده نموده است ذکر ابرقوه ولایتی مشهور و در السنه و افواه مذکور است چون در دامن کوه واقع شده بدان جهت ابرقوه گفتند الحدودی از بلاد فارس اکنون از توابع اصفهان و از اقلیم سیم است در زمین هموار اتفاق افتاده و جوانب اربعه اش گشاده است قدیم الزمان شهری بزرگ بوده بمرور ازمنه خراب شده اکنون قریب دو سه هزار خانه در اوست و قریب بیست پاره قریه خوب مضافات اوست آبش از قنات و معتدل و هوایش بگرمی مایل مردمش همگی شیعه مذهب و قلیل الادب اند عموماً خالی از فضل و شرارت سرشت اند اما مردمان نیک و خاندان قدیم نیز در آنجا باشند گویند اکنون یهود در آن دیار زیاده بر چهل نفر بعد از عبادت [illegible] طاووس الحرمین در میان شهر واقع شده احوال آن بزرگوار در کتب متداوله مسطور است و بین الورا مشهور است ذکر آبه وی در چهار فرسخی ساوه واقع و اطرافش واسع است قدیم الایام شهری بوده اکنون قریب پانصد خانه در اوست آب و هوایش نیکوست از قدیم مردم آنجا شیعه امامیه بوده اند و کوی مسابقت از اکثر اهالی ایران ربوده اند ارباب فضل و کمال از آنجا بسیار برخاسته و بزیور معارف انسانی و فضایل نفسانی آراسته اند الحال کسی که بدان ذکر باشد دیده نشد و بنظر نیامد و بین نام قریه ایست که ما بین قزوین و همدان واقع است و آن در میان جبال اتفاق افتاده و اطرافش گشاده است آب و هوای نسبتاً خوب دارد و باغات فراوان است ذکر اهواز از بلاد خوزستان بوده اکنون خراب و مقدار قریه آبادی در اوست آبش از رود و هوایش گرم و خاکش بملایمت میل اتصال دارد ذکر اوجان نام دو موضع است یکی در آذربیجان و یکی در فارس چمن اوجان آذربیجان مشهور است در قدیم قصبه بوده اکنون قریه ایست هوایش در غایت برودت و آبش در نهایت عذوبت [illegible] اهل آن دشت چمن کثیر

[illegible]

[illegible]

وقندهار است وی در دو منزلی شهر تبریز واقع شده است واوجان فارس در چهار منزلی شیراز در دروازه اصفهان اتفاق
افتاده آبادی بر دوام ندارد و محل ایلات است و جای بی آب و علفست هوایش سردست قدیم الزمان قریه بوده اکنون
خراب شده **ذکر اردکان** نام دو قصبه است یکی از توابع یزد و دیگر از محال شیراز آنکه از توابع یزد است حالی خوب و هوایش
مرغوب و قریب هزار خانه در اوست و باغات خوب دارد و از اهل اسباب نیکو می سازند سیما منقل آهنی بغایت ممتاز است
اما اردکان شیراز قصبه ایست با بنا و محتوی است قریب هزار خانه بر دلکشا و باغات همه آبش فراوان و در جمیع
خانهایش روانست هوایش بسردی مایل و فواکه سردسیریش وافر و عسل آنجا در معرض عموما عیب نوازان قصبه
درمیان جبال اتفاق افتاده و سمت جنوبی بی الجمله کشاده است میرزا علی رضای تجلی تخلص صاحب تصانیف از آنجا
بوده راقم مکرر بدانجا رفته و با مردمش صحبت نموده در این زمان فخر العلما ملا ابو طالب عالی عامل و متقی و پرهیزکار در آن
میرزا علی بحکم هذا عذب فرات و هذا ملح اجاج ... و از جمله اثرات **ذکر اصطخر** مدینه ایست معروف و بعدها مت
بنیان موصوف از اقلیم سیم درجه و دود معتدل و هوایش بگرمی مایل طولش از جزایر خالدات **بح له** و عرضش از
استوا **لح** گویند اول کسی که آنجا را بنا نمود بختین پادشاهان ایران بود بعضی گویند اصطخر بن کیومرث آنجا را احداث نمود و
هوشنگ بن ان عمارتش افزون بیفزود و طهمورث ولد هوشنگ در وسعت و عظمت آن بکوشید و جمشید بن طهمورث آن را
با نجام رسانید گویند که شهر معمور و آبادان گردید که از حد خفر تا نهایت رامجرد چهارده فرسخ طولا و ده فرسخ عرضا بوده
و سه قلعه محکم بر سه موضع بلند ساخته مشهور به سه گنبدان بوده قلعه اصطخر و قلعه شکسته و قلعه شکوان جمشید در
اصطخر در پای کوهی قصری با شکوه ساخته و عمارات چون بنای بخت محکم و مانند اساس مودت مستحکم طرح انداخت و
از جمله بدایع روزگار و از غرایب آثار لیل و نهارات با وجود آنکه قریب ... سال گذشته هنوز آثار آن باقی مانده است
باعتقاد فقیر آنکه راقم اکثر آن عمارت را مشاهده کرده حکایات ملوک عجم مانند رموز حمزه افسانه پنداشتی چه کردند
تمامت کشور ایران شهری که بر وفق قانون مهندسان و بر وفق حکیمان بطریق مودت پادشاهی ساخته باشند نیست
و جمیع بلاد ایران بطریق اتفاق و رعیت است مگر آنکه از آثار تخت جمشید مستفاد میشود که شهر اصطخر با اسلوب بوده
و بر طبق قانون هندسه بنا نموده اند **صفت آن** قصر اینکه در پای کوه دکه ساخته از سنگ سیاه آن دکه مربع اتفاق افتاده در
طرف مشرق روی بکوه بوسته و سه طرف دیگرش بازست ما جانب مغربیان بغایت کشاده است ارتفاع آن دکه قریب بعض دون
بعض از سه گز الی سی گز بحجار و سنگهای عظیم دراز بکار برده اند هر یک تقریبا یک گز و دو گز کمتر و بیشتر بر هشت و دو پله
از جانب مغرب ساخته اند دو طرف ساخته اند و سنگهای عریض و طویل دراز انداخته اند و دران دکه قریب بیک میل میباشد در
بالا نهاده اند که عمارات از سنگ تراشیده و ساخته اند که بعضی از آنها بحال خود باقی است در مقابل آن عمارات بارگاه جمشید
مشتمل بوده بر چهل ستون از سنگ سفید ارتفاعش قریب دوازده گز بر آن عمارات و ستونها چنان نقاری و کنده کاری

نموده اند

نموده اند که بر چوب بدان شکل توان نمود در فارسنامه آمده که آن سنگ بمرتبه صلب است که هیچ وجه شکسته نمی شود و
ستونهان برا ده نموده بهر زخمی که باشند التیام یابد چنان سنگی در فارس نیست و معلوم نمی شود که آن ستونها را
از کجا آورده باشند صورتهای غریب و پیکرهای عجیب بر آن ستونها و سایر دیوار و جدار عمارات آنجا نقش کرده اند اکنون
سقف بارگاه فرو ریخته و اکثر ستونهای آنجا شکسته و خراب نموده اند اما قریب پانزده ستون آن باقی است و هر یک
ستون از سه پاره سنگ است آنجا ن وصل نموده اند که شکاف آن معلوم نمیشود هر پاره آن قریب بچهار گز در عمارات
آن بچندین جای صورت جمشید را در سنگ نقش کرده اند و بطریقی آن صورت را بر آورده اند که مجری در دست دارد و مجد
میسوزاند و پیش آفتاب بر سم پرستش ایستاده و در بعضی موضع بطریق عجز و نیاز دست پیش آفتاب گشاده و در جای دیگر
بدستی گردن گرگی گرفته و بدست دیگر خنجر بر آورده قصد آن بخوان دارد و در محل دیگر بهمین وضع اما شکل شیری کشیده اند
و در موضعی شکل براق حضرت رسالت پناه را در سنگ نقش نموده اند صورتش بشکل آدمی و بدنش مجلد و تاج بر فرق
دست و پا و دم مانند گاو در آن کوه که ما بر ایشان سنگ کنده اند و در دیوار آن دکه مجری است عوام را اعتقاد آن است که
انجا چرخ الملوات ... بوجه تحقیق کرده سخن عوام را اعتنا و اعتباری نیست و مشرق دکه بکوه متصل دیرینش کهف
بزرگ و غار عظیم است و در بالای آن صورت جمشید را هم در سنگ کشیده و تراشیده بر آورده اند که بعبادت آفتاب مشغول
است در قریب بکیل و یکفرسخی دخمهای عظیم در کوه ساخته اند و طرفه بناهای غریب پرداخته اند من جمله دخمه فریدون
بغایت عبرت انگیز است در قریب آن دخمه دو دخمه دیگر هست که اشکال سلاطین و ملوک عجم را در آنجا نقش کرده اند از آنجمله
حیرت انگیز است و عمارت مربع مشابه کعبه معظمه نزدیک آن دخمها است گویند آن کعبه زردشتیان بوده و آنجا را بایشان آت
زردشت گشتاسب بنا نموده است هنگام ظهور اسلام اهل اصطخر چند نوبت خلاف عهد کردند و مسلمانان را بقتل
آوردند و اهل اسلام نیز ایشان را قتل نمودند در عهد صمصام الدوله دیلمی و قتلمش بن اسرائیل سلجوقی و ملکان قادر
ولد و سلطان الب ارسلان متعاقب هم لشکریان دیار کشیدند و آن شهر را گرد سنگلستان ارم بود یکباره ویران
کردانیدند و از گلزار خان سروانام خالی نمودند کما قال الشاعر **نظم** اندوی ما ... ایوان همی بینم تهی و ز ... سرو
خالی همی بینم چمن بر جای رطل و جام می گوران نهاده ... بر جای چنگ و نای و نی آواز زاغ است و زغن آوازست
جای فرزند هراست بر جای شکر سنگست بر جای گهر خار است بر جای سمن در بعضی کتب مذکور است که آن عمارت از بناهای
همای بنت بهمن است و صاحب صور الاقالیم گوید که آن ستونهای مسجد سلیمانی است هر دو روایت ضعیف است اعتقاد
راقم حضرت سلیمان علیه السلام ایران نیامده و بدیار فارس وارد نشده و اگر هم آمده باشد اعتقاد او توقف نفرموده که مسجدی سازد
بطریق عمود و بر سبیل کرامت بوده دیگر آنکه فقیر آن عمارت را انکرار ... دیده و ... بجای رسید در چندین جای آن
صورت جمشید را کشیده اند که در پرستش آفتاب اشتغال دارد چنانکه قبل مذکور شد و آن معنی منافی مسجد بودن است

اکنون قریهای بی شمار است که ولایت اصطخر خراب شده در محل آن چندین قرای خوب و مواضع مرغوب ساخته اند و
مسمی شده است ببلوک مرودشت قلعه اصطخر سخت جائی محکم و علی مستحکم است بغایت کوه باشکوه و مرتفع است و
بهم موضع ارتفاع اوست و یکراه بیش ندارد و چشمه دران نیست و چند برکه عظیم ساخته اند و یزدکین بن ابتما که امیر عضد
الدوله بوده اکنون خراب است فقیر دیده آن قلعه معمور نیست و در اطراف آن جنگل است دیگر قلعه شکسته است در
طرف شرقی قلعه اصطخر واقع است آن نیز کوه بلندیست و آبادی ندارد در زمان شکر از قلعه اصطخر است دیگر قلعه شکوان
است دران نیز عمارت نیست چون اکثر زمان ملوک پیشدادیان بلکه مهابادیان انجا بوده اند و از انجا ظهور نموده اند
بنا علی هذا اگر مقداری از طریقه مذهب ایشان گفته اید مناسب مقام خواهد بود والتوفیق من الله الودود در بیان الحقی از احوال

و اعمال و عقاید و مذهب مهابادیان که ایشان را سپاسیان و یزدانیان نیز گویند

بر ارباب تحقیق و اصحاب
تدقیق پوشیده و پنهان نماند که اجماع سالکان مسالک این روش در کتب محققان دین و سفینه خلاصه آن است
که ایشان میگویند که ابتدای ظهور آدم و ابتدای خلقت بنی آدم بر عقلا و عرفا تمام مخفی است و از مبدا آفرینش تا
این زمان احدی را معلوم نیست اما مستحفظان اخبار نقله صدق آثار اشعار نموده اند که در اول دور مهاباد نام
مثقال او را باجت خویش بقید حساب معید نمود و سایر ناس طریق عدم جش کرخشند و حضرت باری تعالی مهاباد را در رتبت عظیم و ابدی
بنبا کرامت نمود و بتاج نبوت و بتشریف خلافت مفتخر و سرافراز فرمود مهاباد بوحی اسمانی و بحکم یزدانی رسوم ملت و قواعد
دولت آشکار کرد و قانون مهتری بطریق کهتری پدید اورد و اصناف خلایق را بچهار قسمت تقسیم نمود نخستین علمای دین و فضلای
معرفت آئین جهت محافظت ملت بیضا و شریعت غرا مقرر فرمود ایشان را موبد و هیربد نام نهاد دوم خسروان کشور و سپه
داران لشکر که ایشان جهان را اباد و رعیت را دلشاد نمایند و ظلم از مظلومان و ستم از زیردستان منع فرمایند این فرقه را چتری
اسم گذاشت چه که عامه انام در ظل معدلت و حمایت ایشان اسوده و مرفه الحال اند سیم اهل زراعت و ارباب حرف ایشان را باس
موسوم ساخت پاس در لغت ایشان بمعنی بنیا باشد چون این طایفه از سایر فرق بیشتر اند لاجرم ایشان را باس نام نهاد و با
بمعنی ابادی نیز امده چه اجتماع باعث ابادی و سبب معموری عالم اند چهارم گروهی جمعی که خدمات و دفع زحمات معمول نمود
و ایشان را اسمی بود کردانید زیرا که ایشان سبب اسانی خلق و خلق جهت ایشان اسوده اند چهار اعتبار چهار کشور عنصر
ساخت و اسباب نظام عالم و اوضاع طوایف امم را مرتب و منظم پرداخت و در روزگار بوقلمون طریق مهی و فر آشکار شد که معرفت
حضرت یزدان و پرستش خداوند جهان پدید امد حضرت باری تعالی مهاباد را کتابی فرستاد سپاسیش نام کرد دران هر گونه علم
اعلام بود و مشتمل بود بچندین لغات و هر لغتی چندین دستی و در زبانی بود که بزبان جهانیان مشابه نبود ان کتاب را زبان اسمانی
نام فرمود مهاباد هر طایفه لغتی داده بموضع مناسب فرستاد از ان مان پارسی و عربی و ترکی و هندی و سایر السن آشکار
گشت کتاب مهاباد را بسیاری محققان ملت ترجمه و شرح نموده اند من جمله ترجمه و شرح مهم است که جهت قباد و پسرش نوشیروان

تالیف

تالیف کرده است برخی از مضامین آن ترجمه این است که ذات یزدان از جمیع الوان و اشکال منزه و از وصف فصحا و بلغا هر دو با
منزه است و عقول عقلا و فهوم حکما در معرفت صفات ذات او حیران و جمله مخلوقات در چگونگی ذاتش بیچون سرگردان و
همه موجودات پرتوی است از وجود آن و علمش بر همه ممکنات برابر و یکسان و کار سبحانه و تعالی برتر از افراد و بیان او
است و هر چه در لباس ادعا است بمقاید برتر از ذات و ذات او مستجمع جمیع صفات کمالیه است مانند قدرت و علم و اراده و
حیات نخستین مخلوق او عقل است و بواسطه آن عقول را افرید و نیز گویند جهان با ذات یزدان چون نور خورشید با
شمس از ازل بوده و ابد الاباد خواهد بود و هر چه در عالم کون و فساد است از اثر سیارگان است و نیز دران ترجمه مذکور است
که مبدع حقیقی سبحانه و تعالی اجرام سموات و کواکب را چنان آفرید که از گردش و حرکات آثار ایشان نیک در جهان
پدید است و حوادث امهات سفلی بی شبهه از آبای علوی است لهذا تعظیم ایشان نمودن و قبله حاجات دانستن روا
و هر یک از اختر را در هنگام مقرر عبادت کردن سزا است لاجرم مهابادیان هر موضعی که آتشکده بود بنام هیکل اختری
ساختند و بتعظیم و تکریم آن اختر کمر بر بستند و جمهور خلایق هنگام شدائد استعانت از دیگر اختر میبردند و همواره
طریق بندگی و عبودیت حضرت یزدان را در آتشگاه و پیکرگاه می سپردند و اثری از آثار و مظاهر نامه دانستند و احترام او را
لازم شمارند و در شریعت مهاباد مقرر چنان است که نه بار بعضی حیوانات بی آزار کشتن حرام و نه بار بعضی جانوران سباع و ضاری
قتل نمودن واجب است الحاصل مهاباد و مهابادیان در معموری جهان سعی بلیغ بجای می آوردند و در ابادی عالم جد و جهد
میکردند و در کتب ایشان مسطور است که بعد از مهاباد سیزده پیغمبر متعاقب یکدیگر موسوم بآباد مبعوث گشتند که انرا
و صحف بر ایشان نزول یافت مضمون همگی بر تقویت دین مهاباد بود بعد از ایشان چهارده آباد دیگر پدید امدند پسران از نسل
بطنا بعد بطن مقتدا و پیشوای خلق بوده اند و راه و رسم عدل و داد می نمودند جمعی ازیشان بتاج نبوت سرافراز و بعضی
بخلعت خلافت ممتاز شدند مدتهای مدید نبوت و سلطنت در خاندان ایشان امتداد یافت چنانکه در حساب مهابادیان
یکدوره زحل که عبارت از هزار سال باشد یکروز است چنین سی روز را یکماه دانند و دوازده ماه را یکسال خوانند و چنین
هزار سال را یک فرد گویند و چنین هزار فرد را یک ورد نام گذارند و هزار ورد را یک جاد نامند و هزار جاد را یک
وسم هند و هزار اد را یک زاد خوانند بدین موجب صد زاد سال دین و دولت و ملک و ملت در خاندان مهاباد برقرار بود
تا آنکه نهایت ایشان آباد آزاد است که از سلطنت دست کشید و در گوشه عزلت منزل گزید و از کار و بار جهانداری خویشتن را
معزول ساخت و بعبادت یزدان و پرستش سبحان پرداخت بعد عزلت آباد آزاد معموری عالم روی بخرابی نهاد و فلک
کجرفتار ابواب محن و شور و فتن بروی روزگار و ساکنان بگشاد دیو سیرتان بجهت مال دشمن خلایق شدند و کرده ما از
رویه دستان چیره گشته چندان سفک دماء نمودند که از خون بیچارگان سیل بر خواست و فتنه بخت و خلق بسان
سباع و وحوش در قلال جبال مسکن ساختند و رسوم دین و قواعد آئین از جهان بر انداختند و طبایع کافه ناس بسوء عمل غالب

کردید و آتش ظلم و جور بفلک مینا فام رسید جمعی از خدا آگاهان که در زوایای خمول انزوا داشتند بخدمت جی افرام بن آباد آزاد
که در کهوف و جبال بعبادت ایزد متعال مشغول بود روان گشتند بنا و پاکی افرام را جی افرام می گفتند چه که در لغت
ایشان جی پاک را گویند و مرد دانشمندان بعرض جی افرام رسانیدند که شاهی عالم را اجر ذات بابرکات تو شاهنشاه و
مرض اختلال جهان را غیر از آمیزش وجود تو شفائی نه‌اند ایم بعض احادیث که بر فضیلت آن کار دلالت میکرد و جی افرام
خواندند و جی افرام اخبار که بر رعایت رعیت و زیردستان مناسبت داشت بعرض وی رسانیدند التماس جمعی را بدرجه
قبول نفرستاد تا آنکه حضرت عزت جل شانه و جی افرام وحی فرستاد جی افرام بفرمان ملک علام و سریر نبوت و خلافت
اجلال نمود و خلایق را در ظل حمایت و کنف کفایت خویش آسوده و مرفه الحال فرمود و مردم اشرار و گروه مکروه به
روزگار روی بفنا باد آوردند شیر با آهو و باز با تیهو و گرگ با گوسفند و آتش با سپند آشتی کردند مدت سلطنت
و شادی شمار ملک و ملت در دودمان جی افرام برقرار ماند چنانکه در حساب فرزانه جیان یک دوره زحل که عبارت
از سی سال باشد یک روز است و چنین سی روز یکماه است و چنین دوازده ماه یک سال است و صد هزار چنین سال
را یک سلام گویند و صد سلام را یک شمار خوانند و صد شمار را یک اسپار دانند و صد اسپار را یک زاده نامند
و صد زاده را یک راز نام کنند و صد راز را یک اواز اسم نهند و صد اواز را یکی یک بار اواز گویند بموجب حساب
مذکور اسپار سال دین و دولت در خاندان جیان طول کشید نهایت این فرقه جی الاد بود که از میان مردم کناره گرفت
و بعبادت معبود حقیقی مشغول گردید مخفی نماند که در کتاب مهاباد دیان مسطور است که جی افرام از نژاد آباد آزاد بود
جی افرام را ولد آباد آزاد بجهت آن گفته اند که بعد از آباد آزاد در خوبی سیرت و نیکی سریرت بکمال جی افرام کسی نبوده و الا
میان جی افرام و آباد آزاد قرنهای فراوان است و همچنین میان شای کلیو و جی الاد وسایط بسیار است و میان
شای مهبول و یاسان و گلشاه واسطه بیشمار است علمای این فرقه در کتب خود چنین نوشته اند که چون بحرمان جی الاد
در معبد خود نیافتند ملازمان درگاه در جست و جوی وی بهر طرف شتافتند کسی از جی الاد اثری ندید و خبری نشنید
کار جهان و جهانیان بیشتر از پیشتر پریشان و ابتر گردید عالمیان در کجی افتادند و ظالمان جان بستند و دست ستم
و مظلومان گشادند گروه اشقیا بر خون ضعفا و اتقیا طالب و فرقه ستمگران بر عاجزان غالب گشتند قومی را از حیز شمار
بیرون بقتل آوردند و اموال زیردستان را زبردستان غارت کردند جوانی دانشمندان محق و پوشیده بودند یاری کار
شای کلیو بن جی الاد شتافتند و او را در سجاده عبادت حضرت ایزد تعالی دریافتند شای کلیو را از کثرت حق پرستی
شای و شانی میگفتند یعنی یزدان و یزدان پرست عقلای روزگار بر حال پریشان هر دو بار بخدمت شای کلیو عرض
نمودند و شمه از ظلم و عدوان اشرار تقریر کردند شای کلیو بوحی آسمانی و امر یزدانی بجای پدر نشست و عالم پیر کو
بان جوان گشت و بیخ و باد روی دین و دولت روی بمعموری نهاد و بنیاد ظلم و جور از گیتی بر افتاد و جمهور خلایق

درمهد

در مهد امن و امان آسایش نمودند و قرنهای فراوان عامه رعایا و کافه برایا در ظل رعایت شاهیان برآسودند
موافق حساب جیان یک شمار سال ملک و ملت در خاندان شاهیان امتداد یافت آخر ایشان شای مهبول بود
که از جهانیان ملال گرفته گوشه انزوا اختیار نمود و سبب انزوای پیغمبر مهابادیان آن بود که چون شقاوت و شرارت
بر طبیعت مردم غالب میدیدند و قوم سفها و اشقیا در روزگار دست یافتند تا ایشان را طاقت دیدن اشرار و شنیدن
گفتار ایشان نبود لهذا در کنج غار و کهوف کهسار عزلت اختیار میکردند چون شای مهبول کنج عزلت را بر کنج سلطنت
اختیار کرد سپهر بی مهر دگرباره دمار از روزگار خلایق بر آورده اصناف رنج و عنا و اقسام محنت و بلا در عالم
و بنی آدم ظاهر شد و مردم اشرار و قوم بدکردار از گوشه و کنار بر آمدند و اهل ظلم و جور دست یافتند و بجای جوی خون
عیارکان شتافتند از خون زیردستان انهار و شطوط جاری گشت و ناله و افغان ستم رسیدگان از طبقات افلاک
در گذشت جمعی از خداآگاهان چاره جوی شدند و بخدمت یاسان بن شای مهبول آمدند و فصلی از صدمات عضادیت دهقان
و صبر ایام بدین یاسان عرض کردند و شطری از شیاطین انس شکایت نمودند یاسان بفرمان یزدان تاج سروری بر سر
و قبای خلافت در بر کرد و خلایق را نوید لطف و احسان داد و گروه مکروه و قوم مفسدان را به بادیه عدم فرستاد
یاسان یعنی لایق و بحق معبود گشتن باشد لهذا وی را یاسان میگفتند جهان در سایه رحمت یاسان شاداب گردید
و بوستان ملک و ملت طراوت و نضارت بخشید بموجب حساب جیان نود و نه سلام سال دین و دولت در طایفه
یاسانیان امتداد یافت آخر ایشان یاسان اجام بود که با اجل طبیعی از سرای فانی بعالم جاودانی انتقال نمود بعد از انتقال
یاسان اجام کار دین و داد را ایام عاطل و باطل گشت زیرا که گلشاه بن یاسان اجام بجهانداری میل نمودی و راه و رسم ملکداری
نپیمودی و هوای بعبادت معبود عمر سپری و کنج خلوتگاه گلشاه راه بیزدی لاجرم بار دیگر ستمگران عهد ببستند و دست
ستم بر ضعیفان گشادند و صلای ستمگری و ظلم پروری دادند و سرهای سروران چون گوی در میدان غلطیدن
گرفت و بقاع رفیع و قلاع منیع با خاک یکسان شد و قرای معمور و بلاد مشهور بمطمور عدم رفت و نقود و جواهر
از حیز حساب بیرون و اجناس و امتعه از حد افزون تاراج یافت و شیوه مردمی از کسی برانداختند و خلایق بسان
وحشیان در غار کوهسار مسکن ساختند چون پریشانی عالم و عالمیان بنهایت رسید و جور اهل عدوان بنهایت
انجامید حضرت ایزد تعالی گلشاه را که میان مورخان اسلام و پیروان حضرت خیر الانام کیومرث شهرت دارد باسم
و سالار افراز و تشریف سلطنت مفتخر گردانید و پادشاد عباد و هدایت اهل بلاد ارسال فرمود کیومرث بامر
یزدان آیین دینداری و نیکوکاری بر عالم و عالمیان ظاهر ساخت و رسوم ظلم و بدعت از جهان و جهانیان
بر انداخت جهان آباد و جهانیان دلشاد گردانید و پرهیزکاران را در آغوش لطف و احسان پرورید حضرت خلاق
از راه اشفاق کیومرث را کتابی فرستاد و مردم را به فرمان او کردن نهادند یزدانیان گلشاه را ابوالبشر گویند

نیز اگر در آن وقت بجز وی و فرزندانش در گیتی بنی آدم بود چه که همگی در ساحت جدال و قتال
کردند کیومرث مر خلق را براه مستقیم آورد و جهان را بنور عدل بیاراست چون اجلش در رسید بجهان جاوید
خرامید در مذهب زردشتیان هیچ دین و آئین بد نباشد و از هر کیش و مذهبی بحق تعالی توان رسید و هیچ ملتی از ملل
منسوخ نشود و دین هیچ یک از پیمبران ناسخ نگردد کثرت پیمبران بجهان است که بندگان را براه خدای رهنمائی
کنند راه بسوی خدا بیحد انحصار فزون و از شماره بیرون است بر اهل بینش و اصحاب دانش معلوم است که نزد پادشاه
بواسطه مقربان و سرداران توان رسید اگرچه یکی از ایشان با دیگری مخالف باشند و امیری با امیر دیگر موافق نباشد
یقین که همه وزرا و امرا و مقربان درگاه پادشاه با یکدیگر سازگار نباشند و چند کس از ندیمان پادشاه با فرقه
دیگر مخالف باشند مع هذا هر یک از ایشان توانند بنحوی تا نزد پادشاه رسانند تا اسد راه رسیدن بایزد تعالی
قتل نزد پارسی جانور بی آزار است از آن روی انها رستگار باشند **ذکر هوشنگ بن سیامک بن کیومرث و بیان
شطری از مذهب او موافق اعتقاد هوشنگیان** مؤبد اصفهانی و دهقان دهستانی گوید که هوشنگ دختور خدا
و پادشاه توانا بود از بیداد بیزار و کیانیان کرزکی با او برابری مینمود مدت چهل سال پادشاهی ظاهر و باطن کرد و آهن
از معدن او بیرون آورد و د بار بلخ و کرمان و اصفهان و ری را او بنا گذاشت و هیچ دقیقه از دقایق عدل و داد مهمل
و معطل نگذاشت چون هوش و کمال هوشنگ بغایت رسید ایزد تعالی او را بنجاه کتاب آسمانی بخشید من جمله
انها کتاب جاودان خرد و روشنائی جان و نامه هندی و فرهنگ و کانون و منش نیکو و پند شهان و دلکشا
خردمندان این کتابها در همه جای محترم و مکرم بوده خصوص اهل ایران تعظیم دستیاری مینمودند چون عمر بن خطاب بلاد
عراق را بگرفت پیروان او چون جاهل و نادان بودند از ظلم و ستم آن فرهنگها را در مداین و بغداد و
از هر جای دست آورده سوختند اکنون از آن کتابها چیز دیگر باقی نمانده اوراق چند از کتاب هندی است و آن
اوراق بدست شیخ شهاب الدین مقتول افتاده بود و بران عمل مینمود و دیگر کتاب جاودان خرد است چون انو
شیروان معلوم کرده بود که دین عربی در ایران ظهور خواهد نمود حکم فرمود که آن کتاب را در شکم آهوی زرین
نهاده در ایوان خویش پنهان کنند راجه هندوستان از آن کار خبردار بود چون میان پسران هرمز دشمنی رو
نمود راجه هند دانائی دوبان نام بخدمت مامون ارسال کرد و دوبان بخدمت مامون آمده خدمات پسندیده
بجای آورد مامون خواست حقوق دوبان را ادا نماید فرمود ای دانا عرض بنما هر حاجت که داری طلب کن که روا
دوبان معروض داشت زبان را بثنای خلیفه بیاراست و معروض داشت که ما در کتاب دیده ایم و از دانایان نیز شنیده ایم
که در ایوان کسری گنجی مدفون است اگر خلیفه زمان از راه مهر عنایت کند بهتر ممنونات مامون بنابر ملتمس
دوبان آن گنج را بوی داد و چند نفر همراه او کرده بایوان کسری فرستاد دوبان بایوان کسری رفته آهوی زرین را

دریافت همچنان سربسته بخدمت مامون شتافت کلید در خواست نمود و قفل شکم آهوی زرین را بگشود
و کتاب را بیرون آورد چون دوبان بران کتاب نظر کرد کهنه شده بود و نوشته چند از اوراق سوده شده بود
دوبان از وی دستبار خود دو برد مامون گذاشت مامون بدانست که گنج نامه است برداشت و بان نظر افکند
بدوبان داد وی کتاب را گرفته بمنزل خویش روان گشت بعد از رفتن آن دانشمند بر خاطر مامون گذشت که
آیا در آن چه بود نور نیر خود فرمود که برو و از دوبان سوال کن که این نامه چه بود وزیر بموجب فرمان نزد دوبان
آمده از حقیقت آن نامه سوال نمود دوبان گفت این را کتاب جاودان خرد گویند ساخته هوشنگ دانا است و
او بدانش استوار نموده چون وزیر بخدمت مامون باز گردید و بیان حال را بعرض خلیفه رسانید مامون گفت
برو از وی پرسش نمای که در این نامه چیست و ترجمه چند از آن نزد من بیار وزیر نزد دوبان آمده پرسید دوبان
گفت شما در این نامه ذا رید شما را داشتن این چیزها بکار نمی آید وزیر بر اصرار و تکرار کرد دوبان بیست ورق از آن
نامه که چهار صد ورق بود بزبان فارسی را ترجمه نموده نزد وزیر نهاده گفت در پیش شما عملیات را مزاج است و
عملیات عمل را این مقدار کفایت است و در قهائی کرد در علیه آن نحوی است براستی که لا انسان عالی معلولات اشارت
این علت سبب این معلول است مثل آنکه هر شخصی را که کرم و تواضع یار است هر کجا روی نامحب و دوست او راست و
هر که با او وفا است بریشان ودود از کار سازی است اگر خواهی همه چیز را بدانی نادان است و نتی که دانست
ایزد تعالی همه دانا است باید که از خوی خود ببرد و خوب بد را بپذیرد دوبان بعد از چند گاه از مامون رخصت
گرفته بکشور هند رفت اکنون آن کتاب در هندوستان است و در نزد حکما هند عزیز و گران است و از نا اهل
پنهان میکنند راز او نسخها گرفته و میگیرند هوشنگ در کتاب خود میگوید که عالم دو عالم است عالم ظلمت و
عالم نور عالم ظلمت از کیوان است تا مرکز خاک و عالم کیوان نیز دو عالم است عالم علوی و عالم سفلی و عنصری عالم نور
ورای کیوان است تا نهایت قدس اکبر عالم نور نیز دو بخش است اول قدس اصغر و افلاک روحانیه که جای جانها و روانهای
حیوانات است دویم عالم عقول و قدس اکبر که جای همه فرشتگان و پیمبران است و از قدس یزدان و ایوان ایزد نیز گویند
چیزی که جای ندارد باتفاق خدا است اما مخلوقی که جای ندارد نزد هوشنگ موجود نیست هوشنگ گوید که این دو عالم
اگرچه یکسان بر یزدان است اما عالم ظلمت ظل و معلول عالم نور است بجهت عالم نور است و نمودار در عالم ظلمت است و دیگر
میگوید که عالم انچه ظل حق است موجود متناهی است بدلیل آنکه حق واحد است و انحصار از لوازم هر واحد بس از این یکی
واحد بود امری که نهایت ندارد صادر نمیگردد خرد بر این گواه است با آنکه حال واحد متناهی است باز گفته که افرینش یزدانی
نهایت و پایان ندارد دیگر گفته که فرشتگان را حالت منتظره است و جان چرخ را نیز حالت منتظره است تا از طور حالت منتظره
که در خیال ما است و تواند بود که از هیات جسمانیه ملکیه تمام بخش شده بیابد بلند بر از آنکه دارند نوازش یابند خردمندان

گویند که ممکن را حالت منتظره نیست و هم وی گفته که اثبات ثوابت کثیره کار ملحدان است
در بیان بعضی از احوال جمشید طهمورث بن هوشنگ و اعتقادات او بعضی گویند جمشید برادرزاده طهمورث است گر این گویند که بر اقالیم سبعه حکم نمود و
طوایف انس و جن و دیو و پری مسخر او بودند سلیمان عبادت ان او را از ایزد متعال درخواست کرد که در زمان او
مرض موت در ممالک او نباشد دعای او مقرون باجابت گشت مدت سیصد سال در زمان او کسی نمرد و در اخبار معان
آمده و موبدان در کتب خود نوشته اند که جمشید موصوف بود بذهن و ذکا و جمال و کمال و چندین لطایف و بدایع از در
و نجوم و نفس و معادن در عالم پدید آورد و جهان از نخوتی بدیهی آراسته و پیراسته کرد و بوزرجمهر نوشته که روزی جمشید
نشسته بود فرشته خود را بدو نمود و گفت من فرشته ام و آمده ام که ترا راه حق نمایم و باب حق پرستی بر روی تو بگشایم جم گفت
بهترین موجودات انسان است و از نوع انسان پادشاه زمان است این بگفت و غایب گشت جمشید را بخاطر گذشت که
سخن فرشته را حق کی داند و بدلایل و براهین قایم سازد لهذا کتابی ساخت و او را خرد جاوید نام نهاد در آن کتاب گفته که
آنچه که هوشنگ میگوید که ورای چرخ دو ایوان است یکی ایوان یزدان و یکی ایوان جان است این سخن درستی ندارد زیرا که
رهائی یزدان قایم نیست و کشف من نا طوات باکه ورای نطاق ثوابت عدم محض است و گفته است که چرخ و آنچه در چرخ است
همگی عنصر اند حذر کار اند شبانروزی بگرد کره خاک میگردند تا از گل و هوا و آب و آتش چندین گونه چیزها پدید آرند و
این گواه است بانکه پایه زمین زبون تر است از پایه خداوند زمین و بران راه نماست که چرخ و آنچه در چرخ است لایق
پرستش نیست و دیگر گفته که هیچ ایشان هستی چیز نیست و بهترین موجودات آدمی است زیرا که هر جا آنکه نماید میرود
و میاید و بهر طور خواهد میبندد و میگشاید مانند افلاکیان مقید بمنزل و کاشانه نیست و انسان بالذات جسمیه
و عقلیه است و اندیشه از بهره مند و از تفرج باغ و بوستان خرسند است پادشاه میتواند که فی الحال یکی را در ویرانه کرده
و دیگری را بدولت رساند و بعد از چندین کس را قتل کند و جمعی را از بند غم برهاند و اگر این کارها با افلاک و ساکنان
عالم بالا وابسته کرده دعوی کنند آنگاه معلوم نیست که چه ظهور آید بر پایه بلند در هستی انسان است و اگر کسی او را
پرستش کند لایق آن است یکی از آن فرقه گفته که رسول عربی ص من رانی فقد رای الحق گفت و داود انا الحمد بالامیم سفت
و خلیفه او انا خالق السموات فرمود و یکی دیگر انا ربکم الاعلی بیان نمود و دیگر فرمود انا الحق کرد و یکی دیگر سبحانی
ما اعظم شانی بزبان آورد و دیگر عصا را اژدها کردن و از آب خون نمودن و شتر از سنگ بیرون آوردن و
مرده زنده کردن و ماه را دو نیم کردن و آفتاب از مغرب برآوردن و نقش و ساده سیر کردن و حیوانات را بسخن در آوردن
و باسمان رفتن کار یزدانان است و اینکه گفته اند که ایزد رحمان و رحیم و قهار و قابض و باسط و متکلم و صادق ایمان
همگی صفات انسان است و اینکه گفته اند که حشر و نشر و ثواب و عقاب و جنت و نیران و غیرها اخبار و گفتار انسان است
و بعضی از انسان شنیده و از کسی دیگر نشنیده و آنکه هوشنگ گفته که یزدان را مکان و محل هست و دیدنی نیست و با

و با اوست

و با او است بلی حقیقت انسان انجا و مکان نیست و حقیقت آدمی ازلی و ابدی است و یبقی وجه ربک حال آدمی است
و دیگر گفته که این عالم ابدی وجود چیزی نیست تم و اکمل این وجود انسانی است عالم و عالمیان بمنزله جسم اند و روح آن انسان است
صاحبان این عقاید در ایران و توران و سایر بلدان در لباس مسلمانان میباشند و کلام جمشید را جمشیدیان دانند و او را پیغمبر
گویند آورده اند که جمشید بعد از آنکه پانصد و بیست سال و بقولی هفتصد سال سلطنت کرد ضحاک تازی بروی خروج کرده
او را بدست آورد و بروایتی از ضحاک شکست یافته چندین سال در قلال جبال سرگردان بود لحاظ الامر در نواحی کابل بعالم
دیگر انتقال نمود و السلام علی تابع الهدی در بیان برخی از عقاید جمشاسبیان که ایشان را جمشان نیز گویند ایشان
تابع جمشاسب بن جمشید اند در کلام ایشان رمز بسیار و کنایه بی شمار است صاحب دبستان و غیره گفته اند که جمشاسب کیش را
متابعت خود نخواندی با متابعی کثیر با او گرویدند و سخنان او را جمع و تدوین کردند و بتدریج از کیش و آیین علیحده شمرده شدند ایشان
گویند که جهان را در خارج وجودی نیست آنچه هست وجود یزدان است و بجز او چیزی نیست عقول و نفوس و فرشتگان و افلاک
و کواکب و عناصر و موالید در ذات او است و بیرون نیامده و ظاهر نشده گویند این معنی را جمشید برای این گفته که این
عقل او را تصور کرده یکی آنکه عقل اول سه چیز را که عقل دویم و نفس سپهر اعلی و جسم آسمان باشد و عقل دویم نیز سه چیز را تا
عناصر و موالید مثال آن چنین باشد که شخصی در خیال شهری آباد دارد و در آن عمارات و باغات و حالا نشانه در خارج او را وجود نباشد
بر همین نوع عالم چنین باشد بعضی این سخن را رمز دانسته اند و محققان ایشان بر حقیقت قایل اند و سایر موجودات را خیال محض دانند
مضمون این رباعی عقیده ایشان است رباعی سوفسطائی که از خرد بی خبر است گوید عالم خیالی اندر نظر است آری عالم همه خیالی است
ولی پیوسته از آن حقیقتی در نظر است هیر بالکان این مسلک را در ایران و روم و کابل دیده و صحبت ایشان را شنیده است و هکذا
ایشان در کسوت مسلمانان و در لباس صوفیه جلوه گرند گفتار در بیان عقاید وهمیه و خیالیه که ایشان را در فارسی همرادیان گویند
و بعضی سوفسطائیه خوانند و ذکر برخی از اخلاقمندان ایشان و ارباب خرد و اصحاب بینش معلوم و مستتر نخواهد بود که طایفه وهمیه چند فرقه اند
فرقه نخستین آنکه بعضی از ایشان فرتوشیه نام در ایام ضحاک مادر روش بود مذهب او آنست که عالم عناصر وهم است و باقی افلاک و انجم بر درات
موجود اند و پسر او فرشید گوید که افلاک و انجم نیز خیال است مگر مجردات و پسر او فرایج گفته که مجردات را هم وجود نیست بجز عقول او
نفوس وجود ندارند و هستی واجب الوجود را نیز خیال است این همه بخاصیت آن وجود موجود مینماید و دیگر فرقه مدبرانیه گویند
شاگرد مرایج بوده گفته اکه سلب صرف باشد زیرا که عناصر و افلاک و انجم و عقول و نفوس خواست و واجب الوجود که کسی
وجود ندارد و مارا زوهم پندارم که او وجود دارد که و یقین که او هم نیست چنانکه عمر خیام گفته رباعی صانع بوجود گفته همچون ظرفی است
آن است معنی و ظاهر بقا است بار یکبجه که زوده بن بطلان نگذار بکذر زنداشی که حذام حرفی است ایشان گویند که اضداد میشود
و مشاهده میکرد ... وهم و خیال است و اصلی ندارد و هر کس بخیال خویش چیزی بندارد مصرع هر کس بخیال خویش خبطی دارد
الجنون فنون و کل حزب بما لدیهم فرحون شعر گویم سخنی اگر چه دور از وهم است عالم همه وهم است و هم وهم است و هم

ودوزخ موجود نیست وثواب وعقاب اسم وهمی است هر کسی بوهم وخیال خویش گرفتار قل کل یعمل علی شاکلته شاهد گفتار است
نظم هر تصور وشهادت غالبات ؛ هم بر آن تصویر حشرت واجبات ؛ ملائکه وشیاطین واجنه معدوم است وعقول ونفوس و
افلاک محض موهوم است حسن وقبح اشیا، ومدح وذم اهل دنیا جمله پندار وفخر وننگ وصلح وجنگ عالمیان بوهم وخیال انگارد
نظم از خیالی صلحشان وجنگشان ؛ از خیالی فخرشان وننگشان ؛ بعثت انبیا، وهدایت اولیا اکذوبه جهان است واوامر ونواهی کتب
سماوی بحکمان بهر شان جهت نظام امور خویش چنان یافته اند وصلاح خود را در این یافته اند هر چیزی بوهم پدید آید وهر شی باقتضای
خیال انگار است اگر وهم نبودی هیچ شی ظهور نمودی شعر ای برادر تو همه اندیشه ؛ ما بقی تو استخوان وریشه ؛ گر بود اندیشه ات گل
گلشنی ؛ ور بود خاری تو هیمه گلخنی ؛ این طایفه گویند همه ادیان از عقاید خود ابجد ذکر نموده اند از وجود ایزد تعالی وپیغمبری وجبروت و
وسعت ملکوت وعالم لاهوت وبهشت ودوزخ وحشر ونشر وسوال وجواب وراحت وعذاب ولقاء الله ونفی رویت وقدم وحدوث
عالم وحیران در مذهب هیمان درست باشد وهمگی اینها بوهم وخیال انکار شود وبوهم وخیال مشاهده گردد وصاحبان مذاهب مختلفه
بخیال خویش محصور خواهند گشت وهم خلاق اشیا وپدید کننده مذهبها است مصرع دربند هر ابجد معانی ای عالمان جاهل
ملایان غافل میگویند اگر کسی خیرات وحسنات جهت اموات نماید صحیح است وبمردگان میرسد وباعث درجه وترقی میشود این نیز
وهم بزرگ وخیال سترگ است زیرا که اگر شخصی گرسنه باشد وشخص دیگر غذا تناول کند آن شخص گرسنه سیر نمیگردد ودفع جوع
او نمیشود ولا تزر وازرة وزر اخری بل اگر کسی تشنه بوده باشد وبخیال آب بخواب رود آن شخص در خواب آب مشاهده کند ما بنیه
مستسقی از آن معلوم میشود که نظم عالم بوهم وخیال مربوط است چنانکه گفته اند مصرع کلما فی الکون وهم او خیال ؛ دیگر
گویند اگر کسی را بحکم سلطان بزندان برند وگویند که فردا تو را سلطان خلعت خواهد داد وبایالت فلان ولایت خواهد فرستاد
آن زندان براو گلزار وروضه جنان خواهد بود اگر چه انکس را سلطان بکشد واگر کسی را بامر سلطان در بوستان وقصر نگارستان
بنشانند واصناف الطاف بروی اظهار نمایند انگاه بگویند که فردا تو را سلطان بقتل خواهد رسانید آن بوستان بروی زندان
بلکه حزن بیران خواهد بود اگر چه پادشاه آن شخص را نکشد پس معلوم شد که جمیع امور عالم موهومی است این علما بیهوده گوی و
ملایان فتنه جوی جهت حب جاه ووسعت دستگاه خلق را بوهم انداخته اند وعوام کالانعام را در وادی خیال حیران و
سرگردان ساخته اند از نکیر ومنکر وفشار قبر وهیبت عزرائیل مردم را مشوش ساخته اند تا بدین وسیله وبدین حیله نان خود را
بدر غنا اندازند هر کسی را گوش است در تن او وهم بوی راه نیست که در آن واحد چندین هزار کس بدریا غرق شده هلاک
میگردند وچندین هزار کس را بقهر اکثر پلنگان میدرند وچندین هزار کس در کشور هند وسند وغیره معبوز اند
سوال وجواب نکیر ومنکر کجا است ودر زمان واحد کی رسید وفشار قبر چگونه شد وعزرائیل کی آمد وقبض روح چون
نمود معلوم شد که این جمله وهم وخیال بود نظم نکرها انگه بحث واعطا خام ؛ همگی را خیال می بینم ؛ از خیالات دیو نابات
ورنا ؛ من خیال محال می بینم ؛ اگر وهم نبودی شخص واحد بر اهل کشوری چگونه حکم نمودی وایشان از وی نترسیدندی و همگی

هراسیدندی دیگر گویند اگر مرده در خانه بوده باشد زن بدان خانه نرود واز وی بترسد بتمام هنگام شد وهم بین
اگر کسی در زمین هموار رود دهمان کز اگر بسر دیوار رود خم شود وبطر اسد معلوم شد که همه عالم وهم است چون این را
دام کرده اند ودر متع خود را بی میچرند وبعضی از طریقت دم میزنند وفرقه از حقیقت میلاف میزنند وزمره از معرفت میبا
فند هر یک دعوی حق میکنند وادله وبراهین در اثبات واجب الوجودی آورند این نیز وهم وپندار است کلما میزتموه
باوهامکم بادق معانیه فهو مخلوق مثلکم ومردود الیکم شاهد گفتار است این اعتقاد طرفه بوزنید وصاحبش
نکته سنجی سند است تن باتش سوخته جان باد دهد که من فلان مذهب دارم ودل از آبروی شسته وسر بخاک هلاک
نهاده که من در وادی فلان ملت پای میگذارم اگر از صاحبان هفتاد ودو ملت بلکه از جمیع اصحاب ملل سوال نمائی
ودر پرسش گشائی که چه کیش داری وبر لوح خاطر چه مذهب مینگاری جوابش جز وهم وپندار وپاسخش جز خیال دیگر
نباشد اگر بنمایدا انا وجدنا اباءنا علی امة وانا علی اثارهم مقتدون سوال را جواب است اگر بر سوال جری
بیفزائی ودر پرسش ابرام واصرار نمائی هر اینه ضرب شتم مشاهده کنی واز کارد وخنجر جواب شنوی این فرقه در ایران
وهندوستان وسایر بلدان در لباس مسلمانان جلوه گر اند بعضی گویند مبدع این مذهب سوفسطا بوده وبعضی کامکار نام
در ایام دولت سلطان محمود غزنوی تالیفی در اثبات این مذهب نموده وبراهین عقلیه وشواهد نقلیه اثبات مدعا
خیال کرده است وکتب بسیار در این مذهب دین شده است والسلام علی تابع الهدی ذکر فریدون بن اثفیان بن جمشید
وبیان فضلی از عقاید او درین باب واقوال دیگر بنوار داست چون بعد از ضحاک بر سریر پادشاهی نشست وابواب جود و
اعتناف بر بست ودست لطف واحسان بگشاد وداد عدل وانصاف داد طبقات سپاه ورعایا را امیدوار ساخت بدید
بنواخت وبنیاد ظلم که در زمان ضحاک مستحکم بود برانداخت آن چرم پاره که کاوه در حین خروج بر سر نیزه کرده بود بطلبید
بجواهر ثمینه مرصع نمود وبدرفش کاویانی موسوم فرمود بعد از وی هر که پادشاهی یافتی چیزی از جواهر بر آن افزودی تا
بر سر رسید که معتومان از عجمان غلبه آمدند در فتح قادسیه بدست اهل اسلام افتاد ودر میان مهاجر وانصار
منقسم یافت در کتاب محمد مظهر کیانی الاصل وموبد اصفهانی وغیرهما مذکور است که چون فریدون بر اورنگ شاهی
متمکن گردید روش جمشید وضحاک را نابود ونا چیز کرد آیینه دین هوشنگ را تازه ساخت ورسوم مذموم را ویران
وانداخت ودل موبدان وخاطر هیربدان خرم وخرسند گشت افتاد در ضمیر الهام پذیر فریدون گذشت که کتاب جمشید را
جمشید را مشاهده کند چون آن کتاب را بنظر در آورد اول اندیشه کرد که ورای کیوان هیچ موجود نیست وبحث خورشید
در این باب از خرد بهی استکناه نمود آن موبدان وهیربدان عرضه نمود که جمشید پادشاه نیک وشهریار بامداد است اگر او وی را دانست که
ورای کیوان موجودی هست البته اخبار میکرد اما اینکه گفته ماندی در وجود می آید وخدای را جز من نشاید
دو داد از او خرد مندان است زیرا که مانند جمشید بعالم چندین هزار بوجود آمده وی ابد خواهد که آفتاب بخدائی سزاوار است

نیز اگر گیتی و هر چه در گیتی است یک هستی است و از پرتوها است ما میدانیم که این هستی است در خورشید و پرتو
در روی زمین است و پرورش عالم و آدم می نماید اگر حضرت آفتاب پرتو بر زمین نمی انداخت دمی یا روزی و زندگانی نبود
و نیز کسی چیز جایی شناخت خورشید بادم نکوکار است لهذا این سخن سزاوار است چون مدتی برین بگذشت بدان از
خورشید شنید که ای فریدون بدانکه پرورد کار عالم منم اما بیشتر مردم گمراه اند و چندان خود را عبادت کنند و خویش را
بمعرفت حق نمیرسانند چون فریدون از آفتاب فلک جناب این خطاب شنید و یقین شد که خدای عالم اوست و فرشتگان
همین ستارگان اند انگاه گفت هر چند سعی مینمایم و طریق خداشناسی می جاییم انوار و آثار چند در عالم ریاضت و یزدان
شناسی بما ظاهر میگردد که این انوار و آثار و علوم از تقاضای افلاک باشد دروغ است و این دروغ بعبارات او است و از
بد اندیشه مردم خواسته است فریدون این سخنان را بموبدان تقریر نمود و از ایشان جواب درخواست کرد چون جواب
نتوانستند اندیشه او را استوار دانستند و فریدون را تصدیق کردند و باو ایمان آوردند چون مدتی برین بگذشت
فریدون فرمان داد که جمیع رعایا و برایا و هیربدان و موبدان در وقت برآمدن نیر اعظم و هنگام فرو رفتن و در حین راست
ایستادن وی را سجده کنند که در این اوقات سجده بر خورشید واجب است و اگر بسایر اوقات سجده نمایند ستایش بر خود
که خورشید را بجای آن دانند و ماه را این گاهی سجده کنند که روشنائی این همان روشنی خورشید است فریدون را کتابی است
جام جم و گیتی نمای نام دارد و در آن مسائل حکمیه بسیار است فقیر این کتاب را ندیده اما بعضی از مقالات آن را میرزا اصفهانی
در تالیف خود ذکر کرده است برخی از آنها مذکور میشود من جمله فریدون میگوید که اینکه جمشید در نامه خود جاوید
گفته که چرخ و ستارگان مانند ملازمان انسانند این سخن بیهوده است زیرا که ما که مردم چیزی عطا نکنیم و پرورش
نمینمائیم نه از آنست که ما ملازمان ایشانیم بلکه از این جهت است که نیکی رسانیدن صفت یزدانست و پسندیده خردمند
با این درستی و استواری که خورشید و ستارگان که در کره خاک میکردند نه از آنست که ایشان را بزمین احتیاج است یا
آنکه هرزه و بیهوده میکردند بلکه بجهت آنست که چیزها ساختن و نیکی رسانیدن از صفات حمیده است پس معلوم شد که گردش
ستارگان بگرد کره خاک نه بواسطه تحصیل کمال خود اند بلکه از روی فضل و انعام است پس مرتبه ستارگان از مرتبه آدمی
برتر است نه فروتر و دیگر جمشید گفته انسان هر چه اراده نماید میکند این از بیشرمی و بیحیائی انسان است که خوب بد نمی داند
و همه کارها را دمیان بی حساب است و ستارگان هر کار را اقدام می نمایند و هر کاری که خوب بجهت مرتکب میشوند و در عواقب امور
و کارها ناظر اند و انچه از ایشان سر میزند موافق حکمتست و نیز فریدون گوید که گرد اسنه افلاک خورشید است که فر
تمام دارد و رب العالمین است هر چند تو او را چیز کوچکی میدانی و آن دانش از قصور فهم تو است بااندیشه دانایان بیخش
خورشید صد و شصت برابر کره زمین است و حرکت یومیه و حرکت کل از اوست و چرخ بمنزله بدن اوست و خورشید جان
اوست و سایر ستارگان بمنزله اعضا و قوای اویند و نیز گفته چرا کسی چیزی که وجود که از او نه هستی یا دادند و نیز کارش را بینند

و همین کرده دستاویز چرا بدو نگرویده و نگوید که نیر اعظم یزدانست و تعظیم نا کردن او کار بیخردان و کافر نعمتان
است زیرا که چندین نیکوئیها از او بما میرسد اگر او نبودی چیزی ظهور ننمودی و در عالم چیزی ظاهر نشدی و جان
جانداران پرتو هستی اوست و هم گفته است ارواح که از اجسام رهائی می یابند اگرچه از شمار بیرون و از حصر افزونند
اما بطریق کلیه از چهار طایفه زیاده نباشند نخستین ارواح اند که ایشان گوهر پاک اند هم از روی اندیشه و هم از روی
کردار ایشان تعلق ببدن و ربطی ببعض چیزها از این وجه که دانستنی را دانسته اند و لذات جسمیه را چشیده و از هیچ
و خود را شناخته و دور انداخته اند ایشان اولیا و سعدا اند بعد از قطع تعلق از بدن بسموات رفته فرشته میشوند دوم
ارواح طایفه اند که ایشان از روی دانش پاک اند اما بعضی از سیرها تیره اند ایشان ببعض چندان نسبت بیشتر نهادا
بفارسی پریان و عرب نوعی از جنیان گویند ایشان دو طایفه اند یکی بجاهای پاک و سبزه و آب روان خود را بسته اند
خود را با نها خوش کرده اند و دیگر جماعتی اند که وابسته چیزی نیستند و در حرکت اند از جای جوی نقل کرده متوجه جوی
از آن نقل نمایند سیم ارواح طایفه اند که بگوهر ناپاک اند اما بستگی ببدن ندارند ایشان چهار فرقه اند اول جنیان
بخرد اند که در سرشت ایشان پروای نیکی و بدی نیست و بچیزی دانش ندارند دویم جنیان خیر اند که علم بمعلومات ندارند
اما چیزی میرسانند و تصور در اندیشه دارند سیم جنیان بی رنجی اند بنا بر روش اند گاه چیزی گاه شر میکنند چهارم
جنیان شریر اند که ایشان را هوشنگ اهرمن نامیده و عرب شیطان گفته اند ایشان نیز دو فرقه اند یکی آنکه هر مکر و فن
توانند در سر و دل فرو گیرند و مردم را دیوانه سازند جنیان مختلط اند چهارم ارواح طایفه اند که بگوهر ناپاک اند
و بتن تعلق دارند وقتی که وفات یابند و اردو و تمنای ایشان بر نیاید و خواهان و جویای آنند که تعلق ببدن
بدن پیدا نمایند و نتوانند بآن خواهش برسند و آن مانند اغلال و سلاسل است که در گردن جان ایشان است
در آن مرات موافق خواهش خود بصورت سگی و گرگی و سایر موذیات میگردند از اینجا معلوم میشود که فریدون تناسخ
قایل است و هم ببقای نفس بلا تعلق بابدان نیز و ز اصفهانی گفته که اندیشه های فریدون نزد موبدان و دانشمندان
ایران پسندیده بود افتاد از آنکه گفته که یزدان خورشید و ستارگان فرشتگان اند بعضی از موبدان را وجد بود و باو
موافق بودند و با فریدون این ظاهر میکردند تا آنکه دانشوری زیرک نام روزی که فریدون نشسته بود و هوشنگ دانا
می شود از جای خویش برخاست و زبان بدعا فریدون بیاراست آنگاه معروض داشت که بکبیر چیزی پوشیده
و پنهانست میخواهم که موبدان حضور از بندم روشن سازند فریدون گفت کدام حدیث که بدانشور مخفی است زیرک
عرض نمود که این چه رمز است که پادشاه هوا و ستایش هوشنگ میفرماید و راه او را دانند فریدون پرسید که راه او
کدام که ما ندانیم و از اعمال بی خبر ایم زیرک عرض کرد که هوشنگ خورشید را یزدان میداند و ستارگان را فرشته میگوید بلکه
ایشان را مولد فرشته و یزدان پیدا اند فریدون در عالم باطن بر آشفت اما بظاهر بدانشور چیزی نگفت و در وی

دانایان آورده این بیان کرد که بخشش یزدان باندازهٔ دانش مردم است و یزدان ناداشتن هوشنگ آفتاب را با بو
اندیشه چند بوده که ما درستی و نادرستی از اندیشهها بر دانایان روشن ساختهایم و کارها را تمام برداختیم
اعتماد ما بچیزی است که وجود او معلوم است نه بچیزی که معلوم نباشد و معدوم یا موهوم باشد کیش فریدون
تا زمان گشتاسب در کشور ایران رواج تمام داشت چون زردشت ظهور یافت آئین کیش برافتاد اما گروه آفتاب پرستان
در بلاد هند و سند و دشت قبچاق و ختای و چین و بعضی جزایر جنوب بسیار اند و طریقه آفتاب پرستی را در اکثر
بلاد مذکوره معمول دارند اما میان ایشان و اعتقادات آنها اختلاف فراوان است بعضی از آنها در ضمن بلاد هند
مذکور خواهد شد آورده اند که فریدون را سه پسر بود یکی را سلم دویم را تور سیم را ایرج نام بود روم را بسلم مسلم داشت
و توران را بکف کفایت تور گذاشت و ایران که دار الملک او بود بایرج عنایت نمود برادران حسد برده با یکدیگر لشکر کشیدند
و ایرج را بطریق غدر قتل نمودند تفصیل آن در کتب تواریخ مسطور است چون خبر قتل ایرج بفریدون رسید هوش از
سرش بپرید بعد از چندگاه از ماه آفرید کنیزک ایرج بود دختری متولد گشت فریدون او را منوچهر نام نهاد چون منوچهر بحد
رشد و تمیز رسید سلم و تور بجانب برادرزاده اقدام نموده هر دو بقتل رسیدند منوچهر با فتح و نصرت بخدمت فریدون
آمد و فریدون افسر سلطنت بر سر او نهاده خود کنج عزلت گزید ذکر اسفزار بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فاء منقوطه
و زاء مع الالف و سکون راء نام بلوکی است بهجت فزای از مضافات هرات است و مشتمل است قریب بیست پاره قریه اکثر آن
باغات نیکو و بساتین خوب میوه دارد و از اقلیم چهارم و هوایش خرم و آبش بعضی از رود و بعضی از قنات و اکثر قرای آن در زمین
هموار و اطراف واسع است کوهستانی دارد مردمش فارسی زبان و حنفی مذهب خالی از مردمی نباشند و ایلات طایفه ابدالی
از جماعت افغان قریب به هزار خانه وار در آن بلوک در سه منزلی هرات و سمت میان مشرق و جنوب و براه قندهار اتفاق افتاده
اهل کمال و صاحبان حال از آنجا بسیار برخواسته اند من جمله مولانا معین صاحب تاریخ هرات از آنجا بوده ذکر اسفراین بکسر الف
نام بلوکی است از توابع نیشابور که بنا دار الامان آنجا بن اسفراین نام داشته طرف شمالی سبزوار واقع است آبش از قنات و هوایش
معتدل و مشتمل است بپنجاه پاره قریه دلکشا و مواضع روح افزای باغات بسیار در اوست و غلاتش بغایت نیکوست و فواکهش
ممتاز و کم دکانش بامتیاز از اقلیم چهارم و مردمش همگی شیعه مذهب متناهی و ملاهی در آنجا بسیار کم است و عموماً ساکنان
اندک باشریعت دوست و غریب پرور و شجاع اند ارباب حال و اصحاب کمال از آنجا بسیار برخواسته اند من جمله مولانا نور الدین
آذری مرید سید نعمت الله ماهانی الکرمانی قدس سرهما و ابو العباس وزیر سلطان محمود غزنوی و شیخ نور الدین مرید
جمال الدین و او مرید شیخ رضی الدین لالا از آنجا بوده اند ذکر ابیورد داخل دشت خاوران و از بلاد خراسان و مسقط
الرأس نادرشاه است از اقلیم چهارم و هوایش خرم و آبش گوارا است و قلعه کلات که در آنجا فرود گشته شد در آنجا است و آن
قلعه مشهور ایران و محکمه سلاطین و پهلوانان است چنانکه فردوسی طوسی فرموده بیت پناه دلیران ایران زمین

کلات و

کلات و صطخر و کلات که بن جمیع تغرها و شعرا از آنجا بظهور آمده اند من جمله شیخ احمد اسود از مشایخ سلسله شیخ
صفی الدین بیک واسطه مرید شیخ جنید بغدادی از آن دیار ظهور نموده و حکیم اوحد الدین انوری شاعر از قریه آنجا
بوده ذکر اوبه از مضافات شهر هرات است و سمت مشرق و بیست فرسخی آنجا اکثر مردمش حنفی مذهب اند و چشمه آب گرم
در آنجا است و بعضی امراض را شفا است ذکر اصطهبانات بکسر همزه و سکون صاد و فتح طاء مؤلف و سکون هاء و ضم
باء تحتانی و نون مع الالف و سکون تاء منقوطه قصبه ایست از بلاد فارس و پنج مرحله از شیراز دور و آبش فراوان و
در جمیع خانهایش روان هوایش خرم بنیان است باغات خوب و بساتین بسیار در اوست و چند پاره قریه مضافات
اوست و مردمش همگی شیعه امامیه باشند و از طور مردمی و مروت خالی نباشند و مزار فیض مدار شیخ معزی آنجا
و جنانی بغایت عزیز است و سایه امکن در آنجاست که از نوادر روزگار و از غرایب لیل و نهار است ذکر ارسنجان بفتح الف و
سکون راء و کسر سین مهمله و سکون نون و جیم مع الالف و سکون ثانی بلوکی است از فارس و در شمال شیراز اتفاق
افتاده و چهار مرحله از آنجا دور و هوایش بگرمی مایل و آبش معتدل و مردمش همگی شیعه مذهب و قلیل الادب اند و از
شرارت خالی نباشند و چند پاره قریه خوب از مضافات اوست و از میوهها انارش بغایت نیکوست ذکر افشاء بلوکی
از توابع کرمان و در چهار منزلی آن است و سمت جنوب شهر کرمان اتفاق افتاده از اقلیم چهارم آبش خوشگوار و هوایش
سازگار و مشتمل است بر باغات بسیار و بیست سی پاره قریه در اوست مصرع همه چیزش فراوان غیر آدم مردمش همگی
شیعه مذهب و گروه بی ادب اند از عالم مردمی دور و از کسوت معرفت عور اند ذکر افشار قومی بسیار و طوایف بیشمار
و بچندین اویماق منشعب میشوند و هر اویماق ایشان مشتمل از چندین اوجاق و جمیع طوایف افشار از اویماق
ترکمان اند و طایفه ترکمان در اصل ترک نیستند لکن ترک مانند اند و چون در سابق با اقوام ترکمان امتحان شدید
ایشان را ترکمان نام نهادند و در اصل بعضی از طایفه ملک توران و ترکستان بوده و سلاطین ذی شوکت بنا بر عناد
و دلیری ایشان را متفرق نموده اند اکنون در اکثر بلاد اسلامیه مسکن دارند من جمله در کشور روم قریب سی هزار خانه وار
همگی سنی حنفی مذهب اند و در بلاد آذربیجان و عراق عجم و فارس و کرمان و خراسان قریب صد هزار خانه وار اند همگی
مذهب امامیه و مسلک اثنی عشریه دارند و در بلاد زابل و کابل و کشمیر نیز بسیار اند و پیرو امیر کرزاند و در بلاد بلخ و
شادمان و حصار و اندخود و در اکثر دیار طخارستان و ترکستان میباشند همگی ایشان سنی حنفی مذهب اند و طایفه
افشار بد شرب و قومی بی ادب اند و خالی از شرارت نباشند چنانکه بر متتبعین کتب تواریخ مستور نیست اما طایفه شجاع
و دلیر اند و اشخاص بزرگ عصر و اصحاب کمال و صاحبان جاه و جلال از آن طایفه ظهور یافته اند من جمله نادرشاه از آن
طایفه است ذکر افغان پوشیده نماند که در باب جماعت افغان اختلاف فراوان است اصل ایشان متفرق بدو فرقه اند
یکی را ابدالی خوانند و دویم را غلجه نامند صاحب مؤید الفضلاء گفته که در زمان حضرت سلیمان بن داود علیه السلام شخصی بوده افغان

نام هنگامی که آنحضرت مسجد اقصی را عمارت میفرمود افغان را سرکار عمله مسجد نمود طایفه افغانان از نسل اویند و بعضی
از اصحاب انساب گفته اند که جماعت افغان از تخمه حضرت اسحق بن ابرهیم خلیل الله ع میباشند و جمعی برآنند که افغان از
نسل قبطیه فرعون اند که آبا ایشان در عهد حضرت موسی ع فرار نموده در کوهسار شرقی پناه گرفتند قدیم الزمان مسکن
آنقوم باعتبار طول از سواد بجوار ناصیه سبولی از توابع و عرضا از قصبه حسن ابدال تا قندهار بوده جماعت افغان از حد
افزون و از شماره بیرون اند اما انچه اکنون در اکثر بلاد هند و کشمیر سکونت دارند و اغلب ان طایفه طریق ییلاق
و قشلاق میپیمایند انچه معلوم و تحقیق راقم شده تخمینا ده لک و هر لک صد هزار باشد خانه وار قدیم الایام
طایفه کافر بوده اند اما معلوم نیست که چه ملت داشته اند در زمان نجابت خالد بن عبدالله مخزومی با ان احفاد ابوجهل که از
خلفای مروانی بحکومت کابل مامور و بعد از چندگاه معزول گشته با توابع و لواحق میان جماعت افغان رفته با اقوام آنجا
مخلوط گردید بدین سبب جماعت افغان مدعی اند که ایشان از نسل خالد بن ولیداند این سخن واهی است چه که خالد بن ولید هرگز
بخراسان و کابل نیامده و در هیچ کتاب مذکور نشده غلط محض و محض غلط است و یکی از بیدان ملوک غور سوری نام بمیان
انطایفه شتافته دختری امنا نام از ایشان گرفت طایفه لودی و سور از نسل آن دختر اند و قوم ابدالی که ایشان اکنون
درانی میخوانند از حسن است و مزار او در پنج منزلی پیشاور در راه لاهور واقع است و ابدال بود جمیع طوایف ابدالی
بدو منسوبست بخشنده بی منت او را پسری بخشید ترین نام او ترین را چهار فرزند بوجود آمد اول اسو دوم بوپل سیم بارک
چهارم کلو بوپل را دو فرزند بود صیب و بادو از صیب پسر متولد شد با نام و حسن و اسمعیل با نام زاد و ولد بود صالح
دنبک از صالح باب برحلوه کرکشت سدو نام اکنون سلطنت میان اولاد سدو میباشد از بادو شش پسر بظهور
رسید اول کوج دوم نورالدین سیم عبدالله چهارم باده پنجم نصرت ششم باکل از نورالدین سه فرزند حاصل گردید محمد و احمد
و بیان دهر کس از اولاد ریشه باشد او را پنج پایه گویند و چون پنج بطن بگذرد در آخر اسم زای میفزایند یعنی زاده فلان
کس مانند سدوزای و بارک زای و نورزای و بوپل زای و غرفه علجه گویند در اصل غلس زای بوده بکسر غین و
سکون نون غلس در لغت افغان زنا و حرام را گویند غلس زای یعنی حرامزاده و ازین نام معمول آمد چون مردی از جماعت
ابدالی با زنی فساد نمود و ازوی پسری تولد شد چون پدرش معلوم نبود بغلس شهرت یافت اولاد او را غلس زای
گفتند از کثرت استعمال غلجای گردید والله اعلم بحقایق الحال عموما طایفه افغان حنفی مذهب اند و قلیلی از ایشان
در کوه تیراه و بنگش شیعه امامیه اند و غالب انفرقه فساد پیشه راه زن و قطاع الطریق و شیخ بصیری زاد هیئت اند
طوایف اکراد و قبایل الوار و عشایر اعراب و اقوام افغان و جماعت اوزبک و ترکمان از ابنای نسل اند و یک روش ساله اند و
نموده است و جمعی قلیل ازین فرقه بنا نهاده با اهل و داد بوده و کرمی از ایشان طریق تحصیل کمال و معرفت بموده اند و
طایفه از ایشان در زمره حکومت و سلطنت ترکی نموده اند من جمله شیخ حمید نامی در زمان پنجاب راجه لاهور بر ذای

و ملوک لودی و سور در هندوستان سلطنت کردند و ملوک غلجه که در ایران مستولی شدند و ملوک کابل و زابل
و بعضی بلاد خراسان و هند قوم افغان بلغت مخصوص تکلم مینمایند زبان پشتو گویند و این طایفه را پتهان نیز
گویند و اکنون حکومت میکند آخر طوایف افغان اند اکثر ایشان شجاع و دلیر و مهمان نواز و بی نظیر باشند و خالی از
صباحت منظر و ملاحت بکلی و حسن و جمال نباشند بعضی از ایشان در مملکت کابل و قندهار و غیره مذکور خواهد شد ذکر
ناطولی بر ضمایر معرفت مدار ارباب بصایر پوشیده و مخفی نماند که مماللک روم دو کشور است دیاری که سمت شمال خلیج قسطنطنیه
واقع است موسوم بروم ایلی است و جانب جنوب را مسمی باناطولی میباشد مملکت اناطولی ولایتی است معروف و بکثرت نعمات و خوبی
هوا موصوف محدود است از طرف مشرق بایران و از سمت مغرب ببحر اخضر و از جهت جنوب بارمنیه صغری و دیار بکر و از جانب
شمال بولایت گرجستان و روم ایلی جبال و تلال در انجا زیاده از دشت و صحراست اکثر بلادش از اقلیم پنجم و قلیلی از چهارم
محتوی است بر بلاد قدیمه و مداین عظیمه و قصبات مشهوره و نواحی معموره و مزارع خوب و مواضع مرغوب و مرغزارهای دلپذیر
و شکارگاههای بی نظیر مسکن اهل حشم و مامن ارباب نعم مورخان در عمارت ان مکان اختلاف کرده اند اکثر برآنند که روم
بن عیص بن اسحق بن خلیل الرحمن علیهم السلام دار رضوان انمکان را آباد نموده باسم خویش موسوم ساخت و بناهای خوب و عمارات
مرغوب بدستور خویش و قواعد دلکش در انجا بنیاد ساخت اهل روم گروهی انبوه و فوجی با شکوه اند عموما سفید چهره و از متاع
حسن و جمال با بهره اند چنانکه لفظ روم دلالت بران دارد چه که روم در لغت بمعنی سفید و لفظ زنگ بمعنی سیاه است قدیم
الزمان اهل انبلاد اکثر کوکب پرست و بعضی یهود بودند بعد از ظهور ملت عیسی ع مذهب آنحضرت را قبول نمودند بعد از ظهور
اعلام ظفر فرجام اسلام طوعا و کرها مسلمان گشتند اکنون ساکنان انکشور متفرق بچندین فرقه اند اول حنفی مذهب ایشان
سواد اعظم اند دوم شافعی این فرقه نسبت باولی کمتر اند سوم مالکی از هر دو فرقه مذکوره کمتر اند چهارم حنبلی این طایفه در
غایت قلت اند پنجم علی اللهی این گروه بسیار اند اما تقریبا دارند تقریبا پانصد هزار خانه وار اند ششم شیعه اثنی عشریه
ایشان نیز متفرق و در هر جائی سکونت دارند تخمینا چهل هزار ارباب خانه بوده باشند هفتم طایفه صافی اند ایشان نیز خودی
میشمارند و متفرق اند و رای سنی و شیعه و غالی اند اما مذهب ایشان بطریق شیعه امامیه قریب است در موضع خود مذکور خواهد
شد هشتم عیسوی ملت اند این فرقه از حد افزون و از شماره بیرون اند تقریبا پانصد هزار ارباب خانه میباشند نهم یهود ایشان
در جبال شامخه سکونت دارند و متفرق اند و قریب چهل هزار خانه میشوند و غیر ازینها که مذکور شد فرق مختلفه و صاحبان
مذاهب متفرقه بسیار اند عموما سکنه روم ترک زبان اند اما صاحبان لغات متفرقه مثل کرد و ارمنی و عبری و فرنگی در
انملک نیز فراوان اند و صحرا نشینان و بادیه نوردان بلاد انجا بخاطر غالب ترک و بعد کرد اند اهل روم عموما صداقت پیشه را مات
اندیشه و پاس حقوق دارند عدد فتوت و مروت و شجاعت و مهمان نوازی و خفیف پرورش مقدم اکثر اهل روم کار انان محسنین
طایفه که از اهل اسلام در انکشور حکومت نمودند طایفه چنگامیر بودند بعد از انقراض دولت انگروه مکرر بنی عباس در ان

دیار استیلا یافتند در زمان اختلال دولت عباسیان ملوک سلاجقه بدان ولایت شتافتند بعد از منقرض شدن دولت
سلجوقیه خانان چنگیزیه بدان ولایت مستولی شدند و در سنه ششصد و نود و یک هجری عثمان بیک بن تکین بن طغرل بر اکثر
آن بلاد استیلا یافت اکنون که سنه هزار و دو و یک و چهل و دو هجری است جمیع آن بلاد در تصرف اولاد آل عثمان است

ذکر ارزنجان بفتح همزه و سکون را و کسر زای منقوطه و سکون نون و جیم مع الالف و سکون نون ثانی شهری دلکشای و
بلده بهجت فزاست از بلاد اناطولی است وی در زمین هموار واقع و جوانب اربعه‌اش واسع است و در دور آن شهر از هر طرف
قریب سه فرسخ یا بیشتر جبال شامخه احاطه دارد و مجموع اطراف و جوانب آن مدینه آباد و معمور و انهار بسیار در شهر و قری
جاری و در جمیع عماراتش ساری است و مشتمل است قریب ده هزار باب خانه آباد و خانهای خجسته بنیاد سلطان علاء
الدین کیقباد سلجوقی از سنگ تراشیده بارو و دور شهر کشیده و بازارهای مکلف و دکاکین مسقف و کاروانسراهای ممتاز و
تکایای با امتیاز و قهوه خانهای دلکشا و مساجد عبادت فزای مزین ساخته از اقلیم چهارم و خاکش خرم و آبش خوشگوار و هوایش
سازگار و مبیتش طرب انگیز و خاکش حسن خیز است باغاتش فراوان است و فواکه سردسیری در آن [illegible] غلاتش موفور و حبوبش نا
محصور عموما خلقش صاحب حسن و جمال و مخلص اهل حال و ارباب کمال‌اند ساکنان شهر و قری حنفی مذهب و سکان جبال و
کوهستان علی اللهی‌اند و اهل حق بر گوشه و کنار می‌باشند الحق بهتر در عالم سیاحت در روح و صفا مانند ارزنجان کمتر
شهری دیده است و رود فرات از یک فرسخی شهر می‌گذرد و منبعش از ملک ارزن الروم است از ارزنجان گذشته و از کنار
کماخ و اکن در زیر معدن رود عظیم از جبال اوج [illegible] داخل شده و انگاه [illegible] ملاطیه را قطع کرده و از شرق حلب عبور
داده از اراضی شام مرور نموده و بعد به عراق عرب داخل کرده از کنار حله گذشته داخل شط العرب گشته به دریای عمان میریزد

ذکر اکن بفتح همزه و بکسر کاف فارسی و سکون نون قصبه‌ایست در میان کوهستان اتفاق افتاده با وجود قلت زراعت همه چیز
در وی مهیا و آماده است و جبال راسیه اطرافش را احاطه دارد و اصل قصبه بدامن کوه عظیم واقع است قریب سه هزار باب خانه در
دارد و [illegible] در جمیع عمارات آن دیار باغچه خرم و آب روان است و چند پاره قریه عظیمه که هر یک از انهار وصف من ریاض است در
پنج منزلی ارزنجان و سمت مغرب آنست از اقلیم چهارم هوایش بهجت توام و آبش خوشگوار و خاکش طرب حسن خیز و مبیتش عجب طرب انگیز
ساکنان اینجا اغلب حنفی مذهب ابو حنیفه [illegible] بسیارند و ارباب دولت و اصحاب ثروت در آن دیار بی‌شمارند مردمش تاجر
پیشه و محبانند [illegible] زبان [illegible] نفر [illegible] اهل حال و صاحبان کمال در اینجا بسیار مشاهده شد لکن
بدو سه نفر ایشان اقتصار رفت القلیل یدل علی الکثیر و الجرعة تدل علی الغدیر

ذکر خواجه ابونس وی از عارفان عیسوی ملت آن
دیار بود و در محامد احوال و محاسن اخلاق گوی سبقت از همگنان میربود و از علوم ظاهری و فنون ریاضی بهره تمام داشت و
هوا و هوس لطف و احسان بر طبعش غالب بود و [illegible] با وجود بسیاری عمر از باده عشق مست و از ساغر محبت مدهوش بود
چنانکه روزی از شخصی سوال نمود که در عالم سیاحت در کدام شهر حسن و جمال دیدی و در کدام دیار مجذوب ماه رویی و هلال

ابرویی

رویی رسیدی در کدام کشور خورشید منظر و زهره جبینی مشاهده کرده و در چه زمین پری پیکر و حور لقایی نظر آورده
فقیر جواب داد که ماه و خورشید در آسمان و حور در بهشت و پری از هر طرف چون سرو روان است اگر خورشید آسمان
شیرازست خورشید منظران ما آهوی شیرگیرند و اگر ماه فلکی را خوبی مقام است ماه پیکران ما حوت اندام و اگر زهره
سپهر را کاهی [illegible] زهره جبینان ما کمان ابرو و اگر حور در جنان و پری از چشم نهان است حوران و پریان ما از دو
عیان بعد از تقریر این کلمات زبان دعوت گشود و فقیر را با یکی دیگر از احباب که نسبت محرمیت داشت و در کلش صدق و
اخلاص قدم میگذاشت دعوت نمود فقیر بنا بر محبت و صداقت او دعوتش را اجابت مقرون ساخت روز دیگر بموعدگاه شتافت
الحق طرفه بهشتی یافت پر از قصور و مقصوری پر از غلمان و حور از هر گوشه و کنار تجری من تحتها الانهار مجلسی بدیع چنانچه تمامی
زینت زیب یافته و پرتو حسن نشان به سقف و دیوار مجلس تافته و نور جمال ایشان محفل را روشن ساخته و از روشنی رخسار
پری در شیشه کرده‌اند و خورشید از غیرت در پرده غمام رفته و ماه از حسرت در پس کوه گوشه گرفته و زهره دست حسرت
بدندان حیرت گزیده و حور از غایت رشک در غرفات جنان بکنجی خزیده خواجه ابونس چون فقیر را در مقام حیرت دید پرسید که
در چه مقامی و در خیال کدام دل آرامی و در معنی کدام صورت سیر میکنی و فقیر مظهر را در این مظاهر چون می‌بینی فقیر گفت در
معنی کلام دل‌آرام و پیام دلبر شیرین مقام خود اندیشه میکنم و چشم بکثرت بر جمال دل آرای معنی آن پیغام میکشایم که آن دلبر
مجازی از روی دلنوازی لب گوهرفشان گشوده طرفه رمز با بیانی فرموده است که الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر پرسید که
این معنی را چه معنی است گفتم که معنی آنکه دنیا زندان مومنان و حق بستان است و صورت آن جنان کافران و کافر بیش آن دگر
باره پرسید که کفر چیست و کافر کیست گفتم که کافر بمعنی ساتر است و در عرف عرفا غافل از حق تعالی است و غفلت کفر عاشقانست
وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون بر مطلب آگاهی دارد نظم هر آنکس غافل از حق یکزمان است در آن دم کافر است
اما نهانست اهل عرفان گفته‌اند که کفر بر چهار قسم است اول آنکه منکر صانع موجودات و خالق ممکنات باشد دوم آنکه
منکر پیغمبران و خاصه پیغمبر آخر الزمان باشد سیم آنکه منکر یکی از صاحبان ولایت کلیه و امامت مطلقه باشد چهارم آنکه
انکار یکی از عارفان ربانی و عالمان سبحانی کند که هر که یکی از این چهار کافر را انکار نماید در اعتقاد کافر ابرینه باشد و او را
ایمان بهره و نصیب نباشد والسلام علی من اتبع الهدی

ذکر مصطفی افندی از جمله دانشمندان آن دیار بود و در فهم و ادراک و ذهن
و طبع سلیم و خلق عظیم بر همگنان تفوق می‌نمود چندگاه همسفر و همسفره بودیم از شهر ارزنجان الی اکن طی مسافت نمودیم بحکم
تعصب و دعوا از افعال ذمیمه مهجور بود روزی فقیر را مخاطب ساخته فرمود که مرا مانند دیگران تصور مکن که من محققان
طوایف اسلام را دوست میدارم و از جاهلان و مقلدان ایشان بیزارم و مانند بعضی اشخاص خار تعصب در زمین خاطر نمیکارم
و بسان عوام کالانعام فریب جامه و قول عامه نمیخورم فقیر پرسید که قول عامه نکوهیده و ناپسندیده است گفت بلی هر که قول عامه
دارد یقین دارم که در وادی نفاق قدم گذارد و با منافقان هم پیاله و با مشرکان هم نواله است زیرا که حق در عدل و صراط مستقیم

وافراط و تفریط سقیم است اگر کسی مقبول اهل تفریط و افراط باشد آن کس از عدل و صراط مستقیم دور باشد و بجور و ظلم نزدیک
و معبر شقاق بحسب تنافر باشد پس در اقبال و ادبار از سخن صحبت و طرب نباشد عقلا گفته اند علت ضم جنسیت است تا کسی را با
عوام کالانعام جنسیت نباشد یقین که مقبول عامه صورت نبندد چنانکه منقول است که روزی جالینوس را دیوانه ای دید که میگریست روی
بروی نظر انگند آن دانشمند چون بمنزل خویش رسید دوائی که مجانین دهند طلبید شاگردان عرض نمودند که حکیم را این گونه
امراض مبرا و از این قسم بیماری معراست جالینوس فرمود که امروز دیوانه ای بمن نگریست اگر مرا با او مجانست نبودی هرآینه بمن نظر نمودی
و ایضا نقل کنند که شخصی خدمت افلاطون آمده عرض نمود که امروز فلان کس حضرت شما را مدح و نعت و ثنا کرد و تعریف را از حد
مبالغه رسانید افلاطون از استماع این سخن بگریست و متالم و متاثر گشت و فرمود که عیبی از من که کدام اخلاق و افعال من پسندیدۀ وی
آمده است تا بزبان آن کردی و از آن حد و عودی یکی از حضار عرض نمود که موجب گریه و تالم چیست افلاطون فرمود که مرا ستوده و تعریف
نموده عام و از جملهٔ انعام و جاهل جوی کلام است فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ زیرا که ایشان اند زمرهٔ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ باشند چیزی که
دلیل موجب تحسین و تعریف جاهل باشد پسندیدۀ ایزد تعالی نباشد پس ترک آن در مذهب دانایان لازم است و موید مقال آنست
اینکه از جناب کلایت ماب علیه السلام نقل کنند و گویند آنحضرت شخصی را با شخصی متوسط فرمود بعد از چند گاه چون از ایشان یار محلت الحی
رسید آنحضرت جویای حال و استعلام احوال گشته پرسید که حاکم شما چگونه سلوک میکند عرض کردند تو همچو خوش روی صبحی
با ما سلوک میکند و همگی از وی راضی و خوشنودیم و مدعی و مدعی علیه که بخدمت وی میروند هر دو راضی و شاکر میگردند جناب
ولایتماب بعد از استماع این سخن آن کس را عزل نمود و فرمود چنین کسی خالی از نفاق نباشد بل منافق باشد چه که مدعی و مدعی علیه
هر دو راضی نخواهند بود لابد یکی از ایشان ناحق خواهد بود و اگر جانب حق گرفته هرآینه طرف باطل ناخشنود گردد پس در این صورت قبول
عام چگونه روی نماید بعضی گفت اکنون بیان نمای که در این مدت چه تحصیل کرده و از اجناس فضایل چه بدست آورده پاسخ داد که
حکمای یونان و فضلا بیان نموده اند و ابواب تحقیق و رموز طالبان گشوده اند که فضایل انسانی و کمالات نفسانی چهار است و
هر شخص که این چهار فضایل حامل است وی انسان کامل و از فضایل واصل است اشخاصی که فخر با آبا و اجداد خویش مینمایند و زبان
مفاخرت بدیگران میگشایند سبب آنست که ایشان متصف بوده اند یکی از این فضایل اربعه یا آنکه موصوف بوده اند بهمه فضایل
اگر کسی گوید که بدر یا جد من چون غیر موسوم شده بود اند و مانند حجاج و ابن زیاد حکومت نموده و در جهانگیری طریق چنگیزخان
پیموده و یا در کثرت مال قارون زمان بوده جمله عقلا بر سخن او اعتراض داشته و بر فخر آن کس نقطه صفر عار کشند و او را از جمله
سفها و جهلا شمارند و فخر او را بر عادت اند و از لوح تعریف اخلاق و دل خط جواب اند بلکه اگر کسی از اتفاقات روزگار و از
نقاشان کوکب چرخ دوار به بیمر و غلبه و بلا بی ناحق مسئول شود و گروه انواع خوارق عادات و اسباب نا جاه دارا فراهم کرده دارد
انسان کامل نتوان کرد و بدان زبان فخر نتوان آورد بلکه اگر کسی در علم چون شیطان و با بلعم باعورا باشد و عالم بعلم خویش نباشد
او را از علم چه افتخار و علم وی را چه اعتبار آن کس در قطار أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ خواهد بود و مثل و

کشل

كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا روی خواهد نمود و حق سبحانه و تعالی در وجود آدمی از صفات ملکی و شیطانی که ناشی از خصال
حمیده و افعال نکوهیده است ممزوج آفریده در آن معنی گفته اند که رَكَّبَ اللهُ الْمَلَائِكَةَ مِنْ عَقْلٍ بِلَا شَهْوَةٍ وَرَكَّبَ الْبَهَائِمَ
مِنْ شَهْوَةٍ بِلَا عَقْلٍ وَرَكَّبَ ابْنَ آدَمَ مِنْ كِلَيْهِمَا فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتَهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَمَنْ غَلَبَ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ
شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ مضمون حدیث مذکوره را بزرگی بنظم آورده **قطعه** آدمی زاده طرفه معجونیست کز فرشته سرشته و ز حیوان
گر کند میل این شود پس از آن ورکند میل آن شود به از آن یعنی اگرچه در وجود انسان این دو صفت موجود است اما بحسب
غالبیت نفس ناطقه متفاوت باشد و در هیچ نوعی از مخلوقات چندین تفاوت متصور نیست که در انسان است زیرا که در حد
افراط اشرف موجودات است و در حد تفریط اخس مکونات چنانکه بزرگی گفته **مصرع** در معرض هر بهار یک نو گلی است و آن
مضمون آیهٔ کریمه إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ظاهر و هویداست و گفته اند در حقیقت کیفیت
که اگر این صفات سریع الزوال باشد آن را حال خوانند و اگر بطئ الزوال است آن را ملکه دانند پس اگر صفتی که بر نفس عارض شود
خلق باشد از اخلاق و او هم طبعی باشد و هم عادتی زیرا که مداومت در امور طبیعت ذاتی شود چنانکه گفته اند **مصرع**
عادت چو کهن شود طبیعت گردد و خلق جمال حال باطن است چنانکه خلق جمال حال ظاهر است ارباب عرفان یکی را سیرت و
دیگری را صورت گویند آدمی در هر حال لایزال و بلا انفصال طالب عروج و راغب ترقی باشد و هر گاه از صفت سعادت اولی
صفت ملکیت غالب است اخلاق جمیله او زیادت کرده تا در عروج آن مرتبه کمال و درجه حال برسد چون روح انسانی در آن
وجود فانی زندانی است پیوسته جویای مقام معهود و مسکن مالوف است همیشه طالب وصول بعالم علوی است اما هر کس را علم
و آن محیط نباشد و نداند که او را ملکیت غالب است و اخلاق حمیده او زیادت میگردد تا در عروج بعالم اعلا رسد و مرتبه
یابد که لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ **مصرع** کار هر بافنده و حلاج نیست آدمی کار منصور حلاج و
ابوعبدالله نساج است ای درویش حلوا شنیدن دیگر است و حلوا دیدن دیگر و حلوا خوردن دیگر است الْمُؤْمِنُونَ
حَلْوِيُّونَ تا حرستنده بانی خاک بر حلوای قنادی میکوبیم حلوای سعادت میکوبیم اگر باور نیست الْجُوعُ طَعَامُ اللهِ و جوان
وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ بگوی و هر گاه او شقاوت شیطنت بر او غالب باشد از اخلاق رذیله او افزون کرده تا انعربه انسانی
بکلی نزول کند و بدرجه حیوان رسد و در حقیقت نسناس و بصورت ناس باشد و مضمون آیهٔ کریمه كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ
الظَّمْآنُ مَاءً بظاهر شادی نمای و در باطن غم افزای شود و مضمون آیهٔ کریمه أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا
رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ صورت حال و مضمون صدق مشحون ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ نقد او شود
و دو آن جز شکل نماند و خود را در بحر شقاوت غرق کرده اند و در گرداب أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سناوری کند و از ساحل
ذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا سر برزند و بلباس وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا ملبس شود و در ردای سَوَاءٌ
عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ سر کردان کاهی از جام اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللهِ باده ان المنافقين

فیا الدرک الاسفل من النار نوش کن و کاهی انصحفه فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا کلام یحسبون انهم یحسنون صنعا کوش کن
دردمندا جیب عاقبت بدتر از این نعوذ بالله من شر نفسه و نرجو ماربه خیره **نظم** مابدان منزل عالی نتوانیم رسید هم مکر پیش نهد
لطف شما گامی چند **ذکر سرای** این کلمه مرکب از لغت ترکی و فارسی است در لغت ترک سفید را آق گویند و سرای خود معلوم است
وی از بناهای عزالدین قلیچ ارسلان سلجوقی است از اقلیم چهارم هوایش بسردی مایل و آبش معتدل است شهری مسرت فزای و بلده
دلکشای بوده بمرور ایام و گردش چرخ مزبور تمام روی بخرابی نموده اکنون مشتمل است بر هزار باب خانه عالی و قریب سی باب قریه معموره
مضافات اوست و اقسام میوهای سردسیری نیکو است مردمش حنفی مذهب خالی از مردی نباشند و مسجدی بغایت عالی دارد و مردم
همکی ترک زبان اند و عصر در منزل قونیه واقع و اطرافش واسع است **ذکر انطاکیه** بندری است عظیم و شهری است قدیم گویند
بعد از وفات اسکندر یکی از ملوک یونان انطیقوس نام بجهت تسخیر ملک بشام لشکر کشی سرانجام داده و سر عسکری او رغاس نام
مقرر نمود و اورغاس بدیار شام آمده اکثر بلاد شام را مسخر کرده چند شهر در آن کشور احداث فرموده از آنجمله یکی انطاکیه بوده و
همانجا را دار الملک ساخت آنشهر بغایت دلکشا و بلده روح افزاست آبش معتدل و هوایش بگرمی مایل است چنانچه با انقلابات روزگار
مکرر بارکان عمارت او خرابی راه یافته اکنون قریب پنج شش هزار باب خانه در اوست و نواحی چند بغایت معمور از مضافات
اوست و میوهای سردسیری و گرمسیری فراوان است و طایفه علی اللهی در نواحی آن مسکن دارند و در شهر نیز بسیارند گویند
صد هزار خانه کرم و بحش میشوند و بسبب رطوبت در بامهای عمارات آنجا بار درختان سایه دار بروید آن ولایت از شام در جانب
سمت مغرب وی واقع است و مسافت پنج مرحله دور است **ذکر انقره** بفتح همزه و سکون نون و فتح قاف و راء و سکون ها شهری کوچک
است آن بلاد ناطولی و فقیر ندیده و مشاهده نکرده است **ذکر اراک** شهری وسط است و آن دیار را فقیر ندیده است **ذکر**
اوچ شهر شهری نیک و بلده [illegible] است هوایش در غایت برودت و آبش در نهایت عذوبت است آنشهر بر بلندی اتفاق
افتاده و جوانب اربعه اش گشاده است محتوی است قریب سه هزار باب خانه آباد و عمارات حرم بنیاد خانهای آنجا از سنگ خام
در غایت استحکام و در جانب جنوبی آنجا قریب بشهر مرغزاری است و انهار بسیار و چشمهای بیشمار در روی جاری است نزهتگاه
و تفرجگاه مردم آنجاست و مسجد جامع آن دیار از بناهای ابراهیم بیک از ملوک قرامان و از غرایب روزگار است اکنون که مدت ششصد
سال بر آن گذشته سنگی از احجار آن متحرک نگشته است فقیر روزی در آن مسجد داخل شدم و اول بکتابه در کاشی بجای آورده آنگاه
نظر عبرت بر منارات و اسلوب آن مسجد نگاه میکردم ناگاه نظرم بر کتیبه افتاد که مکتوب بود در آن المؤمن فی المسجد کالسمک
فی الماء والمنافق فی المسجد کالطیر فی القفس فقیر از امام مسجد سوال نمودم که آیا این حدیث است یا کلام بزرگی است گفتم آنرا
معنی چیست گفت مومن در مسجد مانند ماهی است در آب یعنی همچنانکه راحت ماهی در آب است راحت مومن در مسجد است و
هلاک ماهی در خشکی هلاک مومن بیرون بودن از مسجد است و منافق در مسجد بسان مرغ است در قفس یعنی چنانکه
مرغ همیشه مایل بیرون آمدن است منافق نیز چنین است فقیر گفت از این حدیث مستفاد میشود که مومن این صفت دارد مسلمان

و اهل اسلام

و اهل اسلام را از حدیث بهره نباشد گفت هر که مسلمان است لازم نیست که از اهل ایمان باشد و اما هر که از اهل ایمان
باشد وی مسلمان است فقیر گفت چه فرمایی در باب منافقان که در زمان سابق بوده اند و همیشه در مسجد عبادت می
نموده اند بمرتبه که پیشانی ایشان مانند زانوی شتر پینه بسته بود از آنجمله زیاد معاویه و عباد بن امیه چنانکه آورده اند که
ابو مسلم خولانی زاهد از اصحاب معاویه بود و مردم را بر حرب سید اولیا امام ترغیب و تحریص مینمود و بسیاری از متصوفین
پشم پوشیده و جام ریا نوشیده در مسجدها مدام مست و مدهوش افتاده بودند و شب و روز بصوم و صلوة و سایر عبادات
اشتغال می نمودند عوام کالانعام بظاهر ایشان فریفته ایشان را قایم اللیل و صایم النهار می گفتند چنانکه در این زمان نیز
نیز بسیارند و اکثر اوقات خود را در مسجدها مسکن را اندازند و جانی لوث و فوتی شوند از دل و جان انظار دند و بدامام فعلان
استماع این کلام فرمود این بیان مومن که تو میگوئی در وصف آن حضرت صادق فرموده که المؤمن اعز من کبریت الاحمر مومن
از کبریت احمر و اکسیر اعظم نایاب تر است او را در مسجد الحرام بجوی مسجد کعبه میگویم مسجد قلب المؤمن بیت الله را میگویم و مسجد
انا عند المنکسرة قلوبهم را جلی را میگویم و مسجد لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن را میگویم **نظم**
احمقان تعظیم مسجد میکنند در جفای اهل دل جد میکنند مسجدی کو اندرون اولیاست سجده گاه جمله است آنجا خداست
نیست مسجد جز درون سروران این مجاز است ای حقیقت ای خران **ذکر انگوره** شهری عظیم و بلده قدیم است وی بر بلندی اتفاق
افتاده و سه طرفش بغایت گشاده است و مشتمل است بقریب پانزده هزار باب خانه معموره و عمارتش بر قصور آبش خوشگوار و
هوایش سازگار و معنی ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین را آشکار خاکش حسن خیز و زمینش طرب انگیز باغات خرم و بساتین
چون ارم در اوست و میوهای سردسیری و غلات آن بغایت نیکوست و قرای دلکشای و نواحی نزهت فزای مضافات اوست
شال بسیار ممتاز در آنجا حاصل میشود و باطراف و اکناف عالم میبرند در افواه ناس بشال انگوری مذکور است و از اردیم
نیز میبافند که خاصه آن دیار است مردمش همگی ترک زبان و اکثر حنفی مذهب و دیگری عیسوی ملت و قلیلی علی اللهی و اندک
قلیل شیعه امامیه اند اگرچه بر طبق حسن الروم ما دخله المعصوم در کشور روم معصوم تشریف نبرده اما صاحبان عرفان
و خداوندان ایقان از آن دیار بسیار برخاسته اند و بزیور کمالات صوری و فضایل معنوی آراسته اند من جمله دده بیرام در آن
شهر آسوده بود در عهد حاجی بکتاش ولی بوده و قرای بنیان نهاد و صاف اعتقاد در قرب جوار او آن مکوار است کراند
سیدان تقدیم مراسم عبودیت خدمت صادر و وارد میکنند روزی فقیر از ایشان پرسید که شما چه سلسله دارید و قدم ارادت
در چه طریقت میگذارید در جواب فرمود که سلسله ما عشاقی است و منتهی بنور الدین عشاق میشود و آن سلسله شعبه ایست از
سلسله حاجی بکتاش ولی و سلسله بکتاش بشیخ معروف کرخی میرسد فقیر عرض نمود که سر ولی تر از این خواهم فرمود جواب داد که
سلاسل طوایف صوفیه کثر الله امثالهم از چهارده معصوم شیوع یافته اگرچه از سایر ائمه دین هم مجوم طالبان طریق فیض رسیده اما
میان خلق شایع و جاری نگردیده **اول** سلاسل اربعه از سرور اولیا و مقتدی اوصیا علی مرتضی علیه الاف التحیة والثنا است اگرچه

فی الدرک الاسفل من النار نوش کن و کاهی انصفه فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا کلام یحسبون انهم یحسنون صنعا کوش کن
دردمندا حیف غافلت بدین زار این نعوذ بالله من شر نفسه و نرجو ما برحمته **نظم** ما بدان منزل عالی نتوانیم رسید هم مکر پیش نهد
لطف شما کامی چند **ذکر اق سرای** این کلمه مرکب از لغت ترکی و فارسی است اق در لغت ترک سفید را کویند و سرای خود معلوم است
وی از بناهای عز الدین قلیج ارسلان سلجوقی است از اقلیم چهارم هوایش بسردی مایل و ابش معتدل است شهری مزین فرح افزای
دلکشای بوده بمرور ایام و کردش چرخ بی‌رونق تمام روی بخرابی نموده اکنون مشتمل است بر هزار باب خانه عالی و قریب بیان قریه معموره
مضافات اوست و اقسام میوهای سردسیری نیکوست مردمش حنفی مذهب خالی از مردی نباشند و مسجدی بغایت عالی دارد در
همکی ترک زبان اند وی در تاریخ منزلی قونیه واقع و اطرافش واسع است **ذکر انطاکیه** بلدیست عظیم و شهریست قدیم کویند
بعد از وفات اسکندر یکی از ملوک یونان انطیقوس نام بجهت تسخیر ممالک شام لشکری سرانجام داده و سر عسکری اورغاس نام را
مقرر نمود و اورغاس بدیار شام امده اکثر بلاد شام را مسخر کرده چند شهر در ان کشور احداث فرموده از انجمله یکی انطاکیه بود و
هم انجا دار الملک ساخت فی نفسه بغایت دلکشا و بلده روح افزاست ابش معتدل و هوایش بگرمی مایل است چون با انقلاب روزگار
مکرر بارکان عمارتش وهن و خرابی راه یافته اکنون قریب پنج شش هزار باب خانه در اوست و نواحی چند بغایت معمور از مضافات
اوست و میوهای سردسیری و کرمسیری فراوان است و طایفه علی اللهی در نواحی ان مسکن دارند و در شهرش بسیار اند
صد هزار خانه کرد و بیش میشوند و بسبب رطوبت در بامهای عماراتش انبار درختان سایه دار بروید از بندر و از سادر حلب و
سمت مغرب وی واقع است و مسافتش پنج مرحله دورات **ذکر انقره** بفتح همزه و سکون نون و فتح قاف و راء و سکون ها شهریست کوچک
است انرا ناطولی و بعضی نیز ندیم و مشاهده نکرده است **ذکر اراک** شهریست وسط است و اندیار افقی نزدیک است **ذکر**
اونهر شهریست بلند و بلده ایست دلنشین هوایش در غایت برودت و ابش در نهایت عذوبت است اثنای بلندی اتفاق
افتاده و جوانب اربعه اش کشاده است محتوی است بر قریب سه هزار باب خانه اباد و عمارات خوشبنیاد خانهای انجا از سنک خام
در غایت استحکام و در جانب جنوبی انجا قریب به شهر مرغزاری است و انهار بسیار و چشمهای بیشمار در وی جاری است و هنکام
و تفرجکاه مردم انجاست و مسجد جامع اندیار از بناهای ابراهیم بیک از ملوک قرامان و از غرایب روزکار است اکنون که مدت ششصد
سال بران کذشته سنکی از احجار ان محراب نکسسته است فقیر بعون دوران مسجد داخل شده و رای یکانه دوکانه بجای اوردم انکام
نظر عبرت بر رمنات و اسلوب ان مسجد نکاه میکردم ناکاه نظرم بر کتیبه افتاد که مکتوب بود در ان المومن فی المسجد کالسمک
فی الماء والمنافق فی المسجد کالطیر فی القفص فقیر از امام مسجد سوال نمودم که ایا این حدیث است یا کلام بزرکیست کفتم انرا
معنی چیست کفت مومن در مسجد مانند ماهی است در اب یعنی همچنانکه راحت ماهی در ابست راحت مومن در مسجد است و
هلاک ماهی در خشکی هلاک مومن بیرون بودن از مسجد است و منافق در مسجد بسان مرغ است در قفس یعنی چنانکه
مرغ همیشه مایل بیرون امدن است منافق بیرون رفتن است فقیر کفتم از این حدیث مستفاد میشود که مومن این صفت دارد مسلمان

واهل اسلام

واهل اسلام را انحدیث بهره نباشد کفتار هر که مسلمانست لازم نیست که از اهل ایمان باشد واما هر که از اهل ایمان
باشد وی مسلمانست فقیر کفت چه فرمایی در باب منافقان که در زمان سابق بوده اند و همیشه در مسجد عبادت می
نموده اند بمرتبه که پیشانی ایشان مانند زانوی شتر پینه بسته بود از انجمله زیاد معاویه و عباد سوانیه چنانکه اورده اند که
ابو مسلم خولانی زاهد از اصحاب معاویه بود و مردم را بر حرب سید اولیا امام ترغیب و تحریض مینمود و بسیاری از متصوفه
پشم پوشیده و جام ریا نوشیده در مسجدها مدام مست و مدهوش افتاده بودند و شب و روز بصوم و صلوة و سایر عبادات
اشتغال مینمودند عوام کالانعام بظاهر ایشان فریفته ایشانرا قایم اللیل و صایم النهار می کفتند چنانکه در این زمان نیز
بسیار اند و اکثر اوقات خود را در مسجدها میکذرانند اکر در جای لوتی و فوتی شنوند از دل و جان انطرف دوند و امام بعد از
استماع این کلام فرمود این زمان مومن که تو میکوئی در وصف ان حضرت صادق فرموده که المومن اعز من کبریت الاحمر مومن
از کبریت احمر و اکسیر اعظم نایاب تر است و نادر مسجد الحرام بجوی مسجد کعبه میکویم مسجد قلب المومن بیت الله را میکویم و مسجد
انا عند المنکسرة قلوبهم لاجلی را میکویم و مسجد لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المومن را میکویم **نظم**
احمقان تعظیم مسجد میکنند ۞ در جفای اهل دل جد میکنند ۞ مسجدی کو اندرون اولیاست ۞ سجده کاه جمله است انجا خداست
نیست مسجد جز درون سروران این مجازاست از حقیقت ای خران **ذکر انکوره** شهریست عظیم و بلده قدیم است وی بر بلندی اتفاق
افتاده و سطوحش بغایت کشاده است و مشتمل است بر قریب پانزده هزار باب خانه معموره و عماراتش بی قصور ابش خوشکوار و
هوایش سازکار و معنی ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین را اشکار ساکنش حسن جمیع و زمینش طرب انکیز باغات خرم و بستانهای
چون ارم در اوست و میوهای سردسیری و غلاتش بغایت نیکوست و قرای دلکشا و نواحی بهجت فزای مضافات اوست
شال بسیار ممتاز در انجا حاصل میشود و باطراف و اکناف عالم میبرند و در افواه ناس بشال انکوری مذکور است و انواع دیم
نیز میبافند که خاصه اندیارست مردمش همکی ترک زبان و اکثر حنفی مذهب و دیکری عیسوی ملت و قلیلی علی اللهی و اقل
قلیل شیعه امامیه اند اکرچه بر طبق جز الروم ما دخله المعصوم در کشور روم معصوم تشریف نبرده اما صاحبان عرفان
و خداوندان ایقان از اندیار بسیار برخاسته اند و برخی بکمالات صوری و فضایل معنوی اراسته اند من جمله دده بیرام در ان
شهر اسوده وی در عهد حاجی بکتاش ولی بوده قدم بر ان نهاده و صاف اعتقاد در قرب جوار او ان بزرکوار ساکن اند
مبدا تقدیم مراسم عبودیت خدمت صادر و وارد میکنند روزی فقیر از ایشان پرسید که شما چه سلسله دارید و قدم ارادت
در چه طریقت میکذارید در جواب فرمود که سلسله ما عشاقی است و منتهی بنور الدین عشاق میشود و ان سلسله شعبه ایست از
سلسله حاجی بکتاش ولی و سلسله بکتاش بشیخ معروف کرخی میرسد فقیر عرض نمود که شروح تر از این خواهم فرمود جواب داد که
سلاسل طوایف صوفیه کثر الله امثالهم از چهار معصوم شیوع یافته اکرچه از سایر ائمه دین هم مجموع طالبان طریق فیض رسیده اما
میان خلق شایع و جاری نکردید **اول** سلاسل اربعه از سر دفتر اولیا و قدوة اوصیا علی مرتضی علیه الاف التحیة والثنا است اکرچه

آنحضرت تربیت فرموده واز باطن فیض مواطن آن قطب دایره فقر وفنا اقتباس فیض نموده اما من جمله از آنحضرت جمعی
که طریقت را جاری کردانیده اند وطالبان را از ایشان مستفیض کردیده اند بحث قطبیت وولایت کلیه وامامت
مطلقه را بحضرت ثانی ائمه هدی وقرة العین مصطفی امام حسن مجتبی علیه السلام سپرده وبمحرم اسرار وهمدم کرام
کمیل بن زیاد نخعی رضی الله عنه را بفیض خاص مخصوص کردیده ودیکر شیخ حسن بصری است ودیکر اویس قرنی است ولایت
کلیه وامامت مطلقه از جناب امام حسن ع بحضرت مرکز دایره عشق الهی وعاشق حضرت شهنشاهی غوث الخافقین حضرت امام
حسین ع رسید واز آنحضرت بحکم رب العالمین بقطب الموحدین وغوث الواصلین امام زین العابدین ع واصل کردید واز آن
سه بزرکوار یعنی کمیل بن زیاد واویس قرنی وحسن بصری رضی الله عنهم سلسله طریقت که عبارت از قانون تحصیل ولایت
جزئیه باشد منتشر کردید سلسله دویم از جناب ولایت مآب قطب الاقطاب العالم بالعلوم الباطن والظاهر امام محمد باقر ع
است آنحضرت ولایت کلیه را ومقام جمع الجمع را بحضرت غوث العالم وقطب الامم الامام الصامت والناطق جعفر الصادق ع
سپرده وفیض مخصوص که مراد از ولایت جزئیه باشد سلطان ابرهیم بن ادهم از خلفاء آنحضرت بود وبعضی کویند که سلطان
ابرهیم ادهم از مریدان حضرت امام زین العابدین ع بوده سلسله جنیدیه بوی منسوب سلسله سیم از حضرت ولایت منقبت
قطب فلک عرفان ومرکز دایره ایقان حضرت امام جعفر صادق ع است آنحضرت ولایت کلیه وامامت مطلقه را بحضرت
قطب الانام الامام الهمام موسی الکاظم ع رسید وابو یزید بسطامی قدس سره بولایت جزئیه مخصوص کردانید سلسله چهارم
منسوب بقطب فلک ولایت وشمس سپهر امامت غوث الوری الامام الهدی علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیات
واز جناب امامت وقطبیت را بحضرت امام الهمام رحمة الانام محمد التقی ع تسلیم نمود وبفیض ولایت جزئیه معروف کرخی را
اختصاص فرمود وولایت مطلقه وامامت کلیه آنحضرت بجناب مستطاب الامام الهمام علی النقی ع رسید واز آنحضرت
بجناب مستطاب قطب الاقطاب الامام الهمام الحسن العسکری ع منتقل کردید واز آنحضرت بجناب قطب الاقطاب صاحب
الامر والزمان مهدی دوران مفوض کشت اکنون امام زمان وقطب جهان وجان جهانیان وصاحب ولایت محمدیه ووارث
علوم مرتضویه آن محبوب خالق ارض وسما است وعالم وعالمیان بوجود ذیجود آن قطب فلک امکان قایم وبرپاست ومشایخ
دین واولیاء صاحب یقین از باطن فیض مواطن آنحضرت فیض میکیرند واصناف الطاف از توجهات بی غایات آن ذیجود موجود
میبینند وطالبان طریق وسالکان راه تحقیق میرسانند بدانکه هر یک از سلاسل موسوم است باسم آن شخص که از آن شیوع یافته
سلسله کمیلیه منسوبست بکمیل بن زیاد قدس سره العزیز سلسله بصریه منسوبست بشیخ حسن بصری قدس سره سلسله اویسیه منسوبست
بسلطان اویس قرنی قدس سره العزیز سلسله چشتیه منسوبست بخواجه احمد چشتی واو منسوبست بسلطان ابرهیم ادهم قدس الله ارواحهم
سلسله طیفوریه که آنرا شطاریه نیز کویند منسوبست بابو یزید طیفور بن عیسی بسطامی قدس سره العزیز سلسله معروفیه منسوبست
بشیخ معروف کرخی قدس سره العزیز وسلسله معروفیه نزد صاحبان سلاسل بام السلاسل معروف ومشهور است وشعب بسیار

ازان سلسله جاری شده است وهر یک ازان سلاسل بنام یکی از مشایخ مشهور ومن جمله دوازده سلسله از طریقه معروفیه در
افواه والسنه عرفا مذکورات بدین موجب اول بکتاشیه منسوبست بحاجی بکتاش ولی قدس سره العزیز دویم رفاعیه منسوبست
بسید احمد رفاعی رحمة الله علیه سیم سهروردیه منسوبست بشیخ شهاب الدین سهروردی طاب الله ثراه چهارم صفویه منسوبست
بشیخ صفی الدین اردبیلی نور الله مرقده پنجم نعمة اللهیه منسوبست بسید نعمة الله کرمانی قدس سره العزیز ششم نوربخشیه منسوبست
بسید محمد نوربخش قهستانی رحمة الله علیه هفتم نقشبندیه منسوبست بشیخ بهاء الدین نقشبند قدس الله سره العزیز هشتم
قادریه منسوبست بشیخ عبد القادر کیلانی طاب الله ثراه نهم کبرویه منسوبست بشیخ نجم الدین کبری خوارزمی رحمة الله علیه
دهم همدانیه منسوبست بسید علی همدانی قدس الله سره العزیز یازدهم مولویه منسوبست بمولانا جلال الدین رومی قدس
سره العزیز دوازدهم ذهبیه منسوبست بسید عبد الله مشهدی رحمة الله علیه مؤلف مناهج العرفا وحاجی محمد مؤمن طبسی صاحب
کتاب سبحات ومولانا ابو سعد بهبهانی سلسله مشایخ را بطریق تفصیل نوشته اند وجناب شیخ نفر قدس الله سره العزیز در رساله
مراحل السالکین وسبیل الجمال فرموده اند که صاحب مجلی رحمة الله علیه کفته است اینکه سید علامه صاحب کشف حقیقت حکایت
کرده است اینکه شیخ جنید قدس سره پوشیده است خرقه از خال خود شیخ سری سقطی واو پوشیده است از شیخ معروف کرخی واو
پوشیده است از امام همام حضرت علی بن موسی الرضا ع پس کفته است از برای ایشان در تصوف دو طریق است یکی نسبت صحبت
ودیکری نسبت خرقه اما نسبت صحبت از شیخ وسید من شیخ الاسلام محمد بن حمویه قدس سره وصحبت او با خضر ع بوده واما نسبت خرقه
پس بدرستی که پوشانیده بود او را رکن الاسلام ابن علی مارمدی واو از قطب وقت ابن علی کورکانی واو از استاد ابو عثمان مغربی
واو از شیخ حرم ابو عمرو زجاجی واو از سید طایفه ابو القاسم جنید واو از سری سقطی واو از ابو محفوظ معروف کرخی واختلاف
کرده اند در نسبت خرقه او وکفته اند اکثر اهل حدیث اینکه اخذ کرده است این طریقه را وپوشیده است از سید ومولای خود
عالمیان علی بن موسی الرضا ع وکفته اند بعضی از مشایخ اینکه معروف پوشیده است از داود طائی واخذ کرده است این طریقه را
واو از حبیب عجمی واو از حسن بصری واو از اسد الله الغالب علی بن ابی طالب ع واو از حضرت خاتم النبیین وسید المرسلین صلوات
الله وسلامه علیهما وقدح کرده بعضی اخبار در ملاقات حسن بصری با قائم شده ممکن است جواب آن بسه وجه اول آنکه محمول بر تقیه
باشد که جناب امام از جهت مشتبه شدن احوال او بر عامه ومحفوظ بودن مال وعرض وجان او مذمت فرموده وباشد تا آنکه
از شر ایشان محفوظ مانده واکر مدح نموده بودی شان کسی باعث جرح وضعف او باشد پس باید احدی از روات موثوق به باشد جرح
حمل بر کل ایشان از مدح وجرح حالی نمیشد دویم آنکه از جهت نکاه داشتن ایمان ضعفای شیعه باشد چنانکه مدح زراره در شان
یونس بن عبد الرحمن محمول بر این وجه است چه از حسن بصری بعضی کلمات عجیبه که فهم اکثر ناس از آن قاصر بود بروز میکرد
سیم آنکه مدح وضعف او مبنی بر تجربه حیث چه از مشایخ مسموع شد که شیخ معروف نخست مرید شیخ داود طائی بود
ولیکن بعد که بخدمت جناب ولایت مآب امام ثامن ضامن رسید از ارباب ولایت آنحضرت بود خود را از جمله بندکان

با اخلاص او قرار داد و در خدمت سراسر سعادت آنحضرت باعلا مدارج غالیه ترقی نموده باشد و بامر امام زمان مشغول
بتربیت طالبان گردید بدانکه در ذکر خرقه منسوبه شیخ علی بن ابراهیم بن جمهور الاحسائی رحمة الله علیه روایت کرده است
در کتاب خود که مسمی است بمجلی از جناب رسول صلی الله علیه و آله اینکه آنحضرت فرمود چونکه بشب معراج داخل شدم
بسوی آسمان و داخل شدم بهشت را دیدم در وسط آن قصری از یاقوت سرخ پس گشوده در آن را از برای من جبرئیل
پس داخل شدم قصر را و دیدم در آن خانه از در سفید پس داخل آن خانه شدم و دیدم در وسط آن صندوقی و از آن گفتم ای
جبرئیل چه چیز است این صندوق و چه چیز است در او پس گفت جبرئیل ای حبیب خدا در او سری هست که عطا نمی کند
مگر او برای کسی که دوست میدارد او را پس گفتم بگشا از برای من در او را پس گفت من بنده مأمورم تا امر شود مقرر
پیش سؤال کن پروردگار خود را تا اذن من شفقت کند پس از جناب اقدس الهی سؤال کردم پس ناگاه ندائی آمد از
جانب حق جبرئیل که بگشا از برای حبیب من در او را پس دیدم در آن فقر و مرقعی پس مناجات کردم و عرض نمودم که ای
سید و مولای من چه چیز است این فقر و مرقعه پس ندا کرده شدم که ای محمد اختیار کرده ام این دو را از برای تو و امت تو
دو چیز که خلق کرده ام این دو را و عطا نمیکنم این دو را مگر از برای کسی که دوست میدارم او را و خلق نکردم شیئی را که عزیزتر
باشد از این دو امر پس فرمود بدرستیکه اختیار کرده است خدا فقر و مرقع را از برای من و این دو عزیزترین چیزی میباشد
نزد خدا پس پوشیدم این خرقه را باذن خدا و چونکه رجوع کردم از معراج پوشانیدم از اصلاح باذن خدا و پوشانید او
جناب علی به پسر خود حسن پس پوشانید بحسین پس اولاد حسین بودند که پوشانیدند بعضی از ایشان بعضی را تا اینکه رسید
بجناب مهدی ع والحال نزد اوست با ذو الفقار و دراعه نبی و شمشیر و عصابه او ص و دلدل او و خاتم حضرت سلیمان
و عصای آدم و موسی ع و طشت و تابوت و جفر جامعه و مصحف فاطمه ع و آن چنان مصحفی است که طول آن هفتاد ذرع است
و در او هست هر چه میشود تا روز قیامت بخط علی ع و املای نبی ع پس آن امام امروز قطب زمان و امام وقت و خلیفه
عصر است و در روز باشد که ظاهر شود و پر کند زمین را از عدل چنانکه پر شده است از جور و ظلم چنانکه نطق کرده است
بان اخبار و روایات کرده اند آن را علما ابرار و بدانکه مراد از خرقه ظاهری چیست بعینها الکه مراد شرایط اوست و چیزی
که پوشیده است جناب مقدس نبوی ص از دست جبرئیل و آن است معنویت و عبارت است از اخذ کردن معنی از صاحب
مقام بقدر استعداد و اتصاف بصفات و تخلق باخلاق او و از این جهت میگویند مشایخ صوفیه نسبه صحبت و توسل
ان واجب است بصورت و معنی و تعبیر کرده شده است از معنویه بفقر و از صوریه بخرقه و هر ایضا رسیت که تعیین کرده جناب
رسول ص به سه وجه اول قوله ع الفقر فخری و به افتخر علی سائر الانبیاء و المرسلین ثانی قوله ع الفقر سواد الوجه فی
الدارین ثالث قوله ع کاد الفقر ان یکون کفرا و این وجوه هر چند که متغایراند بحسب لفظ لکن در حقیقت شیء واحد
است اما وجه اول آنکه مراد بفقر عدم تملک است و تملک مطلقا و قیام بفنا فی الله و رجوع بعدم اصلی است و از این جهت

کفته

گفته شده است که اذا تم الفقر فهو الله و الفقیر لا یحتاج الی الله و لا الی غیره چه علت احتیاج وجود است پس هرگاه
فانی شد از وجود خود باقی نماند از برای او احتیاجی نه بسوی خدا و نه بسوی غیر او و قول ایشان که نهایة الفقر
بدایة الاستغناء صحیح است چه فنای فی الله ابتدای غنا است که اوست بقای بالله پس مناط اعتبار خرقه معنویه است
که اوست اتصاف بصفات کمال و تخلق باخلاق او چنانکه فرموده است تخلقوا باخلاق الله و پوشیدن از برای خرقه
صوریه بدون معنویه فایده ندارد بلکه او اصل تلبیس و لباس خدانشناس است و احمق و گمراه نزد ایشان است اگر چه بصورت
درویش است پس معنی قوله الفقر فخری این است که میفرماید هرگاه فانی شدم در او و باقی شدم باو که دیدم باو غنی بعد
از احتیاج و باقی بعد از فنا و فخر مینمایم بسبب این بر جمیع انبیا و رسل چه نبود فقر او بفقر انبیاء دیگر بلکه بود افتخار او از
جهت قوة استعداد و علو مقامات بر جمیع انبیا بود و نیست مراد بفقر فقر صوری که او عبارت است از عدم اسباب صوریه از
مأکل و مشارب چه او نیست شیئی که فخر کند جناب سید الانبیاء ص و حال آنکه احتمال دارد که در آن وقت هزار ملکه متفاوت در
نفرت از آنجناب بحسب صورت در مدینه منوره وجود داشته و قوله ع الفقر سواد الوجه فی الدارین اشاره است بسوی
اینکه وجود شیء ذات و حقیقت اوست و سواد او عبارت است از فنای او در دنیا و آخرت و باطن از جهة آنکه هر فنا
و عدمی که فرض شود او ظلمت و سواد است و هر بقائی و وجودی او نور و ضیا است چنانکه فرموده است خلق الله الخلق
فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره ظلمت اشاره است بعدم و نور بوجود پس سواد وجه عبارت است از فنای عبد در حق تا
بمرتبه که باقی نماند از برای او وجود و فنا در توحید است و اما قوله ع کاد الفقر ان یکون کفرا معنای آن این است که
این فقر اقتضا میکند بدایت الوهیت و دعوی ربوبیت را پس ناچار میباشد قریب از کفر هرگاه بوده باشد فقیر کامل جامع
بین ظاهر و مظهر و عبد و حق و خلق شعر هر مرتبه از وجود حدی دارد گر حفظ مراتب نکنی زندیقی و هر کس که فانی شد از
وجود خود در دو عالم و رجوع نمود بعدم اصلی بطریق تقهقری است تا دفعه یابد بجانب تشبیه بیست که او میرسد بمقام
بقاء بعد الفنا که تعبیر شده است از او بوصول و بقا چنانکه ایشان فرموده است عز و جل فمن کان یرجوا لقاء ربه
فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا یعنی کسی که خواهشمند و آرزومند وصال حق باشد عمل او در ذکر ذکر آن
را که موصل اند با او بجهة رفع کردن این دو در امر تعینات بشریه را که وجود آنها باعث است بر شرک را چنانکه فرموده است
التحدید الهیه هو یه نظم وجود تو همه خارات و خاشاک برون انداز از خود جمله را پاک برو تو خانه دل را فرو روب
مهیا کن مقام و جای محبوب چو تو بیرون شدی او اندر آید بتو بی تو جمال خود نماید و بعد از وصول باین مقام میگردد حی فی
الدارین عارف لا دینی جناب لسان الغیب فرموده بیت هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت است بر جریده عالم
دوام ما و گفته شده است بالعربیه شعر اقتلونی یا ثقاتی ان فی قتلی حیاتی و مماتی فی حیاتی و حیاتی فی مماتی پس ظاهر شد
که مراد بخرقه و فقر چه چیز است و حقیقت آن چیست اکنون عجبا در کشور فارس و عراق جاهلان چند و احمقان خود پسند که

نفریا مغلوب وکدای دانند ودر بی هنکی وبی عرضکی مختص شناسند وحرفهرا جامه از تنشان وکوسفند بافته اند هذا
باهزاران رنج والم حرفه چندی بافته اند وتسبیح هزار دانه بر کردن انداخته خویشتن را معروف بشیخ دهی ساخته اند **نظم**
شد المبس امام ودر دینی تو · ولکن تو ببیبها کی رسی تو · عجب لقب کرده خویشتن · حق را بپیشوا کردن زهوی دین · قتاده
سروری اکنون بجهال · ازان کشته مردم مضطرب حال · والسلام علی تابع الهدی **ذکر اماسیه** مدینه ایست بزرک وشهریست
بکثرت آب وصفوت هوا معروف ووفور دولت وثروت موصوف است وی درمیان کوهستان واقع جائی خوب ومحلی مرغوب
است قریب ده هزار خانه معمور دراوست وچندین نواحی دلکشا وقرای روح افزا مضافات اوست باغات مثمرات
ابات وانهار دلربا واقسام میوهاء دروی فراوان وجوانان ساده ان استان شهر در سه منزلی توقات وسمت شرقی
انکوره اتفاق افتاده از اقلیم چهارم است وبقولی پنجم مردمش اغلب حنفی مذهب وبعضی بکرعیسوی ملت خالی از انسانیت
نباشند ودر مهماننداری وغریب نوازی ممتاز باشند علاء الدین کیقباد سلجوقی در بیرون انجا کوشیده ویکی از سلاطین
عثمانیه مسجدی عالی در انجا ساخته است ودران شهر دولاب وچرخاب بسیار داست که آب میکوا الند وبجاهای مرتفع
میبرند وبخانهای بلند روان میشود وبعضی باغات را سقی میکند اکرچه فقیر انشهر را ندیدم اما بانجا کس رسیده وملخص را
نشاندهی **ذکر ارزنکید** بکسر همزه وسکون را منقوطه وکسر نون وسکون کاف عربی ومیم مع الیا وسکون دال مهمله بلدی
عظیم وبلده کریم است وی در دو منزلی قسطنطنیه وسمت جنوبیان اتفاق افتاده وطرف شمالی کوهی وجوانب ثلثه این
کشاده است قریب دوازده هزار خانه با صفا همکی روی بصحرا ابلد ربا واقع است چه انشهر بر بلندی اتفاق افتاده دران
دیار درخت سرو دلربا وصنوبر وسایر اشجار سایه دار ومیوه دار بیشمار است وجنکل بر درخت کم در دو سافرزان اینجا
است درد وفرسخی انجا است وطریق عدد مسافران وقوافل از انجاست وسمت شرقیان بحیره ایست ودوکی است وطرف جنوبی
مغربی وی بحر اخضر است اماکنش دلربا وسازکار وهوایش رطوبت دارد ودر دو نارستان ناسازکار ومختلف انارات و
میوه اش وسط وشاه بلوط انجا بغایت ممتاز است وسکنه اش اغلب حنفی مذهب وبعضی بکر نصاری وقلیلی صادق اند وعموما
در امور معاش کافی اند وترک زبانند وقهوه خانهای خوب وتکایای مرغوب وعمارات با اسلوب دارد مسکن ارباب دولت
واصحاب تجارت واهلش عموما صاحب حسن وصباحت اند ونشاط وانبساط وطبایع اهالی انجا غالب وبصحبت اهل حال
وصاحبان کمال راغب اند انشهر از اقلیم پنجم است **من الغرایب** وفقیر انرا وقت واقم را بکی از فقرا ان دیار دعوت کرده
بود وچندتن دیکر نیز حاضر بودند واز هر طرف صحبت میشود تا اخر الامر رشته کلام بوجود طلسمات کشید یکی از حضار
پرسید که ایا در این زمان کسی باشد که علم نیرنج وطلسم بداند واز ابدرجه کمال برساند یکی از فقرا اکرده محمود نام داشت
در فرمود هر علمی در هر زمانی که بود اکنون نیز میباشد زیرا که محققان کفته اند کربیت هست میشود وهست نیست میکرد
اما کاهی ظهور دکاهی بطون دکاهی بوند وکاهی کمون بهم میرسانند هر علمی که طالب پیدا میکند آن علم ظهور وبروز بهم میرساند

وچون مضمون الکریم عزیز لما جهل هر علمی که دشمن پیدا میکند آن علم بطون وکمون بهم میرساند وعدد پرده اختفا میرود چنانچه
دراین روزکار اکثر علوم مفیده در پرده حجاب رفته وچون عروس در حجله خفا کوشه کرفته حرف ضرب یضرب و
تمال یعقل واصل ایا حاشیا است ودست تصرف قوی وشک وسهو نادانستن خطاها است وبحث طلاق ولعان و
ظهار وبیع وشرایت ومنطق ایشان بیان نحو دن رباو اصول ایشان لحن صوفیه وفروع ایشان ضرب هزاراست وکلام ایشان
نوع ولیف وربالن وحناست وحدیث ایشان بدعت در دین خدا است واخبار ایشان بدعت اختراع در شریعت سید الانبیاست
وحکمت ایشان اندیشه بتحصیل دنیا است واعداد ایشان حساب اذیت وآزار عرفا است ورمل ایشان جو بر عباد الله
است وطلسم تحصیل جاه است فقیری بخدمت دده محمود عرض نمود که آنچه فرمودی حق وبیان واقع است اما اینکه
کفتی اکنون علم طلسم موجود است این بیان از برهانی وراین کلام را نشانی بایدده محمود بعد از استماع کلام ان فقیر صحیفه
کاغذ ومقراض طلبیده از ان کاغذ صورت آدمی برید نقش چند بران کشید وحروف مختلفه بران نوشت وشمشیری از
کاغذ برید بدست انصورت داد انکاه انصورت را بر زمین نهاده همانا دم انشکل در حرکت امد ورفتار کردن کرفت
واهل مجلس بر نسیت فرار نمودند مکر فقیر وقامل آنکار چوبی بزرک مدول کذاشته معتاد وچوب الیجوب را داخل
مدول نمود انصورت شمشیر را چنان بران چوب نواخت که دو نیم ساخت همکی در حیرت افتادیم وتعجب کردیم آخر الامر
حیرتی خواندم بران دمیده از اکرفت وبهم مالید **ذکر اینه کول** بکسر همزه ویاء تحتانی وفتح نون وها ساکنه وضم کاف
فارسی وواو مجهوله وسکون لام قصبه ایست شهر مانند ومحلی است خاطر پسند وی در زمین هموار واقع وجوانب اربعه این
واسع از اقلیم پنجم است ودر چهار منزلی اسلامبول اتفاق افتاده ودور آن هر طرف قریب دو فرسخ کوه عظیم وبر جنکل است
ابش فرحناک وخاکش طرب فزای وباغاتش دلکشای ومحتوی است قریب سه هزار خانه معمور وعماراتش همچنین موفورات
مردمش دنیدمشرب اغلب حنفی مذهب وبعضی عیسوی وقلیلی علی اللهی اند واتحاد ملت نهاد اتحادیه شده ذکر کیفیت بعضی از
ایشان اختصار مینماید **ذکر رضوان پاشا** امیری جلیل القدر وشهریار منشرح الصدر بود وبکثرت دولت ووفور ثروت بر
اکثر امرا اندیار تفوق میجود اصل انشهریار دیار خراسان بود واجداد وی در خدمت عثمان بیک که اول ملوک آل
عثمان است بکشور روم آمده ابا عن جد بحکومت اندیار اشتغال مینمودند رضوان پاشاه امیر حقیر نواز وظالم کداز بود واز
مردم جاهل ورذل بغایت اجتناب مینمود وعمر معقولی یافته وتمامت عمر بوادی حکومت شتافته وصحبت عرفا مایل در
امور ملک داری کامل وشهریاری عاقل وعالم وعادل وباذل بود وان معاصی بغایت کریزان واز ظلم وجور هراسان
بود حق ان صغایر وظهور وباریها احتراز مینمود وبر عبادات مفروضه وقلیلی از سنن قناعت میکرد روزی فقیر در خدمت
بنیاز آورده که چه سبب عبادات بسیار نمینمائی وباعمال وافعال سنتی مرتکب نمیشوی در جواب فرمود که تعریف عصمت را
کرده اند وعصمت معصوم را کرده اند که معصوم انست که کناهان صغیره وکبیره نکند ونکرد صغایر وکبایر نکرد وعمدا وسهوا

وعصمت معصوم بودن است از معاصی صغیره و کبیره و کسی که گفته که معصوم است کسی که عبادت بسیار کند و صوم و صلوة
بسیار بجا آورد و در کثرت عبادات سعی بلیغ بجای آورد مگر تو نشنیده و در کتب اخبار ندیده که ابلیس لعین هفتاد هزار
سال عبادت کرد آخر بیک گناه از عبادتش برآورد و اِنَّ عَلَیْكَ لَعْنَتِی اِلَی یَوْمِ الدِّینِ را مخاطب گشت و بفَاخْرُجْ اِنَّكَ
رَجِیمٌ را نشانه شد ابد الآباد مطرود و مردود درگاه گردید و همچنین بلعم باعورا عبادت موهوم بیک معصیت بعد از
هفتاد سال عبادت راه دوزخ پیش گرفت و سگ اصحاب کهف بسبب حذر نمودن از سگی حق تعالی و برایند بوقت بس
معلوم شد که بسیاری عبادات و ظهور صوم و صلوة و شانه بجبین و عطر مالیدن و سرمه کشیدن و خرقه پوشیدن
و جبه بر دوش انداختن و عمامه کبیر ساختن و عصا با دامن در دست گرفتن و شب جمعه حمام کردن باعث نجات نمود و
نان جو خوردن و دست و پا را حنا کردن و ریش را دو شاخ نمودن و در جنازه رفتن و وصی اموات شدن سبب رستگاری
نیا نکه اعظم عبادات بعد از تحصیل معارف دینیه ترک معاصی نمودن و مناهی نا کردن است فقیر عرض نمود تا ببین تو چه جناب
تو و از عون عنایت الهی خویش را از چنان نمایان هالک و بحلقه عارفان درگاه و سالکان راه برسانی پاسخ فرمود که … بشنو
معصیت بر دو قسم است اول صغیره دویم کبیره و بعضی محققان گفته اند که جمله معاصی کبیره اند و صغیره نمیباشد زیرا که مثال … ویند
در مخالفت امر و نهی صغیره و کبیره و معاصی اطلاق مینمایند باعتبار ما فوق و ما تحت آن و الا در مخالفت امر باری تعالی جمله کبیره
است مانند آنکه نگاه کردن بنا محرم تا بوسیدن و بوسیدن نسبت بزنا البته نگاه نسبت ببوسیدن و بوسیدن نسبت بزنا کمتر
خواهد بود و جمعی بر آنند که کبیره عبارت است از گناهی که از ارتکاب آن بدون توبه آدمی را از عذاب بیرون نمیبرد و مستحق عذاب الهی میکند
از سعی تمام ایمان تو بیرون میبرد و صغیره عبارت است از چیزی که بدون اصرار … از عذاب بیرون نمیبرد اما اصرار کردن بر معاصی
صغیره کبیره میشود اما کبیره در میان علما و دانشمندان اختلاف است بعضی بر آن رفته اند که کبیره گناهی است که حق تعالی در قرآن مجید
وعید عقاب بر آن داده و گفته اند گناهی است که صاحب شریعت حد بر آن مقرر نموده است از ابن عباس مرویست که گناه کبیره بهفتصد
میرسد اما اگر کسی صد گناه بکند با اعتقاد فقیر آنکس از معاصی صغیره و کبیره مصون و محفوظ باشد من جمله پنجاه گناه آن بظاهر
شرع تعلق دارد بر این موجب اول شرک بحضرت سبحان و اعتقادات فاسده که مخل ایمان است دویم قتل انسان بغیر حکم یزدان
سیم تهمت گفتن بزن عفیفه و پارسا چهارم اکل مال یتیم بغیر رضای خداوند عظیم پنجم ارتکاب زنا نعوذ بالله منه ششم فرار از جنگی
که واجب کرده است … هفتم عقوق پدر و مادر هشتم لواطه کردن با مردان نهم ربا و سود خوردن دهم دزدی
قطاع الطریق کردن یازدهم سحر و جادو نمودن دوازدهم گواهی دروغ دادن سیزدهم افترا و بهتان بر کسی کردن چهاردهم ناامید از
الهی شدن پانزدهم ایمن از عذاب الهی بودن شانزدهم خمر و شراب خوردن هفدهم استخفاف کعبه مکرمه نمودن هجدهم اعرابی شدن بعد از
هجرت نوزدهم بیعت امام شکستن بیستم گوشت میته و مردار خوردن بیست و یکم گوشت خوک خوردن بیست و دویم … بیست و سیم
گوشت سگ خوردن بیست و چهارم گوشت حیوانی که بنام غیر حق تعالی کشته باشند تناول نموده بیست و پنجم قمار بازی کردن بیست و ششم

وزن و کیل کم دادن بیست و هفتم اعانت ظالمان در ظلم نمودن بیست و هشتم حبس حقوق مردم کردن بیست و نهم مال را در حرام
صرف نمودن سی ام طریق ملاهی و نواهی بودن مانند دف و طنبور و سنتور و امثال آن سی و یکم روزه واجب را خوردن
سی و دویم زکوة نادادن سی و سیم نا کردن صلوة و ترک نمودن آن سی و چهارم تا حج کردن سی و پنجم عداوت مؤمنان نمودن
سی و ششم مولای سعی قلتبانی کردن سی و هفتم اعتراض بر تقدیرات الهی نمودن سی و هشتم با اهل بدعت معاشرت کردن سی و نهم
عیال خود را ضایع گذاشتن چهلم فحش و دشنام دادن چهل و یکم در مجلس فسق و فجور بودن چهل و دویم افترا بر خدا و رسول بستن
چهل و سیم نرد و شطرنج باختن چهل و چهارم مدح کردن کسی که مستحق مدح نباشد چهل و پنجم مذمت نمودن کسی که مستحق مدح باشد
چهل و ششم بر مسلمانان ستم و جور کردن چهل و هفتم امر به بدیها کردن چهل و هشتم نهی از نیکیها نمودن چهل و نهم تجسس معایب و
قبایح مردم کردن پنجاهم تعلیم کردن علم سحر و جادو و خواندن فن شعبده و امثال آنها ذکر معاصی باطنی که در عرف عرفا در
باصطلاح حکما اخلاق ذمیمه و افعال رذیله گویند بر ارباب فن و اصحاب بینش پوشیده نیست که اعظم مهلکات معاصی … کردن
کبار اخلاق ذمیمه و افعال رذیله بر ارباب فن و اصحاب بینش پوشیده نیست که اعظم مهلکات معاصی … کبار اخلاق
ذمیمه و افعال رذیله است بلکه جمیع گناهان که مذکور شد در ضمن اخلاق رذیله مندرج و معاصی کبیره در آنها مندرج بلکه اگر
شخصی یکی از آنها را مرتکب شود آن شخص کامل و مراد وی حاصل است مناسب مقال است که یکی از خوش طبعان شیراز روزی بفقرا
مخاطب ساخته گفت که حافظ شیرازی گفته نظم مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست مضمون
شعر حافظ کفر و زندقه است و خلاف شرع است زیرا که اگر کسی مردم را آزرده نسازد و آزار بکسی نرساند و هر فسق و فجور در
خلاف شرع که خواهد اقدام نماید کافر است فقیر گفت خواجه قدس سره در این بیت جمیع سعادات دنیوی و اخروی را درج نموده
مراد خواجه از این بیت که تو فهمیدی نیست بلکه مراد خواجه این است که هر که بخلاف ما انزل الله اقدام نماید باعث آزار حضرت کردگار
و رسول مختار و ائمه اطهار علیهم السلام میشود چنانکه بزرگی گفته شعر ای هواهای تو خدا انگیز وی خدایان تو خدا آزار حاصل
کلام آنکه هر که از نواهی و معاصی باطن خود را نگاه دارد و طریق اخلاق نکوهیده و افعال ناپسندیده نسپارد باتفاق جمیع عقلا و … در
دانشمندان جمله و فرق از جمیع نواهی و معاصی صغیره و کبیره ظاهری مصون و محفوظ باشد و صاحب نور عصمت و مالک کنوز …
گردد زیرا که چون کسی را ناکردن نواهی باطن و ناسودن معاصی اخلاق ملکه شود هر آینه بتوفیق الله از آنکس ذلت معصیت صدور
نیابد بعد قیام و اقدام گناه نشاید خواه عمدا و خواه سهوا جز اَلسَّلْمَانُ مِنَّا اَهْلَ الْبَیْتِ اشارت بشان است و اَبُوذَرٍّ اَمْثَی
شَبِیهُ عِیسَی بْنِ مَرْیَمَ فِی زُهْدِهِ مخبر از آن و اَبَرْقَعٌ شَیْئٌ فَاِنَّهُ مِنِّی مصدق مقال است گناهان باطنی اگرچه بسیار است حصر
اما بحسب کلی ادنی پنجاه است و ما در آنها معرفت درگاه اول استهزا و مراد از آن بر بندگان خدا افسوس داشتن و خوار
شمردن و بنظر در نیاوردن و ریشخند کردن است قوله تعالی وَاِذَا خَلَوْا اِلَی شَیَاطِینِهِمْ قَالُوا اِنَّا مَعَکُمْ اِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ
اَللّٰهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَیَمُدُّهُمْ فِی طُغْیَانِهِمْ یَعْمَهُونَ بزرگان گفته اند که مستهزی را … کام کرده چنانکه در کلام … کبار

مِنْ اسْتَهْزَأَ بِالنَّاسِ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَتَصَدَّقَ النَّاسُ عَلَيْهِ وَقِيلَ الْمُسْتَهْزِئُ لَمْ يَمُتْ إِلَّا بِالذِّلَّةِ بیت مرد مستهزی بود مردود حق
حق ازو بیزار و بیگر وان ورق دویم اسراف و مراد ازان بذل اموال است در غیر موضع و بخشش در غیر موضع حق تعالی دشمن
میرفناست چنانکه فرموده وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ و در جای دیگر برادر شیطان گفته إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ
الشَّيَاطِينِ رسول خدا فرمود کم لَا خَيْرَ فِي السَّرَفِ یعنی در اسراف خیری نیست و هر که اسراف و اسخاو جود میدارد و تبذیر را
بذل و کرم شمارد مصرع زهی تصور باطل زهی خیال محال بزرگی گفته که الرضا بالكفاف خير من السعي على الاسراف نظم ای
اسالکر انفاق به مال حق ناجز بار حوم من اسراف کاهی بر اصطلاک و از حد اعتدال تجاوز کند میز اطلاق مسود
چنانکه باری تعالی در کلام مجید بقوم که لواطه میکردند خطاب عتاب آمیز فرموده أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ
النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ سیم مفاخرت و مراد ازان مباهات کردن است باشیاء خارجی که در معرض آفات و اصناف زوال
در معنا زایل نباشد و ثبات و بقا آن و وثوق و اعتمادی نباشد خدا تعالی چنین کسی را دشمن دارد چنانکه فرموده ان الله لا
يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ نقل است که مردی جاهل در لباس زیبا و کوت زیبا بر اسب رهوار سوار و جاهلی چند از پس و پیش آن
خود بسته روان و مخر کنان میرفت زنده پوشی صاحب هوشی بوی گفت ای جوان اگر افتخار تو بجامه اطلس و دیبا ستان فخر
لاحق است نه بتو و اگر مباهات بر اسب است بین ان بر اسب عاید است نه بتو و اگر فخر تو برین جاهلان چند دار از حیوان
مانندانست که در پس و پیش تو روان اند این فخر بی لاحق بود نه تو و اگر افتخار تو برابا و اجداد است آن فخر لاحق بدان رشت
نه بتو نظم کیرم پدر تو بود فاضل از فضل پدر ترا چه حاصل چهارم بخل و مراد ازان امساک کردن است از بذل انچه بر
صاحبش زیادت باشد و دیگران بران محتاج باشند باری تعالی در کلام مجید صاحبان بخل را مذمت فرموده است قوله
تعالی وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ الى اخر الایه و در جای دیگر فرموده الَّذِينَ
يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا این خصلت خبیثه چهار
مرتبه دارد اول انکه مقدرا ما لابد خود بخورد اما بدیگران ندهد دویم انکه مقدار احتیاج بخورد و نه بکسی بدهد سیم انکه اگر
دیگری چیزی بکسی عطا کند بر نجد چهارم انکه اگر دیگری چیزی باو بدهد نیز برنجد و این مرتبه غایت بخل است سرور اولیا
فرموده بَشِّرْ مَالَ الْبَخِيلِ بِحَادِثٍ أَوْ وَارِثٍ نظم چه دوزخ چه بهشتی جای دوی جیریی بمذهب همه کفر طریقت است امساک
پنجم تکبر و مراد ازان برتری کردن و دیگران اگر از خود کمتر دانستن است اگرچه بروی تفوق داشته باشد ایزد تعالی این صفت
را در مردم دشمن دارد چنانکه فرموده إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ و در حق شیطان فرموده
أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ نظم تکبر عزازیل را خوار کرد بزندان لعنت گرفتار کرد از حضرت رسول مروی است
که مَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللَّهُ و نیز فرموده لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ كِبْرٍ خلاصه مضمون حدیث
اینست که داخل جنت نشود کسی که مقدار خردلی در دل او کبر باشد و نیز فرموده التَّكَبُّرُ مَعَ الْمُتَكَبِّرِ صَدَقَةٌ ششم جاپلوسی

ومراد ازان چاپلوسی کردن و فریب مردم دادن است و خود را بظاهر دوست نمودن و در باطن دشمن بودن است هفتم
تهور وان اقدام نمودن است بانچه نزد خردمندان پسندیده نیست و بمکابره و مجادله از ایشان بردن چنانکه اکثر ابنا
زمان براین مرض گرفتار اند هشتم جبن وان ضد تهور است وان حذر کردن است از چیزی که حذر ازان محمود نباشد
نزد عقلا پسندیده نباشد نهم تحمل و مراد ازان ناداب در حد افراط و ان اسفه نیز گویند وان قوة فکری بود در انچه فا
واجب باشد یا زیاده بر انچه واجب باشد و بعضی ان اکربزی گویند و در حد تفریط ابله خوانند و ان تعطیل این قوه باشد
بارادت نه از روی خلقت خدا تعالی جاهلان را در کلام مجید بسیار مذمت فرموده است وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ
و در جای دیگر بطریق عتاب فرموده بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ و جای دیگر فرموده أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ
و جای دیگر فرموده وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ و امثال ایات مذکوره در مذمت جاهلان است سرور اولیا فرموده بیت
شعر وَفِي الْجَهْلِ قَبْلَ الْمَوْتِ مَوْتٌ لِأَهْلِهِ وَأَجْسَادُهُمْ قَبْلَ الْقُبُورِ قُبُورُ وَإِنَّ امْرَأً لَمْ يُحْيَ بِالْعِلْمِ مَيِّتٌ فَلَيْسَ لَهُ حَتَّى النُّشُورِ
نُشُورُ جاهل را حلوا لهذا ندلیم من ازان حلوای او اندرنیم دهم حسد و مراد از حسد تمنا زوال نعمت از دیگران نمودن
و هر یکی که دیگر ازا باشد بخود خواستن است ایزد تعالی حضرت رسول را از حسد حاسدان بناه بحق بردن امر فرموده
وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ و حضرت رسالت فرموده اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مَحْسُودًا وَلَا تَجْعَلْنِي حَاسِدًا بزرگی گفته حسد قبیح ترین
ذمایم و شنیع ترین رذایل است بیت از حسد و بران شود بنیاد جان از حسد الوده گردد خاندان از حسد ای ای بسی بلا
که هیچ بلا فی میدانی که بر مبتلای ان رحمت نکند گفتار بان حسد است ارباب عرفان حسد را بمرض اکله تشبیه نموده اند
چنانکه اکله خوردن اعضای سلیمه است حسد خوردن دین قویم جناب رسالت فرموده الْحَسَدُ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا
يَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ یکی از دانشمندان سلف گفته که الْحَسَدُ أَوَّلُ ذَنْبٍ عُصِيَ اللَّهُ بِهِ فِي السَّمَاءِ وَهُوَ حَسَدُ إِبْلِيسَ لِآدَمَ
وَأَوَّلُ ذَنْبٍ عُصِيَ اللَّهُ بِهِ فِي الْأَرْضِ وَهُوَ حَسَدُ ابْنِ آدَمَ لِأَخِيهِ حَتَّى قَتَلَهُ زیان حسد بحاسد بیش رسد بیت توانم
انکه بیازارم اندرون کسی حسود را چکنم کو زخود برنج دراست یازدهم حقد و مراد ازان دردن همی و دد پی طبع بودن
و اگر احیانا از حسنی صادر شود نادم شود و پشیمان گردد و سرانجام از بدیها نجامد و بعضا در ایت کذو بعضی گفته اند
که حقد کینه ور بودن است در باطن دوازدهم حماقت و مراد ازان بیزی کردن است بر دیگران بغیر استحقاق یا ارتکاب شدن
امور یکه پسندیده عقلا نباشد و چندان دران مبالغه کند که بمحو فریب شود حضرت ولایت منقبت حسین بن علی
فرموده أَحْمَقُ الْحُمَقَاءِ الْفُجُورُ وَإِنَّ أَكْيَسَ الْكَيْسِ التُّقَى یعنی احمق ترین خلق اهل فجور اند و رشید ترین مردم پرهیزگاران اند
نظم ز احمقان بگریز عیسی چون گریخت صحبت احمق بسی خونها که ریخت دوازدهم حرص و مراد ازان طلبیدن چیزها است
زیاده از واجب و ما یحتاج و دران ولوع نمودن چندانکه بیش یابد بیش شتابد و از انهایت نباشد مگر مرگ چنانکه در حدیث
نبوی امده وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ بیت چشم حرص مرد دنیا دار را یا قناعت پر کند یا خاک گور بزرگی فرموده

حرص همواره ناپاینده باشد الحریص محروم والرزق مقسوم مؤید کلام است در اخلاق ناصری آمده که حرص در قوم
عجم غالب باشد سیزدهم حزن ومراد از حزن اندوه نفسانی باشد از فقد محبوبی یا فوت مطلوبی عارض شود وسبب آن
حرص بوده بر معیشت جسمانی وشره بشهوات بدنی وحسرت بر فقدان وفوات آن واین حالت کسی را حادث شود که
بقای محسوسات وثبات لذات را ممکن شناسد ووصول بجملگی مطالب وحصول مفقودات در تحت تصرف نا ممتنع داند
چهاردهم بطالت ومراد از آن اوقات خود را صرف باطل نمودن وعمر گرامی را ضایع کردن است خواه در طلب معاش وخواه در طلب
معاد در هیچکدام همت نگماشتن وهر دو را ضایع گذاشتن است پانزدهم جبن ومراد از جبن عجز نفس است از تحقق و
ابطال باطل واین صفت مهلک‌ترین رذایل است واصل آن از عدم ایمان وفقد ایقان است وکلام مخبر صادق و ما سیتم
مشفق حکما در استعلاج این مرض گفته اند که استعمال علم منطق وخاصه کتاب قیاسات سوفسطائی علاج این مرض میکند
نفس مریض می‌باید که خواندن کم شر هر آنکس را که این دره نمود انا استعمال منطق هیچ نگشود دوای این مرض آن یقین
کردن واعتماد نمودن بر قول مخبر صادق باشد تا از ورطه هلاک جبن خلاص گردد ومحکم ولا رطب ولا یابس الا
فی کتاب مبین علاج شود شانزدهم خدعه ومراد از خدعه مکر وکید نمودن وبدان سبب جستن وسایل دنات بدکمان
با جلب نفع است بخود اما از کلام حضرت علام مستفاد میشود که در غیر است قوله تعالی ولا یحیق المکر السیئ الا
باهله وحضرت رسول صلعم فرموده من حفر بئرا لاخیه وقع فیه تکون تاثیر آن زیاده باشد وباری تعالی مکر زنان
عظیم شمرده وان کیدکن عظیم ونیز از این شریفه کذلک کدنا لیوسف ما کان لیاخذ اخاه مفهوم میشود که کید گاهی
باشد که جلب نفع خود باشد بدون الحاق ضرری بدیگری چنانکه حضرت یوسف علیه السلام برادر خود ابن یامین نمود ودون
منع ابن یامین واسباط یعقوب بود داری بیت مکرها در کار دنیا بارد است مکرها در کار عقبی وارد است
هفدهم جمودت ومراد از جمودت ساکن شدن نفس است از حرکت در طلب لذتهای ضروری که عقل وشرع بر اقدام آن رخصت و
اجازت داده باشد واین جمودت از روی اراده بود نه از نداء نقصان خلقت هجدهم خیانت ومراد از خیانت بی اعتمادی کردن
است در آنچه عقلا وشرعا رخصت تصرف جایز نباشد خدا دشمن دارد خاین را قوله تعالی ان الله لا یحب من کان خوانا
اثیما واین صفت خبیثه در مال وعیال وکلام تاثیر جستن دارد مال حال خاین منجر بافلاس واحتیاج شود وبعد ازکت
کند چنانکه رسول صلعم فرموده الخیانة تجر الفقر وخاین پیوسته خایف باشد الخائن خائف چنانکه بکرات مشاهده
گشته وانسر صد تجربه گشته است نوزدهم خوف ومراد از آن ترس وهراس بخود راه دادن ودل بر آن نهادن است خوف از
توقع مکروهی یا انتظار محذوری تولد کند که نفس بر آن قادر نباشد وتوقع وانتظار نسبت باحادث تواند بود که وجود آن
در زمان مستقبل باشد واین حادثه یا از امور سهل بود یا نه وبر هر دو تقدیر یا ضروری بود یا ممکن وممکنات را یا اصل
صاحب خوف بود یا اصل غیر او وخوف از هیچکدام از این اقسام مقتضای عقل نیست بی شک که عاقل عجزی را از این اسباب خلف

باشد

باشد بیست و یکم عشق ومراد از آن صرف همت است همگی بطلب یکچیز یا یک شخص معین وغایت اوقات خود صرف نمودن بر آن
شی واحد یا شخص واحد جهت سلطان شهوت وعوارض این مرض در غایت دنائت بود وگاه باشد بر تلف نفس
هلاک او عاجل یا آجل رسد بیت مبرم تا عنان شرکیرم زنم از دست خوبرویان داد اهل عرفان در تحقیق عشق کلمات
عقل پسند گفته اند در موضع خود مذکور خواهد شد بیست و دوم دون همتی ومراد از آن طلب امور خسیسه نمودن است
که در نزد عقلا ودانشمندان پست وخسیس باشد وخواستن چیزهایی که طلب آن مذموم وردی باشد بیست و سوم هتک
ومراد از آن گفتن چیزی است بر کسی که انجیر در آنکس نباشد واز آن اظهار خللی رسد که لاحق آنکس شود واین صفت خبیثه را
امر اینر گویند واحادیث انبیا در مذمت آن وارد شده است بیست و چهارم حقد ومراد از آن کینه ور شدن وکینه از دل
بیرون نا کردن است وبعضی گویند شح حرص مفرط است بر تحصیل اسباب دنیوی بیست و پنجم شماتت ومراد از شماتت
ربیع حال دیگران خرمی نمودن وایشان را متهم کردن است مقصود آنکه از بدی که بدیشان رسیده از بی تدبیری ایشان
عاید گشته وهر که بدو بخواهد رسید اگر چه بر خود تصور نمودی یقین کردی که آن قضا وقدر است وممکن است که بدو
نیز لاحق گردد بیست و ششم ریا ومراد از ریا عمل کردن است بانچه خواهد دیگران پسند آید وبنظر مردم نیکو نماید وفعل او را
نیکو شمارند واو را از نیکان بیندارند باری تعالی در کلام مجید بسیار از اهل ریا مذمت نموده است من جمله این آیه الذین
ینفقون اموالهم رئاء الناس ومانند این وارد است بیست و هفتم طمع ومراد از آن چیزی در خواست کردن است از غیر ضروری
مطلق طمع مذموم است ودر مذمت طمع اخبار بسیار وارد است با طمع یار است بیت طمع را سه حرف است هر سه تهی طمع آورد
مردان زبان دزدی بیست و هشتم عجب ومراد از آن ظن کاذب بود در نفس خود در استحقاق منزلتی که مستحق آن
نباشد حضرت رسول صلعم فرموده اذا اراد الله بعبد خیرا بصره بعیوب نفسه الحق خود بین شدن وگمان نیکی در خود
بردن وخود پسندیدن ورذایل ذمیمه را حسن شمردن غایت حماقت وکمال شقاوت است وچنین کسی را باری تعالی
دشمن دارد بیست و نهم طعن ومراد از آن پوشیدن ومحو کردن است هنری اگر در کسی باشد وعیبکری تعلیم نا
کردن اگر چه اثر آن هنر که بیاموزند همچنان تمام باقی باشد وهیچگونه نقصان نپذیرد سی ام ظلم ومراد از آن جور وستم
کردن است وکسی که سزاوار نباشد وطلب اسباب معاش از ره جور وستم نمودن چنین کس ظالم نفس خود باشد قوله تعالی
فمنهم ظالم لنفسه وظلم بمعنی وضع شی در غیر موضوع له خود باشد وظالم شقی‌ترین مردم باشد وگاهی ظالم چنانکه
ظلم ارو دد که از شعله آن عالمی بسوزند حق سبحانه وتعالی ظلم وظالم را بسیار مذمت نموده ودر جایی لعنت فرموده الا لعنة
الله علی الظالمین ودر جایی فرموده ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار واز حضرت رسول صلعم مرویست که اتقوا
دعوة المظلوم فانها لا ترد ودر کلام کبار آمده الظلم اوله اعراض وآخره انقراض بیت ظالم مردوق عدو زاراد
عادل کنت ونام نکو یادگار کرد بزرگان گفته اند که ظالم همواره بسیار مال باشد ومظلوم کم مایه وعادل

وظلم در عجم بسیار باشد چنانکه فیروز و اکثر معموره عالم کردند و بعضی ملوک ترک و تاجیک و عرب و روم و زنگ و هند
و سند و یمن و دکن و مغرب رسید در هیچ بلدی از بلاد جهان و در هیچ مکان هزار یک و از بسیاری اندک ظلم ایشان واقع
نشد و بنظر نیامد که تا بانتظام امور اهل ایران بجور و ستم باشد نعوذ بالله من سخط الله سی و یکم ظن و مراد از آن گمان بیجا
کردن و غیر بصورت نماید و اکثر آن دروغ باشد و بعضی بطریق عابد شود ایزد تعالی نهی از آن فرموده یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا
کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم و حضرت رسول صلعم فرموده ایاکم والظن فان الظن اکذب الحدیث و باری تعالی در جای دیگر
فرموده ان الظن لا یغنی من الحق شیئا سی و دوم غدر و مراد از غدر عهد و سوگند شکستن است بدانکس که اعتماد بر او کرده باشد
و توقع نیکی داشته باشد و این صفت خبیثه را وجوه بسیار است و استعمال آن در مال و جاه و عیال و مودت و امثال آن
اتفاق افتد نظم تا الم بدست غداری بود لاجرم منصور و داری بود هیچ وجه من الوجوه بنزد عقلای هیچ ملتی محمود
نیست از حضرت رسول صلعم روایت است که لکل غادر لواء یوم القیمة یعرف بقدر غدره سرور اولیا ع فرموده الوفاء لاهل الغدر غدر
عند الله والغدر لاهل الغدر وفاء عند الله تعالی سی و سیم عجب و مراد از آن اوصاف و اشیاء خود در نظر خود نیکو دانستن
و از آنچه بود دیگران تفوق نمودن و قدرت خویش را در امور بکمال دانستن و دیگران را عاجز پنداشتن است و هی الحمق نادان
که بجهت های فانی مغرور شود بکمالات صوری و اسباب دنیوی مغرور گردد بیت حافظ افتادگی از دست مده زانکه حسود
عرض و مال و دل و دین بسر مغروری کرد سی و چهارم غضب و مراد از آن خشم ظاهر کردن و کین در سینه داشتن است بغیر موقع و آزار
و اذیت نمودن است بغیر موضع و گاهی غضب بعضی اشخاص چنان مستولی شود که با جمادات و نباتات خشم گیرد از حضرت رسول صلعم
روایت که الغضب من الشیطان وان الشیطان من النار وانما یطفئ النار الماء فاذا غضب احدکم فلیتوضأ و نیز فرموده
خیارکم من یکون بطیء الغضب سریع الفیء و شرارکم من یکون سریع الغضب بطیء الفیء بعضی اشخاص مشاهده نموده است
که در حین غضب با جمادات خشم کرده مشت زده است سی و پنجم غیبت و مراد از آن در غیبت مردم صورت حال ایشان تقریر
کردن است بنحوی که اگر آن گفتار بدیشان برسد ایشان را ناخوش کرده این صفت خبیثه را عمرین گویند باری تعالی غیبت را نهی فرموده
ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا حسن بصری گفته الغیبة فاکهة النساء و الواجب زنان غیبت
جستن کنند در اخبار آمده که الغیبة اشد من الزنا این صفت ردیه در اکثر بلاد ایران متداول است الا ما شاء الله و قلیل
من عبادی الشکور سی و ششم کذب و مراد دروغ گفتن است عقلا گفته اند که کفر و صحت هیچ اند دروغ گفتن است عقلا
گفته اند که کفر و صحت هیچ اند دروغ است چه تمیز بشر با انسان بر حیوان اول بواسطه نطق است و غرض از نطق اعلام غیر بود
آنچه میگوید و دروغ منافی این معنی است پس دروغ مبطل خاصیت انسانی باشد ایزد تعالی دروغ گویان را در کلام مجید بسیار
مذمت فرموده است من جمله قوله تعالی انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون بآیات الله واولئک هم الکاذبون و در جای دیگر
فرموده الا لعنة الله علی الکاذبین حضرت رسول صلعم فرموده ایاکم والکذب لانه یهدی الی الفجور والفجور الی النار و نیز

فرموده ایاکم والکذب فانه باب من ابواب النار و در اخبار آمده که سئل رسول الله صلعم المؤمن یزنی قال نعم قیل المؤمن
یسرق قال نعم قیل المؤمن یکذب قال لا حاصل معنی آنکه سؤال کرده شد از حضرت رسول صلعم که مؤمن زنا میکند حضرت
فرمود بلی دیگرباره پرسیده شد که مؤمن دزدی میکند فرمود بلی باز سائل گفت مؤمن دروغ میگوید فرمود نمیگوید سرور اولیا
فرموده الکذب یحیض الرجال و ایضا فرموده لا مروة للکذوب و در کلام بزرگان آمده من عرف بالکذب لم یسمع صدقه
یعنی هر که بدروغ گفتن معروف شد اگر راست گوید کسی از او نشنود و مثل الکذب جماع کل شر و اصل کل ذم یعنی دروغ
جمع هر شر و اصل بدیها است سی و هفتم نفاق و مراد از آن دل با زبان راست نداشتن و بظاهر دوست نمودن و در باطن دشمن
بودن است حق جل و علا میفرماید یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم از حضرت رسول صلعم روایت که علامة النفاق ثلث
اذا وعد خلف و اذا اؤتمن خان و اذا حدث کذب حاصل معنی آنکه علامت نفاق سه چیز است اول آنکه چون وعده کند خلاف نماید
دویم آنکه چون او را امین شمرند خیانت کند سیم آنکه چون سخن گوید دروغ گوید و در روایت دیگر اذا عاهد غدر و اذا خاصم
فجر یعنی چون عهد کند غدر نماید و چون خصومت کند افتخار نماید و ایضا فرموده اعوذ بک من النفاق و سوء الاخلاق
و جناب باری تعالی در باب اهل نفاق فرموده ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و لن تجد لهم نصیرا بزرگان گفته اند
منافق بدتر از کافر است نعوذ بالله منه سی و هشتم نمیمه و مراد از آن سخن چینی است که سخن این بدان رساند بی آنکه از گوینده
سؤال نماید و در گفتن سخت نپذیرد این صفت رذیله را اصحاب تیز گویند و در کلام مجید آمده هماز مشاء بنمیم مناع
للخیر معتد اثیم از حضرت رسول صلعم روایت شده لا یدخل الجنة نمام حاصل معنی آنکه داخل نمیشود در بهشت سخن
چین و نیز فرموده النمام لیس من امتی سخن چین از امت من نباشد صدق رسول الله صلعم نظم سخن چین کند تازه جنگ
قدیم بخشم آورد نیک مرد سلیم میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است از این همنشین تا
توانی گریز که مر فتنه خفته را گفت خیز سی و نهم سوء خلق و مراد از آن معاشرت نمودن است بطریق خشونت و سخن گفتن است
بترش رویی و تلخی و مکالمه کردن است بناهمواری شعر هفت دوزخ چیست اخلاق بد است هشت جنت چیست اخلاق
خوش است چهلم ضیم و مراد از ضیم تکلیف نمودن است بتحمل ظلم بغیر وجه انتقام عاقل باید در انتقام قیام و اقدام نماید
تا دانند که بعضی بی غیرت که عاید و عایق نخواهد گشت چهل و یکم طلب و مراد از آن جستن اسباب دنیوی جاه و مطلق
کم شده عوض جوید یا مفقود را جوید یا چیزی را از اسباب دنیوی جوید در هر حال طلب دنیوی مذموم است چه دنیا و
اسباب آن در معرض فنا و زوال است و در جستن آن تضییع عمر بی همال است چهل و دوم هزل و مراد از آن سخنان بی اصل
و بی مآخذ گفتن است جهت خندیدن و انبساط نمودن عقلا هزل را بغایت مذمت نموده اند و احتراز از آن لازم شمرده اند
چهل و سیم لجاج و مراد از آن ستیزه کردن باشد و این صفت خبیثه بنا بر اوصاف رذایل است بیت ستیزه بجائی
رساند سخن که ویران کند خانهای کهن چه که لجاجت متضمن نظام عالم را اختلال کلی طول اتمام میشود چهل و چهارم عجلت

و مراد از آن شتاب و بی‌صبری نمودن است در امور دنیوی و تحصیل اسباب که مطلوب نفس او است العجلة من
الشیطان یعنی شتاب از شیطان است نظم طریق عشق پر آشوب و فتنه است ای دل بیفتد آنکه درین راه با شتاب
رود حبل بیست و پنجم مزاح و مراد از آن بر افعال و اقوال مضحک قیام نمودن است و مزاح کننده در نظر مردم وقع ندارد
چنانکه در کلام کبار آمده المزاح یأکل الهیبة کما یأکل النار الحطب و باشد که بمرتبه رسد که از آن ضرر
دینی و دنیوی از مال و جاه و غیر آن بدیگری عاید گردد و حضرت رسول ص فرموده المزاح استدراج الشیطان
حبل بیست و ششم مقت و مراد از مقت دشمن داشتن و خصومت نمودن است با مردم یعنی جنگ و عداوت کردن بلا سبب حبل بیست و هفتم
وقاحت و مراد از آن بیشرمی کردن است در امور و در آن اندیشه نمودن است از خلق و خالق و حیا نا کردن است از خویش و بیگانه
حبل بیست و هشتم امل و مراد از امل تمنا و آرزوست مطلق خواه از جمله محالات باشد و خواه از ممکنات و آن را غایت و نهایت نباشد و
این صفت از امهات صفات ذمیمه است و امل اکثر ثمرهٔ خبیثهٔ اخلاق رذیله است حبل بیست و نهم مجادله و مراد از آن جدل و بحث
کردن است با کسی که حق بطرف اوست و خواهد خویشتن را محق گرداند و باطل خود را کرسی نشاند و این محق را مبطل سازد و بدین
سبب خود را آرام و تسکین دهد چنانکه ابنای زمان را طریقه این است حبل سی‌ام یأس و مراد از آن نومید شدن از رحمت الهی
و مأیوس بودن از عنایات بی غایات نامتناهی باری تعالی نهی نموده است در کلام مجید چون و لا تیأسوا من روح الله انه لا
ییأس من روح الله الا القوم الکافرون و در جای دیگر فرموده لا تقنطوا من رحمة الله این معاصی ظاهری و گناهان باطنی
است که مذکور شد اگر کسی بتوفیق ایزدی و عنایات سرمدی مرتکب معاصی مذکوره نشود و بگرد مناهی مسطوره نگردد
هر آینه عارفی است ربانی و عالمی است سبحانی و او است از جملهٔ مقربان درگاه الوهیت و از واقفان حضور ربوبیت اللهم
وفقنا و انفعنا بمحمد و آله الطاهرین ذکر ارزن الروم شهری است عظیم و معتبر ابنیه‌اش دلپذیر و هوایش سردسیر
از اقلیم پنجم است و مشتمل است قریب به ده هزار باب خانه معموره و عمارتش بیقصور و حبوب و غلاتش موفور و چندان
باغات و بساتین ندارد مردمش ترک زبان و نسبت بفقرا مهربان اغلب حنفی مذهب و نصاری نیز بسیارند و قلیلی شیعه امامیه
و کثیری غالی در آنجا سکونت دارند مساجد عالی و حمامات متعالی و اسواق مسقف و دکاکین مکلف فراوان دارد و اشهر کلیساهای
دنیا در آن دیار اتفاق افتاده و اکثر مشتهیات در آنجا مهیا و آماده است گویند در آن بلده کلیسایی است در غایت عظمت چنانکه
عالی‌تر از آن عمارت در آن ولایت نیست و کشیشان آن بجاه کن میباشند در وقت ولادت حضرت رسالت پناه ص پاره‌ای از آن فرو آمد
هر چند خواهند که از آن تعمیر کنند ممکن نمی‌شود و بعضی از آن کلیسا مسجدی بشکل کعبه معظمه ساخته اند ذکر اسکدار بضم همزه و ... قلعه
قسطنطنیه در ضمن آن مذکور خواهد شد ذکر ازمیر بکسر همزه و سکون زاء منقوطه و میم مع الیاء و سکون راء بندریست عظیم
الشأن و شهریست کثیر بنیان در کنار بحر اخضر اتفاق افتاده و طرف شمالش اندلس کهنه و سایر اطرافش گشاده است جنوب
از بندر سمت شمال بلاد فرنگ واقع است و بیشتر اغلب سکنه‌اش نصاری اند ... و میان آنجا کاوران بسیار گویند قریب بیست هزار

خانه در اوست مسکن ارباب دولت و اصحاب تجارت است الحق بندری معمور و متاع هفت کشور در آنجا موفور است از
کثرت دولت و مکنت آنجا هر چه گویند لاف نیست و از وفور امتعه و اقمشه آنجا هر چه تقریر کنند کذب نیست در تواریخ مذکور است
که اول کسی که فتح ازمیر نمود امیر تیمور گورکان بوده ذکر اسپارتا بکسر همزه و سکون سین و باء فارسی مع الالف و سکون راء و تاء
مع الالف شهری خوب و بلده مرغوب است وی در زمین هموار واقع و جوانب اربعه‌اش واسع است آبش خوشگوار و هوایش
سازگار و خاکش طرب انگیز و زمینش حسن خیز و محتوی است قریب شش هزار خانه آباد و عمارتش همه بنیاد و مردمش نیکو نهاد
اکثر مذهب حنفی دارند و امامیه نیز بسیارند و باغات فراوان و میوه‌های سردسیرش ارزان و جو و ارزن در بیابان و در اکثر
خانهایش آب روان است ذکر ارمنیه اصغر ولایتی است معروف و دیاری است بخوبی آب و هوا موصوف از مضافات کشور
اناطولی و محدود است از طرف شرقی بولایت دیار بکر و از سمت مغرب ببحر اخضر و از جانب جنوب بدیار شام و از جهت شمال بقیه
بممالک اناطولی و مشتمل است بکوهستان سخت و جنگلهای پر درخت مجموع بلادش از اقلیم چهارم است اکثر ساکنان آن دیار طایفه
ذو القدر و ترکمان و کرد و قاجار و قهارلو و افشار اند و اغلب حنفی مذهب و نصاری و علی اللهی و شیعه نیز بسیار اند و
محتوی است بر بلاد قدیمه و مدائن عظیمه و قصبات بسیار و نواحی بیشمار و انهار بعید و عیون بعید و چشمه‌های خوش و مراتع
دلکش ذکر ادنه وی از بلاد آنجاست شهری دلگشا و بلده روح افزاست ملوک رمضانیه از آنجا بوده اند فقیر بدیدن
وی رسیده است ذکر افسوس گویند قدیم الزمان دار الملک دقیانوس بوده اکنون قریب پانصد خانه در اوست آبش گوارنده
و هوایش نیکوست زنانش بغایت خوب صورت و مردانش بدسیرت در یک فرسخی آنجا غار اصحاب کهف است فقیر دیده
و یک در آنجا تعبیه کرده اند غار روی بآفتاب است چنانکه وقت طلوع شمس بر آن تابد و غار پر نور آفتاب دریابد از
طرف سلطان روم بر در آن غار بجهت مسافران بیوتات و حجرات ساخته اند و خانقاهی و مدرسه طرح انداخته و موقوفات
بسیار برای اکل و شرب مترددین مقرر نموده اند و خدام جهت خدمات معین فرموده اند و بعضی گویند کهف در قرب شهر طرسوس
است از بلاد ارمنیه اصغر است و اهل تاریخ گفته اند که شهر افسوس از بلاد یونان بوده فقیر گوید که ملک یونان با
ارمنیه اصغر اتصال دارد و از بعضی دانشمندان روم استماع افتاده که شهر افسوس همان است که مذکور شد والله اعلم
ذکر العنتاب قبل از این شهری بزرگ بوده اکنون قصبه‌ایست که قریب دو هزار خانه در اوست هوایش بسردی مایل و آبش نیکو
است و از شهر افسوس یکمرحله دور باغاتش قلیل و غلاتش موفور است وی در زمین هموار واقع و اطرافش واسع است اما طرف
جنوبش کوه قریب و مردمش غریب دوست و دل فریب لیکن عموما خالی از شرارت نباشند غالب حنفی مذهب و نصاری نیز
دارد و در نواحی آن طوایف اکراد بدنهاد و علی اللهی اند و رود سیحان از نیم فرسخی آنجا جاری است در غایت عذوبت و سازگاری
و منبع آن رود بنیم ماهه راه است از مقدار بیست سیاه میباشد چون سر فرسخ بگذرد افزون شود و بمرور انهار موجود در روی
وادی شمال ممالک شام گذشته داخل بحر روم شود ذکر آمد بهمزه ممدود و کسر میم و سکون دال دار الملک دیار بکر است اکنون

همان شهر را بابکر گویند شهری دلکشا و مدینه‌ای بهجت‌فزاست آبش بغایت خوشگوار و هوایش سازگار باروی آن از
سنگ تراشیده ملوک بنی ارتق و آن کشیده‌اند مانند آن حصاری در استحکام و استواری در روزگار کمتر مشاهده شده است
محتوی است قریب پانزده هزار باب خانه و عمارات آن بی قصور و قصورش پر از غلمان و حور و اقسام مشتهیات در وی موفور
هر چه جز اعتدال از وی مهجور است نظم دلکشا و صنعتی که همچو بهشت ساحتش پر مشاعل نور است هر طرف صد جنت و صد
حور است در منظر پاکش سوادش ... و عمار از اقلیم رابع از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات عج م و عرضش از خط استوا الم و
اربعینش ... اطرافش سرسبز ... باغات نیکو و بساتین چون بهشت در اوست و نواحی ایام و قرای خرم بسیار در مضافات آن
مردمش گندم‌گون و سفیدچهره و از متاع حسن بهره‌ور اند و بیشتر نیک و صاحب هوش‌اند دائم حرف گویند در ذهن و ذکا
اعتدال خلقت عموم مردم آنجا از اکثر بلاد روم و غیره ممتازاند جمعی از علما و فضلا و صاحبان تصانیف کثیره از آنجا برخاسته‌اند
اغلب ایشان حنفی مذهب و دیگر عیسوی و دیگر علی‌اللهی و قلیلی شیعه اثنی عشریه‌اند و در اکثر قری و نواحی آن از علی‌اللهی و
نصاری و کردی ... و سایر اکراد اند فقیر مدت هفت ماه در آن شهر مکث نموده جمعی کثیر از دانشمندان آنجا معاشرت کرده
ذکرهم باعث طول کلام خواهد بود مضمون خیر الکلام ما قل و دل بذکر چند نفر از ایشان اختصار نماید ذکر ابراهیم پاشا بن
اسمعیل آقا امیری معرفت‌شعار و وزیری حکمت‌دثار بود فقیر ملازمت ایشان رسیده از طایفه حکام کمتر مشاهده نموده بزیور حکمت و
علم و معرفت آراسته و از اخلاق رذیله پیراسته بود و در فن اکسیرسازی دانا بود و در علم جفر توانا بود چنانکه از وی شنیدم و کثرت
باقوت ممتاز میساخت و طلا و نقره از فلزات ناقصه می‌پرداخت و استادان این فن در بلاد روم و شام پسند نموده‌اند و
صاحبان بصیرت و اهل خبرت سخن پدیدند ... از آن امیر پرسید که بعضی از دانشمندان علم کیمیا انکار نموده‌اند و
وجود آن را منکر شده‌اند توجه میفرمائید و این عقده مشکل را چگونه حل مینمائید در جواب فرمود که اشخاصی که علم کیمیا را انکار
نموده‌اند وجود آن از معدوم دانند ایشان از خود بی‌خبرند و از ... بیگانه‌اند فقیر گفت میگویند قلب ماهیت محال است در جواب
فرمود که این چه مقال است اشخاصی که کیمیا میسازند دعوی تجویز قلب ماهیت نمیکنند بلکه میگویند طبایع و امزجه موالید
ثلاثه معلوم است و مشخص است و حدود طبایع و مراتب آنها معین است و فلزات که از موالید است طبایع آنها بر صاحبان
هوش مخفی نیست بعضی گرم و خشک و بعضی سرد و تر و بعضی از حرارت غالب و برخی یبوست و مزاج طلا با اعتدال قریب و نقره
برودت نزدیک است و فلزات ناقصه استعداد آن دارند که بکمال فضی و ذهبی برسند چون علت و مانع در این میان با ایشان
رسیده و امزجه آنها علت یافته و مریض گشته اگر طبیب حاذق و حکیم مدبر بتدبیر لایق دفع علل آنها کند و بفکر صایب
امراض فلزات بصحت مبدل نماید هر آینه صحیح‌المزاج گشته بمقام بلند و مرتبه ارجمند که عبارت از مقام شمسی و قمری باشد برسند
در این شک و شبهه نیست چنانکه مکرر مشاهده شده است اول کسی که بدین علم ملهم شد حضرت آدم ع بوده و بعضی برآنند که
جبرئیل بوی تعلیم نموده بعد از آدم شیث و ادریس آشکار نمودند و حضرت موسی ع علانیه ساخته چه کرد جمله معجزات آن حضرت

بود چون حبی انگشت عمل برانی میکرد حضرت موسی ع بالهام ربانی حجت تمیز یافتی و جواهر ثمین آن بدید آورده در
ع تا سیه روی شود هر که در او غش باشد اخباری که بر وجود کیمیا دلالت کند از سرور اولیا و بعضی ائمه هدی ع
بسیار است من جمله جناب ولایت‌مآب فرموده مَن حَلَّ الطَّلْقَ فَقَدِ اسْتَغْنَى عَنِ الْخَلْقِ و محققان گفته‌اند که ... فرمودند
بالذهب و صبغ ... در بیان علم کیمیا است و بعضه ساختن نقره جاریه سرور اولیا ع و آورده‌اند بخدمت آنحضرت
آنحضرت که این فلان عجیب دارد مشهور است حکیم اوحدالدین مراغه‌ای قدس سره در کتاب جام جم فصلی در این باب
بیان نموده و بعد فرموده نظم زمره انبیا غلط نروند اولیا در پی سقط نروند کار این باب کار بازی نیست شهر فنا همچنین
مجازی نیست همه معروف قایل‌اند بر این بگرفت این سخن زمان و زمین چون این علم بغایت شریف و فنی لطیف است ذکر
هر بی‌سر و پائی نباید و تا شخص مشتاق حل و عقد ننماید و از استاد کامل و مرشدی مکمل نیابد مصرع کم کم شد آنکه در این ره
رهبری نرسید حکما کیمیا را اخت نبوت و سر ولایت و مثلث الکیان و مربع الکیفیه گفته‌اند باید دانست که لفظ کیمیا
بمعنی حیله و تدبیر است و در اصطلاح قوم ساختن جز بسیار اجزای چند و یا از شیء واحد بتدبیر خاص است در فلزات
که از آن فلزات ناقصه بکمال رسد و آن را اکسیر خوانند و اکسیر بر سه قسم است اول آنکه اجزای چند را از موالید بطریق
تصعید و تطهیر و ترکیب و تدبیر حل و عقد نموده خاک یاد هر ساخته و فلزات ناقصه طرح نماید و بکمال رساند در
طرح این قسم اکسیر اختلاف فراوان است چنانکه یک برنج و یک در یک مثقال صد و پانصد طرح کنند و شاید زیاده بر این
بر طرح نماید دویم آنکه شیء واحد را تدبیر نموده نفس و روح و جسد آن از شیء واحد اخراج کرده بعد از آن وصل و در
فرموده آنرا اکسیر اعظم خاک اعظم گویند یک مثقال آن بهزار مثقال صد هزار و پانصد هزار گفته‌اند بنحاس طرح نمایند
بصورت برون آید و طلای احمر شود بر فضه طرح بر قنطار کنند اند و در ماده حجر مکرم اختلاف نموده‌اند و هر یک از محققان
چیزی اختیار کرده‌اند اکثر صاحبان این فن گفته‌اند که ماده حجر مکرم خاک محترم است و خاک سرخ بهتر از خاک سفید است
و خاک سفید خوشتر از سایر خاکها است جمعی گویند ماده حجر ملح است و ملح حجر بعمل افزون است از سایر املاح فرموده بر آن ذکر
کرده است و طایفه گفته‌اند که موی سر آدم جو است و زمره بیان نموده‌اند که در موالید ثلاثه حجر موجود است بعضی قریب
و بعضی بعید است این کلام خالی از قوتی نیست سیم آنکه فلزات را بوزن خاص و عیار مخصوص در آورده و در بوته کرده زر
ناب و نقره سفید بر آید فی الحال فلزات را ظاهر نماید به همین طریق که هست عمل نمایند صاحبان این علم در عالم بغایت نادر و عزیز الوجود
است چنانکه فقیر در اقالیم مختلفه در عالم سیاحت دیدم ولیکن از بعضی مشاهده شده است در بلاد هند و مغرب و بعضی
بلاد روم عامل این کار باشد و بدانکه جمعی از عرفا و حکما در این علم نظما و نثرا عربی و فارسی و ترکی و غیر آن کتب بسیار نوشته‌اند
و برموز و اشاره و کنایه و گاهی تصریح نموده‌اند مانند افلاطون و ارسطو و طغرائی و خالد و از عرفا جنید بغدادی و جلال‌الدین
رومی و سید نعمت‌الله کرمانی قدس سرهم چنانکه مولانا رومی گفته نظم قادرم بر گنجهای شرق و غرب لیک شد ... دعوی ... دم

و شاه نعمة الله فرموده نظم جوهر زنج چو شد منزل بین ٭ کنش وزن بر سر خاقان چین ٭ اکثر اهل این صنعت گفته اند که جوهر
زنج و مثبت و هر مکلس و زیبق ثابت را بوزن مناسب جمع نموده با ماء خالد مکرر حل و عقد نمایند و دس ملایم دهند
نحاس را از نحوست پاک کند و بمرتبه قمری رساند در این باب جناب نور علی شاه طاب الله ثراه فرموده نظم کر یکی جوهر کنی
او از علم ٭ با یکی کلس الهم جود و ضم ٭ بر دو جوهر یاد کرده از فراق ٭ وز عقاب تا بعش افزوده چار ٭ بعد تشمیع بلیغ سیم و زر هر دو یاب
ذکر اخی افندی مردی دانا و بر عواقب امور بینا بود و در فضل و کمال بر همگنان تفوق مینمود و همواره بتحقیق طریق و طرائق تحقیق
می نمود و از تقلید آباء و اجداد بغایت اجتناب و احتراز داشتی و سخنان محققانه و کلمات فاضلانه گفتی روزی فقیر را مخاطب
ساخته گفت که از مقلدان هر مذهب احتراز لازم و از صحبت عوام الناس اجتناب از لوازم است و قبح و مذمت مقلدان عقلا
و شرعا و عرفا قولا و فعلا وارد و از مضمون آیات قرآنی و اخبار نبوی و اقوال علما شاهد مدعاست مقلدان مانند شتر و مکس و خر
مکس اند که بالذات حرکت با دیجا نجای بروند و بجانب دیگر میل کنند بیت شکر لله که سالک سیر و خر شتر مثیم ٭ اگر چه عمارت
عالم منوط بوجود ایشان و بحکم لولا الحمقا لخربت الدنیا کار و بار دنیا بایشان مربوط است و مانند سایر حیوانات زاد
کثر و باد بعد از ند و بجز اکل و شرب و خواب و جماع و سواری و اخذ و جر و پوشیدن چیزی نمیدانند و تمیز نیک و بد و تفرقه بین
حق و باطل نتوانند و این جماعت را در دید و پیش اهمکان خود بطریق طوطی دین و شیوه اندوخته و شنیده میکنند کافر تحقیق
طبیب است از مسلمان مقلد چه که او را بقای نفس خواهد بود و ارواح مقلدان فانی و نابود نباید کرد برای اولئک کالانعام بل هم
اضل دلالت میکند بر آنکه ارواح عوام فانی و معدوم خواهد بود و ارواح ایشان مانند حیوانات حشر و نشر نخواهد بود و اگر
حشر و نشر داشته باشند حشر حیوانات است ایشان را بقای نیست و آیه کریمه ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل
احیاء عند ربهم یرزقون ایمان بر مطلب وارد و حدیث المؤمن حی فی الدارین موید مدعاست چه که عوام و مقلدان اهل
ایمان نباشند محققان معنی ایمان را گفته اند قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا در تعریف مسلمان مخبر
صادق فرموده المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه در کمال اسلام گفته اند که الاسلام غریب فسیعود غریبا و در تعریف اهل
ایمان فرموده المؤمن اعز من کبریت الاحمر مسلمان اسمی دارد و وجود همین است که مشاهده میشود و مومن خود معلوم است که عزیز
از کبریت احمر است محققان گفته اند که خدا را شناسد و معرفت خود و خدا را تحصیل کرده باشد و ما آدمی جنس که موذی است
و نحو هذا اذیت میرساند حکم مار و کژدم و گرگ و سگ و پلنگ و امثال اینها دارد حضرت رسول فرموده است اقتلوا الموذی
قبل ان یوذی و اگر بکو کاد دیا را داست در قطار گاو و خر و گوسفند و اشتر و امثال آنست و کشتن او بامر اولئک کالانعام بل هم
باشد اینکه گفته میشود که عوام مقلد اند مجتهدان بر زمان بر مقلد اند زیرا که ایشان تقلید کتب سلف خود میکنند و بدان عمل
مینمایند و مضمون آیه کریمه انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون عمل میکنند نظم کر بکویم شرح این بیحد شود ٭ مثنوی
هفتاد من کاغذ شود ذکر اسلامبول قسطنطنیه نام دارد در حرف قاف مذکور خواهد شد ذکر آذن بفتح همزه و سکون ذال و فتح دال

و سکون

و سکون نون ولایتی است عظیم و دیاری است جسیم و مشتمل است بر بلاد معموره و قصبات مشهوره و حدودش از طرف مغرب
بدریای شام و از سمت مشرق بولایت عرب و از جانب جنوب بدیار فلسطین و از جهت شمال بملک دمشق و مجموع بلاد اردن از اقلیم
سیم آب و هوایش بغایت سالم است و جبال و تلالش بیشتر از صحرا و بیابانش است و میوه های گرمسیری و سردسیری فراوان
فراوان است ذکر بلادش بطریق حروف تهجی مذکور خواهد شد ذکر اریحا از بلاد جند فلسطین است وی بطرف غربی اردن
واقع است از بیت المقدس یک منزل دور و نیل و نخل و نی شکر در آنجا موفور و بحار از قریه الجبار خوانند چه که در قدیم دار الملک جبابره
بوده و بمرور ایام خراب شده اکنون بقدر قریه مانده و معدن کبریت در آن محل است مردمش اهل اسلام و از وی بجز نام
معنی از نواحیان کنعان شهر است ذکر ایلیا از اورشلیم و بیت المقدس نیز گویند در ضمن حرف با مذکور خواهد شد ذکر اسکندریه
بندری است عظیم و شهری است قدیم از بناهای اسکندر رومی از بلاد مصر و از اقلیم سیم است و در کنار بحر روم واقع است ساکنان
انجا قوم عرب و مذهب سنی است ذکر ام البلاد وی را قاهره نیز گویند دار الملک دیار مصر است در ذیل حرف قاف مذکور خواهد شد
ذکر اندلس بضم همزه و سکون نون و ضم دال و سکون سین ولایتی است بعضی از بلاد مغرب و مدتهای مدید در تصرف اهل اسلام
بود اکنون قریب سیصد سال است که طایفه اسپانیا از جماعت فرنگ تصرف نموده اند از اقلیم چهارم و پنجم است هوایش نیکو
و بعض بلادش در کنار دریا واقع است و بلاد دیگر از نواحی بیشمار دارد اگر چه فقیر آنجا ندیده اما بقرب وی رسیده ام ذکر اکبر
آباد اکبرآباد گویند شهری عظیم و بلدی جسیم است گویا اختلال ارکان عمارتش رسیده اکبر شاه بن همایون آنجا را آباد کرده
باسم خودش موسوم ساخت در زمان دولت گورکانیه بغایت معمور بوده اکنون قریب پانزده هزار خانه در اوست و اغلب مردمش
هندو اند و اهل سنت و شیعه امامیه نیز بسیار اند وی قلعه محکم دارد و از اقلیم سیم در کنار رود جون واقع و هوایش وسیع است
از شاه جهان آباد هفت منزل دور و جمیع مشتهیات در آنشهر موفور است و هوایش گرم و خاکش بسبب رطوبت خرم است مقبره
تاج گنج که شاه جهان بن جهانگیر که زوجه او ساخته و خود نیز در آنجا آسوده از غرایب عجایب روزگار است گویند نه کرور
روپیه هند در آن مقبره صرف شده اگر چه فقیر داخل شهر نشده اما بحوالی آن ولایت رسیده و بعضی از خلق الله بر او دیده
ذکر آشام ولایتی است میان چین و بنگاله و میان بنگاله و آشام دریای فاصله است و میان آن و ملک چین جبال شامخه و جنگلهای
بعد و رخت چنان شهرت دارد که هر که به آشام رود دیگر بر نگردد نظم او اگر چه شد حریف یار نیامد ٭ حقیقت حال بر کسی معلوم نیست اما
مردم آنجا بار بنگاله تردد میکنند و آمد و شد مینمایند بعد معلوم شد که مردم آنجا همگی کافر و ساحر اند و سحر و جادو در آن
ملک متداول است ذکر امرتسر بفتح همزه و سکون میم و فتح را و سکون تا و ایضا بفتح سین و سکون را ثانی شهری است دلکش و بلده
دلنشین است از اقلیم سیم آبش از چاه و خوشگوار و هوایش گرم و سازگار و محتوی است بر قریب چهل هزار خانه معمور و اکثر میوه های
سردسیری موفور مسکن ارباب دولت و اهل تجارت و مرزا مهای صاحب شوکت و مردمش بصباحت پیکر و ملاحت منظر
موصوف و حکام آنجا بصفت عدل و داد معروف اند آنشهر در زمین هموار واقع و جوانبش ربعه انش واسع است قدیم الزمان قریه بوده

وچون نانک شاه از انجا ظهور نموده و آسوده لاجرم پیروان او در آبادی و عمارت آن کوشیده و در وسعت و عظمت و زیب ساع
جمیله مظهور و سامانند بتدریج و مرور ایام سواد اعظم ملک پنجاب گردیده است چنانکه در ملک پنجاب اکنون از آن بزرگتر
شهری نیست از کثرت دولتمندان اگر کسی گوید مساوی تمامت دولت عراق و فارس است شاید گزاف نباشد و برکه
بغایت عظیم در وسط شهر واقع تقریبا پانصد گز در پانصد گز مربع قریب صد هزار مثقال طلا در آن برکه خرج شده در میان
برکه گنبدی عالی منقش از طلای احمر و لاجورد و قرمز و رنگ که مانی از مشاهده آن در وادی حیرت می افتد آن محل عبادت
نانک شاه و بقول سوختنگاه اوست و خدام دنیا و متولیان بیشمار در اوست که هوا و هر در انجا جمع شوند و روح نانک شاه
ساز مینوازند و خدمات مسافران و زائران میکنند و در سال دو روز معین از اکثر بلاد هندوستان مریدان و معتقدان
نانک شاه آمده همان محل را زیارت میکنند و خیرات و حسنات بخدام انعام می نمایند اغلب سکنه آن بلاد نانک شاهی اند که
ایشان را سنک مکسر سین گویند سوای آن طایفه هندوانند انگاه قلیلی حنفی مذهب و اقل قلیل شیعه امامیه اند اکنون چنان
مناسب مینماید که شطری از احوال نانک و مریدان او گفته شود ذکر نانک شاه و پیروان او بطریق اجمال رواه محققان خبر پوشیده
و مستتر نماند که در زمان دولت ابراهیم خان افغان فرمانفرمای هندوستان شغل مودی گری اشتغال نموده مودی بقسیم
در لغت اهل هند کسی را گویند که غلات و انبار مهمات ... سلاطین باشد که در ایوان انبار در او خوانند ناگاه درویشی سید حسن نام
بدو ملاقات نموده او را تصرف کرده در دیوان نانک بدکان رفته از غلات خود و دولت خان انچه بود همگی را تاراج
و از علایق زن و فرزند و عیال برآمده روی طلب بوادی تجرید نهاد دولت خان از استماع این خبر در بحر حیرت افتاده نانک
را طلبید چون درویشی ... دید ... دست از او دور نمود و بعد نانک ریاضات شاقه و مجاهدات فوق الطاقه
کشیدن گرفت از خوردن و آشامیدن و پوشیدن کناره جست و مدتی بقلیل غذا کرد پس از مدتی روی بشیر خوردن آورد
آنگاه باندک روغن خوردن پس بعد پس از آن باد و هوا خورد هندوان چنین مرتاض را ... بادی گویند و جمعی بر او گرویدند
مرید و معتقد وی شدند نانک را کتابیست پیکوک نام دارد و مضمون آن کتاب اثبات خالق ارض و سما و تحقیق حقیقت
اشیا و نکات توحید و مقالات تجرید و کلمات صوفیانه و سخنان عارفانه و مناجات عاشقانه و حکمت و موعظت مختلفه
است همگی بزبان جتان یعنی روستایان واقع شده و خمر و گوشت گاو و خوک را حرام گفته و بعد از آن کتاب گفته که اسما
دنیا و زمینها بیشمار اند انبیا و اولیا و سلاطین و اوتاران و سرهنان هندوان همگی از بندگان باری تعالی بکمال رسیده اند
و بزرگان دین و مقتدایان ملتها عبودیت باری تعالی بدولت کردیده اند و هر که بعبادت باری تعالی بشتابد بمرادی که
خواهد حق تعالی او را هدایت دهد که پیغمبر هر قوم بزبان آن قوم آمده وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ پس بحقیقت هر که موافق
پیغمبر خود عمل کند مقرب باری تعالی شود و ایضا گفته قریب حق در دنیا بدن جانوران است نانک شاه هم شرع محمدی
شود و هم طریقه تناسخ را عمل نموده خوردن گوشت را مطلق حرام کرده حلول و اتحاد را منکر بود و زنا و بنگ را حرام

کردی و روی توجه در عبادت بطرف آفتاب آوردی بعد از فوت نانک شاه خوردن گوشت در میان مریدان او شیوع
یافت و گروه ارجن مل که از خلفای نانک شاه بود خوردن گوشت را منع نموده گروهی هرگوبند ولد ارجن مل گوشت خورده و
شکار کرده و اکثر از مریدان نانک شاه طریقه هرگوبند را پیش گرفتند و گویند با نانک شاه طریقه هرگوبند را پیش گرفته
افغانان رنجیده و همت بانقراض دولت ایشان مصروف کرده اند لهذا در سنه هفتصد و سی هجری ظهیر الدین بابر شاه از
ترکستان لوای عزیمت بصوب هند برافراخت و دولت افاغنه را از کشور هندوستان برانداخت مریدان و معتقدان نانک شاه
چندان کرامات و معجزات از وی حکایت میکنند که خرد خرده دان از استماع آن در سنگلاخ حیرت می افتد و نیز میگویند
که چون نانک شاه خواست بعالم دیگر شتابد اولاد و احفاد و مریدان و معتقدان خود را جمع نموده گفت باید که پیروان من
و تناسخ بین شدند و منکر مخالف مذهب خود نشوند و با ایشان اختلاط ننمایند و فقرا و ضعفای قوم را دوست دارند و صید
جانوران نکنند و از حلوای روغن و نبات قناعت نمایند و استره بسر و ریش و سایر اعضا نزنند و موی از شارب و ریش
و سایر بدن کم نکنند و زیر جامه زیاده از زانو نپوشند و تن بطاعت خلاف مذهب ندهند بعد از تقدیم مراسم وصیت
بعالم دیگر خرامید نظم بر خلاف جمع شد در گور او موکنان جامه دران در شور او و چون جمعی از معتقدان او مسلمان و
فرقه هندوان بودند لاجرم در تحریق و تدفین نانک شاه تردد نمودند گروهی آتش بازی و زمره خاک اندازی بخاطر داشتند
بادی مخالف در میان قوم وزیدن آمد و غبار فتنه برخاستن شد و آبروی قومی بر زمین مذلت ریخت و چون بسر تابوت
نانک شاه رسیدند مرده نانک را ندیدند جمعی گفتند نانک از نظرها غایب شده و برخی گفتند که وی را در فضا سوزانیدند
مربع عجایب قصه شکال حدیثی در همان محل بقعه بی نظیر کرده شد حوضی وسیع بود طرح انداختند و برکه طول آن مربع
پانصد گز در پانصد گز و عمق آن سی درجه در غایت متانت ساختند راقم گوید که اولاد نانک شاه اکنون در آن بلاد
بلاد پنجاب میباشند بغایت عزیز و محترم اند ایشان را گروه تاری خوانند اما خلافت باولاد نانک نرسید و گوری گویند
بعد از نانک خلیفه گردید وی از قوم کهتری بود بعد از آن امرداس از قوم بهلا کهتری خلیفه گردید گویند شد و بعد از وی
رام داس که کهتریان سودی بود خلیفه گرده امرداس گشت و بعد از وی گروه ارجن مل ولد رام داس خلیفه گردید و در ایام
خلافت او سکهان یعنی مریدان نانک شاه بسیار شدند و در اعتقاد غلو کردند و گفتند بابا نانک شاه خدا است
و عالم از پیدایشات وی نانک شاه در ابیات و کلمات خود خویش را بدین منوال شمرده و باری تعالی را بهم یاد کرده و نیز گفته
که حق جسم و جسمانی نیست و با بدان تعلق ندارد سکهان گویند بابا نانک چنین بوده اما بصورت خود را بما چنین نموده
وقت انتقال گروه گوبند حلول کرده و بعد از آن در بدن رام داس جا نموده بدین موجب ارجن مل فرزند رام داس و هر کدام را
نامی نهاده شد و هر که ارجن مل را عین بابا نانک شاه نداند کافر است و چون او هم در ... گویند چون گروه گوبند وفات نمود
ولدش هرگوبند بمسند خلافت جلوس فرمود و با لشکر شاه جهان ولد جهانگیر محاربات بسیار دست داد آخر الامر نجات یا

بر هند افتاده گروه هر گوبند در علم توحید یگانه زمان بوده سخنان بلند و حقایق ارجمند از وی ظهور نموده روزی
سنگی از هر گوبند پرسید که گروه را در کجا دریابیم و چه قسم شناسیم جواب داد که هر سنگی که نام گروه گرفته در خانه
شما در آید او را گروه دانید و در میان سکهان مقرر است که هرگاه دو و سه تن اتفاق داشته باشند در محفل سکهان جمیع شوند
و آنچه توانند جنس گروه نیاز نمایند و ابحار آن نوعا و ندیر زبان آرند و سکهان دست بر بندند و بسوی گروه دعا کنند و
مطلب خود را طلب نمایند و گروه توجه کند که تا آن مطلب بر آید و گروه نیز از مجلسیان همت طلبد و مطلب خود را از
سکهان درخواهد این طریقه در میان محققان طوایف ام معمول و متداول است چه این طایفه را عقیده آنست که چون جمعی
کثیر در سر انجام امری و در وا شدن کاری توجه نمایند و بیان کار همت گمارند البته آن کار صورت گیرد و انجام پذیرد چرا که
نفوس را اثری تمام و موثری لا کلام است سکهان یعنی نانک شاهیان را اعتقاد آنست که مریدان گروه جمله بهشت
جاوید روند و هیچ از ایشان شوند و دوزخی نباشند و هر کس نام گروه گیرد و در خانه سنگ داخل شود مانع او نگردند گویند
دزدی بخانه سنگی بنام گروه در آمد و سنگ مراسم خدمت بجای آورد و بامداد سنگ از خانه بیرون آمد که چیزی جهت وی
بیاورد دزد زن سنگ را کشته زیورهای وی را گرفته بیرون رفت در اثنای راه سنگ دزد را دید بگرفت و بخانه آورد
چون دید زن را کشته دید دزد چنان فهمید که سنگ دانسته ناچار حقیقت حال را گفت سنگ جواب داد که خوب کردی دگر هیچ
را بسته با هم ساکنان گفت دزد بیمار است آنگاه طعام پخته بخورد در داد و بعد گفت اکنون بیرون رو و زیورها را او
بخشید و زن را بسوزانید و بنام گروه ز اهم دند نکو بید نقل است که سکهان در اواخر دولت عالمگیر بن شاه جهان عدد
تمام و شوکت لا کلام بهم رسانیدند بسبب آنکه در امور سلطنت آل تیمور ضعف و فتور نامحصور ظهور یافته امرای دولت
بدواعی خودسری شتافتند و نفاق که صورت اتفاق نداشت ظاهر گشت و سکهان شکوه عظیم پیدا کردند و در آن زمان
پیشوای ایشان گروه گوبند بود چنانکه تا حال سکه بنام او میزنند و شعری که در وجوه دراهم و دنانیر میزنند این است
دیگ و تیغ و فتح و نصرت بی درنگ یافت از نانک گروه گوبند سنگ گروه بضم کاف فارسی در لغت ایشان پیشوا و مقتدا را
گویند و سنگ بکسر سین شیر را نامند چه خود را در شجاعت و دلاوری شیر نسبت سپه هند هر چند از بارگاه دولت سلاطین
هند لشکر بدفع سکهان مقرر شد بجائی نرسید و اغلب اوقات بی نیل مقصود برگشتند تا آنکه نادر شاه افشار علم اقتدار در
کشور هند برافراشت و فی الجمله هیبت و سطوت ملوک هند را از اندر برداشت و طایفه سکهان بیشتر از پیشتر اقتدار
یافتند و چند بار محمد شاه و احمد شاه افغان لشکر فرستاد و گاهی بنفس خویش آمده محاربه نمودند هیچگونه فایده و ثمره مترتب
نگشت و ثمره حاصل نشد و چون تقدیر الهی بدان جاری بود که سکهان بر آن دیار استیلا یابند و مسلمانان در آن کشور مخذول
و منکوب شوند لهذا آناً فآناً و روز بروز و ماه بماه و سال بسال در تضاعف و تزاید و ترقی شدند اکنون که سنه هزار و
دویست و چهل و دو هجری قریب چهل سال میشود که تمامی بلاد پنجاب و کشمیر و ملتان و اکثر بلاد افغان را مسخر نموده اند

قریبا پنجاه شهر و دویست قصبه و سی هزار پاره قریه تصرف کرده اند راجه ایشان راجه رنجیت سنگ در غایت شوکت
و عظمت است و صاحب صد و پنجاه هزار سوار جرار از طایفه سکهان است و سایر اثاث و اسباب سلطنت وی از آن
شان است فقیر در دار السلطنه لاهور با راجه ملاقات نموده و مدتی فقیر بطریق مهمانی نزد آن شهریار بوده و هوادار
در ساکن خاطر فقیر کوشیدی و از دقایق غریب پروری دقیقه مهمل نگذاشتی الحق راجه عدل گستر و رعیت پرور و
شجاعت پیشه و سخاوت اندیشه بود و پیوسته حال هر چیزی آبادی نو مینمود در باغ حضرتش با روی نمود و بخرم
خبث تعصب در بوستان خاطرش چون فصل خزان بی برگ و بر میبود هر کسی که مظلوم و ستم رسیده بود خواه هندو
و خواه مسلمان و خواه سنگ بدان التفات کردی و مطلب مظلوم را بر آوردی پادشاهی که امرای جلیل القدر خود را
جهت مسلمانی خوار و بی اعتبار نمودی و برای لشکاهی لشکری را از قتل فرمودی روزی فقیر را مخاطب ساخته فرمود
راجه مانند آفتاب باید و خاصیت آفتاب آنست که آنچه در روی زمین است از حجر و شجر و جانور همگی را پرورش میدهد
و در عوض هیچ تربیت میکند و جمله را روشنائی میبخشد و نیز مانند زمانست که هر چیز را موافق استعداد ترقی
و جهانیان را بکمال میرساند چنانکه یکی از ملوک گفته نحن الزمان اگر بتحقیق نظر کند پادشاه عادل ظل رحمان است
باید که راجه بکفر و اسلام میل نماید و با ضعیف و طرف داری بر روی رعیت نگشاید و عدل و داد را پیشه خود سازد
و مظلومان را بلطف و احسان بنوازد ظالمان را بقهر و عنف بگدازد بیت شاه را بهتر بود از طاعت صد ساله زهد و قدر
یکساعت عمری که در او داد کند ذکر بهناد داس وی در طریقه نانک شاه سلوک کردی و در لوازم ارشاد قوم سکهان
سعی بلیغ بجای آوردی بصفات اطوار حمیده و کردار پسندیده آراسته بود و در حسن معاشرت و سخاوت و مروت دوران
کم کسی با او برابری نمیبود عمری دراز یافته و تمامت عمر براه مجاهده شتافته و موی سیاه طولش بقد و سر که بریده
مانند عمامه بر سر پیچیدی روزی فقیر از وی پرسید که در مذهب و ملت چه فرمائی و در طریق طوایف مختلفه چه گوئی
پاسخ داد که هر که طالب حق شود و بقرب ایزد متعال مجد گردد بجز یاد باری تعالی در ضمیر او نباشد و هر کاری و فعلی و قولی
که کند همگی براه رضای حق تعالی باشد و آنچه در آن مذهب از نواهی و اوامر در آن مذهب بوده باشد عمل او در آن کس را
و سبب خاص حق او از جمله اولیا مقرب باری تعالی است من عمل بما علم علمه الله ما لم یعلم در کتاب شما است و اگر
کسی در مذهبی و ملتی بوده باشد و مخالفان مذهب و ملت نماید بر اوامر و نواهی آن مذهب و ملت اعتنا نکند و اوامر
کان لم یکن انگارد و طریقه آن مذهب بعمل نیاورد آن کس بدبخت و شقی و تیره کار است و مردود حضرت پروردگار است در آن
کس هیچگونه خیر و سعادت نیست و از وی اجتناب و احتراز کردن فرض است و دوری از امثال چنان کس لازم و مهجوری از آن کس از لوازم
است ذکر انباله بفتح همزه و سکون نون و با مع الالف و فتح لام و سکون ها قصبه ایست مشهور مانند و محلی است دلپسند و مشتمل
قریب سه هزار خانه معمور و آن قصبه از مضافات لاهور است و غالب مردمش هندو و قلیلی مسلمان حنفی مذهب است آب آن از چاه

با حلاوت و هوایش فی الجمله لطیف و با حرارت و در حدود بین هوا از اتفاق افتاده و جوانب اربعه اش گشاده است اکثر مردمش جنگلی
و از تعارف دور و از کوت مردمی مهجوراند ذکر فخر الدین از اهل ریاضت و مجاهده بود و هوای حبس نفس مینمود بمرتبه که گویند
دوازده هزار بار تهلیل بیک نفس کردی اکثر اوقات خود را بمراقبه و ذکر بر آوردی و عمر گرانمایه را بیاد باری تعالی مصروف کردی بعضی
روزی شخصی سؤال نمود که قرب حق را بچه یافتی و بچه طریق بدان درگاه شتافتی در جواب فرمود که بذکر دوام و فکر مدام و احتراز از مصاحبت عوام
تقلیل طعام و کثرت صیام و هر که در ذکر باری تعالی مدوام باشد و همواره از فکر خالی نباشد و از صحبت عوام احتراز لازم شمارد و بصوم وصال
مدام قیام نماید هر آینه او را قرب حق تعالی حاصل شود زیرا که هر که این چنین صبر کرده دل از لذت بکار دنیا و اسباب آن التفات نکند و از
علایق دنیوی بگسلد و از فکر دنیا فارغ گردد بیت هیچ جائی بی حدود وحدت ام نیست جز بخلوتگاه حق آرام نیست ذکر اله آباد شهری عظیم
و بلده کریم است وی از بلاد کشور هند است و در طرف آن رود گنگ و جون [illegible] دارد و قریب هفت هزار خانه در اوست مقیم بنیاد بود و گویا
از اقلیم دوم است اکثر مردمش هندو و بعد بیگر سنی حنفی مذهب و قلیلی شیعه اند گویند بعد از آن که جهانگیر بن اکبر شاه آن شهر را آباد نموده باله
آباد موسوم ساخت مدتی تختگاه در تصرف ملوک [illegible] بوده اکنون قریب بیست سال میشود که بدست فرنگیان افتاده قلعه استوار و حصانت
بسیار دارد اگرچه حضرت [illegible] است اما [illegible] ولایت رسیده است و مردمش را [illegible] ایشان صحبت نموده است ذکر اجمیر بفتح
همزه و سکون جیم و میم مع الیا و را ساکنه شهری است از قدیم وی از صوبه اجمیر و آن کشور را قرة العیون است و قریب ده هزار خانه در اوست
و اکثر سکنانش هندو و بت و ارتفاعش بکوه است از اقلیم دوم و هوایش گرم و آبش وسط و نانش خوب است و باغات بسیار دارد و حضرت [illegible]
چو [illegible] است اما از مردم هند بسیار شنیده است ذکر اجین بضم همزه و فتح جیم مع الیا و نون نوی صوبه ایست از هند و مشتمل است بر
بلاد مدینه و قصبات عظیمه و نواحی دلکشا و قرای بی حساب اکثر آن از اقلیم دوم و بعضی از سیم از قدیم الایام دار الملک راجهای ثروتی
مقام و مقر ملوک کردون احتشام بوده اکثر ساکنان آن دیار هندوان و بعضی مسلمانان و قلیلی اهل ایمان اند ذکر اوده بضم همزه و واو و سکون
دال مهمله صوبه ایست از کشور هند و محتوی است بر بلاد بسیار و قصبات بیشمار و نواحی نیکو و قرای چون مینو اکثر بلادش از اقلیم
دوم و قلیلی از سیم هوایش خوش و آبش [illegible] شهر [illegible] بلاد آنجا که قدیم دار الملک [illegible] بوده و بعضی بزرگ بوده هندوان
در عالی شهر گویند که در دوره اول [illegible] روی [illegible] از [illegible] یاقوت بوده و در دوره دوم از طلای احمر بوده و در دوره ثالث از نقره
بوده اکنون از سنگ و آجر است علت انقلاب آن اخلاق و احوال مردم بوده هر چند اخلاق و احوال مردم [illegible]
آن شهر در کنار رود عظیم اتفاق افتاده و جوانب اربعه اش گشاده است و محتوی است قریب سه هزار خانه معمور و غلات و
فواکه گرمسیرش موجود است و جانور یوزینه در جوانبش نامحصور است [illegible] مالوف اند مانند کبوتر در خانه گردش میکنند و بت
هان و مان [illegible] شهر است و آن بت بشکل میمون است [illegible] دو چشم [illegible] مانند شغال است در میان هندوان
آن بت بغایت معتبر است و [illegible] سال [illegible] بلاد [illegible] بت [illegible]
و جز آن بسیار مینمایند گویند آن بت صورت [illegible] است اکنون چنان مناسب مینماید که مقداری از مذهب و کیش هندوان

بیان شود

بیان شود تا ارباب معرفت را مزید معرفت گردد ذکر فصلی از عقاید هندوان موافق [illegible] معرفت برای اهل تحقیق پوشیده
پنهان نخواهد بود که فرقه هندوان مذاهب بسیار و مشارب بیشمار دارند و اکثر ایشان تناسخ را قایل اند و جماعتی منزهه
ایشان بر عقاید مختلفه دارند چنانچه جوانب [illegible] ایشان بر آنند که صانع موجودات و خالق مخلوقات وجود ندارد و سراغ احوال
کردار اعمال و افعال و اقوال خویش اند و بی کردار خوب و زشت قابل دوزخ و بهشت نباشند برمها که ملکی است خالق اشیا
و بشن فرشته ایست حافظ چیزها و مهیش روحانی است مخرب موجودات بواسطه اعمال صالحه و اطاعت افعال حسنه بمرتبه بزرگ رسیده اند
و بوسیله اقوال گزین و احوال پسندیده بدرجه بلند واصل گردیده اند و برمها بقوت طاعت و کثرت عبادت و بسیاری
ریاضت عالم را ایجاد کرده بدین نظم و نسق که مشاهده میشود پدید آورد چنانکه رسید که کتاب [illegible] است بر این معنی ناطق است
یعنی هر سه مرتبه از مراتب ملکی مربوط بعمل صالح و مشروط بکردار نیکوست و چون نفس ناطقه با جواهر ملکوتی هم گوهر است میتواند
با افعال نیکو یکی از مناصب عالیه برسد و ما الثابت منصب گردد تا مدت مدید و عهد بعید مقرر و کامران باشد مثلا یکی از ارواح انسانی که
در علم و عمل بمرتبه رسد که قابل منصب برمها میتواند بود بعد از غایت نوبت برمهای موجود منصب موعود بدو مقرر شود و هم چنین
سایر مراتب ملائکه را علی هذا [illegible] بدایت باشد و نه نهایت و نه حد و نه غایت هندوان گویند اعمال بر دو قسم است منهی
کردنی و منهی ناکردنی اما آنچه کردنی است در بید یعنی کتاب سماوی با قدام آن امر و حکم شده است چون عبادت معبود و طاعت
لازمی از غسل کردن و روی بآفتاب آوردن و علم آموختن و احسان نمودن و هوم کردن و زنار بستن و امثال آن و منهی ناکردنی
مثل خون ریختن و با زن بیگانه آمیختن و فساد کردن و ظلم نمودن و دزدی کردن و امثال آن جماعت دیگر از محققین منسوبین
ایشان میگویند که معبود حقیقی و صانع موجودات منزه از علوقات میباشد و او را از ایصال آثار مخلوقات میزادانند و
[illegible] آنجا که مذکور شد که فنا دیدن اعمال و اغلال افعال خود شناسند در کتب ایشان مسطور و در السنه و افواه ایشان
نه مذکور است که مبدع حقیقی در بدایت برکت نفخ با خارجی یعنی طبیعت را ایجاد نمود و او را چهارده بطون یعنی خلعت بخشید
یعنی طبیعت چهارده چیز با مرحق در وجود آورد اول زمین گویند وسعت زمین پنج کرور جوجن است و هر کوش صد الف جوجن
و هر جوجن یک فرسخ و ثلث فرسخ است دویم آب آن فوق زمین است سیم آتش و آن بالای آب است چهارم هوا و آن فوق آتش است
پنجم آسمان و آن محیط هوا است ششم اهنکار یعنی انانیت و خودی و آن بالای آسمان است هفتم مهات یعنی ماده و آن ده برابر
مهات و طبیعت جمیع اینها را فرو گرفته است و عارف حق و همه را کرده بالا رود هشتم طبع آسمان است که ادراک اصوات میکند
نهم طبع هوا که مدرک اجسام است دهم طبع هوا که مدرک اجسام است یازدهم طبع آتش که مدرک صوت و لمس و صورت است
طبع آب که ادراک صورت و لمس و ذوق میکند دوازدهم طبع زمین که ادراک صوت و لمس و صورت و طعم و شم مینماید سیزدهم
طبع اهنکار که انانیت و خودیست که تمیز همه میکند و فرق میکند [illegible] من و تو و آن و این میگویند چهاردهم طبع مهات که ماده آن است
و جمیع اینها از آن حاصل میشود بعضی گفته اند که وجود سه مرتبه دارد فوق و تحت و میان و مجموع چهارده مرتبه با سه مرتبه عبارت است

از وجود مطلق و ذات حق است و گروهی از هندوان میگویند که از حق مطلق بحث طبیعت بوجود آمد انگاه از طبیعت زمان
خلق شد و از زمان مهت یعنی ماده موجود گشت و از ماده اهنکار متولد شد و از اهنکار ساتک و راجس و تامس و انگاه
تامس در میان ساتک بگیرند عبارت از قوت عقل است و راجس بگیر جیم عبارت از جذب ملایم طبع است تامس عبارت از
قوت غضبی است از ساتک طبایع موجود شدند و از راجس حواس باطنی پیدا امدند و از تامس حواس ظاهری موجود گردیدند بعد
از ان آسمان و هوا و آتش و آب و زمین ظاهر گشتند انگاه بشن و برمها و مهیش که سر فرشتگانند بر همه وجود خرامیدند و بعضی برآنند
که حق عبارت از زمان و عمل و طبیعت است و بعضی گفته اند که اینها الت حق اند و گروهی گویند که حق نوری است در غایت اشراق و عظمت
و نهایت ضیا و از حلول و مکان مبرا و از جسم و جسمانیت معرا مجرد و بسیط و بلا صفات و جمیع موجودات را خلق نموده و
همگی مخلوقات را بی ماده ایجاد فرموده و فرقه دیگر که موجود حقیقی وجودی است بحت و احدی حده و ذات او بی ضد و بی ند است و
طریق وصول بحضرت او مشروط بجمع و قلع شهوت و غضب و عزل حواس ظاهری و باطنی است و ان ذات مقدس را برن خوانند و جمعی
که عالم و عالمیان در اب غرق شده بود ان حضرت در خواب وحدت بود و چون از خواب بیدار شد یعنی تعقل نمود عالم موجود
گشت و بعضی دیگر گویند آن ذات بحت در مقام صرفیت بحتی باشد یعنی بی رنگ و بی لون و از نوعات انوار و اشکال معرا و از جهات و
مکان معرا و همان ذات از مقام تنزل نمود تشخص را قرار داد و برهما نام و او را واسطه افرینش ساخت و باقی موجودات را برهما از پرده خفی بجلوه گاه
هستی آورد و همچنین ان ذات پاک در تعین بشن جلوه نموده او را نگاهداشت و باعث محافظت ایجاد برهما افرید در مرتبه سیم گردید
و بعد برهما دیو را افرید که در هر چیزی که حکمت ازلی اقتضا کند وی جهان را از انکه روح را بکند و گویند مهادیو را هم ربی است
با چهار سر و نار این یعنی بشن چنبر مدور در دست دارد و همیشه او تار میگیرد یعنی در هر مرتبه بکسوتی ظهور میکند و همه
هندوان بر انند که ممکنات و مخلوقات بذات واجب اند و وصول میسر نه و طریق قرب بحق تعالی معبود است بر این بحث
نالایم است که ان ذات صرفیت و اطلاق نزول نموده در هر نوعی از انواع ملک و انسان و حیوان و امثالهم ظهور فرموده
خلق را هدایت نماید و مردم را بطریق معرفت ارشاد فرماید بجهت تسلی خاطر مطیعان ظهور کند و این ظهور را اوتار خوانند
و نیز گفته اند مهادیو هم شدایت ژولیده موی و سه چشم دارد که عبارت از ماه و آفتاب و آتش است و در سر دارد و مار
حمایل کرده و جرم از جرم فیل بر دوش او است و عدد ملائکه سه کوت و هر کوت صد لک است و فرشتگان زنان و فرزندان
دارند و عالم ما انسان رسم و عادت و قانون دارند و تنزل و ترقی میکنند و نیز میگویند که ارواح انسانی بی نوران حق
تعالی اند اگر عمل ایشان بعلم معرفت باشد و خود را و خدا را شناخته باشند عبدا یاد کرده و دیگر بدنیا نیایند و با حق
عیش نمایند و اگر خود را و خدا را نشناختند و عمل حسنه و خیر پرداخته بهشت روند و در خود کرده را جزو محظوظ شوند و
چون مدت مزد او بغایت رسد باز بعالم سفلی رجوع نمایند تا بار دیگر چگونه عمل کنند و اخر الامر موافق ان عمل جزا یابند
و اگر بهشتی اند بجنت شتابند و نیز میگویند چیزی که لایق درامدن بهشت نباشد بابید سلطنت و راحت اینجهان مشغول

عمل خیر

عمل خیر باشند و ایشان بمراد خویش برسند و بیزبکی نمایند گویند در وقتی که برا بجهت اوتار گرفت و بصورت برادر بهجیند را
گفت مدتی کجا انصرا برای ما بیارند تا افطار کنیم و بجهت هر چند سعی نمود و جست و جو فرمود نیافت و بخدمت راجهند
و عرض کرد که در روی زمین گیاه ندیدم راجهند فرمود که زمین پر از گیاه خوردنی است اما در زمانی که گذشته در این روزها ما
لقمه برای رضای خدا بغایت نداده ایم لهذا بدست تو چیزی نیامده و همه هندوان برآنند که چون کربد کار و شرور و نکار بند
در این عالم با جناسیر و پلنگ و کرگس و سگ و خوک و حشرات الارض و نبات و معدن نیستند و باید در هر عمل زشتی بچندی
از مذکورات شناسند و چون که بعقاب گناه کار و از شرارت پند و نفع و بعد از انجام دها عاند و در دوزخ معصیت خود عذاب کشند
بدنیا آیند و بعمل خوب و زشت اشتغال نمایند و بزعم ایشان بهشت را بادشاهی است اندر نام و او را زنی است سچید نام و چون
اندر پادشاهی خود را موافق عمل خود تمام کند اندر دیگر پیدا شود و سچید زن او شود و نیز گویند که ستارگان مردم هنرکار و نیکوکار
بوده اند و بعفوت ریاضت و مجاهده نورانی شده در اسمان ستاره شده اند و نیز میگویند که زحل پسر آفتاب بوده و مریخ پسر
زمین بوده و آفتاب از کتب ظهور نموده و زهره پسر رهبار گو و عطارد ولد قمر و قمر پسر اهنر عابد بوده و گویند آسمان موجود
و سطح چنان مینماید و نیز گفته اند که ستارگان ثوابت موجود نیستند و انچه در شب مینماید گوادهای زنی است که رضیع بود
یاقوت نموده اند و برای اسایش اهل بهشت مرتب فرموده اند و بعضی افتاب را نیز گویند فرشتگان دانسته اند و نیز از ان موجودی
و برمها و بشن و مهیش را مظهر او خواهند و او را موحد حقیقی گویند و نیز بزعم ایشان است که زحل مرد است و زهره مرد است
و بکانگان است و مشتری و مریخ همان است و گویند که کلام اسمانی است که هیچ یک از طوایف امم بدان تکلم نکنند و بهمان
بزعم ایشان اسمانی است بلغت سنسکرت است که در هیچ شهر هندوان بدان زبان تکلم نمایند و بعضی از کتب ایشان در عالم
بالا نازل شده و گویند این کلام فرشتگان و لغت اهل آسمان است و آن بید از برمها با ایشان رسیده و برای انتظام عالمیان ظاهر
گردانیده و هر که خواهد از بید دلیل مذهب خویش تواند آورد و از انجا استخراج ملت خود تواند کرد بمرتبه که دلیل و صحت حکمت و الحاد
و الحاد و اتحاد و یهودیت و نصرانیت و گبریت و مسلمانی و سنی و تشیع و تصوف و امثال ان از انجا بر اید و در اصطلاح ایشان
هر کس در مذهب هندوان نباشد و باعمال ناستوده و نکوهیده عامل باشد او را الکهس خوانند یعنی عفریت و شیطان و نزد
هندوان زمان جوهری است قایم بذات مجرد از ماده که همیشه موجود باشد و قابل عدم نباشد و زمان بر سه قسم است ماضی و مستقبل
و حال و چون تغیر و فنا بر نیست لهذا ماضی و حال و استقبال حقیقت صفت زمان نیست لیکن از هر سه صفت حقیقت حاصل
در افعال است که در زمان کرده میشود و تتبع افعال زمان را بطریق مجاز ماضی و حال و استقبال گویند و بسبب گردش اختلاف
اوضاع افتاب زمان را روز و شب و ماه و سال و فصل خوانند و جمله هندوان بر انند که مدار جهان بر چهار دور است
دور اول ست جک بفرض سین باشد و مدت این دوره هفده لک و بیست و هشت هزار سال باشد و در این دور همه ابنا ان
از اعلا و ادنی و کهتر و مهتر بصدق و صفا باشند و اوقات خود را جمله در رضای باری تعالی گذرانند و در چهار

عمر که ابوی را مصروف داشتند و عمر طبیعی در این دوره لک سال باشد **دوره دویم** ترتیا جگ است بفتح تا اول و سکون را و کسر تا ثانی و یا
مع الالف مدت آن دوره دوازده لک و نود و شش هزار سال باشد و در سه حصه از اوضاع خلق بر مقتضای رضای باری تعالی
باشد و عمر طبیعی مردم این دوره ده هزار سال باشد **دوره سیم** دواپر جگ است بفتح دال و واو مع الالف مدت این دوره هشت لک
و شصت و چهار هزار سال است در این دوره نصف عالمیان اوقات خود را بکردار حمیده مکنونات و نصف دیگر در ارتکاب و فساد
عمر خود را مصروف کرده‌اند و عمر طبیعی مردم در این دوره هزار سال باشد **دوره چهارم** کلجگ است بفتح کاف عربی و سکون لام
این دوره چهار لک و سی و دو هزار سال است و در این دوره اهل جهان با فعال سیئه و اخلاق رذیله باشند و از اعمال حسنه
و اقوال پسندیده بهره ور نباشند و عمر طبیعی مردم این دوره صد و بیست سال باشد و چون چهار جگ بگذرد یک جوکری خوانند
و هفتاد و یک جوکری تمام شود یک روز از روزهای برهما که پادشاه هشت بهشت است بگذرد و بکرور و از عمر برهما انجام رسد
گویند چندان اند برهما آمده و گذشته که علم آدمی بران محیط نیست [illegible] و در کتب مأخذ مذکور است برهمای موجود هزار و
یکم است و از عمر پنجاه سال و نیم روز گذشته و شروع در نیم روز پنجاه و یکم است و چون برهما تمام کرده دوازده خورشید در جهان
ظاهر شود و عالم و عالمیان نمانند و همگی [illegible] دوند که آن را پرلو گویند یعنی فنا [illegible] برهمای دیگر ظهور کند و از سر جهانی پدید آورد
و همیشه بر این منوال باشد و آن را حد و نهایت نباشد و نیز گویند که بت عبادت است و آن صورت مهادیو و ناراین و [illegible]
و پرستیدن آنها اعتقاد [illegible] ذات باری تعالی است نه آنکه بت خداست و چون انسان مجموعه علوی و سفلی است [illegible]
ملتست [illegible] اولی است و نیز میگویند هر چه در نوع خود از جماد و نبات و حیوان کامل باشد تعظیم نمودن آن سزاست اکنون
بدانکه زن خواستن نزد هندوان بانواع است **اول** آنکه اگر زن شوهر نداشته شوهر دیگر میتواند نمود **دویم** آنکه اگر زن از شوهر خود
جدا شود میتواند که شوهر دیگر کند **سیم** زن برضای شوهر خود با مردی بیگانه تواند اختلاط کرد **چهارم** آنکه اگر دختری [illegible] جدا
و از مادر یکی باشد زن برادر [illegible] **پنجم** آنکه چند نفر از هم کیشان [illegible] گویند در قدیم زن و شوهر مقرر نبود
هر زنی که خواهش مردی می‌نمود با او [illegible] و امر [illegible] عادت بود تا آنکه زن عابدی با مردی بیگانه آمیخته پسران عابد
از حرکت مادر ملول شدند و عابد دعا کرد که بعد از آن هر زنی که با بیگانه اختلاط کند دوزخی باشد و نیز گویند زن بر دو قسم است
یکی زن معین است که با بیگانه آمیختن روا نباشد و دیگر زن هرجائی باشد یعنی [illegible] اختلاط با ایشان [illegible] زنان آن
که با زنان بیگانه [illegible] زنان [illegible] هندوان [illegible] ایشان جهت تسکین شهوت زایران [illegible]
مقرر نموده و این عمل را موجب درجات و حسنات میدانند و اجرت نمیگیرند و خلاف مذهب خویش [illegible] میگویند
اگر خواهد زنی نکاح [illegible] و با که [illegible] و [illegible] من جمیع الوجوه [illegible]
و [illegible] امثال و اقران [illegible] و اگر شوهر زن فوت شود بعد از آن شوهر کردن روا نباشد و اگر
خود را نخواهد که با شوهر بسوزاند [illegible] بوده [illegible] و عبادت مشغول شود و اگر خواهد [illegible] شود [illegible] خود را

باشوهر

با شوهر بسوزاند که موجب رحم او شود زیرا که اگر سوخته شود شوهر خود را از دوزخ برون آورد [illegible] دیگر [illegible] گویند از زدن
حیوانات و کشتن ایشان گناه بزرگ باشد و جماع کردن و دزدی نمودن و دروغ گفتن و سایر اخلاق ذمیمه بعمل آوردن روا
نباشد و دیگر شرایع هندوان احکام فراوان است اگر همه را ذکر نمایم این مجموعه را نشاید لهذا بهمین مقدار اختصار نموده مذهب محققان
ایشان در ضمن کشمیر مذکور خواهد شد **ذکر احمدآباد** نام چند شهر و چند موضع است شهر اینها دو شهر است و یک قصبه مراد از
در اینمقام احمدآباد دکن است وی شهری عظیم و بلده جسیم است قریب یازده هزار خانه در اوست و اکثر مردمش هندو و دیگر اهل
سنت و جماعت و قلیلی شیعه اثنی عشری از اقلیم دویم و هوایش گرم واقع وسط از بناهای احمد شاه بن علاء الدین شاه بهمنی است احوال ملوک
بهمنی در دریاء من السیاحه مذکور است [illegible] گذشته و مردم انجا [illegible] در زمان سلاطین بهمنی
بغایت معمور و دار الملک آن طایفه بوده است **ذکر اورنگ آباد** اورنگ آباد نام دو سه موضع است مشهور [illegible] اورنگ آباد دکن است
وی از اقلیم دویم هوایش گرم [illegible] از بناهای اورنگ زیب بن شاه جهان هنگامی که عزیمت دکن نموده با ملوک دکن
نزاع داشت [illegible] مسافر است و چون محل لشکرگاه بود همانجا را شهری ساخت و عمارات عالی و خانهای
مرغوب طرح انداخت و هر یک از امرای دولت قصور و [illegible] بنیاد کردند در زمان دولت ملوک هند بغایت معمور بود اکنون
ده هزار خانه در اوست و اکثر ساکنانش هندو و بعد حنفی مذهب و بعد شیعه امامیه اند از اعمال و توابع حیدرآباد است **ذکر احمدنگر**
نام دو شهر و چند موضع است مراد از ان احمدنگر دکن است وی شهری بزرگ و مدینه [illegible] است از بناهای ملک احمد بن نظام
الملک بحری است آن شهر مدتها دار الملک ملوک نظام شاهیه بوده و امرای آن دولت عمارات دلپذیر احداث نموده اند از اقلیم
دویم و هوایش گرم و خرم و آبش سازگار و باغاتش بسیار اغلب مردمش هندوان دیگر سنی و قلیلی اهل ایمان و نواحی بسیار
تابع اوست و قریب بیست هزار خانه در اوست **ذکر احمدآباد** مراد از ان احمدآباد گجرات است وی دار الملک صوبه گجرات بوده شهری
دلنشین و بلده بهجت قرین است بغایت عظیم بوده اکنون خراب قریب بیست هزار باب خانه در اوست و اکثر سکنه‌اش هندو و دیگر
مسلمان و قلیلی اهل ایمان اند از اقلیم دویم هوایش گرم و آبش سازگار و اقسام مشتهیات در این دیار [illegible] است وی از بناهای
احمد شاه بن تاتارخان از ملوک مظفرخانیه [illegible] ممتاز [illegible] مشهور بگجرات است در انجا [illegible] اگرچه داخل [illegible]
اما از نواحی آن گذشته و در توابع اله آباد بوده و با مردمش ملاقات نموده خالی از مردی نباشند **ذکر اورنگ آباد** وی از قرای [illegible]
پور و از بلاد سند است و قریب پانصد باب خانه در اوست و ساکنان آن قریه همگی هندواند و [illegible] از جماعت هند
در آن قریه مشاهده نمودم [illegible] نام داشت و عامل [illegible] بود و حبس نفس میکرد و شب [illegible] سه ساعت خود را آویخت
و [illegible] و چون [illegible] و [illegible] اوقات [illegible] ضعیف
وی سؤال نمود که طریق قرب حق و وصول بایزد متعال چگونه است جواب گفت از پاک نمودن باطن است از اخلاق ذمیمه و ترک
[illegible] افعال [illegible] دل است [illegible] و انقطاع تمام است از لذات جسمانی و هر که این طریقه را بعمل آورد بکمال قرب حق رسد

ذکر احمد آباد مراد از احمد آباد سند است وی دار الاماره میان سهرابی حاکم آن نواحی است و قلعه بر سر بلندی از سنگ
بغایت محکم دارد و باغات و بساتین ندارد و در زیر آن قلعه قریب ده هزار خانه در او است همگی هندو و قلیلی شیعه امامیه
میان سهرابی عالی قدر و منشرح الصدر بود و مذهب امامیه داشت از طوایف بلوچ بود در عدل و داد بر امثال و اقران
خود تفوق می‌نمود درویشان و مسافران را خدمت کردی و لوازم اخلاص و ارادت بجای آوردی ذکر اوچ بضم همزه و واو
مجهوله و سکون جیم فارسی قصبه ایست شهر مانند از بلاد صوبه ملتان جای خوب و محل مرغوب است از اقلیم دوم و هوایش گرم
و آبش وسط و سکنه‌اش اکثر درویشان جلالی اند و بعد بکر هندو و چون مرقد سید جلال بخاری آنجاست لهذا اولاد و
احفاد و درویشان ایشان در آن محل بسیار اند فرقه جلالی در کشور هندوستان و سایر بلدان مشهور اند و در ملک کابل
و کشمیر و سند موفور سید جلال عارف یگانه و در فقر و فنا وحید زمانه بود و در مذهب امامیه در سواد هند کوی آن
جناب برابری نمود و جمعی کثیر از اولاد و احفاد آن بزرگوار صاحب معرفت و کرامت بوده و متشرع بوده‌اند و اجداد خویش عمل نموده‌اند
چنانکه مولانا قاضی نور الله شوشتری پاره‌ای از احوال ایشان در کتاب مجالس المؤمنین ذکر نموده است اما در این هنگام که فقیر در آن
دیار عبور نمود کسی مشاهده نمود که چنگی بدل زند و مروتی داشته باشد مگر آنکه فرقه جلالیان خود را شیعه خوانند و
سب و لعن خلفای ثلاثه و بنو امیه نمایند و صوم و صلوة و سایر عبادات شرعیه نکنند و ریاضات و مجاهدات و سایر عمل
صوفیه ندانند و بنگ و چرس و سایر مسکرات بسیار خورند و اکثر ایشان در گردش و سیاحت بسر برند و بعضی از ایشان
مار و کژدم و جانوران موذی گرفته بخورند سالی یکبار همه به در خانهای مردم طلب کردن و گدایی نمودن را لازم دانند و
جمع کردن مال و زن خواستن را خوب ندانند گویند زن حرام و لقمه حلال هم دم سید جلال اما مشایخ و بزرگان ایشان
بامداد وضو ساخته روی بقبله نشینند و نام بزرگان سلسله خود را ذکر کنند و گویند ما را پیر دست و مرشد پیران است که
ارشاد و تلقین میکند و مرشد از اولاد سید جلال است که سالی یکبار فقرای جلالی بخدمت وی در اوچ آمده مقصود بعد
نیاز میکنند و ایشان مانند صوفیه اوراد و اذکار نیست و بعضی از ایشان دین شد و ورد دارند و میگویند ما را
چهار پیر و چهارده خانواده و هجده دوده است اول پیر پیران حضرت محمد مصطفی صلعم است دوم حضرت سرور اولیا
علی مرتضی ع سیم امام حسن مجتبی ع چهارم شیخ حسن بصری است ایشان چهار پیر و در ارشاد بی‌نظیر اند و چهارده خانواده
بدین موجب گویند از حسن بصری دو فرقه بهم رسیده اند خلیفه اول حسن بصری حبیب عجمی بوده و از وی نه خانواده ظهور نموده
بدین ترتیب اول حبیبیان دوم طیفوریان سیم کرخیان چهارم سقطیان پنجم جنیدیان ششم گازرونیان هفتم طوسیان
هشتم سهروردیان نهم فردوسیان و از خلیفه دوم حسن بصری که شیخ عبد الواحد زید بود پنج خانواده ظهور نموده بدین موجب
اول زیدیان دوم عیاضیان سیم ادهمیان چهارم چشتیان پنجم هبیریان و از هجده دوده دو دوده حقانی و دوده [illegible]
فارسی مشهور و سایر دوده‌ها بر ضبط مسطور است ذکر استالف بکسر همزه و سکون سین مهمله وی در هشت فرسخی دار الملک کابل

و دست شمال وی واقع است و طرف غرب وی کوه عظیم گرفته و سایر اطرافش واسع است جای بغایت دلکشا و محلی عجب
فرح‌افزا است آبش گوارنده و هوایش فرحنده از اقلیم چهارم اکثر میوه‌های سردسیری در آنجا علی الخصوص شفتالو و امرود و بهامثال
قریب پانصد باب خانه در او است و چند پاره قریه معتبره مضافات او است باغات بسیار دارد و سیرگاه اهل کابل است فصل
بهار رشک گلستان کشمیر و قندهار است و خلقش حنفی مذهب و بغایت متعصب و بی ادب اند اما هم کیشان و مسافران را
دوست دارند ذکر اندراب بفتح همزه و سکون نون وی شهرکی است قصبه مانند و طرف شمال کابل واقع است و تا وی شش مرحله دور
مشتمل است قریب دو سه هزار خانه معمور و در میان جبال و تلال واقع است از اقلیم چهارم آبش خوب و هوایش خرم است و معدن
اندرابی مشهور است و مانند بلور است که از وی ظروف سازند و مردم تاجیک و ترک بسیار است و همگی حنفی مذهب اند
و خالی از مردی نباشند فقیر بعضی از آن مردم شنیده است ذکر اتک بفتح اول و ثانی و سکون کاف عربی قصبه ایست بزرگ
قلعه ایست سر راه حصاری محکم و قلعه مستحکم دارد از بناهای اکبر شاه بن همایون بن بابر شاه گورکانی است و چون وی لب ملک
کابل و ابتدای دیار هندست و حد ملک ترک غایت را اتک گویند چنانکه دامن دریا را بجهت اتک گویند لهذا اسمی باتک شد
و در زبان نام ولایتی است از خراسان که آخر خراسان و اول ملک توران و خوارزم است و سمت مشرق و شمال طولش واقع شده
و ساکنان آن دیار قزلباش و طایفه و مضرت تلاش اند و چند پاره قریه دارد و از اقلیم چهارم است و اتک هند از اقلیم سیم و در
ولایت کشمیر و لاهور واقع شده است قلعه اتک بر سر کوهی اتفاق افتاده و در میان آن قلعه بر کوهی دارد در غایت متانت و استواری
از سنگ تراشیده ساخته اند هوایش گرم و آبش خوشگوار و رود آب عظیمی است و از دو سمت بر می‌خیزد و منضمان از جانب مغرب
و از جبال غور و بامیان بر خواسته و از میان جلال آباد گذشته و از ملک دوابه و ختلان گذر نموده از کنار
اتک میگذرد و نصف دیگر رود اباسین نام دارد از جبال شمال بر خواسته و از دشت پنج هزاره عبور کرده در یکجا بهمی اتک رود
دیگر شده از کنار اتک گذر نموده و رود جیلم و راوی داخل گشته و قطع ملک سند کرده به دریای شور پیوسته اند
در فصل تابستان چندان برودت دارد که بیک نفس نتوان خورد در اتک تا نان قاتلمه ممتاز می‌شود در آنجا درویشی ملاقات
نمود که ملی شاه نام وی مرید نادر علی شاه و مرید داشت دلربا شاه با اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده آراسته بود
و چنین شهرت داشت که دلربا شاه بدوی آب چون هوا میرود فقیر عیان ندید شاید قابل این سر نبوده باشد بعد اکرام ایشان
جوهری قابل ذکر اسلام آباد اسم چند موضع است مراد از اسلام آباد کشمیر است وی قصبه ایست شهر مانند و جائی است
دلپسند از اقلیم چهارم آبش خوب و هوایش خرم وی در سمت مشرق دار الملک کشمیر اتفاق افتاده مشتهیات در آنجا مهیا و
آماده است و دو سه هزار خانه آباد در او است و چند قریه آباد از مضافات او است سه مرحله از دار الملک کشمیر دور و باغات
و بساتین در آن بلاد نامحصور است و اکثر میوه‌های سردسیری موفور است و چنار در آنجا بسیار است و خوب ترجیع شود که من
اغلب سنی حنفی مذهب و قلیلی شیعه امامیه اند و کثرت هندو ذکر اورنگ بضم همزه و واو مجهوله و سکون را قصبه ایست شهر مانند

وعلی است خاطر پسند از اقلیم چهارم آبش خوب و هوایش خرم از بلاد توران و سمت مشرق بدخشان است مردمش اگرچه حنفی
مذهب باشند اما خاطر درویش نواز باشند نظم هر کرا او خوب خویش شمرد خواه از نسل علی خواه از عمر بدگمان نیز
از ایشان احتشام میکند ذکر اتالیق وی حاکم اندیجان بود و بکثرت دولت و وفور ثروت و بسیاری مکنت بر اکثر امرای آن نواحی
تفوق می نمود و اخلاق پسندیده داشت و خالی از معرفت نبود روزی فقیر از وی سؤال نمود که اوزبک چه معنی دارد در جواب فرمود
که لفظ اوز در لغت ترک بمعنی اصل و ذات است و بک بمعنی قلیل را گویند چنانکه بر مناسبت شهر را کند خوانند و چون
در اصل حسب قلیل داشته لهذا این نام را بر ایشان گذاشته اند بکیاده رسیدم که در ملک شما درویش میباشد یا نه در جواب
فرمود که لفظ درویش اطلاق میشود بچند فرقه اول فرقه که ملبس بلباس مخصوص اند و در کوچه و بازار با اقسام لباس سؤال میکنند بعضی
بطریق قصه خوانی و برخی دست بکدی گشایند و گروهی در خانها طلب میکنند و جمعی کشکول بدست گرفته در بازارها پیر پیر [?] مدد
و شیئا لله میگویند این گروه خلیع العذار در صحرای شکم پرستی می چرند و ایشان مانند گاو و گوسفند در چرند و در ایشان بجز نام درویشی نیست
دویم لفظ درویش بر جماعتی اطلاق میشود که ایشان از جمله ابرار و اخیار اند و در سلوک حق پرستی قدم گذارند پیشوای ایشان شاه
درویشان امیر مؤمنان است سیم مراد از درویش شخص کامل و انسان مکمل است چنانکه لسان الغیب بدان اشاره کرده است بیت
گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز خوانده باشی که هم از غیرت درویشان است و بزرگی گفته مصرع درویش محمد است و ابدال علی لفظ
درویش در لغت عرب بمعنی محتاج است از جماعت دویم کسی در این بلاد بود که امیر ناصر [?] الله گفتندی و پیوسته در مقام ریاضت
و مجاهده بود و قریب شصت سال ترک حیوانی کرده بود در این اوقات بعالم جاوید انتقال نمود در زمان حیات آن بزرگوار خیر و برکت
در این ولایت بسیار بود بعد از رحلت ایشان تفرقه خاطر عموم ناس در وجود آمد و هر کس بقدر خویش گرفتار محنت شد فقیر پرسیدم [?]
کلمات امیر هیچ یاد داری فرمود سخنان معرفت بنیان بسیار از آن بزرگوار شنیده ام و حالات غریب دیده ام من جمله روزی در مجلس
فرمود که هر کس را که مروت شعار است وی بانواع بلا گرفتار است و هر که با کریمان آمیزد رحمت حق بروی ریزد آیه ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی یحببکم الله همین معنی دارد ذکر اترار از بلاد توران و در حدود ترکستان است قدیم الزمان شهری بود لیکن
اکنون قصبه ایست از اقلیم پنجم است فقیر ندیده است ذکر اسروشنه [?] وی نیز از بلاد توران است فقیر ندیده ذکر اسفیجاب بکسر همزه و سکون
سین وی از اقلیم ششم است و از بلاد مشرقات [?] بغایت سردسیر است مردمش از نسل ترک بیابانند فقیر ندیده ذکر ادیکج [?] وی دار
الملک خوارزم است شهری خوب و بلدی مرغوب است ساکنان آنجا همگی حنفی مذهب و فارسی گوی و ترکی زبانند از اقلیم پنجم
و هوایش معتدل است و میوهای سردسیری فراوان دارد و در کوهی بسیار دیده شده اما او در کوچ بنظر نیامد ذکر احقاف ولایتی است
از کشور عرب حضرت هود م بر اهل احقاف مبعوث شده بود و ساکنان آنجا بآن حضرت ایمان نیاوردند و بقهر الهی گرفتار شدند
تفصیل این در کتب اخبار مذکور است ذکر آباده نام دو موضع است در کشور فارس یکی در دو منزلی ارسنجان و سمت شمالی بحر
و در ساحل این واقع و جوانب اربعه اش وسیع است و در زمین هموار اتفاق افتاده و قریب سیصد خانه در اوست و چند مزرعه مضافات

وست آبش وسط و هوایش بگرمی مایل و سمت شمالش کوه نزدیک و قلیلی باغ دارد و همگی طایفه لشنی [?] بفتح لام و شین
و نون مع الیاء از جماعت لر و اکثر ایشان قطاع الطریق و شیخ نجدی [?] را دوست اند و دیگری نام قصبه ایست در سه منزلی قومشه [?]
جائی خوب و محلی مرغوب و آبش معتدل و هوایش باعتدال مایل و قریب پانصد باب خانه در اوست و بیست پاره قریه
و مزرعه مضافات اوست باغات فراوان دارد و کرباس بسیار در آنجا بافته میشود مردمش خالی از مردمی نباشند
همگی شیعه امامیه باشند و آن قصبه در زمین هموار واقع و اطرافش وسیع است و قلعه گلین بر آن کشیده اند ذکر انار
قصبه ایست از توابع کرمان مابین شهر یزد و مدینه کرمان اتفاق افتاده و عمارات آن قصبه در پستی و بلندی واقع اکثر
جوانبش واسع است و قریب هزار خانه در اوست و چند پاره قریه معموره توابع اوست باغات خوب و خربزه و انگورش
ممتاز است و آبش از قنات دلگوار و هوایش بگرمی مایل و حد لکشاست و مردمش همگی شیعه مذهب و خالی از شجاعت و
رشادت نباشند ذکر اردبیل بفتح همزه و سکون را و کسر دال و مع الیا و سکون لام بلدیست از عراق عرب عموم مردمش حنفی
مذهب فقیر ندیده است ذکر اباذه ولایتیست قریب بملک گرجستان از اقلیم پنجم و هوای آنجا بسیار سرد است بیشتر بلادش
کوهستان است و خلقش همگی عیسوی ملت اند ذکر ارغنداب بفتح همزه و سکون را و فتح غین معجمه و سکون نون و دال مع الف
و سکون با نهریست از بلاد توران و قصبه ایست نو آباد است و سکنه آنجا همگی حنفی مذهب اند ذکر اندخود بفتح همزه و
سکون نون و فتح دال و ضم خاء معجمه مع الواو و سکون نون و دال مهمله ایست از طخارستان در سه منزلی بلخ شهری کوچک و
و محلی مرغوب است و مردمش همگی حنفی مذهب و اکثر طایفه ترک اند از جماعت افشار و قلعه و سور آنجا بسیار است
ذکر اندکان از بلاد توران جای خوش آب و هواست و خلقش اکثر طایفه اوزبک اند دائم مذهب است ذکر اوزبک نام طایفه
از طوایف ترک امتی بزرگ و قومی سترگ اند و لیکن آن طایفه توران و طخارستان و دشت قبچاق و ترکستان است قریبا
پانصد هزار خانه میباشند و جمعی کثیر از ایشان در شهر و قریه سکونت دارند و اغلب ایشان طریق ییلاق میپیمایند و قشلاق
سپارند و عموما خالی از مروت و شجاعت و فتوت نباشند و مهمان دوست و غریب نواز و درویش پرور باشند و
اغلب آن طایفه حنفی مذهب و قلیل شیعه امامیه اند و همگی کوسه و کم ریش باشند ذکر اولاق بفتح همزه و سکون قاف از بلاد
روم ایلی است و از اقصای بلاد آن کشور محسوب میشود هوای آنجا بسیار سرد است و مردمش همگی حنفی مذهب و قلیلی
عیسوی ملت اند ذکر اورفا بضم همزه از بلاد دیار بکر است جائی نیک و بلدی بدل نزدیک است باغات فراوان دارد و
هوایش بغایت خوب است و مردمش اکثر حنفی مذهب اند و بسیار غریب دوست و مسافر نواز باشند گویند نمرود مردود
حضرت ابراهیم را در آنجا در آتش انداخت و باری تعالی آن حضرت را از آتش محفوظ داشت و اکنون چشمه در آنجا
موجود است گویند همان چشمه ایست که ایزد تعالی در میان آتش ظاهر نمود ذکر ارم بضم همزه و را و سکون میم از بلاد
طبرستان است و از قدیم الزمان مردم آن مکان شیعه امامیه بوده اند دائم مذهب است ذکر اسلام کن نام چند موضع است

در هندوستان دانم بعضی از آن اماکن را دیدم و مشاهده کرده است ذکر اکوره بفتح همزه قصبه ایست در یک منزلی جش آباد
واقع و در کنار رود عظیم اتفاق افتاده و جوانب اربعه اش گشاده است قریب هزار باب خانه در اوست و چند پاره دیه
معموره مضافات اوست و آبش خوشگوار و هوایش گرم و سازگار است باغات فراوان دارد و مردمش همگی حنفی مذهب و
جماعت افغان و بسیار غریب دوست و مهمان نواز باشند ذکر ارجوان بضم همزه و سکون را و فتح جیم معجمه و واو مع الالف و
سکون نون قریه ایست از توابع گیلان شاه اسمعیل صفوی انار الله برهانه از آنجا خروج نموده است با اکثر آنجا در
بدو خروج قتال فرموده است ذکر اشناکر بعضی اشناعر یعنی معجمه کویند و ی از قرای معظم بلوک کره است قریب
سیصد خانه در اوست و چندین قصبه مضافات اوست آبش خوشگوار و هوایش سازگار و باغاتش بسیار و چشمهای خوب
در آنجا بیشمار است آن قریه در بلندی اتفاق افتاده و جوانب اربعه اش فی الجمله گشاده است و مسکن طوایف بختیاری و
روزگاران آنجا در غایت نیکوکاری اند همگی مهمان نواز و غریب دوست باشند و آخوند محمد بن الحاج پروین خان ساکن آن قریه
نیک کردار و پسندیده اطوار است مخلص درویشان و معتقد ایشان است و زیور کمالات انسانی آراسته و از حسن
و بدل برآراسته است نفس چند روز مهمان آن عزیز بود از مراسم فتوت و مروت هیچگونه مهمل و معطل ننمود جزاه الله
فی الدارین خیرا ذکر ارنون قریه ایست ازجمله دمشق و از مضافات اوست ذکر انطرسوس از جمله حمص و از بلاد شام است ذکر ارکنج
وی جزوه ایست بزرک و آباد در راه چین اتفاق افتاده مشتمل است بنواحی معموره و قصبات مشهوره عقاقیر و ادویه
کیاب در آنجا بسیار است چنانکه هلیل و موم سیاه بغایت نیکو است و مردمش مذاهب مختلفه دارند اکثر شافعی اند آن جزیره
در اقلیم دویم و هوایش گرم است ذکر ادرنه بفتح همزه و سکون دال و کسره را و فتح نون و سکون ها شهری عظیم و بلده جسیم
است از اقلیم پنجم طرف شمال اسلامبول واقع و مسافت شش مرحله دور و مشتهیات خاطر پسند در آنجا موفور است مدتی
مدید دار الملک آل عثمان بوده بعد از تسخیر قسطنطینیه آنجا را ترک نموده اسلامبول را دار الملک ساخته اند مردمش ترک
زبان اغلب حنفی مذهب و دیگر نصاری و قلیلی علی اللهی افتاده اند از کشور روم ایلی است بحر اخضر قریب است ذکر آی دین
لفظ آی در لغت ترک بمعنی ماه است و دین خود معلوم است یعنی ماه دین و ولایتی است مشهور در افواه و السنه مذکور
و مشتمل است بر بلاد بسیار و قصبات بیشمار و اکثر آب و هوای بلادش ملایم و سازگار چنانکه میوهای گرمسیری مانند
نارنج و ترنج و زیتون در غایت وفور و فواکه سردسیری نامحصور است یعنی طرفه آبادی و معموری در آن بلاد بدید چنانکه
منصف پنج طولا و چهار فرسخ عرضا عمارت و شاهراه مشاهده کردید که مجموع باغات و بساتین و زراعت بود و در مسافت
یکمیل دو دو قهوه خانه و مسافت نیم فرسخ قریه و هر هزار کام جوی جریان میشود عجب آنکه باغاتش دیوار و حصار ندارند
و بعضی از بلادش در موضع خود خواهد آمد ذکر ایغور مملکتی است وسیع و عریض طرف مشرق توران و بلاد و امصار
فراوان دارد همگی از اقلیم پنجم و ششم است هوای آنجا بسیار سرد است مردمش قوم ترک اند اغلب کافر بت پرست اند

بلادختای

بلاد ختای نزدیکست نفس ذبیح و از سکنه اش یکی را ملاقات نکرده است حدیقه دویم در بیان حرف با بر ضمیر منیر
علمای زمان و بودای معرفت برای عرفای دوران مخفی و پنهان نخواهد بود که در حرف با دیار بسیار و امصار بیشمار
و نواحی از حد افزون و قرای از شماره بیرون مشاهده شده اگر مجموع آنها را تحریر یابد دفتری علیحده کردد لهذا
ابجد مشهور و در السنه و افواه مذکور است مسطور مینماید ذکر بحار جمع بحر است محققان بیان نموده اند و بعضی
بر آن بوده اند که آب بر کره زمین محیط است و از آن جزر و مد و موج و حالات دیگر بهم رسد بنابر آن نوشته اند و بعضی
در کتاب ریاض السیاحه ذکر نموده هفت خلیج از بحر محیط جدا شده و موسوم است ببحار سبعه و بعضی از آن خلیجات
نیز دارد و مجموع بحار سبعه بر این وجه است بحر اخضر که آنرا بحر هند و بحر شام و بحر افریقیه نیز کویند بحر اسود که آنرا بحر
ابنوس و بحر روس نیز کویند بحر اندلس و بحر چین و بحر قلزم و بحر هند و بحر عمان و بحر یمن غیر از بحر اندلس و چین و سایر بحار در
دیده و مشاهده کردید و بجهازی دو دفعه بجهازی غرابی نشسته و ده روز و بیست روز و دو ماه و سه ماه نیز بوده تفصیل آنها
در ریاض السیاحه ذکر نموده ام ذکر برب نام دو موضع است یکی سمت مغرب یکی سمت مشرق مراد راقم سمت مغرب است و آن
دیاریست مشهور و در کتب اخبار مذکور است و محتوی است بر بلاد بسیار و قصبات بیشمار همگی از اقلیم دویم و سیم ساکنان
آنجا همگی قوم عرب و مالکی مذهب اند و بربر شرقی در شش منزلی کابل است قوم هزاره آنجا مسکن دارند در حرف ها خواهد
آمد ذکر بنگاله پوشیده نماند که مملکت بنگاله ولایتی است وسیع و عریض و کشوریست فسیح و مستفیض مشتمل است بر
بلاد قدیمه و مداین عظیمه و قصبات دلکشا و نواحی روح افزا و محدود است از طرف مشرق بجنگل نیپال و از سمت مغرب بولایت
مالوه و از جهت جنوب بدریا و از جانب شمال بولایت پورب و دو رود عظیم از وسط آن مملکت از جانب شمال بطرف جنوب
میگذرد و آن رود مانند شط العرب و شاید بزرگتر باشد و هوای آن دیار بین و خرم و در فصول اربعه چون ارم است مجموع بلاد
بنگاله از اقلیم دویم است و بغایت معمور و حاصل خیز و هوایش طرب انگیز ارتفاعش اکثر برنج و شکر و نیل و پنبه و فواکه
گرمسیری بسیار و جهازهای نفیس بافته میشود سالهای فراوان در تصرف ملوک گورکانیه اکنون قریب چهل سال میشود که اغلب بلاد
آن دیار را فرنگان در حیطه تصرف آورده اند ساکنان آنجا غالب هندوان و بعد حنفی مذهب و دیگر شیعه امامیه و دیگر
فرنگان اند و تمام مملکت بنگاله سه صوبه است اول صوبه بنگاله و آن محتوی است بچندین بلاد و امصار دویم صوبه بهار و آن
نیز مشتمل است بر بلاد بسیار و قصبات بیشمار سیم صوبه اوریسه و آنهم قصبات و نواحی فراوان دارد و چند شهر معتبر در اوست
بعضی بلادش بطریق حروف تهجی مذکور خواهد شد ذکر برار صوبه ایست از دکن و محتوی است بچندین بلاد و مشتمل
بمداین معموره همگی از اقلیم دویم هوایش گرم و ارتفاعش بسیار و سکنه اش اغلب هندوان و دیگر مسلمان اند ذکر بیجاپور
صوبه ایست از دکن از اقلیم دویم است و محتوی است بر بلاد مشهوره و مداین معموره و قصبات آباد و نواحی جنت بنیاد
اغلب ساکنان آنجا هندوان و دیگر مسلمان و اهل ایمان اند و دار الملک آنجا بیجاپور بنا آباد است در حرف الف مذکور شد

ذکر بوده بضم با، شهریست عظیم از کشور دکن و از اقلیم دویم و دار الملک دایان عظیم الشان و بغایت معمور و اعتدال
خواهد در آن موجود است مردم آن شهر غالب هندو و دیگر سنی حنفی مذهب اند فقیر بدین ابنا نوالی انجا رسیده است ذکر
برهان پور دار الملک صوبه خاندیس از کشور هند و از اقلیم دویم و بغایت معمور طایفه هندوان دارند ذکر بیجاپور شهری
بزرگ و مدینه عظیم بوده و قدیم الزمان دار الملک راجهای جم شوکت بود، اکنون قریب ده هزار خانه در اوست و نواحی
جنت نشان مضافات او و سایر بلاد دکن و اقلیم دویم است باغات بسیار دارد و سکنه اش اکثر هندوان و دیگر قلیلی مسلمانند
ذکر بمبائی بندریست مشهور و در السنه و افواه مذکور و بکثرت دولت و افزونی جمعیت معروف از بنادر گجرات و
معمول دکن است از اقلیم دویم و خاکش خرم و آبش بد و هوایش گرم و میوه گرمسیریش خوب آن شهر در کنار بحر هند واقع و آب
و عمارتش واسع است و سکنه اش اکثر هندوان و مقلد فرنگان و دیگر اهل ایمان و دیگر گبران و دیگر اسماعیلیان قریب
بیست و پنجهزار خانه در اوست و نواحی آباد و مضافات اوست و باغات بسیار و چند برکه برلب دارد قریب [illegible] سال میشود
که فرقه انگلیس از طوایف فرنگان آن بندر را آباد کرده اند و دار الاماره نموده اند و در کنار بحر از شهر قریب یک میل دور
حصاری استوار از سنگ رخام تراشیده احداث نموده اند که خرد و خورده دان از مشاهده آن در حصار حیرت می افتند و قریب
ده هزار باب خانه دلگشای هکیه طبقه در آن حصار است و متاع روم و چین و ماچین و فرنگ و هند و دکن و یمن
عنبر و در آن بندر بسیار است ارباب دولت و اصحاب تجارت و اهل معامله از هر فرقه فراوانند ظلم و تعدی در انجا نمیباشد و
هر کس هر چه داشته باشد و هر مذهبی و کیشی دارد احدی مزاحم او نمیگردد چنانکه هندوان بتخانه دارند و مسلمانان مسجد و
نماز گذارند و نصاری کلیسا و گبران آتشکده دارند و هر کس روش و کیش خود را بعمل می آورد بنادری شعر هست انجا
کار از وی نباشد کو را با کسی کاری نباشد اگرچه در تمامت کشور هند همین وضع [illegible] رحیم بلاد فرنگ نه ظلم است
نه جور روزی فقیر بطریق تفرج میکردید ناگاه بمحلی عبور نموده طرفه سیری و عجب فرجه مشاهده کردید از انجمله دو سه نفر
از ریاضت کشان هندوان مشاهده نمود که یکی خود را او بخته و دیگری پای خویش را جفت نموده و دستها را بر فراز
ایستاده بود و یکی دیگر علی الدوام تردد می نمود و یکی روی بآفتاب کرده عبادت میکرد و لوازم پرستش او بجای می آورد و
چند نفر از مسلمانان مشاهده شد که یکی دست بسته نماز گذاردی و دیگر دست باز یکی قرآن خواندی و دیگری ادعیه و دو
نفر دیگر شطرنج بازی میکردند و جمعی دیگر از گبران و مسلمانان و هندوان و اهل ایمان باهم جمع بودند و زنان فاحشه در حضور
ایشان رقص و سماع می نمودند و فرقه دیگر خروس بازی و زمره دیگر قوچ بازی میکردند الحاصل هفده مجلس که هر طوایف مختلف
بیکدیگر بودند ملاحظه گردید و هیچکس از یکدیگر فارغ بودند و از همدیگر خوف و هراس نداشتند مثل چنین محفل در کشور
هند بسیار مشاهده کرده است نظم این خرابات مغان است و در او دیوانه اند شاهد و شمع و شراب و شکر و نای و سرود هم نقل
از جمله آنان در انجا خاصه هندو و گبر و دهم مومن و ترسا و یهود ذکر بندر سورت بعضی آن را بندر سورت سپس نویسند از

اعاظم بنادر صوبه گجرات و بهترین بلاد هجبایات انسان سند او بمبائی شش مرحله دور و در بحر سند واقع یکطرفش
رود بزرگ و سایر اطرافش واسع است قریب سی هزار خانه در اوست و غالب مردمش هندو و بعد حنفی مذهب صاحبان
شوکت اند لکن از دستی ارباب جمعیت و اصحاب دولت اند و بعد اسمعیلی ایشان بی‌فزایند و دیگر شیعه امامیه
و اهل ایمان در کیانش بسیار و سایر میوه های گرمسیریش بیشمار است علی الخصوص انبه انجا ممتاز میشود خاندان قدیم
و دودمان عظیم در انجا ساکنند و زنیت بسیار خوب و پارچهای لطیف در انجا بافته میشود که باطراف و اکناف میبرند و
بقیمتا اعلا میخرند فقیر قریب شش ماه در انجا بوده بقدر امکان سیر نموده اگرچه نوع انسان در انجا گردید و حقیقت آدمی ندید
اما عموما نسبت بدنیا مدارش و اهل بینش دچار اللعب خالص دارند بطریق ارادت سپارند ذکر بریلی بفتح با، معنوطه
را، مهمله و سکون با و لام مع الیا، شهری دلگشا و مدینه بهشت اساست و از بلاد صوبه هند و از توابع دار الملک
لکهنو است از اقلیم سیم و هوایش گرم و آبش از چاه و سازگار است آن شهر در زمین هموار اتفاق افتاده و خواجش کشاده است
و محتوی بر ده هزار خانه معمور و اقسام میوه های گرمسیریش موفور است باغات خرم و بساتین چون ارم در اوست و نواحی
و قرای جنت بنیاد مضافات اوست و اغلب ساکنان انجا هندو و بعد حنفی مذهبند انگاه شیعه اما امیر آنجا فرمان فرمایی سمت
سال الحکومت آنجا با پیشکشان ملوک بیانه تعلق داشت بعد از اختلال احوال دولت ایشان بطریق صلح بطائفه
فرنگان واگذاشتند عموما مردم آن دیار خالی از مردمی نباشند و در غریب نوازی و ضعیف پروری ممتاز باشند خاندان
ذی شوکت و دودمان صاحب مکنت در آن دیار بسیار اند ذکر نواب احمد علی خان امیر والا شان و نواب ثریا مکان بود
و در رضا بال صوری و معنوی یگانه می نمود حسن صورت با حسن سیرت جمع داشت و همواره تخم بر و احسان بر قلوب اعالی و
ادانی میکاشت بغایت باذل [illegible] جود و سخاوت انسان با عموم داشت مگر خلق عظیم که مخصوص بدان شهریار بود
روزی فقیر بخدمت آن امیر کبیر عرض نمود که در زمانه آن سخاوت بسیار دید و وجود کرم حمیده است اما این گفته انکه
ملوک را خزینه نهادن لازم و ذخیره نمودن از لوازم است چه وقتی سانحه روی نماید و در آن سانحه او را بکار آید از تمام
کلام ضمیر تبسم نموده گفت بیت بخت و دولت بکاردانی نیست جز بتایید آسمانی نیست بزرگی و سلطنت و عزت بتایید
سبحانی منوط و مقدرت و توانائی بلطف یزدانی مربوط است نظم اگر تاریخ عالم را بخوانی همه احوال عالم را بدانی اشخاص که
بسلطانت رسیده اند و اکثر معموره عالم را مسخر کرده اند و صاحب شوکت و کثرت دولت شده اند مانند کیومرث و بخت النصر
و معاویه و عبدالله سفاح و چنگیز خان و امیر تیمور و یعقوب صفار لیث و عثمان بیک و شاه اسمعیل و امیر احمد سامانی و
سبکتکین و نادر شاه افشار و کریم خان زند و امثال ایشان ارغنون و حصار افزون و از جمله شاه بیرون ایشان در بدایت حال
و ابتدای احوال مردم مفلس و بینوا بوده اند و صاحب دولت و خزینه نبوده اند و سیم و زر نداشتند و جوهر فضل سلطان [illegible] بوده اند
فرعون و نمرود بی ایمان است کسانی که دعوی الوهیت نموده اند و طریق بغی و طغیان در زمان الهی پیموده اند و اشباه عظام

ولوصیا کرام را تفضیل آورده اند و معتربان اله و عارفان بالله را آزرده اند و ایذا و اذیت کرده اند همه بعلت کثرت دولت
وافزونی مال بوده و بغیر زر و فرو سیم و زر بکر نبوده اند و کوس انا و لا غیری زده اند که یه ان الانسان لیطغی ان راه
استغنی شاهد مقال است و شنیده نشده و منظر نیامده که مردی مفلس دعوی الوهیت نماید و زبان بکلمه انا ربکم
الاعلی کشاید و طریق ظلم و جور و ستم پیماید پس باید که دولت را بخشید و نوشید و نوشانید و پوشانید و عجزه و
مساکین رسانید و مسافران و درویشان را خوشنود کردانید و بیوه زنان و یتیمان و عاجزان را اعانت نمود و ارباب
کمال و اصحاب بینش و حال و اهل اختلال احوال را رعایت نمود و طایفه نجبا و اعزه و خاندان کرا نبود دولت و ثروت مهجور
شده اند بایشان احسان باید کرد و سادات و علما و عباد و زهاد و اهل انزوا را نسبت بایشان لوازم خدمت و محبت
بجای آورد و بقاع خیر و ابواب البر باید ساخت و آثار نیک و عمارات خیر چه اساس مسافران و درویشان باید ساخت
تا اکثر از بذل و جود سه چیز حاصل میشود اول آنکه آدمی از خیال کثرت مال و حراست آن و بیم فوت آن از عداوت مردم
فارغ میگردد از جهه که صاحب دولت حسیس و بخیل با دشمن بسیار و خصم بیشمار و در محافظت مال و اعوان و انصار
بی در کار است و مرد لئیم و بخیل همواره مردود اهل روزگار است دوم ذکر جمیل و نام نیکو از مرد کریم در صفحه روزگار
یادگار ماند و دوستان و محبان کریم را اسباب پیدا میشود برخلاف که دشمنان و خصمان حسد میکنند و ملک و دولت
مخلص شود شعر نام نیکو گر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زرنگار سیم دو راحت صاحب جود و سخاوت در بهشت
برین مقام است و خبر السخی لا یدخل النار ولو کان فاسقا موید کلام است چنانکه حکایت حاتم مشهور خاص و عام
و بخیل و ممسک از رحمت الهی دور و از مغفرت باری تعالی مهجور است حدیث البخیل لا یدخل الجنة ولو کان عابدا مقوی
مقال است زیرا که تا کسی حب دنیا نداشته باشد مال جمع نتواند نمود و مضمون حب الدنیا راس کل خطیئة در کسی
اصناف اوصاف رذیله جمع خواهد بود چنانکه تا در کسی حرص و بخل و طول امل و نفاق و حقد و حسد و قطع صله رحم
امساک و خبث و شرارت و سوء ظن و بی مروتی و ظلم و جور و ستم نباشد سیم و زر نتواند اندوخت و حکما گفته اند که ظالم
پیوسته بسبب مال باشد و مظلوم را سیم و زر نباشد و عادل وسط الحال باشد چه خوب گفته است آن بزرگ نیک بخت آنکه
خورد و بخشید و بدبخت آنکه مال ازو ماند و بمرد سر و بال او فرموده بشر و امال البخیل بحادث او وارث شیخنا
سعدی رحمة الله علیه فرموده که موسی علیه السلام قارون را نصیحت کرد که احسن کما احسن الله الیک نشنید و عاقبتش را شنیدی
نظم مکن غافلان مانند همچکس کهیچ نکرد که عمر بر سر تحصیل مال کرد و بخورد ذکر بعضی از فرق هنود و آنکه در اعتقاد ایشان شد
بر جزین معروف بحتمی … که اکر چه از فرق و کروهی که مذکور میشود در اکثر بلاد هندوستان دیده شده
و بنظر فقیر قلیل و کثیر آمده است اما در ولایت … احوال ایشان صحبت نموده و طریق الفت پیموده است لهذا در
اینجا بذکر بودن انسب و اقوی مینماید تا آنکه … از جماعت هنود و آن دین … ملکی عظیم کفتندی

وصاحب نفس و عقل خوانندی و میکفتند که نور سایر کواکب و ضیاء عالم و تکوین موجودات سفلی از نور آفتاب است
و او سرور طوایف ملائکه و پادشاه فرشتگان ارضی و سماوی است و تعظیم و پرستش خورشید واجب و لازم است فرقه
دیگر آفتاب را حق مطلق خوانند و گویند هرچه در عالم علوی و سفلی است تکوین همه از خود اوست و او را شاهد مینماییم
و بعرفان را استماع میکنیم عاقل اندیشه نکرده و نفهمد که اگر انسان بخیال دل بیند … خود را از مدرکات
داند و هر دو طایفه از آزار و اذیت حیوانات محترز باشند و در رفع اسباب دنیوی و علایق نپاشند و بقدر مقدور
با مردم نیکی نمایند و از کذب و فسق و فجور دوری کنند و اهل تعلق ایشان زیاده از یکون نگیرند و زیاده از احتیاج چیزی
نپذیرند و صورت آفتاب را بر چند قسم تصویر نمایند در میان ایشان دانشمند بسیار است و گویند فکر و استغراق
میان معقولات و محسوسات … در میان ایشان مرتاض و ریاضت کش فراوان است که ریاضات شاقه و زحمت فوق الطاقه
میکشند و وهم را از خود دور نمایند هر که محتلم نشود و گویند احتلام از وهم است و عین الکمال و نظر مردم را نیز از
وهم دانند سرد و گرما مانند زمین هموار آسوده روند و بعضی بر امطار و بارندگان قادر باشند و سباع ضار و وحوش
را مسخر کنند چنانکه … کرده و از غیب خبر دهند و بر قهر اعدا قدرت دارند و اکثر ایشان در جنگلها دور از
عمارت ریاضت کشند اگر چه بعضی اکثر خوارق عادات اکثر از ایشان اعین مشاهده نکرده است اما عامه ناس و جمهور معاملین
از هنود و مسلمان بر خوارق عادات ایشان بطریق کلی شهادت میدهند … که صادق باشند زیرا که بعضی از خوارق عادات
ایشان مشاهده شده و خبری که از حضرت صادق مشهور است شاهد عادل که روزی خدمت آنحضرت عرض نمودند که
فلان مجوسی غیب میگوید حضرت او را طلبیده فرمودند که حیث در دست من چه … عرض نمود که در دست کبوتر بچه است
کفته اند که چون روح از کدورات جسمانی صفا یابد بنوعی از انوار غیب روان … یابد فرقه دیگر از هنود آن ماه پرست باشند
ملکی و ولی و فرشته عظیم دانند و او را تعظیم نمایند و کروه دیگر آتش را می پرستند و او را قدیم دانند و گویند … مخلوق
باری تعالی است … هوا را پرستند و موجود حقیقی هوا را شناسند و بعضی دیگر آب را پرستند و بعضی آن طایفه خاک مرده
خاک را … قدیم پندارند و بعضی دیگر آدم را پرستند و انسان را ذات حق دانند و گویند آدم موجود
حقیقی است چنانکه مذهب جنید و اعتقاد وی همین بوده و طایفه طبیعت را حق گویند و طبیعت را قدیم و طایفه فرج پرستند و
او را تعظیم نمایند و گویند آدمی از انجا آمده لهذا … فرج نمودن … طایفه در هند و سایر بلاد بسیار اند و کروه دیگر
ذکر پرستند خاصه ذکر مهادیو گویند چون حیوان و انسان از آن موجود میشود لاجرم پرستیدن ذکر بهتر است و گویند
مساجد مسلمانان اشارت اوست و محراب ایشان کنایت از فرج است این کروه در کشور هند بیشمارند و با این اعتقاد ریاضت
کشند و … مادر و خواهر و عمه و خاله و دختر و سایر محارم نزد ایشان جایز باشد و خلاف هندوان دیگر که ایشان از
خویشان و قبیله خود زن نگیرند و … طایفه بسیار است … هرام

عقل مهجور بدچه باید گفت مگر آنکه این کریمه کل حزب بما لدیهم فرحون بخوانیم و این ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا
وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب بر زبان رانیم **ذکر بنارس** بفتح با و نون مع الالف و فتح را و سین ساکنه شهری است
مشهور و در السنه و افواه مذکور از اقلیم دویم و هوایش گرم و آبش گوارنده و خاکش طرب انگیز و زمینش ملاحت خیز و محوی
قریب پنجاه هزار باب خانه معمور و عمارات و قصور همگی سه طبقه و اقسام متنهیات در آن شهر موجود است و ساکنان آن دیار غالب
هندوان چه که آن شهر از مواقف شریفه ایشان است و دیگر گروه حنفی مذهب و قلیلی شیعه امامیه اند آن شهر در کنار رود عظیم موسوم
بگنگ اتفاق افتاده و جوانب اربعش کشاده است پارچهای لطیف و نفیس در آنجا بافته میشود مسکن ارباب دولت و اصحاب ثروت
و اهل تجارت و صاحبان مکنت است از کثرت دولت و وفور سیم و زر آنجا عجیب میشود شاید اغراق نباشد چنانکه اگر
شخصی گوید که کثرت دولت بنارس با جمیع دولت عراق و فارس و خراسان و آذربیجان مقابل است شاید صدق باشد و از جمله
لاف و گزاف نباشد و در کنار رود که متصل شهر است ترتیب یکهزار پله از سنگهای رخام و تراشیده در غایت متانت و استحکام
و خوش اسلوبی غسل خانها و محل آسایش عباد و زهاد و عبادتخانهای دلنشین طرح انداخته اند و چون آن شهر معبد هندوان
و از اماکن متبرکه ایشان است هندوان و ملوک و حکام ایشان با مال بسیار و آثار خیر بنا نموده اند که بحساب و هم و ادراک حساب فهم نمی‌آید
و طایفه رعایا چندان عمارات عالیه احداث کرده اند که مهندسان فهم و خرد از مشاهده آنها عاجزند شیخ محمد علی حزین که از اولاد شیخ زاهد
گیلانی بوده و از خوف نادرشاه فرار نموده بکشور هند آمده در بنارس آسوده مردی عارف و دانشمند بوده در تعریف بنارس فرموده
است **نظم** از بنارس نروم معبد عام است اینجا * هر برهمن پسری لچهمن و رام است اینجا * الحق دلبران و ماه منظران آن دیار در دلستانی
خلخ و فرخار و غیرت خوبان کشمیر و قندهار اند **من غرایب العشق** معارف و اعاظم هندوان و اکابر و اعیان مسلمانان آن ... نقل
برای فقیر تقریر نمودند که در زمان دولت عالمگیر بن شاهجهان تاجری از خراسان با مال فراوان بکشور هندوستان ... شهر بنارس
وارد شده در آنجا بدختر هندوی دل داده و در عشق او دل از دست داده چهل شبانه روز گرد کوی معشوقه چون طایفان گردیده و
نه گفتی و نه شنیدی پدر معشوقه از مشاهده آن حال اندیشه نموده در دفع عاشق چاره جوی گشت عجوزه را احضار کرده گفت
نظم خانه دل ما را از کرم عمارت کن * پیش از آنکه این خانه رو نهد بویرانی * عجوزه گفت دل خوش دار و خاطر جمع ... ارکان درد ما
چاره نمایم و ما از اندیشه فارغ گردانیم آنگاه مقداری زر بعجوزه داده پیش از آنکه کار ظاهر شود گفت مرگ باد ما را
عاشق بیچاره را استماع این خبر از کوی دلبر آواره گشت و چون معشوقه بقاعده هر روز جهت غسل عبادت بیرون خرامید و او را
خویش بدید از دیدگان خود پرسید که آن بلا چه شد و بر سر وی چه آمد گفتند روی او از سر تو دفع نمودیم و از قرب تو مهجور
ساختیم تا غبار ننشاند ما بنه خاطر تو نه نشیند و گرد بر نامی خبر نرساند مگر زینکه از معشوقه از استماع این خبر کدورت و نقصان
گفت خوب کردید اما در دل من سنگینی گشته گل رخسارش چون کهربا گردید و هم در آن چند روز بعالم آخرت خرامید بعد از آن
دلبر از مشاهده این حالت صدای آه و ناله برآوردند و گریه و زاری بسیار کرد بالاخره موافق کیش خود با عود و صندل در محل مردگان

نازنین خویش را بسوخت و چون روز دیگران هنگام رسید که معشوقه را سوخته بودند شعله عظیم از همان محل ظاهر گشت و از هوا
جولان نموده و قریب دو سه ساعت در گردش بوده مانند کسی که جویای حال باشد گردیدی و گاهی سر بالا کشیدی و گاهی
بجهت راست دراز شدی و چون این خبر حیرت اثر بسمع دور و نزدیک رسید جمله در بحر حیرت افتادند عالمگیر شهریار هندوستان
این امر غریب را معروض داشتند و آن شهریار بعد از آن عقلای روزگار جهت تحقیق آن کار ارسال نمود و ایشان بموجب فرموده
عمل نموده بشهر بنارس آمدند و آن امر عجیب را برای العین مشاهده نمودند مدت دو ماه هر روز در همان وقت آن شعله ظاهر گشتی و
قریب دو سه ساعت جولان نموده منطفی شدی و جهت سیر و مشاهده این امر غریب انبوه عام تمام روی دادی تا آنکه از اتفاقات بیک
آنکه از جنس معشوقه در همان هنگام عاشق که در آن مدت در جنگل و صحرا بسر بردی و روز و شب یاد معشوقه را آوردی سیل
بعمارت و آبادی نموده در آن هنگامه گذر کرد و آن شعله را بنظر آورد بمحض مشاهده روی بشعله نمود و شعله نیز متوجه عاشق
گشته حاضران هر چند سعی نمودند که از چنان شعله نجات دهند میسر نشد عاقبت شعله عاشق را بسوی خود کشید و عاشق نیز
بطرف شعله دوید و عاشق و شعله معشوقه هر دو ناپدید شدند بعد از آن کسی از شعله و از وجود عاشق اثری ندید **نظم** عشق
هر دم طرفه دیگی می پزد * هیچ معروفت چنین نیابی * همت خان عالی نخاص ناظر سرکار عالمگیر و دانشمند بی نظیر بوده و من
اما نسبه و انشا بحکایت را بسلک نظم کشیده است والله اعلم بحقایق الحال **ایضا من عجایب العشق** جمعی کثیر از عقلای معروف مصر
کشور هند برای فقیر نقل کردند که در زمان دولت شجاع الدوله بن صفدر جنگ شخصی از امیرزادگان ایران در بنارس
هندوستان مسکن که از ارباب دولت بود دل داد و خاطر بهوای عشق آن دختر نهاد پدر آن دلبر از بدنامی ترسیده چند روز
از بیرون آمدن و غسل کردن باب گنگ معشوقه را منع نمود و چون عاشق صادق خود را چندگاه مشاهده نکرد از نزدیکان
آن دلبر یاد در مقام استفسار برآمد ایشان در جواب گفتند که آن در گرانبها و گوهر یکتا در بحر گنگ غرق شد عاشق جانان
در عقب دلدار خود رلو اختیار نموده ها ... و خویشتن را بیاد معشوقه غرق ساخت چون نزدیکان معشوقه از آن
مراجعت کرده همین سخن را دلبر چگونگی را تقریر کردند آن دلبر وفا کیش عیش ظاهر نمود و خرسندی نموده گفت خوب کردید که آن
آتش بنا را بابیر خویش خاموش نمودید روز سیم برای غسل کردن بیرون خرامید و بکنار گنگ رسید و از نزدیکان
خود پرسید که آن قتیله زاد بکدام محل غرق ساخته اید ایشان جای معین را بنظر خورشید منظر جلوه دادند معشوقه بعد از
وضع خویش را جمع نموده در همان مکان انداخت همگنان از مشاهده آن غریق بحر حیرت گشته بعد معشوقه را اعلام نمودند
پدر بیچاره حیران و پریشان بدان مکان آمد غواصان جمع شده آن دو گوهر عشق را که دست در گردن یکدیگر کرده بودند بیرون
آوردند هر چند سعی نمودند که از همدیگر جدا نمایند میسر نگشت آخر الامر بموجب فرموده حاکم که مردی شیعه امامیه بود در یک قبر
دفن نمودند و گنبدی بر سر مزار ایشان برآوردند **نظم** عشق است و بس که در دو جهان جلوه میکند * گاه از لباس شاه و گه
از کسوت گدا **ذکر بیکنیر** بروزن بی نظیر شهری دلکش و بلده فرح است آن شهر میان دهلی و ملتان واقع و هوا

[illegible]

واسع حاکمش با جبر با شوکت و شهریار صاحب حشمت بوده این ازجاه و کوار او و هوایش گرم اما بهجت فزا است از اقلیم سیم و
قلعهٔ محکم دارد و همگی سکنه اش هندو و قلیلی مسلمانند ذکر بُلغار ولایتی است مشهور و در السنه و افواه مذکور از اقلیم
ششم هوایش سرد و آبش با عذوبت است شهر شمال توران و مابین مشرق و شمال ایران واقع است و محتوی است به بلاد
بسیار و مواضع بیشمار اکثر اهالی آندیار صحرانشین و قوم ترک و اغلب مسلمان حنفی مذهب اند و کافر نیز بسیار است
و قریب چهل سال میشود که بتصرف دولت روسیه است و جرم بلغار از آنجا است بعضی گویند بلغار و اندیم اما چند نفر از
بلغاریان دیدم حسن و جمالی چندان نداشتند عموماً اندرون چشم درد و موی و سرخ روی باشند ذکر بخارا مدینه ایست
معروف و در السنه و افواه موصوف از بلاد اسلام و شهری است با نظام لفظ بخارا یعنی دار العلم است در کشور توران
بزرگتر از دیگر شهرهای آنجا از اقلیم پنجم است آبش کم است و هوایش سالم است قریب پنجاه هزار خانه آباد در اوست و قصبات دلکشا
و نواحی بهجت افزا مضافات اوست مسکن طوایف مختلفه غالب مقلد حنفی مذهب اند شیعهٔ امامیه نیز بسیار اند اما
در تقیه و خفا عبادت اند و یهود در غایت قلت و خراج گذارند مردم اصل شهر بفارسی و دری گفتگوی مینمایند و بغایت فصیح و
بلیغ باشند و ترکی نیز گفت و گوی میکنند و بیرون شهر اهل قرئ نیز فارسی و تاجیک است و الوس و صحرانشینان قوم ترک اند
غلاتش ارزان و میوه اش فراوان و نان بادرش بسیار [illegible] عموما مردم غریب نواز و شیعه کش اند جمهور ایشان جامه
خوب ندوخته و درویش پرور [illegible] کثرت و ازدحام در آنجا از حد افزون و از حیز حساب بیرون است گویند سیصد مدرسه
علما و چندین تکیه و خانقاه جهة آسایش [illegible] در اوست و باغات خرم و بساتین چون ارم بسیار دارد جمعی از علما و فضلا و
عرفا و شعرا و امرا از آنجا برخواسته اند [illegible] علم و فضل و کمال و حال و جاه آراسته اند اکثر اهل بخارا سنی حنفی بوده اند
الا قلیل و قلیل من عبادی الشکور و همواره آن دیار دار السلطنهٔ ملوک نامدار و خاقان گردون اقتدار بوده در مدح
بخارا عرفا و شعرا بسیار شعر گفته اند من جمله نظم میر ماه است و بخارا آسمان * ماه سوی آسمان آید همی * میر سرو است و بخارا
بوستان * سرو سوی بوستان آید همی * اگرچه فقیر داخل آن شهر نشدم اما از قرب وی گذشتم و با مردم آنجا مالوف گشته
و با ایشان لیالی و ایام بسر برده و مدتها اختلاط کرده عموما خالی از ادراک نباشند اما بغایت متعصب باشند و صورت
شرع را بعمل آورند و در عبادات و صوم و صلوة دقیقه فرو نگذارند و درویشان و صوفیان را دوست دارند ذکر بدخشان
ولایتی است مشهور و در کتب مورخین مسطور و در افواه مردم مذکور است محتوی است به بلاد مرغوبه و قصبات عظیمه
فزاوی دلکشا و نواحی بهجت فزاوی دار الملک بدخشان فیض آباد نام دارد جبال و تلال آندیار بیش از صحرا و بیابان است
مجموع بلادش از اقلیم چهارم آبش خوشگوار و هوایش سازگار است معدن لعل آبدار [illegible] حسن خیز و زمینش طرب انگیز و عموما
مردمش فارسی زبان و مهربان خصوصا بزرگان آندیار ارباب معرفت و اصحاب کمال را دوست دارند و ساکنان قرئ نیز
فارسی زبان و ایلات ترک زبان اند بزرگان دین و عرفای صاحب یقین از آنجا بسیار برخواسته اند در آن ولایت طوایف مختلفه

بسیار اند

بسیار اند اغلب مذهب ابو حنیفه دارند و طایفهٔ اسمعیلیه نیز بسیار اند و شیعه امامیه قلیل اند ذکر سلطان محمد حسن شاه پادشاه
بدخشان و از ملوک معروف توامان بود چون سلطنت و طریقت را با هم جمع کرده بود لهذا اشتهار یافته به صوفی گشته بود
امیری بود در غایت اقتدار با وجود سلطنت با درویشان مجالست کردی و لوازم تفقد و مرحمت بجای آوردی نام گویند که
ملاقات سلطان اتفاق افتاده و چندگاه مهمان آن شهریار بود الحق در فضایل صوری و کمالات معنوی بر اکثر سلاطین زمان
تفوق مینمود سبب ملاقات آنکه فقیر در یکی از خوانق آندیار مسکن داشت روزی جهة تفقد حال فقرا آن شهریار بخانقاه
قدم گذاشت و یکان یکان را التفات فرمود و در و سیم و اقربا ایشان عنایت نمود در آن حین ناگاه نظر خورشید منظرش و
فقیر افتاده و زبان شفقت و مرحمت بگشاد و بطریق استیناس فرمود که توان کدام دیاری و گل کدام گلزاری فقیر عرض نمود که
جمال دولت شهریار بجمال الخلود مزین باد فقیر از کشور ایران است دیگر باره پرسید ایران بقاع فراوان دارد از کدام ولایت
ایرانی فقیر معروض داشت که اختر اقبال سلطان از وبال و زوال محفوظ باد که فقیر از دیار شیروان است باز دیگر از روی غریب
نوازی فرمود که شیروان بلاد و قصبات فراوان دارد از کدام شهر شیروانی فقیر عرض نمود که خورشید جاه سلطان در
سپهر اقبال تابنده و سرو دولت شهریار بر جویبار عشاخ آمده باد فقیر از دار الملک شماخی است آنگاه پرسید که شماخی از
کدام اقلیم و از بناهای کیست فقیر معروض داشت از اقلیم پنجم و از بناهای نوشیروان عادل است تقریر فقیر آن امیر فرخنده دم
را پسند افتاده فقیر گفت اگر رخصت فرمائی و اشارت نمائی بتقریب کلماتی چند مبادرت نماید فرمود بگوی گفتم بر ضمیر منیر
شهریار معرفت تخمیر روشن خواهد بود که فقیر از بلاد شیروان و تو سلطان بدخشان بحسب صورت و مکان مغایرت
تمام است میل امیر و محبت فقیر بطرفین سبب چیست و آنکه شهریار بدین خانقاه آورد کیست در جواب فرمود که باعث میل
و سبب محبت مجانست معنوی است زیرا حکما و عرفا بیان نموده اند که علت ضم جنسیت است نظم ذره ذره کاندرین
ارض و سماست * جنس خود را همچو کاه و کهرباست * و مضمون الارواح جنود مجندة علت مجانست سبب مناسبت است
و هیچ موجودی از موجودات و ممکنی از ممکنات از محبت خالی نیست ملکه وجود محبت مربوط و جمیع اشیاء بوی منوط است
و تفصیل آن در کتب عرفا مسطور است میان فقیر و آن امیر سخنان دلپذیر بسیار گذشت که بعضی آنرا در کتاب ریاض السیاحه
مذکور داشت ذکر بلخ شهری از بلاد توران است فقیر ندیده ذکر بناکت آنهم از توران است و صاحب تاریخ بناکتی از آنجاست قدیم
شهری بزرگ بوده گویند اکنون مقدار قصبه باقی است ذکر اجو بفتح جیم مع الواو نام ناحیه ایست از نجیثاور مسافت منزل
دور است و سکنه آنجا همگی افغان است هوایش گرم و آبش بسیار است و قرای خوب دارد ذکر هومل بفتح با مفتوحه و هاء مهمله
و سکون ها و ضم میم و واو مجهوله و فتح لام مع الهاء ثانی قصبه ایست متان محال است با میان دو سه طرفش کوه متصل است
و سمت شرقی آن قصبه در یکی از کمیر اتفاق افتاده و انواع فواکه و غلات فراوان دارد و سه هزار خانه در اوست مردمش
اغلب حنفی مذهب و قلیلی هندو است و رود بزرگ از وسطش جاری و در خانهای آنجا روان و در غایت بسیاری است آبش

خوشگوار و هوایش سازگار ع همه چیز فراوان چیز آدم **ذکر بیرام کله** لفظ کله ترکی است بمعنی آمدن گویا بیرام خان
ترکمان آنجا را عمارت کرده بدین سبب موسوم به بیرام کله شده باشد بالفعل حال در میان کوهستان بغایت عظیم اتفاق
افتاده مجموع امکان شاید در موسم زمستان آفتاب بر آن نتابد قریب پانصد خانه در اوست در چهار منزلی کشمیر در
راه لاهور اتفاق افتاده مجموع امکان اندرون بند یک جنگل بید درخت واقع شده است و درختانش اغلب سرو و صنوبر
و بعضی اشجار میوه است حاکم آنجا محمد علی خان دارد امیری جلیل القدر و عظیم الشان می‌نمود مدت پانزده روز فقیر را
نگاه داشت در آن هنگام مریض بودم از لوازم بیمارداری و پرستاری و غریب‌نوازی دقیقه‌ای مهمل و معطل نگذاشت
طریقه جوانمردی بود از کلامش معلوم نمود که از اهل عرفان بود و طریق اخلاص و ارادت اهل حال می‌پیمود روزی عرض
نمود که در این کوهستان و درمیان وحوش صفتان مراتب ذوق و وجدان چون یافتی و چگونه بوادی اهل عرفان و ایمان
شتافتی جواب داد که وجود حق و فیض فیاض مطلق در هر جا و بهر کس برابر و یکسان اگر باور نیست وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ
محیط بخوان و مضمون مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَٰنِ مِن تَفَاوُتٍ معلوم کردان جمال صفت رحیمی بر طبق هُوَ الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ
بر قلوب سالکان کوی محبت و اخلاص بطریق خاص می‌تابد و لقمان را از سودان و اویس را از قرن و صهیب را از روم و سلمان را
از فارس و بایزید را از خراسان بر می‌آید و ابرهیم را از بابل و موسی را از مصر و عیسی را از شام و محمد صلی الله علیه و آله را از مکه
بیرون آورده و هر یک را باعلی مراتب خویش رسانید و محمد صلی الله علیه و آله را کسوت نبوت و رسالت و خاتمیت پوشانید و
دوازده کس از اهل بیت آنحضرت را صاحب ولایت مطلقه کرده اند جمیع را در هر ولایتی و ناحیتی مقتدای ظاهر و باطن ساز(د)
محض لطف و عنایت حق جل و علا بر این بی‌بضاعت و مفقود الاستطاعت بتابد و افتاب فیض و کرم سبحانه و تعالی این
ذره چند از ادوار باید عجیب و بدیع نباشد **نظم** چشم بگشا که جلوه دلدار متجلی است از در و دیوار نَحْنُ أَقْرَبُ الیه آمده است
دور افتاده‌ئی از سر دلدار او بپیش تو ایستاده چو سرو سر فرو برده تو بر کرده‌ئی سرمه کن ز نور دل بیصر بکشی درد و چشم
پر زنگار اند درون و برون نشیب و فراز و زبر و پیش و زمین و دریا شاهد لا اله الا هو بشنو توحید مدار دار و خانه
ذکر بتخاک نام قریه ایست در سه فرسخی کابل در دره چشمه در دو واقع و اطرافش واسع هوایش در غایت برودت و آبش در غایت
عذوبت است و قریب دویست خانه در اوست و مردمش همگی حنفی مذهب و قلیل الاوقات **ذکر بروسه** بضم با و سکون را و
فتح سین مهمله و سکون ها شهریست در غایت صفا و مدینه ایست خوش آب و هوا از اقلیم پنجم خاکش خرم و زمینش بحجب
توام النهر از اسلامبول سه مرحله دور و مشتمل است قریب چهل هزار خانه معمور در زمین پست و بلند اتفاق افتاده
طرف جنوب و مغربش کرفته و سمت مشرق و شمالش گشاده است ملوک آل عثمان قبل از آنکه روم ایلی را مفتوح نمایند آنجا
دار الملک نموده بودند و عمارات محکم و مساجد مستحکم و خوانق دلگشا و مدارس روح افزا ساخته اند باغات خوب و
بساتین مرغوب و بناهای دلنشین و خانهای عجب قریب طرح انداخته اند و حمامهای پاکیزه بنا داد که احتیاج کرم کردن ندارد

و چشمهای

و چشمهای بسیار گرم در حمامها دارد بغایت نظافت دارد مجموع میوه‌های سردسیری موجود است و چشمهای بیشمار اندرون
شهر جاری و در جمیع خانها ساری بغایت سازگاری و جانب جنوب آنکوه بلند و عظیم متصل است و در آنکوه ییلاقات
و مردم آنشهر خوش پوشاک و غریب نواز و در اکثر صفات حمیده ممتاز اند همگی ترک زبان و همگی ترک زبان و سنی باشند و اغلب مقلد
ایشان حنفی مذهب اند بعد از آن قوم نصاری و دیگر غالی و دیگر یهود و دیگر شافعی و قلیل شیعه امامیه اند جمعی کثیر از ارباب
کمال و اهل حال و صاحبان حسن و جمال و خداوندان جاه و جلال در آن بلده دیده و مشاهده کرده اگر ذکر همه باعث طول
کلام خواهد بود اما بذکر چند نفر ایشان اقتصار خواهد نمود **ذکر امین افندی** طریقه او معروف بود با وصاف حمیده و اخلاق
کریمه آراسته و بخصایل انسانی و فضایل نفسانی پیراسته بود در مروت و محبت وحید زمانه و در فقر و فنا و یکانگی معدود
عمری دراز یافته و تمام عمر بوادی ریاضت و مجاهده شتافته قریب نود سال عمر داشت و غالب اوقات عزیز را در اوراد
و اذکار مصروف کرده بود فقیر چند گاه در صحبت سعادت منزلت او بود و از خدمت ایشان اقتباس فیض مینمود و در علم
حروف کمال مهارت داشت چنانکه مقداری از گفتار ایشان در ضمن حروف در کتاب ریاض السیاحه بیان نموده اهر کرم
هر که خواهد بدست آورد **ذکر محمد آغا** از آقایان ینکی چریان بود و بصفات حمیده موصوف و با خلاق پسندیده معروف
بود و بشغل تجارت اشتغال مینمود و صحبت نیکان و نیکوکاران را در یافته و بخدمت بزرگان دین و عرفای اهل یقین
شتافته مردی جهاندیده گرم و سرد روزگار چشیده و با طوایف مختلفه نشسته و برخاسته و بزیور کمالات آراسته و با فقیر
الفت و محبت بسیار داشتی و لوای صدق و صفا افراشتی فقیر هر گاه از وی سوال نمودی که چون و چه احوال داری در جواب
گفتی که امثال ما اشخاص بر معایب خود دانا و بعیوب خویش بینا باشد چه کرکسانی که از حق جل و علا غافل و از یاد
باری تعالی ذاهل باشند ایشان کفتار خویشند هم کسی که بتصحیح اخلاق خود بکوشد و چشم از معایب مردم بپوشد
ذکر راغب پاشا از وزرای عظیم الشان خوانندگار بود در فضایل نفسانی و خصایل انسانی بر اکثر وزرای قیصری تفوق محمود
جدی صایب و رای متین داشت و رایت عدل و احسان بر سپهر قلوب خاص و عام می‌افراشت اهل فضل و کمال و ارباب معرفت و
حال را بجان و دل محبت کردی و لوازم اعزاز و اکرام نسبت با ایشان بجای آوردی روزی در حضور جمعی از کاملان ارباب
از فقیر سوال نمود که این شریفه لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ چه معنی دارد فقیر بطریقی که علمای ظاهر تفسیر
کرده اند معنی نمود آنشخص با معرفت دثار فرمود این خود ظاهر است و اصل من پیر غریب است این قدر که تو گفتی میدانستم من
از لسان ارباب عرفان می‌پرسیدم فقیر معروض داشت که آنچه بخاطر می‌رسد الله اعلم بحقیقة الحال این که در این آیه کریمه حضرت
یونس ع اثبات وجود حق و نفی وجود ممکنات نموده مع هذا اثبات کرده وجود خود را در لباس عجز و انکسار لازم داشت
اثنینیت را و شاکی بودن خود را بر این معانی در اینجا سبب رحمت دو چیز شد یکی آنکه آنحضرت نفی دوئی از ذات کام
احدیت نموده و دیگر آنکه اشعار شعور خود بر ظلم نفس نموده داشاده و وجودک ذنب لا یقاس علیه ذنب کرده که

باصطلاح این طایفه آن افنای شعوری خوانند بعد از استماع این کلام بسیار تحسین نمود و چند جلد کتاب معتبر که از
جمله آن سه جلد کتاب روضة الصفا که از جمله هفت جلد بود لطف نمود من الغرایب روزی گدائی بجرم
پلنگی از جور افلاس محزون و دلش از ستم بی‌چیزی پرخون بود و هوای غازی جان داده و بعشای تیغ برسر چیزی
نهادی با خاطر پریشان نخکام بقصد فرسخی از شهر دور و بازو انبوه بدامن کوه رفته و در و با آفتاب کوشش کرده
بنیاد شپش کشتن میکند و از ضمیرش میگذرد که دفع دشمن خانگی لازم است همین که شپش بسیار در زمین هم
بکشت ناگاه دفعةً آن قطعه زمین که بر آن نشسته بود از هم فرو رفت و گرد و غبار بسیار برخاست گدا از هوش رفت
بیهوش گشت بعد از زمانی چون بهوش آمد مشاهده نمود که در مغاکی افتاده که چندین خم خسروانی و گنجهای شایگان
پر از زر و جواهرات بقدر معقول و از آن زر و جواهر برداشته قدم در راه شهر گذاشته حاکم را اعلام نمود حاکم آن
موضع رفته دفاین را ضبط نموده و بعضی خواننده کار [illegible] داشت بعد از تفحص و تحقیق معلوم شد که طلسمی بوده که
حکیمی بقتال شپش طلسم نموده و بعضی بالای آن گنج در محل معین شپش کشته شود و طلسم شکسته گردد و گنج بدیع
بدست آید نظم · بنادانان چنان روزی رساند · که صد دانا در آن حیران بماند · بخت و دولت بکاردانی نیست جز
بتایید آسمانی نیست ذکر بولدر بضم با و واو مجهوله و سکون لام و ضم دال مع الواو و سکون راء لفظ ترکی است یعنی پیدا شده
و پیدا گردید است وی قصبه ایست شهر مانند در محل استخاره [illegible] بسیاری بهمت خونی اسلامبول اتفاق افتاده و
دو آنده منزل از بخارا دور است از اقلیم چهارم قرب چهارم [illegible] خانه دور است و نواحی بغایت خوب مصفات اوست
و اقسام نعم الحمدلله موفور است باغات خوب و تفرجگاههای مرغوب دارد آن قصبه در میان تلال در بستر و بلند
واقع است و طرف قبلی آنجا واسع نظرهیندم بغایت فرحدم است ساکنانش ترک زبان و عموما سنی باشند اغلب مردم
صاحب جمال و نیک احوال اند فقیر اشخاص نیک نهاد و صاف اعتقاد در آن بلده بسیار دیده است بذکر دو سه نفر
از ایشان مبادرت مینماید ذکر ابرهیم آقا وی حاکم و شهریار آن دیار بود در امور ملک دانا و بر احوال رعیت بینا
می‌نمود و بر بود کمالات صوری و معنوی آراسته و از اخلاق رذیله مانند ظلم و جور و فسق و فجور پیراسته بود و در
زمره علما و عرفا بغایت اخلاص و ارادت داشتی و تخم و احسان بر قلوب ایشان کاشتی و در علوم ادبیه و فنون
غریبه ماهر بودی سیما در فن تعبیر وحید زمانه نمودی روزی فقیر از ایشان سوال نمودی که اگر فصلی از علم تعبیر
بیان نمائی و شعرای [illegible] میفرمائی از رسم اخلاق امر بدیع نخواهد بود در انتهای باید در فن تعبیر فصلی جدید بیان
نمود که راقم آنرا در کتاب [illegible] السیاحه نوشته است هر که خواهد بآن رجوع نماید ذکر سلیمان آقا مردی کامل
و صحبتش دلخواه بود و با وجود کثرت عمر در نظر شخص سی ساله مینمود و بنیه مقوی حالات جوان سی ساله از وی
ظاهر شدی و اما بحسب سن شیخ صد ساله بودی و علی الدوام وجد و حال از ایشان ظهور نمودی روزی فقیر

از ایشان سوال نمود که چونست که همواره در مقام وجد و انبساط بر یک حالی و در منزل نشاط و خوشی بر یک منوال
و در سرکاش وصال مکر بیم خار هجران نداری و در نور محبت ترس محنت خلجانی بخاطر نداری بهار جمال و لطافت
رخسار و صباحت پیکر تو را سبب چیست در جواب فرمود که من چون علی الاتصال در مقام وصال یار از خیال هجران
دورم بدین جهت است که این حسن و جمال در من مشاهده میشود فقیر معروض داشت که روشن تر از این بیان فرمائی
جواب داد که چون بار غم بر دوش خاطر کسی افتاد بر رخش هلال و محض و چون هلال گردد و چون علامات دیوی بکسی
روی نماید و ابواب خیالات و خطرات بر روی خود گشاید در وادی بشر این کنم با آن کنم در ماند و خویش را غریق
بحر غم و اندوه گرداند بی بهره [illegible] و اگر از وی بساحل نجات تواند رسید لاجرم همواره دلش غمین و خاطرش اندوه‌گین
باشد تن ضعیف و پیکرش نحیف شود چون کسی از حق جل و علا دور و از یاد باری تعالی مهجور گردد و از معارف
توحید بیگانه شود و از عالم یگانگی بکشور کثرت و غفلت افتد و انواع رنج و عنا بالعکس روی دهد چون فضل حق
و فیض قیاس مطلق شامل حال و متکفل احوال من شده همگی همت خود را در ذات حق جل ذکره بسته ام و در
یاد ایزد تعالی نشسته ام و بر و بد کار خود را شناخته ام و دل خود را از تفرقه و پریشانی پرداخته ام و مرا آرزو و
عشاق از اینجهان نمانده و خویش را از گرداب خطرات و خیالات رهانده و بساحل آرام و تمکین رسیده و از تغیر و
تدبیر خلاص گردیده ام و مظهر الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون شده ام و غیر از حق جل و علا را
عبادتم و بجز الا بذکر الله تطمئن القلوب نمیخوانم و غیر از انا جلیس من ذکرنی بخاطر نمیگذرانم و آن نور حق
ذات مطلق که پاینده و خالق آسمان و زمین و آزاد و بنده است و جلوه الذات [illegible] در همه جا و بر همه چیز و بر همه کس
تابنده است اگر بجانب کمالات و صفات آنحضرت دیده میشود دانسته میگردد که هر چیز و هر کس هست مظهر ذات
اوست و زمین و زمان و آسمان و [illegible] جلوه گاه جمال با کمال اوست الم تر الی ربک کیف مد الظل
و اگر [illegible] سبب نیازی ذات آن کامل الصفات نظر کرده میاید حیرانی روی میدهد ع چه نسبت خاک را
با عالم پاک و حیرتی دست می‌دهد در یافتن عجز و انکسار روی مینماید کلما میزتموه باوهامکم بادق
معانیه فهو مخلوق مثلکم مردود الیکم از ذات مطلق بنوعی تجلی نموده و بعضی من جلوه کرده که دل را
از عز و غیرت پرداخته و خانه دل را از خیال دوئی فارغ ساخته ام و پستی و بلندی و غم و خرسندی و صحت و
بیماری و خواب و بیداری و دولت و نکبت و عزت و دوست و دشمن و تون و گلشن و راحت و محنت و داد و
بیدادی و الم و شادی همگی در نظر من برابر و یکسان شده و نیک و بد و صلح و جنگ و فخر و ننگ و عالم و عالمیان
را حواله بمقدر حضرت تقدیر نموده ام و اگر جمیع موجودات و ممکنات از ذات لاریب بمن دهد خرم و خرم نمیشوم و
اگر همه مخلوقات و جهان را تماما از من بستانند غمگین و در بند نمیگردم و همگی آنها را چون سراب و مانند خواب

میدانم و هرچه از معقولات و محسوسات است جز یاد حق و ذکر جمال مطلق همه را فانی و نابودی بینم و من از خیال
وصل و هجر گذشته‌ام و بحق واصل فارغ البال و مرفه الحال بیاد خالق اکبر الله اکبر من کل شیء بل اکبر من ان یوصف
اوقات میگذرانم و در هر کس و هر جا هر چیز ظهورات او را مشاهده میکنم و او را میدانم و من در مقام ما رأیت
شیئا الا و رأیت الله فیه ساکن شده‌ام و من ما صدق بی یبصر و بی یسمع و بی ینطق و بی یبطش و بی یمشی گشته‌ام
گردد من خوبی و جمالی و جوانی مشاهده میشود از این جهت خواهد بود نظم من شدم صاف از تن و پاک از جان
مجرم نا اهلیات الوصال **ذکر عبد الرحیم آفندی** عالی بلند پایه و فاضلی گرانمایه بود و در فضایل صوری و
کمالات معنوی گوی سبقت از همگنان میربود و در ذوق و وجدان و علم و عرفان در آن دیار کمتر کسی با او برابری می
نمود و اکثر عرفای عصر و فقرای دهر صحبت داشته و لوای مواخات ایشان به سپهر اخلاص افراشته هر چند گاه
در خدمت آن فریق میبود و سخنان حقایق بیان از آن عزیز نقل میشود فقیر روزی از وی سؤال نمود که شریعت
و طریقت کدام و حقیقت را چه معنی است در جواب فرمود که این هر سه یکی است فقیر عرض نمود که چون الشریعة
اقوالی و الطریقة افعالی و الحقیقة احوالی قول رسول خداست پس این تفاوت و تباین از کجا بر خواست
جواب داد که بسبب اختلاف احوال اسامی مختلفه پیدا شده و در هر مقامی و حالی نامی پیدا کرده چون آنحضرت
نظام صورت جمع الجمع بود و بالحقیقه حالی فرموده و این خود معلوم است که قایل این کلمات شخص واحد بوده و از
یک ذات کامل الصفات ظهور نموده روشنتر از این بگویم چون کسی امر کند بنماز مثلا گفتن او قول باشد و چون
بنماز ایستاد آن فعل شد و چون بحضور قلب نماز گذارد حال آمد که عبارت از حقیقت باشد چنانکه لا صلوة
الا بحضور القلب معنوی مطلبست پس هر که در مقام افعال معین باشد اهل طریقت است و کسی که در مقام
حال معین است اهل حقیقت باشد شریعت پوست طریقت باشد و طریقت پوست حقیقت و مغز بی پوست محال
باشد و صورت نبندد و چون بحقیقت مشاهده رود معنی بی صورت و باطن بی ظاهر درست نشود و شریعت
بطریقت ظاهر نشود ای درویش چون کودک از مادر متولد شود کودک است چون بسن پانزده رسد جوانست
و چون بیشتر زیاده شود شابست و چون چهل ساله گردد کهل باشد و چون از شصت بگذرد
شیخ است در حقیقت اگر ملاحظه شود همان شخص واحد است که در هر مقامی نامی پیدا کرده یا مانند بادام
است که چون کشته شود سبز و خرم گردد و سایر اینکه اسامی مختلفه پیدا کند چون اصل و تنه و شاخ و
برگ و پوست و شکوفه و ثمر در حقیقت همان بادام است که نامهای بسیار پیدا کرده و بسبب اطوار مختلفه
اسامی بیشمار همراه آورده بنا بر این آوردن بادام چندین چیز ضرور و لازم است مانند خاک و آب و آفتاب
و مرور ایام و فصول و شهور و گردش افلاک و نزول فیض از حق تعالی اگر یکی از اینها مفقود گردد هر آینه

سر نشود و ثمر ندهد و هم چنین اگر میدان اگر شریعت نباشد طریقت صورت نبندد و اگر طریقت نباشد
حقیقت معلوم نگردد و در جمیع ادیان اهل شریعت و طریقت و حقیقت میباشد چنانکه بعضی از آنها در این
کتاب ذکر نموده و خواهد نمود اما آنکه شریعت را مطلقا تکذیب کنند و اشخاصی که طریقت را انکار دارند بازمره
اولئک کالانعام بل هم اضل در قطار اند قد تبین حتی تنبههم والسلام علی تابع الهدی **ذکر بکتاش** قریه
قصبه مانند و محلی است خاطر پسند در سر منزل قیصریه و جانب غربی وی واقع و جوانب او معابر واسع
است قریب هزار باب خانه در او و ساکنانش گوارنده و هوایش نیکوست و چند پاره قریه مضافات اوست و
فواکه سردسیر بسیار دارد و حبوب غلاتش فراوان مردمش ترک زبان و بی ریا و همگی اهل ایمان اند چون حاجی
بکتاش ولی در آن قریه مدفون شده لهذا آن قریه را بنام نامی آن بزرگوار خوانند **ذکر حاجی بکتاش ولی** و بیان
بعضی از احوال مریدان آن جناب پوشیده نماند که احوال بکتاش ولی با تجرد در ممالک روم مشهور و در کتب
مذکور است که نسبت بکتاش بچند واسطه بجناب امام الهمام علی بن موسی الرضا میرسد و بنسلسله طریقت
آن بزرگوار شیخ ابو محفوظ معروف کرخی می پیوندد و مولد و موطن آنجناب خراسان بوده و جذبه من جذبات
الحق ایشان ربوده مدتها جبر و باد دو عالم سیاحت کرده و در حدود ششصد و شصت هجری بکشور روم آمده
در آن ایام پادشاه روم سلطان مرادخان بن اورخان بن عثمان بیک بوده و طایفه ینگچری بتوجهات آن بزرگوار
در آن دیار ظهور نموده که تفصیل آن در ریاض السیاحه مسطور است مشرب توحید و تجرید بآن بزرگوار غالب
بودی و اکثر اوقات مغلوب حال شدی و چون در مقام افاقه آمدی زبان طعن بر خلفای ثلاثه و معاویه و سایر
بنو امیه گشودی با وجود کثرت و ازدحام اهل سنت و جماعت مطلق تقیه نفرمودی و مشایخ و بزرگان
ایشان را لعن و طعن نواختی و مطاعن و مثالب غاصبان و ناکثان و قاسطان و مارقان را ظاهر ساختی و گفتی
که معاویه و یزید و پیروان خویش را اهل سنت و جماعت نام گذاشته و لوای معاندت با اهل بیت رسالت افراشته پس معلوم شد
اهل سنت و جماعت در حقیقت دشمنان اهل بیت رسول باشند و از جمله مسلمانان و اهل ایمان محسوب نباشند
اکنون بعضی مریدان آن بزرگوار همین اعتقاد دارند و این طایفه در آن دیار بسیارند و در تشیع ایشان شبهه نیست و
از کسوت کبود نفرت دارند و پوشندگان جامه کبود را سنی و کشتنی دانند و آن را از مخترعات معاویه دانند
و لباس سفید و تاج از نمد سفید خاصه کسوت ایشان است اما اکثر ایشان ملتزم صوم و صلوة نباشند و در
بعضی از شرایع اسلام نیستند و لیالی جمعه را محترم دارند و از مراسم عاشورا فرو نگذارند و سبب قرب با بکتاشیه
عزت را حسن اعتقاد نسبت با ائمه هدی است و ملازمت و خدمت در آستانه حضور بر دانند سلسله بکتاشیه در ممالک
بلاد آناطولی و روم ایلی و جزایر روم و بلاد شام و مصر و دیار بکر و عراق عرب و دیار دیگر جاری است و ملو

عثمانیه تکایای دلکشا جهة اسایش ایشان در بناهای معمور سر خویش ساخته اند و امرای اندولت و امنای الحضرت
خوانق خوب بنام انطایفه طرح انداخته اند و موقوفات بسیار برای معاش ایشان مقرر نموده اند و انطایفه در
غایت خوشی و اسایش اوقات میگذرانند و مسافران و فقرا و درویشان را راحت میرسانند **ذکر بیراك** از
بلاد کشور هندوستان است فقیر ندیده است و بعضی گویند صوبه ایست اباد **ذکر بوسنه** بضم با و واو
مجهول و سکون سین مهمله و فتح نون و سکون ها ولایتی است در اقصی بلاد روم ایلی در سرحد فرنك و تمع
اسان اقلیم ششم هوایش در غایت برودت و ابش در کمال عذوبت بعضی میوه که سردسیری در انجا بحاصل
میشود اغلب مردمش حنفی مذهب اند و بعد عبوری ملت اند همگی غریب نواز و در فقیر پروری ممتاز اند فقیر
اگرچه انجا را ندیده اما مردمش را بسیار دیده و با ایشان صحبت نموده و طریق اختلاط پیموده از ایشان استماع شد
که یکی از ملوك ال عثمان انکشور را گشوده و مذهب ابو حنیفه را ترویج فرموده مشتمل است بر بلاد دلنشین و قصبات
بهشت نشان و نواحی دلگشا و قرای بهجت فزا گویند وقتی اهالی انجا را با اهل فرنگ جنگی عظیم روی داد چنانکه اکثر
مردان بوسنه بقتل رسیدند بعد از ان و انقضای چندی عقلا جهة کثرت و جمعیت اندیشه نموده دختران را از پرده حجاب
بیرون اوردند و امر نمودند که دختران کشاده روی با مردان مجالست نمایند و اگر از غربا و مسافران و شهریان با
ایشان مایل شوند بعقد شرعی خود در اورند این قاعده در انجا استمرار یافت و بدین تدبیر کثرت و جمعیت روی
داد اکنون دختران انجا کشاده روی و سلسله موی هر که خواهند صحبت و الفت نمایند اما اگر قبل از عقد شرعی
از ایشان فسادی ظاهر گردد هر اینه هلاك کرده اند و در جمله عدم اوام دهند و زنان در پرده حجاب باشند و از نامحرمان
خود را پوشیده دارند و بی اذن شوهر قدم از خانه بیرون نگذارند و ساکنان انجا همگی ترك و مهربان و شجاع و دلیر باشند و از
خلاف احتناب لازم دانند **ذکر بیت المقدس** انرا اورشلیم و ایلیا نیز گویند و حق جل و علا ذکر انرا در قران مجید
فرموده است سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه
من ایاتنا الی اخر الایه مخفی نماند که در قدیم بیت المقدس را اورشلیم و ایلیا میگفتند چنانکه در کتاب انجیل چند
جا مذکور است لفظ اورشلیم در لغت عبری بمعنی بیت السلام است و صهیون نیز خوانند ان شهر در میان کوهسار
و تلال واقع و جانب شرقی وی فی الجمله کرفته و اطراف تلال ان بالجمله واقع است و ان شهر هفت منزل از دمشق دور
و سمت شرقی ان اتفاق افتاده و از مصر شش مرحله بعید و طرف شرقی وی روی داده و شمالی مدینه منوره
بیست مرحله فاصلاست و ان بلاد فلسطین و از کشور شام است از اقلیم سیم است و ابش کم و هوایش خرم و خاکش
فیض مند و زمینش ارجمند است طولش از جزایر خالدات **سول** و عرضش از خط استوا **لان** اگرچه باغات و
زراعات انجا از رحمت الهی اب معمور اما غلات و فواکه انجا در غایت ارزانی و نهایت فراوانی است و ایام

میوه سردسیری و گرمسیری ممتاز سیما انگور و انجیر و زیتونش با امتیاز است و جبل زیت که از اجبل طور
نیز گویند سمت شرقی شهر واقع و ان کوه کوچکی است تماشا ان نیز لفظ و در قران مجید مذکور است و قبر مریم
بنت عمران که مادر عیسی است نیز همان سمت قریب بدروازه شهر است و جمعی بسیار از اولیا کبار در جبل ان
مدفون اند و بقول حضرت عیسی ع از انجا باسمان صعود فرموده است و حضرت داود ع طرف جنوب شهر
اسوده و مدفن انحضرت قریب بدروازه اتفاق افتاده و در بنای ان شهر اختلاف نموده اند بعضی از علمای اخبار
اخبار فرموده اند که بنای او را حضرت ادم ع نهاده است و بعضی از فضلا را اعتقاد انست که قبل از ادم بهزار سال
جمعی از ملائکه بامر باری تعالی انجا را بنا کرده اند و زمره از مورخان گفته اند که اسرافیل باشارت رب جلیل ان
شهر را احداث کرده و یکی از علمای اخبار در کتاب خود نوشته که ورد حدیث عن النبی ص عن ابی ذر قال قلت یا
رسول الله ای مسجد وضع فی الارض اولا قال المسجد الحرام قلت ثم قال المسجد الاقصی قلت کم بینهما قال اربعین سنة
بعضی ارباب سیر گفته اند که موسس اساس بیت المقدس سام بن نوح ع بود و اکثر اصحاب خبر بیان نموده اند که نخستین
کسی که انشهر را عمارت کرده یعقوب ابن اسحق بن خلیل الرحمن ع بود سبب ابادی وی انکه حضرت اسحق یعقوب را
وصیت نمود که از کنعانیان متاهل نشود بلکه از دختران خال خود زوجه اختیار کند چون مسافت میان ایشان
بود بحکم وصیت والد بزرگوار عزیمت سفر کرد و در اثنای راه لیل مظلم و شبی چشم امد در بین راه انحضرت بجا
رفت و در عالم خواب مشاهده نمود که نردبانی نصب شده است تا باسمان و جوان ملائکه عروج و نزول مینمایند ناگاه
بوی وحی رسید که ای یعقوب انی انا الله لا اله الا انا و قد ورثتك هذه الارض المقدسة و ذریتك من بعدك
و انا معك و احفظك و چون انحضرت بیدار شد بموجب رویا عمل نموده در همان محل خانه و معبدی بنیاد نهاد اما
بنا بروایت مشهور مسجد اقصی را حضرت داود ع بنا کرد و قصه چنان بود که چون بلیه طاعون در میان قوم شیوع در
بنی اسرائیل وقوع یافت و گروه انبوه براه عدم شتافتند چنانکه از طلوع افتاب تا هنگام هفتاد هزار کس در
سجود بودند که طریق عدم پیمودند در ان اثنا حضرت داود ع بعجز و صعود نموده بعد از ادای حمد و شکر بدرگاه
بی نیاز سر نیاز نهاده با سوز و گداز عرض نمود که بار الها تو بپناهی از سر این مشت ضعیفان در گذر و بر این بیچارگان رحم
اور چون حضرت غفور از سر گناهان بنی اسرائیل در گذشت داود ع از جانب باری تعالی مامور گشت که بنای بیت
المقدس را گذارد پس انحضرت قوم را جمع کرده بنفس نفیس خود با بنی اسرائیل موافقت کرده بنیاد مسجد اقصی کرد و لوازم
سعی بجای اورد و لوازم سعی بجای اورد اما با تمام نرسیده متوجه سرای جاوید گشت و چون حضرت سلیمان بن داود
بر سریر خلافت پای عزت نهاد و بتشریف اوتینا الحکمة و العلم مشرف و مفتخر شد و جماعت انس و جن و شیاطین و عفاریت
و طیور و وحوش مطیع و منقاد انحضرت شدند و مدت چهار سال از ایام خلافت انحضرت مرور یافت بموجب وصیت

بود با تمام آن مسجد نشتافت لاجرم در شهور ایار از وفات حضرت موسی هفتصد و سی سال گذشته بود که بیت المقدس
با نجام رسانید و آن مسجد را در غایت وسعت و تکلف و عظمت اتمام کرده اند و در کتب تواریخ مسطور است که عدد
عمله بیت المقدس سی هزار نجار چوب تراش که در هر ماهی ده هزار چوب میسر شد و هفتاد هزار سنگ تراش که الوان
سنگها میسر شد و سیصد استاد و بنا و موافق عدد بنایان عمله بودند که هر روز در آن کار مشغول بودند غیر از
جن و شیاطین چندان زیب و زینت از طلا و جواهر و در و گوهر داد و از انواع یاقوت و سایر جواهر دیوار و جدار و
ستونهای آن مرصع نمود که از لمعان آن عقل دوربین در حیرت افتاد و هوای فضای آن معبد در شب تار حکم روز روشن
داشت بعد از فراغ از عمارت آن مسجد حضرت سلیمان جشن عظیم نمود و احبار یهود و اشراف بنی اسرائیل را جمع فرموده
زبان بحمد و ثنای باری تعالی گشوده گفت این خانه ایست که خالصا و مخلصا جهة عبادت حق سبحانه و تعالی ساخته
شده است باید که آنی و ساعتی از علمای ربانی و طالبان علم جاودانی خالی نباشد و تعظیم و تکریم این خانه بر اناث و
ذکور و نزدیک و دور واجب و لازم باشد آورده اند که بیت المقدس در زمان بنی اسرائیل و دولت ایشان بهتر از مدینه
مصر بود و چون حضرت سلیمان ع از جهان فانی بعالم جاودانی انتقال نمود و چندگاه بر وفق دلخواه و بطور مردم زمان
درگاه بگذشت تا آنکه فلک دوار روزگار ناهنجار خاصیت خویش را پدید آورد و هذا اسباط بساط انبساط را از عرصه
دلهای اولاد سلیمان ع برچیدند و روی طاعت و انقیاد از احفاد آنحضرت گردانیدند و چنبر طاعت را از گردن
خویش بر آوردند و طریق ملوک طوایف را پیشه کردند و هرج و مرج تمام در ممالک و ملک ظهور یافت و هر کسی بنوعی
خودسری و ستمگری شناخت مدت دویست و شصت و یک سال بر این منوال بگذشت و روز بروز و هفته بهفته
و ماه بماه فساد و عناد و جور ایشان زیادت گشت حتی که بسیاری از انبیاء و اوصیا و اولیا را بقتل آوردند و بسیاری
از اشراف قوم و اعیان ملت را در نظر مردم خوار و بی اعتبار کردند بنابر آن نار قهاری باری تعالی اشتعال یافته
آبروی آن بادیه پیمایان وادی ضلالت را بر خاک مذلت ریخت و بخت النصر را با ششصد هزار کس از دیار بابل بر انگیخت بعد از
آنکه اکثر بلاد شام را متصرف کرده روی توجه بصوب بیت المقدس آورد پس از اندک زمانی آن شهر را مسخر نمود و هفتاد
هزار کس از اعیان و اشراف آن ولایت را بقتل رسانید و هفتاد هزار نفر از اولاد ملوک و احبار و اخیار بنی اسرائیل را
اسیر کردانید و عمارات و قصور و بناهای حضرت سلیمان را ویران ساخت چنان شهری که قرنها از حوادث دوران
مصون بود و دیده گردون مانند آن شهری ندیده بود از جمله آبادی بانداخت و چنان آتش جور و بیداد بر افروخت که تورات
حضرت موسی نیز بسوخت و چون خرابی بیت المقدس بغایت رسید و ویرانی آن شهر بنهایت انجامید رحیم کریم از
عین عنایت خود بهمن ابن اسفندیار را بر انگیخت که بعد از خرابی طرح آبادی و تعمیر آن را در انداخت و کورش معروف به
[illegible] بوشاید و در تعمیر آن شهر مساعی جمیله بظهور رسانید ایزد تعالی در کلام مجید بآن اشارت فرموده

درایهٔ ثم

درایه ثم رددنا لکم الکرة علیهم وامددناکم باموال و بنین وجعلناکم اکثر نفیرا الی آخر الایه و چون مدتی
و این بگذشت دیگر باره رسم طغیان و عصیان در میان بنی اسرائیل ظاهر گشت چنانکه حضرت عیسی ع را بیازار کشیدند
و در قتل آن زبان درگاه باری تعالی کوشیدند و جمعی کثیر از ایشان را مقتول کردانیدند عاقبت آن زمره هلاک
انجام مکافات چشیدند چون از رفع حضرت عیسی ع چهل سال منقضی گشت طیطوس رومی از بلاد فرنگ با لشکر بیمر
حرکت کرده بدیار شام رسید و بیت المقدس را جبرا و قهرا مسخر کردانید و مجموع خورد و بزرگ و اناث و ذکور آن
شهر را قتل کرده بقیة السیف را که قلیلی بودند اسیر ساخت طیطوس بعد از انعدام وجود بنی اسرائیل و انهدام بنیاد
بیت المقدس لوای مراجعت برافراخت بعضی از بنی اسرائیل که در زوایای خفا بودند بدر آمدند چون دیدند که
مقامهای دلآرای روی هلاکت بر خاک نهاده و در هر قدمی خون محترمی ریخته و در هر کنجی ماه پیکری افتاده
و هر کوچه و بازاری نگاری و گلرخساری از خون خویش رنگین گشته انواع ناله و افغان بر آوردند و گریه و زاری
نمودند آخر الامر پای تحمل بدامن صبر پیچیدند و اوقات خود را در عمارت شهر مصروف داشتند بعد از سعی و کوشش
بسیار فی الجمله صورت آبادی پذیرفت و مسجد اقصی و صخره صما رونق گرفت هیلانه مادر قسطنطین که از نام
مظفر گشته در تعمیر و توسیع آن مبالغه نمود و مراجعت کرده بر اسلامبول برج حصار کشیده آن را قسطنطنیه نام نهاد
حاصل کلام آنکه بیت المقدس همواره مکانی شریف و قبله اهل کتاب بوده و قرنها یهود و امت عیسی ع و جماعت دیگر
هنگام عبادت بدان جهة توجه می نمودند و آن بنی حضرت را از انجهت سنگ میکردند چون حضرت خاتم النبیین ص مبعوث گشت
و صیت اسلام ارتفاع جهد در گذشت آنحضرت نیز مدتی بدان جهة نماز میکرد تا آنکه در سنه دو یا سه هجری در بین
صلوة عصر بامر الهی روی توجه بطرف کعبه نمود قوله تعالی قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبلة
ترضیها فول وجهک شطر المسجد الحرام وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره در زمان خلافت عمر بن الخطاب
آن شهر مفتوح شده مثل سایر بلاد شام بدست اسلامیان افتاد و عمر قبله مسجد اقصی را بکردانید و بطرف مکه
معطوف ساختند بعد از انقراض خلافت خلفا چون زمام ولایت بدست بنو امیه افتاد عبدالملک بن مروان در ایام تمکن
مسجد اقصی و صخره صما را تعمیر کرد و خراج هفت ساله مصر را در اتمام صرف نمود لوازم متانت و استحکام بجای آورد و چون
خلافت بولید رسید تا خلق کرده آثار بدعت منهدم گردانید و طلا و نقره آن را سکه زده بعمله و فعله آن داد که صرف بکار کرده
بودند و چون دولت بنی امیه منقضی شد بحبله تصرف اولیاء بنی عباس درآمد و هم در زمان ایشان در سنه سیصد و
پنجاه و هفت هجری اولیاء المعز لدین الله فاطمی از بنی عباس استرداد نمودند و چون در ایام دولت المستعلی بالله فاطمی
اختلال باحوال استقلال آن طایفه رسید بود دیل نام با هزار هزار نفر از اهل حبل اندیار و فرنگ متوجه آن بلاد شد و مدت
چهل روز محاصره کرده در روز هفتم شعبان المعظم سنه چهارصد و نود و دو هجری مسخر نموده تیغ بیدریغ از اهل اسلام

نهاد و زیاده از هفتاد هزار کس را بر جهد عدم فرستاد و مدت نود و یک سال در تصرف فرنگیان بود چندان بر اهل
اسلام ظلم و فساد کردند که مسلمانان بستوه آمدند تا آنکه سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب کرد بعد از فتح
طبریه و عکه و بیروت و جبل و عسقلان با سپاه بیشمار روز یکشنبه پنجم رمضان المبارک بظاهر بیت المقدس
مصر بخیام نموده با شصت هزار فرنگی مقابله و مقاتله فرموده فرنگیان عجز و انکسار در وجنات روزگار خود دیده
طالب صلح شدند سلطان قبول نموده فرنگیان البلاد را گذاشتند و اهل و عیال خویش را برداشته راه فرنگستان پیش گرفتند
در آنوقت در شهر زیاده از هزار نفر مرد و زن بوده بعد در ایام و کرور شهور و اعوام روی بعمارت نموده اکنون که سنه هزار و دویست و
چهل و دو هجریست قریب بچهار هزار خانه معمور از سنگ رخام تراشیده در غایت استحکام موجود و ابواب جنان چند
از هر طرف مسدود است حصارش نیز از سنگ تراشیده چون بنای محکم است و آن قلعه در محل پستی و بلندی
اتفاق افتاده و مسجد اقصی و صخره صما سمت شرقی در میان قلعه واقع شده محوطه است و فضای وسیع و قباب بسیار
که علامت و مقام مصلای انبیا و مرسلین و ملائکه مقربین است در آن فضاست و صخره صما سمت شمالی مسجد اقصی در
بلندی واقع است و ما بین آن تقریبا صد گام فاصله داشته باشد قبة المعراج و قبة المیزان و قبة السلسله و قبة المحشر از
جمله قباب آن فضاست و هشت باب دارد بدین موجب باب النبی و باب محراب مریم و باب صهیون که مقبره داود ع در آن طرف
واقع است باب الهاشمی و باب الولید و باب ابرهیم و باب ام خالد و باب الرحمة طول مسجد اقصی هفتصد و هشتاد و دو
چهار ذراع و عرض آن چهار صد و پنجاه و پنج ذراع است و ششصد و هشتاد و چهار ستون یکپارچه دارد و صخره
صما سی ستون یک قطعه از سنگ سماق دارد و مجموع بامهای مسجد اقصی و صخره صما با صفایح اسرب فرش و
اندوده شده و با مسمار استحکام داده اند و غار صخره دوازده درجه دارد و محل شصت نفر میباشد و در حجره که در لیلة
المعراج اراده کرده بود که از عقب حضرت خاتم الانبیا ص روان شود و آنحضرت منع فرموده در هوا معلق ایستاده و
در حجر کهف و بالای سر زایران اتفاق افتاده اما ستونها از سنگ بر آن نهاده اند و ستونهای مسجد اقصی و صخره صما
همگی تقریبا از کم و بیش بلندی دارد و بعضی کرسی است بسیار که در صحن واقع شده بر کرسی سلیمان و بر کرسی عیاض و بر کرسی
بنی اسرائیل و قبر حضرت سلیمان ع سمت شرقی مسجد اقصی متصل بحصار است و شهر بیت المقدس نیز هشت دروازه
دارد بدین موجب باب صهیون و باب تیه و باب حیار میا و باب دجاو باب العمود و باب محراب داود و باب الاسباط و در
مسجد اقصی هزار و پانصد قندیل آویخته شده و در صخره صما چهار صد و شصت و چهار قندیل و حصیر فرش مسجد و صخره
صد هزار ذراع حصیر اند با رمصر و از طرف ملوک عثمانیه مقرر است الحق بیت المقدس از غرایب آثار و عجایب روزگار
است و عقل اولو الابصار از تماشای آن در سنگلاخ حیرت عاجز و خیره خیره ببین یا میکند که بنی آدم چگونه
این عمارات را ساخته سنگهای بیست گزی و سی گزی در بنای آن انداخته عارفان معارف اخبار اشعار نموده اند

که اکثر

که اکثر انبیا و رسل در آن مقام بوده اند و از آن حد دمشق و فلسطین ظهور فرموده اند چنانکه در کتب مورخان مذکور
است که از اروزه الی بیره که طول زمین دمشق و فلسطین است هفتاد هزار پیغمبر مدفون است و صاحب تاریخ شام و بعضی
مورخان عالی مقام گفته اند که از دمشق الی غزه که نهایت ارض فلسطین است هفتاد هزار پیغمبر آسوده است و بعضی از علمای
اخبار نقل معجزات آثار مرقوم نموده اند که در شهر انطاکیه قبر حبیب نجار و بعضی انبیا مدفونند و در بلده عریش ده نفر از پیغمبران
بدار بقا کوچ کرده اند و در مدینه حمص سی نفر و در دمشق پانصد نفر مدفونند و حضرت موسی ع در یک فرسخی جانب شرقی بیت
المقدس آسوده اند و مطاف طوایف اهل روزگار است و جناب عزیر ع مقدار نیم فرسخ از شهر دور مدفون است و حضرت
یوشع ع در سه منزلی آسوده است و جمعی دیگر از انبیا عظام مدفون اند و در موقع خود خواهد آمد انشاء الله تعالی پوشیده
نماند که ساکنان بیت المقدس اکثر شافعی مذهب اند و قوم نصاری نیز بسیار اند و طایفه یهود ایضا بیشمارند و اهل آن از
صاحبان ایقان قلیل اند اما عموما مردمش غریب نواز و مهمان دوست باشند و سلیم النفس و مهذب الاخلاق و نیکو نهاد و
خوش معامله و محبوب القلوب و معقول اند و از متاع حسن بهره ور بند و در اکثر اخلاق حمیده و خصایل پسندیده سرآمد زمانند
فقیر طرفه احوالی از اهالی آن دیار مشاهده کرد اول آنکه بیت المقدس قریب سی پاره قریه مضافات اوست و هر سال تقریبا
پنجاه هزار هفتی و در دو عید جهت زیارت بدان ولایت تردد و آمد و شد مینمایند جمیع ایشان را اطعام کرده با حسن وجهی بهر دو عید
میدهند دیگر آنکه فقیر مدت سه ماه در آن ولایت بود مشاهده نمود که با یکدیگر نزاع ننمایند و جدال نکنند اشخاص
صاحب عرفان در آن مکان بسیار ملاقات شد بذکر یک نفر ایشان مبادرت مینماید القلیل یدل علی الکثیر **ذکر شیخ ابو مسعود**
عارف یگانه و موحد زمانه بی نمود و در فقر و فنا و صدق و صفا کمتر کسی با او برابری مینمود عمری دراز یافته و عامه
در وادی عرفان شناخته شیخ المشایخ آن دیار بود روزی فقیر از وی سؤال نمود که در حق یزید پسر معاویه چه میفرمایی در جواب
فرمود که چندان محبت الهی را دارم که بر یزید را بخاطر نمی آرم فقیر عرض نمود که موقع است که در وقت شرار ابن بیان عمانی پاسخ داد
که او را با دانش پوشیده نیست که هر کس که روی بحق نماید هر آینه پشت بباطل کرده و هر که روی توجه بسوی باطل کند
هر آینه آنکس از حق اعراض نموده است یزید مسلمان بوده که کسی از خیر و شر و سعادت و شقاوت او بسند استخفاف کرد روی
بر زبان آرند و نهی سکوت در وقع او بود همان که ایشان را با یزید مناسبت و مجانست است و الا این یزید و پدرش یزید ب
مانند ولید و ابو سفیان عنید بوده والسلام علی تابع الهدی **ذکر بیت اللحم** و این قریه ایست قصبه مانند و محلی است خارج
بیت حدود دو فرسخی بیت المقدس و طرف جنوب آن واقع و در دامن تل بلند اتفاق افتاده و سمت جنوب و شرق وی سبع
آبش در غایت خلت و هوایش در نهایت ملایمت و محتوی است قریب هفتصد باب خانه آباد دارد اعتا انجا موقوف حرم
الهی است و هم حومش در غایت رز آفنا از فواکه انجیرش ممتاز و نارش با امثال است گویند قدیم الایام شهری بزرگ
بوده و کلیسای عظیم که مشتمل است بچهل ستون بزرگ یکپارچه از سنگ رخام در غایت استحکام در آنجاست باتفاق علما

نصاری آن محل مولودگاه حضرت عیسی ع است و چشمه که آنحضرت داشت و شوی نموده اند هنوز بجاست احوال حضرت
عیسی ع را بطریق تفصیل در کتاب ریاض السیاحه ذکر نموده است مناسب مینماید که قدری از مذاهب آنحضرت
تحریر یابد و شطری از احوال حواریین تقریر کرده **ذکر مختصری از احوال حواریان و بیان شیوع ملت حضرت عیسی و سبب اختلاف عیسویان**
عارجان معارج سخن و ناهجان مناهج بودکهن حکایت نموده اند که چون حضرت عیسی ع باسمان صعود نمود فرقه یهود
حواریان را گرفته بایذای ایشان اشتغال نمودند چون قیصر روم که در آن زمان شاهان مطیع او بودند از ظلم و جور
یهود خبر یافته کسان فرستاده که حواریان را از چنگ محنت و الم نجات داد و ایشان اوضاع ملت عیسوی شرط استعلام
بجای آورده بوحدانیت باری تعالی و برسالت روح الله بگروید حضرت عیسی ع بحواریان فرموده بود که بعد از من
برنور شما خواهد رسید و شما آن را تناول نمایید که هر یک از شما عالم بلغتی خواهید گردید آنگاه هر یک از شما بطرفی
از اطراف رفته خلق را بسوی حق دعوت کنید بنا بر فرموده آنحضرت او عیه برنور نازل شده تناول نمودند هر یک
بلغتی عالم گشتند بعد از خلاصی حواریان شمعون الصفا که وصی و خلیفه حضرت عیسی ع بود بموجب فرموده آنحضرت
عمل نموده فطرس را بروم و اندراوس را ببلاد مغرب و مرقوس را ببابل و فیلیس را بقیروان و یحنس را بدیار افسوس و یوحنا را
بارض حجاز و یعقوب را بجانب [illegible] فرستاد تا خلایق را بدین قویم دعوت نمایند و خود در بیت المقدس توقف و یحیی و
توماس را بطرف انطاکیه ارسال داشت و در اندک زمانی ملت عیسی ع در عالم انتشار یافت و مدت هشتاد و یکسال امت
عیسی ع بجاده مستقیم بودند و پیروان آنحضرت عمل بر شریعت حقه می نمودند بعد از مدت مذکوره بولس یهودی ایشان را
در وادی اضلال انداخت و فرقه عیسویان را گمراه و پریشان ساخت در میان ایشان اختلاف افتاده قوله تعالی فاختلف
الاحزاب من بینهم و نصاری متفرق بچندین فرقه شدند فقیر مؤلف میدارد که کتاب انجیل که در میان طوایف عیسویان
مشهور و در السنه و افواه نصاری روم و فرنگ و شام و زنگ و غیرهم مذکورات بنظر رسید و مشاهده کرده
از فقرات آن معلوم می شود که کتاب سماوی نیست بلکه بعد از رفع عیسی ع حواریون آنرا مدون کرده اند و حالات و
مقالات و معجزات آنحضرت را جمع نموده اند و آن چهار رساله است که هر یک را از آنها یکی از حواریین تدوین کرده اند و
بنام مؤلفان موسوم شده چنانکه یکی انجیل متی و انجیل لوقا و انجیل مرقس و انجیل یوحنا نویسد این انجیل بتمامی
کجاست و بکجا رفت را تفقدی گوید میشاید که در هنگام اختلاف ملت عیسی اصل انجیل از میان رفته باشد و بعد
از آن این کتاب را ترتیب نموده نام آنرا انجیل نهاده باشد چنانکه کتاب توراة در فترات بخت النصر ضایع شده بود و
بتدریج طایفه یهود جمع نموده اند و در آن تخلیط نموده اند و نیز میشاید که در زمان بعثت حضرت خاتم الانبیا ص
چون نصاری با رسول خدا ص حسد ورزیدند و عناد نمودند بنابر عدم انقیاد و جهت تکذیب آنحضرت علمای نصاری
کتاب انجیل را تحریف و در کلمات آن تصریف نموده باشند اخبار چند براین مشعر است و نیز در انجیل مرقس در باب

هشتم بیان آن چه است که هر کس که بحجه من و جهه انجیل خود را تلف نماید نجات خواهد داد و نیز در باب سیزدهم همان
انجیل مسطور است که بجمیع امم با انجیل دعوت در تمام قبایل ضرور است و چند محل دیگر مکرر نام انجیل در آن
کتاب مذکور است همگی دلالت میکند که کتاب انجیل ورای این کتاب است که حواریون جمع نموده اند نصاری
در جواب میگویند که این سخن از چند وجه دور از کار و بعید از محل اهل دو رکار است اول آنکه هر صاحب خانه دانا
راست بخانه خود از بیگانه نزد ما ثابت شده است که کتاب انجیل همین است اگر غیر از این بودی بر ما معلوم شدی و
بطنا بعد بطن از عیسی بحواریان و از حواریان بما انتقال یافتی دویم آنکه اگر در پیش جمیع طوایف عیسویان نبودی
نزد بعضی از عیسویان که اهل حق اند بودی سیم آنکه شما قائلید باینکه از رسول عربی ص مرویست که امت عیسی ع
هفتاد و دو فرقه شدند یکی ناجی و سایر ایشان هالک الا الذین اتبعنی که کتاب انجیل نزد فرقه ناجیه بوده باشد و
حال آنکه غیر از این کتاب که نزد ما موجود و موسوم بانجیل است نیست مگر اینکه قایل شوید بر اینکه کلمات قدسی سمات
عیسی ع انجیل و کتاب این کلمات حواریون باشند والله اعلم بحقایق الحال **ذکر مذهب و عقاید عیسویان و بیان بعضی از اعمال ایشان**
پوشیده نماند که در اخبار آمده که بعد از صعود حضرت عیسی ع باسمان قوم آنجناب هفتاد و دو فرقه شدند طایفه
ماریعقوبیه گفته اند که عیسی هو الله و کذلک الملکانیه و طایفه نسطوریه گفتند که عیسی ابن الله و فرقه مرقوسیه گفتند
که ثالث ثلاثه و هر یک از این طوایف متفرق بچندین فرقه شدند جمله ایشان گفتند که معبود جوهریست از سه اقنوم
و آن اقانیم را یکی را اب گویند و آن قدیم است دویم را ابن خوانند و آن کلمه است سیم را روح القدس دانند و آن حیات است
یعنی ذات الله را عبارت از سه اصل مرکب دانند و آن وجود و علم و حیات است و نیز میگویند که معلومات یا جوهر است
یا عرض و نشاید که خدا تعالی عرض باشد پس لابد جوهر باشد و نشاید که مرکب باشد پس جوهر بسیط باشد و کلمه را معنی
آنست که خلق بوجود او راه یابند و روح القدس یعنی که ابن با او زنده گردد و نیز گویند که عیسی دو جوهر و اقنوم است و گویند
اجزای عقاید ایمان چهارده است هفت مخصوص الوهیت است و هفت دیگر بامت عیسی ع اختصاص دارد و آنکه
مخصوص خدا تعالی است اول اقرار کردن که حق قادر مطلق است دویم ایمان آوردن که خالق است سیم ایمان آوردن
که بی پدر است چهارم ایمان آوردن که پدر است پنجم ایمان آوردن که روح پاک است ششم ایمان آوردن که بخشنده بهشت است
هفتم ایمان آوردن که سلامتی دهنده است و آن هفت دیگر که مخصوص مردم و امت عیسی است اول ایمان آوردن که
عیسی پسر خداست که از قدرت روح القدس و از شکم مریم بوجود آمد دویم ایمان آوردن که فرود آمد بجاهای پست و
برآورد اولیا چنین را که منتظر او بودند پنجم ایمان آوردن که روز سیم زنده شد و بر خواست ششم ایمان آوردن
که برآسمان رفت و نشسته است بدست راست پدر خود که قادر مطلق است هفتم ایمان آوردن که در آخر دنیا خواهد آمد
که برای داوری کردن و نیک و بد را جزا دادن خدا را آن پدر خوانند که بندگان خود مهربانست و گویند الاکبر

ایمان آوردن که [illegible] / سیم ایمان آوردن که [illegible] / مصلوب شد [illegible] چهارم

خدا تعالی سه موجود مختلف است اما در حقیقت یکی است چنانکه آن وجود اب و ابن و روح القدس است یعنی که
در وحدت ذات حق کثرت راه نیابد و این خاص خداست و در مخلوق این صفت یافت نشود و عیسی پسر حقیقی خداست
و باقی صلحا پسران مجازی خدا تعالی اند و عیسی از حیثیت اینکه خداست در آسمان از پدر جدا نشده بود و بزمین آمده
از حیثیت اینکه آدم است مادر دارد و پدر ندارد لاجرم عیسی غیر دیگر اما چون بنی آدم محبتی داشت خود را فدای ایشان کرد تا
ایشان از همه گناهان پاک شوند و گویند اینکه میگوییم که عیسی بدست راست پدر خود نشسته است مراد ما این است
که حضرت سبحانی جسم و جسمانی است و حق تعالی از آن است و جسمیت متمم است این سخن جهت تفهیم است که عیسی از وجهی پسر خداست
که همان بزرگی و عظمت و قدرت دارد که پدر او خدا دارد و از جهت اینکه آدمی است در زمین بی مکان که و آسمان است مسکن
است بدانکه ده حکم است که در انجیل مکرر آمده و بکرات مذکور شده اول آنکه خدای تعالی را دوست دارد و بهیچ طریق او را
بیاد آرد دوم آنکه قسم و سوگند مخور بنام خدا تعالی و براستی عادت کن که محتاج بسوگند نشود سیم آنکه پاک دار عیدها
را یعنی روزهای یکشنبه را و دیگر ایام متبرکه را چهارم عزت دار و حرمت گذار پدر و مادر خود پنجم آنکه جانوران
را بغیر حق مکش و این اشاره بر آنست که برادر خود را اگر آزار بنی آدم باشد بنا حق هلاک مکن و آن ملکه مرنجان بکردار
و نه بگفتار ششم زنا مکن یعنی با زن بیگانه اختلاط مکن خواه شوهردار و خواه بی شوهر هفتم دزدی مکن یعنی مال
مردم را بی اعلام واجب او بی کراهت و اجازت مدار هشتم تهمت و دروغ مگوی و بهتان و افترا مکن و در بحث
اینست آنکه اگر بری کسی محقق باشد از آشکار نمائی مکن اگر آن عیب خلاف دین و عقیده باشد نهم آرزوی
زن بیگانه مکن و بر تماشای مال مردم متمنای دهم تکبر مکن و بنظر حقارت بدیگران نظر مکن و دیگر گویند که پنج
چیز فرض است اول استماع ملیسه روز یکشنبه و اعیاد دیگر و آن نمازی است که پادری یعنی مجتهد در خلوت
بیاد رنج عیسی میگذارد باید که آنرا بتوجه تمام بشنوند دوم کفتار یعنی گناهان خود را نزد پادری گفتن و
اقلا در سالی یکمرتبه بجای آورد و کفتار را سه شرطست اول عاجزی دوم راستی سیم گناهان خود را یکیک و جزو
بشمارد و مغفرت طلبد سیم کنار در عید پسکو و آن عبادت مخصوصی است در هر سال یکبار باید بکند چهارم
روزه بزرگ بدارد و روزهای دیگر که لازم است بگیرد مگر شخصی که معذور باشد پنجم زکوة دادن یعنی ده حصه
یک حصه از زمین روید و آنچه از حیوان حاصل شود باید که جهت رضای خدا دهد و از خدای تعالی در دعاها نان طلبند یعنی
روزی خواستن روا نباشد زیرا که روزی فردا را امروز خواستن گناه و نکوهیده باشد بلکه قناعت کرده غم روزی فردا
نخوریم و نیز باید که ما از گناهان مردم بگذریم تا حق تعالی نیز ما را عفو کند و لازم است که در وقت کفتار یعنی اقرار
بگناهان خود نزد پادری بی بیم نخوت و استکبار خود را یکبارگی بگوید چه که پادری جانشین عیسی و پسر مجازی خداست و نیز گویند
که مرد غیر از یک زن نتواند خواست و زن را بغیر یک شوهر نبود است سعادتمندانند که گرسنگی و تشنگی برضای خود کشند

وعزیز

وعزیز خود را در عبادت و ریاضت گذارند و در بند کسی جز رضای باری تعالی مطلبی نداشته باشد و نیز گفته اند که
مستحق خیرات هر کس که محتاج باشد در هر مذهبی و ملتی که باشد روا است اما رعایت هم دین خود نمودن سزاوارتر است
و سبب هشت چهارده چیز است من جمله هفت جسمانی و هفت روحانی است و هفت جسمانی اینست اول سیر کردن
گرسنگان دوم سیراب کردن تشنگان سیم پوشیدن برهنگان چهارم جای دادن اسیران پنجم پرستیدن بیماران
و تسلی دادن بندیان ششم رهانیدن اسیران هفتم دفن کردن مردگان و اما اعمال روحانی اول علم آموختن
جاهلان دوم مصلحت دادن محتاجان سیم آسایش نمودن غمگساران و غمرسیدگان چهارم موعظه کردن گنه
کاران و نصیحت عاصیان پنجم بخشیدن دل خستگان و آزردگان ششم تحمل نمودن از بیدادیان و صبر بر ایذای
مردمان هفتم دعای نیکو کردن در حق زندگان و مردگان در باب پنجم انجیل متی که مذکور است که خوشا بحال
صلح کنندگان از آنجا که فرزندان خدا خوانده خواهند شد و تصور میکنند که من از برای انهدام پاشیدن توریت
و رسایل انبیا آمده ام بلکه بجهت تکمیل آمده ام بشما راست میگویم تا آنکه آسمان و زمین زایل نشود یک همزه یا یک
شوشه از شریعت هیچوجه زایل نخواهد گشت شنیده اید که گفته شده است که دوست خویش را محبت کنی و دشمن خویش
را بغض نما لیکن من بشما میگویم که اعدای خود را دوست بدارید و از برای آنها که بر شما لعن میکنند برکت طلبید و با آنانکه
با شما عداوت مینمایند احسان کنید و از آنها که شما را محزون میدهند دعا کنید تا پدر خود را که در آسمان است فرزند
باشید زیرا که او آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع مینماید و باران خود را بر عادلان و ظالمان میرساند در باب هجدهم
مذکور است که شاگردان عیسی نزد وی آمده گفتند که در ملکوت آسمان بزرگتر کیست پس طفلی را نزد خود طلب نمود
در میان آنها بر پا داشت و فرمود بدرستی که بشما میگویم ما دامی که متبدل نگردید و چون اطفال صغیر نگردید داخل
ملکوت نخواهید گشت پس هر که مانند این کودک خود را حقیر دارد همان در ملکوت آسمان بزرگتر است و هر که چنین
طفلی را بنام من قبول نماید مرا قبول نموده است و در باب سیم انجیل یوحنا مسطور است که عیسی گفت من هر اینه راست
میگویم که تا کسی تولد تازه نیابد ملکوت خدا را نمیتواند دید سائل گفت شخصی که پیر باشد چگونه متولد میتواند شد
عیسی جواب داد که بتحقیق من بتو میگویم که تا کسی از آب و روح متولد نشود در ملکوت خدا نمیتواند آمد و آنچه از جسم متولد شده
جسم است و آنچه از روح متولد شده روح است حیران مباش که بتو گفتم که باید شما تولدی تازه یابید و در باب نوزدهم
انجیل متی نیز گفته روی با کهنه استاد نیکو چه فعل نیکو را عمل آورم تا زندگی جاوید یابم گفت از چه روی مرا نیکو
میگوئی و حال آنکه هیچکس خوب نیست جز یکی و آن خداست و اگر اراده داری که داخل حیات گردی فرایض را نگاهدار گفت
کدام فرایض گفت قتل مکن و زنا مکن و دزدی مکن و شهادت دروغ مگوی و پدر و مادر خود را محترم دار و آشنای
خود را چون خود دوست دار پس آن جوان وی را گفت که جمیع این گفتها را از ابتدای جوانی خود محفوظ داشته ام در حال

ناقص میباشم عیسی وی را گفت اگر قصد آن داری که کامل گردی برو و اشیاء خود را فروخته بفقرا تسلیم نما که در آسمان
گنج خواهی یافت پس آمده مرا متابعت نما و چون آن جوان این کلمات را شنید اندوهگین گشته روان گردید آن جوان که
املاک بسیار داشت پس عیسی شاگردان خویش را فرمود که هر آینه شما را میگویم که بصعوبت دولتمند در نهایت دشواری
در ملکوت آسمان داخل خواهد گشت و نیز شما را میگویم که شتر را در سوراخ سوزن داخل شدن سهل است از داخل
شدن دولتمند در ملکوت خدا انتهی معروض میدارد که در یکی از کتب معتبره دیده شد که انجیل را از زبان عیسی
بچند زبان نقل نموده اند نخست عبری و دیگر یونانی و دیگر رومی که زبان اهل فرنگ است و دیگر سریانی و همه
را کلام الهی دانند و بفارسی نیز چند سال قبل از این در شهر کلکته نقل نموده اند و عربی نیز ترجمه کرده اند و عربی نیز
ترجمه کرده اند عدد را اغلب کشور روم و شام و مصر و بکر و دیار من و ایران و کابل و هند و بعضی جزایر هند و بر
و جزایر روم و مملکت روم ایلی سکونت دارند در اکثر اخلاق حمیده و صفات و صنایع منفرد و مقدم بر سایر گروهها
فقیر با جمعی از ایشان معاشرت نموده و طرفه عجایب نموده است اگر خواهم بطریق تفصیل احوال همگی را بیان نمایم
دفتری علیحده اقتضا کند اما بعضی از ایشان در موضع خویش خواهد آمد ان شاء الله تعالی ذکر بیش بلده ایست
بین دان دریاچه جانا اتفاق افتاده و دو سه هزار خانه در او است از اقلیم دویم هوایش گرم و اتم بین است ذکر بیروت
بندر بیست از بنادر شام وی طرف مغرب دمشق اتفاق افتاده و بسمت مشرق آن شهر کوهی و سایر اطرافش گشاده
جای خوب و شهری مرغوب است ذکر بعلبک شهریست معروف و در السنه و افواه موصوف وی بجانب دمشق و در دو مرحله
دور اتفاق افتاده و اطراف او بعلبک فی الجمله گشاده است در قدیم شهری عظیم و بلدی [illegible] بوده و بکثرت آب و صفوت
هوا و بحسب نضارت و صفا از سایر اماکن گوی سبقت ربوده آن شهر طرف غربی لبنان و شرقی کوه قصیر دائم و چشمه
بزرگ غربی بکبل دو و در دو بسوی شهر روانست و در جمیع خانههای آنجا جوی آب دارد و اقسام فواکه سردسیری و گرمسیری
فراوان اما نارنج و لیمو در آن مکان نقصان دارد و اکثر جوی آب از آن دران و قلعه از سنگ رخام تراشیده در غایت استحکام
در آن دیار قان بعضی مورخان نوشته و بهنان است معتبر انجا از تعریفان نوشته زیاده و آنست و ستونهای
یکپارچه بلندی آن هشت گز و بزرگی در آن فراوان است و جمیع عمارات آن چنان کنده کاری و نقاری کرده اند که عقل
دوربین در آن حیران است و تخت جمشید که در فارس است بی شایبه و اغراق نمونه از آن است فقیر معروض میدارد که
عمارات عجیبه و بناهای غریبه در عالم بسیار دیده و مشاهده نموده اما بعد از گنبد هرمان مصر چنان بنای غریب
مشاهده نشد و بنظر نیامده اگرچه مورخان ذکر نموده اند که قلعه نحاس در سمت مغرب و بخاره در یکی جزایر هندوستان
مانند آنها در عالم امکان عدیم الامکان است اما ع شنیدن کی بود مانند دیدن مجمل از مفصل آن قلعه این است
که در اصل بنیاد آن قلعه سه طبقه بوده و بعلت مرور زمان و عداوت اهل عدوان دو طبقه خراب نموده اکنون که سنه

هزار و دویست و چهل و دو هجری است یک طبقه باقی مانده اندکی از بسیار بیان مینماید آنکه در میان قلعه فاصله بفاصله
پنج باشش گز دیوار مساوی جدار قلعه را نیز از سنگهای عظیم ساخته اند بعد از آن سنگهای ده گزی و یک گزی
مابین دیوارها را طاق زده اند و استحکام آنها را از سرب و ستونهای آهن داده اند و پس از آن پشت بام آنرا هموار
و مسطح نموده اند و ستونهای هفت هشت گزی یکپارچه قطر آن بیست شبر باشد بر بالای آن برده نصب کرده اند
و قریب صد حجره و اوطاق در آنجا ساخته بوده اند و مجموع سقف و جدار آن حجرات را یکپارچه سنگ رخام ساخته اند و استحکام
سنگهای یکپارچه از سنگ سماق پنج گزی بر بالای طبقه دویم برده عمارت کرده اند و شاید در این دو طبقه قریب بیست
ستون از خود و بین آن بکار برده اند و جمیع حجرات را کنده کاری و نقاری کرده اند و اشکال و صور فرشتگان و انسان و سایر
جانوران بری و بحری و اشجار و ریاحین بسیار در آن چنان نقاری نموده اند که گویا در حرکت و رفتارند با وجود آنکه چند
هزار سال بر آن گذشته هیچگونه متغیر و متبدل نگشته مورخان در بنای بعلبک اختلاف نموده اند بعضی گفته اند که بنای او
مدت بانی آن معلوم نیست فقیر در کتب تواریخ رومیان دیده که قلعه بعلبک از بناهای ملوک عمالقه است و جمعی از مورخان
گفته اند که بعل اسم بتی بوده و بک نام پادشاه و بت را با پادشاه اضافه نموده بعلبک گفته اند برخی بر آنند که بعل نام زنی
و بک اسم شوهر آن زن بوده و بک آن شهر را بنا نموده باسم زن و شوهر موسوم شده باری حال عموم مردم آن دیار سفید رو
و از ملاحت حسن بهره دارند و غریب نواز و در مراسم مروت و فتوت و شجاعت ممتاز و قریب هفتاد قریه مضافات او
اکثر و مقدم شیعه اثنی عشری و قلیلی سنی و دیگر نصاری اند حاکمش شیعه امامیه و از طایفه خزاعی است در افواه مردم
چنین مذکور و نیز در بلاد شام بر اینگونه مشهور است که بدایت حکومت از زمان خلافت خلیفه ثانی است از آن تاریخ تا حال
دولت و حکومت در آن خاندان باقی است و هر یک از ملوک بنی امیه و بنی عباس و سلاطین اسلام بدان ولایت مسلط شده اند
بنابر رعایت و حرمت ناموس خلیفه حکومت آن را بدان طایفه مسلم داشته اند و اکثر حکام و ملوک ایام شیعه بوده اند بنابراین
همگی بطریق اولی بر ایشان گذاشته اند در کتب آمده که جناب الیاس پیغمبر بهدایت سکان آن دیار مبعوث گشته بود احوال
آنحضرت در کتب تواریخ و ریاض السیاحه بطریق تفصیل مذکور است ذکر بوش بضم با مع الواو مجهوله و سکون شین معجمه
از بلاد مصر و در سه منزلی قاهره و جانب آن واسع است و دو سه هزار خانه در او است و چند پاره قریه از توابع آن است
هوایش گرم و آبش از رود نیل و سکنه اش قوم عرب و همگی شافعی مذهب اند ذکر بیهق ولایتی است از خراسان و نام
حرم بنیان از اقلیم چهارم آبش خوب و هوایش خرم و قریب چهل پاره قریه در او است مردمش همگی شیعه امامیه و دار الامان
آن شهر سبزوار است در حرف سین خواهد آمد ذکر بادیه در لغت بادیه بمعنی صحرا است اما بخصوص اسم قطعه از اراضی
بلاد عربست و در آن شهری نباشد و چند قصبه در او است و آبش کم و هوایش سالم از اقلیم دویم و بعضی از سیم
ساکنان بادیه همگی اعراب و صحرا نشین اند با وجود کثرت حرارت بیماری در آن دیار بغایت کم است و اغلب مردمش شافعی

مذهباند و دیگر حنبلی اند و دیگر وهابی اند مذهب وهابی در ضمن مدینهٔ منوره مذکور خواهد شد ذکر بنی سویف
بندریست در کنار رود نیل و چهار منزلی از دار الملک مصر دور و منتهیات در آن موفور است و چون طایفه
بنی سویف آنجا را آباد نموده اند لهذا باین اسم موسوم گرده اند شهری کوچک و مردمش بزرگ منش اند هوایش اگرچه گرم است
اما سازگار است و اگرچه خلقش مذهب شافعی دارند اما خالی از مردمی نباشند ذکر بیم بفتح با از بلاد عجم است و
مصر مشید که در قرآن مجید مذکور است در نواحی بیم است قدیم الایام شهری بوده اما اکنون خرابیست وسط
سکنانش قوم عرب اند ذکر همدان از بلاد عجم است از توابع صفاهان و دیده نشده است گویند هوای آنجا سالم و اهلش
کرام است ذکر بلخ از بلاد خراسان و دار الملک طخارستان است مشتمل است بر نواحی دلکشا و قرای فرح افزای
از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات قی و عرضش از خط استوا لولا در بنای وی اختلافات بعضی از مورخان
گفته اند ملاخ بن خلوخ از بنی اعمام کیومرث آنجا را بنا نموده است و جمعی گویند که کیومرث آن شهر را احداث فرموده
و طهمورث بن هوشنگ اتمام کرده است و کیکاوس بن کیقباد بر عمارتش افزوده و لهراسب بن اورادشاه دیواری
بارونی کشید و بمرور دهور چنان شهری عظیم گردید که از ام البلاد نام نهاده اند و در ایام ظهور اسلام کبرش
و ازدحام اسلام بمرتبه رسید که آنجا را قبة الاسلام گفتند حکیم انوری در بزرگی آن شهر گفته بیت آسمان گر طفل
بودی بلخ گردی دایه کیش ؛ ور نگر تا کرد معمور جهان را مادری ؛ در حبیب السیر و غیره مسطور است که در زمان
عثمان عبدالله بن احنف آن شهر را بلطف و عنف گشود و در روزگار بنی امیه و بنی عباس بمرتبه معمور بود که در
فترت چنگیز خانی در اصل شهر و قری هزار و دویست سجاده صلوة جمعه می گستردند و هزار و دویست حمام
موجود بود و پنجاه هزار کس از سادات عظام و مشایخ کرام و علماء ذوی الاحترام در آنجا مسکن داشتنده
لشکریان چنگیز خان خورد و کلان و اطفال و نسوان آنجا را بقتل آوردند عمارات بلند و قصور ارجمند آن
شهر را با خاک یکسان و برابر بعد از قتل و خرابی چنگیز خانی اندک اندک بعد اخری بسعی و اهتمام ملوک اهتمام
کوفت تعمیر پوشیده و بسبب ترددات سپاه مخالف و موالف ویران و پریشان گردید اکنون کم هزار و دو دست و
چهل و دو هر بیت بغایت پریشان و قلعه اش فی الجمله آباد است و قریب بانصد باب خانه در اوست و در خارج قلعه
دو سه هزار خانه مسکونه است آبش فی الجمله معتدل است و هوایش بگرمی مایل و مردمش سفید رخسار و از متاع
حسن و جمال بهره ور اند شهر بلخ هفت نهر و همه بملوک معتبر دارد و سکنانش فارسی گوی و ایلاتش ترکی زبان
قریب سی هزار خانه از دباب و ترکمان در آنجا سکونت دارند همگی شمشیر زن و تیر انداز و نیزه گذار اند و مردمش
عموماً مهمان دوست و غریب نواز و در بعضی اخلاق پسندیده ممتاز اند اغلب حنفی مذهب و بغایت متعصب اند
چنانکه در تعصب سنیان بلخ و شیعیان کشمیر گفته اند نظم یک دو قوم اند در جهان بی بهره سنی بلخ و شیعه کشمیر

سلطان ملکشاه

سلطان ملکشاه سلجوقی در دو ساله خود آورده که مردم بلخ از متاع غیرت و حمیت بی بهره اند و در مدارج سماحت گرد
بی پا بیر غالبا سلطان معرفت نشان تیر حدس را بر نشانه صائب زده است حبوب و غلاتش بسیار فراوان و هر گونه
ثمار در آن است و از فواکه انگور و خربزه اش بغایت ممتاز است پوشیده نماند که اندر بلخ علماء و فضلا
و عرفا و شعرا و امرا و ادبا برخواسته اند و بزیور معارف و کمالات صوری و معنوی آراسته اند من جمله از فرقه عرفا
شیخ شقیق و سلطان ابراهیم ادهم و حاتم اصم و شیخ جلال الدین صاحب مثنوی و از حکما شیخ ابو علی سینا از آنجا
برخواسته اند و اکثر ملوک کیان بلخ را دار الملک نموده اند و بعد از ظهور اسلام نیز مدت مدید دار الامان ملوک اسلام
بوده و زین ملوک و سلاطین کیان کیخسرو بوده و زردشت در ایام دولت گشتاسب ظهور نموده لهذا بیان مجملی از
احوال زردشت و کیخسرو نمودن در اینمقام مناسب مینماید ذکر کیخسرو بن سیاوش زینت سلاطین روزگار و وقتی
خواقین گردون اقتدار بود همت عالی بهمتش با چرخ برابری و فرمان قضا جریانش با مهر برتری میجوید در روزگار آن
شهریار همگی معمور و جهانیان مسرور و علما حق گزین و حکما حقیقت بین و وزرای با تدبیر و امرای کشور گیر و جوانان هنرکار
پیران با ادب بودند و دختران حیا اندوز و مردان با همت و زنان با عفت اسباب شادی تمام و سامان خرمی با انجام بود مخفی
نماند که بعضی مغان و فرقه مجوسان کیخسرو را پیغمبر دانند و احکام آن پادشاه را شریعت خوانند اما اکثر موبدان و بعضی
علمای ایران برآنند که کیخسرو بدین فریدون بود و بگفتار فریدون عمل مینمود و لیکن نامه هوشنگ را بود داشتی و مضمون
جام گیتی نمای فریدون را مهمل نگذاشتی پیوسته گفتی گرچه برازهای نهان مشاهده میکنم سخنان جمشید چون
خورشید با ضیا است و هر چند بکارهای آشکار می نگرم گفتار فریدون راه نما است اما بر خردمندان پوشیده و
پنهان نیست که پروردگار آدمیان و خداوند روزی رسان و آفریدگار جان جانوران و آسایش عالمیان آفتاب است و
هر کس منکر این شود او را از خرد نصیب و بهره نیست بلکه از جمله دوابست زیرا که اگر آفتاب نبودی هیچ شی ظهور نمودی
و در جهان هیچ جانداری حیات نیافتی و دنیا روزی از هیچ وجه بدست نیامدی و این جهان جای تاریک بودی و کسی را
مجال آسایش نبودی چون آفتاب با ما نکو کار است لاجرم پرستش سزاوار است کیخسرو را کتابیست در مجلس نام سخنان
بلند و کلمات ارجمند در آن مندرج است اما بود و جمعی گفته که نامه مجلس از مولفات هوشنگ بود و کیخسرو بدان عمل مینمود
چنانکه نامه هیری که از تصنیفات هوشنگ است نزد فریدون اعتبار تمام داشت در کتب مغان مذکور است که
چون جام جمشید بکیخسرو رسید آنرا نایاب زمان پرسید که حقیقت این جام چیست عرض نمودند که ما را از این جام معلوم
نیست کیخسرو آن نمودن جام جامی دیگر ساخت و آنرا جام گیتی نما نام نهادن هر دو جام هنگام هادار روشن تمام بود و کیخسرو
آن دو جام را بی مومیه در یافت نمود هنگامی که بیژن در کوه حکم کیخسرو بجنگ گراز رفته و افراسیاب او را
در چاه محبوس ساخت و از حیات و ممات کسی را معلوم نبود کیخسرو در آن جام نظر انداخت و گفت که بیژن در چاه است لهذا

رستم حیله کرده بیژن را از چاه بر آورد اکنون آن جام گیتی نمای در انغار است که مراد کیخسروست اورده اند که اسکندر رومی با
کیخسرو در انغار رفته بود قصد آن نمود که جام را از انغار بیرون آورد ناگاه نظر اسکندر بلوحی افتاد دید که کیخسرو در آن لوح
نوشته که یکی از ملوک روم جهان را مسخر نماید و بیادگار در انغار بیاید و قصد آن کند که این جام را بیرون برد چون اسکندر
خط را بخواند از خیال جام بیرون بازماند یعنی ارباب تحقیق بر آنند که جام گیتی نمای اشارت و مرات ضمیر آن شهریار است
از سخنان معرفت بنیان کیخسروست پادشاه آن است که در سیرت رعیت عادل و داد مظلومان از ظالمان بستاند و
عامل عادل و ضابط عاقل بر رعیت بگمارد و دل رعیت بدست آورد و ما زکان را بدست آرد و در رای جهانبانی و امرای زحمت کشیده
تربیت نماید و اصحاب سیف و ارباب قلم را لطف و احسان فرماید و دانشمندان هر قوم را در آغوش مرحمت و شفقت
پرورش دهد و درویشان و گوشه نشینان را عزت و مودت کند نه آنکه مال رعیت را بعنف و ستم بستاند و درویشان و
عاجزان و ضعیفان را برنجاند و عامل ستمکار و حاکم غدار بر رعیت مقرر سازد و خاندان قدیم و دودمان عظیم را
برافکند و مردم رذل و دون فطرت را پرورش کند و زمره اشرار و سفها را بخانمان و اهل صلاح مسلط کرده اند سردار
آن است که بر احوال لشکر دانا و بر امور سپاه توانا بود زحمت دیده و مشقت کشیده بود و سپاه را بمواعید خوب و کلمات مرغوب
بنوازد و بالطاف ملوکانه و عواطف خسروانه امیدوار سازد و از اوضاع و احوال دوست و دشمن آگاه باشد و در هر اسلوب
و در حزم پایدار بود و قلوب دوروی دلان را بمهر بی دلیل و کرم و احسان مسخر کرده اند و مقام جنگ و صلح و قبض و بسط
و دخول و خروج را بداند و در کارها و مهمات طریق مشورت را مرعی دارد نه آنکه مغرور خود بیند بود و لوحش از این بجز
خودنمائی نداند و بر مردم تکبر و نخوت نماید و زبان لاف و گزاف کشاید و دوست را از دشمن نشناسد و نام و ننگ را فرق ننموده
بی موجب واجب دانسته مواجب لشکر را ندهد یا آنکه بولایات بعیده حواله کند ناگاه عسکر آن عاید نگردد و در روز نبرد کار
باسر بهادر دهد **نظم** رعیت نوازی و لشکر کشی نه کاریست بازیچه و سرسری **دانا** آن است که از نیک دان و از ساعر بزرگ
با خبر باشد و از پایان خویش آگاه شود و آنچه گوید بدان کار کند و گوی را جاهل و نادان شمارد و هرچه گوید بحق گوید
طریق مطاعنه و رشوت بجهت شریعت بیضا را خوار ندارد و احکام آنرا مهمل نگذارد و دین بدنیای دون نفروشد و در
مکر و تزویر نپوشد و دل او از قلب سلیم و رای مستقیم بود وضیع و شریف و قوی و ضعیف نزد او یکسان باشد و دل فقیران و
عاجزان را بفتوای باطل نخراشد و در پیش ارباب جاه و منصب تملق نکند و بجهت جاه و وسعت دستگاه بر درویشی
و در جنس العلما عند باب الامراء در هر جا نیک دعوی کند باید که در آن دانا باشد نه آنکه او را از مبتدا خبری نباشد خود را
نحوی داند و بجز فعل فعل نشنیده خویش را صرفی خواند هر بی معانی زبان بیان کشاید و هر بی نطق دعوی منطق نماید
و هر بیکلاهی متکلم و هر بی فرعی اصولی باشد و هر بیخبر اخباری باشد و هر عشقی محدث گردد و هر بوالفضولی فاضل و هر سفیهی
فقیه گردد و هر دیتی حکیم و هر مقلدی مجتهد باشد **نظم** دو در بیت پر زمحنت و فرقی بر الم راحت همه مشقت و درمان همه الم

ازدو

اشراک و منقصت شده مقبول خاص و عام توحید و معرفت شده مردود و مبهم مردان حق عزلت اختیار کرده
خاصان ربانی سر بجفا کشیده مدام مستان عوام شده راحت اخص مستقبل خواص شده محنت اعم
از ظلم ظالمان نتوان گفت حرف عدل و جهل جاهلان نتوان زد دم از حکم روبه روشنا دعوی شیری بجلوه گاه
شیران حق گرفته زغم گوشه را هم چوپان گله گشته اسیر و زبون غم گرگان ظلم پیشه شده حارس غنم گرگان بجلوه آمده اند
کنا مینش زاغان چو عندلیب بگلزار در نغم شکر دریغ داشته کرده و زطوطیان برکاو وخر مباح کالا
بهم بر و هر و ضعیف نبود آن کند حکم بر بیدل بجیف سلطان روند قلم مسدود گشته راه کوی ان جهان
از شدت زمانه و از قوت ستم نبود گریز گاه در این دور پرفتن الا جناب مرتضوی صاحب کرم **خداپرست**
آنکه از جهان و جهانیان رسته و رشته تعلقات گسسته بود و دلش از بدان بسته و جانش بیاد حق پیوسته باشد
و خود را از گرداب غفلت رهانده و بساحل آگاهی رسانده و بامر دانائی بذکر دوام و فکر مدام مستدام بود و تعظیم
احکام یزدان و شفقت بر همکیشان کند دیده را از دیدن و شنیده را از شنیده شمارد و از ماضی و مستقبل نیندیشد و حال را
نقد شمرده از داده یزدان نعمت را منع نکند و هرچه نیابد طمع نکند و ابجد برسد جمع نسازد و در درویشان
بسوزد اعمال شریعت بجای آرد و اعمال طریقت فرو نگذارد تا که معرفت حاصل آید و حقیقت روی نماید اکنون
دلشاد و جان آزاد و بی صبر و لسان شاکر حاصل شود و هستی و نیستی عالم و رد و قبول خادم نزد او یکسان
گردد و وجود عالم و عالمیان در نظرش جز نمودی ننماید و جمیع موجودات در دلش نابود و ناچیز آید و بو سبب کل
من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام بخواند نه آنکه هر نادانی دعوی عرفان نماید دلیلش آنکه من عرف
نفسه فقد عرف ربه و هر لامذهبی خود را صوفی داند بحجتش آنکه الصوفی لامذهب له و هر شیخی خویش را اهل بینش شناسد
برهانش آنکه اذا تم الفقر فهو الله و هر سیه کاری خود را درویش گوید شاهدش آنکه سواد الوجه فی الدارین درویش
و هر ملحدی گردن موحدی افرازد بینارش آنکه لیس فی الوجود احد الا الله و هر اتحادی خود را از او نداند دلیلش
و هو معکم اینما کنتم و هر حلولی معتقد آورد برهانش آنکه الا انه بکل شیء محیط و هر تناسخی خویش را بیشوا داند بحکم
ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها و هر مجسمی خود را مرشد انگارد بدلیل آنکه وجوه یومئذ ناضرة
الی ربها ناظرة و هر کدایی خود را مقتدائی داند برهانش آنکه کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته و هر بوالهوس
خود را صاحب نفسی گوید شاهدش آنکه الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق و هر نامقیدی دعوی دلشکستگی
شاهدش آنکه القید کفر و لو بالله و هر نادرستی لاف دل شکستگی زند یعنی انا عند المنکسرة قلوبهم و هر احمقی خود را
مستحق جنت شناسد یعنی اکثر اهل الجنة البلها و هر بکوی خود را خداجوی گوید یعنی من عرف الله طال لسانه
و هر شاهدباز خود را اهل راز بر خواند یعنی المجاز قنطرة الحقیقة و هر بنگی زبان بصیرت گشاید بحکم آنکه النظر الی

الفضل بر بند نور البصر و هر کسی خود را اهل کشف و هر هوای خویش را اهل الهامی گوید و هر یزیدی دعوی با
یزیدی کند و هر جبلی لاف شبلی زند و هر معز دوری کوس منصوری نوازد و هر اهل سبعی دعوی جنیدی نماید

نظم دام سخت است مگر یار شود لطف خدا ور نه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم

سپاهی آن است که دلیر و از خون سپاهی کری جنبیر بود و در ایام محنت و روز کاستن صبور و بردبار باشد و حق ولی نعمت را فرو نگذارد و در هنگام سختی بکف دشمن نگذارد و دوستان ولی نعمت خود را دوست دارد و از دشمنان وی روی بگرداند و چون ولی نعمت بخواند مغرور نشود و چون از پیش براند غمگین نگردد و در آشکار و نهان امورش برآرد و خویش و بیگانه را مطیع و منقادش سازد و در هنگام نبرد زره مردی و مردانگی بپوشد و در رکابش از دل و جان بکوشد از آن جنگ برهرد و از میدان جنگ نگریزد اگر کشته شود نام نیک در صحیفه روزگار یادگار گذاشته و اگر فتح کند خود را از احسان من دزم برهاند نه آنکه سینه را فراخ و دل را دوشاخ کند و هر جا نشیند لاف خود را بلند زند و هر بار از اشک و دست یاران نماید و هر جائی بزمی باشد زبان دراز کشاده و در روز میدان دو اسبه گریزد و آبروی خویش و بیگانه بریزد و حقوق ولی نعمت را نگاه ندارد و او را بجنگ محنت و دست دشمن بسپارد و اگر ولی نعمتش بنوازد گوید من محتاج است و اگر بر جنگش گذارد گوید دانش مزاج است دهقان شایسته آنست که کار کرد و خورسند بود و بکاری که مشغول است در آن را حق باشد و حقوق پادشاه را بگذارد و محتاجان را خورسند دارد نه آنکه هر چه کرد و جمع آورده بود و بد گوئی و بد خوئی باشد از ادای حقوق سلطان و اهل و از دعای محتاجان غافل گردد دیگر گفته که کیش بهای آسایش نیاز خواسته و قرب شاهان است ملکرا از دانش و پرستش یزدان گروهی خیال دارند که کلاهی که ما خورد و پوشش یافتیم از بد و نیک عالم دوری نافتیم و این خیال بیهوده است زیرا که چون نها یافته شد و خورسند نگشت دانست که آن خیال برخی بوده بروی چنین روی نموده گروهی که دانستند که ساختن این چیز در یافتن لاجرم نه بستوه آمدند و نه پشیمان شدند از زندگانی مردم پیدا است که چه قدر است و نادان آنکه قدر این قدر ندانند و عمر را بغفلت و نادانی بپایان رسانند

ذکر شطری از احوال زردشت موافق اعتقاد زردشتیان

بر دانایان مخفی و دانشوران اخبار نو و کهن پوشیده و پنهان نماند که زردشتیان و زمره گبران در چگونگی زردشت و کیفیت ملاقات او با گشتاسف تصانیف بسیط نموده اند و او را دخشور یزدان یعنی پیغمبر خدا و صاحب شریعت گفته اند و جمیع پیروان زردشت برآنند که چون اورنگ شهریاری و دیهیم جهانداری بوجود گشتاسب زینت گرفت و کیش مه آبادیان و ملت یزدانیان رخ بخلوت و بستی پذیرفت جهان بکام دیوان و روزگار بر وفق مراد اشرار گشت و شعله ظلم و فساد و فسق و فجور از ایوان کیوان در گذشت شیوه جادوگری در فروغ و افسونگری شیوع یافت و طریق دینداری و روش نیکوکاری بخلوت عدم شتافت و چون تباهی عالم و فساد بنی آدم بغایت رسید و جور و ستم و فتنه جهان بنهایت انجامید دادار جهان اهرمن و دیو ...

و سرافراز فرمود مفصل این مجمل آنکه چون حضرت عزت جل ذکره خواست که جهت ارشاد و هدایت عباد پیغمبری را بسال غنا و خلا بنی آدم ما ارشاد و سبیل سداد ارشاد فرماید این عطیه عظمی جز از زردشت شایسته نبود و او بحیر کری عبران تخمه ایرج با بیست و یک پشت بنا بر این پوروشسپ بن پترسپ را که از نسل فریدون بن اثفیان بن جمشید بود و جفت او دغدو بیرا که از نسل نوذر بن فریدون بود بهر حضرت ذوالمنن صدف گوهر زردشت گردانید و اندر نی بهار کوه یکتا در بلد حلوس گشتاسب او بنای عدم بفضای وجود قدم نهاد و از فرقدوم میمنت لزوم خویش جهان و جهانیان را خرمی دعوی داد از آن تاریخ تا حال که سنه هزار و دو و یست و چهل و دو هجری نبوی است دو هزار و دو یست و پنجاه و هشت سال گذشته است فرس مجوسیان گویند که زردشت در هنگام تولد خنده نمود چنانکه حاضران دیدند

نظم

بدل گفت کاین فره ایزدیست *جز این هر که آمد زمادر گریست* چون کاهنان و جادوگران معلوم کرده بودند که غنفر بخود ظاهر شود که کیش مجوس را ظاهر سازد و طایفه جادوگران و کاهنان را بر اندازد لهذا جمعی قصد زردشت نمود دست بقابضه شمشیر کردند همانا دم دست ایشان در هوا بازماند لاجرم مخذول و منکوب مراجعت نمودند و چون زردشت بسن پانزده سالگی رسید جهان و اشیاء آن در نظرش بیقدر و بی اعتبار گردید و شب و روز از شهوت و غضب و نان و هر آسایش گذشت و همواره در عبادت یزدان و بندگی حضرت سبحان فرا و دوام نگر می ورزید و خارق دنیا را بخود نپذیرفت و هر جا بهمه وقت گرسنه یا بی درویشی وی سعی نمودی بنا بر آن در میان قوم با مامت و دیانت مشهور شد و چون بسن سی سال رسید بطرف غربت نمود و در اثنای راه بکنار رودی فرود آمد و حدی کنار آن تن خود را شست و و بعبادت یزدان اشتغال نمود و بر کرفت در آن هنگام بهمن بهمن که اهل اسلام جبرئیلش خوانند با کسوت نورانی و صورت زیبا نازل گشته بطریق موانست گفت ای زردشت از این دنیای فانی چه آرزو داری و در سرت هوای کیست و قدم در راه که میگذاری زردشت گفت غیر از رضای پروردگار آرزو ندارم و بجز طریق صدق و صفا نمی سپارم امید چنانست که مراد بیگی مشاهده نمائی و طریق صواب و سلوک سبیل ایزد و هشیار بمن نمائی بهمن از جای برخواست و چشم فروبست و بکشود خود را در رزم مینو مشاهده نموده انجا انجمن دید انجمن یزدان و فرشتگان همگی نزد او آمدند و تهنیت گفتند آنگاه نزد یزدان پاک روان شد و چون بنزدیک بارگاه ایزد رسید و گفت ای دادار جهان از بندگان تو بهتر و مهتر کیست خطاب آمد آنکه که راستی و درستی زینت مکالمه بیامیان زردشت و پروردگار واقع شد بعد از آن ایزد تعالی فرمود ای زردشت من آفریننده جز و جهان بیکم و بر نیکوکاران و نیکان نزدیکم و از نیروی شرارت دور دم و بیدکردن کوی را نفرمایم و ده بدکاری و خلایق تمایم شرارت و شقاوت کار اهرمن است و اهرمن دشمن من است و اورا بدوزخ فرستم آنگاه دادار جهان از بن زردشت را بگردش افلاک و سکون خطه خاک و سیر اختران و سعود و نحوس ایشان بینا گردانید و به حقیقت جنان بهنور و حضور بهشت و جحیم و پستیم و دوزخ و جحیم و اقف گردانید و بر عالم بقا ...

حقیقت هنا و از رموز آغاز و کنوز انجام آگهی بخشید بعد از آن حضرت یزدان کتاب زند و استا اندر و عنایت نمود
و از غایت الطاف بزردشت خطاب فرمود که ای زردشت ما ترا بامر رسالت سرافراز فرمودیم و این نامهٔ نامی را بردار و
پیغام ما بگشتاسب رسان که از دیوان کناره گیرد و بندگان ما را براه راست ارشاد کند و بگو که در هنگام عبادت روی
توجه بآتش آورند زیرا که مخلوقات زمینی محتاج آورند زردشت بفرمان یزدان از مقام لامکان بخطهٔ امکان خرامید
و مخفی نماند که میان علمای زردشتیان اختلاف است که معراج زردشت روحانی بوده یا آنکه در عالم جسمانی روی نموده
علمای ظاهربین ایشان متفق اند بر اینکه معراج زردشت با پیکر انسانی و جسد عنصری واقع شد اما علمای معرفت
گزین گبران میگویند که رسیدن مهین بهمن در پیکر انسانی و سخن گفتن او بطریق ایمای اشارت بر آنکه حقیقت انسان
مجرد و بسیط است نه جسم و جسمانی یعنی تجرد مهین بهمن بزردشت ظاهر گشت و اینکه چشم فرو بند کتاب از قطع علایق
بدنی و خلع عوایق تنی است چون روح مجرد گردد بر آسمانها عروج نماید انجمن اول کتاب از نفوس علوی است و انجمن دوم
اشارت بعقول سماوی است و گبران گویند که چون زردشت بخطهٔ خاک رسید و ببارگاه گشتاسب روان گردید
بزبان فصیح شاه را آفرین گفت در آن وقت در دست دخشور یزدان درخشان آذری بود که دست زردشت را الحق نسوخت
و آن آتش را بدست شاه ایران داد او را نیز متضرر نگردانید آنگاه بطریقی که در کتب اخبار مجوسان مذکور و ضمن بزم سبیل
تفصیل در دریام السماحه نوشته زردشت زبان دعوت بگشود خسرو ایران معجزه و دانشوران برهان خواستند زردشت
بمعجزهٔ ظاهره و براهین قاهره شاه را ملزم ساخت و دانایان را عاجز گردانید و فیلسوفان نغز پیشه و دانشوران
شقاوت اندیشه در غیبت دخشور یزدان نزد شهریار ایران سعایت کردند و در هدم وجود او رایها زدند اما بجایی
نرسید و نهال الخیال ایشان ثمری نبخشید و گشتاسب بزردشت ایمان آورد و فرمان داد که هر کس بدخشور یزدان ایمان نیاورد
بقتل رسانند و باندک زمانی تمامی اهل ایران بزردشت گرویدند گشتاسب فرمود که کتاب زند و استا را بر هفتصد جلد
چرم گاو بخط خوب نوشتند و بذهب نمودند و مخزون نمودند و جمعی از موبدان بمحافظت آن گماشتند و گروه اراذل و
دون فطرتان را از تعلیم آن منع کردند گویند چون اسکندر بکشور ایران مستولی گشت کتاب زند و استا را بباد حوادث داد
اکنون در میان گبران چند جزو از آن باقی است من جمله از احکام زند این است اولا عزلت و ثبوت زردشت باید کرد دوم با
بهرکاران مجالست باید کرد سیم آنکه از رحمت یزدان ناامید نباید بود چهارم آنکه از لواطه و مقاربت در روز حرام است اگر
معلوم شود او را بقتل رسانند پنجم مرده در زمین [illegible] ششم آتش را در آب [illegible]
آب سوزان هفتم کفن مرده نباید نو باشد هشتم روان [illegible] نهم هرچه در نظر [illegible] نام یزدان برد
دهم [illegible] یازدهم از گناهان پرهیز نماید و روزانه از
گناهان دوری گزیند دوازدهم چون عهد کنی خواه با اهل دین و خواه با بیگانه پیمان مشکن و استوار دار سیزدهم چون کاری

و تا پایان

تا پایان معلوم نباشد مکن چهاردهم با موبدان مشورت کن پانزدهم دادمرد و جوانمرد باش شانزدهم جوان بسیار نباید گشت
هفدهم از مخالف دین پرهیز لازم دان و استاد را تعظیم کن و زن حایض سوی آسمان و آتش و آب نگرد و پای برهنه بر زمین
مرو و هموار از گناهان توبه کن کودکان را علم دین آموز و ایستاده بول مکن و بر مردگان احسان کن و زنان را عبادت نباشد
جز آنکه روزی سه بار نزد شوهر شوند و رضای ایشان جویند راستی پیشه خود ساز و از تحکی و قلتبانی و زنا دور شو و هرکار
کن در دزدی و بد اهرمنی منما و از گناه ظاهر و باطن پرهیز کن و گوشت مرده مخور و گناه کار را چنین باید داد در خاوت را پیش خود
ساز گروهی نقل فرموده که هشت جای گریبان است در شارستان که یکی از کتب مجوسان است مذکور است که روزی گشتاسب
زردشت گفت مرا چهار آرزو است اول آنکه جای خود در بهشت ببینم دوم آنکه در دین تن خود
کاهل نیز نشد سیم آنکه نیک و بد جهان را بدانم چهارم آنکه زنده جاوید باشم زردشت گفت که این چهار آرزو را در خواهم
خواست ولیکن تو باید که از این چهار یکی خویشتن را اختیار سر حاجت زیرا به کس بر کنی که تا من بخواهم از دادار
پس زردشت بفرمود تا شراب و شیر و آبی و انار آوردند و دعایی بخواند آنگاه جامی شراب بگشتاسب داد بخورد و
از خود رفت و روانش بخلد برین خرامید و در آنجا حور و قصور و غلمان و سایر نعمتهای جنان و منزل نیکوکاران دید
در جهود بدید آنگاه زردشت بپشوتن کاسه شیر داد و پشوتن بخورد و از رنج مرگ رست و بحیات جاوید پیوست
گویند او را زندگی جاوید معرفت نفس است که هرگز فنا نپذیرد آنگاه بهی را بجاماسب داد و علوم آغاز و انجام بدانست
و انار را باسفندیار داد و روئین تن گشت هذا الزخم باسفندیار نرسیدی و پوشیده نماند که در اصل زردشت اختلاف
است بعضی گویند که وی از آلی است و جمعی بر آنند که از ری بود و اکثر گبران بر آن رفته اند که مولد زردشت آذربیجان
است و گویند که زردشت را گرد و اشعیا نقل آورده اند و اکثر بر آنند که در بلخ در هنگامی که ارجاسب به بلخ آمد
در آن میان کشته شد مجوسان از زردشت چندان معجزات روایت کنند که در دفترها نگنجد ایشان گویند که کتاب زند
سراسر رمز و کنایات است در جایی زردشت گفته که گیتی را دو صانع است یزدان و اهرمن و یزدان اندیشه کرد که مبادا
مرا ضدی پیدا شود که دشمن من باشد اهرمن از فکر او پیدا آمد و هم بگر گفته که اهرمن بیرون گیتی بود از سوراخی نگاه کرد
دید خانه دید و برجای و منزلها و رشک برد و فساد انگیخت یزدان ملائکه را بیافرید تا لشکر او باشند و با اهرمن
جنگ کرد چون یزدان نتوانست اهرمن را مغلوب سازد لاجرم صلح کردند بشرط آنکه مدتی معین اهرمن در جهان باشد
چون اهرمن از جهان بیرون رود عالم جز خود جاماسب گوید که زردشت که گیتی گفته اشارت ببدن کرده و از یزدان
روح را خواسته و از اهرمن طبیعت عنصری و فکر دیدن نفس و میل بسوی امور مادیه و فساد اهرمن که عبارت از تسلط
قوی است بر روح و آفریدن ملائکه اشارت است بوجود صفات حمیده با التزام اخلاق پسندیده و تسخیر قوی بر باطن
جهه قوای مسخره لشکر او شدند و صلح اشارت است که یکبار صفات ذمیمه که لشکر اهرمن اند دور نمی شود یعنی از افراط و تفریط

کناره باید کرد و بر جادهٔ اعتدال مستقیم باشد و بودن اهرمن عبث معین در عالم اشارت بتسلط و برتری قوای
تن است خاصه در ایام صباوت و قبل از طلوع ملکه در سایر اوقات حیات بدنی در بعضی ابدان و بیرون رفتن اهرمن
از جهان کنایت بموت اختیاری که سلوک است یا بموت اضطراری که مرگ طبیعی است چون نفس آزاد شود خود متصف
بکمالات باید و بعالم خود رسد که خیر محض است گران گویند همه محققان زردشت را چنین بیدان و بر این نمط میخوان

در بیان طریقهٔ سلوک زردشتیان پوشیده نماند که در مذهب زردشت و نزد ایشان اهل حال و صاحبان مجاهده و
ریاضت درویش باطن عمل نمایند در تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب و تخلیهٔ سر و تجلیهٔ روح کوشند و کوشش تجرید و
پرهیزکاری و توکل و بردباری پوشند این گروه گویند که طالب یزدان محبت باید که ترک دین و مذهب آبا خویش
نماید و با همه خلق صلح کل کرده دانائی طلب فرماید و با مردانا خلوت گزین از غذا معتاد روزی سه درم کم کرده تا
بسه درم رساند و بعضی بیکدرم نیز رسانیده اند و مدار در ریاضت را بر پنج چیز معین کرده اند گرسنگی و خلوت نشینی و
بیداری و تنهائی و یاد یزدان **نظم** صمت و جوع و سهر و عزلت و ذکر بدوام ناتمامان جهان را کند این پنج تمام ایشان را
اذکار بسیار است انچه پسندیده و برگزیدهٔ محققان ایشان است ذکر مکث روپ است مکث در لغت ایشان چهار
گویند و روپ ضرب را خوانند یعنی ذکر چهار ضرب و ذکر دیگر سیا دو پا است یعنی سه ضرب طریق جلسه ایشان نیز بسیار است
انچه پسندیده است چهار است و آن چهار را جلسهٔ پنج قسم برگزیده است و آن نیز دو قسم را اختیار نموده اند یکی انکه
چهار زانو نشسته پای راست را بالای پای چپ گذارد و پای چپ را بالای ران راست گذارد و دو دست را از پس برده بدست راست
انگشت های پای راست را بگیرد و بدست چپ انگشت پای چپ را بگیرد و چشم را بر بینی گمارد این جلسه را ... گویند و اگر خواهند
مکث روپ مشغول گردند چهار زانو نشینند و هر دو چشم فرو بندد و هر دو دست بر زانوها گذارده و هر دو بغل را گشاده دارد
و پشت را راست دارد و سر در پیش اندازد و نفس را از سر ناف بقوت تمام برآورده سر را راست دارد و هستی گویان بسوی پستان
راست اشارت نماید و همچنان که بطرف دل است ختم کند و در میان کلمات فاصله بسیار دور کرده اگر خواهد چند ذکر بگیرد فرماید
ذکر چنین گوید که نیست هستی مگر یزدان را یعنی لا اله الا الله یا اینکه نیست ایزدی مگر یزدان باید چنین یابد پرستش
سزای آنچنانکه بایسته بود یا اینکه بیچون و بیچگونه و بی رنگ و بی مونس است این ذکرها را بهم نمودن نیز جایز است اما پسند
هیربدان ... که چنین است و شرط است که ذاکر در حین ذکر سه چیز را حاضر و ناظر داند و خود را از این سه چیز غافل نگرداند اول
یزدان دوم دل سیم روان پس **طریقهٔ دیگر** هنگام ذکر سوراخ راست بینی گرفته شصت و چهار دفعه ... در وقت رها
کردن نفس از سوراخ بینی ... دو بار بگوید و هنگام شمردن نفس را بالا کشیده ... هفتم خوان ...
انگشت ... رسد که ... هفتم خوان ... **اول** ... **دوم** ...
سیم ناف **چهارم** دل صنوبری **پنجم** نای گلو **ششم** میان دو ابرو **هفتم** تارک سر ... سر ... کامل ...

نفس را با انجار ساز خلیفهٔ یزدان است **طریقهٔ دیگر** بفرمان پیر دست از کارهای بیهوده و افعال ناپسندیده برداشته و بگوشهٔ
خلوت روی آورده و دل بعالم بالا بندد و بدل یزدان گوید بی حرکت زبان و بهر لغت که خواهد مانند ... روحی فداک
و غیر روا است **طریقهٔ دیگر** تصور پیر است در حین ذکر محققان ایشان گویند انچه در حقیقت جامع انسان است مجموع کائنات
از علوی و سفلی منفصل است اگرچه یزدان از زمان و مکان منزه و از حلول اجسام و اتحاد اجساد مبرا است اما تجلی
میان ایزد تعالی و قلب صنوبری واقع است بنا بر این پیکر پیر را باید که گیرد و چنان داند که حاضر و ناظر است و حقیقت پیر را
بیچون و بیچگونه و جمیل دانسته اند و از جمیع اشکال و الوان و صفت منزه و مبرا انشاء شد و پیوسته از این اندیشه جدا نشود
و از تکرر پیکر پیر غافل نگردد و همه حواس ظاهری و باطنی را بر آن گمارد و با وجود این خیال جمیع موجودات را عدم انگارد
... کیفیت غیبت و بیخودی رخ نماید ابواب ... بر روی سالک گشاده گردد و جمال پیر ... ظهور کند ...
... اختیار ندای لا موجود الا الله نهاده باید و لیس فی الوجود الا هو سراید **رباعی** ...
تو کل باشی ... تو جزوی ... کل است ... **ذکر جعفر برمکی**
... معرفت ... علما ایام پوشیده نماند که چون احوال برمکی ... از عبرت بود لاجرم شمه از احوال وی گفته شد
... جعفر ... بعبادت ... قیام می نمود
... جعفر ... عنایت ...
... و اعیال و متعلقان خود ... ملک ... چون بمجلس سلیمان بن عبد الملک بن مروان رسید حال
... جعفر را از مجلس بیرون کرد ... سلیمان گفت جعفر زهر همراه دارد ...
... چون زهر در مجلس ... جعفر ... زهر است گفتند
... سلیمان ... جعفر ... جعفر در خدمت
... اعتبار تمام یافت در زمان دولت بنو امیه جعفر و اولادش ... دولت ایشان منطوی گشت
بنو عباس ... خاطر جعفر میکوشیدند صاحب ... اول کسی که از آل برمک ...
... برمک بود ... خالد بن جعفر وزارت نمود بعد از فوت خالد ولدش یحیی منصب وزارت گشت
... و منزلت یحیی ... متقدم ... یحیی بفضایل انسانی و کمالات نفسانی ...
... یحیی را چهار ولد ... فضل و جعفر و محمد و موسی و ایشان ... ارکان ...
... جود و کرم و احسان کسی با ایشان برابری نمی نمود ... آل برمک در غایت استقلال ... اوقات گذرانیدند تا اکثر
... خویش را ... بود ... در کتب تواریخ مسطور است که اسباب
تغیر مزاج هارون نسبت به آل برمک ... بود ... هارون ... جعفر را دوست داشتی ...

عیش هرون تلخ بودی و هارون را خواهری بودی عباسه نام بعجب او بی شغف تمام نمودی چون بمجلس نشستی خواهر را
حاضر نمودی و جعفر را بی احضار فرمودی جعفر از دخول مجلس بعلت عباسه اباکردی توجیه هارون بجعفر گفت که ما
میدانیم که تخلف تو از بزم ما و مانع داخل شدن بمحفل ما کیست ما عباسه را بنکاح تو در آوردیم و تو از این سر ساری جو
آوردیم مشروط بانکه میان شما و عباسه جز مشاهده و مکالمه امری روی ننماید و اگر جز این اتفاق افتد مصرع عمر سرکار بجانی
که جدا نماید برین مشروط عقد عباسه را با جعفر بست و جعفر بعد از آن بی دهشت بمجلس هرون تردد مینمود بیت و لیکن
بلی چیز دیگر بود که انگشت را انگشتری دور بود چون جعفر نیز بود حسن صوری و معنوی آراسته بود و هوا و هوس برکات
شیرین و کلمات نمکین دل عباسه را میبرد لهذا عباسه از دل و جان طالب وصال جانان بود کردید و بجعفر پیغام فرستاد
نظم مرا کار دست مشکل از دل خویش که گفتن نتوانم مشکل خویش ای ایجانی وای دلارام جانی نظم این مروت از کجا
آورده این خوشتان کجا پرورده که تشنه وادی هجرانی ای وصال نداهی و زخم رسیده بیرحم ما را مرهم لطفی نمی‌نهی نظم این
ده و مهربانی در شهر شما مگر نباشد جعفر جواب فرستاد که بنده را چه یارای آنکه این عبارا بخاطر کذراند و جام وصال
الدلبر بلب آرد و بی رساند جام وصل لبلدار در کارگاه خیال امثال ما صورت این نامه اندوده جعفر ادراکم جود شد
شاه شهها را با ماه چه نسبت و عکس را با او چه مناسبت و عدم را با وجود چه مصاحبت و عرض را با جوهر چه اتحادی
و حنظل را با شکوفه چه ودادی و ظلمت را با نور چه رازی و دیو را با حور چه سازی خار را با کل چه حرفی و سر را با ملل
چه ظرفی و قطره را با عمان چه معادلی و ذره را با خورشید چه مجالی مور را با سلیمان چه آشنائی بنده را با خداوند چه
راتی خاک نشینان کوی کودک را با خاندان عزت را چه سلامی و منزویان زاویه مسکنت را با دودمان خلافت چه
پیامی اگرچه دارای شرع در میان ما مانعی نگذاشته و حاجب تکلم برده امتناع از میان برداشته اما از سیاست سلطان
زمانم و از ناز خواست خلافت هراسان چون میل هر دو جانب در ازدیاد روی نهاد و محبت جانبین دست استیلا
بر وجود ایشان بکشاد سلطان عشق لوای اقتدار بر قلوب ایشان برافراخت لشکر جوش و سپاه شرم و حیا بکنارکی
فرار نمودند و عقل بیچاره بگوشه بگریخت و سلاح جمعیت هوش بکناره بگسیخت مثنوی عشق آمد عقل او بیچاره شد عشق آمد
هوش او آواره شد عقل چون تختگاه سلطان چون رسید تختگاه بیچاره در کنجی خزید هان چه باشد عشق دریای عدم
در شکسته عقل را آنجا قدم عشق چون شعله است کو چون برفروخت هرچه جز معشوق باشد جمله سوخت کشته
کنر از مکس جز چشم دلفریبش بکیفش آن العشق نار فی القلوب یحرق ما سوی المحبوب هم در دار الخلافه رسمی یافتند
در رشته مواصلت با یکدیگر کمر افتاد جعفر مدتی گوهر صدف خلافت می سفت و در لیل و نهار میگفت نظم کل در دور
و میگفت و معشوق بکام است سلطان جهانم بچنین روز غلام است کو شمع میارید در این بزم که امشب در مجلس ما
رخ دوست تمام است در مجلس ما عطر میاید که جانرا هر لحظه ز گیسوی تو خوشبوی مشام است از جاسوسی قصه مکوشید

زنکی

زنکوی را زوکه همه در لب شیرین تو کام است چون مدتی بر این منوال بگذشت جعفر را دو پسر از عباسه متولد شد
از بیم آنکه مبادا آن راز آشکار گردد و معلوم هارون شود عباسه هر دو فرزند را بجانب مکه معظمه فرستاد بجو
مصرع عاشقی و مستی و دیوانگی نتوان نهفت عاقبت این خبر بهارون رسید و باعث انقراض دولت برامکه گردید
از آن گفته‌اند که سبب انقراض دولت آل برمک قصه عباسه بود چون یحیی بهلاکت ایشان کامل اقدام نمود لهذا
دید آنچه دید و کشید آنچه کشید زیرا اگر ارباب هوش پوشیده نیست که از بدو ایجاد آدم تا انقراض طوایف امم الخیر
مقرر بوده و بدین نمط معتاد فرموده که هیچ دولتی منهدم و منقرض نگردیده و آفتاب اقبال هیچ ذی شوکتی بمغرب زوال
نرسیده مگر آنکه یکی از نفوس زکیه را قتل نموده یا آنکه اخراج و اذیت ایشان کامل کرده و یا آنکه بر قتل و اذیت بعض
مکمل راضی بوده هیچ شخصی خسر الدنیا و الآخرة نشده مگر آنکه با مرد حق عناد ورزیده نظم چون خدا خواهد که پرده
کس درد میلش اندر طعنه پاکان برد هیچ قومی هلاک نشده مگر آنکه در مقام انکار انبیاء و اولیا آمده اند نظم
تا دل مرد خدا ناید بدرد هیچ قومی را خدا رسوا نکرد اگر بنابر مصلحتی یا اتمام حجتی مهلتی یافته عاقبت الامر بجزای
زحمت بدار الجزا رسانیده‌اند شعر لطف حق با تو مداراها کند چونکه از حد بگذرد رسوا کند ملعون کردیدن شیطان
و غرق شدن قوم نوح بطوفان و هلاک کشتن نمرود بپشه‌های نامعدود و غرق شدن فرعون با قومش و مردود شدن
بلعم باعور و قتل رسیدن بلعم باعور و قتل رسیدن قوم هود و هلاک کشتن قوم هود و عاد و ثمود و سرنگون شدن
امت لوط و معدوم کشتن امت صالح و شعیب و مسخ شدن قوم یهود و هلاک شدن طایفه قریش و انقراض یافتن
دولت بنی امیه و بنهایت رسیدن دولت بنی عباس همگی بسبب قتل انبیاء و اوصیا یا بجهة اذیت رسانیدن ائمه
هدی و اولیاء خدا بود ملوک عجم قریب چهار هزار سال سلطنت نمودند و طریق عدل و داد پیمودند چون با ایشان کامل
عداوت ورزیدند و تیغ بر روی اولیاء دین کشیدند لهذا ایزد تعالی دولت ایشان را برانداخت و خاندان ایشان را بعرصه
نابودی و نا چیزی ساخت علت انقراض دولت خوارزمشاهیان قتل مجد الدین بود و هم باعث انجام یافتن چنگیز خان قتل
نفوس کامله سبب بود و غایت رسیدن تیمور قتل محمد مومن میرزا علت گشت و چون شاهان شروان و ملوک ترکمان
بخاندان صفوی ولایت نشان عداوت کردند لاجرم حکومت ایشان در گذشت و چون سلطان حسین صفوی با اولیا
دین خصومت کرد لهذا دولت صفویه انقراض یافت و چون نادر شاه قتل بعضی اولاد شیخ صفی الدین نمود و هم بعضی
خدا را اذیت کرد لاجرم دولت افشاریه بوادی عدم شتافت و چون ملوک زندیه بعض عارفان بالله را اذیت و اهانت
کردند بنابر آن منقرض شدند نظم گر بگویم شرح آن بیحد شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود حاصل آنکه قوام و نظام
عالم بوجود ایشان کامل منوط است و امور جزوی و کلی جهان و جهانیان بوجود نفس کامل مربوط جز لولاک لما
خلقت الافلاک را مطلب گواست و آیه کریمه و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم شاهد این مدعا است و طوق

کنفسٍ واحدةٍ و علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و بموجب العلماء ورثة الانبیاء و شیعتنا من نورنا گروه مومنان در
عالم ان اجزاء انسان کامل اند و بمضمون واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ولا تعد
عیناک عنهم فرقهٔ اولیاء اعضاء نفس کل اند و بموجب السلمان منا اهل البیت سلمان و سلمان صفتان از اهل
بیت انسان کامل اند و بحکم انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا گروه از الارجاس پاکند
و بمصداق یا علی انا وانت ابوا هذه الامة زمرهٔ متابعان اولاد نفس کل اند از کلام معرفت انجام انسان کامل معلوم شد
که اگر فرزند کسی را کسی قتل نماید پدر انتقام و قصاص خون پسر خواهد گرفت و همچو شخص قاتل را نخواهد پذیرفت
گفتم که بلاد ختا و ختن و هند و زنگ صاحب ایمان نیست پس باعث انقراض دولت ایشان کیست جواب داد که این سوال را
از چند وجه جواب است نخست آنکه ممکن است که مومنی در ولایت مخالف ساکن گردد دویم آنکه ممکن است که ساکن شده
بموجب استر ذهبک و ذهابک و مذهبک مذهب خویش را از بیگانه مخفی نماید و بمضمون التقیة دینی ودین آبائی
عمل بیت چونکه حفظ احوالم ای صنم لازم آمد احولا شدم زدم چون سر و کارم بطفلانم فتاد هم زبان طفلکان باید کنم
سیم آنکه جا باشد که پرتو ایمان بر دل بعضی از آن طایفه بیفتد و حقیقت انسان کامل او را دریابد و از اهل بینش گردد
بمصداق کتمان الاسرار کفر سر ایمان را پنهان دارد مانند مومن آل فرعون و غیر از این نیز سببی باشد چهارم آنکه هیچ
امتناع ندارد که چون خلاف ملت طریق عدل بعمل آید و بیگانه مذهب خویش را اذیت و اهانت نماید و نگوید که این
کافر است و آن مسلمان و این مومن است و آن بی ایمان لهذا دولت ایشان بردوام و سلطنت آن گروه مستدام است گفتم
که این اذیت رسانیدن و ایذا نمودن و اهانت کردن ما را بر این امور محکوم و مامور کی خواسته است در جواب فرمود
هیهات هیهات تو بر اقوال انسان کامل دانا نیستی و بر احوال نفس کل بینا نه بیت هر که با انبیا بر داشتی اولیا را
همچو خود پنداشتی با آنکه انسان کامل فرموده لو علم الناس کیف خلق الله الخلق لم یلم احد احدا دیگر آنکه
چون انسان کامل صراط مستقیم و صاحب نفس مطمئنه و قلب سلیم است و بمضمون ونهی النفس عن الهوی از خیالات
نفسانی مبراست و بمنطوق اسلم شیطانی بیدی از وسوسه‌های شیطانی معراست و در مکتب خانهٔ ادبنی ربی باحسن تادیبی
ادب یافته و بمصداق فکان قاب قوسین او ادنی به قرب یزدان جان و دلش تافته و بکمال الجواهر ما زاغ البصر وما طغی چشمش
بینا و بمضمون ما کذب الفواد ما رای دلش دانا گشته و بمنطوق وما ارسلناک الا رحمة للعالمین رحمت عالمیان شده
و بحکم وما ینطق عن الهوی از هوای و اندیشه نگوید جز بامر ان هو الا وحی یوحی کار نکند خلیفهٔ یزدان و نایب سبحان است
نظم چون خدا در کس نیاید در عیان نایب حق اند این پیغمبران اگر گوید که کار از دو بجاست آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست
نایب است و دست او دست خداست و اگر قول او دیگر است نه آنکه احمق جاهل تقلید انسان کامل کرده بجهل از خیالات
ابدیان اقدام نماید و بر وفق کمال خود زبان در قول گشاید و از آن نترسد و لا تتبعوا الظن ان الظن لا یغنی من الحق

شیئا هراسد و گوید المرء متعبد بظنه یعنی باب علم مسدود و قتل انسان بموجب ظن لازم و انسان کامل مفقود
نیست پس کار خود عمل نمودن متحتم است ای نادان آنکه پادشاهی که گاهی از خرگاه بر آید و خویش را برعایا نماید و گاهی درون
خیمه منزل گزیند و جز مقربان کسی او را نه بیند در آن حال لازم نیاید که پادشاه نباشد تو سعی نمای و خود را از الابن رهان
و بدرون خرگاه نزد پادشاه رسان و بمعنی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا بدان و منکر مباش و ظن را اجتهاد مران
علامت جهل و ضلالت است و علامت هدایت یقین است نه گمان شعر چه مکیوم کرد و بلقادم انداه مذدهم نعبد ما جاء
قل الله چون سخن بدینجا رسید سفینهٔ قطب دایرهٔ ولایت و خورشید سپهر امامت امام هفتم موسی الکاظم بسبب حب جاه
دشمن گشت و بامر هارون دون امام معصوم را مسموم ساخته از جهان فانی در گذشت بمضمون من اعان ظالما فقد سلطه الله علیه
هارون دون دمار از آل برامکه بر انداخت داناتی چه خوب گفته الهی هر که با ما اندازی با ما اش درانداز ذکر بامیان ولایتی است از
طخارستان و از کشور خراسان و بعضی از بلاد کابلستان از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات قف و عرضش از خط استوا
له وی در میان کابل و بلخ اتفاق افتاده و جوانب او را جبال شامخه احاطه دارد و طرف جنوبش فی الجمله گشاده است گویند ضحاک
تازی بامیان را بنیاد نهاده و در زمان ملوک غوریه بغایت معمور بوده چنگیز خان خرد و کلان آن مکان را قتل کرده هوایش در
کمال برودت و آبش در غایت عذوبت چنانکه راقم حروف هنگامی که بدان ولایت گذر نمود شمس در برج میزان بود برف عظیم
باریدن گرفت لهذا اشجار میوه دار و جنگل در آن دیار معدوم و طبع مردمش از برودت هوایش معلوم قدیم الزمان در جبال
آن ولایت عمارات خوب بوضع مرغوب کنده اند بر فقیر معلوم نشد که از بناهای کیست و از هر کس سوال نمودم گفت بانیان نامعلوم
در آن دیار چنان بنظر در آمد که آن عمارات شش هزار خانه است بغیر معدان مخفی نخواهد بود که شش هزار خانه بوضع سراهای
ارباب دولت از کوه تراشیدن در غایت صعوبت است و چند صورت دیگر بشکل انسان تراشیده اند از آن جمله دو هیکل
بود که صورت مونث و مذکر آن را ظاهر کرده اند مذکر آن موسوم بصلصال و مونث بشمامه است طول هر یک شصت ذرع
و عرض آنها شانزده ذرع است جمیع ابدان و اعضای آن دو صورت را ظاهر نموده اند و پیش آنها را نیکو داده کمال صنعت ظاهر
ساخته اند و در افواه مردم بت مذکور و در کتب لغت بت بامیان مشهور است و در زیر بتان غار پست طولانی راهش از
و عجایب نادر آثار عمارت بر آن غار موجود و در اقصی نهایت آن غار را معلوم نتوان نمود و حقیقت بتان و آن غارها معلوم نشد
ولایت بامیان مشتمل است بر پنج قلعهٔ گلین بغایت متین و چهل پاره قریه اصل شهرش هزار باب خانه است همگی حنفی مذهب
و بعضی قرای آن شیعهٔ امامیه اند و بعضی سکنه اش سادات صحیح النسب اند قلیلی خوار و چند همگی قطاع الطریق و شیخ بغداد نهند
و عموما مردم شهری و قروی فارسی زبان اند آبش مردم غریب را اسهال میدهد نیز اگر چند فرسخ از آن دیار کیاه سعوشیا جاری است
و معدن فلزات نفیسه و نباتات غریبه در آن دیار بسیار است مزار غرایب از غرایب روزگار در طرف غربی آن ولایت بمسافت یک
فرسخ تلی است مشهور بتل اژدها و متصل است بجبل طولش قریب بچهل ذرع و عرضش شانزده گام و از آن تل دو شاخ کشیده

مانند سرائی در وطولش سه ذرع و دو درخت شاخ عنابر دو چشمه چشمه اب شاب باریکی از ان چشمه جاری است مسافت ده گام
رفته ریك میگردد و دیگر در وسط ان تل شکافی است عرضش ان یک ذرع وطولش قریب شش ذرع و عمقش پنج ذرع در نهایت
اشکاف ابی است بسیار قلیل صدای مهیب لفظ یا علی از ان مسموع میشود و سالی چند باد گروه انبوه جمع شده گوسفند ذبح
میکنند و هر شخصی که از روی اخلاص بر ان آب خطاب کرده بگوید ای آب تو را بولایت علی قسم میدهم که بالا بیا بحکم الهی در وقت
بهم ساعت ان اب بجوش امده عنابر بلند میشود که دست جمهور ناس بدان اب میرسد چون ابتدای حال این خبر را شنیدم بنده
کراهت از ان است بعد از مشاهده گفتم وهو علی کل شیء قدیر در ان ولایت عجایب و غرایب بسیار دیده شد از انجمله غاریست
که تفصیل ان در ریاض السیاحه مذکور است ذکر باخرز ولایتی است خوش آب و هوا مشتمل است بر پنجاه پاره قریه آباد
مردمش اغلب حنفی اعتقاد و قلیلی شیعه امامیه اند اکثر قرایش در میان جبال واقع و ملك باخرز ما بین هرات و مشهد مقدس
اتفاق افتاده محمد خان از طایفه هزاره شهری کوچك در انجا بنا نموده و موسوم بنو شهر ساخته است مردمش عموما خالی
از شرارت نباشند چنانکه راقم حروف یکی از اهل انجا یاد دارم پرسید که مردم کدام دیاری در کمال خشونت جواب داد که باخرزیم
گفتم باخرزی بوده باشد مردم حکام اما قدیم الزمان ارباب فضل و ایقان از انجا بسیار برخاسته اند از انجمله ابو المعالی شیخ سیف
الدین مرید شیخ نجم الدین خوارزمی صاحب تصانیف معتبره از انجا بوده است ذکر بادغیس از کشور خراسان از اقلیم چهارم
شهری خوش بوده اما در دیگار و بران نموده است ذکر بست بضم با، و تشدید سین از بلاد زابل است هیچ ندیده ذکر بیرجند
عمده بیرجندی مشهور است و عمارت بلده بر است هوایش بگرمی مایل و ابش از قنات و مردمش اغلب شیعه امامیه اند ذکر
ذکر بار جند از بلاد خراسان قریب بشهر سبزوار است مردمش همگی شیعه امامیه اند جایی خوش و هوای دلکش دارد ذکر بنا لام
از مضافات هرات و قصبه هجیت اباد است خاندان قدیم دارد همگی شیعه مذهب اند و طایفه شاملو اند ذکر برهوت اسم
چاهی است در بلاد حضرموت زندان ارواح کفار است هیچ ندیده ذکر بنکش بفتح با، و سکون نون و کسر کاف عربی و سکون
شین نام دو موضع است بنکش کوچك و بنکش بزرگ بنکش کوچك در سه منزلی دار الملك کشمیر واقع است طرفه جایی
دلکشا و روح افزا است و بنکش بزرگ در شش منزلی کابل کوهستان و سکنه اش قوم افغان همگی اهل ایمان اند کار زد خوی
در انجا بسیار شد و دار الامان انجا بر این نام دارد ذکر بسطام قصبه ایست جنت نظام هوایش دلکشا و خاکش بهجت افزا
ابش خوشگوار و مردمش سازگار و میوه اش ارزان و غلاتش فراوان ان قصبه در زمین هموار واقع و جوانب اربعه اش واسع است
طرف جنوبیش کوه قریب است گویند از بناهای بسطام خالوی خسرو بن هرمز بن نوشیروان است قریب هزار خانه در او
و چند قریه جزو مضافات او است و سمت شرقی ان قریب بنیم فرسخ دو ده جمعی است مشهور به بسطام رشان کلش مصر و شام
است مزار کثیر الانوار سلطان العارفین بایزید طیفور بن عیسی بن ادم بن سروشان الذي من شهر خاتم است و امامزاده عالی قدر اولاد
احمد حضرت صادق در جنب مزار بایزید واقع است و عموما مردم انجا مذهب امامیه دارند و اعاظم انجا از اولاد شیخ

بزرگوارانند

بزرگوارند بعضی میگویند باعتقام رسیده و بصحبت ایشان موفق گردیده است ذکر بلوچ از بلاد بلوچستان از اقلیم دویم است
و هوایش گرم و مردمش همگی حنفی مذهب و فقیر بلاد بد ذکر بم بفتح با و سکون میم شهری است از بلاد کرمان و از اقلیم
و هوایش گرم مردمش همگی حنفی مذهب و فوتی بیادند ذکر بم بفتح با، و سکون میم شهریست از بلاد کرمان و از اقلیم سیم و از
شیعه مذهب اند وی سمت شرقی دار الملك کرمان واقع و جوانب اربعه اش واسع است و ابش خوشگوار و خلقش سازگار
قلعه بم از غرایب روزگار و از عجایب لیل و نهار است تسخیر ان بطریق قهر خالی از صعوبت نیست ذکر بردسیر ناحیه ایست
از کرمان و بلوکی است بهجت توامان مشتمل است بر دهات دلنشین و قرای بهجت قرین هوایش سازگار و ابش خوشگوار
ان ناحیه محتوی است بر دو قطعه قطعه در کوهستان واقع هوایش در غایت برودت چنانکه بعد از چهار ماه از
نوروز یخ بندد اول حصار انجا است لیکن محتوی است بمواضع خوش و مراتع دلکش و چشمهای روان و باغهای خوش جان
مسکن خاندان عظام و دودمان کرام چنانکه قلعه عسکر که یکی از ضیاع انجاست مأمن طوایف ذوالعلاست بزرگ ایشان
علیرضا بیك وجودکش امیش بنور فضایل انسانی اراسته و بحلیه کمالات نفسانی پیراسته سالك مسالك شریعت و
ناهج مناهج طریقت در صدق و صفا یکتا و در لطف و احسان از سایر اهالی انجا مستثنی است در مملکت فارس و عراق
و اذربیجان سیاحت نموده و طریق مصاحبت اکثر مشایخ زمان پیموده اخر الامر دست ارادت بخدمت العارف بالله
علیشاه مدنی داده و سر اخلاص بر استانه سلسله نعمة اللهیه نهاده الحق در اصناف اخلاق یگانه و در مراسم سماحت
و سخاوت و شجاعت فرید زمانه است مکرر از کرمان جهت دیدن فقیر بکشور فارس امده و مکرر فقیر جهت دیدار انعزیز
بدان ولایت وارد شده اکنون در انجا سکونت دارد و اوقات خویش در راه رضای باری تعالی مصروف مینماید امید که
دیگر بار دیدار عزیزش میسر گردد مجد و العلا لاامجاد قطعه دیگر سمت شمالی در دشت واقع است و جوانب اربعه اش
واسع است ابش گوارنده و هوایش فرحت دهنده میوه اش ارزان و غلاتش فراوان است ذکر بمپشت بفتح میم یکی از قرای اعادت
همه چیزش نیکوست و دیگر قریه بهجین بکسر ها و جیم مع الیا، و سکون نون از رباب حسین بزرگ انجاست در مهمان نوازی
و غریب پروری و جوانمردی منفرد و یکتاست و هر چه از اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده ان عزیز بنویسم بجاست ذکر بهار
بروزن نهار صوبه ایست از بنگاله و مشتمل است بر بلاد کثیره و نواحی عظیمه همگی از اقلیم دویم و خاکش خرم و هوایش
گرم و ابش وسط است و بغایت معمور و همچنین در دوی موفور است ذکر بادکوبه بندریست مشهور و از شهر شماخی
سه مرحله دور طولش از جزایر خالدات فدل و عرضش از خط استوا لطل از اقلیم پنجم است با کوبه نیز گویند که مخفف
بادکوبه است چه بیشتر اوقات در انجا باد کم میگردد و گاهی چنان میوزد که عمارات و حیوانات را ضرر و نقصان حش
میرساند بنا بر ان خانهای انشهر را از سنگهای تراشیده طرح انداخته اند و سطح خانها را بقیر اندوده ساخته اند اش
ملك در نهایت حرورت و هوایش بگرمی مایل و سازگار روز میش ریك زار طرف غربیان بلده بدریا متصل و جانب

ساحل است گویند از بناهای نوشیروان است و شاهان شیروان سه حصار نو بر توان سنگ رخام تراشیده در غایت
استحکام بنا نموده اند ما بین دو حصار خندق عظیم کنده اند در آن بلد و قریب به سه هزار باب خانه است خلقش
شیعه مذهب و اکثر ایشان بادیه بند اگرچه تراشند اما تلف مخصوص بین دلی از حاصلش زعفران و نفط سیاه
که با مضافات و اقطار میبرند در ملک ماز ندران و گیلان و شیروان و روس بقیمهٔ مناسب میخرند در آن بلد از خاندان
عظیم المقدار بمیباشند که قریب هفتاد سال ریاست و حکومت آن ولایت بایشان متعلق بوده در آن اوان که
گذار راقم بدان دیار افتاد حاکمش حسین قلیخان مردی بد فرجام بود و بر عموم رعایا و برایا ظلم و جور مینمود و
بخصوص دانشوران را استخفاف کردی و پیوسته صله ارحام را از رده داشتی و بیزبیجار اراذل مردم دون همت
کاشتی و از ارتکاب معاصی او را باک نبودی و در اقدام مناهی و ملاهی شغف تمام نمودی عاقبت الامر از شامت افعال
و اساس اخلاق مذموم دید آنچه دید و کشید آنچه کشید مجمل از احوال بدمال او اینکه فی شهور سنه هزار و دویست
و دو هجری یکی از سرداران روسیه را بطریق عذر و مکر بقتل آورد و طمع او برّاً و بحراً او را طایفه روسیه محاصره
کرده در قلیل فرصتی قلعهٔ بدان متانت را مفتوح ساختند حسین قلیخان ناچار کشته سر خویش گرفته با تنی چند بیرون دویده
تا دار الملک طهران در هیچ مقام توقف نکرده و بجهت سامرا وارکان دولت شهریاری ببسیار شتافت بنابر عدم قابلیت
مورد عواطف پادشاهی نبود جنات حالش شاف طمعزا خایب و خاسر چون بخت خویش برگشته بار دیگر مدتی بسر کرد
و معنی کل امرئ بما کسب رهین بر همگنان ظاهر گردید ذکر استادی برد الله انجناب زبدهٔ اخیار و سلاله اعاظم
دیار است آبا و اجداد انجناب ایالت مآب بوده خود ترک زخارف دنیوی کرده قدم در طریق طلب نهاده در عتبات
عالیات بخدمت العارف بالله نور علیشاه قدس سره العزیز مشرف گردید و بالملک زمانی در فضایل صوری و معنوی
بمرتبه ارجمند رسید آری ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء مدت مدید در کربلای معلی مجاور بود بعد از حصول
مرام بوطن خویش مراجعت نمود بنابر تغلب روسیه ترک مسکن مألوف نموده در قبة الاسلام سکونت اختیار نمود
اکنون مدتی است که ضعیف از احوال خیر مآل آن عزیز مطلع نیست فقیر در ایام صباوت بزیارت آن عزیز مستفیض گردید
و صحبت کردی و ایشان نیز لوازم شفقت نسبت باین فقیر بجا آوردی من العجایب از چیزهای حیرت افزای و نکات
بجای آتشکده ای است و ...تمت مشرق بندر مذکور مسافت سه فرسخ دور واقع شده است قریب هفتاد از قضا در بلاد
هند آمده روش کیش خویش طریق پرستش بجای آورند قاعده روش ساختن آتشکده مذکور چنان است که چون خواهند
آتش اشتعال یابد بحث زمین را قلیلی حفر نموده شعله از خارج بدان زمین بنمایند بالفور مشتعل میگردد و اگر آن
زمین کشت و زراعت باشد تمامت زراعت سوخته میشود چون خواهند منطفی شود مقداری خاک بر آن آتش ریخته
انطفا و خاموش میگردد عجب تر آنکه اگر خواهند که آن آتش را بجای دیگر نقل نمایند زمین را مقدار یک ذرع حفر نموده

ابنای بحادی محفور دارند و ایشان در ظرف نیم ساعت پر باد گردد و سر انبان را محکم نموده هر جا که خواهند حمل و
نقل نمایند چون مشتعل شود لوله آهنی بر لب انبان نهاده و شعله از خارج بر لب دیگر لوله نمایند مادامی که باد در
انبان است سر لوله مانند چراغ مشتعل خواهد بود ذکر بیلقان از بلاد مغان و بقولی از کشور آذربیجان است صاحب
تذکره گوید از دیار شیروان و از اقلیم پنجم و هوایش مایل بگرمی است مجیر الدین شاعر از آنجا ظهور نموده اکنون مدتهاست
که ویران است و اشخاص بسیار از آنجا برخواسته اند که بنور فضل و کمال آراسته اند فقیر ندیده است ذکر باش آچق
از بلاد گرجستان است فقیر ندیده اما استماع نموده که مردمش قوی هیکل و نصاری اند ذکر بردع از بلاد اران و از مضافات
آذربیجان است بعضی شهر گنجه را بردع دانسته در حرف میم مذکور خواهد شد ذکر بدلیس بکسر با و سکون دال و لام مع الیا
و سکون سین مهمله از بلاد ارمنیه اکبر است شهری است خرم و بلده ایست بهجت توام سمت غربی اخلاط واقع و مسافت شش
فرسخ دور است و قریب بیست پاره قریه معموره دارد انتهی حد مساندره که اتفاق افتاده بشکل طولانی و بسبب جبال
تلال خانهای آنجا را پست و بلند ساخته اند در وسط شهر مخروطی الشکل تلی واقع است و قلعه در غایت متانت بر روی
آن طرح انداخته اند و مشتمل است انتهی و قریب پنج هزار باب خانه همگی از سنگ تراشیده در نظر چنین و بسیار زیبنده است
نهری در میان شهر جاری و بر مجموع خانها سرا رسیده و در تمامی خانها باغات خرم و بساتین چون ارم است آبش
گوارنده و هوایش فرحنده خاکش با طرب و مردمش با ادب اکثر حنفی مذهب و شافعی نیز بسیار است و دیگر قوم
اسلام است و قریب پنجاه خانه از نصارا و اهل ملل سلسله در آنجا ساکن و اکثر عموما مردمش سعید و خشنود و از متاع حسن بهره مند
فقیر چندگاه در آن شهر توقف نموده ارباب وجد و حال و طالب فضل و کمال بسیار ملاقات کرده و شیخ عمار که از مشایخ
معروف است از آنجا بوده است ذکر بوشهر از بنادر کشور فارس است و سمت غربی شیراز واقع و مسافت ده مرحله
دور است آبش در غایت قلت و هوایش در نهایت حرارت و دو سه هزار خانه در او هست و چند پاره قریه مضافات آن
بوشهر معتبرترین بنادر فارس است و قریب صد سال میشود که شیخ نصر نام از قوم عرب بندر دیشهر را که قریب بدان
بندر است خراب و متعاقب از احداث و بنا ساخته جندی قبل شیخ عبد الرسول نام ولد شیخ نصر نام حاکم آن بندر بود و
از متاع مروت و سماحت و فتوت و حمیت و سخاوت بهره نبود و چون در خباثت و دنائت و شرارت بر اشرار روزگار
سبقت جسته و هذا هنگامی که از مکه معظمه مراجعت میکرد سید سعید سلطان حاکم عمان بنابر عداوتی که با او داشت
بمیان آورده و بجمیع اسباب و دولت که همراهش بود ضبط نموده و بعد در بوشهر داشت فرمانفرمای فارس دست یافته
بروی کذاشت خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین اکنون بندر بوشهر ضبط یکی از فرزندان شهریار است
سکنه بوشهر مختلط اند سنی و شیعه و یهود و نصاری اند ذکر برازجان قصبه ایست در دو منزلی بندر بوشهر قریب
پانصد باب خانه در اوست و چند پاره قریه مضافات او است آبش بد هوایش گرم و نخلش بسیار است و مردمش

مکی شیعه امامیه حاکمش سالم خان خالی از مردمی نباشد ذکر بندر عباسی از بنادر فارس است قریب دو هزار خانه
دارد است و چند پاره قریه مضافات اوست آبش از چاه و هوایش از گرمی جانکاه است مردمش مخلوط از سنی و
شیعه و هندو و نصاری و خوارج بهم اند از بندر عباسی الی جزیره هرمز چهار فرسخ است همه بنادر فارس بد آب و
هوا است ذکر بندامیر قریه ایست دلپذیر در موسم تابستان بهشت است و هوایش وسط است و انگورش خوب است
قریب سیصد خانه دارد است و دو سه قریه مضافات اوست آن بند را امیر عضد الدوله دیلمی ساخته چنان بنیاد
طرح انداخته که در تواریخ مذکور است که کوهی در میان دو پاره آورده و چندان محکم کرده که قریب هفتصد سال میگذرد که
خللی بآن راه نیافته است الحق از غرایب روزگار است ذکر بوانات بضم با و واو مع الالف و نون مع الالف و سکون
تا ناحیه ایست دلکشا و بلوکی بهشت آسا از مضافات فارس و سمت شمالی شیراز واقع و مسافت پنج مرحله دور است و بیست
پاره قریه معموره دارد آبش خوب و هوایش مطبوع میوه های سردسیری اش مرغوب است و مجموع قرای آن ناحیه میان
کوهستان اتفاق افتاده و طولانی واقع شده طولش از مشرق بسوی مغرب است ما بین جبلین نیم فرسخ میباشد
و دهات آنجا بغایت کم است و باغاتش بسیار است مسکن دو طایفه است قوم خلج و فارسی عموما مردمش خالی از
مردمی نباشند در آن هنگام که فقیر بدان ناحیه رسید الحاج ابو علی از اعیان آن دیار شخصی مهمان نواز و در اکثر
اوصاف حمیده ممتاز بود و در غریب پروری و حسن معاشرت بر ساکنان آن دیار مسابقت مینمود چندگاه قبل بعد از
مراجعت از بیت الحرام و زیارت خیر الانام در عتبات عالیات بسرای جاوید انتقال فرمود سه فرزند ازو
یادگار است جوانان مستعد و ممتاز اند ذکر بهبهان بفتح با و سکون ها و فتح با ثانی و ها مع الالف و سکون نون
دار الملک کوهکیلویه و از توابع فارس است و از اقلیم سیم و هوایش بغایت گرم و آبش وسط است آن شهری در زمین هموار
واقع و اطرافش واسع است و قریب سه چهار هزار خانه دارد و نواحی بسیار مضافات اوست و کوهستان سخت و بلوک بر
دارد و نرگس زار آنجا بغایت سرسبز است و سکنه و نواحی آن لر و عرب و هر دو طایفه مردم شریر و
مردی دزد و از ... ثابت نمودند اما در اطعام مترددین و مسافرین مشهور اند و همگی مذهب امامیه دارند و
شهر بهبهان فارسی زبان ولی طبیعت ایشان نزدیک بآن کرد فقیر از آنجا عبور نمود حاکمش میرزا منصور خان بود از سادات
عالی درجات و خاندان بزرگ و صاحب سفره و خداوند مروت تا اکنون از حکومت معزول و در پیش از ...
ارباب معارف آن دیار بسیار برخاسته اند من جمله مولانا یوسف مؤلف رشحات از آنجا ظهور نموده اند شیخ حارث و
فاضل و صوفی بوده کتاب رشحات باحوال آن بزرگ دلیلی است ساطع و برهانی است قاطع و دیگر آقا محمد باقر است
مفتی ... در کربلای معلا مکرر ملاقات نموده فاضل و مجتهد بود و اکثر مجتهدان عراق عرب شاگردان او بوده اند در
زمان اساس اجتهاد را رونق داده و میر سید علی که مجتهد عصر بود از شاگردان و هم داماد آن عزیز بود در کوهستان

بهبهان موسیقی ممتاز حاصل میشود که باطراف و اکناف میبرند ذکر بصره بفتح با و سکون صاد باصطلاح عراق عرب
از بلاد اسلامیه است در زمان خلافت عمر بن الخطاب بنا شده است از اقلیم سیم و هوایش گرم و آبش خوشگوار و
نخلستان بسیار دارد و قریب بیست هزار باب خانه دار اوست و نواحی بسیار مضافات اوست و وی در کنار شط
العرب واقع و هوا انبار بعبارش واسع است از شط تا شهر مسافت یک میل بعد است و بحر عمان بخاک بصره متصل است
بسبب جزر و مد شط العرب شبانه روزی دو دفعه داخل شهر گشته مردمش سیراب شوند و نخلستان آنجا باد ... سقی
نواحی آنجا اغلب اهل سنت و جماعت و حنفی و شافعی مذهب و تمامی قوم عرب اند و قلیلی شیعه امامیه تقریبا پنج هزار
خانه باشند و سکنه شهر بصره مخلوط اند اکثر و معتمد اهل سنت و جماعت اند و دیگر شیعه امامیه و دیگر یهود و دیگر نصاری
اند حاکمش از وزرای پاشای بغداد مقرر است ذکر بحرین صاحب معجم گوید بحرین نام جمیع بلادی است که بر ساحل دریای هند
میان بصره و عمان واقع شده بعضی گفته اند که بحرین قصبه بحر است و بعضی بر عکس گفته اند و بعضی هر کدام را قصبه جدا
دانسته اند و در آنجا چشمه ها و آبها بسیار است و بلادی وسیع است و بلاد مشهوره بحرین خطه و قطیف و هجر و زاره
و حاوه و جواثا و داره و مسعوده و دارین و غابر است و در سال هشتم از هجرت حضرت رسول علا بن عبدالله حضرمی را
جهت اهالی آنجا فرستاد که اسلام آورند یا قبول جزیه نمایند و نامه در آن باب بمنذر بن ساوی و اسبخت مرزبان هجر نوشت
و چون نامه نامی آنحضرت بنظر آن دو رئیس رسید مسلمان شدند و جمیع عرب که با ایشان بودند با بعضی از مردم عجم اسلام
آوردند و اهل قری و زراعت از مجوس و یهود و نصاری بنصف غله و خرما مصالحه نمودند و علا در آن سال از مال آنجا
هشتاد هزار دینار بخدمت آنحضرت فرستاد باری حال بحرین از اقلیم سیم هوایش گرم و آبش وسط و مردمش قوم عرب
همگی شیعه مذهب اند و نخلستان بسیار دارد و در نواحی بحر بحرین مروارید بغایت خوب حاصل میشود که گویا در
عالم مثل ندارد آنجاست مردم نیک و ارباب معرفت در آنجا بسیار برخاسته اند ذکر بغداد شهری است دلگشا و مدینه ایست
روح افزا در کنار دجله اتفاق افتاده و جوانب و اطرافش بغایت گشاده است از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات فح و
عرضش از خط استوا لج آبش گوارنده و هوایش گرم اما سالم است خاکش حسن خیز و زمینش طرب انگیز است اقسام
نعم الهی در آن دیار بسیار و مضمون ما تشتهیه الانفس وتلذ الاعین در آن شهر آشکار است قدیم الزمان سمت غربی آن
شاپور ذو الاکتاف قریه ساخته موسوم بکرخ ساخت و در طرف شرقی آن یزدجرد بنا نمود مسمی بساباط کرد و انوشیروان
در صحرای آنجا باغی بنا ورد نام آن باغ داد بوده چه کردن آن باغ داد رسی رعایا میکرد و بعضی گویند باغ داد نام بتی
بوده آن شهر بنام آن بت مشهور شده ابو منصور جعفر بن علی بن عبدالله بن عباس که خلیفه دویم از خلفای
بنی عباس بود در سنه صد و چهل و پنج هجری بود بطالع قوس آن شهر را بنا نمود و عمارات رفیعه و قصور متینه طرح انداخت
و مساجد و اسواق و مقابر موافق دلخواه ابو جعفر چهار هزار و هفتصد و سی و سه ... درم خرج شد مهدی بن منصور ...

دار الخلافه گرفته اند و در وسعت و کثرت عمارت آن کوشیدند و هارون بن مهدی در تکلف و عظمت آن مرتبه اهتمام
نمود که طول آن شهر چهار فرسخ گردید المستظهر بالله بن المقتدر در جانب شرقی آن باروئی کشید و دور آن
هیجده هزار گام قرار داد و چهارده دروازه بران نهاد و جانب غربی که سمت محله کرخ بود باروئی بر آورد و دور آن
دوازده هزار گام مقرر کرد و در وسعت و عظمت آن مبالغه نمود و در کتب تواریخ مسطور است که شهر بغداد در زمان
خلفای بنی عباس بمرتبه آباد بود که شصت هزار حمام در آنجا بود و چون روی بخرابی و تنزل نمود بعضی اوقات
به بیست و شش هزار رسید و گاهی هفده هزار شد و سایر مکانات آن شهر را برین قیاس باید کرد و در
استیلای هلاکوخان بروایتی یاغی بغداد از قتل مستعصم و اولادش هزار هزار و هشتصد هزار کس بقتل
آمده امیر تیمور نیز بنابر مخالفت فرمان قتل عام داده چندین هزار کس را بوادی عدم فرستاد مکرر بخرابی ارکان عمارت
آنجا رسیده است و از عهد سلطان مرادخان خواندگار روم تا حال پای بیگانه بدانجا نرسیده لهذا بنور آبادی
آراسته و بحلیه معموری پیراسته است اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری است محتوی است قریب
چهل هزار باب خانه و مجموع عمارات آن از آجر و دو سه طبقه است و اسواق مسقف و دکاکین مکلف از حد
افزون و مساجد رفیعه و خوانق منیعه از شماره بیرون است مسکن ارباب دولت و ثروت و مأمن اهل مکنت
و تجارت است و ساکنان آنجا طوایف مختلفه اند اغلب و اکثر معتقد و حنفی مذهب اند و دیگر شافعی اند و
دیگر شیعه امامیه اند و دیگر یهود و دیگر نصاری [illegible] اند و فرقه دیگر که ملکه گرا اند عموما قوم عرب اند و دیگر ترک
و قلیلی کرد و اقل قلیل عجم اند مردمش سفید چهره و از متاع حسن و جمال بهره دار و نیکو اخلاق و خوش کردار و
آزاد اند حکیم انوری در تعریف بغداد گفته بیت خوشا نواحی بغداد جای فضل و هنر ؛ کسی نشان ندهد در جهان
چنان کشور ؛ سواد آن بمثل چون سپهر مینارنگ ؛ هوای آن بصفت چون نسیم جان پرور ؛ کنار دجله ز ترکان چین و
خلخ ؛ میان رحبه ز خوبان ماهرخ کشمر ؛ جمعی کثیر از مشایخ عظام در آنجا آسوده اند چون شیخ معروف کرخی و شیخ جنید
بغدادی و شیخ شبلی و بشر حافی و حسین منصور و شیخ بهلول دانا و شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ حارث محاسبی و
شیخ عبد القادر گیلانی و شیخ سری سقطی و شیخ احمد [illegible] و ابوالحسن حضری و از علما شیخ مفید بعضی طرف شرقی مدفون اند
و جمعی سمت غربی آسوده اند و برخی در قبر ابو حنیفه مدفون اند محلی که ابو حنیفه مدفون است قریه ایست باصفا و مشتمل بر
باغات دلگشا و عمارات بهجت فزا در کنار شط واقع و اطراف آن واسع است و قریب باتصال ببغداد و در وسط آن جسری
بنیاد و نیکوست و قبر ابوحنیفه در آنجاست و گنبدی عالی در غایت متانت دارد و بر سر قبرش ضریح پولاد ساخته اند در
تواریخ مسطور است که چون شاه اسمعیل صفوی بر عراق عرب استیلا یافت قبر ابوحنیفه را کنده نجاست اکنده و ساخت
و بناهای عتیق و جدید آن را بر انداخت و چند سال همانجا مزبله و خلا بود و هر کس در آنجا طهارت و استنجا می نمود چون سلاطین

روم

روم بغداد را مسخر نمودند بنا بر تالیف قلوب عوام و فریب مردم کالانعام در محل مزبور صورت قبری ساختند و گنبدی
عظیم بر سر آن قبر برداشتند و خلق را بزیارتش تکلیف کردند و عوام [illegible] اسم زیارت را بجای آوردند [illegible]
و سوال کردند که چرا امیر [illegible] باید کرد و بچه جهت خلا را زیارت باید نمود و [illegible] نجاست المجالس باید بود
سبحان الله طرفه حالی و شگفتا احوالی است دنیای مکو بد جهان بازی است چنانکه عارفی گفته شعر ای خر تو جهی
مظهر عبرت کل وجود ؛ بر هر چه نظر کنم ترا می بینم ؛ آری لولا الحمقاء لخربت الدنیا همین معنی دارد اگر تخم غفلت زیاده
در جهان پاشیده نبودی هرگز بعمارت نیامدی و جهان بدین خوبی آراسته نگشتی و تخم امل و حرص و آز بر زمین خاطر
هر کسی نکشتی مناسب مقال است حکایت متوکل خلیفه عباسی که در کتب اخبار آمده که متوکل با خاندان رسول
طریق عداوت داشت و همواره تخم کینه و خصومت دودمان ولایت را در زمین سینه میکاشت چنانکه فرمان داد
که عمارتی که بر سر تربت امام الهمام المظلوم حسین بن علی بن ابی طالب ع بود منهدم و با زمین یکسان و ویران نموده بر آن
آب انداختند چون آب بمحل مدفن آنحضرت رسید قریب صد گز در صد گز پیش رفته متحیر گردید لهذا آن موضع بحائر
موسوم گشت و معنی آیه کریمه یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِؤُا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ همگنان
ظاهر شد در خلال آنحال متوکل عمامه منسوبه بحضرت رسول ص را گرفته یکی از ابنای صحابه رسول بود
از جواهر ثمین مرصع نموده چون سوار شد عمامه آن را بجهت تعظیم پیش او بردند عبادی نام زبان اعتراض بر آن نادان احمق
بگشاد که چون [illegible] دست گرفته این عزت و حرمت او مبادا و دو نسبت بفرزند عزیزش مذلت و خواری
نموده و [illegible] ایشان اگر چنین قرابت با ایشان است فرو میگذارد و طرفه تر اینکه این فعل قبیح را نیکو میشمارد و آن
روش نکوهیده را خوب می پندارد عارفی گوید الآن کما کان زیرا که بسیار مشاهده میشود که ابنای دنیا و عوام بنام
انبیا و ائمه هدی ع بانواع تکلفات مجلسها میسازند و باقسام زینتها مزین مینمایند و محلی را حسینیه نام نهاده باقسام
تکلفات زیب و زینت میدهند و نقش و نگار دیبا میکنند و مردان و اطفال مزلف بلباسهای فاخره [illegible]
آرایش مینمایند و آراسته مینمایند و ارباب دولت و ثروت انواع اطعمه و اشربه باهل دنیا اطعام میکنند و فراش
و دربان مقرر کرده که اگر سیدی و مسکینی و محتاجی باید منع بنمایند بسیاری از سادات و اهل حاجات دیده شده
که در خانه ایشان آمده از راه استیصال جزئی طلبند و زبان حاجت نزد ایشان گشایند در جواب دشنام شنوند
و تشنیع کشند و بسیار مشاهده شده که میزبان آن بیچارگان گرسنه و برهنه محروم میکنند نام این طعام را نذر
امام حسین نهاده اند و خود را مخلصان و شیعیان آنحضرت میدانند و طرفه تر اینکه در عوض توقع حور و غلمان و روضه
رضوان از شفاعت آنحضرت دارند مصرع زهی تصور باطل زهی خیال محال ؛ باری حال دار السلام بغداد را اکثر جهان
اشرف البلاد توان گفت در عباسی انتهی یکی آنکه هر فرقه در آنجا منزل و مسکن دارند و مراسم روش خویش را بعمل آرند

وظلم وجور در آن شهر نیست هر کس میتواند در آنجا زیست لاجرم خلایق از هر طرف سیما اهل ایران ترک اوطان
نموده در آن شهر مسکن ساخته اند و اکثر صاحبان سلاسل طریقت طرح خانقاه انداخته اند من جمله سلسله
بکتاشیه و مولویه و قادریه و نقشبندیه و رفاعیه و عشاقیه مشهور است و در افواه والسنه ساکنان
آن دیار مذکور و نیز شیخ عبد القادر در میان شهر جدید واقع و بنجی دیگر طرف شرقی است و هر دو متصل
بدجله اتفاق افتاده و از مضافات آنجا قصبه کاظمین علیهما السلام است و دو سه هزار باب خانه در او است وی
در یک فرسخی بغداد واقع است جائی خوب و محلی مرغوب است و سمت شرقی دجله مسافت یک میل دور اتفاق
افتاده و جوانب اربعه اش بغایت دلگشا است باغات دلگشا و نخلستان بهجت فزای دارد و سکنه آن قصبه
همگی شیعه مذهب اند و مزار کثیر الانوار امامین الهمامین موسی بن جعفر و محمد بن علی الرضا در آنجاست و
مطاف طوایف انام و زیارتگاه اولاد آدم و بعضی از سادات صحیح النسب در آن قصبه است من جمله سید
مرتضی علم الهدی و سید رضی برادرش ذکر باب الکرخ گویند محله بوده در وسط بغداد و دیگر محلها با آن
متصل بوده بعد از مرور ایام محله جدا شده میانه خرابه واقع بوده مردمش از قدیم شیعه امامیه بوده اند تفصیل آن
در کتب تواریخ مسطور است ذکر بعقوبا نام جائیست دلگشا و بلوکی است مسرت فزای از بلاد عراق عرب و در هفت فرسخی
بغداد در سمت غربی وی واقع و قریب چهل پاره قریه دارد هوایش ملایم و آبش فراوان و خاکش حاصل خیز و بخش
ارزان است و مراتع خوب دارد ارباب معارف از آن دیار بسیار برخاسته اند من جمله قاضی ناصر الدین صاحب تفسیر و
شیخ منصور حلاج از آنجا ظهور نموده اند فقیر مکرر آنجا را دیده است ذکر جسر بالوق دار الملک ختا است فقیر ندیده
ذکر باغچه سرای تختگاه ولایت قرم است از اقلیم پنجم و بقولی ششم است مردمش همگی سنی حنفی مذهب و قوم ترک
نژاد در تصرف اولیاء ملوک عثمانیه بود اکنون قریب سی سال میشود که روسیه متصرف گردیده اند تفنگ باغچه سرای
ممتاز از آنجاست ذکر بیت الفقیه از اقلیم دویم و از بلاد یمن هوایش گرم است سکنه اش زیدی مذهب و همگی قوم
عرب اند گویند زبیده خاتون زوجه هارون ساخته است ذکر بروجرد شهری است آباد و ولایتی است بهجت بنیاد
آبش خوشگوار و هوایش سازگار از اقلیم چهارم در زمین هموار واقع و طرف شمالش کوهستان و سایر اطرافش فی الجمله واقع
است شاهزاده محمد تقی میرزا حسام السلطنه در وی بسی کوشیده و در وسعت و کثرت آن کوشیده و راسته بازار و مسقف و
دکاکین مکلف احداث نموده است قریب بیست هزار خانه در او است و سیصد پاره قریه از مضافات او است مردمش خالی
از مردمی نباشند و ارباب معرفت از آنجا برخاسته اند باغات و بساتین بسیار دارد و در دیوار باغات آنجا اشجار
و در جمیع باغات آنجا عمارات دلگشا و چمن خرم فزا است و اقسام میوه سردسیری فراوان و حبوب و غلاتش ارزان
است مردمش همگی شیعه مذهب و سعید رخسار و از متاع حسن فی الجمله بهره دارند و صاحبان طریقت و سالکان

مسالک

مسالک شریعت در آن دیار بسیارند و قرای خوب و نواحی مرغوب دارد فقیر مکرر دیده است ذکر بختیاری نام طایفه ایست از
طوایف لر قوم انبوه و گروه باشکوه اند اصل بختیاری دو طایفه است چهار لنگ و هفت لنگ و هر یک از این شعوب منقسم اند
بچندین شعوب گویند شصت هزار خانه اند ملک ایشان همگی کوهستان است آبش خوشگوار و هوایش سازگار است اکثر ایشان
بجنگ و جدال راغب و براهزنی و قطاع الطریقی طالب اند اما اشخاص نیک و صاحبان صدق و صفا در میان ایشان بسیار اند و
بصفت شجاعت و سخاوت و مروت موصوف اند و در غریب پروری و مهمان نوازی معروف همگی مذهب امامیه دارند ذکر
بلوچ طایفه ایست در غایت کثرت و نهایت جمعیت و مسکن آن قوم سند و کیچ و مکران و مکس و اسوند و کلات قریب صد هزار
خانه اند اغلب آن طایفه حنفی مذهب بوده و بعضی زیدی اند قریب بیست هزار خانه در ملک سند شیعه امامیه اند و بلوچ کلات
بعضی خان جز اوقات بقطع طریق خراسان اشتغال دارند ذکر بیات نام طایفه ایست از کرد قوم بیات اوقات بشمار اند آن طایفه
طرف خبوشان و نیشابور اتفاق افتاده اند قریب بیست هزار خانه وارند و ظاهرا رعیت خوانین اکراد اند اما طایفه سقاوند خونریز اند و از ظلم
جور و فتنه بیزار اند همگی حنفی مذهب اند ذکر بنی عنان اسم طایفه ایست در بلاد داغستان از طایفه لکزی همگی شافعی مذهب اند ملک ایشان
تنگ است فقیر با طوایف اربعه مذکوره بسیار صحبت نموده و طریق مجالست و موانست پیموده است همین بنا یشان طایفه زند
ذکر بابا نام قومی است از قدیم در اکثر بلاد ایران و توران و هندوستان سکونت دارند و اغلب شیعه مذهب اند و دیگر پیرو جعفر
و در میان آن طایفه ملوک و اهل سلوک بسیار برخاسته اند ذکر بارفروش از بلاد مازندران و شهری عظیم الشان است از اقلیم چهارم
همچنین شهر آبادان است و برنجش ارزان فقیر بدیده امام مردمش را بسیار دیده باوجود کثرت رطوبت مازندران اکثر مردمش خشن
و بادرد اند ذکر بعقوبه قصبه ایست از توابع بغداد و در ده فرسخی وی اتفاق افتاده جائی خوب و قصبه ایست مرغوب هزار خانه در او است
مردمش قوم عرب و اکثر اهل سنت و جماعت اند نخلستان فراوان دارد و در وسط آن رود [illegible] میگذرد ذکر بطحا اند بلاد عرب است
بعضی گویند از ملک حجاز است از اقلیم دویم و هوایش گرم و آبش کم است در موضع خود مذکور میشود ذکر حرف باء فارسی
ذکر پورنیه از بلاد بنگاله و شهری است خوب اکثر مردمش هندو و بقیه شیعه مذهب و سنی نیز دارد آن شهر در سه منزلی عظیم
آباد واقع است ذکر پانی پت از شاه جهان آباد سه منزل دور قصبه ایست شهر مانند از اقلیم سیم هوایش سالم و سکنه اش هندو و
مسلمان هم اند نظام الدین صاحب توجه جوانان از آنجاست فقیر پانی پت را دیده ام و دو سه روز در آنجا توقف نموده ام مردمش
خالی از مردمی نباشند ذکر پرکنه پرکنه در لغت بمعنی ناحیه است هر پرکنه در موضع خود مذکور خواهد شد ذکر پتنه نام
بلده عظیم آباد است از بلاد بنگاله در حرف عین مذکور خواهد شد ذکر [illegible] نام دار الملک کشور روس است از اقلیم ششم
و بقولی هفتم هوایش بغایت سرد است گویند پنجاه هزار باب خانه در اوست ذکر پیه از بلاد گیلان است فقیر آن را ندیده
ذکر [illegible] از اقلیم سیم و هوایش گرم و آبش معتدل در زمین هموار واقع و اطرافش واسع قریب بیست هزار خانه در اوست و
نواحی دلگشا مضافات اوست [illegible] انهار آنجا همگی سر طلبه و از او جاری است باغات خوب و میوه های گرمسیری

بغایت مرغوب وجوب وغلات فراوان دهمشا زمیما بربح اندبار دغایت امتیاز است کوبا در عالم
منحصر است زیرا که مانند مبلغ پیشاور را هم نزیهه است مسکن طوایف مختلفه از ترک و تاجیک و افغان
و هندیانا اغلب هندی و بعد مسلمان و مقتدر قوم افغان است و قریب دو سه هزار خانه شیعه امامیه
در ان شهر مسکن دارند و هنگام زمستان هوای انجا در غایت لطافت است و مجموع ان الکا سبز و خرم و مانند
باغ ارم است فقیر در ان دیار مدتی توقف نموده و درویشان صاحب جمال و خداوندان کمال دیده ملاقات
کرده است بذکر چند نفر ایشان مبادرت مینماید **ذکر احمد شاه** سید جلیل القدر و بزرگ منشرح الصدر
بود مذهب وی انقطاع از خلق بود و جو از عرف و شایع عصر نادیده بود و در میان صاحبان
مذاهب مخالفه کردیده و بحقیقت حال رسیده بود و در علوم رسمی بهره تمام داشت فقیر روزی در
خدمتش التماس موعظتی نمود پاسخ داد که هر کس معنی لا حول و لا قوة الا بالله را بداند
خویش را از حول و قوة خود فارغ کرداند و هر که معنی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا را
معلوم کند طریق وصول بحق جل و علا را منحصر در دو شق واحد نداند و نگوید که راه وصول
منحصر است باجتهاد و تقلید و اخباری و صوفیه را فاسق و کافر نخواند **ذکر میان عمر** درویشی
معرفت اندیش بود اگرچه نامش عمر بود اما انتساب او بسرور اولیا علیه السلام بود و مشرب
علوی و مذهب جعفری داشت و در اکثر اوقات در ذکر و فکر و مراقبه میگذرانید و بعد
از فراغت از انها همت بر رفع احوال عجزه و مساکین مصروف میکرد نابد عمر معمول با امر
و تمامت عمر را بوادی عرفان شتافته بود روزی فقیر التماس نمود که شود نصیحتی
فرمایی و راه خلاص از دست نفس اماره بنمایی در جواب فرمود که ابنای زمان
گرفتار اسم و پرستار رسم اند از حقیقت غافل و از درک معانی ذاهل اند و مقید
اسم و معتقد رسم اند یکی عمر می شود جان بیدهد و دیگری بنام علی سر میدهد
آن از عمر بجز نامی و این از علی غیر از اسمی ندانند اگر پرسند عمر کیست و حقیقت علی
چیست هر دو ندانند و در وادی حیرت سرگردان شوند گویند در زمان سلف شخصی بود
علی نام اما سنی متعصب و شقی و در شرارت و شقاوت چون عمر میبود و کسی دیگر
عمر نام داشت و همواره علم تقوی بر سپهر سعادت می افراشت در کرامت حال و سعادت
احوال علوی مشرب و جعفری مذهب بود و پیوسته در طاعت و عبادت
عمر گرامی صرف می نمود من الاتفاق علی از انجا که شرارت جبلی داشت با عمر

علوی نسب خصومت کرد و لوازم اهانت و ادب نسبت با عمر بجای آورد علی با وجود ایذا و آزار عمر نزد شهریار عصر
از عمر شکایت نمود و گفت ای پادشاه زمان عمر بر من ستم کرده و دمار از روزگارم بر آورده است چون سلطان شیعی
بود قبل از آنکه تحقیق نماید فرمود درست میگویی زیرا که ظلم عمر بر علی از قدیم بوده و دست جور بر علویان گشوده است
انگاه بر احضار عمر فرمان داد و زبان تهدید بر عمر بیچاره گشود عمر عرض کرد که سلطان عالم فریب نام مخورید و اسم
و رسم شهریارا از جای نبرد اگرچه نام من عمر است اما بنده از موالیان امیر حیدر است و اسم وی اگرچه علی است
اما از سنیان دغلی است سلطان بعد از تفتیش معلوم نموده خدا را شکر کرد و عمر را با الطاف شاهانه نواخت
و علی را ادبی بلیغ فرمود غرض از اینکلام آنکه تا بدانی که خلق روزگار گرفتار نام و پرستار پیام اند تو خویشتن
را از این قید برهان و از اسم و رسم بگذر و خود را بمعنی برسان **نظم** هر که او خوب تو خویشتن شمر خواه
از نسل علی خواه از عمر در این باب فصلی دیگر برای تو نقل نمایم و عقده خاطر تو را بگشایم روزی یکی از مریدان
خواجه عبید الله احرار نقشبندیه از خواجه سوال نمود که شیعه چگونه مردم اند جواب فرمود که جماعت شیعه مسلمان
و امت پیغمبر آخر الزمان اند سایل دیگر بار عرض نمود که فرقه شیعه خلفاء راشدین را لعن میکنند و
صحابه کرام را بیمایند جواب فرمود که دلیل ایشان بر لعن و طعن چیست و باعث بر این فعل زشت کیست انکس عرض
کرد که ایشان میگویند خلفاء ثلاثه منافق بودند و غصب خلافت نمودند و ابواب جور و ظلم بر روی روزگار
اهل بیت رسالت گشودند و باغ فدک را از دختر رسول خدا بستم و جور باز گرفتند و انچه دلیل و گواه
آوردند رد کردند و در بر شکم بضعه رسول زدند و بی اذن آنحضرت داخل خانه اش شدند تغیر و تبدیل شرع
رسول خدا را دادند و بناهای بسیار و بدعتهای بیشمار در دین آنحضرت نهادند و امیر مومنان را ریسمان در گردن
انداختند و حسنین را که عزیزان رسول خدا بودند خوار و ذلیل ساختند و سعد بن عباده را که یکی از اصحاب
رسول خدا بود در حضیره کشتند و دوستان سرور اولیا را بقتل آوردند و عمار را که بدعا اسنا احداث
کردند و متعه را که در دین رسول خدا حلال بود حرام نمودند و عایشه با سرور اولیا و طلحه و زبیر با علی مرتضی
خصومتها کردند بدین جهات ما که شیعیان رسول خداییم بر آن گروه ستم پژوه لعن می نماییم و بموجب الا لعنة
الله علی الظالمین ظالمان را لعن میکنیم و این لعن و طعن را صواب میدانیم خواجه در جواب فرمود که گروه شیعه چنین
اشخاص را لعن میکنند و ما و شما نیز چنین اشخاص لعن مینماییم و از امثال ایشان تبرا میکنیم و شما چنان خلفا را
دوست میدارید که ایشان بدین اوصاف ذمیمه متصف نباشند و خاطر الهام مظاهر اهل بیت رسول را نخراشند
و از مخالفت حضرت رسول احتراز لازم شمارند و لوازم عبودیت و انقیاد بجای آرند چنانکه باب مدینه علم تجاوز ننما
و در ترویج شریعت رسول بذل جهد فرمایند **شعر** هر که با جانب علی نه نکوست هر که گو باش من ندارم دوست

ذکر سید نظام شاه سید آگاه و عارف درگاه بود و بفضایل انسانی و کمالات نفسانی آراسته می‌نمود
خصوص در علوم غریبه و فنون عجیبه یگانه دوران بود و در تسخیر کواکب و ارواح و کیمیا و طلسمات و نیرنجات
عدیل نداشت چندگاه فقیر را به تسخیر کوکب زهره ترغیب نمود و مبالغه فرمود مدت تسخیر آن صد و بیست روز
بود که سرانجام شود فقیر بنا بر اصرار جناب ایشان در مندل نشسته و ابواب تردد بسته مدت بیست و چهار
روز کشید و بعضی چیزها دیده بترسید و تمام نکرده از مندل بیرون آمد و چندگاه دیگر بدعای سیفی مشغول
گردانید دعا را به انجام رسانید و بعد از چندی رحلت نمود ذکر سید محمد بغایت مردی جلیل القدر و منشرح الصدر
بود و در زهد و تقوی و قناعت و صبر و توکل کمتر کسی با او برابری می‌نمود و بصفت فضایل صوری و معنوی
موصوف بود و طریقه خلوت را از جلوت و کثرت ترجیح دادی و همواره زبان بتوصیف عزلت و خلوت
گشادی و صمت و خاموشی را بر صحبت و تکلم ترجیح نهادی روزی فقیر عرض نمود که هیچ پیغمبری صامت و خاموش
نبوده و باری تعالی رسول صامت ارسال نفرموده اگر صمت و سکوت مرجح بودی مراتب معارف و تکالیف معلوم
نشدی و حقیقت حق و باطل و حرام و حلال و مبدا و معاد و معاش مخفی و مستور ماندی هر صاحب شریعتی و
طریقتی بطریق تقریر و تکلم و القای دلیل و برهان حقیت حق را ثابت نموده اند و بقوت طلاقت لسان و فصاحت
بیان مطلب جو دین را القا نموده اند و جمیع علوم عقلی و نقلی بقوت نطق و نیروی سخن بعرصه وجود آمده
معرفت ذات و صفات و اسما و افعال و آثار همگی از تقریر انبیا و اوصیا ظاهر شده اگر در انسان نطق و کلام
مطلوب نبودی حیوان غیر ناطق خود بودی و انسان عبث ظهور نمودی و اشخاصی که صمت و سکوت را بر سخن
ترجیح داده اند ایشان نیز بسخن افتاده اند این حکایت همان حکایت چهار هندوست که در نماز بودند یکی از ایشان
تکلم نمود یکی دیگر گفت نماز تو باطل شد سیم گفت چرا سخن گفتی چهارم گفت الحمد لله من حرف نزدم که مانند شما
نماز من باطل گردد در جواب فرمود که هر فسادی که در کون و فساد ظاهر شده و میشود از شامت تکلم است
و جمیع فتنه و شور و فسق و فجور از سخن زدن مردم اگر سخن نبودی و کسی تکلم ننمودی آرای مختلفه ظهور نیافتی
و هر کس بوادی فتنه و فساد نشتافتی و خلق را گمراه و پریشان نساختندی و در چاه ضلالت و غوایت نینداختندی
و قتل و غارت و اسر و نهب در عالم ظاهر نشدی و هزار گونه خلاف عقل و شرع ظهور نکردی یکی حنفی و دیگری
شافعی و آن مالکی و این حنبلی گشتی یکی اخباری و دیگری اصولی و آن حکمی و این صوفی شدی یکی گوید من
مجتهد زمانم اطاعت من فرض است دیگری گوید گوینده مخطی و خطاکار است من مجتهد عصرم این اختلافات
و خرافات در عالم پدید نیامدی سخن گفتن و تکلم نمودن دو کس را لایق و سزاست و سایر را سخن گفتن خطا
است مگر از جانب یزدان و از طرف حضرت سبحان ظاهرا و باطنا محکوم و مامور گردد المامور معذور

همین است و مامور مجبور است نتواند که نگوید و خلاف امر حق بجوید قول امر گفتن است دوم آنکه مامور باشد
آنچنان شخصی که واسطه است میان او و باری تعالی این کس ظل آن واسطه باشد اگرچه بحسب صورت مامور
نمی‌شود و واسطه است اما بحسب معنی ایشان واسطه بر تو حقیقت بران ناطقه و این اساس مطلب با هم این
دو چیز در حقیقت از جانب باری تعالی حق گفته نظم او نی او در همه جلوه او شده او عیان نه بلکه جلوه هو شده
ذکر پنجاب صوبه مشهور کشور هندوستان و احسن دیار آن مکان است و محدود است از طرف مشرق بجبال
کشمیر و از سمت مغرب بولایت سند و از جانب جنوب بملک دهلی و از جهت شمال باراضی کابل و کشمیر و مشتمل
است بر بلاد عظیمه و مداین قدیمه و قصبات دلگشا و نواحی روح افزای و مواضع معموره و مزارع مشهوره
همگی از اقلیم سیم آب و هوای پنجاب از سایر بلاد هندوستان ممتاز در ملاحت پیکر و صباحت منظر مردمش
بی مثال اند چندان آن ولایت آبادان است که مجموع بلادش از کثرت زراعت با یکدیگر اتصال دارد چون آن کشور در
میان رود اتک و رود جهلم و رود چناب و رود بیاه و راوی و رود ستلج واقع شده لهذا اطلاق پنجاب گویند
اگرچه در آن ولایت برف نمی‌بارد اما موسم زمستان خالی از یخ نباشد اکثر ساکنان آن اهل سنت حنفی مذهب
و دیگر هندو و دیگر سکان طایفه سکان حاکم و شهریاراند و دیگر شیعه امامیه اند این طایفه در
تمامت پنجاب شاید ده هزار خانه باشند فقیر مکرر آن کشور را دیده بغایت پسندیده است مصرع
همه چیزش فراوان غیر آدم ذکر پند دادن خان پند در لغت هند بمعنی قریه است بکسر با فارسی چون
دادن خان نام از جماعت افغان آنجا آبادی بنیاد کرده لهذا بوی منسوب شده قصبه ایست شهر مانند
و محلی است خاطر پسند و قریب سه هزار خانه در او است و چند پاره قریه مضافات اوست این بلده
و هوایش بدل نزدیک و فواکه کوهستانیش فراوان و غلات نیز ارزان اکثر ساکنان آن بار هندوان و
قلیلی مسلمان افغان قصبه در زمین هموار اتفاق افتاده و جوانبش بغایت گشاده و از بلاد پنجاب است در سمت
شمال لاهور ده مرحله دور است ذکر کلو شاه درویش مداری بود و بطریقه مداریان عمل می‌نمود و مدت
سی سال با برهنه سیاحت کرده بود و اکثر بلاد هند و سند و دکن و پورب و بنگاله و کشمیر و کابل را دیده
بود و در موسم تابستان و زمستان برهنه بودی و بجز لنگوته نداشتی و بنگ و افراط اسیدی و چرس
بسیاری کشیدی و بجز این مقید نبودی روزی فقیر پرسید که چرا چنین چیزی گفت خاموش که اسرار است و
هرکس فاش کند مستوجب دار نظم گفتا آن یار کز و گشت سر دار بلند جرمش آن بود که اسرار هویدا میکرد
مرجعی که فقرا آنرا نام نبرند و بکنایه آنرا کشم گویند و شنیده این بیت را شعر بنگ هو میتوان افلاک را زیر و
زبر کردن بشرط آنکه سرالله اصل از کار دزدون باشد مگر از کتاب قاسم کاهی این شعر بخواند بیت ارم مجنون

دختر رز کشته علولم ای شیخ تا کر بری هست بمن ده کسی که لب اسرار بن سید هیچ چیز نرسید و هر که کشتم
نکشید طعم معرفت بچشید من لم یذق لم یدر وفقیر دیگر باره پرسید بنگ چه باشد در جواب گفت ارباب
ذوق در معرفت وی سخنان بلند گفته اند و در تحقیقات سفته اند و ورق الخیال بغداری اکر چنین
النظر الی الخضر آ تزید نور البصر یعنی بزبان تازی مراد از خضر اوست و زمرد سوده کنایت از اوست چه که
چشم افعی غم را کور کرداند چنانکه بزرکی گفته شعر در حقه لعل از آن زمرد دریزم تا دیده افعی غمم کور شود
امام احمد حنبل پسند از امر التجویز فرموده چنانکه شاعری گفته بیت حنبلی گفته اگر روزی بغم درمانی بنشینی
بنگ تناول کن و سرخوش بخرام وان مغیر انا همدم و شهر باداو احرام است و رباعی ملک شمس الدین کرت شاه
معظم است رباعی هرکه که من از سبز مطرباک شوم شایسته سبز خط املاک شوم با سبز خطان سبزه خودم
دو سبزه زان بیش که همچو سبزه در خاک شوم کفتم دو ونه بیکری کفت ادبی دو روی کرفتم چون دیدم که تقصیری
نداشت عذرش خواستم و پرسیدم نماز میگذاری گفت معنی است و با کذاشته ام دیگر پرسیدم که سلسله
طریقت شما بکدام عزیز میرسد جواب داد که بعبد الرحمن بن ملجم مرادی گفتم که طرفه جوابی دادی باز پرسیدم که
این سلسله از او چگونه بشما رسید جواب گفت پیش از آنکه علی بن ابی طالب ع را بسعادت شهادت رسانند و آن
حضرت را شهید کرداند محرم و همدم آنحضرت بوده و از آن اقتباس فیض می نمود و من آن فیض را بطالبان رسانید
و سالکان را صاحب مقام کردانیده بود و از چراغ او چندین مشعلها روشن شده و چندین نهالها ثمر آمده بود
و این سلسله از وی جاری کردیده و بکوشش دوده و نودیک رسیده بود و فیض منتهری باز میکردد از آن زمان
تا این اوان دست بدست این سلسله بما رسیده و طالبان را سیراب کردانیده است راقم کوید غرض از این
تحریر آن است که ارباب انصاف بدانند که در عالم صاحبان این کونه اعتقاد بسیار می باشند و در کسوت درویشان
در آمده نزد ابنای زمان بامده سخنان پریشان میکویند و خود را بکسوت عارفان بالله و مقربان درگاه
می نمایند جمعی که از حقیقت آگاه نیستند و بصیرتی ندارند ایشان را متصوفه پندارند و از درویشان انکار
لهذا با مردان حق عناد می ورزند و عداوت مینمایند و میان حق و باطل فرق نمی کنند و خوب و زشت را
تمیز نمیدهند مرشد قاسم خان قاجار حاکم قومشه از آن جمله است که کوید شیطان صاحب ولایت مطلقه است
و مانند این چندان مزخرف میکوید که نعوذ بالله منها بیت آنکه پیش این چنین کمره بود کی مریدش را نجات
ده بود ذکر پیکو جزیره ایست از جزایر هندوستان مردمش کافر بت پرست و آدم خوارند صورت ایشان چون
شکل انسان اما سیاه فام اند و تجار با آنجا تردد میکنند با ایشان راحم نمیشوند و معدن یاقوت و نحاس
و چوب کشتی در آن جزیره بسیار و جانور عجایب مانند کاو و دار چینی و جوز بوا در آن بیشمار است طایفه انکلیس

ارجماعت نصاری سعی بلیغ نمودند که تصرف نمایند بسبب کثرت جنگل و جنگلی بودن ساکنان انجا میسر نشد ذکر بتا جزیره
ایست از جزایر هندوستان بغایت معمور و عمارتها در انجا موفور است ساکنان انجزیره اغلب کافر بت پرست باشند و قلیلی سنی
شافعی مذهب اند مقیر نویس ذکر بوپه از بلاد دکن و شهری بزرک است از اقلیم دوم هوایش کرم و سکنه اش اغلب هندو و
حاکم انجا قوم مرهته اند اگرچه مقیر نویس اما ترمین انجا رسید است پانزده سال قبل هشتصد هزار لشکر در انجا جمع شده
بود و چندین راجه نامدار مثل دولت رام و هولکر و سندهیه و کجهرن و بیشوا اتفاق کرده بودند که با فرنکان مقابله
نمایند عاقبت در میان ایشان بصلح انجامید ذکر پرتقال طایفه ایست از فرنکان و در بعضی بلاد فرنک ساکن اند و بعضی
جزایر هندوستان را مسخر کرده سکونت دارند قومی اند و طایفه ای شمارند کویند دویست سال قبل از این با جمعی طایفه
پرتقال هندو کشتی بزرک با اسباب و ذخایر بسیار عزیمت نمودند که از روی بحر دور هفت اقلیم را کردش نمایند در مدت
نود و دو ماه کوهی کردش نمودند هیچ کشتی ایشان نجات یافت و دوازده جهاز ایشان غرق کشت بدین جهت و
سایر فرنکان مجمر نمایند که ما دور عالم کردیده ایم و تمامت عالم را دیده ایم راقم کوید این سخن خالی از اشکال نیست و
محل نظر است زیرا که بحر طرف شمال یخ بند است و کذر کشتی متعذر والله اعلم بحقایق الحال ذکر برنکیش طایفه ایست از
فرنکان قدیم الزمان بعضی جزایر هندوستان را کرفته مسکن کزیده اند کروه بسیار و قوم بیشمارند مقیر هر دو طایفه را
دیده است طایفه برنکیش از قوم پرتقال در بعضی احوال بهتر اند و در عددین بیشتر اند حدیقه سیم در بیان حرف تا
و رای غیب نمای عرفای دهر و بر ضمیر معرفت تخمیر علمای عصر پوشیده و مخفی نماند که در حرف تا دیار بسیار و بلاد
بیشمار دیده شده بذکر بعضی از آنها مبادرت مینماید ذکر تلنک بکسر تا و لام و سکون نون و کاف فارسی دیاری است
از کشور دکن مشتمل است بر بلاد مشهوره و نواحی معموره همکی از اقلیم دوم هوایش کرم و سکنه اش اغلب هندو و بعد
اهل سنت و جماعت و قلیلی شیعی کوه و جبل دراند یار نیست و جنکل بسیار در اوست ذکر تخارستان کشوری معروف و
دیاری است موصوف محدود است از جنوب بولایت طخارستان و چترال و از سمت شمال ببلاد خوارزم و دشت
قبچاق و از طرف مشرق بزمین ترکستان و مغولستان و از جهت مشرق بدیار خراسان قدیم الزمان اهل فرسان ملک را
دهستان کفتندی چون بحکم فریدون بتور مسلم کشت توران خواندند هنکامی که عربان آن دیار را بکرفتند بسبب آنکه
طرف شرقی رود جیحون واقع است ماوراء النهر کفتند جمیع بلاد آن کشور محتوی است بر اقلیم چهارم و پنجم و کوهستان
آن زیاده بر دشت و بیابانست مسکن طوایف مختلفه از اعشایر اوزبک و ترکمان و مغول از سایر فرق بیشتر اند و سکنه
بلاد و نواحی آن تاجیک و فارسی کوی و صحرانشینان ترک زبان و مجموع آن ملک سردسیر و هوایش دلپذیر و قبل
از ظهور اسلام مردم انجا بت پرست و آتش پرست و کواکب پرست بودند بعد از ظهور ملت بیضا اسلام
قبول نمودند و در سنه پنجاه و سه هجری اهل اسلام آن ملک را کشودند اکنون ساکنان آن دیار اغلب و سواد اعظم مذهب

ابو حنیفه دارند و قلیلی شیعهٔ امامیه و کثری غالی اند و در جبال آن دیار طایفهٔ اسمعیلی مسکن دارند عموما مردمش
سپاهی و دلیر و غریب نواز و صاحب مروت و فتوت اند خصوصا علما و دانشمندان آن دیار باکثر اوصاف حمیده
و اخلاق پسندیده موصوف اند و اغلب سکنه اش کوسه و سفید چهره و از ملاح صباحت بهره اند و در اکثر بلادش
فواکه سردسیری ممتاز میشود علی الخصوص انگور و خربزه و هندوانه اش بامتیاز است و در بیشتر اوقات جوی و
غلاتش فراوان و ارزان است و انهار و شطوط بیشتر اندکاهی و قنات است چون بر وفق تقدیر تور ولد فریدون حکم
در آن کشور و آن کشتزارگاه بنابر حسدی که داشت با موافقت برادرش سلم ایرج را بطریق مکر کشت بعد از چندی منوچهر
بقصاص پدر جد و عمو را بقتل آورد پسر تور پشنگ حاکم توران شد در زمان او پسرش افراسیاب بایران آمد و مدت
دوازده سال آنچه لازمهٔ ظلم و جور بود در ایران کرد و سیاوش پسر کیکاوس را بتخت دخت داد و عاقبت بقتل آورد
آخر الامر بدست کیخسرو نبیره اش افتاد بعد از گفتگوی بسیار بقتل رسید تفصیل آن در کتب تواریخ مسطور است از آن
زمان تا این اوان اکثر اوقات از اهل توران بر اهالی ایران زحمت رسیده و میرسد و بعد از ظهور اسلام علما کرام و عرفاء
عالیمقام و حکماء ذوالاحترام و ملوک گردون احتشام از آن دیار زیاده از چند و چون برخاسته اند و اکثر اوقات سلاطین
کشور از آنجا ظهور نموده سالها بر آن بوم و لا نگاه بکران ساخته و لواء اقتدار در مملکت ایران افراخته اند از آنجمله
ملوک سامانیه و سلاطین غزنویه و خواقین سلجوقیه و پادشاهان خوارزمشاهیه و خانان چنگیزیه و ملوک تیموریه و
امثالهم قرنهای بیشمار در ممالک ایران سلطنت نموده اند و در آن کشور فرمانفرما بوده اند اکنون قریب دویست سال
میشود که بنابر مخالفت مذهب علماء توران فتوی داده اند و حکم شرعی نموده اند که از اهل ایران اسیر میتوان آورد و
بیع و شری میتوان کرد فقیر در کتب فتاوی ایشان دیده و از زبان آنگروه شنیده است بنابر این پیوسته تاخت و تاز
بولایات ایران بتخصیص بلاد خراسان و جرجان و قهستان میکنند و حق العدد و نهب و غارت کرده اسیر میبرند و مردم
توران و ترکستان و سایر مشرق میخرند اگر کسی گوید که قریب دویست هزار اسیر و اسیرزاده ایران در ممالک توران است
شاید اغراق نگفته باشد امید از کریم کارساز و خدای بنده نواز آنست که از عین عنایت و لطف بی نهایت خود
جمیع بندگان خویش و خلایق مصیبت زده را از ذل اسیری نفس اماره و بندگی دنیای مکاره نجات دهد و رهائی
بخشد **ذکر ترمذ** بکسر تا و سکون را و کسر میم و سکون ذال معجمه بلده ایست از بلاد توران و از اقلیم چهارم و در
قدیم الایام شهری بزرگ بوده و چنگیزخان آنجا را قتل نموده گویند اکنون معتادا قصبه ایست برهان الدین مرید شیخ
بهاء الدین ولد مولانا جلال الدین صاحب مثنوی از آنجا بوده است و در شام آسوده است **ذکر ترکستان** ملکی است مشهور
در السنه و افواه مذکور و محدود است از طرف مشرق بمغولستان و ایغور و از جانب مغرب بملک توران و از سمت جنوب
بولایت تبت و جبال کافرستان و از جهت شمال ببلاد سقسین و دشت و صقالب و مشتمل است بر بلاد قدیمه

مدایی

مداین عظیمه و نواحی معموره و قصبات مشهوره در آنمکان کوهستان بیشتر از دشت و بیابان است و مجموع آن بلاد
محوی است بر اقلیم چهارم و قلیلی پنجم سبب آبادی آن کشور آنکه در اخبار آمده که چون حضرت نوح ع از طوفان
نجات یافت و بسوق الثمانین شتافت بحکم خالق بیچون ربع مسکون را بر فرزندان قسمت نمود و طرف مشرق و شمال
ایران را بیافث عنایت فرمود و یافث را بدان جانب روان کرد و لوازم نصیحت بجا آورد نسبت بفرزند بجای آورد یافث
از پدر مهربان التماس نمود که او را دعائی آموزند که هرگاه خواهد باران بارد نوح ع ملتمس فرزند را بحضرت غنی حاکم
نموده باری تعالی اجابت فرمود و جبریل ع اجابت دعوت را اسم اعظم آورده و آن اسم را نوح ع بر سنگی نقش کرده بیافث
داد و او روی توجه بصوب مقصد نهاد و آن سنگ را حجر المطر خوانند و ترکان جده تاش گویند و چون یافث از سوق
الثمانین بیرون آمد منازل و مراحل طی نموده بر کشور خود رسید و بطریق صحرا نشینان مدتی اوقات گذرانید و
رسوم نیکو و قواعد خوب در میان آورد حضرت وهاب یافث را دوازده فرزند ارجمند عطا کرد بر این موجب چین
و صقلاب و منسج و کماری و خلج و خزر و روس و سوسان و غز و عادیج و ترک و هر یک از فرزندان بقطری از
اقطار عالم رفته ولایتی معمور کرده باسم خویش موسوم نمودند در تعمیر بلاد و کثرت عباد سعی بلیغ فرمودند
اما چین بغایت عاقل و دانا و مدبر بود و در مملکت خویش شهری بنیاد کرده بنام خود موسوم فرمود اکنون ملک
چین مشهور عالم و معروف طوایف امم است در حرف جیم مذکور خواهد شد و چون چین طبعی بلند و عقلی در امور
داشت صورتگری و نقاشی و جامه ملون بافتن اختراع نموده بفرزندان تعلیم کرد و پیله ابریشم بدست آورد و
اکثر صناعات که در چین متعارف است ظاهر ساخت حضرت باری تعالی او را پسری عطا فرمود او را ماچین نام
نمود لفظ ما در لغت ایشان مخفف مه است یعنی خوب و بزرگ چون ماچین بمرتبه رشد و تمیز رسید و بالغ و عاقل
گردید چین یکی از دختران بنات اعمام را بازدواج ماچین کشید و بزادزمای عظیم و اولاد بسیار بهم رسید
ماچین بمشورت پدر در قرب چین شهری بنا فرموده بنام خود موسوم کرد ایزد تعالی بر گنج عظیم بدو نمود
ماچین کامگار شده وی از گوسفند پشم کردن و رشتن از آبا و اولاد خویش یاد داد و از آن جامه بافتن بنیاد نهاد
و رشتن را از هوا و باوردد **اما صقلاب** چون اولاد و احفاد وی بسیار شد عزیمت کرد که بموضعی رفته عمارت کند
لاجرم بدیار روس آمد و مقامی مناسب التماس کرد روس گفت این ولایت بغایت تنگ است و شمال ارض
وسیع را بجهه بکثرت عدد و بسیاری حشم موصوف میباشید صقلاب از روس مایوس گشته از کماری در خورد
مسئول خود را طلب کرد از ایشان هم همان جواب استماع نمود بنابر آن میان ایشان محاربه و مقاتله روی داد
و صقلاب منهزم گشته بموضعی افتاد که در عرض شصت و چهار درجه بود و آن از ماوراء اقلیم سبعه خوانند و از
شدت برودت هوا در آنجا در زیر زمین عمارات ساخته رحل اقامت انداخت **اما کماری** مردی عیاش و خوش گذران

بود و بصید و شکار میل تمام می‌نمود روزی ناگاه در اثنای شکار بحد و بلغار رسید و صحرایی خرم و جایی
با نزهت دید همانجا را مسکن ساخت ایزد تعالی او را دو فرزند کرامت فرمود یکی را بلغار و دیگری را برطاس نام
نمود و چون فرزندان بحد تمیز رسیدند هر یک موضعی را اختیار نموده و عمارت کرده باسم خویش
موسوم گردانیدند و روباه و سمور و قاقم و سنجاب بدست آورده از پوستهای آنها ملبوسات ترتیب کردند تا اکنون
جماعتی که در آنجا اند از نسل ایشان اند امّا روس باشارت پدر بطرف شمال رفته مسکن گرفت و در تعمیر بلاد
و تکثیر عباد مبالغه نمود اکنون ولایت روس مشهور و مرتبه در افواه مذکور است احوال ایشان در حرف
را خواهد آمد امّا غز بضم غین معجمه مردی مکاره بود و در مکر و حیله از مکاران گوی سبقت میربود و دایما
با ترک محاربات دست داد و شکست فاحش بطرف غز افتاد سبب آنکه چون بعضی اسباب یافث بقول یافث
غز شد سنگی که نوح ع بجهت نزول باران بود داده بود بدست غز افتاد و هر یک از برادران آن سنگ را طلب
کردند غز حیله اندیشیده مانند آن سنگ پیدا نموده همان اسم را بر آن سنگ نقش فرموده سرانجام کار دیگری بعد
و چون قرعه بنام ترک بیرون آمد بالضروره سنگ را تسلیم ترک بایست کرد غز سنگ معمول را بترک سپرد ترک
صادق ساده لوح بی آنکه بتجربه کند و امتحان نماید خرم و مسرور گشته در گوشه محفوظ نهاد بعد از چند سال
ترک را بباران احتیاج افتاد و سنگ را بیرون آورد و هر چند طلب باران کرد بجایی نرسید معلوم کرد که غز در این باب
مکری و حیله کرده لاجرم با لشکر بسیار بجنگ برادر متوجه شد تا سنگ را از وی بستاند و غز نیز سپاه فراوان فراهم
آورده بجور و بقولی ایغور که اکبر اولادش بود توبی داده بمحاربه ترک فرستاد بعد از التقای فریقین جنگی سخت
اتفاق افتاد و ایغور در آن جنگ بقتل رسید و ترک بمقر خویش بازگردید گویند تا حال میان آن دو قوم خصومت
قایم است امّا خزر بعد از سیاحت مملکت شمال بکنار بحر جرجان رسیده پسند خاطرش افتاده همانجا شهری بنا
نهاد و رسم روباه گرفتن پیدا آورد و در ایام حیات خود یکی از فرزندان او وفات نمود و چندگاه نداشت که با او
جکار کند آخر الامر از فرط حزن با خیل قوم فرمان داد و طنبور و سایر آلات لهو را نواختند سرود گویان چند
روز دور او گردیدند گویند تا حال این رسم در میان ایشان متداول است امّا خلج او نیز در اقصی بلاد مشرق محلی
مناسب بدست آورده سکونت اختیار کرد و در توسیع بلاد و تکثیر عباد مساعی جمیله بظهور رسانید بلاد
خلج از کشوره ترکستان محسوب میشود مردم آنجا در حسن و جمال مشهور و ضرب المثل شعرای تازیک و دوات است
و همچنین هر یک از اولاد یافث بطرفی از اطراف رفته در عمارت بلاد سعی بلیغ نمودند و لوازم تعمیر و تکثیر بجای آوردند
و بمرور دهور و کرور سنین و شهور اولاد و احفاد ایشان بحد و نهایت شدند و لغات مختلفه در میان ایشان
پدید آمد چنانکه سی و شش لغت بالسنهٔ ایشان جاری گشت و همچنان از آن فرقها کلام یکدیگر را فهم نمیکردند از این

جمع مجموع ایشان متفرق گشتند بعضی از ایشان بصحرانشینی معتاد شده بر همان طریقه سلوک نمودند و جمعی دیگر
در اطراف دیار مشرق بتعمیر بلاد و قصبات قیام نمودند امّا ترک مردی دلیر و مردانه و هنرمند و فرزانه بود و
یافث ترک را ولیعهد نموده او را یافثاوغلان نیز گفتندی یعنی پسر یافث ترک در آن نواحی سیر میکرد بجایی
رسید که او را ایسیک کول خوانند و آنجا بحیرهٔ مختصری دید و آب گرم و چشمهای خوشگوار و مرغزار دلباد
مشاهده نمود ترک را آن محل موافق طبع افتاده با اتباع رحل اقامت انداخت و از چوب و گیاه خانها ساخت بعد از
چندگاه باحداث و اختراع خرگاه پرداخت و از پوست گوسفند و سایر حیوانات قبا و طاقیه دوخت و ترتیب آن را
با اولاد بیاموخت ترک شهریاری عادل و باذل و فاضل بود و در باب رعایت رعایا دقیقهٔ نامرعی نمی‌نمود و
باری تعالی او را فرزندان کرامت کرد یکی از ایشان توتک نام داشت روزی بعزم شکار بصحرا رفته نخجیری کرده
مقداری گوشت آن کباب میکردند و میخوردند ناگاه لقمه از دستاو در نمکزار افتاد توتک چون لقمه را برداشته در دهان
نهاد لذیذتر از لقمهٔ اول دید بعد از آن نمک را با طعام ضم گردانید و این رسم از آن روز معتاد طبیعت مردم گردید مخفی
نماند که تمامت ترکستان و مغولستان و تاتارستان و توران و خوارزم که همه بلاد مشرق است ترک و اولاد او آباد
کرده اند و ملک ختن که محتوی بر هفت شهر است از کشور ترکستان است و یارکند و قرقر و اق سو از بلاد ختن است
و چکل و تاشکند و خلخ و طراز و سرای و فرخار و فرغانه و هنا و یغما و کاشغر از بلاد ترکستان است و غیر از اینها شهرها
بسیار و قصبات بیشمار در آنجاکان است جمیع آنها بسردسیر است و مردمش اغلب ترک زبان و دیگر فارسی گوی و زبان
دیگر نیز هست لغات ایشان بر بعضی مخفی است عموماً سکنهٔ آنجا سفید رخسار و از متاع حسن و صباحت برخوردار اند
و غریب دوست و بعضی بتواضع و در آن شیوه ممتاز اند و ساکنانش صاحبان مذاهب مختلفه اند غالب سنی حنفی مذهب
و دیگر کافرپرست و دیگر شیعهٔ امامیه اند و دیگر اسمعیلی اند و دیگر قلیلی علی اللهی اند بعد از ظهور ملت بیضا اکثر ولایت
بتصرف اهل اسلام بود اکنون سالهای فراوان است که در حیطهٔ ضبط گماشتگان ملوک ختا است و ایشان را در قهر
اعدا و ترتیب احبا و تعمیر بلاد و ترفیه عباد درجهٔ اعلاست جمیع بلاد ختا و ختن و تاتارستان و مغول و ترکستان
و ایغور و غیر اینها در تصرف خواقین ختا است ایشان از نسل چنگیزخان اند و در آن زمان که فقیر بیان کشور
نمود از بوخان نام خاقان کل مملکت مذکوره بود فقیر گوید که آنچه معلوم میشود جماعت کفار مانند پادشاه
ختای و در اسلام چون خوندکار روم در معمورهٔ عالم نباشد از جهت وسعت مملکت و وفور شوکت و بسیاری جمعیت
و افزونی دولت او سایر سلاطین جهان این دو سلطان ممتاز اند بعد از این دو پادشاه خاقان چین الحق در کثرت
دولت و جمعیت او ثالث ایشان توان گفت خاقان چین نیز از نتیجهٔ چنگیزخان است و قانون ملوک چین و ختا
چنان است که از بلاد غیر کسی را بولایت خود راه ندهند و بیگانه را نگذارند مگر ایلچی و آن نیز شرایط بسیار دارد و

السلام علی من اتبع الهدی **ذکر تاشکند** شهریست خرم و مدینه ایست مسرت توام از اقلیم چهارم و بقولی پنجم مشتمل است
قریب شش هزار خانهٔ آباد و خانهای مجسند بنیاد آبش خوب و هوایش مرغوب و خاکش حسن خیز و زمینش فرح انگیز
باغات دلگشا و بساتین مهر فزا داوست و فواکه سردسیری و غلاتش نیکوست گویند عشرت خانهٔ افراسیاب بوده
چون آن شهر میان سنگلاخ واقع است سنگ را در لغت ترکان تاش گویند و جمعیت قلیل را کند خوانند لهذا
آنجا را تاشکند گفته اند اگرچه راقم داخل آن شهر نگشته و از نواحی وی گذشته است اما مردم آنجا را بسیار دیده
ذکر تاتار نام طایفه ایست از نسل ترک بن یافث و امتی بسیار و قومی بیشمارند اکثر ایشان جماعت کفار اند و دیگر
اهل سنت و جماعت حنفی مذهب اند مملکت آن طایفه مابین ختن و ختای اتفاق افتاده است از اقلیم پنجم آن
طایفه شجاع و دلیر باشند **ذکر ترک** در اصل نام پسر یافث بوده اکنون فرقه ایست منسوب به ترک امتی عظیم و گروهی
انبوه و قومی باشکوه اند باعتقاد فقیر ترک باعتبار عرب در عدت و کثرت برابر باشند هیچ طایفه از طوایف امم
در کثرت و جمعیت مقابل این دو طایفه نباشند و مذاهب مختلفه دارند سواد اعظم ایشان اهل سنت و جماعت اند
و دیگر قوم امامیهٔ اثنی عشریه اند و دیگر غالی و دیگر شاهی اند و قلیلی اسمعیلی اند و در اکثر بلاد اقلیم سیم و چهارم
و پنجم و ششم سکونت و سلطنت دارند اغلب ایشان صحرانشین و دیگر قروی و دیگر در شهر اوقات گذرانند قوم
ترک چندین قبایل و هر قبیله چندین طایفه و هر طایفه چندین فرقه اند که عدد آن را هم خدا داند شمرد از قبایل
ترک چندان ملوک نامدار و حکمای کبار و علمای عالیمقدار و عرفای معرفت دثار و شعرای حکمت شعار برخواسته اند
که حساب آن بزبان نتوان برد **ذکر ترکمان** در اصل ترک نیستند اما بجماعت ترک پیوسته اند ترک مانند شده اند
اکنون تمامی قبایل ترکمان ترک زبان و داخل ترکان اند **ذکر تنکتاش** بکسر تاء و سکون نون و کاف فارسی و تاء
مع الالف و سکون شین معجمه بعضی گویند از بلاد چین است و ترکان تنکتاش خوانند بعضی بر آنند که ولایتی است
علیحده از مضافات بلاد چین بوده اکنون از توابع ملک ختا است فقیر ندیده **ذکر تبت** بفتح تاء و بتشدید باء و
سکون تاء ثانی لفظ تبت اطلاق میشود بر هفت موضع اما در کتب تواریخ مذکور و در السنه و افواه مردم مشهور است
که تبت نام دو موضع است تبت صغیر و تبت کبیر تبت کبیر نزدیک بولایت ختن است و تبت صغیر قریب بدیار
کشمیر است ساکنان تبت کبیر همگی کافر و بت پرست و سکنهٔ تبت صغیر همگی شیعهٔ اثنی عشری اند آن ولایت میان
کوهستان واقع و مسافت ده مرحله دور از دار الملک کشمیر است و هوایش بسردی مایل و آبش معتدل مشک
اعلا در آنجا حاصل میشود و معدن طلا در آنجا بسیار است و از فواکه میوه خوب دارد دو سه هزار خانه
اصل شهر تبت دارد و نواحی و لکن مضافات اوست اهالی آن دیار قریب سیصد سال میشود که بتوفیق ایزدی شیعه
شده اند و بغایت در مذهب خویش تعصب دارند و شریعت در آنجا رواج تمام دارد در آن وقت که راقم در آنجا بود پادشاه آن

عمو نمود

عمو نمود حاکمش ابراهیم خان نام بود **ذکر ابراهیم خان** امیری عارف و عادل امیر بود فقیر مدتی در خدمت آن امیر کبیر
در کشمیر بود در مراتب مروت و فتوت یگانه و در معارف طریقت و شریعت وحید زمانه میبود در
عدل و داد و صلح و سداد گوی سبقت از امرای زمان میربود در مذهب تشیع بغایت تعصب داشت بحدیکه
اهل سنت و جماعت را نجس و خبیث دانستی و مزاحم ایشان شدی و ایذا و اذیت رسانیدی فقیر روزی عرض
نمود که مخلوقات مظاهر حق و ظهورات قیام مطلق اند اذیت بر ایشان نه طریقهٔ اهل ایقان و اصحاب عرفانست
و تعصب شما را باعث چیست در جواب فرمود که آدمی را حالات مختلفه بسیار است اما منحصر بچهار است حال
ناسوتی و حال ملکوتی و حال جبروتی و حال لاهوتی انسان کامل کسی است که هر یک از این احوال را با اهلش سلوک
دارد و از لوازم اکمال فرو نگذارد اگر کسی از اهل ملکوت باشد و بآن طریق اهل ناسوت سلوک کند هر آینه
ظلم کرده باشد و کذلک سایر را قیاس کن اهل سنت و جماعت اهل ناسوت اند اگرچه معتقد اهل ملکوت اند
اما منکر اهل جبروت و لاهوت اند پس عدل مقتضی آنست که موافق مشرب ایشان با آن طایفه عمل باید تا کرده وضع در
موضوع لهٔ خود درست آید بزرگان گفته اند که رحم کردن بر بدان ستم است بر نیکان و عفو نمودن از ظالمان
جور است بر مظلومان **شعر** با بدان بد باش و با نیکان نکو جای گل گل باش و جای خار خار **ذکر ترلال** بکسر تاء و
سکون راء ناحیه ایست از بلاد کشمیر و سمت جنوب دار الملک آن واقع است اصل تر مخفف تین است و لال
لعل گویند چون آن ناحیه از همت سر قطعه لعل آباد گشته لهذا ترلال گفتند قریب چهل پاره قریه دارد **ذکر
تکرور** بفتح تاء و سکون کاف عربی ولایتی است مشهور از بلاد سودان از اقلیم اول هوایش بغایت گرم و مردمش
سیاه اغلب اهل سنت و جماعت و دیگر کافر است علوم غریبه در میان ایشان وفور دارد **ذکر تاجیک** نام
طایفه ایست بعضی گویند از نسل یافث اند جمعی بر آنند که از تخمهٔ سام اند و فرقه گفته اند که تاجیک مقابل ترکست
یعنی فارسی زبان یا تقادیر فارسی زبان افغی و ازبک و جماعتی منکر آن اند اما نسب ایشان مانند طوایف دیگر
منسوق نیست و در قید ضبط نسب نباشند و لهذا هوان ایشان رعیت و زحمت کش باشند قبل از ظهور ملت
بیضا سلطنت میان ایشان بوده اما چندان علما و فضلا و عرفا از آن طایفه ظهور نموده که از حیز شماره بیرون
و از حد و حصر افزونست صفت نفاق و عناد و حیله و حرکت و خلاف و حسد میان ایشان بسیار باشد **ذکر ته‌ته**
بفتح تاء و تشدید تاء ثانی مع الهاء شهر قدیم دیار سند است قریب شش هزار خانه در اوست و نواحی خوب و قرای
آباد مضافات اوست حبوب و غلاتش ارزان و فواکه گرمسیریش فراوانست از کنار دریا دو مرحله دور است
دیگر صوبهٔ سند منسوب بدوست آبش وسط و هوایش گرم و خاکش خرم است و جمعی خوش دارد چنانکه
خسرو دهلوی گفته **مصرع** سروی چو قدت در چمن ته‌ته نباشد و عبیر خوب و غالیهٔ نیکو در آنجا میسازند اکثر

مردم آنجا حنفی مذهب‌اند و قلیلی شیعه دارد و هندو بسیار است مولانا احمد بن نصر الله قاضی‌زاده از آنجا
بوده است بغایت فاضل متبحر بوده احوالش در کتب متداوله مسطور است ذکر سید رفیعی عارف کامل و
درویش مکمل بود و در سوز و گداز و شوق و نیاز کم کسی با او برابری مینمود همواره در خلوت و عزلت
ریاضت کشیدی و از اختلاط و صحبت عوام احتراز نمودی و همواره فرمودی که عوام زیب جامه و عظم
عمامه را خوش دارند و آدمی را در مقام عجب و نفاق و ریا و سمعه و خودآرائی و خودستائی آرند و صحبت
عوام مرد را از یاد حق دور اندازد و از قرب باری تعالی مهجور سازد فقیر عرض نمود چیزی بر این بیفزای و
بیش از این بیان فرمای فرمود که چون عوام شیعه مباش و چون خواص سنیان دل خراش از کثرت دور شو و
بوحدت بگرد از وحدت محبت خیزد و کثرت شر انگیزد شریعت را شعار خود ساز و طریقت را دثار خود کن
و از صحبت عوام بگریز و از اختلاط اهل روزگار بپرهیز بیت چو با عامه نشینی مسخ گردی * مبادا هیچ با عامت سر و
کار * چه جای مسخ بگره مسخ گردی * که از فطرت شوی ناگه نگونسار * والسلام علی تابع الهدی ذکر توقات بلده‌ایست
بهجت آیات از اقلیم چهارم از کشور اناطولی میان کوهستان اتفاق افتاده و عمارتش در پستی و بلندی واقع
لاجرم بنظر بیننده بغایت خوش آینده است و سمت شمالش فی الجمله گشاده است آبش خوش گوار و هوایش سازگار
و خاکش طرب انگیز و زمینش حسن خیز است مردمش اکثر و معتقد در حنفی مذهب و در بکر عیسوی‌اند و بعضی از فرق
آنجا علی اللهی‌اند همگی ترک زبان و مهربان‌اند قریب بیست هزار باب خانه در او است و نواحی دلکشا مضافات
اوست و فواکه سردسیری و غلاتش موفور و باغات و بساتین آن دیار نامحصور است مساجد خوب و عمارات
مرغوب و خوانق با اسلوب و قهوه‌خانهای بغایت مطلوب بحد و حصر در آنجا است و بکثرت دولت و
مکنت و بسیاری ثروت و افزونی نعمت از اکثر بلاد منفرد و مستثنی است من العجایب فقیر روزی در یکی از قهوه
خانهای آن دیار نشسته بود و جمعی از اجلاء بر حاضر بودند و از هر طرف صحبتی مینمودند [illegible] که مردی
بچشم محبت بفقیر نظر میکرد از ندیمان پرسیدم که این شخص کیست یکی از حضار جواب داد که از بزرگ‌زادگان
این دیار بوده اکنون روزگار ناهنجار جمعیت وی را پریشان نموده فقیر بعد از نماز رفتم خانق و [illegible] سید که
آیا احتیاج داری جواب داد که داری اما نمیدهم و دینار ملکرا لطف و رفتار نمود آنگاه گفت با تو [illegible] پنهانی دارم
و سری عیان می‌آرم بعد از عهد و میثاق گفت که یکی از آبا و اجداد من در کوهی گنجی نهاده و از طلسم کرده
اشخاص بر سر آن گنج سرباد داده و بسا جان در راه آن طلسم هلاک شده و بدست نیامده اگر ترا از علم نصیبی
هست که قدم رنجه نمائی انشاء الله شاید آن طلسم بنام تو شکسته شود و کار این بیچاره درست گردد و از قید
افلاس برهد بخت فقیر اباء و امتناع نموده بالاخره یکی از ندیمان گفت حکیم انکره مصرع بلند [illegible] ضرور

دو عالم

در عالم سیاحت بالبیت و این مرد بالذات الحاصل بضعف شب با اسباب و طناب و ساعت و چهار نفر روانه
مقصد شدیم و مسافت نیم فرسخ دور و در سمت مغرب در میان کوهی رسیدیم چاهی عمیق بنظر آمد چراغ روشن نموده و
طناب بسته نخست فقیر داخل چاه گشت و از عقب با قدم آنکسی که دلیل بود آنگاه حاجی رسول که محرم و مصاحب
همدم بود و دیگران در ضمن قصبه استشهاد دگذشت بروشنائی چراغ و شمع چهار پنج گز راه طی نموده آنگاه زینه
بنظر رسید و دوازده زینه برین رفته چهار صفه مشاهده شد دیوارها گرفته از آنجا بمرتبه تنگی قریب پنج گز
راه طی کرده استخوان مردگان بسیار ملاحظه گشت دیگر باره قریب دوازده زینه نزول نموده چهار صفه دیدیم دیوارها
هنگام خوف و رعب بخاطر رفیقان راه یافت بار دیگر طریق ضیق بنظر آمد و روانه شدیم در اثنای راه مرده
خشکیده مشاهده گردید و هنوز جسد وی نپاشیده و لباسش مندرس نگردیده بود بعد از تفتیش لوازم تجسس معلوم
شد که نصاری بوده در خلال آن حال وهمی عظیم بحال همراهان مستولی شد فقیر ایشان را دلی داده ترغیب و
تحریص نموده پای جرئت پیش نهاد و دو صفه دیگر که عبارت از بیست و چهار زینه باشد طی کردیم و در این صفه
ششم صورت انسانی مهیب بنظر آمد فقیر پرسید که آنچه دیده میشود شما هم مشاهده میکنید گفتند آری شخصی
شمشیر بر دوش بغایت مهیب و سیاه رنگ بنظر می‌آید هر گاه قدم بطرف صفه ششم می‌نهادیم و عازم جای خویش
بودیم خواسته موجه جانب ما شدی و اگر پیشتر میرفتیم وی نزدیکتر آمدی و چون عقب میرفتیم وی نیز بجای خویش
مراجعت کردی مدت سه ساعت بدان مشغول شدیم و آنچه عزایم و ادعیه خواندیم اثری بدان مترتب نگشت
و صندوقهای وافر دیده میشد الحاصل الامر از آن راه که آمده بودیم مراجعت نمودیم ذکر نورستان ولایتیست از
دار الملک کابل هفت مرحله دور آن ولایت بکافرستان و ملک سیاه‌پوشان مذکور است اغلب همگی کوهستان
است و جنگلهای پردرخت است و تندباد شمال را صعب و دشوار است هیچیک از ملوک اسلام آن دیار را نگرفته
مگر امیر تیمور بقدر قلیل بر ایشان تاخت نموده ساکنان آنجا همگی کافر بت‌پرست‌اند و صاحب حسن و جمال باشند
و مسلمانان را دشمن جانی میباشند و هر کس که از ایشان یک مسلمان بکشد یک عدد زنگ بر خود می‌بندد از تعداد
زنگ معلوم میشود که چند کس از مسلمانان کشته با وجود این شرارت درویشان را آزار نمیکنند و هزارا محبت و
خدمت نمایند و زن و فرزند ایشان از درویشان حجاب نکنند و زنا و لواطه در میان ایشان نباشد و اگر
کسی معلوم کند بی شاهد و گواه بقتل رسانند ذکر تیموری طایفه‌ایست در نواحی هرات و خواف قریب دوازده
هزار خانه‌اند مردم نیکو نهاد و خوش اعتقاد از ایشان بسیار دیده شد بزرگان آن طایفه شیعه امامیه‌اند و سایر
قوم حنفی مذهب‌اند ذکر جمشیدی نام قبیله‌ایست در بلاد غرجستان و هرات و نواحی آن دیار همگی حنفی مذهب‌اند ذکر تته
لفظ تته در لغت هند بمعنی قریه است اما مخصوص نام چند قصبه است در سند و هند بعضی از ایشان دبل

ذکر تون از مضافات خراسان و از اقلیم سیم هوایش گرم است و آبش از قنات و از توابع طبس مردم آنجا همگی شیعه
امامیه اند هنود و فساد در آن دیار بغایت کم است حاکمان از طایفه عرب شیبانی است حکام آن دیار شجاع و عفیف
و با مروت اند ذکر تربت از مضافات خراسان است مردم آنجا همگی شیعه امامیه اند و در سر منزلی نیشابور
واقع است فقیر ندیده ذکر تربت ولایتی است مشهور و در افواه مردم مذکور از اقلیم چهارم چون قطب الدین حیدر
مقدم حیدریان آنجا مدفون است لهذا آن ولایت را تربت حیدریه گویند آبش خوب و هوایش مرغوب و مشتمل است
بر پنجاه قریه آباد حبوب و غلاتش فراوان و فواکهش ارزان بسبب آنجا ممتاز است مردمش شیعه مذهب و در
در طریق مردمی بی نظیر اند آنشهر در زمین هموار واقع و اطراف آن را بعمارت و اسحق خان در آن حصاری با سواد
کشیده و اتمام کرده اند قریب هزار و پانصد خانه در اوست ذکر اسحق خان امیری با شوکت و شهریاری باحشمت بود در
اکثر اخلاق حمیده و افعال پسندیده بر امرای روزگار تفوق مینمود فقیر آن امیر کبیر را دیده و با وی صحبت نموده بود
گویند در اوایل حال از اوسط الناس ایل قرائی بوده و بمساعدت بخت و نیروی اقبال یوماً فیوماً ترقی نموده در اندک
زمانی تمامی آن ولایت را بحیطه تصرف درآورده و طریق عدل و داد پیش نهاد لاجرم صیت شوکت و شهامت وی
بجمع عالی و دانی رسید و صلابت و مهابتش در قلوب اکابر و اصاغر جای گرفته بالاخره ملقب به سردار خراسان
گردید و پیوسته امرای خراسان او را در حساب بودندی و با او طریق صداقت و محبت سلوک نمودندی سردار
با اولیاء دولت قاجاریه طریق استبداد و استقلال سلوک کردی و چنانکه باید و شاید گردن اطاعت بجنبر شوکت
شهریاری ننهادی پادشاه دوربین بنابر صلاح دولت در قلع و قمع او تاخیر نمودی و پیوسته او را مشمول عواطف
خسروانه مستظهر میفرمودی شاهزاده محمد ولی میرزا فرمانفرمای خراسان بنابر مصلحت ظاهرا ابواب مصادقت
و ملاطفت بر روی روزگار سردار گشودی اما در باطن او را خارجی دولت دانسته در صدد استیصال او بودی
سردار نیز استشمام این معنی نموده میخواست که گلشن دولت شاهزاده در ساحت خراسان طراوت نپذیرد و بوستان
اقتدارش خضرت و نضارت نگیرد بمرور ایام و کرور شهور و اعوام الفت صوری که فیمابین بود بوحشت انجامید کار
باتفاق امرای ایل سر از مطاوعت و ملازمت شاهزاده پیچید هیبت و شوکت شاهزاده را از انظار مردم بینداخت
و یکبارگی شاهزاده را از مهمات ملکی و مالی معزول ساخت و چندگاه بدین منوال در کنش نگاه کدورت جانشین
مصفا میداشت و کره سید لوزی ظاهر اما بر اساس الفت قایم اما باطنا امواج وحشت متراکم تا آنکه در شهور
سنه هزار و دویست و سی و یک هجری شاهزاده سردار را با یکی از اولادش در مشهد مقدس بطریق غدر قتل
نمود و چون این خبر وحشت اثر بسایر اولاد سردار رسید بعضی که در خارج حصار بودند در درون شهر آمدند علانیه
کوس عصیان زدند چون این اخبار بسمع شهریار ایران رسید جهت انطفای شعله فساد و استمالت خاطر اولاد

سردار مردی خردمند با خلعت گرامند ارسال کرده اید و پیغام فرموده که چون کوکب اقبال اسحق خان هابط و
شرفات حیاتش ساقط گشته بود لاجرم این امر را کز پی رضای همایون ما روی داد بنا بر استرضای خاطر شما
رقم عزل بر صفحه حکومت فرزند ارجمند محمد ولی میرزا کشیدیم و فرزند سعادتمند حسنعلی میرزا را فرمانفرمای
آن دیار کردانیدیم من بعد با صناف الطاف شاهانه و عواطف خسروانه امیدوار بوده از جاده اطاعت منحرف
و از طریق انقیاد منصرف نگردند اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری است اولاد سردار در کمال اقتدار
در آن دیار حاکم و فرمانروا و در بسط ید و کثرت دولت و وفور مکنت از سایر امرای خراسان ممتاز و مستثنی اند
فی الواقع اسحق خان امیری مدبر و دانا و در عواقب امور بینا و توانا بود و در مهام مملکت و امور رعیت دقیقه فرو
گذاشت نمینمود و در احترام مسافرین و اکرام مترددین و اطعام فقرا و مساکین و توقیر سادات و ایصال
مراد اهل حاجات عدیل و نظیر نداشت قریب بچهل سال در آن ولایت رایت حکومت افراشت هنگام کشته شدن عمرش
از هفتاد سال متجاوز نبود بیت اگر صد سال مانی ور یکی روز * بباید رفت از این کاخ دلفروز ذکر تایباد از
بلوکات جام خوب و قریه مرغوب شیخ زین الدین مرید ابوطاهر خوارزمی و او مرید امیر عبدالله برزآبادی و
او مرید علاء الدوله سمنانی از آنجا ظهور نموده و هم در آنجا آسوده فقیر زیارت کرده است ذکر تویسرکان قصبات
از عراق و محلی است با رونق از اقلیم چهارم آبش معتدل و هوایش به سردی مایل مشتمل است قریب سه هزار خانه
معمور و باغات و بساتین آنجا موفور است قریب نود پاره قریه دلکشای مضافات او است قصبه در دره مابین
بیت و لبد اتفاق افتاده و سمت شمالش فی الجمله کوه و سایر اطرافش گشاده است میوه اش ارزان و غله اش
فراوان است ما بین شهر همدان و نهاوند واقع است مردمش نیک محض و خوش منظر و نیکو سیر اند همگی شیعه مذهب
و گروه با ادب و فقیر پرور و غریب نواز و در آن صوب ممتاز اند اهل فساد و شر در آنجا کم است فقیر مکرر بدان
ولایت رفته و چندگاه مقام گرفته صاحبان استعداد در آنجا بسیار است آقا محمد علی که از علما و پیشنمازان آن دیار
بود در اکثر صفات حمیده بر همگنان تفوق مینمود و در ذوق و عرفان گوی سبقت از اهالی آن دیار میربود بغایت
متقی و پرهیزکار و در نزد جمهور معزز و محترم و بزرگان و اهالی آنجا معتقد بود با فقیر نسبت الفت و محبت بیحد
داشت و همواره بر استرضای خاطر فقیر همت میگماشت شنیده شد که در این روزها برحمت الهی پیوسته است رحمة الله
علیه اشخاص نیک از آن دیار بسیار برخاسته از آنجمله سید رضی الدین آرتیمانی و آرتیمان قریه ایست در نیم فرسخی
تویسرکان سید مذکور در زمان شاه عباس بوده و در علم عرفان و ایقان بر دیگران تفوق مینموده و اولادش
اکنون در آن قریه بسیار اند اما از جناب سید میراث و بهره ندارند قریه آرتیمان الحق روضه من ریاض الجنات
در حق آن قریه جز این مصرع نتوان گفت مصرع هشتی است لیکن بر از دوزخ است از قرای آن دیار دیگر سرکان

استان قریه میان کوه و دامن کوه و در محل پست و بلند واقع و سمت شمالش جبل الوند کوه فنر و جنوبش واسع و
مجموع آن قریه با باغات و بساتین دارد و آب روان بر همه خانها جاری است این بیت در حق آن قریه سخت زیبا
افتاده است بیت هشت روی زمین است خطه سرکان • بشرط آنکه بکاوش دهند در دو دونخ • اما دو سه خانواده
نیک دارد من جمله بیگی خاندان محمد قلی خان است که آبا عن جد بزرگ ساند بوده اند و در محامد اخلاق و محاسن احوال
زبان زد ابنای روزگار اند فقیر دو سه شب مهمان ایشان بوده و احوال ایشان را مشاهده نموده ذکر تبریز
از مداین مشهوره و از بلاد معموره است از اقلیم رابع و سه طرفش واسع است و سمت جنوبش فی الجمله کوه است و در
زمین هموار واقع است طولش از جزایر خالدات فب و عرضش از خط استوا لح لفظ تبریز در لغت بمعنی بعضی از
مهران گذشتن و تب ریز است چون خوبی آب و هواست بدین نام موسوم کرده اند گویند یکی از ملوک
عجم آن شهر را احداث کرده و در ایام روی بخرابی آورده و در سنه صد و هفتاد و پنج هجری زبیده خاتون دختر جعفر زوجه
هارون بنا نمود و عمارات خوب و قصور مرغوب طرح فرمود در سنه دویست و چهل و چهار هجری بسبب زلزله خراب شد
و در زمان متوکل بالله دیگر روی بعمارت آمد و در عهد قایم بامر الله آن ولایت بامیر ... معوض بود در آن وقت ابوطاهر
منجم شیرازی حکم نمود که شب جمعه چهاردهم صفر سنه چهار صد و سی و سه هجری زلزله عظیم شود و جمیع عمارات آن دیار
منهدم گردد ... مردم در آن شب بکوه سرخاب رفته بشهر نظاره میکردند ناگاه صد و ... زلزله و آثار زلزله
ظاهر گشت و جمعی کثیر از این سرای فانی در گذشتند همان منجم در سنه چهارصد و سی و چهار و پنج هجری بطالع عقرب آن
شهر را ساخت بعضی گویند واثق عباسی بنای آنجا را طرح انداخت مدتها از زلزله ساکن و خلایق ایمن بودند در زمان
کریم خان زند زلزله شدید ظهور یافت و مردم بسیار گروه انبوه بهشت شتافتند مولف نگارستان گفته که در
زمان سلطنت سلطان اویس ایلکانی آبادی آنشهر بمرتبه رسید که سیصد هزار کس بعلت طاعون در گذشت و مردم
معلوم نگشت که از آن شهر کسی وفات یافته است بالجمله شهریست بس طرب انگیز آبش خوشگوار و هوایش سازگار اما
ببرودت مایل است محفوف است بر باغات خرم و بساتین چون ارم و مشتمل است بنواحی دلگشا و قرای بهجت فزا مردم آن
ملک شیعه مذهب و ترک زبان و در عقل معاش سرآمد اهل زمان اند عموماً سفید رنگ و از متاع حسن و جمال بهره
بخوردارند اقسام فواکه سردسیری فراوان و انواع نعمت ارزان مطبوخات با ذائقه ممتاز و اقسام مطعومات
بامتیازات قریب پانزده هزار باب خانه در اوست و بیست هزار لشکر در شهر و نواحی اوست و چهل هزار خانه ایل
شقاقی و شاهسون و غیره از قبایل قزلباش در اطراف آن ولایت سکونت دارند در ایام دولت هلاکو خان و
اولاد او دار السلطنه بوده چندان عمارت عالیه در آنجا ساخته شده که شرح آن بقلم نیاید و در زمان ملوک ایلکانی
و آق قوینلو و قراقوینلو و پیشتر دار دولت صفویه معمورترین بلاد ایران بوده و در کتب اخبار مسطور است که چون

اکثر مردم تبریز افیون میخورند در صباح هرکس با ایشان سخن میگوید درشتی شنود و بعد از چاشت که کیف
ایشان رسیده باشد اگر کسی صد دشنام شنوند بزبان تواضع و ملایمت جواب گویند و نیز گفته اند که اهل
تبریز صاحب نخوت و تکبر باشند و بزودی خلل در بنای دوستی و مودت ایشان راه یابد مسوّده اوراق گوید
تبریز بحسب مکان جنانست اما اکثر مردمش بدکردار و فقیر آزار اند و از عالم معنی دور و در دام صورت گرفتارند فقیر
مکرر بدان ولایت عبور کرده و چندی توقف نموده کسی را که نامش توان آورد و از احوالش ذکر کرد ملاقات نمود
یا من ندیدم یا کم بود جمعی از دانشمندان در مدح و ذم آن دیار اشعار گفته اند من جمله دو رباعی نوشته میشود نظم
هرگز نشود ز طبع تبریزی دوست • مغز بد همه جهان و تبریزی پوست • از اکبد دوستی بیابی صادق • آن نیز غریب باشد
تبریزی نیست • خواجه همام بنابر حب وطن جواب رباعی را چنین گفته نظم تبریز بهشت است و گروهش صفا
چون آینه پاک باشد از زنگ جفا • گفتی که بدوستی نه صادق باشند • آئینه چرا عکس نکرد پیدا • و شاه
طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی که شهریار جهانبان بود بحقیقت حال اکثر ایشان رسیده و در بیان حال
ایشان کلمات سنجیده فرموده من جمله در حق اهل تبریز گفته بیت ز تبریزی بجز چیزی نخیزد • همان بهتر که تبریزی
نریزی • مقابر اولیا و اکابر فقرا در آنجا بسیار است من جمله مولانا محیی زاهد و شیخ ابرهیم حبد و بابا فرج و
بابا حسن این دو بزرگوار معاصر شیخ نجم الدین کبری بوده اند و خواجه ضامن الدین و شیخ حسن بلغاری و شیخ بابا
و در مقبره سرخاب از شعرا خاقانی و ظهیر الدین فاریابی و شمس الدین سجاسی و فلکی شیروانی و شاپور و شاه
و مجیر الدین بیلقانی و جمعی از صحابه کرام در کوه سهند مدفون اند رحمة الله علیهم اجمعین و جناب قطب الاقطاب
شیخ فقیر محبوب علیشاه طیب الله ثراه نیز آنجا آسوده و در ضمن همدان امید است که شمه از احوال آنحضرت را
مذکور سازد و از حضرت کریم مامول است که از برکت باطن فیض مواطن آنحضرت این مجموعه مصرع مطبوع طبع مردم
صاحب نظر شود ذکر تفت بفتح تا و سکون فا و تاء ثانی قصبه ایست از توابع شهر یزد و در پنج فرسخی آن واقع و سمت
شمال و جنوبش کوه و طرف مشرق و مغربش واسع است قریب هزار باب خانه در اوست و باغات بسیار دارد و در
مجموع خانهای آنجا آب روان و باغچه چون جنان است مردمش همگی شیعه مذهب و ملایم باشند و خالی از فرهی
نباشند و مقبره یکی از نبیرهای سید نعمة الله کرمانی قدس سره در آنجا مدفون است و محل فیض است و اولاد آنجناب
در آنجا با عزت و محترم و بر اهالی آنجا مقدم اند اما از معارف عرفان دور و از معالم ایقان مهجور اند عدد تفت
مشهور است در آنجا اقسام غذا خوب بعمل میاورند و گرمسیر و سردسیرش بمرتبه نزدیک که ما بین آن زیاده از هزار
گام نباشد فقیر را آن قصبه بغایت خوش آمده است دریغا که مردم صاحب معرفت در آن ولایت مشاهده نگشت
لهذا چندان توقف نکرده بزودی از آنجا در گذشت نظم غرض مرد مسافر بجهان دیدار است • ور نه این آب و علف

در همه جا بسیار است دیدار مرد خدا نه دیدار مردم دنیا از دیدار مردان حق دین افزاید و از دیدار اهل دنیا
دین بکاهد **ذکر تنکابن** بضم تا و نون و کاف مع الالف و ضم با و سکون نون ثانی از بلاد گیلان است مؤلف
تحفة المؤمنین از انجا بوده فقیر آن قصبه را مشاهده نموده است **ذکر تنکرم** قریه ایست خرم و باغاتش چون
ارم و هوایش سالم و آبش وافر است قریب پانصد خانه در او ساکن است قریه از مضافات شهر فسا من بلاد فارس است
گویند در انجا آتشکده بوده که در زمان ولادت حضرت رسول صلعم منطفی شده مردمش همگی شیعه مذهب و قومی بی
ادب و خالی از شرارت نباشند حال ایشان از نام القریه توان یافت **ذکر تعز** بضم تا و کسر عین مهمله و سکون
زاء معجمه قصبه ایست از بلاد یمن هوایش معتدل است در جبال واقع شده انهار جاریه دارد مردمش همگی زیدی
مذهب و قوم عرب اند حاکمش از جانب سلطان یمن معزولست **ذکر تهامه** نام دو موضع است در عرب تهامه
حجاز و تهامه یمن و هر یک محتوی است بنواحی چند و قرای دلپسند از اقلیم دویم هوایش گرم و آبش گوارا و دار الملک
تهامه یمن مدینه زبید است سکنه اش همگی عرب و اغلب زیدی مذهب اند بعضی بلادان بر ساحل بحر واقع شده
و بلده تعز از بلاد تهامه است بوستاهوی تهامه کرده بعضی ادعیه مشروطاست اهوی تهامه حجاز است
ذکر تکریت بفتح اول بلدیست از بلاد ربیعه و از توابع موصل از اقلیم سیم و هوایش گرم است فقیر ندیده **ذکر تونس**
بضم تا مع الواو و کسر نون و سکون سین شهریست از مدائن مغرب و ساکنان انجا قوم عرب و همگی مالکی مذهب اند
حدیقه پنجم در بیان حرف ثاء مثلثه بر خواطر مهر مآثر سیاحان کشور جبر و بر ضمایر معرفت مدار سیاحان بحار سخن مخفی
و مستتر نماند که در حرف ثاء مشهوری مشاهده نگشت که توان نوشت مگر نام چند موضع است که ناچار مرقوم میگردد
ذکر ثلج نام قریه ایست در دهشت مرج حبا القدس بدامن کوه عظیم اتفاق افتاده قریب دویست خانه در اوست
مردمش همگی عرب و شافعی مذهب اند **ذکر ثلا** بفتح ثاء و لام و سکون ها قصبه ایست از بلاد یمن بر سر کوه
قلعه محکم دارد از اقلیم دویم و هوایش سالم ساکنان انجا سادات بنی مطهر اند و مذهب زیدی دارند و چند قریه
مضافات اوست **ذکر ثقیل** ناحیه ایست از سرجین و سرجین از توابع صنعا است و مدینه صنعا دار الملک یمن
است ثقیل چند پاره قریه دارد و آب روان در خانهای آنجا جاری است گویند جای خوش آب و هواست
حدیقه ششم در بیان حرف جیم بر رای معرفت پیرای دانایان زمان و بر ضمیر فضیلت تخمیر دانشمندان دوران مخفی و
پنهان نماند که در حرف جیم بلاد عظیم و دیار جسیم دیده و شنیده شده است بعضی از انها مذکور می نماید **ذکر**
جابلسا و جابلقا در اخبار آمده که جابلقا شهریست در غایت عظمت در طرف مشرق و جابلسا مدینه ایست در
نهایت وسعت سمت مغرب مقابل جابلقا ارباب تاریخ چندان وصف نموده اند که عقل از استماع آن در وادی
حیرت سرگردان میگردد اما از اولاد آدم و از طوایف امم احدی ندیده و بحکم اخبار نبوی ثابت است و صوفیه

از تاویل میکنند و تاویل شیخ محمد لاهیجانی شارح گلشن راز همین تاویلات است وی گفته انچه بخاطر فقیر
قرار گرفته بی تقلید غیر آن است که اشاره بدو چیز است یکی جابلقا عالم مثالی است که در جانب مشرق ارواح
واقع است برزخ میان غیب و شهادت و مشتمل بر صور عالم پس هر آینه شهری باشد در غایت عظمت و جابلسا
عالم مثال و عالم برزخی است که ارواح بعد از مفارقت نشاه دنیویه در انجا باشند و جمیع اعمال و اخلاق حسنه
و سیئه دنیویه باشند که در نشاه دنیویه کسب نموده اند چنانکه در آیات و احادیث وارد است و این برزخ
در جانب مغرب عالم اجسام است و هر آینه شهری است در غایت وسعت در مقابل جابلقا است و خلق جابلقا
الطف و اصفی اند زیرا که خلق شهر جابلسا بحسب اعمال و اخلاق ردیه که در نشاه دنیویه کسب کرده اند اکثر انها
که مصور بصور مظلمه باشند و اکثر را تصورات که هر دو برزخ یکی است فاما باید دانست که برزخی را که بعد
مفارقت نشاه دنیا ارواح در آن خواهند بود ایمن از برزخی است که میان ارواح مجرده و اجسام واقع است زیرا
که مراتب تنزلات وجود و معارج ادوری چه انتقال نقطه اخیره بنقطه اولی در حرکت دوری متصور نیست و برزخ بعد
آن برزخیکه قبل از نشاه دنیوی است از مراتب تنزلات او را نسبت بر نشاه دنیوی اولویت است و آن برزخ که بعد از
نشاه دنیوی است از مراتب معراج است و او را نسبت با نشاه دنیوی آخریت است دیگر آنکه صوری که لاحق ارواح
در برزخ اخیر میشود بصور اعمال نتایج اخلاق و افعال و ملکات است که در نشاه دنیوی حاصل شده بخلاف
برزخ اول پس هر یکی غیر آن دیگر باشد فاما در این که هر دو عالم روحانی و جوهر نورانی غیر مادی مشتمل بر مثال
صور عالم اند باید مشترک باشند والله اعلم بحقایق الحال **ذکر جنوین** بفتح جیم و نون و کسر واو مع الیا و سکون نون
نام مهمه طایفه ایست از نصاری امتی عظیم و قومی جسیم اند بقدیم الزمان ملوک روم از ان طایفه بوده و دار الملک
قسطنطنیه بوده و سلاطین عثمانیه از ان گروه انتزاع نموده استماع افتاد که در این ایام بر خوانین کار روم خروج کرده
برودی شعله فتنه ایشان فرو نشست **ذکر جانیک** جائیست نیک و دیاریست بدل نزدیک و محتوی است
بر بلاد معموره و قصبات مشهوره و جنگلهای پر درخت و مسالک ان بسیار سخت همگی از اقلیم پنجم اکثر بلادش در
ساحل بحر اسود واقع است و طرف غربی اسلامبول قریب ده مرحله دور است و متهیات در انجا موفور است فندق
اند بار بغایت ممتاز و کتانش با امتیاز است **ذکر جام** قصبه ایست خجسته فرجام از بلاد خراسان آبش خوب و
هوایش خرم بنیانش از اقلیم رابع و اطرافش بعلاوش واسع و سمت غربی هرات و شمال باخرز واقع است قبل
از این شهری بوده بمرور ایام روی بخرابی نموده اکنون قریب هزار باب خانه در اوست و بیست پاره قریه مضافات
اوست باغاتش فراوان و غلاتش ارزان و مردمش حنفی مذهب بغایت متعصب و قریب پنجاه خانه شیعه امامیه در
انجا است و قلیلی از طایفه تکلو از طایفه قزلباش در ناحیه جام سکونت دارند و قبر شیخ احمد ژنده پیل بن حسن

تا اولاد جریر بن عبد الله البجلی انجامد و اتخلص صاحب ترجمه از الله یار دیبار خواسته من جمله خواجه ناصر الدین
خلیل الله و بخارا اولاد شیخ احمد جام است و مولانا نور الدین عبد الرحمن المتخلص بجامی از اجلا ظهور نموده نسبت
طریقت وی براین موجب است چنانکه خود در نفحات الانس که یکی از تالیفات اوست نوشته مولانا مرید خواجه سعد
الدین کاشغری و او مرید خواجه نظام الدین خاموش و او مرید علاء الدین عطار و او مرید خواجه بهاء الدین نقشبند
و او مرید امیر سید کلال و او مرید محمد بابا سماسی و او مرید خواجه علی رامتنی و او مرید خواجه محمود فغنوی و او مرید خواجه
عارف ریوکروی و او مرید خواجه عبد الخالق غجدوانی و او مرید خواجه ابی یعقوب یوسف همدانی و او مرید ابو علی فارمدی
و او مرید شیخ ابو القاسم کورکانی و او مرید شیخ ابو عثمان مغربی و او مرید شیخ ابو علی کاتب و او مرید شیخ ابو علی رودباری
و او مرید شیخ جنید بغدادی و او مرید شیخ سری سقطی و او مرید شیخ معروف کرخی و او مرید دربان علی بن موسی الرضا
علیه الاف التحیة والثنا است قاضی نور الله شوشتری و بعضی از علماء اثنی عشری نسبت طریقت جامی را با بو بکر خلیفه
اول میدهند و میگویند سلسله نقشبندیه با بو بکر بن ابی قحافه میرسد این سخن اصلی و ماخذی ندارد زیرا که فقیر از
فقرای نقشبندیه شنیده و در کتب [illegible] و بین مشایخ سلسله ایشان در کتب صاحبان طریقت ثبت شده
ملا جامی بین طریقه که مذکور شد در کتاب نفحات مرقوم نموده است بلی جامی در نفحات نوشته که خواجه بهاء الدین نقشبند
قبل از آنکه بخدمت امیر سید کلال رسد ریاضت کشیدی و سلوک کردی و مجاهده نمودی تا آنکه بعزت خواجه حضرت
رسید و بهاء الدین تلقین ذکر تهلیل فرمود و خواجه نقشبند مدتها بآن مشغول بود چون بخدمت امیر سید کلال
رسید و احوال خویش را معروض کرد امیر سید کلال فرمود اینچه خواجه حضرت فرموده بدان عمل نمای و معمول دار
از این کلام مستفاد میشود که انتساب سلسله نقشبندیه بطریقت رضویه محض فرمودن سید کلال است بخواجه
بهاء الدین که تلقین خواجه حضرت را معمول دار و مجرد گفتن این کلام سید کلال سلسله خود را منسوب نموده انتها
معرفت بروفق قانون مشایخ سلاسل کثرهم الله تعالی نسبت طریقت نقشبندیه محض گفتن امیر سید کلال صحیح
و مقبول طبع محققان طریقت نمیباشد تفصیل این در کتب مبسوطه حواله است دیگر آنکه اگرچه مولانا جامی لطفها
عرفان فرموده که مصرع صد شکر که نه شیعه و سنی ئیم اما از اهل سنت و جماعت بوده و بطریقه ابو حنیفه عمل
می نموده بوجوه چند اول آنکه مشایخ سلسله مولوی تا خواجه نقشبند بی شک و شبهه حنفی مذهب بوده چنانکه
خود در نفحات ذکر نموده نظم هر که او همرنگ یار خویش نیست عشق او جز رنگ و بوی بیش نیست دوم مشایخی که
ایشان کالشمس فی وسط السما اشکار بوده در نفحات بذکر احوال ایشان التفات نموده و چند کتاب را بذکر طایفه
نقشبندیه فرموده بیت منع مهر چون توان کرد یار خویش را هر که جبی دوست دارد دوست دارد خویش را سیم آنکه در کتاب
شواهد النبوه که یکی از مولفات اوست در کشف و کرامات و خوارق عادات خلفاء ثلاثه چندان شرح و بسط داده

وزبان

و زبان مبالغه کشاده که بعضی سخنان بی اعتراف نموده اند که جهانا انها موضوع است چهارم آنکه در کفر ابو طالب
رضی الله عنه بغایت کوشیده و چشم از حق پوشیده است چنانکه در سلسلة الذهب که یکی از کتب منظومات اوست
گفته نظم بود بو طالبان تهی زنسب مر نبی را عم و علی را اب خویش نزدیک بود با ایشان نسبت دین بیافت
با خویشان هیچ سودی نداشتن نسبش شد مقرر در سقر چو بو لهبش امثال این سخنان دلالت صریح دارد بر سنی بودن او
چنانکه رساله منظومه اعتقادیه او نیز بر مذهب ابو حنیفه بودن او دلیلی است ساطع و برهانی است قاطع بنابران
شاه اسمعیل صفوی که قریب العهد مولوی بود هنگامی که تسخیر بلده هرات نموده قبر مولوی را منهدم ساخت و آثار
عمارت و مزار وی را بر انداخت جمعی از جاهلان شیعه که باحوال مولوی اطلاع ندارند او را بر مذهب تشیع مسلم
دارند و بعضی برآنند که مولوی نخست از اهل سنت و جماعت بوده و در آخر عمر مذهب امامیه اختیار نموده و قصیده
که در حین ورود نجف اشرف در مدح امیر المومنین ع گفته دو بیت آن قصیده شاهد آرند نظم اصبحت زائرا لک
یا شحنة النجف بهر نثار مرقد تو نقد جان بکف چو بوسم آستانه تو در حال بو دو دیده اشک عذر تقصیر ما سلف
این قول بی اند و وجه سقیم است نخست آنکه اصفی دختر زاده مولوی احوال سفر حج مولوی را جمع نموده در انجا
نوشته که چون مولوی بدار السلام بغداد رسید جمعی از اهل تشیع اعتقاد مولوی را دانسته نسبت بوی کمال
ضغینه بظهور رسانیدند و غوغائی عظیم بر سر تا اوردند نزدیک بود که مولوی را دیه بیمای دیار عدم کرد جمعی دیگر
حمایت نموده از ان مهلکه نجات یافت و هم در آن نزدیکی بزیارت مشهد حسین و نجف اشرف شتافت و قصیده در مدح سید
الشهدا ع در سلک نظم کشید این هم دخل باعتقاد ندارد دیگر آنکه مذکور شد که مولوی سنی بوده نه منکر خلافت
سرور اولیا زیرا که اهل سنت و جماعت انحضرت را خلیفه بر حق دانند و انجناب را امیر المومنین خوانند سیما ارباب
طریقت که غالب سلاسل طریقت ایشان بان زین ایمان میرسد چگونه مدح انحضرت را ننمایند و زبان بثنای انجناب
نگشایند و حال آنکه هر فرقه بزبان خویش انجناب را مکان را ستوده اند و جمیع فرق اسلام بزرگی انحضرت اعتراف
نموده اند در طریق مدح و ثنای انجناب را بیموده اند حاصل آنکه اگر کسی مولوی را سنی سنوی گوید بعید نخواهد بود
فقرا معرفت انتما بر آنند که مولوی جامی در عرفان از اصحاب قال بوده نه از ارباب حال بلی حال مردی دانشمند و شاعری
پایه بلند بوده و بعدد جامی کتاب تالیف نموده ابجد از تالیفات او بنظر رسیده براین موجب است بهارستان و
دیوان قصاید و غزلیات و لوایح و شواهد النبوه و نفحات الانس و رساله مناسک حج و فواید ضیائیه فی شرح مشکلات
الکافیه و رساله معما و مناقب مولوی و شرح دو بیت مثنوی و سلسلة الذهب و تحفة الاحرار و سبحة الابرار و یوسف
زلیخا و لیلی مجنون و سلامان و ابسال وفاتش در سنه هشتصد و نود و هشت هجری روی نمود ذکر جند بضم جیم
لفظ جند در لغت بمعنی لشکر است و در اصطلاح اول شخصی است از توران که با کمال جندی مرید شیخ نجم الدین کبری

از آن دیار بوده دویم آنکه بلاد شام پنج جند است و هرچند آن محتوی است بر بلاد بسیار و امصار بی شمار هریک
در موضع خود مذکور شده و میشود **ذکر جاجرود** نام قریه ایست در دهفرسخی طهران و بقولی نام محلی است پر نزهت
نزدیک کوه دماوند هوای خوش دارد **ذکر جوین** ولایتی است دلگشا و ناحیه ایست بهجت فزا آبش خوشگوار و هوایش
سازگار و هوایش سازگار طولش از جزایر خالدات **سوف** و عرضش از خط استوا **لح** از بلاد خراسان مردمش همگی
اهل ایمان ارباب معرفت از آنجا بسیار برخاسته اند من جمله عبد الملک امام الحرمین شافعی مذهب و سعد الدین
مرید نجم الدین خوارزمی از آنجا بوده اند **ذکر جکوت** بفتح جیم و سکون میم جزیره ایست بغایت بزرگ در خط استوا
واقع شده نزدیک بکشور چین اتفاق افتاده فقیر مشاهده نکرده است **ذکر جیلم** بفتح جیم قصبه ایست از صوبه
پنجاب نزدیک برودی که بدان قصبه منسوب است دوسه هزار خانه در اوست و چند پاره قریه مضافات اوست
اغلب هندو و قلیلی حنفی مذهب اند آن قصبه در زمین هموار اتفاق افتاده و جوانب اربعه اش گشاده است از اقلیم
سیم و هوایش ملایم و آبش فراوان و غلاتش ارزان است فقیر هنگامی که از آنجا عبور نموده دو شب توقف کرده در
گذشت تکیه جهت آسایش فقرا بنایت دلگشا کنار رود واقع است **ذکر جهرم** بفتح جیم قصبه ایست شهرمانند از
بلاد فارس مسافت پنج مرحله از بندر شیراز دور است و بعلت آن ذکر حرارت هوا مشهور این قصبه در زمین
هموار واقع و سمت شمالش واسع است و بوده گرمسیر بنی فی الجمله بیمار و خرمای شاهانی باامتیازات قدیم
الایام شهری بوده اکنون دو سه هزار خانه در اوست و چند پاره قریه مضافات اوست مردمش شیعه مذهب عموما
از معارف آن دور و از عوالم مردمی مهجور اند در کمال بی ادراکی بیلاهی حسب و لئامت طبع مبتلا و از
غایت دنائت طبع و پستی همت رسم و عادت ایشانست که کیسه تنباکو بجیب نهاده بهر محلی که رسند بدست
خویش قلیان ترتیب داده بکشند با وجود عدم هوش دشمن فقرا و علما و عرفا اند کسی که قابل تعریف باشد
مدح و ذم دیده نشد **ذکر جوم** دو منزلی جهرم است بلوکی بدآب و هوا بغایت گرم است و مردمش همگی شیعه مذهب
و جوان سیرت اند تنباکوی اعلا در آن ناحیه میشود **ذکر جره** سر منزلی شیراز اتفاق افتاده لهذا این بیت در
حق شیراز گفته اند **بیت** از خطه شیراز کشایش مطلب کز زیر کره باشد و از بالا اسد جره در لغت فرس یعنی
گربه است **ذکر جی نگر** لفظ جی در لغت هند بمعنی جان است و نگر بر وزن مکر معنی شهر است یعنی جان شهر مکانیست
دلگشا و بلده ایست روح افزا از اقلیم سیم آبش خوب و هوایش خرم از کشور هندوستان و زیباترین بلاد آن
در زمین هموار اتفاق افتاده و جوانب اربعه اش گشاده است بانی آن شهر جی سنگ ولد جی ست رای بود
و در زمان محمد شاه هندی بشکل شطرنج دوازده هزار خانه از سنگ تراشیده و باروئی از سنگ بر آن
کشیده و نادرین قلعه در غایت متانت احداث نموده و دولتی که در مدت سه هزار سال از آبا و اجداد راجه جمع نموده بود

بر آن صرف کرده و در مدت سی سال چنان شهری انجام آورد که دیده گردون مانندش ندیده و گوش زمانه مثل وی
نشنیده جمیع دیوار و جدار و عمارات و قصور آن شهر یکسان و درها و ابواب خانها و سایر عماراتش محاذی یکدیگر
کوچه و بازارش وسیع و بسنگ مفروش و جویهای از سنگ تراشیده ساخته آب روان از میان جاری و در همه
خانهای آن بلده سایر باغات نیکو و بساتین چون مینو و تکایای دلگشا و سیرگاههای بهجت فزا خارج از حد
احصا است سکنه اش اکثر معتقد راهند و قلیلی حنفی مذهب اند **ذکر پرتاب چند** بن راجه سورت سنگ
بن جی سنگ بن جی ست رای از راجهای عظیم الشان و دانای والا مکان بود بکثرت دولت و بسط مملکت و دوام
سلطنت از ملوک زمان کسی با او برابری نمینمود مدت سه هزار سال میشود که آبا عن جد بطریق ارث حکومت در
خاندان راجه مذکور میباشد و هریک از سلاطین اسلام بر کشور هند مستولی گشته معتقد شده اند با رسم حسن
معاشرت و وفور عدالت ایشان حکومت را بدان خاندان مسلم داشته اند زیج جی سنگ که معمول به اهل ایران
و توران و ممالک هندوستان است جد اعلای آن راجه در زمان دولت محمد شاه بسته و اتمام نموده است راقم
گوید راجه پرتاب چند را ملاقات نموده و چند گاه مهمان آن راجه قدردان بود سبب ملاقات آنکه فقیر مدتی در
جنگل نواحی آن دیار با اهل ریاضت بسر برده بعد از آن میل بعمرانات کرده در آن هنگام بهنر و عور و از معارف دنیوی
مهجور بود در خارج آن شهر تکیه از جماعت هندوان رفته منزل نموده در گوشه نشسته در خوف مسکن که بدان اتفاقا
راجه بعزم تفرج بر آن مکان آمده بعد از سیر و گشت جهت تفقد حال مرتاضان و درویشان بدان تکیه وارد شده یکان
یکان فقرای هندوان را پرسش نموده از سخاوت و جود خویش هریک را محظوظ و بهره ور فرموده چون دور درویشی
و جام تفقد براقم رسیده نزدیک من آمده نگاه بسیار فرموده آنگاه از ترجمان که مسلمان و یکی از ملازمان او بود استعلام
نمود که این شخص گوشه نشین کیست و نشستن وی در این گوشه موجب چیست ترجمان بعد از استفسار از راقم
معروض داشت که از فقرای معقول و از بلاد ایران است راجه بعد از استماع آن کلام نزدیکتر آمده در حضور فقیر
نشست و ابواب سلطنت و بزرگی در بست و طریق غریب نوازی و کوچک دلی بگشاد و زبان تفقد و پرسش حال
بگشود ترجمان گفت مهاراج یعنی راجه راجها میفرماید که خوش آمدی و از آمدن بدیار ما بهره شدی فقیر عرض
نمود که خاندان راجه چون آفتاب است و وجود راجه چون شعاع و روشنائی آن آفتاب برج را بخاک گدا
امثال ما فقیران نادر باید و بی التفات راجه بر ما نباید غریب نباشد چون ترجمان مضمون کلام را بعرض راجه
رسانید راجه از شنیدن آن سخن چون گل شگفتن آغاز نمود و کلمات چند بیان فرموده ترجمان گفت مهاراج میفرماید
از آن شهری که باید آمدی ما را در آمدی بنزل خوش آمدی و قدم بقدم رنجه شدی و خاک ما را سعادت
بخشیدی و زمین ما را شرف کوه پایه ساختی فقیر عرض نمود که در همان راجه بسان ماه و ذات راجه روشنائی آفتاب

کر بهمه تابد و همه کس از دیدار آن خوشی یابد و در آن حرارت آفتاب بود و از گرمی در آن نباشد و همه از متاع هیچ
آن خرم شوند پس در اینحال که مهاراج صاحب تاج امثال ما درویشان را بنوازد و از خلق عظیم خویش خرسند سازد
بعید نباشد چون ترجمان مضمون کلام را در حضرت مهاراج عرض کرد و مفهوم سخن را بر رای معدلت پیرای
روشن ساخت راجه از شنیدن آن کمال انبساط یافت و غایت بهجت برو روی نمود و سخنان چند بترجمان تقریر فرمود
ترجمان گفت راجه میفرماید که اقبال ما یاور بود و شاهد بخت ما چهره گشود که بکشور ما تشریف آوردی و بوستان
دولت ما را خرم کردی و از لقای تو دیده ما روشن و فضای خاطر ما چون گلشن شد و از حسن تقریر و کلمات دلپذیر
تو صفائی حاصل آمد و جمال دولت ما را زینت دادی و از آمدن خود بر ملک ما منت نهادی فقیر عرض نمود که
خاندان راجه چون موسم بهار است و ذات راجه نیّر آن بهار است که هزاران گل و سنبل بر دمید و هزاران درخت
و شکوفه سبز و خرم میشود و از دیدار آنها خورد و کلان و کافر و مسلمان و همه جانوران محظوظ میشوند و از دیدن ریاحین
و گلهای رنگین مردم فیض می یابند و همچنین ذات راجه بچندین گلهای اخلاق حمیده آراسته و بچندین ریاحین افعال
پسندیده پیراسته و با ثمار مکارم مثمر و میوهای مراسم بار دو رسته و همه کس از آن فیض میگیرند و بهره ور میشوند دوم
آنکه حرارت آفتاب بعد زحمت تاریکی شب آسایش میکند و در مهد فراغ استراحت مینماید پس در اینحالت اگر
مشام حال امثال ما فقیران از انوار ریاحین نوازش معطر نماید و دماغ خاطر ما درویشان از گلهای التفات معنبر
فرماید عجب نباشد و بدیع ننماید چون ترجمان مفهوم سخنان را بر ضمیر معدلت تخمیر راجه معروض کرد اینمهاراج از
مضمون کلام خرم گشته بواسطه ترجمان فرمود که از فحوای تقریر تو چنان مستفاد میشود که بجانب ما میل کرده
و بسوی ما اقبال نموده فقیر این مصرع را خواند و ترجمان مضمون آن بسمع راجه رسانید مصرع هر که چیزی دوست
دارد دوست دار خویش را راجه فرمود اگر چنین است پس مراد ما خواهی بود فقیر بواسطه ترجمان سؤال نمود که
مراد راجه چیست راجه بوسیله ترجمان فرمود که مراد ما آن است که چندی پیش ما باشی و مهمان ما شوی راقم
سر تسلیم پیش آورد آنگاه راجه امر کرد که فیل سواری بیارند فیل را آوردند هر دو بر حوضه فیل سوار شدیم و
بتمهی آمدیم و مدت سه ماه راقم را نگاه داشت و از دقایق مهمان نوازی دقیقه مهمل و معطل نگذاشت و اگر
مجموع محبتهای راجه را ذکر نمایم باعث ملال ارباب حال خواهد بود و بین شاید مستمعان حمل بر اغراق نما
نمود ذکر جمو بفتح جیم و ضم و تشدید میم مع الواو از بلاد قدیمه و مدائن عظیمه صوبه پنجابست قدیم الزمان
بغایت معمور و آباد بوده و بمرور دهور روی بخرابی نموده اکنون قریب شش هزار باب خانه در اوست و نواحی دلپذیر
و قرای حصبه مانند مضافات اوست مردمش اکثر هنود دیگر طایفه سنک و قلیلی حنفی مذهب اند ارضش کرم و هوایش
خرم و از اقلیم سیم است شهری قریب بکوهستان واقع و جوانبش فی الجمله واسع است از کشمیر ده مرحله دور و سمت

جنوبیان اتفاق افتاده و جمیع مشتهیات در آنجا مهیا و آماده است دلبرانش چون ماه و جوانانش دلخواه اند بازار
عشقبازی در آن دیار گرم و کالای زهد و ورع کاسد است ذکر جلندر بفتحتین و سکون نون و فتح دال و سکون
را بخت قصبه دلکشا و مقامی خرم ده استان قصبه در زمین هموار اتفاق افتاده و جوانب اربعه اش بغایت
گشاده است محتوی است قریب پنجهزار خانه معمور و اینجه دلخواه هندوان موفور است آبش گوارنده و هوایش فرخنده
و خاکش طرب انگیز و زمینش ملاحت خیز از اقلیم سیم سکنه اش اکثر هندو و دیگر حنفی مذهب و قلیلی شیعه امامیه اند
قصبه از بلاد صوبه پنجاب است مابین لاهور و دهلی واقع شده هنگام زمستان و بهار در سنک گلستان کشمیر و قندهار
است جوانانش با معرفت و پیران با معرفت در آن دیار دیبا دیده شد ذکر جگادری در کنار رود گنگ واقع و جوانبش
آن محل با هر دو اویس کوه و جبل عظیم طرف شمال آنجاست و جگادری قریه دلکشا است قریب هزار خانه در اوست در آنجا
بتخانه ایست در مذهب هندوان بغایت عظیم الشان است و آب گنگ از کنارش میگذرد و آن مکان محل شریف طایفه
هندوان است سالی یکدفعه جمعیت و ازدحام تمام در آن مقام میشود و در آب غسل میکنند و بعضی مرتاضان خود را در آن
آب غرق مینمایند جهت رضای باری تعالی رسم و آئین هندوان و مذهب و ملت ایشان آنست که چون سالی بجای آرد
استطاعت آنجا بیایند مردان ایشان ریش و زنان موی سر بتراشند و در آن آب غسل نمایند و عبادات و مناسک چند که
مخصوص آنجاست عمل آرند بزعم خود حاجی شوند گویند آب گنگ از انهار بهشت و یکی از بزرگان قوم دعا کرده آب گنگ را
بزمین آورده است تفصیل آن در کتاب جوک مسطور است فقیر هنگام جمعیت و ازدحام هندوان در آنجا بوده و سیر و
تفرج نموده جوکیان و سناسیان و بیراگیان از بلاد بعید هندوستان آمده اند و جمعیت کرده اند دیدن و عجب
ایشان رسیده است ذکر جانپور از توابع دار الملک دهلی است بعضی آنرا جونپور گویند بنیاد آباد مشهور است
و راقم ندیده ذکر جنگ سیال از ناحیه ملتان و از نواحی بخت تو امان است آبش خوشگوار و هوایش سازگار خاکش طرب انگیز
و زمینش ملاحت خیز دلبرانش بصفت حسن و جمال موصوف و بغنج و دلال معروف اند در صباحت منظر و ملاحت پیکر و
حسن صوت و خوبی آواز در کشور هند مشهور باشند قطعه خوبی حسن و خوبی آواز هر یکی میبرد بتنها دل چون شود جمع هر دو
در یکجا کار صاحبدلان شود مشکل فقیر هنگام عبور خاک آنجا چند یوم فقیر را مهمانی نمود الحق طرفه مهمان نوازی
و غریب پرور بودند سکنه آنجا اکثر و معتقد حنفی مذهب اند و دیگر هندوان و قلیلی دیگر زیاده اهل ایمان اند
ذکر جهانگیر نگر لفظ نگر در اصل نغر است یعنی شهر اسم وی قدیم الایام ذاکر بوده گویا جهانگیر ابن اکبر شاه
وسعت و عظمت آن شهر کوشیده و بنام خویش موسوم کرده یعنی است اکنون بین داکه نامند شهری بزرگ و مدینه
سترگ است در کنار رود عظیم واقع و اطرافش واسع از اقلیم دوم و هوایش بد و آبش وسط و مردمش خوب و محتوی
عمارات مرغوب قریب بیست هزار خانه در اوست و نواحی خرم و قرای مسرت توام مضافات اوست اکثر مردمش هنود

ومعتقد اهل ایمان اند وطایفه حنفی مذهب نیز فراوان اند حکام انجا از طرف فرنگان اند اقسام نعمتهای الوان در انجا
موفور و میوه های کرمسیری نامحصورات بارچهای لطیف و سفید و نفیس از دیبا در انجا بافند که در عالم مخصوص
بدان دیارات و باطراف و اکناف عالم میبرند و بعضا اعلامیخرند انتهی ان بلاد بنگاله و سمت شمال کلکته و
مسافت هفت مرحله دور و خصوصیات ان بلد نامحصور است ارباب معرفت در ان ولایت بسیار دیده شد بذکر
دو نفر ایشان اقتصار مینماید ذکر نواب نجم الدوله نصرت جنگ این نواب جسارت خان امیری بود والاشان و نوئی
زن با مکان بزیور فضایل و کمالات آراسته و از افعال نکوهیده و ناپسندیده پیراسته بود در عدل و سخاوت و فضل
و اتقا و حلم و صفا کوی سبقت از امرای زمان میربود با دوستان و دیر دوستان و ندیمان و غلامان و
ملازمان باحسن وجه سلوک مینمودند ندیمان لبیب و مصاحبان ادیب و غلامان مدبر و پیشکاران موفر داشت
و از لوازم ملکداری و حکومت گذاری و رعیت داری و پرستاری دقیقه مهمل و معطل نمیگذاشت با فرقه
علما و زمره عرفا و طایفه حکما و جمهور برایا طریق پسندیده سلوک کردی و مراسم تعظیم و تکریم و توقیر و رعایت ایشان
بکمال اهتمام بجای آوردی نیز از امیر معرفت مصیر با ارسطو جاه خطاب مینمودی الحق کنجایش هم داشت دوازده
هزار جلد کتاب در هر علم و باب بخزینه داشت همگی را بنظر مطالعه آورده و تتبع کرده بود و هرگز اوقات گرامی را
باباطیل و ضایع نمینمود شصت نفر ندیم و مصاحب داشتی و هر یک کس از ایشان در علمی و کمالی ماهر بودندی و هر روزی
مقرر فرموده بود که پنج کس از ایشان بمجلس حاضر شدندی و حسب الامر در آن روز متحصص و معین بودی و هر که
در محفل انتهی بر کلمات لغو و مضحک مذکور نگشتی و هر روز زیاده از چهار ساعت بامور ملکی می‌پرداختی و دران
مدت اندک مهام انام را بر وفق دلخواه ساختی نوبتی فرمانفرمای بنگاله را که در لغت فرنگ لاد و لات خوانند
اکنون بلاد هندوستان از طرف پادشاه انگلیس شهریار انجا را ست بدان که دعوت فرمود خود و امرا دولت
منکاثر بان صوب [illegible] فقیر نیز دران محفل حاضر و در قرب نواب نشسته بود در ان زمان در عنفوان شباب بیست
بیست ساله بود [illegible] بسوی فقیر نظر تعجب و در مقام حیرت می‌نگریست نواب مالک رقاب در عالم
فراست دریافت فرمود که نظر کردن فرمانفرما از جهت حیرت خواست فقیر را امر فی بطریق حسب فرموده باشد
لاجرم راقم را مخاطب ساخته پرسید که جوین کجاست و از چه اقلیم است فقیر عرض نمود جوین ناحیه ایست از خراسان
و از اقلیم چهارم دیگر باره سوال فرمود چند پاره قریه دارد و مردمش چه مذهب دارند و چه میوه حاصل میشود
فقیر معروض داشت که قریب چهل پاره قریه در اوست و از میوها اکر دکان و ندو الوی ان ناحیه نیکوست و مردمش
مذهب امامیه دارند و جماعت بخاری از طایفه قزلباش در انجا سکونت دارند و دیگر باره فرمود که از زبانها کی
کیست فقیر عرض نمود که معلوم نیست و نمیدانم کدام کس بنا نموده زبان نواب از استماع لفظ نمیدانم دگرگون گشته

ازروی تعریض فرمود که نمیدانی فقیر جواب داد که نمیدانم ازان امیر معرفت مصیر از لفظ نمیدانم فقیر بغایت دلگیر گشت
و قصد نواب ان بود که فقیر گفته باشم که در خاطر نیست فقیر بطریق صداقت گفت نمیدانم نواب در غایت ملال
و تغیر حال فرمود که جای نمیدانم در قرب من و پیکر من نوشتن نیست بلکه جای نمیدانم در قطار خدام ایستادن و دست
بر سینه نهادن است فقیر عرض نمود که چون همت عالی نواب بر تربیت فقیر بدین غایت و اهتمام امیر با استکمال و تکمیل
حقیر بر این مرتبه است امید صادق و رجا واثق است بدرجه کمال رسیده و از جمله اهل دانش گردیده باشد فرمان
فرما از استماع تقریر فقیر خرم گشته انعام لایق مقرر فرمود فقیر گفت الحمد لله والمنه از توجه نواب مرا بهیچ وجه من الوجوه
احتیاج نیست و جمیع ما یحتاج اماده و مهیا است هر چند سعی نمود فقیر دست قبول بر ان ننهاد چون مجلس بنهایت
انجامید سرکار کتابخانه را احضار فرموده امر نمود که فهرست کتب با فلان کس تسلیم نمای و انچه خاطر خواه اوست
تصرف نماید و انچه لایق شان ان امیر قدردان دان اکرام و احترام نسبت بفقیر بود بتقدیم رسانید یکی از ندما که عاشورا خان نام بود
و از جماعت افشار بود معروض داشت که امروز در حضور فرمانفرمای نسبت بفلانی تغیر فرمودی و زبان بتعریض گشودی
سبب ان چه لفظ نمیدانم بود و حال انکه در کشور ایران فرقه حکام و عمال همگی نادانند و جمهور امرا و وزرا و صدور
اندیار از لباس معرفت عور و از عالم دانش و کمال و معرفت مهجور اند بلکه در تکلم بومیه قاصر و فهم ایشان فاتر است
چنانکه بسیاری از اعاظم و اکابر و اعیان مملکت ایران مشاهده شده قطع نظر از کمالات انسانی و فضایل نفسانی
که ندارند در مکالمه و تقریر قصور موفور دارند و عقل زاعق و شعل زاشلغ و لطف را الفت و فراصه را فلاروا
و مکروا فزاک و امثال ان چندان سخنان نامربوط و پریشان بزبان ارند و گویند و شنوند که اگر بتحریر آید دفتر
دفتر نگنجد و این گروه پریشان گویان صدر نشین و عزت گزین اند در رتق و فتق و قبض و بسط و ضبط و ربط مهام
انام کشور ایران بدست ایشان است عجیبتر انکه دانشوران ایران و دانایان ان مملکت باوجود انکه میدانند که نادانی علم
معرفت و با وجود جهالت اکثر ایشان دلاک زاده و حلاق زاده و نون تابی و موی تاب و هیزم کش و زکال فروش و
حمامی و حجامی بوده اند و ایشان از نجابت صوری عری و از معارف معنوی بری اند مع هذا انکروه مکروه را تمکین
میدهند و بغایت توقیر مینمایند و سخنان پریشان انها را مصغی دارند و اقوال باطل ایشان را حق شمارند و
زمره حق پرستان ترجیح میدهند و اگر ظلمی و ستمی برمیدوستان نمایند بتحسین میگرایند چنانکه قاسم خان نام
حاکم قومشه چندان بر ظلم و جور و فسق و فجور شغف دارد که بتقریر راست نیاید و خرد خورده دان از کثرت استماع
او بر مناهی و ملاهی حیرت مینماید مع هذا دانشمندان ایران او را تمکین دهند و افعال زشت او را تحسین نمایند چون
نواب معرفت انتساب این کلمات را استماع نمود در جواب همین قدر فرمود نظم مه فشاند نور و سگ عوعو کند هر کسی
بر طینت خود میتند ذکر نواب غالبه شمایله حلیم النساء بیگم بنت نواب صادق علی خان قبل ازانکه بنواب جسارت خان

دیار شناید و بران مملکت استیلا یابد والده فرخنده گوار نواب عالیه فرمانفرمای آن دیار بود و در اکثر محامد اخلاق و محاسن
افعال گوی سبقت از امرای آن دیار می‌ربود چون نواب صادق علی خان فرزند کوچک است لهذا اجازت خان لوای حکومت در
آن ولایت برافراشت و در جهل پاره قریه معموره جهت مدد معاش بنواب عالیه مسلم نمود مخفی نماند که از اصناف نسوان بحسب صورت
و کمال و حسن احوال و صباحت منظر و ملاحت پیکر و حلاوت گفتار و حسن رفتار در عالم سیاحت مانند آن مجموعه خوبی
ندیدم گویا دایه روزگار مثل آن در آغوش ندارد در مهد روزگار چون کمتر پرورده باوجود کمالات صوری و معنوی و کثرت
دولت و وفور مکنت و افزونی جاه و بسیاری دستگاه با ارباب حال و اصحاب کمال مایل بودی و بصحبت دانشمندان
و اهل عرفان شعف تمام نمودی و در پس پرده با ایشان صحبت داشتی و محفل آراستی و ارباب معارف را خواستی با
ایشان بسر بردی و با ایشان مباحثه کردی و از هر مقوله از ایشان پرسیدی با فقیر بغایت اظهار محبت نمودی و
باب الفت گشودی و در اثنای مکالمه اشعار مناسب خواندی و ابیات مشکله پرسیدی و احادیث و آیات قرآن خواندی
و معنی آن سؤال نمودی حکایات نواب عالیه دنیا و تقریر همه دشوارست زیرا که انچه برهنه خیال آید عشر آن عشیر دیده
شاهده نماید و انچه دیده مشاهده کند عشر آن بزبان نیاید و انچه بزبان آید هزار یک آن بتحریر نتوان نمود ذکر جرجه
بکسر اول و سکون را و فتح جیم ثانی و سکون ها قصبه ایست از مضافات کشور مصر و ده مرحله از دار الملک قاهره دور
قدیم الزمان بغایت معمور بوده اکنون قریب چهار هزار خانه خوب همگی سرطبقه در اوست و نواحی و املاک مضافات آن
گویند قدیم الایام آن شهر دار الملک بلاد صعید بوده ما بین دو کنار رود نیل واقع و جوانب آن عریض و واسع آبش خوب
و هوایش گرم است حبوب و غلات و ثمارش فراوان و آنجا بسیار است مردمش اغلب شافعی مذهب و طایفه عرب اند عموما
خالی از مردمی نباشند و اشخاص نیک محض و مسوده سیر در آن دیار دیده شد ذکر جیرون بفتح جیم مع الیا و ضم را
مع واو المجهول و سکون نون بمعنی از اجیرون بخوانند چون مزار کثیر الانوار حضرت ابرهیم و حضرت اسحق و حضرت
یعقوب و حضرت یوسف و ساره زوجه حضرت ابرهیم علیهم السلام در انجا واقع شده لهذا آن قصبه را خلیل الرحمن
و خلیل قدس گویند از بیت المقدس مسافت پنج فرسخ دور و محتوی است قریب هزار و پانصد خانه معمور و بر یازده قریه
مضافات اوست آبش از قنات و معتدل و هوایش بگرمی مایل آن قصبه در زمین پست و بلند اتفاق افتاده و خوابی
اربعلوش ذی الحلیه گشاده است و سمت جنوب بیت اللحم و بیت المقدس واقع شده مردمش شافعی مذهب همگی قوم
عرب اند عموما غریب نواز و خوش برخورد و بصفت صلاح و سداد موصوف و بجود و کرم معروف مقابر انبیا عظام
در آن قصبه واقع است و عمارات آن از سنگ رخام در غایت استحکام و سر تربت آن بزرگواران ساخته اند و سنگهای
دو گزی و سه گزی و پنج گزی تراشیده در دیوار و جدار آن طرح انداخته اند الحق عقل در دیدن آن از مشاهده آن
در سنگلاخ حیرت عاجز اند بعضی گویند از بناهای حضرت سلیمان بن داود است که عفاریت بفرمان آنحضرت

ساخته اند

ساخته اند و بر سر تربت آن بزرگواران لنگر جهت اطعام فقرا و مساکین برپاست و صبح و شام منادی ندا کند که طعام
حاضر است ارباب حاجت بیایند فقرا و کسان آمده می‌خورند و میبرند این رسم از زمان حضرت ابرهیم تا حال
استمرار دارد و تا قیام قیامت مستمر و بر دوام خواهد بود ذکر جنین بضم جیم و فتح نون مع الیا و سکون نون ثانی
معرب جنان است قصبه ایست از بلاد کنعان از کشور شام و مقامی است جنت مشام و در وی سه هزار خانه در اوست
و چند پاره قریه معموره مضافات اوست باغات بسیار دارد آبش از قنات و هوایش بهجت آیات است آن قصبه را
یهودا ولد حضرت یعقوب ساخته و عمارات نیکو طرح انداخته و چشمه بزرگ در میان شهر جاری و در اکثر خانها
ساریست مردمش شافعی مذهب و قوم عرب اند و طایفه ملایم و با ادب اند ذکر جبل عامل ولایتی است از
اعمال شام بغایت معمور و مشتمل است بر نا محصور سمعانی در کتاب انساب گفته که جبلی نسبت بجبل و این
نسبت بسیار است در هر اقلیم چه بعضی بجبال همدان منسوب است و بعضی بخراسان و هرات مانند عبد الواسع
جبلی شاعر مشهور و بجبیله نیز این نسبت واقع است فقیر گوید که ناحیه ایست که سمت غربی مایل بجنوب دمشق اتفاق
افتاده و مسافت چهار مرحله دور است ناحیه ایست خوش هوا و آبش گوارا از اقلیم سیم و محتوی است بلدت
پاره قریه معموره مردمش همگی شیعه مذهب و طایفه عرب اند و در شرایع اسلام درجه عالی دارند و باوجود
تسلط سنیان تقیه جایز ندارند و گویند مصرع در مشرب ما تقیه و توریه نیست مجموع قرای جبل عامل در
کوهستان واقع شده و دار الاماره آن دیار مدینه صور که در کنار بحر اتفاق افتاده فیثاغورث حکیم و اقلیدس
از شهر صور بوده اند و از انجا ظهور نموده اند و شیخ زین الدین از علما امامیه و صاحب تصانیف کثیره و شیخ بهاء
الدین صاحب کتب مفیده از آن دیار بوده اند فقیر چندگاه در آن دیار توقف نموده الحق جای دلکش است و از میوه
انجیرش بغایت امتیاز دارد ذکر شیخ ناصر بن شیخ ناصر حاکم آن دیار بود و قریب دویست سال در بلاد جبل
عامل آبا عن جد حکومت مینمودند چون احمد پاشا جزار آن ولایت را بقهر و غلبه متصرف گردید ناچار شیخ بشیر
شاهی پناه آورد و شیخ بشیر بعد از استقبال پیش آمده لوازم محبت و خدمت بتقدیم رسانید و شیخ ناصر را
در قریه شمره که قریب بجبال جبل عامل بل بجبال اکثر متصل است مسکن داد و جمیع ما یحتاج شیخ را انجام نمود
الحق شیخ ناصر جوانی نوخواسته و بزیور فضایل انسانی آراسته و از حسن و به دلبری پیراسته بود و با صابت رای
و صفوت ضمیر و حسن تدبیر بر اکثر مشایخ و امرای عرب تفوق می‌نمود روزی فقیر از آن امیر پرسید که باعث انقراض
دولت و زوال مملکت امیر چه بود و چه سبب بحوال جاه و جلال ملاذ زمان اختلال روی نمود در جواب فرمود
همانا که چون هر دولتی را انجامی مقدر و هر اقبالی زوالی مقرر و هر بهاری را خزانی در پی و هر آغازی را انجامی
در عقب است دولت و حکومت را ماندادی سر ما آلان است و احوال جوانی کرده و ز حرمند رعونتی ا

دویم حالت کهولت و آن زمان وقوف و هنگام سکونست سیم حالت پیری و آن وقت تنزل و اوقات رحلت است
و عمر طبیعی انسان صد و بیست سال نگذرد مگر بنادر و نادر اعتبار نباشد ایام حکومت و ریاست ما قریب دویست
سال کشیده و اختلال بر مزاج دولت ما رسیده بود بعد از تقدیر الهی اسباب زوال و انقراض جمع شده از هر طرف
خصمان آمده ملک را از تصرف ما برآوردند و از حیطه تصرف ما بیرون کردند یکی آنکه ما بعیش و عشرت افتادیم
و زمام امور مملکت را بکف دونان نهادیم و از احوال رعایا و برایا غافل شدیم و التفات بحال ملازمان نکردیم لهذا
رعایا و سپاه با اعدا در ساختند و دولت دویست ساله را بر انداختند نقلست گویند در آن قریه که شیخ مذکور بود اکثر
ساکنان آنجا قوم سامری بودند و پرستش گوساله مینمودند و بغایت صاحبان حسن و جمال و غنج و دلال بودند دختران
ماه پیکر و خوبان حور منظر آن قریه بر اکثر جانان شهر آن شوق مینمودند گفتم طرفه حالی و شگفت احوالی است که آهوان
شیر گیر گوساله می پرستند و شاهدان پری پیکر از باده محبت گوساله دیو صورت مدام مستند یکی را پرسیدم که
این چه حالت و بتان سیم اندام را با گوساله چه نسبتست و ید بیضا را با گاو چه مناسبت مصرع سامری کیست که
دست از ید بیضا ببرد چنین پاسخ داد که هیهات هیهات بیت تو چه بینی و مجنون بچشم تو بوان ابروان
ابرو کجی گوید انو لیلی کرده نام نزد ان لیلی است که من بوده ام ان یار طنازی دلبر عشوه پرداز در هر لباس ظاهر
تا زنکند مصرع که در لباس شاه و گه از کسوت گدا گاهی در عصا اژدها گردد و گاهی در سنگ آب روان شود
و گاهی اندر درخت انی انا الله گوید و گاهی از گوساله بانگ عیان نماید که عجل جسدا له خوار احمق گوساله زد
تا کی زبان داد و دل خلق را کی ربود نظم کجا باطل دل مردم رباید که حق گاهی ز باطل مینماید موثر حق شناس اندر
همه جای ز حد خویشتن بیرون منه پای چو کفر و دین بود قایم بهستی شود توحید عین بت پرستی بدان کایزد
تعالی خالق اوست ز نیکو هر چه صادر گشت نیکوست مسلمان گر بدانستی که بت چیست بدانستی که دین در بت
پرستیست اگر مشرک ز بت آگاه گشتی کجا در دین خود گمراه گشتی ندید او از بت الا خلق ظاهر بدین علت شد اندر
شرع کافر تو هم گر زو نبینی حق پنهان بشرع اندر نخوانندت مسلمان درون هر بتی جانیست پنهان بزیر کفر
ایمانیست پنهان همیشه کفر در تسبیح حقست و ان من شی گفت اینجا چه دقست بدان خوبی رخ بت را که آراست
که گشتی بت پرست ار حق نمیخواست هم او کرد و هم او گفت و هم او بود نکو کرد و نکو گفت و نکو بود یکی بین و
یکی گوی و یکی دان بدین ختم آمد اصل و فرع ایمان ذکر جزیره جمع انجزایرات در لغت محلی را گویند که
دوران دریا محیط باشد و از هیچ طرف بساحل متصل نباشد بنا بر این اقالیم سبعه بی تجای اتصال ندارد
و مانند جزیره است گویا حکما اقالیم سبعه را استثنی کرده اند و آنرا علیحده ذکر نموده اند جزایر در بحار سبعه و
خلیجات بسیار و در بحر محیط بیشمارست باعتقاد هیئت در بحر هند و چین و زنگ و روم و شام و قلزم و فرنگ

دعمان

وعمان و سند و اندلس و مغرب و یونان و خزر و عمران قریب بیست هزار جزیره خورد و بزرگ معمور و آباد بوده
باشد بعضی از آن بطریق حروف تهجی مذکور خواهد شد ذکر جاوه جزیره ایست از جزایر هندوستان و محوی
است بر بلاد بسیار و نواحی بیشمار و رودهای کبار و اقسام حبوب فراوان و غلات آنجا ارزانست از اقلیم دویم
و هوایش گرم و مردمش اکثر شافعی مذهب و جمعی کافر بت پرستند ایشان اسمر و نیک صورت و کوسه اند و غالب
آن ملک حاصل خیزاست و اکثر عقاقیر از آنجا بولایت هند و غیره می آرند و جنگل عظیم دارد ذکر جبل در لغت عرب
کوه را گویند در اقالیم سبعه و در اکثر جزایر کوه بسیار است بموجب آیه کریمه وجعلنا الجبال اوتادا میخ زمین
کوه است غیر کوه بسیار دیده من جمله کوه احد در مدینه منوره و لواحق آن و کوه ابوقبیس در مکه معظمه و توابع آن
و کوه لبنان در ملک شام و جبل ثلج در قرب دمشق و جبل ارجاسب در قرب قیصریه و جبل طور و جبل
و جبل بیسه و جبل اکرمانی در ارض بایزید و جبل الجوار و جبل الوند و جبل سبلان در اردبیل و جبل سهند که در
تبریز و جبل دیو کوه و جبال خراسان و زابل و کابل و کشمیر و توران و بدخشان و داغستان بحد و نهایت دیده شده
است اگر مجموع آنها مذکور شود موجب طول کلام گردد و مرام از مطلب دور افتد بذکر این جبال الجبل عام است و عجم
بعض مراد از جبل قاف اوست ذکر جیلان آنرا گیلان نیز خوانند ولایتی است مشهور و بکثرت آب و خضرت زمین و
رطوبت هوا در افواه مذکورست و مشتمل است بر اقلیم رابع و اکثر بلادش در قرب و کنار دریای خزر واقع و محتوی است
بر بلاد قدیمه و قرای عظیمه و کوهستان سخت و جنگلهای پر درخت گویند جیلان بن باسل بن اشور بن سام بن
نوح آن ملک را آباد نموده بنام خویش موسوم ساخت و مردم آنجا از اولاد جیل بن جیلان اند آن ولایت محدود است
از سمت شمال ببحر خزر و ملک طالش و از جانب مغرب بملک مغان و آذربیجان و از مشرق بدیار طبرستان و سمنان
و از جهت جنوب بولایت عراق عجم طولش از رستمدار الی مغان نود و چهل فرسخ کمتر نیز گفته اند و عرضش از طالش
الی دیلمان و یعولی دوازده فرسخ بیشتر از این نیز گویند آبش وسط و هوایش با رطوبت بسبب باران کی اکثر اوقات
با خضرت و هوایش باطراوت است شهر کسکر و فومن و لاهیجان و شفت و رشت از بلاد آنجاست از ارتفاعش ابریشم
و برنجش اعلاست مشهیات در آنجا او فرو اقسام ماهی و مرغابی متکاثر است و جمیع بلاد و قرای آنجا در جنگل واقع
شده ساکنان آنجا بقدیم الزمان مجوس بودند مانند سایر اهل ایران بعد از ظهور ملت بیضا قبول اسلام نمودند
و بعد از مرور قریب دویست سال از هجرت زیدی شدند اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجریست
مجموع سکنه آنجا شیعه اثنا عشریه و سالک مسلک جعفریه اند جمهور اهل گیلان با وجود عدم ادراک و هوش غدار
کوفرصت و مکار اند و ناسپاس و بی حقوق اند چنانکه لفظ گیلان و کومه در عدد جمل برابرست و کلمه الکوفی لا
یوفی مشهور و در السنه و افواه مذکورست ساکنان فراغان کسو را شهر آن هست و بیخ نزدیک اندام اند زبان

فقیر از سیصد بار
گیلان بلاد و اسطه
شنیده‌ام نموده‌ند
که عرض گیلان
از بندر انزلی
الی طارمات
هفده فرسخ

دعوای عالی مکان از آنجا برخاسته‌اند و بزیور کمالات ظاهری و باطنی آراسته‌اند من جمله ملوک دیالمه و ملوک
سادات کیا از آنجا ظهور نموده‌اند و از عرفا شیخ تاج الدین زاهد و شیخ ابرهیم از آنجا بوده‌اند و در وده الکه و لایت
گیلان منقسم میشود بدو قسم قسمی لاهیجان و نواحی آن و قسمی رشت و توابع آن اول کسی که ساکنان گیلان را باسلام دعوت
نمود ناصر الحق از سادات علوی بود بعد تا زمان ظهور شاه اسمعیل زیدی جارودی بودند بعد از خروج آن پادشاه گردون
جاه مذهب امامیه قبول نمودند **ذکر جحاب** بعضی از اساتید گویند جهو نام ولایتی است که اکنون خراب افتاده
زینب بنت محمد بن امام جعفر الصادق ع آنجا است **ذکر جندق** از مضافات شهر سمنان است هوایش بگرمی مایل چنانکه نخل فراوان
دارد و چند پاره قریه معموره در او است و آبش از قنات و هوایش نیکو است مردمش همگی شیعه مذهب و قوم عرب‌اند که از
قدیم آمده در آنجا سکنی گرفته‌اند اگرچه فقیر بآنجا نرسیده لکن شنیده‌ام اشخاصی که از آنجا بوده‌اند مشاهده گشته خالی از ذوق نمی
باشند از آنجمله میرزا ابو الحسن یغما تخلص شخص دانشمند و شاعری پایه بلند و بزیور اخلاق حمیده آراسته و از افعال
نکوهیده پیراسته با فرقه عرفا سازگار و از ابنای زمان در آزار است چندی در خدمت ملا احمد نراقی بوده و از حضرت
مولانا اذیت بسیار مشاهده نمود آخر الامر مولانا را هجو فرموده و در آن مضامین خوب پیدا کرده است هنگامی که
فقیر در کاشان بود میرزای مشار الیه در آنجا تشریف داشتند و همواره بفقیر منزل آمده جلیس و انیس بودند و سخنان معرفت
بیان می‌نمودند و خط خوب می‌نوشتند و اشعار آبدار میگفت چون ابیات آنعزیز در خاطر نبود لهذا نوشته نشد
ذکر جرقویه ناحیه‌ایست از اصفهان و طرف مشرق آنست زیاده قریه است بزرگترین آنها قصبه پیکان است آبش بد
هوایش گرم و مردمش شیعه امامیه اما خالی از شرارت نباشند و اشخاص نیکو نهاد دارد و همین قرای آنجا محمد آباد است
قریب سیصد خانه در او است اکثر مردمش نیکو نهاد و صاف اعتقاد و از مشرب ذوق بهره ور و در درویشی بر جمیع آنجا
سر دفتراند قریب سی نفر از درویشان سلسله علیه نعمة اللهیه در آنجا سکنی دارند و وقتی جناب نور علیشاه قدس الله سره
العزیز و جناب سید معصوم علیشاه قدس سره و جناب فیض علیشاه و مشتاقعلیشاه و شوق علی و نطق علی و درویش
حسنعلی و حسینعلیشاه رحمة الله علیهم بدان قریه تشریف آورده چندگاه توقف فرمودند بدان جهت جمعی از اهل
آن قریه بطریقت علیه مشرف گشتند من جمله آقا محمد که لقب آنعزیز صفا علی بود و در صدق و صفا و مهر و وفا گوی
سبقت از اکثر فقرا ربوده بود جمعی کثیر از عرفای عصر و فقرای دهر را دیده و بصحبت ایشان موفق گردیده بود و منظور
مشایخ سلسله علیه و مقبول ایشان بود جناب شیخ ما قدس سره فرمودی که درویش صفا علی صاحب صفات
و همواره رعایت وی نمودی قریب هفتاد و پنج سال عمر کرد تا در سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری در همان
دیار روی توجه بصوب آخرت آورده رحمة الله علیه با فقیر بغایت محبت داشت و از لوازم اعزاز و اکرام و احترام در حق فقیر
فرو نمیگذاشت اوقات بسیار اوقات و زمان بی شمار برهم دیدیم در دوشت و در جرقویه و در اصفهان شبها

بروز آوردیم

بروز آوردیم الحق صفا علی بود در صفوت و صفا کسی او برابری نمی‌نمود چند فرزند سعادتمند از وی یادگار
مانده الحمد لله و المنه همگی اهل‌اند **ذکر ملا رجبا** لقب طریقتش او ساکت علی بود در مروت و فتوت و محبت و لطف
و مردمی کمتر کسی با او برابری می‌نمود آنعزیز یکخدای محمد آباد بود و بزیور عدل و داد و صلح و سداد آراسته و باخلاق
حمیده و افعال پسندیده پیراسته و از فضایل انسانی بهره ور و در مجالس خواص سرور فقیر چگویم از احوال او و چه نویسم
از اقوال او الحق مادر روزگار مانندش کم زاده و دایه دهر چنان شخصی کمتر پرورده انیس فقرا و جلیس غربا بود و
حامی درویشان و ضعیفان بود فقیر را با آنعزیز بغایت محبت بود تا آنکه در سنه هزار و دویست و چهل و دو
هجری در همان دیار رحلت فرمود رحمة الله علیه و دو فرزند سعادتمند یادگار گذاشت نجات علی و محمد سلیم
اکنون نجات علی بزرگ و مطاع اهل آنعزیز و سایر قری و محبوب فقرا است امید از کرم کریم و لطف عمیم خداوند
قدیم که آن خاندان دایم باقی و اعدای ایشان را نابود گرداند بمحمد و آله الامجد **ذکر جزایر** نام موضع چند است
و متصل است بدیار مغرب ولایتی است عظیم و در بادیت حبیم و مشتمل است بر بلاد معموره و نواحی مشهوره
همگی از اقلیم چهارم و معمول نجیم حاکمش از جانب خواندگار روم مقرر است هوایش گرم و انهار جاریه در آنجا
بسیار است اسباب و آلات جنگ سیما توپ و تفنگ در آنجا خوب میسازند در آن اوان که فقیر از نواحی آن
دیار عبور نمود شهر پاشای آنجا حسن پاشا نام بود طریق استقلال داشت و همواره نقش جهانگیری بر لوح خاطر نگار
می‌ساخت و عمارت در وی بمقاصد کردند که چشم زمانه با هزاران دیده چنان با هم ندیده و گوش زمانه با
هزاران گوش چنان بوستانی نشنیده گویند مبلغ هجده هزار کیسه و هر کیسه پانصد قروش بآن خرج کرده و هنوز
تمام نشده است والله اعلم **ذکر جگنات** بکسر جیم و فتح کاف فارسی و نون مع الالف و سکون تا اسم بتی است نام آن
شهر بدان بت خوانده میشود و در سمت جنوب کشور هندوستان و در اقصای بلاد آن است و قریب بدریای شور
و مجمع فقرا است از اقلیم دویم هوایش گرم است و مردمش همگی هندو گویند بیست هزار خانه در او است و نواحی بسیار
مضافات او است جماعت هندوان بزرگتر از آن بت ندارند حکایات غریبه از آن بت میکنند نقل کنند که
سالی یکبار مکالمه میکند و اوامر و نواهی را جرا میدارد و سالی یکبار بعضی بزیارت او آیند عدد بیم فریفته شهر عجایب
گویا صورت مهادیو است حکایات نادره بدین آن بت می‌بندند و آن بت را در روی عراده گذارند آن عراده
چندان بزرگ که دویست نفر همین سکونت دارند عراده بدان عظمت صد هزار کس بدوش کشند و جمعی کثیر
خود را در زیر عراده فرش میکنند که عراده از روی ایشان بگذرد و اثری از اجساد ایشان نماند الحق اعتقاد
طرفه بود و مذهب عجیب عقول عقلا در آن حیران است **ذکر جنان** بکسر جیم و نا مع الالف ولایتی است قریب علاء
جنای ساکنین آنجا همگی علی اللهی‌اند فقیر ندیده **ذکر جات** طایفه‌ای از هندوان قومی بسیار و امتی بی شمارند

در اکثر بلاد هندوستان سکونت دارند و در ممالک مالوه و پنجاب از حد افزون و در ممالک دکن کمتر و جمعی کثیر
از شماره بیرون اند ذکر جنگل زمین پر درخت باشد هفت جنگل بسیار دیده و در اکثر اقلیم مشاهده کرده
بزرگترین جنگلها الکی جنگل هندوستان و جنگل سند و جنگل بنگاله و جنگل جبال کشمیر و جنگل کشور
روم و جنگل مازندران و گیلان و جنگل شیروانات و جنگل فارس و کرمان و لرستان و بختیاری و
خوزستان و کوهگیلویه وسط است چندان وسعت ندارد ذکر جیحون آباد قریه ایست خجسته بنیاد از
ناحیه همدان قریب پانصد خانه در اوست آبش خوب و هوایش نیکوست و باغات دلگشا و بساتین فرح فزا
دارد حاکمش الحاج محمد خان از جماعت قره گوزلوست ذکر امیر مکرمت مصیر الحاج محمد خان ابن الحاج عبدالله بیک
بجلالت قدر و انشراح صدر و علو مکان و رفعت شان معروف و اصابت رای و حسن تدبیر و لطافت طبع
و حسن خلق موصوف از نور جود و کرم زر و خاکستر در نظر همتش یکسان و پدر ایشان امیر مرحمت مصیر
عبدالله از امرای عظیم الشان بوده اند و در خدمت ملوک عصر طریق تقرب و محرمیت می پیموده اند خان والا
اند نعیمان جوانی در سلک امرای عظام منسلک بوده و ملازمت شهریار ایران نموده هنگامی که پادشاه گردون
جاه ایالت دار الملک آذربیجان را بکف کفایت نایب السلطنه گذاشت آن امیر معدلت مصیر را بر تیمش سعیدی
شاهزاده معزز فرموده در خدمت نایب السلطنه با آذربیجان تشریف برده در دو سه مات ... کرد و با طایفه
روسیه محاربات نمود و در همه اوقات فتح و نصرت با آن امیر بود و چندگاه حکومت بلده خوی و مراغه فرموده اکنون
در فرح انگیز تبریز تشریف دارد فقیر قریب سی سال میشود که معرفت حال خان خجسته مآل را دارد و بسیاری
اوقات در خدمت آن عزیز بوده با وجود امور حکومت و مشاغل امارت با اهل حال قرین و با اصحاب حال
همنشین در صدق و صفا یگانه و در فقر و فنا فرید زمانه است از مریدان العارف بالله معطر علیشاه کرمانی
است و عم جناب شیخ ما مجذوب علیشاه همدانی است الحق امیری است که در ترویج شریعت غرا کوشیده و کسوت
طریقت بیضا پوشیده در امور حکومت دانا و در رسوم عدل و داد بینا و پر زحمات روزگار دیده و صدمات
ایام کشیده باشد در این زمان باعتقاد فقیر در کشور ایران بمحمد خان والاشان مشاهده نشده است امید از
کرم کریم کارساز و از لطف خداوند بنده نواز چنان است که آن امیر مکرمت مصیر را از سوانح روزگار و
حوادث لیل و نهار در حمایت خویش مقرر داشته پاینده دارد بمحمد و آله الامجاد ذکر جیرفت ناحیه ایست از نواحی کرمان
و بلوکی است بهجت نوامان از اقلیم سیم هوایش گرم و آبش وافر و قریب چهل پاره قریه در اوست و ارتفاعش
نیکوست و نباتات حاصل خیز است مردمش همگی شیعه مذهب و قلیل الادب اند ذکر جیحون نام رودی است
مشهور و در افواه مذکور آبش بغایت گوارنده منبع آن از جبال بدخشان از سمت جنوب بطرف شمال روان است

اقصای بلاد خوارزم بصحرا میرود جیحون فاصله است میان ایران و ممالک توران ذکر جلال آباد مابین کابل و پیشاور
اتفاق افتاده و جوانب اربعه اش گشاده است از اقلیم سیم و هوایش گرم و آبش فی الجمله معتدل است قریب ده هزار
خانه در آن بود شجاع الملک بن تیمور شاه افغان تا چند بود و چنان آتش ظلم افروخت که عمارات آن قصبه را بسوخت
و بعد از انقراض دولتش فی الجمله صورت عمارت پذیرفت ابتدای بنای جلال آباد از اکبرشاه بن همایون است
موسم زمستان بغایت خوش مکان است مکرر دیده شده است مردمش اغلب هندی و حنفی مذهب دیگر افغان و قلیلی
هندوان اند ذکر جبیل بضم جیم و فتح باء مع الیاء و سکون لام از بلاد شام است هوایش بغایت خوب و اعظم قرای
ان حماد است مردمش همگی شیعه امامیه اند جبیل نام چند موضع دیگر در ممالک شام نیز هست فقیر ندیده
ذکر چلیج از بلاد توران و از ناشی میگویند کمان چاچ مشهور است فقیر ندیده ذکر جان کار در ده فرسخی دار الملک
کابل و سمت شمال آن واقع و جوانب اربعه اش واسع است و طرف غربیان قریب یک فرسخ کوه عظیم اتفاق افتاده و دامن
آن کوه بغایت گشاده است و آنجا انواع ارز است طولش یک فرسخ و عرضش نیم فرسخ هنگام بهار مانند آن گلزار
در زیر فلک دوار دیده نشده است چاره کار قریه ایست قصبه مانند هوایش دلپسند و آبش بسیار و بغایت
خوشگوار است خاکش طرب انگیز و زمینش حسن خیز است مردمش همگی تاجیک حنفی مذهب خالی از تعصب باشند
ذکر جمکن بفتح جیم فارسی و سکون میم قصبه ایست در سه فرسخی پیشاور قریب هزار و پانصد خانه در دارد
و چندین رعیت مضافات اوست اکثر مردمش حنفی مذهب و دیگر هندو جائی وسط است مکرر دیده شده است
ذکر چیره اول مکسور و ثانی ساکن بندری است در چهار فرسخی کلکته و سمت شمال آن واقع قصبه ایست بهجت مآب
قریب چهار هزار خانه در اوست و چند قریه مضافات اوست اکثر مردمش هندوان و دیگر اهل ایمان و قلیلی حنفی
مذهب اند ارباب دولت و اهل تجارت در آن بندر بسیارند مردم نیک نهاد در آنجا دیده شد ذکر چین
کشوری است مشهور و در السنه و افواه مذکور از اقلیم اول حد دوم و سیم و محتوی است بر بلاد عدیده و مداین عظیم
قانون ملوک چین چنین است که غریب را بولایت چین نگذارند و اگر احیانا از سیاحان و اهل تجارت بدانجا عبور
نماید در بندر ملاسا یا حدود دیگر او را نگاه دارند لهذا حقیقت احوال آن دیار کما ینبغی بر سیاحان کشور
جز پوشیده و مخفی است اما این بی بضاعت از اهالی قرب و جوار آن دیار معلوم شد و اشخاص چند از فرقه انگلیس از
جماعت آنکه بسبیل سفارت بآن ملک رفته تحقیق نموده و در کتب مورخان مشاهده شد ملخص آنکه جنت
کرچین نام یکی از پسران یافث بن نوح ع بوده آن ملک را آباد کرده بنام خویش موسوم نموده چنانکه در ترکستان
اشاره بدان شد اما آنملک میان جنوب و مشرق ایران واقع و در راه نزدیک و امدورفت بدانجا از سه طرف میسر است اول
از راه بحر اکثر خلق و اهل تجارت از بحر تردد نمایند و بندر ملاسا که یکی از بنادر آنجا است رفته توقف کنند بعد از

سرانجام امور از همه انجام راحت نماید دویم از ممالک ختن است از راه خشکی است تردد مسافران آسان امّا در سرحد
مغول لشکریان معتمد بجهت ممانعت معین اند بلکه متخصص نموده اند که معاملات اهل تجارت در آن بلدهٔ مسدود
سیم از دیار نیپال از راه بسبب کوهستان سخت و جنگلهای پر درخت آمد و شد مسافران بسیار دشوار است
بین چندین مرحله عمارت و آبادی نیست مع هذا سالی یکبار جمعی از اهل چین پیاده تردد نمایند و مشک و جواهر
سیم وزر آورده مصروف رسانند امّا کسی از اهل نیپال بدان جانب نرود ملک چین بغایت معمور و کثرت مردم
است کثرت و ازدحام آنها بمرتبه ایست که زراعت در نهایت قلت است و هر مقدار مسکون نیست باغات و بنا
است و غلات و حبوبات از جزایر که در قرب و جوار آن دیار است حمل و بدانجا نقل نمایند بتحقیق پیوسته که از بندر
لاسا الی دار الملک چین شصت مرحله است و رود عظیم از جانب دار الملک بطرف بندر مذکور جاری است
شصت منزل سیصد شهر عظیم الشان است چنانکه اگر مردی غریب مشاهده کند دار السلطنه بغداد فقیر در یکی
کتب مورخان مشاهده نمود که در آن نوشته بود که کثرت جمعیت ربع مسکون را صد قسمت کرده اند سی و پنج قسم
عدد سکان چین باشد و باقی سکنه معمورهٔ عالم اند و مردم چین اکثر مانی مذهب اند و جمعی بت پرستند و
نهر را پرستش نمایند و قلیلی شافعی اند اهل چین بحضرت آدم اعتقاد ندارند و طوفان را انکار دارند روزی
در ماچین با یکی از اهل چین صحبت اتفاق افتاد و از هر طرف سخن مذکور شد تا حکایت حضرت آدم در میان آمد
از کلام فقیر تعجب نموده گفت عجب دارم از گفتار تو که این گونه اعتقاد داری طرفه تر آنکه برهان بخاری خرد خود را
و عقل خود و دین چگونه تجویز میکند که این زمین و آسمان مدتهای فراوان و قرنهای بی پایان از وجود انسان خالی
باشد و در آن آدم نباشد و حال آنکه مسلمانان اعتقاد دارند که انسان اشرف مخلوقات و زبدهٔ موجودات است
طفیل او کاینات است و نیز در کتب امامیه مذکور و در میان علمای ایشان مشهور است که امیر المؤمنین را پرسیدند
که قبل از آدم که بود آنحضرت فرمود آدم سائل تکرار سؤال کرد آنحضرت گفت اگر صد مرتبه سؤال نمائی جواب گفت آدم
و نیز آنحضرت فرموده که منم آدم اول و منم نوح اول اگر شبهه داری و باور نداری بکتاب مشارق الانوار و سایر کتب
امامیه و اسمعیلیه رجوع نما و حقیقت را معلوم کن ما که یکی از ستارگان را پرستش میکنیم و از تعظیم منهم
در حقیقت کوکب را موجد و خالق نمیدانیم بلکه از این جهت پرستش مینمائیم که کواکب نعمای بزرگ دولت و نعما
قریب نزدیک باشند و ما تحت خود را پرورش کنند و مفیض میباشند مردم چین سخت زیرک و دانشمند و عیور
باشند و در اکثر صنایع مثل نقاشی و نجاری و حریر بافی و صورتگری و امثال آن عدیل و نظیر ندارند و ظروف
چینی مخصوص آن دیار است و زنان ایشان گشاده روی و سلسله موی و در حسن و جمال ضرب المثل باشند و از مردم
دور و نزدیک ممتاز و همواره از شوهر خود جدا نگردند و هر جا که شوهر ایشان رود همراه شوند خصوصیات ملک چین

بسیار است چون فقیر ندید لاجرم بگرد تفصیل آن نگردید **نظم** جا عاقل به نادیده بوید قلندر هرچه
گوید دیده گوید **ذکر چترال** بفتح اول و سکون تا و را مع الالف و سکون لام و لا جیم است نزدیک ملک
بدخشان و مجموع بلادش کوهستان است ملکی است طویل و عرضش قلیل از اقلیم چهارم آبش خوب و هوا
خرم و سکان چترال همگی اسمعیلی مذهب و قوم شجاع و دلیر اند اگرچه فقیر بدان دیار نرسیده امّا چترال بسیار
دیده خالی از مردمی نباشند حاکمش در آنوقت که بنواحی آن عبور کرد خان دوران نام بود **ذکر جیزه** نام دو
موضع است یکی در بلاد ربیعه اسّا اکنون عماد شهر اوست فقیر ندیده و دیگر بلوکی است در محاذی فاهره مصر
و سمت غربی نیل واقع است مصر قدیم در آن بلوک بوده اکنون خراب و ویران و گنبد هرمان در آن است در حرف ها
مذکور خواهد شد **ذکر چخور سعد** ملکی است از اران و از مضافات آذربیجان و دار الاماده ایروان است بعضی گویند
که ایروان همان چخور سعد است که در حرف الف مذکور شد **ذکر چکل** شهری است از ترکستان دلبران آنمکان در
المثل دانشمندان جهان است **نظم** محقق همان بیند اندر ابل که در روی خوبان چین و چکل مردمش تو ترک
بعضی کافر و برخی مسلمان اند فقیر ندیده است **ذکر چیناپتن** لفظ پتن بفتحتین و سکون نون شهری را گویند که
در کنار دریا واقع شده باشد و چینا اسم آن شهر است از بلاد دکن و از بنادر مشهوره است از اقلیم دویم سکنه آنجا
اکثر هندو و دیگر حنفی مذهب و قلیلی امامیه باشند فقیر بسبب اختصاص دین بدان ولایت را مشاهده کرده اندکی بدید
شهری نیک و بندری مستند است **ذکر چورس** بضم جیم فارسی مع الواو و سکون را و سین مهمله قصبه ایست در کنار
جوی در راه شهر تبریز اتفاق افتاده و اطرافش گشاده است و جهت شمالش کوه نزدیک و بحیره طرف جنوب
اوست و قریب هزار باب خانه در آن قصبه است باغات خوب دارد و میوه های سردسیرش فراوان است هوایش
سالم و آبش خوشگوار است و مردمش همگی ترک زبان و مذهب امامیه دارند **ذکر چهرزاده** بهر دو جیم فارسی بفتح اول
و سکون ثانی بلوکی است دلگشا و ناحیتی است بهجت افزای از اقلیم سیم هوایش گرم و سازگار و آبش خوشگوار و
خاکش متصل است با تاک و دو مرحله است از خنک میان راه کشمیر اتفاق افتاده و جوانب و نواحیش بغایت گشاده
و قریب چهل پاره قریه در اوست سکنه اش اغلب قوم افغان و دیگر هندی و دیگر هندو و اقل قلیل اهل ایمان
قریه حیدرو مذکر و غزای آنجاست قریب پانصد خانه دارد و نخلستان قلیل در اوست **ذکر میان الف**
بمعنی عالی ذکر لفظ میان در لغت هند لفظ تعظیم است بمعنی آقا و مولا باشد وی مردی بنده و درویش معرفت
اندیش بود و طریقت خود را بسلسله نقشبندیه درست مینمود مخصوص مرد جهاندیده بود امّا مقدم آنان قریه بود
نگذاشته و بذکر جلی اعتقاد داشت و صبح و شام حلقهٔ ذکر کردی و لوازم آن بجای آوردی روزی فقیر پرسید
که غرض از ذکر جلی نمودن چیست و ذکر خفی کردن نزد عارفان بهتر از ذکر جلی است چه که از ریا و سمعه بری است و

بطریق حق پرستی قریب است و کسی بر آن اطلاع نمی یابد علاوه حلقه ذکر جلی که بریا و سمعه نزدیکتر است نزد
فرمود که چنین است که تو گوئی و طریق حق این است که تو بوئی اشاره و بدانکه طریق سداد و سالکان سبیل
رشاد سه طایفه اند اول فرقه اهل نهایات اند و ایشان باعلی درجه کمال رسیده اند و بعین الیقین حق
حقیقت را دیده اند و بمضمون لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا در مقام حق الیقین آرمیده اند ایشان را
بهیچ وجه من الوجوه احتیاج بحلقه ذکر جلی نباشد دویم متوسطان اند ایشان در راه اند و از حقیقت آگاه و قطع
منازل معارف مشغول اند و شوق و اشتیاق و سوز و گداز بر ایشان غالب است و روی توجه بطریق وصول
آورده اند و ایشان را چندان بذکر جلی و حلقه ذکر احتیاج نباشد و اگر اتفاق افتد جهت تشویق و ترغیب مبتدیان
خواهد بود سیم مبتدیان اند و ایشان طالب سلوک اند و بپا افتاده اند و روی توجه بحق نهاده اند و دل بر
بطریق رشاد داده اند اما چون مدتهای مدید با ابنای زمان بوده اند و با محسوسات و لذات جسمانی الفت
نموده اند لاجرم چیزی که باعث شوق و ازدیاد میل ایشان شود لازم و سبب مزید محبت و مودت گردد مغتنم است
بدین سبب ذکر جلی نمودن و اسماء حسنی را بجهر خواندن نیکو است و این مانند هجا خواندن اطفال در دبستان است
احادیث چند در ذکر حلقه وارد شده است در موضع خود خواهد آمد **ذکر جدّه** بفتح جیم و تشدید دال بندری
خجسته مآل چون حضرت حوا رضیعه صلوات الله علیها آنجا مدفون اند بنابر آن بجده موسوم است شهریست در کنار
و بندری است فرح فزا قریب چهار هزار خانه عالی همگی سه طبقه در او است از مکه معظمه دو منزل دور است و از
بلاد حجاز محسوب میشود هوایش گرم و آبش کم و باغات و زراعت ندارد ماکولات و ملبوسات سکنه آنجا از
بلاد یمن و هند و سند و عمان و فارس و مصر آید مردمش همگی مسلمان اکثر شافعی مذهب و دیگر حنفی و اقل
قلیل شیعه امامیه اند و اغلب قوم عرب اند و قلیلی ترک و هندی میباشند و قبر حوا طرف شمال بندر واقع
صورت قبر بغایت دراز گویا صد باشد جمعی زیارت کرده است **ذکر جدیده** قصبه ایست از بلاد یمن مردمش
شافعی مذهب همگی قوم عرب طایفه بنی حرب اند آن قصبه میان کوه واقع و سمت شمالش واسع است آبش از قنات
و هوایش گرم و نخلستان بسیار دارد قریب هزار خانه در او است **ذکر جهرود** از قرای قم و قریه خرم است
باغات بسیار دارد و میان کوهستان واقع است گویند اصل محقق طوسی از آنجا بوده و کوههای خوب در آنجاست
فقیر آنقریه را دیده است جائی خوش و هوایش دلکش است **ذکر جراف** از بلاد یمن است بعضی از اعراب خوانند از
مضافات صنعا و سمت مشرقش است و مسافت سه فرسخ دور و باغات موفور دارد مردم آنجا همگی زیدی مذهب
و محل سیر و تفریح اهل صنعا است **ذکر جابادقان** از اکابر بلکان نیز گویند از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات
ندلب و عرضش از خط استوا **لبله** از بناهای همای بنت بهمن است آبش خوشگوار و هوایش سازگار و مردمان

شاه عباس بغایت معمور بوده اکنون دو سه هزار خانه در او است و قریب پنجاه پاره قریه مضافات او است میوه سردسیر
فراوان و غلاتش ارزان است سکنه اش همگی شیعه مذهب اند اما فرهنگ ادب و خالی از شرارت نباشند ارباب
معرفت نیز از آنجا برخاسته اند و بزیور فضایل انسانی آراسته اند از انجمله نجیب الدین شاعر از آنجا بوده جربادقان
میان بروجرد و شهر اصفهان واقع و جوانب اربعه اش واسع است و سمت جنوبش مسافت دو فرسخ دور جبال
راسخه و تلال شامخه دارد **ذکر جعفرآباد** نام چند موضع است در عراق و فارس مشهورترین آن بلوکی است که
میان قم و قزوین واقع است و بیست پاره قریه دارد آبش از قنات است و هوایش ملایم و سکنه اش همگی شیعه
امامیه اند و ترک و تاجیک بهم اند **ذکر جرکس** ولایتی است مشهور و در السنه و افواه مذکور از اقلیم ششم هوایش
بغایت سرد همگی کوهستان است سکنه اش طایفه لکزی مذهب شافعی دارند و قلیلی جماعت کفار اند و تمام
ملک شروان است چرکس بسیار دیده و چرکسها دیده ام **حدیقه ششم در بیان حرف حاء** بر رای عالم آرای
سالکان مسالک خبر و بصیر معرفت نحیر با هجان مناهج سیر مخفی و مستتر نماند که در حرف حاء دیار دلنشین و امصار
بی شمار است مشهورترین آنها مذکور میشود **ذکر حبش** ملکی است معروف و بحرارت هوا موصوف است و ولایتی عظیم
و دیاری قدیم است و مشتمل است بر بلاد معموره و نواحی مشهوره همگی از اقلیم اول حبش نام یکی از فرزندان حام نوح
آن ملک را آباد کرده بنام خویش موسوم نموده دار الملک آنجا دنقله نام دارد سکنه اش اکثر عیسوی و دیگر بت پرستند
عموما از لباس معرفت عور و از عالم مردمی دور و از اکثر نعمتهای الهی مهجور اند با وجود قلت معاش و کثرت
حرارت مردمش پیوسته با عیش و سرور اند گویند علت کثرت طرب ایشان غلبه خون است در قلب اهل سودان
حکام حبش همیشه جنگ و جدال دارند و در مراسم قتل و غارت و نهب راسخ قدم و نکنارند هیچ از اهالی
اکثر سودان را مانند بهایم و حیوانات مشاهده کرد اما میان اهل حبش و نوبه و تکرور اشخاص صاحب شعور
دیده شد و کنیزکان ملاحت پیکر و نیکو منظر بنظر آمد چنانکه کنیزکی حبشیه در بندر کلکته سیصد مثقال طلا
خریدند بعضی راقم آنجا دیر بهمت نداشت **ذکر حاجی ترخان** عوام حشترخان گویند از اقلیم ششم هوایش در غایت
برودت و حاصل آن در نهایت قلت و آبش در کمال کثرت از بلاد اسلامیه است حاجی ترخان احداث نموده قریب دویست
سال الحال که زیاده میشود که در تصرف روسیه است اکنون مردمش اغلب روس و بعد حنفی مذهب و قلیلی شیعه امامیه
آن شهر در کنار بحر خزر و رود اتل واقع و جوانبش واسع است بر نهر سرد میشود که رود اتل که نیم فرسخ عرض دارد
یخ بند میشود و در موسم زمستان از روی آن تردد میکنند گویند ده هزار خانه در او است **ذکر حیدرآباد** اسم
چند شهر و قریه است مشهورترین آنها دو شهر است حیدرآباد دکن و حیدرآباد سند مراد راقم حیدرآباد دکن است
و آن مدینه ایست معروف و بعظمت شان موصوف از اقلیم دویم و هوایش گرم از بناهای محمد قلی قطب شاه و داد

الملک ملوک ذی جاه است و مسکن ارباب دولت و اصحاب شوکت قریب شصت هزار باب خانه درد اوست و قصبات
خوب و نواحی مرغوب منسوب باوست مدت دویست سال میشود که دار الملک اکثر بلاد دکن است اغلب مردمش
هندو و معتقد اهل سنت و جماعت اند و شیعه اثنی عشری نیز بسیار اند و صاحبان مذاهب مختلفه نیز در آنجا
سکونت دارند عموما اهالی آن دیار با جمهور فقرا و عرفا و اهل دل اخلاص و ارادت دارند و لوازم مودت و
محبت نسبت بایشان بجای آرند چندان باغات خرم و بنگاهای محکم و خوانق فیض توام و مساجد عالی و دکاکین پر
متاع و عمارات دلگشا در آن دیار است که محاسب وهم از حساب آن قاصر است و نجاه امیر عظیم الشان از امرای
جاه در آنجا اند که هر یک در صفتی از صفات حمیده و خلقی از خلق پسندیده منفرد و مستثنی اند ذکر همه باعث طول کلام خواهد
بود بذکر چند نفر از معارف ایشان مبادرت می نماید ذکر سکندر جاه نواب جنگ بن نظام علی خان بن نظام الملک
شهریاری است که تمامی کشور هند بوجودش افتخار دارند جمیع هندوان و مسلمانان از الطاف آن شهریار امیدوار اند چه
کر اکثر بلاد هند را جماعت کفار در حوزه تصرف و از تصرف مسلمانان بیرون رفته و اکثر از اهل ایران و توران و غیرهم از آن زده
باشد روی توجه بسوی حیدرآباد کنند و بهر طریق و بهر اسم که باشد از دولت آن شهریار بهره ور گردد اگر تفصیل
آن بپردازم بطول انجامد ذکر قدوة العارفین شاه ظهور شاه ولی قدس سره ان جنگ نواز در آن دیار بولایت مشهور
بود و در فقر و فنا و ترتیب اصحاب کسی بآن جناب برابری نمینمود در سلسله علیه نعمة اللهیه قطب وقت بود و مدت
صد و چهل سال عمر یافت و تمامت آن بتحصیل معرفت شتافت و شصت سال بمسند ارشاد نشسته بهدایت عباد
اشتغال نمود و جمعی کثیر از طالبان راه بهمت آن جناب بکمال رسیدند و قبل از تکمیل سالکان راه که در بین من جمله
میرزا علی شاه و محمود علی شاه و حیدر علی شاه و اسد علی شاه و سید معصوم علی شاه قدس الله اسرارهم بدرجه فضوی
فایض گشتند و سید معصوم علی شاه قدس سره را جهة ارشاد طالبان راه بعزم فرموده و جناب سید
العرفان با ایران آمده جمعی کثیر را بطریق مستقیم و منهاج قویم ارشاد نمود تمامی اهالی دکن از سنی و شیعه
معتقد آن جناب بودند و بکرات و مرات از آن مظهر آیات کرامات مشاهده نمودند آن جناب اکثر اوقات مغلوب
حال بود و چون اکثر رافضی خلفای ثلثه را طعن و لعن نمودی و زبان مبارک بر قبایح خلفای جور گشودی اکثر
ایشانرا در مجالس و محافل بیان فرمودی روزی بهرام جنگ که از مریدان نظام بود و در ارادت خلفا مبالغه
مینمود قصد آن جناب کرده با هزار سوار عزیمت خانقاه آن مقرب درگاه نمود آن جناب از صفای باطن معلوم کرده
فرمود که میا رید سر کیجرا که بهرام جنگ قصد من دارد تا بیرون روم و با او سخنی گویم با اکثر فرموده باشد که
چون من در خانقاه نرید موجب فرموده مریدان عمل نموده آن جناب سوار و دو سه نفر از مریدان در خدمت آن
سر حلقه اهل عرفان روان گشتند در اثنای راه بهرام جنگ را مشاهده فرمود و باواز بلند گفت لعنت باد بر

عمر بادو بعثمان

عمر باد و بعثمان بهرام جنگ بعد از استماع این کلام بی اختیار با لشکریان متابعت آن جناب نموده با آواز بلند بهمان طریق
لعن خلفا نموده و بر پای آن جناب افتاده عذر خواهی فرمود این حکایت در ملک حیدرآباد مشهور و در میان سنی و شیعه
معروف است از این قبیل خوارق عادات از آن جناب بسیار ظهور کرده آن جناب بدرجه استغنای حال داشت که نظام علی خان
که صاحب سیصد هزار سوار و پیاده و سیصد ضرب توپ بود و بکثرت دولت و وفور حشمت بر تمامت ملوک هند
تفوق مینمود آنجناب وی را رئیس خطاب فرمودی مدت چهل سال سلطنت راند و هر شب جمعه در خانقاه آن جناب آمدی
و عرض سلام رسانیدی و اذن دخول طلبیدی آنجناب فرمودی که حالا ساعت نیست نظام علی خان ارسطو جاه وزیرش را
نمودی فقیر معروض میدارد که از چنان شهریاری که متغیر نگردیدی و خلاف عمل ننمودی و خاطر بعدالت مفاطر
ملال نگرفتی و ضمیر صفوت تخمیرش کدورت نیافتی و مدت چهل و چهار سال بطریق معهود سلوک کردی و لوازم اخلاص
بجای آوردی و حال آنکه در مذهب مخالف یکدیگر بودند فقیر چون این قصه شنیدم و استماع نمودم گفتم این مسلک خلاف
رسم و عادت حکام و ملوک ایران است چه که قوت ایشان چنان است که اگر فقیری بشنوند مبادا از روزگارش بر آورند
و در انواع ایذا و اذیت و اهانت کذارند و اگر درویشی استماع کنند خاطرش را بجا نشاند و ما یحتاج آن درویش را
بستانند و گوشه نشینان و منزویان را اخراج بلد نمایند و بر قتل و هلاک ایشان از خود تقصیر نکنند نظم کر بگویم
مثنوی مجید شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود ذکر رام داس از محققان هندوان و از سلسله بیراگیان بود
و در فقر و فنا و صدق و صفا در سلسله خویش کمتر کسی با او برابری می نمود ریاضت و مجاهده بسیار کردی و مراسم
صمت و جوع و سهر و عزلت بجای آوردی روزی حقیر از وی سوال نمود که بیراگی چه معنی دارد جواب داد که بیراگ در لغت
هندوان طالب را گویند و در اصطلاح ایشان کسی را که ترک دنیا و طالب عقبی کرده او را بیراگی خوانند و معرکه این طریق را
داود ادواسیان مانند خواه هندو و خواه مسلمان تش داسی گویند و نام دکش را از مظاهر او شناسند و توله
جو ابی در طریق بیراگیان لازم است ذکر حسن ابدال قصبه ایست نزهت مانند و محلی است خاطر پسند از بلاد صوبه
پنجاب است از قصبه دو منزلی اتک واقع شده و سمت شرقیان کوهی کوچک است و چشمه بغایت بزرگ از آنجا بیرون
می آید سلاطین هند در آنجا چهار باغ ساخته اند و عمارات دلگشا در آن باغ طرح انداخته اند و نوافر دولت مکان
و آن صرف نموده اند در قدیم الزمان شهرکی بوده اکنون قریب پانصد خانه درد اوست و چند مزرعه مضافات او شده
سکنائش جماعت افغان و قلیلی هندوانند و بکرت بغایت بزرگ اند در آنجا است ماهیان فراوان دارد و کسی مزاحم آنها نمیشود
قبر حسن ابدال جد اعلای افغانان آنجاست لهذا آن قصبه بنام وی خوانند ذکر حمص بلده ایست از بلاد عرب و بندری
است حسن از اقلیم دویم هوایش گرم و آبش ناگوار قریب دو سه هزار خانه درد اوست و چند ناحیه مضافات اوست سکنه
وی قوم عرب و اکثر ایشان زیدی مذهب و قلیلی حنفی و شافعی اند عموما خالی از مردمی باشند و غریب نواز نبود

باشند دیده شده است ذکر حصاة نام چند موضع است در عراق و کشور روم اکثر آنها دیده شده است هر یک در
موضع خود خواهد آمد ذکر حجاز ولایتی است حقیقت طراز از کشور عرب محتوی است بر بلاد مدینه و نواحی
عظیمه از اقلیم دویم هوایش گرم و آبش کم خاکش ارجمند و زمینش منبت مند کوه و بیابان امکان بر آب و یکسان
و سکنه اش همگی قوم عرب اکثر ایشان شافعی مذهب و دیگر حنفی و قلیلی مالکی و اقل قلیل شیعه امامیه اند بیت از
اسلام در آن دیار حیثیت بزرگترین بلادش مکه معظمه است در حرف میم مذکور خواهد شد ذکر حوران بفتح حاء
بلوکی است دلگشای از مضافات دمشق آبش خوب و هوایش بغایت مطلوب محتوی است بر آن قصبه مانند و دهات
گرامند باغات و بساتین در آن بسیار و غلات و حبوبات فراوان و ارزان مردمش همگی قوم عرب و اکثر شافعی
مذهب اند گندم آن دیار بغایت ممتاز و نانش با صفا از غیر گندم جای مشاهده نموده است ذکر حسبه از نواحی
بعلبک است جای خوب محل مرغوب است مردمش قوم عرب و اکثر شیعه مذهب اند قبر حضرت شیث بن آدم ع در
آنجاست و زیارت شده است ذکر حویزه صاحب معجم گوید تصغیر حوزه است عجمی کرده اند و وجه تسمیه آن موضع که
از آنجا آبی ره نموده امیر دبیس بن عفیف اسدی بعهد در ایام خلافت الطایع بالله عباسی و با قوم خود در آنجا نزول نموده
خانه ها ساخت و گفته که این دبیس غیر آن دبیس است که از حی مزید بود و بنای حله نموده اما از همان طایفه بوده گفته
که این موضع میان واسط و بصره و خوزستان واقع است در بطایح و در بیان بطیحه گفته که بطایح است و بطیحه
بطحا از معنی واحد است که آن چون شد آب سیل است بر روی زمین و ملحوظ در لفظ تسمیه واسطه همین معنی است
زیرا که در آنجا آب بر زمین مستولی شد و منبسط گردید و بطیحه واسطه زمینی است وسیع واقع در میان واسط
و بصره که در اصل قرائی بود بیکدیگر متصل و معمور و چون در ایام خسرو پرویز آب دجله طغیان نمود و فرات نیز
بخلاف عادت زیاده شد و از بستن راه آن عاجز آمدند لاجرم آب در آن سرزمین راه یافت و آن دهات و قرا را
فرو گرفت و مردم آنجا جلاء وطن نمودند و چون آب کم شد خسرو عزم عمارت آن نمود اما منقاضی اجل مهلت نداد
شیرویه که بعد از وی پادشاه شد بواسطه قلت مدت سلطنت فرصت تعمیر نیافت تا آنکه دولت اسلام ظاهر شد
و چون دولت اسلام استقرار یافت احوال بطایح نزد سلاطین اسلام مذکور شد عمال را کشتی نشانده بآن موضع
فرستادند و ایشان در آن موضع بلندیها دیدند که آب بآنجا نرسیده بود و صلاحیت زراعت و عمارت داشت پس
در آنجا قریه ها ساختند و جمعی در آنجا ساکن شده برنج مزروع نمودند در اوایل ایام آل بویه جوانی دیلمی که قوم او در
بودند بر آنجا مستولی شدند و در آنجا قلعه ساختند و از اطاعت سلطان بیرون رفتند و چون دولت دیلمیه
منقرض شد و بعد از ایشان دولت سلجوقیه بن منتهی گردید خلفای بنی عباس را مقتدری بهم رسید آن بطایح در
حوزه حکم ایشان در آمد غیر گوید حویزه در دو منزلی بصره و چهار منزلی دزفول واقع است هوایش گرم و آبش

موسم

موسم تابستان بد است و نخلستان بسیار دارد و زمینش خالی از رطوبت نباشد سکنه اش قوم عرب و اکثر
شیعه مذهب اند حاکمش از طرف شهریار ایران مقرر است ذکر حله بکسر حاء و تشدید لام بمعنی فرود است که
جای نزول نمایند و درو ایشان گرفته باشد و حله نام چند موضع است و مشهورترین آن حله بنی مزید است
و آن شهری است بزرگ میان کوفه و بغداد و سمت مشرق کربلای معلی که در اصل آن موضع را جامعین میگفتند بود
و اول کسی که آن را عمارت کرده و در آنجا نزول نموده امیر سیف الدوله صدقه بن منصور بن علی بن مزید اسدی بود
و منازل پدران او قبل از او در حوالی فرات بوده و چون در ایامی که ملوک سلجوقی بیکدیگر اشتغال داشتند
او را مال و سپاه و ترقیات بهم رسید در محرم سنه چهارصد و نود و پنج هجری بحله آمد و آنجا را که بیشه بود از
سباع بود مضرب خیام اقبال فرمود و بعد از آن روز بروز عمارت نموده از نفایس بلاد عراق شد و شعرا او را مدیح
حله اشعار عربی و فارسی بسیار است غیر مکرر آنجا را دیده نخلستان بسیار و باغات بی شمار در دور و نواحی
معموره مضافات اوست قریب پنج هزار خانه همگی دو طبقه و سه طبقه آجر دارد و شط فرات از میان آن شهر می گذرد
و عمارت طرف غربی فرات بیشتر است تا از سمت شرقی از اقلیم و هوایش گرم و آبش گوارا است و در موسم تابستان
شبه آنجا بی منتها است مردمش قوم عرب و اکثر شیعه مذهب اند و بسیاری از متاخرین فضلاء و مجتهدین
امامیه از آنجا بوده اند از آنجمله جمال الدین علامه و پسرش فخر الدین و شیخ ابو القاسم صاحبان تصانیف معتبره
از آنجا ظهور نموده اند عموماً مردم آن دیار گندم گون و سفید رخسار و از متاع صباحت و ملاحت بهره دارند
با اعتقاد داعی اهل حله در اکثر اخلاق حمیده بر اهالی عراق سبقت دارند ذکر حلب شهری است معروف و بعظمت
شان و قدامت بنیان موصوف در بنای آن اختلاف است بعضی بر آنند که او در غاس نام بانی انطاکیه حلب را احداث
کرده اما اکثر مورخان شام و روم گفته اند که باعث آبادی آن شهر حضرت ابرهیم بوده و سبب عمارت آن چنین
نوشته اند که آنحضرت را ماده گاوی بوده شهبا نام و چون آنحضرت شیر او را دوشیدی علی الصباح فقرا را بآن
استحقاق را صلا زدی که حلیب الشهبا یعنی شیر گاو شهبا آماده و مهیا است اکثرت استعمال حلیب را حلب
گفته لهذا این شهر را در دفاتر حلب الشهبا نویسند بعضی گفته اند که شهبا نام گوسفندان آنحضرت بوده والله اعلم
و بالجمله شهر حلب جای خوش و مدینه دلکش است و بکثرت دولت و وفور نعمت و بسیاری ازدحام و جمعیت از
سایر بلاد شام ممتاز و میوه های آن مانند انجیر و زیتون و سایر فواکه سردسیری با امتیاز است آبش کم و هوایش
گرم و از اقلیم چهارم است و آب خوردن سکنه آنجا از برکهای باران است و بیرون آن شهر نهری است قویق نام در
زمستان جاری و در تابستان آب در آن نیست و قریب بیست هزار باب خانه معمور در اوست و چندین ناحیه
آباد از توابع اوست و متاع هفت کشور در آن شهر نامحصور است و مساجد خوب و مدارس مرغوب و صوامع دلکشا

وعمارات عجیب غریب بعد کاکین مکلف و اسواق مسقف و کاروانسراهای خجسته بنیاد و حمامهای پاکیزه تمام
وقهوه خانهای دلگشا و باغ و بوستانهای مسرت آمیز دارد شهر پرنور است و جمیع عمارات آنجا از سنگ تراشیده
و دو طبقه ساخته اند و باسلوب خوش طرح انداخته اند شهر در زمین هموار واقع و جوانب آن بعلاوه واسع است
و در میان شهر تل بلندی است و بر سر آن تل حصاری استوار بنیاد کرده اند و برج و باروی محکم برآورده اند و
هموار از اطراف خوانند که در روم خارسان خراسان قلعه میگویند الحق طرفه قلعه متین و حصنی حصین است و
جامع حضرت زکریا در میان شهر در غایت وسعت و با زیب و زینت است و قبر حضرت زکریا در اندرون
مسجد و سمت شرقیان واقع است و در اندرون باب العراق مسجد غوث غوث واقع است و در آن محل سنگی است
نوشته شده اعتقاد مردم آنجا آن است که خط امیرالمؤمنین ع است قدیم الایام در آن شهر مذهب امامیه رواج تمام
داشته چنانکه آورده اند که چون معزالدوله دیلمی در بغداد امر فرموده که سب صحابه معلوم را بر در و دیوار مساجد بنویسند
امیر سیف الدوله بن حمدان که حاکم حلب بود او نیز امر نموده که چنین کنند اما اکنون که سنه هزار و دویست و
سه هجری است قریب سیصد سال میشود که بجهت غلبه رومیان و ملوک آل عثمان شیعه مذهب در حلب
مصرع بنام مسلمانی و دیار فرنگ است واغلب ایشان شافعی مذهب و عموما قوم عرب اند و قریب دو هزار باب
خانه سادات صحیح النسب اند و همگی سنی متعصب اند و طایفه نصاری و یهود نیز بسیارند و اقل قلیل شیعه
امامیه در دو سه قریه سکونت دارند و چند خانه در شهر بطریق تقیه اوقات میگذرانند و مراعات صبر و تحمل و چشم
و انتظار فرج آل محمد ص میکشند عموم مردم حلب سفید چهره و از متاع حسن و جمال بهره اند و لطیف و ظریف
باشند و درویشان و مسافران را دوست دارند و لوازم مهمانداری نسبت بفقرا بجای آرند فقیر گوید که در
سنه هزار و دویست و سه هجری در آن شهر زلزله و خرابی کلی بارکان عمارات آنجا رسید و عفونت در و
در آن شهر ظاهر گردید ارباب فضل و کمال و اصحاب وجد و حال در آن شهر دیده شد بلی که سه نفر ایشان ملاقات
مینماید ذکر شیخ ابراهیم درویشی وارسته و بند علایق گسسته بود و با امور دنیا و اسباب آن کم التفات
میفرمود و خالی از فضیلت صوری نیز نبود دنیا دین و بحسن دنیا رسیده و ارشیخ بود روزی فقیر از آن
عزیز سؤال نمود که با کدام اشخاص دوستی نمایم و با کدام کسان طریق خلت و مودت بجا آریم در جواب
فرمود با اشخاصی که در رنج و عنا و محنت و بلا با تو محبت دارند و ذلت و خواری و در روز اعتباری طریق موافقت
و مرافقت سپارند زیرا که در زمان رفاه و راحت و در ایام دولت و جمعیت دوستان بسیارند و بنده نویزد
و امداد و شدی غایند و اظهار اتحاد و یکانگی مینمایند و زبان اخلاص و کفایت میگشایند که صلاح دولت
این و مصلحت وقت چنین است و اگر فلان دا احدمت جمع عنایت مردانی است و فلان ملازم مخصوص بی طمع و بیزد

وحال اکثر شهرهای ایران دریداست و چون روزگار اقبال بگردد و زمان دولت منقضی شود اشخاصی که از همه دوست
بودند و اظهار محبت و ارادت بیشتر مینمودند ایشان عداوت زیاده مینمایند و ابواب معاندت بیشتر می
گشایند و جهت طلب مطالب خویش نزد دشمنان امرا و حیثیان زیاده میکنند بعد از تقریر این کلام صدق
انجام فرمود که در این باب برای تو حکایتی بگویم بدانکه نقل کرده اند که در ایام سلف یکی از اصحاب دولت و
ارباب ثروت پرسید که ایمرکز داری کامکاری چند نفر دوست واقعی داری وی در جواب فرمود که اکنون مرا
معلوم نیست که زیرا که اسباب حشمت مهیا و آماده و شاهد بخت و دولت روی گشاده و کثرت ثروت و مکنت
روی داده است و هر کس لاف دوستداری و غمخواری میزند و دعوی موافقت و ارادت میکند و خلق روزگار
دائمی لیل و نهار عاشق جاه و حلال و طالب دولت و مال اند چنانکه وقتی از اوقات شخصی در شهر هرات بود
و هر کس که حکومت هرات مینمود نزد حاکم رفته اظهار تعشق میکرد و لوازم تملق و تعلق بجای می آورد روزی بخدمت
حاکم وقت رسید و زبان اخلاص مندی گشوده عرض نمود که شهر بهرات از آفات و بلیات زمان سالهای فراوان در
حفظ ملک عتاز باشد که این بنده مخلص را مدتهای مدید آرزو و تمنا بود که بندگان اقدس بجانب هرات تشریف آورده سایه
عاطفت بر فرق مخلصان اندازند و بقدوم میمنت لزوم خویش خاک هرات را مشرف و مزین سازند حال این دعا کریمه
مرکوز خاطر مخلص بود بنای العین مشاهده نمود الحاکم کلمات و اهی و ادعای صدق پیوند آن شنیده بسمع قبول جای داد و پیوستن
خال و فراغت بال آنکس همت نهاد تا آنکه چندگاه بر این بگذشت و بعد والی هرات بفرمان سلطان وقت معزول گشت و
آنکس روزی از خدمت حاکم اول برتافت و بخدمت حاکم جدید شتافت و بنیاد خوش آمد و تملق کرد و از حاکم قدیم هیچ گونه
یاد ننمود چون این خبر بگوش حاکم اول رسید بغایت غمگین و اندوهگین گردید و حیف و دریغ گفتن گرفت و ناچار
زحمت روزگار مصابرت نمود و بنابر تقاضای گردش ایام حاکم تغییر یافته والی قدیم بر مسند حکومت تمکین یافت و آن
کس دیگر بار بخدمت آن شهریار شتافت و سر عجز و نیاز بر زمین تملق و مداهنه نهاد و اظهار و بنیاد تعشق نمود شهریار
متحیر گشته فرمود که ای بدبخت دون سیاه دل بادشمن من امیحتی و با بدی عزیز دخصم ریختی آنکس عرض نمود که ای
من عاشق حاکم هراتم نه عاشق تو و هر کس که در مسند حکومت هرات متمکن میگردد و شهریار این مملکت میشود من عاشق
او میشوم و بر دولای او میگردم حاصل کلام آنکه اکثر مردم ایام عاشق حاکم هرات و طالب اقوات اند و دوست حقیقی و
محب تحقیقی در عالم در غایت قلت و مانند کبریت احمر است بلکه از آن نیز نایاب تر است چنانکه این بیچاره کیمیا کردار فقیر
جستن ان دوست واقعی دین و مشاهده نموده است ذکر شیخ اسمعیل کبالمردی صاحب احوال و عاری از فضیلت
ما لعبود و از ابنای زمان و اهل جهان بغایت احتراز و اجتناب مینمود و همواره زبان اعتراض بر مردم دنیا گشود
و بر افعال و اعمال مردم ایام را تقبیح و تعییب مینمود روزی فقیر عرض نمود که بر مسلمانان طعن نمودن و طریق تشنیع

مومنان نمودن چه صورت دارد در جواب فرمود که ادنی مرتبه مسلمانی بر طبق حدیث شریف المسلم من سلم المسلمون
من یده ولسانه آن است که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند و خاطر ایشان از تیشه جفا و جور خراشیده نشود
در بدا الاسلام غریبا وسیعود غریبا هر که دعوی اسلام کند و لاف ایمان زند وی مسلمان و از اهل ایمان باشد
المومن اعز من کبریت الاحمر مگر این حدیث بگوش نرسیده است که از جابر انصاری روایت کرده اند که امام
محمد باقر فرمود که ای جابر آیا اکتفا میکند کسی که دعوای تشیع میکند همین که قایل باشد بمحبت ما اهل بیت والله
نیست شیعه ما مگر کسی که پرهیز کند از معاصی و اطاعت نماید باری تعالی را ای جابر نمی شناختند پیشتر شیعه ما را
مگر بتواضع و فروتنی و خشوع و بسیاری یاد حق تعالی و کثرت صوم و صلوات و نیکی با پدر و مادر و تعهد همسایه
نمودن از فقیران و مسکینان و قرض داران و یتیمان و راستگویی سخن و تلاوت قرآن و نگاه داشتن زبان از کلام
مردمان مگر بنیکی و امینان خویشان و قبیله خود باشند در همه چیز جابر عرض نمود یا ابن رسول الله من احدی
از شیعه با این صفات نمی بینم حضرت فرمود یا جابر بمذاهب باطل مرو مگر بس است مرد را که بگوید دوست میدارم علی را
و او را امام میدانم اگر بگوید من دوست میدارم حضرت رسول خدا را و حال آنکه حضرت رسول خدا بهتر است از
علی مرتضی و عمل رسول خدا را بجای نیاورد و پیروی متابعت سنت او نکرد و محبت او را فایده نخواهد بخشید پس از خدا
بترسید و عمل نمایید از برای تحصیل ثوابها که در نزد حق تعالی است میان خدا و میان احدی از خلق خویشی و پیوندی نیست
ان اکرمکم عند الله اتقیکم محبوبترین بندگان بسوی حضرت سبحان و گرامی ترین ایشان نزد باری تعالی کسی است
که پرهیزکارتر باشد از برای خدا ... و عمل کننده تر باشد بطاعات نزد تعالی بخدا قسم که تقرب نمیتوان جست بسوی
حق تعالی مگر بطاعت او و ما برات بیزاری از آتش نیست و ما را بخدای تعالی حجتی نیست و هر که مطیع خداست او
ولی ماست و بولایت ما نمیتوان رسید مگر به پرهیزکاری و نیکوکاری و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست
که نیست شیعه ما مگر کسی که عفیف باشد شکم او و فرج او از حرام و شدید باشد اجتهاد او و سعی او در طاعت
و عمل را خالص کرداند برای خالق خود و امید بثواب او و خوف از عقاب او داشته باشد اگر چنین جماعتی را
مشاهده کنی ایشان شیعه جعفرند بنا بر این اوصاف که اند و امام کر... ... رسیده است مسلمان
و اهل ایمان و شیعه خالص بغایت نادر است بخاطر کسی نرسد که فلان مجتهد زمان است و شنیدن کلام او
جزو از ایمان است و یا فلان صوفی اوان است و استماع کلام او شرط عرفان است ای درویش هر کس که موصوف
باوصاف الهی و متخلق باخلاق رسالت پناهی است مجتهد زمان و صوفی دوران اوست جز علما امتی کانبیا
بنی اسرائیل شنیده باشی انبیا بنی اسرائیل اصولی و نحوی و صرفی و منطقی و اشراقی و رواقی بودند بلکه
ایشان متصف باوصاف الهی بودند ای درویش حدیث العلماء ورثة الانبیا در کتابها دیده باشی انبیاء

علیهم السلام باغ و بوستان و کاخ و ایوان نداشتند و سیم و زر و در و جواهر میراث نگذاشتند بلکه ایشان
افعال پسندیده و اعمال گزیده و اقوال حمیده و احوال خوب ارث گذاشتند پس هر که دعوی اسلام کند و
لاف ایمان زند اگر در سیرت و صفت بمیزان نیاید البته وی منافق و کذاب باشد و منافق در هر لباس
مخفی و پنهان و علامت نفاق نزد اهل بینش عیان است چنانکه از حضرت صادق ع روایت شده است که رسول
خدا ص فرمود که سه خصلت است که در هر کس که بوده باشد منافق است هر چند نماز و روزه بجا کند و دعوی
اسلام نماید اول آنکه چون او را بر امری امین کردانند خیانت کند و آن امر خواه از امور عقبا باشد و خواه از امور
دنیا دوم آنکه چون سخن گوید بطریق کذب و دروغ گوید و هرگز راه صدق و راستی نجوید سیم آنکه چون وعده کند
خلف وعده نماید پس مضمون آیه کریمه ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار مقر منافق سقر باشد و چون
سر و دار لباس خلق در نکارند مشاهده فرمود و اطوار و گفتار ایشان را ملاحظه نمود لاجرم بزبان حقیقت ترجمان
آورد که والله ما اسلم القوم ولکن استسلموا یعنی بخدا سوگند که این قوم مسلمان نبودند بلکه مسلمانی را بر خود
نهادند و زیب جامه و قبول عامه را مقتدای اسلام گفتند و آن اشخاص که بتحقیق وارثان انبیا و اصفیا بودند
اذیت و قتل کردند کرفتند والسلام علی من اتبع الهدی ذکر حسن آفندی اصل وی از بلاد مرعش بود و در حلب تولد
نمود و نیز در آنجا تحصیل کمالات کرد و در مذهب ابو حنیفه نام برآورد محققان قوم را دوست داشتی و در ... جانب
خاطر اهل حال همت گماشتی و همواره گفتی که من مانند ارباب تعصب نیستم و اهل تقلید را دوست نمیدارم
و کلام حق را از هر کس استماع مینمایم روزی راقم از ایشان پرسید که صدق را معنی چیست و کذب را چه معنی است
در جواب فرمود که در معنی صدق و کذب خلاف است بعضی گفته اند که صدق کلامی است که مفهوم آن مطابق
واقع باشد و کذب بخلاف است که معلوم او مطابق واقع نباشد و بعضی بر آن رفته اند که صدق کلامی است که
بر وفق اعتقاد متکلم بیان واقع باشد و کذب آنست که سخن متکلم بر طبق اعتقادش نباشد و در هر دو طریق
کذب مخالف عقل و شرع است و حال آنکه از دو پیغمبر بزرگوار اینگونه کلام سر زده نخست از جناب ابراهیم
در آنجا که فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم چون آنحضرت بستاره نظر انداخت خود را مریض و بیمار ساخت
و فرمود ... که من بیمارم و حال آنکه نبود و ناخوشی را بهانه نمود که با جماعت کفار بعیدگاه تشریف نبرد و دیگر آنکه
حضرت ... بتان ما را شکسته ... فرمود که بل فعله کبیرهم اگر چه این کلام در مقام
اعلام کفار و مشرکین بود تا بدانند که بتان از خود دفع ضرر نتوانند نمود اما بنا بر تعریف صدق این سخن کذب است
دوم از حضرت یوسف صدیق ع در آنجا که جعل السقایة فی رحل اخیه ثم اذن مؤذن ایتها العیر انکم لسارقون
و حال آنکه ابن یامین سرقت نکرده بود و حضرت صدیق ع وی را بدزدی نسبت فرمود میدان بعضی از این کلمات ...

کفتنا آنچه بخاطر میرسد حق است که صدق و کذب راجع میباشد باشخاص و هرچه از انسان کامل صادر شود هم
کلامی که از نفس کل صادر شود باید بتحقیق که آن حق و کلام صدق است و در آن شک و ریب نیست اگرچه در نظر
خلق مطابق واقع نباشد مثل گفتن حضرت موسی ع مر خضر را که لقد جئت شیئا نکرا و گفتن هدهد
مر سلیمان ع را که احطت بما لم تحط به بر مطلب دلالت تام دارد و کسانی که ناقص و ناتمام و در عالم بچگی
خام اند آنچه بگویند خلاف واقع است اگرچه مطابق واقع باشد چنانکه منافقان برسالت حضرت سید آخر
الزمان شهادت دادند و حال آنکه کاذب و دروغ گوی بودند و حق تعالی از حال ایشان خبر میدهد قالوا نشهد
انک لرسول الله والله یعلم انک لرسوله والله یشهد ان المنافقین لکاذبون بیت هرچه گیرد علتی علت
شود ٭ کفر گیرد کاملی ملت شود ٭ ای درویش کلام انبیا و اوصیا فهم کردن بسیار دشوار تو اعتراض مکن تا از
ایمان بیزار نا وفق مومن ممتحن شوی و چون مومن ممتحن گردی آنگاه کلام معصوم را خواهی دانست چنانکه خود
فرموده اند که کلامنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او مؤمن امتحن الله قلبه للایمان
ذکر حمص بکسر اول و سکون ثانی و صاد مهمله در قدیم شهری بزرگ بوده که در میان حلب و دمشق واقع و جوانب
اربعارش واسع است در آخر اقلیم سیم اتفاق افتاده و منتهیات در آنجا بسیار است و قریب پنجهزار خانه
در اوست و بلاد چند و نواحی ارجمند منسوب باوست آبش خوب و هوایش نیکوست کشور شام پنج جند است
یک جندان منسوب باوست باغات بسیار و بساتین بیشمار دارد و رود عاصی از نزدیکان شهر میگذرد
مساحت یکمیل و دورست از مشاهد و مزارات در آن دیار بسیار است و از آن جمله مشهد امیر المؤمنین ع که در آنجا
بعضی از صلحا آنحضرت را بخواب دیده اند و در آن مشهد عمودی است که موضع انگشت آنحضرت در آن نمایان
است و قبر عبد الرحمن بن خالد آنجاست و قبر قنبر غلام امیر حیدر ع و قبور اولاد جعفر بن ابی طالب نیز در آن
دیار است مردمش عموما شافعی مذهب و قوم عرب اند و قلیلی ترک و حنفی اند و در نواحی آن جمعی شیعه
امامیه اند و در جبال آن گروه علی اللهی اند و طایفه یهود و نصاری اند صاحب معجم گوید از عجایب آنکه من
در حمص دیده ام از فساد آب و هوای آنجا که عقل را بغایت فاسد میسازد آن است که بدترین مردمان در عداوت
امیر مومنان که در حرب صفین با معاویه همراه بودند و بیشتر از همه کس در مقاتله آنحضرت مبالغه نمودند
و چون آن حرب منقضی شد و مدتی بر این بگذشت همگی از غلات شیعه شدند تا آنکه بسیاری از ایشان
نصیری و صالح ایشان امامیه اند که سب سلف میکنند پس در دهر دو مرتبه ملتزم ضلال بوده اند و
زمانی بر ایشان نگذشته که بر صواب باشند انتهی کلامه فقیر معروض میدارد که این کلام بی فرجام بغایت سقیم و
بنهایت عاقبت وخیم است زیرا که بنا بر مشهور که در کتب اخبار مذکور است سکنه ایران در بدو حال مذهب

صابیه

صابیه داشتند و بعد هوشنگی شدند و بعد مذهب جمشید را اختیار نمودند و در زمان فریدون آفتاب
پرست گشتند و در ایام ظهور زردشت ملت او را اختیار کردند و در هنگام ظهور مزدک جمعی کثیر بدین مزدک
در آمدند و چون ملت بیضا ظهور یافت مسلمان شدند و فرقهای بی شمار نمودند بالله سب سرود اولیا
نمودند و چون شاه اسمعیل صفوی خروج کرد شیعه گشتند اکنون در ایران و توران و روم و شام اکثر صاحبان
مذاهب مختلفه میباشند لازم می آید که علت فساد آب و هوای اقلیم خواهد بود و مردم را عقل و ادراک
و قوت تصرف نخواهد بود والسلام علی تابع الهدی ذکر حضرموت ولایتی است مشهور و در کتب اخبار مسطور
از اقلیم دویم و هوایش گرم و از دیار عمان و محدود است از طرف مشرق بدریا و از سمت مغرب ببادیة العرب و از
جهت جنوب بولایت یمن و از جانب شمال بعض عمان و مشتمل است بر بلاد قدیمه و نواحی عظیمه سکنه اش قوم
عرب و عموما شافعی مذهب و قلیلی خوارج اند ذکر حمی بفتح حا و میم مع الیا شهری است دلکشا و مدینه ایست
روح افزا آبش گوارا و هوایش معتدل فرح افزا خاکش طرب انگیز و زمینش حسن خیز انتهی در میان حلب و دمشق واقع
و از مدینه حمص پنج فرسخ دور است و در پستی و بلندی اتفاق افتاده و از اقلیم سیم و بقول اقل چهارم اکثر میوهای
گرمسیر و سردسیر فراوان و حبوب و غلات بغایت ارزان قریب شش هزار باب خانه معمور از سنگ رخام
تراشیده در اوست و شصت پاره قریه همچنین از مضافات اوست در بنای همی خلاف است از اکابر اندیار
استماع افتاد که حمای نام از انبیای غیر مرسل در زمان داود ع انشهر را احداث نمود فقیر در یکی از کتب دانشمندان
روم مشاهده کرده که زمین حمی قدیم الزمان جنگل و بیشه بوده و حمی نام بدانمقام رسیده و موضع مناسب دیده
و پسندیده عمارت کرد و بعضی گویند در زمان ملوک یونان اورغاس نام از امرای عظام آنجا را آباد نمود و برخی را
اعتقاد آنکه حضرت ابرهیم ع باعث عمارت او بوده ولایت شده بای تقادم مسکن ارباب دولت و مکنت و مامن اصحاب
ادب و حسب است عموما اهالی این دیار صاحبان حسن و جمال و در خلق و خلق با اعتدال باشند نهری عظیم
مسمی بعاصی از میان آنشهر جاری است و بسبب پستی و بلندی شهر و نارسیدن آب آن نهر بعمارات آندیار
دولاب بسیار تعبیه نموده اند که آب میگردانند و بعد دهار بجنبش آنجا نهادوان و مقدار جوی علی الدوام در جریان
است در میان شهر جای تل بلند واقع و تل گرد و در وسط شهر اتفاق افتاده بر مرکز است و قریب صد ذرع ارتفاع
اوست قدیم الایام بر سر آن تل قلعه محکم داشته اکنون خرابست و منبع آن نهر عاصی از بلاد بعلبک و از قریه
عین میخیزد و از کنار حمص و میان حمی عبور نموده بدریای شام میریزد از جانب جنوب بطرف شمال روان است
ذکر بصیغه ایشا امیر بصفت مصیر و در بی نظیر و با صابت رای و حسن تدبیر و صعوبت ضمیر گوی سبقت از
همگنان میربود و در فضایل انسانی و کمالات نفسانی از امرای زمان کسی با او برابری نمینمود و از علوم رسمی بهره ور

ودر فنون ادبیه سرخیل بود سیما در علم عرفان و مراتب توحید فرید و وحید اندیار بود اصل ان امیر معروف مصیر از
کشور ایران واز ایل تکلو بود کویا یکی از اباء ان پاشا در زمان شاه اسمعیل صفوی با ایل وطایفه خود امده اند
قیصر ایشان را در بلاد شام مسکن داده اکنون قریب سیصد سال میشود که در ان دیار سکونت داوند و از جانب خوندکار
در امور وزارت وحکومت در غایت اقتدارند و در ایام اختلال احوال جاه و جلال ایشان نرسیده و دشمنی بر ایشان
ظفر نیافته فقیر چندگاه مهمان ان امیر قدردان بود و اغلب اوقات مجالست و مصاحبت میشود روزی در بین صحبت فقیر
سؤال نمود که انسان چه وقت مکلف میشود و تحصیل معارف ایمان در چه زمان بر ادمی واجب میگردد در جواب فرمود که
در این خلافات است بعضی از متکلمین بر این اند که انسان وقتی مکلف میشود که ممکن باشد او را تحصیل علم بمعارف چه که
شرط است در تکلیف شی که قادر باشد بر انچه مکلف بان گشته و تمیز میان ان و غیر ان تواند نمود پس قبل از این حال
تکلیف محال خواهد بود بعد از ان مکلف میشود بان خواه موافق شرع شریف بالغ شده و خواه نشده باشد در این حال
ممکن است که چندین سال قبل از بلوغ شرعی مکلف گردد و نیز ممکن است که بعد از بلوغ شرعی بچندین سال مکلف شود
و این باعتبار اختلاف مراتب ادراک مردم در قوت و ضعف خواهد بود و مرهن است که باری تعالی مردم را که در عقل
و ادراک ضعیف اند بمقدار فهم ایشان مکلف نموده است بعضی دیگر از علما بر انند که وقت تکلیف بمعارف همان
وقت تکلیف بسایر عبادات است که اول بلوغ بوده باشد اما بعد از بلوغ اول واجبات که تحصیل معارف است بر
قبل از انکه باعمال مبادرت کند و گفته اند که پسر در سن ده سالگی اگر عاقل گردد مکلف بتحصیل معرفت شود بجهة ال
انکه اخبار بسیار وارد شده که قلم از صبی برداشته شده تا بالغ گردد بنا بر این باید که قبل از بلوغ مکلف بتحصیل معرفت
نباشد و جمعی بان رفته گفته اند چون است که اناث با ضعف عقل بعد از نه سالگی مکلف بمعرفت باشند و ذکور
با انکه عقل ایشان اتم و اکمل است تا ابتدای شانزده سالگی مکلف بمعرفت نباشند و بعضی خلاف نموده اند
در انکه مکلف در زمانی که مشغول نظر و فکر است یا کافر است یا مومن چه که معارف حصر نظری است سید
مرتضی ره حکم بکفر نموده و شیخ زین الدین ره فرموده از این کلام لازم اید که در اول کمال عقل که هنگام تکلیف
بمعارف است همگی کافر باشند و اگر در ان هنگام کسی بمیرد در جهنم مخلد گردد و این کلام بغایت بی فرجام و از شان
بحثر خام است مگر انکه گفته شود که صاحبان این نوع کفر مخلد نباشند و کافری که در دنیا مرموت باشد ان است که از
روی اعتقاد اختیار کفر نماید الحق انچه در نظر اهل عرفان رسیده جاز داده همان است که در اول مذکور شد چون
مراتب ایمان مختلفات است هر کسی در هر حال بمرتبه از مراتب ایمان مکلف است چنانکه ایزد تعالی در کلام مجید
خود فرموده لا یکلف الله نفسا الا ما اتیها یعنی تکلیف نمیکند نفسی را مگر بانچه قابلیت انرا باو عطا نموده است و در ایه
کریمه لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت نیز موید مقال است و حدیث لو علم ابو ذر

ما فی قلب

ما فی قلب سلمان لکفره شاهد حال **ذکر شیخ ولی الله** مردی فضیلت پناه و از همه جا اگاه بود بغایت لطیف
وظریف و ادیب و لبیب میبود و با فقیر نهایت لطف و محبت داشت و از مراسم مودت و اتحاد مهمل و معطل
نمیگذاشت اکثر لیالی و ایام باهم بودیم روزی فقیر از وی سؤال نمود که حسن و قبح اشیاء عقلی یا شرعی است در
جواب فرمود که جماعت شیعه امامیه و فرقه از حکماء قایل شده اند که حسن و قبح اشیاء عقلی است و صوفیه صافی
طویت نیز بر این اند زیرا که معنی عقل انست که تمیز دهد میان خوب و زشت و حسن و قبح و ادمی از ان جهة مکلف شد
که عقلش میان نیک و بد فرق کند و الا بیکانه و خود است اگر چنین نبودی بعث انبیاء عبث و بیهوده بودی
و میان حق و باطل فرق نبودی و انسان مکلف نشدی و در مقام امر و نهی نیامدی و فضل و کمال و حسن و
قبح افعال ظاهر نگشتی و سحر و معجزه و کرامت و سعادت و شقاوت و صادق و کاذب و ظالم و عادل و جاهل و
فاضل برابر و یکسان بودی گروهی از اهل سنت و جماعت و طایفه یهود و نصاری بر ان رفته اند که حسن و قبح
اشیاء شرعی است زیرا که عقل اگر بتنهایی پیدا نابودی و حسن و قبح اشیاء را تمیز نمودی بعث انبیاء و هدایت
اوصیا لغو و بیهوده شدی و رسم تعلیم و تعلم و ارشاد عباد در میان نیامدی و در روش عقل کفایت کردی و
اختلاف میان طوایف امم ظاهر نگشتی و ملل مختلفه و مذاهب متفرقه ظهور نیافتی و ایه کریمه و ما اتیکم الرسول
فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا موید کلام است و حدیث انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی شاهد
مقام است بر ما رجوع بانبیاء و اوصیا باید کرد و اگر باری تعالی مردم را در عقول خود مستقل دانستی انبیا
بایشان نفرستادی و همه را حواله بعقول ایشان فرمودی و چون چنین نکرده ما را باطاعت انبیا و اوصیا
مامور کردانیده است چون بکر گفته اند که حسن و قبح اشیاء نه عقلی است و نه شرعی بلکه عادی است یعنی رسم و عادت
هر قسم جاری گشت پسندیده و خوب است و انچه خلاف عادت و رسم باشد نکوهیده و نامرغوب است مثل انکه در ایران
ریش تراشیدن و لباس فراخ پوشیدن و سبلت نهادن و زنان گشاده روی بودن و زنان با مردان در یک
حمام جمع شدن و مرده را سوختن رسم است لهذا در نظر مردم انها خوب و خلاف ان بد است و در ملکی قبای تنگ
پوشیدن و دست و پا را نازک کردن و ریش دو شاخ و دندان ساختن و زنان در حجاب بودن و از مردم روی
گرفتن و دروغ گفتن و غیبت کردن و لواطه نمودن عادت است لاجرم نیک است و خلاف ان زشت چنانکه
فقیر مدت سی سال در معموره عالم گشته و بصاحبان ملل مختلفه گذشته همین روش دیده و مشاهده کرده
که در مذهبی قاعده خوب است و در مذهب دیگر نامرغوب در ملتی چیزی حسن است و در ملت دیگر قبیح اگر چه در
مذهبی نقلی بد باشد مثلا در مذهب شیعه امامیه دروغ و نفاق و افترا و ظلم و غیبت و امثال ان نکوهیده
است چون رسم و عادت مردم شده است لهذا نیک و پسندیده است و در مذهب جعفری مردان لباس تنگ

ودامن فراخ وزنان رخت کوتاه پوشیدن روایت وزنان در مجامع مردان رفتن و نامحرم دیدن و گوش
ما آواز مردم نمودن حیا نباشد چون رسم وعادت کشته لهذا در نظرها قبیح نیست چنانکه روزی فقیر در
مجلس شجاع الملک شهریار افغان حاضر بود وان شهریار شلوار دنبعث که آنها پوشیده بود و فقیر در مقام حیرت
وصرت وان مینگریستان شهریار بین فقیر التفات نموده گفت که موجب حیرت چیست مگر پوشیدن شلوار
ما حیرت داری فقیر گفتار در جواب فرمود که چنان ولها پوشیده ایم والله هرچه محل تعجب و حیرت نباشد
و چون مذاق ما این نگردد و هرکس پوشیدن کیرد فیحان برخیزد فی الواقع چنان شد که آن شهریار فرموده بود
در کشور هند متداول است پوشیدن لباسهای تنگ ولطیف ونازک و شلوار دنبعث مردان او کشاده بودن
پاچهای شلوار را مقدار چهار پنج گز و بخلاف آن زنان افغان و ترکمان و تورانی و ترکستان بغایت تنگ و
ضیق پوشند و زنان ایران کشاده و فراخ شلوار پوشند و قوم فرنگان زنان ایشان زیر جامه نپوشند چنانکه عموما
مردان و زنان اعراب زیر جامه و ازار ندارند و قبیح شمارند حاصل آنکه حسن و قبح اشیا در عرف و نزد اهل دنیا عادی است
و رسم و عادت مردم چنین جاری است والله اعلم بالصواب **ذکر حرم** مطلق لفظ حرم در لغت مستورات و اندرون
سلطان و بزرگ باشد اما باصطلاح اندرون مشاهد متبرکه را حرم گویند و مشهورترین آن حرم کعبه مکرمه و حرم
رسول است در حرف میم مذکور خواهد شد **ذکر حصن کیف** قصبه ایست از بلاد دیار بکر سکنه آنجا همگی قوم کرد و از اهل
سنت و جماعت اند **ذکر حمادیه** از توابع سلیل است و در میان کوهستان واقع شده قریه ایست قصبه مانند و مجموعی
است و باغات دلنشین و اینها روان و مردمش همگی اهل ایمان از طایفه عرب و صاحبان نسب و حسب اند فقیر از یکی
از دانشمندان ایشان سوال نمود که اصل شما از کجاست و چه طایفه میباشید جواب داد که اصل ما از کوفه و از قوم حجاج
میباشیم و در اوایل دولت بنی عباس از کوفه حرکت و در این ولایت آمده مسکن ساخته ایم و لنگر اقامت انداخته ایم
ذکر حصن الاکراد از بلاد شام است **حدیقه هفتم در بیان حرف خاء معجمه** مرای عالم آرای عالمیان معالم عرفان و کان سالکان
مسالک ایقان پوشیده و پنهان نماند که در حرف خاء معجمه دیار و امصار بعید و شمار است مشهورترین آنها مذکور
میشود **ذکر ختای** بکسر خا و بعضی بفتح خوانند و اهل ایران بطا مولف دانند وان خطا است و نزد اهل توران و
ترکستان و مغول و مردم آن دیار ختا است ولایتی است مشهور در افواه و السنه مذکور است کشوری است وسیع و
عریض و ملکی مجید و مستفیض است و محتوی است بر بلاد عظیمه و مداین منیعه و قصبات معموره و نواحی مشهوره
و مشتمل است بر اقلیم چهارم و پنجم و قلیلی از سیم آبش دلنشین و هوایش سازگار و جبالش بیشمار و سکنه آن جماعت
کفار اند اغلب پادشاه پرست و بت پرست و آفتاب پرست و مشرعی پرستانند و قلیلی سنی حنفی مذهب اند فقیر از
جمعی از ثقات اهل دین که در کشور ختن و کشمیر بکرات و مرات مسموع کردیده که در ملک ختا یکساله زلات و ذکر مدت

سیصد

سیصد سال دوران مملکت را حصار عمار از سنگ رخام کشیده و با نجام رسانیده اند پادشاه ختای و خاقان
چین از نسل چنگیز خان اند و ملک ختای محدود است از جنوب بولایت چین و تنکتاش و از سمت مغرب بدیار
ترکستان و مغول و از جهت شمال بملک کیمناک و دشت و از جانب مشرق بر فقیر معلوم نشد پادشاه ختای
در غایت جاه و جلال و در نهایت استقلال است و چندین دیار و امصار که خارج ختا است مثل ترکستان
و ایغور و مغولستان و تاتارستان و بعضی از بلاد توران و دشت قبچاق که هر یک از آن دیار مشتمل است بر امصار
دلنشین و نواحی بیشمار در تصرف اوست و بتحقیق پیوسته که در میان جماعت کفار مانند شهریار ختای سلطانی با
اقتدار و بکثرت دولت و جمعیت و وفور خزاین و دفاین و افزونی لشکر و اسباب شوکت نیست من جمله دوازده هزار
دختر باکره که چهارصد نفر ایشان صاحب منصب اند در حرمسرای اوست و در عدل و داد درجه عالی دارند و از
قتل و غارت و ظلم و جور احتراز لازم شمارند لهذا اهل جرایم را بمقدار جرم محبوس دارند و مدت معین در حبس
گذارند و محبوسان را در مهم قلعه سازی و سایر مشاغل باز دارند و قوت لا یموت بمحبوسان برسانند در ملک
ختای باج و خراج نیست و آنچه معدنیاست مانند نمک و شوره و گوگرد و زر و جواهر و آهن و اسرب و قلعی
و امثال اینها خاصه سلطان است و بجز غله و حبوب نقد که از متعلقان سلطانی زیاده نستانند بجهت
نبات است و از زمین و دیگر حق رعایا است در آن مملکت چندان امن و امان است که بجز زیان خارج از حیز امکان
در لشکرکشی و ملک گیری قانون ایشان چنانست که چون خواهند ولایتی را مسخر نمایند بعد از تحقیق طرق
دخول و خروج و جمیع دخل و خرج آن دیار بعضی ده هزار سوار و پیاده ارسال دارند تا آن ولایت را محاصره کنند بعد از
هفته پنج هزار دیگر بفرستند و هفته دیگر پنج هزار دیگر ارسال نمایند عقب یکدیگر چندان لشکر فرستند که آن
ولایت مفتوح شود در قانون ملوک ختای چنانست که متاعی که در ولایت ایشان نباشد بدان اعتنا نکنند
و گویند چیزی که از ملک بیگانه آید در تحصیل آن رعیت زحمت برسد و سیم و زر دنیا در خرید آن صرف
شود چنانکه شال کشمیر در آن ولایت نخرند و کشمیریان بدان جهت شال نبرند و متاعی که از ملک بیگانه تجار آن
دیار حمل و نقل نمایند مرجان و کهربا و فیروزه و مروارید است اکثر معادن در آنجا وجود دارد مثل طلا و نقره و
یاقوت و یشم و مهره و بلور و حدید و سرب و نحاس و امثال آن و هر سال مبالغ کلی از آنها حاصل میشود از
زمان سلطنت قوبلا قاآن نبیره چنگیز خان شهر خان بالیق از بناهای آن شهریار دار الملک ختای بود اکنون
دویست سال میشود که آن شهر را آب برده و گرفته و غرق نموده است اکنون دار الملک آن دیار پیکن بالیق است و انام
پارچهای حریر و لباسهای ابریشمی در آنجا بسیار کثرت دارد و متداول است که عموم رعایا می پوشند و رنگ زرد
مخصوص سلاطین آنجاست اهل ختای مانند اهل چین و هند بوقوع این طوفان اعتقاد ندارند و گویند عالم

ختای بنا مدع و سمت مشرق طوفان ظاهر شده و بین بوجود آدم صفی ع معتقد نباشند و طوایف امم را ولادت
حضرت نداشته گویند آدم پیغمبر بوده و کثرت آدم در همه اوقات ظهور نموده یکی از ایشان فقیر را گفت که در
کتب اهل اسلام مذکور است که اگر حجة الله در روی زمین نباشد قیامت قایم میشود و آسمانها پیچیده میگردد
از این کلام پس معلوم میشود که مسلمانان قایل اند باینکه آسمانها و زمینها با وجود انسان خلق شده و اگر انسان
نباشد حجة الله پس نباشد و چون قطب نباشد پیغمبر آدم نباشد پس آسمان و زمین بوجود انسان کامل مربوط
و قوام عالم و عالمیان بذات حجت منوط است بعضی از ایشان چنگیز خان را پیغمبر دانسته و یاسا و یوسون وی را
شریعت خوانند گویند رسول صاحب جلال بوده و بامر یزدان جاوید جمعی از مردم را قتل نموده چنانکه
اکثر پیغمبران مصر و شام و عرب بشمشیر مبعوث شده اند و امت خود را بعذاب الیم گرفتار نموده اند و جمعی که
مخالفت نموده بقتل آورده اند وَلَيْسَ أَوَّلُ قَارُورَةٍ كُسِرَتْ فِي الْإِسْلَامِ علمای ختا کلمه که معنی آن دو احتمال
دارد در کتب خود نیاورند و گویند کلامی که از آن دو معنی حاصل شود باعث اختلاف و سبب فساد مردم گردد
و عاقل چون کلام دو احتمالین در کتاب خود نویسد که از آن فتنه و شور لازم آید و اختلاف و فساد زاید اگر
محتاج شوند بکلمه دو احتمالین در آنجا تصریح نمایند که مراد ما از کلمه فلان چیز است و گویند سبب اختلاف امت
هر پیغمبر همین بوده و چون کلام انبیا سلف دو احتمالین بوده بعد از وفات پیغمبر زمان هر کس بروفق هوای نفس
خویش کلام نبی زمان را تاویلات نموده و آنچه بذائقه او نساخته از متشابهات نام کرده چنانکه اشتهار آن در امت پیغمبر
عربی ع ظاهر است فقیر از یکی از دانشمندان ایشان پرسید که از کلام تو معلوم میشود که زمره انبیا خطا نموده اند
و طریق غفلت پیموده اند و واضعان لغات مردمانی جاهل و نادان بوده اند و حال آنکه تو اعتقاد داری که
ابیورخان و جمعی از بزرگان پیغمبر بوده اند و لغات ایشان وضع کرده اند در لغات ایشان لغت ذو احتمالین
بسیار است و بنیه قایل براین هستی که پیغمبران غافل و بی فهم بوده اند و اختلاف مشارب بین دو میان و تفاوت
مدارک فراوان وَنَحْنُ نُكَلِّمُ بِقَدْرِ عُقُولِ النَّاسِ موهن بنیان است پس در این باب چه فرمائی جوابی چند داد که
پسند خاطر نبود لهذا از تحریر آن اعراض نمود ملوک ختای در استعلام احوال مملکت و استفهام اوضاع رعیت
اهتمام تمام دارند دقیقه از دقایق ملک داری و رعیت پروری مرعی و مهمل نگذارند چنانکه در تمامت مملکت مسافت
دو فرسخ بدو فرسخ دو نفر معین نموده اند که در شبانروزی آنچه واقع شود خلاصه آن را بدار الملک رسانیده معروض
رای خاقان گردانند در قانون ایشان است که چون خواهند بولایتی حاکم معین نمایند سه کس معین کنند یکی
حاکم ملک است و ضبط ولایت و سیاست رعیت با اوست دویم حاکم لشکر که محافظت سپاه و حدود با دوست
سیم حاکم تحصیل وجوه دیوانی و مالیات طلب حقوق دیوانی از اوست و هر یک در امر خویش استقلال دارند و دخل

وتصرف در امور یکدیگر نمایند مملکت ختای چندان معمور و آبادانست که قلم دو زبان از تحریر و تقریر آن عاجز است
و رسم ملوک ختای مانند سلاطین چین است که کسی را بملک خود نگذارند مگر سالی یکدفعه امرای که خارج از
ملک ختا اند و تابع خاقان اند احضار کنند سه روز توقف و روز چهارم رخصت مراجعت دهند و اکثر عجایب
بر آذین دخولات صاحب نگارستان و حبیب السیر بسیاری از ملک ختای نوشته اند غیاث الدین نقاش در
زمان شاهرخ میرزا برسم سفارت بملک ختای رفته وقایع خود را در آن مرقوم نموده است حکایات غریبه
نوشته است هر که خواهد بدان رجوع نماید **ذکر ختن** بضم خا معجمه و فتح تا مفتوحه و سکون نون ولایتی است
معروف و بخوبی آب و هوا موصوف و محتوی است بر بلاد قدیمه و نواحی عظیمه کوهستان آن دیار بسیار و انهار
بی شمار همگی از اقلیم چهارم و هوایش خرم از کشور ترکستان و بلده یارکند دار الملک آن است و از مضافات مملکت
ختا است مدتهای مدید در تصرف اهل اسلام بود اکنون قریب چهل سال میشود که در دست گماشتگان
خاقان ختا است اکثر مردمش مسلمان حنفی مذهب و دیگر شیعه امامیه و دیگر علی اللهی اند و مردم آنجا قریب به
عموما سفید رخسار و ماه رشک گلشن و بجمال بعضی زنان و قریب نوان و در آن شیوه ممتاز باشند و مزار نفیس بعضی آثار
حضرت امام جعفر صادق ع را در آنجا یادداشت میدهند و در شریفان ما بین یارکند و قرقز واقع سالی جمعی
کثیر بزیارت تربت آنحضرت رفته طلب حاجت نموده بمراد رسند **ذکر خلج** بضم خا و تشدید لام و سکون
خا ثانی از بلاد ترکستان و بلده ایست توامان است و خواین و دلیران آن دیار ضرب المثل دانشمندان روزگار
از اقلیم چهارم آبش خوب و هوایش خرم و سکنه اش همگی ترک زبان و طایفه مهی بان اند اگرچه فقیر ندیده اما معلوم
گردیده است **ذکر خوارزم** لفظ خوار رزم مرکب است اند و کلمه در کتب تواریخ مسطور است که در آن دیار دو لشکر
با یکدیگر مصاف دادند یکی از بزرگان لشکر گفت خوار در زمی بود یعنی سخت و دشوار کارزاری نمودند از آن ملک را
خوارزم گفتند و بعضی گویند سلطان وقت جماعتی را غضب نموده بدان دیار فرستاد که عمارت و آبادی نموده
ایشان در آن محل ماهی گرفته با آتش چوب گز کباب نموده معاش کردند چون مدتی بر این منقضی شد سلطان را
با ایشان رحم آمد چهارصد و بقولی هشتصد نفر از طایفه نسوان که عدد ایشان بر همان عدد در سال
نمود و ایشان همان مکان را عمارت کرده بدان اسم موسوم ساختند چه که لفظ خوار بمعنی ماهی و لفظ رزم کباب است
ترکیب نموده خوارزم گفتند بای حال ولایتی مشهور و بخوبی آب و هوا مذکور و محتوی است بر بلاد قدیمه و نواحی
عظیمه همگی از اقلیم پنجم و بقولی بعضی از آن دیار چهارم و محدود است از سمت شمال بدشت قبچاق و از جانب جنوب
ولایت توران و از طرف مغرب بدیار جرجان و خراسان و از جهت مشرق بملک ترکستان سکنه اش اکثر قوم و معتقد
ترک و حنفی مذهب و دیگر فارسی زبان و قلیلی شیعه امامیه اند ملوک نامدار و عرفای کبار و علمای عالیقدر از آن

دیار حیدر بشمار ظهور نموده اند من جمله فرقه ملوک خوارزمشاهیه از آنجا بوده اند و از عرفا شیخ نجم الدین
کبری و سید کمال الدین حسین صاحبان تصانیف معتبره از آن دیار برخاسته اند **ذکر ختلان** بفتح خاء
و سکون تاء ولایتی است از توران و بقولی از بلاد طخارستان از اقلیم چهارم آبش خوب و هوایش خوش و سکنه
اغلب قوم ترک و حنفی مذهب و قلیلی فارسی گوی و مذهب امامیه دارند و خواجه اسحق مرشد سید محمد
نوربخش قدس سرهما از آنجا بوده احوال آنجناب در کتب تواریخ مشایخ بطریق تفصیل مسطور است و مزار
فیض آثار سید علی همدانی قدس سره آنجا است **ذکر خراسان** رکن اعظم کشور ایران و مملکتی است مشهور جهان
و مشتمل است بر بلاد بسیار و نواحی بیشمار و محدود است از سمت شرقی بممالک زابل و توران و شمالش بدیار
خوارزم و جرجان و از طرف مغرب بعراق و مازندران و جنوب وی بمفازه و قهستان تا اکنون تمامی بلاد
قهستان و مفازه و زابل و سیستان و جرجان و بعضی بلاد طبرستان از مملکت خراسان محسوب میشود و مملکت
خراسان بر چهار الوکه محتوی است **اول** طخارستان **دوم** مرو شاهجان **سیم** نشابور **چهارم** هرات و هر یک از
این الوکات مشتمل است بر بلاد قدیمه و نواحی عظیمه سیاحان دهور و مساحان [illegible] در ممالک خراسان
بیست و دو شهر و هجده قصبه و پانزده قلعه بشمار آورده اند من جمله اسفرائن و اسفراین و بیهق و باخرز و جام
و جوین و جاجرم و جنوشان و بادغیس و خواف و خلم و حصار و اندخود و بلخ و دزوان و غور و غرجستان و مرو
و ختلان و طالقان و ابیورد و طوس و خابران و میهنه و هرات و تون و طبس و ترشیز و سبزوار و نشابور
و شبرغان و بامیان و قندز و بیرجند و بیارجمند و بقولی بسطام و سمنان و دامغان و فاریاب و پروان و پشت
باخرز و تایبات و قاین از بلاد خراسان است و جمیع بلاد آن کشور از اقلیم چهارم و بقولی قلیلی از سیم جبال و تلال
آن مکان باد و بیابان برابر و یکسان باشد و زمین آن کشور طولانی از مشرق بطرف مغرب کشیده است
تخمینا طولش یکماه راه است سکنه اش بصفت شجاعت و مردانگی معروف و بعلو همت و کیاست و فرزانگی موصوف اند
در بدایت حال مانند سایر اهل ایران بردین صابئیه بوده اند آنگاه کیش ثنویه اختیار نمودند تا آنکه رایت
اسلام بر سپهر برین کشید و صیت اسلام بگوش اعالی و ادانی رسید اکنون صاحبان مذاهب مختلفه در آن دیار
سکونت دارند اغلب اکثر و معتقد شیعه حیدر کرار اند و دیگر فرقه اهل سنت و جماعت اند و ایشان نیز طایفه
بیشمار اند و دیگر اسماعیلیه این فرقه نیز بسیار اند و دیگر علی اللهی این گروه قلیل اند و دیگر هنود و بغایت
ذلیل اند و دیگر یهود در غایت قلت و بنهایت ذلت اند قبایل و عشایر خراسان از حساب بیرون و از حیز احصا
افزون اند من جمله طوایف قزلباش اند قریب بچهل هزار خانه وار اند و دیگر عشایر عرب که در زمان ملوک امویه
و خلفای بنی عباس بدان ولایت رفته و مسکن گرفته اند اکنون زیاده از سی هزار خانه می باشند و دیگر قبایل هزاره

وتیمنی

و تیمنی و تیموری و جمشیدی که از حد جبال بامیان تا سرحد خواف و باخرز از پنجاه هزار خانه افزون اند و دیگر جماعت افغان
ایشان منقسم بدو فرقه اند اول ابدالی که ایشان را درانی نیز گویند سلطنت افغان در این طایفه است مسکن ایشان هرات
و نواحی آن و زابلستان قریب بشصت هزار خانه وارند دویم از جماعت افغان غلجه اند آن طایفه در بلاد خراسان
تقریبا بیست هزار خانه میشوند و دیگر قوم ازبک و ترکمان اند و آن جماعت از آن طایفه در بلاد سرخس و بادغیس و نواحی مرو و
بلخ و طخارستان اند قریب صد هزار خانه وارند و دیگر طایفه اکراد اند و آنجماعت از طوایف کرمان در ملک قوچان و جنوشان
و جناران سکونت دارند تخمینا بیست هزار خانه وارند پوشیده نماند که لفظ خور در لغت فرس خورشید را گویند و آسان
محل و مکان را نامند چون آن کشور بسمت شرقی ایران اتفاق افتاده لهذا آن ملک را خراسان نام نهاده اند یعنی محل برآمدن
آفتاب آن کشور همواره در تصرف ملوک پیشدادیان بود بعد از انقراض دولت ایشان مدت دوازده سال افراسیاب
بر آن مملکت خراب بسیار نمود چون ملوک کیان اولاد پشنگ را از ایران برانداختند بدستور سابق آن دیار را دار الملک
ساختند و چون اسکندر رومی دولت کیانیان را بباد فنا داد بطریق ملوک الطوایف بنیاد نهاد از آن طایفه اشکانیان
گویند در آن ولایت مدتی حکومت داشتند و چون ملوک ساسانیان لوای اقتدار برافراشتند همواره از طرف ایشان
امرای ذیشان نامدار فرمان بوده اند و گاهی نیز از نژاد ملوک حکومت و شهریاری نموده اند تا آنکه اعلام ظفر فرجام
ملت اسلام سر بفلک کشید و صیت دین مبین بغرب و شرق رسید در سنه سی و یک عبدالله بن عامر بفرمان
عثمان بصوب خراسان روان گردید و احنف بن قیس را بمقدمة الجیش گسیل نموده نشابور و طبس و قهستان را
بلطف و عنف مفتوح ساخت آنگاه لوای عزیمت بصوب دیگر افراخت و اکثر بلاد خراسان مانند نشابور و بیهق و
و جوین و خواف و باخرز را یعنی بصلح و برخی را بقهر مسخر نمود و چندگاه در بلده نشابور رحل اقامت انداخته
بر سرخس لشکر ارسال نموده آن خطه را نیز مفتوح ساخت و عبدالله بن خازم را بولایت هرات ارسال داشت و بقولی
خود بدانجناب رایت عزیمت برافراشت با والی هرات صلح نموده ملکی گرامند گرفته بصوب مرو شتافت آنجا را
نیز بطریق صلح بگرفت بعد از آن عبدالله بن خازم را ببلخ ارسال نمود و عبدالله با اندک زمانی مملکت طالقان
و طخارستان و نواحی آن را مسخر گردانید حاصل آنکه در زمان خلفا تمامی بلاد خراسان مسخر اولیای دین مبین
گردید بعد از انقضای زمان خلافت خلفا حکام آن دیار از طرف ملوک بنی امیه مقرر بودند و در عهد مروان
حمار که آخر ملوک مروانیان است آفتاب دولت بنی عباس از مشرق اقبال طالع گشت و زمان دولت امویان
در گذشت در سنه صد و بیست و نه هجری ابو مسلم مروزی از نژاد گودرز و از اعیان دولت بنی عباس خروج
و با امویان امارت خروج نمود و آن ولایت را از مروانیان استرداد نمود و در زمان دولت مامون ملوک
طاهریه ظهور نمودند و در تمامت مملکت مسلط و مستقل بودند و در سنه دویست و سی و هفت هجری در

عهد المعتمد بن المتوکل صفاریان بر آن کشور مستولی شدند و در عصر المقتدر بن المعتضد در سنه دویست و
هفتاد و هفت هجری ملوک سامانیه بر آن ولایت کوس استقلال زدند و در زمان خلافت المطیع بن المقتدر در
سنه سیصد و پنجاه و هفت هجری غزنویان در غزنین و طخارستان ظهور نمودند و در اوان الطایع بن المطیع جمیع
آن دیار را مسخر نمودند و در هنگام حکومت القائم بن القادر در سنه چهارصد و سی و هشت هجری سلجوقیان بر آن
مملکت استیلا یافتند و در وقت سلطنت المقتفی بن المستظهر سنه پانصد و چهل و سه هجری ملوک غور بر
اکثر آن دیار مستولی گشتند و در اوقات خلافت المستنجد بن المقتفی سنه پانصد و پنجاه و یک هجری خوارزم
شاهیان آن ممالک را مسخر کردند و در روزگار الظاهر بن الناصر سنه ششصد و هفده هجری چنگیزیان آن
ولایت را گشودند و عموم سکنه آن دیار را قتل نمودند و در ایام دولت المستنصر بن الظاهر سنه ششصد و
چهل و سه هجری ملوک کرت بحکم آل چنگیز در بلده هرات و نواحی آن مقتدر گردیدند و در سنه هفتصد و سی و هفت
هجری ملوک سربداران در سبزوار و توابع آن بمرتبه امارت رسیدند و در سنه مذکوره طغاتیموریان در
جرجان و مضافات آن خروج کردند و در سنه هفتصد و شصت و اند هجری امرای جغتای در طخارستان
و نواحی آن ظهور نمودند و در سنه هفتصد و هشتاد و دو هجری تیموریان بر آن دیار مستولی شدند و در
نهصد و بیست و سه هجری شاهی بیک خان اوزبکان آن ملک را مسخر کرد و در نهصد و بیست و شش هجری شاه
اسمعیل صفوی از تصرف اوزبکان بر آورد بعد از چندگاه عبید خان و عبد الله خان و عبد اللطیف خان
بحکم آنکه شطرنج هر کسی هیچ دو روزه نوبت اوست چند سال علی سبیل الاختلال حکومت کردند بگاه اولیاء دولت
صفویه تصرف نمودند بعد از انقراض دولت ایشان هرج و مرج تمام باحوال اهالی آن دیار راه یافت لاجرم اکراد در
افشار در حدود هزار و صد و چهل و پنج از ایران رخت و رنج آن ممالک را تصرف نمود بعد از انقراض دولت
نادری تا حال که سنه هزار و دویست و چهل و سه هجری است امرای آن دیار بطریق ملوک طوایف سلوک دارند
و چندین طایفه در آن ملک در غایت اقتدارند اول اولیاء دولت قاجاریه از بسطام الی مشهد مقدس حکومت
کنارند دوم جماعت افغان در هرات و نواحی آن حکم رانند سیم ترکمان در بادغیس و سرخس تا مدا القرمان اند
چهارم امرای بلخ و نواحی آن حاکم و شهریار اند پنجم جماعتی از افشار در اندخود و شبرغان ششم فرقه جلایر در
کلات هفتم فرقه اوزبک در مرو و توابع آن هشتم طایفه قرایی در تربت حیدریه نهم قوم هزاره در جزو
دهم فرقه تیموری در خواف و توابع آن یازدهم قبایل عرب طایفه در تون و طبس و فرقه در قاین دوازدهم طایفه
کرد در خبوشان سیزدهم جمعی در غور و غرجستان چهاردهم جماعتی از هزاره در جبال هرات پانزدهم طایفه از ترکمان
در میمنه و ... شانزدهم گروهی مشکی از جماعت اوزبک در خلم و قندز هفدهم جمعی در ولایت درجز و غیر آن اینها که

مذکور شد

مذکور شد در گوشه و کنار بسیار اند که سر اطاعت بهیچکس فرو نیاورند الحق ولایت خراسان همواره مرکز سلاطین بزرگ
و خواقین فریدون حشمت بوده و علماء دین و فضلاء دانش قرین زبان بمدح آن دیار گشوده اند و بسیاری از اولیا
عظام و مشایخ کرام از آن مقام برخواسته اند و همواره آن کشور بنور وجود حکماء خرد پرور و شعرای بلاغت گستر آراسته
و بعضی از اخبار نبوی و ائمه هدی دلالت بر مدح بعضی آن دیار میکند و السلام علی تابع الهدی ذکر خجند بضم خا
و فتح جیم و سکون نون و دال ولایتی است بهجت مآل از اقلیم پنجم آبش خوب و هوایش خرم از بلاد ماوراء النهر است کمال
الدین که معاصر خواجه حافظ شیرازی بوده از آنجا ظهور نموده سکنه آن دیار در صباحت منظر و ملاحت پیکر ضرب المثل
دانشمندان روزگار اند ذکر خزر نام یکی از فرزندان یافث بن نوح ع بوده و ولایتی آباد کرده بنام خویش موسوم
نموده آن ملک قریب بساحل بحری است که منسوب بدوست و آن بحر را بحر جیلان و بحر جرجان و بحر آبسکون و بحر
خزر گویند آن ولایت از اقلیم پنجم و محتوی است بر بلاد مدینه و نواحی عظیمه سکنه اش قوم ترکمان و حنفی مذهب اند و
سابق فرق بین میباشند ذکر خاوران از بلاد خراسان است و از اقلیم چهارم است اگر چه اکنون اکثر آن دیار ویران
است اما قدیم الزمان جای خوش بوده و اشخاص صاحب کمال و اهل حال از آنجا ظهور نموده اند از آنجمله سلطان
ابوسعید ابو الخیر و حکیم انوری شاعر هر یک در زمان خود و در فن خویش مشهور عالم و ممدوح طوایف امم بوده اند
ذکر جوین ولایتی است بهجت نظاف مشتمل است بر صد پاره قریه خوب و آب و هوایش فی الجمله مرغوب سکنه اش
اهل سنت و جماعت و شیعه امامیه اند باغات بسیار دارد و آسیای بادی در آن دیار دیده شد که باد میگردد
قدیم الایام ارباب کمال از آن دیار بسیار برخواسته اند من جمله شیخ زین الدین ابوبکر و امیر قوام الدین بغایت بزرگ
بوده اند از آن دیار اند ذکر خیر آباد قصبه مجسته بنیاد بوده اکنون ویران است و از خراسان است ذکر خبوشان
اکنون قوچان گویند از بلاد خراسان و دار الاماره کردان است هوایش سرد و آبش خوب و مردمش شجاع و دلیر
و اکثر صفات حمیده دلپذیر دارند میوه‌های سردسیری فراوان و غلاتش ارزان است اشخاص صاحب کمال و جلادت
حال از آنجا برخواسته اند ذکر خان بید از بلاد نیشابور علی حسب ما یاتی است از اقلیم سیم و هوایش گرم و آبش ملایم
مردمش اکثر هندو و معتقد شیعه مذهب و حنفی مذهب نیز دارد و حکام آن دیار از نسل کیان اند و غالب اوقات در
میباشند ذکر خلج بفتح خا و کسر لام و سکون جیم نام طایفه ایست عظیم از نسل ترک بن یافث بن نوح ع آن جماعت از آن
طایفه در کشور هندوستان و غیره سلطنت نموده اند و در اکثر بلاد فارس و عراق و خراسان و کابل و توران سکونت
بعضی شیعه امامیه و جمعی سنی حنفی مذهب اند و فرقه از خلج در ساوه حکومت کنارند ذکر خیوه بلده ایست از خوارزم
جای خوب و هوایش مرغوب است سکنه اش همگی قوم ترک حنفی مذهب اند ذکر ختلان بفتح خا و تا و سکون کاف
عربی بلوکی است در قرب بانت سکنه اش قوم افغان حنفی مذهب اند و دار الامان آنجا کوتام دارد رودی عظیم از

گذارش میکند و باغات بسیار دارد و مردمش خالی از مردمی نباشند ذکر خلم بضم خا و سکون لام و میم شهری است
در یکمنزلی بلخ آبش شیرین و مردمش تلخ فقیر در کتاب یکی از مورخان دیدم که فرعون بن عون از آنجا بوده یکسر
خلم همگی سنی حنفی مذهب بغایت متعصب‌اند و هوایش بد است ذکر خیبر نام دو موضع یکی در ملک عرب که
جناب پیغمبر به نعوت بازوی امیرالمؤمنین حیدر فتح نموده قصه آن در کتب اخبار مسطور است و دیگری نام موضعی است
که در راه کابل و در یکمنزلی پیشاور واقع است جائی سخت و کوهسارات و سکنه‌اش عموماً از جماعت افغان‌اند
قطاع الطریق و شیخ عبد را رفیق اند فقیر با دو دفعه با گروه انبوه در آنجا عبور و از ما ایشان مهجور کرده‌اند ذکر خوار
ولایتی است حار و هوایش ناسازگار و آبش خوشگوار بغایت حاصل‌خیز و خاکش پشه انگیز است و مردمش همگی
شیعه مذهب‌اند و قلیل الادب آن ولایت مابین طهران و سمنان اتفاق افتاده و سمت شمالش جبال و سایر اطرافش
گشاده است ذکر خوی و بدار الصفا نویسند بلده‌ایست از بلاد آذربیجان طولش از جزایر خالدات عطام و عرضش
از خط استوا لوم از اقلیم رابع و جوانب اربعه‌اش واسع است و سمت غربی شهر بتر نزدیک واقع و طرف غربی آن بجبال
شامخه قریب و مردمش از متاع حسن و جمال با نصیب و قریب بچهار یا پنج هزار خانه در او است و صد و بیست پاره قریه
مضافات اوست و همه آن ناحیه رعیت قرای منسوب بدوستانش مشتمل است بر باغات دلنشین و بساتین عجب
و زیب هوایش سازگار و آبش خوشگوار و خاکش حسن خیز و زمینش طرب انگیز دلبران آن دیار رشک بتان کشمیر و
قندهار است چنانکه از کثرت خوبرویان مورخان شهر خوی را خوارزم گفته‌اند مردمش ترک زبان و نسبت به ابنای
نامهربان همگی مذهب امامیه دارند و بعد قدم بدایع انصاف نگذارند ارباب فضل و کمال و اصحاب وجد و حال
از آن دیار بسیار برخواسته‌اند من جمله در این روزگار آقا محمد اسمعیل و آقا محمد ابرهیم هر دو برادر بوده‌اند در فضل
و کمال و وجد و حال یگانه زمان میبودند سیما آقا محمد اسمعیل بغایت متقی و پرهیزکار بوده و آقا محمد ابرهیم در بعضی
مراتب گوی سبقت از همگنان میربوده و هر دو آنعزیزان از مریدان و معتقدان العارف بالله نور علیشاه قدس سره
بوده‌اند و هر دو آن بزرگواران از عالم فانی بسرای جاودانی انتقال نموده‌اند فقیر با هر دو آن عزیزان ملاقات کرده
بود و صحبت داشته بود شهر خوی مدتهای مدید دار الاماره طایفه دنبلی از جماعت اکراد بوده و ایشان مانند
ملوک ذیشان سلوک مینمودندی همواره در ظل معدلت ایشان نواحی آباد و رعایا دلشاد بودندی چون هر
ناخوانی و هر اندازی را پایانی مقرر و هر اقبالی را زوالی و هر حجبی را ملالی مقدر است بیت گنج بی مار و گلی بی
خار نیست شادی بی غم در این بازار نیست اگر احبابا سیمی بمهر از گلبن نسیم راحتی بمشام جان صاحب
شوکتی رساند هزار رنگ ناکامی از پی رسیده صد هزار خار خواری در دل روزگارش نشاند مصداق این کلمات صدق
سمات احوال امرای دنبلیه است که نفاق اخوان و مخالفت خویشان باعث زوال دولت گردید و ریاست چندین

سال

ساله بنهایت انجامید نظم دولت همه ز اتفاق خیزد، بی دولتی از نفاق خیزد مجمل از مفصل آنکه جعفرقلیخان بن احمد
خان که در شجاعت و شهامت یگانه و در لشکر کشی و دشمن کشی مردانه میبود بنا بعدم مساعدت بخت از دولت قاجاریه
بیم و هراس بخویش راه داده قدم در طریق عصیان گذاشت و علانیه اعلام مخالفت در آن ولایت برافراشت بیت چو بد
شود مرد را روزگار همه آن کند کش نباید بکار چون طاقت مقاومت با دولت قاجاریه در خود ندید ناچار فرار
اختیار نموده باولیاء دولت روسیه ملتجی شد و اما انجام مال او بود از نهال دولت آل عثمان نچید لاجرم از آن دو
گردانیده با امنای دولت روسیه التجا آورده باعتضاد دولت روسیه شیخی خاندانش بر انداخت و بباد و دمان معدوم
ساخت و چندگاه مقدمة الجیش روسیه و ابواب رنج و عنا بر روی اهالی آن دیار بگشود بالاخره امنای دولت روسیه
بلده شکی را بوی تفویض نمودند و از امورات دیگر معاف و معزول فرمودند عاقبت در سنه هزار و دویست و سی و هفت هجری
بدار القرار خرامید و از کشمکش روزگار آسوده گردید دو فرزند ارجمند از خان عالیشان یادگار ماند بیولخان
و اسمعیل خان چون فرزند ارجمند بیولخان حضور نداشت لاجرم اسمعیل خان بموجب وصیت پدر و حکم امنای
دولت روسیه لوای حکومت شکی برافراشت بعد از چندگاه بروایت مشهور روسیه اسمعیل خان را مسموم ساختند بکشور
عدم فرستادند و بیولخان را تمکین ندادند اکنون مسموع میشود که بدیار آذربیجان آمده در یکی از بلاد آذربیجان
سکونت دارد ذکر خلخال ولایتی است خجسته مال قدیم الزمان یکی از ملوک ایران شهری بر سر کوهی بنا نموده
آباد نام نهاد الحال مجموع آن ولایت را خلخال گویند مشتمل است بر صد پاره قریه تمامی قرای آن دیار در کوهسار واقع
و همگی از اقلیم رابع است آبش معتدل و هوایش بسردی مایل و محدود است از سمت مغرب ببلاد گیلان و از جانب
مشرق بولایت اردبیل و از جانب شمال با الکای طالش و از جهت جنوب بدیار زنجان سکنه‌اش همگی ترک زبان و
غریب نواز و در آن شیوه ممتازاند و نخوانکه سیب آن دیار بغایت ممتاز است و مذهب امامیه دارند و در شجاعت و
مردانگی معروف اکثر اهل روزگار اند عموماً سفید رخسار و از متاع حسن و جمال بهره دارند فقیر مکرر دیدن و بدان
ولایت رسیدن گویند حکومت آن دیار از عهد سلاطین ترکمانیه تا حال در یکخاندان باقیست و مردم قرای آنجا همگی
مردم حریری حکام آن دیار است ذکر خمسه چون پنج ناحیه متصل بیکدیگر است لهذا خمسه گویند از اقلیم چهارم است آبش
خوب و هوایش خرم کوهسارش بسیار و زمینش کم دار الاماره آن دیار زنجان است و در حرف زا مذکور میشود مردم
آن دیار ترک زبان و اکثر بوم افشار و همگی مذهب امامیه دارند در شجاعت و مردانگی معروف اکثر طوایف افشار
و قبایل شاهسون در آن دیار بسیار اند ذکر خرم آباد نام چند موضع است در عراق عجم و مشهورترین آنها خرم آباد
لرستان و تختگاه امرای ذیشان است از اقلیم چهارم و هوایش ملایم و آبش وسط مردمش همگی کرد و شیعه
مذهب‌اند قریب چهار هزار خانه در او است و نواحی دلکشا مضافات اوست شهر میان کوهستان واقع و سمت شمال

وجوئش واسع وجنگلهای پر درخت ومسالک بغایت سخت دارد چهار باغ خرم آباد بغایت خجسته بنیاد است و
سروهای بسیار دارد اوست فقیر چند یوم در آن شهر مکث نمود کسی که ناخوش بدل نبود اما بطریق ظاهر بستان مردمش
خالی از حسن وجمال نباشند وعموما مهمان نواز وغریب پرور باشند ذکر خوانسار قصبه ایست دلنشین ومحل امیرنشین
قریب دو چهار فرسخی جرباذقان وسه منزلی اصفهان در محل کوهی ومحل صنوبر واقع آبش بسیار وبغایت خوشگوار وهوایش
لطیف فزا وباغاتش دلگشا قریب سه فرسخ طول باغات آنجاست اکثر فواکهش ممتاز وسیبش امتیازی است ولکن بهیچ
امصار وجای دیگر دیده نشده ومردمش خالی از آدمیت نباشند عموما کاسب وپیشه ور وذوق شوق خوب میباشند
دکانات خط نسخ در آنجا بسیار است اکثر قرآن مجید مینویسند قریب دو سه هزار باب خانه در اوست وچند مزرعه
مضافات اوست ارباب علم وفضل وکمال از آنجا برخاسته اند من جمله آقا جمال وبرادرش آقا حسین که در زمان شاه
سلیمان وشاه سلطان حسین سرآمد فضلا بودند سیما آقا حسین صاحب تصانیف کثیره در حکمت وفقه وحدیث
وغیره ذکر خزاعی نام طایفه ایست از عرب اغلب واکثر شیعه مذهب اند وجمعی کثیر از آن طایفه در خدمت سرور اولیا
جانفشانیها نموده اند وجم غفیر عالم وفاضل وخیر بوده اند احوال ایشان در کتب اخبار بطریق تفصیل مذکور است
ذکر خلیل الرحمن که آنرا خلیل مدینه وحبرون نیز گویند در حرف جیم مذکور شد ذکر خفر بفتح خا وسکون فا ودرا
ناحیه ایست از فارس ودو سه منزلی شهر شیراز وسمت مشرقش واقع ومیان کوهستان اتفاق افتاده مابین دو کوه قریب
یک فرسخ واسع است وسمت شرقی وغربی گشاده است ورودخانه از وسط ملک خفر جاری است از اقلیم سیم وهوایش
خرم است قریب سی پاره قریه ومزرعه در اوست وفواکه گرمسیری وسردسیری نیکوست وبرنج عنبر بوی وسطح ملک
بخوبی حاصل میشود مردمش همگی شیعه مذهب اند مولانا احمد که از حکمای روزگار بود در زمان شاه اسمعیل بوده
از آنجا ظهور نموده صاحب تصانیف مفیده است وفرجام آب حکیم در آنجا است ذکر خفرک تصغیر خفر است
بلوکی است از فارس وسمت شمال شیراز واقع ومسافت دو منزل در اوست وطرف شمال وجنوبش جبال شامخه دارد
وفاصله میانه جبلین زیاده از یک فرسخ وشرقی وغربیش گشاده است قریب بیست پاره قریه در اوست آبش وسط
هوایش در موسم تابستان سرد واز فواکه انجیر وانارش خوبست مردمش همگی مذهب امامیه دارند سکنه اش زارع اند و
تا حال ولی بسیار اند بهترین قرای آن سیدان است محلی بهجت توامان وسادات صحیح النسب در آنجا سکنی دارند
در بلوک خفرک برنج بسیار حاصل میشود فقیر را بلوک خفرک خوش آمد از بلوک خفر ومردم خفرک بهتر اند از مردم
خفر ذکر خشت قصبه ایست از بلاد فارس در یک منزلی بلده کازرون واقع ودر ره بندر بوشهر اتفاق افتاده اطراف
آنرا جبال شامخه دارد واز هر طرف یکفرسخ کم وبیش دور ونخلستان آنجا معمور است آبش بسیار وهوایش بغایت
حار هنگام زمستان وبهار جای بهجت آثار است وقریب دو سه هزار خانه در اوست وبیست پاره قریه مضافات

اوست

اوست خرمای ممتاز دارد ومردمش همگی شیعه مذهب عموما از معارف انسانی دور واز لباس مردمی عور اند
آثار چمان نیلان از آنجا برخاسته اند ذکر خالص از بلاد یمن است فقیر ندیده ذکر خانقین از قصبات عراق عرب ومردمش
همگی حنفی مذهب اند دهی ما بین کرمانشاهان واقع وجوانبش بعیدش واسع است وقریب هزار خانه در اوست
هوایش گرم وآبش بسیار ودر بیرون آبادانی کاریز میکنند ونخلستان نیز دارد ذکر خبیص بلوکیست از کرمان و
لهیجی توامان سیب پاره قریه دارد وهوایش گرم وآبش فراوان وغلاتش ارزان است نخلستان بسیار دارد وحنای
آنجا بغایت ممتاز که در بلاد دیگر کم پیدا میشود مردمش همگی شیعه مذهب اند دری در ده فرسخی وسمت مشرق
دار الملک کرمان واقع وجبالش نزدیک ذکر خرقان از توابع بسطام ومحل عالی مقام است بر سر بلندی اتفاق افتاده
وجوانبش بغایت گشاده سیما طرف جنوبش قریب پانصد باب خانه در اوست وباغات وافر دارد وسکنه اش همگی
شیعه مذهب اند مزار کثیر الانوار شیخ ابو الحسن در آنجاست ونیز از آنجا ظهور نموده در زمان خود غوث وقت بوده
رهنمای خواجه عبد الله انصاری است ذکر خاندیس صوبه ایست از کشور هند از اقلیم سیم وهوایش گرم ومحتوی است
بر بلاد بسیار ونواحی بیشمار همگی در زمین هموار واقع وسمت جنوب دهلی اتفاق افتاده مردمش اغلب هندو وکافر
بت پرست ودیگر حنفی مذهب وقلیلی شیعه امامیه اند ملوک نامدار از آن دیار برخاسته وپیوسته عدل وداد آرا
که تفصیل آن در کتب تواریخ مسطور است ذکر خانبالق دار الملک کشور ختا بوده مدتها لشکر آب عرق نموده
وارث پادشاهان قوبلاقاآن نبیره چنگیز خان بوده ذکر خان لفظ خان در لغت عرب رباط را گویند وخیانت کردن
ودر لغت ترک یعنی پادشاه است ودر اصطلاح اهل ایران ارباب مناصب را گویند ذکر خاقان لقب پادشاه چین
وختا است وهرکس در آن دو کشور پادشاه گردد او را خاقان گویند ذکر خسرو لقب پادشاه ایران بوده ومخصوص نام
یکی از سلاطین عجم است که آنرا خسرو پرویز نیز گویند واکنون شهریار ایران را شاه گویند ولفظ شاه در لغت فرس
یعنی بزرگ است مثل شاه راه وشاه بیت وشاه کار ذکر خوندکار لقب ملوک آل عثمان است مخفف خداوندگار است
سلاطین روم را قیصر نیز گویند ذکر خوار قصبه ایست شهر مانند ومحلی است خاطر پسند از بلاد دیار ری وسمت
شمال دار الملک مذکور واقع ومسافت سه منزل در اوست از اقلیم چهارم ونیز شمال آن قصبه گرفته وسایر اطرافش گشاده
آبش خوشگوار وهوایش سازگار وخاکش طربانگیز وزمینش حاصل خیز وباغاتش بسیار وانهارش بیشمار زیاده از صد
پاره قریه در اوست ومجموع قرای آن باغات خوب دارد وقصبه خوار محتوی است بدو سه هزار خانه دلگشا و
دامن کوه البرز واقع وعماراتش بعضا اشرف ومطلع نظر سکنه اش قریب بیست فرسخ طولا وعرضا میشود ومجموع آن آبادان
الحق مضمون این بیت در آنجا بظهور تمام دارد بیت هستی از طراوت سبز وخرم * همه جنت فراوان عینها دم
در آنجا بغایت بزرگ وممتاز میشود مقدار پنج من بوزن تبریز دیده شده وبعضی مدعی بودند که بزرگتر از آن نیز میشود

ذکر جزاباد نام چند قریه است در عراق و فارس و خراسان اکثر آنها بنظر رسیده است ذکر حوران از بلاد یمن است از اقلیم
دوم و هوایش گرم و آبش فراوان و قرای بسیار مضافات اوست و بیشتر محصول حاصل آن ملک صنعا واقع و مردمش همگی
عرب اند و اصناف قبایل عرب در آنجا بسیار است و از قبایل همدان و از آل یعفر بن ضحاک در آنجا مسکن دارند و اکثر
مردمش زیدی مذهب اند و بیست و سه فرسخ از صنعا دور است حقیقت زیدیه

حدیقه هشتم در بیان حرف دال

خاطر مهر مظاهر عکس پذیر صورت این معنی خواهد بود که در حرف دال بلاد و امصار و نواحی بسیار و عمارات
بعضی از آنها کردیده و تحقیق شنیده و حقیقت حال آنجا رسیده بیان مینماید ذکر دمشق شهریست مشهور و مذکور
در افواه مذکور بلاد بسیار و نواحی عجیب آثار مضافات اوست و ملک دمشق یک جند است از جنود خمسه
مملکت شام اصل مدینه دمشق از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات مح و عرضش از خط استوا لج بعضی گویند
که حضرت نوح ع بعد از طوفان اول شهری که بنا نمود دمشق بود و برخی برآنند که ضحاک تازی آن شهر را احداث
کرد و جمعی گویند که عاد بن عوص بن ارم بن سام و برخی گویند که اسکندر اول بعد از سفر مشرق بدان مکان رسید
دمشق نام بنام اسکندر ساخت و اسم خویش را بدان انداخت و فرقه گفته اند که غلامی دمشاق نام نمرود بحضرت ابرهیم
بخشید و آن غلام بامر حضرت ابرهیم ع آن شهر را احداث کرده دمشق نام نهاد و بروایتی سلیمان بن داود ع آن شهر را ساخت
و بعد از آن دمشق بن فاین بن مالک بن ارفخشد بن سام بن نوح ع بنا نموده و باسم خویش موسوم فرموده و زمره
گفته اند که دماشق ولد نمرود بن کنعان ساخته و جمعی بر آن رفته اند که فرقه از ورد کان یونان باتفاق یکدیگر دمشق را
بنا فرموده اند اما باتفاق اکثر مورخین اول کسی که در آنجا عمارت نمود ارم بن سام بن نوح ع بود و ارم در آن زمین
باغی ساخت و طرح عمارات متین انداخت و آن باغ را ارم گفتند در خوبی بی بدل و خرمی ضرب المثل بود انگاه
شداد بن عاد در آنجا عمارات فراوان ساخت و بهشت بدور ع در آن محل طرح انداخت و آن را ارم ذات العماد نام نهاد
آیه کریمه ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد شاهد مقال است بعد از انقضای مدتها تا زمان
اورا اذربن گویند عم حضرت ابرهیم ع بود و بوزارت نمرود اشتغال مینمود در آن نزدیکی شهر دمشق را احداث
فرمود بعد از خرابی اسکندر رومی تعمیر کرد و بقولی دمشق بن ارم بن سام در عمارت آن شهر اهتمام تمام بجای آورد
و دمشق بلاد فلسطین و ایلیا و حمص و اردن بود و هر یک از بلاد آن ناحیه آباد کرده بنام خویش موسوم ساختند
الحاصل شهر دمشق بحسب کثرت آب و خضرت زمین و وفور نعمت و بسیاری عمارات و باغات بهشت این جهان
گفته اند چنانکه صاحب تاریخ نصاف آورده که روایت شده که اگر بهشت در آسمان است وی محاذی و مقابل دمشق
و اگر در زمین است آن خود دمشق است فقیر معروض میدارد که حدیث همانا در زمان خلافت بنو امیه موضوع شده
باشد و محتمل که راوی آن ابو هریره باشد زیرا که در عالم سیاحت بهتر از وی شهرها دیده بسیار شاهد شده است

حال دمشق شهری خوب و بلدی مرغوب است و هر کس و هر طایفه در آن شهر تواند معاش نمود در زمان [illegible]
معمور بود که در آن بچهره رونق رسید و کثرت و جمعیت خلق بنهایت انجامید اکنون که سنه هزار و دویست و چهل
و هجری است قریب سی هزار خانه آباد در اوست من جمله بیست هزار خانه اهل سنت و جماعت اند و سه هزار ارباب
نصاری و دو هزار خانه یهود و دو هزار خانه شیعه و سه هزار خانه از طایفه سامری و غالی و یزیدی و امثال
ایشان و صاحبان مذاهب اربعه در آن شهر سکونت دارند اما اغلب شافعی و دیگر حنفی اند و صد مناره و سیصد مسجد
و صد مدرسه و دویست حمام و شش هزار دکان و مجموع آنها از سنگ تراشیده در غایت استحکام ساخته اند و انهار
بسیار دارد کوچه و بازار آن بر آب روان و دلبرانش چون سرو روان عموما مردمش لطیف و ظریف و سفید چهره و از نعمت
حسن و جمال بهره اند با وجود آنکه از اقلیم سیم است برف وافر میبارد و اعتدال هوای آنجا بحدیست که درخت کرم و انار
و نارنج و ترنج و نارنگی در یک بوستان موفور و میوهای سردسیری و گرمسیری نامحصور و اقسام حبوب و
غلات در آن فراوان و ارزان است و محتوی است بر هفت محله و در هر محله نهری عظیم جاری و در مجموع خانها و دکانها
و بازارهای وی ساری است و در تقسیم آب چنان مقرر نموده اند هر محله آن شهر مشتمل بر چند کوچه و هر کوچه اش محتوی
بر چند خانه است از فراوان آب تقسیم کرده اند الحق طرفه تدبیری نموده اند حتی در میز رها آب روان و در قهوه خانها
جریان دارد اصل آن شهر در زمین هموار مایل بطرف جنوب اتفاق افتاده و سمت غربی و قلیلی از شمالش کوه
و دو طرف بغایت گشاده است و چون آب انهار از نهر انجا رسایر دار میگردد و مسافت بسیار طی میکند
لاجرم آبش ناگوار و هوایش ناسازگار است چنانکه یکی گفته ما قولها دم و هوا انها سم گویند دوازده هزار
باغ و ده هزار دکان شعربافی در آن شهر است و مسجد اموی که مشهور جهان و معروف ابنای زمان است در
وسط شهر واقع شده و چهل ستون یکپارچه از سنگ رخام و بلندی آن ستونها هفت گز کم و بیش و قطرش
هجده وجب در شبستان آن جامع کار کرده اند و پنج مناره دارد و سقف مسجد سرب و الحق پوش است و شش هزار
قندیل در آنست و در شش محل آن مسجد درس گفته میشود و در ایام جمعه بعد از فراغ از نماز در هفت محل
حلقه ذکر جلی منعقد میگردد طول مسجد پانصد و چهل و هشت گام و عرضش صد و پنجاه و یک گام و مداخل
موقوفات آن بوجه سیصد مثقال طلا مقدار صرف و دست خرج نموده باقی آن را مخزون مینمایند و قرآن بخط
شریف امیر مومنان و قرآن دیگر بخط عثمان در آن مسجد است و کتابخانه عظیم دارد و کتب جدید و بسیار دارد و او
و حضرت یحیی بن زکریا ع در شبستان آن مسجد سمت شرقی مدفون است و بعضی برآنند که او را با سر روان خوانند
سر مبارک یحیی ع و سر مبارک سید الشهدا حسین بن علی علیهما السلام آویخته شده و آن مسجد قبل از آن تجارتخانه بوده
شده و ولید بن عبدالملک بن مروان علیهم اللعنة والنیران آن را مسجد جامع کرده و در تاریخ شام آمده که شش هزار

هزار دینار سرخ بر آن مسجد صرف نموده و غرض ولید پلید همان نام نفط بوده در صور اقالیم مذکور است که محصول
پنج سال از ممالک شام بر آن خرج شد و ابجد لوازم زیب و زینت بوده و ولید بجای آورده متورجی انبیاء و اوصیاء و اصحاب
رسول علیه السلام در آن شهر و نواحی آن بسیار است و بعضی از آنها در خارج شهر واقع است سمت قبلی و بعضی بین تلی دیلمی است و قبر
معاویه مشهور است در تواریخ مذکور است که قبور بنی امیه را عبد الله سفاح که اول خلفای بنی عباس بود بر کند و خراب
نموده و نابود ساخت و قبور بنی امیه که اکنون در آنجا یادگار اشتهار دارد بعد از مدتها دوستان و پیروان مروان جهت
خوشنودی ارواح ابوسفیان ساخته اند و موقوفات چند بر آن معین نموده اند ارباب معارف و اصحاب ایقان از آن
دیار بسیار برخواسته اند فقیر مرویض سیاد را ذکر و ولذار مدتی مکث نموده و طریق صحبت معارف و مشاهیر ایشان
پیموده و عموما مردم آنجا بفسق و فجور معروف و بلواط و زنا و قمار و شرب الخمر مشهور باشند و از عالم عزت و
حمیت دور و از کسوت مردی و شهامت عور اند و اکثر اوقات خود را بعیش و عشرت مصروف دارند و عمر گرامی را
بمناهی و ملاهی گذرانند الخاص بنیک محضر و صاحبان فضل و هنر نیز از آنجا برخواسته اند و قریه صالحیه که مسکن
نیم فرسخ از شهر دور است بسبب کثرت باغات و بساتین بشهر اتصال دارد و قریب دو هزار خانه دلکشا در اوست
دکاکین و عمارت فرای و جبل قاسیون بدان قریه متصل است آن جبل مبارکی است و مقابر انبیا و اولیاء و اکابر صلحاء
در آن کوه بسیار است و کهوف متبرکه دارد از آنجمله غاری است گویند قابیل ناقابل هابیل را در آن غار شهید کرده
و اثر خون او هنوز هست فقیر برای العین دیده و دیگر مغار الجوع است گویند چهل پیغمبر از صدمه گرسنگی در آن
غار فوت نموده اند و از زحمت جوع و عطش بیاسوده اند و قبر شیخ محیی الدین اعرابی و شیخ فخر الدین و پیر شیخ کبیر
الدین و شیخ عبد الغنی نابلسی و جمعی دیگر در آن قریه است و در نفس دمشق جمعی از صحابه و تابعین از مخالفین و موافقین
آسوده اند گویند مزار و مرقد آثار سکینه بنت حضرت ابی عبد الله الحسین عم در آنجا است مسافت دو فرسخ از شهر دور است
شهر دمشق دار الملک خلفای بنی امیه بوده و چهارده کس از آن گروه مکروه خلافت نموده و مدت نود و یکسال
طریق ظلم و جور و فسق و فجور پیموده اند قطعه
بوده اند از سکان این چهارده ۔ بگرفته الله عرصه آفاق سربسر اول
معاویه پس هند بد فعال ۔ وز بعد او یزید جفاکار بد سیر آنگه معاویه بعد مروان و بعد او ۔ عبد الملک ولید و سلیمان
و پس عمر ۔ و انگه یزید و از هشام است پس ولید ۔ بعد او یزید بود و ابراهیم بر اثر ۔ مروان بن محمد آنکش لقب حمار ۔
بود آخرین و نیست جز این چهارده دگر ۔ الحاصل از کتب اخبار سلف و خلف از مخالف و موالف معلوم شده و از
اقوال طوایف انام بتحقیق پیوسته که بنی امیه طایفه مکروه بوده اند و در اندیشه آخرت و رضای باریتعالی نبوده اند
خواه در زمان جاهلیت و خواه در اوان اسلام بر یکحال بوده اند و در اصل نیز از عرب نبوده اند بلکه امیه غلام رومی
الاصل بود و خود را بسببی از اسباب کرد در کتب اخبار مسطور است بر سبیل الحاق نموده چنانکه در اکثر کتب تواریخ

امده

امده که بنی امیه در زمان جاهلیت ربا خوردندی و مال مردم بستم بردندی و چون بظاهر مسلمان شدند
دست بحقوق خاندان رسالت دراز کردند و ابوسفیان و پدرش ختنه ربا خوار بودند و بطاری بی بیمودند
چون ابوسفیان فی الجمله ترقی نمود چند نوبت بجنگ حضرت رسول صلعم رفته چندان فتنه انگیز که جمعی از
صحابه کبار شهادت یافتند و حمزه سید الشهدا در جنگ احد بتحریک زوجه اش شهید گشت و جگر آنحضرت را
آن بدبخت بمکید و پسر او معاویه فرعون امت بود حضرت رسول خدا صلعم هفت نوبت در هفت موضع او را
لعنت فرمود و فرزندان سرحلقه اهل عناد بر سرابست که از بدو ایجاد آدم تا این دم در هیچ قومی مانند آن شقی
ظهور نکرده در مدت هجده ماه هفتاد و دو بار با وصی رسول مختار صلعم مجادله و مقاتله کرده و بر منبرها
بر روی اولیاء و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و سایر دوستان اهل بیت سب و لعن که لا ابوا و بود نمود
و این سنت سیئه قرب هفتاد سال در بنی امیه امتداد یافت و در حکومت خود چهل هزار کس از مهاجر
و انصار و اولاد ایشان بجرم محبت و دوستی امیر المؤمنین عم بقتل آوردند و بر عمال بلاد خود نامها نوشت که
در زیر هر سنگی و کلوخی و درختی که شیعه علی بن ابی طالب عم باشد بقتل آورند و اگر زندیقی و ملحدی باشد
مزاحم نشوید چنانکه احوال مردم این زمان و خلق ایران است که اگر مردی گوشه نشین و خلوت گزین بوده و اوقات
خویش را در عبادات و ریاضات صرف نموده و احتراز از ابنای روزگار لازم شمرده و از ملبوسات و ماکولات
با اقل ما یقنع قناعت کرده باشد این چنین کس را البته در ایران تهمت تصوف نموده انواع ایذا و اذیت رسانند
و خوار و ذلیل کرده اند و بی حجت شرعی بر قتل آن فتوی دهند و اخراج بلدش نمایند و اگر فاسقی و فاجری
و از معرفت حق بی خبری که منصب و جاه دنیوی و ملک و ثروت صوری داشته باشد هر اینه دانشمندان این
وعده بطون و شهوات در تعظیم و توقیر آنکس کوشند و هزار عیب شرعی و عرفی او را بلباس مداهنه و تملق
بپوشند و بر وفق مراد آنجا اهل فتوی دهند و با بخاطر وی چون صلحا و سادات زاهد دکند چنانکه در این عهد
شیراز شقی لا یشقی انکی خان و شکر الله خان در مملکت فارس چندان ظلم و جور و فسق و فجور نمودند که
عشر عشیر آن در خاطر معاویه نگذشته بود و دیگر قاسم خان یکی از ظلمه و فسقه فجره ایران که مظهر حجاج و ابن زیاد
بود نسبت بعقیرت زایر سید الشهدا ابجر ابن سعد و خولی اصبحی کرده نه بعینه نموده و ابنای زمان این حرکت را
دیدند و قابل صد هزار تعزیر دانستند القصه از مطلب دور افتادیم و مدعوش و مبرهن است که آنها را دیت
رسانیدن بمعنوی چنانست که آزار و اذیت بمعنوی الیه رسانیده است و هر که بحقیقت ملازم گشد در حضرت
مولای ملازم را آزار کرده است چنانکه از اهل بیت رسالت مرویست که دشمن ما دو قسم است و ولد الحیض و ولد
الزنا و منافق است و دشمن دوست ما نیز دشمن ما است حق دمندان از آنجا استدلال نموده اند که بنی امیه رسالت

رسول خدا را اعتقاد نداشتند چه که با اهل بیت آنحضرت لواء خصومت افراشتند همچنین اگر این شقی بد
را اعتقاد بولایت و امامت ائمه هدی بودی هر اینه ذریه ایشان را بنا بر حرمت آن بزرگواران رعایت نمودی اگر
چه آن ذریه از جمله سگان بودی احوال و خاتمت مال آن مظهر جور و فساد و مصدر ظلم و عناد در ضمن نوشته
مذکور خواهد شد دیگر آنکه آن شقی جعده بنت اشعث را فریفته تا بکین امام حسن علیه السلام را بزهر شهادت رسانید
و محمد بن ابی بکر را در جوف دراز گوش نهاده بسوخت و عایشه را بچاه و بیل انداخت و حجر بن عدی و اصحاب او را
بقتل آورد و عمار یاسر اصحاب رسول صلعم بتیغ اعلمون بقتل آمد و پیروان خود را اهل سنت و جماعت نام نهاد
از جریح ناصحی پرسیدند که احوال معاویه را بیان نمای در جواب گفت چگویم از احوال کسی که پدر او ابوسفیان
دندان مبارک حضرت رسول خدا را شهید کرد و مادر او هند جگر سید الشهدا حمزه عم پیغمبر را مکید
و خود حق امیرالمؤمنین را بجور و قهر بگرفت و پسر او یزید پلید حضرت امام معصوم حسین بن علی را بتیغ جفا
شهادت رسانید و دیگر زیاد ولد الزنا را در نسب بخود الحاق نمود و پسر ولد الزنا را خود را ولیعهد ساخت و
سنن رسول خدا را برانداخت و بجای هر سنتی بدعتی نهاد و عقبه ابن ابی معیط را که حضرت رسول صلعم نسب
او را از قریش نفی کرده بود بخود ملحق گردانید و او جهودی بود و پسر ولید فاسق و خمر خوار بود و مروان
ولد الزنا بود و زوفا جنس مروان را صاحب رایات میکند و حجاج و ابن زیاد مشهور و ارناسکه کسی احوال
ایشان را بیان نماید الحاصل در بنی امیه فاطبه خیر و سعادت نیست چنانکه اللهم العن بنی امیة قاطبة مؤید
مقال است و لسان بدکار و اوسطشان طرار و لحیشان مکار و شریفشان غدار و وضیعشان خمار است
ذکر بعضی معارف معالی از یار بطریق اختصار بر ضمیر منیر علما معرفت تحریر مخفی و مستتر نماند که دوران با اهل حال
و ارباب کمال دست داده و ملاقات کرده اگر مجموع ایشان مذکور گردد در حوصله این دفتر نگنجد و لیکن
بذکر چند نفر از ایشان اقدام می نماید ذکر شیخ جمال الدین لر و عرفای زمان و اعلم حکما دوران بود و در علم
و عمل با کثر اهالی اذیار سبقت مینمود با ابنای زمان کمتر معاشرت کردی و بیشتر اوقات در کنج عزلت بسر
بردی و وحدت دوست داشتی و از کثرت احتراز نمودی فقیر گاه گاهی بخدمتش تشرف نمودی و از صحبت کیمیا اثرش بهره
گرفتی و با فقیر اظهار شفقت فرمودی و گاهی زبان حقایق بیان گشودی و کلمات معرفت بیان فرمودی روزی
فقیر ازان عارف حکمت مصیر پرسید که میان عارف و حکیم و عالم فرق چیست و معنی هر یک کدام است جواب فرمود
که معنی لغوی هر یک معلوم است و نزد عارفان آگاه در حقیقت هر سه یکی است و عارف حقانی عالم ربانی است
و عالم ربانی حکیم سبحانی است در حقیقت میان ایشان فرق نیست و بموجب آیه کریمه وما خلقت الجن والانس الا
لیعبدون و بر طبق حدیث قدسی کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف بایه عارف لمیدنی یا بهاء

دعون

و چون کسی بدین پایه و صفت جلیل موصوف بود از حکما محسوب بود الهی یؤتی الحکمة من یشاء ومن یؤت الحکمة فقد
اوتی خیرا کثیرا مقام او اعلای مقامات است و چون شخص بدین مقام ترقی نماید بحکم فآتیناه رحمة من عندنا
وعلمناه من لدنا علما وی حالی باشد از علمای ربانی و درجه او اقصی درجات باشد و بر دو فوق العلما ورثة
الانبیاء وارث پیغمبران باشد بلکه بموجب حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل تالی انبیاء بنی اسرائیل باشد
نادر عرف علما ظاهر و قشریین عارف صوفی را گویند که مطابق شریعت مقدسه مجاهد و مرتاض باشد و تابع نبی زمان
خود باشد و مکاشفات او موافق شریعت مطهره بود و حکیم شخصی باشد که در علوم عقلیه دانا و بر فنون حکمیه بینا
باشد و بشریعت نبی زمان خود مطیع و منقاد نباشد چه دانش و بینش او بطریق عقل بود و از قانون خرد نگذرد و ایشان
دو فرقه اند یکی را اشراقی گویند این فرقه ارباب ریاضت و مجاهده اند و طریق تحصیل ایشان بطریق ریاضت و مجاهده
است و دیگر مشائی اند و ایشان بطریق نظر و استدلال تحصیل کمال کنند و عالم کسی است که در علوم نقلیه عالم و بظاهر
شرع ملتزم باشد و از صورت شرع تجاوز نکند و منکر معنی باشد و آیات قرآنی و اخبار نبوی و احادیث مرتضوی را
بظاهر حمل نماید و طریق ریاضت و مجاهده را منکر باشد و معتقد عالم وجدان و عرفان را گویند مجنون نعم کل حزب
بما لدیهم فرحون ذکر شیخ صالح عارف آگاه و درویش معرفت دستگاه بود و در صدق و صفا او فرد و بنا گوی سبقت
از دیگران میربود و حقایق بلند و معارف ارجمند حاصل داشت و رایت علم عرفان و ذوق و وجدان بر سینه قلوب
طالبان می افراشت و در شرح دقایق و کشف حقایق ید بیضا کردی و در تکمیل ناقصان اهتمام تمام بجای آوردی
فقیر چند گاه مهمان او بوده و از صحبتش بسی اقتباس فیض مینمود طریقه مولوی داشت روزی یکی از همراهان
فقیر فرمود که امروز مرا نقص عظیم روی داده چنانکه موجب انبساط باشد و تغیر حال دهد بیان کن وی بعد تمهید
مقدمه بر خلفای ثلثه لعن کردن آغاز و طنبور طعن را ساز نمود و جناب شیخ فرمود که بعون عنایت الهی و از باطن فیض
مواطن رسالت پناهی و از لطف حضرت ولایت جاهی بر ضمیر الهام پذیر این فقیر معلوم و روشن و ظاهر و مبرهن شده
که خلفای ثلثه و علمای اربعه در قلمرو ولایت چون خوابگهی اند از شش جهت عشق در هفت اقلیم معزول و در دو عالم
معاتبند و ایشان از اهل فضول اند عشاق را اگر این مطلب از راه باطن و صفای خاطر ظاهر و هویدا چون آفتاب
روشن گشته که خلفا ثلثه و پیروان ایشان در مقام ولایت بی ولایت و در منزل حقیقت بی ناحیت اند بلی قبل از این
که در ایام جهالت بودم بطریق تقلید آباء و اجداد بهمین نوع دیگر اعتقاد داشتم و همه را بیرون داشتم و من جمله
که اعتقاد اهل باطن و ساکنان امکان همگی بر این نمط است و این روش و مشرب را بطریق ارشاد بیدان خودش میکند
دارد و مجموع ایشان از صغیر و کبیر و اناث و ذکور این طریق می سپارند طریق تقلید را چه اعتبار و سالک مقلد را چه مقدار
مقلدان هر دین مانند حیوان بی ادراکند و اگر چه بصورت مردم اند بلکه از حیوان کمتر فرموده اند قوله تعالی اولئک

کالانعام بل هم اضل مقلدان مذهبی و مقلدان مذهب دیگر رجحان ندارند چه هر دو بکند تقلید مقید و گرفتارند

ذکر شیخ عبدالله از علمای حنفی مذهب بود و در علوم نقلیه و ادبیه بر امثال خود تفوق می نمود و کتب فقه حنفی
دیدن و بیان در وی بود و مرجع و مآب فرقه حنفیه بود روزی فقیر سؤال نمود که درباره شیعه چه فرمایی و در حق
ایشان چه حکم نمایی در جواب فرمود که فرقه شیعه بحکم حدیث نبوی سب الشیخین کفر لا توبة له کافر اند
و چون موافق آیه کریمه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة خلفاء بشرف رضوان مشرف گشته اند
و مصداق والسابقون الاولون من المهاجرین تا آنجا که رضی الله عنهم و رضوا عنه در سلک مهاجرین منتظم
شده اند و صدیق اعظم را حضرت علیم در کلام قدیم صاحب نامید کما قال عز شانه اذ یقول لصاحبه لا تحزن
و در توصیف هر یک احادیث کثیره وارد شده پس منکر کمال ایشان در کمال گمراهی و ضلالت و فی الحقیقه منکر قرآن و سنت
کنند و بغض بر ودادن و جان است بنابر این شیعه از جمله کافران و خارج از دایره ایمان است پس ذبح ایشان حرام و زن
ایشان حلال و مال ایشان مباح و قتل ایشان واجب احتراز از اکره مکروه لازم و هدم وجود شان فرض و تحتم
ایشان سنت و اهانت ایشان بر عبادت این قوم اشقیا جمیع صحابه را لعن کنند الا قلیل و حرم محترم رسول را ملعونه
گویند و اکثر عشره مبشره را ملعون خوانند و اکثر صحابه کرام را ضال و گمراه دانند و افترا و بهتان بر خدا و رسول
جایز شمارند و تهمت و افترا بر امامان خود بندند و فرقه اهل یقین را تکفیر نمایند و گویند امامان ما گفته اند که
سوم افترا کنید و در دروغ سند به بهتان زنید که در هیچ ملتی افترا و بهتان جایز نیست این گروه مکروه جایز داشته اند حکم
علماء اصول که فرق اثنا عشریه گمراهان است و جماعتی دیگر که اخباری نامند یکدیگر طعن کنند و لعن نمایند و فتوی بر قتل
یکدیگر دهند و ایشان طرفه طایفه گمراه اند اگر قبایح ایشان گفته شود مثنوی صد قیامت بگذرد وان ناتمام
دیگر از وی پرسیدم که مذهب اهل سنت و جماعت چونست و کدام است در جواب فرمود که حقیقت مذهب اهل سنت
و جماعت آن است که حضرت رسول فرموده است که ستفترق امتی من بعدی علی ثلاث و سبعین فرقة کلهم
فی النار الا واحدة بدانکه اصل این هفتاد و دو فرقه که از اهل دوزخ اند شش مذهب است تشبیه و تعطیل و جبر و
قدر و رفض و نصب اهل تشبیه ایزد تعالی را بصفات ناسزا توصیف کنند و بمخلوقات تشبیه نمایند و اهل
تعطیل صفات باری تعالی را منکر شوند و بصفات خداوند قدیم نگروند و اهل جبر اختیار مخلوقات را انکار نمایند
و بندگی خود را بجفا و بدا اضافه نمایند و اهل قدر قدرت خداوند قدیم را بخود اضافه نمایند و خود را خالق افعال
خود دانند و اهل رفض در محبت علی بن ابی طالب ع غلو کنند و خلافت ابوبکر و عمر و عثمان را منکر شوند و اهل
نصب در دوستی ابوبکر و عمر غلو نمایند و در حق علی بن ابی طالب ع طعن زنند و هر یک از این شش فرقه
دوازده فرقه شدند و جمله هفتاد و دو فرقه گشتند بحکم حدیث نبوی کلهم فی النار همگی بدوزخ روند الا فرقة

واحدة

واحدة و آن غیر هفتاد و دو فرقه است و از اهل نجات است و اهل سنت و جماعت اند زیرا که ایشان از تشبیه و تعطیل
و جبر و قدر و رفض و نصب بری اند و در زمان رسول مذاهب ستة نبوده بعد از وفات وی ظهور نمود
ابتدای هر یکی از این مذاهب معلوم است که در چه ایام و در چه مقام و کدام شهر و از چه کس و بسبب چه بود
و از کدام کس روی نمود پس مذهب مستقیم و منهج قویم باتفاق اهل اسلام مذهب اهل سنت و جماعت است
معنی سنت و جماعت سنة الرسول و عقد الصحابة است و مذهب اهل سنت و جماعت آنست که خداوند تعالی
یکی است و غنی مطلق است او بود و آخر او نیز خواهد بود و عالم را او موجود نمود و واحد بی عدد و ذات با
صفات است هر چه آدمی خیال کند از آن بری است و او خالق خیر و شر است و موصوف است بصفات منزه و
منزه است از صفات ناسزا صفات و ذات او قدیم است و هیچ صفات او حادث نیست و صفات او عین ذات
او نیست و غیر ذات او هم نیست لا هو و لا غیره کالواحد من العشرة و او را ضد و ند و مانند و زن و فرزند نیست
و او در چیزی و از چیزی و در چیزی نیست و دیده نیاید بدین بینش و در آخرت ممکن است و در بهشت جای خواهد بود
وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة و خالق عباد و افعال اوست و خلق خالق افعال و اعمال خود نباشند اما
فاعل مختارند و هیچ صفتی از صفات مخلوقات بوی نماند لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر فضل او از علت و غرض
خالی است و هیچ چیز بر او واجب و لازم نیست فرستادن انبیا اندروی فضل است و اگر تمامی مخلوقات را بدوزخ
فرستد عدل است و ظلم بتصرف در مال غیر است و تمامت کافران را بجنت آرد فضل باشد و گروه انبیا معصوم اند
و غیر انبیا پیغمبران معصوم نباشند و محمد مصطفی ص بهترین رسل و ذات او بهترین مردم است و خاتم پیغمبران است بعد از
وی بموافق آیه کریمه والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار خلیفه اول ابوبکر است بعد از وی عمر بعد از
وی عثمان و بعد علی رضی الله عنهم نظم در جهان هیچ بود حقیق در خلافت کسی به از صدیق و ذی بود
از احرار گرچه فاروق لایق آنجا بعد فاروق حضرت ذوالنورین کار ملت بیافت زینت و زین بود بعد
علم و وفا اسدالله خاتم الخلفاء بر طبق خبر الخلافة ثلاثون سنة خلافت خلفا ثابت است و چون اکثر اسمای
الهی چهار حرفی است لازم می آید که خلفای حضرت رسول ص چهار باشند مثل قادر و قاهر و علیم و حکیم و عظیم و رحیم
و قدیم و خالق و رازق و ظاهر و باطن و مانند آنها بسیار است و نیز اسماء انبیاء عظام چهار حرفی است چنانکه
آدم و لامع که اسم حضرت نوح ع است و خلیل و یوسف و ایوب و موسی و یوشع و عیسی و محمد و رسول و خاتم علیهم
و همچنین عالم چهار اند عالم ناسوت و عالم ملکوت و عالم جبروت و عالم لاهوت و نیز کتب سماوی چهار اند توریة
و زبور و انجیل و قرآن و کذلک مقامات چهار اند شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت و عناصر نیز چهار اند
آتش و خاک و باد و آب و رود نیز چهار اند جیحون و سیحون و نیل و فرات و ایضا ارکان کعبه و زمزم و طواف و مقام

ودفوف وعرعر واحرام وشعر ومسجد ومنبر وامام ومسلم ومومن وعالم وعارف وعامل وعادل وهادی وعاقل و
طریق ومذهب ونجات وکتاب وحساب وصواب وامثال اینها بسیار است از این کلمات معلوم شده است که
خلفا باید چهار باشند واز لفظ خلفا، وحدیث الاسلام غریب مفهوم میگردد خاصه انکه بیت چراغ ومسجد ومحراب و
منبر ابوبکر وعمر عثمان وحیدر اجماع علما بعد از صحابه حجت است لا تجتمع امتی علی الضلالة واجتهاد ورای و
قیاس از علما جایز است ومجتهد مصاب است اگرچه خطا کند ورستگاری در متابعت مذهب حنفیه ومالکیه
وشافعیه وحنبلیه است وسب شیخین کفر است کما ورد فی الحدیث عن النبی صلعم سب الشیخین کفر لا تؤذیه معهما معا وبه
خال المومنین واز صحابه کردن است وتکفیر اهل ملة جایز نیست نظم هرکه شد اهل ملة بر تو پدید گر به آورده ایم
گروید گرچه بدعت وخطا وخلل بینی او را زروی علم وعمل مکن او را بر زدن تکفیر شمارش ز اهل نار وسعیر از عقاید
اصول وفروع اهل سنت بسیار است وذکر همه باعث ملال خواهد بود والسلام علی تابع الهدی حکایت چهارده درویش
شبی چهار روز نیک بختان در جامع اموی چهارده نفر از درویشان نزد سر بایشان از بلاد متفرقه جمع بودند با
یکدیگر طرح صحبت والفت می نمودند یکی از ایشان زبان لاف کشوده گفت من اغاز وطنبور افراق وخود ستائی
نمود وگفت از بخارای شریف که مولد من است برامده ودر ربع مسکون مدت پنج سال شش جهت وهفت اقلیم را سیاحت
کردم وعاقبت الامر پیری بدست اوردم که او مانند عرش بود الرحمن علی العرش استوی یکی دیگر گفت از دار السرور لاهور
که موطن من است بیرون امده مدت هشت سال جهان ... طریق گردش نمودم وبا دانایان عقول عشره ونفوس
نمودم اخر الامر رشدی اختیار کردم که وی چون فلک اطلس ساده ومظهر المومن مرات المومن گشته بود یکی دیگر گفت که
از کشمیر جنت نظیر که مسقط الراس من است از ابتدا ادم اسا بیرون شده مدت ده سال در صحرا ودشت گردیدم ودر بیابان
کالا وملک سراندیب بخدمت شیخی رسیدم که او مانند فلک ثوابت بود وکثرت مریدان او مرکز دایره وحدت را
می نمود یکی دیگر گفت که دار الملک کابل که وطن من بود ترک نموده مدت پانزده سال در نشیب وفراز عالم گردیدم آخر الامر
کار مقتدائی کردم که چون زحل مظهر موتوا قبل ان تموتوا وازا لوازم کیوانی گشته با سیاهی نقطه وحدت ساخته
بود نظم سیاهی که بینی نور ذات است میان ظلمتش آب حیات است یکی دیگر گفت که از شهر صنعا که دار الملک یمن است
وصنعا وموطن من است برامده مدت بیست سال در بلاد دور ونزدیک سرگردان شدم بالاخره در ملک خراسان
در حلقه ارادت مرشدی در امدم که او چون مشتری سعد اکبر بود وزمره سعدا واتقیا از وی بهره می نمود واز صحبت
جاهلان ونا اهلان احتراز میفرمود یکی دیگر گفت از قاهره باهره که ام البلاد مصر ومولودگاه من است دست بجام و
پای سیاحت در وادی طلب گذاشتم وهر شهر ودیار گشتم اخر الامر پیری دریافتم که با اعدا دین چون مریخ وبهرام
مکرین جان ستیخ بود وهمواره با نفس مریدان وطالبان جهاد میکرد ولوازم غزا با هوای کافر کیش بجای می آورد

یکی دیگر گفت که در قسطنطنیه بوجود امدم ودر ایجان ترک شدم ودست طلب گریبان گیر شده مدت بیست وپنج
سال در عالم گشتم واز بسیاری دیار وامصار گذشتم وبا هر فرقه وصاحبان خرقه نشستم عاقبت الامر مرشدی
دین محمد مصطفی جستم که او مانند خورشید بر همه میتابید ومریدان ذره وار در اغوش مهر می پرورید گویا او
الشمس وضحیها در حق او صادق بود چه بر صغیر وکبیر لطف واحسان برابر ویکسان مینمود یکی دیگر گفت که از اطراف بلخ
کران بلاد مغرب شهر من است برامده مدت سی سال بدیار ترک وتاجیک در امدم وبا طوایف بنی ادم محشور شدم
غایت الامر پیری گرفتم که او چون زهره مدام در سماع وبسط بود ومریدان را منبسط مینمود واز قبض اجتناب
لازم داشت وعلی الدوام در بساط انبساط قدم میگذاشت واین بیت میخواند نظم اگر یار نداری چرا طلب نکنی
وگر بیار رسیدی چرا طرب نکنی یکی دیگر گفت که من از دار السلام بغداد ومدت سی وپنج سال بغربت افتادم نهایت
الامر بدام ارادت یکف شیخی افتادم که او چون عطارد با هر نیک وبد سازگار بود وبا هر طایفه وگروه مختلفه سلوک
مینمود بیت چنان با نیک وبد سرکن که بعد از مردنت عرفی مسلمانت بزمزم شوید وهندو بسوزاند یکی دیگر گفت که
من از شهر حیدر اباد دکنم ومدت چهل سال است که در بلاد عالم قدم میزنم در جهان بسیار گردیدم وجهانیان بسیار
دیدم بالاخره بخدمت پیشوائی رسیدم که او چنان ماه تابنده وطالبان را تابنده بود والقمر اذا تلیها گویا در
یاد او صدق مینمود وبر همه روشنائی میداد ومرهم صفا بر صدر مریدان مینهاد یکی دیگر گفت که من از دیار حلب
بودم ومدت چهل وپنج سال طریق طلب پیمودم وبا طوایف مختلفه معاشرت نمودم وبسی ابواب موافقت بر
روی روزگار ابنای زمان کشودم سرانجام کار بوطن امدم وصاحب حقیقی دین مرید شدم بیت اب در کوزه و
ما تشنه لبان میگردیم یار در خانه وما گرد جهان میگردیم واو چنان بود که چون سمندر با اتش میرفت ودر میان
نار قرار میگرفت واتش بدو نمیرسید واز جبین او عرق میچکید بیت اگر پروانه ز انجام نبرد سمندر شو چه در اتش
سمندر یکی دیگر گفت که من از دیار بریم ومدت پنجاه سال است که در بدر وسیاح خشک وتر عالم بسیار
دیدم وجاهل بسیار مشاهده کردم آخر الامر سیمرغ صفتی دیدم که در هوا می پرید ودر کوه قاف معرفت میچرید یکی
دیگر گفت که من از ملک سراندیب ومدت پنجاه وپنج سال در صبر وشکیب بودم وبسیار از عارفان وکاملان
را حرمت نمودم ودر ربع مسکون بصبر وسکون گردیدم غایت کار مرشدی دیدم وارادت او را برگزیدم واو چنان
بود که در روی اب چنان باد میدوید ومقام از خاک نهاد بود گشت شعر در میان قعر دریا تخته بندم کرده
باز میگوئی که دامن تر مکن هشیار باش یکی دیگر گفت که من از مدینه قونیه واز ملک یونانم ومدت شصت سال است
درویش ودیار سرگردان شدم بسا بلاد جهان سیاحت کردم وبسی با عالمان جهان روی روزگار اوردم وبسا
ناقصان ایام را دیدم نهایت الامر بخدمت کاملی رسیدم بیت اوحدی شصت سال سختی دید تا شبی روی نیک بختی دید

وچنان بنظر می نمود که مصرع آن زمین آسمان گشته بود و بیك طرفة العین طی زمان و مکان میسر بود یکی دیگر گفت
مدتهای مدید و عهدهای بعید از حجاز که وطن مالوف من است دور و از مسکن مهجور و مهجور شدم و در بحر و بر
عالم دور و طواف نمودم سیر کردم آخر الامر مرشدی یافتم که روح اجساد را انفاس میکرد و انفاس ارواح میساخت و
ناقص را بکمال میرسانید و زحل و مشتری را مبدل میکرد و اسد و عطارد و مریخ را شمس و قمر مینمود و شمس و قمر را حل و عقد
کرده حجر میکرد میسر بود و مربع الکیفیه و مثلث الکیان مینمود و حجر را واحدا و الهنا واحدا میگفت چون هر یاران
درویش در تعریف مرشد خویش زبان بیان کشادند و در توصیف در سیاحت و گردش خود دادند فقیر در گوشه
نشسته و لب از ... بسته چشم را باز و گوش را فراز نموده بودم میدیدم و می شنودم یکی از ایشان ملتفت
فقیر گشته گفت تو که از ملك شیروانی چرا سخنی نمیکوئی و چون که بهمه نکرت سوار و میدان سخن در آمده
تقریر گوی مدح مرشد خیر خود و حدیث فصاحت و فنون بلاغت ... ثنای شیخ خود ... یکی فقیر جواب
که جائی که شیر مردان ... بساط پلنگی دو باه بازی نتوان نمود و محلی که هنقای ... مکان و بجای دو انسان
باشد زبان ناقص زاغان نتوان کشود مصرع خود را بمرشد دیدن شرط ادب باشد آن درویش گفت که اگر گلستان
بیار از نتوان آورد باری دسته از گلستان میتوان آورد و اگر جمیع ... نتوان کشید باری از من خوشه میتوان ...
القلیل یدل علی الکثیر و الجرعه تدل علی الغدیر نظم گرچه نتوان خورد طوفان سحاب کی توان کردن ترك خوردن آب کرم
عاجز آمد عقل از بیان عاجز از جنبش ابلهان فقیر گفت که حق اینست که شیخ من از اوصاف مبرا و از فضائل
و کمالات مبرا بود آن درویش دیگر باره سوال نمود که بچه سبب مرید شدی و بدایع ارادت وی در آمدی فقیر گفت که
عقلا و نصره حکما گفته اند که علت ضم جنسیت و سبب ارادت مجانست است چون احوال و اقوال و افعال او مناسب حال
و مقال فقیر بود لاجرم بجذبات انجذاب ارادت نمود بیت ذره در رقص که اندر ارض و سمات جنس خود را همچو کاه و کهربا
تا بیابان ... ناطالبانند ... رهروان را جاذبند ... بیداری شوند بر خلایق میرسد ناقص ...
کز ... دهری ملك رسانند ... کل است ... میل هم سوی کل
یاران درویش ساز تکرار را ... دیدند ... گفت که الحق ... کرامت ... معجزه و خارق عادت مشاهده نموده
فقیر گفت که معجزه و کرامات باعث هدایت میشود و موجب اطمینان میگردد چه گروه انبیاء و اولیا و صلحاء امت معجزات ظاهره
و کرامات باهره نمودند عصا را اژدها و ید بیضا نمودند و ناقه را از سنگ بیرون آوردند و مرده چندین ساله را
زنده کردند و ماه دو نیم نمودند و شق القمر نمودند و مردم را بصورت سنگ و حیوان ساختند و معدوم را حاضر و حی ...
معدوم در آن واحد کردند و امثال اینها چندان معجزه و کرامات ظاهر نمودند مصرع که بگویم وصفش آن بعید شود
با وجود آن همه کرامات و معجزات که مشاهده نمودند انکار و عناد و فساد ... افزودند ... هذا

بحر بیتی کشودند و ما هذا الا اساطیر الاولین گفتن گرفتند و انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم
مقتدون گفتند و فریاد انؤمن کما آمن السفهاء بر آوردند و ما یهلکنا الا الدهر گفتن آغاز کردند و
اما آنکه مناسبت معنوی داشتند و مجانست باطنی بودی کیف و این و لا و لم مسلم نمودند و بیان آمنا و صدقنا
کشودند بحلقه یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون در آمدند و بداین یؤمنون بما انزل
الیک و ما انزل من قبلک و بالآخرة هم یوقنون داخل شدند و چون انبیاء من انصاری الی الله گفتن آغاز
کردند بی توقف و درنگ نحن انصار الله آمنا بالله و اشهد بانا مسلمون بزبان آوردند و ربنا آمنا بما انزلت
و اتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین گفتند و بی کشف و کرامات و بی معجزه و خارق عادات قول پیغمبران
پذیرفتند درویش بعد از استماع این کلام مسکت ساکت گردید و دیگر تکرار کرد ... بقیه حکایت در رساله
السیاحه مسطورات هر که خواهد بآنجا رجوع نماید ذکر عبد الله افندی وی ناحق مقتدی شهر دمشق بود و اصل
او از قسطنطنیه بود و بعز زمان خواندگار روم در آن دیار قضاوت مینمود با فقیر بغایت اظهار لطف و محبت
میفرمود من الاتفاق در شهر رمضان المبارك سنه هزار و دویست و پنج هجری شبی فقیر را دعوت نموده و جمع
از اشراف و اعیان شام را نیز دعوت کرده بود از آنجمله یوسف پاشا والی دمشق و عبد الله پاشا حاکم حلب و مفتی
حدید و عتیق و نقیب الاشراف و یکی چربجانی نایب وی و شیخ المشایخ و امثالهم ... حاضر شده بودند
بعد از حضار حاضرین و طی مراسم افطار و لوازم اکل و شرب قاضی افندی متوجه فقیر گشته فرمود که توجهان بسیار
دیده و در بلاد ترکستان و هندوستان ... کرده آیا با ملك عجم رفته با طایفه قزلباش ملاقات کرده و ایام
چند در صحبت ایشان بوده فقیر عرض نمود بلی دیگر باره سوال نمود که از مذهب و طریقه قزلباش آگاهی داری فقیر
گفت آری افندی گفت طایفه قزلباش خرند و از کار و گوساله کمترند فقیر عرض نمود که ایشان چه گویند حضرت
از استماع کلام فقیر متبسم گشته قاضی در حیرت افتاد و زبان استعلام برای گویا کشاد که این سیدی که ایشان
بچه سبب خر و بچه علت استر اند فقیر گفت بیان فرمای افندی فرمود که مذهب قزلباش متعه را حلال دانند و
حال آنکه بنص قرآن حرام است قوله تعالی و الذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم
غیر ملومین فمن ابتغی وراء ذلك فاولئك هم العادون و خود مند دوش است که متعه زنا و حرام است و نیز ملك
یمین بی حرام و زنا و اقدام بر متعه نمودن ناسزاست فقیر گفت جناب قاضی یاد داری است که از جناب ایشان ذکی
کلمه عرض نمایم فرمود بلی مشتاق جواب ایشانم تا بحقیقت حال علم بهم رسانم فقیر گفت بحث بطریق استفهام معروض
میدارم که آیا بیت اللطف شام و روم و خرابات خانه سایر بر روی بوم بحکم قاضی و خواندگار ... است یا نه جواب
داد که بجز چنین کثیر و قلیل ... نموده ایم و برای نفع ... فرموده ایم بانقشی و بسند که ...

مصر و شام و مصطبهای سایر مقام بامر افندی و بحکم پادشاه اسلام است یا نه گفت نعم بر ضمیر ما معلوم و بفرمان
سلطان روم است فقیر گفت اکنون مفهوم شد که بحکم قاضی ماند دیوان بلخ است زیرا که در جمیع مذاهب و ملل اسلام
بعد از صاحب شریعت زنا و خمر تلخ است و حال آنکه افندی بر اباحت آنها فرمان داده و بر حلیت زنا و خمر فرمان کتابت داده
هذا شیء عجیب و متعه در مذهب قزلباش مباح و بحکم صاحب شریعت سنت و افندی بر حرمت آن حکم میفرماید
و طریق مذمت متعه کردن میگشاید بعد جناب قاضی بوسیدن عمامه که گروه قزلباش میگویند که باتفاق فریقین در
اسلام متعه جایز بوده و خلیفه ثانی در زمان خلافت خود آن را حرام فرموده چنانکه در وی و صریحه گفت متعتان
کانتا علی عهد رسول الله و علی عهد ابی بکر و انا انهی عنهما مع هذا در کتب فریقین مذکور است که در زمان
خلافت خلیفه عبدالله بن عباس و عبدالله بن مسعود و جابر بن عبدالله و ابو سعید خدری و سلمة بن اکوع و مغیرة بن
شعبه و اسماء بنت ابی بکر و جمعی دیگر از صحابه و تابعین بکلام خلیفه التفات نکردند و باباحت متعه فتوی میدادند
و بآن عمل میکردند و میگفتند که چیزی که از رسول شنیده ایم آن بود که متعه را حلال نمود و ما بقول خلیفه آن را باز
نمیگذاریم و بآن اعتقاد بودند تا از دنیا رحلت نمودند ثعلبی و غیره در تفسیر خود آورده اند که علی بن ابی طالب (ع) فرموده
که لولا نهی عمر المتعة ما زنی الا شقی یعنی اگر نهی نمیکرد عمر متعه را هرگز زنا واقع نمیشد مگر از شقی ابن حزم گوید
قول قزلباش است که متعه در صدر اسلام مباح بوده و عمر نهی نموده و نیز ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده اند از ابی
عود که ابی فما استمتعتم به منهن در مصحف ابن عباس چنین بوده فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی با وجود
روایات و احادیث باباحت متعه افندی متعه را حرام میداند و بیت اللطف و محاسن را حلال میکرده
محل تعجب است قاضی افندی از استماع این سخن متغیر گردید و آخر الامر بدشنام انجامید و قزلباش را دشنام
بسیار داد و بر علما ایشان نفرین نمود فقیر گفت جناب قاضی بر مسند قضاوت جلوس نموده و بر متکای شرع
شریف تکیه فرموده زبان بدشنام گشادن و فحش بطایفه قزلباش دادن روا نباشد و نیز از حسن معاشرت
و مکارم اخلاق افندی بعید باشد چه می شاید که در این محفل قزلباش حاضر باشد و از استماع دشنام افندی ملال
گیرد و مرارت خاطرش کدورت پذیرد افندی از شنیدن کلام فقیر متنبه شده باطراف و جوانب مجلس نظر انداخته آنگاه
فقیر را مخاطب ساخته گفت در این انجمن غیر از تو ظن نبرد که وی قزلباش باشد از استماع کلام قاضی تمام اختیار
از دست و عنان آرام از شست رفته گفتم مگر افندی معلوم ندارد که من قزلباش و آبا من قزلباش است در حقیقت انقلاب
احوال و تغیر این کلام شاهد عقل دوری نموده لیکن بدیگفتم که فقیر سهل باشد جناب قاضی و حضار نیز قزلباش شده
نعوذ بالله اگر چنین نباشند قاضی حیرت نموده گفت مگر قزلباش را چه معنی است و قزلباش چه دعوی است فقیر عرض
داشت که لفظ قزل در لغت ترکان سرخ را گویند و باش سر باشد و هر که چیزی سرخ بر سر دارد قزلباش است اینک

فقیر تاج

فقیر تاج سرخ و جناب افندی و اهل مجلس فوق سرخ بر سر دارند بنابر این حضار قزلباش میباشند و در اصطلاح
قزل طلا را گویند و چون طلا در میان فلزات مرتبه اعلا دارد و بحقی که اقوال و افعال و احوال و ماسوا طلا
در غایت خوب و در کمال اعتدال بوده باشد آنکس را قزلباش خوانند و آنانکه متعه را حلال میدانند نه قزلباش
بلکه رافضی و گروه او باشند بیت چونکه جنا خواندیم ای صنم لازم آمد خولانه دم زنم بعد از استماع این سخن
چون غنچه شکفتن آغاز نمود و زبان بتحسین بگشود و سایر حضار نیز آفرین گفتند و همگی مصافحه نمودند
جناب قاضی جبهه فقیر را بوسه داد و گفت حق آنست که سیاحت نمودن و مسافرت کردن امثال شما را لایق و
پسندیده است نظم نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند نه هر که آینه سازد سکندری داند نه هر که طرف کله کج
نهاد و تند نشست کلاه داری و آیین سروری داند هزار نکته باریکتر ز موی اینجاست نه هر که سر بتراشد قلندری داند

ذکر دکن بفتحتین و سکون نون مملکتی است مشهور و در افواه و السنه مذکور و اعظم بلاد کشور هندوستان و بزرگترین
آن مکانات و مشتمل است بر بلاد عدیده و دیار عظیمه و قصبات معموره و نواحی مشهوره و بلوک بسیار و قرای بیشمار
و محتوی است بر شش صوبه اول صوبه احمد آباد دوم صوبه برار سیم صوبه بیجاپور چهارم صوبه دیوکر پنجم صوبه
تلنگانه ششم صوبه احمد نگر و هر یک از آن صوبجات مشتمل بر امصار بسیار و بلاد بیشمار و همگی از اقلیم دوم و قلیلی از
اقلیم اول جبال و تلال در آن دیار بغایت کم و اراضی آن کشور بغایت خرم است و محدود است از طرف مشرق بدریا
و از جانب مغرب بملک گجرات و از سمت شمال بین دریا و هند و از جهت جنوب بارض سرندیب و نیز از جانب جنوب
مقداری متصل است بدریا و ساکنان آن دیار اغلب هندو و شافعی مذهب بوده اند و بطریق دام و کش و حکومت
و تش عمل مینموده اند بعد از ظهور شوکت اسلام در آن مقام جمعی کثیر مسلمان گشتند و از کیش آبا و خویش در گذشتند
اکنون در آن کشور طوایف مختلفه بسیارند اول سواد اعظم مذهب شافعی دارند دوم سنی حنفی مذهب اجناس
بی حد و شمار اند سیم شیعه امامیه قریب بدویست هزار خانه وار اند چهارم گروه نصاری از جماعت انگلیس که
چند در غایت قلت اند ولیکن در نهایت قوت و شوکت اند پنجم اسمعیلی ایشان قلیل و سایر صاحبان مذاهب از آن
قبیل اند ملک دکن همواره مقر اجلهای جم شوکت و سرکشان با شان و بدون حشمت بوده و بعد از ظهور ملت بیضا
اکثر اوقات ملوک اسلام در آن مقام سلطنت نموده اند از آن جمله ملوک بهمنیه و ملوک نظامشاهیه و سلاطین
عادلشاهیه و ملوک قطب شاهیه و فرقه عمادشاهیه و جماعت بریدیه و طایفه برهمن و زمره نایکیه بغایت سلاطین
با اقتدار و ملوک عالی مقدار بوده اند که تفصیل احوال ایشان در ریاض السیاحه مسطور است بعضی از بلاد آن
کشور بطریق حروف تهجی مذکور شده و برخی دیگر مسطور خواهد شد ذکر دولت آباد نام چند موضع و شهر است در
هندوستان و مشهورترین آنها دولت آباد دکن است شهری عظیم و بلدی کریم است محتوی است قریب سی هزار باب

خانه معمور واقسام خوب و علاقش موفور مسکن ارباب دولت و مامن اصحاب ثروت دار الملک قوم مرهته
از جماعت هندوان و باغاتش فراوان است از اقلیم دویم و هوایش گرم آبش از چاه خوشگوار و مردمش عموماً
سازکار وی در زمین هموار واقع و اطراف اربعاش واسع است شهری دولتاباد از صوبه دیولک و دار الملک آن
کشور است **ذکر داکه** جهانگیرنگر نیز گویند در حرف جیم مذکور شد **ذکر دبل** از بلاد دکن و از بنادر آن کشور است
از اقلیم دویم هوایش گرم سکنه اش همگی جماعت هندوان و بت بغایت عظیم دبل نام در آن شهر است و آن شهر را
بنام آن بت خوانند اگرچه فقیر ندیده اما نواحی آن دیار دیده است شهری متبرک و بلدی متبرک است **ذکر دیره** نام دو
قصبه بزرگست در نواحی ملتان یکی دیره غازی و دیگر دیره کلشاه راقم دیره غازی خان است در زمین هموار
واقع و جوانب اربعاش واسع از اقلیم سیم و هوایش گرم آبش بسیار و خاکش سبزه زار باغات خوب و میوه های کرمسیرش
مرغوب است سکان آنجا هندوان و دیگر مسلمان حنفی مذهب و قلیلی اهل ایمان مردمش خالی از ملاحت و بیدوی باشند
دیدانوف کرده راقم بدان دیار عبور نمود حاکمش از طرف ملوک کابل بود در این ایام بتواتر استماع افتاد که جماعت سکان
تصرف نموده اند **ذکر دهلی** بکسر دال و سکون ها و لام مع الیاء از بلاد دلی بتشدید لام و حذف ها نیز گویند در کتب
هندوان مذکورست که قدیم الایام نام آن شهر اندرپت بوده و در دوره اول حصارش از یاقوت احمر بوده و در دوره
دویم از زمرد بوده و در دوره سیم از طلای احمر و در اوایل دوره چهارم از فولاد بوده بسبب اختلاف اوضاع مردم و
انقلاب احوال ایشان مختلف و متبدل میشده اکنون از سنگ و آجرست در دوره چهارم دهلی نام راجه آن شهر را
ساخته بنام خویش موسوم کردانید از بلاد هندوان معزز اجهای کردوز وقا و مرکز دایان عالیمقدار بوده و بعد از
ظهور دین مبین ملوک اسلام آنجا را دار الملک نموده و چندان عمارات عالیه احداث کرده اند و باغات طیبه ساخته اند که
بتحریر راست نیاید و محاسب وهم از تعداد آن اظهار عجز نماید کو یا چیزی از ارکان عمارات آن شهر جزای راه یافته شاه
جهان بن جهانگیر تیموری کوشید در وسعت و عظمت آن شهر مساعی جمیله بظهور رسانید و بنام خویش مسمی کردانید
و در آبادی و عمارات آن شهر بحدی رسید که دوازده فرسخ طول و شش فرسخ عرض کردید اما از تاریخی که نادر شاه
افشار و احمد شاه افغان بدان دیار رسیدند یوماً فیوماً روی بخرابی نمود اکنون قریب صد هزار باب خانه در دولت
از آن جمله یازده هزار باب عمارت متین و عالی دارد که هر یک را اگر بنا نمایند ده هزار تومان تا جاری خرج شود باشد و
چندین عمارات عالیه از امرای دولت و امنای ملوک اکنون باقی است که هر یک از آنها اگر از سیصد هزار تومان تمام نشود
باشد و مجموع عمارات اندرباید و طبقه و سه طبقه است و مشتمل است بر مساجد دلربا و خوانق بیشمار و اسواق دلکشا
و دکاکین پرکالا و باغات خرم و بساتین چون ارم و مقابر اولیا و ملوک چندان زیب و زینت برانولایت از کثرت عمارات
داده از کرشتن پیکتجد آن شهر از اقلیم سیم و هوایش ملایم و در کنار رود جمنا اتفاق افتاده و جوانب اربعاش بغایت

کشاده است رود جمنا از طرف شمال و از جبال کشمیر آید از سمت شمال شهر گذشته برود گنگ داخل گشته از بلاد
بنگاله مرور نموده بدریا میریزد و نزدیک قلعه کوشکی سلاطین اندبار است سمت مشرق شهر واقع و طرف جنوب رود
اتفاق افتاده الحق چنان ارکی دیده روزگار با هزاران دیده کرز دیده و کوش زمانه با هزاران کوش مانند آن
قلعه کمتر شنیده آن ارک از سنگ الوان رنگ سرخ آن غالب تراشیده هر یک دو گز کم و بیش ساخته اند و عمارات موزون
و قصور با صفا و محصور اند و بعضی آن بنا را از سنگ مرمر طرح انداخته اند و با حجار ملون نقاری کرده منقش نموده اند مثلا صورت
جانوری یا شجری خواسته اند نقش کنند سنگهای ملون از عقیق و فیروزه و یشم و غیره آورده و محل آن کنده سنگ ملون
آکنده اند چنان خوش اسلوب نقاری نموده اند که گویا جان دارد و حرکت میکند و کسی که مطلع نباشد پندارد که با الوان
رنگها نقاشی کرده اند و با حجر دواند دون ارک ساخته شده اگرچه کوچک است اما مانند آن در ربع مسکون دیده نشد
آن باحجار اسیم پندی نموده اند و جمیع مرغان خوش الحان و زیبا و خوب صورت از هفت اقلیم آورده در آن سر داده اند نظر
فقیر چنان آمد که بدان نائره قلعه و عمارات آن اندرون و دیوانخانه و باحجر و باغ بستان السعد که هر دو هرگز در آن صد لکن و
هر لک صد هزار ادد پیره دهر رو پیه دو مثقال و نیم نقره خرج شده و در آن هیچ گونه لاف دکذاف نیست و چندین طاینه
از ملوک که در آن اقتدار در آن خزانهای بسیار صرف نموده اند و چندین فرقه از ترک و تاجیک و هند در آن دیار
سلطنت کرده اند از آن جمله ملوک غلامان غور و سلاطین خلج و فرقه تغلق شاهیان و طایفه خضرخانیه و لودیه
و جماعت سوریه و ملوک تیموریه که تفصیل احوال ایشان در ریاض السیاحه مسطور است بذکر یکنفر ایشان مبادرت
مینماید که از آن احوال عکترت جاه و جلال سایر ملوک هند معلوم توان نمود **ذکر جلال الدین اکبرشاه بن همایون بن**
بابر از اکابر سلاطین هند گذارد از اعاظم خواقین نامدار بود مدت پنجاه و دو سال در غایت استقلال و در نهایت جاه
و جلال سلطنت نمود و بقوت جسمانی و صفت شجاعت و عدالت موصوف و بحسن سلوک با هر فرقه معروف بود و کثیری
ملوک طوایف هند و سند و گجرات و کشمیر و مالوه و بنگاله و خاندیس یا بر انداخت و نظام شاه دکنی و سایر اعدای
دولت و ملک و ملت را یکبار دیگر معدوم یا چیز ساخت و بنایات و قلاع بیشمار و بقاع و افر در بلاد مملکت احداث
کرد و لوازم معموری بلاد و تکثیر عباد و عدل و داد بجای آورد جهانگیر ولد اکبرشاه در تاریخ خود نوشته که توجیه فرمان
دادم که خزانه پدرم را که در اکبرآباد بود وزن نمایند از آن جمله یک خزانه پدرم را در مدت پنج ماه چهار صد نفر قپان زدند
تمام نشد آخر حکم نمودم که بحال خود گذارند و بوزن نیارند با وجود این دولت و وسعت مملکت محققان هر مذهب را
دوست داشتی و دست رد بر سینه صاحب هیچ ملتی نگذاشته چنانکه جهة هندوان بتخانه و برای گبران آتشکده و برای
عیسویان کلیسا و از بهر سنیان مسجدی علیحده و برای شیعیان جداگانه بنا نمود و جمیع صاحبان مذاهب مختلفه را
در آغوش عاطفت تربیت فرمود **ذکر مباحثه ارباب ادیان در حضور سلطان معرفت نشان** آورده اند که اکبرشاه

اکثر صاحبان مذاهب مختلفه را جمع ساخت و ایشان را با یکدیگر در بحث و جدل انداخت ملا عبدالله لاهوری که
مقدم مذهب حنفیه بود و لقب مخدوم الملک داشت فتوی داد که در این ایام حج رفتن جایز نباشد و اگر کسی برود
مستوجب عذاب باشد بدلیل آنکه اگر کسی از راه عراق و خراسان برود کلمات رفض باید شنید و اگر از راه دریا بحج
عزیمت کند زبونی فرنگان باید کشید و نیز یکی از علماء اهل سنت و جماعت تا نه زن تجویز نمود بر این دلیل فانکحوا
ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع و بعضی تا هجده زن فتوی داده و در مذهب مالکی هر چه خواهد آن
مقدار زن کند بعضی گویند مراد از متعه است و علماء شیعه گفتند نساؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم انی شئتم یعنی
بر قبل و دبر جایز باشد و جمعی از حکما جمیع شرایع را معتقدات شمردند و بعضی احبار طعن کردند و گفتند مدار دین
بر عقل است و اختلاف مذاهب بجائی رسید که علما یکدیگر را تکفیر نمودند و فرزند حکما و صوفیه در مجلس آن شهریار
گفتند که عقلا در همه ادیان موجود و فراوان اند و ترجیح بلا مرجح از کجا است و حقیقت را مرجح داشتن نه سزا است و لا منهم
بر مذهب خود را جلوه دادند و با هم زبان بتعریف افتتاب کشادند و کبر از این سخنان ملند و کلمات او پسند کنند
اکبر شاه بعد از استماع اقوال صاحبان مذاهب فرمان داد که از علوم جز از نجوم و حساب و طب و فلسفه و اخلاق و اخبار
نخوانند و تعظیم ستارگان را واجب لازم دانند و هر کس در دین خویش ثابت باشد و بهیچ طعن خاطر دیگری بخراشد و
اگر کسی برضا و رغبت دین دیگر اختیار کند مزاحم او نشوند **ذکر دستور العمل اکبر شاه [illegible]** مستطاب کارکنان
سلطنت و کارپردازان بارگاه خلافت از فرزندان اقبالمند و نویسندگان اخلاص پیوند و امرا عالیمقدار و سایر منصب
داران نکار و عاملان و کوتوالان باین روش عمل نموده در انتظام امصار و قری و نواحی فرمان پذیر باشند اول بطریق
اجمال آنکه در جمیع امور از عادات و عبادات رضای باری تعالی دلجویا و طالب باشند و نیاز مند درگاه ایزد متعال
بوده متعلق بچیز دیگر نباشند و دیگر آنکه خلوت دوست نشوند که طریقه درویشان صحرا گزین و شیوه هزار عزلت
عزلت گزین است و نیز پیوسته در کثرت بودن و با عامه معاشرت نمودن عادت نگیرند و رسم معارف هر جائی نپذیرند
که طریق بازاریان و قاعده جاهلان است و بالجمله در معاش و تلاش و ماندن و بودن مضمون خیر الامور اوسطها
عیان نروی عمل خواهند نمود و سررشته اعتدال را از تفریط و افراط از دست نگذارند و بزرگان ملت و صاحبان
معرفت را مکرم و محترم دارند و با ایشان طریق حسن ادب و اخلاق کریمه سلوک نمایند و بیداری صبح و شام و نیم
شب در وقت را عادت کنند و در هنگامی که از کار خلق حق فارغ شوند مطالعه کتب عرفا و ارباب صفوت و صفا
و علم اخلاق که طرب دو عالی است مانند اخلاق ناصری و احیاء علوم و کیمیای سعادت و مثنوی و سایر کتب
صوفیه اشتغال فرمایند تا از غایت مراتب دین داری و نیکوکاری آگاه شده از نیاد بلادت اهل تقلید و دیا از جائی
روند که بهترین عبادات الهی در بادشاه تعلق سرانجام مهام انام و تمشیت امور خاص و عام است که محبت و عداوت خویش

و بیکانه

و بیگانه منظور نداشته بحسن خلق و انشراح صدر بتقدیم رسانند و بفقیران و محتاجان علی الخصوص گوشه نشینان
و مجردان عالم امکان که ابواب خرج و دخل بسته و دست طمع شکسته زبان سؤال نمی کشایند بقدر مقدور لطف و
احسان نمایند و بصحبت گوشه نشینان خداجوی رسیده طلب همت کنند و تقصیرات و جرایم مردم بمیزان خرد
سنجیده پایه هر یک را بپایه خود دارند و بر این میزان دانش اساس پاداش هر یک نمایند و ملاحظه کنند که کدام تقصیر
پوشیدنی و کدام شنوا است و کدام گاه رسیدنی و بزبان آوردنی و از میان برداشتنی است بسا صاحب تقصیران درک
سزاوار جزای بسیار است و بسی خداوند تقصیر بسیار اغماض در کار است و تمیز دادن با نصیحت و ملایمت و بد شخنی
در بی تفاوت رهنمونی کند و چون کار از نصیحت بگذرد بر بستن و زدن و بریدن عضوی و کشتن بی شتاب
مدارج را ملاحظه نمایند و در قتل جرأت و جسارت نکنند و تامل و تعقل بجای آورند و از پوست کندن و در پای
فیل افکندن و بر توپ نهادن و امثال آنها که شیوه جباران است احتراز لازم شمارند تا عالی همت را نگاه شد و نیز
ما نو کشتن است و بحث نظرت را قطع عضوی سود مند نیست و هر کس را که بعقل و دانش و دیانت و اعتمادی باشد
رخصت دهند که آنچه ناشایسته و بایسته مشاهده کنند در خلوت بگویند اگر احیانا گویند غلط کرده باشند تحمل
نمایند که شمایت و سر رشته طریق گفتن نامسدود کنند و کسی که ایزد تعالی جوهر تمیز داده باشد که حق گوید
طریق صدق جوید عزیز دارند که خلق در گفتن حق و تقریب کردن کلام صدق بغایت عاجز و قاصر اند جمعی که بدانند
و نکوهیده صفات ما شناسند میل گفتن حق و کلام صدق ندارند و بعضی که نیک ذات و خجسته صفات و اخیار
در گفتن حق و تقریر سخن راست ملاحظه دارند که مبادا در گفتن سخن رنجیده شود و من در بالاکر مقاومت شوم مردی حق
گوی و صدق جوی در عالم بغایت کم است و در هنگام قهر و غضب سر رشته عقل را از دست ندهند و با هستگی
و بردباری کار کنند و چند نفر از دوستان و ملازمان خود را که بصفت اخلاص و ارادت ممتاز باشند مختار گردانند
که در زمان تراکم عموم که عقل را از سخن باز میدارد از کلام صدق انجام سکوت نورزند و حق را القا کنند و حرکت
خود نباشد که سوگند خوردن خود را بکذب و عذر متهم ساختن و در نفاق و مکر انداختن است و مخاطب را به
بدگمانی نسبت دادن و دشنام دادن عادت نکنند که شیوه اخلاف و عادت مردم بی انصاف است و در کثرت
زراعت و استمالت رعیت و تقاوی دادن اهتمام تمام نمایند و در فرا بین علامت و افزونی جنس سعی بلیغ فرمایند و
سپاهی و ملازم و غیر آن در خانه مردم و رعایای ایشان فرود نیایند و خانه نزولی را موقوف کنند و در امور بعقل
خود اعتماد نکنند و مشورت با دانایان بکار خود نمایند و اگر نیابند با همنزدیکان خود مشورت کنند بسیار است که
از نادانی راه صواب یابند و نیز با اشخاص بسیار مشورت ننمایند که عقل درست معامله دان بغایت بود دان است
چو اندکی دست آید و نیز روزگار روی نماید مبادا جمع آوردن در امری مخالفت نمایند و بشمار آوردن کار تردد حاصل شود

و از عمل خود دور افتاده از مهم باز دارند و هر کاری که از نوکران و ملازمان ساخته شود بفرزندان نفرمایند
و هر چه از فرزندان آید بملازمان رجوع ننمایند و راهها را بر مردم کشاده و حفاظت سپارند و نیک و بد آن را از
ایشان مواخذه دارند و همواره خبرگیران باشند که سلطنت و امارت و بزرگی عبارت از پاسبانی و نگهبانی
است و کیش و ملت مردم متعرض نشوند که خردمند زیان خود نگزیند و ضرر خود اختیار نکند اگر حق با او
خود با حق معارضه کردن سزاوار نباشد و اگر حق با شماست او نادانسته خلاف کرده بیچاره نادانی محل ترحم و
شفقت است نه جای اعراض و اذیت و نیکوکاران و خیراندیشان هر قوم را دوست دارند و از مفسدان و تبه
کاران هر طایفه احتراز لازم شمارند و خورش و پوشش از مقدار خود نگذرانند و بر حد اسراف نرسانند تا
از پایه حیوانات فروتر نباشند و سینه را از نقش کینه و عداوت نشانند و اگر از روی بشریت کاری بهم رسد
دور اندازند که در نفس الامر فاعل مختار حقیقی ایزد تعالی است این دعواها و اختلافها برای نظام دنیا است
و خدع و هزل کمتر نمایند و همواره از جاسوسان و منهیان باخبر باشند و بسخن یک جاسوس اعتماد نکنند که
راستی و بی طمعی بسیار کم است چون در هر امری چند جاسوس و خبردار تقریر نمایند که از یکدیگر خبردار باشند
و تقریرات را جدا جدا کاغذ نوشته از آن پی بمقصود برند و جاسوسان شهرت کرده را معزول سازند و از نظر شفقت
و لطف و احسان دور اندازند و خبثا و شریران را بحضور راه ندهند اگر چه این جماعت برای بدکاران دیگر
خوب افتاده اما سررشته حساب از دست نگذارند و آن گروه مکروه را در دل خود همیشه متهم دارند که مبادا
در لباس نیکی قصد نیکان کنند و از نزدیکان و معتبران و ملازمان و خدمتکاران باخبر باشند که بتوسل
در پرده بواسطه نزدیکی ظلم و جور نکنند و از متملقان و چرب زبانان که در کسوت دوستی کار دشمنی می کنند
حذر کنند و باخبر باشند که فسادهای کلی از این دو گروه [illegible] نزدیکان را بواسطه مشغله بسیار
فرصت کم و این گروه بدکاران فراوان اند و از اطراف و جوانب خود باخبر باشند و دست از نفس را کوتاه نموده لایق
عرض ناموس نمایند و در ترویج دانش و کمال و کسب معرفت و حال اهتمام تمام فرمایند که صاحبان استعداد
از طبقات ضایع نشوند و در تربیت خاندانهای قدیم همت گمارند و از سامان لشکریان و یراق ایشان
چیزی فرو نگذارند و خرج را کمتر از دخل کنند که سرانجام معامله در کردن است و هر که خرج زیاده از دخل
باشد احمق است و هر که خرج و دخل برابر است نه عاقل و نه احمق است و طرح استراحت نیندازند و همواره
خود را ملازم جنگ و منتظر طلب سازند و در وقت تخلف نورزند و در مشق تیراندازی مشغول باشند
و لشکریان را در ورزش سواری و تفنگ اندازی فرمایند و بشکار و صید بجا از مشغول نباشند و غله و جنس از
رعایا کم نه بقصد ارزانی و برعیت گران فروختن انبار نسازند و در تحویل آفتاب از برجی برجی نوبت اندازی

تا هرکس

تا هرکس را معلوم شود و باید که کوتوال هر شهر و قصبه و قریه باتفاق اهل قلم خانهای آن را بقلم آرد و ساکنان
هر محله را خانه بخانه در قید کتابت بیاورد که چه قسم مردم اند و خانه بخانه ضامن گرفته با یکدیگر اتصال دهد
و در هر محله کدخدا مقرر کند و نیک و بد محله را مواخذه نماید و در هر محله جاسوسی قرار فرماید که تا وقایع
شبانروزی و آمد و شد محله را اعلام کند و پیوسته دخل و خرج هرکدام را از روی دوربینی ملاحظه نماید
چه هر کسی که دخل او کم و خرج او بیشتر است یقین که او را بلائی پیش آمده است و دلالان هر قسم را ضامن کرده
در بازارها مقرر کند که هر چه خرید و فروخت شود اعلام نماید و نام مشتری و بایع را در روزنامچه ثبت کند
و دیگر آنکه چند نفر محله بمحله و کوچه بکوچه و نواحی شهر بجهت محافظت پاسبان و حارس معین و مقرر کند و
خرابات سعی نماید که اثری از شراب نباشد و خورنده و فروشنده و کننده را چنان تعزیر کند که مردم را عبرت باشد
و اگر کسی از راه حکمت بکار برد تعرض احوال او نباید نمود و در بازرسی زنها اهتمام نمایند و نگذارند که مالداران
جنس بسیار ذخیره کنند و زنان [illegible] با سب سوار نشوند و طبقات خلایق را که ودایع خزاین ایزد
تعالی اند بنظر اشفاق منظور داشته در تألیف قلوب کوشش باید نمود و رحمت عامه الهی را شامل حال جمیع
ملل و نحل دانسته بسعی هر چه تمامتر خود را بگلشن همیشه بهار صلح کل در آورده و همواره نصب العین مطالعه دولت
خود باید داشت که ایزد توانا بر خلایق مختلف المشارب متلون الاحوال در فیض کشوده پرورش مینماید پس بر
دست همت والای سلاطین که ظل ربوبیت اند لازم است که این روش و طرز را از دست ندهند اکبر شاه در سنه
هزار و چهارده هجری از سرای فانی بعالم جاودانی انتقال نمود قبرش در نیم فرسخی دهلی واقع است و مقبره آن
شهریار بلند اعتبار از نوادر روزگار است و از عجایب بناهای آن دیار است

ذکر بعضی از معاصرین آن دیار بسبیل اختصار

و ارباب هوش و اصحاب معرفت پوشیده نماند که هر چند در این شهر بی نظیر مدتی توقف کرده و در صحبت ارباب
فضل و کمال و خداوندان جاه و جلال چندگاه بسر برده و نیکان و بدان در آن مکان فراوان دید کرد که همه را برشمارد باعث
تطویل کلام خواهد بود لاجرم بذکر چند کس اقتصار خواهد نمود

ذکر شاه عالم

بن عالمگیر ثانی بن معزالدین جهاندار
شاه بن بهادر شاه بن عالمگیر بن شاه جهان بن جهانگیر بن اکبر شاه شهریار باوقار و پادشاه عالی مقدار بود
و در اکثر صفات حمیده و اخلاق پسندیده گوی سبقت از ملوک زمان میربود آن شهریار باهتمام شجاع الدوله
بن صفدر جنگ پای عزت بر سریر سلطنت نهاد و چندگاه داد سلطنت و حکومت را بوجه احسن داد چون اقبال
یاور و بخت مساعد نبود غلام قادر خان افغان بمکر و حیله چشم جهان بین آن خسرو را از نور بینش عاطل و باطل
نمود لاجرم ارکان سلطنت را اختلال تمام راه یافت و هر کس ناکس فی الحقیقت و قدرت بود بوادی خودسری شتافتن
و بنیاد سلطنت هندوستان یکباره بگسیخت و آبروی پادشاهی از خاندان [illegible] ریخت و اسباب شوکت

شاهی بعد فنا رفت و آتش فتنه روزکاران دودمان را فرد کرد از لوازم شاهی بجز نامی نماند و روزکار دابه
کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ بکوش هوش انطابقه فرو خواند فقیر در سنه هزار و دو و بیست و چهارده هجری آن شهریار را
دیده و بکرات و مرات بصحبت آن پادشاه والاجاه رسیده در اکثر کمالات صوری و فضایل انسانی آراسته
بود و قریب شش هزار عمله و خدمتکار داشت و دو سه هزار زنان از حرم و جواری و عروسان اندرون حرم
آن شهریار بود و امرای صاحب کمال و امنای بلند محضر داشت قریب پنجاه سال بطریق سلطنت زندگانی نمود
و در اکثر بلاد هندوستان بنام آن پادشاه سکه میزدند و خطبه میخواندند و امرای دور و نزدیک تحف معتبر
هدیه و پیشکش ارسال میداشتند و توقع القاب و خطاب مینمودند و عرایض مشتمل بر عجز و بندگی ارسال می
کردند با وجود اینهمه هیچگونه استقلال نداشت و ایام سلطنت آن شهریار باختلال میگذشت روزی از فقیر
سؤال نمود که حدیث مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ از سرور اولیاء صحیح است یا نه فقیر عرض نمود بلی در کتب
فریقین مسطور و در السنه و افواه مذکور است دیگر باره پرسید که معنی حدیث چیست فقیر معروض داشت که
در معنی این حدیث اختلاف کرده اند علمای ظاهر و اهل تصوف گویند که نفس چهار است اول نفس اماره شأن او
بدی است و بجز فساد و عناد کار وی نیست إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ دوم نفس لوامه صفتش آنکه بدی کند و
پشیمان گردد سیم ملهمه وی در مقام تردد و اخلاص است الْمُخْلِصُونَ فِي خَطَرٍ عَظِيمٍ مقام اوست چهارم مطمئنه
است و از وسوسه شیطانی و خطره نفسانی رسته و تعلقات صوری و معنوی گسسته و بقرب بارگاه عزت
جل و علا پیوسته است و آیه کریمه يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي
وَادْخُلِي جَنَّتِي در شأن اوست بعضی از محققان برآنند که نفس عبارت از ذات است آیه کریمه تَعْلَمُ مَا فِي
نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ کنایت از اوست و زمره حکما گویند نفس چهار است اما بر این موجب اول نفس
طبیعی که آن نگاه دارنده و حفظ کننده است که اجزا متفرق نشود و متلاشی نگردد دوم نفس نباتی و آن رویاننده
و نمو دهنده است سیم نفس حیوانی و حرکت دهنده است بارادت چهارم نفس ناطقه که آن را نفس انسانی
نیز گویند که خطاب و عتاب با اوست و افعال حمیده و اعمال نکوهیده و سایر نیک و بد از اوست بعضی از دانشمندان
گفته اند که نفس یکی است اما در هر مقام و ادنا نامی است چون در مقام شرارت باشد او را اماره خوانند و اگر
در مقام نمودن مناهی باشد و آنگاه نادم گردد لوامه دانند و در مقام تلوین و اخلاص و ارادت باشد ملهمه
گویند و در مقام اطمینان باشد او را مطمئنه نامند فقیر هر یک را بیان نموده اند که معرفت نفس عبارت از جنسی که
تصدق آنست چنانچه گفته اند مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ بِالْحُدُوثِ عَرَفَ رَبَّهُ بِالْقِدَمِ وَمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ بِالْإِمْكَانِ عَرَفَ
رَبَّهُ بِالْوُجُوبِ وَمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ بِالتَّرْكِيبِ فَإِنَّمَا عَرَفَ رَبَّهُ بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ بِالْعَجْزِ وَالْجَهْلِ وَالْحَاجَةِ عَرَفَ رَبَّهُ

بالقدرة

بِالْقُدْرَةِ وَالْعِلْمِ وَالْاِسْتِغْنَاءِ غیر از این معانی که مذکور شد معانی دیگر نیز کرده اند فقیر بعضی از آن در ریاض السیاحه
نوشته است **ذکر جلال الدین اکبر شاه** بن شاه عالم آن شهریار بصفت فضایل انسانی موصوف و بمعارف نفسانی
معروف بود شاه عالم در زمان حیات خویش وی را ولیعهد نمود و بعد از وفات پدر بر سریر سلطنت جلوس کرد
خسروی عدل پرور و فضیلت دوست بود و زمره عرفا و اهل الله را بغایت محبت و اخلاص مینمودی و بصحبت و
اختلاط ایشان شعف تمام نمودی و نیز در طریقه چشتیه درجه عالی یافته بود روزی بفقیر خطاب نموده فرمود
که روزی پدرم از تو معنی حدیث مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ را سؤال فرمود و تو سخنان چند که استماع نموده بودی یا
در کتب دانشمندان دیده بودی بیان کردی مرا آن معانی آرام دل و جمعیت خاطر روی نمود و عقده از ضمیر
گشود اگر غیر از آن معانی چیزی بدانی تقریر کن که مستفیض باشد فقیر عرض نمود آنچه بخاطر میرسد و محققان صوفیه
بر آن رفته بیان نموده اند که نفس عبارت از صاحب ولایت مطلقه است و حدیث مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ
مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً مقوی مدعاست و نیز گفته اند که عقل نبوت است و نفس امامت تا مرکز مراد از آن ولایت
مطلقه باشد و نیز حدیث مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَ اللهَ بر این مطلب دلیل است ساطع و حدیث مَنْ عَرَفَكُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللهَ
برهانی است قاطع و نیز مَنْ جَهِلَكُمْ فَقَدْ جَهِلَ اللهَ موید کلام است پس اگر کسی معرفت صاحب ولایت کلیه حاصل نماید
وی تحصیل معرفت باری تعالی کرده است و جمال جانفزای معرفت برو روی نموده است و اگر امام زمان خود نشناسد
و معرفت صاحب ولایت کلیه تحصیل ننماید بیقین از معرفت نفس جاهل و از ایزد تعالی غافل خواهد بود والسلام
علی تابع الهدی **ذکر شیخ ابو العلا** فاضلی کامل عارف حکیمی بلند پایه بود و در اکثر علوم عقلیه کسی در اندیار با او برابری
مینمود صاحب تصانیف کثیره بود اگرچه مذهب ابوحنیفه داشت اما تخم تعصب در زمین خاطر میکاشت
روزی فقیر در مجلس اکبر شاه از آن دانشمند سؤال نمود که صفات کمالیه باری تعالی عین ذات اوست یا زاید بر ذات
او است در جواب گفت که صفات حق جل ذکره عین ذات اوست بدلیل آنکه اتصاف محض بصفت آن مانند عالم
و قادر بر دو نوع است نوع اول آنکه در آن محض علم و قدرت که زاید است بر ذات محض موجود شود و بآن اعتبار
محض متصف گردد بعالم و قادر چنانکه اتصاف جسم بسیاه و سفید که باعتبار سیاهی و سفیدی مغایر ذات
جسم است در جسم و از این قبیل است اتصاف افراد انسانی بعالم و قادر و امثال آن چه ایشان عالم اند بعلمی که ایزد
تعالی در ایشان ایجاد کرده و قادر نیز باعتبار قدرتی که الله تعالی بایشان عطا فرموده و نوع دوم آنکه اصل ذات
بدون احتیاج بامری متصف گردد و بقادر و عالم یعنی کاری که از مجموع ذات و صفت آید از ذات تنها آید بدون انضمام
امری دیگر و آنچه بر مجموع ذات و صفات مترتب شود بر ذات تنها مترتب گردد مثلاً روشن بودن ذات شعله باعتبار
نوریست که باری تعالی در آن ایجاد کرده اما اگر نوری نه بر ذات یافت شود روشن خواهد بود آن نور مثل ذات خورشید

نه بانضمام وهم امری غیر ذات او و مراد از عینیت در واجب الوجود این نوع از اتصاف است یعنی همچنانکه
موجود است بنفس ذات عالم و قادر است بنفس ذات همچنین در سایر صفات کمال و ذات او در اتصاف بصفات
کمال محتاج بامر مغایر باشد و این در واجب الوجود روا نباشد چنانکه ظاهر است و نیز خالی از آن نیست که
آن صفت زاید بر ذات خویش را خودش در خود ایجاد کرده یا غیر او اگر خودش ایجاد کرده یا بعلم و قدرت ایجاد
نموده یا بی علم و قدرت بر تقدیر اول لازم می آید که علم و قدرت قبل از علم و قدرت موجود باشد و این خود
محال است زیرا که تقدم شیء است بر نفس و بر تقدیر ثانی لازم می آید نقص بواسطه آنکه علم و قدرت در مرتبه
ادراک نسبت باری از امور ممکنه نظر بواجب الوجود نقص است چنانکه دانسته شد و اگر غیری در او ایجاد
نموده لازم می آید که دیگری او را کامل کرده باشد و این نیز محال است زیرا که نوع ثانی از اتصاف اقوی است
از نوع اول و واجب الوجود باید که اعلی و اشرف مراتب اتصاف داشته باشد پس محقق شد که صفات کمالیه
واجب زاید بر ذات نیست فقیر عرض نمود که این تقریر دلپذیر تماما موافق مشرب عرفاست و حال آنکه اهل سنت
و جماعت میگویند که صفات باری نه عین ذات و نه خارج ذات است گفت بلی این کلام پریشان است و
محققان ورای آنست بعد از تقریر این کلام اکبر شاه از فقیر پرسید که زمره عرفا چه میگویند در کمال با صفت
کمال برای سالکان راه حاصل میشود یا نی فقیر گفت که در این اختلاف نموده اند بعضی عرفا بیان نموده اند که
درجات کمال را نهایت نیست و مدارج ارتقا بی نهایت زیرا که کمالات الهی و تجلیات نامتناهی است **مصرع** که چشم
دلت بینا کن که دیدار در کار دارد و حدیث من استوی یوماه فهو مغبون مقوی مدعا و حدیث لی مع الله وقت
لا یسعنی ملک مقرب ولا نبی مرسل بر این مطلب گواست و کمال سالکان به نسبت است و هر نبی و ولی
نسبت بدیگری کمال دارد و آیه کریمه تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض موید کلام است و الاحادیث ما
عرفناک حق معرفتک شاهد تمام است اما بعضی از عرفا بر آن رفته اند که کمال برای سالکان ممکن و روا است و حدیث
لو کشف الغطاء برهان مدعا است و آیه کریمه الیوم اکملت لکم دینکم به مطلب دلالت تمام دارد و از حدیث
لی مع الله وقت بین مفهوم میشود که وقت متصل نه منفصل و آیه و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی
ایمائی بر کمال دارد و حدیث الفقر اذا تم فهو الله معرف کمال سالکان است **ذکر تاج محل** وی سیده فاضله
عاقله زمان بود و بانوی حرم شاه عالم دولت و مهر یار معظم اکبر شاه بود و در کمالات صوری و معنوی از اکثر
مردان گوی سبقت میربود و همواره تخم بر و احسان بر قلوب اکابر و اصاغر میکاشت و بوجزالت و حسنات
رعیت تمام و شغف لا کلام داشت و ارکان دولت و اعیان سلطنت بخدمتش میرسیدند و او از پس پرده
بواسطه خدمه و خواجه سرایان جواب و سؤال مینمود و دخل و تصرف در امور ملکی و مالی میفرمود

ذکر حکیم

ذکر حکیم ذکاء الله خان از ارکان دولت و اعیان مملکت بود و در اکثر علوم عقلیه مانند طب و نجوم و هندسه مهارت
تمام داشت ستماد در معالجات را بافلاطون می افراشت چنانکه راقم را وجع معده بود و مدتها در بلاد متفرقه معالجه
نمود بجائی نرسید بالاخره بتوجه این عزیز دفع آن مرض گردید با وجود مشاغل دنیوی و امور امارت خالی از عرفان نبود
و پیوسته با ارباب طریقت و اصحاب معرفت مودت و محبت می نمود و صاحب سیر و سلوک بود روزی از فقیر سؤال نمود
که اهل عرفان و اصحاب ایقان اطوار سبعه را چگونه بیان نموده اند و طریق تحقیق انوار سبعه را هم قسم جو نموده اند فقیر
عرض نمود که جناب شیخ ما قدس سره العزیز میفرمایند که دل را اطوار مختلفه است ولقد خلقناکم اطوارا **طور اول** را
صدر گویند و آن معدن گوهر اسلام است که افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه هر وقت که از نور
اسلام محروم ماند معدن ظلم و کفر است که و من شرح بالکفر صدرا و محل وساوس شیطان و تسویلات نفس خبیث
که یوسوس فی صدور الناس و صدر پوست دل است و در اندرون دل وساوس و تسویلات را راه نیست
زیرا که دل خزینه حق است و لسان صفات است و حفظناها من کل شیطان رجیم **طور دوم** از دل را قلب خوانند و آن
معدن ایمان است کتب فی قلوبهم الایمان و محل نور عقل است بمفاد لهم قلوب لا یعقلون بها **طور سیم** شغاف
است و آن معدن عشق و محبت است قد شغفها حبا و محبت خلق را شغاف نگنجد **طور چهارم** فواد است و آن
معدن مشاهده و محل دیدن است بمصداق آیه ما کذب الفواد ما رای **طور پنجم** حبة القلب گویند که معدن محبت
حضرت عزت و خاص که محبت مخلوق را در آن گنجایش نیست **نظم** هوای دیگری در ما نگنجد در این سر جز از این سودا
نگنجد **طور ششم** سویدا خوانند و آن معدن مکاشفات غیبی و علوم لدنیات و منبع حکمت و گنجینه خانه اسرار الهی و محل
علم اسما و علم آدم الاسماء کلها و در وی انواع علوم کشف شود که ملائکه محروم اند **طور هفتم** مهجة القلب گویند
و آن معدن ظهور انوار تجلیهای صفات الوهیت است ولقد کرمنا بنی آدم اشارت و این جنس کرامت با هیچ نوع
از انواع مودت دیگر ندهند بی نهایی صحت و سلامت و صفای دل در آن است که بکلی از آفت بیماری فی قلوبهم مرض
خلاص یابد و هیکل اطوار سر بخط عبودیت نهد و هر طور از خاصیتی آن معنی که در آن مودع است مخصوص گردد
و فی فرمان چنانکه قالب با هفت عضو است و بر هفت عضو را سجده فرموده اند که امرت ان اسجد علی سبعة اعضا
اما انوار سبعه را بر این نمط بیان فرموده اند که سلوک هفت مرتبه دارد که از مراتب سبعه خواسته و در هر مرتبه
نوری مشاهده شود و آن نور در هر مقامی بلونی و رنگی نماید که به رنگ انوار سبعه گویند **مرتبه اول** نور
طاعت و ذکر است در این مرتبه نور سبز مشاهده گردد **مرتبه دوم** تزکیه نفس است از صفات نفسانی و هواجس شیطانی
در این مرتبه نار و هوا و خاک ملاحظه شود و چون بمقام اطمینان رسد نور کبود مشاهده گردد **مرتبه سیم** چون
سالک بمقام قلب رسد و متصف باوصاف حمیده گردد در این مرتبه نور سرخ مشاهده کند و این در عالم ملکوت

باشد مرتبهٔ چهارم تجلیهٔ سر است از غیر حق و چون سالک بمقام سر رسد و صاحب اعتقام شود در این مرتبه نور زرد
سبز کرده مرتبهٔ پنجم چون سالک سیر روح نماید بمقام رسد که مشاهدهٔ ارواح کند سالک در این مرتبه نور سفید
مشاهده کند مرتبهٔ ششم مقام خفی و سر السر است و چون عارف بدین مقام رسد در واقعه نور سیاه مشاهده نماید
و آن عالم جبروت است مرتبهٔ هفتم غیب الغیوب است که آنرا فنا در فنا گویند و آن مقام بی نشان است فنا فی الله
اعدام وجود موهومی است فقیر معروض میدارد که سالک در اطوار اربعه و انوار سبعه بطریق تفصیل سلوک نمودن
و مشاهده کردن لزوم ندارد بلکه جایز باشد که سالک مقامات و اطوار و انوار را سیر مینماید و حال آنکه شعور تفصیلی
ندارد و می باشد که در یکمرتبه مجموع صد مقام و هفت وادی و انوار و اطوار را سالک طی نماید و بعقبای رسد
که لا رأت عین و لا سمعت اذن و لا خطر بقلب نظم خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای ؛ دست قدرت نگر و
منصب صاحب جاهی ؛ در این باب مثلی زده اند که شخصی را در کشتی انداختند و آنکس را چشم بستند چون بکعبه رسید
دیده او را باز کردند و آنکس خود را در مکه مشاهده نماید اگر چه آنکس قطع مراحل و منازل نموده اما بچشم ظاهر مشاهده
نکرده است والله الهادی الی صراط مستقیم ذکر حکیم شریف خان فاضلی یگانه و حکیمی وحید زمانه بود و در علوم عقلیه
چون افلاطون و در فن طب جالینوس عصر بود و کتب متعدده در فن طب و غیره تالیف کرده بود و در خدمت شاه
عالم و اولاد آن شهریار محترم و براموز خفایای شهریاری محرم بود فقیر بنابر حصول دولت حقیقی که داشت در
خدمتش برای درس علم طب گذاشت و چون مدتی بدین بگذشت روزی حضرت را فرمود که نزد من بیا و پهلوی من
بنشین فقیر ملاحظه شاگردی و استادی نموده نخواست که تقرب جوید و هم نمیخواست خلاف امر استاد نماید
هرچند امر بر اصرار نمودی فقیر لذلک ابا میکرد تا آنکه در پهلوی خویش نشانید و نوازش بحد و شمار نسبت
بفقیر بظهور رسانید بخاطر آمد که لطف نادره و محبت بی اندازه امروز موجب چه باشد مقارن خیال فقیر فرمود
که آیا مرا حق استادی بر تو ثابت است یا نی فقیر گفت بلی بموجب من علّمنی حرفا فقد صیّرنی عبدا فقیر عبد جناب
شما است در جواب فرمود که معنی حدیث نه این بود که گفتی آن حرفی که تعلیم آن سبب بندگی میشود علم طب و رمل
و نجوم و اعداد شوم جبت و نحو و صرف و منطق و معانی بیان هیئت و مسائل بیع و شری و لعان و طلاق و ظهار و
رای و قیاس جبت و عروض و قافیه و لغت و موسیقی و اصول و فروع بیت انّما العلم نقطة کثّرها الجاهلون
باشد و آن علم دین است اما حقوق استادی نحوی دیگر باید که آنرا ادا نمائی فقیر گفت از ادای حقوق ملازمان حکومت
چگونه برآیم و چه چیز لایق ملازمان تو باشد در جواب فرمود که من ترا نصیحتی مینمایم که آنرا عمل آری و فراموش نکنی
آنگاه فرمود که بعد از این علم طب بخوان و خود را با مثال آن مشغول مگردان فقیر عرض نمود نظم ابجد فرمانی بجان
فرمان برم : اما علم طب فن شریف است و خیر العلم علمان علم الابدان و علم الادیان مرویست از شرافت دست و علم

ابدان

ابدان بر علم ادیان مقدم است زیرا که علم دین موقوف بر صحت بدن است و آنکه فرمودی علم طب مخوان وجه آنرا
بیان فرمای در جواب فرمود که در نخواندن این فن و امثال آن وجوه متعدده است اول آنکه مصرع هر کسی را بهر
کاری ساختند و قرار هر چیزی دیگر پیدا شده و برای امری باین عالم آمده و جهت تحصیل معرفت الله ظهور یافته
نه از برای دانستن علم طب و نجوم و غیره و نیز در جبین تو چیزی پیدا است که آن از فضایل صوری باشرف و اعلا
در عقب آنچیز بشتاب و آنچیز را دریاب وجه دیگر آنکه بموجب مثل مشهور لکلّ عمل رجال قدم از اندازه خویش
نهادن طریق عقل نیست از هر علمی قدری بخوانی و موضوع آن علم بدانی و فی الجمله اطلاع بهم رسانی تا هنگام احتیاج
در نمانی و فریب مدعیان نخوری کافی و در عالم صورت وافی است کسانی که تمامی ایام عمر خود را در تحصیل علوم
ظاهری مصروف داشته اند و همگی عمر عزیز خویش را در تکمیل علوم رسمی ضایع نمایند اکثر ایشان طالب جاه و منصب و
راغب اسباب دنیوی و مایل فریب حسرتی و عاری از معارف معنوی اند چنانکه دیده میشود در این عصر اشخاص
که نسبت سید هند خود را نفقه و کردانیده اند چیزی را از علوم که اخذ نموده اند از کتب علما وسیله تا آنکه
متوسل شوند بانها بملوک و اهل ظلم و جور و تقرب جویند بایشان سفها و جهلا و اخوان شیاطین تا آنکه
بخورند اموال ایتام و شهر ناکس را همچنانکه میخورند شتران علف ربیع را و تصرف مینمایند مال موقوفات را بجهت
استکمال لذتهای خسیسه باطله و گردانیده اند مکتب خود را از امور باطله از جهت خواهشهای دنیه لهم
و قرار داده اند آنچه را که ضبط کرده اسباب وبال و فسادی در دنیا بدانکه رسول خدا فرموده است که طلب العلم
فریضة علی کل مسلم و مسلمة الا ان الله یحب البغاة حاصل معنی آنکه طلب کردن علم واجب بهر مرد و زن
مسلمان آگاه باشید که خدا دوست میدارد طالبان علم را و در این علمی که تحصیل آن فرض است بهر مسلمان
اختلافات است فقها میگویند که آن علم فقه است که مشتمل است بر کیفیت طهارت و صلوة و صوم و زکوة و غیر اینها
از عبادات و معاملات که بسبب اینها نظام مخلوقات در دنیا و آخرت تمام میشود و متکلمین میگویند که آن علم
کلام است که در آن بحث میشود از خدا و صفات او و اهل تفسیر و حدیث میگویند که آن علم کتاب خدا و احادیث
است زیرا که بسبب اینها توسل پیدا میشود بباقی علوم و صوفیه میگویند که آن علم سلوک و شهود است که شامل
است بعلم هر یک سالک بحال خود و مقام خود در نزد خدا و علم با خلاق و آفاق که در نفوس حاصل میشود و
تمیز الهام ملکی از خواطر نفسانی و شیطانی پس هر فرقه تخصیص داده علمی را که جناب نبوی ص تحصیل آنرا فرض عین قرار
داده بان علمی که معروف و مشهور است در نزد ایشان پس باشد کلّ حزب بما لدیهم فرحون و حق همین است
که تعمیم فرض را بحیثیتی که شامل شود واجب عینی و کفائی را و تعمیم علم را بنحوی که شامل اصول دین و فروع آنرا
و همچنین تعمیم طلب را بحیثیتی که شامل شود طلب باستدلال و طلب بعنوان تقلید را مناسب تر است عقلا

بلکه اینکه بتخصیص خلاف ظاهر است توضیح مقصود آنکه هر مسلم مکلف است بسلوک حق بر واجبات و اداء معرفت
حق و صفات او جل و علا و معرفت رسول و دین و معرفت احکام عینیه و کفائیه و اخلاق که باعث فریاد
نجو میگردد و رذایلی که موجب بعد میشود نخواه این معرفت باستدلال باشد اگر از اهل آن باشد چه تقلید اگر
اهل او نباشد و عبا الغیر کرده استغراق در علمی که تعلق دارد باحوال حق قلب و گفته است که فرض عین است در نزد
علمای اهل آخرت و کسی که اعراض مینماید از او هلاک میشود بعطن مالک الملوک در آخرت چنانکه آن کسی که
اعراض مینماید از اعمال ظاهره هلاک میشود بشمشیر ملوک دنیا بفتوی دادن فقها در امور واجبه عینیه است
بالنسبه بصلاح دنیا و نظر علماء الآخرت بالنسبه بصلاح اهل آخرت است هرگاه سؤال کند از وجهی از معنی اخلاص
یا توکل یا وجه احتراز از ریا مثلا تامل میکند در او با اینکه تحصیل آن فرض عین است و اهمالش باعث هلاک او
در آخرت میگردد و هرگاه سؤال کرده شود از ظهار و لعان و طلاق و بیع و شری و مثل اینها اوراق سیاه میکند
اوراق بسیاری از تفریعات دقیقه که دور کاری میکنند و احتیاج بچیزی از اینها نمیشود و هیچ در عقب میفتد بسیار شد
در حفظ و تردید آن و غافل میگردد از چیزی که اهتمام بشأن آن بیش از اینهاست با اینکه گمان میکند که بعلم دین مشغول
است و مشتبه میسازد بر نفس خود و بر غیر خود کسی که زیرک و شاعر باشد مبداء ذکر غرض او نیست اداء حق در واجبات
عینیه بلکه مقصود آن است که میسر شود از برای او رسیدن بمنصبی مثل متولی شدن اموال موقوفه و تقدم
نمودن بر امثال و اقران خود و محافظت کردن اموال ایتام و قضاء و حاکم شدن و غلبه نمودن بر خصم چنانکه
دیده میشود و معاینه است چه بعید است این خطائی که کرده است و بتحقیق مندرس شده است علم دین بتلبیس علمای
سوء و عبده طاغوت و خدا است که یاری دهنده و محافظت کننده اسرار شریعت حیث انه خیر حافظا و هو
ارحم الراحمین **ذکر نواب سجادت خان** بن نواب عبد العظیم خان نواب کامیاب و امیر والا جناب بود در فضل و هنر و
کرامت نفس و طهارت ذیل و صفای ضمیر کم کسی با او برابری مینمود وی برادرزاده ملکه زمان بانوی حرم
محمد شاه بود و از بعضی علوم مانند طب و نجوم و تاریخ بهره ور بود در مکارم اخلاق و مراسم انفاق سرآمد بود
و کرم جبلی و جود فطری داشت راقم از سخاوت آن نواب والا جناب چیزها دید و شنید من جمله یکی از سلاطین
که مهمان آن شهر بود هنگام رخصت بآن مهمان هفت هزار و پانصد درم لطف کرد آن فقیر بنا بر محبت و
صداقت که بخدمت نواب داشت عرض نمود که نواب بندگان را قرض فراوان است و نیز این مقدار روپیه بحال من
زیاد است از طریق مودت بعید مینماید که بندگان نواب مقروض باشد و من این مقدار در تصرف نمایم حیرتی شد
کردگان کریم بن الکریم در دکر افتاد و هاهای گریست و گفت که این مقدار در قابل آن نیست که با امثال شما داده
و نیز لایق من بود که با دنی مستحق انعام کنم چه جای آنکه مثل تو عزیزی چندان اظهار عجز و انکسار فرمود که آن مهمان

ناچار

ناچار قبول نمود **ذکر میان محی الدین** از مشایخ اندبار بود و بزمان شاه عالم حکومت دهلی مینمود و در رتق و فتق
و قبض و بسط ولایات اهتمام تمام کردی و لوازم رعیت پروری و عدالت گستری و رعایت رعایا و تفقد حال
برایا بجای آوردی و بحقیقت احوال طوایف انام رسیدی و چگونگی اوضاع طبقات مردم بنفسه پرسیدی و در دیدن هنرها
خاطر ساخته فرموده که حاکم و عامل باید که در بند و حال پریشان احوال و زحمت دیدن و مشقت کشیدن باشد و تلخی و
سختی روزگار مشاهده کرده باشد تا آنکه احوال رعایا را بداند و افلاس ایشان معلوم کرده اند و معنی ندارم فهم کند
و از معاش عجزه و مساکین مطلع گردد و بنفس خویش از اوضاع کهتران و مهتران مستفسر شود و نیکوکاران و بدکاران
بداند و شریران و مفسدان را بی اندازد و اگر حاکم و عامل از ابتدای حال در ناز و نعمت بوده و در راحت و آسایش
پرورش نموده باشد وی چه داند که بر رعایا جور میکنند و بر درماندگان چه حال میآید پوشیده نماند که جمعی از
مشایخ و اعاظم عرفا در بیرون دارالخلافه شاهجهان آباد آسوده اند از آنجمله شیخ معین الدین چشتی و نظام الدین اولیا و امیر خسرو
و خواجه حسن و خواجه جمال و محمد سعید سرمد است و این رباعی از معین الدین در مدح سرور اولیا فرموده **رباعی**
ای بعد نبی بر سر تو تاج نبی وی داده شهان زبیم تو باج نبی ای آنکه معراج تو بالا تر شد یک قامت احمدی ز معراج نبی
ذکر دشت قبچاق دشتی معروف و ببرودت هوا موصوفست طول و عرض این دشت سیصد و بقولی پانصد
فرسخ است اغلب ساکنان این بادیه صحرانشین است و قلیلی بلاد و امصار دارد همگی از اقلیم ششم و قلیلی هفتم و محدود
است از مغرب بدریای خزر و خوارزم و از مشرق به ختن و سد یاجوج و ماجوج و از جنوب بتوران و ترکستان و امور
و از شمال علان ملغار و روس سکنه اش قوم صابین خائف و جوجی و مغول و تاتار و قلماق و قزاق و هر یک از آن طوایف بهم
مشتمل اند بر قبایل و عشایر بعدد و شمار همگی از نسل ترک بن یافث اند ذکور همه حنفی مذهب و جمعی آتش پرست و
بعضی آفتاب پرست و فرقه رب پرست و قلیلی شیعه امامیه و اقل قلیل غالی اند و عموما صورت ایشان مدور و روی سفید
رخسار و اکثر زرد موی سرخ روی و قوی هیکل و زنان ایشان اغلب خوب صورت و مردان این طایفه کوچ دل شجاع
و دلیر و قوم سخت اند اگرچه فقیر این دیار را ندیده اما قبچاقی چند با مشاهده کردید عموما از عالم مردمی دور و از
کوتاه انسانی مهجور اند **ذکر دیار بکر** ولایتی است وسیع و عریض و دیار است مستفیض اکثر آن از اقلیم
چهارم و قلیلی از پنجم محدود است از طرف مغرب بولایت روم و شام و از جانب مشرق بممالک ارمنیه اکبر و کردستان
و از سمت جنوب بادیه شام و عراق عرب و ممالک ربیعه و از جهت شمال بکشور روم در صور الاقالیم آمده که دیار بکر
مشتمل است بر رحبت و نصیبین و موصل و ممالک ربیعه از مضافات اوست جبال و تلال و صحرا و بیابان آن بارو بکنار
شهر معمور آن ملک آمد است که در حروف الف مذکور شده ماردین و حسن کیف و معدن و حواریت وارده از بلاد
گویند قدیم الزمان از کشور ایران محسوب میشد اکنون از توابع روم است مردمش ترک و کرد و قلیلی عرب اند

اکثر و مستند حنفی مذهب و دیگر شافعی و دیگر عیسوی و دیگر علی اللهی و دیگر موسوی و قلیلی شیعه امامیه اند و
مستوی الخلقه با حسن و جمال و دینک لحوال اند و مهر انگیزند شاید صد هزار خانه برسد ذکر دم
بفتح دال و تشدید میم نام طایفه ایست از طوایف فرنگان همگی نصاری اند ذکر دینه مارک اسم فرقه ایست از فرق
فرنگان ملک ایشان طرف شمال روم ایلی واقع شده راقم مشاهده نکرده ذکر داغستان لفظ داغستان بمعنی
کوهستان است و اطلاق میشود بر جمیع بلاد کوهستان لفظ داغ در لغت ترک کوه را گویند و ستان لغت
فرس است بمعنی محل اسمش مشهور ترین داغستان ملک طایفه لکزی است از اقلیم ششم هوای آن دیار بدرجات
برودت و مردمش عموما شافعی مذهب و قوی شجاع و دلیر و عموما طایفه شریر اند در آن دیار باغات نیست و زراعت در
کمال قلت است اغلب قوت ایشان گوشت اسب و گاو و گوسفند آلات حرب در آن دیار خوب میسازند سیما تیغ
و تفنگ بغایت ممتاز است ذکر داسغر نام شهری است از ملک داغستان هوایش بغایت سرد و شهر بدیع است
ذکر دشت لفظ دشت بمعنی صحراست اما نام چند موضع است در کشور فارس و عراق لفظ دشت بی اضافه نام
ناحیه ایست از فارس نزدیک بندر بوشهر هوایش بسیار گرم و آبش بد و خاکش حاصلخیز و مردمش شیعه امامیه طاهر نفس
شجاع و دلیرند زراعت آن دیار موقوف بر رحمت حضرت پروردگار است نخلستان دارد تا چه بحد شمار است ذکر دشتستان
متصل بملک دشت است و هوای آن دیار مانند دشت است ذکر دهلک دار الملک حبش است در حرف حاء
مذکور شد ذکر دالکی نزدیک دشت واقع مسافت یکمرحله در طرف جنوب و شرقی و شمال آن جبل و مغربش دشت است
آبش بد و هوایش جانکاه و مردمش بیمروت نخلستان فراوان دارد و دوده بزرگ از قریه آن دیار میکشد ذکر دشت بیاض
از بلاد قهستان و از توابع خراسان است هوایش بگرمی مایل و آبش از قنات مردمش اکثر شیعه امامیه و دیگر اسمعیلی
و حنفی مذهب نیز دارد ارباب کمال از آن دیار برخاسته اند شهر ایشان ملا ولی دشت بیاضی است ذکر داراب جرد
قصبه ایست خوب و شهر کهنه است مرغوب از اقلیم سیم و از مضافات فارس معنوی است بقرای دلکشا و نواحی خوب دارا
گویند داراب اکبر بن همای شهری بشکل مدور در دشت بنیاد نموده اکنون ویرانه آثار آبادی ندارد و مزارعش تا
وجه کلی در اندرون آن شهر است بنا و چنار است شهری جدید نزدیک کوه واقع و در طرف شمالش فی الجمله و آبش
فراوان و غلاتش ارزان هوایش طرب انگیز و خاکش آدمی خیز میوه که گرمسیرش ممتاز و خرمایش بامتیاز است اگر
چه آن دیار گرمسیر است اما سرحدات بغایت نزدیک گویا مسافت یک فرسخ است کوهستان داراب معمور است و هفت
قسم غله در آن ملک پیدا میشود و معدن مومیائی ممتاز در آنجا است و بانهر جوالیکه در سایر بلاد دشت است [illegible]
شد ارتفاعش بغایت خوب حاصل میشود برنج و گندم و جو و تنباکوی آن دیار موفور است موسم بهار آنجا از جمیع
بلاد فارس ممتاز و مستثنی است فی الواقع احسن بلاد کشور فارس توان گفت مردمش شیعه مذهب و فرقه خوش مشرب

و با دین

و با دیندار ارباب حال و اصحاب کمال از آن جناب بسیار برخاسته اند حاکمش محمد صادق خان بن حسین قلیخان
برادرزاده شهریار ایران از جانب فرمانفرمای فارس است جوانی است بزیور مردمی آراسته و بحلیه غیرت و
حمیت پیراسته است ذکر مولانا محمد نصیر فاضلی گرانمایه و عارفی بلند پایه بود و بمحامد ذات و محاسن
صفات آراسته بود در بدایت حال جهت تحصیل فضایل و کمالات عزیمت اصفهان نموده و مدتی در خدمت
ملا علی نوری مراتب حکمت را تحصیل کرد آنگاه روی توجه بسیاحت بلاد عراقین آورده و با بسیاری از علمای عصر
و عرفاء زمان صحبت داشت آخر الامر دست طلب بگریبان کبریت احمر بخدمت سلطان العارفین العارف بالله حسین علی
شاه قدس سره العزیز مشرف گردید و از یمن همت آن جناب بدرجه عالی فایز گشت آنگاه بخدمت عارفان بالله جناب
نورعلیشاه و سید معصوم علیشاه و مجذوب علیشاه و کوثر علیشاه و رونق علیشاه رسید و جمعی کثیر از آن سلسله
ملاقات نموده بالاخره بوطن مألوف مراجعت فرموده فقیر مکرر در عتبات عالیات و طهران و دار الامان ملاقات
نموده بود نسبت باین ضعیف لطف بی اندازه داشت و فقیر نیز صحبت آن بزرگوار را مغتنم میشمردی و از ملاقاتش
انکار بود قدر بعضی را ردی هنگامی که فقیر در بلاد مغرب بود و از سیاحت آن دیار مراجعت نمود استماع افتاد که برحمت
ایزدی واصل گشت رحمة الله علیه ذکر میرزا احمد علی ولد میرزا اسحق شیخ الاسلام آن دیار است در معارف و انشاء
و فضایل نفسانی سرآمد اهالی آنجا است در بزم دلکش و در سیرت بهشتی در صورت زیبا است بعلو همت و عمق
مدرک و لطافت طبع و دقت ذهن ممتاز و بکرم نفس و حسن خلق و صفوت ضمیر بامتیاز است طبعش بر فنون نظم
قادر و بانواع سخن ماهر است این چند بیت از اوست نظم مهجور است آسمان بی قتلم بهانه دردل نهاده مهر جوانی
مهوشم خوش بود آتش غم او گر نمیزدی سیل سرشک هر نفس آبی بآتشم دانم که عشق او کشدم این عجب که باز
دل میکشد بالفت آن شوخ دلکشم ذکر دماوند قصبه ایست شهرمانند از اقلیم چهارم و هوایش بسردی مایل و آبش
وافر آن قصبه در قرب جبل عظیم واقع است که بدان قصبه منسوبست گویند از بناهای کیومرث پیشدادی است
قدیم الایام شهری بوده اکنون دو سه هزار خانه در اوست و قرای معموره اوست میوه های سردسیرش ممتاز است
و سیبش بامتیاز است مردم دماوند همگی شیعه مذهب و سعید رخسارند و خالی از ذوق نباشند اشخاص
صاحب معرفت از آن دیار بسیار برخاسته از آنجمله ملا محمد عبدالرحیم قدس سره العزیز صاحب تالیفات کثیره از
آنجا بوده ذکر دامغان از بلاد قدیمه و مداین عظیمه بوده مدتها است که روی بخرابی نموده اکنون قصبه ایست
مانند و محلی است خاطر پسند آبش خوب و هوایش مرغوب از اقلیم چهارم از بناهای هوشنگ پیشدادی است
در زمین هموار واقع و جوانب اربعه اش واسع و کوه عظیم سمت شمال آن شهر مسافت چهار فرسخ دور است بعضی گویند
از مضافات خراسان و بقولی از بلاد طبرستان است مردمش عموما شیعه مذهب و قلیلی از ارباب [illegible]

حال و اصحاب کمال از آن دیار بسیار برخاسته اند اکثر فواکه سردسیریش خوب بتمام اردو و نانش مرغوب است
هنگامی که راقم بدان دیار گذر نمود حاکمش مطلب خان برادر اسمعیل خان عرب بود مردی ستمکار و عاملی بد
کردار بود **ذکر دربند** نام چند موضع است مشهورترین آنها باب الابواب دربند است و از بلاد شروان
و ثغور داغستان و روس است و قلعه بغایت محکم دارد و انوشیروان عادل سدی در غایت متانت در آنجا
ساخته بعضی گویند همان سد یاجوج و ماجوج است و از اقلیم پنجم هوایش سرد است و مردمش ترک و همگی شیعه
مذهب اند شجاع و دلیر و در مراسم غریب نوازی بی نظیر اند و فسق و فجور و خلاف شرع در آنجا بغایت کم است
مدت بیست سال میشود که طایفه روسیه بر آن دیار مستولی شده اند **ذکر دیلمان** ولایتی است جنت نشان از
مضافات گیلان که سلاطین و خوانین لاهیجان در بعضی فصول در آن یا گیلان آنجا را ماوای خود میساختند اهالی
آنجا از مبداء دخول در اسلام تا حال مذهب امامیه دارند و نقش محبت خاندان بر لوح خاطر مینگارند و ملوک
دیالمه اقتدار آل بویه از آن دیار اند **ذکر دزفول** از بلاد خوزستان و بلده‌ایست نوامان است رودی عظیم از کنار
آن میگذرد و پلی در غایت متانت بر آن بسته اند آن شهر را بدان پل خوانند دز بمعنی قلعه است و فول پل را گویند
بای حال قریب بچهار هزار خانه در اوست و نواحی دلگشا مضافات اوست از اقلیم سیم و هوایش گرم و آبش در غایت
حلاوت و عذوبت و خاکش در موسم زمستان و بهار در کمال نزهت فواکه گرمسیری مانند نارنج و ترنج
ولیموی شیرین بسیار ممتاز و برنج و گندمش بی امتیاز است مردمش همگی شیعه مذهب سکنه شهر فارسی و ایلاتش
قوم عرب اند عموما غریب نواز اند اشخاص صاحب حال و صاحب فضل و کمال از آنجا بسیار برخاسته اند هنگامی که
راقم بدان دیار عبور نمود سید صدرالدین نام سیدی عالی قدر و عزیزی منشرح الصدر بود جامع علوم صوری
و معنوی و حاوی کمالات ظاهری و باطنی بود کتب معتبره در علوم طریقت و معرفت و حقیقت تصنیف فرموده
مدتهای مدید بطریق عزلت و خلوت و ریاضت و مجاهده بوده فقیر بکرات صحبت آن بزرگوار در بلاد عراق
و همان دیار رسیده و فیض یاب زیارت آن گرامیش گردیده است **ذکر دمشق** دار الملک بلاد شام از جزیره عرب
است از اقلیم سیم و هوایش سالم است در ایام دولت بنی امیه بغایت معمور بوده بعد از انقراض دولت آن طایفه
روی بخرابی نموده در این ایام شنیده میشود که محمد علی پاشا والی مصر آن شهر را از چنین انتزاع انداخته است
ذکر درنده قصبه ایست فرحناک هوایش خوب و آبش گوارا میان کوهستان واقع و سمت قبلی او فی الجمله واسع است
و جانب جنوب شهر بسوای اتفاق افتاده از بلاد ارمنیه الصغری است لفظ درنده مخفف دارنده است بعضی
تشدید را خوانند قریب سه هزار باب خانه در اوست و نواحی بغایت دلگشا مضافات اوست و اقسام فواکه
سردسیریش نیکوست باغات بسیار دارد شهر با آب و عمارت خوب دارد و نهری عظیم از کنارش میگذرد مسمی به آب سوات

اگرچه

اگرچه زراعت کم دارد اما ارتفاعش نیکوست و سمت مشرق شهر قلعه خدا آفرین بغایت متین است خلق در آن دیار
اغلب و مقتدر حنفی مذهب و بعد عیسوی و در فرقه ایشان غالی و شیعه بهم میرسد عموما حکیم منش و درویش
روش و نیکو معاش اند دانشمندان بسیار دارد آن دیار هم رسید بدنکی دو نفر ایشان اقتصار مینماید **ذکر
مصطفی بیک** پسر ابراهیم پاشا امیری فاضل و باذل و عادل بود و در معارف عرفان و مراتب ایقان کمتر کسی با
او برابری مینمود روزی راقم از فقیر سؤال نمود که الصوفی من لا مذهب له چه معنی دارد در جواب گفتم که محققان
گفته اند که مذهب روش خاص باشد و آن بخصوص ظاهر و صورت است و صوفی روندهٔ باطن و معنی است و در
باطن منضبط نیست چه که در هر حالی مقالی و افعالی مقتضی است و گاه صوفی ابن الوقت و گاه ابو الوقت و گاه از
هر دو بیرون است و طریق باطن از حد افزون است و بحکم تخلقوا باخلاق الله و اتصفوا بصفات الله مظهر اسماء متقابله
و صفات متضاده اوست در مقامی انا من الضالین و در مقامی انا اول المسلمین و در مقامی سلونی قبل ان تفقدونی
و در مقامی لا یعلم الغیب الا هو **شعر** گه کلیل اللسان شود خاموش گه طویل اللسان شود گفتار نبی که
بسبب اختلاف مقام اختلاف در احکام همه ظاهر میشود و مباح سنت و سنت مکروه و مکروه حلال و حلال
حرام و حرام واجب میگردد مثال اگرچه صاحبان امراض مختلفه نزد طبیب رفته استعلاج کنند و آن طبیب بنا
بر اختلاف امراض هر یک را نسخه دیگر دهد و نوع دیگر علاج نماید اگر کسی اعتراض بر طبیب کند و بر اختلاف مداوا
نکته گیرد هر آینه آن کس بحث جاهل و نادان باشد بدان که صوفی مقام بلند و مرتبه ارجمند دارد چنانکه کافی گوید
انسان ذات کامل الصفات سید کاینات ناخوانند کما قال حافظ الشیرازی قدس سره **مصرع** آن تلخوش که صوفی
ام الخبائث خواند و نمی شاید که این نام بحکم من تشبه بقوم فهو منهم و یطبق المرء یحشر مع من احب بر دیگران
بطریق مجاز باشد و اینکه مقید بلفظ الصوفی شده و الفقیر و الدرویش و العارف لا مذهب له بنا من در این
اشارات است لطیف و کنایتی است شریف سخن کوته در این باب **مصرع** کردم اشارتی و مکرر نمیکنم و نیز میتوان گفت که
این کلام در مقام جذبه من جذبات الحق صادر شده باشد که آن عبارت از فنا در فناست در آن مقام صوفی را
مذهب کجا است **شعر** مطرب عشق این زند وقت سماع بندگی بند و خداوندی صداع **ذکر در بیان انسان کامل**
اصطلاح صوفیه در بیان انسان کامل بدانکه شیخ ما قدس سره العزیز میفرماید که غایت حضوری در ایجاد عالم حسن آن خلقت انسانی است
و غایت خلقت انسان اتصال است بملاء اعلا و فنای در حق و بقای بحق کما قال الله تعالی و ما خلقت الجن و الانس
الا لیعبدون و در حدیث قدسی میفرماید خلقت الاشیاء لاجلک و خلقتک لاجلی و در حدیث دیگر میفرماید
لولاک لما خلقت الافلاک و از جناب رسول مرویست که فرمود یا علی لولا نحن لما خلق الله آدم و لا الحوا و لا
الجنة و لا النار و لا السماء و لا الارض فلولا الحقیقة لم توجد الحقیقة ناچار است انسان بوده باشد که وجود او مستعد

جمیع اعصار و دهور چه بااوست قوام امر و دوام نوع و نظام عالم و محفوظ میماند بسبب وجود او بلاد و عباد
می‌باید باو عباد علیک بیم السموات والارضون و اگر وجود نداشته باشد انسان کامل در عصری وجود
عالم عبث خواهد بود و مثمر ثمری و منتهی بغایتی نخواهد بود پس فنی خواهد شد چنانکه قطب الاولیا ابی الحسن
الرضا علیه التحیة والثنا فرموده است لو خلت الارض طرفة عین من حجة لساخت باهلها و بر حضرت صادق
فرموده لو بقیت الارض بغیر امام لساخت باهلها کما یموج البحر باهلها و ایضا سید الاوصیا علی مرتضی کرم الله وجهه فرموده
اللهم بلی لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهر مشهور و اما خائف مغمور و هم جناب نبوی فرموده فی کل
خلف من امتی عدل من اهل بیتی ینفون عن الدین تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تاویل الجاهلین و
بالجمله مقصود از خلقت انسان منحصر است در وجود خلیفة الله که اشاره نموده است بان عز و جل انی جاعل
فی الارض خلیفة و خلقت سایر اکوان از جمادات و نباتات و حیوانات از جهة احتیاج باینانست در معیشت و
انتفاع اینهاست در خدمت تا اینکه ضایع نگردد مواد بیت که کرد بیم است صاف و زبدهٔ آنها در خلقت انسان
چه حکمت الهیه و رحمت ربانیه اقتضا میکند که فوت نشود حقی از حقوق الکه برسد بهر مخلوقی بقدر استعداد خود
پس از خلیفه و نایب حق در ارض یا نبی است یا ولی یا رسول یا غیر او و ولی یا امام است یا غیر او و سبب انقسام باین
اقسام اختلاف تحصیل این اشخاص است علوم را چه حصول آنها بهر حیث در باطن انسان لکن بوجوه مختلف
میباشد پس گاهی باکتساب و تعلم است و موسوم میشود باستنباط و اعتبار و طریقهٔ اهل نظر است از علما
حکما و گاهی هجوم میاورد باو علوم که گویا میاید از جائی که ندانسته بوده باشد و موسوم شود باو وجه معالم الغیب
بسببی که معین است او را بانه چه گاه میشود مشاهده ملکی که ملهم است حقایق را از قبل حق و شنیدن حدیث
او و گاه میباشد شنیدن او بدون دیدن و گاه میباشد دیدن در قلب بدون شنیدن و گاه میباشد هجوم
در خواب چنانکه میباشد در بیداری و مشاهده مختص بانبیا علیهم الصلوة والسلام میباشد و حدیث از
برای اوصیا ائمه بس میشود پس نبی کسی است که وحی میکند حق تعالی بسوی او بعمل و رسول وحی میکند بعمل
و تبلیغ و بولی حدیث میکند او را ملک بعمل و تبلیغ پس هر رسول نبی است و نیست عکس این و هر رسول یا نبی
یا امامی پس محدث است و نیست عکس این و هر رسولی امام است و نیست عکس این و نیست نبی مگر آنکه طرف کار
او مقدم است بر امامت او و ولایت باطن نبوت است و امامت و نبوت باطن رسالت و باطن هر شی اشرف و
اعظم است از ظاهر او چه ظاهر محتاج است بباطن و باطن مستغنی است از ظاهر و از جهة آنکه باطن اقرب است
بسوی حق از جهة آنکه هر یک از نبوت و ولایت صادر است از حق و متعلق است باو و هر یک از رسالت و امامت
صادر است از حق و متعلق است بعباد او پس نبوت و ولایت افضل اند و وجهی دیگر آنکه هر یک از رسالت و

و امامت متعلق اند بصفت وقت و نبوت و ولایت نیست متعلق مر هر دو را بوقتی دون وقتی و با این همه واجب است
اینکه بوده باشد ولی اعظم از نبی و نه از رسول و نه از امام و نه نبی اعظم از رسول لکن امر در همه بعکس است چه
هر ولیی تابع است یا رسولی یا امامی یا نبی ذاکر تابع رسول باشد و مرتبه تابع نازل است از مرتبه متبوع با اینکه
از برای هر یک از نبی و امام دو مرتبه است و از برای رسول سه مرتبه و از برای ولی یک مرتبه پس کسی که گفته است که
ولایت فوق نبوت است مقصود او در شخص واحد است که بعبارت اینجهة که ولی است اشرف است از اینجهة که نبی است
است و هم چنین امام از اینجهة که ولی است اشرف است از اینجهة که امام است و چگونه میتواند که ولی افضل باشد از
نبی مطلقا و حال آنکه نیست وصی مگر آنکه او تابع است رسول را و تابع نمیرسد بمتبوع در چیزی که تابع است او را در آن
چون و اگر نه تابع نخواهد بود بلکه گاه میباشد ولی افضل از نبی هرگاه نبوده باشد تابع از برای او چنانکه فرموده که سرور
اولیاء اعظم است از جمیع انبیا و اولیا بعد از نبی ما و هم چنین اولاد معصومین او و از برای هر یک از نبوت و
ولایت دو اعتبار است اعتبار اطلاق یعنی ملاحظه او بر وجه عموم و اعتبار تقیید که ملاحظه اوست بر وجه خصوص
و نبوت مطلقه حقیقی است حاصل در ازل و باقی تا ابد و او اطلاع نبی است که مخصوص است باو بر استعداد جمیع موجودات
بحسب ذات ایشان و عطا کردن هر صاحب حقی را حقش که طلب میکرد او در زمان استعداد خود از جهة تعلیم حقیقی
ازلی و صاحب این موسوم است بخلیفهٔ اعظم و قطب الاقطاب و انسان کامل و آدم حقیقی و تعبیر شده است از او
بقلم اعلی و عقل اول و روح اعظم و بسوی او اشاره کرده است جناب مقدس نبوی صلعم اول ما خلق الله نوری و اول
ما خلق الله روحی و اول ما خلق الله العقل و اول ما خلق الله القلم و کنت نبیا و آدم بین الماء والطین و قرینه
صوفیه انسان کامل را باسامی مختلفه خوانده اند مانند روحی و مناسبت مسمی باسمی نموده اند من جمله جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و عزرائیل گفته اند شعر قطب وقت است او و اسرافیل جان مرده سازند زنده سازند در زمان گر ترا ملکی
بجویی تو بجان جبرئیلش که گوئی هم رواست اوست میکائیل ارزاق حصول اوست عزرائیل نفس پیر شود آدم
کل است و مسجود ملک غایت ایجاد و مقصود فلک نوحش گفته اند برای آنکه نجات دهنده از طوفان بلا است ابراهیم
گفته اند زیرا که از نار هستی کن شده و مرید خواهش را کشته خلیل حضرت حق گشته است و موسی نامیده اند جهة
آنکه فرعون هستی را بنیل نیستی غرق نموده و در طور قرب حق مناجات میکند و خضر خوانده اند برای آنکه آب حیوان
علم لدنی خورده و بحیات جاودانی رسیده است الیاس و داود و لقمان و افلاطون و سلیمان و جالینوس و عیسی و
و مهدی و هادی گفته اند نظم هادی و مهدی دیسای راه خود هم برهان هم نشسته و بود اسکندر و
سیمرغ و همای و یوسف و آفتاب و ماه و سحاب و بحر و آزاد و اکسیر نامیده اند نظم کفت من ابن ام مصقول
دست نزله و روم و هندان نیک گر هست پس سبز پوش و ساقی و مطرب و صوفی و مرشد و شیخ و مومن محق

ومحسن وعارف ومعشوق وعزیز وکامل وپادشاه وقلندر وعالم ربانی وقطب وغوث وسواد اعظم وام القری
وبحرین وخواتم الله وصراط الله وبانهایت باسامی بسیار ونامهای بی شمار انسان کامل بارمز وکنایه واستعاره گفته اند
واصل اصول خاتم الانبیاء وسید الاوصیاء وسایر ائمه هدی وپیغمبران وانبیاء واوصیاء الله ومستند
همه علوم واعمال بالذات کامل الصفات ومنتهی میشود جمیع مراتب ومقامات چه نبی وچه رسول وچه ولی وچه وصی
باطن این نبوت وولایت مطلق است واو عبارت است از حصول مجموع این کمالات بحسب باطن در ازل وبقا
تا ابد ورجوع میکند بفنای عبد در حق وبقای باو تا ابد ورجوع میکند بفنای عبد در حق وبقاء باو
اشاره کرده است نبوی او حضرت رسول صلعم انا وعلی من نور واحد وخلق الله روحی وروح علی بن ابی طالب
قبل ان یخلق الخلق بالفی عام وبعث الله علیا مع کل نبی سرا ومعی جهرا وقول سید الانبیاء کنت نبیا وآدم
بین الماء والطین وقول سید الاوصیاء انا وجه الله وانا جنب الله وانا ید الله وانا القلم الاعلی وانا اللوح
المحفوظ تا آخر انچه وارد است در خطبة البیان وغیر او وقول صادق علیه السلام ان صورة الانسان هی اکبر حجة الله
علی خلقه وهی الکتاب المبین الذی کتبه بیده وهی الهیکل الذی بناه بحکمته وهی مجموع صور العالمین وهی الطریق
المستقیم الی کل خیر وهی الجسر الممدود بین الجنة والنار **ذکر نبوت مقیده واخبار از حقایق الهیه از معرفت**
ذات حق واسماء وصفات واحکام وی اگر ختم شود باو تبلیغ احکام وتادیب اخلاق وتعلیم حکمت وقیام بسیاست
پس این نبوت تشریعی است ومخصوص است برسالت وقیاس کن بر او ولایت مقیده را پس هر یک از نبوت وولایت
از این حیثیت که صفت الهیه است مطلق است واز جهة استنادش بانبیاء واولیاء مقیده است ومتقوم مقیده
بمطلق است ومطلق ظاهر است در مقید پس نبوت کل انبیاء جزئیات نبوت مطلقه است وهم چنین ولایت اولیاء
جزئیات ولایت مطلقه است واز برای هر یک از این اقسام اربعه مرتبه خاتمی است یعنی مرتبه که بر سبیل فوق او مرتبه
دیگر نیست واین مقام مختص است بشخصی که مخصوص باو کرده اند ومیباشد رجوع جمیع انبیاء ورسل بسوی او چنانکه
بود از برای جناب مقدس نبوی صلعم چه او در عالم ارواح کل رجوع جمیع بود وهم چنین در عالم اجسام چنانکه فرموده
انا اول الانبیاء خلقا وآخرهم بعثا وهم چنین بخاتم اوصیاست مرجع جمیع اولیاء واوصیاء ظاهرا وباطنا چنانکه
بود از برای سید الوصیین امیر المؤمنین علیه السلام هر چند که در عالم حس بعد از جمیع بود چه نور ولایت منفک نمیشود از نور نبوت
ونور نبی از نور ولی مثل نور نفس از نور عقل است اگر نور نبوت وولایت متحد بوده جناب مقدس نبوی صلعم فرموده
خلق الله نوری ونور علی بن ابی طالب من شیء واحد ونوری ونوره واحد وانه منی وانا منه نفسه نفسی وحق
باری تعالی در کلام مجید از زبان مبارک رسول خود صلعم قل تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم ونسائنا ونسائکم و
انفسنا وانفسکم مراد علی بن ابی طالب است که نفس خود فرموده وکسی که انکار این تعدد نماید عالم روحانی را جسمانی

بنت

بنت عاقل و نه عالم چه نطق کرده است این قرآن واخبار وحکم کرده اند بان عرفا وحکما و نبوت مقیده کامل
رسید بغایت بتدریج واصل او از حضرت آدم بود وشروع کرد بنمو وترقی تا رسید بکمالش بجناب مقدس نبوی صلعم
واز این جهت شد خاتم انبیاء وهم چنین ولایت مقیده تا آنکه رسید بغایت بحضرت مهدی علیه السلام که وعده کرده
شده است ظهور او واوست امام زمان وخلیفه دوران وخاتم ولایت محمدیه علیه السلام وباوست بقای دنیا وبرکت
اوست رزق خلق وبفقدان او قایم میشود قیامت وخراب میشود دنیا ورجوع باخرت میشود چنانکه نص کرده
اند باو آباء واجدادش علیهم السلام وواقف کسی که اخذ کرده از سید اوصیاء علوم وحقایق را پسر والقا نمیشد تعلیم و تعلم
بر او حسن مجتبی علیه السلام است بعد حسین شهید علیه السلام بعد صحابه مستحقین مثل سلمان وابی ذر ومقداد وعمار وغیر
ایشان از صحابه وامثال از تابعین کمیل بن زیاد النخعی وحسن بصری واویس قرنی وامثال ایشان پس اخذ نمود حضرت
امام زین العابدین از پدرش حسین بن علی علیه السلام واخذ نمود از آنحضرت پسرش امام محمد باقر علیه السلام واخذ نمود از آنحضرت پسرش
امام جعفر صادق علیه السلام واخذ نمود از آنحضرت پسرش امام موسی کاظم علیه السلام واخذ کرد از آنحضرت پسرش امام علی الرضا علیه السلام
واخذ نمود از آنحضرت پسرش امام محمد التقی علیه السلام واخذ نمود از آنحضرت پسرش امام علی النقی علیه السلام واخذ نمود از آنحضرت
پسرش امام حسن العسکری علیه السلام واخذ نمود از آنحضرت پسرش امام محمد مهدی علیهم السلام وشیخ شقیق بلخی اخذ نموده است
از حضرت کاظم علیه السلام وطریقه او در میان او وتابعین او باقی است واخذ نموده است شیخ ابو یزید بسطامی از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام وطریقه وخرقه او در میان اولاد وتابعین او باقی است بدانکه ملاقات کردن ابو یزید بسطامی
وبودن او سقاء سرکار امام جعفر صادق علیه السلام از جمله اموریست که تصریح کرده است باین سید المتألهین سید حیدر
آملی در کتاب جامع الانوار والولی العارف نور الدین البدخشی در کتاب احباب وصاحب کتاب مقامات که از
اولاد شیخ ابو الحسن خرقانی بوده وهم چنین تصریح کرده است امیر سید بن طاوس در کتاب طرایف وامام فخر در
اربعین وعلامه حلی در شرح تجرید وابن زهره اندلسی در کتاب تاریخ خود چنانکه نقل نموده است از اینها شیخ بهاء
الدین العاملی در کتاب کشکول خود وبعد از شهادت امثال این اشخاص حیث عیب باید شیخ نور الدین ابو الفتح
محدث گفته که نزد علماء تواریخ معتبر است که رحلت جناب امام جعفر صادق علیه السلام در سنه صد وچهل وهشت بوده
وفوت سلطان با یزید از هشتاد زیاده کسی ننوشته وانچه گفته که در این دو تاریخ کسی اختلاف نکرده ممنوع
است وچگونه چنین باشد وحال آنکه صاحب نفحات نقل نموده که با یزید در دویست وسی وچهار فوت کرده
از کتاب معجم البلدان ظاهر میشود که ابو یزید زاهد بسطامی ملقب بطیفور دو کس بوده اکبر که او پسر عیسی بن
سروشان است واصغر که پسر آدم بن عیسی بن علی زاهد البسطامی است واحتمال دارد که بواسطه اشتراک
ایشان در کنیت ولقب واتفاق در اسامی بعضی از آباء واجداد چنانکه از کلام معجم مشاهده میشود شیخ

ابو الفتوح و امثال او گمان برده اند که ابویزید بکی است که تاریخ زمان او و از زمان حضرت امام متاخر است
لاجرم توهم منافات میانه تواریخ نسبت سقائی آن بزرگوار نموده اند و شیخ معروف کرخی قدس سره
اخذ نموده است از سری سقطی و الحال خرقه و طریقه او در میان تابعین او باقی است و صلی الله علی محمد و آله
اجمعین **ذکر دنبلی** بفتح دال و کسر نون و سکون باء منقوطه و لام مع الیاء لفظ ترکی است چون در آن دیار
کثرت آب و وفور چشمه است لهذا بدین اسم مسمی شده چه که در لغت ترکان دربار را دنبلی گویند و لام و یاء
نسبت است قصبه ایست شهر مانند دلربا خوب و محلی است بغایت مرغوب آبش فراوان و معتدل
و هوایش سازگار ببرودت مایل قریب ده هزار خانه در اوست و بناهایش بغایت نیکوست و در هر خانه
نهری روان و در هر کوچه و بازارش رودی در جریان و در جمیع خانها باغ دلگشا و بوستان روح افزا است
کثرت فواکه بمرتبه ایست که رسم خرید و فروخت در آن دیار نیست سکنه اش همه حنفی مذهب و دیگر نصاری
و در نواحی آن علاقه بعض علی اللهی بسیار اند و اقل قلیل اهل ایمان اند همگی خوب صورت و نیک سیرت غریب
دوست و حکیم منش و درویش مسلک باشند فقیر مدت ده ماه در آن شهر بود اشخاص با هنر و صاحب معرفت
ملاقات نمود که ذکر همه باعث تطویل کلام خواهد بود و احوال و مقال چند نفر ایشان در کتاب ریاض
السیاحه مذکور است در این مجموعه بذکر یک نفر ایشان مبادرت مینماید **ذکر عثمان بیک** حاکم آن دیار
شهریار معرفت شعار بود و بکثرت دولت و وفور مکنت و افزونی جاه و وسعت دستگاه کم کسی با او
برابری مینمود و بکرم نفس و صفوت ضمیر و وسعت خلق موصوف و با انشراح صدر و علو همت و عمق
مرتبت معروف بود با زمره علما و فرقه عرفا و طایفه حکما بغایت محبت و ارادت داشت و پیوسته تخم
اخلاص و خدمت و ارادت بر زمین قلوب دانشمندان هر قوم میکاشت و از علوم رسمیه و فنون ادبیه
بهره مند و در مراتب عرفان و مدارج ایقان سربلند بود و کتب فرق مختلفه دیده و صحبت طوایف متفرقه
شنیده و بتحقیق مذاهب ملل رسیده و مذهب حق را بطریق دانش و بینش گزیده بود فقیر بصحبتش امیر
بغایت مایل بود و شبانه روز مدت چهار ساعت بطریق استمرار خالی از اغیار صحبت مینمود روزی
فقیر سؤال نمود که باعث چه شد که امیر را اختیار مذهب حق گشت الحق مشکل امری و صعب کاری است
که کسی از مذهب آباء خود تواند گذشت زیرا که آنچه بتحقیق پیوسته این است که جمیع طوایف امم و فرق بنی
آدم گرفتار تقلید مذهب آباء و اجداد خویش اند و مقلد بزرگان ملت و کیش خود اند و اکثر طوایف که از
مذهبی بمذهبی انتقال نموده اند بقهر و غلبه بود و بعد از قتل و اسر و طعن بضرب السیف ترک مذهب آباء
خود نموده اند چنانکه بر متتبعین کتب اخبار سلف و خلف پوشیده نیست از آنجمله اهالی ایران که اعتقاد

اعلم اهل جهان اند گشتاسب پسر اسفندیار بضرب مقدار سیف و سنان و گرز گران بکار برده و جبر و قتل و غارت
کرد تا آنکه اهل ایران مذهب زردشت را اختیار کردند و همچنین بعد از ظهور ملت بیضاء اهل اسلام
زیاده از چند وجوه تا اهل ایران بقتل رسانیدند و در لوازم خرابی و ویرانی و انهدام گبران اهتمام تمام
نمودند تا آنکه ایرانیان اسلام قبول نمودند و مدتها بر فعل شنیع سب سرور اولیاء اقدام مینمودند و بعد از آن
در آنها مطیع و سنی و حنفی و شافعی و غیرهما بودند و کذلک شاه اسمعیل صفوی بی حد و شمار از سکنه این دیار
بقتل آورد و در مراسم قتل و غارت و خرابی هیچگونه تقصیر نکرد تا آنکه مذهب امامیه را رواج داد و همچنین
احوال ساکنان سایر بلاد آن امیر بعد از استماع این کلام فرمود بلی هدایت موهبت الهی است اما موجب این
کریمه وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا سعی و اجتهاد بر انسان واجب و لازم است چنانکه من در ایام
جوانی بتحصیل علم میکردم و بکتب طوایف مرور می نمودم و طریق تحقیق و تحقیق طریق بجای می آوردم و با اصحاب
ملل و نحل صحبت و اختلاط میکردم و بعد از تحقیق بسیار و تفحص بیشمار مرا معلوم شد که در زمان حضرت رسول
این مذهبها نبود و بعد از وفات آنحضرت اینها ظهور نمود و ظهور هر یک پیدا است و صاحب مذهب از کجا
و نیز حدیث انی تارک فیکم الثقلین ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی کتاب الله و عترتی بخاطرم آمد و از
آن جهت که راه حق و من متحیر و پوشیده بود پریشان میشدم و با خود میگفتم که طایفه خوارج و فرقه کرامیه و مشبهه و
مجسمه و مالکیه و حنفیه و شافعیه و حنبلیه و امامیه و ناصریه و ابتریه و نصیریه و بسیاری دیگر از فرق
اسلام دعوی حقیت مذهب خود میکنند همه یکدیگر را رد می نمایند و تکفیر هم میکنند و سنگ طعن و
لعن بیکدیگر می اندازند و تیغ ضرب و شتم همدیگر را مجروح میسازند بعد از دیدن عقاید و شنیدن احوال فرق
بخاطرم رسید که حق در دو وجه مختلف نخواهد بود و هر دو حق نبوده دانا و عقل دور اندیش بر این سخن گواه
و قول رسول خدا سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهُمْ فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً نیز شاهد مدعا است پس
فرقه ناجیه یکی باشد و باقی هالک و نیز اجماع امت بر این است که حق در میان هفتاد و سه فرقه است و
بیرون نیست اگر بیرون باشد لازم می آید که دین محمد صلی الله علیه و آله باطل باشد و این سخن کفر و باطل است و
مذهبی که از رسول خدا رسیده است باید که از مذهب آن کذب و بهتان و ظلم و عدوان و جور و طغیان و
بدعت و استحسان و ظن و گمان مبرا و از جبر و تفویض و تشبیه و تجسیم و تعطیل و قیاس و رای و حلول و اتحاد
و تناسخ و نصب مبرا باشد و بقول کسی اعتماد توان نمود و مقتدائی تحقیق شایسته تواند بود که منقول او
و رسول خدا باشد و بعصمت و عفت و طهارت و شجاعت و سخاوت و کرامت و نجابت و علم و حکمت معروف
و قرب منزلت او نزد حضرت رب و فضیلت او بر امت خدا و رسول او گواهی داده باشند و مؤمنین

باوصاف الهی ومعروف باخلاق لامتناهی کشته واز حظوظ نفسانی وامال جسمانی وبیکباره از جهان فانی
کذشته باشد وبتاج انما منوّج وبشریف انفسنا مشرف وبخلعت هل اتی علم وبخال انا آدم الاول
محلا ومنور بود ولن تسبقونی فی العلم ربّی وبکحل لو کشف الغطاء مکحل وبتکریم لا فتی مکرم در مقام رودی
سلونی کشته باشد انچه درکتب عرفا سلام دین واز دانایان ایشان شنیده شد همکی قایل بودند واذعان
مینمودند که بعد از رسول مختار ص کسی که موصوف باشد باوصاف مذکوره نبوده مکر صاحب ولایت کلیه
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع ویازده نفر از اولاد انحضرت سلام الله علیهم اجمعین **نظم** امیر المؤمنین آن
شاه سرمد * وصی وابن عم داماد احمد * بغیر از او اکر دانی امامی * زنادر خود برادی در حرامی * بجز او
توانی رفت بیرون * از این کرداب سرکردان پر خون **ذکر دمیاط** بضم دال شهری است معظم ومدینه ایست
مکرم از بلاد مصر واز اقلیم سیم وسمت شمالی قاهره واقع وجوانبش معمور واسع است انتهی النیل به بحر روم دو فرسخ
ومشتمل است قریب ده هزار خانه معمور وباغات ونخلستانش نامحصور وحبوب وغلاتش موفور ومردمش
عموما در عیش وسرور اند هوایش بکرمی مایل وابش رود نیل از کنارش میکذرد وازنواکه هند وانبه الحاصل
ممتازات وسکنه این دیار فرق مختلف اند اغلب شافعی مذهب اند ودیکر یهود وقلیلی قبطی ودیکر نصاری
همکی قوم عرب اند حصاری استوار در یکطرف شهر واقع است که حصار کردن آن بطریق قهر وغلبه باو امتناع
دارد **ذکر دمتور** بفتح دال وسکون میم قریه ایست در هشت منزلی دار الملک کشمیر ما بین پیشاور وکشمیر واقع
وطرف شمال وجنوبش جبال وشرق وغربش واسع قریب سیصد خانه در اوست وچند مزرعه مضافات
اوست ابش معتدل وهوایش بکرمی مایل مسکن سادات عالی درجات بود که یکنفر ایشان امدام میمنا مجد
ذکر سید محمود عارف بالله وعالم اکاه بود ودر توحید وتجرید وحید زمانه میبود وکلمات بلند در توحید
میکفت روزی فقیر عرض نمود که حق در توحید بفرمای وطریق وحدت بکو وفنا کثرت بکشای در
جواب فرمود که حلوای تن تنانی تا نخوری ندانی توحید در کفت وشنید نمی اید وهر کسی از وحدت سخن
کوید با کثرت بروی خود میکشاید **نظم** معانی هرکز اندر حرف ناید * که بحر بیکران در ظرف ناید *
تکیف وجود حق در تقریر اید مکر همان مقدار که امده وبیان شده وهر قومی بلسانی تقریر کرده اند
بعضی ظلی شده وجمعی سنجی امده وکروهی در وهم وپندار وفرقه در حلول واتحاد کرفتارند کفتم لا اله
الا الله را چه معنی است جواب فرمود که این کلمه اثبات کثرت میکند نفی نمودن اله واثبات نمودن معبود
حقیقی دلیل کثرت است در وحدت دیکر باره کفتم که قل هو الله احد را چه معنی است در جواب فرمود که
اثبات وحدت است در کثرت دیکر پرسیدم که لیس فی الوجود الا الله چه معنی دارد جواب داد که اثبات

وجود کثرت

وجود کثرت است ای درویش حلوا شنیدن دیکر است ودیدن دیکر وخوردن دیکر وهر کس حلوا خورده هزار کونه
تعریف نماید اکر نخورده چه تصور تواند کرد واز تعریفات چه درک نماید **نظم** الا ای معرفت کم کو سخن با
مردم صحرا * که صحرائی مبتدا نتیابانا اهل دریا را **ذکر دوینه** از توابع کشمیر ومحلی بی نظیر است میان کوهستان است
واقع وصحت جنوبش فی الجمله واسع است قریب هزار باب خانه در اوست ودار الاماره حاکم طوایف کاکا وبانبا
وکاکا وبانبا نام دو طایفه است قریب شصت هزار خانه میشود ومجموع ایشان ساکن جبال شامخه اند بجبت کثرت
وعدت از این دو طایفه در بلاد کشمیر طایفه غیبا شدن وقضیه در محل بلندی باتفاق افتاده ابش روان بخش
وهوایش روح پرور وخاکش صباحت وملاحت خیز است **ذکر منولی خان** امیری بود عظیم الشان صاحب
حشمت ودولت وجمعیت اوان بود در جبال کشمیر بجمیع ساکنان کوهستان مقدم است فقیر را چندکاه
بطریق صحبت نکاهداشت واندکی فتوت ومردمی مهمل ومعطل نکذاشت بر بود کمالات صوری ومعنوی اراسته
واز اخلاق نکوهیده پیراسته بود روزی از فقیر سوال نمود که از فن طبابت اکاهی فقیر کفت قلیلی فرمود دختری
دارم بس هشت نه ساله تربیت داده است وخاطرم بجانب او خوش کرفتار است **مصرع** علاجی کن که دلم خون شد
ادبی سبب فقیر امد ودرون حرم برد وان طفل را نمود فتبارک الله احسن الخالقین با وجود تن ناتوان وبدن
چون میان خویش لاغر وضعیف بود با انکه فقیر چندین هزار لا اله عذار وسرو قد وکلرخسار دیده بود محض قدم
از خود غیبت نمود بعد از مدتی قامت یافته بخویش امدم کفتم که طفل تو صحت خواهد یافت وصحت نود زود من
اورده من الاتفاق هنکام سحر صحت نموده صبح در مهد داخت نزد فقیر اورد کفتم ای شهریار این ملکی است بصورت
بشری یا حوری است بشکل پری انکه مرکز دایره جوانمردی بود در جواب فرمود که این دختر من است واین دختر را در راه
خدا بتو بخشیدم وبجهت این دختر تعالی بتو نثار کردم ودر بحث حکم تو دادم ای ابن توجیه قبول کن وهر جا ومکانی
که خواطر تو خواهد همراه خویش ببر واکر خواسته باشی اسباب معاش تو اماده ومهیا است همین محل ببر بغنی
تو امر کریمی انکاه وفتوت تو اینکونه بخشش عجب نباشد وخاندان تو مثل افتاب است که بر همه تابد وهمه را
در یابد اکر از تو اینکونه کرم ظهور کند بدیع وغریب نبود ولیکن فقیر را اندوی خواهش نفس براین جمال با کمال نظر
نمود ونه چشم بهوای خاطر باین بید تمام کشوده بلکه بمضمون ان الله جمیل ویحب الجمال دیده دل بر جمال حق
انداخت وصانع جمال افرین در این نازنین واله وحیرانم ساخت **شعر** عشقهائی کز پی رنکی بود * عشق نبود
عاقبت ننکی بود **ذکر دروز** نام طایفه ایست در جبل لبنان همکی سامری مذهب وقوم عرب اند طایفه
دلیر ومهمان نواز اند فقیر چندی بود در میان ایشان بود قریب پنجاه هزار خانه میشوند نواحی خوب وقرای
رغوب دارند **ذکر دیبل** از بلاد کشور هندوستان کویند شهری بزرک وبلد عظیم است فقیر در انجا

ذکر هنل نام طایفه ایست از جماعت کرد اما همگی ترک زبان و در نواحی شهر خوی من بلاد آذربیجان است
در ضمن خوی مذکور شد حدیقهٔ نهم در حرف ذال معجمه بر ضمیر ارباب دانش و بر رای اصحاب بینش مخفی و
پوشیده نماند که در حرف ذال معجمه بلاد و دیار بغایت قلیل دیده و شنیده شده است و آنچه معلوم گشته
است بذکر آنها مبادرت مینماید ذکر ذهاب قصبه ایست از کردستان اکنون از توابع عراق عرب و متعلق
مدتها است که بتصرف اولیای دولت قاجاریه در آمده میان کوهستان واقع مردمش همگی کرد و حنفی مذهب اند
هوایش گرمی مایل و آبش معتدل است ذکر ذوالقدر نام طایفه ایست از طوایف ترک سامی بسیار و قومی بیشمار اند
اصل ایشان از ملک توران و ترکستان است اکنون در اکثر بلاد روم و ایران و کابل و کشمیر و توران می باشند
آنچه در کشور ایران اند شیعه امامیه اند و ساکنان سایر بلاد حنفی مذهب اند تخمینا دویست هزار خانه زیاده
طایفه شجاع و دلیر و بیدرد و دوستانند ذکر ذهبیه نام سلسله ایست از درویشان مولانا قاضی نور الله شوشتری
قدس سره در کتاب مجالس المؤمنین در ذکر مجلس عرفا نوشته که چون خواجه اسحق ختلانی قدس سره سید محمد
نوربخش را خلیفه و جانشین خود نمود و امر فرمود که سایر خلفای آنجناب بنوربخش بیعت کنند میر عبدالله
برزش‌آبادی که یکی از خلفای خواجه اسحق بود از بیعت نوربخش ابا و امتناع نمود خواجه از روی صفا معلوم
فرموده گفت حضرت میر عبدالله مرتد شد و بعد از این بیعت بر دست او باطل است لهذا مریدان خواجه
دو فرقه شدند اشخاصی که سخن خواجه انقیاد نمودند و بر دست سید نوربخش بیعت کردند ایشان را نوربخشیه
خواندند و اشخاصی که مریدان میر عبدالله بودند و بیعت نکردند ایشان را صوفیه گفتند و بعد از ایام ذهبیه نام
کردند سالکان مسلک ذهبیه بجز کشور عراق جائی دیگر نیستند و اکنون سالها است که صاحب ارشاد و شیخ
در آن سلسله مفقود است بلکه اهل ادراک و شعوری از ایشان وجود ندارد حدیقهٔ دهم در بیان حرف را مهمله
ذکر روم ایلی بر ضمیر علمای اعلام و فضلای ایام مخفی و پوشیده نخواهد بود که کشور روم دو قطعه است یکی
موسوم بآناطولی وی در حرف الف مذکور گشت و دیگری مسمی بروم ایلی که آن را در قدیم رومیه کبری گفتندی
مراد راقم در این مقام روم ایلی است و آن مملکتی است عریض و کشوری است مستغنی محدود است از طرف
مشرق بولایت قرم و له و از سمت مغرب بملک ونذیک و بحر ابیض و اخضر و از جانب جنوب بخلیج که فاصله
میان او و آناطولی و از جهت شمال بدیار نمسه و مجار و سایر بلاد فرنگ و مشتمل است بر بلاد قدیمه و مدن
عظیمه و قصبات معموره و نواحی مشهوره و مجموع بلادش از اقلیم ششم و قلیلی از پنجم و جبال و تلال آن دیار بیشتر
از بیابانست و هوایش در غایت برودت و بعضی بلادش ملایم است و آبش در کمال عذوبت و سکنه اش همگی
سفید چهره و زرد موی و خوب صورت و لطیف اندام و شجاع و دلیر و در قوت و مروت بی نظیر اند سه طایفه

درانند بار

درانند بار بسیار اما اول حنفی مذهب دویم عیسوی سیم علی اللهی اند و قلیلی شیعه امامیه اند و فرقه یهود نیز
بسیار و همگی خراج گذارند قدیم الزمان آن مکان را ماقدونیه می گفتند و مردمش عیسوی بودند و چون ملوک
عثمانیه در اوایل سنه هشتصد هجری آن دیار را گشودند طوعا و کرها اهالی آن کشور ملت اسلام را قبول نمودند
اسلامبول و ادرنه و ارناود و بوسنه و باسنا و قرزان و موره از بلاد آنجاست ذکر رم پاپ سواد اعظم دیار
فرنگ است و رهبانان آن دیار در تمامی بلاد فرنگ و ملل نصاری معتبر اند فتدبر ذکر ربیعه ملکی است
معروف و بخوبی آب و هوا موصوف و محتوی است بر بلاد قدیمه و نواحی عظیمه و محدود است از طرف مشرق به
کردستان و از سمت مغرب بملک دیار بکر و از جهت شمال بارمنیه کبری و از جانب جنوب بعراق عرب دار الملک آن
دیار موصل است در حرف میم مذکور خواهد شد ساکنان آن دیار اکثر کرد و حنفی مذهب و دیگر شافعی و دیگر
کرد یزیدی و دیگر ارامنه و دیگر نصاری و قلیلی شیعه امامیه و علی اللهی و فرقه تفضیلیه اند ذکر روس آن را روس نیز
گویند پوشیده نماند که روس نام یکی از فرزندان یافث بن نوح ع بوده و ملکی را آباد کرده بنام خویش موسوم نمود
اکنون امتی عظیم و قومی بیشمار اند و در اکثر بلاد ایران و توران اقتدار دارند جمیع بلاد روس از اقلیم ششم و هفتم است
و در غایت وسعت و آبادی آن در نهایت قلت و هوایش در کمال برودت است اما موضعی که آباد و معمور است جمعیت
و ازدحام آن موفور است عموما نصاری عیسوی ملت اند اما قریب هفتصد سال میشود که جهة صلاح ملکی و مالی
ملوک و عقلای آن دیار بعضی قواعد و قوانین گذارده اند که اکنون مذهب ایشان شده است از آنجمله زنان ایشان
هر طور حرکت نمایند در قید نباشند گویند زنان را در خانه حبس نمودن و بر ایشان تحکم نمودن از روش خلاف
و دور و از مسلک خرد مهجور است دیگر آنکه زنان و مردان در یک حمام رفتن و بی ستر عورت در حمام بودن بد
و نکوهیده نباشد گویند زنان و مردان از جنس یکدیگر اند و در شأن با هم یکسان و برابر اند و بر آلت تولد
ماده بر همگنان معلوم و مخفی داشتن آن نزد عقلا مذموم است مگر آنکه صاحب علت و خداوند منقصت باشد
که رفع آن باید کوشید دیگر آنکه هر کس در هر ملتی که باشد و هر مقدار که خواهد زن نتواند بعقد و نکاح
داشت مشروط آنکه زن راضی باشد و از او خوشنود گردد گویند زن برای مرد و مرد برای زن است و دین و
ملت مانع جفت کردن زنان نمیشود و خلاف مذهب بودن باعث نگرفتن زن از دیگران نمیگردد دیگر آنکه
زنان فاحشه مخصوصه بسیار اند که از طرف سلاطین مواجب خوارند نامشان مذکور و در دفتر ملوک مسطور است
و ملازمان بدان مامور اند که اگر از ایشان پسر متولد شود تربیت نموده هر گونه حرفه و کسب بوی عرضه دارند
هر کسب و حرفت را اختیار کند بدان کسب میگذارند و الا داخل لشکر نمایند و اگر دختر در وجود آید بدو دختران دیگر
بر هر گونه کسب هنر بوی عرضه دارند و اگر قبول نکند داخل فواحش کند با وجود این رسوم مذموم اهل عصمت

نیز دارند اما در ملک ایشان حجاب نیست عموماً گشاده روی باشند دیگر آنکه چون در آنجا بدرهم و دینار
بسیار کم است چه کرنداعت در آن ولایت در غایت قلت است لهذا جهت نظام ملک کاغذها سکه و مهر سلطنت
زده رواج داده اند آنرا اسکناس گویند و قیمت آنرا باعتبارات مختلفه کم و زیاد نموده اند و پنج تومان و ده تومان
الی صد تومان قیمت آنرا معین کرده اند و چنان رواج داده اند که از سیم و زر آنرا بهتر و معتبرتر دانند بسبب قلت
زراعت و کثرت عمارت و حسب هوا آن ولایت شعیر دارد و حبوب و غلات و فواکه و لحوم گاو و گوسفند و
مرغ بقیمت گران میفروشند و همواره از بلاد بعیده بآنجا آورند مردم روس اغلب زرد موی و ازرق چشم و سرخ
روی و قوی هیکل و دلیر و جسور باشند و بعضی بکی بدن ایشان بغایت سفید باشد و جوانان و نسوان ایشان لطیف
پیکر و صبیح منظر باشند و قومی بیشمار از طایفه قزاق و ترکمان و قلماق تابع ملوک روسیه اند و ایشان بیلامینی
و قتال امیتی نمایند همگی سنی حنفی مذهب و قلیلی کافر اند و طایفه روسیه قریب چهل سال میشود که بسیاری از
بلاد روم و ایران و داغستان و ملک قرم و دشت قبچاق و بلغار بتصرف کرده اند و بعضی دیار چرکس و گرجستان
و شیروان و طالش را متصرف نموده اند و اکنون نیز در تدبیر جهانگیری و ملک ستانی میباشند و یوماً فیوماً و
بماه و سال جلال دولت و شوکت آن طایفه در ترقی و تزاید است الحق در سیاست ملکی و در ملکداری
و لشکرکشی و در امور معاش و در اکثر صنایع سیما حدادی و نساجی و آیینه سازی کمتر طایفه با ایشان توانند
برابری نمود و در عزم و حزم و شجاعت و در محاربت بر اکثر ترک و تاجیک و عرب مقدم اند اما اکثر ایشان در
معقولات تصرف ندارند و از محسوسات قدم بیرون نگذارند و نیز در مأکولات و مطعومات و مشروبات تکلف
ندانند در ملک روس خمور و خز و امثال آنها بسیار است و نیز پارچه زربفت و دیبا و چیت اعلا و ظروف چینی
خوب ساخته میشود دار الملک آن بلاد مسقوف و بعد پتربولس است و رود عظیم از کنارش میگذرد و از مملکت عبور
نموده بدریای خزر میریزد ذکر رود نیر صوبه ایست از بنگاله و محتوی است بر بلاد قدیمه و نواحی عظیمه و مواضع
دلپذیر و مزارع بیشمار اکثر آن از اقلیم دوم و بعضی از سیم مردمش اکثر هندوان و بعد مسلمان و قلیلی اهل ایمان اند
بذکر بعضی بلادش کلکته است در حرف کاف مذکور خواهد شد ذکر راج محل از بلاد بنگاله و از صوبه پتنه است
جای خوش و محلی دلکش است در قدیم شهری بوده اکنون قریب سه هزار خانه در اوست و اکثر ساکنان آنجا هندو اند
و در کنار رود عظیم اتفاق افتاده و اطراف او بعیدش گشاده است باغات خوب دارد و کوزه گلین بسیار ممتاز
در آنجا میسازند و باطراف و اکناف هند میبرند آن قصبه مابین عظیم آباد و مرشد آباد واقع شده است ذکر رامپور
از بلاد هند و از مضافات لکهنو است از اقلیم سیم و هوایش گرم است شهری وسط است ساکنان آنجا اغلب قوم
افغان و دیگر هندوان اند و در اطراف و جوانب آن شهر بستان فراوان است و آن ... است شاید

دیرة

نیز بوده باشد بسیار مطبوع و حسین است ذکر راجپوت نام طایفه ایست از هندوان قومی فراوان همگی کافر اند
در ملک هند افتاده اند ذکر رسول نگر قصبه ایست شهرمانند از توابع لاهور و مسافت سه مرحله دور است
ابنیش نیک و هوایش بدل نزدیک است در زمین هموار واقع و آبهای جاری اش بسیار و قریب سه هزار خانه در اوست
و سکان آنجا مسلمان حنفی مذهب و دیگر هندو و نقیرنا از قصبه ... است ذکر روهتاس قلعه ایست
محکم اساسش از سنگ رخام تراشیده و بر تل بلند واقع در غایت متانت قریب دو سه هزار خانه در اوست و اکثر
سکنایش هندوان قلعه در وسط ملک پنجاب اتفاق افتاده و سمت مغرب و شمالش گرفته و دو طرف دیگرش گشاده
است و در سیم فرسخی آن قلعه رود عظیم میگذرد اکبر شاه بن همایون آن قلعه را ساخته اکنون در تصرف طایفه سیک است
ذکر راجور در اصل راج اور بوده یعنی حکم او در شهری کوچک است و قلعه از سنگ رخام تراشیده در غایت استحکام
دارد از توابع کشمیر و سمت جنوب دار الملک واقع مسافت پنج مرحله دور است و در میان جبال شامخه اتفاق افتاده
و جانب جنوبیان فی الجمله گشاده است هوایش گرم مایل و آبش معتدل و دو سه هزار خانه در اوست و نواحی خوب
مضافات اوست باغات خوب دارد ساکنان آنجا اغلب سنی حنفی مذهب و دیگر هندو و معدودی طایفه شیعه
امامیه است کرم علی خان بن کرامت علی خان با عشیرها که در فرمانفرمای اند بادانند ذکر ری ولایتی است مشهور
و دیاری است معمور و محدود است از طرف مشرق بجبل دماوند و خوار و از سمت مغرب بولایت قزوین و از
جانب شمال بدار المرز نور و کجور و از جهت جنوب ارض قم محتوی است بر بلاد قدیمه و نواحی عظیمه همگی از اقلیم
چهارم و دار الملک آن شهر ری بوده و ارباب فضل و علم از آن دیار بسیار ظهور نموده من جمله فخر الدین رازی
صاحب تصانیف کثیره که اهل سنت و جماعت وی را امام فخر گویند و علماء شیعه او را امام المشککین خوانند
و سید مرتضی مؤلف تبصرة العوام وی در زمان خود مقدم علماء امامیه بوده و شیخ نجم الدین دایه مصنف مرصاد
العباد از سالکان عرفا بوده و ابو المفاخر فاضل شاعر و شیخ ابو یحیی معاذ از طبقه اولی و از کبار اولیا بوده
و شیخ یوسف بن الحسین از طبقه ثانیه از اکابر مشایخ از آنجا ظهور نموده و رئیس المحدثین محمد بن یعقوب مشهور
بکلینی است و کلین از قرای ری از آن سان ... و در روزگار خود مقدم فضلاء امامیه بوده و خواجه جعفر بن
محمد الدوریستی و دوریست از قرای ری است و شیخ ابو الفتوح الحسین بن احمد صاحب تفسیر مشتمل بر بیست مجلد
و امثال ایشان از آن دیار بسیار برخاسته اند ذکر ری دار الملک رازی بوده یعنی ری را رازی گویند و الاول هو
الاصح از بلاد قدیمه و از مدائن عظیمه بوده طولش از جزایر خالدات فوله و عرضش از خط استوا له از اقلیم
چهارم است حضرت شیث بن آدم ع آنرا بنا نموده و هوشنگ پیشدادی بعمارتش پرداخته بعد از اختلال
عمارتش منوچهر تا پنج مرتبه کرد باره یکرودی بحرابی آورد و مهدی عباسی در تعمیر آن کوشید و کسوت وسعت

وعظمت بوده بوشید در زمان چنگیزخان بقتل عام رفت و دیگر صورت عمارت نگرفت آبش ناگوار و هوایش نا
سازگار بسبب آنکه طرف شمالش کوه عظیم گرفته و جنوبش کشاده است اکثر اوقات هوای آنجا وبائی است چنانکه
گفته‌اند **نظم** دیدم حرمکی ملک الموت را بخواب ❊ ویکفتش مبکو بحث زدست وبای ری ❊ با وجود این حمدالله مستوفی
از کثرت و ازدحام او لایت نقلی غریب نوشته است و گفته که هشت هزار و هشتصد هزار و ششصد و
نود و شش خانه در شهر ری بوده طبع سلیم از این خبر بی پا و سر ابا و امتناع دارد زیرا که در هر خانه اقل ما یمکن
الباب یکنفر از اناث و ذکور سکونت داشته‌اند عدد مردمش قریب بیست کرور و هر کرور پانصد هزار
کس میشود قطع نظر از لباس و جامه ایشان نمود یومیه خوراك انها پانزده کرور من تبریز میشود هذا کذب
عظیم و بهتان جسیم بلی اگر چنین شهری در کنار بحر واقع میشد تصدیق قریب میبود و حال آنکه ری در زمین
هموار واقع شده و سمت مشرقش بکوه متصل است و طرف شمالش جبال شامخه مسافت دو فرسخ که و چشمه و رود
عظیم ندارد باقی حال قدیم الزمان سواد اعظم عراق عجم بوده شیخ نجم الدین دایه در کتاب مرصاد العباد فرموده
در فتنه چنگیزی اندری که مسقط الراس منست هفتصد هزار آدم نفس از مردمان معروف و معتبر بقتل رسید و قاضی نور
شوشتری قدس سره در کتاب مجالس از صاحب معجم نقل کرده که مولف معجم گوید که ری بفتح اول و تشدید ثانی
مدینه ایست مشهور از امهات بلاد و اعلام شهرهای عالم است و اصطخری گفته که طول و عرض ری یک فرسخ و نیم بوده
و در خارج آن قرای بزرگ است که هر یک در بزرگی برابر شهری است و اصمعی در وصف ری گفته الری عروس
الدنیا والیه متجر الناس در وقتی که عبیدالله بن زیاد حکومت ری را نامزد عمر بن سعد بن ابی وقاص نمود که لشکر
بمحاربه بقتال حضرت امام مظلوم حسین بن علی ع بکربلا برد و عمر بدبخت در اول امر توقف در ترجیح
نمود و این بیت را بر زبان آورده **شعر** أأترك ملك الری والری رغبتی ❊ ام ارجع مذموما بقتل حسین ❊
وفی قتله النار التی لیس دونها ❊ حجاب وملك الری قرة عینی ❊ و آخر حب دنیا و ریاست بر آن مرحله اهل شقاوت
غالب شد و حکومت آنجا را برقتل صاحب ولایت کلیه اختیار نمود و برای دو روزه ریاست ملك ری که ازین نصیب
ان لعین بن اللعین نشد لعنت ابدی قبول کرده و دمار از روزگار خاندان برگزیده حضرت کردگار برآورد **نظم**
بهر ری بادرفت شمس ملك شام ❊ بلکه خراب شد تمنای ملك ری ❊ از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده‌اند
که آنحضرت فرموده که الری و قزوین و ساوه ملعونات و مشئومات قدیم الایام سکنه ری کبر بوده‌اند بعد از ظهور
ملت بیضا اسلام قبول نمودند بعضی حنفی و بعضی شافعی و شیعه امامیه بی شمار بوده‌اند اکنون اصل شهر ری خراب است
و شهر طهران که از قصبات و دیگر توابع آنجا است دار الملك ایران است و تقویم قصبه بوده ذکر طهران در حرف طا
خواهد آمد و قریه شاه عبدالعظیم اکنون قصبه ایست معمور مانند و طرف جنوب ری واقع است مزار فیض آثار

سید عبد

سید عبدالعظیم در آنجا است و مطاف طوایف اهل روزگار است آن قصبه محتوی است قریب دو هزار خانه معمور
و مشتهیات در آنجا موفور و باغات دلکشا بسیار دارد و آبش فراوان است و مردمانش نیك محضر و ستوده
سیر در آنجا مسکن دارند از آنجمله فاتحهای با فر کدخدای آن قصبه شیخ عزیز و محترم و بر اهالی آن دیار مقدم
بود و در اکثر خصال حمیده و افعال پسندیده بر سکنه آنجا تفوق میجست و در مراسم خدمت و ارادت و اخلاص
نسبت بفقرا و درویشان اهتمام تمام داشت و دقیقه از دقایق مروت و فتوت و جوانمردی مهمل و معطل
نمیگذاشت و نقش ارادت سلسله علیه نعمة اللهیه بر لوح ضمیر مینگاشت فقیر را با آن عزیز الفت و محبت بسیار
بود و او نیز در استرضای خاطر فقیر مبالغه میجست تا آنکه عمر گرامیش به شصت سال رسید جمعی از اشقیا
و اشرار آن دیار بوسوسه بعضی گفتگو نموده آن سر حلقه صدق و صفا را بسعادت ابدی رسانیدند رحمة الله علیه این
واقعه در سنه هزار دویست و سی و نه هجری روی نمود فرزندش سعادتمند از آن مرحوم یادگار است امید
و رجا واثق است که ایزد تعالی وی را بسعادت ابدی موفق گرداند و بر منتهای آمال مقربان درگاه حضرت آله
برساند **ذکر رودبار** نام مواضع چند است اول رودبار زیتون و از محال گیلان و در میان کوهستان و
جنگل فراوان در آنجا درخت زیتون بسیار است بدین جهت زیتون رودبار گویند و چند قریه مضافات اوست
مردمش همگی شیعه امامیه اند جائی خوب و محلی مرغوب از اقلیم چهارم است دویم رودبار ملک ری است در
طرف شمال طهران واقع و آن نیز میان کوهستان اتفاق افتاده و آبش فراوان و هوایش سرد است و قریب بیست
پاره قریه مضافات اوست از مضافات ملک ری است بدار الملك متصل است و مردمش همگی شیعه امامیه اند
و شیخ ابو علی رودباری قدس سره مرید شیخ جنید بغدادی قدس سره از این رودبار بوده سیم رودبار کرمان و
از اقلیم سیم و هوایش گرم و آبش بد و مردمش همگی شیعه مذهب و شریر و قلیل الاد... لکن مردمش صحرانشین
اما طایفه عرب و الوار در آن شیوه ممتاز اند چهارم رودبار خراسان مفتی ... گویند جائی خوب است **ذکر رشت**
لفظ رشت در لغت فرس خاك روب را گویند اما نام دار الملك گیلان و سواد اعظم آنمکان است شهری
و بلدی دلنشین است و محتوی است بر نواحی دلگشا و قرای دلکش و دیگر توابع بحیره و دو چهار فرسخی بحر
خزر واقع است و اطرافش جنگل بید درختان احاطه دارد از اقلیم چهارم هوایش در موسم تابستان عفن و در فصل
زمستان از کثرت باران کوچه و بازارش چرکین قریب ده هزار خانه در اوست و از چوب و گچ بغایت نیکو ساخت
و عمارات اندرونیه همگی از چوب و سفال و شیروانی پوش است و ابریشم فراوان بسیار و پیشه اند در آنجا حاصل میشود
که باطراف عالم میبرند ارباب دولت و اصحاب مکنت در آن ولایت بی شمار است مردمش همگی شیعه امامیه اند و بعضی
چهره و از صباحت منظر فی الجمله بهره اند عموما شور انگیز و فتنه طلبند و مردمان نیك نیز از آنجا ظهور نموده اند

والحال اشخاص صاحب معرفت در اینجا بسیار باشند که بفضایل صوری و معنوی آراسته اند بل کرد و نفر از ایشان اقدام مینماید **ذکر شیخ زاهد** جامع علوم ظاهری و باطنی و حاوی کمالات صوری و معنوی بود سیما در فنون عقلیه و حکمت اشراقی سرآمد علمای آن دیار بود در بدایت حال از دار الملک اصفهان رفته نزد ملا علی نوری و سایر علما تحصیل علوم نموده بتکمیل یافته آنگاه بخدمت علمای سایر بلاد و عرفای عصر شتافت بالاخره مرید العارف الربانی مولانا حسین علیشاه اصفهانی قدس سره العزیز گردید و از یمن تربیت آنجناب بدرجه صوفی رسید چنانکه آن بزرگوار او را شیخ زاهد ثانی میگفتند و از خلفای جناب حسین علیشاه قدس سره العزیز بود و از برکت انفاس قدسیه اساس آن بزرگوار در آن دیار جمعی از طالبان بفیض رسیدند و بعضی بطریقت رضویه مشرف گردیدند قبل از آن بزرگوار در بلاد گیلان نام طریقت نبود و هر کس اسم فرقه شنیدی انکار بلیغ نمودی اکنون بحمد الله فقرای سلسله علیه در آن دیار بسیارند علی الخصوص هنگامی که شهریار معظم در آنجا چندی فرمانفرمای بود جمعی از پیش رحمت ظهور نمود مولانا شیخ زاهد در حدود سنه هزار و دویست و بیست و اند هجری دفعی که عازم مکه معظمه بود در کاظمین از سرای فانی بجهان جاودانی انتقال فرمود رحمة الله علیه فرزند ذی سعادتمند شیخ محمد علی از آن بزرگوار یادگار است جوانی است بزیور فضایل انسانی آراسته و بمعارف ایقان پیراسته و مضمون الولد سر ابیه از جبین مبینش پیدا و آثار رشد و سعادت از ناصیه اش هویداست فقیر را با او صحبتی واقع شد با هم صحبتی حاصل است **ذکر حاجی میرزا نصیر** از اکابر آن دیار و از فضلای جلیل القدر آن دیار است از علوم ظاهری بهره ور و در فنون معارف بر همگنان سروری دارد اکثر کمالات در آن کشور بوجود گرامیش منحصر است چون آبای ایشان بشغل طبابت اشتغال داشتند لهذا خاندان آن بزرگ بطبیبه معروف گشته الحق وجود ذی جودش آن سرحلقه صدق و صفا بزیور شریعت و طریقت آراسته و بحلیه حقیقت و معرفت پیراسته و بصفت جود و سخا موصوف و بخصایل پسندیده معروف است از مریدان جناب قطب العارفین مجذوبعلیشاه قدس سره العزیز میباشد و اکنون در آن ولایت بکمال عزت تشریف دارد **ذکر رودشت** از محال اصفهان است و سمت مشرق وی اتفاق افتاده و جوانب اربعه اش گشاده است و محتوی بر قرای معظم و مواضع خرم هوایش بگرمی مایل و آبش بیشتر از قنات و رود آب بزرگ است مردمش همگی شیعه مذهب اند و محل حاصل خیز است **ذکر رامجرد** بلوکی است از فارس و سمت شمال مدینه شیراز واقع و طرف شمالش بکوهستان جبال داخل و سمت مشرق و جنوبش فی الجمله گشاده است اگرچه کوهستان نیست و قریب سی پاره قریه در او است آبش بد و هوایش گرم و از حبوب برنجش نیکوست مردمش همگی شیعه مذهب و از علما مرجعی دور و از معارف انسانی مهجورند **ذکر رامهرمز** ولایتی است از مضافات خوزستان ما بین شوشتر و بهبهان واقع و جوانب اربعه اش واسع از اقلیم سیم و هوایش گرم و آبش بد و سکنه اش قوم عرب و همگی شیعه

مذهب اند

مذهب اند و رودی بزرگ از میان آن ولایت میگذرد و برنج بسیار میکارند و محتوی است قریب سی پاره قریه معموره و مواضع مشهوره گلستان در آن دیار بسیار دیده شد و فقیر در آن زمان بسیار بنظر آمد **ذکر رستمدار** ولایتی است از اعمال طبرستان و مشتمل است بر نواحی مشهوره و قرای معموره همگی در کوهستان واقع از اقلیم رابع آبش خوب هوایش مرغوب مع هذا سکنه اش عموما قلیل الفهم و کثیر الحمق اند اشخاص صاحب معارف نیز برخاسته اند من جمله مولانا فخر الدین علی که در مشهد مقدس مدرس بود در بعضی از مدارس آن ارض اقدس بوده و جواب کتابت علمای ماوراء النهر که هنگامی که عبد الله خان اوزبک محاصره مشهد مقدس نموده بود او تحریر فرموده صورت کتابت در کتاب مجالس المؤمنین مسطور است و ناحیه نور و کجور از توابع رستمدار است و قلاع محکم دارد که مأمن ملوک و امرا بوده مردم آن دیار از قدیم مذهب امامیه داشتند و بسبب قلاع محکم ملوک طبرستان و سلاطین زمان اکثر اوقات عصیان میورزیدند **ذکر رستاق** لفظ رستاق بر قریه اطلاق میشود اما نام دو موضع مشهور است یکی از توابع ملک فارس ما بین کوهستان واقع جای خوش آب و هوا است قریب چهل خانه در اوست و دیگری نام قلعه ایست در عمان جای محکم و قلعه مستحکم است مأمن ملوک عمان و مخزن ذخایر ایشان است در میان کوهستان واقع از اقلیم دویم و هوایش گرم و سکنه اش خوارج و قوم عرب اند **ذکر رودآور** قدیم قصبه بوده قریب بتویسرکان و زعفران فراوان حاصل میشد اکنون اثری از آن پیدا نیست گویند اصل خواجه حافظ شیرازی از آنجا بوده پدرش در شیراز تولد نموده و این رباعی را دلیل آورده اند **رباعی** معقول همه خواص و مشهور عوام خوش لهجه و موزون حرکت بدو عنام در خطه شیراز بنام است مدام رودآوری و محمد و حافظ نام **ذکر رفسنجان** بلوکی است از کرمان در سمت سی پاره قریه دارد هوایش بگرمی مایل و آبش از قنات و بسیار حاصل خیز است مردمش همگی مذهب امامیه دارند مگر چند تن شیخیه است **ذکر رقاحیه** از قصبات عراق عرب است و مردمش شیعه مذهب اند نزدیک کوفه واقع شده و طایفه خزاعی در آنجا سکونت **ذکر رمله** بفتح راء و سکون میم و فتح لام و هاء ساکنه قصبه ایست در هشت فرسخی بیت المقدس و محلی است دلکشا در قدیم الزمان شهری بوده و سلیمان بن عبد الملک مروان در عمارت آن سعی بلیغ نموده و حصاری استوار بر آن کشیده و قنوات چند بروی زمین آن جاری کرده است اکنون قریب دو هزار خانه در او است آب و هوایش فی الجمله نیکوست اکثر ارتفاعش پنبه و زیتون و انجیر و انگور و غیرها اند یار رسیده و تا د سکنه اش قوم عرب و اکثر شافعی مذهب و قلیلی نصاری اند در قدیم الایام در آن مقام معتکف نصاری بنا نهاده بوده الحال اهل اسلام مسجد نموده اند موسوم بجامع ابیض کرده اند عددی از انبیای کبار در آنجا آسوده اند در کتاب نفحات مسطور است که اول کسی که محبت اساس صوفیان خانقاهی در آنجا بنا نمود حاکم رمله بود و آن چنان بوده که ابو هاشم صوفی رحمة الله علیه در آن سنه با یکی از درویشان ملاقات نموده بعد از صحبت

نشانی خرقه خود را گسترده بر روی زمین و آن درویش را تکلیف جلوس فرمود آنگاه ما حضری حاضر کرده آن عزیز را
اطعام نمود و لوازم مودت و فتوت نسبت بدان غریب بتقدیم رسانید و همگی این مراتب را شهریار بدرمله که نظاری بود
ندیدند دیگار و غریب را مشاهده کرده و طریق سلوک ابوهاشم را منظور امعان نظر داشتند و چون آن درویش از ابوهاشم رخصت
طلبیده بمسکن خویش روان گردید ملک ترسایان ابوهاشم را احضار نموده پرسید که آن شخص چه نسبت با تو داشت جواب
داد که هیچگونه نسبت نداشت دیگر باره پرسید که آیا آن الله تعبد امد بود ابوهاشم فرمود نی باز سؤال نمود پس ترا
با او چه نسبت بود که این گونه محبت نمودی و این قسم با او طریق مودت بجا آوردی ابوهاشم گفت ما را رسم و عادت این و
قاعده و قانون چنین است شهریار پرسید که شما چه طایفه می‌باشید جواب داد که ما از صوفیان و از فرقه درویشانیم
ملک ترسایان گفت آیا جهت ملاقات منزل دارید گفت نی بنا بر این شهریار بمروت قرین از برای آسایش درویشان
خانقاهی بنا گذاشت و ذکر جمیل و نام نیکو در صحیفه روزگار بیادگار گذاشت فقیر معروض میدارد که چون این حکایت را
یکی از اهل دل بخواند حالتی بروی دست داده بزبان آورد که زهی ترسای مروت شعار و زهی مسلمانان بدکردار که
در تمامی بلاد ایران جهت آسایش درویشان و عاجزان نه محلی است و نه مکانی و برای غریبان نه دستی و ضعیفان نه بکس
جای راحت گویا مصداق لا ارحم فی الدنیا در ایران درباره درویشان وارد شده است زیرا که در جمیع بلاد
ربع مسکون و در میان طوایف گوناگون جهت بیماران دار الشفا و برای درویشان خانقاه است مگر ایران زمین که
در آن کشور نه خانقاه است و نه دار الشفا و آنچه ملوک صفویه بنا کرده و خواتین ساخته بودند ویران و خراب نمودند بعد
بتقریب این کلام فرمود که از برای توضیح حکایتی گویم بدانکه هرمز بن نوشیروان را وارث ملکی نبود بعد از طلب همت از
خداجویان حضرت وهاب خسرو پدید آمد و عنایت نمود و چون خسرو بحد رشد و تمیز رسید روزی جهت تفریح
تماشا با چند نفر از ملازمان سوار گشته در نواحی دار الملک گشت میکرد ناگاه باران بیگاه باریدن گرفت و چون
اسباب و اثاث همراه نداشتند بقریه رسید و خانه دهقانی تخلیه نمود و در انجا نزول اجلال فرمود و ملازمان اسبان
بچمن بستند و چند خوشه غوره چیدند جهت انبساط خاطر خسرو مطربان ساز زدند از این حرکت رنجیده بر مجلس و
بدرگاه هرمز شاهنشه داد خواست و چون هنگام داد بود هرمز را اضطراب نمود و امر فرمود که تحقیق نمایند بعد از تحقیق
معروض داشتند که در مجلس فلان قریه است باحضار وی فرمان داد و در مجلس آن عرض و بیان بگشاد و گفت ای شهریار
زمان دای پادشاه معدلت بنیان پسر تو خسرو بی اذن ما خانه‌های ما را خالی ساخت و بی رخصت ما ساز زده
وی بربط نواخت و زنان ما شنیدند و بجبر ما غلامان او از باغ ما غوره چیدند و بی اجازت ما اسبان بچمن
بستند تا رحمت معدلت مصیر خدیو ایران روشن باشد هرمز از استماع این کلام بغایت عتاب و بی آرام شده فرمود
که تا مرتبهای خسرو را بصاحب خانه عنایت کرده و اسبان را بخدا و بچمن لطف نمود و غلامان را بصاحب باغ بخشید

و سازو آلات

و ساز و آلات طرب را شکسته نابود ساخت و فرمان داد که موهای خسرو را بر انداز کرده بر گردن وی انداخته
تا بدار الملک پیاده دوانند و بدست زندانبان تسلیم کنند خسرو مدت شش ماه در زندان محبوس بود و از
نظر هرمز افتاده بود تا اکابر امرا درگاه و موبدان آگاه و ارکان دولت و اعیان مملکت در استخلاص خسرو عرضه
داشت نمودند و زبان شفاعت برهائی خسرو گشودند هرمز فرمود که جهت استرضای خاطر شما تقصیر خسرو را عفو
فرمودم اما باید که رعایا در این باب رضانامه نوشته بحضور برسانند مضمون آنکه ما رعایا از خسرو خوشنودیم
و از وی رضا شدیم بعد از تقریر این حکایت درویش فرمود زهی کبر با ایمان که جهت آسایش عاجزان و ضعیفان
فرزند عزیز خویش را باندک تقصیر در زندان میکند لهذا قرب پنجهزار سال دولت در خاندان کسرا امتداد
کشید آری الملک یبقی مع الکفر و زهی مسلمانان ایران و حکام ایشان که از نوکران و ملازمان ایشان
دمار از روزگار عاجزان و زیردستان بر می‌آورند و چون فقیران و گوشه نشینان در شیشه میکنند و گوشت
درویشان و مسکینان کباب کرده میخورند و زنان بیوه سامانی اذیت و آزار میکنند لاجرم حکومت ایشان
چون باد در گذر و مانند آب روان است بلی الملک لا یبقی مع الظلم فسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
ذکر رشید از بلاد مصر و بلده بزرگ و از اقلیم سیم است مردمش قوم عرب و اکثر شافعی مذهب و قلیلی نصاری و جهود
نیز دیده‌ام ذکر رقه از بلاد عراق عرب است معمور گویند از دیار بکر است بهر حال شهری خوب و بلده مرغوب فقیر گر
چه داخل آن شهر نگشته اما از نواحی وی گذشته است سکنه‌اش ترک و کرد و عرب هم‌اند ذکر رأس العین از بلاد شام است
فقیر ندیده ذکر رودان از مضافات فارس و از توابع شمیل و میناست هوایش گرم و مردمش شیعه امامیه و رنگ
رودان در ممالک ایران ممتاز است و مرکبات فراوان دارد حدیقه رابع در ذکر بلاد حرف زاء معجمه بر دانای معرفت رای
و واقفان موافق جبن مخفی و مستتر نماند که در حرف زا آنچه دیار و امصار و بقاع شهر است معروض میدارد
ذکر زابل که آنرا زاول نیز خوانند ولایتی است مشهور و دیاری است معمور و محدود است از طرف مشرق بولایت
کابل و از سمت مغرب بملک سیستان و قهستان و از جانب جنوب ببلاد سند و از جهت شمال بجبال هزاره و
خراسان طولش تقریبا بیست مرحله و عرضش پانزده مرحله بیابان نمکان بیشتر از کوهستان است محتوی است
بر بلاد مذکوره و نواحی عظیمه و جبهای خوش و مزارع دلکش مسکن طوایف افغان و جماعت هزاره و قلیلی ترک است در
ناحیت قندهار و بست و غزنین و زمین داور و مهند و بیرون کوه و فراه از بلاد اندراست و جمیع بلاد و دشت
از اقلیم سیم و قلیلی از جبال هزاره داخل اقلیم چهارم است قدیم الزمان در تصرف ملوک عجم بوده و مدتها حکومت
آنجا تعلق بزال و پسرش رستم و اولیای ایشان داشته چون رستم سالها لوای امارت آن ولایت افراشته بود لهذا
مشهور برستم زابلی گشت و چون دولت عجم درگذشت و آفتاب اسلام از مشرق سعادت طالع شد در زمان

خلافت عثمان بن عفان آن ولایت مسخر اهل اسلام گردید و چون روزگار خلافت خلفا به نهایت انجامید
اولیاء دولت امویه تصرف نمودند و مدت هزار ماه کردند آنچه کردند و چون ماه جاه دولت امویه بمغرب
زوال رسید و خورشید اقبال عباسیان از مشرق جلال طالع گردید ابتدا دولت ایشان مسخر کردند و مدتی
مدید در آن کشور متصرف بودند در اواسط دولت ایشان بارکان خلافت فتور موفور رسید ملوک صفاریان
در حیطه تصرف آوردند و ملوک سامانیان از صفاریان استرداد کردند در اواخر دولت سامانیان ملوک
غزنویه آنجا را گشودند و غزنین را دار الملک خویش نمودند و قلاع محکم و بقاع مستحکم ساختند در ضمن ذکر
غزنین مذکور خواهد گشت بعد از انقراض دولت غزنویان چندگاه ملوک غور و سلاطین سلجوقیه متصرف
بودند و خوارزمشاهیان از تصرف غوریان بیرون آوردند بموجب مصرع هر کس پنج روزه نوبت اوست ایرا[ن]
چنگیزیان از تصرف خوارزمیان انتزاع کردند و از جانب چنگیزیان ملوک کرت حکومت فرمودند بعد از انقراض
چنگیزیه مدتی ملوک کرت و امرای جغتائیه در آنجا اقتدار داشتند و هر یک لوای انا و لا غیری افراشتند چون
کوکب اقبال امیر تیمور بالیدن گرفت حاکم آنجا طوعا و کرها فرمان واجب الاذعان امیر را در پذیرفت و هواره در حیطه
تصرف کامکاران آل تیمور بود و در زمان دولت سلطان حسین بایقرا حکومت آن دیار را ارغون بیک می‌نمود
چون دولت آل تیمور در گذشت چندی مسخر شاهی بیک خان گشت و شاه اسمعیل صفوی غالب آمد و آن دیار را ضبط
نمود و چندی دیگر در تصرف اولیاء دولت ملوک هند بود دیگر باره بحوزه تصرف امراء صفوی در آمد
و طایفه غلجه از جماعت افغان بر آن ولایت مستولی شدند و نادرشاه افشار از آن طایفه انتزاع کرده و بفرقه
ابدالی تفویض نمود بعد از انقراض دولت نادری احمدخان بن ذوالفقارخان سدوزائی از جماعت ابدالی در سنه
هزار و صد و هفتاد افسر شاهی بر فرق نهاد و ملک زابل و کابل و سند و پنجاب و کشمیر و طخارستان و قهستان
و بعضی از بلاد خراسان را مسخر نمود و اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری است بالتمام آن ولایت
در جماعت افغان است و اصل و نسب طایفه افغان در حرف الف مذکور شد ذکر زمین داور ملکی است از
زابلستان و نواحی است بجهت قوامان و از شمال متصل است بجبال هزاره هوایش خوب و آبش مرغوب و محتوی
است بر بیست قریه آباد و اکثر سکنه‌اش شیعه امامیه و دیگر جماعت افغان و میوه سردسیریش فراوان و حبوب
و غلاتش ارزان است ذکر زرند نام سه موضع است اول در عراق در هفت فرسخی مالک طهران و از اقلیم چهارم
هوایش دلکش و آبش دلگشا مردمش شیعه مذهب و اکثر قوم خلج و بیات و افشارند و شکارگاه سلاطین
گردون اقتدار و قریب بیست پاره قریه در اوست و فواکه سردسیریش بغایت نیکوست دوم زرند کرمان
و آن ملکی است خرم بنیان و بیست پاره قریه معموره در اوست و آبش از قنات و هوایش گرم مایل و مردمش شیعه

امامیه

امامیه و خالی از مردمی نباشند سیم زرند نادم است کرد در ایام نصیرخان لاری اسم نادم را بزرند مبدل نموده آب
و در آن باب بحدی تدقیق و تبلیغ فرموده که اگر کسی بهوا لفظ نادم بزبان راند دو مثقال و نیم نقره جریمه
ستانند ذکر زنوز شهری است در مغرب و مردمش همگی قوم عرب و مالکی مذهب‌اند و متعصب ذکر زاهدان
قریه ایست بزرگ از قرای هشتادان قدس جائی نیک و محلی بدل نزدیک است اگرچه فقیر ندیدم اما بیک
فرسخی آنجا رسیدم ارباب آنجا را از غلات کیل است ذکر زیدآباد قصبه ایست قریه مانند و محلی است دلپسند از
بلوک سیرجان و از توابع کرمان هوایش گرم مایل و آبش وسط و مردمش نیک و همگی شیعه مذهب و جمعی از
طایفه عرب‌اند ذکر درویش عباس درویشی بخویش و فقیری حقیقت اندیش بود و در زهد و ورع و وجدان و مراتب
عرفان وحید زمانه مجذوب از طایفه علم جناحی بود و در بدو حال در پیش محمدحسین خان بستانی بود و اعتبار
تمام و عزت ما لا کلام بنزد آن امیر داشت ناگاه کشش غیبی رسیده او را دریافت و در خدمت العارف
نورعلیشاه قدس سره تلقین یافت و از یمن انفاس قدسی اساس آن جناب بنور کمال و ضمیر منیرش تافت و از مرتبه
عالی رسید و بالاخره آنچه مال دنیوی داشت همه را در راه خدا بفقرا و مساکین بخشید و بکسوت فقر ملبس
گشت و از دولت و ثروت در گذشت و با بسیاری مشایخ زمان صحبت داشته و چندی علم سیاحت در ایران
و عراقین و کردستان افراشته و در واقعه هایله جناب سعید شهید مشتاق علیشاه قدس سره چند زخم
خورده چون وقت نرسیده بود از آن ورطه جان بسلامت برد و در اواخر عمر بصوب عراق عرب شتافت و
در حدود سنه هزار و دویست و بیست هجری وفات یافت رحمة الله علیه آن بزرگوار چهار فرزند سعادتمند در
صفحات روزگار یادگار ماند و بمضمون الولد سر ابیه همگی اهل حال و صاحب احوال و نیکو خصال و پسندیده
افعال‌اند در صدق و صفا و مهر و وفا براهالی سعیدآباد قریه سیرجان مقدم‌اند اکنون در آن دیار متعال (?)
مامول است که ایشان با علاقه ارباب کمال برسند و بمنتهای آمال ارباب حال مشرف شوند ذکر زبید از اقلیم
دوم هوایش گرم و آن بناهای زبید منکوحه هروت (?) در زمین هموار واقع و اطرافش واسع و نخلستانش بسیار
و سایر فواکه گرمسیریش بیشمار و آن دار الملک تهامه یمن است و یکمرحله اندر یاد دور و حبوب غلاتش موفور آب
و حسن بن سلامه و زنیع (?) عبدالله بارودی بنا کرده‌اند و در آن بران معرکه داینم (?) است و شهری زبید
مابین معرب (?) جنوب صنعا اتفاق افتاده سکنه‌اش همگی قوم عرب بعضی اشاعره و قومی زیدی مذهب‌اند ذکر زبدانی
قریه ایست دو طاق و اقسام حبوب و فواکه در غایت ارزانی و مردمش در کمال مهربانی و سکنه‌اش عموما
خوب صورت و صاحب جمال و پسندیده خصال‌اند و سمت مغرب دمشق مسافت دو مرحله دور و محتوی
قریب هفتصد باب خانه معموره و باغات و بساتین آنجا موفور و آبش فراوان و در جمیع خانهای آنجا جریان دارد و

[illegible]

بغایت روح پرور است طرف مشرقش قریه کوه کرفته و سایر اطرافش کشاده و وی در زمین هموار اتفاق افتاده
همگی قوم عرب و شافعی مذهب و در نواحی آنجا شیعه امامیه بسیارند ذکر ربذه جائیست معروف مابین مکه
مکرمه و مدینه منوره واقع و جوانب اربعه اش واسع آبش بد و هوایش گرم در اوایل چندان معموره نداشت و
چون عثمان بن عفان ابوذر غفاری صاحب رسول خدا را اجبار نموده با اغنام مکروهه ارسال نموده و
بیکسی وی با او در آنجا بوده تا برحمت ایزدی پیوست و از ظلم گروه مکروه خلاصی رست جناب مقدس
نبوی در حق ابوذر رقم فرموده است ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء من ذی لهجة اصدق من ابی ذر
و نیز فرموده ابوذر فی امتی شبیه عیسی بن مریم فی زهده ابوذر از کبار صحابه سید ابرار بوده و چنانکه
مبادرت کی در شرف اسلام یافته شده در حضرت رسول خدا و سرور اولیاء مقرب بوده همچنین آن بزرگوار را
عثمان بن عفان خلیفه سیم سختیان آزار فراوان نموده که تفصیل آن در کتب فریقین مسطور و در میان خاصه
و عامه مشهور است فو الله اکر ابوذر مرا هزار تازیانه می نواخت و چندین ایذا و آزار می نمود و من بدفع او فکر
میداشتم چه حرمت و مصاحبت حضرت رسول خدا روی خود را از آنجناب نمیگردانیدم و عذر او از آن معنی که
کرد است جناب نو رحمت و آزار کشیده در اذیت بود الا لعنة الله علی الظالمین ذکر زندیق کسی را گویند که
منکر صانع حقیقی باشد و او را عملی و معاد اعتقاد نباشد و این فرقه بسیار بوده اند درین شهر طایفه از دهری
باشند ذکر زواره نام دو ولایت است یکی در عراق و تهران اندستان است و در حرف الف مذکور شد
و چهل پاره قریه دارد و آب و هوایش بغایت خوبست دویم زواره خراسان و تهران تربت حیدریه است در
حرف تاء نوشته شد قریب پنجاه پاره قریه معموره در اوست و آب و هوایش بغایت نیکوست ذکر زند نام
طایفه ایست از لر فیلی بسیار و اتفاق بیشمارند و بغایت شجاع و دلیر باشند مسکن ایشان عراق عجم و فارس و
قلیلی خراسان است از دیرگاه و مملکت پناه و سلطنت دستگاه از آن طایفه ظهور نموده مقدم ایشان کریم خان
و بعد زکیخان و بعد صادق خان و بعد علیمرادخان و بعد جعفرخان و آخر ایشان لطفعلی خان بوده قریب چهل
سال در غایت استقلال حکومت عراق و فارس و دارالمرز گیلان و طبرستان و آذربیجان کردند ملوک وسط
الحال مایل بعدل بودند و تفریط و افراط در ایشان بسیار ظهور داشت و دار الملک آن طایفه بلده شیراز بود
و کریم خان عمارات محکم و آثار مستحکم در آن دیار بسیار ساخت و بناهای نیکو و نگارهای دلکشا طرح انداخت
الحق اکر عمارات و آثار آن شهریار از آن دیار موضوع شود هر آینه بلده شیراز شهری که مثل قصبه ماند خواهد بود
ذکر زفتاباد نام دو موضع است یکی در ناحیه فراهان و آن محکمه سخت دارد مردم آن قریه باستظهار آن
محکمه اکثر اوقات بر حاکم وقت یاغی و طاغی باشند و محکمه آن قریه عادی است در میان همان قریه بغایت وسیع

و دیگر نام

و دیگر نام بلدیست در کشور هندوستان و در آنجا پارچه نفیس بافند و اقسام رنگین است ذکر زرقان گویند
در اصل زردکان بوده یعنی کان زر گویا در نواحی آن معدنی باشد و بدان مناسبت زردکان گفتند تا
بحال قریه ایست قصبه مانند مسافتش قریب از مدینه شیراز ده و دو محتوی است بر هزار ارباب خانه
معمور و سمت مشرق و شمالش گرفته و مغرب و جنوبش کشاده و آن قریه در زمین هموار اتفاق افتاده آبش
از چاه و دو سر قنات در خارج قریه واقع و هوایش گرم و مردمش شیعه مذهب و خالی از دزدی نباشند و اکثر
ایشان مکاری و حمال باشند مزار بعض اولاد شیخ سنبی در آن دیار معروفست ذکر زهرا بلوکی است از قزوین و
ناحیه ایست بهجت قرین قریب سی پاره قریه معموره در اوست و آبش از قنات و هوایش نیکوست و سکنه آن دیار
اکثر جماعت ترک و دیگر تاجیک اند و جمیع قرای آنجا در زمین هموار واقع و سمت جنوبش فی الجمله کوهستان
و جوانبش واسع است مکرر دیده شده است ذکر زنجان شهریست بهجت توامان از بلاد عراق بوده اکنون
مدتها است از بلاد آذربیجان محسوب میشود آبش خوب و هوایش مرغوب میوه سردسیری ارزان و حبوبات
غلاتش فراوان است شهریست معتبر سلطانیه واقع و از اقلیم رابع و اطرافش واسع است و دورش حصاری
کشیده اند مکرر دیدم سور آن مخالف و موالف آن جناب شده است اکنون قریب سه چهار هزار باب خانه در اوست
و نواحی از مضافات اوست مردمش عموما شیعه مذهب و ترک زبان خالی از نخوت و خشونت نباشند
و اکثر دشمن فقرا و صوفیه مرغوب باشند در قدیم مردم بسیار از آنجا برخاسته و بعید بود کمالات صوری و معنوی
آراسته اند من جمله اخی فرج قدس سره مرشد شیخ نظامی صاحب کتاب خمسه و مرید شیخ ابو العباس نهاوندی و او
مرید جعفر خلدی و او مرید سید الطایفه شیخ جنید بغدادی قدس سرهم آنجناب عارف معارف یقین بوده و
سیاحت معمول نموده و در سنه چهارصد و پنجاه و هفت هجری در زمان خلافت مستنصر عباسی در همان بلد
رحلت فرموده است احوال آنجناب در نفحات و غیره بر سبیل تفصیل مذکور است ذکر زردشت نام شخصی بوده
و در زمان دولت کشتاسب در ملک عجم دعوی نبوت نموده و کشتاسب بدان گرویده و مذهب او را رواج
تمام داده تا هنگام ظهور ملت بیضا سکنه ایران همگی زردشتی بودند و اکنون نیز در بعضی بلاد عراق و کرمان
و بنادر هندوستان و غیره بسیارند ارباب معرفت از میان ایشان زیاده از چند که چون ظهور نموده از آن
جمله جاماسپ حکیم و ابوزرجمهر و انوشیروان زردشتی بوده اند احوال زردشت در صحف بلخ گفته شده است
حاجت بتکرار نیست سفینه دوانده در بیان نحو صنین و خاطر مهر مآثر محققان زمان و بر صحفا و معرفت مدان
مدققان دوران پوشیده و پنهان نخواهد بود که در حرف سین بلاد بسیار و دیار بیشمار دیده و شنیده شده
آنچه معروف و در کتب اخبار موصوف است مذکور میشود ذکر ستاد بضم سین مهمله و فتح تاء بر وزن سکون

تا کشور ستان سودان و محتوی است به بلاد فراوان بعضی در خط استوا واقع و اکثر در اقلیم اول اتفاق افتاده
حال آن دیار متصل است بارض مصر و فاصله است میان آن دو کشور بیابان عظیم و دشت بزرگ و بیم و طول و
عرض آن بیابان تخمینا یکماهه راه است و اغلب ساکنان آنجا شافعی مذهب دیگر کافراند و همگی سیاه فام و لاغر
اندام باشند اگرچه فقیر حال اند لیکن بسیار امامردم ستار نسبت بدین بعضی از ایشان خالی از هوش باشند و
عموما سلیم النفس و بی اذیت و حلیم باشند **ذکر سودان** لفظ سودان اطلاق میشود بممالک سیاهان مانند حبش
و نوبه و زنگ و روستا و بربر و هند و سواحل و بخاسی و امثالهم و جمیع بلاد سودان از خط استوا و اقلیم اول و دویم
است و عموما سکنه سودان از نسل حام بن نوح علیه السلام اند و اغلب کافر بت پرست و آفتاب پرست و نصاری و دیگر
لامذهب قلیلی سنی و اقل قلیل اهل ایمان باشند و مانند حیوانات معاش کنند آن دیار بغایت حار و آب اکثر
بلادش ناگوار و هیز یک کشور سودان هند و حبش و نوبه و بربر است **ذکر سند** دیار مشهور و کشور معمور است و
محدود است از طرف مشرق بهند و پنجاب و از سمت مغرب بایران و از جنوب بدریا و از شمال بکابل و مشتمل بر دو صوبه
است و هر صوبه آن محتوی است به بلاد بسیار و نواحی بیشمار و جبال و تلال در آن دیار هست و اکثر اراضی آنجا
جنگل و بیشه و پر درخت است و بغایت معمور و حبوب و غلات آن موفور است مجموع بلاد سند از اقلیم دویم و بعضی
از سیم هوایش گرم و آبش وسط از جاه قدیم الزمان ساکنان آن مکان مانند سایر بلاد هندوستان کافر بت پرست
و تناسخی مذهب بودند و بعد از ظهور ملت بیضا بزور شمشیر غازیان دین مبین قبول دین اسلام نمودند
اکنون در آنجا صاحبان مذاهب مختلفه بسیار و گروه متفرقه بیشمار است اما چهار فرقه مشهور و در افواه ناس
مذکور است اول هندوان که تناسخی مذهب اند دویم اهل سنت و جماعت که همگی مذهب ابوحنیفه دارند سیم
شیعه اسمعیلی اند چهارم شیعه امامیه اند و حکام آن دیار اثنی عشری اند از طایفه بلوچ و قوم بلوچ مانند
اعراب فالوار بچند قبایل و عشایر منشعب میشوند اکثر ایشان طایفه بی ادب و بی دین و در خونریزی سر دفتر و
قطاع طریق و شیخ بهر فارقی اند و اکثر زمان راه کرمان و خراسان و نواحی آن اکثر به قتل و غارت و اسیر کردن
مشغول اند و این بلوچ در ملک کچ و مکران و مکس و فلات و نامبور و کنار بحر سند سکونت دارند و مجموع ایشان حنفی
مذهب اند و اما بلوچ سند اکثر شیعه امامیه و سالک مسالک اثنی عشریه اند و از صفات مذکوره محترز و از ظلم
وجود مجتنب اند اول کسی که از اهل اسلام بدان ولایت رفت و آن مملکت را گرفت محمد بن قاسم برادرزاده حجاج ظالم
بود و بعد از وی همواره از جانب ملوک بنی امیه و بنی عباس عامل مقرر بود تا آنکه ناصرالدین قباچه غلام شهاب
الدین غوری ظهور نمود و بعد از آن جلال الدین خوارزمشاه چون از چنگیزخان شکست یافت بدان صوب شتافت
و بعد از آن طایفه سوکان و سمکان از زمینداران آن دیار خروج نمودند و ایشان سالهای فراوان در آنجا حکو

کردند و از طایفه بزرگ خود را بلفظ جام میخواندند آخر الامر فرقه بین و دجام بود که در سنه نهصد و بیست و هفت هجری
از استیلای شجاع بیک بن ذوالنون ارغون قرار نمود و دولت ارغونیه در آن دیار ظهور یافت و از طایفه مذکور
اکبر شاه بن همایون استرداد کرد و در زمان نادرشاه موضوع شد و جمعی که خود را میان لقب کرده بودند و
بر بنی عباس میبودند بممالک سند مستولی شدند از ایشان میان رسول بود که طایفه خرابی که از جماعت بلوچ
خروج نموده کشور سند را تصرف کردند و اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری است صوبه تته
و بعضی از صوبه ملتان در حیطه تصرف بلوچان است و اکثر بلاد ملتان بدست گروه سنکان و صوبه
گجرات در تصرف فرنگان است **ذکر سبنتان** صاحب معجم البلدان گوید که سجستان معرب سیستان است
نام ناحیه ایست کبیر و ولایتی است وسیع که در جنوب هرات واقع است و زمین آنجا اکثر ریگ و سنگلاخ است
و همیشه بادهای تند وزان و گردش آسیاهای آنجا از آن است و در آنجا نخل بیشمار و خرمای فراوان و بسیار است
و در مردم آنجا نیکوخواستگی غالب است تا آنکه در کوچه و بازار بعضی سلاح براه نبرند و مالداران آنجا بغایت بذل
معامله اند در میزان و در تسعیر بقدر تغییر دغل و تقصیر نکنند و در زیاده دهی ملهوف و تدارک حال
ضعیف مالوف و معروف و اگرچه کار بقرع سیوف و جزع الوف کشد خود را معاف ندارند و حرمت مکه
و مدینه و سب و لعن علی بن ابیطالب ع کردند مگر اهل سیستان از آن امتناع نمودند تا در عهد نامه خود با بنی امیه
لعن ناکردن آنحضرت را داخل ساختند از بین رو هزار آفرین بر اهل سیستان و نفرین و هزار نفرین بر حرب مکه
و مدینه و جماعتی که بر چنین امری شنیع اقدام نمودند و ندانان لایق بودند را بر چنین فعل قبیح کشودند گویند
عبدالله که از اصحاب امام جعفر صادق ع بوده از آن دیار ظهور نموده فقیر عرض میدارد که ولایت سیستان
محدود است از طرف مشرق بممالک سند و زابل و از سمت شمال بدیار هرات و قهستان و از جهت مغرب بولایت
کرمان و از جانب جنوب بخاک بلوچ و محتوی بنواحی بسیار و قرای بیشمار و شهر بزرگ در آن نیست و همگی از اقلیم سیم
و هوایش گرم و مردمش همگی شیعه امامیه و فارسی زبان و نسبت بفقرا و غربا مهربان و بغایت شجاع و دلیر اند
و حکام آنجا بطریق ملوک طوایف سلوک مینمودند بیکدیگر طاعت و انقیاد نمینمایند و گویند حکام سیستان از نسل
کیان اند در زمان ملوک صفویه تابع بودند بعد از نادرشاه بملوک ایران اطاعت نکردند تا حال بر آن منوال اند
ذکر سراندیب و بعضی آن را سیلان نیز خوانند و بلغت هندوان سنکلدیب گویند و طرف یمین جزایر هندوستان و
در نواحی جنوبی بنقاع جهان است و آن جزیره شکل مدور واقع شده و طول و عرض آن نود فرسخ در نود فرسخ است
مجموع آن جزیره معمور و آنچه دل خواهد و خاطر پسندد در آن موفور است مکرر معروف که در آن دیار عنبر است گویند هر با
و دیاری که شکل مدور واقع شود در آن ولایت دولت و برکت بی نهایت باشد چنانکه در عالم بکثرت دولت دور

سمت و بسیاری برگ مانند سراندیب جائی نشان نمیدهند در کتب هنود مسطور است که در ایام سلف سیم
شبانروز در این جزیره هون بارید است و هون بوزن یکمثقال طلاست و همچنین حکایتی درباره حضرت ابو...
مورخان نقل نموده اند که چند ساعت ملخ زرین بر دولت منزل آنحضرت بارید است مجموع اراضی آن جزیره مزروع
واکثر درختان جنگلی آنجا قرنفل و فرنفل و جوز بوا و دارچینی و فلفل و کافور و نوفل و امثال اینها است و عنبر
اشهب و مشک ازفر و معدن یاقوت رمانی و الماس در آنجا بسیار است و کوهی بلند در وسط ملک آنجاست و
هبوط آدم صلی الله علیه و سلم گویند همانجا واقع شده و اثر قدم شریف آنحضرت بر سنگی نشسته و جمعی کثیر از هندوان و دیگران
مجاور بند بریاضت و مجاهده و مراقبه بسر میبرند و جمعی بکر خدام اعتمام اند که مترددین و مسافرین را خدمت میکنند
و هر روز بطریق مستمر از هنگام چاشت فی الجمله در آنمحل باران میبارد و اثر قدم مبارک آنحضرت را شست و شوی
میدهد و بنده در اقصای اندیار گلزاری است مشهور بگلستان ارم جمعی مستحفظان در پیکرانی آن از طرف راجه آن
نشسته اند که اگر کسی خواهد بدان گلستان رود مانع شوند بسبب آنکه هر کس که در رود باز نگردد مصرع آنکه خبر
شد خبرش باز نیامد حقیقت آن کسی معلوم نیست و مانند آنمحل مابین چین و بنگاله جائی نشان میدهند و
فاصله است میان آن و ملک بنگاله بحر و آن ولایت را آشام گویند و در حرف الف مذکور شده است ساکنان
جزیره سراندیب اغلب هندوان و در میان ایشان مذاهب مختلفه فراوان است و جمعی نیز مسلمان و اقل قلیل
اهل ایمان اند و جمیع بلاد آندیار در خط استوا و قلیلی از اقلیم اول است و شب و روز آنجا برابر و یکسان است
ذکر سبلان نام کوهی است نزدیک بدار الارشاد اردبیل کوه عظیمی است و محتوی است بچشمهای بسیار و
چمنهای بیشمار و عجایب آثار و یکی از انبیا علیهم السلام در آنکوه آسوده است قبر آنکوه را دیدم و بدانجا رسیدم است
گیاهی خوب دارد که مخصوص آنجا است و چشمهای سرد و گرم قریب بیکدیگر در آنکوه است والله اعلم بالصواب
ذکر ساحل لفظ ساحل یعنی کنار بحر باشد و سواحل جمع آن است اما نام ولایتی مخصوص نیز هست که غلامان
و کنیزکان سواحلی را از آنجا آورند و هوای آندیار بغایت حار و ارضش ناگوار و مردمش جماعت کفار و از طریق
مردمی دور و از طور انسانی مهجور و از کوت ادراک و معرفت عوراند ذکر سرانجی بضم سین و را مندری است
از کشور دکن شهری عظیم و بلده جسیم است و اکثر مردمش کافر و قلیل مسلمان نیز هستند ذکر سیاوشان از توابع نوشیر
شد ذکر سنجاب ولایتی است از مضافات بلغار و از اقلیم ششم و بقول هفتم که پوست سنجاب از آنجا آورند
نفیس نیز ذکر سقسین از بلاد مشرق و از اقلیم ششم و مردمش ترک و هوایش بغایت سرد است فقیر بعضی مردم
آنجا این ملاقات نکرده ام ذکر سمرقند شهری است بجانشانش خوشگوار و هوایش سازگار و خاکش حسن خیز و
سعین طرب انگیز از اقلیم پنجم طولش از جزایر خالدات قبه و عرضش از خط استوا لرله آن شهر را گرشاسف

بنا نهاد

بنا نهاد و بعد از مدتی خراب شد آنگاه کشتاسب بن لهراسب ساخت و اسکندر رومی وسعت داد و بعد از آن
شمر نام از نسل تبع یمنی بعلت خصومت اهل اندیار خراب کرد و عمارات آنجا را برکند و بعد از آن انشهر را شمرکند
خواندند با الاخره شین را بسین مبدل ساخته سمرکند گفتند و عرب کاف را معرب کرده سمرقند نمودند
قدیم الزمان خصوصا در ایام دولت تیموریان بغایت معمور و آبادان بوده و بمرور از منه روی بخرابی نموده اکنون
تقریبا ده هزار خانه کم و بیش در او است و نواحی دلکشا مضافات اوست از آنجمله سغد سمرقند در زمین هست
و کثرت خضرت و مائیت مانند است و شهر سمرقند باغات بسیار دارد و همه فواکه سردسیر در آن نهایت فراوان
و سیب سمرقند مشهور جهان است و مردمش اغلب فارسی گوی و بعد ترک زبان و عموما غریب نواز و مهربانند
حنفی مذهب و قلیلی شیعه امامیه در غایت تقیه اوقات میگذرانند و حاکمش از جانب والی بخارا مقرر است
ارباب فضل و کمال از آندیار بسیار برخواسته اند از آنجمله خواجه محمد مرید سید محمد نوربخش و معین الدین
اشرف و امیر معزی شاعر و شمس الدین حکیم سوزنی مرید حکیم سنائی و دقیقی شاعر ماهر و نظامی عروضی
فاضل شاعر از آنجا بوده اند و بسیاری از علما حنفی از آندیار ظهور نموده اند ذکر سرام از بلاد بنگاله است
شهری وسط است و آب و هوا و طبع مردم آنجا مانند بنگاله را ذکر نجات دارد ذکر سهارنپور شهری است
معمور و مهر جز در آن موفور و قریب چهار هزار خانه در او است و اغلب سکنه اش هندو است و مسلمان و اهل
ایمان و سادات عالی شان نیز دارد و باغات و حدایق آنجا بسیار است انشهر از بلاد صوبه دهلی و در زمین
هموار واقع و جوانب آن واسع و ارضش خوب و هوایش بگرمی مایل و شمال دهلی اتفاق افتاده است فقیر اشخاص
با صدق و صفا در آنجا مشاهده نمود و ناحیه بارهه از نواحی آندیار است امرای جلیل القدر از آنجا برخواسته اند
از آنجمله نواب حسین علیخان و عبدالله خان برادر بودند که در زمان دولت بهادر شاه و فرخ سیر و جهاندار شاه
و محمد شاه در غایت شوکت امارت مینمودند و جهان کرم و جود بودند چنانکه نقل کنند درویشی بخط فقیر شاه نام
خوب بزبان هندی نوشته بود مضمون آنکه جد امیر المومنین و غیره امیر الامرا نواب حسین علیخان در حین عبور
ترسیم هدیه داده چون نواب سید صحیح النسب بود بعد از ملاحظه خط و مضمون سر کرد و ایلکیان ده لک
عطا نموده آن درویش استغنا ورزیده تمامی آن نقدینه بفقرا و درویشان قسمت نمود ذکر سرهند شهری است
ارجمند و مقامی است دلپسند و مشتمل است بعمارات دلکشا و باغات روح افزا قدیم الایام شهری عظیم بوده
با مرور از منه روی بخرابی نموده اکنون قریب سه هزار خانه در او است و نواحی معموره مضافات اوست و آن
شهر میان لاهور و دهلی واقع و مسافت ده منزل از دهلی دور و در زمین هموار اتفاق افتاده و اطراف شهر کشتزار است
سلطان فیروز شاه در آن حصاری کشیده اکنون نشانی باقیست مردمش اغلب حنفی مذهب و بعد هندو است

کویند مردم آنمکان قدیم الزمان بصنعت نقاشی مایل بودند اکنون نقشی که دل برباید در آنجا دیده نشد و شیخ
احمد فاروقی که مشهور بمجدد الف ثانی است آنجاست و مزارش برسلسله نقشبندیه بوده و در سنه هزار هجری در
زمان دولت جهانگیر از همانجا بظهور نموده صاحب مکاتیب مشهور اوست و در آنجا خلایق بسیار دوستدار او بودند چند
دارد اما خالی از تعصب نبوده و تعصب وی بر اولادش نیز سرایت نموده مینماید از نسل عمر بن خطاب بوده از وی بعید
هیچ نباشد بای حال شخصی فاضلی بوده و کرامات بسیار از وی نقل کرده اند فقیر کوید یکی از کرامات او این است که با وجود
ریاضت بسیار و مجاهدت بیشمار و فضیلت چنان و تحصیل فراوان کوساله داری چند توجه داده و مرشد و پاره را
بهر بیرون آن الحق نهاده است ذکر سرای صالح قصبه ایست دلکش و محلی است بغایت خوش و محتوی است قریب سه
هزار خانه معمور و اسباب معاش در آنجا موفور و از اقلیم سیم و هوایش فی الجمله کرم آن قصبه ما بین شهر پیشاور و کشمیر واقع
و سمت شمالش فی الجمله کرفته و سایر اطرافش واسع و در زمین هموار اتفاق افتاده رعایای آنجا هندو و قلیلی حنفی
مذهب و حاکم و مقتدر شیعه امامیه اند و همکی درویشان و جمعی سادات عالی شان وطن مردم مهربان و راحت
رسانند و عجب طایفه قدردان و خوش کذرانند و عموماً دلبران و شیرین دهنانند نظم عهد ما با لب شیرین
دهنان بست خدای ما همه بنده و این قوم خداوندانند ذکر سندربن بضم سین و سکون نون نام جنکلی است در
اقصی بلاد بنکاله کویا اسم درختی مخصوص است چون در آن جنکل فراوان است لهذا بدین اسم میخوانند جنکلی
پر درخت و بلند و بزرک و در بعضی مواضع آن نزدیک بنواحی دریا اکثر محل آن فیل و کرکدن و ببر و سایر جانوران
مهیب فراوان و جانور معجون و طاوس و طوطی و امثال آنها بی پایان است فقیر دیده و مدتی در آن جنکل
است سکنه آن جنکل همکی کافر و جنکلی اند ذکر سلهت از بلاد بنکاله و از مضافات ذاکه است شهری وسط است
و هوایش بد و آبش ناکوار و اکثر مردمش جماعت کفار اند و حصیری بی نظیر در آنجا میبافند که مخصوص بآنجاست و بسیار
ممتاز از پوست ماهی میبافند که تا صد و بیست مثقال طلا بیع و شری میشود و عود قماری اعلا در آنجا
پیدا است ذکر سیف آباد از بلاد شاه جهان آباد است و ما بین سرهند و دهلی واقع و جوانبش واسع شهری کوچک
دلنشین و مقامی است مسرت قرین قریب چهار هزار خانه در اوست و چند قریه معموره مضافات اوست و آب و
هوایش فی الجمله نیکوست و مردمش خالی از مردمی نباشند و پیوسته در عیش و طرب باشند و حکام آنجا از
جانب راجه لاهور معزز است ذکر سنبل از توابع ملک کشمیر و محل دلپذیر است و در میان جبال شامخه
واقع و آب و هوایش بسیار خوب و مردمش همکی حنفی مذهب و جنکلی و جبلی اند ذکر سرای از بلاد توران و
شهری جم بنیان است کمال الدین مسعود از عرفای عالی قدر و از دیار خجند است غزلی فرموده که مقطع آن این است
نظم بوستان است سرای از کل آن روی کمال ترا آمدی ای بلبل خوش کوی سرای فقیر ندیده ذکر سمنان از

بلاد

بلاد توران و حالی مسرت توامان است از اقلیم پنجم و هوایش خوش و مردمش حنفی مذهب اند فقیر ندیده
ذکر سامره از سر من رای یعنی سرور شد هر که دیدش خوشکوار و هوایش سازکار روی در زمین هموار واقع
اطرافش واسع از اقلیم سیم و بحساب و هوا خوبترین بلاد عراق عرب است قدیم الزمان یکی از ملوک عجم
انشای احداث کرده و بمرور ایام خراب کشت و معتصم عباسی تجدید نموده و در وسعت آن مبالغه فرموده چنانکه
طول عمارات آن هفت فرسخ و عرض یک فرسخ رسید و آبادی آن در ایام عباسیان بغایت انجامید و معتصم
مسجد جامع ساخت و مناری در آن مسجد بود در ارتفاع آن صد و هفتاد کز و اهل از بیرون شاه اسمعیل
را سوار بر آن عروج نمود و در صحن آن مسجد معتصم کاسه سنکی وضع کرده بود که دور آن بیست و
سه کز و بلندی آن هفت کز و حجم آن نیم کز بوده و آن کاسه فرعون میکفتند اکنون از آن بجز نامی در میان
نیست و از عمارات سامره قلعه مختصری باقی است مدفن جناب امام علی النقی و فرزند امجد حضرت امام حسن
العسکری علیهما السلام است و حضرت صاحب الامر علیه السلام در سردابه که واقع است در آن غیبت فرموده و
خلایق از اطراف عالم بجهت زیارت آن مزار طوایف انام میروند و مردمش اهل سنت و جماعت و خالی از
نکات نیستند و قریب هزار خانه دارد فقیر مکرر بشرف زیارت آن بحمدالله مشرف شده است ذکر سنجار از
بلاد عراق عرب و از بناهای سلطان سنجر بن ملکشاه است فقیر ندیده است ذکر سماوات از بلاد عراق
عرب و مسکن قوم خزاعی شیعه مذهب است دلیران آن دیار مشهور و زبان زد نزدیک و دور است و قصبه ایست
شهرمانند و محلی است دلپسند و از سر منزل کوفه واقع و جوانبش بعید اش واسع و سمت مشرقش بسیط
العرب است ذکر سنندج از اسرار دلان کویند از بلاد کردستان است و در حرف الف مذکور شد حاجت بتکرار نیست
ذکر سیروان از بلاد شیروان و از کشور مغرب است ذکر سرخس از بلاد خراسان و شهری نحیف توامان بود لکن اکنون
ویران و مسکن طوایف ترکمان است شیخ لقمان سرخسی از آنجا ظهور نموده است ذکر سبزوار از بلاد قدیم خراسان
و شهری عجب توامان بود اکنون دار الاماره ولایت بیهق است و سمت غربی نشابور واقع و جوانبش بعید است
واسع و از اقلیم رابع است آبش کوارنده و هوایش فرحنده و انواع فواکه بسیار فراوان و حبوب و غلات نیز ارزانی
و محتوی است بنواحی مشهوره و قرای معموره و قدیم الزمان بغایت معمور و آبادان بود بنابر استیلای کروه ترکمان
در ایام دولت بخرابی نموده بنیاد در اوایل جلوس شاه عباس ماضی که در مملکت ایران اختلال فراوان بود عبد المومن
خان اوزبک بر آنجا مستولی شده اهلش را عامی قتل نمود اکنون قریب دو سه هزار خانه در اوست و همکی شیعه مذهب
و در مسالک حق دین متصلب اند و بکری در آن دیار خوار و عمری بی اعتبار است چنانکه مولوی معنوی در کتاب
مثنوی فرموده نظم سبزوار است این جهان و مرد حق اندرین جا ضایع است و ممتحق سبزوار است این جهان

بهیداره مانند بوبکر بیم در روی خوار و زار • ابلا دنش طایفه بغایری و حاکمش از جانب دولت قاجاریه مقرر است
ومدتی آن دیار دار الملک ملوک سربداران بوده و جمعی کثیر از علما و فضلا و عرفا از آن دیار ظهور نموده از آن
جمله مولانا کمال الدین حسین المتخلص بکاشفی صاحب تصانیف کثیره و ملا محمد باقر مؤلف ذخیره و کفایه
از آنجا بوده اند ذکر سمنان شهریست دلنشین و محلیست مسرت قرین طولش از جزایر خالدات فح ها و عرض
از خط استوا لو ما از بناهای طهمورث دیوبند و هوایش دلپسند و آبش گوارا و خاکش زرعت خیز و قریب
هزار باب خانه در اوست و نواحی معموره مضافات اوست و قدیم الایام شهری بزرگ بوده و اشخاص بزرگوار
از آنجا ظهور نموده من جمله ابو المکارم احمد رکن الدوله بن علاء الدوله بیابانکی صاحب تصانیف متعدده
و اعرف عرفاء زمان خود بوده از انجاست در سمنان اکثر حبوب و فواکه ممتاز میشود سیما انار و انگور و انجیر
و مویز و بادام و فستق آنجا بامتیاز است آن شهر در زمین نشیب و فراز اتفاق افتاده و سمت شمالش کوه عظیم قریب
دو فرسخ دور و سایر اطرافش گشاده است مردمش همگی شیعه مذهب عموما نامردمی دارند و بد نهاد و بد
کردارند اشخاص نیک محضر نیز دارد اما قلیل دیده و حال آنکه انتهی مکرر مشاهده گردیده است ذکر سیرجان
بلوکی است از کرمان و محتوی است سیصد پاره قریه آبادان بعضی در دشت و برخی در کهستان و بعضی کوهستان
باصطلاح مردم آن دیار دامن کوهستان را کهستان خوانند بغایت معمور و حبوب و غلات و میوه اش موفور است مردمش
همگی شیعه مذهب یکی از قرای آن دیار سفته جال نام دارد علی اللهی اند و قریه سعادت آباد و سعید آباد و کران
و نصرت آباد و زید آباد از قرای سیرجان است و مردمانش عزیز و نجیب و نیکنهاد و صاف اعتقاد در آن قری فرو ادب
و شیخ علی سیرجانی که در زمان خود اکمل عرفا بوده و احوالش در نفحات مذکور است از آنجا بوده است فقیر مکرر
سیرجان را دیده و مشاهده نموده است ذکر ساری مدتها دار الملک طبرستان بوده و اکنون شهری وسط است
و برکات فراوان دارد اگرچه راقم ندیده اما اهل ساری بسیار مشاهده گردیده و ساری بن نام جن بوده آن
نزدیک بندر سالیان در بحر خزر و آن جزیره کوچکی است و مامن طایفه روسیه است و مدت سی سال
میشود که آباد نموده اند ذکر سالیان بندریست از ملک شیروان و طرف مشرق و جنوبش متصل است بدریای
گیلان و دو جانب دیگر بعد کر و صحرای مغان وسعت زمینش طولا بیست فرسخ و عرضا ده فرسخ تمامی آن
صحرا از کثرت خضرت و نضارت و باغات بغایت دلکشا است و سمت شمالش قصبه ایست مسمی بسالیان
قریب بدو هزار خانه معمور از بناهای یکی از ملوک شیروان و هشت پاره قریه معموره مضافات اوست و دام
ماهی در آنجا موفور و دو قسم ماهی آن دریا مشهور است آبش خوشگوار و هوایش ناسازگار و در موسم تابستان
از شدت گرما و کثرت پشه و عفونت هوا و تعفن دریا سکونت در آنجا از اسباب خطرات و دشوار است

خلقش شیعه اثنی عشری و از طرز و طور مردمی بری اند اما گویند اشخاص نیک محضر از آنجا برخواسته و بزیور
فضایل انسانی آراسته بوده اند حاکمش از طرف ملوک شیروان مقرر بود اکنون مدت پنج سال میشود که
اولیاء دولت روسیه بقهر و غلبه تصرف نموده اند ذکر جاهس قدیم الایام شهری کوچک بوده از بلاد
آذربیجان و برقابی از عراق عجم در فترت مغول خراب شده اکنون قریه ایست رکن الدین که از مشایخ سلسله
شیخ صفی الدین اردبیلی است از آنجا ظهور نموده ذکر سلماس قصبه ایست مسرت اساس از بلاد آذربیجان در
آن میان شهر خوی و ارومیه واقع و سمت مغربش فی الجمله گرفته و سایر اطرافش واسع و طرف مشرقش بحیره
تبریز اتفاق افتاده و قریب دو هزار خانه در اوست و چند پاره قریه معموره مضافات اوست و باغات
فراوان و آب روان دارد و مسافت پنج فرسخ از خوی دور است و مردمش همگی ترک و شیعه مذهب و از
عالم معرفت مهجور اند ذکر سلطانیه از بلاد عراق و در یک فرسخی زنجان واقع و از بناهای سلطان غازان بوده
و سلطان محمد خدابنده اتمام نموده شهری خوش و مدینه دلکش بوده اکنون خراب و بقدر قریه باقی و چمن
خوبی دارد و هوایش ببرودت مایل و آبش فراوان و معتدل است مکرر دیده شده ذکر سهرورد قصبه ایست از
آذربیجان و بقولی از عراق اشخاص صاحب معرفت از آن ظهور نموده اند از آنجمله شیخ ابو نجیب مرید قاضی وجیه الدین
و شیخ شهاب الدین مرید شیخ ابو نجیب که از اکابر صوفیه بوده اند و صاحب کتب مفیده اند از آنجا ظهور نموده اند ذکر
ساوه از اقلیم چهارم و از بلاد مدینه عراق و مشهور آفاق است از بناهای طهمورث دیوبند و طالع بنای آنجا برج جوزا
بوده اند که در کنار آن بلده بحیره بوده که در شب ولادت جناب مقدس نبوی خشک شده و آن شهر در زمین
هموار واقع و سمت مغربش کوه نزدیک است و هوایش بگرمی مایل و خالی از عفونت نیست و از میوه ها انار و گزش
ممتاز و مردمش بی امتیاز و حکام آنجا طایفه خلج اند و سکنه آن دیار همگی شیعه مذهب و اکثر ترک قدیم شهری
بزرگ بوده اکنون دو سه هزار خانه در اوست و نواحی بسیار خوب مضافات اوست و آبش از قنات و رود دارد بلوک
مزدقان محل ابدکاه ساوه سازگار و آب نیست چنانکه مشهور است گرگاه فهمیتر از جو ساوه است و قدیم الزمان
مردم آنجا همگی سنی متعصب بوده و همواره با اهل آوه که شیعه بوده اند جنگ و جدل مینموده اند و از ارباب
معرفت نیز از آنجا برخواسته اند از آنجمله علاء الدین و پسرش جمال الدین شاعر و قاضی سراج الدین و شیخ نجم الدین
وزیر سلطان یعقوب ترکمان از آنجا بوده اند در این روزگار کسی مشاهده نشد که قابل نوشتن باشد ذکر
سراب نام دو سه موضع است در عراق و آذربیجان و مشهور ترین آنها سراب تبریز است و آن مابین دار الارشاد
اردبیل و شهر تبریز واقع و آب و هوای خوب دارد و مسکن ایل شقاقی است از طوایف قزلباش اند قوم بسیار و
بسیار اند در آن هنگام که راقم از آنجا عبور نمود بزرگ ایل صادق خان نام بود امیری جلیل القدر بود و کریم

دولت وجمعیت وحشمت راکثر امرا آذربیجان تفوق می‌نمود بعد از کشته شدن شهریار ایران آقا محمد خان با سلطان
محمد علی شاه مقابله و مقاتله کرده شکست یافته روی بفرار آورده عاقبت بدست افتاده و بعالم دیگر روی نهاد
ذکر سرخاب نام دو سه موضع است اول نام رودی است که ما بین کابل و پیشاور و قریه در قرب اوست آنقریه را
بنام آن رود خوانند آب رود بغایت سرخ رنگ اما بغایت گوارنده است دویم سرخاب تبریز و آن متصل است
بشهر و چندان فاصله ندارد و جمعی از شعرا و فضلا در آنجا مدفون اند سیم محالیست در ملک داغستان بعضی گویند نام
طایفه ایست از قوم لکزی ذکر سیوند نام دو موضع است یکی در فارس و آن قریه ایست در سه منزلی شیراز در دامن
کوه واقع و قرب هزار خانه در اوست و باغات فراوان دارد و مردمش خالی از شرارت نباشند و عموما جادو
و مکاری اند دوم دیگر نام قصبه ایست در سند که مزار لال شهباز مقدم حلال لیان آنجا است جائی خوش و محلی
دلکش است ذکر سمیرم سین مع الیاء و ضم میم و راء و سکون میم ثانی نام دو بلوک است سمیرم اعلا و سمیرم سفلی
و سمیرم سفلی از مضافات اصفهان بوده اکنون از توابع قمشه است و بیست پاره قریه معموره دارد و اکثر قرای
آنجا معمور و دلکشا و بهجت فزا است و مردمش همگی شیعه مذهب و یکی از قرای آن مردمش علی اللهی اند و یکی
اندهاشان بوده نام دارد که مسکن طایفه جلالیست و بزرگ ایشان آقا خان و تیمور خان است مردمان نیک
نهاد و صافی اعتقاد می‌باشند و خالی از محامد اتصال و محاسن احوال نباشند و هوای سمیرم باعتدال قریب و
آبش سازگار است و قاسم خان قاجار حاکم آنجا بود است و مدتی در آنجا بوده و کار اهالی آنجا را ورده و آنجا از لوازم
فسق و فجور و ظلم و جور بود نسبت بجمهور رعایا و برایای آنجا تقصیر نکرده الحق طرفه آتش جور افروخته دارد
نه خود دانا و نه کالان کنارد و دیگر سمیرم اعلا بلوکیست دلکشا و مشتمل است بر قرای بهجت فزا هوایش
بسردی مایل و آبش معتدل و مردمش اکثر لر و بعضی ترک همگی شیعه مذهب و از مضافات کشور فارس و حاکم
آنجا امروز محمد علی خان ایلخانی و در اکثر محامد نفسانی و محاسن انسانی ممتاز عهد در حسن سلوک و عدل و داد بر جمیع
عمال فارس تفوق دارد ذکر احوال وی در ضمن شیراز مذکور خواهد شد ذکر سروستان قریه ایست قصبه
مانند و محالیست شاه پسند و قرب هزار خانه در اوست و هشت پاره قریه و مزرعه مضافات اوست
و مجمع رومانی که اتفاق افتاده و سمت شمالش در الحال کرمه و سایر اطرافش گشاده آبش از قنات و هوایش بهجت
آیات و باغات فراوان دارد و مردمش وسط الحال و اشخاص … سیر دارد و از فواکه انارش
در دنیا ممتاز و آن قصبه ما بین شیراز و شهر فسا واقع شده و مکرر بنظر آمده حاکمش شکرالله خان نوری و در ظلم
وستم فکرهای دقیق می‌نمود مثل اکثر رعایای بی دست و پا از جور آن سر حلقه اشقیا نجات یافتند فقطع
دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین ذکر سعم بلوکیست از مضافات فارس و محتوی است بقرای

معموره

معموره و دهات مشهوره هوایش گرم و آبش از قنات و مردمش همگی شیعه مذهب اند ذاقم دین و بدان ولایت
رسیده و چندان توقف نکرده است ذکر صحار بتشدید حاء ولایتی است از عمان بدریا نزدیک تقریبا
دو روز بدیه باغات فراوان دارد و هوای صحار بهتر از سایر بلاد عمان است سکانش همگی قوم عرب بعضی
خارجی مذهب و برخی سنی شافعی مذهب است ذکر سلامه از بلاد یمن و قصبه خوبیست و چهار قریه
مرغوب دارد و مسکن قوم اشراف و اکثر ایشان زیدی مذهب اند بعض زیدیه ذکر سبا از بلاد یمن و از بناهای
سبا بن یشجب بن یعرب است و در کلام مجید شهر سبا مذکور و دار الملک بلقیس بوده و باری تعالی بعلت عصیان
مردم سبا را غضب نموده مدتها ویران افتاد سکنه اش جلای وطن کردند بعد از مدتها مدینه شهر سبا آباد
گردید اکنون طایفه از عماره سکونت دارند از دار الملک صنعا سه منزل دور و هوایش بغایت خوب و کثیر الاثمار
دلنشین لااغبار و گویند عقرب و مار و سایر موذیات در آنجا نمیشود و چنین گفته اند که بدوازده صفت مخصوص
است ۱ عقرب و مار و موذی در آن نیست ۲ اگر همراه مسافر کیک و شپش باشد زایل میشود ۳ کسی در آنجا
بیمار نمیشود مگر مرض موت ۴ کسی که در خارج شهر مریض شود چون بشهر سبا داخل گردد صحت یابد ۵ کور
و مجنون در آنجا پیدا نمیشود ۶ اگر مجنون از خارج بیاید و در آب آن غسل نماید شفا یابد ۷ در فصل خزان
بادی تند آمده بحکم الله تعالی مجموع برگهای درختها را برده و پاک گرداند ۸ در موسم زمستان و تابستان
مردم آنشهر بیک جامه کفایت کنند و زیاده احتیاج نشود ۹ هوایش معتدل چنانکه باعتدال حقیقی قریب است
زنان آنجا در مقاربت حکم باکره دارند ۱۱ زنان آنجا هنگام وضع حمل زحمت و الم نکشند ۱۲ چیزی که در
آن یعنی سبا از صنایع میشود منتهی … و از این قوله اوصاف سبا را شنیده است والله اعلم بحقیقة
الحال ذکر سفیره از توابع حلب است مشاهده شده ذکر سراب قریه ایست در دو منزلی حلب و در دمشق واقع شده
و بر بلندی اتفاق افتاده و اطرافش بغایت گشاده آبش از چاه و هوایش دلخواه و قرب سیصد خانه در اوست و
دو سه مزرعه مضافات اوست خلقش قوم عرب همگی شافعی مذهب اند و خالی از مردمی نباشند ذکر سوس شهریست
در اقصی بلاد مغرب و مدینه ایست بزرگ و مردمش قوم عرب و مالکی مذهب اند منظر نیامده است ذکر سیواس
بکسر سین شهریست معظم از اقلیم پنجم طولش از جزایر خالدات عاله و عرضش از خط استوا اطل در زمین هموار واقع
و جوانب اربعه اش واسع قدیم الزمان دار الملک کشور روم بوده اکنون قرب دوازده هزار خانه در اوست و عمارات
آنجا بغایت نیکوست و نواحی بسیار و معمور مضافات اوست آبش معتدل و هوایش بسردی مایل سلطان علاء الدین
کیقباد سلجوقی باروئی از سنگ تراشیده در غایت استحکام بر آن کشیده ارباب دولت و اصحاب ثروت در آن شهر
فراوان و اکثر حبوب سردسیری با دوام است و از کثرت برودت باغات و بساتین در آنجا در غایت قلت است و اسواق

دلکشا ودکاکین پرکالا وجوامع متین ومدارس معرفت قرین وخوانق دلنشین وقصور بهجت رهین ودلبران
ماه جبین وبزرگان رحمت آیین وعارفان خلوت گزین وجوانان باتمکین در آن زمین حد بیش بوده وشاهدم
نمود وقدیم الایام بین مقر ملوک ذیشان ومرکز ارباب علم وعرفان بوده وازانجمله ملوک دانشمند به مدت صد و
پنج سال انجا را تختگاه نموده اند واز اسم ایشان تواند دانست که چه مقدار دانش پرور وعدالت گستر بوده اند و
از اشخاصی که درانجا با ملاقات نموده بذکر دو نفر ایشان اقتصار مینماید ذکر شمس الدین افندی سالک صالح
فقر وفنا وناهج مناهج صدق وصفا بود ودر شریعت وطریقت کمتر کسی با او برابری مینمود وهمواره طریق عزلت
وخلوت وصمت وجوع وسهر می پیمود با فقیر لطف بسیار وعنایت بی شمار داشت وازلوازم شفقت ورحمت
نسبت بفقیر هیچگونه مهمل نگذاشت سخنانی که میمابین راقم وان عزیز گذشته بعضی ازان در ریاض السیاحه مسطور است
هر که خواهد بدان رجوع نماید ذکر محمد پاشا بن جان اوغلی امیری زیرک وصاحب مدرک بود ودر عدل وداد
ورشد وسداد بی عدیل مینمود بکمالات نفسانی آراسته وازصفات ذمیمه پیراسته بود وبا وجود کثرت مشاغل
حکومت دایماً محبت [?] وعرفا را از دل طالب واز جان راغب بود ودر شبانروز مدت چهار ساعت مجالست
با زمره دانشمندان مینمود وندیمان نیک محضر ومصاحبان ستوده سیر داشت واز لوازم رعایت ارباب
حال واصحاب کمال هیچگونه فرو نگذاشت وهمواره مجلسی دلگشای ومحفلی غم زدای آراسته کردی وبا زمره
دانشمندان وندیمان بسر بردی واز معارف وحقایق سؤال نمودی وبتحقیق طریق وطریق تحقیق نمودی
ذکر سبکی بکسر سین وسکون با، نام طایفه ایست در ملک ارمن وگاهی بخاک ایروان رفته سکونت نمایند
وگاهی در ارمن ییلاقشی کنند از طوایف کرد بعضی شافعی مذهب وجمعی یزیدی اند وقومی شریر ومفسد وقطاع
الطریق وفتنه انگیزند وبا وجود این صفات ذمیمه درویشان را دوست دارند وبا مسافران خدمت نمایند وکم
ستیزه باشند ذکر سقز بفتح سین وکسر قاف وسکون زا، منقوطه جزیره ایست قریب اسلامبول آب وهوای خوب
دارد وباغات مرکبات در انجا فراوان است ومردمش اکثر مسلمان حنفی مذهب ودیگر نصاری اند گویند شراب
سقز ممتاز است والله اعلم ذکر سنقر بضم سین وسکون نون ناحیه ایست از کردستان واز مضافات کرمانشاهان
فقیر ندیده حدیقه سیزدهم در بیان حرف شین معجمه بر ضمایر معماران امصار اخبار وبر سرایر مهندسان دیار آثار
پوشیده واستتار نخواهد بود که در حرف شین بلاد بسیار ومدن بیشمار است وانچه راقم دیده است مذکور میشود
ذکر شیروان نام دو موضع است یکی بلوکی است در خراسان ودیگر کشوری است مشهور ودر السنه وافواه
مذکور وبکثرت ماء وبرودت هوا معروف وبوفور انهار وبسیاری جبال موصوف ومحدود است از طرف شمال
بجبال البرز وملک داغستان واز جانب جنوب برود کر ومغان واز سمت مشرق بدریای خزر واز جهت مغرب بگرجستان

ومحوی است بر هفت شهر وده قصبه وهشت قلعه وسر بند ودر جمیع بلادش از اقلیم پنجم وکوهستانش بیشتر
زیبا است وجبالش بغایت سخت ومشتمل است بر جنگلهای پر درخت وزمین آن کشور محوی است
بچمنهای خوب ومزارع مرغوب دهر ولایتی از آن صاحب پایانی بنا کرده وچون انوشیروان در عمارت آن سعی
بلیغ بجای آورده لهذا گویند بنام انوشیروان بعد آنکه شعار اشتهار یافت به حذف جهت سهولت استعمال نون ودال
از اخر شیروان گفته اند آورده اند که آن ولایت همواره از جانب ملوک عجم بود وبعضی اوقات یکی از مردم
ایشان حکومت مینمود ودر سنه بیست ودو هجری در زمان خلافت عمر بن خطاب چون سراقه بن عمرو بلاد
آذربیجان گشاد بکیر بن عبدالله را بصوب شیروان فرستاد وعبدالله بن ربیعه را مقدمة الجیش نمود
وخود نیز از عقب حضرت فرمود ودران اوان از نژاد ملوک ایران شهریار نام حاکم شیروان بود چون لشکر
اسلام بقرب شیروان رسید حاکم انجا طاقت مقاومت در خود ندیده امان طلبید وجزیه را قبول کرد وبدین اهل
اسلام او را بحال خود گذاشتند واعلام مراجعت بصوب دیگر افراشتند ودر سنه بیست وچهار هجری در
زمان خلافت عثمان سلمان بن ربیعه از ارمن بدان ولایت رسید وبعضی بلاد که بحوزه تسخیر اهل اسلام
نیامده بود مسخر کرد آنگاه در عصر ملوک بنی امیه مسلمه بن عبدالملک روی توجه بدان ولایت آورد
وکافرناس را بملت بیضا دعوت کرد ودران باب سعی واجتهاد بسیار نمود وخلق کثیر طوعا وکرها اسلام
قبول کردند ومسلمه محمد بن یزید را که از نسل بهرام چوبین بود بر مسند حکومت نشانید ومحمد مسقط
بکماه را مطیع ومنقاد کرد آنگه مؤلف حبیب السیر گفته که در زمان عثمان اهل شیروان عصیان ورزیدند
وسالک مسالک بغی وطغیان گردیدند عثمان ولید بن عقبه را بر تنبیه ایشان فرستاد ومیان ولید و
اهالی انجا بار صلح افتاد وبعد از مراجعت ولید سلمان بن ربیعه با ایل آن ولایت معرکه کشته وشهریار شیروان
با سلمان صلح نمود وسلمان اکثر بلاد شیروان را بعون اسلام بگشود آنگاه روی توجه بطرف باب الابواب دربند
آورد وبا خاقان که سیصد هزار کس داشت مقاتله کرد وخاقان بر لشکر سلمان غالب گردید وتمامی سپاه
اسلام را بقتل رسانید چون این خبر بسمع عثمان رسید حبیب بن مسلمه را بمدد سلمان وامداد مسلمانان فرستاد
وحبیب حسب الفرموده عثمان بدان صوب روی نهاد نخست بولایت ارمن در امد انجا را مفتوح ساخت آنگاه
بملک آذربیجان ومغان وشیروان شتافت وبعد از یکسال معزول شد ونوبت دیگر حکومت آن کشور بمغیره بن
شعبه رسید ودر اواخر ایام رقم عزل بر صفحه حال مغیره کشید واشعث بن قیس بفرمان عثمان بر مسند
حکومت شیروان قدم گذاشت تا اخر حیات عثمان در ولایت اران واذربیجان ومغان وشیروان رایت ایالت
برافراشت وچون در زمان خلافت خلفا دور گذشت واوان دولت بنو امیه ظاهر گشت همواره از طرف ملوک

ایشان حاکم آن دیار معزز بوده و چون کارکنان قضا نقش دولت آنگروه مکروه را از صفحه روزگار بردند و در ایام
ایمان اسلام را بکف خلفاء بنی عباس تسلیم نمودند در زمان ایشان عامل ارمنیه و اذربیجان و شیروان یکی
بوده و در اواخر دولت ایشان ملوک شیروان ظهور نمود تا آنکه خانان چنگیزیه در آن دیار اقتدار یافتند و
در ایام سلطنت شاه طهماسب بن شاه اسماعیل ملوک شیروان بر سبیل عدم شتافتند و در زمان سلطنت
سلطان محمد صفوی چندی دعوی رعیت داشتند و در سنه هزار و پانزده هجری شاه عباس ماضی بن سلطان
محمد آن مملکت را از میان ایشان مسترد نمود و بعد از انقراض دولت صفویه باز دیگر دو سه از ملک ذاکر شدند و نادرشاه
افشار جبرا و قهرا از ایشان انتزاع فرمود چون شوکت نادری در گذشت از آن زمان تا این اوان طریق ملوک
طوایف در شیروان شایع بود اکنون قریب پنج سال میشود که جمیع بلاد شیروان در تصرف دولت روسیه است
و کمال اقتدار دارند بالجمله حال در ملک شیروان طوایف مختلفه اند و غالبی ترک زبان و شجاع و دلیر و در تمامی
اعضا و صباحت پیکر دلپذیرند و اکثر مردمش حنفی مذهب و شافعی و دیگر شیعه امامیه اند و عیسوی نیز
بسیار و طایفه یهود بغایت بسیارند و از عشایر عرب و قبایل قزلباش و طایفه خان چوپانلو قریب نصد هزار
خانه وارند و در شجاعت و مردانگی چون رستم و اسفندیارند و در سخاوت و مروت ممتاز و در غریب نوازی
و فقیر نوازی با امتیاز اند حاصل دیوانی آن دیار در روزگار چنگیزیان هفتصد و سی و چهار تومان معمول بود
و بعد از انقراض دولت معمول ملوک شیروان هشتصد و پنج هزار تومان تحصیل می نمودند **ذکر شماخی** دار الملک
شیروان و در قدیم میان کوهستان بوده و شهر جدید آن را نادرشاه در زمین هموار و در چهار فرسخی شهر عتیق
بنا نمود و آنجا را آق سو می گویند و شهر قدیم را نوشیروان احداث فرمود طولش از جزایر خالدات مدک و عرضش
از خط استوا مه از اقلیم پنجم است شهر جدید نا گوار و هوایش ناسازگار و اکنون طایفه روسیه را شهر عتیق
آباد نموده اند و آق سو را خراب کرده اند و هوای شهر عتیق بغایت خوب و آبش مرغوب و خاکش حاصل خیز و مینی
طربانگیز باغاتش دلکشا و بساتینش بهجت افزا میوه اش ارزان و غلاتش فراوان و قریب دو هزار ارباب خانه شیعه
مذهب سه هزار ارباب اهل سنت و قریب هزار ارباب خانه یهود و ارامنه در اوست و نواحی معموره و قرای مشهوره
مضافات اوست و اکثر سکنه قرای آن ارامنه و اهل سنت و قلیلی شیعه مذهب اند و اغلب ایشان ارباب دولت
و اصحاب ثروت اند و قریب شش هزار خانه از قبایل قزلباش و قریب سی هزار خانه از ایل خان چوپانلو در آن دیار مسکن
دارند و مردمش عموما سفید رخسار و از متاع حسن و جمال بهره دارند و در غریب نوازی و مهمانداری همتا
ندارند و در جود و احسان و لطف و امتنان با امتیاز اند اما اکثر رند مشرب و در اکثر اوقات در عیش و طرب اند از قدیم
الزمان دار الملک شیروان بوده و مدت نهایی مدید ملوک شیروان آن ولایت را تختگاه نموده قاضی ناصر الدین

بیضاوی

بیضاوی در نظام التواریخ گفته که ملوک شیروان از نسل بهرام چوبین اند و قاضی احمد غفاری مولف جهان
آرا ایشان را از تخمه نوشیروان شمرده باری طریق احوال ایشان در جلد دویم ریاض السیاحه مسطور است و
ارباب حال و اصحاب کمال از آن دیار برخواسته اند من جمله حکیم خاقانی فاضل شاعر و فلکی شاعر ماهر و سید
ذو الفقار سخنور نادر و مولانا کمال الدین که از فضلاء زمان خود بوده و در زمان سلطان حسین بایقرا
در هرات مدتی بعضی مدارس بوده و ملا میرزا در زمان شاه سلیمان صفوی فاضلی کرانمایه و صاحب کتب
معتبره و تصانیف کثیره بوده و مولانا آخرین صاحب مثنوی هیکلی از آن دیار برخواسته اند و چون مسقط الراس
فقیر ابعد بیرات هذا الذکر انحال باز نمودن مناسب می نماید **ذکر احوال مسود دفتر بن سبیل مختصر** بر
ضمیر منیر ارباب عرفان پوشیده و پنهان نماند که فقیر در نیمه شعبان المعظم سنه هزار و صد و نود و چهار
در آن دیار از بیدای عدم بفضای وجود قدم نهادم و از عالم راحت و سرور بدار محنت و غرور افتادم و چون
بامر سبحانی از مراحل زندگانی پنج مرحله طی گشت بر وفق تقدیر بل بحکم حضرت قدیر والد حقیر با متعلقان
بصوب عراق عرب عزیمت نمود و در عتبه ابا عبد الله الحسین ع مجاورت اختیار نمود و فقیر مدت دوازده
سال در خدمت والد و سایر علما باستحصال علوم رسمیه و فنون ادبیه مشغول گردیدم بمقدار استعداد
فطرتی خوشه از خرمن افضال ارباب فضل و کمال چیده و از تلاطم امواج هموم روزگار آسوده و از غائله
عموم لیل و نهار غنوده با فراغت بال و استراحت احوال تحصیل می نمودم و در آن اوقات جمعی از فضلا مثل
آقا محمد باقر بهبهانی و میر سید علی مجتهد و میرزا مهدی شهرستانی و مولا عبد الصمد همدانی و سید مهدی
نجفی و شیخ جعفر نجفی و حاجی میرزا محمد اخباری و شیخ موسی بحرانی در کاظمین و سید محمد بحرینی و غیرهم
را ملاقات کردم چون از تحصیل بجز تعطیل اوقات حاصل نگشت و عمر گرانمایه بیهوده و عبث در گذشت
از عالم مبدا خبری و از جهان معاد اثری کردید و سنین عمر به هفده رسید لهذا در بحر حیرت افتاده و هم
در وادی جست و جوی بنهادم مفاد فرمان نبی در رجس من عرف نفسه فقد عرف ربه بفکر دقیق و اندیشه
تحقیق تامل نموده بخاطر رسید که نفس کیست و حقیقت آن چیست که شناختن آن بشناختن ایزد تعالی منوط
و معرفت حق جل و علا بمعرفت وی مربوط است گفتم طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة اگر چه بچین باید
رفت اطلبوا العلم ولو بالصین بضمیر آمد که دامن مطلوب دست نیاید مگر بر وفق وابتغوا الیه الوسیلة
بوسیله دانائی و چشم بر جمال شاهد مراد نیفتد الا بر طبق فاسئلوا اهل الذکر رهبت بینائی عزیزی گفت
استحصال مراد بجز از خدمت علما محال و العلماء ورثة الانبیاء شاهد مقال و علماء امتی کانبیاء بنی
اسرائیل موید حال است مجملا بجهت تاییدات اسباب و در مزید العلم من افواه الرجال در باب جون

این سخن شنیدم لاجرم بیشتر از پیش بخدمت علماء صورت بینان و ظاهر جویان که از عالم معنی بیخبر بودند
و انکار طریق باطن می‌نمودند تردد نمودم و بحکم الغریق یتشبث بکل حشیش هر کجا هی توسل می‌جستم
و جد و جهد بسیار کرده مراسم تفحص و تجسس بجا آوردم بجز حیرت نیفزود و بغیر از شبهه روی ننمود دیگر
حرص و حب دنیا و طول امل و قلت عمل و کثرت میل باسباب و تجمل دنیا چیزی مشاهده نشد و چون
بعاقبت نظر کردم دیدم که هر فرقه باعتقاد خود اعتماد کرده و امضای شهوات طبع خویش مقصود ساخته اند
و موافق مطلوب خود دلیلی احداث نموده اند و بر وفق گمان خود مصرع نشان بیجهند از منزل خویش
ان الظن لا یغنی من الحق شیئا و هر طایفه بر ظنون خویش گرفتار آمده بیقین پنداشته اند و هر قومی دل
بوعده و خیال داده چون نظر بجان نگاه داشته اند لیس الخبر کالمعاینه در این اثنا توفیق سبحانی رفیق این
سرگشته حیران شده در همان دیار بخدمت علماء ربانی سید معصوم علیشاه دکنی و نور علیشاه اصفهانی
و بعضی از مشایخ آن سلسله قدس الله اسرارهم رسیدم ارادت جناب نور علیشاه طیب الله ثراه اختیار کردیم
بنا بر انقلاب حال بل امر حضرت لا یزال بدار السلام بغداد شتافته ملازمت آنجناب را کرده بعد از چندی
در یافتم آنگاه عازم عراق عجم گشته و بر اکثر بلاد آن دیار گذشته آن محمد علی محمد رضا در بلده کرمانشاهان
دیدم و بخدمت جناب مجذوب علیشاه قدس سره و کوثر علیشاه در همدان رسیدم و جمعی کثیر از علماء عرب و
عراق ملاقات روی نمود از آنجمله میرزا ابو القاسم قمی و ملا احمد نراقی و حاجی ابراهیم کرباسی اصفهانی و
ملا مصطفی تویسرکانی و ملا علی نوری و سید محمد تقی قزوینی و غیرهم بودند بعد از گردش آن دیار بجانب
گیلان در آمدم از قلت یاران و کثرت باران تنگ آمده بر آمدم و چندگاه در بلاد شیروان و مغان و طالش و
آذربیجان سیاحت کرده و لوازم مجالست و معاشرت با هر جماعت بجای آوردم از آنجمله ملا نظر علی را در سلماس
و میرزا اسد الله و الحاج محمد باقر مجتهد را در بادکوبه و آقا محمد ابراهیم را در خوی و میرزا ابو القاسم را در تبریز
ملاقات نمودم چون مقدر بود که هیچ سفر دور نماید و طریق بلاد بعیده بپیماید لهذا در سنه هزار و دویست و
پانزده بعد از آنکه در ملک طهران بخدمت جناب مظفر علیشاه کرمانی و جناب معطر علیشاه و رونق علیشاه
و درویش عباس قدس الله اسرارهم مشرف شدم بقصد ملاقات ملا زین العابدین شیروانی بکشور خراسان
افتادم اگرچه آنجناب مرحوم شده بود اما بخدمت حاجی محمد الله جمعی از اکابر دین و علماء اهل یقین رسیدم از آنجمله میرزا
مهدی و سید محمد الملقب بسید کوچک و الحاج ابو محمد در مشهد مقدس و الحاج محمد امین در نیشابور و ملاقات
ایشان روزی گشت بعد از مراسم زیارت سلطان الاولیا و سایر مشایخ بملک هرات رفتم و چندی توقف و
صوفی اسلام را ملاقات نمودم آنگاه عزیمت ولایت زابل کرده بنا بر حکم ازلی چندگاه در آن دیار بوده و طریق

مخالطت با اکابر و اعاظم آن کشور جسته بعد از گردش و سیاحت آن دیار کابل شتافته ملازمت معزز دید کاشغری
شاه قدس سره العزیز را در یافتم و مدت مدید در خدمت آنحضرت بوده ملازمتش مینمودم و در سنه هزار و دویست و
شانزده در بلده ختا وفات آنجناب اجابت کرد و بدین سبب تلاطم غموم و تراکم هموم بر ضمیر هجوم آورده باقلیم
هندوستان عزیمت نموده ممالک پنجاب و دهلی و بعضی آباد و بنگاله و گجرات و دکن در آمدم با فرقه سهراجی و مالکان
و دهیم و تاج و زمره نواب همنشین شدم و ابواب موافقت و مرافقت بروی هر فرقه گشوده با جماعت جوکیان و
سناسیان و بیراگیان مصاحبت نمودم و با تاتک شاهیان و بت پرستان و زند شتیان مجالست کرده و از فرقه
جلالیان و مداریان و فقیر نیان طریق معاشرت بجای آوردم و با زمره دهریان و حلولیان و مباحیان راه اتحاد
سپرده و با جماعت راجان و راجکان و برهمنان و دیگر ارباب او چند بسر بردم و مدتی مدید در آن بلاد ساکن
آنگاه بجزایر هندوستان و سرحدات و ماچین رفته بسیاری از عجایب روزگار و غرایب بحار دیدم و از تلاطم امواج
دریا هاوش اکثر امواج با تجار خست سپهات کشیدم عاقبت الامر بولایت سند آمدم از راه ملتان و کوهستان
بخطه کشمیر رسیدم در اثنای راه کوهستان سخت و جبال بلند رخت مشاهده شد و مسالک بسیار صعب نظر
آمد و مدتی با قوم قلندران و پیر پیران در سیاه پوشان پوسته و چندگاه با طایفه بینوایان و خاکساران
و با ملوک و اهل سلوک آن دیار مجالست نموده بعد از سیر و تفرج آن دیار از راه مظفر آباد و کابل بولایت طخارستان
و توران و ترکستان و جبال بدخشان افتاده و صحبت نقشبندیان و چشتیان و سعید ماکان دل داده و با
گروه اسمعیلیان و ختائیان و مانویان صحبت داشته و با زمره مزدکیان و خرمیان مراسم مجالست بجا آوردم
بالاخره از راه خراسان و عراق بملک فارس آمدم بنا بر تقدیر بهم شود چند در آن دیار ساکن شدم معارف و مشایخ
آن دیار را دیدم و صحبت جمعی از صغیر و کبیر رسیدم از طریق ذهبیان و نوربخشیان و سایر سلسله‌ها و واقف
گردیدم آنگاه هوای حجاز و یثرب کرده از راه دارالسلطنه بغداد عمان و حضرموت آمدم و بنادر یمن و بر حبش را مشاهده
شد و صحبت با امینان و زیدیان و ابتریان شنیدم آنگاه علم سیاحت حجاز افراشته بعد از مناسک حج و
عمره با طایفه وهابیان و صاحبان مذاهب اربعه طرح صحبت انداخته در یثرب زیارت حضرت خیر الانام
و ائمه بقیع علیهم السلام در یافته و بعد باقلیم صعید و مصر رفته و از درویشان قبطیان و ملحدان عبرت گرفته و
بسیاری از دانایان و دانشمندان آن دیار دیدم و بخدمت اکابر و اعاظم و مشایخ ایشان رسیدم بعد از آن
از راه دریا بملک شام رسیدم و بارض مقدس آمدم در زیارت قبور انبیاء و مرسلین و اوصیا و اولیاء دین مشرف
گردیدم در مسجد اقصی دوگانه چند بجا آورده آنگاه بطور رفته و بحر و بیابان بدید نگاه کار ساز بسیار نمود
بعد بدمشق آمدم و هر جائی بزرگی بود ملاقات کرده و گروه امویان و شیطان پرستان و جریان و قدریان

و سامریان و یهودان و رهبانان همدم شده مدتی گردش اکثر بلاد شام و ارمنیه صغری و اناطولی و قرامان و
یونان و قسطنطنیه و ایلی و مغرب زمین و جزایر بحر اخضر و روم ایلی درآمدم با ارباب سلوک و طایفه
ملوک همنشین گشته با فرقه نقشبندیان و رفاعیان و عشاقیان و همزویان معاشرت نموده و با زمره نصیریان
و صافیان و مولویان و خلوتیان و فراموشیان طریق معاشرت پیموده و با گروه فرنگان و گرجیان و ارامنه
و یزیدیان مجالست کردم بعد از سیاحت ممالک اناطولی و دیار بکر و ارمنیه اکبر و آذربیجان بدار الملک طهران
وارد شدم در سنه هزار و دویست و بیست و نه هجری بشرف خدمت حسینعلی شاه قدس الله سره العزیز و
دیگر باره بخدمت مجذوبعلی شاه قدس سره مشرف گشتم در آن ولایت جمعی بجهت داعی مجلس آراسته بودند و جمعی
از اهل فساد عداوت فقیر بخواستند بجهت شرعی و عقلی در مزاج پادشاه را متغیر ساختند و شهریار نیکوروش
احضارم نموده استعلام نمود که بودم و شیئی فقیر عرض کرد که اگر خدا خواهد بعد از مکالمه بیان فرمود که در مملکت
ما همه طوایف آسوده و در مهد فراغت غنوده الا مگر فرقه درویشان که ایشان مطرود و مطعون و از
دایره اعتبار بیرون اند صلاح احوال و مصلحت این است که از زمره مشایخ و عرفا تبرا جوئی و به ایشان سب و لعن
گوئی و از ایشان دوری نمائی تا در مملکت ما بیاسائی فقیر معروض داشت که طریقه عرفا را حق میدانم و از مخلصین
ائمه معصومین ایشان را می‌شناسم و بی‌جهت شرعی با ایشان چگونه لعن توان نمود و بی مستمسک شرعی زبان
بر طعن ایشان چون توان گشود بلی لعنت خدای و نفرین رسول بر کسانی باد که خلاف شریعت مصطفوی و طریقت
مرتضوی اقدام مینماید شهریار ایران فرمود باید اشخاص معین و معرفی نمائی مخصوص لعن نمائی و طریق تبری ایشان
بیانی فقیر هر چند معاذیر دلپذیر آورد و حسن ایراد نه پسندید و دلایل شرعی و عقلی تقریر کرد بجائی نرسید
لاجرم عذر فقیر را خواسته اخراج بلد فرمود فصبر جمیل والله المستعان فقیر از ملک ری بیرون آمد چون این
خبر در بلاد ایران شیوع یافته بود و مضمون الناس علی دین ملوکهم بمعرض بروز رسیده مردم آن دیار ابا
و انکار نمودند حتی اشخاصی که بر ایشان گمان دیانت و صلاحیت بود اذیت کردند اهل الارض متفقین علی عداوت
بودند و بعد از چندگاه بکرمان رفتم در آن دیار بصحبت جمعی از عرفا و ارباب صدق و صفا رسیدم و بزیارت
قطب العرفا شاه نعمت الله ولی موفق گردیدم حاکم کرمان ابراهیم خان سخت مردی ستمگر بود و در شیوه
ظلم گوی مسابقت از ستمگران میربود و بجهت فقیر ستمی فاحش کرده آزرده ساخت و فقیر لوای عزیمت بصوب
شیراز افراخت تا آنکه در سنه هزار و دویست و سی و شش هجری تأهل اختیار نمود و چون مدتی در آن بگذشت
جاهلان عالم‌نما و عالمان جهالت پیرا بجهت پریشان دلی جمعیت ساختند و حاجی محمد حسن و ملا
معاند و ملا احمد بوذری بدبیس و شیخ موسی اخباری بحجت میرزا هادی بسفاهت و جمعی دیگر از اهل مجان

بی‌جهت شرعی فتواها پرداختند چون مفید نبود لاجرم اجماع ایشان صورت نمود نظم تا قلم بر دست غدار
بود لاجرم منصور بر داری بود مزاج فرمانفرما را متغیر گردانیدند و در این زبان سود خویش میدیدند
و طرد فقیر را خواستند و بدین خیال منقصت جمال حال خود را آراستند الحق این ستم فاحش را زکی خان [illegible]
نمود و فرمانفرما را هیچگونه تقصیر نبود و بالذات والی فارس را میل آزردن عموم ناس نیست مکیف طایفه
درویشان و گوشه‌نشینان از فقیر تا جادارند. کرمان بشهر یزد آمدم و از آنجا باصفهان وارد شدم و چون آن
زمان نوبت فقیر قریب بنجاه رسیده در گذشت منتقم حقیقی لشکر و یاران ایشان بکمات و در مدت اندک هشت هزار
کس بدار الجزا شتافتند از بهای ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم فقیر از استماع این خبر شیراز
رفته عیال را برداشته بقصبه قومشه آوردم و مدت بیست ماه در آنجا با اختلال احوال گذران کردم تا آنکه
قاسم خان ولد سلیمان خان بر وفق طینت خویش عمل نموده طرد فقیر را درخواست و فرمانفرمای مرحوم و بجلیف
عیب شیراز فرموده جزاه الله خیرا بعد از چندی باردیگر اشقیا دیو سیرت هجوم آورده در اخراج داعی فتواها
دادند و الحق طرح بنیاد ظلم و ستم نهادند فقیر هر چند سعی نمود و پیغام فرستاد که مجلسی منعقد شود فقیر را
احضار نموده بطریق شرع شریف و عقل سلیم حجت فقیر را ثابت کنند احدی قبول نکرده انکار اصرار نموده رحمی
بر فقیر نیاوردند بمرتبه فقیر را مستاصل نمود که از شش جهت طریق چاره مسدود شد و مضمون آیه کریمه أین المفر ففرّوا إلی الله
بجز لطف خود جل و علا جای فرار نماند نظم خلق را با تو بد و بدخو کنند تا ترا ناچار رو آنسو کنند بمضمون امّن
یجیب المضطر اذا دعاه و بحکم ادعونی استجب لکم و بامر ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها گفتم ربّ انی
مغلوب فانتصر الهی تو بناهی بحق اهل بیت مظلوم بجاکرست و بحق خاندان رسول بحرمت تو سزای ایشان
بده و جزای اعمالشان در کنارشان بنه این گونه عجز و نیاز بدرگاه خداوندگار بنده نواز کرده مضمون آیه
کریمه اصبروا و صابروا و رابطوا فاتقوا الله لعلکم تفلحون صبر بجد باری و پرهیزکاری از درگاه حضرت
باری مسئلت کرد و آیه کریمه یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید بر زبان رانده حواله بتقدیر الهی نمود مقارن
انحال در بیست و هفتم شوال المکرم یوم جمعه قریب بطلوع آفتاب سنه هزار و دویست و سی و نه هجری مضمون
و زلزلوا زلزالا شدیدا زلزله شدیده روی نمود بمرتبه که گویا نمونه از روز محشر بود و جمیع عمارات عالیه
روی بخرابی نهاد و اکثر خانها صورت عالیها سافلها گرفت و چند هزار کس سایه نشین دیوار عدم شدند و
قریب بسه کرور بعضی به مالی رسید و هیچ خلق شیراز آواره گردیدند و در اکثر بلاد ایران بل عربستان [illegible]
منتشر گشتند و بعد از انقضاء چهل روز یا کم و بیش میان مردم مرض موت افتاد و در عرض دو سه ماه قریب بیست
هزار کس بدار الجزا خرامیدند و با وجود این همه صدمات و بلاها اهالی دربی تنبیه نگردیدند و بظلم و جور

ودر دمشق و محزون مصر بودند و فقیر نیز در آن اثناء مریض گشت و شدت مرض بحدی رسید که احباب از حیات این
ضعیف مرفوع الطمع شدند و اسباب موت حاضر نمودند و با وجود این حال و کثرت اختلال سرحلقه اهل ضلال
یعنی زکی خان وخامت مآل رقعه نوشته مضمون آنکه باید همین دم از شهر بیرون روی والا بر قتل خود متیقن شوی
از این خبر در بحر حیرت افتاده ناچار از شهر بیرون رفته در خارج قلعه در صحرا منزل گرفته که شاید چند روز دیگر قوت و
توانائی بهم رسیده حرکت و غارت فقیر را فخر الفجار که خبر التاجر الفاجر برادر صادق آمده مضمون مصرع بر عکس نهند
نام زنگی کافور: حاجی صادق کذب بنیاد حیله شرعیه ضبط نموده الا لعنة الله علی الکاذبین در باره چون
درست کرده اید مع هذا آن وخیم الحال و سقیم المآل خود را از جمله عدول مؤمنین میداند و نیکو بکرمن [illegible]
ستم نموده ام و عیال فقیر نیز بیمار گشته از اهوال اثقال طفلی سقط کرده و در خانه یکی از آشنایان منزل کردند فقیر با
هزاران زحمت و رنج راه کرمان و عراق پیش گرفت و بعضی از بندگان خدای محبت نموده نقد و جنس و درست خرجی حاصل کرده
و عیال خویش را بر داشته از راه دریا عازم زیارت شد بنابر آنکه ابراهیم خان حاکم کرمان و قاسم خان نیز دشمنی او را با ارباب
سعایت نموده بودند لاجرم حکم شاهی باحضار فقیر صادر شده و دو نفر محصل آمده فقیر را از نیم فرسخی بندر بوشهر برگرداند
و در اثناء راه از خوف و بیم عیال و اطفال مریض گشته آزار دنیا کشیدند بالاخره فرمانفرمای فارس شهزاده ایران را از کار
اذیت فقیر در گذرانیدند دیگر باره باز حسب هر اسباب سفر فراهم آورده عزیمت زیارت شهید مظلوم نمود و چون بعضی
بمشهد رسید قاسم خان قاجار غدار ستمکاری کرده ما بری و ما یحتاج فقیر را در حیطه ضبط آورد و عیال و اطفال
و چند کس از دوستان که همراه بودند همگی را اسیر و دستگیر کرد و مدت سه ماه روزگار آن مرکز دایره اشرار انواع
اذیت و آزار نمود و عاقبت فرمانفرما محمد صادق را ارسال فرموده و آن مظهر ابن سعد و ابن زیاد عیال را رخصت
داد و عیال همراه خال خود بشیراز مراجعت نمود و فقیر در آن هنگام بموجب الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین فرار
و در خطه کاشان بمرض تب ربع گرفتار بود بهمان حال بمحلات آمده مظهر لطف و احسان حسینعلی شاه ابن شاه خلیل الله
سلمه الله وابقاه در استعلاج فقیر کوشیده و اسباب سفر مهیا و آماده کرده امید در عین برف و باران از راه
بروجرد و شوشتر و بهبهان بطریق خفا مهیب بشیراز آمده اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری است
مدت یکسال و ماه میشود که در شیراز بطریق خفا در گوشه انزوا منزل دارم و لطف غیبی و عنایت لاریبی را انتظار دارم
مصرع مردی از غیب برون آید و کاری بکند و اشخاصی که مصدر فساد بودند و جور و عنادی نمودند اکثر اهل
یکسر ایشان طریق عدم پیمودند و قریب دو ماه میشود که نوبیان بظلمت مذلت و خواری متواری شد و زکی
خان شقاوت بنیان و متابعان او از لطف الهی و کرم حضرت رسالت پناهی و از باطن جناب ولایت مآبی بکیفر کردار
خویش گرفتار گشته منکوب و مخذول شدند نظم دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کای نور چشم من بجز از

کشته ندروی

کشته ندروی ودود نان رجال و اطفال ابتذل بتبدل ابتذالا شده است و جمیع طایفه نوری بدرجه ذلیل
و بی اعتبار گشتند که اگر یهودی را کسی قصد آزار نماید یهودی قسم میخورد که من نوری نیستم و رباعی نیز در السنه
و افواه خلق دایر است که مصرع اخیر آن این است مصرع بدتر ز یهود کیست نوری نوری فقطع دابر القوم الذین
ظلموا والحمد لله رب العالمین فقیر معروض میدارد که شاید بعضی از آن زحمات و بلیات جهت رفع نقص و تزکیه
اخلاق فقیر بوده باشد و آن بلاها بر این ضعیف از حضرت حق تعالی محض عطا بوده و اگرچه بلا نموده باشد چنانکه
مرویست که البلاء موکل علی الانبیاء والاولیاء ثم الامثل فالامثل و نیز خبر لا یخلو المؤمن من قلة او ذلة او علة
الحمد لله والمنة هر سه در این ضعیف موجود است امید آنکه حضرت کریم و لطف خدای قدیم است که باعث درجات
گردد و مضمون من تشبه بقوم فهو منهم شامل حال شود و اخبار فضایل [illegible] بابتلاء اهل ایمان
سبکند غرض آنکه مدت سی سال در اقالیم سبعه گردیده و زحمات گوناگون و مشقات از حد افزون کشیدم با اولیاء هر
مذهب و فقراء هر ملت و علماء هر فرقه و عقلاء هر زمره و عظماء هر ولایت و فهماء هر کشور مجالست نمودم و در هر طریقی
صاحب تحقیقی و در هر دینی صاحب یقینی و هر مکانی اهل ایمانی و هر خانقاهی دل آگاهی و هر اقلیمی حکیمی و هر دیاری
شهریاری بود طریق مصاحبت پیمودم هر کسی را بچیزی مفتون و هر شخصی را بخیالی مرهون مشاهده کردم عالم بعلم خود دربند
و حکیم بحکمت خود خورسند عاقل [illegible] بخود مغرور و جاهل بکردار خود مسرور و عابد بعبادت خود پابست و زاهد
بزهد خود سرمست سلطان بسلطنت خود دربند و گدا بمسکنت خود درمانده هر یکی بهوائی دل داده و در پی عشقی افتاده
همانا ندیدم سرابی بی آب بود و نمودی بی وجود نه مرکزش اعتباری و نه ریاستش را مداری در شهر دمشق دهری مصر و در طبرستان
دهری مستور لاجرم از این گیر و دار رسته و رشته تعلقات گسسته مضمون مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب
فیها نجی ومن تخلف عنها غرق در سفینه اعتقاد اهل بیت نشسته و بحکم واعتصموا بحبل الله اعتصام بحبل المتین
خاندان رسالت کرده مدتی است که شریعت نبوی و طریقت مرتضوی و مذهب جعفری دارم و نقش اخلاص سلسله علیه
نعمت اللهیه را بر لوح جان و دل [illegible] سلطان العرفا و برهان الاتقیاء و ملاذ العارفین و ملجأ الطالبین قطب الاقطاب
والخلیفه بالاستحقاق مجذوب علیشاه قدس سره العزیز ثم مرید و بندگی آنحضرت و ملازمت آن درگاه را بخواجگی عالم
و سلطانی بنی آدم برگزیدم و چون سخن باین سلسله علیه نعمت اللهیه رسید و زمام مقصد بر [illegible] کامل
و هادی عارفانه کشید لطف را بیان سلسله علیه مناسب آمد بدانکه فقیر حقیر زین العابدین الملقب بمستعلی مرید حضرت
مجذوب علیشاه همدانی است و آنحضرت مرید حسین علیشاه اصفهانی و آنحضرت مرید نور علیشاه اصفهانی و آنحضرت
مرید سید معصوم علیشاه دکنی و آنحضرت مرید شاه علیرضا دکنی و آنحضرت مرید شاه شمس الدین الحسینی الثانی
و آنحضرت مرید میرشاه کمال الدین الحسینی الثانی و آنحضرت مرید میرشاه شمس الدین محمد الحسینی الثانی و آنحضرت مرید

حبیب الدین محب الله الثانی و آنحضرت مرید میر شاه شمس الدین محمد الحسینی و آنحضرت مرید میر شاه برهان الدین
خلیل الله الحسینی الثانی و آنحضرت مرید میر شاه کمال الدین عطیة الله الحسینی و آنحضرت مرید میر شاه حبیب الله
محب الله الحسینی و آنحضرت مرید میر شاه برهان الدین خلیل الله الحسینی و آنحضرت مرید شاه نعمة الله ولی
و آنحضرت مرید شیخ عبدالله یافعی و آنحضرت مرید شیخ سعید و آنحضرت مرید شیخ ابی مدین و آنحضرت مرید شیخ ابو
مسعود اندلسی و آنحضرت مرید شیخ ابوالبرکات و آنحضرت مرید شیخ ابوالفضل بغدادی و آنحضرت مرید شیخ احمد غزالی
الطوسی و آنحضرت مرید شیخ ابوبکر نساج الطوسی و آنحضرت مرید شیخ ابوالقاسم کورکانی و آنحضرت مرید ابوعثمان مغربی
و آنحضرت مرید ابوعلی کاتب و آنحضرت مرید ابوعلی رودباری و آنحضرت مرید شیخ جنید بغدادی و آنحضرت مرید شیخ
سری سقطی و آنحضرت مرید شیخ معروف کرخی و آنحضرت مرید و دربان حضرت علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیة
والثنا نظم یا الهی حق شاه دین رضا کز بجش ازما گناه ما مستحق جوابا عطا آن امام حق یا با کرام آن همام
کن رها ما را بکل از دام کن بود ما از بود خود جدا کن تا تو ما را سمیع باشی و بصیر تا تو ما را فکر باشی و نظر مانی ما را
نمایی بنام تا توما فی جاودانه والسلام ذکر شکی از بلاد شیروان و در دامن جبال داغستان است اکثر مردمش حنفی
مذهب و قلیلی شیعه امامیه اند و عموماً غریب نواز و مهمان دوست باشند و خالی از شجاعت و مروت نباشند ذکر شوشه
از او قراداغ میخوانند از مضافات آذربیجان و از بلاد اران است از اقلیم پنجم و آب و هوایش بغایت خرم و جای نسبتاً محکم است
و گرفتن آن بطریق غلبه و قهر خارج از حیز قوت آدم است و اکثر خلقش شیعه مذهب و دیگر نصاری اند و قدیم در تصرف
اهل اسلام بود و اکنون قریب بیست سال میشود که روسیه بطریق حیله و مکر ضبط نموده اند و شهریار کشور گیر آقا
محمد خان قاجار در آنجا کشته گشت ذکر شابران از بلاد شیروان قصبه ایست خرم میان هوایش بگرمی مایل و آبش
معتدل و بر بخش فراوان و فواکهش ارزان است ذکر شکاک نام طایفه ایست از طوایف کرد و در بلاد ارمن و در نزدیک
بلاد آذربیجان و ده هزار خانه میشوند همگی شافعی مذهب و قلیلی حنفی و گروه شکاک قوی شکاک و بیباک اند
ذکر شاهرود قصبه ایست در پنج فرسخی بسطام و منضل بجبل است جای خوش و هوای دلکش دارد و باغات فراوان
در او است و مردمش همگی شیعه مذهب و خالی از مروت نباشند ذکر شمیران بلوکی است از طهران و در سمت شمال
آن واقع است و در دامن کوه البرز و سمت شمالش گرفته و سایر اطرافش ... و محتوی است بر بیست پاره قریه معموره
و در همه آن باغات دلگشا و جاهای فرح فزا دارد و آب و هوای آنجا بغایت بهجت افزا است و در موسم تابستان ارباب
دولت طهران در آن مکان رفته سکونت میکنند و اکثر فواکه سردسیری ممتاز علی الخصوص توت آنجا بامیان است
چنانکه در جای دیگر دیده نشد ذکر شقاقی نام طایفه ایست از طوایف قزلباش محل ایشان نواحی تبریز و سراب است
و همگی قلندر و شیعه مذهب اند ذکر شاهسون نام طایفه ایست که در زمان شاه عباس ظهور یافت و آن چنان

بود که جمعی از جماعت علمی بخراسان قزلباشیه بر شاه عباس خروج کرده پای جرئت پیش نهادند شاه عباس فرمود
شاهسون کلس یعنی شاه دوست بیاید از هر طرف هر آمده طاغیان پادشاه را شکست دادند و پادشاه ایشانرا
شاهسون نام نهاد اکنون در میان آن طایفه طوایف مختلفه میباشند ذکر شیراز شهری است مشهور و در
افواه والسنه مذکور از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات کط لو و عرضش از خط استوا مح لح و در زمین هموار
و سمت شمالش فی الجمله کوه و سایر اطرافش واسع است بروایتی طهمورث دیوبند ساخته و بقولی فارس بن ماسور بن
سام پرداخته بعضی گویند شیراز نام یکی از شاهزادگان ملوک پیشدادی بنا نموده باسم خویش موسوم کرده و چون بمرور ایام
روی بخرابی آورد یوسف بن محمد ثقفی برادر حجاج ظالم و بقولی عم زاده اش محمد بن قاسم بطالع سنبله در سنه چهار
و هفتاد هجری باز آنرا بنا نمود و در زمان عضدالدوله بن رکن الدوله بغایت معمور بود چنانکه طرف قبلی آن قصبه ای بنا
داده اسم آنرا فنا خسرو گرد نهاد گویند که آن قصبه بمرتبه ای معمور بود که حقوق دیوانی آن بیست هزار دینار بوده اکنون
اثری از آن نیست و صمصام الدوله بن عضد الدوله دور شیراز را بارو کشید و بمرور دهور منهدم گردید و شرف
الدین محمود انجو بتجدید حصار آن نمود و باز دیگر خراب شد و شاه شجاع بن محمد بن مظفر آن را تعمیر کرد و آن نیز ویران
گشت و کریم خان زند قلعه محکم و برج مستحکم ساخت و آقا محمد خان شهر را ویران انداخت و حسینقلی خان برادرش
شهر را بزمان حصاری بر آن کشید و زلزله آن را منهدم ساخت اکنون با دیوار نیست و الحال که سنه هزار و دویست و سی و دو
هجری است مشتمل است بر قریب چهار پنج هزار خانه و شش دروازه و سه محله کوچه هایش تنگ و اکثر معوج و میر خانه های
قریب در یک خانه واقع و در زمستان کوچه های آنجا بغایت کثیف و چرکین و در تابستان گرم و متعفن و مردم متمیز را
در کوچه ها دشوار بل متعذر و خانهای آنشهر بغایت محقر و بازارها با آنها استیاز با اسلوب و کریم خان چهارسوی
و حمامی و دیگر قریب چهارسوی ساخته بغایت خوب فی الواقع از عمارات کریم خان از آنشهر وضع شود شهری کهنه
قصبه ماند آبش از قنات دیگر بدان شهر کم و بهترین قنواتش قنات رکن الدوله که مشهور برکن آباد است
و هوایش باعتدال قریب و بگرمی مایل و اکثر اوقات روی بازارش و نباحین خالی نیست و بیرون آنشهر بغایت
دلگشا علی الخصوص هنگام بهار گردش گلش مصر و قندهارا است و باغات دلگشا از هر طرف نسبتا سیما باغ
دلنشین نظر نما که میان جعفرآباد و مصلی واقع و باغ فرح که مشهور بهفت چنار است و باغ جهان نما که کریم خان احداث نموده
و تکایای جمیله است مانند حافظیه و هفت تن و چهل تن و باباکوهی و سعدی و شاه داعی اکثر میوه هایش بر کمی
و گرمسیری فراوان و اکثر اوقات غلاتش ارزان است و مردمش عموماً شیعه مذهب و قریب پانصد خانه یهودی و
عیسوی و قلیل حنفی مذهب و قریب پانصد خانه علی اللهی اند و اکثر ایشان ضعیف و لاغر اندام و گندم گون و زود فهم اند
ملک و طوب یاد دخو و سخاوی کم غیرت و کم حمیت و سست عزم و کاهل اند دلیل بر این آنکه پادشاهی ذیجاه هرگز از اینجا

واقع

خروج نموده وهمیشه بعیش وطرب مایل بوده اند در مدح وذم اهالی آن دیار دانایان روزگار دست آکشته اند اشهر
ایشان شیخ مصلح الدین سعدی وخواجه حافظ است بنا برحب وطن یا مصلحت دیگر یا آنکه در آن ایام حقیقت
داشته تعریف وتوصیف آن بلده را فرموده اند وطول وبسط مدح آنجا را نموده اند اما حمد الله مستوفی مولف
نزهة القلوب که در حدود سنه هفتصد وسی هجری بوده در کتاب خود تقریر نموده که شیراز از سابق برین برج الاولیا
بوده اکنون بسبب بی انصافی پیشوایان وطمع ایشان مسکن اشقیا است وصاحب زینة المجالس سه سال
قبل از این گفته که بازاریان شیراز بغایت اوباش وقلاش وبشرب مدام مشغول اند واز میوها انگور منقای خوب
دارد لیکن خوبان آن بلده بازاریان آنجا را بر عشوه انتهی کلامه وشیخ سعدی وخواجه حافظ قدس الله سرهما
با وجود حب وطن گاهی زبان بمذمت اهالی آن دیار گشوده است چنانکه شیخ فرموده نظم دلم از صحبت شیراز بکلی
بگرفت ¤ وقت آنست که پرسی خبر از بغدادم ¤ سعدیا حب وطن گرچه حدیثیست صحیح ¤ نتوان مرد بسختی که من اینجا
زادم ¤ وخواجه فرموده شعر آب وهوای فارس عجب سفله پرور است ¤ کو همرهی که خیمه از این خاک برکنم ¤ جای دیگر
گفته غزل گوئی سخن دانی نمیورزند در شیراز ¤ بیا حافظ که تا خود را بملکی دیگر اندازیم ¤ ومیر جمالی اردستانی که
یکی از عرفای بنام آفاق است وی شکایت بسیار از اهل آن دیار نموده است مختصر گوید که حقیقتا که مردم شیراز سه
فرقه اند اول فرقه اشراف وبزرگان اند واین گروه مکروه خارج از حیز شمار اند دوم جماعتی اند که فی الجمله هوشی دارند
وتمیز حسن وقبح اشیا میدهند اما بسبب حب جاه ومیل بزخارف دنیا بخباثت باطن وسوء اخلاق گرفتار و
مردمان ضعیف النفس ومتملق وبنده شهوات اند وعزت خویش را در دولت دیگران دانند وبسبب حب
مال وجاه دشمن درویشان وعدو ایشان اند این طایفه بسیار اند سیم جماعتی اند که بقدامت خاندان وعظمت شان
معروف وبکرامت نفس وطهارت ذیل وسخاوت طبع وصفوت ضمیر موصوف اند وبفضایل انسانی وکمالات نفسانی
آراسته واز خصایل نکوهیده وافعال ناپسندیده پیراسته اند واین جماعت در غایت قلت وساکن کنج عزلت وگرفتار
ضیق معیشت اند از جمله جوامع آن دیار جامع جدید است وعمارت بناهای ملوک اتابکان وبغایت دلکشا واقع
شده است ودیگر جامع عتیق است که عمرو بن لیث صفاری ساخته وملوک دیگر در تعمیر آن اهتمام نموده اند ودر [illegible]
شیراز آورده اند که آن جامع سیمای قرب بعرابش از اولیاء الله خالی نیست شاید سابق برین چنین بوده اکنون خالی
از اشقیا نیست چنانکه قبل از این بسبب کثرت علماء آنجا را دار العلم مینوشتند الحال بعلت غلبه وازدحام جهلا
وسفها اگر دار الجهل بنویسند انسب واولی خواهد بود اینکه من غایب وتو حاضر وو بین تا شود بر تو یقین
این گردش ایام وانقلاب روزگار عجب تقاضائی دارد وطرفه اقتضائی میکند اوضاع عالم واحوال طوایف امم را
منقلب میگرداند وقواعد اقلیم را تغییر میدهد ورسوم بلاد را تبدیل میکند ودریا را صحرا وکوه وجنگل مینماید

ودین و

ودین وآیین را میگرداند وخاندان فضل وکمال وجاه وجلال را بدرجه ناداری وپریشانی میرساند ودودمان
اخیار وابرار را خوار وبی اعتبار وتیره روزگار میسازد وفرقه اراذل ودونان را در آغوش دولت وعزت می
نوازد از سوانح روزگار وگردش لیل ونهار از اینگونه بسیار شده ومیشود وخواهد شد نظم ای دل بیا که
تا به پناه خدا رویم ¤ مزار فیض آثار حضرت سید میر احمد بن الامام الهمام موسی الکاظم وبقعه درویش سید میر محمد
مشهور بشاه چراغ
در میان شهر واقع جای خوب ومحل فیض است ومزار فیض مدار سید علاء الدین حسین وسید عبد الله وسید
ابرهیم وشیخ روزبهان وشیخ عبد الله حنیف وشیخ محمد نوربخش وسید حاجی غریب میان شهر آسوده اند وسید
میر حمزه خارج دروازه اصفهان مدفون شده وشیخ علی مشهور بباکوهی سمت شمال شهر مسافت یک میل دور در
میان کوه آسوده است وشیخ ابو الوفا طرف غرب اند در واده شاه قریب هزار ارکام مدفون است وقبر شمس الدین
حافظ جانب شمال شهر قریب باغ جهان نما واقع است وهفت تن نیز همان جانب اتفاق افتاده ومزار شیخ سعدی
سمت مشرق شهر مسافت نیم فرسخ در دو قریب باغ دلکشا است وتربت شیخ ابو زرعه اردبیلی پشت قلعه سمت مشرق
است وشاه داعی جانب جنوب خارج دروازه سلم مدفون است وامثال هم از بزرگان دین در آن سرزمین بسیار
آسوده اند مورخان در کتب خود بیان نموده اند که در شیراز قریب پانصد بقعه وزاویه وخانقاه وباب البر بوده
اکنون که سنه هزار ودویست وچهل ودو هجریست یازده یکی وبقعه باقی من جمله هفت بقعه را آبادان
رو بویرانی است از آنجمله یکی هفت وهفتاد تکیه که الحق در رعنایی انداز آن نظیر ندارد وکریم خان ساخته ودیگر آنکه
اهل شیراز بعجایب بنحوی اند که خودشان مایل بخیرات وحسنات نیستند سهل است اگر چنانچه بخصوص غریب
رنگ بنای خیر کرده ممانعت کنند وایذا واذیت رسانند شاهد بر این مدعا آنکه چون مزار فیض مدار شیخ علی
کوهی مذکور سر جای خوش ومحل دلکش است لیکن بغایت ناگوار ومکان تنگ بود فقیر چهار اساس تعمیر او عبد
الله بوکه وصفه وباغچه محقری بدو ملحق احداث نمود مردم آن دیار در پی آزار فقیر افتاده بضد اذیت بسیار دادند
جرم آنکه بابا کوهی صوفی بود وهر کس آنجا ورد نماید صوفی خواهد بود پس خراب کردن آن لازم ونابود نمودن آن
مغتنم است اگرچه بر دفع تقدیر خراب نگشت مصرع رسید نور بلا دفع ولی بخیر گذشت این بنا علی رغم مورخان
که در کتب خود نوشته اند که مردم شیراز بخیرات وحسنات مایل وبافعال حسنه شاغل اند عموما درویش نهاد
وصوفی ضمیر وصافی اعتقاد اند نظم آن مصر مکرمت که تو دیدی خراب شد ¤ وان نیل مرحمت که تو دیدی
سراب شد ¤ در سنه هزار ودویست وسی وهفت هجری بشامت اعمال گرفتار شدند باری تعالی بلای وبا
برایشان بگماشت در مدت قلیل جمعی کثیر را عدم بخش کردند وان بلا اکثر بلاد ایران فروگرفت ودر آن ناحیه
دویست هزار کس عالم را بدرود کردند نظم این ناید از بی منع زکات ¤ از زنا افتد وبا اندر جهات ¤

در بیست و هفتم شهر شوال المکرم هنگام طلوع شمس سنه هزار و دویست و سی و نه هجری عصده وقه و
زلزلوا زلزالا شدیدا زلزله شدیدا مع جمیع عمارات شهر نقصان پذیرفت و اکثر خانها صورت
عالیها سافلها گرفت و قریب سه کرور مرد و مال رسید و جمعی کثیر هلاک شدند و مدت بجا الدیم بطریق
ضعف رسید شان زلزله طول کشید و اکنون مدت سی سال علی الاتصال در بعضی شهر از کوشش مانند اول معمور
نخواهد گردید و هم در اواخر سنه مذکوره بمرض موت گرفتار کشته قریب بیست هزار کس بوادی خاموشان
شتافتند و ربع سکنه اش آواره کشته در بلاد ایران و عربستان و غیره کجراد منتشر متفرق کشتند و مع ذلک
مضمون آیه کریمه ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ تا از خواب غفلت بیدار گشته دل از کردار زشت خویش
نکنده شدند نعوذ بالله من شرور انفسنا امید از کرم کریم و لطف خداوند قدیم چنان است که بندگان معصیت
اندیش را از گرداب غفلت برهاند و بساحل معرفت و آگاهی برساند بمحمد و آله الامجد ذکر احوال بعضی از
معاصرین المدار بر سبیل اختصار بر دانای معرفت پیرای محققان اخبار مخفی و مستور نخواهد بود که فقیر جمعی کثیر
از معارف و مشاهیر در آن دیار ملاقات نمود که اگر مجموع ایشان قید تحریر یابد هر آینه باعث تطویل کلام گردد
لاجرم باقتصار کوشیده بذکر چندکس مبادرت مینماید ذکر شهزاده والا تبار حسینعلی میرزا نور حدقه شاهی و ثمر
حدیقه شهنشاهی بود و بکثرت دولت و حشمت و مزید ملک و جاه و وفور حشم و خدم و جیش و سپاه و اولاد
از اکثر شاهزادگان کامکار گوی مسابقت میربود نظم خدیو جوان بخت فرخ لقا معالی سیر و مظفر لوا
مفر گوید بنا و حب الامراء شهریار بکرات ملاقات روی نمود بالذات از آزار و اذیت عباد الله محترز و مجتنب
بود و بعدل و داد و صلح و سداد راغب برفاه رعایا و استراحت برایا طالب و شرم و حیا بر طبع میمونش
غالب بود و از ضرر ایذا و آزار در ملک آن شهریار رتبت بعد جیشان و اهل ارزار روی داد در حقیقت بر ضمیر منیر
خاطر همایون فرمانفرما اتفاق افتاد و بسعایت و سعی علمای سوء و اهل عناد و باهتمام نوربان ظلمت نهاد
روی نمود شواهد بر این بسیار است بخشا آنکه ملا علی نوری بر ایذا و اذیت و اخراج و قتل میرزا ابوالقاسم
درویش باعتضاد امرای نوری که بر عکس خود نام زنگی کافور همت گماشت و فرمانفرما از آن عمل شنیع
منع نمود و متواری اورا خوار و حقیر ادعا شا کر رضای فرمانفرما در آن نبودی ملا علی بر آن امر قبیح اقدام نمودی
دیگر آنکه جمعی اشرار و علماء جهالت شعار بر ایذا و آزار حاجی محمد حسین که اعلم مریدان میرزا ابوالقاسم است سعی
بلیغ نمودند و ابواب جور و فساد بر روی روزگار آن فقیر گوشه نشین گشودند اگر نه عاطفت فرمانفرما
اورا دریافتی هر آینه بوادی خاموشان رو نهادی و دیگر معدا آنکه بزرگان نور و ظلمت مورد
سعایت کردند و علما جود در اخراج فقیر اهتمام تمام بجای آوردند فقیر از بلده شیراز رفته در قصبه قوشه

منزل گرفت

منزل گرفت بنا و اشارت همشیره اعیان و در صدف سلطانی دست خط گرامی در سفارش فقیر با امرای دولت
انفاذ الملک طهران ارسال فرمود و فقیر را بار دیگر بدان دیار تکلیف نمود مرکوز خاطر آن شهریار مروت شعار
آن بود که بقیه عمر را در آنجا بسر برد و چون نفر گوساله طبیعت و خران گل سیرت مصرع دیو هرگز نشود دشمن
درویش کرم بود عین کلاب لجاج و عناد و در زبند و فساد را به حد کمال رسانیدند و در این زمان سود خویش
میدیدند آن شهریار بنابر اصرار آن اشرار لابد و ناچار کشته عذر فقیر را درخواست نمود و الا هرگز فرمانفرما
را ابدا و اصلا ارادۀ فقیر میل نمود و شاهد دیگر آنکه نواب قاسم خان ستم بنیان و ابراهیم خان حاکم کرمان نزد جبر و
ایران سعایت نمودند که طریق فساد و افساد در بلاد نهایت پیمودند آن شهریار رعایت نموده خدیو ایشان از سر عفو در گذرانید
و هم چنین سید اسمعیل طویل القامه و قصیر الفهم و کثیر الحماقه سر حلقه نوربان ظلمت بنیاد
با جمعی کثیر بی سر و پا با اطفال فقیر آمده قصد قتل و غارت نمودند آن شقی و مرتد با احمقی بیزید هر چه
تمامتر خانه آن ضعیف را احاطه کرد و چون خبر بسمع آن شهریار رسید آن ناسپید را از آن عمل که عقلا و شرعا
ممنوع بود منع فرموده باز گردانید و الا آن نابکار با جمعی اشرار عناد بنیاد میکردند نظم قتل این خسته
بشمشیر تو تقدیر نبود ورنه هیچ از دل بیرحم تو تقصیر نبود دلیل بر آنکه نوربان ظلمت قرین باعث آزار فقرا
عزلت گزین بودند و بعثت ایشان فتنه جویان بد نهاد دست عدوان میگشودند بسیار است تقریر
دلایل است که آن ناپیکران مخذولان معزول شده ابدا وجود جمعی اشرار و ناسپید به کار در شیراز حاضر
گوشه و کنار ناظر اهل فساد نتوانسته نمود و باب فساد نتوانند گشود بلکه چون امنای دولت و امرای حضرت
نیکو اندیش و خیرخواه و طالب نعمت خویش و طالب راحت فقرا و درویش باشند و آب عدل و نصفت بر آتش ظلم
و جور و فسق و فجور پاشند بر اهل بصیرت پوشیده نیست که عموم ناس و کافه خلق در مهد راحت و استراحت
خواهند بود و طوایف امم در ظل معدلت شهریاری مرفه الحال و فارغ البال گذران خواهند نمود امید از کرم
کارساز و لطف خداوند بنده نواز چنان است که آن شهریار مروت شعار را خیرپرور و مسکین نواز و ظالم گداز
گرداند ظالم برین خلق علمای بی عمل و ملایان پر مکر و حیل اند و چنانکه اسباب دستگاه ایشان فراهم بود حرفی آماده
و مهیاست کار اخروی آن شهریار را بدین بدعت اعلا رساند بمحمد و آله الامجد ذکر میرزا ابوالقاسم درویش چون از
معارف آن دیار چندکس میرزا ابوالقاسم نام داشتند لهذا آن عزیز ملقب بدرویش ممتاز بود وی ارادت خویش را با حاجی
عبدالوهاب نائینی درست مینمود در علوم معقول با بهره و اکثر عمر را بوادی درویشی شتافته بود و سفر عراقین و حجاز
کرده و با بعضی دانشمندان زمان ایام چند بر آورده بود و بسیار کم صحبت بود و میفرمود که آنچه یافت گفت گفتنی
حریفان بادها خوردند و رفتند تهی خمخانه ها کردند و رفتند وی طریق تلقین ذکر داود را و تربیت و ارشاد

در ریاضت و مجاهده را اعتقاد نداشت و در جدول جمیع سلاسل فقرا و مشایخ نقطه صفر انگار میگذاشت و
باعث و سبب تکمیل و ترقی را همان میل و محبت دانستی و گفتی **نظم** صد باد صبا اینجا بی سلسله میرقصند
این است طریق ای دل تا پا دننه بیمائی ورسم و عادت را نکوهیده داشتی **شعر** بگرد جمع عادت با عبادت ورنه عبادت
مکنی نکند زعادت و کرامات و خوارق عادات را منکر بودی **بیت** کرامات نو اندر حق پرستی است جز آن
کبر و ریا و عجب و هستی است در این ره هر چه نه درد باب فقر است همه اسباب استدراج و مکر است فقیر گوید که
بکرات ملاقات آن عزیز دوی نموده و طریق صحبت و مجالست او را پیموده و از علوم متداوله بهره بوده اما مجلس
آن عزیز بمجادله و نکته عزه انجام رسیدی و کسی گرد سوال و جواب در محفل احباب نگردیدی و جمعی که بجد تمام اظهار
ارادت و اخلاص نموده دری عموماً در قید شریعت و طریقت و تحصیل معرفت بوده نری و کمتر کسی که اختصاصی کرد مقید
شرایع و رسوم باشد و تحصیل معارف صوری و فضایل معنوی سعی نماید از عالم وحدت دور و از حقیقت توحید
مهجور اند و از معنی الفقر کفر و لو بالله اکاه نباشند و آنچه از تقریر ایشان معلوم و از کلام مریدان او مشهور مسموع
خلاصه آن این است که ایشان میگویند که وجود عین واجب است و قابل تجزی و انقسام نیست و منبسط شده است
بر هیاکل موجودات و ظاهر گشته در آن موجودات و خالی نیست از او شیء از اشیاء بلکه حقیقت و عین اشیاء او است
و امتیاز در میان اشیاء بر تقیدات و تعینات اعتباریه است بدلیل عقلی و نقلی اما عقلی گویند جایز نیست
آنکه الله تعالی عدم یا معدوم باشد و آن ظاهر است و دیگر آنکه ممکن نیست که ماهیتی با وجود باشد اعم از آنکه وجود
قید باشد یا علت چه اولی مستلزم ترکیب و ثانی مستلزم احتیاج است و هیچیک لایق واجب الوجود نیست پس
معلوم شد که واجب الوجود باید وجود باشد و وجود خاص نمیتواند باشد چه اگر خصوصیت با مطلق واجب باشد
ترکیب لازم می آید و اگر معروض فقط باشد احتیاج است چه بدیهی است که مقید محتاج است بمطلق و لازم می آید از
ارتفاع مطلق ارتفاع هر وجود خاصی پس باقی نماند اینکه او سبحانه و تعالی وجود مطلق باشد و بعضی گفته اند که
وجود از سه بیرون نیست اول وجود بشرط شیء دوم بشرط لا شیء سیم لا بشرط شیء و اطلاق هیچیک از این اقسام
ثلاثه بر واجب تعالی جایز نیست اما عدم اطلاق اول که ماخوذ بشرط شیء است از برای آنکه دو محذور لازم می آید
اول آنکه لازم آید که حق تعالی مرکب از شرط باشد و مشروط این وجود و آن بادله عقلیه و نقلیه باطل است دوم
آنکه هرگاه مرکب باشد از شرط و مشروط لازم می آید که قبل از وجود واجب دو امر موجود باشد زیرا که البته هر دو
اجزاء مرکب می باید که قبل از ترکیب موجود باشد و این نیز باطل است زیرا که حق تعالی قبل القبل فی ازل الآزال
است اما عدم وجود قسم ثانی که عبارت از وجود بشرط لا شیء باشد از برای آنکه هر چند بر تقدیر عدم جواز
ترکیب در ذات واجب الوجود لازم می آید اما میگوئیم امری یا اموری که با انعدام آن شرط موجود باشد یا عدم آن

دائماً است یا عارضی بهر دو اطلاق این قسم وجود بر صحیح نیست اما بر تقدیر اول جای آنکه لازم می آید که قبل
وجود واجب تعالی امری موجود باشد و بعد از عدم آن امر واجب الوجود تحقق رساند بطلان این امر واضح
الغرض اول است اما عدم جواز قسم ثالث که عبارت از وجود لا بشرط باشد از برای آنکه ارباب این اصطلاح
اراده میکنند از این مکر امر ذهنی که از برای آن تحقیق در خارج نباشد و فساد اطلاق آن نیز بر واجب تعالی
بدیهی معلوم است پس اطلاق اقسام ثلاثه بر واجب الوجود نیست بلکه او را وجود من حیث هو نامند و او مقید
باطلاق یا تقیید کلیه یا جزئیه یا عموم یا خصوص یا وحدت که آن وحدت زاید بر ذات او باشد یا کثرت و مفهومات
ذهنیه و خارجیه و غیر اینها نیست بلکه اینها از لوازم ظهورات او بید بحسب مراتب و مقامات او ست مطلق ظاهر در
و مقید و عام و خاص و کلی و جزئی و واحد و کثیر بغیر از آنکه حاصل شود در ذات و حقیقت او و اوست محیط
بر اشیاء بلکه عین اشیاء اوست و اشیاء عبارت از ظهور تجلیات او و هر مرتبه از مراتب او علماً و عیناً او واسطه
میان وجود و عدم نیست و او وجود مطلق است و وجود عبارت از ذات بذاته حق تعالی است و اوست که در
مرایای ممکنات و صفات تجلی ظهور نموده و این مرایای متعدده قادح در وحدت حقیقت آن نیست چنانکه
ظهور آفتاب در روزنهای متعدده بهیأت مختلفه یا با الوان مختلفه در آبگینهای متعدده قادح در وحدت نور
آفتاب نیست تعین او بذات اوست باین معنی که زایدی بر ذات او چیزی باشد چنانکه لا موجود الا الله بل لا
موجود و لا شیء فی الحقیقة الا الله و اوست ظاهر شده بصورت اشیاء و کمالات ایشان و اوست ظهور نموده بصور
مختلفه و هیأت متکاثره و الوان متغایره از مجردات و مادیات وجود و موجود و شیء حقیقت اوست و غیر وجود
حقیقت ذات او نیست و اما دلیل نقلی هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ بر این معنی است و قول باری تعالی
وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ مؤید دعوی است و آیه إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ
أَيْدِيهِمْ بر این مطالب نما است و فقره اللهم انت الاول فلیس قبلک شیء و انت الآخر فلیس بعدک شیء و انت
الظاهر فلیس فوقک شیء و انت الباطن فلیس دونک شیء دلیل مدعا است و آیه وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ بر مطلب
گواه زیرا که این احاطه احاطه ذاتی است نه احاطه علمی و صفاتی **رباعی** هر نقش که بر تخته هستی پیدا است آن
صورت آنکس است کان نقش آراست دریای کهن که بر زند موجی نو موجش خوانند و در حقیقت دریاست پس
در اینحالت حسن و قبح اشیاء و نیک و بد دنیا موهومی است و کفر و اسلام و حلال و حرام در میزان توحید همه
یکی است و تحصیل معرفت و تکمیل شریعت و طریقت دعوی بی معنی است فقیر گوید آنچه مذکور شد سراسر مضمون
آن در منظومات حاجی محمد حسین که اعلم مریدان میرزا ابو القاسم است مسطور است والسلام علی من اتبع الهدی
وفات میرزا ابو القاسم در شهر ربیع الاول سنه هزار و دویست و سی و هفت هجری روی نمود و در آستانه مقدسه

حضرت سید احمد بن الامام الهمام موسی بن جعفر علیهما السلام بپا سوده **ذکر الحاج محمد حسین** ابن الحاج محمد
حسن هنوز بیست ذکر احوال والدان بزرگوار خواهد آمد وی مقدم مریدان میرزا ابو القاسم و طریقی او را بغایت
ملازم است با وجود عدم اعتقاد بنیابت و خلافت و قواعد طریقت خود را باستحقاق خلیفه و جانشین میرزا ابو
القاسم ع داند و اشخاصی که حضرت میرزا اظهار اخلاص و ارادت می نمودند بنوعی میزبانی مینماید و ابواب معاشرت
محالست بر روی روزگار میگشاید و ابواب معاشرت سفر عراقین و حرمین و خراسان و دیار دکن نموده
مدتهای مدید در صحبت اعالی و ادانی بوده راقم گوید که بکرات ملاقات اتفاق افتاده در بعضی علوم مثل اوایل
ماهر و طبعش بر گفتن مثنوی قادر پنج کتاب بسلک نظم کشیده و این ترتیب وامق و عذرا و ماه و مهر و اشتر نامه
ساقی نامه و وصف الحال همگی بنظر رسیده است قریب سی هزار بیت میشود اگرچه اکثر مضامین آنها مکرر گفته شده
اما اشعار خوب نیز دارد و هم در کلام او طامات بسیار و دعوت بیشمار است و بیشتر سخن او در عشق و مراتب او
تعریف مرشد خود است و اگر آن حالات او را بمیزان عقل بسنجد یقین دان که طبع نازکش دعوی انا الحق مرة هر که
گوید ارث چشد و انکه در جوید زحمت دریا کشد از افلاطون پرسیدند که نزد حکیم کدام امر صعبتر نماید در جواب
فرمود سخن که نتوان گفت و نتوان نهفت زیرا که اگر گفته شود رنجی حاصل آید و اگر نهفته گردد ناموس شریعت نقصان
نماید یکی از دبیرین یونان نیز گفته در فلان قصیده تو دروغ بسیار دیدم وی جواب گفت که شعر عبارت از کلام
موزون و مقفا است و صدق کلام متعلق بانبیا و اولیا است باری اکنون اغلب در جامع جدید بشغل امامت
اشتغال دارد و اوقات گرامیش بالموازنات میگذارد این اشعار از اوست **نظم** بنام خداوند بالادست

که محمود او شد هشیار و مست | خداوند دنیا خداوند دین
که دنیا و دین کند آفرین | خداوند زمان و خدای زمین
هم از آسمان و هم ابر امین | طراوت ده گلشن آب و گل
حلاوت ده میوه جان و دل | فرازنده حسن مه طلعتان
فزاینده دل زعشق ستان | ... طاوس سرسبز
ضیا بخش رخسار ماه و ... | فرازنده قد سروران
فروزنده چهره دلبران | گشاینده مشکل مردمان
فزاینده الفت جاندار ... | گهی طالب گاه مطلوب خویش
گهی غالب و گاه مغلوب خویش | بهر صورتی جلوه گر گشته است
گهی گشته محمود و گاهی ایاز | گهی یوسف و گه زلیخا شده
گهی وامق و گاه عذرا شده | گهی ساقی و گه می و گه صفا
گهی مطرب و گه دف و گه نوا | گهی باده که باده نوش آمده
گهی خرقه که خرقه پوش آمده | گهی زاهد و تقوی کیش گشته
گهی واعظ و دعوی خویش داشته | گهی عارف و معروف و مقصود
گهی صوفی و صافی از تار و پود | گهی تن شده گاه روح آمده
گه آدم شده گاه نوح آمده | هم او ظاهر است و هم او مستتر
هم او مخفی است و هم او مشتهر | بنو گشته نام گرد کی جهان نیست
چو او هست پیدا و پنهان کیست | بصورت خداوند و ما بندگان
ولیکن بمعنی هم این و هم آن

ذکر الحاج محمد حسن ابن الحاج معصوم فاضلی گرانمایه و عالمی بلندپایه بود در

علوم

علوم ظاهری و فنون رسمی بر اکثر مجتهدان زمان سبقت مینمود و پدر بزرگوار جناب الحاج محمد حسین که قبل ذکر
شد بوده اصل وی از دیار قزوین بوده و در بلده اصفهان تولد نموده و با محمد بشغل تجارت و معامله اشتغال
مینموده و چندگاه در اصفهان بتحصیل علوم اجتهاد بر مشغول بوده آنگاه بدو فن تقدیر بعراق عرب آمده در مشهد
حسین ع ساکن گشت و در آنجا بتکمیل علوم رسمیه پرداخته در اندک وقتی باین مرتبه از همگنان درگذشت و بسبب
ظهور طاعون از آن دیار رفض آثار بطریق فرار بری و فنا آمده در شیراز رحل اقامت انداخت و هم بشغل تجارت و هم احکام
شرعی می پرداخت و در آن دیار از مجتهدان روی کار بود و مدتی چشم جهان بین او از نور عور و در آنحال بر اجرای
احکام مغطور بود و در فقه و اصول و غیره تالیف دارد و کتابی در اخبار ائمه اطهار مسمی بریاض الشهادة نیز
تالیف کرده مشتمل است بر سه جلد و در اخلاق نیز تالیفی دارد پوشیده نماند که در قبول قول او علما شیراز دو فرقه اند
بعضی احکام او را مسلم میدارند و اکثر بل کثر عقلا بعد قول فتوای او نقطه صفر میگذارند و میگویند که چون کور
عمی است لهذا احکام وی مسلم نیست اما جمهور ناس و محول معامله شناس متفق اند بر اینکه صفاتی که در علمای
دین و مجتهدان اهل یقین است در وی نیست و مصداق آیه شریفه اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم
در اقوال و افعال کاذب و مدعی است و در طبع او حب جاه و ریاست غالب و بکثرت زخارف دنیوی و اسباب
از اعیان است و بر سر ... که پیر شرین حرص تمام و شح لاکلام دارد و با وجود وفور دولت و بسیاری عمر
از لوازم بتحصیل زر و سیم دقیقه فرو نمیگذارد و بخست طبع و دنائت حال و خشونت مقال و ضیق خلق و سوء
اعمال موصوف و بگرفتن و بدادن رشوت و تملق اهل جور و مداهنه ظلمه و اذیت فقرا و ضعفا معروف است
بنا بر این حکم خلاف ما انزل الله از وی بسیار صادر می آید و در وادی لجاج و عناد و جور و فساد میشتابد و اگر
مجموع آن تحریر گردد دفتری علحده شود اما جهت عبرت اولوا الابصار بذکر سه حکم وی مبادرت مینماید **اول**
آنکه مولانا میرزا محمد تقی کرمانی قدس سره را تکفیر نموده و فتوی بکفر آن سرحلقه اهل ایمان داده هذا شیء عجاب
هر که خواهد شمه از احوال آن سردفتر ارباب فضل و کمال اطلاع یابد در ضمن کرمان مذکور است باید رجوع
نماید **دوم** آنکه زنی بحضرت لاری نزد وی آمده دعوی کرد که شوهر من سنی است و بر اثبات مطلب خود دو نفر از
اجلاف شاهد آورد شوهر آن ضعیفه مطلع گشته هر چند گفت مذهب من امامیه و طریقه من اثنی عشریه است و
چون یکی از نوکران ارباب جاه و حکومت بآن ضعیفه مایل بود بعلت جلب خاطر آقا ادعای مرد لاری را استماع
نمود و حکم بر فساد عقد کرد و ملازم آن ظالم بعقد خویش در آورد و حال آنکه علمای متقدمین و متاخرین بر اینگونه
حکم اقدام نکرده اند و دیگر اشخاصی که در خدمت جناب رسالت مآب ص زبان بر شهادتین میگشادند آنحضرت
حکم باسلام ایشان میدادند مگر از ایشان دختر گرفتند و بایشان دختر دادند و جناب مولی الموالی دختر

بود که اگر دو مجتهد قول یکدیگر را رد و انکار مینمایند و میگویند و میگوید فلان مجتهد کلام صاحب شریعت فقد
را نفهمیده و مخطی است مجتهد دیگر هم این سخن میگوید چنانکه همین اعمی رد قول میر سید علی مجتهد را کرده و در حق
او را احمق و معرض از حق گفته و حاجی میرزا ابراهیم فسائی که عالم و مجتهد زمان است و اقوال و افعال این اعمی را رد و انکار
میکند و هم چنین شیخ موسی اخباری ساکن شیراز اندر رد و قدح این اعمی مبالغه دارد لازم می آید که همه ایشان کافر باشند
این کلام واهی و ناشی از گمراهی است و فحول علما حکم بر کفر مخالفین نکرده اند و عامه را تکفیر نموده اند مگر دو سه نفر از
علما که از آن جمله سید مرتضی علم الهدی است دویم آنکه استدلال نموده از این که آن شخص معتقد نور علی شاه اصفهانی است
و چون نور علی شاه صوفی و کافر بود پس باید که این شخص نیز کافر بوده باشد این کلام بی فرجام نیز از وجوه متعدد خام است
اول که بدیده صوفیه همگی کافر اند دلیل عقلی و نقلی بر این قایم نیست بلکه برخلاف آن قایم است و آنانکه حکم بر فساد
عقیده صوفیه کرده اند ایشان تفصیل قایل اند و عموما انکار ندارند چنانکه سید مرتضی رازی در تبصرة العوام
علامه حلی و ملا احمد اردبیلی در حدیقه و ملا محمد طاهر در حجة القلوب متوجه شده اند در مفتاح و نور علی شاه قدس سره از
کجا فاسد العقیده باشد و اگر گوئی شهود عدول المؤمنین این سخن نیز از چند وجه سقیم است اول آنکه اثبات عدالت
باید کرد دویم آنکه سلمنا از کجا که ایشان شبهه نشده باشد و ممکن است که بر تو مشتبه نموده از روی غرض فی قلوبهم
مرض چنانکه جمعی کثیر در خدمت حضرت رسالت پناه صلعم بودند و شب و روز با اصحاب مصاحبت مینمودند و نفوس
و اموال خود را در رکاب آنجناب ایثار میکردند و لوازم جانسپاری و خدمتگذاری بجای می آوردند چون آن حضرت
از جهان فانی بسرای جاودانی رحلت فرمودند دو سه نفر از اجلاف صحابه بتقریب سی هزار و بروایتی چهل هزار کس
شبهه نمودند و حق صاحب ولایت کلیه را غصب کردند و حقیقت امر را بر اکثر صحابه پوشیده ساختند و همگی را
متحیر حیرت و اشتباه انداختند پس در این حال این اعمی ظاهر و باطن را از گفته دو سه نفر مجهول النسب چگونه علم
قطعی حاصل کرده باید و چگونه دانش او بسرحد علم الیقین رسید و جمله ارباب معرفت اتفاق دارند که دانش ظاهری
و علوم رسمی باعث هدایت نمیشود زیرا که اگر دانش صوری باعث هدایت بودی دانش ابلیس و علم بلعم باعور ایشان را
هدایت نمودی و ابو حنیفه که رئیس الاصولیین است او را رئیس الضالین دانند و ابو علی سینا که رئیس المحققین است
او را رئیس الملحدین میخوانند و فخر الدین رازی که رئیس المتکلمین است او را رئیس المشککین میگویند ای نادان
تو که با فی خوار دیگر این طرفه تا آنکه منکر ایشان و میگوئی که باب علم مسدود و محض علم مفقود و کشف و الهام را
انکار مینمائی زبان طعن بر فرقه صوفیه میگشائی و فریاد میکنی که عمل کردن بظن ماموریم و طریق شک و گمان
میپوئیم و معذوریم پس این علم قطعی تو از کجا آمد و بر تو چون معلوم شد و دیگر آنکه آن مؤمن مدت هفت سال
کم و بیش در شیراز بوده و با همه اکابر و اعاظم آن دیار معاشرت و مجالست مینموده و اعیان و معارف شهر وی را میشناختند

گوهر خود را بعمر ابن خطاب عقد فرموده و حضرت رسول خدا صلعم ربیبه خود را بعثمان نکاح نموده با وجود آنکه حضرت
رسالت پناهی و جناب ولایت ماهی صلوات الله علیهما باطنا میدانستند که ایشان منافق بودند و باسلام
ظاهری ایشان اکتفا فرموده اند و این کور خود بعین مبدا الذکر باطنا و ظاهرا کور است و بنا فرادارد که در علم
باطن کور است و کافه مردم متفق اند بر اینکه از معالم باطن دور و از عوالم صفوت حمیمه مهجور است و اعتقاد
بر امر محق است و بخزانه تعالی که بر آن عالم نیست وجود میگوید که نحن نحکم بالظواهر والله اعلم بالسرائر
مع هذا چگونه حکم بر فساد عقیده آن مرد لاری کرده و او را از دایره ایمان بیرون آورد سوم آنکه یکی از اهل ایمان را
بمحض تفسیق و تکفیر کرده حکم بر اخراج بلدش فرموده و بعد از چند یوم تکفیر آن مؤمن نموده را فتوی وی را
مشاهده کرده در آن نوشته بود که در کفر آن شخص علم قطعی دارم و از روی علم الیقین حکم میکنم و زوجه اش بوی
نمیرسد و عقدش فاسد است بنا آنکه علم الیقین او از شهادت دو سه کس رذل و بیمعرفت بهم رسیده بکفر ملا
مکتبی و دو نفر امثال او و استدلال او بر کفر وی بانحو من از دو وجه بود اول آنکه گفته بود که حضرت امام جعفر صادق
فرموده است که انظروا الی من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فارضوا
به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما بحکمنا استخف و علینا رد و الراد
علینا الراد علی الله وهو علی حد الشرک بالله عز و جل بنا بر مضمون حدیث شریف هر کس رد احکام من نماید رد
ائمه هدی نموده و هر که رد ائمه طاهرین کند رد جناب باری تعالی نموده و هر که منکر خدا تعالی باشد مشرک و
کافر است و چون آن شخص منکر احکام من است لهذا کافر و مشرک خواهد بود نفس مرحوم میداند که این کلام بی
فرجام از چند وجه سقیم و از طرق متعدده وخیم است بجا آنکه در حدیث شریف احکامنا وارد شده عارف
بودن بر احکام شرط است مجرد راوی بودن کافی نیست دویم آنکه باید دانست که علما حکم رد و انکار ایشان
تا امل … رد و انکار ائمه اطهار است کدام فرقه اند از علما آیا این حدیث در حق علما اصولی است یا فرقه علما اخباری
یا هر دو و اگر فرض شود که در باره هر دو فرقه وارد است این سخن نسبتا وارد است زیرا که اصولی منکر اخباری است
و فرقه که تکفیر میکنند و فتوی بر قتل اخباری میدهند چنانکه سید محمد ولد میر سید علی فتوی بر قتل حاجی
میرزا محمد اخباری داد و خود این اعمی زبان بر فسق و فجور او کشاد و اگر اصولی گوید که این حدیث در حق مجتهدین
است و پس لازم می آید که فرقه اخباری مشرک و کافر باشند و اگر کسی گوید در باره اخباری است فقط لازم می آید
که مجتهدان مشرک و کافر باشند و حال آنکه هیچیک از ایشان کافر و مشرک نمی باشند چنانکه سید مرتضی علم
الهدی شاگرد شیخ مفید و شاگرد و استاد هر دو فاضل یگانه و در عصر خود وحید زمان بودند و در مسائل
اصول مذهب بر دویست مسئله اختلاف نمودند و حال آنکه یکدیگر را تکفیر نکرده اند … بکفر همدیگر فتوی نداده اند

دیگر آنکه

وان اعمی بینا ودانای شناخت چنانکه وقتی که آن فقیر با اهل اخبار کرد آن اعمی آمده در محفلی که مشاهیر و معارف شهر
حاضر بودند دو حرانش را بعقد شرعی آن مؤمن درآورد اگر فرض کرده شود که آن کافر بود با وجود علم به احوالش
چرا دختر مسلمان را بوی نکاح نمود و دیگر با وجود حضور آن مؤمن چرا احضار نکرد و لوازم تحقیق و تفتیش از وی
بجای نیاورد و بمجرد شهادت دو سه نفر از اهل شقاوت اینگونه حکم نمود و هر چند آن فقیر مبالغه کرد و سعی نمود
که او را احضار کنند و تحقیق نمایند و من به فطرت اسلام و اهل ایمانم بجائی نرسید و از وی نشنید و گفت شهرت
حجت است و شرعاً ثابت شده است فقیر معروض میدارد که اگر اینگونه شهرت حجت بودی در تمام مشهور لا اصل که
حقیقت نداشتی پس بایان بیچاره سنی مذهب چه لازم آمدی که کار کار چرا شدی چه که آن آبا و اجداد خود و غیره
خواهی شنیدند و آن مذهب نزد او بطریق شهرت محقق کردید پس در این حال بایان سنی بیچاره چه لازم می آید اگر
کو بدحرمش آنکه تجسس نکرد و لوازم تحقیق بجا نیاورد آن سنی بیچاره بهمین سخن این اعمی با ملزم میسازد بنابر این بعضی اورا
بر قاتل عثمان بن عفان میدانند زیرا که عثمان شهرت را حجت نگرفت و بسخن معاویه زاده زیاد و حال در حق ابی ذر غفاری
رضی الله عنه بدینگونه آنجناب را بمدینه طلبید در مقام سؤال و جواب آورد آنگاه بکلام واهی که ناشی از عین
گمراهی بود غسلش جسد آنجناب را از مدینه اخراج کرد و این اعمی قبل است بر آنکه اعمال و افعال او و امثال او مبنی
بر ظن و گمان و اکثره منبعث از بغض و غرض شاهد حال انست با وجود این اعتقاد چگونه علم قطعی بکفر شخص مسلمان و اهل
ایمان کرده است فقیر مدت سی سال در دار العلم سبعه کردید و زیاده از پانصد کس از صاحبان مذاهب مختلفه دیدن
و با اکثر ایشان صحبت نموده و طریق معاشرت کرده مخالفه جو ده و کتب ادیعه سماوی خوانده و از مذاهب اربعه
اکاهم دو هیچ دین و ملتی بجرم و جنایتی بندگان خدا جل و علا اذیت رسانیدن روا نیست و حال آنکه اسلام
نظر بآن مؤمن مسلم الثبوت است بمجرد سوء ظن و محض حسد بر مسلم و مؤمن ظلم و ستم نمودن جایز نیست و اخبار
و احادیث بسیار وارد است که افعال و اقوال مؤمنین و مسلمین را حمل بر صحت باید کرد و این اعمی ظاهر و باطن افعال
حسنه و اقوال پسندیده اهل ایمان را حمل بر ستم و بدی مینماید و مضمون حب الشئ یعمی و یصم بمجد حجابه
میل بدنیا محامد اخلاق و محاسن احوال عارفان بالله را با قبح وجهی می آراید نعوذ بالله من شرور انفسنا این
دنیای دون و سفله پرور عجب هستی داید و طرفه عزور و مستی می آرد با هر کس همنشین است باهزاران صفات
ذمیمه هم قرین است چون دنیا را کسی با بنواز دوی را بجاه عجب و غرور لذا اندو هر شخصی را که بلند کرد اند آن
شخص را مانند کلب عقور بیگانه و خویش نااندهمه را ایذا و اذیت رسانند و هر که به دنیای دون روی می آورد
از محامد اخلاق مهجور و از مراسم شرم و حیا دور میکردد و از لباس مروت و انصاف عور و از دیدن خود
جمال مطلق کور میشود زین انبیاء و مقربه او صیا را بیازارد و در زمره اولیاء و دوستان خدا را هیچ نیازارد این حب

دنیا موجب جاه عزیب حالتی و عجب خاصیتی دارد که ابلیس با آنهمه معرفت و قابیل با آن نجابت و پسر نوح با آن
نسبت و بلعم باعور با آن دانش و فرعون با آن ذکاوت و نمرود با آن فطانت و بوجهل با آن هوش و صحابه
با آن معاشرت و مشاهده معجزه و کرامات و بوحنیفه با آن فضیلت همگی از دین برگشتند و از طریق حق عدول
کردند و از دیدن حق چشم پوشیدند و باده عناد از جام لجاج نوشیدند پس در این حال اگر این کور و مرید او و ملا
باشی از حق دور و چند کس مقلدان جهال مومنون در اضمحلال حق کوشند و کسوت شقاوت و مکابره پوشند
عجب مدار و حیرت مبار لیس اول قارورة کسرت فی الاسلام و این کور از حق مهجور بکرات گفتی که آن شخص
کافر حسنا فامرد صاحب خاعیدرست چنانکه فتوی سیم او بهمین مضمون بود سبحان الله تناقض قول این اعمی
ظاهر و باطن از کجا تا بکجاست چون اشقی اینگونه ظلم فاحش بظهور رسانید باری تعالی او را گرفتار کند
خونش کدا این چندان مهلت نیافت عدد رشته هزار روز و نیت و جهل هجری مدفوق کشته بدار الخراب شتافت
فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله اجمعین ذکر میرزا باقر دی
ملاباشی مملکت فارس بوده و تقلید حاجی محمد حسن قزوینی می نمود و بمرتبه در اخلاص و ارادت مجتهد الزمانی
مبالغه داشت که بعد از مدت یک ماه از فوتش بمرتبه مقام اعلی نعوذ بالله نیم بوادی خاموشان گذاشت
عارفی میگوید گویا تقاضای زمان در این روزگار چنین اقتضای نماید که هر کس ظلم و جور نموده باشد و از شاهراه
عدالت و دیانت دور است در اکثر بلاد ایران ملاباشی و شیخ الاسلام و جماعت را امام میشود و مرجع انام و پیشوای
انام میگردد چنانکه شیخ الاسلام دارابجرد بخدمت شهریار ایران قصیده بسلک نظم کشیده که در ابیات مضمون آنکه
چون در عدم معرفت و دیانت من بحشرم لاجرم توقیع شیخ الاسلامی دارابجرد با من عنایت کرد خدیو ایران از استماع
مضمون خندان شده فرمان شیخ الاسلامی دارابوی ارزانی داشت نظم فلک بمردم نادان دهد زمام مراد تو اهل
فضلی و دانش همین گناهت بس ملاباشی با قلت معرفت و عدم دیانت اقوال دیگران را جمع نموده شرحی بر صحیفه سجادیه
نوشته و اکثر عبارات میر سید علی خان را که برصحیفه شرحی خوب نوشته در کتاب خود درج نموده و کتابی که بر تهذیب الاخلاق
تالیف نموده شعر مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند گوئیا باور نمی دارند
روز داوری کاین همه قلب و دغل در کار داور میکنند خبر گویند که در یکی از فتاوی او مشاهده نمود که در آنجا
نوشته بود که درویش فلان طبیب که نیست و از اهل حرفت و کسب نیست اخراج او لازم و اذیت او محتم است مکتوم
که این کلام بی فرجام از دو قسم بیرون نیست یا لجاج و عناد نموده و طریق مکابره و بی شرمی پیموده یا آنکه غایت بی معرفت
و [illegible] و عناد بوده اگر عناد و لجاج کرده و لوازم جحد و مکابره بجای آورده و عمداً بر خلاف ما انزل الله
حکم فرموده پس حکم ابد و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون در زمره فاسقان خواهد بود و مصداق

ابن شریفه إنّ الله لا يهدي القوم الفاسقين چنین کسی از هدایت باری تعالی دور و از شفاعت رسول اکرم
صلی الله علیه و آله و سلم مهجور خواهد بود و اگر از روی قلت معرفت و عدم ادراک نوشته کسی که معرفت الهی را
حد طاعات مقصور کرداند و معنی این شریفه و ما خلقت الجن و الانس را معرفت داند و فضایل انسانی را در کسب
دنیوی شناسد و تکریم بنی آدم را در آهنگری گوید و فضیلت انسانی را در زودگری یابد و معنی خیر کثیر
تحصیل آن در زرگری و درازی فهم کند الحق اینچنین کودنی ملاباشی بودن نادر او مقتدای خلق شدن را
شعر اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم ؛ که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است ذکر میرزا محمد شفیع المتخلص بوصالی
جوان است کمالات صوری او آراسته و بفضایل نفسانی پیراسته و اقسام خطوط را خوب مینویسد سیما خط نسخ را که
کسی گوید که در کشور عراق و فارس مانند وی خوش نویسی نیست الا قلیل و یا مثل او در بلاد فارس شاعری
کرده اند در اجناس نظم قادر و بیشتر در فن قصیده بغایت ماهر است از علم موسیقی آگاه و در آن فن بی صاحب
و آواز خوشی دارد که مستمع را بحالت آورد مدتها در عالم مجاز عشق بازیها کرده و بالاخره مرید میرزا ابوالقاسم
شده و چندی بسیر عراق عجم نموده الحق قابل منادمت ملوک روزگار و مصاحبت سلاطین گردون اقتدار است
دریغا طرح زمانی و شگفتا وای است که ابنای زمان از وصال که بودن و همچو او بی ... و بکدیمین و عرق جبین
اوقات میگذراند و عمر گرامیش صرف کتابت میشود و آن نیز چنانکه باید ندارد مگر گاهی فلان تاجر و فلان
از کشور هند کمالات او را طلبکار میشوند و اندک چیزی مراعات میکنند این اشعار از اوست نظم بکام
عاشق ابد طمع مدار سلامت ؛ کز درد همدم عشق است و عشق یار ملامت ؛ بعاشقان مگو از دوزخ و بهشت که
اینها ؛ خیال روز فراغ است و روزگار سلامت ؛ بیاد عارض او فارغم ز جلوه حورا ؛ ز شوق قامت او ایمنم ز هول
قیامت و له ایضا عمری است تا ز خاک نشینان این دریم ؛ باشد که بگذری و بروی تو بنگریم ؛ سهل است ساختن
بملامت برای دوست ؛ از خویش بگذریم و ز عشق تو نگذریم ؛ صد جوی خون روان شود از چشم اشکبار ؛ هر ساغری
که بی تو بصد خون دل خوریم ؛ گر خاک ره شویم و عالمی بگذرند ؛ حاشا که ذره ز هوای تو بگذریم ؛ عشاق را
ز آتش دوزخ کند بیم ؛ ما خود کنون ز عشق در آن آتش اندریم ؛ ما را ز دل حدیث عشق مپرس راه دوست کز عشق
او بدولت باقی توانگریم ؛ خورشید ذره پرور و ما ذره دوست ؛ کوی وصال ذره خورشید پروریم ؛
فرهاد و شیرین وحشی بافقی را تمام نموده و چند جلد از آن نوشته میشود نظم هر آنان پرده بر قانون عشق است
هر این نغمها از افسون عشق است هر دم عشق پیش ... افسونی نه هر پرده نوای ساز آهنگ نه هر ... پرده
عشق مشهور ساز بقانون پرده هر دم آواز ولی داند کسی را اهل حالت که هر یک نغمه ز آن قانون حالت
یکی میخانه باشد عشق دلکش درو میخانها هر صاف و بیغش چه از خم چه سبو چه شیشه چه جام دهد مستی بیک نام

می‌آشام

می آشام ؛ اگر در ظرفها فرقی باشد ؛ میان بادها کی فرق باشد ؛ کسی کز می در بن و خم و سبو نیست ؛ و ز آن دم
وحدت می گفتگو نیست ؛ بجام و شیشه کی پابست گردد ؛ نه هر جای خود سرمست گردد ؛ اگر گوش تو بر اسرار
عشق است ؛ همه گفتارها گفتار عشق است ذکر مولانا احمد یزدی فاضلی بود یگانه و در فن حکمت وحید
زمانه اصلش از یزد و تحصیلش در اصفهان خدمت ملا علی نوری بود و در بلده شیراز رحل اقامت انداخته
بدرس و افاده اشتغال مینمود تالیفات خوب دارد من جمله تحفة الحسینیه بنام شهزاده فارس موشح و مزین نموده
اما موصوف بود بخصال نکوهیده و عقاید ناپسندیده چنانکه روزی درویش رحمت علی برای حقیر تقریر
نمود که هنگامی که نزد آن حکیم بتحصیل علم حکمت مینمودم و طریق استفاده می جستم دست بر دیوار زده
که این دیوار با حیثیت دیواری وجود حضرت باری است نعوذ بالله من هذا الاعتقاد با وجود سوء اعتقاد
آن بد نهاد در فسق و فجور نیز مشهور بود که بر صغیر صغار و کبار اندیار مستور نبود مصرع داستان است که
در هر سر بازاری هست ؛ از حیث با زمره عرفا و اهل حق بر نیته لوای عداوت افراشتی که نسبت بدان بزرگواران
بهت و افترا بهمان داشتی و نوعی با اذیت و آزار درویشان دادی و زبان بهتان که لایق خودش بود برایشان
گشادی و طریق اجتهاد را بی منکر بودی و بر علمای اخبار اعتراض نمودی و تملق و مداهنه جهلا و اشرار
کردی و اهل عرفان و اصحاب ایقان را بیازردی عاقبت الامر آن وخیم المآل بجزای اعمال خویش گرفتار گشت
در سنه هزار و دویست و سی ... برص در آن نعوذ بالله من سخط الله در همان درد در گذشت و جای که
برای آن مخذول مقرر شده بود در همان مقام بیاسود بکرات در این مجموعه مذکور شده است که اگر کسی ظاهر
اسلام و ایمان نماید و زبان تشیع و کمال گشاید در یوم جزا بعد از اعمال و افعال از مجرد اقوال کاری نیاید
والسلام علی من اتبع الهدی ذکر زکی خان نوری اگرچه این غنچه ناشکفته و این خارستان ناگفته و این در
وکلیدش شکسته ... و خوشتر بود اما بجهت عبرت گرفتن دوستان بذکر شمه از احوال او مبادرت نمود
تا الطاف ایزد تعالی را در باره خود بدانند و مراسم شکرگذاری را بتقدیم رسانند نظم حدیث پادشاهان
عجم را ؛ حکایت نامه ضحاک و جم را ؛ بخوان ای هوشمند نیک فرجام ؛ ثنا بکر ... چیره ایام ؛ مگر کز خوبی
نیکان پند گیرد ؛ و ز انجام بدان عبرت پذیرد ؛ پوشیده نماند که اصل وی از ولایت نور من بلاد مازندران
بود و پدرش محمد نام بشغل پنج کاری اشتغال مینمود هنگامی که شاهزاده کامکار حسین علی میرزا بایالت
فارس مفتخر و سرافراز گردید زکی خان ... در غایت افلاس ... در خدمت آن نوجوان شهزاده
بولایت فارس آمد بمساعدت بخت ... و یاوری اقبال در اندک زمانی ملقب بمیرزا زکی گشت و پایه قدرش از
همگنان در گذشت و چندین وزیر با تدبیر فرمانفرما را مغلوب و مالیده ساخت و چندین خانه اعظم را

از ملک فارس برانداخت تا آنکه مخاطب بزکی خان گردید و پایه قدرش باوج گردون رسید و در ضبط و
ربط امور ملکی و مالی مطلق العنان شد بمرتبه که از جمیع شاهزادگان و الاتبار مقدم آمد و از فرمانفرما
بجز نامی نبود و بر مشاغل جزوی و کلی اقدام مینمود و بعد رحلت والی فارس مهمات را فیصل میداد
و فرمانفرما را چندان وزن نمی نهاد تا آنکه ملقب بسردار اعظم و دستور مکرم گشت و دولت وافر و حشمت
متکاثر و شوکت بی نهایت و تجمل بحد و نهایت بهم رسانید چنانکه در عرصه خیال قارون عشر آن دولت نمی
گنجید بمضمون آیه کریمه إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى بخار غرور و پندار بر دماغ آن ستمکار صعود
نمود بی رضای فرمانفرما پیشکش لایق بخدمت شهریار ایران ارسال فرموده همدم السلطنه شاهزاده که
همشیره اعیانی فرمانفرما را خطبه کرد و با وجود دانستن عدم رضای فرمانفرما آفتاب علیه را عقد نکاح خویش
در آورد حاصل آنکه بسبب جاه و حشمت و چند روزه کامرانی و دولت خود را در ورطه هلاکت میانداخت و
و در دار دنیا نفس نفیس را هدف تیر ملامت و در سرای عقبی بدن عزیز را مستحق عذاب و عقوبت نمود تا
فارس از این حرکت بغایت برنجید و در مقام تحقیق و تفتیش احوال آمد از بر آمدن خیانت وی از وجوه متعدده
بظهور رسید و خیانت باطنی و عمل بحرامی آن حلال زاده بر صغیر و کبیر معلوم و مفهوم گردید لاجرم فرمانفرما
آن سر حلقه اشقیا را از نظر اعتبار بینداخت و در رنجش همگنان و ابنای زمان خوار و بی اعتبار ساخت قبر مبین
میدارد که زکیخان وزیری بود سوء تدبیر بود جور فرمون نمود بالذات بویرانی بلاد و پریشانی عباد
مایل و بانهدام خاندان و انعدام دودمان شاغل بود و عزت خویش را در ذلت اشراف قوم دانستی و آبادی
خود را در خرابی بزرگان طایفه شناختی و در اهانت و اذیت دانشمندان اهتمام تمام داشتی و از مراسم ظلم
و جور دقیقه مهمل نگذاشتی و بر جمیع فسوق و فجور موصوف و بارتکاب مناهی و ملاهی مشعوف بود
بحدی که مرتبه وی در ظلم و عناد و فسق و فساد بالاتر از فرعون و شداد و فزونتر از حجاج و ابن زیاد بود
در عین حجر بفرمان ابلیس و قدمی بیکنار در جز بطریق تلبیس بعضی میگویند که زکیخان مردی مسلمان و اکبر
از اهل ایمان است مسلمان را نسبت بفرعون و شداد دادن و نام حجاج و ابن زیاد نهادن از طریقه
شرع شریف بیرون و تکفیر اهل ایمان نمودن خلاف قانون است غایتش آنکه ظالمی غدار و فاسقی ستمکار
خواهد بود و اگر کسی قتل نفس بغیر حق نماید و زنا و لواطه و ظلم و فساد کند و بدعت ظلم و فسق و فجور گذارد
صاحب شرع حکم بر کفرش نخواهد نمود چنانکه اکثر علمای شیراز با او معاشرت میکنند و فرمانش را می پذیرند
و غایت تمکین میدهند و تملق و خوشامد وی مینمایند و در راستی رضای خاطرش میکوشند در جواب میگویند که
زکیخان با فرعون و شداد و ابن زیاد برابر و یکسان و هر که در سیرت ایشان است در حلقه ایشان است

جز من

جز من تشبه بقوم فهو منهم مخبر آنان است و آیه یَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ مصداق آن است و مضمون
بیت مولوی **نظم** رگ رگ است این آب شیرین آب شور بر خلایق میرود تا نفخ صور شاهد حال ایشانست
و چون ایشان صفات ذمیمه و اخلاق رذیله داشتند و قدم در راه مخالفت خدا و رسوله گذاشتند و
اوامر الهی را انقیاد نکردند و نواهی باری تعالی را بجای آوردند و با دوستان خدا خصمی کردند و ابواب ظلم
و جور بروی دوستان و اولیاء خدا گشودند لهذا سزاوار لعن و طعن گشتند و بموجب آیه کریمه أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ
عَلَى الظَّالِمِينَ و بمجرای إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ آن گروه مکروه از کسوت هدایت دور و ملعون حضرت
رب غفور شدند و بر طبق آیه کریمه إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ مقر ایشان در سقر معین است آخر
ایشان مسلمان بودند و غاصبین خلافت و ناکثین بیعت و قاسطین ولایت و مارقین امامت طریق اسلام می
پیمودند و کفر و اسلام امر مخفی است و صورت اعمال و افعال دلیل معنی است و بموجب الظاهر عنوان الباطن اقوال
و اعمال ظاهری مظهر و مبین اعتقاد باطنی است و از سخنان محمود است که دلیل آن در دادست و مقال صغیر
قائل و هرچیز بمرکز خود مایل است كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ وَ كُلُّ شَيْءٍ يَمِيلُ إِلَى مَرْكَزِهِ قول بزرگان وَ الْبَعْرَةُ
تَدُلُّ عَلَى الْبَعِيرِ وَ الْجَرْعَةُ تَدُلُّ عَلَى الْغَدِيرِ مصداق آن است و حدیث تموتون کما تعیشون و تبعثون کما تموتون
ما نکه کفر کردی شقی تر از فرعون و شداد و خبیث تر از حجاج و ابن زیاد است دلیلش اینکه ایشان با کسانی دم
میکردند که طالب ریاست بودند و طلب جاه و منصب ایشان مینمودند و با ایشان طریق مخاصمت می پیمودند
و الا با زمره عجزه و مساکین لطف و احسان و با فقرا و اهل گوشه نشین کمال شفقت و مکرمت میکردند چنانکه
در تواریخ مسطور است که حقوق دیوانی مصر را نزد فرعون حاضر ساختند آن سی و شش هزار کیسه و هر
کیسه عبارت از ده هزار مثقال نقره بوده باشد حمله را حاضران و غایبان عطا فرمود و همچنین خزاین و دفاین
روم و شام و ایران را نزد عمر بن خطاب آوردند همگی را بر مهاجر و انصار قسمت نمود و انوشیروان کافر با
عدم ایمان حقوق دیوانی را بابت عوامل یکدرم نقد و یک قفیز حاصل از رعیت میگرفت و کمتر از بیست
ساله و زیاده از پنجاه ساله مرد را معاف و مسلم بود و این شقی جاهل و سر حلقه اراذل بر بیوه زنان و ایتام
دارد که فلسی مفلسی از وی نرهد و ضرری را بنقدی نشناسند و سگ اصحاب کهف را باستخوانی ننواختی و
گربه ابو هریره را لقمه خوش نبود نکرده مع هذا با هر طایفه عداوت تمام داشت حتی با زمره درویشان و گوشه نشینان
لوای خصومت می افراشت چنانچه نسبت بحاجی محمد حسین بن حاجی محمد حسن که درویش گوشه نشین و عزلت گزین
بود چندان ظلم نمود که بشرح راست نیاید و قلم دو زبان از عهده تقریر آن عاجز آید و هم چنین نسبت براقم که هیچگونه
ظاهرا و باطنا مناسبت نبود چندان ظلم و جور نمود که حجاج و ابن زیاد در آن حیران ماند **نظم** ای ظلم تو کشته

عارف و عامی با بودن آن راند و اگر کسی متوجه نهاد ظلم انتظام شود دین‌ها اگر دد جمعی میگویند شر محض در عالم
موجود نیست عارف میگوید اینکه هست بی حیثیت دیگر میگویند وجود ناقص هستی از عدم محض است اعاذنا الله
چه جای این سخن است عدم این وجود خوشتر است و نیز هوسنی میگوید که اگر این مظهر عامه است از مظاهر آری
مظهر عامه است اما بد مظهری است و زشت پیکری الحق فقیر را اکثر معموره عالم کردید و عجیب اما صل و اراذل
رسیده و از طوایف امم مختلفه دیده بد اما مانند وی ستمکاری نکرده بین شنیده است مکر برادر زاده
آن دون و قاسم خان ملعون مجتبی اگر جمعی که خود را عالم و خدانامی پندارند بقرب چنین شخصی شقی فخر می‌آورند
و شرف خویش میشمرند و غلو چنین دشمن خدا را میکردند دانایی میگوید که عجب مدار و خاطر خوشدار که
دل شیر از چنین چند نفر سزاوار و اهالی اندیار مستوجب چنین ستمکاری بود آخر علت ضم جنسیت است
مضمون الخبیثات للخبیثین همین خواهد بود فقیر گوید میشاید که معاشرت و مجالست و مداهنه دانشمندان
اندیار با آن ستمکار مکار اندوی مدارا و مواسا بوده و از جهت ضرورت و احتیاج صحبت وی رغبت نموده
باشند چنانکه بزرگی گفته **نظم** آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست ÷ با دوستان مروت با دشمنان مدارا
والسلام علی تابع الهدی **ذکر شکرالله خان** ابن میرزا اسدالله برادر دود کیخان بود در مکر و کید و دوروی و [illegible]
انان است و داستان تزویر و حیله آن بالاتر از تقریر قلم دو زبان است **نظم** کی کنم من ظلم این ظالم بیان ÷ صد
قیامت بکند دو زبان ÷ با وجود مصاهرت [illegible] سرافراز بودن [illegible] بدامادی مفتخر نمودن از کثرت
فسق و فساد و بسیاری ظلم و عناد آن مظهر [illegible] شد او را از نظر اعتبار بینداخت و در چشم عموم ناس خوار و بی
مقدار ساخت و آنچه نواحی و بلوک متعلق بوی بود بگرفت و مستاصل نمود فاعتبروا یا اولی الابصار لعلکم
تفلحون **ذکر الحاج میرزا زین العابدین** ابن الحاج معصوم المدعو میرزا کوچک لقب کرامیش رحمت علی است و [illegible]
اولاد حاجی محمد حسن بل [illegible] سالکان انداب و اگر جمیع سالکان عراق و فارس بوجود ذیجودش افتخار نمایند
سزاوار و در سلسله علیه نعمة اللهیه عظیم المقدار است آن عزیز بواسطه فقیر مرید قطب العارفین مجذوب علی
شاه قدس سره العزیز میباشد و بجذبت سراسر سعادت تا بجناب رسیده و [illegible] از مشایخ عصر [illegible]
علمای زمان [illegible] نموده و طریق سفر عراقین و گیلان و خراسان و عمان و حجاز و یثرب بپیموده و زحمت بسیار
مشقت بیشمار از ابنای روزگار کشیده و [illegible] از دست بیگانه و خویش و توانگر و درویش چشیده و قاسم خان
ستم بنیان نسبت بان سالک مسالک عرفان و ناهج مناهج ایقان ایذا و آزار فراوان رسانید و [illegible]
[illegible] و آنچه ما یعرف و ما یحتاج همراه داشت همگی را انتظام ضبط کرد و این حرکت بران ستمگر میمون نیامد
و ایزد تعالی نه پسندید و از اثر رنجش خاطر معروف مظاهر آن [illegible] بدار الجزا خرامید و در این روزها

بطریق

بطریق علم الیقین استماع افتاد که در عالم مستی از بام افتاد و از اقلیم هستی بدیار نیستی پای نهاد و [illegible]
هیچ مقامی و محلی نه ایستاد **نظم** تا دل مرد خدا ناید بدرد ÷ هیچ قومی را خدا رسوا نکرد ÷ چون خدا خواهد
که پرده کس درد ÷ میلش اندر طعنه پاکان برد ÷ کی بود در ماتمی صد نوحه کن ÷ آه صاحب درد را باشد اثر فقیر
گوید که قریب هشت سال میشود که اکثر اوقات با آن مظهر سعادات معاشرت و موانست مینماید و طریق محبت
و اتحاد و خلت و ودادی می‌پیماید و همدم و محرم و در نزد فقیر مکرم و محترم است و صدق ضمیرش بدرجه‌ای
و صفا و گوهر مهر و وفا کی انبار و بحر خاطرش از کدورات صفات ذمیمه و خس و خاشاک اخلاق رذیله
بذات همیشه صفاتش بزیور فضایل صوری و معنوی آراسته و بکمالات ظاهری و باطنی پیراسته و [illegible]
فقیر و درویش و منزلش مامن بیگانه و خویش و دلش مخزن اسرار و جانش مکمن اطوار است و از اهل زمان
[illegible] ایشان هموار محترز و بر کنار است چنانکه بعضی از مشایخ و علما و فقرا و والد گرامیش آن عزیز را تکلیف نمودند
که در جامع جدید که مشهور بمسجد نواست نماز جماعت گذارد و بار امامت و پیشنمازی قیام و اقدام نماید قبول
نکرد و بزبان آورد که پیشنمازی ظل امامت مطلقه است و من خود را قابل آن ندانم و خویشتن را آلوده غفلت
میگردانم و مصداق [illegible] نیستم که [illegible] در وصف [illegible] باشیم و سخنان چند و معاذیر دلپسند
ادا نمود گویا مضمون بعضی اخبار این بود که ابلیس شقی بیک کس [illegible] لاجرم خود را ملعون ابد ساخت
و خلفای جور بی اذن امام زمان امامت کردند لهذا روی توجه بسوی دوزخ [illegible] تحقیق که بر حضرت امام
زمان و بی‌اذن نایب حجت در آن امامت میکند یقین دان که بخیال خانه بدام بلا افتاده جان میکند زیرا که
آن شخص یا خود را عادل دانسته امامت میکند یا عمداً اگر خود را عادل میداند این خود گناه بزرگ و بحکم آیه
کریمه و لا تزکوا انفسکم کبیره سترک است خودبین هرگز خدا بین نگردد **مصرع** کفر است در این معنی خودبینی
و خودرایی و اگر خود را عادل نداند و امامت میکند این نکوهیده عقلا و ناپسندیده جمهور عرفاست بعد از
تقریر این کلمات دلپذیر دست از گریبان بصیرت توامان وی برداشتند و طالبان کثرت آن سالک کنج وحدت
را بحال خویش بازگذاشتند اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری است در بلده شیراز سکونت دارد
و با همه یار و از همه کنار و با همه پیوسته و از همه گسسته اوقات گرامی را در رضای باری تعالی میگذراند امید از
کرم کریم و لطف عمیم خداوند قدیم چنان است که آن عزیز را بکمال آمال عارفان بالله برساند و در مقام منتهای
تمنای مقربان درگاه ساکن گرداند بمحمد و آله الامجاد **ذکر میرزا علی اکبر** بن شاه میر لقب گرامیش [illegible] علی است
و مظهر الطاف خفی و جلی است آن عزیز از خدام والا مقام حضرت میر احمد بن موسی الکاظم علیه السلام است بصفات
حمیده و اخلاق پسندیده موصوف و بکمالات نفسانی و فضایل انسانی معروف و بنور جود و کرم و رغبت

وحب و موت را دانسته و از افعال ناستوده و جبن و بددلی و کسالت بری است و در صدق و صفا و مهر و
وفا یکتا و با وجود تنگی معاش در سخاوت منفرد و مستثنی است در ثبات قدم و استقامت رای و استقلال
احوال مانند آن بزرگوار در دنیا ندیده ام در ادای حقوق خلت و مودت و دوستی در غایب و حاضر و فارس
جز او بنظر نیامد دلیل بر این بسیار است و روشنترین دلایل آنست که اکثر احبا و اخلاء شیراز بعضی از خوف اعدا
و بعضی از راه غفلت فقیر را مخذول کردند و ضمیر را بیازردند مگر آن بزرگوار و سر حلقه اخیار شعر از بن جدای
بیدیدی که نور برد دو مادری که تو زاد بواسطه فقیر مرید قطب الفقراء جناب محمد مسعود علی شاه طیب الله ثراه
مدت هفت سال میشود که با فقیر کمال الفت و محبت دارد و دقیقه از دقایق محبت و اتحاد مهمل و معطل
نمیگذارد اگرچه قدم از بحر و سر شیراز بیرون ننهاده اما جهان دیده و زحمت روزگار کشیده و کار افتاده است
از علوم غریبه بهره وری دارد از فن رمل و نجوم و اعداد و حروف و جفر با خبر است ما بین این فقیر و دوستی علی رشته مودت
محکم و بنیاد محبت مستحکم بوده در طریق وفا یکدیگر شفیق اند نظم جان گرگان و سگان از هم جداست متحد جانهای
شیران خداست امید صادق و رجا واثق است که در عالم بخدمت مولی الموالی مشرف شوند و از کف ساقی کوثر
شراب طهور را نوش بهره و کون را فراموش کنند بمحمد و آله الامجاد ذکر سید اسمعیل و رضی خواجه سیادت و نجابت
و مشهور است و کلام در نجاست مشهور لا اصل له در کتب محققان مسطور گویا از طرف مادر سیادت خویش را ثابت
میکند محققان متفق اند بر اینکه نجابت صوری در سعادت معنوی دخیل نیست آیه شریفه انه لیس من اهلک
انه عمل غیر صالح دلیل این معنی است و سیادت ظاهری بر نجابت باطنی سود نبخشد و اصل و نسب ما را
ادب و حسب نگردد قابیل که پسر حضرت آدم بود و هیچ واسطه در میان نبود چون بدگوهر و نکوهیده سیر بود
آدم زادگی او را روی سعادت ننمود و پسر نوح مر راتب عالی سود نبخشید و زید بن علی و علی بن اسمعیل و جعفر
کذاب را اولاد امام بودن فایده نبخشید بطهور سیدی بر دو نجابت بر اهل بصیرت پوشیده نیست که مضمون و لکن
الیتا لا ینفع دلیر کریمه ان الله لا یهدی القوم الفاسقین و حدیث و النار للعاصی و لو کان سیدا قرشیا
هر سه یکیست پس در این وقت کلام الصالحون لله و الطالحون لی خبر صحیح است بنا کرا گر علوی فعل نیست
باد زدی نماید یا کم نعوذ بالله رده گوید و زنا محصنه کند البته صاحب شرع انور مسامحه نکند و حدود الله
را بر او جاری کرد اما اگر این خبر صحیح است شاید در صغایر مسامحه جاری باشد و الا در هیچ صغیره و کبیره جاهل
مسائل فروع اند معذور نباشند پس در مسائل اصول چگونه معذور و معفو باشند پس در این دلالت نسب را
اعتبار و حجت را چه مقدار یوم ینفخ فی الصور فلا انساب بینهم طوبی لمن لم تمسه بکم و حسن مآب امدم
بداستان آن سر که دار این داستان و معتقدان دو حب کل اجمل الحق با وجود درازی قامت و کوتاهی عقل و

قلندر عزم

ذات معرفت و کثرت حمق و عدم ادراک انسان تا بالطرح باده تقلید از ساغر تعصب خورده و عجب راهی جهت کرم
عوام کالانعام سپرده اشخاصی که اهل تمیز و فرق کنند هر چند که در نیکی و خوبی درویشان و صدق و
صفای ایشان ادای شهادت نمایند و حقیقت حال و بیان احوال کنند هرآینه از روی بی هنری و چون دود از
شعله کرین را بفرمان را متهم سازند که ایشان مانند ما نیستند و تابع صوفیان اند و کسانی که احمق و مرض از
حق اند اگر در نکوهش سالکان خدا زبان گشایند و بر وفق مراد ایشان از بدی و تشنیع گواهی دهند حجت و
برهان مقبول و ایشان از اهل عدول اند عارفی میگوید که این حکم خلاف مذهب امامیه بلکه اتفاق جمیع فرق
اسلامیه است که شهادت خویشان در حق یکدیگر مقبول است و هیچکس در این خلاف نکرده مگر عمر بن خطاب در
خصوص باغ فدک شهادت سرور اولیا و حسنین علیهم السلام را رد نمود و شهادت ام ایمن را مقبول کرد و گفت
که گواهی شوهر و فرزند در حق زوجه و مادر مقبول نیست و از شهادت یکزن که ام ایمن باشد علم حاصل نبود
فقیر گوید که بر اهل بصیرت پوشیده نیست که عمر بن خطاب ناصواب بود در این امر قبیح از روی فساد و عناد
اقدام نمود اما تبریان این امر را گوش کن و جام تحقیق نوش یا ایها الذین آمنوا لا تتولوا قوما غضب الله علیهم قد
یئسوا من الآخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور محققان گفته اند که کاف کما یئس کاف مثل است یعنی بظاهر
مسلمان و در باطن با من ایشان از رحمت الهی چون کافران باشند و مقبور جمیع فرق است پس مر خیستیان باشند اما در
اصل است ... دل ... و آب ایشان در این قبور از رحمت الهی مایوس و قرین درد و رنج و افسوس
باشند و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا مشاهده کنند در این آیه که چه معنی از رحمت پروردگار مایوس اند
که مقام جمادی را آرزو میکنند معترض میگوید کسی که بالای منبر حضرت پیغمبر را مکرر در خواب مشاهده کند
و از انجمله خطاب با ولدی استماع نماید در حق چنین شخص کما یئس الکفار چون توان گفت عارف متوجه جواب
این سوال واهی شده میگوید اول آنکه آن کتاب مرتاب از برای عام فریبی چنین خوابهایی بیند و تهمت و افترا
بر رسول خدا و ائمه هدی بجویند میکند و عوام کالانعام را از باد و دروغ مانند پشه بسوی خویش جمع میکرده
چنانکه در اکثر مواضع بهتان و افترا بحد اعلی نموده و بر ارباب معرفت معلوم شده که کذب و نفاق آنجناب بمرتبه
رسیده که بود هر دیار و هیچ انکار کردنی است ثانی آنکه در نزد اکثر متکلمین مطلق خواب معتبر نیست و از اثر
بخارات و خیالات میشمارند و از جمله اضغاث احلام میدانند بلکه حکم بر بطلان مطلق خواب کرده اند و بر این
دلایل بسیار آورده اند من جمله آنکه فرضا اگر کسی در خواب ببیند که رسول خدا یا یکی از ائمه هدی مر بدان کس میفرمایند
که فلان یکی از شرایع اسلام مباح است و یا اینکه فلان ... یا مسجد حرام است ارباب عقل مطلقا آن خواب معلوم است
ثالث آنکه اشخاص بسیار از جماعت کفار که خویش ... بوده اند با آنجناب معاشرت و مجالست می نمودند و

جمیع دیگر ظاهرا بان حضرت ایمان نیاوردند و مال و جان در راه آنحضرت بذل کردند باهمه خویشی و قرابت صوری بسبب
عدم مناسبت معنوی برایشان سود نبخشید چنانکه قبل از این مذکور گردید پس در اینجا الجواب را حجت توان نمود و
دلیل و نیکی احوال کسی نخواهد بود بلکه حال احوال مقتدای اهل ضلال مشهور و در افواه و السنه خاص و عام مذکور
و حاجت به دلیل و حجت نیست و بعضی دانشمندان بطریق نظم بیان نموده اند از آنجمله میرزا وصال دوازده مولانا محتشم
تضمین کرده و در آن مضامین دلنشین پیدا نموده است این چند بیت از اوست **نظم** باز این چه شورش است که
در خلق عالم است گویا علیق سید نا یکدمن کراست گویا که وحید و وضعه طالع یکند زخلق کاشوب در تمامی ذرات
عالم است نافتاده است شبت خود را بمصطفی سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است چون نحس بکرش ندجم رزمین
رسید دود از زمین بذروه عرش برین رسید میرزا عبد الباقی کاشفی در احوال وی مثنوی گفته و عقب بکرت
دُرر تحقیق در آن سفته این چند بیت از اوست **نظم** باز آمد سید اسمعیل شوم از پی تخریب این نامی جو بوم
باز آمد حرص کهسار ضلال کاو ورعش بجا سازوال باز ظاهر گشت کاو سامری تا خلایق وا کند از حق بری
باز آمد ثانی اثنین یزید تا کند کفر سفیهان بر مزید باز آمد منکر اهل یقین ثانی اثنین ابوجهل لعین
باز دجال لعین شد آشکار بر فساد دین و آشوب دیار باز آمد ناسخ دین مبین تا کند بدعتها هند در امر دین
هست شیطان مجسم در وجود یا بود غول مرکب بشر ای مسلمانان خدای دانای غیب کو بود خود حسینش نام و نشان
نسبه خود از سیادت افترا هست او از نسل مصطفی گر فدا اولاد حسین است این پلید واجب آمد هست حق بر بین پلید
گرچنین بودی ولاد رسول من بچه مرجانه را کردم قبول گر بود این نسل آل طاهرین شمر باشد رحمة للعالمین
در حرامزاده گر فرزند رسول هست مقبول او باجماع عقول باشد این تا کی ملوط و روزگار حمله فرزندان نبی از روی ادکار
عام کالانعام را خود هوس هست جیس چشم ظاهر بیرکو نیست جون حریم نبینید بیرون بود تا کرا تحت الحنک برخ بود
در عجوادی بجوید از حرم نفس سلمانی و حری بود **ذکر شبرغان** از بلاد طخارستان است راقم ندیده گویند جای
خوب و شهری مرغوب است **ذکر شادمان** و هین اندبار طخارستان است **ذکر شاش** از بلاد توران است بعضی گویند
چاچ همان شاش است و کمان چاچی مشهور است **ذکر شاپور** قصبه ایست معمور بزنام بلوک است مشهور از مضافات
ملتان و آب و هوایش خرم حیات است و محتوی است قریب هزار باب خانه و ده پاره قریه بزرگان اینجا سادات کرام صوبه
و شیعه امامیه اند و رعایای اینجا هندو و اهل سنت و جماعت اند و عموما خالی از مردمی نباشند و مجموع قرای آن
بلوک در زمین هموار واقع شده است **ذکر شاه جهان آباد** نام اند هلی است و در حرف دال مذکور شد **ذکر شکار پور**
شهری است مشهور و قریب بهفت هزار باب خانه در اوست و نواحی معموره مضافات اوست و اکثر مردمش هندو بعضی
دیگر حنفی مذهب اند وی در زمین هموار واقع و جوانب اربعه اش واسع باغات خوب دارد و صاحبان دولت در اینجا

بسیار ا

بسیار است شهر از صوبه سند و از اقلیم سیم و هوایش گرم و آبش خوب و مردمش خالی از صناع حسن نیستند
و اهل آنجا غریب نواز و سیاح دوست باشند **ذکر شاه آباد** شهری است مختصر بنیاد در راه لاهور و شاه
جهان آباد اتفاق افتاده و جوانب اربعش بغایت گشاده است قریب چهار هزار باب خانه در اوست و اکثر
ساکنان آن شهر هندو و چند پاره قریه معموره مضافات اوست و قلیلی مسلمان حنفی مذهب دارد **ذکر شهر نو** نام
چند بلده است یکی در راه کشمیر واقع است و آن دو هزار خانه میشود خالی از امتیازی نیست دیگر نام قصبه ایست
در ناحیه باخرز در حرف با مذکور شد دیگر ما بین لاهور و کشمیر و عین مذکور شده است **ذکر شهر بابک** قصبه
از کرمان و محلی است بهجت توامان گویند از بناهای بابک پدر اردشیر است طرف شمالش از جبال شامخه دور و
میوه سردسیریش موفور است آن قصبه در زمین هموار اتفاق افتاده و جوانب اربعه اش گشاده است آبش گوارا و
هوایش بهجت فزا است و زراعات آنجا کم است و چند پاره قریه خوب دارد مردمش همگی شیعه مذهب اکثر ایشان
خالی از هوش نیستند سادات جلیل القدر در نواحی آنجا دیده شد **ذکر شاپور** ناحیه ایست از کاندرو و این بلوک
و رای بلوک ملتان است قریب بیست پاره قریه در اوست و آب و هوایش بغایت نیکوست باعث آبادی آن شاپور
ذو الاکتاف بوده و صورت آن حضرت را در یکی از جبال آنجا در سنگ نقش نموده اند خالی از غرابت نیست دیده شده
است **ذکر شبیل** قصبه ایست دلنشین از مضافات فارس و از اقلیم دویم و بقولی سیم هوایش گرم و آبش بد
و نخل فراوان دارد و چند پاره قریه معموره توابع اوست از بندر عباسی دوازده فرسخ دور و میوه گرمسیریش
موفور است حاکمش از طرف سلطان عمان مقرر است و مردمش عموما تنزیبی زبان و ضعیف بنیان همگی مذهب
امامیه دارند **ذکر شولستان** نام دو سه موضع است در فارس یکی نزدیک قصبه آباده و دیگر قریب بحی لار و دیگر
از مضافات لار مجهول قابل مدح و ذم نیست **ذکر شهریار** بلوکی است از ری و ناحیه ایست فرحناک قریب
شصت پاره قریه معموره در اوست آبش فراوان و حبوبش نیکوست و اکثر سردسیریش ممتاز است سیما انگور
با مثال و بلاد شهریار جائی گشت از آستان بلوک میان استهارد و طهران واقع و اطراف اربعش واسع است
و مردمش همگی شیعه مذهب اکثر جا دیده مکرر دیده شده است **ذکر شهر زور** شهری است مشهور از بلاد
کردستان چون حکام آنجا بعوث و در او حکومت میکنند لهذا موسوم بشهر زور شده است راقم ندیده است
ذکر شط العرب نام رودی است عظیم در بلاد عراق عرب شط فرات و شط بغداد و شط دزفول و شط شوشتر
و دو سه رود دیگر جمع شده شط العرب میشود و از کنار بصره گذشته بدریای فارس میریزد **ذکر شیعه** در لغت
لفظ شیعه بمعنی پیرو باشد قوله تعالی و ان من شیعته لابراهیم اما در عرف جماعتی را گویند که بعد از رسول
خدا بلافصل علی بن ابی طالب را وصی و خلیفه دانسته و خلفای ثلثه را اهل جور و ظلم خوانند این جماعت بفرقی

مجدد فرزند شده اند و زیاده برین گفته اند و جمیع آن فرق یکدیگر را کافر خوانند و همه کرها مخلد در نار دانند از آن
جمله کیسانیه اند ایشان گویند امام بعد از رسول علی ع بود و بعد از وی حسن و بعد از حسن حسین و بعد از حسین
محمد حنفیه ولد علی بن ابی طالب و بعضی از ایشان گویند بعد از رسول علی ع امام بود و بعد از او محمد و حسین را
امام ندانند و گویند مهدی موعود محمد خواهد بود و نمرده است و زنده است و در کوه رضوان از جبال
یمن مخفی است و در وقت ظهور او عالم از عدل مملو خواهد شد و گویند مختار بن ابی عبیده ثقفی کیسانی مذهب
بود و بعضی بر آن اند که آن مذهب منقرض شده است والله اعلم و دیگر سبائیه اند و جماعت بسیار این مقدم
ایشان سبا بن عبدالله بود ایشان علی بن ابی طالب ع را خدا میدانستند و جماعت را در این زمان علی اللهی خوانند
مقالات ایشان در ضمن کردستان مذکور خواهد شد و دیگر کاملیه و سبائیه اند اگر چه سید مرتضی رازی
در کتاب تبصرة العوام در فرق شیعه نوشته اما هر که مقالات اکثر مکروه را بشنود مسلمان نداند تکفیر
شیعه خواند هر که خواهد بدان کتاب رجوع نماید و دیگر فرقه غرابیه اند ایشان گویند حضرت جبرئیل را بعلی ع
ارسال داشت غلط نزد محمد ص رفت زیرا که بعلی شبیه بود چنانکه کلاغ بکلاغ کان محمد اشبه بعلی من الغراب
بالغراب و دیگر طایفه شریعیه اند صاحب تبصرة العوام ذکر نموده که ایشان میگویند که خدا در نبی و علی و فاطمه و
حسن و حسین فرود آمده و ایشان اله و معبود اند و دیگر فرقه هشامیه اند و دیگر یونسیه اند و دیگر مفضلیه اند
و دیگر زراریه اند مقالات ایشان در کتاب ملل و نحل و تبصرة العوام مذکور است بدانجا رجوع نمایند و دیگر
مفوضیه اند ایشان گویند که باری تعالی امور عالم را برسول تفویض نموده و بعد از آن حضرت امامان حاکم اند
در جمله امور شریعت و قومی دیگر گویند که تفویض احیا و امات بدیشان کرده و ایشان مستحق عبادت اند و فرقه دیگر
فرقه هریریه و ریوندیه اند ایشان گویند بعد از رسول ص خلیفه عباس عم رسالتمآب بود و بعد از او
عبدالله بن عباس خلافت نمود و بعد پسرش علی بن عبدالله و بعد پسرش محمد و بعد ابراهیم و از ابراهیم به سفاح
رسید و شرح این سخن طولی دارد و در کتب اخبار مذکور است و دیگر فرقه اسمعیلیه اند احوال ایشان در ضمن الموت
مذکور شد صاحب تبصرة العوام طایفه اسمعیلیه را بهفت نام یاد کرده از آن جمله قرامطه گفته و این بهتان
محض است زیرا که هر که تتبع کتب اخبار نموده باشد میداند که قرامطه فرقه علیحده اند و ایشان را هیچ گونه رابطه
باسمعیلیه نیست و همچنین مزدکیه و خرمیه و بابکیه نوشته و حال آنکه ایشان از فرق گبران و مجوسان اند و بعد از
آن گفته که خرمیه و مزدکیه و قرامطه و بابکیه و ناصریه و نصیریه و ملاحده از فرق اسمعیلیه اند و هر یک از
قول ایشان چیزی گفته که در دین اسلام درست نمی آید تکفیر شیعه را شاید و دیگر فرقه زیدیه در ضمن
بلاد یمن مذکور خواهد شد و دیگر فرقه امامیه اند که ایشان را اثنی عشریه نیز گویند این طایفه میگویند که اصل

هفتاد و سه مذهب دو مذهب است نواصب و روافض زیرا که هنگامی که رسول ص از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود
از صحابه چهل هزار کس حاصل بودند و همگی ایشان با ابوبکر بیعت نمودند مگر هجده کس که با او بیعت نکردند و مخالف
او را موافق شدند علی بن ابی طالب ع و هفده نفر دیگر با آنحضرت موافقت کردند و متابعان ابوبکر با این هفده نفر
گفتند که رفضتمونا یعنی ترک ما کردید و از ما جدا شدید بنابر آن لقب ایشان روافض گردید و این هجده کس متابعان
ابوبکر را گفتند نصبتم ابابکر بلا نص یعنی نصب خلافت ابوبکر کردید بی آنکه در حق وی نص باشد بدین جهت لقب ایشان
نواصب گشت پس هر یک از این دو مذهب را دو نام شد یکنام خود گذاشتند و یکنام خصم بایشان نهاد تمام صحابه
خود را اهل سنت و جماعت گفتند و آن هفده نفر ایشان را نواصب خواندند آنگاه مذهب نواصب بهفتاد و دو فرقه
شد و مذهب روافض هجده فرقه گشته و جمله هفتاد و سه فرقه آمدند و بحکم حدیث نبوی ص کلهم فی النار همه در
دوزخ روند مگر یک فرقه که از اهل نجات اند زیرا که بر مذهب مستقیم و منهاج قویم اند و مذهب مستقیم آن است که
بتوحید و عدل و نبوت و امامت و معاد ایمان آورند و معنی توحید آن است که یک قدیم بیش ندانند و در آن قدیم کثرت
و اجزا روا ندارند و ذات را احد حقیقی دانند بجمله جهات و اعتبارات و عالم بالذات و قادر بالذات و حی بالذات دانند
نه عالم بعلم و نه قادر بقدرت و نه حی بحیوة که این چنین تعدد قدما لازم می آید و وحدت او ذاتی حقیقی است که عدیل و نظیر
و ضد و ند و همتا ندارد نه آنکه وحدت او عددی یا شخصی یا نوعی یا جنسی باشد چه هر سه از خواص ممکنات و احدیت
که اجزاء خارجی و وهمی و عقلی در او نیست و هیچ وجه من الوجوه ترکیب بحریم او راه ندارد و بجمیع صفات کمالیه مثل
قدرت و علم و حیات و سمع و بصر و اراده و تکلم موصوف است و منزه است از جمیع نقایص مانند جسم و ترکیب و حال
و محل و شریک و ماده و صورت و احتیاج و مدرک شدن و مقدور و ولد و جوهر و عرض و او را زوال نباشد و موجود
و معدوم ساختن از اوست یمحوا الله ما یشاء و یثبت و اوست اول بلا اول و آخر بلا آخر و اجل است از آنکه بوده باشد
مثل از آن با او شی دیگر بوده است و هیچ موجودی نبوده است جمیع موجودات و ممکنات مخلوق و مصنوع اوست و
همه اشیا را بعلم و قدرت و اراده خود از کتم عدم بدایره وجود آورده است و بی واسطه یا بواسطه با عالم مکونات و خالقیت او
و مخلوقیت اینها مباین است با اینها ذاتا و صفاتا و فعلا و او را صفات ذات و صفات افعال است و صفات ذات او
قدیم است و عین ذات اوست و صفات افعال حادث است و غیر ذات اوست و قایم بذات اوست و او عادل است و
ظالم نیست و خالق قبایح و معاصی و شر نیست و طریق جبر و تفویض هر دو باطل است بلکه فعل عباد در طاعت و معصیت
از خود ایشان است و لا بتوفیق الهی و ثانی بخذلان او و هر سبب است و بر جمیع ممکنات قدرت او مساوی است
و هو علی کل شیء قدیر و علم او باشیا سابق بر ایجاد و لاحق یکسان و برابر است الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر
و ایجاد کرده اشیا را مطابق علم خود و علم او بجزئیات علم اوست بکلیات و عالم است بغیب و شهادت بلا تفاوت

ومعیبت عیب نسبت بما می باشد والا نسبت باو همگی یکسانست و باراده ایجاد نموده است هرچه را ایجاد کرده
و منزه از احتیاج است با ایجاد او بلکه غنی مطلق است هرچه را ایجاد کرده است و منزه از احتیاج است با ایجاد از جمیع
موجودات و همگی در وجود و قوام و بقا محتاج می باشند باو جل و علا و کنه ذات او احدی را راه نیست خواه
ادراک عقلی یا خیالی یا بصری لا یحیطون به علما و لقا و رؤیت و معرفت در ایات و اخبار و ادعیه وارد است
راجع است به بصیرت کامله قلبیه چنانکه ماثور است لتبنا الرؤیة بالقلب کالرؤیة بالعین و منزه است از عقائد
از تعطیل و تشبیه و تفویض و او رب العالمین است و همه را از نیست هست نموده رزاقست که همه را روزی میدهد
و افلاک را در گردش دارد و جوهر را حرکت خاص و زمین ها را او ارام داده است و قاضی الحاجات است که حاجات
را اگر با او عرض نمائیم اجابت می نماید بلکه بی امر او برگ از درخت نمیریزد و گیاهی از زمین نمیروید و همه انبیا و رسل
برحق اند و بر خدا لازم است که یکی از بندگان خود را برگزیند و هدایت عباد ارسال دارد تا خلق را راه مستقیم
نماید و این کس البته از کبایر و صغایر معصوم باشد و عمدا و سهوا از بدو عمر گناه از وی سر نزند تا قول او
حجت باشد بروایت مشهور صد و بیست و چهار هزار پیغمبر ایزد تعالی فرستاده چهار کتاب و بقول مشهور
صد صحیفه حق تعالی بایشان داده و تورات بموسی و زبور بداود و انجیل بعیسی و صحف بابراهیم و صحف دیگر
بادم و شیث و ادریس و قران بمحمد صلی الله علیه و اله نازل نموده و بروایتی سیصد و سیزده پیغمبر مرسل بوده اند
و همه انبیا و رسل حق و فرستاده خداوند و خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و اله را مبعوث کرد الله تعالی
برکافه ناس و بشیر و نذیر و داعی الی الله است و باذن او رسانید انحضرت با امت خود انچیز را که مامور بود برسانیدن
و ادا فرمود امانات مودعه نزد خود را ایمان و اقرار واجب و لازم است هرچه انحضرت فرموده است مجملا ان جمله
معراج است که ایمان بجسمانیت و روحانیت ان هر دو لازم است و نصب امام بر رسول واجبست باید که یکی
از امتان خود را برگزیند تا بعد از وی خلیفه و جانشین انحضرت باشد و این خلیفه هم باید که معصوم باشد در
زمان خود از جمیع طوایف امام اعلم و اشجع و اکمل و اعقل و ازهد و اورع و افضل و اکرم و اسخی و اعدل و اتم و
اجمل باشد و بر این خلیفه نیز واجبست که یکی از امتان را برگزیند تا بعد از وی بجای او باشد تا هرگز روی زمین
از امام و حجت خالی نباشد و بقیاس و رای و اجتهاد خود حکم و شریعت زیاد کردن و کم نمودن جایز نیست و
اجماع امت حجت نیست مگر انکه در میان ایشان معصومی باشد حضرت رسول بموجب حدیث من کنت مولاه
فعلی مولاه در یوم غدیر علی بن ابی طالب را برگزید و بمقتضای حدیث یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی
وصی و خلیفه خود گردانید و حضرت امیر المومنین بروفق ایه کریمه انما ولیکم الله و رسوله والذین یقیمون
الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون بعد از رسول هیچ یک از امت بود در جمیع فضایل و کمالات

وانبیا

برانبیاء سلف سبقت مینمود و باقی ائمه که فرزندان اویند همچنین اند اول ایشان اخر و اخر ایشان اول است و عدد
ائمه ع بنابر اخبار معتبره نبویه ص دوازده است اول علی بن ابی طالب ع است دویم حسن بن علی ع سیم حسین بن
علی ع چهارم علی بن الحسین ع پنجم محمد بن علی ع ششم جعفر بن محمد ع هفتم موسی بن جعفر ع هشتم علی بن موسی ع
نهم محمد بن علی ع دهم علی بن محمد ع یازدهم حسن بن علی ع دوازدهم محمد بن الحسن صلوات الله علیهم اجمعین
یازده تن ایشان امده و امامت نموده از سرای فانی گذشته اند و دوازدهم ایشان مهدی و صاحب الزمان و
غایب و منتظرست و عاقبت ظهور نماید و عالم را از عدل بیاراید بعد از انکه پرشده باشد از ظلم و عدوان و
مشیت و اراده ایشان تابع مشیت و اراده حضرت سبحانست لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون و نیز ایه
و ما تشاؤن الا ان یشاء الله موید کلام است و شفاعت ثابتست برای جناب رسالت پناهی و ائمه ولایت پناه
و اهل صلاح از مومنین و نجات میدهد باری تعالی بشفاعت ایشان بسیاری از گناهکاران و چون اشیاء
نفیسه در افاق و انفس مشتمل بر دوازده عدد است مانند انکه بروج افلاک و کلمه لا اله الا الله محمد رسول
الله و امناء بنی اسرائیل و اسباط یعقوب بنابر ان باید که عدد ائمه ع دوازده باشد و همچنین اکثر اسماء الله الحسنی
مثل الرحمن الرحیم و الحمید المجید و الروف الرحیم و الحنان المنان و الخالق الباری و الواحد الکریم و الواحد
القهار و الظاهر الباطن و التواب الوهاب و الفتاح الرزاق و المحسن المجمل و المنعم المفضل و الباعث الوارث
و الدیان یوم الدین همگی دوازده حرف اند و همچنین هو الحق المبین و العلی العظیم و العلی اسم اعظم و ادم
خلیفة الله و نوح خالص الله و ابرهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی مسیح الله و محمد حبیب الله النبی
المصطفی علی باب الهدی امین الله حقا فاطمة امة الله البتول الزهراء و امیر المومنین و علی ابن ابی طالب
و غیاث الموحدین و ملاذ العارفین و القلب نجیب الله و لا فتی الا علی و شافع یوم الجزاء و العروة الوثقی
و فاطمة بنت محمد و الحسن المجتبی و الحسین الشهید و علی ابن الحسین و الامام الباقر و الامام الصادق و الامام
الکاظم و محمد ابن الرضا و علی بن الجواد و الحسن العسکری و القائم المهدی عدوهم کافر شقی محبهم مومن تقی
و محبهم فی الجنة و عدوهم فی النار و خاتم الانبیاء و لا نبی بعد احمد و جمیع اینها دوازده حرفیست بنابر این
دلالت میکند که عدد ائمه دوازده کس باید باشد و همچنین عدد شهور و سنین و نقباء و انفلاق یم جهت عبور
انجاب و انفجار عیون از حجر برای قوم بنی اسرائیل و عدد حواریین عیسی ع همگی عددش دوازده است و سعی کلی
حفر کرد دلالت بر خلافت علی بن ابی طالب ع و بطلان متغلبان میکند و خلافت خلفا خلافست چنانکه علی
بحق و ابوبکر نفاق و عمر منکر و عثمان خاین و معاویه عدو الله در عدد مساوی است و فشار قبر و سوال نکیر و منکر
و عذاب قبر و احیاء اجساد در نشور همگی حق است و میزان و صراط و بهشت و دوزخ الحال موجود اند و بحر قران مجید

اخبار ائمه اطهار بآن ناطق اند از حور و غلمان و قصور و رضوان ماکولات و مشروبات و غیر ذلک از مستلذات
و مولمات همگی حق و ثابت میباشد که گروهی در جنت و گروهی در جهنم خواهند بود و دیگر آنکه فرایض از
طهارت و صوم و صلوة و خمس و زکوة و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر بر نحو شرایط آنها حق و ثابت
است حلال محمد حلال الی یوم القیمة و حرام محمد حرام الی یوم القیمة این بود خلاصه اعتقادات شیعه
اثنی عشریه که مذکور شد والسلام علی تابع الهدی ذکر شوشتر صاحب معجم گوید که شوشتر مدینه ایست و از بلاد
از خوزستان و تستر معرب است و بعضی گویند که وجه تسمیه شوشتر آنست که یکی از بنی عجل که شوشتر نام بود
آنجا را فتح نموده بنام او موسوم شد و گویا اصح روایات آنست که حمزه اصفهانی گفته که سوس مدینه ایست
در خوزستان بعربیان شوش و معنی آن در عجم خوب و نیکوست و چون مدینه شوشتر را بنا کردند از آن
بزیادتی و خوبی این نام کردند و بعضی گفته که شوش را بشکل باز ساخته اند و شوشتر را بشکل اسب و جند
شاپور را بشکل رقعه شطرنج و در خوزستان انهار بسیار است و اعظم انهار نهر شوشتر است و شاپور
شادروان را ساخت تا آب مرتفع شود و در اندرون شهر که در مکان رفیع واقع شده جاری گردید و این
شادروان از عجایب بناهای عالم است و طول آن نزدیک بیک میل و آنرا از سنگ و نوره و عمودهای آهن
مرتب ساخته اند و فاصلهای آنرا از سرب مسدود کرده اند و گفته اند که در عالم بنائی از آن محکمتر نیست و لیکن
در زمان ما آن شادروان خراب شده بود و محمد علی میرزا ابن فتحعلی شاه که والی کردستان و خوزستان
بود آنرا تعمیر نمود اکنون بعمارت شاهزاده باقی است ابن مقنع گفته که اول شهری که بعد از طوفان نوح بنا
نمودند شوش و شوشتر بود و بانی آن معلوم نیست و در شوشتر قبر براء بن مالک واقع است که در روز فتح
آنجا شهید شد و در آنجا حمامهای عتیق میباشد و از اهل شوشتر است سهل بن عبدالله بن یونس شیخ صوفیه
که بصحبت ذوالنون رسیده و صاحب کرامات بوده و در سال دویست و هشتاد و سه هجری در بصره وفات نمود
و مولانا قاضی نورالله صاحب تصانیف کثیره از همانجا بوده وی در کتاب مجالس المؤمنین گفته که در بعضی تواریخ
مسطور است که چون شاپور ذوالاکتاف بروجهی که در مقام خود تفصیل یافته قیصر روم را اسیر کرد بعد از آنکه
شاپور را اسیر کرده بود قیصر را باز آورد و با او لطف کرد و گفت دل خوش دار و خاطر جمع دار که من ترا نخواهم
کشت در بند من خواهی بود تا وقتی که بلاد مرا که خراب کرده آباد سازی و معمور گردانی و بعوض درختها که
بریده درخت بنشانی و شادروان شوشتر را ببندی و چنان کنی که در آن زمین زراعت صیفی پیدا شود و
رفع آب در آنجا توان کردن چون قیصر بجان خود ایمن شد کس فرستاد تا صناع و مهندسان چالاک دست از
روم بیامدند و مال و خزاین آوردند و بعمارت ایران مشغول شدند و بلاد را آباد کردانیدند تا چنان شد که اول

بود در عمارات

بود و بعد از آن بعمارت شادروان شوشتر پرداخت و مهندسان و بنایان آورده بدان مشغول کردانید و
مشهور است که هر روز هزار گوسفند روان کشتند و در گردن هر یکی قدری زر یا نقره بستند یا آهن یا سرب یا اندیر
چنانکه هر روز بامداد هزار گوسفند میرسید و شب هزار گوسفند ساروج و کلال آنرا میکردند و
می‌دادند و سنگهای محکم داده و بر یکدیگر می بستند و بطوقهای آهنین و سرب می چسبانیدند و بر همه که
کار بنهادند تا آن شادروان بر روی آب رودخانه معظم ببستند و آب را باعمال و نواحی بردند و در زراعت
انداختند باقی حال بلده شوشتر از اقلیم سیم و هوایش گرم و آبش خوشگوار و خاکش در موسم بهار عنبربیز
و قند بهار است نظامی در کتاب هفت پیکر بهار شوشتر نموده نظم همه عالم بهار شوشتری جایگاه
تذرو و کبک دری و از اطراف شوشتر رود کرنه و دو رودخانه دارد یکی از طرف مشرق و دیگر از جانب مغرب
و قریب شش یا هفت هزار خانه در اوست و نواحی چند مضافات اوست و سمت شمال و مشرق آن شهر جبال و
تلال قریب است و عمارات آنجا همگی دو طبقه و سه طبقه است و سردخانها عموما فوقانی است و سمت
کوچهای آنجا اکثر کوچهای اندار بغایت عفن و در موسم زمستان چرکین است و باغات دلگشا در آنجا
و اکثر بوده خراب شده و حبوب و غلاتش فراوان و ارزان است و از بقاع متبرکه آنجا آستانه امامزاده
عبدالله عالی‌مقدار و قلعه سلاسل سمت شمال شهر بود متصل است خالی از امتیازی نیست و مقام خضر
و سرتنان طرف مشرق خارج شهر واقع و شیخ شمس الدین و مادر سهل بن آنجا مدفون است و شیخ محمد سوار
از مشایخ روزگار و خالوی سهل بن عبدالله در آنجا آسوده و سکنه آن همگی شیعه امامیه اند و اهل
شهر و قری فارسی زبان و ایلات قوم لر و عرب و گروهی بادیه اند و سادات عالی درجات در آنجا می باشند
که در صفت مروت و فتوت و غریب نوازی و اطعام غربا از سایر بلاد ایران ممتاز و عموما در صلح و سداد
و از مردم آنجا با امتیاز اند ناقم گوید که در عالم سیاحت بعضی از بلاد عالم مشاهده شد که بهتر از اسمش بود
و بعضی دیگر نامش بهتر از خودش نمود و بعضی دیگر برابر و یکسان بود مثل آنکه نام شیراز بهتر از خود شیراز است
و شوشتر بهتر از نام خودش بود و اصفهان برابر و یکسان نمود ذکر شام کشوریست مشهور و در
افواه مذکور در قدیم الایام ملک شام بلغت یونان سریا بکسر سین و سکون را و یاء مع الالف می گفتند و
مردم آنجا را ارض مقدس و زمین کنعان میخوانند و وجه تسمیه آن بشام این است که از بنی کنعان بن نوح
نوعی از خاک مکه معظمه و ضیعه متفرق گشته جمعی تیامن کرده بطرف یمن رفتند بنی کنعان قوم ندا کردند که
تیامنوا و جمعی دیگر تیاسر نموده گفتند تشاموا بنابراین مسمی بشام گشت و بعضی گفته اند که باعث آبادی
آنجا سام بن نوح ع بود و در لغت سریانی سین را بشین بدل نموده شام خواندند و محدود است از طرف

مشرق بحر نیم عرب و بلاد دیار بکر و از سمت مغرب بدریا و از جانب جنوب بدریا و ولایت عرب و از جهت
شمال بارمنیه اصغر و روم طولش یکماه و عرضش بیست روز و محتوی است بر پنج جند ضم جیم ۱ جند
اردن ۲ جند دمشق ۳ جند حمص ۴ جند فلسطین ۵ جند قنسرین و هر یک از آن جندها مشتمل است
بلاد قدیمه و قصبات عظیمه و نواحی معموره و مواضع دلگشا و مزارع بهجت فزا و چمنهای خوش و چشمهای
دلکش و مجموع بلاد شام از اقلیم سیم و چهارم و جبال و صحاری آن پر آب و گیاه است و اکثر امکنه آنجا بحسب
هوا معتدل و بعضی بلادش اندکی بگرمی مایل و برخی بدریا متصل است و سکنه آن دیار چند فرقه اند و
غالب لغت عرب دارند و صاحبان سایر لغات نیز بسیار اند اول فرقه اسلام اند و ایشان متفرق بچند
فرقه اند اول شافعی دویم حنفی و این هر دو فرقه سواد اعظم اند سیم مالکی چهارم حنبلی نسبت بسایر فرق
این فرقه بغایت کم اند پنجم شیعه اثنی عشری این فرقه قریب صد هزار خانه میشوند اما متفرق اند ششم
غالی یعنی علی اللهی در جبل لبنان وغیره سکونت دارند و ایشان نیز صد هزار خانه وار اند دویم طایفه
نصاری اند و در عرب بسیار اند ولیکن خراج گذار اند قریب دویست هزار خانه میشوند و صاحب دولت و
ثروت و بعضی رعیت و جمعی اهل تجارت اند و متفرق اند سیم طایفه سامری که ایشان را دروزی نیز گویند
اند سامریها اند و سر دعوه ملک ایشان در کوهستان است و اکثر اوقات بحکام شام باغی و طاغی اند در
جبل لبنان و نواحی صیدا مسکن دارند و کوهی با اقتدار اند چهارم فرقه یهود اند این طایفه متفرق اند قریب
پنجاه هزار خانه وار اند و خراج گذار اند و طایفه از طوایف کرد یزیدی اند و هستند که بر عقیده یزید اند
وجان هم مستند اما کوهی خوار و بی اعتبار اند فتح شام در زمان خلافت عمر بن خطاب روی نموده و اکثر
بعضی از بلاد آنجا در ایام خلافت ابوبکر گشوده بود و اکثر بلاد شام را خالد بن ولید و سعد بن وقاص مفتوح
ساختند و ملوک قدیم آنجا اینها اند و حکومت شام قدیم الزمان باولاد کنعان بن نوح ع اختصاص
داشت بعد از آن از احفاد عمالقه از قوم جرهم در مکه معظمه بقوم دیگر جنگ کرده مغلوب شده بدیار شام آمدند
و چون قوت تمام داشتند لاجرم با کنعانیان در امر حکومت دعوای شرکت آغاز کردند تا آنکه از بنی اسرائیل جمعی از
انبیاء عظام و ملوک ذوی المقام ظهور نموده ارض شام بایشان مخصوص گردید و در زمان عیسی ع نوبت
حکومت آن ولایت بقیاصره روم رسید و مدت دویست سال باستقلال اولیاء دولت قیاصره در آنجا
حکومت نمودند و مقارن دولت رومیان ملوک غسان ظهور کردند و آن ولایت را بحیطه تصرف خود در
آوردند و آن جماعت نود و دو نفر از امر حکومت بسر نهادند و مدت پانصد و چهل و شش سال داد فرمانروایی دادند
آخر ایشان جبلة بن ایهم بن حارث بود که در زمان سلطنت او ملک شام بدست اهل اسلام افتاد بعد از

خلافت خلفا

خلافت خلفا ثلاثه ملوک بنی امیه ضبط نمودند اول ایشان معاویه و آخر ایشان مروان حمار بود و در عصر او
ابو مسلم از خراسان و عبد الله سفاح از کوفه خروج کرده بنی امیه را برانداختند و اکثر را مکروه نابود و
معدوم ساختند و بنی امیه چهارده نفر بودند و مدت نود و دو سال دیگر حکومت نمودند بعد از انقراض
دولت ایشان ملک شام را عبد الله سفاح بعم خود عبد الله داد و بعد از او بدست اولیاء دولت بنی عباس افتاد
و در سنه دویست و پانزده هجری ابن الشاطر در دمشق بعد کوکب بیست و در دویست و پنجاه هجری بنی طولون در مصر
خروج کرده ملک شام بحوزه تصرف در آوردند و مدت سی و هشت سال از تصرف بنی عباس بیرون بردند و در سنه
دویست و هشتاد و هشت هجری دیگر باره بتصرف گماشتگان بنی عباس در آمد و در دویست و نود هجری طایفه
قرامطه ملک شام را غارت کردند و در سیصد و بیست و سه هجری دولت اخشیدیه ظهور نمود و در آن زمان اخشید
نام در مصر و شام حاکم بود و چون ارکان دولت بنی عباس ناموزون شد اخشید تا آنجا را با نواحی ضبط نمود
و در سیصد و سی هجری خلافت فاطمیه در آن کشور ظاهر گشت و صیت دولت ایشان از ایوان کیوان در گذشت
و در چهارصد و چهارده هجری دولت مرداسیه ظهور نموده حلب و اطراف آن را مسخر نمودند و در چهارصد و شصت
هجری سلطان ملکشاه سلجوقی اکثر بلاد شام را ضبط کرد و در چهارصد و شصت و هشت هجری برادرش
تفویض نمودند و در چهارصد و نود و نه هجری طغتکین ترک خروج و بدعوی سلطنت عروج فرموده تمامت دمشق
شام را در حیطه تصرف در آورد و در پانصد و ده هجری ایلغازی تام از طرف سلجوقیه حلب را استرداد کرد و در پانصد
بیست و سه هجری از فروع سلجوقیه عماد الدین بن آق سنقر زنکی حلب و حوالی آن را ضبط نمود و نور الدین بن عماد الدین در
پانصد و چهل و نه هجری جمیع مملکت شام را گرفت و در پانصد و هفتاد هجری ملوک اکراد ایوبیه بر ممالک شام
استیلا یافتند و در ششصد و چهل و هشت هجری حکام آل ایوب ناچار بشتافتند و از طرف خوارزمشاهیان
ضبط کردند و در ششصد و پنجاه و هشت هجری هلاکو خان ولایت حلب و حمص و حما را غارت کرده و در قرب دو
جالوت با مظفر مصری مقابله نموده با لشکر تاتار و مغول شکست یافته فرار نمودند و در هفتصد و هشت هجری
از طرف سلطان ... بسواحل شام نازل شده اکثر اماکن آن ملک را سوخت و در هفتصد و هشتاد هجری دولت
ذو القدریه در مرعش و نواحی آن ظهور کرد و هم در آن هنگام ملوک رمضانیه در اذنه خروج کردند و در هفتصد و
هشتاد و چهار هجری ملوک چراکسه ظهور یافته بلاد شام و مصر را صافی گردانیدند و در نهصد و بیست و سه هجری
سلطان سلیم خان ابن سلطان بایزید خان قیصر روم بر تمامت مملکت شام و مصر و عرب مستولی شده و از تصرف
چراکسه بیرون آمد اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری است جمیع بلاد شام و مصر و اکثر دیار عرب در
تصرف گماشتگان قیصر روم است قیس بر وفق نظم حروف تهجی بعضی از بلاد آن کشور را ذکر کرده و بعضی دیگر

مذکور خواهد بود بعون الله والتوفیق من الله الودود ذکر شقیف نام جایی است از جند دمشق جائی خوب و بلدی
مرغوب و محتوی است بر قرای دلکشا و مزارع بهجت‌افزا و همگی آن در کوهستان واقع از مضافات جبل عامل است
و مردمش همگی شیعه مذهب بطایفه عرب اند و فسق و فجور و ظلم و جور در میان ایشان کمیاب است ذکر شاه دور
قصبه‌ایست مسرت موفور وی در ده فرسخی دار الملک کشمیر واقع و سمت جنوبش کوه نزدیک و سایر جوانب آن
واسع است و قریب دو سه هزار خانه در اوست و چند پاره قریه معموره مضافات اوست مردمش عموماً حنفی مذهب
و خوب صورت اند ذکر شمشام از بلاد شام است فقیر ندیده ذکر شهرزور از دیار شام و محلی جنت مشام است
ذکر شحر بفتح شین و حاء مهمله و سکون راء از جزیره عرب است گویند حضرت صالح ع بر سکنه شحر مبعوث شد
و بسبب انکار بعذاب الهی گرفتار آمده در دوزخ بیش کرده شدند نعوذ بالله من سخط الله ذکر شلا شهری است مشان
از بلاد یمن و در دامن کوه اتفاق افتاده مردمش همگی قوم عرب و اکثر زیدی مذهب اند ذکر شبام بکسر شین از
مضافات صنعا و قصبه‌ایست دلکشا و طرف جنوب وی واقع و اطرافش واسع است گویند خالی از امیاری نیست
ذکر شکاری نام طایفه‌ایست از عرب و ساکن ملک فارس و صحرانشین اند گویند ارباب دولت در میان ایشان
بسیار است ذکر شمیران نام چند قریه و موضع است در فارس و عراق و خراسان و نیز نام محله‌ایست در
اصفهان بغایت محله خوبی است ذکر شهر نو از نوشهر نیز گویند و نام چند بلده است که مذکور شده و
خواهد شد و این نوشهر مابین کشمیر و لاهور واقع شده است و در میان کوهستان اتفاق افتاده آب و هوای
خوش دارد سادات صحیح النسب در آنجا سکونت دارند حدیقه چهاردهم در بیان حرف صاد مهمله و صفحات
معرفت مآثر علما زمان پوشیده و پنهان نخواهد بود که در حرف صاد دیار و بلاد چندان بنا نموده است
ابجد پدید و مسموع گردیده مرقوم میگردد ذکر صنعا بفتح صاد مهمله و سکون نون و عین مع الالف دار الملک یمن
و از اقلیم دویم است طولش از جزایر خالدات عو و عرضش از خط استوا یه از بناهای صنعا بن ازال است
عامر و مشتمل است بر عمارات دلکشا و نواحی طیب افزا و انهار بسیار و اشجار میوه‌دار وی بشهر دمشق مشابهت
بسیار دارد و هوایش سالم و آبش با حلاوت و خاکش طیب است و امراض و علل در آنشهر کم و هوایش خرم و در
موسم تابستان کم است گویند هنگام باران آنجا هر روز معین است که بعد از زوال میبارد و فواکه گرمسیرش
فراوان است سیما انبه و مرکبات از امتیازات است و حمامهای خوب دارد و در قدیم قصر غمدان که در تواریخ
مذکور است در آن شهر بوده اکنون سقف خانه جامع صنعا است و ساکنان آنجا همگی قوم عرب و اکثر
زیدی مذهب است و ارباب دولت و ثروت و اصحاب معرفت و طریقت و صاحبان حسن و ملاحت در آن
ولایت بسیار اند و ملوک آن دیار سادات صحیح النسب اند قدیم فرمانفرمای آن دیار اند و مانند خلفای بنی عباس

لقب دارند

لقب دارند در آن هنگام که راقم نواحی آنجا عبور نمود امام من المنصور بالله علی بود ذکر صعده بلده‌ایست از بلاد یمن عمارات
محکم و باغات خرم در آن بلده بسیار است و از توابع تهامه یمن است ذکر صلبه قصبه‌ایست از دیار یمن باغات و غلات
فراوان دارد گویند ابتدا قهوه از آنجا ظاهر شده است ذکر صبیه ناحیه‌ایست از یمن و از مضافات صنعا است و چهار
پاره قریه معموره دارد و مردم صبیه جماعت اشراف و شجاع و دلیر و در مروت و فتوت بی‌نظیر اند ذکر صبا از نواحی صنعا
و قصبه دلکشا است ذکر صهیون نام بیت المقدس است در حرف با مذکور شد ذکر صور نام دو سه موضع است یکی
دار الاماره بلاد جبل عامل است وی در حرف جیم مذکور شد و دیگر نام بندریست از عمان از اقلیم دویم و هوایش
گرم و آبش بد و مردمش قوم عرب و مختلف المذهب اند و دیگر نام شهری است در مغرب زمین راقم ندیده گویند بلده
بزرگی است ذکر صغد بفتح صاد و غین و سکون دال ناحیه‌ایست معموره و محتوی است بر قرای مشهوره هوایش سازگار و آبش
خوشگوار و فواکه سردسیر و گرمسیرش فراوان و حبوب و غلاتش ارزان همه قرای صغد بدریا قریب و دار الاماره آن
بندر عکا است در حرف عین مذکور خواهد شد آن ناحیه از جند اردن محسوب میشود ذکر صیدا از بنادر شام و قصبه
مرتبه الحکام است سمک صیدا که مشهور و در کتب اطبا مذکور است از چشمه آن بندر حاصل میشود وقت معین دارد آن
بندر متصل است بولایت جبل عامل ذکر صلت از بلاد شام است گویند صلت جائی خوب و قصبه‌ایست آب و هوای
خوش دارد ذکر صعید ملکی است معروف و بکثرت عمارت موصوف و مشتمل است بمداین مشهوره و قصبات معموره و
نواحی دلکشا و قرای بهجت‌افزا همگی از اقلیم دویم و قلیلی از سیم و مجموع بلادش در کنار رود نیل واقع و سمت جنوب و
شمالش واسع است وی دیگر اعظم اقلیم مصر است و بقولی از مضافات اوست آبش معتدل و هوایش بگرمی مایل است
چون طرف جنوب مصر اتفاق افتاده و آب نیل از آن جانب بسمت آن جاری است و نسبت به بلاد مصر بلندی واقع شده لهذا
آن ملک را صعید خوانند فواکه گرمسیرش فراوان و حبوب و غلاتش بغایت ارزان است و مردمش طایفه عرب و عموماً
شافعی مذهب اند مهمان دوست و غریب نواز و عددان بشیوه ممتاز اند و اهل آن ملک بغایت بسیار افتاده و مردم آنجا
از رسول خدا ص در تعریف آنها روایات کرده اند والله اعلم بالصواب و ارباب حال و اصحاب کمال از آن دیار بر خواسته اند
که در پاره‌ای کتب متداوله مسطور است و زمرد صعیدی در نزد جواهر شناسان مشهور است قیمتها علا دارد بعضی از
آن دیار ذکر شده و برخی دیگر بطریق معهود خواهد آمد ذکر صدوقلی قصبه‌ایست از بلاد اناطولی و قریب دو سه هزار
خانه در اوست و چند پاره قریه معموره مضافات اوست آبش خوشگوار و هوایش سازگار است و مردمش عموماً ترک
حنفی مذهب و خالی از مردم بی‌باک نباشند و باغات فراوان دارد و سمت شمالش بکوه متصل است و در نواحی آن قصبه طایفه
از طوایف ترکمان سکونت دارند و بزرگ ایشان محمود بیک نام بود و در اکثر اخلاق جمیله و اوصاف پسندیده از امرای آن
کوی سبقت میربود ذکر صوفی و بیان حقیقت صوفیه بر ضمیر آفتاب تنویر اصحاب ایقان و بر دانایان معرفت بنیان

پوشیده و پنهان نماند که فرقهٔ صوفیه میگویند لفظ صوفی مشتق است از صفوة المال یعنی برگزیده و منتخب و چون بعد از
مرتبهٔ نبوت و ولایت مطلقه که وصی نبی است این فرقه اجل و اعز بنی آدم اند لهذا ایشان را صوفی گفته اند چه که هر چیزی را
سه مرتبه است ادنی و اوسط و اعلی زمرهٔ انبیا و اوصیا اعلای نوع انسان اند و فرقهٔ صوفیه اوسط نوع اند لاجرم برگزیده
باشند و مولانا قاضی نور الله شوشتری قدس سره در کتاب مجالس المؤمنین که یکی از تالیفات اوست در ذکر صوفیهٔ صافی
طویت باین عبارت فرموده که تو ردوسا لکان مسالک طریقت و موسسان قواعد شریعت و حقیقت مقصود از ایجاد عالم و
اختراع بنی آدم بعد از ایجاد جواهر زواهر انبیاء و ائمهٔ هدی علیهم صلوات الله الملک الاعلی وجود فایض الجود این طایفهٔ
کرام و اصفیای عظام کثرهم الله بین الانام است انتهی کلامه و چون یای نسبت بر صفوا الحاق نمودند صفوی شد و چون لفظ
کثیر الاستعمال بود و در زبانها ثقیل مینمود بی را [illegible] واو را که لام او بود بجای فا که عین بود گذاردند و صاد را ضمه دادند
بمجانست واو پس صوفی شد بعضی گویند که در زمان رسول خدا صم جماعتی از مهاجرین اصحاب و متقیان ایشان که مکنتی
نداشتند و همواره رایت عبادت و ریاضت و مجاهده [illegible] در صفه از مسجد رسول صم برمیزدند
و بصیقل مشاهده زنگ شکوک و اوهام از مرآت خاطر میستردند ایشان مسمی باصحاب صفه بودند و جناب رسالت مآب صم
کمال لطف و رحمت با ایشان میفرمودند بالحاق یای نسبت ایشان را صوفی گفته اند بعضی گویند بسبب لبس صوف و پوشیدن
لباس پشم باین اسم مسمی شدند در فضل و مدح ایشان در تفاسیر مذکور است که جماعتی از اکابر و صنادید قبیلهٔ مضر بخدمت
حضرت رسول صم آمدند و چون ایشان قبیلهٔ بزرگ بودند و اسلام ایشان باعث قوت اسلام میشد لهذا آنحضرت بنا بر
مصلحت در تعظیم ایشان مبالغه میفرمود و ایشان را بر صدر مجلس جای میداد و ایشان چنانکه داب اهل دنیا است از مجالست
اصحاب صفوت که بظاهر حقیر و ملبس بلباس گلیم و حصیر بودند ننگ و عار مینمودند و از آنحضرت درخواست کردند که ما
بندگان را در حلقهٔ صدر نشینانیم و در مجلسی که ما ایم این خرقه پوشان نیایند و در بار صحبت ما نگشایند بعد از آن این آیه
نازل شد و خطاب بحضرت رسول صم آمد که وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَوةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا
تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَيهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا وَقُلِ الْحَقُّ
مِنْ رَبِّكَ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا حاصل وجه آنکه یعنی صبر فرمای نفس خود را
با آنهائی که میخوانند پروردگار خود را در صبح و شام و میجویند رضای او را و برمدار چشمهای خود را از روی ایشان مکن
اراده کرده و میخواهی زندگانی دنیا را و اطاعت مکن کسی را که غافل کرده ایم ما دل او را از ذکر و یاد خود و متابعت کرده است هوای
خود را و بوده است کار او بیرون از حد اعتدال و بگو حق از جانب پروردگار خود پس هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کافر بود
بدرستی که ما مهیا کرده ایم از برای ظالمان آتش دوزخ را بالجمله فضیلت اصحاب صفه محتاج بیان نیست و بهمان صفات که
اصحاب صفه بدان موصوف بودند صوفیهٔ صافی طویت بدان موصوف اند و از این رو [illegible] بوده که صوفیه را اصحاب

صفه میخوانند چنانکه مقرب الباری خواجه عبدالله انصاری قدس سره گفته که ای سالک روشن بین اهل صفه را
جز بچشم مبین بعضی گفته اند که صوفی مشتق است از صفا که ضد کدورت است زیرا که ایشان از کدورت غبار رسته و
بصفای قلب پیوسته اند از جمعی از اکابر این فرقه منقول است که از زمان آدم تا اوان خاتم مسلمانان افاضل و اهل
کمال خود را بنام علماء مسمی میکردند سوای صحابه زیرا که هیچ فضیلتی زیاده از شرف صحبت بحضرت [illegible] نمیدانستند و
در اهل عصر دویم که از صحابه کسی نماند جماعتی که بخدمت صحابهٔ حضرت رسول صم رسیده بودند و از ایشان اخبار و احادیث
و آداب شنیده بودند ایشان را تابعین میگفتند و این نام را شریفترین القاب میدانستند و در عصر سیم که آنها تابعین را
دیده بودند اتباع تابعین میگفتند تا اهل عصری که از عهد حضرت رسول صم دست [illegible] دور شدند و خاصان امت را
که بنهایت پرهیزکار و متقی بودند و در امور دین اهتمام تمام می نمودند ایشان را زهاد و عباد میگفتند تا آنکه ظاهر شد
بدعتها و پیدا گشت مذهبهای باطل مثل خوارج و غلات و ملاحده و زنادقه و غیر ایشان و هر یک ادعا میکردند که در
میان ما عباد و زهاد میباشند و اطلاق این اسم را بر خواص خود مینمودند تا آنکه اهل حق خاصان خود را که ممتاز بودند
بزیادتی زهد و محافظت نفس از متابعت هوا و صرف کردن انفاس و اوقات خود را در طاعات و عبادات و اذکار و اوراد و عزلت
و ریاضت و اجتناب نمودن از اهل دنیا باسم صوفی مخصوص نمودند و این نام پیش از سیصد و دویست از هجرت بر ایشان اطلاق
شده و بروایتی بعد از صد سال از هجرت بوده و بنا بر اجزاء احادیث و کتب اخبار ظاهر میشود است که این فرقه در زمان
حضرت رسول و ائمه صلوات الله بمحض این اسم بوده اند چنانکه روایت شده در کتاب بشارة المصطفی لشیعة المرتضی
که ملا محمد باقر مجلسی در فهرست بحار الانوار خود که نسبت این کتاب را بشیخ عماد الدین محمد بن ابی القاسم علی الطبری داده
باسنادش که قال رسول الله صم مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَجْلِسَ مَعَ اللهِ فَلْيَجْلِسْ مَعَ أَهْلِ التَّصَوُّفِ یعنی حضرت رسول خدا صم فرموده که
هر که را خوش می آید و مسرور میشود باینکه همنشین خدا تعالی باشد پس باید که بنشیند با اهل تصوف بجای من سره من
اراد نیز آمده معنوی این حدیث قدسی است که ایزد تعالی فرموده است که أَنَا جَلِيسُ مَنْ ذَكَرَنِي یعنی من همنشین آنکسم
که ذکر و یاد من نماید و صوفیه اهل ذکر اند پس الله تعالی جلیس ایشان است و مولوی معنوی در مثنوی مضمون این حدیث را
نظم فرموده است نظم هر که خواهد همنشینی با خدا ٭ گو نشین اندر حضور اولیا ٭ از اختلاط اولیا اگر بگسلی ٭ تو یقین مرده
گر جزوی بر کلی ٭ صوفی ولی است و ولی صوفی است [illegible] ایشان که از کاف کوفی است [illegible] روایت شده
که قال رسول الله صم لَا تَطْعَنُوا عَلَى أَهْلِ التَّصَوُّفِ وَالْخِرَقِ فَإِنَّ أَخْلَاقَهُمْ أَخْلَاقُ الْأَنْبِيَاءِ وَلِبَاسَهُمْ لِبَاسُ الْأَنْبِيَاءِ
یعنی طعن مزنید بر اهل تصوف و خرقه پوشان بدرستی که اخلاق ایشان اخلاق انبیا و لباس ایشان لباس انبیا است و
و ایضا فرموده که [illegible] أَهْلِ التَّصَوُّفِ وَأَصْحَابِ الْجُوعِ وَالْعَطَشِ فَإِنَّ اللهَ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَيُسْرِعُ فِي حَاجَاتِهِمْ
یعنی آنحضرت فرمود که میل نمائید و طلب دعا کنید از اهل تصوف و گرسنگان و تشنگان یعنی روزه داران بدرستی که

حق تعالی نظر رحمت میکند بسوی ایشان و زود اجابت مینماید دعای ایشان را در کتاب عوالی اللئالی ابن جمهور
که ملا محمد باقر مذکور نموده در فهرست بحار الانوار بنشان کتاب با ابن جمهور داده است روایت شده که قال امیر
المؤمنین ع التصوف اربعة احرف تاء وصاد وواو وفاء التاء ترک وتوبة وتقی والصاد صبر وصدق و
صفاء والواو ود وورد ووفاء والفاء فرد وفقر وفناء یعنی حضرت سرور اولیا علی مرتضی ع فرموده که
تصوف کلمه ایست که منصف باشد یعنی چهار حرف بترتیب حروف که مجموع آن دوازده وصف میشود بر سبیل که
شخص مسمی باین صفات دوازده کامل موصوف باشد تا آنکه موضوع له حقیقی این لفظ تواند بود و هر کس که جامع صفات
مذکوره نباشد اطلاق این بر او مجاز خواهد بود مانند آنکه شخص مبتدی که تحصیل علم میکند و او را ملا گویند
و ترتیب اوصاف مذکوره و تحصیل آن اول ترک هوا و توبه نمودن و رجوع کردن از معاصی که صادر شده و تحصیل
مرتبه تقوی است و هر مرتبه موقوف است بحصول مرتبه ما قبل بر تا آنکه مرتبه اول حاصل نشود داخل در مراتب
مرتبه ثانیه نمیگردد و این موافق است با آیه کریمه ان اولیاؤه الا المتقون زیرا که صبر و صدق و صفا از اخلاق حمیده
و از اوصاف اولیا است و این مرتبه ثانیه است و اول مرتبه ولایت و معرفت است و مسمی بعین الیقین و اول ظهور آثار
ولایت و تصرفات و مرتبه چهارم که فرد و فقر و فنا است و مرتبه ثالث از ولایت و معرفت است و آخر مرتبه مسمی
بحق الیقین است هرگاه در این حدیث بنظر صاف تامل کرده شود جمیع آنچه مشایخ صوفیه در بیان منازل و سلوک
در کتب خود ضبط نموده و قرار داده اند استنباط میتوان نمود زیرا که چهار حرف عبارت است از چهار مرتبه سیر
سلوک و اسفار و مقام چهارگانه که سیر الی الله و سیر مع الله و سیر فی الله و سیر فی الخلق و مقام شریعت و مقام
طریقت و مقام معرفت و مقام حقیقت و عالم ناسوت و عالم ملکوت و عالم جبروت و عالم لاهوت و صدق الیقین
و علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین در آنکه دوازده وصف در مراتب اربعه حضرت قطب الاولیا ع فرموده
اشارات است لطیف و کنایت است شریف یعنی صوفی نمی باشد مگر که شیعه اثنی عشری بوده باشد و از این است
که در میان صوفیه مشهور و در کتاب مشایخ مسطور است که انتساب هر یک از سلسله صوفیه بحضرت سرور اولیا
یا بیکی از ائمه هدی ع منتهی میشود در موضع خود خواهد آمد بدانکه موضوع این اسم بجمیع صفت موصوف باشد
تا آنکه اطلاق این اسم بر او حقیقت جاری باشد و جمع توضیح مذکور میشود که سید شریف محقق در حاشیه شرح مطالع
فرموده و ترجمه آن این است که بدانکه بدرستی که سعادت عظمی و مرتبه کبری مر نفس ناطقه انسانی معرفت
صانع است تعالی و تقدس با آنچه از برای اوست صفات کمالیه و منزه است از صفات نقایص امکانیه و آنچه
صادر میشود از صانع از آثار در دنیا و آخرت و بالجمله معرفت مبدأ و معاد است که کمال نفس ناطقه است
و طریق تحصیل آن بدو وجه میسر است یکی بطریق نظر و استدلال اگر ملازم و متابع ملت انبیا اند در هر زمان

دهرمان

و هر ملت پس ایشان را متکلم گویند و اگر تابع دین و ملت نبی زمان خود نیستند ایشان را حکماء مشائی نامند و دیگر
بطریق ریاضت و مجاهده اگر ریاضت و مجاهده ایشان بقانون و قرارداد نبی زمان است ایشان را صوفیه خوانند
مراد این نیست که بهمین لفظ تعبیر می کنند باشند زیرا که این لفظ عربی است مثلا در میان جماعتی که تکلم بعربی نمی نمایند
و با عبارت هر یک متصف باین اوصاف را بلفظی که بقانون خود از برای تسمیه اشیا قرار داده اند موصوفین باین اوصاف را
بکلمه تسمیه می نمودند که در لغت عرب صوفی است و این سر لفظ دیگر بدین طریق و اگر ریاضت و مجاهده ایشان موافق
قانون و قرارداد پیغمبر زمان نیست ایشان را حکمای اشراقی گویند و بدین مضمون بین محقق طوسی در بعضی کتب خود بیان
نموده است بنابر این تقسیم و تعریف اهل ریاضت و مجاهده تابع شریعت را صوفی میگفتند از بدو وضع این لفظ از
زمان آدم الی یوم القیامة است پس صوفی اطلاق میشود بمرتاض مجاهد مطلق که موافق قواعد شریعت مقدسه است
و جمعی گفته اند که التصوف صدق التوجه یعنی تصوف راستی و درستی است بخدای تعالی و بعضی گفته اند
که التصوف اکتساب الفضائل و محو الرذائل یعنی تصوف کسب نمودن اوصاف حمیده و برکردن از اخلاق نکوهیده است
و برخی گفته اند که التصوف ترک الفضول و حفظ الاصول یعنی تصوف ترک نمودن است آنچه در آخرت بکار نیاید
و حفظ کردن است آنچه در آخرت بکار آید و گروهی گفته اند که التصوف ثبوت القلب عند خدمة الرب یعنی تصوف
ثابت داشتن دل است در وقت طاعت حق تعالی است و زمره گفته اند که التصوف حفظ الاسرار و حب الابرار
و مجانبة الاشرار یعنی تصوف مخفی داشتن است آنچه از معارف باو وارد شود از نامحرم و دوست داشتن نیکو
کاران و دوری نمودن از بدکاران و جمعی گفته اند که التصوف رفض الهوی و ملازمة التقوی یعنی تصوف ترک
هوی و هوسهای نفسانی و ملازمت پرهیزکاری و طایفه گفته اند که التصوف شکر علی النعیم و صبر علی النقم یعنی
تصوف شکر گذاری نعمتهای الهی است و صبر نمودن است بر بلاها و مصیبتها و گروهی گفته اند که التصوف طرح النفس
فی العبودیة و تعلق القلب بالربوبیة یعنی تصوف انداختن نفس است در عبودیت و متعلق گردانیدن دل است
در آثار ربوبیت و جماعتی گفته اند که التصوف فناء الناسوتیة و ظهور اللاهوتیة یعنی تصوف فانی داشتن عالم
ناسوت است مراد از ناسوت ماسوی الله است و بعضی گویند عالم کون است و ظهور علیه الوهیت است شیخ شهید
اول فرموده که الصوفیة المشتغلون بالعبادة و المعرضون عن الدنیا و المقبلون علی الآخرة یعنی صوفیه آنانند که
مشغول اند بعبادت پروردگار خود و اعراض نموده اند از دنیا و رو آورده اند باخرت و بعضی گفته اند که الصوفی کالارض
یطاها البر والفاجر وکالسحاب یظل کل شیء وکالمطر یسقی کل شیء یعنی صوفی مانند زمین است که پای میگذارد
بر او هر نیکوکار و بدکار و چنان او است که سایه می اندازد بر هر چیز و مثل باران که آب میدهد هر چیز را این کلمات
است از منتهی شدن عموم خلایق از نفوس شریفه ایشان و غیر از اینها که مذکور شد در معنی صوفی و صوفیه در بیان

گفته اند در بیان طوایف صوفیه و فرق ایشان بر ضمیر منیر ارباب تحقیق و اصحاب تدقیق پوشیده نیست و مستور نخواهد بود
که سید مرتضی رازی در کتاب تبصرة العوام و ملا محمد باقر مجلسی در کتاب حیوة القلوب و غیره و ملا احمد اردبیلی
در حدیقة الشیعه نوشته اند که طوایف صوفیه بیست و دو فرقه اند و باز نوشته اند که شش طایفه اند و نیز
نوشته که اصل ایشان دو است و اکثر ایشان بر شریعت بدل شده اند و صوفیه صافی طویت میگویند که آنچه علمای
ظاهر در فرق صوفیه گفته اند کذب و بهتان و از جمله مفتریات و بهتان بر ایشان است زیرا که در کتب ایشان مذکور
نیست و اینکه نوشته اند که طایفه حلولیه و اتحادیه و واصلیه و عشاقیه و تناسخیه از فرق صوفیه اند غلط محض و
محض غلط است چه که طایفه صوفیه محققه فرق مذکوره را انکار نموده اند و طریق قدح و طعن ایشان پیموده اند و
بطریقی که معنی وحدت را اهل ظاهر کرده اند از این مذموم شمرده اند و آن مذهب بعضی از حکمای سخیفه میباشد چنانکه مولانا
محمود شبستری که یکی از اکابر صوفیه است در این باب فرموده است نظم کسی کو عقل دوراندیش دارد بسی سرگشتگی در پیش دارد
ز دوراندیشی عقل فضولی یکی شد فلسفی دیگر حلولی حلول و اتحاد اینجا محال است که در وحدت دوئی عین ضلال است
دو چشم فلسفی چون بود احول ز وحدت دیدن حق شد معطل ز نابینائی آمد راه تشبیه ز یک چشمی است ادراکات تنزیه
تناسخ زان سبب شد کفر باطل که آن از تنگ چشمی گشت حاصل چو اکمه بی نصیب از هر کمال است کسی کو را طریق اعتزال است
کلامی کو ندارد ذوق توحید بتاریکی در است از غیم تقلید رمد دارد دو چشم اهل ظاهر که از ظاهر نبیند جز مظاهر
عدم کی راه یابد اندر این باب چه نسبت خاک را با رب ارباب عدم چه بود که با حق واصل آید وزو سیر و سلوکی حاصل آید
اگر جانت شود زین معنی آگاه بگوئی در زمان استغفر الله منزه ذاتش از چند و چه و چون تعالی شانه عما یقولون
بدانکه صوفی بکفر در پیش نیست باعتبار رجوع ایشان بخلق جهة ارشاد عباد باذن باری تعالی مسمی بشیخ و مجذوب [illegible]
و باید دانست که طبقات مردم علی اختلاف مراتبهم بر سه قسم اند اول رهبر کاملان و آن طبقه علیا است دوم رهروان
سالکان طریق کمال و این طبقه وسطی است سیم مقیم کوی طبیعت و این طبقه سفلی است کاملان فرقه مقربان و
سابقان اند و سالکان زمره ابرار و اصحاب یمین اند و مقیمان ناوبه نقصان قوم اشرار و اصحاب شمال اند چنانکه آیه کریمه
شاهد بر اینست وکنتم ازواجا ثلثة فاصحاب الميمنة ما اصحاب الميمنة واصحاب المشأمة ما اصحاب المشأمة و
السابقون السابقون اولئك المقربون اهل سابقان و مقربان بعد از انبیاء عظام و اوصیاء کرام مطلق ایشان اند
و ایشان دو طایفه اند اول مشایخ صوفیه اند که بواسطه کمال متابعت رسول خدا و ائمه هدی تا بمرتبه کمال که عبارت
از فنای حقیقی صوفی سالک در احدیت است جمع [illegible] توالی و بعد از فنا رجوع بخلق را تعبیر از آن به بقا بالله می نمایند
این طایفه کاملان و واصلان اند که حق تعالی ایشان را بعین عنایت بعد از استغراق در بحر توحید از شکم نهنگ فنا بساحل
بقا خلاص ارزانی فرموده تا آنکه خلق را بطریق نجات و فوز بدرجات دلالت نمایند اما طایفه دوم که بعد از وصول

بدرجه کمال که عبارت از فناست حواله تکمیل و رجوع بخلق با ایشان نشده و در وادی فنا چنان مفقود و نابود گشته اند که
از ایشان اثری و خبری بناحیه بقا نرسیده و در زمره سکان قباب غیرت اغراق یافته و بعد از کمال وصول بمرتبه
ولایت بتکمیل دیگران نپرداخته اند ایشان بتکمیل خلق مامور نشده اند و از عالم فنا برای بقا نیامده اند این طایفه
مستغرق مجذوبین میباشند و از برای اظهار فضل و کمال این فرقه و مردمان تا اکنون پاس رعایت ایشان نمایند حضرت
سید الشهدا و خامس آل عبا علیه السلم در دعای عرفه میفرماید الهی حققنی بحقایق اهل القرب واسلک بی مسالک اهل
الجذب مطلب از این فقره اظهار عظمت شان ایشان است و الا کمال اهل جذب پرتو آفتاب کمال از جذبات قربت
سالکان طریق کمال نیز بر دو قسم اند طالبان مقصد اعلی و مریدان وجه الله طالبان حق نیز بر دو قسم اند یکی متصوفه
و دیگر ملامتیه اما متصوفه جماعتی اند که از بعضی صفات نفسانی گذشته اند و ببعضی از صفات صوفیه موصوف
گشته اند و مطلع بر نهایات احوال ایشان گردیده اند و بر ابناء ایشان علم بهم رسانیده اند اما هنوز بقیه بعضی از
صفات نقص باز مانده اند و بدان سبب بوصول غایات اهل قرب و صوفیه خود را نرسانیده اند اما ملامتیه آن
فرقه اند که در رعایت معنی اخلاص و محافظت صدق میکوشند و طاعات و عبادات خود را از انظار اغیار [illegible]
چنانکه عاصی از ظهور معصیت بر حذر است ایشان از ظهور طاعت بر حذر باشند بعضی گفته اند که ملامتیه جماعتی اند
که اظهار عمل خیری نمی نمایند و خیال شری نمی کنند هر چند این فرقه عزیز الوجود اند لکن هنوز حجاب وجود غیر از
نظر ایشان بکلی مرتفع نگشته و از خیال اغیار و فکر خلق نگذشته اند و بدان سبب از مشاهده جمال توحید محجوب
گردیده اند و بمقام کمال و منزل مقربین نرسیده اند زیرا که اخفای اعمال و ستر احوال از نظر غیر مشعر است برویت وجود
غیر و نفس خود که قاطع معنی توحید است صوفیان که حجاب رتبه صوفیه را بکلی از میان برداشته و حجاب خلق و
انانیت خود در میان نگذاشته و در ایشان طاعت و صدق و خیرات خود را و خلق را مشاهده نکنند و اخفای اعمال
و ستر احوال را ظهور و بروز اختیار نمایند اگر مصلحت وقت در اظهار طاعات باشد اظهار فرمایند و اگر در اخفا
بوده باشد اخفا نمایند پس طایفه مخلصان بکسر لام المخلصون علی خطر عظیم بیان حال ملامتیان و صوفیه مخلصان
بفتح لام انا اخلصناهم بخالصة وصف حال ایشان است اللهم اجعلنا منهم اما طالبان آخرت ایشان چهار
فرقه اند اول زهاد دوم فقرا سیم خدام چهارم عباد اما زهاد طایفه باشند که بنور ایمان جمال عقبی را مشاهده
کنند و دنیا را بصورت قبیح معاینه نمایند لاجرم روی التفات از زینت فانی بگردانند و بجمال نعیم باقی اخروی
رغبت نموده دایم و قایم دانسته و فرق این طایفه از صوفیه بیان است که زاهد بحظوظ نفسانی از مشاهده جمال
حقانی محجوب شده زیرا که بهشت موضع حیا بر فیها ما تشتهیه الانفس مقام حظ نفس است و صوفی بمشاهده جمال
حق از لذت و محبت ذات لم یزل بمصداق الدنیا حرام علی اهل الآخرة والآخرة حرام علی اهل الدنیا وهما حرامان

علی اهل الله انهم دو کون محجوب گشته صوفی اهل الله گردید و زاهد بآخرت رسید **اما** فقرا طایفه باشند
که ملک هیچ چیز از اسباب دنیوی نباشند و همگی را در طلب فضل و رضوان الهی ترک نموده باشند باعث این
طایفه بر ترک سه چیز است یخت رجا یا تخفیف و خوف عقاب زیرا که حلال را حساب و حرام را عقاب است دوم
توقع فضل و ثواب و مسابقت دخول جنت چه فقرا پیش از اغنیا بپانصد سال داخل بهشت میشوند سیم
طلب فراغ بال و جمعیت احوال از برای اکثار طاعات حضور قلب و ذکر فرق میان فقرا و صوفیه آن است که
فقیر طالب نفس خود است و ایشان خواهان حق و قرب او یند و رای مرتبه در فقیر مرتبه ایست که فوق مرتبه فقرا اما
خلاصه مقام فقر در مقام صوفی مندرج است بسبب آنکه صوفی را عبور بر مقام فقر از لوازم است و از هر مقام
که بر وی عبور نماید خلاصه صفات آن انتزاع فرماید پس فقر را در مقام صوفی وصف دیگر باید آن بسبب نسبت جمیع
اعمال و احوال و مقامات است از خودی و عدم تملک آن وجنس چنانکه هیچ عمل و مقام و حال را از خود نبیند بلکه
خود را نیز نبیند بلکه اورا نه وجود باشد و نه ذات و نه وصف باشد محو در محو و فنا در فنا باشد و این حقیقت فقر است
از مشایخ منقولست که الفقیر لا یحتاج الی الله مراد از فقیر فانی است یعنی الفانی لا یحتاج الی الله زیرا که فانی من
لیس له الوجود است و احتیاج فرع و لازم وجود است چون وجود نماند فرع و لازم آن نیز نماند بهر قبیل از این گفته اند
در معنی فقر اند رسم و صورت آن فقر است حقیقت مقام صوفی از فقر با نسبت نفی اراده خود در حظ نفس محجوب بود
و صوفی را اراده مخصوص نماند در صورت فقر و غنا اراده او در اراده حق محو گشته لیکن اورا اراده نماند و در بیع
وی بفضل شده است پس اگر صورت فقر یا غنا را اختیار نماید باختیار خود محجوب باشد زیرا که او را اراده نبود
این صفت موافق آن حدیث است که مومن باید که فقر و غنا و صحت و عنا و امثال آنها در نظر او برابر باشد این صفت
در صوفیه است فرق میان زهد و فقر آن است که فقر بی وجود زهد ممکن است چنانکه کسی ترک دنیا نماید بعزیمت
اما هنوز رغبت آن در اندرون او بوده باشد و زهد بی فقر نیز ممکن است چنانکه کسی با وجود اسباب ملکیت آن
مصروف باشد فقر زاد همی است و حقیقت رسم آن عدم املاک است و حقیقت آن بیرون آمدن است از احکام و سلب
اختصاص هیچ چیز بخود و رسم صورت زهد است و علامت آن و معنی زهد صرف رغبت است از دنیا و ما فیها چون
حق تعالی خواهد که بعضی از اولیا خود را در تحت قباب غیرت از نظر خلق پوشیده دارد ظاهر ایشان را بلباس غنا و ثروت
که صورت رغبت است بپوشاند تا اهل ظاهر ایشان را از جمله راغبان دنیا پندارند تا جمال حال ایشان از نظر
نامحرمان مستور ماند حقیقت فقر و زهد وصف خاص دارد **اما** خدام جماعتی باشند که خدمت فقرا و طالبان
حق را اختیار نمایند چنانکه حق تعالی خطاب فرموده بداود علیه السلام اذا رأیت لی طالبا فکن له خادما ایشان اوقات
خود را بعد از ادای فرایض سعی نمایند که خاطر طالبان حق اوقات خود را و اعانت امور معاش ایشان مصروف دارند

داوابر نوافل طاعات مقدم دارند و در تحصیل ما یحتاج طالبان سعی بلیغ کنند **اما** عباد طایفه باشند که
پیوسته عبادات و فنون نوافل را ملازمت و مواظبت نمایند از جهت نیل ثواب اخروی این صفت در صوفی
موجود است لیکن از شوایب علل معرا و از اغراض مبراست پس معلوم شد که واصلان دو طایفه اند یکی آنکه بعد از
وصول و فنا حق تعالی ایشان را از برای ارشاد خلایق رجوع میفرماید و دیگر آنکه بعد از وصول و فنا ایشان را تخلی
رجوع نمی نیست و فریق اول مشایخ اند و فریق دوم مجذوبان و سالکان مشترکند طایفه اند و طایفه از ایشان سالکان
و طالبان حق اند یکی متصوفه اند و دیگری ملامتیه اند و چهار طایفه دیگر سالکان و طالبان آخرت اند که ایشان
زهاد و فقرا و خدام و عباد اند و هر یک از این هشتگانه غیر متصوفه دو متشبه میباشد یکی متشبه محق و دیگر متشبه
مبطل **در بیان متشبهان** بدانکه متشبه محق بصوفیه متصوفه اند که مطلع بنهایت احوال صوفیان شده و از مشتاق
نسب بقایای صفات نفسانی ایشان از نوع مقصد و مقصود معوق و ممنوع اند و متشبه مبطل بصوفیه جماعتی باشند که
خود را در کسوت ایشان در آورند و از کلیه عقاید و اعمال و احوال ایشان عاطل و باطل باشند و در بقیه طاعت از
کردن و داشتن خلیع العذارند و در مرتع اباحت میچرند و میگویند که تقید باحکام شریعت و اعمال طریقت وظیفه عوام است
که نظر ایشان بر ظواهر اشیا است اما حال خواص و اهل حقیقت از آن عالی تر است که برسوم ظاهر پردازند و خود را
بظواهر شریعت و اعمال طریقت مقید سازند این طایفه را باطنیه و مباحیه خوانند **اما** متشبه محق بمجذوبان
واصل طایفه باشند از اهل سلوک که سیر ایشان هنوز در قطع منازل نفوس ایشان تمام نشده و از تابش حرارت
طلب وجود شان در قلق و اضطراب در آمده و چیزی از ظهور تباشیر صبح کشف ذات است و در مقام فنا گاه گاه
برقی از بوارق کشف در نظر شهود ایشان لامع گردد و نفحه از نفحات وصل از مهب فنا بمشام دل ایشان رسد
چنانکه ظلمات نفوس ایشان در لمعان نور آن برق منطوی گردد و هبوب آن نفحه باطن ایشان از هیجان آتش طلب
و قلق شوق روحی و آرامی بخشد و دیگر باره چون برق منقطع گردد و آن نفحه ساکن شود و ظهور صفات
نفوس و حرارت طلب معاودت نماید و سالک خواهد که بکلی از ملابس صفات وجود منسلخ و منخلع گردد و غرق
بحر فنا شود و از تعب وجود یکبارگی بیاساید چون اغلال هنوز مقام او نگشته گاه گاه بدو نازل گردد طارد
مشتاق اعظام باشد او را متشبه محق بمجذوب واصل کرده شده **و اما** متشبه مبطل بمجذوبان واصل طایفه
باشند که دعوی استغراق در بحر فنا کنند و حرکات و سکنات خود را بخود اضافه ننمایند گویند حرکات ما
مثل حرکات ابواب است که بدون محرک حرکات ممکن نباشد غرض ایشان از این کلام واهی تمهید عذر معاصی
ملاهی خود و حواله آن باراده الهی و دفع ملامت از خود است این طایفه را زنادقه خوانند **اما** متشبه محق
ملامتیه طایفه باشند که تغییر و تخریب نظر خلق خود را زیاده ننمایند و اکثر سعی ایشان در تخریب رسوم و عادات

واطلاق از قیود واداب مخالطات بود وسرمایه ایشان فراغ خاطر وطیب قلب باشد و رسوم بطریقه بقا
وعبادات از ایشان صورت نبندد و اکثار نوافل وطاعات از ایشان نیاید و بر تحصیل جز ایم اعمال نکنند و جز بر اداء فرایض
مواظبت ننمایند و بجمع اسباب دنیوی منسوب نباشند و بطیب خاطر قانع باشند ایشان را قلندریه گویند و این
طایفه را جهت عدم ریا بملامتیه مشابهت داده‌اند و فرق میان ایشان و ملامتیه آنست که ملامتی بجمیع نوافل و
فرایض تمسک جوید ولیکن آن از نظر خلق پنهان دارد اما قلندریه از حد فرایض در نگذرند و باظهار و اخفاء اعمال
از نظر خلق مقید نشوند مخفی نماند که از عبارت بعضی از این طایفه معلوم میشود که مرتبه قلندری فوق مراتب باشد کما
قال الحافظ الشیرازی **نظم** بر در میکده رندان قلندر باشند * که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی * اما طایفه که
در این زمان بنام قلندریه موسوم اند ربقه اسلام از گردن برداشته و ارتکاب ملاهی و مناهی و فسق و فجور را می
بر دوش نگذاشته و از اوصاف مذکوره بجز اسمی ایشان عاری است چنین دیگر حیث و اگر ایشان را حشویه گویند
اولی باشد **اما** متشبه مبطل بملامتیه طایفه باشند از زنادقه و الحاد که دعوی اخلاص نمایند و حلال و حرام
ندانند و در مناهی و ملاهی کردن ساعی باشند در این زمان درویشان بی شرع چند را گویند مراد ما از این
ملامت خلق است و اسقاط نظر مردم است و حق تعالی از طاعت و معصیت بی نیاز است و از آزار خلق محترز باشند **اما**
متشبه محق بزهاد طایفه باشند که هنوز رغبت ایشان بکلی از دنیا مصروف نشده و خواهند که بیکبارگی از دنیا
رغبت بگردانند ایشان را متزهد گویند **اما** متشبه مبطل بزهاد جماعتی باشند که از برای قبول عامه ترک زینت دنیا
نمایند و طریق زهد و ورع در تکلف پیمایند و هر که هرگاه اسباب دنیوی و اعاظ ایشان بیاورند بی نهایت ذوق یابند از جهت طلب
جاه و طلب اعتبار کنند و شاید که بعضی حال ایشان مشتبه شود و پندارند که ایشان از دنیا اعراض نموده اند
و حال آنکه ترک مال و جاه را حریص اند ترکوا الدنیا للدنیا و ممکن است که حال ایشان بجهت تربیت پوشیده شود و گمان
برند که خاطر ایشان بطلب اسباب دنیوی مشغول نیست بی اعراض کلی از دنیا نموده عبد آنند که عالم و دنیا ما
سوی الله است این طایفه را مرائیه خوانند **اما** متشبه محق بفقرا طایفه باشند که ظاهر ایشان برسم فقر مرتسم و باطن
ایشان خواهان حقیقت فقر باشند و لیکن هنوز میل بغنا و ثروت دارند و بتکلیف خود را بر فقر میدارند و صبر
مینمایند **اما** متشبه مبطل بفقر طایفه اند که ظاهر ایشان برسوم فقر مرتسم و باطن ایشان غیر مایل بحقیقت و مراد
ایشان از رسم فقر برای قبول خلق و صیت ایشان در بلاد و ایشان را این مرائیه گویند **اما** متشبه محق بخادم
طایفه اند که همیشه سعی در خدمت سالکان و طالبان مینمایند و میخواهند که خدمتی از ایشان بدون شائبه
غرض دنیوی مالی و جاهی صادر شود و در صدد تحصیل اخلاص از آن میباشند اما چون هنوز بحقیقت خدمت
نرسیده اند لهذا گاهی بسبب غلبه صفات نفس خدمات ایشان در غیر محل استحقاق واقع شود و گاهی بجهت غلبه

صفات قلب موقع کرده ایشان را متخادم میخوانند **اما** متشبه مبطل بخادم جماعتی اند که ایشان را در خدمت ثواب
اخروی نباشد بلکه خدمت را دام منافع دنیوی خود کرده اند تا آن سبب استجلاب فتوحات و اوقاف و غیره نمایند
و اگر خدمت را در حصول غرض مانع شود ترک خدمت کنند ایشان نیز داخل مرائیان اند **اما** متشبه محق بعابد
جماعتی اند که اوقات خود را مستغرق عبادات کرده اند و گاهی بسبب بقای طبیعت و عدم کمال تزکیه نفس ایشان
را در طاعات و عبادات و اوراد و اذکار ذوقی و کاهلی روی میدهد و بمشقت و تکلف خود را بطاعت میدارند و ایشان را
متعبد میخوانند **اما** متشبه مبطل بعباد فرقه باشند از جمله ریاکاران که نظر ایشان در طاعات بمحض قبول خلق باشد
و در دل ایشان نور ایمان نباشد اگر کسی را بر اطاعت خود واقف نداند خود را بعبادت مشغول نکرده اند اعاذنا الله
منهم بفضله و کرمه و منه و از این تقریبات معلوم شد که صوفی منحصر است با آنکه مامور اند بعد از حصول مرتبه فنا
بارشاد عباد و محض تکمیل عباد از واصل غیر مامور بارشاد عباد بر آن جماعت که میگویند که صوفی فرق متعدده اند غلط
و محض غلط است زیرا که صراط مستقیم حق یکی است و سالکان آن طریق بن بکثرت اند و تفاوت بعضی و بعضی سبب تعدد
فرقه نمیشود **اما** متشبه محق بصوفیه متصوفه اند ایشان را این فرقه یکی است زیرا که تعدد فرق حاصل میشود مگر
اختلاف در مسایل اصول اما اختلاف در فروع سبب تعدد فرق نمیگردد دلیل آنکه مثلا شیعه اثنی عشری چند فرقه
باعتبار اختلاف فروعی این قول در نزد اهل حق مردود است بسند این بیت حق تعالی میفرماید لا نفرق بین احد من
رسله زیرا که میان رسل در مسایل اصول هیچ خلافی نیست با آنکه در مسایل فروعی اختلاف فراوان دارند
و وحدت فرقه باعتبار اتفاق در مسایل اصول است و صوفی در اصول خمسه و مسایل ملحقات بان متفق اند والسلام
علی تابع الهدی **ذکر صوفی آباد** نام دو موضع است مشهورترین آنها صوفی آباد سمنان است که مزار فیض مدار
علاء الدوله در انجاست و قریه هجه نزاست دیگر صوفی آباد تبریز جائی خوب و محلی مرغوب است **ذکر صاین خانی**
صاین خان نام پسر جوجی خان و نبیره چنگیز خان و طایفه از ترکان جرجان تابع وی بوده لهذا ایشان را صاین
خانی مسمی نموده اند **ذکر صالحی** نام طایفه ایست در ملک روم ایشان منکر خلفای ثلاثه و بنی امیه و مقر مذهب
امامیه اند اما در قید شریعت مقدسه نباشند و ملتزم لیالی جمعه باشند و با وجود عدم حجاب و کشاده روی
بودن زنان ایشان فسق و فساد در میان ایشان نیست **حدیقه پانزدهم در بیان حرف ضاد** برای معرفت بیان
محققان زمان پوشیده و پنهان نخواهد بود که بلاد در حرف ضاد در غایت قلت است و آنچه دیده و شنیده
شده است مذکور میشود **ذکر ضلع** قصبه ایست از اطول در دو منزلی اماسیه واقع و جوانب آن معادن و اسع
بر وجدت مایل و آبش معتدل و آب روان در میان قصبه جاری و بر جمیع خانها ساری است مردمش از
و خالی از ادب نباشند و باغات فراوان دارد راقم دو سه روز در ان قصبه توقف کرده **ذکر ضیعه** لفظ ضیعه

قهستان و مرو و هرات است و بدین نام چند موضع است در ممالک شام و مصر و عرب چندان قابل تحریر نیست بحمد الله ذکر
در بیان حرف طاء مؤلف بر رای علماء اعلام و فضلاء ایام مخفی و مستور نخواهد بود که در حرف طاء بلاد معتبر
و دیار مجسته آثار است و آنچه مشهور و در افواه جمهور مذکور است بذکر آنها مبادرت مینماید ذکر طرابلس نام
دو بلده معظم است و اعظم آن در کشور مغرب است و آن شهری عظیم و بلده قدیم است و در تصرف [؟]
ملوک روم است راقم ندیده و دیگر طرابلس شام است وی در کنار دریا واقع و بلده بزرگ است و قریب ده هزار
خانه در اوست و نواحی دلگشا مضافات اوست و از توابع چند دمشق است و آب فراوان و نهر جاری و باغات
و باغاتش دلگشا و عماراتش رعنا است و مردمش قومی عرب و اکثر شافعی مذهب و دیگر حنفی و قلیلی نصاری
و یهود الحق جای بسیار خوب و هوایش دلخواه است ذکر طنجه از بلاد مغرب و سکنه‌اش قوم عرب و اکثر مالکی
مذهب‌اند و از بلاد مدینه مغرب است راقم اگرچه ندیده اما نواحی آن حسین است ذکر طرسوس از بلاد شام
و از مضافات چند [؟] و بلده دلنشین است آبش خوشگوار و هوایش سازگار و باغاتش بسیار و فواکه گرمسیر و
سردسیرش بی‌شمار است سکنه‌اش اکثر حنفی مذهب و دیگر شافعی و قلیلی نصاری‌اند ذکر طرابوزن از بلاد [؟]
و از مضافات اناطولی و در کنار بحر اسود است شهری بزرگ و بلده عظیم است و قریب ده هزار خانه در اوست و
نواحی بسیار تابع اوست و سمت مشرق اسلامبول واقع و در میان جبال و جنگل اتفاق افتاده از اقلیم چهارم
[؟] محکم است و هوایش ملایم و آبش سالم و خاکش خالی از رطوبت نیست و مردمش اغلب حنفی مذهب و دیگر
نصاری‌اند و همگی ترک زبان و [illegible] مهربان‌اند و دکان بسیار خوب و [illegible] که با طراوت عالم
عالم می‌بیند و از فواکه فندق ممتاز و فراوان دارد ذکر طخارستان رکن اعظم خراسان است و محتوی است بر
بلاد فراوان و محدود است از سمت مشرق بممالک بدخشان و از طرف مغرب بولایت هرات و مرو و از جانب جنوب
بجبال زابل و کابل و غزنه و از جهت شمال بکشور توران و همه بلادش از اقلیم چهارم و آبش خوب و هوایش خرم
و بعضی بلادش بطریق حروف تهجی مذکور شده و بعضی دیگر مذکور خواهد شد و دار الملک طخارستان قبة
الاسلام بلخ است و آن مذکور شد ذکر طوس از مدائن مشهور خراسان و اکنون قریه‌ایست گویند که جمشید
جم بنا نهاده و بعد از خرابی طوس بن نوذر بعد از مراجعت از قلعه کلات و کشتن فرود و فرودش از کیخسرو اینجا
تعمیر کرده بنام خود موسوم ساخت و عمارات محکم و جاهای مستحکم طرح انداخت از اقلیم رابع و در دامن کوهی
واقع و سمت مشرقش [؟] و مغرب و جنوبش واسع است تا زمان خلافت مامون از حوادث دوران مصون بود
و چون حضرت علی بن موسی علیه التحیة و الثنا در قریه سناباد بیاسود یوما فیوما عمارت طوس روی بخرابی نهاد
اکنون معدود قریه آبادی دارد و سناباد شهری معمور است و در السنه و افواه مشهد مقدس مذکور است و

درحرف میم

در حرف میم مسطور خواهد شد از شهر طوس جمعی کثیر از صاحبان فضل و کمال ظهور نموده‌اند من جمله شیخ المشایخ
شیخ ابو القاسم کورکانی و شیخ احمد غزالی و برادرش محمد و ابو بکر نساج و ابو جعفر محمد و خواجه نصیر و حکیم فردوسی
شاعر و نظام الملک حسن از آنجا بوده‌اند ذکر طبس از مضافات خراسان است از اقلیم سیم و هوایش گرم و نخل
بسیار دارد و آبش از قنات و قصبه ایست شهر مانند باغات فراوان دارد و مردمش خالی از زردی نباشند
و فسق و فجور در آن ولایت در غایت قلت است و خلق آنجا همگی شیعه مذهب و حکامش طایفه عرب‌اند و در عدل
و داد و لطف و احسان مقدم امرای خراسان بلکه بر اکثر ملوک ایران سبقت دارند و شاهد مدعا
بسیار است از آنجمله در آن ولایت رسم راهداری و عشاریه و [؟] و امثال این بدعتها در آنجا نمی‌باشد
ذکر طبرستان بفتح اول و دوم دیاری است وسیع و عریض و ملکی است فسیح و مستفیض و مشتمل است بر بلاد بسیار
و نواحی بیشمار و قصبات معموره و قرای مشهوره و جبال سخت و جنگلهای پر درخت و بکثرت ماء و رطوبت هوا
و خضرت ارض موصوف و بوفور آبادی و ازدحام و جمعیت معروف است و در کتب تواریخ مسطور است که در زمان
حضرت سلیمان بن داود علیه السلام طایفه دیوان طبرستان را آباد نموده‌اند و بدین جهت مردم آنجا را دیو و ساحر گفته‌اند و بعضی
گویند چون مردم آنجا شجاع و دلاور بوده در جنگ و جسارت سرعتی داشتند ایشان را دیو و ساحر خوانده‌اند و بعضی
بر آن رفته‌اند که چون اهالی آن دیار مفسد و اشرار بودند لاجرم دیو و ساحر [؟] نوشته‌اند که ابتدای
آن ولایت را طهمورث دیوبند نموده‌اند و بعد از وی هر صاحب [؟] که بدان ولایت [؟] و وجه تسمیه
این دیار بطبرستان وجه گفته‌اند و آنچه حق است و شاهد احوال اهل این دیار مؤید آن است اینست که چون در میان
اهالی این دیار حرب و قتال بسیار واقع میشده و اکثر اسلحه ایشان تبر است بلکه صغیر و کبیر و غنی و فقیر ایشان تبر در دست
میدارند پس از جهت کثرت تبر در دست ایشان تبرستان گفته‌اند و بعد از روی تعریب تا را بطا بدل کرده طبرستان
خوانده‌اند و طبرستان از مضافات مازندران شمرده‌اند و بعضی برعکس گفته‌اند و الاول هو الاصح مازندران مشتمل
بر هفت بلوک است اول بلوک جرجان دوم بلوک دهستان بعضی از دهستان نیز گفته‌اند سیم بلوک آمل چهارم بلوک
رستمدار و دهستان پنجم بلوک [؟] ششم [؟] رستاق هفتم بلوک استرآباد و بعضی ولایت بسطام و شاهرود
و دامغان و سمنان و فیروزکوه را از بلاد طبرستان شمرده‌اند و جمعی از کشور خراسان محسوب کرده‌اند جبال و تلال آن
بیشتر از صحرا و بیابان است و اکثر اراضی آن جنگلهای پر درخت و [؟] مسافران از جانب بسطام است و محدود است
از طرف شمال بدریای خزر و از جانب جنوب بولایت عراق عجم و خراسان و از سمت مشرق بممالک خوارزم و خراسان و از جهت
مغرب بگیلان و [؟] و جبال عظیم در وسط مایل بجنوب این دیار واقع بعضی میان مازندران و عراق کوه را [؟]
و آن جبل را اهل عام کوه [؟] گویند و [؟] اعتقاد آنکه کوه قاف عبارت از آن است و [؟] آن کوه در خط استوا و در دست ملک

ستاروان بلاد سودان و مسمی بجبل قمر است و منبع رود نیل انجا است و انجبل دو شاخ میگردد یکی ممتد شده بطرف
شمال امده و از بلاد صعید و مصر گذشته و از اقلیم سیم و چهارم بجانب مغرب ممتد گشته در بحر محیط منتهی میشود
و یکی دیگر بطرف شمال ممتد شده و از بلاد سودان گذشته و باقلیم صعید و مصر امده در قرب قاهره مصر
مایل بسمت مشرق گردیده و قریب هشت منزل طی کرده بعد بجانب شمال ممتد میشود و قریب بیکجاه راه طی
میکند انگاه بارمینیهٔ اصغر و قرامان و اناطولی امده و چون بوسط اقلیم چهارم رسد بجانب مشرق ممتد شود و
از بلاد گرجستان تا داغستان و شیروان و اذربیجان و گیلان گذشته و از شمال طهران عبور کرده و از جنوب
طبرستان و مازندران مرور نموده و بسمت شمال خراسان و زابل و قهستان و کابل و سیاه پوشان گذر کرده و
از جانب جنوب توران و بدخشان و ترکستان گذشته و تمام بلاد کشمیر و تبت و [illegible] و از مغرب ختا و
ختن و چین و تنکات عبور نموده و از مشرق هندوستان و نیپال و بنگاله مرور کرده بدریای محیط می پیوندد
و طول انکوه ده هزار فرسخ و بعضی هزار و پانصد فرسخ گفته اند مورخان بالاتفاق نشان بیان نموده اند که دوازده
هزار شهر و قصبه و بلوک در ان و جوانب اوست و بسبب قرب هر ولایتی باسمی موسوم است چنانکه راقم قریب
هفتاد لغت اسم انکوه را شنیده و زیاده بر دویست طایفه دیده باشد و اهل طبرستان زردشتی بوده اند و بعد
از اعلام ملت بیضا اسلام قبول نموده اند و بعضی سکنه انجا بطریق مذهب زیدی می بوده اند و جمعی مذهب امامیه
داشتند اکنون عموما شیعهٔ اثنی عشری و مذهب جعفری دارند و قلیلی یهود و عیسوی و مذهب خوارج کما [illegible]
و طایفه دیگر میباشند مشهور بجاوداران و معلوم نیست که چه مذهب و چه طریق دارند در هر حال از جماعت
کفار و بغایت ذلیل و خوارند از طبرستان و مازندران ملوک و سلاطین و علمای فضلا و [illegible] و عرفای اهل
یقین و ارباب علم و کمال و اصحاب ادب و حال بسیار برخاسته اند و جمعی کثیر از انها بزیور فضایل صوری و
معنوی و کمالات ظاهری و باطنی اراسته اند چون اکثر زمین طبرستان و مازندران و گیلان قطعه [illegible]
افتاده و لهذا انکشور را دار المرز گویند و چون عموما مردم انجا خالی از بلاهت نیستند بمضمون اکثر اهل الجنة
البلهاء لاجرم مازندران را بهشت نشان میتوان گفت و در [illegible] انجا گندم و جو و سایر حبوب در غایت
قلت زراعت میشود و اقسام برنج در انجا در نهایت کثرت است و لحوم طیور و اقسام ماهی بحد وفور است و
ابریشم [illegible] حاصل میشود و کتان فراوان در انجا یافته میشود و پارچه های ممتاز از ابریشم و ریسمان در ان
مکان میبافند و در موسم تابستان هوای اکثر بلادش عفن و در فصل تابستان بعضی بلادش چرکین اما بسبب
کثرت باران دائما اکثر زمان زمینش [illegible] سبز و خرم است و مردمش نیکو سیرت و [illegible] مکالمه مینمایند و سفید چهره
و سکنه بعضی بلادش از متاع صباحت با بهره اند بعضی بلادش مذکور شد و بعضی دیگر بطریق معهود خواهد

سد **ذکر طالقان** نام دو بلده است یکی در خراسان و دیگری قرب قزوین و طالقان قزوین مشتمل بر چند قریه معموره است که
اکثر آن در کوهستان واقع شده و مردمش از قدیم شیعهٔ امامیه بوده اند و جمعی از اکابر از انجا ظهور نموده اند و احادیث
بسیار در فضیلت طالقان و اهالی انمکان از ائمهٔ اهل البیت وارد شده از انجمله صاحب مجالس المؤمنین گفته که
در بیان احوال صاحب الزمان از کتاب کشف الغمه مسطور است که روی ابن اعثم الکوفی فی کتاب الفتوح عن امیر المؤمنین
انه قال ویحا للطالقان فان لله تعالی بها کنوزا لیست من ذهب و لا فضة و لکن بها رجال مؤمنون عرفوا الله حق معرفته
و هم انصار المهدی فی آخر الزمان و از اکابر اهل طالقان صاحب بن عباد مشهور است که وزیر فخر الدوله و مجد الدوله
دیلمی بوده و بغایت صاحب فضل و عمل بوده و در کتب متداوله احوال وی بطریق تفصیل مسطور است **ذکر طالش**
ولایتی است مشهور و در کتب اخبار مسطور و مشتمل است بر نواحی بسیار و جبال بسی آباد و محدود است از طرف شمال
بولایت شیروان و مغان و از جنوب بگیلان و از مشرق متصل بدریای خزر و از مغرب باذربیجان انولایت طولانی
از شمال بطرف جنوب واقع و در ان شهر معتبری نیست و دار الملکش قصبه لنکران و جنگلهای فراوان دارد و کوهستان
[illegible] و مسافران [illegible] و مجموع انرا از اقلیم چهارم و قلیلی از پنجم است عموما اهلش
و در علوم نادانی و جاهل اند و اغلب اثنی عشری و از معارف ایمان عاری اند و بعضی حنفی مذهب و بغایت کوهی
ادبا اند و [illegible] کتان و برنج و حاکمش از قدیم همیشه از طرف ملوک اذربیجان و گیلان مقرر بوده و بعد از انقراض
دولت نادری حکام انجا بهیچ پادشاهی اطاعت نکرده هنگامیکه جامع این اوراق بدانجا عبور نمود مصطفی خان نام
سید عالی مقام حاکم نامدار آن زمان انجا بود و با کافه رعایا و برایا بطریق نصفت و عدالت سلوک میکرد و از پادشاه
ایران هراس بسیار بخود راه داده بدولت روسیه التجا آورده و لشکر روسیه را بدان مملکت برده میان طایفه روس
و لشکر قاجاریه معارک عظیم روی داد و شکست فاحش در نزد لنکران بر اهل ایمان افتاد و جمعی کثیر و جم غفیر از اهل
اسلام شربت شهادت نوشیدند و کسوت سعادت ابدی پوشیدند که تفصیل آن باعث ملال ارباب کمال خواهد بود
ذکر طارم نام دو بلده است یکی در فارس و او از توابع لار و هوایش حار و ابش ناسازگار و در [illegible] بسیار و ممتاز و
حاکمش در سیاست ملکی با امتیاز است و خلقش همگی شیعه مذهب اند مدت سه سال میشود که نصیر خان بن عبدالله
خان حکم فرموده که انقصبه را [illegible] خوانند و هر که مخالفت حکم نماید سزا [illegible] و دیگر قصبه ایست از مضافات
گیلان و متصل بولایت زنجان و هوای انجا ملایم و ابش سالم و خلقش مذهب امامیه دارند و اثار انجا ممتاز است
ذکر طور کوهی است مشهور و در کلام مجید مذکور و ان قریب به بیت المقدس است و چندان بزرگ نیست
[illegible] کوه طور [illegible] عبارت لن ترانی فقیر چند یوم در انکوه بسر برده و بموجب آیهٔ
کریمه ادعونی استجب لکم عرض حال بدرگاه ذو الجلال کرده امیدوار است که از عنایت و از کرم [illegible]

خود را آورده باشد **ذکر طایف** اگرچه فقیر طایف را ندیده اما از نواحی آن دیار رسیده و حقیقت حال آن بلد معلوم کرده
است که طایف بحساب هوا از اکثر بلاد حجاز و یثرب ممتاز و اغلب میوه‌ها که آنجا حاصل است و در غایت سلامت
غریب [illegible] از آن دیار برف و یخ پیدا نمیشود و مرکبات خوب آنجا حاصل میشود و ادیم طایفی یعنی چرم [illegible] خوب بعمل
آید و جمعی از صحابه رسول و تابعین در آنجا آسوده‌اند رحمة الله علیهم و علی جمیع المطیعین الی یوم الدین **ذکر طهران**
اکنون دار الملک ایران است و در قدیم قصبه بوده از بلاد ری و سمت شمال شهر ری واقع و طرف شمال وی قله
کوه و ساحت اطرافش واسع است و نسبت بسایر بلوک ری بخوبی آب و هوا موصوف و بکثرت باغات دلکشا و لواح
بهجت فزا معروف است فواکهش فراوان و حبوب و غلاتش ارزان است شاه طهماسب ابن شاه سلیمان صفوی باروئی
بر آن کشیده و در وسعت و عظمت آن کوشیده و کریم خان زند بعمارت آن افزوده و در کثرت و عظمت آن سعی نموده
اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و هجریست مدت چهل و پنج سال است که دار السلطنه ملوک قاجاریه است
مسکن ارباب دولت و ثروت و مامن اصحاب حشمت و شوکت و محل کثرت و جمعیت است و قریب بیست هزار باب
خانه در اوست و قریب دو هزار دکان و صد کاروانسرا و دویست حمام و سی مدرسه و دو سه جامع دارد و بهترین
جامع آنجا مسجد شاه است و امرای آن دولت عمارات عالیه ساخته و بناهای نیکو طرح انداخته‌اند و باغات دلکشا
بساتین دولت فزا دارد و از آنجمله قصر قاجار [illegible] و باغ نگارستان طرف مشرق شهر واقع بغایت [illegible] عمارات در
موسم تابستان آن شهر عفن و در زمستان از گل چرکین است و در تابستان معمولا ارباب دولت ببلوک شمیران رفته
اوقات گذرانند و ناریق قلعه سمت شرق و شمال آن شهر اتفاق افتاده و [illegible] شهر یاراست و مردم طهران عموما
مذهب امامیه دارند و نقش محبت خاندان رسول بر لوح ضمیر مینگارند **در بیان سلاطین قاجار بر سبیل اختصار**
بر رای عالم آرای شاهان کشور آرای و بر ضمیر مهر تنویر پادشاهان اقلیم آثار مخفی و استتار نماند که در بیان احوال
ملوک قاجار و ظهور دولت ایشان تالیفات ساخته و نظما و نثرا مجلدات پرداخته‌اند و اگر در این مختصر بتفصیل
احوال راقم اقدام نماید زبان قلم از تحریر آن عاجز آید لاجرم بموجب خیر الکلام ما قل و دل طریق اجمال پیموده شد
نماند که نخستین شخصی که از آن فرقه بدرجه امارت عروج نمود فتحعلی خان بود وی در خدمت شاه سلطان حسین و
پسرش شاه طهماسب معتمد شان و محرم مکان گوی سبقت از اقران میربود و در خدمت شاه طهماسب [illegible] جاه و
جلال امتیاز داشت و هوای نیابت حشمت و شوکت بر همه استیلای اقران و چون نادرشاه آن امیر را از همت
خود بیش میدید لهذا وجود او را عدم استقلال خود میدانست و با وجود او نادرشاه و شاه طهماسب هیچ
نتوانست لاجرم هنگامی که شاه طهماسب در ملک خراسان بود نادرشاه آن امیر را [illegible] نابود ساخت
در حقیقت خاندان خود را بر انداخت چنانکه [illegible] ایران آقا محمد خان بن محمد حسن خان بن فتحعلی خان را

و اولاد نادرشاه استیلا داد و بعد از مراحل عنف و مصادره زیاده از تکلیف اعمی را معدوم و جمعی را بمغرب
پریشان فرستاد و بقیه نادریه که از آنجمله یکی نادر میرزا ابن شاهرخ میرزا ابن رضاقلی میرزا ابن نادرشاه
بود سلطان فتحعلی شاه بقتل رسانید و سایرین را که جراید منتشره در بلاد ایران منتشر گردانید فقیر مرحوم میرزا
کودرا این کتاب در باب و آن عبرت کبری [illegible] نادرشاه فتحعلی خان را معدوم ساخت و فتحعلی شاه
نادر میرزا و اولاد نادرشاه را بر انداخت فاعتبروا یا اولی الابصار لعلکم تفلحون این دار بیدار و جهان ناپایدار
دار مکافات است اگر صاحب هوش و خداوند گوش چشم خرد بر احوال عالم بگشاید و بر اوضاع جهان نظر کند یقین
داند که دنیا دار مکافات است لاجرم بد نکند و به بد کردن راضی نگردد و بکردار [illegible] بترسد و بهراسد که
مبادا بوی لاحق شود چنانکه ایران را از زمان آدم تا این دم بر این نمط بوده و عزت خداوندی بر این گونه اقتضا نموده و هم
بر این وجه خواهد بود الی یوم الموعود که هر کس که بد کند و بد پسندد البته آن بد بوی راجع گردد یا باولاد او عاید
شود و بر این مضمون حدیث وارد است [illegible] و روایت کرده اند از آنحضرت که فرموده است که
حقتعالی بطریق حق و امر باری تعالی تحویل کرد آنچه کرد و بنی امیه بطریق باطل برما کردند آنچه کردند و بنی امیه
با خاندان رسول که ظلم و جفا کردند و طایفه بنی عباس ظهور کرده دمار از دودمان بنی امیه بر آوردند و چون بنی
عباس [illegible] نمودند و ابواب ظلم بر روی اهالی وا گشودند حضرت جبار [illegible] تاتار را انگیخت
و آن قوم [illegible] هلاکت [illegible] و خاندان ایشان را بر باد داد و چون ترکان در ممالک ایران فساد
خود فراوان کردند لهذا غیرت الهی [illegible] آنچنان تاثیر کرد که در تواریخ دیده و [illegible] شنیده و بعد از انقراض
دولت ترکان چون ملوک الطوایف در ایران شیوع و انواع فسق و فجور رواج یافت باری تعالی امیر تیمور را بر ایشان
گماشته هر یک بنوعی [illegible] انقراض شتافتند و چون تیموریان و قراقوینلو و قره قیونلو در لوازم فسق و فساد
باعلی درجه رسیدند و در قتل یکدیگر و خرابی رعایای [illegible] مراسم سعی بتقدیم رسانیدند لهذا شاهی بیگ خان آل
تیمور را بر انداخت و شاه اسمعیل صفوی هر دو فرقه را نابود ساخت و چون اولاد شیخ صفی در اواخر دولت بدیها
کردند و ستمها نمودند و دوستان خدا را آزردند لهذا قهر الهی ایشان را فرو گرفت جماعت افغان را بر ایشان مسلط ساخت
و دیاری از ایشان در ایران نگذاشت و چون فسق و فجور جماعت افغان بنهایت انجامید باری تعالی نادرشاه را برانگیخت
ایشان را منقرض گردانید و چون نادرشاه ظلم را باوج کیوان رسانید لهذا [illegible] سرش را [illegible]
[illegible] افغان و [illegible] جماعت کرد و باقی و یکدیگر افتاده هر یک بتیغ دیگری مردند تا آنکه طایفه زند [illegible]
طوایف [illegible] **نظم** هر که بدی کرد
گرفتار شد [illegible] هم [illegible] گرفتار شد فقیر در عالم سیاحت بسیار دیده و بنظر رسیده از آنجمله حکایت [illegible]

در کشمیر و شاه زمان در کابل و نور بهار در شیراز و قاسم خان در قوشه و امثال ایشان فراوان دیدیم
و این واظهار ایشان طایفه نور بهار بودند که قریب بیست سال غایت ظلم و جور نمودند اکنون که بسخط الهی گرفتار
شدند و بکیفر اعمال خویش گرفتار آمدند نه احدی هست که بغیر از نفرین های فارس دعا کند و آفرین گوید حتی گوشه
نشینان و منزویان نیز در انجمال فرخنده بحق که حضرت جل و علا ایشان [illegible] دهد روی معزول شود و بگرد ظلم
و ستم نگردد و نام نیکو در صفحه روزگار بگذارند و تخم ذکر جمیل در جهان فانی بکارد **نظم** نام نیکو گر بماند ز آدمی
به کزو ماند سرای زرنگار و بنای [illegible] عمر اعتماد نماید و ابواب ظلم و جور بر روی روزگار [illegible]
د کند خاطر آزادگان [illegible] طریق آزار درویشان و بیچارگان نپوید **بیت** دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر
کای نور چشم من بجز از کشته ندروی **ذکر محمد حسن خان** ابن فضل خان پادشاهی بود با همت و خسروی با شوکت
و در شجاعت و سماحت گوی سبقت از ملوک زمان میربود و عزمی راسخ و همتی ثابت داشت و هوای نقش عزم
رقم جهانگیری بلوح ضمیر میکاشت در بدو حال بسبب استیلای نادر شاه و متعلقان او مخفی در جرجان [illegible]
آن اوقات میگذرانید و انتظار لطیفه غیبی و لطف لاریبی میکشید بعد از انقراض دولت نادری پای همت بر کار
جهانگیری نهاد و با آزاد خان افغان و کریم خان زند چند بار مصاف داد و در اکثر حروب بر اعدای دولت غالب
گشت و پایه حشمت و شوکت شهریاری از ایوان کیوان در گذشت و در اندک زمان ولایت طبرستان و عراق و
کردستان و آذربیجان را مسخر نمود و با عدت و شوکت هرچه تمامتر بدفع کریم خان عزیمت فرمود و چون مضرب
خیام [illegible] شیراز [illegible] اعاظم و اکابر فارس [illegible] عالم پناه
آمدند و بعز بساط بوسی سرافراز و مفتخر شدند و کریم خان در شهر متحصن گردید و بمرتبه اضطرارش رسید که نزدیک
بود صورت فتح در آئینه ظهور جلوه گر شود و ابواب فتح و نصرت عنقریب مفتوح گردد ناگاه [illegible] از اسباب آن
شهریار ممالک رقاب بطرف جرجان عزیمت نمود و مدت هفت سال در کمال استقلال سلطنت فرمود و عاقبت
بیکی از غلامان آن شهریار که [illegible] بود طریق [illegible] بقتل آن پادشاه مبادرت نمود
سر آن سرور را برای [illegible] کریم خان آوردند بطمع اینکه خلعت خواهد گرفت و چون خیانت بولی نعمت در هر مذهب مذموم
بود نزد عقلا بغایت شوم است لاجرم کریم خان [illegible] خود وفا نکرد و پاس نمک و حقوق [illegible]
و طریق [illegible] و ناسپاسی سپارد [illegible] خاک و وجودش از جهان پاک باشد اولی است لهذا آن [illegible]
حرام را بسزای خویش رسانید و آن بدبخت را رو سیاه هر دو جهان گردانید **ذکر حسین قلیخان** ابن محمد حسن خان
سلطان بود مدتی در بلاد جرجان سرگردان بود و گاهی دست بردی مردانه بملوک زند برمی نمود چون جمال
حال [illegible] هنوز در پرده [illegible] بود لهذا از [illegible] امیر شجاعت [illegible] امارت

نگشود

بگشود و هم در آن نزدیکی از طایفه قاجار [illegible] دشمن آن خاندان بود بیکی جرئت نموده آن شهریار را بقتل رسانید
ذکر آقا محمد خان ابن محمد حسن خان پادشاهی جهانگیر و خسروی جهاندار بود و در لشکرکشی و دشمن کشی و در تربیت
احبا و قهر اعدا و ملوک زمان تفوق مینمود و باعتقاد راقم بعد از نادر شاه مانند آن پادشاه بکشور وجود
پا ننهاده و کسی در اینمدت در ایوان جهان شهریاری با عزم و همت [illegible] الحق پادشاه جهاندیده و دهر
روزگار کشیده و بر کارهای خطیر توانا و بر عواقب امور بینا و بر اوضاع و احوال عالم دانا بود و بر جمهور رعایا
و برایا و زیردستان بغایت شفقت و مرحمت می نمود بمرتبه که امیری عظیم الشان با دنی و فرومایه فقیری
دست ستم نتوانستی گشود در بدایت حال علی شاه ابن ابراهیم خان برادر نادر شاه بنا بر عداوت موروثی آن
[illegible] شهریار را قطع نمود بعد از انقراض دولت محمد حسن خان اکثر اولاد آن شهریار با جمعی از اعاظم قاجار
دستگیر کریم خان گردیدند و آن شهریار در شیراز [illegible] در کمال عزت اوقات میگذرانید تا اکثر در حین احتضار کریم خان
[illegible] عزیمت رحلت جهان [illegible] بطرف [illegible] استرآباد رسید و در اندک زمانی [illegible] اقبال
بر سریر جاه و جلال عروج و اکثر اعدای دولت را مستاصل گردانید و در قلیل مدت اکثر بقاع ایران را مسخر ساخت
و هر کس مخالف اولیای دولت بود [illegible] تمامت عراق و فارس و کرمان و طبرستان و گیلان و کردستان و
آذربیجان و اکثر بلاد خراسان را [illegible] گشت و پایه حشمت و شوکت آن شهریار از ایوان کیوان در گذشت و بنا
بر مخالفت کرمانیان کرمان را ویران نمود و اکثر مردمش [illegible] عدم [illegible] و بقیة السیف را اسیر کرده در بلاد
ایران متفرق گردانید آنگاه غزای کفار را وجهه همت ساخته بعزم جهاد گرجستان رفت و انجا را قهرا و جبرا
گرفته قتل بسیار کرده و بقیة السیف را اسیر ساخت و دختران ماه پیکر و پسران خورشید منظر بجهت وی آوردند
و اکثر ایشان را مسلمان و اهل ایمان گردانید در مملکت هیچ مخالف نماند مگر ابراهیم خان ابن [illegible]
در سنه هزار و دویست و یازده هجری باستیصال وی همت گماشت و چون ابراهیم خان خبر وصول مقدمة الجیش
شهریاری را [illegible] استماع نمود ناچار فرار [illegible] شهریار کشورگشای بشوکت هرچه تمامتر
داخل قلعه شوشی گردید و فتح نامها باطراف ممالک ارسال گردانید و [illegible] قلعه بعد از دو سه روز [illegible] محرم
الحرام سنه مذکوره [illegible] و فراش خلوت [illegible] که عهد نموده هنگام شب در رخت خواب آن شهریار را قتل کردند
و رسوم نمک حرامی را بجای آوردند **شعر** جهان با همه زینت و زیب او نمی ارزد آن رنج و آسیب او [illegible]
[illegible] دل اندر جهان [illegible] میان عارفان و درویشان چنان مشهور است که آن شهریار [illegible] اهل
دل [illegible] بود [illegible] کار قیام مینمود **ذکر سلطان فتحعلی شاه** ابن حسین قلیخان
پادشاهی است با استقلال و خسروی است با جاه و جلال و مؤید بتاییدات سماوی و [illegible]

بموجب وصیت عم بزرگوار بر سریر سلطنت جلوس فرمود و جمهور رعایا و برایا را بمواطف شاهانه امیدوار
و مستظهر فرمود و بکثرت اولاد و وفور احفاد و بسیاری خدم و افزونی حشم از سلاطین روزگار منفرد و
ممتاز و بدولت و افزونی لشکر متکاثر و شوکت بسیار و جواهر بیشمار از ملوک زمانه منفرد و امتیازات و در بدو
جلوس آنشهریار جمعی از اشرار بفتنه انگیزی برخواستند و باقبال همایون در اندک فرصتی زودی انطفای آتش فتنه و دشمن
ملک و ملت بمجهوله عدم شتافتند از آنجمله صادقخان شقاقی و حاجی ابرهیم شیرازی و متابعان ایشان
و شهریار گردون وقار بر ممالک موروث مستولی گشت و صیت مهابت و صلابتش از غرب و شرق در گذشت و
سفرا و ایلچیان روم و فرنگ و هند و سند و توران و غیرهم بدرگاه عالم پناه آمدند و بعز بساط بوسی مفتخر
افراشتند و هریک از فرزندان نامدار و اولاد کامکار بیکی از بلاد مقرر گردید و حسینعلی میرزا بایالت کشور
فارس رسید و عباس میرزا نایب السلطنه بدار الملک تبریز آمده در تمامت آذربیجان مستقل گشت و حسنعلی
میرزا در خراسان پایه قدرش از ایوان کیوان در گذشت و محمد ولی میرزا بحکومت یزد ممتاز و محمد علی میرزا بایالت
مازندران سرافراز گردید و عبد الله میرزا حاکم زنجان و علینقی میرزا شهریار قزوین و محمود میرزا فرمانفرمای
و جهانگیر میرزا بحکومت نهاوند رسید و محمد تقی میرزا بولایت بروجرد و نواحی آن و شیخعلی میرزا بدیار ملایر
و تویسرکان مقرر گشتند و محمد حسین میرزا در کرمانشاهان و سلطان محمد میرزا در اصفهان نافذ الفرمان شدند و
همن میرزا در سمنان و یکی دیگر از شاهزادگان در گیلان مستقل گردیدند و در کرمان ابرهیم خان پسر عم و داماد
آنشهریار و در قوشر قاسم خان قاجار که از بزرگان [illegible] مصاهرت حضرت ایران مستظهر بود مقرر گشتند و همچنین
زادگان و دختر زادگان آن سلطان در اکثر بلاد و نواحی حکومت یافتند لهذا طرق و مسالک روی امنیت
نهاد و راهها امن شد و تاجران و سوداگران بی توهم آمدند و بار اقمشه روم و فرنگ و مصر و شام و
هند و سند و کشمیر و کابل و توران در کشور ایران گشودند لاجرم ممالک معمور و رعیت موفور و خاطر عام
مسرور گشت مگر زمره درویشان و گوشه نشینان که بعنایت بی نهایت [illegible] بعضی گویند که آنشهریار در دیار
را احضار فرمود و از لفظ آنشهریار گردون وقار استماع نمود که در دیار [illegible] طوایف ام خوش میکنند و
بفراغت بال و اسالت احوال در مهد امن و امان آسوده الله مکرر درویشان و جماعت صوفیان جواب و سوال کم
میان فقیر و آنشهریار کشور گیر بسیار گذشت بنا بر عدم التفات آنشهریار بموجب الناس علی دین ملوکهم
معرفت ما ثر ارباب تحقیق مخفی حیثیت که جمهور رعایا و برایا نسبت بعرفا و فضلا حکومت سلوک میداشتند و طایفه
درویشان و گوشه نشینان چه قسم اوقات میگذرانند علی الخصوص فرقه قشریین و عبید البطون [illegible]
چیره [illegible] از و اذیت میرسانند بجمیع مقدار بعرفا و اهل الله و اسلط گشته منزجر میگردانند

مثنوی بیجید شود شرح آن هفتاد من کاغذ شود اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری است مدت
سی و یکسال است که در تمامی مملکت فارس و عراق و کرمان و مازندران و گیلان و خوزستان و لرستان
و کردستان و آذربیجان و اران و جرجان و اکثر بلاد خراسان در غایت جاه و جلال بکمال استقلال
میباشد امید صادق و رجاء واثق از کرم حضرت کریم و لطف خداوند واجب التعظیم چنان است که آن پادشاه
فریدون جاه را فقیر نواز و مسکین پرور و درویش دوست گرداند و چنانچه اسباب دنیا و تجمل آن پادشاه
اعلاست امر اخروی آن شهریار [illegible] برسانند بمحمد و آله الامجاد **نظم** شنیدم که در وقت نزع روان
بهرمز چنین گفت نوشیروان * که خاطر نگهدار درویش باش * نه در بند آسایش خویش باش * چون دعای فقیر
وی شایسته باستامیدست که عنقریب باجابت مقرون گردد **ذکر عباسقلیخان** ابن محمد قلیخان قاجار
بود بجلالت قدر و انشراح صدر و علو شان و سمو مکان موصوف و بلطافت طبع و صفوت ضمیر و جودت ذهن
و بحسن خلق معروف و بزیور کمالات نفسانی و فضایل انسانی آراسته و از خصایل نکوهیده و اخلاق ناپسندیده
پیراسته و بصدق و صفا و مهر و وفا منفرد بوده و از جود و سخاوت نظیر و الا همتش بنده خاک درش یکسان
میبود **مصرع** از کمالش هر چه گویم بیش بود * راقم گوید که در میان طایفه قاجاریه بکثرت مروت و فتوت و
مانند او امیری کمتر ظهور کرده و در مراسم محبت و مودت و رافت مادر دهر زاده [illegible] بود و والد آن امیر جلالت
مصیر در حضرت شهریار کشور گیر بمنصب سرکشیکچی باشی مفتخر بود و بعد از آن شهریار بکنج عزلت ناکام منصب اختیار
نمود **نظم** ز منصب دوری در ریح منصوبی به * که هر منصب یقین در منصبی به * تا آنکه در سنه هزار و دویست و
بجهان جاوید انتقال فرمود و خان ذیشان در خدمت حضرت ایران در سلک امراء عظام و خوانین ذوالاحترام
بود و بروش پسندیده و نهج حمیده سلوک میفرمود با وجود منصب امارت و رفعت منزلت با ارباب کمال همدم و با
اصحاب وجد و حال همقدم و از معالم فقر و فنا آگاه و در عوالم صدق و صفا معرفت دستگاه و از طریقت علیه
نعمة اللهیه بهره و در وادی عشق و محبت و سوز و نیاز بر همگنان سر دفتر بود و با زمره فقرا و عرفا و اهل الله
اخلاص و ارادت داشت و از رعایت و خدمت درویشان اهل عرفان و اصحاب ایقان دقیقه مهمل و معطل نگذاشت
لاجرم اهل حسد فی جیدها حبل من مسد بانشاد کرده آنخان معرفت نشان را از اهل زمان جور فراوان کشید
و جام ملامت از دست ابنای روزگار بسیار کشید سیما از عم و ابنای عم مضمون الاقارب کالعقارب بدیشان
و اذیت از ایشان بسیار دیده **مصرع** خویش است که در پی شکست خویش است * و چون دیده یاری بر منهج
دنیا را از فرزند و از خویش مید [illegible] لهذا بموجب یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله حسد بحوزه خاطر
ماثر خان [illegible] امیر بجا نیاید تا آنکه در سنه هزار و دویست و [illegible] هجری باعتدال مزاج کراهیتی باعتلال

وچون قضا مبرم وقدر محتوم بود علاج اطبا بجائی نرسید وی مثل از مریض گشتن نزد خویش و بیگانه گفتی که
عنقریب من از این سرای فانی بعالم جاودانی انتقال خواهم نمود و این کلام را جز اکابر و اصاغر مکرر فرموده بود تا
آنکه در شهر محرم و در سنه مذکوره در دیلمان جوانی و عنفوان زندگانی داعی حق را اجابت نموده از جهان پر ملال
برای هجبت مآل خرامید و نعش آن گرامی را بعتبات عالیات نقل کرده در مشهد حسینیه مدفون کردید رحمة الله علیه
سن شریفش نزدیک به سی سال بود **مصرع** حیف دانا مردن و افسوس نادان زیستن از خان غفران مآب عقب عناد
مکر صبیه و از اعیان عبدالزمان خان بیگی از بنی اعمام عقد نموده‌اند و سه پسر در یادگار مانده‌اند و خویش ایشان محمدخان
است که بصفت صدق و صفا و مهر و وفا موصوف و بفضایل انسانی و کمالات نفسانی معروف و محمود فقرا و مسعود
امرا و منظور عرفا و مقبول اولیا است و در بزم دلکش و در رزم آتش در سیرت پرعش و در صورت زیباست صوفی
صفا پیشه و عاشق وفا اندیشه در کشور محبت یگانه و در عرصه مودت مردانه است و بواسطه فقیر مرید جناب قطب
العرفا مجذوب علیشاه طیب الله ثراه میباشد با وجود عدم مساعدت روزگار و سپهر ناهنجار دعی همچنان در رونق
حال فقرا و بفریغ بال طالبان را سعی بلیغ دارد و دقیقه از دقایق خدمت و محبت فرو نمی‌گذارد امید از کرم
کارسازان و الطاف بنده نوازان مامول است که آن گرامی اعلا مراتب کاملان برسد و از تحلیه و اصلان درگاه
عارفان بالله گردد بمحمد واله الامجاد مخفی نماند که در طهران جمعی کثیر دیده و ملاقات نموده است و اگر مجموع ایشان
مذکور شود کلام بطول انجامد و از مطالب دور افتیم بنابر ماندهذا با اختصار کوشیده و ختم از تقریر ایشان نموده
زیرا که در ذکر ایشان عزم ملال خاطر بوده و شاهد مقصود روی ننموده والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

حدیقه هفتم در بیان حرف طا بر ضمیر اهل طریق و اصحاب تحقیق مخفی و پوشیده نماند که در حرف طاء مهمله
بلاد و امصار دیده و شنیده نشد مگر سه ولایت نوشته میشود **ذکر طهور** قصبه ایست معمور و از ولایت مصر و قرب
سه چهار هزار خانه در او هست و چند قریه معموره مضافات و بستان قصبه در کنار رود نیل واقع و جوانب ان قصبه
واسع این خوش نگاره هوایش سازگار و باغاتش دلربا است و حبوب و غلاتش فراوان و فواکه کوهسیرش ارزان
است و سکنه‌اش همگی قوم عرب و اکثر ایشان شافعی مذهب و خالی از مروت نباشند **ذکر طعیز** ملکی از یمن است
قلعه محکم دارد مقر شرفای یمن و تختگاه دودمان ملوک یمن در انجا مدفون است فقیر ندیده **ذکر طرابیه** از بنادر
بلاد یمن است و گویند قصبه دلگشا و محل دلپذیر است راقم ندیده است **حدیقه هشتم در بیان حرف عین مهمله**
بر ضمایر اولوا الابصار و بر خواطر عرفای روزگار پوشیده و استتار نخواهد بود که در حرف عین دیار و امصار بسیار
است و اکثر مشهور و در کتب اخبار مسطور است و راقم دیده و استماع نموده بر سبیل اجمال بذکر **ذکر عربستان دیاریست**
قوم عرب پوشیده نماند که قوم عرب را جزیرة العرب گویند چه که محدود است از طرف مشرق بحر یمن و از سمت جنوب بام

قلزم

قلزم و از جانب مغرب بحر شام و سویس و از جهت شمال شط فرات و دور آن کشور هفت ماه و پانزده روز راه ا
و صحرا و بیابانش زیاده از کوهستان است و بعد ولایته منقسم نموده اند باین موجب حقاف و بادیه و
تهامه یمن و تهامه حجاز و نفس حجاز و عمان و شحر و عروض و نجد حجاز و نجد یمامه و یمن و هجر و هر یک از ان قسمت
محتوی است بر بلاد بسیار و قصبات بیشمار و نواحی معموره و قرای مشهوره و قبایل از حصر افزون و عشایر از حساب
بیرون و مجموع بلاد عرب از اقلیم دوم و قلیلی از سیم و بعضی بلادش کم و اکثر دیارش گرم و سکنه‌اش همگی قوم عرب
و اکثر شافعی مذهب و دیگر زیدی و دیگر حنفی و دیگر خوارج و دیگر شیعه امامیه و دیگر حنبلی و دیگر وهابی و
قلیلی مالکی اند و غیر از اهل اسلام ملل دیگر در جزیره عرب نیست و در انساب عرب گفته اند که عرب بر دو قسم اند
قسمی از اولاد قحطان بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح ع اند و قسمی از اولاد عدنان بن ادد بن اود بن الیسع
بن الهمیسع بن سلامان بن نابت بن قیدار بن اسمعیل بن خلیل الرحمن ع اند و طبقات انساب عرب بر شش طبقه اند
اول شعوب **دوم** قبایل **سیم** عمایر **چهارم** بطون **پنجم** افخاذ **ششم** بنی و فرقه از اهل انساب گفته اند که عرب بر دو صنف اند
صنفی عاربه و صنفی مستعربه و طایفه عاربه از نسل عاد و ثمود و طسم و جدیس و امیم و عبیل و عمالیق و جرهم الصغیر اند
و ایشان همگی از جهان برافتادند و بعضی الهی گرفتار شده روی بدیار عدم نهادند و طایفه مستعربه از نسل اسمعیل علیه
بن حضرت خلیل الرحمن اند اکنون نسب جمیع عرب با آنحضرت می‌پیوندند و بعضی از علمای اخبار گویند که قوم عرب منقسم بر
سه فرقه اند فرقه بادیه نشین و طایفه بر عکس این و جمعی بر آنند که اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری است
طایفه عرب بر سه صنف است **اول** صنف عاربه که ایشان از اولاد قحطان است و اول کسی که از اولاد قحطان بلغت
عربی تکلم نمود یعرب بود و از او جرهم در وجود آمد یشجب نام و از او فرزندی متولد شد سبا نام چه که بسیار اسیر میکرد
و ایزد تعالی سبا را فرزندان بسیار کرامت فرمود و از ده نفر از اولاد سبا و این نسب باقی ماند **اول** حمیر **دوم** کهلان
سیم عمرو **چهارم** اشعر **پنجم** عامله بار حق تعالی هر یک از ان فرزندان را قبایل از حد افزون و عشایر از حساب بیرون عطا
فرموده **دوم** از صنف عرب مستعربه که ایشان از اولاد حضرت اسمعیل ع اند در کتب اخبار آمده که قبل از هزار و هفتاد و سه
سال از هجرت نبوی ع حضرت اسمعیل در مکه معظمه دختری از قبیله جرهم نکاح کرد و حضرت واهب العطایا از ان دختر
دوازده پسر بحضرت اسمعیل ع عطا نمود و نسب عدنان بهشت واسطه بآنحضرت میرسد و بعد منقال بیک عظیم شدند
اسمعیل عنایت کرد که عدد ایشان هم حدا نا ند **سیم** از اصناف عرب مختلفه اند ایشان را ابه گویند و این طایفه دو اصل اند
و هر قبیله **اصل اول** لرادن **اصل دوم** بنو بر ... ایشان فرزندان قیدار بن اسمعیل ... اهل انساب گفته اند
که ... داخل عرب شدند مخفی نماند که باعتقاد بعضی عرب بقحطان و ادد رقحطان و
بقولی خود قحطان بوده و بعد از او هرو لایق صاحبان الولی عمارت نموده بنای موسوم ساخته است و اصل مسکن

قوم عرب همان جزء بزرگ عرب بوده و لیس و بیرون با نام و کرد و شهود و اعوام حدت و کثرت تمام در ایشان پدید گشت
و صیت قدرت و قوت و شوکت ایشان از غرب و شرق در گذشت اکنون در تمامت بلاد عراق عرب و شام و مصر
و مغرب زمین و زنگبار و اکثر بلاد عراق عرب و شام و مصر و مغرب سودان منزل گزیده و سوس و در بعضی جزایر
فارس و هند و در بعضی دیار فارس و خراسان و قاین سکونت دارند و قوم عرب الحق در اکثر صفات حمیده چون
طلاقت لسان و فصاحت بیان و شجاعت و سخاوت و فراست و حمایت و غیرت و مهمانداری مقدم ابنای روزگار
اما عموماً گروهی بی ادب و مزاج ایشان مکر و دغا غالب و بیجود و عناد و فساد طالب اند و حرص و طمع بسیار
دارند و در دزدی و قطاع طریقی مقتدای قوم افغان و الوار اند قدیم الزمان بر ملت ابراهیم بوده‌اند و بر ملت حضرت
عمل می‌نمودند بسبب تصاریف زمان در میان ایشان اختلاف افتاد و هر یک سر براه دیگر نهاد بعضی گفتند
ما هي الا حياتنا الدنيا و ما يهلكنا الا الدهر و جمعی معبودیت ملائکه را اقرار آوردند و گفتند که ملائکه دختران ایزد
متعال اند قوله تعالى و يجعلون لله البنات سبحانه و تعالى و برخی بعبادت اصنام قیام نموده گفتند ما نعبدهم
الا ليقربونا الى الله زلفى و اول کسی که در عرب بت پرستی را رواج داد و این بدعت در میان ایشان نهاد عمرو بن
لحی بود و از آن زمان تا ظهور خاتم الانبیاء آن طریقه مذمومه رواج تمام داشت و آن حضرت دوش بر دوش علی کرم
و هبل و یغوث و یعوق را بر انداخت و طریقه مذمومه بت پرستی را از دیار عرب نابود و معدوم ساخت راقم بعضی
از آنها یاد ذکر نموده و برخی دیگر بطریق معهود مذکور خواهد نمود **ذکر عراق عرب** کشوری است مشهور و در افواه
و السنه مذکور و در مسالک الممالک مسطور است که عراق عرب بمنزله دل ایران است و در غبطه شان مشهور جهان
و مشتمل است بر بلاد قدیمه و مداین عظیمه و قصبات معموره و نواحی مشهوره همگی از اقلیم سیم و هوایش گرم و آبش
گوارنده و خاکش زرخیز و هفت مدینه بزرگ داشته مشهور بمداین سبعه بوده و بتقاضای روزگار اکثر آن خراب شده
و آن ملک محدود است از طرف شرقی بدیار کردستان و خوزستان و از سمت مغرب بملک ربیعه و دیار بکر و از جانب
جنوب بحر عمان و بادیة العرب و از جهت شمال بملک ارمنیه اکبر و جبال کردستان بیابان امکان زیاده از کهستان
و طولش از تکریت الی عبادان صد و بیست فرسخ و عرضش از عقبه حلوان الی قادسیه هشتاد فرسخ است و دار الملک
ساسانیان بوده و ملوک بابل و ملوک حیره از آنجا ظهور نموده‌اند و در زمان خلافت عمر بن خطاب در سنه شانزده
هجری سعد بن وقاص فتح کرده و عراق ولایت را با اهل اسلام وقف نموده و بمرتبه آنجا فرمان داد و مساحت هزار هزار
جریب و هر جریبی شصت گز در شصت گز و امر بر این موجب خراجی و آن نهاد بر جریب گندم کاری چهار درم و بر
جو کاری دو درم و بر نخلستان هشت درم و بر رزها که ده درم و بر اهل ذمه نیز خراج مقرر کرد و مجموع خراج آن
ولایت در زمان خلافت وی صد و بیست هزار هزار مثقال نقره بوده و در زمان حجاج باقی ده هزار هزار رسید

و بسبب ظلم آن ستمگر این تفاوت فاحش ظاهر گردید و بعد از خلافت خلفا ملوک بنی امیه بر تخت سلطنت بغداد
استیلا یافتند و مدت هزار ماه رشته تغلب تا فتنه عاقبت بملک عدم شتافتند آنگاه ایالت آن ولایت بخلفای بنی
عباس رسید و مدت پانصد و بیست و پنج سال و کسری حکومت ایشان امتداد کشید و هلاکو خان دولت
عباسیان را بنهایت رسانید و بعد از انقراض دولت چنگیزیان نوبت ایلکانیان آمد و چندگاه اولیای امیر تیمور
آن دیار مقر شد آنگاه ملوک ترکمان آنجا را گشودند و مدتهای مدید در آن دیار حکومت نمودند چون دولت ایشان
در گذشت شاه اسمعیل صفوی متصرف گشت و چندی ملوک عثمانیه در حیطه تصرف آوردند و ملوک صفویه
از ایشان استرداد کردند تا آنکه در عصر شاه صفی ابن صفی میرزا بن شاه عباس ماضی سلطان مراد بن سلطان
احمد خان قیصر روم تصرف نمود از آن زمان تا این اوان در تصرف اولیای دولت آل عثمان است پوشیده نماند
که سکنه عراق عرب متفرق بچند فرقه اند اهل سنت و جماعت و شیعه امامیه در عدت و کثرت گویا برابر و یکسان اند اما
سلاطین و مقتدر حنفی مذهب و بعد شافعی و دیگر شیعه امامیه اند و قوم یهود و نصاری بنی اسرائیل نیز دو فرقه
خوارج گذرانند و قلیلی علی اللهی و کردی یزیدی و نوبرکان اند و طایفه نوبرکان قریب هشت سال میشود که در میان کردان ظهور
نموده اند و طریقه ایشان اباحت است و در سلک درویشان منسلک اند **ذکر عراق عجم** دیاری است معروف
و باعتدال هوا موصوف و مشتمل است بر بلاد قدیمه و نواحی عظیمه و جبال راسیه و تلال عالیه و شکارگاههای خوش
و مرغزارهای دلکش و محدود است از طرف شرقی بولایت مفازه و کرمان و از سمت مغرب بدیار کردستان و
خوزستان و از جهت شمال بدیار گیلان و آذربیجان و از جانب جنوب بملک فارس طولش از سفید رود الی یزد صد و
پنج فرسخ و عرضش از گیلان الی خوزستان صد فرسخ و محتوی است بر چهل پاره شهر و قصبه و بلوک و اکثر بلادش از
اقلیم چهارم و قلیلی از سیم و جبال و تلال آن کشور بیشتر از صحرا و بیابان است و گروه مختلفه در آن دیار مسکن دارند
عموماً فارسی گوی و بعد ترک و دیگر الوار اند و اغلب معتقد به شیعه امامیه و دیگر علی اللهی و دیگر یهود و دیگر
مجوسی اند و قلیلی سنی حنفی مذهب اند و اقل قلیل اسمعیلی و کمتر از ایشان زردشتی اند قدیم الایام در آن کشور
چهار شهر معتبر بوده اصفهان و قم و ری و همدان و در کتب اخبار مسطور است که از بدو سلطنت پیشدادیان
تا نهایت دولت ساسانیان آن ملک در تصرف ملوک عجم بوده مگر چندگاهی که ترکان آنجا را مسخر نموده بخت افراسیاب
ترک از نادره ایست که مدت دوازده سال در آن ولایت حکومت داشت و دیگر اسکندر رومی در زمان دارا
اکبر و دختر زاده فیلقوس ملک را گرفته بعد کشته ملوک اشکانیان گذاشت و در سنه بیست و دو هجری در
زمان عمر بن خطاب بدست اسلامیان افتاد و چند ماه خلافت خلفای عرب تا آنکه طایفه بنی امیه آن
ملک را تصرف کردند بعد از انقراض دولت آن گروه خلفای بنی عباس در حیطه تصرف در آوردند و در اواسط دولت

ایشان ملوک صفاریه را اخراج کردند و سلاطین طبرستان نیز بدان ولایت رفتند چون ملوک دیالمه پیدا شدند
مدتها در آن کشور حکومت نمودند تا آنکه سلطان محمود غزنوی از ایشان انتزاع نمود و چندگاه در تصرف غزنویه بود
آنگاه سلاطین سلجوقیه آن دیار را ضبط کردند و خوارزمشاهیان از تصرف ایشان بیرون آوردند و چون دولت چنگیزیه
ظهور یافت دشمن دولت ایشان بکشور عدم شتافت و چون دولت مغولان در وی برانجام نهادند ملک بدستیاری طغاتیمور
و امیر تیمور از آن طایفه استرداد نمود و مدتها آن دیار در تصرف آل تیمور بود و بعد از ایشان ملوک ترکمان تصرف نمودند
تا آنکه شاه اسمعیل صفوی ظهور نمود و قرون سلاطین صفویه در آن ولایت شاهی کردند و در آخر دولت ایشان
جماعت افغان تمامی مملکت را در حیطه تصرف در آوردند و نادرشاه از آن طایفه باز گرفت و بعد از انقراض دولت
نادری و ظهور هرج و مرج سیاکریم خان زند آنجا را مسخر کرد و چون زمان دولت زندیه درگذشت کوکب اقبال
ملوک قاجاریه طالع گشت اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری است تمامت آن مملکت در تصرف
سلطان فتحعلی شاه قاجار است حمدالله مستوفی گفته که حقوق دیوانی عراق عجم در زمان دولت سلجوقیه ده هزار و
پانصد و بیست تومان معمولی بوده والله اعلم **ذکر عراق بامیان** وی دره فرحی ولایت بامیان و از مضافات
طخارستان و از توابع کابلستان واقع و در میان جبال شامخه اتفاق افتاده و چند پاره قریه در اوست هوایش سرد و
آبش بغایت نیکوست و مردمش قوم هزاره و اکثر شیعه امامیه اند و سنی نیز دارد و هر دو فرقه از معارف است و
عبدان کمالات نشانی بر عایا رد راقم از یکی اهالی آن دیار استفسار نمود که بچه جهة آنجا را عراق نام کرده اند در جواب
گفت اسمی است که علم کرده اند و آن ناحیه مثل آنکه عراق عجم را کرده اند **ذکر عمان** نام دو موضع است یکی دیار
و آن مدینه ایست نیک و محلی است بدل نزدیک و چند قصبه توابع اوست و قصر جالوت در عمان است و دیگری
ولایتی است مشهور و در السنه و افواه مذکور و محدود است از سمت شرق و شمال بدریا و از طرف مغرب بادیه
العرب و از جانب جنوب بولایت یمن و مشتمل است بر بلاد قدیمه و قصبات عظیمه همگی از اقلیم دویم و هوایش گرم
و آب روانش کم و بعضی دیارش حرم و جبالش کمتر از صحاری و باعث آبادی آنجا عمان نام بود از نسل عدنان
و بقولی قحطان و دیار حضرموت از توابع اوست و طوایف مختلفه در آنجا مسکن دارند از آنجمله هند و نوبه
سواحلی و عیسوی و فارسی و اکثر و مقتدر قوم عرب و خارجی مذهب و بیم و حضرموت و رستاق و شمام
و صحار و صور و مسقط و مطرح و مکلا از بلاد عمان است و فواکه گرمسیری مانند نارنج و ترنج و لیمو
و کادی و موز و انبه در آنجا فراوان است **ذکر مذهب خوارج و سبب ظهور آن** آنچه علمای اخبار در کتب خود
آورده و مفتی حرار دلها مشاهده کرده خلاصه آن این است که اصل خوارج پنج فرقه اند **اول** ازارقه **دویم** نجاریه **سیم**
نجدات **چهارم** صفریه **پنجم** اباضیه و اول طایفه که از خوارج پیدا شدند ایشان را محکمه خوانند و سبب ظهور

آن بود که چون امیرالمؤمنین ع بصفین روی توجه آورد و با معاویة بن ابی سفیان محاربه و مصاف کرد و بروایتی چهل و
هفت مصاف داد و قریب پنجاه هزار کس از شامیان شوم را بدوزخ فرستاد و نزدیک بآن رسید که معاویه تابع حضرت
شود و لشکرش نابود گردد معاویه و عمرو بن عاص با یکدیگر مشاورت نمودند و ابواب مکر و حیله گشودند و گفتند
مکری و حیله باید کرد و انگیخت و سلسله جمعیت علی را از هم باید گسیخت و اگر نه علی جمله را هلاک کرده و همه را بدیار
عدم رساند پس با یکدیگر قرار دادند و بنیاد حیله نهادند که با مداد پیش از جنگ قرآنها را بر سر نیزه ها نمایند و برابر
لشکر علی بن ابی طالب ع بیایند و ندا کنند که ای قوم ما گویندگان لا اله الا الله میباشیم چرا خاک بهم ریزیم و فرق
یکدیگر را بشکنیم بیایید تا در قرآن نظر کنیم و بآن عمل نمائیم و چون چنان کردند لشکر امیرالمؤمنین ع آواز برآوردند که
راست میگویند بکلام الهی کار میباید کرد هر چند حضرت امیر ع فرمود که چون این مخذولان را معلوم شد که عرصه
ایشان تنگ آمده این مکر و حیله ایست کرده اند که بدین حیله فریفته شوید انا کلام الله الناطق بامر من بگویید
از خوارج احدی کلام آنحضرت را نشنید و این کلام صدق انجام مقبول خوارج نگردید آنحضرت دیگر باره
که معاویه و عمرو عاص با قرآن ایمان بودی بسوی ایشان هفتاد هزار کس کشته نشدی و بکر و بند بکار
و قدم جنم در میدان عزم کنار یک کار ایشان بآخر رسید و شیرازه امر ایشان از هم بپاشید ایشان جاهلانه
عاقبت لوای مخالفت برافراشتند و از اطراف و جوانب فریاد برداشتند که اگر بقرآن مجید نگروی و بحکم آن راضی نشوی
ترا بکناریم و یا از میان برداریم و چون شیر خدا روباه بازی معاویه و عمرو عاص را مشاهده نمود و جواب حرکت خوارج را
ملاحظه فرمود ناچار گشته بران گرگ صفتان گوسفند طبیعت گفت که اکنون با من کار میکنید عبدالله بن عباس را
بفرستید خوارج آوا برآوردند که ما بغیر از ابوموسی اشعری بکسی راضی نخواهیم بود هر چند آنحضرت فرمود که ابوموسی
لایق این کار نیست بجائی نرسید و گفتند که بغیر از ابوموسی بکسی راضی نخواهیم گردید آخر الامر آنحضرت ابوموسی را
فرستادند و چون ابوموسی با عمرو عاص ملاقات کرده با یکدیگر بمشورت افتادند و گفتند که علی ع و معاویه را از خلافت
خلع باید نمود و دیگری را نصب باید کرد تا فتنه ساکن گردد و اطراف ایمن شود و مقرر کردند که عبدالله بن عمرو عاص
را خلافت دهند و دختر ابوموسی را بنکاح وی در آورند و ایشان هر دو وزیر باشند و در روز جمعه خواستند که بر منبر
روند و آنچه مقرر کرده بودند بسمع فریقین برسانند و از این معنی هر دو طایفه را آگاه کردند عمرو عاص گفت اول
تو علی را خلع کردن آنگاه من معاویه را ابوموسی گفت ای قوم بدانید و آگاه باشید که علی و معاویه بملک هند
و در این فتنه مردم هلاک شدند و صلاح دین و دنیا و رفاه احوال رعایا در آن است که هر دو را از خلافت
معاف داریم و این کار را بشوری بگذاریم و شما گواه باشید که من علی را از امامت و خلافت بیرون آوردم
چنانکه این انگشتری را از انگشت خود بیرون کردم آنگاه خاتم را از انگشت بیرون آورده بعمرو عاص داد و چون

خاتم بدست عمرو عاص شقاوت مناص افتاد وی گفت ای قوم شما را معلوم است که چندین هزار کس بقتل
رسیدند و علی فتنه میجوید و طریق فساد میپوید بر من گواه باشید که خلافت را بمعاویه دادم و نام او را خلیفه
نهادم چنانکه این انگشتری را در انگشت کردم ابو موسی احمق که مرض از حق بود گفت که با من مکر و غدر نمودی
و میان من و تو مواضعه چنین نبود که زبان کشودی و عبد الرحمن بن ابو بکر گفت کاش ابو موسی مرده بودی
و چنین حکمی از او صادر نشدی حاضران آواز بر آوردند که لا حکم الا لله و اهل عراق خواستند که تیغ استغنا
از نیام بیرون آورده با شامیان آغاز قتل کنند بکران گفتند بی حضرت امام زمان چاین نیست و بعد از
وقوع این قضیه شیعه مردم بچهار فرقه متفرق شدند زمره گفتند که ما کار این مرد را بعلی ع و معاویه را
بخدا وا گذاشتیم انگروه را مرجئه نام نهادند و فرقه گفتند که بر ما لازم و واجب است که کتاب رب الارباب را
متابعت نمائیم و هر چیز را که کلام الحی بدان کند احیا کنیم و هر چیز را که اماتت او بر طبق قرآن مقرر شده باشد بمیرانیم
و این فرقه را معتزله نام کردند و جمعی دیگر اظهار نمودند که ما کسی را بخلافت و امامت احق و اولی از علی بن ابی طالب
نمیدانیم ایشان را روافض و بروایتی شیعه خواندند و گروهی گفتند که لا حکم الا لله و علی بن ابی طالب ع نعوذ
بالله کافر شد بتحکیم و ایشان را محکمه نامیدند و خوارج از او زمره پیدا شدند فقیر گوید که این بلد فساد بود آن
فسادهای معاویه بر کران او ظهور نمود و خوارج دوازده هزار کس بودند و بحضرت امیر ع خروج نمودند و التحق
در جنگ نهروان مجموع ایشان را بدار البوار روان ساخت و وجود ناپاک آن قوم را از ساحت جهان برانداخت و دوازده
نه نفر از آن گروه مکروه واجب القتل نجات یافتند و چند نفر از آن حرامزادها که مال ایشان حلال و خون ایشان
مباح بود بدیار عمان شتافتند و بکلید مکر و حیله ابواب را کشودند و عمرو در ایام جمعیت و ازدحام بهید نمودند
و جمله خوارج میگویند که رسول خدا را شفاعت روا نیست فقیر گوید که بدانم ایه و لسوف یعطیک ربک
فترضی نزد ایشان چه معنی دارد فرقه ازارقه ایشان تابع نافع بن ازرق اند فرقه میگویند که دار مخالف
دار کفر است مگر آنکه کسی که ایمان ظاهر نماید و میراث از ایشان نتوان گرفت و نافع از اکابر خوارج بود و با عبد الله
بن عباس مناظره نمود و بعضی اهواز و بصره رفت و با مهلب مصاف داد و در آن جنگ روی بگریز نهاد و بطرف
فارس و کرمان افتاد اعتقاد وی آن بود که کودکان مشرکان با پدران در دوزخ باشند طایفه اباضیه ایشان
تابع عبد الله بن اباض اند ایشان میگویند معاذات که از باری تعالی بشخص واحد را در یک زمان دو چیز متضاد امر فرماید
طایفه نجدات ایشان تابع نجدة بن عامر الحنفی و او از بزرگان خوارج بود و در مکه امامت نمود و در مقابل عبد الله
بن زبیر رو نمود و نجده و نافع با جماعت خوارج براو جمع شدند و بعد از عبد الله بن زبیر برگشتند و با یکدیگر در
خلاف کردند نجده بیمامه رفت و نافع طریق بصره پیش گرفت ایشان گویند که معرفت خدا و رسول و حرمت مسلمانان

حرام داشتن و تحریم مال ایشان و غصب نا کردن و اقرار بانچه خدا فرستاده است نمودن و این جمله را واجب
و ما بجز این از ایات خلق در آن معذور اند تا وقتیکه حجت روشن شود و هر که گوید که مجتهد مخطی است مستوجب
عذاب گردد یا گوید که مجتهد را عقاب باشد فرقه صفریه ایشان گویند که چون دار مخالفان دار کفر است بر هر که
در آنجا اقامت کند کافر شود و قتل مخالفان واجب است و خون ایشان مباح و نیز گویند که چون امام کافر شود جمله
رعیت کافر گردند و جمله گناهان شرک باشد قوم عجارده ایشان گویند که تارک صلوة کافر است بعلت آنکه معرفت
خدا ادعا اگر معرفت خدا داشتی گناه کبیره نکردی و هر یکی از این فرق همه سی فرقه متفرق بچند فرقه اند و مجموع ایشان
دشمن امیر حیدر کرار اند و جمعی از ایشان عثمان را نیز دشمن میدارند و کلام یحبون الشیخین و یبغضون الختنین
میان ایشان شیوع دارد و بعضی از آن فرقه میگویند که امامت نه در دلست و نکاح مومنه با کافر جایز است و نیز درد
شر جمله از قضا و قدر حق است و همه ایشان بر آن اند که حضرت امیر ع و طلحه و زبیر و مالک اشتر و معاویه و عمرو
عاص و عایشه و لشکر ایشان کافر اند و تبرا از ایشان واجب دانند و در وقت نکاح تبرا از علی بن ابی طالب ع
نمودن محتم است راقم گوید که بغیر از ولایت عمان در تمامی جهان دیده و شنیده نشد که طایفه خوارج بوده باشند و نیز
در عمان از ایشان کسی دیده نشد که قابل نوشتن باشد و عموما مخنث صورت و بی عزت و فواد سیرت و سیاه فام
و لا عز اللذام و کریه منظر و قبیح پیکر و بعضی از ایشان بعلم سحر و جادو مایل و در آن فن کامل اند و حاکم آنجا در ملک
داری مرد عادل است در ضمن مسقط مذکور خواهد شد ذکر مکه بفتح میم و تشدید کاف عرب مع الطا خوردن
بلاد شام و هیرین حد دارد دنیا است و از بلاد قدیمه و از بلاد عظیمه الدیار و مضمون ما تشتهی الانفس و تلذ
الاعین در آنجا آشکارا است از اقلیم سیم و آبش معتدل و هوایش بگرمی مایل و غلاتش ارزان و نعمتش فراوان و
خاکش حسن خیز و زمینش طرب انگیز و مردمش اکثر قوم عرب و شافعی مذهب اما طایفه حنفی مذهب معتقد نیز
و قلیلی شیعه امامیه بطریق تقیه در آنجا سکونت دارند و فرقه یهود و نصاری نیز بسیار اند و آن بندر را از ناحیه
صفدات و قرب سه هزار خانه عالی در او است و نواحی آباد و ملوک مجمس نهاد مضافات او است و عموما مردم
غریب نواز و حاکمش معدلت انباز است گویا بمرور ایام بارکان عمارت آنشهر خلل رسیده بوده و قریب سی سال قبل
از این احمد پاشا نام از فرقه حق از روی اقتدار استیلا یافته بتعمیر آن ادعیه همت نموده حصار با استوار و قلعه کوه آثار از سنگ
رخام تراشیده در غایت استحکام بر آن کشیده و عمارات محکم و مسجدی مستحکم و مدرسه متین و حمامی دلنشین و اسواق
مسقف و دکاکین مکلف اکثر آنها از سنگ مرمر و بعضی از حجر ساخته و مجموع آنها را بوضع خوش و طور دلکش و ربع
زیبا و تقسیم رعنا طرح انداخته که خود هر که از دیدن آن صد تحسین بر آن مرد عامر روی میکند فقیر گوید که چون آن
شهر و چندان وسعت و عظمت بحسب صورت ندارد اما شهری بدین صفا و عمارات در سایر ولایات کمتر بنظر آمد

وسه حصار تو بر تو ساخته شده نخستین قلعه از اجداد آن عریض نموده اند که در وسط آن اشجار میوه دار و درختان
سایه افکن غرس کرده اند و چند حاوستان و خیر و خانها ساخته اند و ارتفاع این حصار بخمینا ده گز میباشد و حصار
دویم بقصر از نخستین واقع شده چنانکه مشرف و مسلط بر حصار اول است و از بین دو رفایت منا است و ارتفاع
این قریب بیست گز میباشد و حصار سیم که ناوین قلعه و دار الاماره است و این بلندتر از هر دو حصار و مشرف بر همه شهر و
دیارات و در هر یک از این سه حصار توپ و تفنگ و آلات جنگ بسیار است بر نهایت استحکام داده اند که عقل دور
اندیش از گرفتن آن حصارها بطریق قهر و غلبه اباء و امتناع مینماید و چندان خزاین و دفاین و ذخایر در آنجا جمع کرده اند که
محاسب وهم از عهده حساب آن عاجز میآید و قبر حضرت صالح عم در خارج شهر قریب بدروازه واقع و در آن نگاه ساکنان
آن مواضع است ذکر احمد پاشا جزار آن شهریار زبده حکام روزگار و فلذه ملوک نامدار بود و در قهر اعدا و ترتیب
احبا و تنظیم لشکر و تسخیر کشور بر اکثر ملوک روزگار تفوق می نمود اصل و مسقط الراس او از طایفه جرکس و از بلاد
اناطولی بوده و از اوایل الحال محبوب میشده و چون بخت یاور و طالع قوی داشت هذا بر هنمونی بختاران دیار
لوای عزیمت بطرف شام برافراشت و از غایت افلاس ملازمت یکی از اوسط الناس اهل دمشق را اختیار کرده بعد از
چندگاه باشارت اقبال روی ملازمت بدرگاه پادشاه آن دیار آورده در خدمت انشهریار در قلیل فرصتی دهباشی
گردید و روز بروز بمساعدت بخت بدرجه یوزباشی گری رسید و روز بروز و هفته بهفته ترقی نموده مین باشی
گشته و پایه قدرش از همکنان گذشته در فتوت و شجاعت و سخاوت و اصابت رای و صفوت ضمیر و حسن تدبیر
شهرت یافت و حسب الفرمان پاشا بگرفتن ولایتی و تسخیر تاجیق شتافته با اندک وقتی بر آن سرکشان استیلا یافته
و متمردانرا گوشمال داده و مردان کاردیده در آن دیار تعیین نموده مراجعت نمود و بدین حسن خدمت صیت عزیمت و
شوکت احمد مین باشی بسمع خواندکار رسید و خونکار را موافق طبع افتاده منشور ایالت عکه و نواحی آن از مرقوم
دیار و ولایت منصوب گردانید احمد پاشا در اندک زمانی اکثر بلاد شام را تصرف کرده و مدارا بدونکار اعدای
دولت بانواع تدابیر با دو دو دست بلاد شامات بروی مسلم گشت و صیت جلال و استقلالش از آن دیار
در گذشت بحدی که قیصر روم از وی در حساب بود و همواره از او احتیاط مینمود و در شوکت او اخلال میکرد اما
بجائی نرسید بلکه بنتیجه بر عکس بخشید و عظمت و اقتدارش زیاده گردید احمد پاشا در اعدام وجود اعداد
انهدام بیگر خصما تدبیرات نیکو کردی چنانکه اگر دشمنی را ظاهرا نتوانستی دفع نمود بطریق خویش اندرو تملق جستی
آمدی بتعظیم و توقیر او کوشیدی و در نزد اهالی و ادانی او را تمجید و تعریف کردی و نسبت بوی انعام و اعزاز و اکرام
متکاثر نمودی و چندان محبت و مداهنه کردی که آن شخص فریفته شدی و احمد پاشا وی را بحج بیت الله الحرام
ارسال داشتی و چندان اجل گرفته معزول و عضد دولت شدی احمد پاشا در خفیه و پنهان کس فرستادی

ودوانش

ووداشتای را در راه عدم نمودی و چون خبر فوت او مسموع احمد پاشا گشتی اظهار کدورت و ملال نمودی و آغاز
گریه کردی و جمعا کس ماتم و تعزیت گرفتی و برای ترویج روح او خیرات و حسنات فرمودی و گفتی یقین که حج او محض
مبرور و سعی وی مشکور خواهد بود زیرا که در طریق بیت الله الحرام فوت نموده مانند این رنگین بوری بسبب بعضی
عمال نیز حیلها و مکرها کردی و در مدارا روزگار نارسیان بر آوردی و احمد پاشا حزم کذی و در وی مانع بهمان
طلبیدی و چون مهمان در آن محل پای نهادی همان دم بقعر چاه افتادی و سر چاه را سد کردی و خبرش باز نیامدی نظم
این مدعیان در طلبش بیخبرانند / آنرا که خبر شد خبرش باز نیامد / اکثر دشمنان قوی را باین قسم و سایر اقسام بر انداخت
و باستظهار فدویان جان نثار همکی را نابود ساخت و امور حکومت و رسوم مملکت داری را چنان نظام داد
که مزیدی بر آن تصور نتوان نمود و سالهای فراوان امارت حاج و حکومت اکثر بلاد شام با او بود و چندین هزار
فرنگی را در مصر و فلسطین بقتل رسانید و چون هنگام رحلتش نزدیک رسید بسبب عدم اولاد یکی از غلامان
زرخرید و تربیت یافتگان خود را برگزید و افسر سروری بر سرش نهاد و زبان بنصیحت بسا بر بگشاد که از ذی
امر و نهی او بیرون نروید و فرمان او را از دل و جان شنوید بر اتفاق و اتحاد بگروید و از نفاق و خلاف حذر
نمایید نظم دولت همه ز اتفاق خیزد / بی دولتی از نفاق خیزد / و دانشمندان هر قوم را رعایت کنید و درویشان
را احترام لازم شمارید مصرع دعای گوشه نشینان بلا بگرداند / و غازیان و قشون جویانرا بجود و داد مدهید و سپاهیان
و مسافرانرا دوست دارید و عاجزان و ضعیفان را مراعات واجب دانید و رعایت رعایا را از مهمات ملکی شمارید
و در دفع دشمن خانگی غفلت نورزید و مهام ولایت را بکف کفایت جوانان و زنان و خواجه سرایان مگذارید و
مردم اراذل و سفله را بشغل حکومت مامور نسازید و منهیان و خبرگیران بدیار و امصار دوست و دشمن
فرستاده خبرگیرید و از اوضاع و احوال دور و نزدیک استعلام نمایید و غافل و ذاهل از طوایف انام نباشید و
امر جزوی را کلی دانید و کار امروز را بفردا میفکنید و امر بزرگ را خورد مشمارید و ملازمان را متوجه گردید و
هر کس خدمت کند بدرجه بلند رسانید و بر طبق احوال و مرتبه او را بزرگ گردانید و در هر حال از طریق اعتدال
تجاوز ننمایید چون از مراسم وصیت و نصیحت پرداخت لوای عزیمت بصوب دار الجزا افراخت ذکر اسمعیل پاشا
آن شهریار بحکم احمد پاشا پای عزت بر سریر حکومت نهاد و ابواب جود و اعتنا برتست و دست احسان بکشاد
و جمیع وصایای ولینعمت خود را بیاد داشتی و از لوازم ملکداری دقیقه مهمل و معطل نگذاشتی با فقیر بعنایت بحث
مصادفت نمودی و گاه گاهی از حکایات مولای خود جهت راقم تقریر فرمودی و از لطایف تدبیرات و مطایبات
احمد پاشا بیان کردی چنانکه روزی برای فقیر حکایت نمود که در زمان دولت احمد پاشا جمعی کثیر از فقرا در دمشق بیان
کرا استماع جود و سخای پاشا گرد آمده بودند از بلاد متفرقه طوایف مختلفه در شهر عکه جمع گشتند و قصد ایشان

میرسید روزی آنشهریار در کنار دریا محفلی آراسته همگی ایشانرا حاضر گردانید و فرمان داد که جمعی درویشان
ژنده پوشان لباسهای فاخر حاضر کردند آنگاه متوجه ایشان شده فرمود باید که در حضور ما کسوت چرکین خود را
از تن بیرون نموده خلعت رنگین ما را بپوشید درویشان هرچند عذرها آوردند که در حضور پادشاه رخت کندن و پوشیدن
خلاف ادب است آنشهریار در جواب فرمود که ادب در سخن شنیدن است درویشان ناچار گشته لباس خود را کندند
خلعت پادشاه را پوشیدند شهریار فرمود که درفشهای فقرا و کسوت درویشان جبه و شیخی [illegible] و بدن ایشانرا
ابتدا و ایذا کرده و دمار از روزگار تن ناتوان فقرا بر آورده است و موجب بیت مشهور **نظم** چار چیز است دشمن فقرا
آب در بیت و جا اول و ماه اینها دشمن فقرا اند و سوختن اینها رواست آنگاه یکی از خدام امر فرمود که در حضور
آتش برافروزند و غباهای ژندها و خرقهای درویشانرا بسوزند فقرا از مشاهده آن حرکت متحیر شده دود حیرت از نهاد
ایشان بر آمد و بعد از تسکین حرارت نار زر و سیم بسیار از تحت خاکستر ظاهر شد و چون تفتیش نمودند معلوم گردید که
بود و سایل مطالبه سیم و زر و افراند [illegible] درویشان ظهور نمود روزی یکی از آن امیر پرسید که با وجود همگنان و امثال
و اقران غرباوان احمد پاشا از میان ایشان شما را حکومت گزید و بچه سبب پایه منزلت شما را بدرجه شهریاری رسانید
در جواب فرمود که هر بنده که در طاعت و انقیاد مولای خویش مساعی جمیله بظهور رساند و بدل و جان و تن دو [illegible]
ظاهری و باطنی با محبت مولای خود فانی گرداند و از اوصاف و اخلاق خویش رهائی یافته متصف باوصاف و متخلق
با اخلاق آقای خود گردد و حرکات و سکنات و حیات و ممات او بمراد مولای خود شود در این حال بعد از این مقام
یقین که عبد از مقام عبودیت ترقی نماید و بمقام معبودیت رسد و از مرتبه مربوبیت بدرجه ربوبیت ترقی کند
خبر العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة معنوی بیان است و حدیث لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی
احبه فاذا احببته کنت سمعه و بصره الی آخره موید مقال و اینه من تبعنی فانه منی و مطلب ایمای تمام
دارد و خبر سلمان منا اهل البیت شاهد تمام است بنا بر این چون من در متابعت و مطاوعت مولای خود
دقیقه فرو نگذاشتم و اطاعت و انقیاد ولی نعمت خویش را بر مراد خود مقدم داشتم و از دایره فرمان او خارج
نگردیدم لاجرم باین مقام که مشاهده میکنی رسیدم **ذکر عسقلان** از بلاد جند فلسطین و از کشور شام بوده
و ارباب کمال و اصحاب فضل و علم از انجا بسیار ظهور نموده اکنون قریهای بیشمار است که از آن بجز نام در
روزگار نیست و شهر عسقلان را سلطان صلاح الدین کرد خراب کرد گویند سر مبارک حضرت امام حسین
در انجا مدفون است **ذکر عسکر مکرم** از بناهای حجاج بن یوسف ثقفی بوده روزگار چنانش خراب نموده که از وی بجز
نامی نمانده از بلاد عراق عرب بوده **ذکر عریش** از بلاد مصر و میان بیت المقدس و قاهره مصر واقع است
ذکر عین تاب شهری است بهجت مآب گویا بجهة کثرت عیون و چشمها این اسم را بر آن شهر نهاده اند این شهر

مابین

ما بین حلب و مرعش اتفاق افتاده و سمت جنوب و شمالش فی الجمله کوهها و مشرق و مغربش بجا گشاده است قریب
هفت هزار باب خانه در درون و نواحی معمور مضافات اوست و آبش گوارا و هوایش در لطافت انداز
میوه سردسیر بسیار فراوان و مردمش عموما بزبان ترکی تکلم مینمایند از اقلیم چهارم و از بلاد شام
است و تل عبد در میان شهر واقع و بر زبر تل حصن حصین و قلعه متین ساخته اند هوا و آب انجا خوشگوار
خراسان حصار در انجا ... خلقش عموما مذهب حنفی دارند و شیعه امامیه در گوشه و کنار بسیار اند و در آن
شهر چند نفر از اهل دل ملاقات شد بذکر یکنفر از ایشان کفایت میکند **ذکر شیخ احمد** درویشی
و فقیری معرفت اندیش بود و طریقت خود را بظهیر الدین خلوتی درست مینمود سلسله خلوتیان بشیخ معروف
کرخی منتهی میرسد اگرچه ازین بحسب ظاهر دلالت بود اما در طریق حق پرستی حالا السعی نمود فقیر چندی در
صحبتش بودم گوهر نوازش در دور لیالی و ایام طریق الفت و صحبت ایشان سپرده بودم روزی از وی
سوال نمودم که راه حق را چون یافتی و در طریق سبحان و تعالی چون شناختی فرمود که راه حق دو وجه است که شناس
و ابد تعالی معقود بیست که در ایام حضرت تعالی از شدت عیان پنهان و از کثرت ظهور مخفی از این وقت
مکر جمال معنی و هو اقرب الی من حبل الورید میدید و یا مضمون و هو معکم اینما کنتم نرسیدی و معنی
اینما تولوا فثم وجه الله را ندانی و اینه هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن را نمیخوانی در یافتی که
جمال شاهد ما دیدیم مشاهد بود و عروس و هو بکل شیء محیط در کنار تو نیامد تا بدانی
که حضرت هویت را با جمیع مظاهر معیت محقق است چنانکه ماهیت مطلقه را وجود در ماهیت مجرده و مخلوط
لاجرم هویت را سریان در اشیاء مانند سریان واحد است در اعداد چنانکه هیچ عددی بی واحد نیست اگر
نظر بحقیقت کنی در همه مراتب ظهور واحد ذات است و اختلاف بحسب تکرار و اضافات است و اعتبار
نیست کذلک هیچ موجودی بی معیت هویت کسوت نمود نتواند پوشید اما دیدار او در هر دیده نتواند دید
و چون دیده حق بین کسی را حاصل شود و بیقین لیس فی الدار غیره دیار ظاهر گردد اختلاف هستی و ما او
بر میخیزد و دویی و من و تویی مرتفع شود و سر و فی انفسکم افلا تبصرون رسد حقیقت
لیس فی الوجود الا الله را معلوم کند انگاه بی اختیار **نظم** در هر چه نظر کردم سیمای تو میبینم بگوید
مرا لطف فقیر در دیباچه خوانی و عنفوان زندگانی دست طلب را منکر شده پای عنا بوادی جستجوی
نهاده روی همت بهر جانب آورده من الاتفاق بشهر بنا اورا افتاده در مدرسه منزل گزید و در لیل و نهار
اندر رو و اشتیاق منا الیه تنها هنگام سحری از حجره رو این مصرع را با خود زمزمه میکرد و آهی سوزناک
از دل بر آورد **مصرع** در هر چه نظر کردم سیمای تو میبینم الخ طرفه حالی و عجب وجدی روی داده

بود که تقریر آن نتوان نمود و کلمهٔ سیمای نومی بیم را بسیار میگفت و در اطراف مدرسه میگشت ناگاه
یکی از طلبهٔ علم که از معالم انسانی دور و از عوالم وجدانی مهجور بود فریاد برآورد که ای درویش اگرچه
حزی بیخ گفتم سیمای نومی بیم مستمعان از این کلام همه بانجام خندان شدند آن طالب علم بغایت شرمنده
و خجل گردید ذکر عماد ده از بلاد ربعه و از بناهای عماد الدوله دیلمی است قصبه ایست شهر مانند و محل
خاطر پسند در شرمنزل دیار بکر واقع و جوانبش واسع و میوه‌های خوب دارد و هوایش بگرمی مایل و آبش
معتدل است و مردمش همگی سنی حنفی مذهب و قومی کرد و عرب اند ذکر عدن بندری است از بنادر یمن بر
سر کوه واقع و سمت مشرقی بحر و مغربش واسع است و مروارید خوب از نواحی عدن حاصل میشود و مشهور
بدو عدن بوده هوایش گرم و آبش از بیرون آورند و از اعدان بن سنان از نسل خلیل الرحمن ع ساختن و بنام
خود موسوم کرده و گویند در سواحل بحر عدن عنبر خوب پیدا میشود ذکر علی آباد نام چند موضع است در فارس
و عراق و مازندران و مشهورترین آنها علی آباد طبرستان است و آن قصبه ایست شهر مانند واقع در بلاد
و سمت دیگر علی آباد نام قریه ایست که خالی از امتیاز نیست ذکر عشق آباد قریه ایست قصبه مانند از توابع
نشابور و محلی معمور و خالی از صفا نیست واقع چند روزی در آن قریه توقف نموده مردمش خالی از زرع
نباشند همگی شیعه مذهب اند ذکر عنزه نام طایفه ایست از عرب و گروهی بی ادب اند و اکثر قوت ایشان
گوشت آهو و پوشاک آنها پوست آهو است و قبیله بزرگ اند و چندان تعریف ندارند که قابل تحریر باشد
ذکر عنزل بفتح عین و سکون نون و زا و لام مع الیا بندری است از گیلان و سه طرفش از بحر خزر راحاطه
دارد و جای محکم و محلی مستحکم است و بندرگاه ملک روس است و جرجان و مازندران و شیروان و
طالش و گیلان است و آن در چهار فرسخی رشت واقع است و مسکن طوایف متفرقه است ذکر عجلون بفتح
عین و سکون جیم و ضم لام مع الواو و سکون نون ولایتی است از جند اردن و از کشور شام و ناحیه چند
مضافات اوست و آب و هوایش نیکوست و سایر احوال آنجا مانند بلاد شام است ذکر عظیم آباد
مدینه ایست حجسته بنیاد از بنگاله و از صوبه قدیم الایام آن شهر را بجهت نفع آبها و فارسی میگفتند و چون
عظیم الشان ولد بهادرشاه ابن اورنگ زیب آنجا را آباد کرد و در وسعت و عظمت آن سعی بلیغ بجا
آورد لهذا باسم خویش موسوم ساخت و مدتها در آن ولایت لوای استقلال برافراخت بای حال عظیم آباد
شهری فرح بنیاد و مقاو است وسعت نهاد و بحسب آب و هوا بهترین بلاد بنگاله توان گفت و در کنار
رود عظیم واقع و اطراف و جوانبش بعدل واسع و در بیست هزار خانه در اوست و نواحی بسیار مضافات آن
و اکثر عمارات آن شهر عالی و همگی سطح و فراش خوب و هوایش اگرچه تابستان گرم است اما سالم است جمیع

فواکه گرمسیریش فراوان و حبوب و غلاتش ارزان مسکن ارباب دولت و ثروت و مأمن اصحاب مکنت و تجار
و اکثر مردمش هندو و دیگر حنفی مذهب و طایفهٔ امامیه نیز بسیار اند و قوم نصاری در آنجا اقتدار
دارند و عموما خلقش هندی زبان و بدو و بشان مشغوف و مهربان اند و از ملاحت منظر و صباحت پیکر
خالی نباشند و مردی لطیف و ظریف باشند و بذکر چند نفر از معارف و مشاهیر ایشان مبادرت مینماید
ذکر جمال الدین حسین مولوی عارف و کرم رو بوده و از فضایل صوری و کمالات ظاهری بهره مند بوده وجود
نغز و مغنا جود و کرم مجود و در عین شباب و جوانی ازینجوم گرم و سرد روزگار دیده بود روزی فقیر از وی
التماس نمود که اگر موعظتی فرمائی و نصیحتی غایت فقیر را موهبتی و عنایت کرامتی باشد و از فقیر بواری نفع
بدیع نباشد در جواب فرمود که تو بحسب عمر و من بروی داری چگونه التماس نصیحت بر زبان میآری و دیگر تو
مردی هستی جهان دیده و من جوانی نو رسیده ام فقیر عرض نمود که بر ضمیر خردمندان پوشیده و پنهان نیست
که کمال آدمی نه از عمر فراوان و نه از دیدن جهان است عقل بزرگست نه بسال و دولت بعلم است نه بمال چنانکه
گفت عیسی ع در مهد میگوید انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا و فرشتگان میگویند لا علم لنا
الا ما علمتنا نه هر که دو دید کور کروت بلی اکثر کور کرد ندیده و نه هر پیری صاحب کمال و نه هر عالمی حلال
مآل باشد نظم قرنها باید که تا یکمرد حق کرده پدید بایزید اندر خراسان یا اویس اندر قرن سالها باید که
تا یکمرد شکر دون شکی عاشق را وصل بخشد یا غریبی را وطن پس در آنحال حسب در خواست عین عنایت
عنایت باشد در جواب فرمود ای عزیز تا ندیده مگوی و تا نشنیده بر زبان میاور و تا علم الیقین نداری هیچ
باش فقیر گفت روشن تر از این فرمای در جواب فرمود که هر دینی دینی تحقیق باشد و حساب دین کردن حق
نباشد چنانکه کسی اندر وی دیهمان سفید کور شاهده کند ما دیده دلبر کرانی آدم خوار انکار دو با آنکه
کسی از موم با عنبره صورت عقرب و مار سازد و چون مخصی اندر مشاهده کند ما و عقرب داند لکن یقین
شناسد و کماهی شرح کرده و انکور اندر نظر آمده لیس در آنحال مرد هشیار و مخص دیدار چگونه تجرد دیدن
حیز را حکم برمیان و بد کند و مخص مشاهده امری بکفر و اسلام عاید از نشود خردمندان و نظر فقیر
دانشمندان است و من دیدم که برین نکته از اهل یقین انما ندرپیشه کرده و نزد خود نهاده گاه گاه تناول
مینمود و استخارهٔ کردند اعقل عقلا بهوش تمیز زبان دانند و حمد استفراغ الامر معلوم شد که آب انار بوده کی آن
مخلصان پرسید که ای دوست آله و ای معرب در گاه این چه شیوه است و بیزار ساختن بود که نمودی و ابواب
خطرات بروی طالبان گشودی در جواب فرمود که بجهت دو سه امر برابر این اقدام نمودم نخست آنکه رحمت عوام
کالانعام را از خود دفع نمایم چه که عوام بخیال خود رسند و بوهمی در پیش نهند و نظر ایشان باعمال ظاهر و افعال

صوری است و هر که خلاف مشرب ایشان کند دوری کنند و دیگر جمعی و من حسن ظنی داشتند و میخواستند
که روی امامت کنار نهند و ملت و مال ایشام و نیز سپارند و بعضی دیگر اراده نموده بودند که مرا قاضی و
شیخ الاسلام شهر کنند و دین مرا به بنای خود بخرند لاجرم سایت شبهٔ ابا نمودن خود را محافظت نمودم بدین
سبب است که احادیث بسیار منقول است که شما اقوال و افعال مسلمانان و مؤمنان را تاویل نمایید تا اینکه وارد است
که هفتاد قسم تاویل کنید و اگر بار نفس شما را منی نشود و ظن سوء و گمان بد در حق آن فایل یا فاعل ان او زایل
نکردد باز نفس خود را باید که ملامت نمایید اما شنیدن ان نیز متفاوت است مراد من از شنیدن آنست که هنگام
استماع کلام گوینده را به ظاهر که حواس باطن با ان موافقت داشته باشد مشاهده کنی و مقصود متکلم
از کلام او در لک غائب در حالتی که خالی از اغراض نفسانی بوده باشی و غیر از این طریق کسی را از مجرد استماع معرفت
حاصل نمیشود و محض شنیدن بر کسی حق ظاهر نگردد لیس الخبر کالمعاینة معایب استماع زیاده از حد
است چنانکه در مشهد مقدس کسی نزد مجتهد زمان دعوی نمود که من هاشمی و سید فاطمی میباشم و کاغذی
نسبنامه طویل بنظر مجتهد رسانید که همهٔ علمای کربلای معلی و مجتهدان نجف اشرف و فضلای کاظمین و
اصفهان و بروجرد و کرمانشاهان و طهران و آذربیجان و گیلان و فارس مهر کرده بودند و همگی مرقوم نموده
بودند که نزد ما ثابت شده و علم قطعی حاصل گشته که سید محمد از جملهٔ سادات صحیح النسب است مقارن ان
حال شخصی از همشهریان وی که به زیارت آمده بود او را شناخت و شهادت داد که وی جهودی است و موروثی
ملت است و چندان مبالغه نمود که غایت ثابت کرد و بر همگنان روشن گشت و آن یهودی فرار نمود و دیگر
در ملک صعید عبوری را دیدم و چندگاه همسایهٔ ان نصرانی بودم بعد از انقضای دو سال در ملک روم
او را دیدم که امامت میکرد و پیشنمازی مینمود چون مرا دید نزد سید و عجز و الحاح بسیار بجای آورد که او را
تفضیح ننمایم و رسوا نکنم و من اغماض نموده از وی در گذشتم پس در اینحال سماع را چه اعتبار و شنیدن را چه مقدار
اما علم الیقین مراد من از ان علمی است که خرد خرده دان و عقل دوراندیش در دان شبهه نتوانند انداخت
و در دان معلوم نتوانند مغلطه ساخت مثل انکه در کتب طوایف مخالفه از کفر و اسلام و دین و از جمیع فرق
انام شنیده شده که در عالم ولایتی است که نام ان ایران است در اینحال خرد را علمی حاصل شود که بعد از وی
شبهه در ان نماید و اگر بطایفه مخصوص باشد و در امر ادای شهادت شهادت نماید عقل و عاقله
شناس یاد دان علم حاصل نشود زیرا اگر چون هم دین و هم طایفه اند عقل احتمال میل و مداهنه میدهد و اگر
چنین نباشد پس اگر کسی در زمان استیلای حجی امیران عمل زشت را شنیده و دیده و بنا بر آن علم حاصل کرده
و تقلید سلف و خلف ان عمر نکند لازم میاید که مصارف ثواب کار باشد پس مفید باین گونه علم شدن

نزد خرد پسندیده نیست و مطلب این قسم علم نزد عقلا پوشیده نخواهد بود روشن تر از این بگویم تو که مسلمان
و از اهل ایمان و بر فطرت اسلام بوجود آمدی اگر جمعی کثیر و جم غفیر و مجتهدان زمنه بخلاف ان ادای شهادت نمایند
و بر فسق و کفر تو حکمی صادر کرده باشند و ان مجتهد بر مطابق شهادت ان گروه علی الرسم رسانیده فتوی دهد اکنون این علم
مطابق واقع است یا نه ع محمل از ان علم به بود نسبتا بیش عرض نمود که از تقریر معرفت مصیر تو چنان مستفاد میشود که
مراد تو از ان دیدن و شنیدن تحصیل علم الیقین است که قریب عین الیقین باشد که شاید کسی آتش پیش نه دیده باشد
انده و دانسته لا آتش نواند نمود و اگر کسی قبل از نام آتش شنیده و دیده باشد البته انده و دانسته لا آتش نواند فرموده
و از این جهت است که ارباب تحقیق فرموده اند نظم که تو علم الیقین بدست آری سوی عین الیقین بیابی باز روی حق الیقین
عیان بینی سوی آن کائنات بر خوردار و موید کلام است قول علمای ظاهر و گویند که در اجتهاد قوه قدسیه شرط است
و معلوم است که قوه قدسیه اگر در کسی بوده باشد حکم و فتوی وی از علوم ظنیه نخواهد بود و کلام المرء متعبد بظنه
از سخنان پریشان خواهد بود فافهم و تدبر والسلام علی تابع الهدی ذکر غلام علی شاه سخن دو دو دلی هر دو بین و
عارف معرفت اندیش بود و در فقر و فنا و صدق و صفا کمتر کسی با او برابری نمود عمری بسیار یافته و تمامی عمر در تحصیل
معرفت شناخته بود روزی فقیر عرض نمود که اگر چیزی از فصول نصایح فرمائی و کلامی از باب مواعظ بیان نمائی
غایت موهبت و کمال مکرمت باشد در جواب فرمود که نصیحت بر مستمع و قتی منفعت بخشد و سود دهد که وی دو چیز
را بر خود لازم داند نخست انکه بطریق بصیرت یقین داند که عبداللّٰه دوم انکه خود را از اغراض نفسانی خالی کرده
و اگر نه موعظت سود مند نباشد و انچه ناصح گوید بیفایده باشد بلکه زیادتی علت گردد مصرع هر چه گیرد علتی علت شود
چنانکه در ابوجهل و ابوجهل صفتان و امر که بهم فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه معوی مدعا است
و الحق خود را از اغراض نفسانی خالی نمودن و خویشتن را صاف کردن نزد کار هر بصیرو پاک است و با وجود انکه عمر ابن
خطاب از جملهٔ اصحاب بود و چون رسول علیه السلام ایتونی بدوات و قرطاس فرمود عمر از روی غرض زبان بحسبنا کتاب اللّٰه
گشود اگر او را غرض مرض در دل نبودی بجای حسبنا امنا فرمودی والسلام علی تابع الهدی ذکر حمزه شاه از
مجذوبان اللّٰه و از عارفان آگاه بود و در اکثر اوقات صمت و عزلت و مراقبه میفرمود و گاهی سخنان بلند و کلمات
ارجمند بیان مینمود و لطایف معرفت مؤالف تقریر میکرد چنانکه روزی یکی از طالبان علم دینی از وی پرسید که
شنیده ام که تو هر موجود را خدا گفته ان بزرگ در جواب فرمود که در سلف مثل تو کسی از عارفی همین سؤال نمود ان
عارف در جواب گفت با تو موجودی با نرگسانی عارف فرمود که ما ترا از سالک بر کمر میدانیم و ترا از مؤمن
کمتر میخوانیم آن ملا بجهالت نیز از استماع آن کلام معرفت انجام خجل و منفعل شد سالک گشت نوعی شخصی نجدین ان
سیدین و کوارامی معروض داشت که فرنگیان خانه خدا را چه روی خانه ساختن خراب میکنند در این باب

فرمای که خانه خدای خراب نشود آنجناب در جواب فرمود رو وابنواهمه را آنجا نه خراب عرض کن شاید
خود دران باب کاری بکند وخانه اش خراب نشود انگاه گریست وفرمود نظم ابلهان تعظیم مسجد می
کنند در جفای اهل دل جد میکنند بیت مسجد جز درون سروران آن مجاز است این حقیقت ای خران
روزی هنری از ان معرفت مصیر سوال نمود که جمعی میگویند که میان درویش کامل وملای کامل نزاعی نیست
ونزاع میان ملای ناقص ودرویش ناقص است در این چه میفرمائی در جواب فرمود که بنابر کلام تو جمیع
علمای اولین ومجتهدان زمان ناقص اند زیرا که همه ایشان با درویشان عداوت داشتند ودرویشان
با کسی عداوت ندارند وشنیده نشده که درویشی حکم بایذا وازار احدی کرده باشد اما از عالمان بسیار
دیده شده است ونیز فرمود که این سخن بعضی از ملایان است که جهت عام فریبی یافته وگاهی مصلحت خود را
در تقریر آن کلام یافته اند زیرا که ملا طالب کثرت است ودرویش طالب وحدت پس نزاع ثابت ملا یعنی
طالب دنیا ودرویش یعنی راغب عقبی ملا یعنی طالب جاه ومنصب ودرویش یعنی طالب رضای حضرت
رب ملا یعنی طالب صدای نعلین ودرویش یعنی طالب مولای ثقلین پس انکه طالب قرب حق تعالی ورضای
مولی است انکس نه ملا است که او را نام ملا باشد وانکه دنیا اندیش است نه درویش است که او را اسم ملا
نباشد بدانکه اسم را اعتباری نیست ومحققان هر قوم بران اعتنا نکرده اند نظم اسم دیدی رو مسمی را بجوی
مه ببالا بین نه اندر آب جوی ذکر عیون جمع عین است که بمعنی چشمه باشد چشمهای عجیب بسیار دیده شده
وچشمه چند از انها مذکور میشود چشمه اوشک در نواحی فرغانه در میان دره ایلاق است خاصیت آن چشمه اسهال
وچون از ان موضع نقل نمایند این خاصیت را نمیدهد ومثل آن چشمه در کشور روم نیز دیده شد چشمه اروند کوه
الوند چشمه ایست که آن را چشمه هشت گویند آبش کم ودستیار ملایم است واگر هزار کس از ان بخورند کم نگردد
در تعریف آن چشمه حدیث وارد شده است چشمه آذربیجان نزدیک ولایت تبریز است آبش سرد تا ایام سال فریم میشود
چشمه دامغان در چهار فرسخی دامغان است چون مقداری نیست حیض یا نجاست در ان افکنند باد وصاعقه
ایدکه بیم هلاک باشد تا پاک نکنند باد ساکن نگردد چشمه بامیان در راه کابل وبلخ واقع است در هنگام
بیرون آمدن صدای مثل رعد از ان می آید وبوی کبریت میدهد چشمه بایزید در نواحی ارمنیه اکبر دیده
شده چون آب آن چشمه مقداری روان شود سنگ ریزه وشقاق گردد چشمه عباد در راه قزوین وهمدان است
وآبش عجیب تر کم است که سبزه در آن بجهه میشود واصحاب امراض در آن غسل کرده شفا یابند ما نندان چشمه
در ملک روم بسیار است ودر تفلیس وکوه سیلان واوبه هرات وراه قندهار ودر ناحیه کرمان بدان صفت
چشمه نیز هست چشمه نادر در نواحی مصر است گویند چون آب آن را از اغاز در غرادی کم فرسا وسنگ کنند چند

ساعت بگذارند موش منکوس شود چشمه مرغ در ملک فارس است از اجهه دنبه ملخ باطراف میبرند ومرغ
عقبان آب آمده ملخ را تلف میکند وچنین چشمه در روم نیز میباشد چشمه نجر گویند در نواحی جرجان
قریب بکوه واقع شده ودر میان آن چشمه درختی عظیم است در هر سال یکجا بماه آن درخت غایب میشود
گویند یکی از ملوک فرمود تا آن درخت را طنابهای قوی استوار نمودند چون وقت غیبت رسید طنابها
گسسته درخت غایب گشت حدیقه نوزدهم در بیان حرف عین مهمله بر رای عالم آرای دانشمندان خجسته
شیم وبر ضمیر مهر تنویر فضلای معرفت توام مخفی ومبهم نخواهد بود که در حرف عین مهمله بلاد ودیار
دیده ومشاهده کردید بر این موجب ثبت میشود ذکر غزه بضم عین وتشدید زا وسکون ها بلده ایست
از جند فلسطین واز کشور شام ودر سه فرسخی عسقلان ومابین بیت المقدس وملک مصر قصبه کوچک
هوایش گرم ومردمش قوم عرب همگی شافعی مذهب اند ذکر غدیر خم خم نام موضعی است وغدیر حاصل است و
واقع است میان مکه ومدینه در جحفه وبعضی گویند که مقدار سه میل از جحفه دور است وخوارزمی گوید که
وادی است میان مکه ومدینه نزد جحفه ودر آنجا غدیری است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله خطبه
مشهوره در آن خواندند اندران خطبه بوجهی که مشهور است وبر السنه وافواه مذکور ودر حجة الوداع در تعیین
امامت وخلافت حضرت امیر المومنین ع واقع شد وآن آخر موقف واستقرار حضرت سید مختار ص بوده که در
آنجا اظهار نمودند بجهت آنکه جناب پروردگار باظهار آن مامور شده بود واز قرب وانتقال خود علامه اعلام
ایشان را خبردار کرد تا بدانند در روز هجدهم بود از شهر ذیحجة الحرام ومحرم آنحضرت در قید حیات بود ودر
اواخر شهر صفر بسفر آخرت توجه فرمود تفصیل قصه غدیر خم در کتب عامه وخاصه مذکور وعلمای
امت در تالیفات خود باطول وبسط مسطور کرده اند مجمل از مفصل آن این است که چون حضرت رسول
از حجة الوداع رجوع فرمود در وقت پیشین که هوا در نهایت حرارت بود جبرئیل ع بیامد وراه براو
بگرفت واین آیه وافی هدایه آورد که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما
بلغت رسالته والله یعصمک من الناس در آن وقت چنین که نزول مسافر در آن وقت متعارف بود ودر
چنان هوای گرم که مردم از غایت گرمی ردای خود را در زیر پای می نهادند حضرت رسول ص در آن مقام نزول اجلال
فرمود وبلال را امر نمود تا تکبیر کرد وخلق جمع شدند وزیر درخت مغیلان را از خار وخاشاک پاک کردند
واز پالان شتران منبری ساختند وچادری بر روی آن انداختند وآنحضرت بر بالای منبر رفته خطبه آغاز
فرمود ودر آن خطبه ذکر نمود که خدا تعالی مرا امر بتبلیغ بعضی از احکام فرموده وبواسطه قرب من بلقاء
پروردگار تاکید در تبلیغ نموده ودر توقف آن وعید فرستاده ودر ابلاغ آن دغدغه عصی از سبب مردم

مردم داده بعد از آن دست امیر المؤمنین ع را گرفت و بر داشت چنانکه بازوی علی برسر زانوی حضرت رسول
رسید و فرمود الست اولی بکم من انفسکم یعنی آیا نیستم من سزاوارتر بشما از نفسهای شما ای مسلمانان
قالوا بلی یا رسول الله قال من کنت مولاه فهذا علی مولاه یعنی هر کس که من بدو سزاوارترم از نفس او پس
علی بدو سزاوارتر است از نفس او انگاه او را این دعا کرد اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره
واخذل من خذله وادر الحق معه کیف دار و هنوز مردم متفرق نشده بودند که این آیه نازل شد که الیوم
اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا پس حضرت فرمود الحمد لله علی اکمال
الدین واتمام النعمة ورضا الله تعالی برسالتی وبولایة علی بعدی انگاه اصحاب آنحضرت تهنیت حضرت امیر المؤمنین
نمودند و عمر بن خطاب باین عبارت تهنیت نمود بخ بخ لک یا ابن ابی طالب صرت مولای ومولی کل مؤمن
ومؤمنة حکایت انکار عمر بعد از اقرار و غصب نمودن خلافت حیدر کرار و فساد او در دین احمد مختار در غایت
اشتهار و تمام دارد و قلیلی از آن در مقام خود مذکور خواهد شد **ذکر غلافقه** قصبه ایست از یمن و از توابع
ملک زبید است جای خوب و محل مرغوبست راقم ندید بنواحی از زبید است **ذکر غیلان** طایفه از عرب
و نام شخص معتزلی مذهب نیز بود و هشام وی را الزام نمود که از تو مسئله میپرسم اگر جواب باصواب گوئی تو را
بگذارم و الا بقتل آرم انگاه گفت حق تعالی راضیست که کافر ایمان بیاورد و عاصی معصیت کند غیلان
گفت راضی نیست هشام گفت پس کفر کافر و ظلم ظالم بر رضای خداست غیلان گفت بلی چنین است هشام
گفت با این تقدیر رضای ایشان بر رضای خدا تعالی غالب آمد غیلان گفت مرا اکنون مهلت ده تا جواب
گویم هشام قبول نکرده او را بقتل آورد **ذکر غلات و بیان مذهب ایشان بطریق اجمال** غلات بضم غین معجمه جمع
غالی است و غالی طایفه میباشند که در محبت امیر المؤمنین چندان غلو نمودند که وی را معبود حقیقی خواندند و
ایشان متفرق بچندین فرقه اند و همگی مذهب تناسخ دارند و این گروه در بلاد روم و شام و ایران و جبال
ترکستان و غیره بسیارند ایشان میگویند که معرفت باری تعالی ممکن نیست مگر آنکه از مقام اطلاق تنزل نموده
بکسوت قید بیاید و متمثل شده خود را بمردم بنماید و بشناساند و خلق را بجز این عارف نکرده اند و متمثل شدن
امری ممکن است واجب مانند متمثل شدن روح القدس بصورت جوان مستوی الخلقة بمریم و متمثل شدن
جبرئیل بصورت دحیه کلبی بمحمد عربی صلی الله علیه و آله ان ذات کامل الصفات اگر از همه نقایص مبرا و از همه
معایب منزه است از راه شفقت از وحدت صرف تنزل کرده هدایت اهل ضلالت میکند و آن ذات در این دور
ذات مقدس علی مرتضی است و خبر انا خالق السموات والارض دلیل مدعا است و مصدر کثرات را نقطه
وحدت گویند و مضمون انا النقطة تحت الباء بسم الله را ظاهر کرده اند بمرده زنده نمودن و تصرف در اسمان و

ستارکان کردن کار بندان و خبر یا علی حشت مع کل نبی سرا و معی جهرا را شاهد مدعای است منکر
دیر اقسیم الجنة والنار میدانند و قاسم الارزاق میخوانند بعضی از ایشان میگویند که الله تعالی ظاهر میشود
در صورت خلق و انتقال میکند از صورتی بصورتی و کمال صورتش علی است و چون کسی بان معرفت حاصل
کند تکلیفات از آن ساقط میشود و عبدالله بن سبا اول کسیست که غلو کرده و گفته ان الله لا یظهر الا فی
علی بن ابی طالب وحده وان الرسل کانوا یدعون الی علی وان الائمة ابوابه فمن عرف ان علیا خالقه وبارئه
سقط عنه التکلیف و محمد بن نصیر النمیری گوید ان الله لا یظهر الا فی علی ثم اظهر الائمة اشخاصا لا حقیقة لها
و طایفه که اصحاب اسمعیل ثم اند میگویند که ان الله یظهر فی کل واحد کیف شاء وان علیا والائمة نور واحد
و فرقه دیگر که اصحاب حسن بن دانی اند میگویند که ان الامام متصل بالله کاتصال نور الشمس بالشمس فلیس هو الله
ولا غیره فلا هو مباین ولا ممازج و فرقه خصیبیه که اصحاب یزید بن خصیب اند میگویند که ان الله لا یظهر الا
فی علی والائمة من بعده وان الرسل هو ارسلهم یدعون عباده علی طاعته وان عمر ابن الخطاب هو ابلیس الابالسة
وان طلحه زندیق و جمیع فرق غلات منکر شریعت و طریقت و کتب سماوی اند و گویند هر که بخدائی علی قایل نیست
انکس از دین و ایمان بریست **نظم** جز اسد الله در این بیشه نیست ٭ غیر علی هیچ در این بیشه نیست ٭ و گویند در
هر دور بطوری علی ظهور کرده و سیصد سال قبل از این نیز ظهور نموده و رسم و قانون میان ایشان نهاده
گویند هر که علی را در این شاه نشناسد باید که دوری و اطوار بسیار طی کند و عذابهای گوناگون بکشد تا
انکه معرفت او را حاصل نماید در اصطلاح غلات این آن علی را صاحب کرم گویند و این با مبین بهر است و امام رضا
داود نامند و امام حسین را یادگار خوانند و مکه را جمع جماعت را داده اند و هم کیشان خود را یار و بیگانگان را خوار گویند
و در هنگام داخل شدن بطریقه ایشان تی نوشت که یکعدد خود با صد دیناری سفید و مقداری شیرینی با خود
آورد و چنان چند است که تعریف باید کرد انگاه پیر و مقتدای ایشان او را ارشاد میکند و در این ناشیدن
و سبلت چیدن در میان این طایفه گناه کبیره است و نماز کردن و معصیت بر ترسانست و در بلکه ... روزه
فصل زمستان سه روز صوم و صال دارند و بجای نماز نیاز ند الا در ثمار ند اگر چه در مذهب ایشان
حجاب و روی گرفتن نیست اما مادرنا و لواطه در میان ایشان بغایت کم است **ذکر غلجه** نام طایفه از
جماعت افغان در ضمن الف مذکور شد **ذکر غزان** بضم غین و تشدید زاء طایفه ایست از ترک که منسوب اند
بغز ابن یافث بن نوح ع مسکن ایشان در دشت قبچاق و توران و ترکستان است و امتی فراوان و قوی هیکل اند
ذکر غجدوان بکسر غین و سکون جیم و فتح دال و واو و مع الالف و سکون نون ملکی است از توران و شهریست
جهت توامان و شیخ عبدالخالق مرید خواجه ابو یعقوب یوسف همدانی و خواجه علاء الدین مرید خواجه بهاء الدین

نقشبند هر دو از بزرگان از مشایخ سلسلهٔ نقشبندیه بوده‌اند از بلخ مجاوران بوده‌اند ذکر غزنین بفتح غین و سکون
زا و نون مع الیا و سکون نون ثالث شهری عظیم بوده اکنون قصبه‌ایست دلکشا و محلی است بهجت‌فزا آبش معتدل
و هوایش سردسیر مایل از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات ... و عرضش از خط استوا ... آن شهر در دامن کوه
اتفاق افتاده و سمت شمالش فی الجمله گرفته و سایر اطرافش گشاده است و در راه کابل و قندهار واقع و قریب دو هزار
خانه در او است و بیست قریه معمور مضافات او است مردمش حنفی مذهب و طایفه متعصب و بی‌ادب غله‌اش فراوان
و میوه‌اش ارزان است قدیم الایام دار الملک کشور زابل و دار السلطنه ملوک غزنویه بوده و گویند در زمان دولت
سلطان محمود هزار مسجد و هزار مدرسه بوده و چون سلطان حسین جهان‌سوز غوری آنجا را مسخر نمود مدت هفت
شبانه روز آتش بر افروخت و تمامی عمارات و محلات و بقاع و قلاع آنجا را بسوخت و بعد از آن مدتی که ملوک غوریه
حکومت داشتند معمور بود و بعد از انقراض دولت ایشان سیما در زمان چنگیز خان روی بخرابی نمود رودی در کنار
آن شهر جاری و بر بعضی خانهای آنجا ساری است منبع آن رود از جبال هزاره و از سمت شمال آنجا می‌گذرد و بطرف جنوب روان
است و طایفه از طوایف هزاره قریب بدان مکان ساکنند از آنجا اشخاص عظیم الشأن و جلیل القدر از اولیا بسیار برخاسته‌اند که
بزیور معالی و فضایل آراسته و پیراسته من جمله ملوک غزنویه چهارده نفر بوده‌اند و مدت نود و هشت سال سلطنت
نموده‌اند احوال ایشان در کتب مبسوط بطریق تفصیل مسطور و فقیر نیز در کتاب ریاض السیاحه اجمالا مذکور نموده و دیگران
فرقه عرفا شیخ نجم الدین کبری و شیخ سعید ... حکیم سنائی بوده و شیخ مجدود بن آدم السنائی وی بغایت بزرگ بوده
و جامع عرفا و شعراست و سید حسن واعظ ... فاضل بوده از اول باز ظهور نموده‌اند در کتب اخبار آورده‌اند که
سبب آگاهی حکیم سنائی آن بوده که در بدو حال قصیده فرموده در هنگامی که سلطان ابراهیم غزنوی بر تسخیر
قلاع کفرهٔ هندوستان عازم بود آنجناب میخواست بعرض سلطان رساند و از آن شهر با رجای ... رساند در آن
شهر دیوانه بود مشهور بلای‌خوار چه که لای شراب خوردی و سخنان مستانه بر زبان آوردی شیخ بدر حمامی رسید
از گلخن حمام آوازی شنید که لای‌خوار میگوید پر کن قدحی بکوری چشم سلطان تا بخورم و از این خیالات بگذرم
ساقی گفت سلطان مردی غازی و سر در میدان سرافراز است لای‌خوار گفت بس مرد ناخوشنود و بی‌مدد است
ناخوشنود است زیرا که آنچه بحکم آورده از اصبط نکرده و کار اسلام انجام نداده روی عیال کفار نهاده است
و اسلامیان از ظلم عاملان او پریشان و او بجهت مال عازم هندوستان است نوبت دیگر گفت پر کن قدحی بکوری
چشم سنائی شاعر ساقی گفت سنائی شاعری نامدار و فاضل ... مردی لطیف و مخصوص ظریفانست لای‌خوار
گفت اگر لطیف طبع بودی بشغلی که بکار وی نماید مشغول بودی ... از کار او چیست ... که از وی سوال کنند
که بدرگاه ما چه آوردی و برای آخرت در دنیا چه کار کردی خواهد گفت که مدح سلطان آورده‌ام و گزافی چند

ناپسند

ناپسند که کرده‌ام نمیدانند که اوراق ای چکار نافرینم‌اند و او بچه کار مشغول کرده است چون حکیم این کلمات
بلند و سخنان خردپسند از لای‌خوار بشنید متنبه گشته حال وی متغیر گردید و از خواب غفلت بیدار
و از مستی خطا هشیار گشت و از جهان و منصبان بیکبار در گذشت و مانند عنقا در قاف انزوا منزل گزید
و بهرام شاه خواست خواهر خود را بشیخ دهد نپذیرفت و بسفر حرمین الشریفین عزیمت نمود و در حال مراجعت
خواجه یوسف همدانی را ملاقات فرمود و از یمن همت و حسن تربیت خواجه شیخ را درجهٔ عالی حاصل گشت
اللهم ارزقنا منقول است که جناب شیخ هوای مرتبه بودی و از مخالطت ابنای زمان اعراض نمودی یکی از
ارباب شوکت عزیمت آن کرد که بملازمت شیخ برسد و از فیض خدمت و زیارت آن بزرگوار بهره‌مند گردد
جناب شیخ مکتوبی نوشته بوی ارسال نمود و بعد از آن لطایف درج فرموده و این چند کلمه از آنجاست این
داعی با عقل مدح در پیش خدمت است ولیکن خیمه ضعیف دارد که طاقت تفقد و قوت تعهد ندارد ان
الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها کالانه ... چه طاقت بارگاه جباران دارد و شیرزاده ناقه جبر تاب پنجه
شیران ... آرد باری عز اسمه ... که هر بارگاه سراپردهٔ حشمت ایشان در این خطیره مختصر زنند حاجت آمدن
این ضعیف مرتبه را رخت عافیت بدر خانهٔ ... برده و بضاعت قناعت را ... حضر و الباس ... سرود
اکنون بین که ذو الفضل الکبیر ... کرده است که گوشه دل این گوشه گرفته را بتفقد مناسب
خود خراب نکند که چشم حقیران مبدع سزای حشم فریبنده او ... است چه خوب مناسب است حال این فقیر
معنی عالی که جمعی از ارباب دولت و اصحاب ثروت قصد دیدن این گوشه‌گیر میکنند و عزم ملاقات مینمایند فقیر را
بالذات مجالست و اختلاط ابنای زمان نیست چون بر وفق تقدیر اتفاق می‌افتد و مجالست ایشان روی میدهد
مامول دارند که مانند سایر اهل زمان با ایشان سلوک شود و بر طبق ... ایشان معمول گردد و چون
اکثر بل کبرا ابنای دنیا با ارباب جاه و مال و صاحبان دولت و اقبال تملق و مداهنه میکنند و ستایشهای
بارد و مدحهای بیجا و تعظیمات بیموقع و کرنشهای بیموضع مینمایند و این متملقان و خوش‌آمدگویان خویش
در لباس خواص و در کسوت دانشمندان اختصاص دارند و خود را از بهر روزگار و رفیق اهل دنیا ...
لهذا این مجالست و معاشرت باعث غرور و سبب کبر و نخوت و موجب تفرعن و عجب میشود و از هر کس اینگونه
معامله توقع و مامول دارند و این ضعیف را حالت تملق و عادت مداهنه و طاقت خوش‌آمد نیست زیرا که
مدتها العمر بیکبار این طور مجالست نموده و تملق و مداهنه ننموده از بدایت حال تا نهایت احوال احدی را تملق
نکرده در هنگام عنفوان ... بتحصیل علوم مشغول بودم و کسب دانش و کمالی نمودم و چون سن ...
عمر رسیدم طالب حق شدم در معمورهٔ عالم گردیدم و نفس را بنان خشک و لباس کهنه عادت دادم و پای ...

شاه و وزیر و خان و امیر نهادم و عجز و نیاز بدرگاه خداوند بیمثل نواز بردم و کار و بار خویش را به
تفکر بحضرت باری تعالی سپردم بموجب عزّ من قنع و ذلّ من طمع دامن قناعت را بلوث طمع نیالودم و
قریب چهل و هشت سال از عمر فقیر میگذرد در این مدت هرگز در قید امور دنیا نبودم جمعی که از برای رضای
الله و لوجه الله با این ضعیف معاشرت مینمایند و لوازم مودت و محبت و مروت و مردمی بتقدیم میرسانند
و بعضی دیگر بنابر بنای حال و عدم ارتباط معنوی و حاصل نشدن مامول ایشان وحشت و نفرت میکنند
و بعضی دیگر بموجب آیه کریمه یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله حسد میبرند و برخی دیگر مصداق
آیه اولئک کالانعام بل هم اضل بسیرت نادانی و شرارت خود را ظاهر و هویدا نموده و گروهی که غیبت را مدیراند
و بعضی بحمیر و سب الله بگفتار اراذل جند و ربوده خود بسند رجماً للغیب از مضمون آیه کریمه یا ایها
الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن انّ بعض الظنّ اثم تذنبه نموده بمجرد ظن و گمان کلماتی که دور از حال فقیر و
بعید از روش فقیر است میگویند و میشنوند نه از باری تعالی شرم و نه از رسول خدا آزرم دارند و فقیر جزای
ایشان را حواله بتقدیر نموده و سزای ایشان را بابن دعا حواله کرده‌ام نظم چه میگویم که دور افتادم از راه
بعد ما جاءت قل الله وفات جناب شیخ در سنه یکهزار و بیست و پنج هجری روی نموده رحمة الله علیه آن جناب را
کتب مفیده بسیار است من جمله حدیقه و کارنامه بلخ و طریق التحقیق و الهی نامه و دیوان و رساله بنی
دارد و مکرر کتب ایشان بنظر رسیده است فقیر را بآنجناب اعتقاد تمام است و در کتاب ریاض السیاحه
از اشعار آن بزرگوار مقداری نوشته‌ام ذکر غور ملکی است معمور از بلاد خراسان و از مضافات مدینه
هرات در میان جبال شامخه واقع و در زمان خلافت ظاهری امیرالمؤمنین ع اهل آنجا بدین اسلام مشرف
شدند آورده‌اند که هنگامی که جمیع بلاد اسلام بامر معاویه سب و ناسزا نعوذ بالله بامیرالمؤمنین ع نمودند
اهل غور قبول نکردند و حکام بنو امیه را اطاعت نکردند حاکم آنجا از اولاد ضحاک علوانی بود و تا زمان
بهرام شاه حکومت از آن سلسله خارج شده دار الملک آنجا آهنگران نام دارد و از قلاع عظیمه آنجا باد
جبار است آورده‌اند که بعد از سلیمان بن داود ع کسی بفتح آن قلعه دست نیافته و ملوک کرت و سلاطین
غور از آنجا ظهور یافته‌اند و امیر حسین سادات که از عرفای عالی درجات و صاحب تصانیف کثیره بوده
از آنجا ظهور نموده ذکر غرجستان از کشور خراسان و از اقلیم چهارم است و محتوی است بر نواحی خرم و
جبال بسیار و عقبات ناهموار و مردمش بدرشتی خوی معروف و بتندی طبع موصوف فقیر بدیدن
نواحی آنجا رسیده است سکنائش بعضی حنفی مذهب و جمعی شیعه امامیه‌اند و عبدالواسع جبلی شاعر از
آنجا بوده و بزاری دانشمند از آنجا ظهور نموده است ذکر غوربند قصبه‌ایست قریب ماند و محلی است خرم و

دمیان

در میان جبال شامخه واقع و سمت غربیان فی الجمله واسع و در چهار منزلی کابل و طرف شمالی آن اتفاق افتاده و
قریب هزار باب خانه در اوست و قرای معموره و باغات خوب مضافات اوست آبش گوارنده و هوایش خرم
نظم بهشتی باطراوت سبز و خرم همه چیزش فراوان غیر آدم و خلق آنجا اغلب طایفه افغان و قلیلی فارسی
و حنفی مذهب و در قرای آن جمعی از سادات شیعه امامیه‌اند حدیقه بیستم در حرف فاء بیان بحجر منیر طاب
خبیر و بر رای منیر اعتلای عارفان سیر مخفی و مستتر نخواهد بود که در حرف فاء آنچه بلاد و دیار مشاهده نموده
و استماع کرده مشهورترین آنها مذکور میشود ذکر فلسطین ملکی است وسیع و عریض و دیاری است عظیم و
مستفیض از کشور شام و محتوی است بر بلاد قدیمه و امصار عظیمه و قصبات مشهوره و نواحی معموره و محدود است
از طرف مغرب به بحر شام و از اعمال مصر و از سمت مشرق به بحیره لوط و بادیة العرب و نهر شریعه و از جانب جنوب به بلاد
قلزم و بلاد حجر و از جهت شمال به حدود اردن و دمشق از قدیم الایام مسکن انبیای عظام و اوصیای عالی مقام و مکرّم
اولیای دین و صلحاء اهل یقین قبله اول در این کشور است و گویند حشر و نشر خلق در آن زمین خواهد بود و
مشاهد انبیاء و مرسلین و مراقد اوصیا و اکابر دین در آن زمین فراوان است و بموجب آیه کریمه و بارکنا حوله الی آخر
لا به محل نزول برکت و خیر و مکان صدق و صفا است و آنچه از اوصاف و محامد آن دیار نوشته شود بجا است
و بلده اریحا و ارسوف و بیت المقدس و بیت اللحم و خلیل و قدس و رمله و عسقلان و غزه و یافا از بلاد آنجا است
و در عمارت آنها اختلاف بسیار است بعضی گویند آن کشور کیومرث بوده و برخی گویند بنی کنعان بن نوح ع
آنجا را عمارت نموده‌اند و صاحب تاریخ شام سبب آبادی اعظم را بر این نمط نوشته که چون حضرت نوح ع
از طوفان نجات یافت ربع مسکون را بر فرزندان قسمت فرمود و سام ع را که پیغمبر مرسل بود و از حضرت نوح ع
وصی و خلیفه خود نموده مهام مواضع شام و جزیره عرب و عجم و روم را بکف کفایت آنجناب گذاشت و سام
تعمیر نموده و الدین بزرگوار لوای عزیمت بصوب مقصم برافراشت و حضرت بخشنده بیمنت سام را نه فرزند
رشید عطا فرمود به این موجب اول ارفخشد که ابو الانبیا است و پدر اوصیا و اولیاست دویم اسود و بقولی
لود و شام از اولاد اوبند و باعتقاد بنا اکثر شهر نوبی و ارجه و مداین از بناهای اسود است سیم
کیومرث و عا ابو الملوک و پدر سلاطین عجم و خواقین شوکت توام است چهارم عیلم که بعضی خوزستان آباد
کرده پنجم لاود گویند فراعنه مصر از نسل وی اند ششم یوبخ که جز نامی از وی در کتب اخبار [illegible] دیده نشد هفتم
بود که بعضی بلاد مغرب منسوب باوست هشتم اشور او را پسری بود باسل نام و از او فرزندی در وجود آمد
موسوم بگیلان شد و ملک گیلان بوی منسوب است نهم ارم او را باری تعالی پسر عطا کرد بدین ترتیب
اول آذربیجان که ولایت آذربیجان بدو منسوب است دویم اران که دیار اران بوی نسبت دارد سیم موغان که

عمارت سوغان از اوست هفتم دمشق که مدینه دمشق منسوب باوست پنجم اردن که آبادی دیار اردن
از اوست ششم فلسطین و او در حین گردش عالم ایدان دیار رسید و پسند خاطرش گردید لنگر اقامت
انداخت و آثار خوب و امصار مرغوب ساخت و بقولی حمص و باش از اولاد آدم اند و در این اقوال دیگر
نیز وارد است که در ذکر آنها چندان فایده مترتب نیست بای تقادیر بلاد فلسطین همگی از اقلیم سیم و
فی الجمله آب و هوایش خرم و جبال و تلالش اغلب بیشتر از بیابان و صحراست و حکومت انبیا در اکثر زود کار
با انبیاء کبار و اوصیاء عالی مقدار و بیرا اولاد جهت اسباط اسرائیل نیز و کار مشغول بوده و بعضی از ملوک
مصر و شام و روم نیز در آنجا حکومت نموده اند و سکان آنجا اکنون چند فرقه اند اول اهل اسلام اند
اکثر ایشان شافعی مذهب و همگی قوم عرب اند دویم طایفه عیسوی ملت و ایشان نیز در کمال کثرت اند
سیم جماعت یهود این طایفه نیز بسیار اند و هر یک از فرق ثلاثه متفرق بچندین فرقه اند و عموماً غریب نواز
و مهمان دوست و فقیر پرور و سلیم النفس و مستوی الخلقه و نیک اخلاق و اخیار اند والسلام علی تابع الهدی

ذکر فارس قدیم الزمان از کنار شط فرات الی کنار جیحون طولاً و از باب الابواب دربند الی ساحل بحر عمان
عرضاً حدود ملک فارس بوده که اکنون ایران میگویند الحال که فارس ملکی معین میخواهند و آن محدود است
از جانب جنوب بدریای عمان و از سمت شمال بولایت عراق عجم و از طرف مغرب بدریای بصره و ملک
خوزستان و از جهت مشرق بدیار کرمان و کلا طولش از قومس الی کنار عمان صد و پنجاه فرسخ و عرضش از یزد
الی خوزستان صد و بیست فرسخ اکثر بلادش از اقلیم سیم و قلیلی از چهارم و گویند بعضی از جزایرش از
اقلیم دویم است و جبال و تلالش مکان بادست و بیابان برابر و یکسانست و مشتمل است بر بلاد قدیمه
و قصبات عظیمه و نواحی دلکش و چمنهای خوش و جنگلهای بسیار و چشمههای بیشمار در زمان سابق
کشور ایران چندان معمور نبوده لهذا ملوک پیشدادیان فارس را دار الملک نموده بودند و ده نفر از
ایشان مدت دو هزار و پانصد و شصت و هشت سال سلطنت نمودند و ملک فارس محتوی بر پنج کوره
و شامل ده جزیره است اول کوره اردشیر و در اوست مدینه شیراز و فیروزآباد دویم کوره اصطخر و در او
بیضا و المرد و مرودشت سیم کوره داراب جرد و در اوست ولایت فسا چهارم کوره قباد و در اوست
بوشهر و ارجان پنجم کوره شاپور و در اوست کازرون و جره و هر یک از آن کورها مشتمل است بر قصبات
چند و نواحی دلپسند آن کشور در زمان خلافت عمر مفتوح شد و بدست مسلمانان آمد و حقوق
دیوانی آنجا بموجب عهد و شرط سرور اولیاء بمقاسمه معین بوده و نقد حاصل از بعضی عشر و از بعضی خمس
و از جمعی ربع و ثلث و نصف مقرر بوده و الواثق بالله عباسی آن را معین کرد و در زمان مقتدر

عباسی

عباسی علی بن عیسی بفرمان او خراج مقرر نموده آن ولایت را مساحت کرده شش هزار هزار مثقال طلا
برآمد و در زمان ملوک آل بویه گویند سی و سه هزار هزار درم و صد و پنجاه هزار خروار حاصل می شد
آورده اند که در قدیم مردم فارس مذهب هوشنگ و جمشید و فریدون داشتند و بعد از ظهور ملت
زردشت را بآیین زردشتی افراشتند و چون اعلام دین مبین سر بر سپهر برین کشید و صیت اسلام
بگوش هوش عالی و دانی رسید ساکنان آن دیار بعد از کارزار بسیار مسلمان شدند و در زمان بنی
امیه بر علی بن ابی طالب ع سب میکردند و بعد بمذهب شافعی درآمدند تا آخر الامر بزور بازوی شاه اسمعیل
صفوی انار الله برهانه و شمشیر صوفیان صفوی نشان از مذهب اهل سنت و جماعت مهجور شدند
بآیین مسالک امامیه و مشرب اثنی عشریه درآمدند لهذا معاندت سکنه عراق و فارس و غیره با صوفیان
بطریق وراثت و میراث از آنجاست و عداوت عموم مردم از آنجا برخواسته تا حال اکنون در آن دیار و در بعضی
سواحل و بلوکات شافعی مذهب بسیار و اغلب و معتقد طایفه امامیه اند و جماعت یهود و نصاری
در غایت قلت و در نهایت ذلت اکثر و اغلب سکنه آن دیار در تفریط و افراط گرفتارند و در این ایام قوم
انگلیس از جماعت نصاری در بعضی جزایر فارس اقتدار دارند آن ولایت بعد از انقراض خلافت خلفا در تصرف
ملوک بنی امیه بود و چون زمان دولت ایشان انقراض نمود خلفای بنی عباس تصرف کردند و ملوک صفاریان
در اواسط دولت ایشان از جمله طایفه بیرون آوردند آنگاه بدست ملوک دیالمه افتاد و بعد از ایشان
سلجوقیه تصرف نمودند و هم در زمان ایشان فرقه فضلویه و اتابکان املاک را ضبط نمودند بعد از ایشان
بچنگ چنگیزیه افتاد و دولت مغول روی برتاج نهاد آل مظفر مسخر کردند و از آن طایفه تیموریان انتزاع
نمودند آنگاه نوبت آق قویونلو و قره قویونلو رسید و چون زمان ایشان بغایت انجامید ممالک مسخر اولیای
ملوک صفویه گردید و چون سپهر غدار خود را از اولاد شیخ صفی استرداد فرمود صدای نالهٔ افغان از
دست جماعت افغان گوش آسمان را کر نمود و بحر قهاری حضرت باری بجوش آمد نادرشاه ترک زابل که شعله
و آتش موقد اش آبروی افغان بی بختان را بخاک مذلت ریخت و چون دولت و شوکت نادری در گذشت
ملک سلیمان لب بازار گشت تا آنکه کوکب اقبال قاجاریان از مطلع جاه و جلال طالع شد و تمامت آن کشور بحوزه
تصرف ملوک قاجاریه درآمد اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و سه هجری است شاهزاده کامکار
حسین علی میرزا فرمانفرمای آن دیار است **ذکر فسطاط** دار الملک مصر بوده و عمرو بن عاص احداث نموده در
ضمن ذکر قاهره مذکور خواهد شد **ذکر فرانسیس** نام طایفه ایست از طوایف فرنگ و لفظ فرنگ در اصل
فرانسیس بوده بکثرت استعمال و بغلط عوام فرنگ گفته اند اما قومی انبوه و طایفه با شکوه اند بعد از فرقه

عنه از جمیع فرق فرنگ ممتاز و بحسب خلق و خلق و ادراک و عقل امتیاز اند اگرچه ملک انطاکیه در
اقلیم ششم و بقولی هفتم واقع است و چون قریب بدریا است لهذا ملایمت در هوا دارد و عموما مردمش
مسیحی ملت و در اکثر صناعات ایشان را مهارت است در سنه هزار و دویست و اند هجری شخصی بناپرتا
نام از اندیار خروج و بر سر یک جهان کبری عروج نموده و اکثر بلاد فرنگ را مسخر کرده و شیبی دمار از روزگار
دودمان کشور فرنگ برآورده و شهریار ایران ایلچی فرستاد که او را شهنشاه گویند لاجرم بطریق مکر و حیله
طایفه روسیه بدست آورده اند و درین ایام استماع افتاد که بدار الجزا خرامیده است ذکر فیض آباد نام دو بلده
است یکی دار الملک بدخشان و آن در ضمن بدخشان مذکور شد و دیگری از صوبه اوده از کشور هندوستان
وی شهر نیست بزرگ و بلده ایست ... در کنار رود عظیم واقع و جوانب اربعه اش واسع بانی آن شهر نواب
صفدر جنگ بوده و بحسب قشلاقی لشکر انجا را احداث نموده و بعدها نام شهر یک شده و قریب ده هزار باب
خانه در او است و نواحی چند منسوب بدوست و اکثر خلقش هندو و دیگری حنفی مذهب و طایفه امامیه
اقتدار دارند باغات دلکشا دارد و حبوب و غلاتش ارزان است ذکر فرنگ معنی فرنگ همان است که قبل از
این مذکور شد اما طوایف فرنگ بسیار و قومی بیشمار اند من جمله طایفه روس و له و فرانسیس و انگلیز و
پرتکیش و دین مارک و بخار و ودنک و اسپانیا و نمسه و ولندیز و جز آن طایفه فرنگ میباشند و جمیع
طوایف فرنگ نصاری اند و ملکت ایشان از اقلیم ششم و هفتم است و عموما در ملک فرنگ زراعت کم است
و معیشت ایشان منوط بکسب تجارت است و هوای اندیار در نهایت برودت است و اسباب معاش فرنگان از کشور
مسلمانان و هندوستان و مغرب و روم و مصر و شام و ایران و توران و امثال اینهاست و بعضی از ان فرقه
بارض جدید که مشهور بینگی دنیا است مسلط شده اند و حیثی بکشور هندوستان و جزایر ایران امن اند و بقات
اقتدار دارند و فرقه روسیه تمامی ملک خزر و گرجستان و شیروان و موغان را تصرف کرده اند و اکنون
روی همت بتسخیر بلاد ایران و آذربیجان آورده اند الحق قوم فرنگ در امور ملکداری و حکومت گذاری و
تعمیر بلاد و تکثیر عباد مهارت تام دارند و دقیقه از دقایق لشکر کشی و دشمن کشی و ترتیب احبا و قهر اعدا
مهمل و معطل نمیگذارند ذکر فرخ آباد از صوبه هند و بلده دلپسند است از بناهای فرخ سیر بن جهاندار
شاه بن بهادر شاه بن عالمگیر است و بعرض جنوب دهلی واقع و جوانبش واسع است از اقلیم سیم و هوای
گرم و خلقش اکثر هندو و دیگری مسلمان و قلیلی اهل ایمان است ذکر فخرپور از صوبه هند و جائی
خاطر پسند است و قرای بسیار مضافات او است و هوایش فی الجمله نیکو است ذکر فرح آباد نام
چند موضع است در عراق و فارس و خراسان و هندوستان و مجموع آنها قریه ها شده است ذکر فتح آباد نام

دو سه موضع

دو سه موضع است در فارس و عراق و فتح آباد مرودشت فارس بهترین آنهاست و قریب پانصد خانه در آن
و آبش وسط و هوایش نیکوست و مردمش شیعه مذهب اند ذکر فارمد نام دو موضع است یکی در فارس
و دیگری در خراسان و شیخ ابو علی فارمدی قدس سره العزیز مرشد محمد غزالی از فارمد خراسان بوده و آنهم
هیچیک را ماننا هم نکرده است ذکر فسا شهری است دلکشا و بلده بهجت فزا از بلاد فارس آب خوشگوار
و هوایش سازگار و خاکش فرح انگیز و زمینش حاصل خیز آن شهر در زمین هموار واقع و اطراف اربعه اش
واسع و سمت جنوبش کوه نزدیک است و بانیان بلده فسا ابن طهمورث دیو بند بوده و کشتاسب تجدید
عمارتش مبالغه نموده در ابتدا بشکل مثلث بوده و در زمان حجاج از ادم رذبانجا از آن شکل تبدیل
کرده و در روزگار خروج طایفه شبانکاره خراب گردیده تا اتابک چاولی آباد گردانید اکنون قریب دو
هزار خانه در او است و عربیان از قریه و مزرعه مضافات او ست آبش از قنوات و مردمش همگی شیعه مذهب
و خالی از مردم خیشند و مسکن خاندان عظام و دودمان کرام و شیخ روزبهان کرد در زمان خود از اکمل
مشایخ بوده از انجا ظهور نموده ذکر میرزا محمد حسین ابن میرزا هادی امیری جلیل القدر و جوانی منشرح الصدر
از طرف والد بخاتم الحکما میر غیاث الدین دشتکی میرسد و از جانب والده بسلطان الحکما میر سید شریف
جرجانی میپیوندد والد بزرگوارش در سلک عاملان عظام و ضابطان عالیمقام منسلک بود و در تعمیر
بلاد و تکثیر عباد کمتر کسی با او برابری مینمود و عظمای فارس از وی در حساب نبودند و از جلالت قدرش
لحاظ مینمودند دولت وافر و مکنت متکاثر و جاه عریض در دستگاه وسیع داشت و در تمامی ملک فارس
بغیر از امرای ترک کسی با او لوای برابری نمی افراشت آن امیر جلیل در بنیاد اخر داشت من جمله میرزا محمد تقی
بود که در استیفای فارس تقدم مینمود و دیگری حاجی میرزا ابراهیم و وی اکنون مجتهد زمان و با اولاد آن امیر
نامی یار است تا آنکه در سنه هزار و دویست و سی و پنج هجری پای عزیمت بوادی خاموشان گذاشت و
پنج فرزند ارجمند از وی یادگار ماندند و اکبر وارث اولادش میرزای موصوف است اکنون بوجود ذی
جودش اندیار زیب و زینت گرفته و از قدوم میمنت لزومش آن خاندان رونق پذیرفته با وجود مشاغل
دیوانی و دیوان جوانی درویش نهاد و نیکو اعتقاد در صحبت فقرا راغب و مصاحبت عرفا را طالب بود
شداید روزگار صور دارنجی و بیدلی دور است چون زنخدان نور و ظلمت بنیاد بود الدین بزرگوار
میرزای در باطن صفائی نداشت و وجود او را عدم استقلال و باعث اختلال احوال خود میدید آری
و چون بمدعای کریمه كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ این جهان فانی برای جاودانی درگذشت و با استیصال اولاد
نیکو نهاد او مصمم و عازم گشتند گرگ نهاد حیی دو باه بازی کرده دلیکی نمود و میان اخوان نفاق

انداخت و ابنا زاد رجوانش کوشش یافت مانند فاصین فدلیا و کلا شیر جدارا مستاصل ساخت و بنیاد
بنیان سلسله خاندان عظام فارس تا چین ساخت و الحق این اشعار در باره آن ستمکار بغایت مناسب آمده است
نظم ای کار جهان شده از کار تو مشکل مشکل که رود نقش ستمهای تو از دل * هستند ز بیداد تو ملکی همه در داد
تا چند به بیداد بود طبع تو مایل * دانی که کجایند که در دور تو جمع اند * جمعی همه در دامن و قومی همه جاهل * از غایت
جنایت همه کردی کی ابنای وزنهای نصوت جور تو حامله حامل * مثل این دو اکر خلق از جور آن ستمکار و آن ظالم
انظالم غدار رستند و در گوشه فراغت و در زاویه استراحت با جمعیت خاطر نشستند فقطع دابر القوم
الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین ذکر فورک قریه ایست قصبه مانند از توابع لار و از مضافات فارس
هوایش گرم و آبش وسط و مردمش نا سازگار و حاکمش جلیل المقدار در ضمن خطه لار احوال آن میر والاتبار
مذکور خواهد شد آن قصبه در زمین هموار واقع و اطرافش فی الجمله واسع است مردمش شیعه مذهب و جبلی
مشرب اند بخصی که دل به باید دوانند با بدین نشد ذکر فیروزآباد بلده ایست مجسته بنیاد و قصبه ایست بهشت
مانند و جائی است خاطر پسند از اقلیم سیم و هوایش ملایم از گشتاسب بن لهراسب ساخته و آن اخور نام کرده
بود و در میان شهر عمارتی عالی طرح انداخته و چندان بلند که داشته بود که هوای طبقه اعلای آن نسبت
با اسفل چون هوای سردسیر بود نسبت بگرمسیر و بعوارض [illegible] بالای آن عمارت بدره بود و آن عمارت را ابوان
کفشدی چون اسکندر رومی بر آن نواحی استیلا یافت بنا نهی را غرق کرد تا آید و بمرور ایام آن محل بحیره گشت
بعد از سیصد سال از آن قصه اردشیر بابکان ممالک ایران را مسخر ساخت و خواست که نوبت دیگر فیروز
آباد را عمارت کند از حکما استدعا نمود که نوعی سازند که آن حوض را از آب بردارند لهذا حکما تدبیری نمود
آن زمین را خشک کردند و اردشیر آنجا را شهری ساخت اکنون قریب هزار خانه در اوست و قریب چند مضافات
اوست و آن قصبه در زمین هموار واقع و جوانب اربعه اش واسع است اما بعضی از جوانب کوه قریب است و
مردمش همگی شیعه مذهب و فارسی زبان اند ذکر آقا محمد صادق المدعو باقا فیروز از اعاظم آن دیار بود و ترک
شغل دنیوی کرده ارادت خود را نسبت بمیرزا ابوالقاسم درست نمود و خدمت میرزا این بوی لطف تمام
داشت چنانکه بر جمیع مریدان رایت تقدم می افراشت بالاخره بخار عزت بکاخ دماغ وی صعود نموده
نسبت بخدمت میرزا دعوی برتری کرد و علانیه گفت که اینقدر در خدمت میرزا بوده ام بس است اکنون
لایق و مناسب چنان مینماید که میرزا تحلیل بکند و تربیت طالبان را بما حواله نماید میرزا ابوالقاسم از
استماع این کلام واهی که از زمین کراهی ناشی شده بود برنجید و حاجی محمد حسین که احوالش در ضمن شیراز
مذکور شد با وی برابری مینمود آقا فیروز را برنجانید و بعضی بر آنند که آقا فیروز شیخ خود را زهر داد

چون در راحل

چون در راحل تاخیری بود لهذا کار کر نیفتاد و میان مخلصان میرزا و او سخنان نکوهیده و کلمات
نا پسندیده مذکور شد و آقا فیروز از عهده معارضه ایشان عاجز آمد و چندگاه بر این منوال گذرانید
آنگاه آقا فیروز عازم عراق گشت و در اصفهان مریض شده جهان فانی را بدرود نمود و از طعن ابنای
روزگار و زحمات لیل و نهار بیاسود فقیر گوید که آقا فیروز را مکرر ملاقات کرده و لیالی و
ایام با وی بسر برده بود اگرچه ببعضی اوصاف حمیده موصوف و باخلاق کریمه معروف بود اما شخصی
خود پسند و تند [illegible] و خودرای بود و به هیچ کیش و ملتی و دین و طریقتی مقید نبود و بکلمات
نالایقی که لایق خود بود نسبت با انبیا و اولیا گاهی تکلم مینمود والسلام علی من اتبع الهدی ذکر مغلیان
بعضی آنرا مهلبان هم خوانند هنوز مینویسند و آن قریه ایست قصبه مانند از بلاد کوه کیلویه و در دامن کوه
اتفاق افتاده و سمت جنوب و شرق وی گرفته و سایر اطرافش گشاده است قریب هفتصد خانه در آن و
چند قریه معمور مضافات اوست قدیم الزمان شهری بوده و آثار آن باقی میباشد آبش معتدل و
هوایش گرم مایل و نخل بسیار دارد و مردمش شیعه اثنی عشری و از معارف دین و دنیاوی و همگی
جماعت لر و از دانش تهی و از جهل پر و عموما قطاع طریق و شیخ نجد را رفیق اند و در آن قریه حوالی آن
قلعه سفید است که مشهور جهان و پناه دلیران ایران است چنانکه فردوسی گوید نظم پناه دلیران ایران
زمین * کلات و کلاف و سفید و گزین * و در آن قلعه ده فرسخ و آن قلعه بر کوهی واقع است که به هیچ کوهی
اتصال ندارد و بالای آن معلوم نیست و بجز یکراه کر و بالای آن نتوان رفت راهی حب و بر بالای کوه زمین
نرم و هموار و چشمهای خوشگوار و باغات بسیار است و پیرامن آن کوه میدانی فراخ و در آن نخجیر بیشمار است
و سالهای فراوان آن قلعه خراب بود و در اوایل دولت سلاطین صفویه آنجا را عمارت نمودند و عیان قلعه آن
که هر کس میباید که تا از محافظت نوانده نمود و امیر تیمور آن قلعه را بگرفت و خراب کرد و امروز چندان عمارت
ندارد و گاهی پناه جماعت الوار است و در نیم فرسخی مغلیان رنگی زار و زیتون زار بیست الحق طرفه رنگ
گلزاریست و نهری عظیم از کنار آن جاری است ذکر فدک قریه ایست در حجاز که میان آن و مدینه دو روز راه است
و بعضی گفته اند سه روز راه و آن قریه از کفار خیبر بوده که بطریق صلح در تحت تصرف حضرت رسول در آمده
بود و بموجب دین الهی خالصه جناب رسالت پناه شده بود و در آنجا چشمه آب روان و درختان خرما
بسیار بود و از حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام [illegible] فدک را پرسیدند در جواب فرمود که حد اول عریش
مصر است و حد ثانی دومة الجندل و حد ثالث جبل احد و حد رابع تیما و بقولی سیف البحر گویند این
جمله بلاد عرب است و لاشک ان صاحب البیت ادری بالبیت گویند آن هفت باغ بوده است بر این ترتیب

اول مثبت دوم صافیه سیم دلال چهارم جی پنجم بصفه ششم طواف هفتم ابرهیم باقی تفدیه زاد از فدك قریه
که حضرت رسول ص در وقت نزول آیه وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ آن را بحضرت فاطمه ع بخشیده بود و هنگام وفات
حضرت رسول ص در تصرف او بود و چون ابوبکر بر سریر خلافت عروج نمود وکیل حضرت فاطمه ع را از آنجا اخراج
کرده در تحت تصرف خویش آورد و چون فاطمه ع اظهار فرمود که حضرت رسالت پناه ص آن را بمن بخشیده بود ابوبکر
بخلاف قانون شریعت از آنحضرت گواه طلبید و با آنکه سرور اولیا و ام ایمن و ام سلمه و حسن و حسین و قنبر را بر
گواهی بود ابوبکر تصدیق نکرد و حال آنکه بی گواه و بینه تصدیق ازواج حضرت رسول ص در دعوی حجرها نمود و فدك
فدك بفاطمه ع گفت که حضرت رسول ص فرموده است که نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ مَا تَرَكْنَاهُ صَدَقَةٌ حضرت
فاطمه ع در جواب فرمود أَلَمْ يَرِثْ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ و در قصه زکریا باری تعالی گفته يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ و هر چند
حضرت فاطمه شاهد و بینه آورد ابوبکر قبول نکرد و اگر در بدو حال قبول نمود عمر بن خطاب منع فرمود و عاقبت
آن بی عاقبتان فدك را بآنحضرت ندادند و سرور اولیا و فاطمه زهرا و حسن مجتبی خامس آل عبا را تکذیب نمودند
طریق جور و عناد و ظلم و فساد پیمودند و غرض ایشان از بازگرفتن آن بود که اهل بیت رسول ص محتاج شوند و جمعیت
ایشان پریشان گردد تا مردم گرد ایشان نگردند چنانکه بعضی از آن موجب قرآن هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَىٰ
مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُّوا نظر آن بر بی ادبیان حضرت رسول ص بجای می آوردند و اگر مسلم داریم که
حضرت فاطمه دعوی فدك را اثبات شرعی نتوانست نمود میگوییم که چرا شیوه احسان و مروت با حضرت فاطمه
نورزیدند و فدك را که بغایت اندك بود باو نبخشیدند و هرگاه ایشان را پرسید که چرا بخلاف حضرت
رسالت ص فدك را خالصه خود ساختید چرا نبخشیدند آن را بحضرت فاطمه از روی مروت و احسان و اکرام ندادید و خاطر
شریف آن بضعه رسول ص را نیازردید مگر فاطمه در مرتبه کمتر از خواهر خود زینب بود که چون شوهر او ابوالعاص
با دیگر کفار در روز بدر گرفتار شدند و خلاصی ایشان بفدیه قرار گرفت زینب نیز همراه فدیه دیگران فدیه
ابی العاص مالی فرستاده بود که از آن جمله عقد مرواری بود که حضرت خدیجه باو داده بود و چون حضرت رسول ص
آن را مشاهده نمود متاثر شد با آنکه مسلمانان در آن وقت عسرت تمام داشتند از ایشان درخواست نمود که آن
را باز فرستند و آن جماعت منت بر خود نهاده از طیب خاطر آن را بخشیدند پس بر تقدیری که فدك را خالصه
ناحق و در میان صحابه مشترك بودی چگونه که تاسی و اقتدا بحضرت مصطفی ص نموده بطریقی که آنحضرت طلب
هبه و بخشش مال زینب از صحابه خود نمود ایشان نیز از صحابه از برای خاطر جوئی بضعه رسول نمودندی فقیر
گوید که معتقدان ایشان بعضی معاذیر واهی و جوابهائی که ناشی از عین گمراهی است گفته اند و فقیر در بعضی
از ایشان شنیده ام و علماء امامیه متوجه جواب آنها شده اند که ذکر آنها سابقا در این مجموعه بیت الحاصل عرض

مضروند

قصه فدك طولی دارد و شخص منصف را استماع آن بگریه می آورد و معلوم میشود که غاصبان فدك مردمان
بی انصاف و بیمروت بلکه از دین رسول ص بی نصیب و بی بهره بودند و طریق داب قوم عاد و ثمود و
فرعون و نمرود پیمودند وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ و از بضعه رسول ص
نیز دو کلمه بشنو آورده اند که چون آن مظلومه معصومه از ابوبکر ستمگر مایوس شد در دنبال بعضی
از مقالات خود با ابوبکر گفت فَخُذْهَا إِلَيْكَ مَخْطُومَةً مَرْحُولَةً تَلْقَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ فَنِعْمَ الْحَكَمُ اللَّهُ
وَنِعْمَ الْمَوْعِدُ الْقِيَامَةُ وَالْخَصْمُ مُحَمَّدٌ وَعَمَّا قَلِيلٍ سَوْفَ تَعْلَمُونَ وَعِنْدَ السَّاعَةِ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ وَلِكُلِّ
نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ چه خوب بیان نموده است شیخ فریدالدین عطار قدس سره العزیز بطریق عموم
و اشاره فرموده است با آنکه ایشان اهل دنیا بوده اند و طلب دنیا می نموده اند نظم اهل دنیا کافران
مطلق اند روز و شب در زق زق و در بق بق اند اهل دنیا تیغ بر حیدر زدند از تعدی هم فدك را بستدند
اهل دنیا از کهین و از مهین لعنة الله علیهم اجمعین ذکر فضایل انسانی و کمالات نفسانی مذاکرا یکی ضعیف
از یکی از عرفا طلب سؤال نمود که فضایل انسانی چیست و کمالات نفسانی چه چیز است و سبب قرب
باری تعالی کدام است که در این باب فصلی بیان نمائی و بر روی این مهجور باب وصلی کشائی غایت منت
و نهایت عنایت باشد در جواب فرمود که زمره انبیا و مرسلین و فرقه اوصیا و اولیا و دین و حکما و عرفا
معرفت قرین بیان نموده اند و فضایل انسانی و کمالات نفسانی را مفرد و معین فرموده اند و ابواب
تحقیق را بر روی طالبان طریق گشوده اند و تو در کتاب ایشان دیده و بحقیقت آنها رسیده بر دل اینجا
تقریر نمودن آنها در نظر تو مانند زیره بکرمان بردن و قطره بعمان آوردن است فقیر معروض داشت که
چه از فیض صحبت اولیاء الله و مقربان درگاه کلام صدق انجام تو مطابق واقع است اما هر چند آدمی را
کمالات نفس حاصل شود و انواع فضایل در انسان جمع گردد وی همچنان محتاج و مفتقر و از وجهی در کمال
مقصر است و در تکمیل آن و تحصیل مراتب بلند آن محتاج است بکامل دیگر و مکمل دیگر و مقال حضرت
موسی ع بحضرت خضر ع هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا شاهد حال است چه آنحضرت با وجود
کمال نبوت و رسالت بتعلیم محتاج بود و از خدمت حضرت خضر ع تحصیل معرفت می نمود و قبل از آن
نیز در مدین و حال در خدمت شعیب در تکمیل کمال بود نظم شبان وادی ایمن گهی رسد بمراد که چند سال بجان
خدمت شعیب کند پس وفق آیه کریمه وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ بالای هر دانائی دانائی خواهد بود مصرع
رفته رفته تا ملاقات خدا و خبر مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ مقوی مدعا است و نیر آفتاب عالمتاب دل بی
عالم تا باثرات گوناگون و خاصیتهای بی حد افزون می بخشد و بحسب قابلیت و استعداد هر زمینی را بدیعی

میفرض خاص میکند در جای ریحان وسنبل ودر مکان نعرق تا تل میرویاند اکرچه نظر آفتاب در تربیت برو
یکسان وآیه کریمه ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت مبرهن است وکذلک سخنان انبیا وکلمات اولیا
ونصایح بزرکان در هر نفس خاصیتی می بخشد ودر هر ذاتی تاثیری میکند سلمان وسلمان صفتان از کلام
حقیقت انتظام خیر الانام جزی همیده ذکر روی کردیدند وبوجهل وبوجهل سیرتان از سخنان معرفت نشان
آنحضرت جزی بدرک کردند که باعث شقاوت ایشان شد وچون کلام ضمن بدین مقام رسید انعزیز فرموده که خوب
تقریر کردی حقیقت همین است که بر زبان آوردی چون خاطر تو بر این ومیل تو بسته این است که شطری از فضایل
انسانی کفته شود وفصلی از اخلاق حمیده تقریر کرده آکنون بدان که فضایل سعادات ودرجات کمالات مجملا چهار
ودانستن آن ناچار است اول حکمت دویم شجاعت سیم عفت چهارم عدالت وحکمت تعلق نظری دارد ومظهر آن
نفس ناطقه است وحقیقت آن معرفت هر چه هست وجود دارد وموجودات یا الهی باشد یا انسانی پس حکمت دو
نوع شود نظری وعلمی اما الهی است دانستنی باشد واز حکمت نظری اما انسانی است کردنی باشد حکمت را
انواع بسیار ومتشعبات آن بی شمار است واز آن هفت جز مشهور ودر کتب محققان مسطور است اول ذکا
دویم سرعت فهم سیم صفای ذهن چهارم سهولت تعلم پنجم تعقل ششم تحفظ هفتم تذکر وسه خصلت دیکر که
شجاعت وعفت وعدالت باشند هر سه عملی اند ومظهر ایشان آثار بدنی وهر سه کردنی است شجاعت آن است که
نفس ناطقه را بر ان اطاعت وانقیاد نماید در امور هولناک ومضطرب نکردد واقدام بموجب رای کند تا هم فعلی
که کند جمیل باشد وهم صبری که نماید محمود شود واز متشعبات شجاعت یازده جز مشهور ودر لسان محققان
مذکور است اول کبر نفس دویم نجدت سیم علو همت چهارم ثبات پنجم حلم ششم سکون هفتم شهامت هشتم
تحمل نهم تواضع دهم حمیت یازدهم عزت عفت آنست که شهوت وخواهش مطیع نفس ناطقه تا تصرفات بحسب
اقتضای رای باشد واثر حریت وآزادی در وی ظاهر کردد واز تعبد هوا مانع شود واز متشعبات عفت دوازده
جز مشهور ودر کتب دانشمندان مسطور است اول حیا دویم رفق ومدارا سیم حسن هدی چهارم مسالمت
پنجم دعت ششم صبر هفتم قناعت هشتم وقار نهم ورع دهم انتظام یازدهم حریت دوازدهم سخا وسخا را نیز
متشعبات است واز آن هشت جز معروف ونزد اهل دانش موصوف است اول کرم دویم ایثار سیم عفو
چهارم مروت پنجم سهولت ششم مواسات هفتم سماحت هشتم مسامحت عدالت آنست که این سه قوت مذکور
ومتشعبات ایشان بایکدیکر اتفاق نمایند وقوت ممیزه را امتثال کنند تا اختلاف هواها وتجاذب قوتها
صاحبش را در ورطه حیرت نیندازد وبسبب اختلال مالک نفس را هلاک نسازد ومتشعبات عدالت نزد اهل
تمیز یازده جز است اول انصاف دویم شفقت سیم وفا چهارم صله رحم پنجم مکافات ششم حسن شرکت هفتم

حسن قضا هشتم تودد نهم تسلیم دهم اطاعت یازدهم توکل ارباب دانش واصحاب بینش کفته اند که فضایل
انسانی نامحصور وطریق تفصیل آنها در کتب ایشان مسطور است اما اینجا خصلتی از آن مفصل از
مجمل مذکور ومجمل از مفصل در این مجموعه تقریر میکند الاعانة والتوفیق من الله تعالی الادب ومراد از آن
همین است که مهمات ادب داشتن وخوردان بزرکان را ترجیح دادن وبا ایشان کلام سنجیده وسخن پسندیده
کفتن است چنانکه از استماع آن ایشان را لذت وراحت فزاید وقدر ووقع کوینده در نظر مستمعان نیکو نماید
از حضرت رسول مرویست که فرموده ادبنی ربی فاحسن تادیبی واز کلمات بزرکان است که الادب سکینة
کل فضیلة نظم بی ادب با سموات بقا منزل نیست در سموات بقا منزل مردان ادبست بی سرمایه هر
سعادت وپیرایه هر کرامت ادب است وهیچ جامه کمال بی سوزن ادب دوخته نشود وهیچ چراغ خلت بی
روغن ادب افروخته نکردد وهیچ صوفی بی ادب صدر نشین صفه صفا نباید التصوف کله آداب وهیچ
طالب بی ادب سر حد کبریا نشناید مطلوبی للطالب المودب وحسن مآب نظم از خدا خواهیم توفیق ادب
بی ادب محروم ماند از لطف رب بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش بر همه آفاق زد الانصاف ومراد
از آن روا داشتن است از طرف او وهیچ امر بی حیف ردد واکر در انصاف دادن زیان دولت ونقصان
عزت باشد وبر طبع آسان نمودن است انا ودر کلام بلغا آمده که علیک بالانصاف ولو بالاتلاف
نظم کر تو انصاف آید در وجود به که عمری در قعود ودر سجود الستار الستر ومراد از آن امساک نمودن
کلامی است از چیزی که در ضمیر باشد که اکر ظهور کند مضرت آن بدیکری عاید کردد واین صفت از کمینان
الستر بین کوید در کلام بزرکان آمده که من تمت سره تمت شره ستاری صفت حضرت باری است و
بدان صفت موصوف شدن نزد کارهر بارادی است الاخلاص ومراد از آن مصفی کردانیدن عقیدت است
در خلاص مطاوعت تا زد اخلاص خالص آید ودر انقیاد اوامر ونواهی دین اسلام خالصا مخلصا غاید واز
کدورات ریا وشرک ونفاق وکسالت وامثال اینها خود را مبرا دارد وهمکی همت بر تخلیه وتنقیه وتصفیه
حقیق کمارد وهیچ مکروهی قطعا روی از آن برنتابد وهیچ غرض ومرادی بخدمت محبوب نشناید صوفیان
اخلاص توامان فرموده اند که اخلاص صفای سر بین است ونکاه داشتن از نظر خلقان سر را تا
بمرتبه برسد که طاعت بی قصد از حواس وجود آید وعاملش را طمع ثواب در دنیا وعقبی نباشد وسوای
ادای حق باری تعالی که محبوب حقیقی است نماند شعر تو بندکی چو کدایان بشرط مزد مکن که خواجه خود
روش بنده پروری داند الحق بخص اخلاص بلند مرتبه است که دست هر کدا صعفی بدامن آن نرسد وهر
بیسر وپایی بحریم وصل او راه ندارد وهر با پایان کردی وصحرا نوردی نام الناس وزبان نبارد وکوساله

[illegible]

سامری دعوی موسوی نتواند نمود و هر کو سفیدی ندارد جمیل نتواند گشود و هر سری که غرور نام حضرت
نتواند برد و هر چیزی خود را عیبی نتواند شمرد بند را با این بعد مقال آن سرحلقهٔ اهل ضلال است و این
سرآمد اهل محال الامانة و مراد از آن نگاه داشتن چیزی باشد که بکسی بطریق عاریت سپارند و کسی بدیرد از آن
بطیب خاطر در پذیرد و شرایط آن را بواجبی بعمل آورد و چون مالک امانت آن را باز خواهد وی بخوشدلی ادا
نماید و بتازه روی باز دهد پس دادن امانت موجب زیادتی روزی باشد چنانکه از رسول اکرم م مرویست که
الامانة تجر الرزق و در امانت خیانت کردن سبب فقر و افلاس است از رسول م روایت شده که لا ایمان
لمن لا امانة له و لا دین لمن لا عهد له یعنی نیست ایمان برای کسی که امانت ندارد و نیست دین برای کسی که
عهد ندارد باری تعالی امر فرموده است باداء امانت باهلش چنانکه فرموده ان الله یأمرکم ان تؤدوا
الامانات الی اهلها اسم امین از اسماء الهی است متصف بدان صفت شدن نه کار هر لاهی و نه شیوهٔ هر تنک
مناهی است البر بکسر راء و تشدید او مراد از آن نیکوئی کردن است با دیگری بدست یا بزبان یا با سایر
امکان و در آن منت نهادن و افشا کردن احتراز نمودن و در پیش بیگانه و خویش بر زبان نیاورد مصرع تو نیکوئی
میکن و در دجله انداز اسم بر از اسماء حضرت کردگار است و متصف بدان گشتن کار هر دشوار است
تو را همان بهتر که ده در دنیا و صد در آخرت عوض خواهی زیرا که هر گدائی را نرسد دعوی پادشاهی الزهد
والتجرید و مراد از آن دل از لذات دنیا باز کردن و دامن اختلاط از مردم چیدن و رشتهٔ امید از خلق بریدن است
از حضرت رسول م روایت شده که من اعتزل سلم حاصل معنی آنکه هر که عزلت گزیند از آفتها سالم گردید و در
کلام بزرگان آمده که من اختار العزلة فالعزلة له یعنی هر که اختیار کند گوشهٔ عزلت را از برای او ست عزت نظم
عزلت اندر عزلت آمد ای فلان ❊ تو چه جوئی ز اختلاط این و آن ❊ وا رهان خود را از این هم صحبتان ❊ جمله مهتابند در دین
تو کتان ❊ فقیر معروض میدارد که هر که در این زمان در کشور ایران عزلت گزیند هر آن رنج و بلا و محنت و عنا
بر آن خلوت گزین وارد میشود التسلیم و مراد از آن فعلی است که بحق تعالی تعلق داشته باشد یا با اشخاصی که
با ایشان اعتراض جایز نباشد با ایشان باز گذاشتن و بخوبی تسلیم داشتن است اگرچه بصورت موافق طبیعت
نباشد نظم غمناک نباید بود از تقدیر خدا ایدل ❊ شاید که چو وابینی خیر تو در آن باشد التقوی مراد از آن
پرهیزکاری است از کارهائی که رضای حق تعالی در آن نباشد و مضرت آن بفاعل یا بغیر حاصل گردد و از پرهیزکاری
مزید رزق میشود و نیز باری تعالی پرهیزکار عزیز و گرامی باشد چنانکه فرموده ان اکرمکم عند الله اتقیکم
شعر نیز حضرت پروردگاری ❊ نباشد بهتر از پرهیزکاری التواضع و مراد از آن نفس خویش را خورد شمردن
و کار دیگران را داشتن است و صحبت دیگران فروتنی کردن است اگرچه بجاه و منصب و مرتبه از ایشان افزون باشد

در کلام

در کلام اکابر آمده که من دام تواضعه کثر صدیقه و نیز گفته اند که التواضع یرفع الوضیع والتکبر یضع الرفیع
از سرور اولیاء م مرویست که من تواضع غنیاً لغنائه فقد کفر حاصل معنی آنکه کسی که تواضع کند مر صاحب
دولتی را از جهة دولتش و نیز بتحقیق که کافر شده آنکس یکی از مشایخ گفته که تواضع آنست که کسی را بخویشتن
محتاج ندانی و خود را بی نیاز نخوانی و این کلام در غایت لطافت و در نهایت عذوبت است عارفی گوید که
در میان عوام ایران که در لباس خواص اند شهرت دارد که تواضع قیام و رکوع است نسبت بعضی اشخاص
یا عموما و حال آنکه این رسم و عادت عجمیان است نه سنت پیغمبر آخر الزمان م زیرا که آنحضرت اگر بعضی از اصحاب
مؤدبی و بعضی را معزز نمودی اینحال از شأن نبوت بعید مینماید الملکه چنان نزد اهل خرد ظاهر است و اگر برای
جمیع اشخاص قیام فرمودی و امتیاز در میان ایشان نکردی بطلان این سخن از اول ظاهر تر است از وجوه
متعدده من جمله روزی چند هزار کس بخدمت آنحضرت میرسیدند و از شرف صحبت آنجناب فیض یاب میگردیدند
لازم می آید که آنحضرت علی الدوام در قعود و در قیام بوده باشند پس تعلیم احکام و تبلیغ رسالت و نیز جهت مردم
چه وقت میفرموده است و قطع نظر از آنکه قیام رسول برای امت و یا قیام امام جهة عوام عقلا قبیح است و
این بدان ماند که کسی فرزند خویش را قیام کند اما در تواضع قبح نیست زیرا که از لفظ تواضع معنی مفهوم است که
کردن قیام نیست و نیز میگویند که دیدن سنتست و باز دید واجب نهی کرده مکرره که رسم و عادت خویش را
واجب خوانند و حرمت رسول را منظور ندارند و چون امتیاز ابتدای دیدن مؤمنان و ملاقات اهل ایمان
سنتست و باز دید نیز سنتست و در کتب اسلامیه مذکور نشده که حضرت رسول م باز دید را واجب
فرموده باشد و اگر آنحضرت باز دید هر کس فرمودی اوقات شریف ایشان کفایت نکردی تا به این چیزها
چه رسد و اگر تبعیض فرمودی لایق پیغمبری نبودی و با وجود گفتن این کلام بی فرجام اهل ایران تبعیض میکنند
و اشخاص که ارباب دولت و اصحاب مکنت و اهل اسم و رسم در نکارند باز دید و ملاقات ایشان را واجب و
لازم شمارند و اگر فقیری و مسکینی دیدن ایشان نماید بکمال تفرعن و نهایت عجب و نکبت بدان بیچاره مبتلا شده
و بجای باز دید و تفقد حال بنان پایه کنایه و اشاره ابرو و بگوشهٔ چشم و همی صفوت بیچاره آن فقیر را می نوازند
و این بیت را بطن میخوانند بیت تواضع ز گردن فرازان نکوست ❊ گدا گر تواضع کند خوی اوست التوکل
و مراد از آن بر تقدیر اعتماد نمودن است از دوئیت وسایط و اسباب و تفویض جمیع امور بحضرت باری با اختیار و
اراده و بعضی گویند توکل خود را بحق سپردن و روی توجه بدان حضرت آوردن است قال الله تعالی و من
یتوکل علی الله فهو حسبه و در جای دیگر فرموده ان الله مع المتوکلین و حاصل معنی آنکه بتحقیق و بدرستی که
الله تعالی با توکل کنندگان است عارفی گفته عبدا نام کسی که توکل نداشته باشد الله تعالی با او هست با

جنید بغدادی قدس سره فرموده التوکل ان یکون العبد لله کما لم یکن فیکون کما لم یزل یعنی توکل آنست
که بنده خدای چنان باشد که قبل از وجود بود تا خدای تعالی نیز در حق وی چنان باشد که قبل از بودن بنده
بود نظم در حذر شوریدن شور و شر است * رو توکل کن توکل بهتر است * نیست کسبی از توکل خوبتر
چیست از تسلیم و رضا محبوبتر الثبات و مراد از آن قوت دادن و قوی گردانیدن نفس است بر وصول الام
شدائد و از آن متشمر نابودن است و هر چه از امثال آن حادث شود و دل آرام بودن و در هر امری که نابست
بر یک منوال بودن است بزرگان گفته اند که هر کرا چون پر طاوس احوال متلون و بوقلمون نماید هرگز
در ظل همای دولت نیاساید ابرک بیه فاستقیم کما امرت موید این معنی است الجد والجهد و مراد از جد
مسارعت و مبالغت کردن است در تحصیل مقاصد و در آن بی صبری نمودن و در آن ولوع کردن و جهد
تحمل مشقت در اکتساب آن مطالب و هر دولت که در جهان بوده صاحبان دولت این طریق پیموده قال
النبی من طلب شیئا وجد وجد ومن قرع بابا ولج ولج نظم سایه حق بر سر بنده بود * عاقبت جوینده یابنده
بود حسن العهد و مراد از آن نگاه داشتن پیمان با دیگران است و در آن خلاف ناکردن و درست گوئی
در آن پیمان و عهد داشتن و در استواری آن کوشیدن است بزرگان گفته اند که حسن العهد من الایمان
بیت دست وفا در کمر عهد کن * تا نشوی عهد شکن جهد کن الحریة و مراد از آن نفس را متمکن گردانیدنست
بانچه اکتساب اموال و لذات از وجوه جمیله سازد و مصارف آن در ابواب محموده صرف کرده و ضایع
شیطان نکرده در توریت آمده که الحریة فی رفض الشهوات و در کلام اکابر آمده که الحر عبد اذا طمع و
العبد حر اذا قنع یعنی آزاد بنده است هنگامی که طمع کند و بنده آزاد است وقتی که قناعت نماید
غلام همت آنم که زیر چرخ کبود * ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست الحزم و مراد از آن آنکه قبل از شروع
و خوض در امور پیش و پس و نیک و بد آن را دیدن و طریق صواب دخول و خروج و وجه احسن برگزیدنست
و بیان حزم عزم نمودن و هیچ صورتی و وهنی و تزلزلی بخود راه نادادن است و کسی با اندیشه خود در وقف
ناکردن نظم حزم چه بود از دو تدبیر احتیاط * اندر آن کیری که دوری از خباط حسن البیان و مراد از آن
عبارت نیکو گفتن است بمعانی و الفاظ رنگین چنانکه شنونده را از آن فرح و حظی فزاید تا چهره مطلوب
زودتر نماید و حاجت بر وجه احسن برآید از سرور اولیا مرویست که من عذب لسانه کثر اخوانه فصاحت
در قوم عرب بنهایت است الحلم و مراد از آن بردباریست و آلات بدنی را از بیهوده کردن در استعمال امور
بستن و خشم فرو خوردن چنانکه غضب بر او آن تواند نمود و چون قادر شود بر مکافات آن مبادرت
نکند قولا و فعلا از سرور اولیا علیه السلام مرویست که جمال المرء فی الحلم حق تعالی حضرت ابراهیم را باین

صفت

صفت مدح میکند ان ابراهیم لحلیم اواه منیب نظم تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر * بل ز صد لشکر ظفرانگیزتر
اسم حلیم از اسمای باری تعالی است متصف بدان صفت نه کار هر بی سر و پا است تو را همان هنر کم عرضی
تا حلم نام گذاری و کسالت و تن پروری را بود باری اسم نهی و غلبه بلغم را خشم فرو خوردن موسوم کردانی
الحمیة و مراد از آن تهاون ناکردن است در محافظت ملک و حرمت آنچه محافظت آن واجب باشد
و صرف باشد بتقدیم رسانیدن بحدی که از حد تجاوز نکند تا بغضب نرسد و تا آنکه جاهلیت را حمیت نام
گذارد گویند حمیت بر اهل بغداد غالب است الحیاء و مراد از آن شرم است و آن سه مرتبه دارد اول
شرم از خدای تعالی داشتن است بحرکات ناشایست که بر بنده رود دویم شرم داشتن است از خلق که مبادا
بر آن واقف شوند و او را خجالت رسد از حضرت رسول صلعم مرویست که الحیاء من الایمان وایضا ورد است
لا ایمان لمن لا حیاء له سیم از خود شرم داشتن و بر اعمال زشت اقدام نمودن است در کلام حکما
آمده که من قل حیاؤه قل احباؤه یعنی کسی را که حیا کم باشد دوستان او کم باشند حیا در همه کس
مطلوب است علی الخصوص در زنان و دختران و پسران مطلوبتر است الورع و مراد از ورع
نفس را متمکن گردانیدن است در هنگام شهوات و مالک نفس بودن و تمام اختیار از دست نادادن و
عنان صبر از کف نهادن است چنانکه این صفت بر طبع گران نیاید و بر این عمل رغبت نماید الذکاء و مراد
از ذکا آگاه بودن است بر کیفیت امور و حقیقت آنچه بر حواس در آید و فهم کردن غرض و مطلوب نفس تا طعمه
از آن شهوات و رغبت تمام مانند برقی که بدرخشد و در اخلاق ناصری که زیرکی از شعب این قسم است
الدع و مراد از آن شتابان نابودن بر امری که حادث شود و در آن بمقتضای شرع و عقل کار کردن است در
اخبار آمده که العجلة من الشیطان والتأنی من الرحمن و بزرگان گفته اند التأنی مصباح السلامة
والعجلة مفتاح الندامة نظم طریق عشق پر آشوب و فتنه است ای دل * بیفتد آنکه در این راه با شتاب رود
الرحمة والشفقة و مراد از آن بخشایش آوردن و مهربانی کردن است بدیگری که از جای غیر ملایم او مستشعر
باشد یعنی بمحنتی گرفتار باشد و او را چاره نماند و همت بر آن گماشتن و او را از محنت رهانیدن از
رسول اکرم صلعم مرویست که قلیل الشفقة خیر من کثیر العبادة حاصل معنی آنکه شفقت کردن اگر چه
باندک باشد از بسیاری عبادت نیکوتر است الرضا و مراد از آن راضی بودن است از حق تعالی آنچه
بر بنده قضا کرده باشد و هر دشواری که از قضای الهی برسد بر دل گران نیاید و دل بآن الفت نماید
و بدان منت پذیر باشد صوفیه گویند که معنی رضا خروج است از خواست خود و دخول در خواست محبوب
باختیار چنانچه مراد خروج است باضطرار و در رضا نادادن بکردار نشان منازعت و علامت اعتراض است

وبنده را با خدا بتخا منازعت نرسد و در احادیث قدسیه امده مَن لَم یَرضَ بقَضائی وَلَم یَشکُر لنعمائی فَلیَطلُب رَبّاً سِوائی پس رضا از خویش فانی شدن و بدوست باقی گشتن است نظم فراق و وصل
چه باشد رضای دوست طلب که حیف باشد ازاو غیر از او تمنائی و شیخ بزرگوار سعدی قدس سره
فرموده شعر خلاف طریقت بود کاولیا تمنا کنند از خدا جز خدا السخا و مراد از آن بذل اموال
بقدر مقدور و چنانکه گفته اند السَّخیُّ مَن سَخی بِما مَلَکَ یعنی آنکه انچه دهنده طلب کند یا بی طلب
دهند در سخا بهتر صفت ایثار است یعنی اگرچه خود بدان محتاج باشد التفات بدان نکند و بدیگران
میدهد باری تعالی چنین اشخاص را مدح فرموده است وَیُؤثِرُونَ عَلی اَنفُسِهِم وَلَو کانَ بِهِم خَصاصَة و قال
النبی ع السَّخاءُ شَجَرَة یعنی سخاوت درختی است در بهشت بیت این سخا شاخی است از باغ بهشت وای انکس را
چنین شاخی بهشت و ایضا از رسول خدا ص مرویست السَّخیُّ لا یَدخُلُ النّارَ وَلَو کانَ فاسِقاً وَالبَخیلُ لا یَدخُلُ
الجَنَّةَ وَلَو کانَ عابِداً یعنی سخی داخل نمیشود باتش اگرچه فاسق باشد و بخیل داخل نمیگردد به بهشت اگرچه
عابد باشد بنا بر این سخا باید کرد اگرچه دست رس و مقدرت بان اندک باشد مصرع سخا شیوه شاه مردان علیست
السیاسة و مراد از سیاست مهتران فرمان بران خود را مایل داشتن تا از راستی نگذرند و پای زیادت از
گلیم خویش نکشند و بحکم کُلُّکُم راعٍ وَکُلُّکُم مَسئُولٌ عَن رَعیَّتِهِ این معنی بر همکنان واجب و لازم است چه
مقدار عالم بی سیاست روان نگردد از حضرت رسول ص روایت کرده اند که لَولا السُّلطانُ لَاَکَلَ النّاسُ
بَعضُهُم بَعضاً و در کلمات اردشیر بابکان امده لا مُلکَ اِلّا بِالرِّجالِ وَلا رِجالَ اِلّا بِالمالِ وَلا مالَ اِلّا بِالعِمارَةِ
وَلا عِمارَةَ اِلّا بِالعَدلِ وَالسِّیاسَةِ حکما گفته اند تا سیاست بر نفس خویش روان نکند بر دیگری روان نگردد محققی
گفته که این امور کلیه جهت انست که سیاست بدین میشود که حاکم سیاست بر نفس خود جاری نگرداند و حکم
و سیاست خود را بهمه جاری میسازد بلکه اکثر حکام زمان را قانون بر این منوال و بدین حال است الشجاعة
و مراد از ان اقدام نمودن است بر کاری که بدان محتاج باشد بی انکه ترس و خوفی از ان در دل ابد و اگرچه انکار
خطرناک بود و جان و تن فدای آن تمام نمودن و در ان خوض کردن و مکاره پیش بردن است از حضرت رسول ص
روایت کرده اند که اِنَّ اللهَ یُحِبُّ الشُّجاعَ وَلَو بِقَتلِ حَیَّة نظم سپاهی که جانش گرامی بود نه پیروز گردد
نامی بود شجاع را همه کس دوست دارد حتی دشمنان و زمره نسوان صاحب اخلاق ناصری گفته که صفت
شجاعت در زنان غالب است الشکر و مراد از ان سپاس داری کردن است بر نعمتی که بدو رسیده باشد
هم باری تعالی را سپاس باید نمود و هم انکه نعمت رساننده باشد تا بدین شکر ان نعمت برکت یابد و پاینده
گردد بلکه زیادت شود تا انکه بشومی کفران نعمت بعذاب بلا گرفتار گردد چنانکه باری تعالی فرموده است

لئن شکر

لَئِن شَکَرتُم لَاَزیدَنَّکُم وَلَئِن کَفَرتُم اِنَّ عَذابی لَشَدیدٌ شعر شکر نعمت نعمتت افزون کند کفر نعمت از کفت
بیرون کند همچنانکه قوم بنی اسرائیل به سبب کفران نعمت نمودند و عاقبت بکیفر اعمال خود گرفتار شدند چه گروه
شکوه سنتهای جد و بدعتهای ناپسند در ممالک فارس نهادند و حرام خدا را حلال نمودند و باب اباحت
بروی روزگار مال و ناموس رعایا گشودند و تغلب را فرض و ستم را واجب دانستند و چندان فسق
و فجور و ظلم و جور کردند که ظلم امم سابقه در ان حیران ماندند و چندان از جور و قهر ملک و مال اندوختند
که قارون بوادی حیرت افتاد و رسم ربا و سود خوردن میان ایشان حلال تر از شیر مادر بود و بانواع و اقسام
ربا میخوردند و نعمتهای مخالف مال رعایا میبردند چون جور ایشان بنهایت رسید و کفران نعمت از حد
متجاوز شد ناله بیتیمان بحضرت پروردگاری منتقم حقیقی بجوش امده دل فرمانفرمای ایشان قوم متغیر گردانید و همگی
ایشان را ذلیل و خوار ساخت و انرا وجه اعتبار در نظر اولوا الابصار بنداخت و ارباب مناصب و اصحاب دفاتر آن
انقوم را بکرفت و ترجمان فرموده فَاعتَبِروا یا اُولِی الاَبصارِ لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ جناب رسالت پناه ص فرموده است
که قَیِّدُوا نِعَمَ اللهِ بِالشُّکرِ یعنی مقید نمایید نعمة الله تعالی را بشکر کردن و ایضا فرموده که لا یَشکُرُ اللهَ
مَن لا یَشکُرُ النّاسَ الشهامة و مراد از ان حریص کردانیدن نفس است بر افشای امور عظام بتوقع ذکر جمیل چنانکه
از حد راستی نگذرد و جانب دین مرعی دارد و قدم از حد اعتدال بیرون نگذارد الصبر و مراد از ان سکون
نفس است در وقت فقدان مطلوب و مقاومت کردن است با هوس لذت هیجه که از نفس صادر شود و با
دشواریها ساختن و از ابر دل گران نداشتن و خود را بان شکیبا نمودن است حق تعالی فرموده است یا اَیُّهَا
الَّذینَ آمَنُوا اصبِروا وَصابِروا وَرابِطوا وَاتَّقُوا اللهَ لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ و در جای دیگر فرموده که اِنَّ اللهَ مَعَ
الصّابِرینَ و باری تعالی صابران را مزد بحساب کرامت کند چنانکه فرموده اِنَّما یُوَفَّی الصّابِرُونَ اَجرَهُم
بِغَیرِ حِسابٍ و در کلام مجید خداوند حمید صابران را دهنها مدح فرموده است از حضرت رسول ص روایت کرده اند
که الایمانُ نِصفانِ نِصفٌ الصَّبرُ وَنِصفٌ الشُّکرُ و از سرور اولیاء ع مرویست که الصَّبرُ مِنَ الایمانِ بِمَنزِلَةِ
الرَّأسِ مِنَ الجَسَدِ و صبر مفتاح فرج است و خبر الصَّبرُ مِفتاحُ الفَرَجِ مخبر از ان است عارفی گفته که هر که بادشواریها
خوی کند زود بآسانی برسد و صوفیه گویند که حقیقت صبر بیرون امدن باشد از لذات جسمانی و حظوظ
نفسانی و حبس کردن نفس در محنت عبادات و ثبوت قدم بر بساط مجاهدات زیرا که اگر سالک نفس اماره را
در بوته مجاهده نگذارد و از برای تزکیه و تصفیه با موراتش صبر نماید در هر ابنه در انواع عذاب یار که عبارت
از فراق بود که او است باید بش سوخت پس صبر بر انقطاع مالوفات و محبوبات فانی اولی است از صبر بر عذاب
جاودانی و در هر حال صبر وسیله ظفر است بر مطلوب و واسطه قرب محبوب است الصداقة و مراد از صداقت

دوستی براستی کردن با اخوان مسلمان واهل ایمان ومحبان واهتمام براجتماع اسباب فراغت ایشان
ایثار نمودن هر اینجا امکان است واگر از طرف ایشان مکروهی بدل آید بدان مکدر نشدن وبرصفا
صفا بودن است فقیر گوید که در این زمان دوست صادق ومحب موافق بغایت نادر وتحصیل او متعسر
وشاید که در اکثر روزگار چنین بوده لهذا بعضی دانشمندان فرموده اند که صدیق المرء عقله وعدوّه
جهله واز رسول اکرم صلعم روایت شده که افضل بعد الایمان بالله تعالی التودد الی الناس واز سید
اولیا ع مروی است که الغریب من لیس له الحبیب فقیر گوید اشخاصی که دوستی ایشان برای خدای ورضای
الله باشد محبت ودوستی ایشان بدوام باشد وکسانی که دوستی ایشان بنا بر اغراض نفسانی باشد
عاقبت بعداوت مبدل گردد وآیه کریمه الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقون بر مطلب گواه
الصدق ومراد از صدق زبان ودل بهم راست داشتن وانچه در دل بود جز آن بر زبان نیاوردن است
ودر جای بسیار در کلام مجید صادقان را مدح فرموده است جائی فرموده ان الله مع الصادقین و
در جای دیگر فرموده ان الله یحب الصادقین واز نبی اکرم ص مرویست که علیکم بالصدق فانه باب من
ابواب الجنة وایضا فرموده النجاة فی الصدق واسم صادق از اسماء حق است متصف شدن بدان
صفت نه کار هر احمق است شعر راستی آور که شوی رستگار راستی از تو ظفر از کردگار کل نجات
درآغوش شد هر که راستی ان نوش شد صلة الرحم ومراد از آن رعایت کردن احوال خویشان
بقدر امکان است ودر رواج امور ایشان کوشیدن وایشان را در حصول لذات دنیوی شریک خود دانست
حضرت رسول ص فرموده لا تنزل الرحمة علی قوم فیهم قاطع الرحم یعنی نازل نمیشود رحمت باری تعالی
بر قومی که در میان ایشان قاطع صلة رحم است الصمت ومراد از صمت خاموشی لسان از ناگفتنی است مگر آن
گفتنی از نبی عربی ص روایت شده که من صمت نجا ودر کلام اکابر آمده اذا تم العقل نقص الکلام
وعرفا گفته اند که خاموشی پرده عیوب جاهل ونادان وشکوه عظمت عارفان است وخیر المرء مخفی
فی طی اللسان موید آن است نظم آدمی مخفی است در زیر زبان این زبان پرده است بر درگاه جان
عارفی در وصف خاموشی این رباعی را گفته الحق خوب گفته رباعی تا از تو نپرسند تو از خویش مگوی چون
بادل خود از دل خویش مگوی گوش تو دو داده اند وزبان تو یکی یعنی که دو بشنو ویکی بیش مگوی اهل دل
هرگز از خاموشی جز ابیات بیت اوراد وطاعت هیچ مایه نیست وحتی شاعر این چند بیت را در وصف خاموشی گفته
نظم خموشی پرده پوش راز باشد نه مانند سخن غماز باشد چو دل نامحرم اسرار گردد خموشی را امانت دار گردد
وانکس که هنر گوید نشنیدن خموشی رخنه صد عیب بستن زبان آدمی بر آدمی راز کند کاری که با خرمگس باد

خموشی

خموشی پاسبان اهل راز است زبان ایمن از آشوب باز است ولی آنجا که باشد جای گفتن
خموشی او دو صد نقص در کار گوید حکمای هند را خاموشی شعار است وبدین سبب عمر
ایشان بسیار است العبادة ومراد از عبادت تعظیم وتمجید خالق خویش ومقربان موحد توانا و
درویش است چون ملائکه وانبیا واوصیا وائمه هدی واولیا علیهم السلام بطاعت ومتابعت
ایشان وانقیاد اوامر ونواهی صاحب شریعت نمودن چنانکه معنی التعظیم لامر الله در این صورت
بواجبی بظهور رساند سال جبرئیل ع عن النبی ص ما الاحسان قال الاحسان ان تعبد الله کانک
تراه وان لم تکن تراه فانه یراک مهید اینکلام بسی دشوار است واهل صورت از دانستن معنی این
سخن معذورند العدل ومراد از عدل راستی کردن است در همه امری خواه با غیر وخواه با خود خویش
امر بعدل فرموده است ان الله یأمر بالعدل والاحسان وحضرت رسول ص بیان فرموده که عدل
ساعة خیر من عبادة ستین سنة نظم شاه را به بود از طاعت صد ساله وزهد قدر یک ساعت
عمر که در او داد کند وهم آنحضرت فرموده بالعدل قامت السموات والارضین ویکی از اکابر گفته بالعدل
سلامة السلطان وعمارة البلدان شعر اینکه بر تخت مملکت شاهی عدل کن گر از این دوا کاهی تخت را
استواری از عدل است پادشه را سواری از عدل است پایداری بعدل وداد بود ظلم وشاهی چراغ
باد بود سایه کردگار باشد شاه شاه عادل نه شاه عادل کاه نور کلی نسایه دور بود سایه نور
نیز نور بود العدل اسمی از اسماء خالق اکبر است ومتصف بدان صفت شدن نه کار هر ستمگر است
فقیر نوبتی یکی از حکام نوری را بعدل وداد ترغیب وتحریص میکرد واخباری که بعدالت کردن
وارد شده بود میخواند وبگوش آن ستمگر میرساند در جواب گفت که عدل ممکن نیست وعدالت
نمودن خارج از حیز امکان است فقیر گفتا گر عدل کردن ممکن نبودی باری تعالی بندگان خود را
امر بعدل نفرمودی ورسول خدا ص نگفتی ولدت فی زمن الملک العادل وانوشیروان با وجود کفر با
عدل یار واز ظلم برکنار بود وچون آن ستمگر کلام فقیر شنید دم در کشید عظم الهمة المرء یطیر
بهمته کطائر یطیر بجناحیه ونیز گفته اند همة المرء بهمته هست مرد بهمت مرد است ومراد از آن سعادت
وشقاوت این جهانی بنظر نیاوردن است بمرتبه که از هول مرگ نترسیدن ودر کار جاودانی مشغول
بودن وبمرتبه حقیر وفانی خرسند نیامدن ودر آنچه باشد بلندی وبرتری طلبیدن چنانکه موافق
عقل ومطابق شرع باشد شعر گفت معنا طلبی عشاق است همت عالی است کف هر چه هست
العفو ومراد از آن ترک انتقام دل محو کردن وبدل احسان نمودن وترک مکافات بدی فرمودن است

هر کسی که از او بدی رسیده باشد و بر انتقام قدرت داشته باشد باری تعالی خشم خورنده و عفو کننده
را مدح فرموده است در آیه الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین و نیز فرموده
خذ العفو وأمر بالعرف مصرع در عفو لذتی است که در انتقام نیست العفة ومراد از عفت امساک
کردن و دور بودن است از ناشایست و از چیزی ناباب که عقل و شرع بدان رخصت ندهند و
در نزد عقلا و شریعت غرا نکوهیده و ناپسندیده باشد بر اقدام و قیام آن نظم چون طهارت بود
کعبه و بتخانه یکی است نبود خیر در آن خانه که عفت نبود صفت عفت از همه کس نیکو است از نسوان
و جوانان نیکوتر است الفناء ومراد از آن فانی شدن است از مرادات و مقاصد خویش بارادت حق
تعالی و باقی بودن در اراده او یعنی ارادت حق را بر ارادت خود ترجیح دادن و تمنای خود را یکسوی
نهادن و بخواست حق خواهان بودن است و در فنا معانی دیگر در جائی از این مجموعه مذکور شده
بدان رجوع نماید نظم که عادت راد مردان غافل داری یکدوست بسند کن چو یکدل داری
ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه القناعة ومراد از قناعت آسان گرفتن است بر خود و اکتفا
نمودن در امور مأکل و مشارب و ملابس وغیره و بر آن زیادتی نخواستن و باختیار از طلب زیادتی
گذشتن است از حضرت رسول صلعم روایت شده القناعة کنز لا یفنی شعر گفت پیغمبر قناعت چیست
گنج گنج را تو وانمیدانی ز رنج و ایضاً فرموده من قنع شبع یعنی هر که قناعت کند سیر گردد و
حضرت سرور اولیا ع فرموده است رحم الله امرء عرف قدره ولم یتعد طوره نظم کسی که عزت
عزلت نیافت هیچ نیافت کسی که قدر قناعت ندید هیچ ندید صوفیه گویند که قناعت بیرون
آمدن است از شهوات نفسانی و تمتعات حیوانی چنانکه بمرحله بیرون خواهد آمد مگر از اضرامی
زندگانی بدان منوط و کار معیشت بآن مربوط است که ترک آن در ظاهر شرط بینا ما باید که دل او
در قید آن ندارد نظم هر آنکه گنج قناعت بگنج دنیا داد فروخت یوسف مصری بکمترین ثمن کسر
النفس ومراد از آن شکستن نفس است از آرزوها و تمناها که نفس خواهد اگرچه موافق شرع و مطابق
عقل باشد و نفس را آن تمنا ندادن و بر نایافتن مرتاض شدن و خو کردن تا نفس حیوانی و سبعی
متابع نفس ملکی گردد تا مظهر ونهی النفس عن الهوی فإن الجنة هی المأوی شود و در احادیث
قدسی آمده انا عند المنکسرة قلوبهم یعنی من نزد شکسته دلانم حبیبانم و هر که خواهد مرا بجا
باید الکرامة ومراد از آن نکوئی کردن است با خواهندگان آنچه خواسته باشند و بدیشان ذات
چون موافق عقل و شرع باشد و نفس را بر همگنان برابر و یکسان نمودن و بتازه روئی و خوشخوئی

دادن

دادن و افشا نکردن و منت ننهادن و کرامت معانی دیگر نیز دارد و در موقع خود مذکور شده
المروة والفتوة ومراد از مروت نفس را رغبت صادق نمودن است بر افادت بذل مال و در ما لابد
در مصالح دیگران با زیادتی بر ما لابد ایشان و آن عمل را غنیمت دانستن است ومراد از فتوت
مداومت و مبادرت نمودن است باعمال گزیده و اجتناب کردن از افعال نکوهیده و براین
حریص و ناشکیبا بودن و بی درخواست مستدعی طلب کننده بعمل آوردن و منت بر خود داشتن
این صفت را در عرف اهل ایران جوانمردی گویند المکافات ومراد از آن این است که چون کسی را از
غیری نیکی دیده و خوبی بوی رسیده باشد همان طور نیکی بدان نماید یا زیادتی بر آن افزاید
و در سیئات مانند آن یا کمتر از آن اقدام نمودن است حق تعالی فرموده است فمن اعتدی
علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم و در حق نکوکاران وعده فرموده است جزاء
من ربک عطاء حسابا و اعمال را در دنیا نیز جزا و مکافات است شعر گندم از گندم بروید
جو ز جو از مکافات عمل غافل مشو الورع ومراد از آن ملازمت نمودن است بر اعمال گزیده و
افعال پسندیده و قصور و فتور بر آن ندادن و بهیچ حال از آن نه ایستادن تا حلاوت انوار
اعمال از ظهور صفا بر آن محرص شود و مداومت آن بوصول رساند الوقار ومراد از آن آرام دادن
بدن و دل را و قرار یافتن و تمکین شدن تا اگرچه امور هولناک بر آن روی دهد الوفاء ومراد از
وفا ایستادن است بر آنچه دل بر آن نهاده یا زبان بر آن گشاده و بهیچ صورت از آن تجاوز
نکردن چنانچه پذیرفته باشد در عمل آوردن است باری تعالی در کلام مجید فرموده است که
اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا و حضرت رسول صلعم فرموده که المؤمنون عند شروطهم
رباعی منگر تو بدان که ذو فنون آید مرد در عهد وفا نگر که چون آید مرد از عهده عهد اگر
برون آید مرد از هر چه گمان بری فزون آید مرد نغز گویا گرچه در اکثر زمان این صفت در
مردمان نایاب بوده و در بعضی اوقات مانند عنقا نام داشته و خود نبوده اما در این روزگار
از وی بجز نام و نشان نمانده چنانکه عارفی گفته نظم شد محو از صحیفه دوران خط وفا با خود بر او نبود چنین
نقش دلربا خوش گفت یکدو حرف دلاویز آنکه گفت منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا گویا نبود
باخبر از این زمان که گفت زین هر دو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا در عهد این زمانه که ماتم الذی داد
نام و نشان نماند از اینها بهیچ جا این بود فی الجمله فضایل انسانی و کمالات نفسانی که مذکور شد
بتدریج بیاید و باعتقاد فقیر هر طالبی که فضایل مذکوره را ملکه نماید هر آینه یکی از مقربان درگاه الله

شود در بیان فضل اهل ذکر و امر بذکر صوفیه میگویند که آیات بسیار و احادیث بیشمار در امر بذکر
کثیر موقت و غیر موقت وارد شده است بحدی که هیچ جاحدی انکار آن نتواند نمود و بعضی از آیات
بجهت زیادتی تفهیم بیان میشود جناب حق تعالی فرموده است یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله
ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا و نیز فرموده واذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفة و نیز
فرموده فاذکرونی اذکرکم و نیز فرموده قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون و نیز فرموده فسبح
باسم ربک العظیم و نیز فرموده و سبح بحمد ربک حین تقوم و من اللیل فسبحه و ادبار النجوم
و نیز فرموده واذکر اسم ربک بکرة و اصیلا و نیز فرموده واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون
و دیگر در قصه یونس ع فرموده فلولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون و
دیگر فرموده رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و دیگر فرموده فاعرض عمن تولی عن
ذکرنا الی آخر الآیه و دیگر فرموده و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و دیگر خطاب بحضرت رسول
فرموده واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغدوة والعشی یریدون وجهه الی آخرها و دیگر
در مقام مدح میفرماید الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات
والارض الی آخر الآیه و نیز در مقام مدح میفرماید والذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و ایضا
فرموده و تطمئن قلوبهم بذکر الله الا بذکر الله تطمئن القلوب و اما احادیث در ارشاد القلوب
دیلمی و غیره عن النبی ص الا ان خیر اعمالکم و اذکاها عند ملیککم و ارفع عند منزلتکم فی درجاتکم
و خیر ما طلعت علیه الشمس ذکر الله سبحانه و تعالی و هو خبر عن نفسه و قال انا جلیس الله تعالی
و روی الکلینی عن الفضیل بن یسار قال قال ابو عبد الله ع ما من مجلس یجتمع فیه ابرار و فجار فیقومون
علی غیر ذکر الله عز و جل الا کان ذلک حسرة علیهم یوم القیمة و عن ابی حمزة الثمالی عن ابی جعفر ع قال
مکتوب فی التوریة التی لم تتغیر ان موسی سال ربه فقال یا رب اقریب انت منی فاناجیک ام بعید فانادیک
فاوحی الله عز و جل الیه یا موسی انا جلیس من ذکرنی فقال موسی ع فمن فی سترک یوم لا ستر الا سترک فقال الذین
یذکروننی فاذکرهم الحدیث و عن ابی عبد الله ع قال قال الله عز و جل من ذکرنی فی ملاء من الناس ذکرته فی ملاء
من الملائکة و ایضا عنه ع قال قال الله عز و جل یا ابن آدم اذکرنی فی ملاء اذکرک فی ملاء خیر من ملائکة و ایضا
عنه ع قال شیعتنا الذین اذا خلوا ذکروا الله کثیرا و عنه ع قال قال الله تعالی لموسی ع اکثر ذکری باللیل والنهار
و کن عند ذکری خاشعا و عنه ع قال قال رسول الله ص من اکثر ذکر الله عز و جل احبه الله و من ذکر الله
کثیرا کتب له براءتان براءة من النار و براءة من النفاق و ایضا عنه ع من اکثر ذکر الله عز و جل اظله فی جنته

وایضا

و ایضا عنه ع ما من شیء الا و له حد ینتهی الیه فرض الله الفرایض فمن اداهن فهو حدهن و شهر رمضان فمن
صامه فهو حده والحج فمن حجه فهو حده الا الذکر فان الله لم یرض فیه بالقلیل و لم یجعل له حدا ینتهی
الیه ثم تلی یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا فلم یجعل الله له حدا ینتهی
الیه قال ع و کان ابی ع کثیر الذکر لقد کنت امشی معه فانه لیذکر الله و آکل معه الطعام و انه لیذکر الله و
لو کان یحدث القوم ما یشغله ذلک عن ذکر الله و کنت اری لسانه لاصقا بحنکه یقول لا اله الا الله و
کان یجمعنا و یامرنا بالذکر حتی تطلع الشمس الحدیث و اشرف الاذکار ذکر لا اله الا الله و عن علی ع قال
ما من عبد مسلم یقول لا اله الا الله در بیان امر بحضور حلق و مجالس ذکر و ترغیب و تحریص بآن این طایفه میگویند
که بر ارباب دانش و اصحاب بینش پوشیده نیست که حضور حلقها و مجالس ذکر الهی افضل و مرتبه است از
حضور حلق و مجالسی که در آن ذکر حق تعالی نمایند زیرا که حلق و مجالس ذکر الهی محل فیوض و رحمت باری تع
و ملائکات و حلق و مجالس دیگر محل نزول قهر و سخط خدای تعالی است و شیاطین ملکه اهل آن حلق
و مجالس شیاطین اند روایت نموده است شیخ زین الدین عاملی در منیة المریدین عن رسول الله ص قال اذا
مررتم فی ریاض الجنة فارتعوا قالوا یا رسول الله ما ریاض الجنة قال هی حلق الذکر فان لله تعالی سیارات
من الملائکة یطلبون حلق الذکر فاذا اتوا علیهم حفوا بهم یعنی حضرت رسول ص فرمود با اصحاب خود که
هرگاه گذر و مرور شما واقع شود در باغهای بهشت پس چرا کنید و لذت برید عرض نمودند اصحاب چیست
باغهای بهشت حضرت فرمود که آن حلقهای ذکر الهی است پس بدرستی که از برای خدا تعالی ملائکه چندی
که سیر میکنند حلقهای ذکر را پس هرگاه که آمدند و رسیدند بمجلس و حلقه که ذکر الهی آنجا مینمایند پس
طوف میکنند با ایشان اگر حفوا بمعنی طافوا باشد یا آنکه احاطه مینمایند بدور ایشان و اگر حفوا بمعنی
اطاعوا باشد من جمله حدیث ابی ذر غفاری رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله حضور مجلس الذکر
افضل من الصلوة الف رکعة و حضور مجلس العلم افضل من شهود الف جنازة قیل و ما القراءة القرآن
الا بالعلم یعنی حضرت رسول ص فرمود که حاضر شدن در مجلس ذکر بهتر است از هزار رکعت نماز و حاضر
شدن در مجلس علم بهتر است از حاضر شدن هزار جنازه گفته شد که یا رسول الله چه چیز است ثواب از
برای قاریان قرآن حضرت فرمود که آیا فایده میدهد قرآن یعنی قرائت آن مگر با علم از این حدیث شریف
که حضرت رسول ص که فضل مجلس ذکر را و مجلس علم را هر یک علیحده بیان فرموده است خالی از وجه
معرفت نیست زیرا که آنحضرت میدانست که جماعتی از عباد هوا و ابنای دنیا و عبید بطون و نفس اماره
مفتون بهم خواهند رسید و ظاهر خواهند کرد که انکار اهل ذکر غنا کنند و احادیث حلق ذکر و مجالس

تاویل بحلق و مجالس درس و علم نمایند چنانچه بعضی از علمای سوء و تابعین هوا و متابعان ملوک جور
نموده اند تا آنکه این حدیث تکذیب و تاویل ایشان نموده باشد روایت نموده شیخ ابوجعفر محمد بن علی بن
بابویه القمی در کتاب من لا یحضره الفقیه قال النبی ص بادروا الی ریاض الجنة فی دار الدنیا فقالوا و ما ریاض
الجنة فی دار الدنیا فقال ص حلق الذکر یعنی حضرت فرمود که مبادرت نمایید در رفتن بسوی باغهای بهشت
در دار دنیا پس حضرت فرمود که حلقهای ذکر و در دعای دوشنبه منقول است از حضرت موسی الکاظم ع
از مصباح کبیر و غیر آن بعضی از فقره این دعا این است که ان تجعل راحتی فی لقائک و عملی فی سبیلک و حج بیتک
الحرام و اختلافی الی المساجد و مجالس الذکر یعنی حضرت طلب نمود از حق تعالی آنکه بگرداند راحت او را در لقای
حق و عمل او را در اعمال مقربه و حج بیت الله الحرام و آمد و شد بمجالس ذکر و مساجد و احادیث در این باب وارد شده
است بدخول حلق و مجالس ذکر کسی که بمطالعه آن راغب باشد رجوع نماید بکتب احادیث در بیان ذکر خفی که
مراد از آن ذکر قلبی است و افضل بودن آن از سایر اقسام ذکر صوفیه صافی طویه میگویند که ذکر مجرد تلفظ متمیز غیر
معتد به بهبیت پس باید قلب متذکر معنای او باشد لهذا غایت عظمی و مقصد قصوی تذکر قلب است و اینکه
امر بتلفظ فرموده اند از جهت تنبیه قلب است بنابر عادت است که چنین است که در اغلب قلب متنبه میشود
مکرر از این راه و اما بعد از آن که مداومت نماید بذکر لسانی شد حب مذکور در قلب رسوخ و غلبه
این بذکر حاصل میشود پس مقصود از ذکر ذکر قلبی است و شعور باطنی بمعنای اذکار نظم تا فراموشت
نگردد غیر حق ؛ در حقیقت جستن ذاکر بدان ؛ چون فراموشت شود ما دون آن ؛ ذاکری گر چه بخیالی زبان
و ذکر خفی که عبارت از ذکر قلبی باشد بر طبق آیات و احادیث ثابت است و عقل نیز بر افضلیت آن حکم
میکند و آنچه ظاهر میشود از قرآن و احادیث اقسام ذکر چهار است اما از قرآن مجید موافق آیه وَاذْکُرْ
رَبَّکَ تَضَرُّعًا وَخِیفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ در تفسیر ابو اللیث و بعضی از تفاسیر دیگر تضرعا را
تفسیر بجهر و علانیه نموده اند و دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ را بحد وسط میان جهر و سر تا آنکه از این آیه سه قسم
بر میآید جهر و خفی و متوسط و این قول را از عبد الله بن عباس روایت نموده اند که استاد مفسرین است
و علی بن ابراهیم در آیه ادْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعًا را بجهر و علانیه تفسیر نموده و خفیة را بستر و آهسته و خفی از
لغات اضداد است بمعنی جهر و سر هر دو آمده است در این صورت میتواند که از این آیه ذکر جهر تنها مراد باشد
و خیفة را بوجه عطف بیان فرموده باشد بهر تقدیر ذکر جهر از این آیه معلوم میگردد و قسم دیگر از آیه
اول ظاهر میشود و ذکر لسان بر سه قسم است اول جهر دوم سر سیم وسط بینهما ظاهر از آیه اول استعمال
نمودن اعضا و جوارح را باوامر و اجتناب از نواهی است زیرا که میفرماید وَاذْکُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ

وهرگاه

و هرگاه نفس ذاکر باشد استعمال مینماید اعضا و جوارح را بر صدور افعال مقربه معینه از جانب صاحب
شریعت ابن فهد در عدة الداعی فرموده که بتحقیق دانستی فضل دعا و ذکر را و دانستی که افضل از هر یک
کدام است از جهر و سر و اینجا سر است افضل است از جهر هفتاد مرتبه و روایت نزد او قال لا یکتب الملک
الا ما سمع و قال الله تعالی وَاذْکُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعًا وَخِیفَةً فلا یعلم ثواب ذلک الذکر فی
نفس الرجل غیر الله لعظمته اشاره و اینجا آیات است بقسم ثالث از ذکر غیر از دو قسم جهر و سر است و آن قسم
ثالث آنست که مرد در نفس خود ذکر نماید بوضعی که بداند او امر الله تعالی بعد از آن بدرستی که غیر از این
اقسام قسم رابعی میباشد از ذکر و آن یاد نمودن الله تعالی است در نزد اوامر و نواهی و بجا آوردن اوامر
و ترک نمودن نواهی و از آنکه او را حاضر داند در این صورت ابن فهد ذکر لسان را دو قسم شمرده جهر
و سر این اخبار اینها اول ظاهر شده ذکر لسان سه مرتبه است جهر و سر و الواسطه بینهما پس از ذکر واسطه
را در تحت یکی از سر شمرده و آن قسم ثالث که قرار داده است که در نفس کند شود که خود نشنود و آن خفی
معمول بین المشایخ است و آن اقرب باخلاص و ابعد از ریا است و مدح فرموده است حق تعالی زکریا را اذ نادی
رَبَّهُ نِدَاءً خَفِیًّا وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِیِّ و در صحیفه سجادیه است
وَاشْغَلْ قُلُوبَنَا بِذِکْرِکَ عَنْ کُلِّ ذِکْرٍ وَأَلْسِنَتَنَا بِشُکْرِکَ عَنْ کُلِّ شُکْرٍ و ایضا اللّٰهُمَّ اجْعَلْ مَا یُلْقِی الشَّیْطَانُ
فِی رَوْعِی مِنَ التَّمَنِّی وَالتَّظَنِّی وَالْحَسَدِ ذِکْرًا لِعَظَمَتِکَ وَتَفَکُّرًا فِی قُدْرَتِکَ وَتَدْبِیرًا عَلَی عَدُوِّکَ و ایضا
فیها و فرغ قلبی لمحبتک و اشغله بذکرک و انعشه بخوفک و بالوجل منک و فی المناجات الخمسة
عشر المنسوبة الیه و ازهق الباطل عن ضمائرنا و اثبت الحق فی سرائرنا و ایضا فیها الهی ما الذ خواطر
الالهام بذکرک علی القلوب و ایضا فیها فالهمنا ذکرک فی الخلاء و الملاء و اللیل و النهار و الاعلان و
الاسرار و فی السراء و الضراء و آنسنا بالذکر الخفی و السعی المرضی و روی الکلینی عن ابی عبد الله ع قال
قال الله عز و جل من ذکرنی سرا ذکرته علانیة و روی عن امیر المؤمنین ع من ذکر الله عز و جل فی السر فقد
ذکر الله کثیرا ان المنافقین یذکرون الله عز و جل علانیة و لا یذکرون الله فی السر فقال الله تعالی یُرَاءُونَ
النَّاسَ وَلَا یَذْکُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِیلًا و روی عن ابن فضال رفعه قال الله عز و جل لعیسی ع اذکرنی فی نفسک
اذکرک فی نفسی و اذکرنی فی ملأک اذکرک فی ملأ خیر من ملأ الآدمیین یا عیسی الن قلبک و اکثر
ذکری فی الخلوات و روی ان رسول الله ص کان فی غزوات فاشرف علی واد فجعل الناس یهللون و یکبرون و یر
فعون اصواتهم فقال ص ایها الناس اربعوا اما انکم لا تدعون اصم و لا غائبا و انما تدعون سمیعا قریبا
معکم و فی الاحادیث القدسیة ایما عبد اطلعت علی قلبه فرأیت الغالب علیه التمسک بذکری تولیت سیاسته

وکثت حلیه و ممارسته واجبه و عن النبی صلعم انه قال لابی ذر یا اباذر اذکر الله ذکرا خاملا قلت ما الخامل قال
الخفی و بالجمله شاهد بر این مطلب بسیار است و آنچه مذکور شد معلوم عاقل و منصف میشود که تلقین کردن ذکر
خفی باعث تشنیع نمیشود پس تشنیع علمای ظاهر مشایخ را از این جهت خالی از دو شق نیست یا بمجرد تعصب و
لجاج است چنانچه بنای اغلب ایشان بر این است یا از جهت عدم وقوف و علم بر این شواهد و بر فرض تسلیم
جواب میگوییم که مشایخ مدعی میباشند که این نحو ذکر از جناب معصوم بایشان یدا بید و صدرا بصدر رسیده
است و بمجرد ادعا هم نیست بلکه در نزد اکثر بل بکثیر سلسله منجر و منتهی میشوند بمعصوم و غایتش خبر ضعیفی میباشد
و در امور مستحسنه تسامح جایز است علی الاشهر والاقوی و فاضل محقق ابن فهد حلی و محقق اردبیلی در دیباجه
عدة الداعی و در زبدة الاحکام تفسیر آیه شریفه قل انما انا بشر مثلکم حکم ادعای اجماع باین مدعا نموده اند بلکه
اجماع ظاهر است از کلام اکثر علما سوای سید السند صاحب مدارک کسی را ندیدم که خدشه در این امر کرده
باشد و او نیز بعد رجوع کرده است بقول مشهور و اخباری که شاهد است مما روی عنهم علیهم السلام من بلغه
شیء من الخیر فعمل به کان له من الثواب ما بلغه وان لم یکن الامر کما نقل الیه و عن ابی عبد الله ع من بلغه شیء من الخیر
فعمل به کان له اجر ذلک وان کان رسول الله صلعم لم یقله و عنه ع قال من سمع شیئا من الثواب علی شیء و صنعه کان
له اجره وان لم یکن علی ما بلغه و غیر ذلک من الاخبار العامیه والمؤیدات الخاصیه باینکه عموم ادله ذکر شامل
ذکر قلبی نیز میباشد بلکه ذکر قلبی اقوی و اکمل و احری باشد از جهت قرب باخلاص و بعد از ریا و بالجمله تفسیق و تکفیر
علمای قشرین و بعضی از فضلای معاصرین ظاهرین مشایخ و مریدین ایشان را نه موافق عقل است و نه مطابق
نقل بلکه مخالف هر دو میباشد نعوذ بالله من اللجاج والاعوجاج **در بیان تحقیق فکر صوفیه که از احضار صورت مرشد است و مراقبه**
هم میگویند شیخ ما قدس سره العزیز میفرماید که مراقبه پیوسته نمودن است در اثنای ذکر دل خویش را بدل مرشد خود
تا فتوحات غیبی و نسیم نفحات لاریبی که اندرون دل مرشد بدل مرید رسد کما قیل من القلب الی القلب روزنه
زیرا که مرید اول حال عجب بسیار دارد و تمام کمال متوجه حضرت جل و علا نتواند شد چه او خو کرده عالم شهادت
است با غیب چندان آشنایی ندارد و صورت شیخ از عالم شهادت است پس توجه او بدل شیخ بسان است دست
دهد و دل شیخ متوجه حضرت ایزد است و پرورده کارخانه عالم غیب هر لحظه از غیب بدل شیخ فیضان فضل ربانی
میرسد و از دل شیخ بحسب توجه دل مرید بدل شیخ مددهای غیبی بدل وی عاید شود تا دل مرید در اول بواسطه
از غیب مدد گرفتن خو کند و پرورش یابد آنگه بتدریج مستعد قبول فیض فضل بیواسطه شود و سقیهم ربهم
شرابا طهورا اگرچه ابتدا همین شراب باشد ولیکن در جام ولایت شیخ باو دهد که یسقون فیها کاسا کان
مزاجها زنجبیلا و پیوسته همت شیخ را دوستا مدد لیل و بعد قوت خویش شناسد و جهد آنی و حوقی بیدبادید بیا

چیزی هایل

چیزی هایل روی نماید در حال پناه بولایت شیخ آورد و از راه اندرون مدد از دل شیخ طلبد تا مدد همت و
نظر ولایت شیخ دفع هر آفت کند اگر شیطانی و اگر نفسانی است میکند و در تفکر صوفیه گفته اند که چون آدم
مجمل عالم و عالم مفصل آدم است و هر چه مفصل در جهان است اجمالا در وجود انسان است و کلام معجز نظام
سرور اولیا ع شاهد آن است **شعر** اتزعم انک جرم صغیر * و فیک انطوی العالم الاکبر * و اید و آیه هذه الآیه
سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق موید مقال است **نظم** آنچه در آفاق
میباشد عیان * جمله در انفس بود نقش و عیان * و آنچه در آفاق و انفس محتوی است * جمله در انسان کامل
منطوی است * بنا بر این سالک منهاج قویم و صراط مستقیم را در بدایت حال لازم است که صورت شیخ
رابطه بجز که میعوث باید و بنهجی که او شاد میبناید در نظر کرده تا آنکه خاطر سالک و حواس طالب تفرقه نپذیرد و
بتجربه معلوم شده اند که سالک در بدو سلوک خیالات پریشان و حواس ظاهری و باطنی او محسوسات نگران است
بلکه آنی و دمی از خیالات محسوسه خالی نیست حتی در طاعات و عبادات آنادمی نا همین مشغول است
و ایضا عادت میگوید که بارباب هوش ایمعه مپوشیده نیست که اشتغال بهیچ عبادتی از عبادات قلبیه و
قالبیه و مداومت بهیچ طاعت از طاعات جنانیه و لسانیه و ارکانیه بدون حضور نافع نیست و چون
بحکم حدیث لا یسعنی ارضی و لا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن محل ظهور نور خدا و آئینه تجلیات
حضور مولا که حقیقت قلب است و آن لطیفه ایست ربانی و مجرده ایست روحانی و حقیقت قلب روحانی
را صورتیست جسمانی که عبارت از مضغه صنوبریه واقعه در ادیر تجویف صدر است و هر تجلی معنوی که در
قلب معنوی واقع میشود در این قلب صنوبری که بمنزله روزن آن لطیفه ربانی و عتبه آن خلیفه مجرده روحانی
است صورتی مطابق آن تجلی جلوه گر میگردد و هر گاه تجلی از تجلیات جامعه باشد لا محاله صورت تمثیلیه
صورتی جامع خواهد بود و در جمیع صور بحکم خلق الله آدم علی صورته و بر طبق و علم آدم الاسماء کلها
صورت انسان کامل است چنانکه ابن جمهور لحساوی و غیره از اهل بیت عصمت ع روایت نموده اند که
ان الصورة الانسانیه هی اکبر حجج الله علی خلقه و هی الکتاب الذی کتبه الله بیده و هی الهیکل الذی
بناه بحکمته و هی مجموع صور العالمین و هی المختصر من العلوم فی اللوح المحفوظ و هی الشاهد علی کل غایب و
هی المختصر من العلوم فی اللوح المحفوظ الحجة علی کل جاحد و هی الطریق المستقیم الی کل خیر و هی الصراط المستقیم
بین الجنة والنار و ایضا از علی الرضا ع روایت شده در شرح سکینه قلبیه مذکوره در آیه شریفه هو الذی
انزل السکینة فی قلوب المؤمنین السکینه ریح تفوح من الجنة لها وجه کوجه الانسان و وجه دیگر از جهت
لا بقیهم اکثر باشد ان است که امر تفکر در اخبار متکثره وارد است فی الکافی عن الصادق ع افضل العبادة

زمانا للتفکر فی آلاء الله وفی قدرته وعنه ع قال کان امیر المؤمنین ع یقول نبه بالتفکر قلبک وعن الرضا ع
لیس العبادة کثرة الصوم والصلوة انما العبادة التفکر فی امر الله وعن النبی ص تفکر ساعة خیر من قیام
لیلة وفی روایة من عبادة سنة وفی اخری ستین سنة وسبب اختلاف مراتب تفکر ودرجات متفکر
انواع چیزهائی است که تفکر در آنها میشود چه عالم وما فیها انجلاء آلاء باری تعالی است ونظر بقوله تعالی
وتفکر افشان اشرف واکمل آلاء میباشد پس متفکر در شهادت تا وشدن موجب انتقال از شهادت و وصول
بعالم امری باشد شاهد حال ومؤید اینمقال کلام معجز نظام قطب الاولیاء وسرور اوصیاء علی مرتضی ع است که
در ضمن خطبهای نهج البلاغه در شرح این شریفه رجالٌ لا تلهیهم تجارةٌ ولا بیعٌ عن ذکر الله فرموده است که
ان الله سبحانه جعل الذکر جلاء للقلوب تسمع به بعد الوقرة وتبصر به بعد العشوة وتنقاد به بعد المعاندة
وما برح لله عزت آلاؤه فی البرهة بعد البرهة وفی ازمان الفترات عباد ناجاهم فی فکرهم وکلمهم فی ذات
عقولهم فاستصبحوا بنور یقظة فی الاسماع والابصار والافئدة یذکرون بایام الله ویخوفون مقامه بمنزلة
الادلة فی الفلوات من اخذ القصد حمدوا الیه طریقه وبشروه بالنجاة ومن اخذ یمینا وشمالا ذموا الیه الطریق
وحذروه من الهلکة فکانوا کذلک مصابیح تلک الظلمات وادلة تلک الشبهات وان للذکر لاهلا اخذوه
من الدنیا بدلا فلم تشغلهم تجارة ولا بیع عنه یقطعون به ایام الحیوة ویهتفون بالزواجر عن محارم الله فی اسماع
الغافلین یامرون بالقسط ویأتمرون به وینهون عن المنکر ویتناهون عنه فکانما قطعوا الدنیا الی الاخرة
فهم فیها فشاهدوا ما وراء ذلک وکانما اطلعوا غیوب اهل البرزخ فی طول الاقامة فیه وحققت القیامة
علیهم عداتها فکشفوا غطاء ذلک لاهل الدنیا حتی کانهم یرون ما لا یری الناس ویسمعون ما لا یسمعون فلو
مثلتهم لعقلک فی مقاماتهم المحمودة ومجالسهم المشهودة وقد نشروا دواوین اعمالهم وفرغوا لمحاسبة انفسهم علی
کل صغیرة وکبیرة امروا بها فقصروا عنها او نهوا عنها ففرطوا فیها وحملوا ثقل اوزارهم ظهورهم فضعفوا عن
الاستقلال بها فنشجوا نشیجا وتجاوبوا نحیبا یعجون الی ربهم من مقام ندم واعتراف لرایت اعلام الهدی و
مصابیح الدجی قد حفت بهم الملائکة وتنزلت علیهم السکینة وفتحت لهم ابواب السماء واعدت لهم مقاعد الکرامات
فی مقعد اطلع الله علیهم فیه فرضی سعیهم وحمد مقامهم یتنسمون بدعائه روح التجاوز رهائن فاقة الی فضله
واساری ذلة لعظمته جرح طول الاسی قلوبهم وطول البکاء عیونهم لکل باب رغبة الی الله سبحانه
منهم ید قارعة یسألون من لا تضیق لدیه المنادح ولا یخیب علیه الراغبون فحاسب نفسک لنفسک فان غیرها
من الانفس لها حسیب غیرک در فقره فلو مثلتهم رمزی است چشم بصیرت بگشای و بنظر انصاف شاهد تماشای
آنکه حالات تلک اهل ذکر بر تو منکشف شود و بر تو معلوم گردد و از حضرت صادق ع مرویست من لم یکن له واعظ

من قلبه

من قلبه وزاجر عن نفسه ولم یکن له قرین مرشد تمکن عدوه عنقه عارفی میگوید که مگر تو ابر و فی انفسکم افلا
تبصرون نخوانده و یا ایها الذین امنوا کونوا مع الصادقین ندیده ام که تو را بخاطر میرسد که مراد از صادقین
ائمه هدی میباشند مگر خبر ابوذر صدیق هذه الامة نشنیده و حدیث سلمان منا اهل البیت ندیده و
کلام فمن تبعنی فانه منی در قران بگوش تو نرسیده است و آیه یحبهم ویحبونه مگر مشاهده نکرده پس کلام
من تشبه بقوم فهو منهم گوش کن و کسوت مجالسة الصلحاء داعیة الی الصلاح بر دوش در ثیا اگر خلق بر مخصر
فهم آمده اند و درد دل معانی گرفتار صورت شده اند بشنو و خبر است که لا تتم الصلوة الا بحضور القلب
میگویم از حضور چه فهم کرده یکی از مسایل فقهیه است که اگر ماموم شخص امام را نه بیند و یا کسی که مشاهده
امام کرده باشد مشاهدش نکرده و نماز کند نماز آن ماموم باطل است اگر گوئی که مراد از حضور قلب رفع خیالات
مشاهده شخص امام عین این خیالات و اگر گوئی که جمع نمودن خاطر است از تفرقه این خیال خود تفرقه است و اگر
خیال این مطلب میکنی که حق تعالی حاضر و ناظر است بطریقی که علماء ظاهرین میگویند وهم محض و پندار بحت است
کلما میزتموه بادق معانیه فهو مردود الیکم و مخلوق مثلکم بر محقق پوشیده نیست که از لفظ حضور چیزی مفهوم
میشود که معوان ضد غیبت است نداند که جز لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لکفره چه معنی دارد و شعر حضرت سید
الساجدین ع را شعر ورب جوهر علم لو ابوح به لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا چه معنی است اگر تو میدانی بگوی و جرح
انصاف مپوی خلاصه کلام ایشان انست که هر سالکی را که فنا فی الشیخ میسر نشود او را بولایت کلیه محرمیت حاصل
نگردد و هر طالبی را که محرمیت بولایت کلیه ممکن نشود قول صاحب نبوت مطلقه نیست و هر روندی که قبول نبوت مطلقه
نباشد مردود درگاه الهی و محروم از فیض و رحمت نامتناهی باشد زیرا که مرشد ظاهر عکس مرشد کل و ظل ولایت کلیه
و هر قدر که از مرشد ظاهر روح سالک قوی تر میشود همان مقدار بمرشد باطن که عبارت از صاحب ولایت کلیه است
قریب تر میگردد مولانا رومی در حضور صورت شیخ میفرماید نظم چون خلیل آمد خیال یار من ظاهرش بت باطن او
بت شکن و خواجه حافظ فرموده بیت خیال روی تو در کارگاه دیده کشیدم بصورت تو نگاری ندیدم و نشنیدم
و امثال اینها در کلام عرفا نظما و نثرا معروف و مشهور و غیره مصرح و کنایه باشارات والسلام علی من اتبع الهدی
ذکر فرخار نام دو سه بلده است در بلاد ترکستان خوبان آنجا بیدل و در حسن و جمال ضرب المثل اند راقم ندیده اما
معلوم گردید که هوایش طرب انگیز و خاکش بهجت آمیز است و مردمش ترک زبان و قلیلی فارسی گوی و اکثر حنفی مذهب
و دیگر کافر اند ذکر فرغانه از بلاد ترکستان است گویند در مشرق شهر کاشغر واقع است اگرچه صاحب تذکره
فرغانه را تعریف نموده اما موافق دانش فقیر در دست تعریف نموده است باقی تفکری در کتب اطبا مسطور است که
یبروح الصنم بمعنی مهرگیاه از انجا حاصل میشود ذکر فاریاب از بلاد توران و بلده ایست خرم بنیان وقدیم الزمان شهری

بزرگ بوده و معلم ثانی ابونصر محمد بن طرخان از آنجا ظهور نموده ذکر فغفور لقب پادشاه چین است و هر که در آن دیار
شهریار گردد لقبش همین و نیز نام شهری است در ممالک چین که طرف جنوبی علاء بدان شهر منسوب است والله اعلم ذکر
فراهان ولایتی است از عراق عجم و متصل است بولایت قم و محتوی است بقرای مسرت توام آبش بیشتر از قنوات است
و هوایش خوب و میوه سردسیرش مرغوب است و مردمش همگی شیعه مذهب اند و بعضی قرای آن مسکن سادات
صحیح النسب و خداوندان حسب اند یکی از قرای آن مشلنآباد نام دارد در آنجا قالین خوب می بافند و شهرت تمام دارد
ذکر فریدن بلوکی است از بلوکات اصفهان و مشتمل است بقرای معموره هوایش به برودت مایل و آبش معتدل است
لبنیات آنجا مشهور است ذکر فاس دار الملک مغرب زمین و مدینه وسعت فزایست اگرچه راقم داخل آن شهر نگردیده
اما بنواحی آنجا رسیده در ممالک مغاربه از آن بزرگتر شهری نیست و پادشاه آنجا مولی اسمعیل ابن مولا علی نام داشت
در دقیقه داند فایق علماء لشکری و رعیت بوده بمهمل و معطل نمیگذاشت و لفظ مولا لقب ملوک مغاربه است
ذکر فرسخ در عرب دوازده هزار گام را یک فرسخ نامند در عجم فرسنگ گویند و در هندوستان دو کروه بضم کاف
عربی یک فرسخ دانند و یک کروه را نیم فرسخ خوانند و بعضی کوث گویند و در اصطلاح ترکان فرسخ را اغاج گویند
و در کشور روم فرسخ را ساعت نامند چه که بتحقیق نموده اند که در یک ساعت یک فرسخ راه طی میشود و در شام و بلاد
عرب نیز ساعت مصطلح است و در ممالک مصر ملقه گویند و هر ملقه نیم فرسخ باشد و دو ملقه یک فرسخ است ذکر فیوم
ولایتی است از کشور مصر بغایت معمور و جمیع مشتهیات در آن نا محصور است و محتوی است بر نواحی دلکشا و قرای
بهجت فزا همگی از اقلیم سیم هوایش فی الجمله گرم و آبش رود نیل و مردمش قوم عرب و اکثر ایشان شافعی مذهب و قلیلی
حنبلی اند حنفیه نیست و بکیم (؟) ذکر بیان نحو قاف بر رای معرفت پیرای علمای اخبار و ضمیر مهر تنویر فضلای آثار مخفی و
مستتر نخواهد بود که در حرف قاف معجمه دیار بسیار و بلاد و ممالک بیشمار شنیده شده است مشهورترین آنها
بر ضمیر منیر ایستادگان پایه سریر فضل و هنر روشن میگردانند ذکر قراقرم از بلاد مغولستان و مابین ختا و ترکستان است
و دار الملک اولاد چنگیز خان بوده گویند بمقتضای ایام روی بخرابی نموده است هوایش در غایت برودت است
ذکر قبچاق نام طایفه ایست از ترکان و دشت قبچاق بدان طایفه منسوب است طایفه بسیار و امتی بیشمارند و اکثر
ایشان از جماعت کفار اند ذکر قلماق ایضا نام طایفه ایست و مسکن ایشان دشت قبچاق و ترکستان و هوی فراوان
و همگی بت پرستان و بعضی از ایشان حنفی مذهب و بعضی کافر اند ذکر قزاق فرقه میباشند از فرق ترک و اکثر ایشان
حنفی مذهب و بعضی کافر لا مذهب و همگی ایشان تابع دو سه اند و هر سه طایفه از معاودی (؟) اند و در روی [illegible]
مردی مهجور و طبع سبعی در ایشان غالب و بفتنه و فساد طالب اند غیر کسی در میان ایشان بدین که خلقاً و خلقاً
مثان (؟) باشد و حال اکثر بسیاری از ایشان را ملاقات نموده ذکر قزلر بکسر قاف و سکون زاء و فتح لام و سکون راء [illegible]

مابین باب الابواب دربند و حاجی ترخان از توابع ملک روس است هوای آنجا سرد است و اکثر مردمش حنفی مذهب و
شافعی و دیگر نصاری و قلیلی امامیه اند و ترک زبان اند ذکر قموق بضم قاف اول و میم و سکون قاف ثانی بلده
ایست از داغستان و میان جبال شامخه واقع و از اقلیم ششم و هوایش بغایت سرد و مردمش قوم لکزی و همگی شافعی
مذهب ذکر قبا بضم قاف نام دو بلده است یکی در ترکستان قریب بملک ختن مسکن مغول و قلماق بوده گویند
اکنون خراب است و دیگری در ملک شیروان در دو منزلی شماخی واقع است و دار الاماره شیخ علیخان و پدرش
فتحعلی خان و جدش حسین علیخان بود اکنون در تصرف گماشتگان قزال روس است و مردم قبا اکثر شیعه امامیه
و عرب اند و دیگر شافعی مذهب [illegible] ترک زبان اند ذکر قبله بفتح اول و ثانی و ثالث و سکون ها از بلاد شیروان
و از مضافات دار الملک شماخی است قصبه ایست دلنشین و محلی است بهجت قرین هوایش نیک و آبش [illegible] و
سایر احوالش مانند بلده شماخی است میوه شاه بلوط و ازگیل و زغال آنجا ممتاز میشود ذکر قرقز بکسر اول و سکون
ثانی و نیز بکسر قاف دوم و سکون زاء بلده ایست از بلاد ختن گویند جائی خوب و محلی مرغوب است ذکر قرشی بفتح
قاف و سکون راء شهری است از توران قدیم الزمان شهر عظیم بزرگ بوده و نجم ثانی مردم آنجا را عموماً قتل نموده گویند
اکنون قصبه ایست شهر مانند و محلی است دلپسند ذکر قلات بعضی کلات گویند گویا بمعنی محکم باشد از کوهستان
[illegible] قلات دیده همگی بر اصول (؟) بوده و دیگر [illegible] قلات خراسان است که مشهور بقلات نادری است
و دور آن دوازده فرسخ است و بغایت جائی محکم است و گرفتن آن بقهر و غلبه خارج از قدرت بنی آدم است و در میان
آن انهار بسیار و زمین مزروع بیشمار است دو راه بیشتر ندارد و در دو منزلی طوس واقع است اکنون مسکن قوم جلایر است
و دیگر قلات غلجائی است و آن در یک منزلی قندهار و در راه کابل اتفاق افتاده و آن تل بزرگ است و چشمه عظیم در
میان آن قلعه واقع و جوانب آن تل واسع است و دیگر قلات نصیرخان بلوچ در بلوچستان و آن نیز جائی محکم است
و دیگر قلات سرخ است در شش فرسخی شیراز و آن قریه ایست میان جبال شامخه اتفاق افتاده محلی خوب و آب
و هوایش مرغوب است با اقسام فواکه فراوان دارد ذکر قراقاچ نام رودی است در هفت فرسخی شیراز و در موسم بهار آبش بسیار
است و در [illegible] وسط است ذکر قشقائی نام طایفه ایست از طوایف ترک و قوی اند و [illegible] مسکن آن طایفه کشور
فارس و دوازده هزار خانه وار اند و طریق ییلاق مشی و قشلاق مشی سپارند و دولت فراوان و مکنت بی پایان
دارند بزرگ آن قوم محمد علیخان ابن جانی خان ابن اسمعیل خان است و ایلخانی جمیع طوایف عرب و لر و ترک ممالک
[illegible] است امیریست بصفت جمال و جلال موصوف و در اکثر معارف انسانی معروف است و با وجود کثرت
دولت و بسیاری ثروت و افزونی جاه و وسعت دستگاه و وفور خدم و کثرت حشم محب درویشان و مخلص
ایشان [illegible] بر اعدای قوی دست مسلط گردانید و طایفه [illegible]

بدرجه خاری وبی اعتباری رسانید وهمگی ایشانرا مقهور ومخذول ساخت واز نظر اعتبار جمهور خلایق انداخت
آری حب درویشان کلید سعادت دنیوی ومفتاح ذخیره اخروی است **نظم** حب درویشان کلید جنت
است بغض درویشان سزای لعنت است **ذکر قنقری** بضم قاف وسکون نون بلوکی است از فارس ومحتوی است
بر قرای معموره ودهات مشهوره وجهت شمال بیرا (?) واقع واکثر قرای آن در جبال وتلال اتفاق افتاده وهوای
جمیع قرای آن ناحیه سردسیر است ومسکن طایفه بیات ولی بعضی قرای آنجا از قنات است **ذکر قزوین** شهری است
مشهور ودر السنه وافواه مذکور از اقلیم رابع ودر زمین هموار واقع وجوانب اربعه اش واسع است طولش از جزایر
خالدات **عج و** وعرضش از خط استوا **لو ع** اصل آن کژوین بوده عربان معرب نموده اند در بنای آن اختلاف است
بعضی گویند بهرام بن هرمز ابن شاپور ابن اردشیر بابکان آنشهر را ساخته واکثر مورخان برآنند که شاپور ذو
الاکتاف بعد از آنکه بامداد (?) کنیزکی از محبس قیصر نجات یافته بود آن بلده را طرح انداخته طالع عمارتش برج
جوزا است آبش از قنوات ودیبا (?) کم وهوایش انقلاب توام است وقریب ده هزار خانه در اوست ونواحی معموره
مضافات اوست واز فواکه هندوانه وفستق وانگور آنجا ممتاز میشود وباغات فراوان در اطراف وجوانب
آن شهر است وطرفه آنکه سالی یکبار آب بید هند وحمد الله مستوفی نظر بحب وطن در نزهة القلوب حدیث
چند در اوصاف آنشهر نقل میکند اما مولانا قاضی نور الله شوشتری در مجالس المومنین از حضرت صادق ع روایت
کرده که آنحضرت فرموده که ری و قزوین وساوه ملعونات ومشومات ومردم آنجا اکثر حنفی مذهب ودیگر شافعی
وقلیلی امامیه بوده اند وبعد از ظهور مظهر الطاف الهی شاه اسمعیل صفوی واولاد نامدار او همگی شیعه شده اند
اکنون عموما شیعه امامیه اند اما خالی از تزارق (?) نباشند الکه (?) هنر جوی وشور طلب باشند واشخاص نیک
وارباب معارف از آنجا برخواسته اند وبزیور علم وفضل وکمال آراسته اند من جمله شیخ عبد الجلیل صاحب
تصانیف کثیره در زمان خود مقدم علما امامیه بوده ومیرزا شرف جهان وی در زمان خویش اعلم علمای آن
دیار بوده وحاوی علوم نقلی وعقلی بوده ومیرزا محمد طاهر وحید وزیر شاه سلیمان صفوی از علوم متداوله
بهره ور بوده ومیرزا رفیع الدین محمد مولف ابواب الجنان وحمد الله مستوفی مولف تاریخ گزیده ونزهة القلوب
از آن دیار ظهور نموده اند ودر این دور کارا (?) قاسم حسین مجتهد زمان بود وخالی از انصاف نبود راقم او را
دیده بود ودر [illegible] وفات یافته است واز اشقیا ومرحلته سفهاء آنجا میرزا مرتضی است وآنچه معقول
حضرت پروردگار است مردود آن مرکز دایره اشرار است وآنچه نکوهیده رسول خدا وال جلال است مرکز بید آن
آن سرآمد اهل ضلال است دمی میزد جز بباد ابلیس وقدمی نمیگذارد جز براه تلبیس این شقی وبی سعادت
سحث دون وخبیث فطرت افتاده در نفس خبیثش بد ذات صفات نکوهیده مندرج در رقاب قلبان قوم

اخلاق ناستوده مندرج ها مان زمان واقلم دوران حکاک شریعت وشکاک طریقت دشمن اهل بیت لعنه
الله علیه الی یوم الدین آن دشمن شیعیان حسین ومحب آل یزید وزیر قاسم خان حاکم قومشه بود والحق در
احیای سنت ابن سعد وابن زیاد سعی بلیغ وجد تمام می نمود تا رفتار منتقم حقیقی اشتغال بآمال بیهوده
وزیر وامیر را بخاک مذلت ریخت وخاکستر جمعیت ایشانرا بباد پریشانی داده سلک جور شانرا از هم گسیخت
فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین قبر امامزاده حسین ابن موسی الکاظم وشیخ احمد غزالی
در آن بلده بوده زیارتگاه اهل روزگار است **ذکر قم** از بلاد عراق ومشهور آفاق است از اقلیم چهارم وهوایش
بگرمی مایل وآبش از قنوات ورود آبی نیز دارد آنشهر از بناهای طهمورث دیوبند بوده وبمرور ایام روی بخرابی
نموده وحجاج بن یوسف ثقفی بر تعمیر آن همت گماشت وبعضی گفته اند که ابتدای بنای قم در سنه هشتاد وسه هجری
در زمان عبد الملک بن مروان علیهم اللعنة والنیران شد وآن چنان بود که عبد الرحمن بن محمد اشعث از
قبل حجاج در سیستان امیر بود وچون بر حجاج خروج نمود در لشکر او از علماء تابعین عراق بودند وچون ابن
اشعث از حجاج منهزم شد آنجماعت بناحیه قم افتادند واز آنجمله چند برادر بودند نام ایشان عبد الله واحوص
عبد الرحمن واسحق ونعیم پسران سعد بن مالک ابن عامر الاشعری ودر آن موضع چند قریه بود که یکی از آنها
کمندان نام داشت وبرادران مذکور در آنجا نشیمن ونزول کردند وبنی اعمام ایشان از عراق عرب با ایشان
جمع شدند وآن چند موضع را از کثرت عمارت بهم متصل ساخته بنام کمندان که یکی از مواضع بود تسمیه نمودند
بعد از آن بمقتضای مثل مشهور عجمی بغلط بر ماشت بعضی از حروف آن نام را اسقاط نموده از روی تعریب
قم گفتند آن شهر در زمین هموار اتفاق افتاده وجوانب اربعه اش گشاده است اما از سمت مغرب کوه نزدیک
اوست وقدیم شهری بزرگ بوده اکنون قریب سه هزار خانه در اوست وچند ناحیه معموره مضافات اوست
وکوهستان آباد دهستان فرح بنیاد دارد واز فواکه انجیر وانار وخربزه اش اعلا میشود ومقابر علما
دین واولیا اهل یقین در آن دیار بسیار ومزار فیض آثار ستی معصومه فاطمه بنت امام موسی الکاظم ع
در آنجا مطاف طوایف اهل روزگار است حدیث بسیار در فضیلت قم واهل قم از رسول خدا وائمه هدی ع
روایت شده است من جمله از حضرت علی الرضا علیه التحیة والثنا روایت کرده اند که فرمود للجنة ثمانیة ابواب
فثلثة منها لاهل قم فطوبی لهم واز حضرت امیر علیه السلام روایت شده که فرمود سلام الله لاهل قم سقی الله
بلادهم الغیث وینزل علیهم البرکات فیبدل سیئاتهم حسنات اهل رکوع وسجود وقیام وصیام هم الفقهاء
العلماء الفهماء هم اهل الدین والولایة والعبادة صلوات الله علیهم وبرکاته ومردم قم از بدو حال شیعه امامیه
بوده اند وبطریقه اهل بیت رسالت عمل میفرموده اند وعلماء دین وفضلاء اهل یقین از آنجا بسیار ظهور

نموده اند در این روزگار میرزا ابو القاسم صاحب تصانیف کثیره بود و کتاب قوانین در فن اصول فقه او
تالیف نموده و مرجع عموم اهل ایران بود و اصل آن بزرگوار از نواحی بروجرد بود و اکثر علما و مجتهدین
عراق اکنون شاگردان فاضل یگانه میباشند و عمری معقول یافته و اسباب معاش بی حساب داشت
گویند هنگام رحلت دوازده هزار تومان متروکه آن مجتهد زمان بود عموما مردم آن دیار اکنون فرومایه
و شریر و طامع و بدنفس و دون همت میباشند چنانکه شاه طهماسب صفوی درباره اهل قم و کاشان
گفته **بیت** سگ کاشی به از اکابر قم ۞ باوجودی که سگ به از کاشی است ۞ اما انحصار نیک محضر و نیکوسیرتی
در آنجا میباشند علی بن الحسین بن موسی بن بابویه و محمد بن علی پدر و پسر هر دو از اعاظم علمای امامیه بوده اند
و کتب کثیره معتبره تالیف فرموده اند و سید محسن بن سید رضی فاضل یگانه بوده و ابو المحاسن حسین بن
سهل از اکابر حکمای امامیه بوده و مؤید الدین ابو طالب محمد علقمی از اعیان وزرا بوده و شاه طاهر مشهور
بدکنی همگی آن دیار قم ظهور نموده اند **ذکر قومشه** قصبه ایست شهر مانند و بلده ایست خاطر پسند و وی در
زمین هموار اتفاق افتاده و سمت مشرقش فی الجمله کوهست و سایر اطرافش گشاده است از اقلیم چهارم و هوایش
سالم و آبش ملایم و اکثر فواکه آنجا ممتاز میشود قدیم الزمان شهری بوده و آزاد خان افغان قبل از نادرشاه
خراب نموده اکنون قریب دو هزار خانه در اوست و بیست پاره قریه مضافات اوست مردمش عموما شیعه
مذهب و کوفی مشرب نیکان و خوبان اند فرقه حکام و اعیان در ایشان بسی میباشند من جمله از حکام آن
خانواده جعفرخان و میرزا رفیع خان و محمد صادق خان است فرقه نجبا اعمام و خویشان یکدیگر اند و در اصل
از خاندان دانش دودمان اند محمد صادق خان در اکثر محامد منفرد و محاسن متفرد بود و از فسق و
فجور و اخلاق نکوهیده احتراز می نمود محب درویشان و مخلص ایشان بود و در جود و سخا گوی سبقت از
همگنان می ربود در سنه هزار و دویست و چهل و یک هجری جهان فانی را بدرود کرد رحمة الله علیه و دیگر
اسمعیل خان و برادر اعمام محمد صادق خان و ملازم شهریار ایران است بکمالات نفسانی آراسته و از حسن
و بدولت پیراسته و باخلاق پسندیده موصوف و باعمال گزیده معروف است سرور آدم عالی گوهر دارد الحق
مرد مصفی پسندیده آراسته و جوانان نوخواسته و در مردمی و مردانگی یگانه و با حق آشنا و از مناهی
ملاهی بیگانه اند قاسم خان ستم بنیان بسبب عدم جنسیت و مجانست چندان ظلم و عدوان با خاندان
نمود که قلم دو زبان از تحریر و بیانش عاجز و قاصر خواهد بود از خاندان اشراف دو سه روزگار و جماعت
الواد و سرکرده فرقه غفار و گروه ستمکار اند اکنون ریش سفید و دل سیاه اجتماع المجیس بد سیرت با فرزندان
بقر صورت است باوجود کثرت عمر او را با حق تعالی هیچگونه آشنائی نیست و او را بجز ظلم و فساد و جور و عناد

وخلاف ما انزل الله شغلی نه و بر جمیع صفات شنیعه آن بدذات موصوف و باعمال نکوهیده و ناپسندیده
معروف است **ذکر نواب محمد قاسم خان** ابن سلیمان خان قاجار سلیمان خان امیری عظیم الشان و
از سپهسالاران پادشاه کشورستان آقا محمد خان بود و در کثرت دولت و افزونی حشمت و وفور جاه
و وسعت دستگاه گوی سبقت از اکثر امرای ایران می ربود بعد از کشته شدن آن شهریار در مملکت آذربیجان
نسبت بسلطان فتحعلی شاه در بدو جلوس عصیان و طغیان ورزید و بنای وی اقبال شهریاری شهزاده
جمعیت سلیمان خان از هم پاشید بدرگاه پادشاهی متوجه گردید شهریار گردون وقار گناهان وی را عفو
نموده همشیره بالطاف خسروی محمد قاسم خان را بمصاهرت مفتخر و سرافراز فرمود و چون بحکم **مصرع**
هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود ۞ سلیمان خان عالم فانی را بدرود نمود و شهریار ایران منصب وی را
بقاسم خان عالیجاه عنایت کرد و لوازم اصناف الطاف شهریاری نسبت بوی بجا آورد و لوای جاه و جلال
نواب قاسم خان را باوج مهر و ماه بر افراخت و شهریار حکم فرمود که او را امیر مطلق خطاب کنند و نواب لا
گویند و چون آن ناقابل لایق اینگونه عواطف خسروانه نبود لهذا اطوار زشت از وی بسیار ظهور نمود که
موجب کدورت خاطر دریا مقاطر پادشاهی گردید و باعث ملال ضمیر شهریار کشورستان شد و چون همشیره
پادشاه فریدون جاه مفتخر و سرافراز بود بنابر رعایت خاطر نواب عالیه حکومت قومشه را بوی عنایت فرمود
بدان صوب ارسال داشت و آن بی غیرت دانسته بقومشه آمد و لوای فسق و فجور بر افراشت فقیر گوید که بنا
بر حسب الامر قاسم خان مکرر با او ملاقات شد و اطوار و کردار ظلم شعارش منظور آمد وی شخصی کوتاه قد
و دراز ریش و بزرگ بینی و کوچک سر بود اگر چه فقیر را اراده نبود که احوال و خامت مآل او را مرقوم سازد
اما جهت تنبیه اهل زمان و عبرت ابنای دوران مبادرت نمود إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ چنانکه
در قرآن مجید خداوند حمید بیان احوال ظالمان و فاسقان و کافران فرموده و فرعون و شداد و هامان و
قارون را نام برده و سوء احوال ایشان را ذکر نموده و بعضی از اعدای دین را بسگ تشبیه ساخته چنانکه
در حق بلعم باعور گفته فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ و جمعی را اولیاء شیاطین
فرموده و بعضی را جاهل و سفیه گفته و گروهی را لعن و طعن کرده أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ و امثال اینها
در کلام الله بسیار است و همچنین جناب خاتم الانبیاء دشمنان اشقیا و اهل نفاق و شقاق را لعن کرده
طرد نموده و جمعی را بسخط خویش گرفتار فرموده و سرور اولیا طایفه که ظاهر الاسلام بودند و شعار
اسلام اظهار مینمودند و با حضرت رسول صحبت و قرابت داشتند حضرت با ایشان قتال و جدال کرده
لوازم اجتهاد در هدم وجود ایشان بجا آورد و نفرین نمود نفرات صحن و قریش با مطلب گواه خواهد بود

وکذالک ائمهٔ اطهار هر یک دشمنان دین و اعدای خاندان سید المرسلین را لعن و طعن نمودند زیارت
عاشورا و مانند آن بسیار است که شاهد مطلب است و اینهمه جهت آن است که اهل ایمان عنایات الهی را در بارهٔ
خویش مشاهده نموده شکر گذارند و مراسم حمد سبحانه و تعالی بجای آرند و بیگانگان آشنا شوند و بر صراط
المستقیم بگروند از فقرات بحث معلوم شد که در صدر اسلام بسیار بودند که شعار اسلام و ایمان اظهار مینمودند
و از حقیقت اسلام غافل و از معنی ایمان جاهل بودند یقولون بألسنتهم ما لیس فی قلوبهم در حدیث آمده که
المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه پس بنا بر این خبر مسلمان کیست و مسلمانی کجاست الاسلام غریبا فسیعود
غریبا علمای دین گفته اند که هر کس شهادتین بر زبان راند مال و جان و عرض و ناموس او در امان ماند معلوم شد
که اسلام بزبان است و ایمان بدل تعلق دارد قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا در حدیث آمده
که المؤمن اعز من الکبریت الاحمر در بعضا غریبا کس نمی شناسد و کبریت احمر بدست نمی آید عقدهٔ این مشکل را
دانم که میگشاید آمدیم بر سر احوال قاسم خان او را نه عهد بود و نه پیمان دشمن اهل یقین و دوستدار ضلالت
شریعت احمد مختار در نظر اباحت منظرش خوار و بی اعتبار و دین الحاد در نزد آن تدوی اهل فساد با اعتقاد
حرام محمدی در پیش او حلال و فرض الهی نزد او ترکش واجب و آن مکروه سنت چند پیش گرفت و بدعتهای نا سنجیده
اختراع کرد که عقلا در آن حیران ماندند و کلمهٔ لعنة الله علی المبتدعین و المخترعین فی الاخبار بر زبان راندند
از مخترعات او یکی راهداری نوشته است که از هر جوالی دو مثقال و نیم نقره و از بعض کسان پنج مثقال و
از بعض ده مثقال الی بیست مثقال گرفتی و عدد مفلسی از کمی بذر بمعنی مسافرین از این راهگذر زحمت بسیار
کشیدند و شربت مرارت ستم از دست آن ظالم چشیدند و فقرا و ضعفا در آن دوره و عجزه و مساکین بستوه بودند
چنانکه طریق تردد بر مسلمانان و مسافران مشکل و دشوار شده بود و دیگر آنکه اگر بر رعیت ضعیفی گمان سامان
بردی بهانهای عنیف و امرهای زیاده بر تکلیف نمودی و رعیت بیچاره از ادای آن در ماندی و آخر الامر یکی از
ملازمان خویش که از حق بیگانه بود در دم حق و باطن جور خانهٔ آن بیچاره را سوختی و آنچه از نقود و اجناس
داشتی از آن رعیت ستاندی و آن مسکین را بنان شب محتاج گردانیدی ناگاه زیاده طلبیدی و بدین سبب
اذیت و آزار بیحد و بیشمار بر آن سوگوار رسانیدی و گاه شدی که قریه را تمام غارت نمودی چنانکه قریهٔ
هوجان را نمود و زن و طفل در آن حال هلاک شدند و آقا باقر اسفرجانی که کدخدای معتبر آن دیار بود
سامانی بوی گمان برده بعد از قید و بند وی بسیار و ایذا و آزار بیشمار عیال و اقربا و متعلقان او آنچه
ما یعرف و ما یحتاج داشت فلسی او نگذاشت و همه را در حیطهٔ تصرف آورد و همچنین بر دکان جولا و فخرچی
را اعنه الا از آتش جور و فساد بود بر افروخت و بسیاری خاندان نو و کهن سیمبر و قومش را بسوخت و استمال

خان ابن میرزا رفیع خان که الحق بصفت مردانگی آراسته و بصفای خاطر پیراسته است لعین و قابل
صد نفرین وی را ملت کشید و آنچه لازمهٔ اهانت و اذیت بود نسبت بوی بظهور رسانید و همچنین
زین العابدین خان را که بتحقیق عزیز الوجود و گرامی منزلت است چوب زد و اهانت نمود همچنین جمعی از
عاجزان و مظلومان قومش را چنان محتاج و مستاصل فرمود که زیاده بر آن تصور نتوان کرد و دیگر سالک
مسالک یقین الحاج زین العابدین ابن العالم الفاضل الحاج معصوم که چون عازم زیارت ائمهٔ اطهار بود و روی
سابقه محض شرارت ذاتی و خباثت جبلی آن سالک طریق یقین را بگرفت و آنچه ما یحتاج و ما یعرف داشت
تصرف نمود و زنجیر گران بر گردن نهاد و قریب دو ماه غایبانه او را اذیت داد عاقبت شهریار فارس رقمی
مرقوم فرموده بدان ظالم ارسال داشت بنا بر حکم شهریاری او را از زنجیر اطلاق نمود و چیزی از مال او بوی نداد
دیگر آنکه فقیر قطع علاقه از ممالک فارس نموده با عیال و اطفال قصد زیارت جناب سید الشهدا و خامس آل
عبا کرده روانهٔ مقصد گردید و چون بولایت قومشه رسید آن مرد منش جور و فساد و مظهر ابن سعد و ابن زیاد
این خبر را استماع نموده جمیع اسباب و اشیاء و ما یحتاج را تصرف فرموده عیال و اطفال و خدمه و خدام و
اخوان صفا را بطریق اسیر ضبط کرده و آنچه از لوازم جور و ستم بود نسبت بمتعلقان و دوستان بجای آورد و از
غایت خوف و هراس زوجهٔ فقیر طفلی سقط نمود و کسانی که حسن ظن و گمان نیک بایشان بود و ایشان از اهل
عدالت و دیانت می پنداشتیم عیال و اطفال فقیر را مخذول کردند و شیوهٔ ناستودهٔ اهل کوفه را بظهور
آوردند و درهای خانهٔ خود را بر روی متعلقان فقیر بستند و رشتهٔ عهد مودت را بیباکانه بی وفائی شکستند
و قبل از این مقدمه یکی از دوستان حقیقی فقیر را از فساد عقیدهٔ آن ستمگر اعلام کرده بود لاجرم بمضمون
الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین عمل کرده فرار نمود و خود را مختفی ساخت آن بدکیش فتنه اندیش
زحمت وافر و مشقت متکاثر بعیال و اطفال و متعلقان رسید و طفل چهار ساله برهنه و عور گردانید
و رخوت و جامهای عیال و کنیزان و متعلقان که در نظر ارباب همت هیچ مینمود همگی را بگرفت و مدت سه ماه
بطمع زیادتی آنچه لوازم جور و عدوان بود بجای آورد و از مراسم عناد و فساد و ضرب و شتم هیچگونه تقصیر نکرد
فقیر مدت نه ماه در تردد و زحمات بود و بدرگاه احدیت از وضیع و شریف التجا نمود مدت بیست و پنج سال
در اقالیم مختلفه فقیر سیاحت میکرد و بهر شهر و دیار میرسید فی الجمله احوال و اوضاع هر دیار را ضبط مینمود
و در هر سرزمینی اهل یقین و محققین ملاقات میشد حالات و مقالات او را بقید کتابت در آورده جمع میکرد
بقصد آنکه اگر روزی توفیق رفیق گردد و عون باری تعالی یاور شود آنرا ترتیب نموده کتابی سازد و در آن
باب سعی تمام و جد و جهد لا کلام داشت تا آنکه بخاطر فقیر رسید که قطع علاقه از ایران نموده در آستانه

معدسه حضرت ابا عبدالله الحسین ع مجاور شد با فراغت بال و استراحت حال مکنون ضمیر با انجام رسانید
وچند روزه عمر باقی مانده را در آستان ملائک پاسبان مختتم کرداند امر کردار شقاوت و آن سر دفتر
اهل ضلالت جمیع آن اوراق و نسخ را بتاراج برد مختصر معروض میدارد که مدت سی سال در هفت کشور کردید
و انار باب ظلم مجد بسیار دیدم و کتب تاریخ از هر فرقه خواندم اگر چه در ازمنه سابقه مانند وی ستمگر بوده اند
اما قرنهای فراوانست که مثل وی ستمگری پا بدایره وجود ننهاده است آری کسی که عاق پدر باشد و ادعای ملک
در حقیقت بنای حضرت ذوالجلال است بغیر حق بکند سیما که مسلمان و از اهل ایمان باشد و کسی که دماء
خورد و رشوت از مردم بگیرد و مداوم داریا حداث کند و ترک صوم و صلوة نماید و بهتان و غیبت و افترا بر
مسلمانان زند و بموجب واجب دانسته هجره و مساکین را بانواع اذیت رساند و زنان در مجلس خویش باد دف
طنبور برقص آورد و کبر و عجب و منی و حسد را شعار خود کرداند و همواره خمر خورده قمار بازد و امرد بدیها
نماید و زبان بدشنام مسلمانان کشاید و بر جمیع مناهی و ملاهی مرتکب باشد از چنین بدبختی چه توقع توان
نمود و از چنین شقی چه مامول خواهد بود آخرالامر دعای مظلومان هدف اجابت رسید و او ستم رسیدگان
انتقام را گرفته در شب بیست و پنجم شهر شوال المکرم سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری در حین از باده گلگون
مست و بی شعور بود از بام سرنگون افتاد و هماندم نادرد دوزخ در هیچ مغاک زیر ایستاد و جاهی که بجهت دفن ضعفا
کنده بود بحکم مَنْ حَفَرَ بِئْرًا لِأَخِيهِ وَقَعَ فِيهِ خود افتاد فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
نظم ایکه تو از ظلم چاهی میکنی ؛ از برای خلق خود اندر چهی ؛ کرد خود چون کرم پیله بر متن ؛ بهر خود چه میکنی
اندازه کن تکیه بر عظمت و جاه مکن و در ضعیفان بچشم حقارت نگاه مکن که ضعیفان را نصرت ایزدی بیش
امید قوی است چون ضعیفان دستگیر عنایت حضرت سبحان گردد ابرهه با پیل مبتلای بلای ابابیل شود
و نمرود از پشه ضعیف راه دوزخ پیش گیرد و فرعون از ممر آب با تش جهنم رود و قوم عاد از باد صرصر هلاک
شوند لاجرم با حذر باش و از پناه گاه ضعیفان بحذر باش نظم که ضعیفی در زمین خواهد امان ؛ غلغل افتد
در سپاه آسمان ؛ آن یکی مرغ ضعیف بیگناه ؛ اندرون او سلیمان با سپاه ؛ چون بنالد زار بی شکر و گله ؛ افتد
اندر هفت گردون غلغله ؛ والسلام علی من اتبع الهدی ذکر قیر قصبه ایست دلپذیر از توابع فارس و سمت
جنوب شیراز بمسافت چهار مرحله دور و میوه های گرمسیری موفور و نخل و مرکبات نامحصور است آبش و
هوایش گرم و قریب هزار خانه درو است و چند پاره قریه معموره مضافات اوست و مردمش همگی شیعه امامیه اند
ذکر فهرود قریه ایست از مضافات کاشان و محلی است بهجت توامان میان جبال شامخه واقع و هوایش سرد و
آبش گوارا و زراعت در آنجا بسیار کم است و باغات فراوان دارد و اکثر میوه که سردسیری خوب میشود در وی

همگی شیعه امامیه و فسق و فجور و خلاف شرع انور در آن محل بغایت نادر است ذکر قارص بلده ایست بزرگ از
اقلیم چهارم آبش خوب و هوایش خرم از قدیم الزمان از بلاد ایران بوده و اکنون مدتهاست که ملوک روم تصرف
نموده اند انتهی در راه آذربیجان دارالروم اتفاق افتاده و اغلب مردمش حنفی مذهب اند و خالی از مروت
و فتوت نباشند و نحو ما غریب دوست و مهمان نواز باشند ذکر قندز بضم قاف و سکون نون و ضم دال و
سکون زا معجمه بعضی از اقهندز نویسند بلده ایست از طخارستان و چهار منزلی بدخشان آب و هوای اندراب
بنا بر مثل مشهور بدی است چه که در نواحی توران و بدخشان و کابل مثل مشهور است که اگر مرگ میخواهی برو بقندز
مردمش همگی حنفی مذهب و اکثر ترک و دیگر تاجیک اند اگر چه راقم داخل انشهر نشده اما بنواحی آن رسیده است
ذکر قمرود قریه ایست از بلاد قم در دو فرسخی وی واقع و در زمین هموار اتفاق افتاده و جوانب اربعه اش کشاده
آبش در غایت قلت و هوایش بد و مردمش همگی غالی اند و بسیار مردم شریر و عنادند ذکر قیداد قریه ایست در
پنج فرسخی بلده زنجان چون قیدار بنده حضرت اسمعیل بن خلیل الرحمن علیهم السلام در آن قریه مدفون است
لهذا آن قریه بنام آن بزرگوار خوانده میشود مکرر دیده شده است آب و هوای خوب دارد و چشمه عظیم دارد
قریه آن قریه است خالی از غرابت نیست ذکر قرابلاغ نام چند موضع یکی در فارس و آن در دو فرسخی شیراز
و سمت قبلی آن واقع است و محتوی است بچند پاره قریه معموره چندان وصف ندارند گویند قبر شیخ احمد
اقطع در آن ناحیه است اگر چه مکرر زیارت شده است اما بصحت ثابت نشده است بودن قبر آن بزرگوار در آن
دیار و دیگری ناحیه ایست از کشور زابل و آن مابین قندهار و غزنین واقع و جوانب اربعه اش واسع است جائی
خوب و محلی مرغوب است و باغات فراوان دارد و مردم آن ناحیه اکثر قوم هزاره و شیعه امامیه اند و دیگری
قریه ایست از توابع جلال آباد و در میان کابل و پیشاور اتفاق افتاده است و خالی از صفا نیست و
مردمش همگی سنی اند و دیگر بلده ایست از مضافات آذربیجان و محتوی است بر قرای بهجت توامان و مردمش
همگی ترک زبان و شیعه امامیه عبوری ملت نبرد دارد ذکر قراداغ گویند نام قلعه شوشی است و آن در حرف
حرف شین مذکور شد احتیاج بتکرار ندارد ذکر قطیف بلده ایست از بحرین و بعضی از اعلام شمارند در
عمان از بلاد هجر پندارند باری حال آن بلده قریب بحر عمان است و نخلستان فراوان دارد و اکثر مردمش اهل
ایمان و حاکمش از اهل سنت و جماعت است همگی قوم عرب اند راقم ندیده اما معلوم کردیده ذکر قادسیه از بلاد
عراق عرب بوده و تقاضای مرور ایام از آن خراب نموده و بجز نامی از وی در میان نیست ذکر قصر شیرین نام دو
موضع است یکی در فارس و آن نزدیک کوه دنا واقع و آبادی ندارد و دیگر قریه ایست مابین کرمانشاهان و
بغداد گویند خسرو پرویز بجهت زوجه و معشوقه خود که شیرین نام داشت قصری ساخته و عمارتی عالی در وی

طرح انداخته که هنوز آثار آن باقی مانده واکنون بعدد پنجاه خانه دراوست وآن دهکده در وادی واقع است
که حزه هزه فراوان دارد وهوای آنجا بگرمی مایل ومکرر دیده شده است ذکر قندهار شهری است دل
نشین ومدینه ایست بهجت قرین خاکش حسن خیز وبادش دلاویز وآبش خوشگوار ومردمش سازگار و
هوایش بگرمی مایل از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات قوم وعرضش از خط استوا لا قدیم الزمان آن شهر
متصل بکوه بوده ونادرشاه بعد از تسخیر خراب نموده قریب قرب آن شهری ساخته بنادرآباد موسوم کرد آنرا
واحمدشاه ابدالی از جماعت افغان عمارت نادرآباد را ویران کرده در نیم فرسخی شهر قدیم شهری طرح انداخته
موسوم باشرف البلاد قندهار ساخت ودور آن باروی کشیده هزار وکام آنرا معتبر کرده اند وعمارات
دلکشا وچهارسوی فرح فزای احداث کرده آب روان درمیان آن شهر آورده وچهار دروازه بر آن نهاده و
کوچه وبازار آنرا وسیع وبا قرینه ساخته وبهجت مدفن خویش مقبره عالی در آن شهر طرح انداخت اکنون قریب
سی چهار هزار خانه دراوست وسکنه اش اکثر شیعه امامیه ودیگر جماعت افغان ودیگر هندوست وصد
باده قریه معموره مضافات اوست وقریب چهل هزار ایل ابدالی درحوالی ونواحی اند بارطریق ییلاقی و
قشلاقی می پیمایند آن شهر در زمین هموار اتفاق افتاده وجوانب اربعه اش بغایت گشاده است واکثر
مشتهیات در آنجا مهیا وآماده است وباغات خوب وبساتین مرغوب دارد واکثر فواکه سردسیر وگرمسیر
ممتاز میشود ومردمش عموما خوش طبع وشیرین گفتار وسفید رخسار وصباحت منظر ولطافت پیکر دارند
وغریب نواز ودرویش دوست ممتازاند ذکر قهستان لفظ قهستان معرب کهستان است اما نام چند جا
مخصوص است یکی از بلوک سیرجان واز توابع کرمان است ودیگر قهستان قم چنانکه شیخ نظامی اشاره
بدان نموده شعر جو در گرچه در گنجه گم ولی از قهستان شهر قم ودیگر قهستان خراسان است که
مشتمل بر شانزده ولایت است وترشیز ودشت بیاض وبیرجند وزیرکوه وقاین وطبس مینا از بلاد
آنجاست وبعضی از آنها از اقلیم چهارم وبعضی از سیم است واکثر حبوب وغلات در آنجا خوب میشود وزعفران بسیار
حاصل میگردد وآب اکثر بلادش از قنوات است واغلب مردمش شیعه مذهب وحکام آنجا قوم عرب اند وحنفی
مذهب نیز فراوان دارد وبعضی از عجایب آنجا نقل میکنند چون نام حروف برای العین [illegible]
نمود از ملک قهستان ارباب فضل وعرفان واصحاب علم وایقان بسیار برخاسته اند من جمله سید محمد
نوربخش مرید خواجه اسحق ختلانی صاحب تصانیف متعدده از آنجا بوده ذکر قبة الاسلام لقب چند
مدینه عظیم وسواد اعظم بوده از آنجمله بلخ وبخارا وتبریز وبغداد [illegible] را قبة الاسلام میگفتند ذکر قلمرو
همدان وتوابع آن قلمرو گویند مذکور خواهد شد ذکر قدس نام بیت المقدس وحبرون است هر دو مذکور

شده است

شده است حاجت بتکرار نیست ذکر قراگوزلو نام طایفه ایست از طوایف قزلباش اسعد وانقی وکرامی تر
طوایف قزلباشیه اند ومسکن ایشان در قلمرو واز توابع همدان است ودر محامد اخلاق ومحاسن احوال
مقدم اهل زمان اند وهمگی اهل ایمان ونیک زبان وبر فقرا وعلما شفیق ومهربان اند ودر مردمی ومردانگی
ممتاز ودر مراسم مروت وفتوت با مبانی اند اخلاص بنا اعتقاد ونیکو نهاد ودر میان ایشان بسیار از
اهل دین واصحاب یقین بی شمار است بلکه چند کس از ایشان مبادرت مینماید ذکر احوال سلطان العارفین و
برهان المحققین سیدی وسندی وروحی فی جسدی مولانا مجذوب علی شاه طیب الله ثراه نام نامی واسم گرامی آن بزرگوار
محمد جعفر در این ایام بوجود ذیجود آن مظهر آیات سلسله علیه زیب وزینت گرفته وبیمن انفاس قدسیه
اساس آن مصدر کرامات طریقه معروفیه رونق پذیرفته بود اگر جمیع سالکان سلاسل اولیا بآن بزرگوار
بحق افتخار کنند رواست ومجموع طالبان طریق عرفان بآن سرحلقه دانش مفتخر شوند سزا اگرچه تعریف
ومدحت آنحضرت مناسب مرتبه امثال ما فقیران نیست زیرا که هر کس بحسب مرتبه خود از آنحضرت چیزی فهم
حاصل نموده پس در اینحال هر که هرچه اندیشد وگوید مناسب مرتبه خود خواهد بود اما اقل درویشان و
بنده آستان ایشان راقم این اوراق پریشان نخواست که این مجموعه از نام نامی واسم سامی آنحضرت خالی ماند نظم
گرچه نتوان خورد طوفان سحاب ٭ کی توان کردن بترک خورد آب ٭ من نگویم وصف آن ناید چنین ٭ آن گرفتم
آن حضرت خورند ٭ نور حق است وبحق حجاب جان ٭ خلق در ظلمات وهم اند وگمان ٭ گرچه عاجز آمده عقل از بیان
عاجز از جنبش نباید در آن ٭ رزقنا الله نصیبا من احواله بمحمد وآله پوشیده نماند که فقیر [illegible] حضرت [illegible] نظیر
شاه نعمت الله ولی وشیخ صدر الدین قونوی میدانند چنانکه در عالم رویا آنحضرت را ذات شاه نعمت الله
ولی دیدند اصل آن بزرگوار از ایل جلیل قراگوزلو [illegible] ابا عن جد رئیس ایل وسر حلقه
قبیله خود بوده اند وگاهی بفرمانفرمایی ولایت قلمرو والی بوده اند وبعضی از ایشان طریق وزارت فارس
وسرداری ایران پیموده اند وجد آنحضرت حاجی عبدالله خان بن حاجی جعفرخان در زمان کریم خان زند
اعتبار تمام داشت وپیوسته تخم بر واحسان در زمین خاطر خورد وکلان میکاشت وبا وجود حکومت قلمرو بغایت
متقی وعادل وباذل بوده ودر اکثر لیالی بنفس خود بدر خانه فقرا ومساکین میرفته وایشان را از لطف واحسان بهره مند میکرده
ولوازم شفقت ومرحمت بایشان بجای می آورده وچون لوای عزیمت بصوب آخرت برافراشت فرزندان ارجمند
معتبر دو یادگار بیادگار گذاشت از آنجمله حاجی [illegible] خان در زمان سلطنت آقا محمد خان بغایت معتبر بوده وآن
شهریار در اکثر امور سلطنت بآنخان والاشان مشورت مینموده ودیگر نصرالله خان بوده وی امیری جلیل القدر
ومفرح الصدر بود وچند سال وزارت فارس وسرداری کرمان وغیره فرموده ودیگر حاجی محمد خان است

احوال خجسته مآل آن امیر غازی در ضمن حیمون آباد مذکور شد و دیگر حاجی فضل الله بیک کرزولی ایل
و درویش سعید قبیله بود و در مهمان نوازی و غریب پروری گوی سبقت از همگنان میربود و هر یک از اخوان
اربعه را فرزندان رشید و ولدان صاحب تائید یادگار است و اما حاجی صفرخان والد افسر حلقهٔ عرفان
بغایت متقی و پرهیزکار و از امور دنیا معرض و بیکار بود و با وجود رفعت جاه و وسعت دستگاه از
ماکول و ملبوس باقل ما یقنع اقتصار می‌نمود و لیلاً و نهاراً بطاعت و عبادت و اوراد و اذکار اشتغال
داشت و دقیقه از دقایق اوقات فرخنده ساعات خود را مهمل و معطل نمیگذاشت و اکثر سنوات بزیارت
ائمه هدی علیهم السلام شرفیاب میگشت تا در سال آخر در کربلای معلی از عالم فانی بسرای جاودانی در گذشت و در
رواق مقدس مدفون گردید رحمة الله علیه و آنحضرت از هنگام طفولیت و صباوت بتحصیل علوم و کسب
کمال اشتغال مینمود تا بسن هفده سالگی در بلده همدان مشغول بتحصیل علوم ادبیه و منطق بود انگاه بدار
السلطنه اصفهان تشریف آورده و در نزد علماء آنجا کسب علوم ریاضی و کلام و حکمت طبعی کرده و مدت
پنج سال بتکمیل آنها اشتغال داشت و دقیقه از دقایق آن علوم مجهول نگذاشت بعد از آن بخطه کاشان
عزیمت نموده و در نزد ملا مهدی نراقی مدت چهار سال کسب حکمت الهی و علم فقه و اصول و غیره فرموده
و همواره طریق تحقیق و تحقیق طریق میفرموده در آن اثناء در کمال زهد و تقوی و پرهیزکاری اوقات می
گذرانید و عمر گرامی را ابتدا از هنگام تحصیل بطاعت و عبادت مصروف میکردانید و کسب علوم آنحضرت
مانند بعضی اشخاص نه از برای حب جاه و وسعت دستگاه و قرب حکام و جلب منافع دنیوی بود بلکه
از برای رضای خدا و قرب حضرت اله تحصیل می‌نمود و بسیاری کتب محققین و متکلمین هر فرقه از
مخالف و موالف لاتعد و لا تحصی از نظر معرفت اثر آنحضرت گذشت و صحبت بسیاری عباد و زهاد
و علما و عرفا و حکما رسید مانند میرزا محمد علی میرزا مظفر اصفهانی و مولانا محراب گیلانی و میرزا محمد
مدرس اصفهانی و ملا علی نوری و میر محمد علی کاشانی و میرزا ابوالقاسم قمی و میرزا مهدی مشهدی
و آقا محمد باقر بهبهانی و میر سید علی بهبهانی و میرزا مهدی شهرستانی در کربلای معلی و سید مهدی
و شیخ جعفر در نجف اشرف و امثالهم چون علوم ظاهری ایصال بمطلوب ننمود و کمالات صوری عقده
یقین نمیگشود بموجب فرموده شیخ بهاء الدین عاملی که نظم علم رسمی سر بسر قیل است و قال
نه از آن کیفیتی حاصل نه حال لاجرم دست طلب گریبان گیر شد پای بوادی جست و جوی نهاد در صحبت
جمعی از این طایفه در کشور خراسان و عراقین و غیره رسید و بسیاری از سالکان مسالک یقین را دید
آخر الامر بید قطب العارفین و غوث المتالهین العارف بالله حسین علی شاه اصفهانی قدس سره العزیز

گردید و از یمن همت والا نهمت آنجناب بمرتبه اعلی و مرتبه قصوی مشرف گشت و صیت فضایل ظاهری و باطنی آنحضرت
آناً فآناً و روز بروز و کلان هر گذشت و بین بحضرت و صحبت عارفان حقانی السید معصوم علی شاه دکنی و نور علی
شاه اصفهانی قدس الله اسرارهما مشرف گردید و از نظر کیمیا اثر آن دو بزرگوار فیض یاب شد و جناب نورعلی شاه
قدس سره العزیز در ارض اقدس کربلای معلی سنه هزار و دویست و هفت هجری با آنجناب اجازت فرمود که ارشاد
عباد و تلقین طالبان راه سداد نماید و در سنه هزار و دویست و سی و چهار هجری نبوی در مشهد حسین جناب حسین
علی شاه قدس سره هنگام رحلت بالهام غیبی آنحضرت را خلیفة الخلفا ساخت و امور کلی و جزوی سالکان
سلسله علیه را بر ذمت همت آنحضرت انداخت و آنحضرت مراجعت بوطن مالوف نموده اوقات فرخنده ساعات
خود را بعبادت و وظایف طاعات و عبادات بترویج شریعت غرا و طریقت بیضا و نشر علوم ظاهری و باطنی و تربیت
سالکان و رفع فیها احوال عجزه و مساکین و طالبان اشتغال مینمود و مدت العمر ذیل پاکش بلوث مناهی و
ملاهی نیالوده و بظلم و جور میل ننموده همیشه طریق عزلت و ریاضت و طاعت و عبادت میپیمود و عمر شریفش
قریب شصت و چهار سال رسیده هرگز بکبائر نگردید و با عمال نکوهیده و افعال ناپسندیده اقدام ننمود
چنانکه اعدای آنحضرت هیچ نگفتند که آنحضرت در اعمال سلمان عصر و در صدق مقال ابوذر وقت است با وجود
اینهمه اوصاف که شمه از احوال آنحضرت بود که مذکور شد همواره از علماء سوء و از فقهاء عبید البطون جور بحد کشید
و ظلم بینهایت از آن فرقه بآنحضرت رسید و فتوی بکفر و قتل آنحضرت نوشتند و بر اطفاء نور ذوالنون متفق گشتند
و حکام جور آنحضرت را ایذا و آزار بسیار رسانیدند و خاطر الهام مظاهرش را رنجه و آزرده گردانیدند و از حد
زیاده از تکلیف کردند و لوازم اهانت و اذیت نسبت بآنحضرت بجای آوردند عارف گوید که چنین باید و
خلاف این نشاید زیرا که علت ضم جنسیت است و سبب مجالست مجانست و چون جنسیت منتفی گردد نفرت
و عداوت قایم شود نزد اهل خرد این مطلب روشن و مبرهن است که چون شخص بایزد تعالی نزدیکی و قرب او بحق
تعالی بیشتر گردد خصومت و عداوت اهل دنیا زیادتر شود و دشمنی ابنای دنیا با او افزونتر باشد هر که
در این بزم مقرب تر است جام بلا بیشترش میدهند از بدو ایجاد آدم تا ایندم بر این نمط بوده و الی یوم القیمه
بر این منوال دوری خواهد نمود و بر این شواهد بسیار است از آنجمله معاویه خلف که از جمله طلقا بود و او را
هیچگونه نسبت با سرور اولیا نبود با آنحضرت برابری بلکه برتری نموده مقاتله کرد و بر آن نیز اکتفا
نکرده سب و لعن کرد لاابو و معتقدان او بود بر آنا مرقد و سایر انبیاء و اوصیاء و زمره اولیا و ائمه هدی را
چنین میدان و اگر باور نداری آیه لا نفرق بین احد من رسله بر خوان و حدیث یا علی انا و انت ابوا هذه
الامة امثال فرزندان ایشان اند و مضمون الولد سر ابیه و بر طبق العلماء ورثة الانبیاء ارث

میراث انبیاء مال دنیا و اسباب و تجمل دنیوی نیست و هم قال بقول و فعل بفعل و صورت و هیولا
و تصدیق و تصوریست و بین علم مبتدا و خبر و لحان و ظهار و نوا تر و امثال انها نیست و بر و فق خبر المؤمنون
کنفس واحدة و بمصداق المؤمنون اخوة النبی م مؤمن و وصی مؤمن و اولیاء ایشان نیز مؤمن اند و مراد از
مؤمن اینجا مؤمن ممتحن است و خبر کلامنا صعب مستصعب لا یحتملها الا نبی مرسل او ملک مقرب او مؤمن
امتحن الله قلبه للایمان عبارت از آنانست و هر چیز ان بالاخره و عنایت ایشان برسد بر مؤمنان نیز بقدر استعداد
خویش باید برسد و بمقدار قابلیت ارث بمؤمنان عاید گردد نظم تا نبرد و دو شتم نیز در راه بدوست
عاشق شیوه رندان بلاکش باشد؛ البلاء موکل علی الانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل و طریق
انکه هر که از صبح دو روی کار او بسامان تر و هر که بلوث غفلت آلوده تر در بستر راحت آسوده تر و هر که
با ظلم و جور همدوش با عروس مراد بوستر در آغوش و هر که با فتنه و فساد هم نشین با تمنای خویش همقرین
نظم فلک با عادت دیرینه اینست؛ که با آزادگان دایم بکینست؛ غرض از اینقدر مسئله انکه هیچ جدا کشی
معمورهٔ اقالیم سبعه کردیده و تصحیح کابر و اعاظم اکثر طوایف امم رسیده بکمال فقر و فنا و زهد و تقوی مانند
انحضرت ندیدیم شعر کرد جهان کردیده ام مهر بتان ورزیده ام؛ بس خوبان دیده ام اما تو چیز دیگری
الحق ما صدق بیت مذکور در ذات خجسته صفات انحضرت بود سرچشمه انحضرت نادر بود که جمع اند در شخص
واحد دشوار است بحسب اصل و نژاد که همیشه اباً عن جد پیر در سلاسل و سر حلقه طایفه خود بوده اند و در دولت
و عزت نشو و نما نموده اند و جد از طرف والد و جد از طرف والده در مهد حرمت و کرامت غنوده و دست
احسان همواره بر ارباب حاجت کشوده الغا اصل و نژاد اثر تمام دارد و اگر اصل و نژاد در اعتبار نبودی بایستی که
زمره انبیا و اوصیا از خاندان دون و رذل ظهور نموده و عالیشان زادگان و جولان دگر باس فرمایشان
وامثال انها نبی مرسل بودندی اصل و نژاد در جوانات نیز دخیل است چنانکه اسب تازی و اسب یادگیر
او را یکی عرفا ایشان ظاهر و در فاطر که مادر و اسباب ظاهر تر است و اگر موجب آیه کریمه یخرج الحی من المیت
احیانا از طایفه بی اصل و نسب شخص کامل و عالم عامل ظهور نماید نادر خواهد بود و آن و جهی دیگر و ضروری
خواهد بود یعنی نبی مرسل و عقل مکمل نشود چنانکه بر ضمیر متتبعین کتب اخبار و آثار مخفی نیست دویم انکه
علوم ظاهری و فضایل صوری جه که انحضرت در علوم نقلی مجتهد زمان و در فنون عقلی سرامد همکنان است و
مخالف و مؤالف انحضرت بدین اتفاق دارند و جمعی کثیر از مجتهدین مثل میرزا ابو القاسم قمی و میر سید علی و غیره
حکم باجتهاد انحضرت نموده اند سیم مراتب عرفان و معالم ذوق و وجدان اگر شخص بپای دقت سیر کند و بقدم
فکرت سیاحت نماید و بدیده انصاف بنگرد محقق خواهد گردید که در ایران و سایر بلدان اگر کسی با اصل و نسب با دانش

تا حاصل
اسرار الهی در
قبول خاطر
نا انتها هر توانند
شد

تا جهل و نادانی او نیاشعار است و اگر کسی با علوم و فضایل ظاهری است اما او را اصل و نژاد نیست یا پسر کربلایی فلان
است یا ولد دهقان زاده است و بعضی از ایشان که عالم اند بعلوم عقلی عاری اند از علوم نقلی مانند ملا علی نوری
و ملا احمد یزدی و غیره و بعضی دیگر عالم اند بعلوم نقلی و جاهل اند از علوم عقلی مانند سید محمد ابن میر سید
علی و حاجی محمد حسن قزوینی و سید محمد باقر کربلایی و امثال ایشان بسیار است و اگر اقل قلیل قریب بفرض محال از ارباب
اصل و نژاد دارند و تحصیل علوم عقلی و نقلی نموده اند بعالم عرفان کذر نکرده اند و روی بمجاهده و ریاضت نیاورده
و در خلوت و عزلت تخلیه سر و تصفیه قلب و تجلیه روح مشغول نشده اند و بسیف مجاهده و تیغ ریاضت نفس
کافر کیش را نکشته و در میدان خلاف نفس مجنون حکم را غشته اند اکر تصدیق نماید با اینکه هدایت موقوف به
تحصیل علم و دانش ظاهری است پس در این صورت عیب بر ایشان وارد و انکار انحضرت زیرا که فضل و دانش
انحضرت مسلم الثبوت است نزد ایشان و اگر قایل شوند با انکه هدایت منوط بمجاهده و ریاضت و بکثرت طاعت و
عبادت و بار تکاب اعمال حسنه و اجتناب افعال نکوهیده است در اینحال بطریق اولی نمیتوانند سخن کویند چه که
ریاضت و کثرت عبادت و طاعت انحضرت اظهر من الشمس و ابین من الامس بود بحدیکه هیچ جاحدی و حاسدی
انکار آن نمیتوانست نمود و اگر کویند که هدایت مربوط بتحصیل علوم ظاهری نیست و مشروط بکثرت عبادت و
مجاهده و ریاضت نیست بلکه امری موهبی است و عنایت ازلی است در این و بلا بطریق اولی مذمت و انکار آن نمی‌کرد
نتوانند نمود و زبان طعن نتوانند کشود چه علت آن ظاهر است و چون کمالات و فضایل انحضرت را دیدند و
غایت بذل جهد اجتناب او در طاعت و عبادت شنیدند و احوال و افعال خود را باحوال و اعمال انحضرت سنجیدند
اگر اذعان میکردند بکمالات و فضایل و محامد صوری و معنوی انحضرت را لازم می‌آمد که رضای خاطر بجویند
و طریق انقیادش بپویند پس در این حال بازار ایشان کاسد و هنگامه ایشان فاسد میگشت و کسی بمحفل ایشان
نمی‌کذشت و حب جاه و میل دنیا مانع میبود از آنکه منقاد چنین شخصی شوند و بچنین کسی گروند پس لابد شدند
که جهت حب جاه و رغبت دستگاه مذمت انحضرت نمایند و زبان طعن و تشنیع انحضرت کشایند تا بازار ایشان
با رونق بماند و امور دنیای ایشان منتظم باشد و دیگر انکه چون اکثر علمای عصر بی اصل و نسب اند و نژاد ندارند
ندارند بلکه اغلب ایشان فرومایه و رذل زاده اند و بسبب کسب علم و اصطلاحات چند عوام از خواص محسوب
میشوند و همان نسبت فطرت و بد اصلی باقی اند و بتهذیب اخلاق و کسب مکارم نمیکوشند و نفس کافر کیش را نادیده
نمیکنند لاجرم در مرتع خودرایی و خودرویی میچرند و در هوای تمنای نفس میپرند شاهد بر این مقال بسیار است
از انجمله یکی انکه در زمان بعضی از ائمه علیهم السلام هر کس که بمجرد شهادتین بزبان آوردی او را مردم مسلمان دانستندی
و با او معاشرت و مجالست کردندی و مؤانست و مصاحبت نمودندی و در این زمان اهل ایمان را حکم بکفر مینمایند هر چند

ان سلمان گوید که من سلمان واز اهل ایمانم نیشنوند واعتنا بکلام ان سلمان نمینمایند طرفه تر انکه اگر شخصی
با درویشی مجالست کند ومعاشرت نماید همان کس را بی شاهد وحجت بگفته دو سه اجلاف تکفیر میکنند واخراج
بلدش مینمایند وعجب تر انکه طایفه اخباری داین تفسیق وتکفیر میکنند سخن بسیار است وما بپایان سخن نتوانیم
رسید الله تعالی از شر فتنه اخر زمان محفوظ داراد بمحمد واله الامجاد حاصل کلام انکه انحضرت در فضایل از اهل
وحید زمان بود ودر کمالات ظاهری وباطنی وعرفانی ز مان سبقت می نمود ودر علم شریعت وطریقت ومعرفت
وحقیقت زیاده از صد هزار بیت عربی فرموده وکتب مفیده ورسایل متعدده نوشته وبعضی از سخنان ان قدوه
عرفان را درین مجموعه بر سبیل استشهاد زینت داده وخواهد اورد چه اکثر اطوار مواطن انحضرت این مجموعه را
جمع ومدون کرده است وخواهد کرد؛ مصرع هر چه کند همت مردان کند؛ وانجناب در شهر تبریز سنه هزار ودویست
سی و نه هجری از جهان پر ملال برای جهت دار انتقال کرد نظم ای دریغا ای دریغا ای دریغ؛ کشت پنهان
افتاب دین بمیغ؛ قطره او بود در بحر مجاز؛ سوی دریای حقیقت رفت باز؛ بعد از رحلت انحضرت از این دار محنت
برای راحت در میان فقرای سلسله علیه اختلاف فراوان بظهور رسید واختلال کلی از هر طرف ظاهر وپیدا
گردید وشیوه ملوک طوایف شیوع وانواع فتن ومحن وقوع یافت حتی کسی که در طریقت هر از بر فرق نتواند کرد
بوادی خود سری شتافته هم مکر باطن ان بزرگوار همت نموده امور طریقت نظام گیرد وکار وبار فقرا انجام پذیرد
فقیر معروض میدارد که از ان مظهر ایات کرامات بسیار دیدم وخارق عادات بسیار شنیدم که اگر جمیع انها تحریر یابد
هر اینه دفتری مبسوط گردد لاجرم چند حکایات از مشاهدات بیان مینماید از انجمله یکی فقیر از تفلیس بعزم زیارت ان
حضرت رفته بودم در حین رخصت مراجعت بعد از تقدیم مراسم اشفاق فرمودند که امشب باید در فلان قریه باید بسر
ثانی واز نزول فلان قریه احتراز لازم دانی ونام هر دو قریه را فرمود فقیر بنا بر نسیان وعدم مساعدت وقت
در ان قریه که نهی فرموده بود منزل کردیم بعد از انکه زحمت بسیار کشیدیم ومال بیرون دیدم هنگام طلوع فجر نهی
انجناب بخاطر رسید همان ساعت از ان منزل ارتحال نمودم وپناه بباطن انجناب برده عذر تقصیر نسیان وغفلت
رفت کردم ودیگر نوبتی تعلیقه بجهت سرافرازی فقیر ارسال فرموده در ان اشارت نموده بود که وقت رحیل
نزدیک شده ومن مامور گشته ام که فلان دعا را ورد نمایم وچون در عبارت ومضمون دعا نظر کردم بغایت
مضطرب گشته در همان چند یوم قصد زیارت انحضرت نمودم وچون بشرف حضور موفور السرور انحضرت
مشرف شدم روزی بفقیر فرمود که اجل من قریب شده است وبعد از من باید که فقرا را متوجه شوی ومراقب احوال
دوستان باشی فقیر عرض نمود که مرا در این عالم بجز حضرت تو تعلقی نیست اگر همت فرمایی وتوجه نمایی در خدمت تو
بعالم دیگر انتقال نمایم غایت مکرمت باشد در جواب فرمود که تو در این عالم مدتی در قید حیات خواهی بود ومن عالم را

بدرود خواهم نمود باید که مرا فراموش نکنی فقیر را از استماع این کلام صدق انجام رقت تمام دست داده در
مکرر میفرمود که از سفر اذربیجان برای من مراجعت اتفاق نخواهد افتاد ودیگر نوبتی بر ذات خجسته
صفاتش مرضی عارض گشت واطبا انار تجویز کردند وحال انکه در قلمرو همدان انار بهم نباشد بعد از
توجه فرموده بودند که امروز یا فردا برای ما انار میرسد فالواقع یکی از مخلصان انحضرت از خطه کاشان
انار با فقرا ارسال نموده بود همان روز یا روز دیگر رسید انحضرت از مشاهده انحال گریه در امد ونزدیکان
علت گریه را پرسیدند در جواب فرمود که میترسم که این استدراج باشد وباری تعالی برای امتحان این حال را
بمن نموده باشد رحمة الله تعالی علیه از انحضرت پنج پسر ویک اختر وسه دختر پاکیزه گوهر در صفحه روزگار
یادگار ماند واسامی فرزندان ذکور بدین موجب است اقا عبد الجواد واقا ابرهیم واقا عبد الحمید واین
هر سه از بنت عم انحضرت بوجود امدند ودیگر میرزا علی نقی ویکی دیگر که بسبب طفل بودن نام ان بنده
زاده در خاطرم نیست اگرچه بموجب مثل مشهور الولد الولی نصف الولی همگی ولی زاده واز نمود
افعال نیکو هیدن ازاده اند اما اکبر وارشد وافضل واکمل ایشان اقا عبد الجواد است سلمه الله تعالی
وابقاه منتاب ذکر امروز بوجود ذیجودش خاندان زیب وزینت گرفته وبذات خجسته صفاتش ان
دودمان رونق پذیرفته امید صادق ورجا واثق است که چراغ دولت وشریعت وطریقت در ان
سلسله تا ایام قیامت روشن باد بمحمد واله الامجاد **ذکر عبد المحسن خان** ابن الحاج فضل الله بیک
امیری است جلیل القدر وعظیم الشان ورفعت مکان ودقت ذهن موصوف وبلطافت طبع و
صفوت ضمیر معروف وبحسن سیر وصفای عقیدت وکثرت عزت ووفور حمیت اراسته واز جبن و
بددلی وکسالت وافعال ناپسندیده پیراسته وبوفور فضایل انسانی وکمالات نفسانی از اکثر
امرای انديار متفرد وممتاز ودر محامد اخلاق ومحاسن احوال واستقامت رای وحسن تدبیر از همگنان
متفرد وبامتیاز ودر سلیقه وخوش صحبتی ومجلس ارائی کسی در انديار با ان امیر برابری نتواند نمود ودر
محبت وصداقت وفتوت ومهمان نوازی با وی یکسان نتواند بود محب درویشان ومخلص ایشان واز
مریدان ابن عم خود جناب مجذوب علیشاه قدس سره العزیز است ودار الاماره ان امیر قریه قرخلو وباغ
طرح انداخته وعمارتی عالی متصل بان باغ ساخته نظم اگر فردوس بر روی زمین است؛ همین است و
همین است وهمین است **ذکر قزلباش** طایفه از طوایف ترک وترکمان وطایفه قزلباش بین متعرف به پنج قران
وهر قرانی منشعب بچندین شعبه است منقول است که سلطان حیدر بن سلطان جنید پدر شاه
اسمعیل صفوی شبی در عالم واقعه دید که حضرت امیر المؤمنین وسایر ائمه معصومین علیهم السلام

حاضر گشته فرمود ندکه ایفرزندان ارجمند جهت امتیاز مخلصان از سایر مردمان علامتی مقرر نمای و
فرق میان موافق ومنافق معین فرمای وچون انجناب از عالم خواب بیدار گشت در ضمیر الهام
پذیرش گذشت که کسوتی اختراع نماید که آن تمیز مخالف وموالف کردد لهذا باشاره غیبی تاج
دوازده ترک از سقرلات سرخ ترتیب داده بخت بفرق همایون خود نهاد انگاه بمریدان ومخلصان
خود داد چون ترکان سرخ را قزل وسر را باش کویند لهذا مریدان ومتابعان انجناب قزلباش خواندند
معمول تاج تا زمان شاه سلطان حسین صفوی متداول بود ودر عصر آن پادشاه غفلت پناه از
رسم برافتاد اکنون اسم قزلباش در ایران وسایر بلدان مشهور ودر افواه والسنه مخالف وموالف
مذکوراست در مملکت روم مطلق شیعه مذهب را قزلباش کویند ودر ممالک توران وهندوستان
هرکس شیعه مذهب واز اهل ایران باشد اورا قزلباش خوانند ودر کشور ایران هر شخصی که از ارباب سپاه
ولشکر باشد اورا قزلباش دانند وچون در بدو ظهور طایفه قزلباشیه که متوجه بتاج شدند همگی از
اهل سیف وشیعه مذهب بودند بنابراین تغلیباً قاطبه سپاه ولشکریان را در ایران قزلباش کویند
ذکر قاجار طایفه ایست از طوایف ترک وبروایت مشهور از قبایل ترکمان قومی بسیار وامتی بیشمار ند ودر اکثر
بلاد روم وایران وتوران مسکن دارند وطایفه قاجار استرآباد دو فرقه اند یکی را اشاقه باش ودیگری را
یخاری باش کویند وآن دو فرقه دوازده اویماق اند ویکی از آن اویماقات قوانلو ست اکنون سلطنت
ایران در آن طایفه است عموماً طایفه شجاع ودلیر ودر بعضی محامد دلپذیرند ذکر قریم بکسر قاف و
راء وسکون میم ولایتیست عظیم ومحتوی است بر امصار ندیمه ونواحی عظیمه ومجموع آن دیار از اقلیم
ششم چون بدریا قریب است لهذا هوایش چندان برودت شدید ندارد دار الملک آنجا باغچه سرای
نام دارد ومحدود داست از طرف مشرق بدریارووس واز سمت مغرب بولایت روم ایلی واز جانب جنوب
بحر اسود واز جهت شمال بممالک داغستان ومردمش عموماً ترک زبان وشجاع ودلیر ودر اکثر محامد
دلپذیرند وهمگی حنفی مذهب وقریب سیصد سال آن مملکت در تصرف ملوک چنگیزیه بوده
وبعد ملوک آل عثمان از اولاد چنگیزخان انتزاع نموده مدت دویست سال در تصرف داشتند
واولاد چنگیزخان را دستگیر کرده در یکی از نواحی قسطنطنیه محل سکونت دادند در قانون آل عثمان مذکوراست
که اکر ملوک آل عثمان منقرض شوند واولاد ذکور در آن خاندان نماند باید که دختری از آل عثمان بیکی
از اولاد چنگیزخان تزویج نموده فرزندی که متولد شود او را بر سریر سلطنت نشانند وسلطان
روم کردانند در ممالک قریم قریب چهل سال است که طایفه روسیه استیلا دارند ودر تمامت

مملکت

مملکت در غایت اقتدارند قدیم الزمان در آن دیار تفنک خوب میساختند ونیز اهالی آنجا عموماً
تفنک نیک می انداختند اکنون بجهة استیلای روسیه تفنک ساختن موقوف وانداختن نیز
متروک است وعموماً ساکنان آن دیار حنفی مذهب وبعد عبوری ملت اند وحکام را بلفظ کرای
خطاب کنند مثل سعادت کرای ومحمد کرای واحمد کرای فقیر از بزرکان آن دیار بسیار دیده و
صحبت ایشان بسیار شنیده دولت کرای نام یکی از بزرکان والا مقام آنجا ملاقات نموده طریق معاشرت
واختلاط پیموده از اوضاع آن دیار بسیار حکایات میکرد ذکر قسطنطنیه آنرا اسلامبول نیز کویند
لفظ اسلام معلوم است وبول ترکی است یعنی اسلام در اینمکان فراوان است یا آنکه اسلام را در آن
محل پیدا کن که نقل مراد باشد واستنبول واستنبل نیز کویند بای تخت قیاصره شهریست عظیم البنیان
ومدینه ایست مشهور جهان وبکثرت وجمعیت وازدحام معروف وبوسعت وعظمت ووفور عمارت
موصوف آن شهر در میان جبال وتلال واقع وسمت مغربیان صحرا ودریا وطرف مشرق وشمال آن تلال
وجبال است وجنوب نفس اسلامبول خلیج است وچون آن شهر در بلندی وپستی اتفاق افتاده بنظر
جلوه نهایت خرمی دارد وفرحت افزاست از اقلیم ششم وبقولی بجیم طولش از جزایر خالدات نط و
عرضش از خط استوا ما . وهوایش بسبب قرب دریا خالی از رطوبتی نیست وخاکش نیز رطوبت دارد
واین وسط است ودر بنای آن اختلاف کرده اند جمعی از مورخان کفته اند که بعد از هبوط آدم ع
چهار هزار وسی وپنج سال گذشته بود که یکی از قیاصره بیغو مود نام آنرا ساخته باسم خویش مسمی
خویش مسمی نمود وبسبب زلزله وخسف وحرق ومرور ایام مکرر خراب ومعمور کشت وچون از
هبوط آدم ع چهار هزار وهفتصد وپنجاه وسه سال بگذشت بوزنطیس نام از قیاصره باهتمام تمام
آنرا معمور ساخت وعمارات محکم وقصور مستحکم در آن طرح انداخت وآن شهر را بوزنطیه نام کرد و
در تاریخ رومیان مسطوراست که از هبوط آدم پنج هزار وپنجاه ودو سال گذشته بود که در کشور روم
ودیار فرنک پادشاهی با فرهنک قسطنطین نام ظهور نموده وانتهای غایت شوکت وکمال حشمت و
نهایت دولت ووفور لشکر حاصل داشت واعلام استیلا بر تمامت مملکت فرنک وکشور روم و
سایر مرز وبوم برافراشت بنابر مصالح ناموس سلطنت وجهت ضبط وربط دیار ترنج ودیجری
بشکل مثلث مستطیل شهری طرح انداخت وصور متین وقصور دلنشین واراک استوار وعمارات
خلدآثار در آنجا ساخت وقرون جسیما باستظهار آن حصار برخشک وتر آن دیار مستولی بود تا آنکه
هادم اللذات دست تصرف او را از شهرستان ملکی ومالی کوتاه نموده دوازده نفر از اولاد و احفاد

او بعنوان تحصیل بحکم حضرت کردکار سلطنت کردند و ملوک روزگار را بجبر اطاعت انقیاد
وا داشتند تا آنکه از نواحی رومیه کبری که از قدیم دار الملک روم و دار الخلافه اهل فرنگ بود
اکنون ریم پاپ گویند قسطنطین نام خروج و بر سریر قیصری عروج نموده یوما فیوما وشهرا
فشهرا شوکت و حشمت او در ترقی و تزاید بوده بسیاری از ممالک فرنگ و روم را گشود بمجموع خاندان
عظیم و سلاطین قدیم را برانداخت و اولاد و احفاد و اعقاب ملوک و زند را نابود ساخت چون
قسطنطین پادشاهی دانا و بر احوال عالم و اجتماع بنی آدم بینا بود و نضارت ارض و لطافت هوا
و عذوبت ماء و حضرت این بقاع را مشاهده نموده بغایت پسندید مقر سلطنت کرد اساس و سور
استوار و قصور خلد آثار از سنگ رخام تراشیده در کمال استحکام بنا کرد و مدتها [illegible]
سرکشان جهان را بذایقه اطاعت و انقیاد در آورد گویند تا آخر دولت ملوک ساسانیان دولت و سلطنت
در نسل وی بماند و هرقل نام دولت ایشان را با انجام رسانید بار دیگر بمرور روزگار بارکان عمارات آن
دیار خلل یافت و باهتمام مادر قسطنطین ثانی هیلانه نام بعد از چهل سال از رفع عیسی ع بصورت
عمارت باز آمد و حصار استوار بران کشیده قسطنطنیه نام کرد و چون بحکم بیچون در اساس سلطنت
قیاصره تزلزل رسید و زمان دولت ایشان بنهایت انجامید بمصداق آیه تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ
وَتَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشَاءُ در سنه هشتصد و پنجاه و هشت هجری سلطان محمد خان ابن سلطان مراد
خان ثانی از آل عثمان از تصرف قسطنطین ثالث که آخر ملوک قیاصره بود انتزاع نمود و چون
داخل دار الاماره شد این آیه را بخواند اِنَّ الْاَرْضَ لِلّٰهِ یُورِثُهَا مَنْ عِبَادِهِ الصَّالِحِینَ از آن تاریخ
تا حال دار السلطنه ملوک آل عثمان است و بسبب حرق و زلزله مکرر آنرا باز روی بخرابی نهاده
و باز بحکم ازلی تعمیر آن دست داده اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری است قریب
دویست هزار باب خانه دلگشا در او است و مجموع عمارات آن سه طبقه و دو طبقه است و یکطرف
آن غرفات روی بکوچه و بازار و صحرا و دریا است و طرف دیگرش روی بصحن خانه و بعضی سرای
و همه بیوتات و عمارات آنجا از چوب اما بغایت خوش اسلوب و مدارس و مساجد و خوانق و کاروانسراها
و میخانها و ارک قیصری و حرمسرایهای آن از سنگ و آجر و آهن و بام آنها سرب اندود و در غایت
متانت و استحکام ساخته اند و قریب سی هزار باب از عمارات قیصری و از مدارس و حمام و خوانق
و مساجد و کلیسا و میخانه و دار الشفا و کاروانسراها در آن است و اگر گفته شود که سی هزار دکان
دارد بلکه زیاده از آن است لفظ اسلامبول بر چهار محل اطلاق میشود اول نفس قسطنطنیه قریب

سه هزار

هزار باب خانه در او است و ارک خواندکار متصل بدو است و سمت جنوب این قلعه دریا و طرف مغرب
صحرا است و جانب مشرقش خلیج و از شمالش متصل بشهر است و سه هزار گام دور این قلعه است و بارو
از سنگ رخام در غایت استحکام کشیده اند و دوازده هزار غلام علی الدوام بحراست ارک قیصری مقرر اند
و دار الضرب بین میان ارک واقع است و هزار دختر باکره در اندرون حرم سرای قیصر اند و اگر
بتفصیل بیان عمارات و باغات این قلعه نوشته شود کلام بطول انجامد دویم قلاته فاصله
میان او و قسطنطنیه خلیجی که عرض آن مقدار پانصد گام و طولش سه میل یا بیشتر و قریب سی هزار
خانه در او است و اکثر عمارات آن بر تل و بلندی واقع شده سیم قاسم پاشا وی جانب شمال قلاته
اتفاق افتاده و قریب بیست هزار باب خانه در او است و عمارات قلاته متصل بدو است و هر دو آن
محله سمت مشرق نفس قسطنطنیه واقع است و سمت شمال قلاته را اندک گرفته و جنوبش روی بخلیج
دریا و بغایت دلگشا است چهارم اسکدار و آن سمت قسطنطنیه و قلاته است و فاصله است بین
او و قسطنطنیه خلیجی که عرض آن مقدار یک میل یا بیشتر و طولش بیست فرسخ و اسکندر دریای
اسود را ببحر ابیض متصل کرده است و از غرایب روزگار این خلیج را بظهور رسانیده است قریب چهل
هزار باب خانه در اسکدار است و ده هزار بلکه زیاده عمارات در کنار خلیج اتفاق افتاده است و اکثر
عمارات آن سمت شمال الخلیج واقع شده و بیالی موسوم است و آن محل ییلاق خواندکار است و مسکن امرای
جلیل المقدار و رجال الدوله و اعاظم اخیار است الحق طرفه جایی و عجب محل دلگشا است پوشیده
نماند که در آن شهر چندین فرقه و صاحبان حرفه و سالکان مسالک مذاهب مختلفه سکونت دارند
اول حنفی مذهب اند و این طایفه امتی بسیار اند و سواد اعظم و ملوک آل عثمان مذهب ابو حنیفه دارند
دویم شافعی این فرقه نیز بیشمار اند سیم مالکی و حنبلی این دو طایفه نسبت بدیگران کم مقدار اند چهارم
نصاری و ارامنه اند و این گروه از حد افزون اند پنجم یهود اند و این قوم نیز از شماره بیرون اند ششم
علی اللهی اند قریب دوازده هزار خانه اند و حرفه قنادی و سراجی مخصوص این طایفه است هفتم [illegible] اند
تخمینا هفت هزار خانه کم و بیش میشوند و طایفه ینگچری قریب پنجاه هزار خانه میباشند و از سلاسل
درویشان چون بکتاشی و ابدال موسائی و جلالی و رفاعی و نقشبندی و قادری و عجمی و مولوی
و شطاری و حمزوی و عشاق و امثال آنها در آنجا زاویه و سایر صاحبان سلاسل مذکوره ظاهر و
باهر اند و سکنه آنجا بر دو امور معیشت سه فرقه اند اول فرقه وظیفه خوار قیصر اند دویم فرقه کاسب
تاجر اند سیم میراث پدر و مادر و اقارب خوارند که ملک و مال و وظیفه و امثال آنها بطریق ارث

بایشان رسید و مدار معاش ایشان کردیده است بطال و بیکار و هرزه کرد در انتهی بیت من
الغراب در میدان باب همایون سنکی مربع یکپارچه و عرض و طولش سه کز و در سر کز و از تفاحش نیز
همان مقدار و سنک دیکر بشکل مخروطی قریب هفت کز یک قطعه و بالای آن سنک مربع نهاده اند
و تصاویر بسیار با طراف آن سنک مربع کنده اند چنان نقش نموده اند که کویا جان دارد و در زیر
حرکت است کویند پادشاهی که آن سنک را ساخته صورت خویش و صور ارکان دولت خود را کنده
است و بعضی کویند که صور حواریین عیسی ع است و دیکر از غرایب آثار آن بلاد مسجد جامع است که
آنرا ایا صوفیه خوانند و قریب سه هزار و پانصد سال بر آن کذشته هنوز کرد اختلال بارکان او
نکشته و آن یک کنبد و دو طاق مانند رواقست و از زمین تا قبه کنبد هفتاد کز بلندی دارد
و قریب ده هزار کس در آن نماز میکذارد و عمارت آن از سنک رخام و آهن و سرب در غایت استحکام
و سنکهای بزرک سه کز و چهار کز و کوچک آن یک کز و بعضی همکی تراشیده و بنوعی چیده و محکم
کردانیده اند که در زمان معلوم میشود فقیر در تاریخ هشت بهشت و غیره دیده که چون بانی آنجامع
انجرخان وه فاین داشت در آن خرج نموده و اتمام نیافت در عالم خواب کسی باو اشارت نموده که در
خارج شهر صد قطار زر بیابد و هر قطاری نود من زر سرخ است و غنای آن زرها را بدان جامع
مصرف رسانید بتوفیق الهی تمام کردانید قدیم الزمان آن جامع بتخانه بوده و امت موسی کنیسه نموده
و قوم نصاری کلیسا ساخته و مسلمانان نقوش و صور آنرا هیچ منهدم کرده مسجد بنا نهاده و ده هزار
قندیل در آنجامع آویخته اند و تابوتی بزرک از آهن از سمت شمال و درون جامع بدیوار نصب نموده اند
و بزنجیرهای قوی محکم کرده اند کویند که تابوت دختر یکی از قیاصره است و در عهد و شرط داخل بوده که
اهل اسلام مزاحم آن تابوت نکردند و دیکر از عجایب آنجا کویند حکمای قدیم جوانب و معابر آن شهر را مقدار
یک مرحله با بعضی طلسم کرده اند که هر کس هر چیز از ماکولات داشته باشد بدان شهر آورده مصرف رساند
چنانکه اکر تخم مرغی در خارج شهر یکدینار باشد نتوانند قیمت وی در اندرون بیاکی فروشند و دیکر از بدایع
هوای آنجا با وجودی که آن شهر از اقلیم ششم است سرد بسیار و بحدی تمام ندارد و نه اکر کسی میرو سرد بریش
فرادان اما اکثر اوقات بعلت کثرت و ازدحام خوب و غلات و نوا کر آنجا تغیر دارد کویند خرج یومیه آن شهر
دوازده هزار خروار آرد و هر خرواری صد من تبریز و ده هزار خنه قهوه و هر خنه نیم من تبریزی و دوازده هزار
کوسفند بغیر از کاو و مرغ و ماهی است و سر کرد هم کرو دان پانصد هزار تومان و هر تومانی شانزده
مثقال نقره عشر یکرایان شهر است خصوصیات آن بلاد بسیار است و عرض احوال آنجا طولی دارد فقیر

ابوایوب

ابوایوب انصاری که از صحابه کبار و از مخلصان حیدر کرار است در خارج شهر و سمت شمال قریب نیم
فرسخ دور و محل متصل است و قریب دویست هزار رخانه معمور دارد و زیارتکاه مردم آنجا است ذکر
احوال بعضی از مشاهیر آن دیار بطریق اختصار پوشیده نماند که در آن دیار ارباب حال و اصحاب کمال و خداوندان
جاه و جلال و صاحبان حسن و جمال بسیار دیده و از هر طایفه و هر فرقه مشاهده کرده که اکر مجموع
ایشان مذکور کردد هر اینه دفتری شود لاجرم باختصار کوشیده چند کس از ایشان مذکور مینماید
ذکر احمد پاشا امیری جلیل القدر و بزرکی منشرح الصدر بود و در فضایل انسانی و کمالات نفسانی
بر اکثر رجال الدوله تفوق میجود از امیر قایم مقام صدر اعظم و بر اکثر امراء مصری مقدم بود و در
خدمت خوندکار اعتبار تمام داشت و در اصابت رای و حسن تدبیر و صفوت ضمیر رایت تفوق می
افراشت و در اکثر علوم متداوله ماهر و بر نظم و نثر قادر بود و تخلص شاکر میفرمود و در زبان ترکی
شعر بسیار کفته و با فقیر نهایت الفت و محبت داشت و دقیقه از دقایق خلت و مودت فرو نمیکذاشت
شبی چون روز دل افروز بزمی آراسته و بوجود دانشمندان سالامول بر آسته و صاحبان چهار مذهب
نشسته و خداوندان هفت ملت حاضر بودند که ساقی بزم طلب جام سخن را بکردش در آورد و مطرب
تقاضا کوش رباب کلام را تاب داد و مجلسیان شراب صحبت از ساغر الفت در کشیدند و چون دور بفقیر
رسید میر مجلس فرمود که در این مجلس دلبران شهر دانش حاضر و ماه پیکران سپهر بینش ناظر سخنی که
شاهد عقل پسندد بیان نمای و کلامی که مطبوع دلارام خرد باشد تقریر کن فقیر عرض نمود که جمال
اقبال امیر بجمال خلود و بزلف بقا و بکلکونه دوام مزین باد حدیثی که نه موافق عقل باشد نزد خردمند
معتبر نباشد و باده که نه از خمخانه خرد باشد عاقلان نزد نکیرند باشد پیش عقل و روش خرد یکی با
زیرا که معنی عقل آنست که تمیز حق و باطل دهد و قدم از دایره حق بیرون ننهد و خبر العقل ما عُبِدَ به
الرحمن واکتسب به الجنان مخبر از آن است و اهل مجلس که صاحبان هوش و خداوندان معرفت و کوش اند
مذاهب مختلفه دارند و بعضی دهری و برخی طبیعی و زمره صابی و فرقه یهود و جمعی نصاری و کروهی
مسلمان اند و هر یک از ایشان متفرق بچند فرقه اند و اهل اسلام فقط هفتاد و سه فرقه مشهور اما قریب
هفتصد مذهب در کتب اخبار مسطور است اکنون بیان نمای که فقیر موافق عقل کدام طایفه سخن
کوید و مطابق خرد کدام فرقه کلام راند زیرا که مجموع طوایف مذکوره عاقلان و از جمله خردمند اند
امیر بعد از استماع کلام فقیر فرمود که از تحقیق تو چنان مستفاد میشود که از اصحاب مجلس یکفرقه عاقل و بر حق
میباشند و دیکران دیوانه و جاهل فقیر معروض داشت که مراد همین است اما بنحوی دیکر است چه اشخاصی که

صاحبان عقل معاد بودند بنیاد کار را برحق نمودند و پیروان که عقل مغشوش داشتند لوای اغتشاش
افراشتند و عموم خلق را بار آراء مختلفه مخصوص ساختند و عوام الناس را بوادی حیرت انداختند همچنانکه
احمد مرسل صلی الله علیه واله امد و برخلق مبعوث شد و کافه ناس را بحق دعوت کرد و لوازم هدایت را
بجای اورد و بکروش و یکقانون نهاد و بر یکطریق و یکقانون زبان کشاد و چون آنحضرت رحلت نمود
اختلاف درمیان امت افتاد و همان زمان اساس اجتهاد و قیاس و رای درملت احمدی روی داد چنانچه
امتان او هفتاد و سه و بقولی صد و بروایتی هفتصد فرقه شدند و در اصل اینها دو فرقه بودند
علویه و بکریه و در اخر فرقه عباسیه را داخل کردند و ازان سه فرقه فرق مختلفه بظهور امدند و
جمیع فرق و طوایف خود را با آنحضرت نسبت دادند و از کلام آنحضرت دلیل آوردند و یکدیگر را تفسیق و
تکفیر کردند عقل معاد جوی داند که با همه اختلافات عقل مغشوش و خرد گندم نما و جو فروش است اسیر
کبر از استماع کلام فقیر منبهج و مسرور گشته و تحسین بسیار کرده و حضار نیز زبان بتحسین کشودند و
عنان سخن را بطرف دیگر عطف نمودند والسلام علی تابع الهدی **ذکر شیخ الاسلام دترزاده آفندی** نام
گرامیش محمد و مشهور به دترزاده و شیخ الاسلام ممالک آل عثمان که در عرف اهل ایران ملاباشی است
و عزل و نصب اهل عمایم و ارباب علم از قاضی و مفتی و مدرس و امثالهم متعلق باوست و بعد صدر
اعظم و رجال الدوله معتبرانند دولت وافر و مکنت متکاثر و ثروت بحد داشت چنین نقل میکردند که
در ماهی هزار کیسه و هر کیسه پانصد قروش خرج علیق و علوفه قاطرخانه و شترخانه و اسبان خاصه
او و غلامان اوست و در علوم نقلی و فضایل صوری و کمال نفسانی بر همه اهالی انزمان تفوق
و در طریقت سالک مسالک نقشبندیه بود فقیر چندگاه مهمان آن بزرگوار بود و کمال لطف و محبت
نسبت بفقیر مبذول نمود شبی از شبهای شهر صیام صدر اعظم و قایم مقام و اقضی القضاة و رجال الدوله
و جمیع اغورزای مصریه و اقایان ینکچری را دعوت کرده لوازم مهمانی را در غایت تکلف بجای آورده
بود بعد از طی افطار حضار بگفتار آمده از هر مقوله مذکور شده اخر کلام از فقیر سؤال نمود که مذهب
نقطوی از کجاست و صاحب این مذهب از کدام دیار برخواست و اعتقادات وی چیست و لفظ نقطه را چه
معنی است فقیر عرض نمود که صاحب مذهب نقطویه محمود نام بود و از یکی قرای گیلان در سنه هشتصد
هجری ظهور نمود و مراد او از نقطه خاک است و اسمان را هوا و ماء را نفس ما داند و ذات انسان را
خدا شناسد و خود را شخص واحد گوید و اعتقاد او این است که ادمی را رجعت باشد اما برین موجب که
چون کسی مرده بخاک رفت اجزای بدن او بصورت جمادی و نباتی ظهور کند و از نبات باغذا حیوانی گردد

بانصیب

بانصیب انسانی شود انگاه بصورت انسان در اید و این همه درخور علم و عمل نماید و اجزا متفرق نشوند
درخور علم و عمل جمع اید خواه در نشاء جمادی و خواه نباتی و خواه حیوانی و خواه انسانی باشد و قابل
بوجود نفس ناطقه مجرده نیست و افلاک را از عناصر بیرون نمیداند و مبدا اول نقطه خاک را می شناسد و میگوید
شخص که در مقام تجرد باشد و او را علایق زن و فرزند نباشد و در اکل و شرب تقلیل کند چنین کس واحد
گردد و بتدریج ترقی کرده بدرجه الله و مرتبه ذات الله برسد و قوت و قدرت در او پیدا شود و اگر زن گیرد
و علایق بپذیرد و نیکو اطوار و پسندیده کردار باشد او را امین گویند و امین کسی باشد که در دین نقطوی در
و نا اهل نماید و گفته که حسین بن علی ع در نشاء سلف موسی ع بوده و یزید فرعون و چون در ان نشاء موسی
فرعون را باب غرق نمود در این نشاء موسی حسین شد و فرعون بصورت یزید امد پس یزید حسین را اب
فرات نداد و بعدم فرستاد و نیز گفته که سگ در نشاء سابق ترک قزلباش بوده که شمشیر کج دم سگ شده و اکنون
چون یخ کوی بعضی بیرون شو بیرون رود و امثال اینها سخنان بسیار دارند افندی بعد از استماع اینکلام ترک
نموده گفت که اینچنین از احوال مردم گیلان بما معلوم شده است اینگونه مزخرفات از ایشان دور نباشد والسلام
علی تابع الهدی **ذکر عبدالله افندی** وی از مشایخ رفاعیه بود و در شوق و ذوق و محبت بر امثال خود تفوق
می نمود و در سلسله رفاعی خاص چنانست که در ایام جمعه جمع شده حلقه ذکر ترتیب کنند و دف و دایره و چنگ
زنند و سیخ چند بر روی و شکم و سایر بدن خود فرو برند و طریقه انگه الم بدیشان نرسد و خون بیرون
نیاید و در میان اتش افروخته روند و خاموش نمایند و هیچگونه از حرارت اتش متالم و متضرر نشوند و در ان
حال اظهار مستی و حالت کنند و رقص و سماع نمایند و ذکر علی الله و هو و حق و قیوم گویند باهنگ
خاص و عجیب را ذکر کرده و بعضی جامه نامند سلسله رفاعی در تمامت بلاد روم و شام و مصر و عراق عرب
و ادمن و کردستان متداول است و ادمی که از راه معرفت و هوش چنگ بدل نه بندد در میان ایشان دیده نشده
نیامد و سلسله ایشان منسوب بسید احمد رفاعی قدس سره العزیز نسبا بجناب بحضرت امام موسی الکاظم ع
میرسد و بغایت بزرگوار بوده و در حدود پانصد و چند ظهور نموده صاف را روده و در زدا ان بزرگوار ما
با اکثر ... شد والسلام علی تابع الهدی **ذکر فتحی آفندی** مردی ادیب و خلوت گزین بود و در صفت
جود و کرم یگانه مینمود و طریقه حمزوی داشت از غرایب آثار آن سلسله این است که چون کسی داخل طریقه ایشان
گردد و بعد اگر خواهد برگردد نگردد و هلاک شود فقیر جهت [illegible] سؤال نمود در جواب فرمود که این
از همت حمزه صاحب سلسله خواهد بود والله اعلم بحقایق المقصود **ذکر سلطان محمود خان** ابن سلطان
مصطفی خان شهریار با وقار و قیصر گردون اقتدار بود و بکثرت حشمت و وسعت مملکت و بسیاری خدم بر

سلاطین روزگار تفوق می‌نمود و در رعایت نفس و طهارت ذیل و کرامت حال در میان سلاطین روزگار
عدیل نداشت و همواره در ترفیه حال رعایا و تفریغ بال برایا و ترتیب احباء مهمات و تکریم علما و تعظیم
عرفا و توقیر دانشمندان می‌نمود و رعایت فقرا و شفقت بر ضعفا و مرحمت بر اهل انزوا مبذول بود و با ارباب حال
و عرفان و صاحبان ایقان صحبت میکرد و مراسم محبت و مودت با ایشان بجای آورد و بخدمت شیخ محمود
مرعشی نقشبندی ارادت و اخلاص داشت و در سریر سلطنت لوای فقر و فنا می افراشت و با وجودی که
در عنفوان جوانی و عنوان زندگانی بود و تقاضاء غرور و کامرانی می‌نمود پیوسته طریق ریاضت و ترک
جوانی می‌پیمود چنانکه روزی شیخ محمود بسلطان فرموده بود که تو را جوانی سبب ضعف تن و کاهش بدن
میشود از آن باید کرد سلطان در جواب عرض نمود که شیخنا جماعت کفرهٔ روسیه بر بلاد اسلام استیلا
یافته اند و مسلمانان از دیار خود متفرق شده اند در این حال من آسایش نتوانم و ابواب عیش و راحت بر روی خود
کشایم فقیر گوید که بنا بر حسب الامر آن شهریار یک مجلس با او ملاقات اتفاق افتاد و صحبت پسندیده میان
فقیر و آن شهریار روی داد سبب ملاقات آن شد که صدر اعظم مقداری از اوصاف که در بنده بود یا نبود
بر ضمیر خداوندگار عرض نموده بود و سلیمان بیک ندیم و علی آقا بیکچری آقاسی و بعضی از رجال الدوله و ارکان دولت
که حاضر بوده اند تصدیق کرده بوده اند و در آن اثنا شیخ الاسلام افندی رسید از وی نیز سؤال کرده وی
گفته بود که از صلحای امت و فقرای نیک سیرت است و چون فقیر مهمان شیخ الاسلام افندی بود لهذا
سلطان فرمود که نوعی نماید که ملاقات میسر شود و شیخ الاسلام برای فقیر صورت مجلس را بیان فرمود
فقیر عرض کرد که فرمان سلطان بطریق اجبار است یا باختیار در جواب فرمود که در دیار خوندکار اجبار
نیست بلکه بصفای خاطر و اختیار است و سلطان مشتاق ملاقات شما است و اگر ملاقات نمائید
بجا است و چندان سلطان را تعریف و توصیف فرمود که فقیر را اشتیاق دیدار سلطان در دل پیدا شد
گفتم که فقیر تملق و مداهنه نتوانم کرد و سایر رسوم سلطنت نتوانم بجای آورد در جواب فرمود که خوندکار
محب درویشان و مخلص ایشانست و آنچه از درویشان صدور یابد پسندیده خاطر سلطان است چون
معتقد بود شاهد مدعا روی نمود و صحبت دلاویز در میان آمد و از هر قسم صحبت مذکور شد و خاطر
جوئی فقیر بسیار فرمود و در آخر صحبت سؤال نمود که چه مذهب داری و کدام طریقه را عامل میباشی فقیر
عرض نمود که مذهب رسول خدا دارم و طریقهٔ اصلح امت را بجای می‌آورم دیگر باره پرسید که اصلح امت
کیست فقیر عرض نمود که آن بر ضمیر معرفت تخمیر سلطان مخفی نیست و باز دیگر فرمود که سالک مسالک کدام
سلسله میباشی فقیر معروض داشت که سید نعمت الله ولی کرمانی قدس سره العزیز را مریدیم بعد از استماع

این سخن

این سخن یکی از ندما پرسید که تکیهٔ نعمت اللهیه در اسلامبول هست یا نه آن ندیم عرض نمود که سلسلهٔ سید
نعمت الله تا زمان شاه سلطان حسین صفوی در اسلامبول جاری بود و تکیه ها داشتند بعد
از انقراض دولت صفویه آن خانقاه را فرقهٔ نقشبندیه تصرف نمودند اکنون در تصرف ایشان است آنگاه
فقیر را مخاطب نموده فرمود که اگر در این ملک توقف نمائی خانقاه را جهت تو تخلیه میکنیم و باسترضای
خاطر همت مینمائیم تا آسوده خاطر باشی فقیر عرض نمود که جمال دولت خوندکار بخیال بقا مزین باد که
فقیر را خیال توقف در ملکی و دیاری نیست اکنون بحرکت و سیاحت خاطر مایل است بعد از شنیدن
این سخن فرمود که ما را بدعا مدد کن فقیر گفت که بر ضمیر معدلت مصیر خداوندگار این معنی روشن است
که یک ساعت عدل سلطان برابر شصت ساله عبادت است پس در این حال اصل دعا نزد خوندکار است
و از فقیر سؤال میفرماید **نظم** سالها دل طلب جام جم از ما میکرد ⁂ آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا
میکرد ⁂ از استماع این کلام بغایت خرم گشت و اکرام نمود و با حسن وجه رخصت انصراف فرمود و بعد از
چند یوم بنا بر حسب الخواهش بعضی از ارکان الدوله با سلطان خدیجه بیگم که خواهر اعیانی خوندکار بود
ملاقات روی نمود و جمال الحال بیگم به زیور افعال پسندیده و اخلاق حمیده مزین بود و با وجود وفور
دولت و کثرت شوکت و افزونی جاه و جلال و جیادی حسن و جمال بصحبت درویشان راغب و به
مخالطت منزویان از جان طالب بود و از پس پرده با ارباب عرفان و اصحاب ایقان صحبت داشتی و همیشه
تخم محبت و اخلاص گوشه نشینان در زمین خاطر خویش کاشتی و لوازم محبت و ارادت نسبت بایشان
بجای آوردی و ایشان را آسوده خاطر کردی **ذکر صدر اعظم یوسف پاشا** وزیر اعظم و صدر مکرم بوده وی
مدت دوازده سال من حیث الاستقلال صدارت نمود و اصل او گرجی و از غلامان سرکار خوندکار
بوده بمساعدت اقبال و پیروی بخت همایون فال ترقی نموده بدرجهٔ ارجمند عروج فرموده و در اکثر
علوم متداوله بهره مند و در میدان فضایل حمیده سربلند بود و عمری معقول یافته و در عبادت عمر
بوادی حکومت شتافته و تتبع کتب متداوله بی حساب کرده و مطالعهٔ اخبار سلف بسیار نموده و از مشرب
عرفا آگاه و از مذهب حکما با انتباه بود و کرات و مرات با فقیر ملاقات کرده و لیالی و ایام بسر آورده
بود روزی از فقیر سؤال نمود که اَلنّاسُ عَلیٰ دینِ مُلوکِهِم چه معنی دارد فقیر عرض نمود که دین بچند
معنی آمده یکی از آنها بمعنی روش و عادت باشد یعنی مردمان بر منش و عادت ملوک خود باشند و
چون ملوک در عادت معروف و بر مسلکی موصوف باشند عموم ناس همان رسم و روش را گیرند و آن
عادت و رسم در پذیرند چنانکه در کتب اخبار مسطور است که چون ولید بن عبد الملک بن مروان مایل

تمام ورغبت لاکلام بعمارت داشت وتمام همت خود را با اساس نو وعمارت جدید میکماشت لاجرم
همکی خاطر مردمان بطرح عمارت نو مایل بود وذکر ایشان بتجدید عمارات وبناهای خوب منحصر بود
وچون سلیمان بن عبد الملک باکل وشرب ونکاح حریص بود واوقات خود را بانها صرف مینمود لهذا
عموم ناس سخن از اکل وشرب وجماع میکفتند واز طعام وشراب ونکاح کفتکوی میکردند ودر ایام
عمر بن عبد العزیز هرکس بدیکری رسیدی از وی پرسیدی که دیشب چند رکعت نماز کرده وچه مقدار
عبادت بجای اورده میکفت من چندین رکعت نماز کذارده ام وباچند سی پاره قران خوانده ام زیرا
که عمر بن عبد العزیز بطاعات وعبادات راغب وبر خیرات وحسنات طالب بود بنابران در میان
خلق غیر از کلام فرایض ونوافل نبود پس معنی الناس علی دین ملوکهم درست امد انامیر بعد از استماع
این کلام فرمود که خوب معنی کردی واکر بهتر ازین معنی بخاطر میرسد بیان کن فقیر عرض نمود که میشاید که
مراد از ملوک سلاطین معنوی وخسروان باطنی باشند چنانکه بزرکی فرموده **نظم** شاهان بکلاه و
امیران بسپاه: میدان که احترام سلاطین کشورند: شاهان دلق پوش که کاه حمایتی: زیر کلیمشان جم و
خاقان وقیصر اند: امروز از نعیم جهان چشم دوخته: فردا خود از کرشمه بفردوس ننکرند: ادم بهشت را
بدو کندم اکر فروخت: حقا اکر این کروه بیک جو نمیخرند: توضیح این مرام چنان است که اکر معنی جز چنین باشد
لازم می اید که مردم بر دین یهود ونصاری وهنود باشند زیرا که در ملل مختلفه وادیان متفرقه پادشاهان
میباشند پس اشخاصی که رعیت ایشان باشند بر دین ایشان باشند واین کلام واهی وناشی از کراهی است
دیکر باره پرسید که ملوک معنویه وحکام باطنی چه کسانند وکدام فرقه اند فقیر عرض نمود که ایشان سه
طایفه اند نخست زمره انبیا ورسل که هادیان سبل ومقتدایان جزو وکل اند وبر جمیع ناس واجب ولازم است
که بر دین وعادت ایشان بکروند وطاعت وانقیاد انبیا را ملتزم شوند دویم اوصیا وخلفای زمره
انبیا اند وکافه خلق را لازم ومتحتم است که بعد از انبیا وپیغمبران بر سیرت وعادت ایشان باشند واز
فرموده ایشان تجاوز ننمایند سیم اکر این دو فرقه حاضر وموجود نباشند منقاد ومطیع اشخاصی باشند که
در اقوال وافعال واحوال وسیرت وصفت تالی ایشان اند ومصداق العلماء ورثة الانبیاء بل کانبیاء
بنی اسرائیل ایشانند وصاحبان شریعت وسالکان طریقت ومالکان ممالک معرفت وحقیقت وخداوندان
حکمت وشجاعت وعفت وعدالت اند ودر معالم اصول وفروع اسلام وایمان اهل عیان ودر عوالم ملک و
ملکوت وجبروت ولاهوت سیاحانند تا انکه بقهر وغلبه وجور ولاابالی ستانند وبظلم وستم ناحق دل
مقهور کرداند اطاعت ایشان لازم وانقیاد انها متحتم باشد ودین ایشان قبول باید کرد وعادت [illegible]

بجای بابل

بجای بابل اوردان امیر بعد از استماع این کلام از فقیر پسندید دیکر باره پرسید که الملک یبقی مع الکفر
ولا یبقی مع الظلم را معنی چیست واکر معنی ان بر ظاهر حمل کرده معنی ان درست نشود چه که ضحاک هزار
سال سلطنت نمود وهموار طریق ظلم وجور پیمود وفرعون زیاده بر سیصد سال پادشاهی کرد و
زمره اخیار وابرار بنی اسرائیل را بقتل اورد ونمرود مدت سیصد سال ملک راند واتش ظلم وجور
بعیوق رسانید وشداد قریب چهار صد سال نایره عمرودی برافروخت وبیخ خانهای عاجزان ومسکینان
بسوخت وملوک بنی امیه وبنی عباس را چنین میدان واحوال ترکان چنکیز خانی را باین نمط میخوان ودر
حق سایر ظالمان این ترانه میکو ضرب ضرب باضرب بوا تا انکه ارباب عدل وداد واصحاب صلح وسداد بودند
مانند ابرهیم واسکندر وسلیمان وموسی وعیسی ومحمد وعلی صلوات الله علیهم واله چندان حکومت
ننمودند وحکومت ایشان طول نکشید وامتداد نیافت وهر یک باندک وقتی بعالم جاودانی شتافت
فقیر عرض نمود که انچه بخاطر میرسد این است که چون این عالم کون از اضداد وخاصیت ان فساد است و
حامل تفریط وافراط ستمکر وعدل که چون نقطه دایره درمیان کثرات است پس میشاید که معنی این خبر
چنین باشد که اکر ظالم کافر بود ودر ظلم او عدل مضمر باشد دولت وی بر دوام وحکومتش مستدام
باشد لولا الظلم لخربت الدنیا از ان خبر میدهد یعنی ظلم نما ودر حقیقت عدل بود واکر ظالم مسلمان
وظلم او بحت باشد ودر ان هیچکونه عدل نباشد سلطنت او زود زوال پذیرد ودولتش نظام
نکیرد چنانکه عارفی کفته که عدل محض وظلم بحت صورت دوام نبندد ودوام ندارد چون خلافت عثمان
وامیر مومنان که ان سبب ظلم بحت صورت نکرفت واین بجهت عدل محض اختلال پذیرفت وچون
خلافت عمر ممزوج ومخلوط بود فی الجمله دوام نمود وچنین میشاید که زمره انبیا واوصیا وسالکان سلسله
هدایت براین عالم فانی التفات ندارند وعلی الدوام مشتاق اخرت وطالب دیدارند لهذا حکومت
ان بزرکواران بر دوام نیست چنانکه اخبار کتب سماوی شیبا براین دلالت میکند واحادیث متکاثره
شاهد مقال است والسلام علی من اتبع الهدی **ذکر قرامان** اناطولی وکویند از بلاد یونان است و
محتوی است بر بلاد قدیمه ونواحی عظیمه وجبال عالیه وتلال راسیه واکثر ان از اقلیم پنجم وبعضی از
چهارم واتش خوب وهوایش مرغوب وان ملک در وسط دیار اناطولی اتفاق افتاده وازان مایل
عزیز است ومردمش همکی ترک زبان وسفید رخسار واز متاع حسن وجمال بهره دارند ومسکن کروه
کروه مختلفه اغلب حنفی مذهب وبعضی نصاری وبعضی غالی وبعضی یهود وبعضی قلیل شیعه امامیه اند
ذکر قونیه بضم قاف مع الواو وکسر نون وفتح یاء منقوطه مع الهاء از بلاد قرامان ودار الملک ان است

شهریست عظیم و بلدیست کریم از اقلیم پنجم جائیست بغایت خرم طولش از جزایر خالدات سط
و عرضش از خط استوا لح آبش معتدل و هوایش بسردی مایل خاکش طرب انگیز و زمینش حسن خیز
قدیم الایام شهری بغایت بزرگ بوده و بمرور دهور و کرور شهور روی بخرابی نموده اکنون قریب یازده
هزار باب خانه در اوست و نواحی بغایت خوب مضافات اوست آن شهر در زمین هموار واقع و جوانب
اربعه اش واسع و طرف مغربش بکوه عساف یک فرسخ دور و جمیع مشتهیات در آن شهر نا محصور است سلطان
قلیج ارسلان سلجوقی در آنجا قلعهٔ محکم از سنگ تراشیده ساخت و در آن قلعه جهت مسکن خود ابوابی عظیم
طرح انداخت و بعد از مدتی فی الجمله اختلال بحال او راه یافت و سلطان علاء الدین کیقباد بتجدید
عمارتش شتافت و بارو و فصیل از سنگ تراشیده بر آن کشیده و دوازده هزار و کام مقرر کرده اند و خندقی
عمیق کند و عمارات نیکو احداث کرده در لوازم استحکام او سعی بلیغ بجا آورد و مساجد رفیعه و مدارس
منیعه و خوانق خوب و عمارات مرغوب در آن دیار اکنون برپا است و سمت غربی مایل بجنوب آن شهر عمـام
نیم فرسخ دور باغات بهجت آیات موفورات و درون باغات قریب بچهار فرسخ است و آن محل موسوم است بمرام
و رود عظیم در مرام جاری و بر جمیع باغات و بساتین آنجا ساریست و در همهٔ باغات عمارات دلگشا
و سکنهٔ آن دیار مدت شش ماه در آن باغات بخوشدلی بسر برند و شش ماه دیگر در شهر باشند و خلقش عموماً
صاحب ذهن و ذکا و اهل صدق و صفا و نرم زبان و مهربان و مهمان نواز و با فقرا دمساز چنانکه
شش هزار باب خانه درویش مولوی و شش هزار خانه بکتاشی و ینکچری اند و قومی باشکوه و گروهی درین
بقعه اند و مدتها آن دیار دار الملک ملوک قرامان و شعبهٔ از ملوک سلجوقیان بوده و قریب دویست و شصت
سال سلجوقیه در آن دیار سلطنت نموده بوده اند و در رعایت علما و تربیت حکما و خدمت عرفا و محبت فقرا
سعی بلیغ مبذول بوده اند چنانکه در زمان علاء الدین کیقباد مشایخ کثیر در آن دیار جمع بود از آنجمله شیخ بهاء
الدین ولد و پسرش مولانا جلال الدین و شیخ حسام الدین و شیخ صلاح الدین زرکوب و شیخ اوحد الدین کرمانی
و مولانا شمس الدین تبریزی و شیخ صدر الدین و شیخ سعد الدین جندی و شیخ محی الدین اعرابی و شیخ
برهان الدین ترمذی و شیخ سراج الدین قیصری و شیخ فخر الدین عراقی و شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ
سعد الدین حموی و شیخ نجم الدین رازی و شیخ [illegible] صاحب تفسیر و امثال ایشان قریب هفتاد [illegible] کاملان
و عارفین و صاحبان تصانیف کثیره و تالیفات متعدده در یک عصر و در یک زمان بهم جمع بودند و سلطان
علاء الدین کیقباد و امرای آن سلطان بکونهاد کمال اخلاص و ارادت نسبت بدان بزرگان داشتند و در منقبت
اندوفانی ارادت و محبت مهمل و معطل نگذاشتند و لوای مفاخرت بوجود آن بزرگان دین بسبهی بلند

برافراشتند

می افراشتند و در هیچ زمانی و مکانی کثرت دانشمندان و جمعیت عارفان چنان نبوده مگر در زمان سلطان
محمد خدابنده و پدرش در سلطانیه روی نموده بنابر آن شهر قونیه را دار المعرفه و دار الارشاد و دار
الموحدین میگفتند و می نوشتند الحق گنجایش هم داشته که بدین گونه تعریف نمایند و اکثر مقابر اولیا و
مشایخ که مذکور شد در آن دیار در غایت اشتهار و زیارتگاه صغار و کبار اهالی آن دیار است و قبر
افلاطون الهی نیز آنجاست و موجبی از حکمای یونان نیز در آنجا کانست **در بیان مذهب حکما و تقریر مقال**
ایشان بر ضمیر معرفت پذیر نقادان سخن و بیدای عالم آرای نقادان نو و کهن هویدا و روشن باد که در جمیع
طوایف امم و قبایل بنی آدم حکما بوده اند و خواهند بود و از هر اقلیم و دیار ظهور نموده اند و خواهند نمود و این
طایفه در یونان فیلسوف و در عرب حکیم و در عجم بونیه و بعضی زیرک خوانند و ایشان متفرق بدو فرقه اند
یکی اهل اشراق و دیگر مشائیان باشند و اهل اشراق ارباب مجاهده و ریاضت و مکاشفه اند و اهل مشا
اصحاب نظر و استدلال اند و هر دو فرقه بشریعت قایل نیستند گویند تا زمان افلاطون حکمای یونان و
سایر بلدان اشراقی بودند و بعد از آن ارسطو طریق نظر و استدلال پیش گرفت و براهین عقلیه با التزام
نمود و ارسطو و پیروان او را اهل مشا گفتند و هر دو فرقه قایل اند که واجب الوجود را بکنه نتوان یافت
و نیز میگویند که وجود و وحدت با همه صفات عین ذات اوست و صانع عالم علت اولی است و عالم معلول
اوست مانند عرض آفتاب و نور او و هر دو باهم باشند و اول چیزی که از علت اولی پدید آمد و ظاهر شد
عقل اول بود و اول ما خلق الله العقل مؤید مقال است و عقل اول غیر از دویم است از علت اولی نزد در عدد
بلکه در قدم و از آن عقل کلی و عقل فعالی خوانند و این همان عقل است که در قرآن قلم خوانند و تأثیر آن
عقل در نفس جهت تأثیر قلم است در لوح و نفس آن لوح است که در قرآن یاد کرده شده است و نفس سیم
در عدد و گفته اند که از عقل اول عقل دویم و فلک نهم پدید آمد و از عقل دویم عقل سیم و فلک ثوابت
ظاهر شد و از عقل سیم عقل چهارم و فلک زحل و از عقل چهارم عقل پنجم و فلک مشتری و از عقل
پنجم عقل ششم و فلک مریخ و از عقل ششم عقل هفتم و فلک شمس و از عقل هفتم عقل هشتم و فلک زهره
و از عقل هشتم عقل نهم و فلک عطارد و از عقل نهم عقل دهم و فلک قمر و از عقل عاشر هیولای عناصر
و اعراض و نفوس عنصریه او ترتیب شده این عقول ده باشند و افلاک نه بود و انحصار عقول بر ده نسبت بلکه
احتیاج بر آن است چنانکه اشراقیین منع حصر عقول در ده کرده اند و در کتب خود آورده اند که بعضی از
این عقول مجرده ازلی و هیولانی اند و بعضی گویند که جمله ازلی اند و عقل ساکن است و حرکت نکند و نفس
در عقل ثابت باشد و پیوسته نفس متحرک است و عقل چون خواهد که علم علت اولی بداند متحرک گردد و

نفس در عالم عقل چون مشتاق علت اولی شود بواسطهٔ عقل بعلت اولی رسد و علت اولی همیشه
که عقل معلول اوست و مراد از این آنست که عالم بکلیات باشد و بجزئیات نباشد و هرچه تحت قمر است
معلول طبایع است و طبایع معلول نفس و نفس معلول عقل و عقل معلول علت اولی است و این بدان
معنی است که لایق پادشاهی نیست که بخودی خود بر جمیع امور قیام نماید بلکه مناسب آنست که یکی از ارکان
سلطنت را بامری کلی مقرر و معین فرماید و تا امور سلطنت بر وفق قاعده حاصل آید و بعضی گفته‌اند که
عالم و علم و معلوم یک ذاتست و اختلاف در صفاتست و مفهومات آن بنا بر اعتباراتست و بعضی
گویند که کواکب را جمله یک حیاتست و زنده‌اند و تغیر و تبدل در ایشان نیست و فاعل و مدبر ارض
مشتری است و حرکت کواکب و افلاک بدوام و تمام باشد خرق و التیام در افلاک جایز نباشد و کواکب
ذات عقول‌اند و آنچه در تحت ایشانست مشاهده میکنند و می‌شنوند و زمین حس دارد و آیهٔ یسبح
له ما فی السموات و ما فی الارض مقوی این معنی است و فیثاغورث و سقراط و جالینوس قایل شده‌اند
بانکه عالم قدیم است و نه محدث یعنی قدیم ذاتی و محدث زمانی نیست و از متقدمین ایشان مثل
ارسطو و فرطیس و نامطیس و از متاخرین ابونصر معلم ثانی و ابوعلی سینا گفته‌اند که عالم قدیم است بذات
نه بصفات و اصحاب هیولی بر آن رفته‌اند که اصل عالم قدیم است و ترکیبات محدث و جمعی گویند که افلاطون
و ارسطو و سقراط عالم را قدیم نگفته‌اند و بعضی گویند که روح قدیم است و مکان ندارد و اکثر بر آنند که
روح محدث است و پیوند او بجسم مانند تعلق عاشق بمعشوق است و چون از بدن مفارقت کند ابدی و
باقی گردد و معاد عبارت از بازگشت روح است بموضع خویش و چون نفس ناطقه حالات اصل خود
چنانچه شاید بعمل آورد و از تعلقات جسمانی رستگار شود و بعالم عقول و نفوس رسد و اینست فوق
جنات و آیه وَمَن كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا یاد از آن میدهد
اما نفسی که از ضیق طبیعت بیرون نیامده و بساحت يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ نشده و بواسطه
گرفتاری مکان هر یک از سموات نسبت پیدا کرده باشد بجرم آن تعلق گیرد و بترتیب و تفاوت در مراتب
سموات آرام پذیرد چه که مراد از جنت سموات است و سقف آن عرش است اما اگر نفوس انسانی از جاه طبیعت
ظلمانی بیرون نیامده لکن خیر و سعادت در آن غالب باشد بطریق ترقی و ترفع منتقل شوند از بدنی
بدیگر انسانی بعد اول تا زمان عروج بمعارج کمالات منتظرهٔ انسانیه بل امکانیه بعد از آن پاک از لوث بدن
گشته بعالم قدس رسد و این انتقال را نسخ خوانند و آیهٔ مَا نَنسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا
از آن حالت خبر میدهد و بعضی گویند این مرتبه اعرافست و اگر فتنه و شر و فساد در آن نفوس غالب شده

در ابدان

در ابدان جانوران نزول نمایند و بمناسبت صفات غالبه بدین یکی از حیوانات در آیند چنانکه روح متهوران
شریر در شیران و متکبران در پلنگان و خایفان در کرکان و از حریصان در مورچگان و همچنین در سایر
درندگان و چرندگان و پرندگان و این را مسخ خوانند قوله تعالی كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا
لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُم اشارت بدینست و اگر بدتر باشد
نفوس ایشان تنزل بابدان نباتی کنند و این را رسخ گویند و آیه فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ خبر از این مقام
و اگر نفوس ایشان از هر سه مقام فروتر باشد باجسام جمادات مثل معدنیات پیوند نمایند و این را فسخ خوانند
و آیه وَنُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ کنایت از این مقام است و دوزخ هفتست و مراد از آن عناصر اربعه و موالید
ثلاثه است و هر آنکس که از عالم عناصر نگذشت در یکی از این طبقات گرفتار گشت چنانکه مشایین گفته‌اند که گر
روح آدمی در هنگام تعلق اخلاق ذمیمه فراهم کند و رب صفات شریره که نقصان روح است مبتلا گردد و از
برای هر لذتی حسی که بان معتاد بوده متحیر شود و صفات رذیله او در کسوت مار و کژدم و آتش سوزان و
سایر عقوبات که در شریعت مذکور است باو ظهور کند چنانکه اخلاق جمیله بر نیکان در صورت حور و قصور
و ولدان و غلمان و سایر نعم جنان ظاهر شوند بانکه حکما میگویند که ثواب بر دو گونه باشد یکی روحانی و آن
آن نظر بود بعالم ملکوت بچشم عقل و دیگر لذت و راحت بود که تعلق بجسم دارد و عقاب نیز بر دو نوع است
یکی روحانی و آن دوری بود از ملکوت و دیگر جسمانی بود مانند حرارت و برودت و امثال آن و این طایفه
آنچه کلام مجید بدان ناطق است از حشر و نشر و شیطان و نکیر و منکر و صراط و میزان و ملائکه و ثواب و عقاب
و بهشت و دوزخ و امثال الیها تاویل میکنند و میگویند که عوام معتقدات خود را تصور خیالیه خود مشاهده
نمایند و خواهند نمود و گفته‌اند که جبرئیل عبارت از عقل عاشر است و میکائیل قوتی است از ماه و اسرافیل
قوتی است از قوای شمس و عزرائیل از قوای زحل است و جبرئیل رب النوع انسانست و شیطان قوت وهمی
و صراط عبارت از اعتدال قولی است و نکیر و منکر اشارتست بعمل خیر و شر و قبر عبارت از تنست و میزان
رعایت عدل و کفه‌های میزان خیر و شر است و طوبی عبارت از درخت عقل است و زقوم عبارت از درخت
طبیعت است و رضوان اشارت بمقام رضاست و اضطراب خازن دوزخ است و حور و قصور اشارت
باسرار مکونات و علوم است که از نظر نامحرمان در خیام عزت پوشیده شده است و شب قدر عبارت از
مبدا و روز قیامت اشارت بمعاد است و نزد ایشان دنیا و آخرت دو معنی دارد خاص و عام آنچه خاص است
ظاهر و باطن هر کس است که از جسم و روح مرکب است که دنیا و آخرت اوست و آنچه عام است ظاهر و باطن
عالم است یعنی عالم اجسام دنیاست و آخرت باطن اوست و در ناموس و نبوت گفته‌اند که افراد انسانی

در امور معاش محتاج یکدیگر باشند و ایشان را از قانون و قاعده گزیر و چاره نیست که همگی بران اتفاق
کنند تا حیف و تعدی بر یکدیگر نشود و نظام عالم محفوظ ماند پس باید که قاعده و قانون را بخدا منسوب
نمایند و چنین گویند که از نزد خدای تعالی است تا همه کس انقیاد آن را پذیرا شود بنا برین حکمت الهی اقتضای
ظهور و بعثت انبیا کرده تا قوانین جهت انتظام خلق وضع کنند و مردم را بعنف و لطف بران دارند تا همه
طریق آن را باتفاق بجای آرند و احوال عالم نظام یابد و هر کس بوادی خودسری نشتابد و حکما واضع این
قانون را صاحب ناموس خوانند و احکام آن را ناموس گویند و در عرف متاخرین نبی و شارع و احکام
آن را نبوت و شریعت و جانشین او را حاکم و احکام او را صناعت مملکت و متاخرین او را امام و احکام
او را امامت گویند و در بیان خوارق عادات که مسمی است بمعجزات و کرامات چنین گفته اند که نفس انسان
سبب حوادث جهان است که در بدن پیدا می آید چون مهر و قهر میشاید که نفسی باشد که نسبتا و بعالم
کون و فساد بعینه همچنین باشد که نسبت دیگران ببدن ایشان پس اراده او سبب باشد حوادث را و آنچه
خواهد در عالم کون و فساد بظهور آرد و متفق اند با آنکه گاهی نفسی ظهور میکند بعنایت مدرک زد
فهیم چنانچه هر گونه دانش که باشد با اندک توجه تمام آن را یاد گیرد و هم نفسی باشد که وقوع آن بداند در خواب
و یا بالهام و نفس دیگر باشد که در هر چه بیند و آنچه هست او را آشکار گردد و این جمله خاصیت نفس است
چون روح از مجاهدات و ریاضات صاف و مانند جوهر فلک شفاف شود و نفس ناطقه او از نفوس فلکی
انجذاب بغایت فرا گیرد و حجب تعلقات مرتفع شود در اینحالت هر چه گوید و آنچه کند راست گردد و این کار
در خواب باشد و گاه بطریق الهام و گاه بر سبیل وحی ظاهر شود والله اعلم بحقیقة الحال **ذکر مولانا جلال الدین
رومی و بیان سلسله مولویه** ولادت مولانا در بلخ در ششم ربیع الاول سنه ششصد و چهار هجری بوده در
پنج سالگی هر سه چهار روز یکبار افطار میفرمود آنجناب سلطان المحققین و برهان المدققین بود و در شرح
دقایق و کشف حقایق هیچکس با آنجناب برابری نمی نمود نسبت آن بزرگوار بابوبکر خلیفه اول میرسد برین نحو
هو ابن بهاء الدین محمد بن حسین بن احمد خطیب بن محمود بن ثابت بن مسیب بن مطهر بن حماد بن عبدالرحمن بن
ابی بکر و آبا عن جد از علما عالی مقدار نامدار بوده اند و شیخ حسین که جد مولانا است بغایت متقی و پرهیزکار بود
نقل است که در واقعه حضرت رسول صلعم خوارزمشاه را امر نمود که دختر خود را بشیخ حسین عقد نمایم و تو هم
قبول کن اتفاق وزیر خوارزمشاه همان خواب را مشاهده نمود و شیخ حسین نیز در خواب دید که حضرت صلعم میفرمود
که ما صبیه خوارزمشاه را بتو تزویج کردیم خوارزمشاه بفرموده سید الکونین دختر خود را بشیخ حسین عقد
نمود و بهاء الدین محمد از آن دختر پاکیزه گوهر بوجود آمد و چون بهاء الدین بسن رشد و تمیز رسید تحصیل

علوم مشغول شد در اندک زمانی در اکثر علوم ماهر شد و چون از علوم ظاهری حظی یافت لاجرم بخدمت تلقین
ذکر از پدر خود شیخ حسین گرفته و بعد بخدمت شیخ الشیوخ نجم الدین کبری شتافت و از یمن توجه آنجناب
بدرجه کمال رسید و شیخ بهاء الدین را اذن بهدایت عباد و ارشاد اهل بلاد مشغول گردید و جمعی کثیر از
اکابر و اعاظم نسبت بآنجناب اظهار ارادت نموده سلطان محمد بسعایت فخر الدین رازی شکایت نسبت شیخ بهاء
الدین متغیر گشته بطریقی که در کتاب ریاض السیاحه و غیره مسطور است بهاء الدین از سلطان برنجید و با فرزند
و عیال بعزم حج اسلام ترک وطن مالوف نموده و در نشابور با جناب شیخ فرید الدین عطار قدس سره ملاقات
نموده و در آنوقت مولانا ابن شش سالگی بود و جناب شیخ کتاب اسرارنامه را بمولانا داده و بهاء الدین فرمود
که این فرزند را گرامی بدار که زود باشد که از نفس گرم آتش بسوختگان عالم زند مولانا و بهاء الدین جناب شیخ را
وداع کرده عازم بیت الله الحرام گردیدند و بعد از حج اسلام و زیارت خیر الانام و ائمه بقیع علیهم السلام
به بیت المقدس رسیده از آنجا بدمشق آمد سید برهان الدین ترمذی که در آن سفر همراه بود در حین وفات
وصیت نمود که کشاد کار شما در روم خواهد بود بنا بر آن شیخ بهاء الدین در زمان سلطنت علاء الدین کیقباد
ابن سلطان غیاث الدین کیخسرو سلجوقی بروم رفته ولایت قونیه را اختیار نمود و سلطان نسبت بآنجناب ارادت
عظیم پیدا نمود و عموم ناس مرید و معتقدان بزرگوار شدند شیخ بهاء الدین چند سال بنشر علوم ظاهری
و باطنی مشغول بود تا آنکه در سنه ششصد و سی و یک هجری بعالم بقا رحلت نمود و مولانا جلال الدین
بموجب وصیت والد بر مسند افاده قدم گذاشت و لوای نشر علوم و درس فنون و امر بمعروف و نهی از منکر
برافراشت گویند هر روز قریب بچهارصد نفر از طلبه علوم در حلقه درس مولانا استفاده و استفاضه
میکردند و سلطان علاء الدین غایت ارادت و کمال اخلاص بآنجناب داشت و چون مولانا از علوم ظاهری
بهره ور نیکو دید لاجرم خدمت مشایخ گزید و جمعی از مشایخ و عرفای زمان را ملاقات نمود بالاخره نسبت
خود را بشمس الدین تبریزی درست نمود و نسبت طریقت شمس الدین بشیخ معروف کرخی میرسد برین موجب
شمس الدین مرید بابا کمال الدین جندی و او مرید شیخ نجم الدین کبری و او مرید شیخ عمار بدلیسی و او مرید شیخ
شهاب الدین سهروردی و او مرید شیخ احمد غزالی و او مرید شیخ ابوبکر نساج و او مرید شیخ ابوالقاسم گرگانی
و او مرید شیخ ابوعثمان مغربی و او مرید شیخ ابوعلی کاتب و او مرید شیخ ابوعلی رودباری و او مرید شیخ جنید
بغدادی و او مرید شیخ سری سقطی و او مرید شیخ ابومحفوظ معروف کرخی و او مرید و بواب جناب علی الرضا
علیه التحیة والثنا است وفات آنجناب در سنه ششصد و هفتاد و دو هجری اتفاق افتاد و مزار فیض آثار
آن بزرگوار در قونیه بغایت مشهور است و زیارتگاه طوایف خلق روزگار است پوشیده نماند که سلسله

مولوی در بلاد شام و روم و مصر و عراق عرب و دیار بکر و جزایر روم و قرم و روم ایلی جاری و معمول است و در
نزد خوند و کلان و اعیان و ارکان و دانا و نادان و حاجب و سلطان مقبول است و کسوت خاص مخصوص
سالکان آن سلسله است و تاج نمدی بی درز بر فرق گذارند و مشایخ ایشان عمامه نیز بر آن مید بندند
و ذکر و فکر و مراقبه و اوراد و سماع و حلقهٔ ذکر جلی در میان ایشان متداول است و در هنگام سماع نی و
دف مینوازند و شیخ نیز رقص میکنند و می نازند و در آن سلسله قاعده و قانون چنان است که چون کسی خواهم
در آن طریقه در آید باید که هزار و یک روز خدمت نماید بر این موجب نخست چهل روز مهتری جوانان کند
و بعد چهل روز کناسی فقرا نماید آنگاه چهل یوم آبکشی و بعد چهل یوم فراشی و بعد چهل یوم طباخی
و بعد چهل یوم خوایج از بازار آوردن و چهل یوم خدمات مجلس فقرا کند و چهل یوم نظارت نماید و برین
نسق تا مدت معزوره تمام شود و اگر یک روز از آن مدت کم کرده از میان یک روز بگذرد باید که از سر کرده تا خدمت
نو منوال تمام باید او را غسل توبه دهند و کسوت از سرکار خانقاه بر آن بپوشانند و تلقین اسم جلاله بر او
کنند و حجره جهت آسایش و عبادت و ریاضت بوی دهند و طریق ریاضت و مجاهده ارشاد وی نمایند
و آنکس بر آن قاعده و قانون مشغول شود تا آنکه صفای در باطن او ظاهر شود و ملوک روم را بدان سلسله
اعتقاد تمام و ارادت لاکلام است چنانچه در جنح و جنایت بر ایشان حکم و سیاست نکنند و حوالی روم سلسلهٔ
آن سلسله است و اولاد مولانا تا حال در آن دیار معزز و محترم است و یکی از ایشان لایزال در مسند ارشاد
و تلقین مکرم و در جمیع سالکان آن سلسله مقدم است ذکر قیصریه از بلاد مشهوره روم و اعظم دیار
اناطولی است از اقلیم پنجم طولش از جزایر خالدات سطع و عرضش از خط استوا لطل در پای کوه ارجاسب اتفاق
افتاده و سه طرف آن شهر گشاده است و علاءالدین کیقباد سلجوقی بارونی از سنگ رخام تراشیده بر آن کشید
و عمارات خوب در غایت استحکام در آن ساخته و اتمام کرده آبش گوارنده و هوایش فرحنده خاکش طربانگیز
و مردمش دل آرای اکثر حنفی مذهب و دیگر عیسوی ملت و دیگر موسوی و قلیلی غالی و اقل قلیل امامیه اند
و قریب پانزده هزار باب خانه در اوست و نواحی معموره مضافات اوست و باغات و بساتین آنجا نامحصور و
فواکه و حبوباتش نامحصورات و فواکه و حبوباتش موفورات و باغات بحدی که سکان موقوف بر جمعیت
عفور است بیناء بیت شمار است و در آنجا مقامی است مشهور بمحمد حنفیه ابن امیر المؤمنین ع و در معجم البلدان
آمده که بلیناس حکیم جهت قیصر روم حمامی در آن شهر ساخته بود که بچراغی گرم میشد و اشخاص صاحب معرفت از آن
دیار بسیار و خواسته اند از آنجمله شیخ داود شارح فصوص و سراج الدین از آنجا بوده اند آن شهر در زمین هموار
واقع است و مردمش همگی ترک زبان و نسبت بغربا و فقرا بغایت مهربان اند اگرچه اکثر بلاد روم بطریق حکمت

بنا افتاده اما در نظر فقیر شهر قونیه و قیصریه بسیار خوب واقع شده است ذکر قره حصار در ملک اناطولی
نام دو سه بلد است مراد راقم قره حصار افیون است چون در آن دیار افیون بسیار حاصل میشود لهذا اشتهار
بقره حصار افیون است و صاحب قره حصار نیز میگویند شهری است دلنواز و بلدی است ممتاز آبش دلپذیر
و هوایش بی نظیر اندکی مایل بسردی و خاکش طربانگیز و زمینش حسن خیز و طرفه غریب دیگر کرفته و سایر
اطرافش گشاده آن شهر در میان دره اتفاق افتاده باغاتش اندک دور و همه چیزش موفور و مردمش عموماً
از متاع حسن و جمال بهره مند و در میدان فتوت و مروت سربلند و اکثر حنفی مذهب و گروهی یا ادیان
دیگر عیسوی و غالی نیز بسیارند و اهالی آنجا همگی خالی از عشق و محبت نباشند فقیر گوید که مدت یازده ماه
در آن شهر توقف نموده و یا ند فقیر مشاهده نکرد که تناسب اعضا نداشته باشد ارباب حال و اصحاب
کمال و اهل حسن و جمال و خداوندان جاه و جلال در آن دیار بسیار مشاهده نمود اما بذکر دو کس از ایشان
اقتصار مینماید ذکر الحاج احمد آقا امیری بود مردانه و بزرگی بود فرزانه و در جلالت و مهابت یگانه
دولت وافر و مکنت متکاثر و زر و دنیا و جواهر بیشمار داشت و هواره رایت اقتدار و استیلا در اکثر بلاد
اناطولی و فرامان می افراشت چنانکه خویشکاران وی در حساب نبود و فرمان قیصری را چنانکه شاید اطاعت
مینمود و یا ان اولاد مولانا جلال الدین رومی بود و بمضمون کُلُّ شَیْءٍ یَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ با وجود کثرت مشاغل
حکومت با اهل معرفت پیوسته مجالست مینمود و طریق اخلاص و ارادت درویشان می پیمود فقیر با قرب یک
سال آنگاه داشت و از لوازم مودت و محبت هیچ فرو نگذاشت و فقیر هر وضع اراده و خواهش میکرد آن امیر
فتوت مصیر بجا می آورد لهذا چند کس از دانشمندان حسد بردند و فقیر را نزد آن امیر جبر و دیر نسبت کردند
و گفتند که بر جبر و نیز امیر تعلق خاطر دارد و اکثر اوقات خویش را با او میگذارد و آن شهر یار بکلمات فتنه انگیز
ایشان التفات نفرمود و در خلوت از حقیقت حال از فقیر استفسار نمود فقیر از راه صدق و صفا عرض
داشت که اگرچه عرض ایشان از روی غرض و در قلوب ایشان مرض است اما اصل کلام بی اصل نباشد بعد
از تقریر یحیی او نیز ابر ابجو اندم إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ
وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ آن امیر معرفت مصیر از استماع آن مبتسم فرموده این آیه را خواند ذلك فضل
بَلْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فقیر عرض نمود اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ روز
دیگر حاسدان را ادب [illegible] ابراهیم آقا که وزیر آن امیر بود همامور گشت که تا این فقیر در دیار دما آرام
و قرار دارد باید که جبر تو خدمات او را بجای آرد و نوعی اسباب معیشت او را با حسن وجهی سرانجام نماید و
از مراسم خدمتگذاری دقیقه مهمل نگذارد آنگاه در تقریب جبر سرای فقیر را جای داد و اساس کار درویشی

دلخواه نهاد مصرع چنین کند کاری که باید کرد ٭ تا آنکه در سنه هزار و دویست و بیست و شش هجری جوانی
داده خویش را از آن امیر استرداد کرده و چند گاه بیمار شده بمرض سرطان روی توجه بعالم آخرت آورد
نظم اگر صد سال مانی ور یکی روز ٭ بباید رفت ازین کاخ دل افروز ذکر جمال حال و حال الجمال آقا
عبدالله آقا ابن ابراهیم آقا آن شهسوار عرصه جمال ماهی بود تابنده و در چمن حسن سروی بود خرامنده ترکان
خطا از چین زلفش چون سنبل در پیچ و تاب و خوبان کشمیر از چشمه نرگسش چون عاشقان در اضطراب
نظم روی چگونه روی روی چو آفتاب ٭ زلف چگونه زلف همه حلقه پیچ و تاب ٭ بزرگان خورده شناس و
محققان معرفت اساس فرموده اند که در هر دلبری که ده چیز جمع گردد در هفت اقلیم و شش جهت نوبت
حسن بنام او نواخته شود و در جهان دوران یگانه حسن باشد اول دراز آن گردن و دست و موی و
مژگان دوم باریک آن کمر و بینی و موی و انگشتان سیم تنگ آن دهن و سوراخ بینی و ناف
چهارم سرخ آن لب و لثه و زبان و رخسارات پنجم سفید آن بدن و پیشانی و بیاض چشم و دندان
است ششم سیاه آن موی و ابرو و مژگان و مردمک دیده بود هفتم فربه آن سرین و بازو و صورت
و بدن باشد هشتم فراخ آن سینه و شانه و پیشانی و چهره است نهم لاغر آن ساق و شکم و میان
و انگشتان دهم نرم آن بدن و موی و دست و پاست و بعضی چهار چیز کم کرده گفته اند و آن بیرون
عارض و گوش و ذقن باشد و غیر از اینها که مذکور شد هشتم دیگر بیان کرده اند و مراد از همه طرفین اعتدال
و از افراط و تفریط برکنار باشد و شعرا هریک از اعضای معشوق را بچیز سماوی و ارضی و بوی و چیزی
از جمادات و نباتات و حیوانات و عناصر اربعه تشبیه نموده اند و هریک از حالات محبوب را بیکی از حالات
عالم کون نسبت کرده اند حق آنست که معشوق بحسب ذات و صفات از نسبتها بری و از حالتها عری است
لیکن مه با دو ابرو و رخسارش را بماه نسبت دادن نوعی ستمگری باشد مصرع چه نسبت رب را با
رب الارباب ٭ ایه انا خلقنا الانسان فی احسن تقویم معنوی مقال و کلام و لقد کرمنا بنی آدم
شاهد حال سخن در این است که عبدالله آقا دلبر بود و دل از کف عاشقان میربود و هر که دیدی وصف
جمالش شنیدی واله و حیرانش گردیدی بدانکه عشق بر چند گونه وارد میشود اول از راه گوش در آید
و بعضی را برباید الاذن تعشق قبل العین و گوش دو گونه است گوش ظاهر و گوش باطن دوم از راه
چشم آید و مرد را برباید و چشم نیز دو چشم است چشم صوری و چشم معنوی سیم بقوت لامسه
حاصل شود و آن چنانکه حواس باطنی پیدا گردد و چون گوش ظاهر چیزی از تناسب صورت و یا سیرت
و یا حرکات آن صورت و یا حالتی از صاحب صورت بشنود با منتشر حواس باطن سلطان عشق در دل

نزول کند و گاه باشد که چشم ظاهر چیزی از تناسب صورت یا حرکتی از آن صورت یا حالتی از صاحب صورت
مشاهده نماید بموافقت حواس باطن شاه عشق بر کشور دل مستولی شود و گاه باشد بمجرد دیدن و شنیدن
بی آنکه حواس باطن را در آن دخیل باشد عشق حاصل گردد و گوش باطن و چشم باطن را از این مقوله مبدا
و درس عشق را از این نمط بر خوان فقیر را حالت آخر روی داد و بمجرد دیدن بی اشتراک حواس باطن از
پای در افتاد و خرد و جان را بر سر دل نهاد و دل را هر چند پند دادم و بند بر پایش نهادم نشنید و نرسید
نظم چو دیده دید و دل از دست رفت و چاره نماند ٭ نه دل ز دیده شکیبد نه دیده از دیدار ٭ عاقبت شاهد
عشق یار بکنار آمد و کار بکام رفت و از من گوشه گرفت و این حالت بسینه و در روی سرایت کرد و این بیت
خواندن گرفت شعر هر که او همراه یار خویش نیست ٭ عشق او جز رنگ و بوی بیش نیست ٭ و معنی این بیت
مولوی بیت میل معشوقان نهان است و ستیر ٭ میل عاشق با دو صد طبل و نفیر ٭ نیز بر عکس بخشید
اندران وادی که آشنا شد پدید ٭ یک شنا مدهش بار او دید ٭ کلمات را اضطرار شکفتن آغاز و سخنان مستانه
ساز کرد و رمز ولایت از مقالات و حالات اندر اشکار گشت چه که عشق لا ابالی و مقام ولایت است و عقل
دانشمند و مقام نبوت است ضدان لا یجتمعان آن اسلام است و این ایمان و العدل و التوحید علویان
و الجبر و القدر امویان پس اهل عشق علوی و اهل عقل اموی باشد عقل معاد را نمیگوییم عقل معاش
را میگوییم زیرا که عقل معاد همان عشق و یا از مراتب عشق است و ظهورش در انسان کامل واقع شده
و صورت عقل معاد نبوت است و معنی عقل معاد عشق و مراتب دارد در مرتبه انا مدینة العلم و علی
بابها شده و در مرتبه انا و علی من نور واحد و در مرتبه لولا علی لما خلقتک و در مرتبه انت منی بمنزلة
هرون من موسی حسنک واحد و عباراتنا شتی و جبر و قدر از عقل معاش ناشی است و آن نیز مراتب
بسیار دارد و ظهور تمام آن در بنو امیه بوده لاجرم موسوم بامویان فرموده نظم عقل چون شحنه است
سلطان چون رسید ٭ شحنه بیچاره در کنجی خزید ٭ مراد عقل معاش است که شحنه را از کثرت شد و طا
غوغا آمده است و السلام علی من اتبع الهدی ذکر قریه حصار زاج چون در قرب و جوار آن دیار معدن زاج
بسیار است لهذا بقریه حصار زاج موسوم شد دهی بر بلندی واقع و جوانب اربعه اش واسع است و آبش گوارا
و هوایش دلگشا و از هر طرف قریب یک فرسخ کم و بیش جبال شامخه دارد و قریب دو هزار باب خانه در آن
و چند پاره قریه معموره مضافات اوست و باغات فراوان و آبهای روان دارد و آن قصبه در سه منزلی
شهر سیواس و سمت شرقی وی و غربی ارزنجان اتفاق افتاده مردمش هیکل نیک و حنفی مذهب و خالی
از مردمی نباشند داعی حروف بسبیل هجوم از آن دیار گذشته و گویا از یاد ماند و سه روز توقف کرده

ذکر جبل قنسرین بکسر قاف و تشدید نون و کسر سین و را مع الیا و سکون نون ملکی است از کشور شام و در قدیم
اسم آن جند سریا بوده بضم سین و محدود است از طرف جنوب بولایت حمص و از سمت شمال بارمینیه
اصغر و از جهت مغرب بدریای اخضر و از طرف مشرق بمملکت دیار بکر و مشتمل است بر بلاد قدیمه و مداین
عظیمه و قصبات معموره و نواحی مشهوره و جبال و تلال آن مکان بیش از دشت و بیابان است و اکثر بلادش
از اقلیم چهارم و قلیلی از سیم است خاصه آب و هوایش غالباً بغایت نیکوست و مرغزارهای بسیار و شکارگاههای
بی‌شمار دارد و میوه‌های گرمسیری و سردسیریش فراوان و اقسام حبوب و غلاتش ارزان و اکثر زراعات
آن دیار موقوف بنزول باران است و طوایف مختلفه از عرب و کرد و ترک و فرنگ و عبری و یهود و نصاری
در آن دیار مسکن دارند و اغلب قوم عرب و شافعی مذهب و بعضی حنفی و دیگری حنبلی و دیگری موسوی و دیگر
نصیری و دیگر شیعه امامیه و کوساله پرستش بسیار اند و شهر انطاکیه و اسکندرون و بیره و بالس و حلب و
حصن منصور و شغر و مهیون و عین تاب و قنسرین و قلعة الروم و مرعش و معرة النعمان و معرة المصرین از
بلاد آنجاست ذکر قلعة الروم از مضافات حلب است گویند جائی خوب و محل مرغوب است واقع بدین ذکر قریون
قریه ایست قصبه مانند و محلی است دلپسند و قریب هفتصد باب خانه در اوست و چند قریه مضافات
اوست وی در دامن کوه اتفاق افتاده و سمت مشرقش گرفته و سایر اطرافش گشاده است و سمت مغرب
دمشق واقع و مسافت دو مرحله دور و اقسام فواکه و حبوب در آنجا موفور است بمرتبه که فواکه در آن قصبه
بطریق بیع و شری مذموم است و مردمش خوب صورت و صاحب جمال و مخلص اهل حال و ارباب کمال اند و
عموماً شافعی مذهب و قلیلی امامیه اند ذکر بقاع ناحیه ایست بقاع و مردمش بنا و صناع و قرای دلگشا
و مزارع دلکش فراوان در اوست و آب و هوای آنجا بغایت نیکوست و باغات فراوان و آبهای روان دارد
آن ناحیه طولانی و طولش از شمال بطرف جنوب واقع و میان جبل لبنان و جبل قصیر اتفاق افتاده و
سمت مغرب دمشق دو منزلی است و از بلوک بعلبک است و اکثر مردمش شیعه امامیه اند ذکر قوص نام
دو موضع است یکی نام قلعه از قلاع خیبر بوده و جناب مرتضوی علی آن قلعه را گشوده است و دیگر نام بلده ایست
از بلاد صعید و از مضافات کشور مصر و بعضی آن را قص گویند بلده آبادی و شهری خجسته بنیاد است و هفتاد و
قریه معموره دارد آبش از رود نیل و در کنار نیل کی بعید نیل است و هوایش بگرمی مایل و ارتفاعش گندم و
حبوب پنبه و شکر و نیل و اکثر حبوبش ممتاز شود و مردمش قوم عرب و شافعی مذهب و حاکمش بهلول نام
بود و در فتوت و مروت و سخاوت از همگنان گوی سبقت میربود در موقع خود ذکر احوال آن عزیز خواهد آمد
ذکر قنادیه از بلاد شام است گویند بلده خوب و شهری مرغوب واقع برای العین ندیدم ذکر قزان بفتح قاف و زای

روم ایلی است از اسلامبول مسافت سه مرحله دور بلده ایست مرتب موفور و درخت گل در آن دیار بسیار نیکو
است چنانکه عطر گل گرفتن مختص بدان ولایت است و باطراف عالم از آنجا میبرند اگرچه راقم بدان دیار نرسیده
اما حقیقت آنجا معلوم گردیده است هوایش بسردی مایل و آبش معتدل و در میان کوهستان اتفاق
افتاده است و مردمش اکثر حنفی مذهب و غالی‌بین دارد ذکر قورقشم بندریست از بنادر اناطولی در
چهار فرسخی شهر بروسه واقع و سمت جنوب و مشرق وی جبال شامخه دارد و جهت شمال و مغرب بحر روم متصل است
بدان بندر و اصل آن شهر بندر در کوهسار واقع است و در سه هزار خانه در اوست و باغات بحد و نهایت دارد
کرسیش آن موقوف برحمت الهی است و اکثر آن باغ انگور است و مردم آنجا همگی ترک زبان و حنفی مذهب و خالی
از مروت نباشند ذکر قورد نام طایفه ایست از ترک قومی بسیار و امتی بیشمار اند و در اکثر بلاد فارس و عراق
و آذربیجان و شروان و خراسان و کابل و زابل و روم سکونت دارند اما اکثر ایشان همت عالی و فطرت بلند
و رای صایب و شغل شریف ندارند ذکر قصیر بضم قاف و فتح صاد مع الیا و سکون را نام چند موضع
یکی در دیار شام واقع بدین و دیگر بندریست از بنادر مصر وی در کنار بحر قلزم واقع و مسافت چهار و
هشت فرسخ از آبادی دور است و آب در آن بندر نیست و از دوازده راه می‌آورند و در نواحی آن از هر
طرف دو فرسخ گیاهی نمیروید و ریگستان و قریب هزار باب خانه در اوست بجز انکه اراده باری تعالی
تعلق گرفته که آنجا آباد باشد و معبر حجاج و مسافرین گردد ظاهراً هیچگونه خوبی ندارد و مردمش قوم عرب
و شافعی مذهب و کردهی بیاد بند ذکر قیروان از بلاد مغرب زمین و شهریست عظیم قریب از بلاد قدیمه
و از مداین عظیمه است و قرون بیشمار دار الملک دیار مغرب بوده و اکنون سالها است که روی بخرابی نهاده
اکنون گویند پنج شش هزار خانه در اوست و نواحی چند از مضافات اوست و هوایش بگرمی مایل و آبش
معتدل و خلقش مالکی مذهب و قوم عرب اند ذکر قنوج بضم قاف و تشدید نون و سکون جیم شهریست
از قدیم از صوبه پنجاب و هوایش مرطوب مضبوط است و آبش گوارا و خاکش دلربا و زمینش ملاحت خیز و فنا من
دلاویز وی قریب جبال واقع و طرف جنوب کشمیر و مسافت هشت مرحله دور و در قدیم بغایت معمور بوده اکنون
گویا شش هفت هزار خانه در اوست و نواحی بسیار خوب مضافات اوست آبش سالم و هوایش ملایم و مردمش
عموماً سبز چهره و از متاع ملاحت باهره اند و اکثر هندو و سنک و حنفی مذهب اند ذکر قنه بضم قاف
و تشدید نون بندریست از بنادر صعید و از مضافات مصر وی در کنار رود نیل واقع و جوانب
اربعه‌اش واسع است و هوایش گرم و آبش گوارا و قریب دو سه هزار خانه در اوست و قرای معموره مضافات
اوست و مردمش همگی شافعی مذهب و قوم عرب و غریب دوست باشند از قاهره مصر تا بندر قنه

بیست وچهار مرحله دور است وسمت جنوب واقع شده است ذکر قاهره دار الملک مصر است وام البلاد
نیز گویند ودر این زمان مراد از مصر مطلق قاهره است در حرف میم مذکور خواهد شد ذکر قریش لقب
کسی است از عرب که طایفه قریش بدو منسوب اند در ضمن نسب رسول اکرم صلعم خواهد آمد حدیقه
بیست ودوم در بیان حرف کاف بر خواطر معرفت مدار علمای خبیر و بر ضمیر صفوت تخمیر فضلای بصیرت ور
این معنی عکس پذیر خواهد بود که در حرف کاف بلاد بسیار و دیار بی شمار واقع شده است و اخبار آن دیار
استماع کرده بعضی مشهورترین آنها را مرقوم می نماید ذکر کرمان نام دو ولایت است یکی در کشور دوم
ایلی واقع شده و دیگر در کشور ایران ولایتی است مشهور جهان و محدود است از جانب جنوب بولایت
شبانکاره من بلاد فارس ومکران واز سمت شمال به بیابان و قهستان من مضافات خراسان
واز جهت مغرب بولایت عراق عجم واز طرف مشرق بوادی لوط وسیستان ومحتوی است بر بلاد قدیمه
وقصبات عظیمه ونواحی دلگشا وقرای بهجت فزا ومشتمل است بر هجده بلوک معمور وبلوکاتش از
یکدیگر دور واکثر آن از اقلیم سیم وبعضی از چهارم وکوهستان وبیابان آن مکان برابر ویکسان است و آباد
وبم وجیرفت وسیرجان وبردسیر ورفسنجان وانطاع ورفسنجان وهونک وکبنان وخبیص وزرند مشهور
ورود بار وبافق وشهر بابک از بلوکات آن دیار است واین اکثر از متواتر و باعث آبادی آنجا ملوک
کیان بوده وهمیشه کماشتکان ایشان در آن دیار حکومت میکرده تا آنکه آفتاب دولت اسلام بر کشور
ایران پرتو انداخت ودر زمان خلافت عمر بن خطاب سنه بیست ودو هجری عاصم بن عامر آنجا را مفتوح
ساخت وبعد از انقراض دولت خلافت خلفا گروه بنی امیه آن دیار را مسخر کردند وبعد از انقضای دولت
آنها بنی عباس در حیطه تصرف در آوردند ودر اواسط دولت ایشان ملوک صفاریان از اولیای دولت
بنی عباس انتزاع نمودند وملوک سامانیان از صفاریان استرداد نمودند وسلاطین غزنویه از
سامانیان بگرفتند وبعد بدست ملوک سلاجقه افتاد آنگاه بتصرف خوارزمشاهیان در آمد
آنگاه قراختاییان بدانجا استیلا یافتند واز جانب خانان چنگیزیه رشته سلطنت یافتند وچون
زمان حکومت ایشان درگذشت کوکب اقبال آل مظفر در آن کشور ظاهر گشت وامیر تیمور از آل مظفر
استرداد کرد وملوک ترکمانیه از آل تیمور انتزاع نمودند وملوک صفویه از ترکمانیه مصفا ساختند و
جماعت افغان در اواخر دولت صفویه بر آن دیار مستولی شدند ونادرشاه از افغانیه باز گرفت وچون
دولت نادریه درگذشت چندگاه آن دیار طریق ملوک طوایف شایع گشت آخر الامر امرای زندیه در حیطه
تسخیر آوردند واولیای دولت قاجاریه از آن فرقه انتزاع کردند تا اکنون که سنه هزار ودویست وچهل و

دو هجری است در تصرف اولیای دولت قاجاریه است پوشیده نماند که قدیم الزمان مردم آن مکان زردشتی
بودند وبعد از ظهور ملت بیضا اسلام قبول نمودند وطریق مذهب ابو حنیفه می پیمودند تا آنکه
مروج مذهب اثنی عشر شاه اسماعیل بن سلطان حیدر صفوی خروج کرد واهل آن دیار را بضرب
شمشیر صوفیان صفوت تخمیر در حیطه مذهب حقه در آورد اکنون در آن ولایت صاحبان پنج مذهب موجودند
اول فرقه اثنی عشریه این فرقه سواد اعظم اند دوم زمره بکریه عمریه سیم طایفه اسماعیلیه چهارم فرقه غالیه
پنجم جماعت زردشتی واین چهار فرقه سنیه با کمند تخمینا همگی ده هزار خانه مردم اند ذکر کواشیر دار الملک
کرمان است ودر این زمان مراد از لفظ کرمان مطلق از آن است بحر زمان عطارد دستگاه انتهی نادار
الامان میتویسند این کواشیر وهوایش فرحناک وخاکش نیک ومردمش پسندیده وغلاتش خوب و
نواکهش مرغوب آب شهرش در زمین هموار اتفاق افتاده وسمت شمالش اندک گرفته وسایر اطرافش گشاده است و
قرب بیجهزار خانه در اوست ونواحی معموره مضافات اوست از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات
فب وعرضش از خط استوا لط له آبش از قنوات وهوایش باعتدال قریب ومردمش از فردی بنا ضعیف وباغات
ولکشا دارد در بنای آن اختلافات در تاریخ کرمان مسطور است کردیدن بدو حال گشتاسب بن لهراسب
آنجا خانه ساخت واردشیر بابکان حصاری استوار در آن دیار طرح انداخت ومسمی بردشیر نمود طالع عمارتش
برج میزان بود وبهرام بن شاپور ذو الاکتاف بر آن عمارت افزود وبهرام بن یزدجرد در وسعت وعظمت آن
کوشید ودر اواسط دولت سامانیان معموری آن بغایت انجامید در کتاب بیمنا العلا مسطور است که حجاج
غضبان بن قبثری را بتفحص آنجا نامزد نمود وچون بقرب آن ولایت رسید بحجاج نوشت ان قل الجیوش بها ضاعوا
وان کثرت جاعوا حجاج از لشکر را طلب فرمود ودر زمان عمر بن عبد العزیز مفتوح گردید وعمر فرمود مسجد جامع
در آنجا ساختند وامیر علی الیاس بر آن قلعه کشید بنا بر ورود سپاه مخالف وموالف بنیاد آنجا مکرر بخرابی
رسیده است ودر سنه هزار ودویست وشش هجری بحکم آغا محمد خان بحکم آغا محمد خان ال بعز زمان این دستخان
آن دیار یکسان ویران کردیده جمعی کثیر بقتل رسیدند وبقیة السیف اسیر وآواره شدند واینهمه از شومی ملا
عبد الله واعظ بود که بر قتل مشتاقعلیشاه قدس سره جرات نمود ومردم زادلیر ساخت وخاندان خود و
کرمانیان را بر انداخت از تحایف آنجا شال است که آنجا بافته میشود چنان لطیف و بافند که یک شال کشمیر
مشتبه میشود وطاقه چهل مثقال طلا احمر ودر فروخته میشود وباطراف عالم شال کرمان برده میشود
دیگر زیره است وزیره کرمان مشهور جهانیان است وارباب وجد وحال واصحاب فضل وکمال از آن دیار
بسیار برخاسته اند وبزیور فضایل صوری ومعنوی وکمالات ظاهری وباطنی آراسته اند از آن جمله از فرقه

عرفا شاه شجاع وشاه نعمة الله ولی وابو حامد اوحد الدین وخواجه عماد فقیه وخواجو وازشعرا مولانا
وحشی وخواجه شهاب الدین بیانی تخلص ورشید بیو ورفیع الدین ازانجا بوده اند وجمعی کثیر از فضلا
نیز ازانجا ظهور نموده اند پوشیده نماند که درانولایت خاندان کرام ودودمان عظام اند که بعلو
شان وقدامت دودمان معروف وبه نیکی سیرت وخوبی سریرت موصوف اند من جمله سلسله شاه
رخ خانیه است که در اکثر زمان حکومت کرمان بانخاندان متعلق بوده وشاهرخ خان در زمان کریم خان
زندلوا حکومت انجا بطریق استقلال می افراشته وی از اولاد یکتاش خان افشار واز امرای جلیل
القدر شاه عباس ماضی بود وابرهیم خان قاجار حاکم انجا انخاندان را چنان پریشان وبیکار ساخت
که مزیدی بران تصور نتوان نمود دیگر سلسله سادات قادریه است ایشان سادات عظیم الشان اند
همگی اهل حال وصاحب کمال اند بزرگ ان سلسله اکنون سید محمد صالح نام دانشمندی عالی مقام است
وبزیور فضایل انسانی اراسته وبکمالات نفسانی پیراسته ودر معارف صوری ومعنوی ممتاز است
وبکرامت نفس ووسعت خلق بامتیاز است وصحبتش بغایت مفرح ومنبسط بود وسفر عراقین وخراسان
کرده وبا بسیاری از علما وعرفای عصر لیالی وایام براورده دست ارادت ان بزرگوار بجناب عارف سبحانی
حسین علی شاه اصفهانی است قدس سره العزیز دیگر طایفه آقا علی که بعظمت شان مشهور اند واکنون
بزرگ ان طایفه میرزا حسین خان است که بحلیه کمالات انسانی وفضایل نفسانی اراسته است وقریب
بیست سال بشغل وزارت ابرهیم خان اشتغال مینمود ودران امر خطیر غایت کفایت رسانی ورشد
وکاردانی ظاهر کرد از فضایل ابرهیم خان یکی ان بود که چون ملازمی در ملازمت وخدمت او فی الجمله
دولت وسامانی بهم رسانیدی بهانه کرده اموال انملازم را کرفتی وضیاع ان بیچاره را بوجیدی بیخ
بو میتی محتاج کردانیدی لهذا در سنه هزار ودویست وسی وچهار هجری بهانه نموده وزارت مآب را
کرفته جمیع مال وضیاع وعقار وی را تصرف کرد وچنان اتش ستم افروخت که دود از انخاندان برآورد
دیگر سلسله خواجکان است خاندان قدیم ودودمان عظیم واهل علم وقلم ودر اکثر فضایل صوری و
معنوی بر اهالی مقدم اند ذکر احوال بزرگان سلسله عنقریب مذکور خواهد شد ودیگر طایفه
کلانتریه اند میرزا حسن خان بن میرزا تقی زبده انخاندان است امیر جلیل القدر وبزرگی منشرح الصدر
است بعلو نسب وسمو حسب وکرامت نفس ممتاز وبصدق نیت وصفای طویت وجودت ذهن
بامتیاز است از زمان دولت شاه عباس ماضی تا حال با عجز کلانتری انجا بوده اند وکاهی نیز بر
سریر امارت وحکومت انجا جلوس نموده اند وخان معدلت نشان مطبوع طباع جمهور ناس ومقبول

عرفای معروف اساس است واز مریدان جناب مظفر علی شاه قدس سره العزیز میباشد ومخلص اهل حال ومحب
ارباب کمال است واکنون بحکومت سیرجان مشغول است وخان ذیشان اچهار برادر رضا علی کوهر است ازان
جمله علیرضا خان است که حکومت خبیص وحوالی ان متعلق بدوست وجوانی بغایت نیک سیرت وخوب صورت
وخوش خوی است **ذکر رونق علی شاه** عارف معارف سبحانی وعارج معارج حقانی بود ودر فقر وفنا وصدق وصفا
کوی مسابقت از اکثر عرفای زمان میربود ان بزرگوار از خلفای واقف سر سبحانی جناب نور علی شاه اصفهانی
قدس سره العزیز بود وجامع علوم ظاهری وباطنی وحاوی فضایل صوری ومعنوی بود وسفر خراسان وعراقین
وفارس نموده وجمعی کثیر از علما وعرفای عصر را ملاقات فرموده وجور بسیار از ابنای روزکار کشیده وزهر محبت از
جام ملامت اندیشان اهل زمان چشیده وچون ابرهیم خان بعداوت فقرا واهل الله مجبول بود واز لوازم خودکامی
نسبت بدرویشان وکوشه نشینان هیچکونه تقصیر نمینمود لهذا ان بزرگوار را ایذا واذیت فراوان کرد وبحبس حکم
نمود که در چارسو ان سید کرامت را چوب زدند انکاه مواخذه عنیف ومصادره زیاده از تکلیف فرمود وچون
ان عارف دینی ان بزرگ را نبود مردمان لمرضات الله ولوجه الله دادند وزبان طعن ولعن بران ستمکر کشادند
چندکاه دیگر ان بزرگوار در قید حیات بود واوقات کرامیش را بتالیف وتصنیف نظم ونثر صرف می نمود تا
انکه در حدود سنه هزار ودویست وبیست وپنج ازاین سرای پرمحنت ورنج درکذشت ودر قرب مزار فیض
مدار مشتاق علی شاه طاب الله ثراه اسوده کشت رحمة الله علیه عارفی کفته اکر مرک را هیچکونه لذت نباشد
همین لذت کافی واین نعمت وافی است که از جور جابران واز ظلم ظالمان خلاصی میدهد واز دست اشرار روزکار
ومردم ستمکار میرهد وچه خوب کفته است میر غیاث الدین منصور دشتکی این قطعه را **نظم** کرفتم که خود مرک
لذت ندارد • مرا از خلاصی دهد جاودانی • اکر قلتبانی نباشد ز قلتبانان • وکر قلتبانان است از قلتبانی و از
نظم ونثر ان بزرگوار قریب چهل هزار بیت در صفحه روزکار یادکار است ازانجمله رساله غرایب که احوال
مشتاقعلی شاه قدس سره من اوله الی اخره در ان درج است وان بحر حدیقه حکیم سنائی است ودیکر دیوانست
وان قریب شش هزار بیت کم وبیش میشود ودیکر سه جلد جنات الوصال است وان در بحر مثنوی کفته
شده واصل آن انجناب نور علی شاه قدس سره است ودو جلد انرا فرموده وشروع بجلد سیم نموده بود که
رحلت کرد وان بزرگوار جلد سیم را اتمام کرده وسه جلد دیکر بران افزوده ودیکر رساله مرات المحققین است
که بطریق نظم ونثر تالیف فرموده وحقیقت حال حضرات مال الحبین را در ان بیان نموده است و
چون اشعار دیوان ان بزرگوار حاضر نبود لهذا بچند بیتی از کتاب جنات الوصال مبادرت نمود
نظم چار وادی در محبت بیکران • تا بکر الفاقر ووقش هست چار • چون محبت تخت شاه تخت چار پا • بسند الفانی در

وان بر عشاق بی برگ و نوا حب دو ده دیگران عشق و هوا بالها هر یک درین ره وادئی هر قدمشان ماتمی و شادئی
ما عشق چو دسراو شان لذنبا شاد بش قرب و قبول پادشا همین بیان حب نخستین وادئی هر قدم صد ماتم و صد شادئی
وادی حقیقت تو بهلش مکبر مانده سرگردان بر اهش چرخ پیر ای بسا آن کز میلاد نز هلاک اندرین وادی فتاده جان کنان
هیچ رهرو کام از وی طی نکرد تا مکیت جان بصد جا پی نکرد صد هزاران کاروان در ره مرد وین بیابان زا بیابان نبرد
ریلیان صحرا مکر کوه بلا کش بهر گام هزاران مبتلا نی غلط گفتم بروی یکدگر او فتاده خستگان یا ادنی
جان پاکان بر درایش کشته خوردار خاشاک خاکش جان پاک این بیان عز بیان زو بیاعب کان بود وادی دو دو منتخب
دو تمین با بیرنخت پادشا که ندل اودنا بدم خانه جا خانه دل هست هشتای بهر جا صدر و قلب دیسم خانه شعا
بس فواد و مهجة القلب ازیقین بس سویدا بس جنانش هم یقین نور و دامد بجب کردید باد جان و دل وادا دارام و قرار
هان ز القاب محب ستمین کان بود عشق اودم سر بحن هر که عاشق کشت او هرگز نمرد چون دلش از چشمه خضر آب خورد
عشق آشد حب دو ده دشمن دو دال درهوای حسن هو جل جلاله شاهباز عشق چون پر باز کرد درهوای صید کم پرواز کرد
کش کشادش بُد دو سوی هوا از محبت جار مین القاب را از هوا نه کز هوای نفس جواست از هوائی کز ولای پادشا است
از هوا کز حب ود دو عشق خاست از هوا محبوب ذات کبریاست از هوائی کاولیا ادو سراست از هوائی کانبیا ادهبر است
از هوائی کاصفیا اصفوست از هوائی کاتقیا از زبست متقین راهین قربان هوا زانکه بقوی رهد شد از زمان
اندرین وادی که نام از هوا بکمکم باشد فنا دیکر بقا از فنا نه کز غم دنیا بود از فنا کاندر ره مولا بود
جر غم دنیای محسوس الزوال جر غم حور و غلمان اندر خیال حور و غلمان هست وجه الله یقین کل شیء هالک الا وجهه بین
غیر وجه الله باقی هست نیست اندرین میخانه شاهنشه ساقی باقی جو وجه الله مات فانی باقی دل اگاه مات
وازان بزرگوار کرامات بسیار حکایت می نمایند و خارق عادات بیشمار نقل میکنند از انجمله جمعی کثیر از
اهل ایمان برای حقیر نقل نمودند که براء العین مشاهده کرده بودند که از فرزندان یکی از دوستان آنجناب
در شرف موت بود، و تعلق خاطر بدان فرزند بسیار داشته و انجا رفته و معالجه نمود، مفید نشد آخر
الامر بخدمت آنجناب آمده تا الان و کر بان کشته عرض نموده و بسر بالین فرزند آنجناب برد جمعی که قطع امید
از حیاتشان بیمار کرده بودند پنهان و آشکار تقریر نمودند که بر بسر بالین مرده طبیب آوردن چه فایده
دارد و آنجناب التفات بقول ایشان نفرموده، باندک زمان مراقبه رفته بعد فرمایند که فرزند شما را
باری تعالی شفای عاجل کرامت فرموده و بر حضر متوجه قدوم نمایند متعال شو بچون باز آنجناب بسر بالین
بیمار حاضر شده ملاحظه میکنند که گویا هرگز از مرض بیمار نبوده، والدین واقربا آن بیمار بعد از مشاهده
آن کرامت لوازم حمد و شکر حضرت معبود کار را بتقدیم رسانیده همگی در حلقه ارادت آنجناب در آمدند

ودیگر جمعی از ثقات حکایت نمودند برای فقیر که عبدالحسین خان بسبب مخالفت کردن آنجناب بنکال
و عذاب ابرهیم خان گرفتار شد و در غربت وفات یافت و عبدالحسین خان نیز برای مطلب گواهی
شداد و زبان اعتراف بجرم خود می کشاد و دیگر جمع داده، بود از فوت خویش و بعد از مرگ ابرهیم خان
بعد از چند گاه، والله اعلم بحقایق الحال ذکر صد قعلی شاه، اسم شریفش میرزا محمد صادق و برادر میرزا
ابوالحسن خان و مقتدای اسماعیلیان بوده در صدق و صفا و فقر و فنا و اکثر سالکان مسالک یقین
تفوق مینمودان بزرگوار از مریدان مظفر علی شاه و از خلفای سلسله علیه نعمة اللهیه بوده و مشرب فنا
و آنجناب غلبه داشت و با وجود غلبه حال و کثرت وجد چند گاه بحکم آقا محمد خان پادشاه ایران بر
سریر حکومت کرمان پای گذاشت و داد و عدل بداد و ابواب شفقت و مرحمت بر روی روزگار جمهور و غنا
بکشاد و بالاخره بسعایت اهل فساد و افساد حساد سپهر پایه ایران آن بزرگوار را عزل نموده بدار الملک
طهران طلبید و آنجناب مدتی دراز بار تشریف داشت و نوبتی حالتی بروی روی داده انجه اسباب
و تجمل دنیوی بود همه را در راه خدا بتمام داد و دست بی نیازی بر آنها افشانده نعلین بجهت خویش نگذاشت
و بعد از قلیل مدت لوای عزیمت بصوب آخرت برافراشت رحمة الله علیه جناب مظفر علی شاه طیب الله ثراه
در دیوان شریف خود بچند جا نام صد قعلی شاه را آورده و در قصایدی که از خود آن بزرگوار را تمجید و تعریف کرده
وانرا از محض دل معروض فرموده است و مفور علی و غضنفر علی را بر اطاعت و انقیاد آن بزرگوار امر نموده است رحمة
الله علیهم اجمعین الی یوم الدین ذکر مولانا مظفر علی شاه، ابن میرزا محمد کاظم اسم شریفش میرزا محمد تقی و بدیع
عرفای زمان و قدوه حکمای دوران بوده در علوم نقلیه و فنون عقلیه وحید عصر و فرید دهر بوده و
کتاب بحر الاسرار بر کمال آن قدوه احرار دلیلی است قاطع و دیوان مشتاقیه برهانی است ساطع همانا
قرون بسیار مرور نموده که مانند مولانا عارفی ظهور نکرده، و مثل او حقایق و بسیاری دقایق بیان نفرموده
باشد آنحضرت نظیر عارف معنوی جلال الدین رومی است و میان آن دو بزرگوار مناسبت تمام است
چنانکه مشهور است که مولانا شمس الدین تبریزی جامع بوده و مولانای رومی زاربوده و مشتاقعلی شاه نیز
امی بوده و مولانا مظفر علیشاه زاربوده و چنانچه مولانا مقطع غزلیات و قصاید خود را بنام شریف شمس
الدین کرده، مولانا مظفر علیشاه نیز مقطع قصاید و غزلیات خود را باسم سامی مشتاقعلی فرموده و شمس
الدین را بدرجه شهادت رسانیدند مشتاقعلی را نیز شهید گردانیدند باعتقاد حقیر در مراسم عشق و فقر و
فنا و سوز و نیاز و وجد مولوی کرمان و مولوی روم یکسان دیدار بوده در بعضی فضایل ظاهری مثل آن
حکمت اشراق و مشا و مولوی کرمان برتر بوده و سایر علوم ظاهری گویا برابرند والله اعلم بحقیقة الاحوال

باقی حال بآباء و اجداد مولانا در کرمان بشغل طبابت اشتغال مینمودند و در کمال عزت و احترام می بودند
مولانا در بدایت حال بتحصیل فضل و کمال اشتغال مینمود تا اندک زمانی در علوم عقلیه و نقلیه گوی
سبقت از فضلای دوران ربود و صیت فضایل و کمالات آن بزرگوار بگوش هوش اعالی و ادانی رسید
طالبان علم از بلاد بعیده بخدمتش رسیده فیض یاب میگردیدند و مسایل عقلیه و نقلیه علمای عصر بدان
جناب رجوع میکردند و چون از علوم ظاهری باطنی ندید و از معالم صورت بوی معنی نشنید لاجرم طالب
پیر و مرشد گردید و در همان اوان بخدمت عارفین بالله جناب نور علیشاه و مشتاقعلیشاه و رونق علیشاه
قدس الله اسرارهم رسیده و بوده مشتاقعلیشاه طیب الله ثراه گشت و بحسب الامر جناب نور علیشاه
قدس سره العزیز و مظفر علیشاه رحمة الله علیه اجازه ارشاد و تلقین نمود و چند سال در ملازمت آن
حضرت و مشتاقعلیشاه سلوک کرد و لوازم ریاضت و مجاهده بجا آورد و از یمن همت پاکان از لوث
اوهام و شکوک پاک گشت و از عالم صورت و علوم ظاهری درگذشت و بمرتبه اعلی و درجه قصوی رسید
و در حضرت ارشاد یافته از خلفای آنحضرت گردید مولانا از علمای سوء و عبید بطون جور و جفا دید و زحمت
از حد زیاده کشید از آنجمله ملا عبدالله کرمانی که یکی از معاندین اهل یقین بود و بر قتل مشتاقعلیشاه
قدس سره الشریف فتوی داد و اقدام نمود و در خدمت شهریار ایران آقا محمد خان سعایت مولانا را نموده
و چون آنشهریار دانا و بر عواقب امور بینا بود و بمضمون ارباب الدول ملهمون آنشهریار دریافت کرد که غرض
ملا عبدالله مبنی بر غرض و دولتش مرضات و آنچه در باره مولانا عرض نموده مدعی است لاجرم بعرض ملا
عبدالله التفات نفرمود و مولانا را از کرمان بدار الملک طهران احضار نمود و چون آن پادشاه بحکم کل من
علیها فان از جهان فانی بسرای جاودانی خرامید آقا محمد علی کرمانشاهی که از جمله علمای ظاهر بود و کاسه
همسایگی از ملا عبدالله میربود و در ظلم و عناد و جور و فساد نسبت باهل صلح و سداد مقلد ملا عبدالله
بود و باستاد تقلید بروی تفوق و تقدم میجست باعتضاد حاجی ابراهیم خان شیرازی مولانا را بکرمانشاهان
برد و نسبت بخدمت مولانا لوازم ایذا و اذیت و اهانت بجا آورد و چون فضیلت مولانا را نسبت بخود
اعلی میدید لهذا در صدد مناظره و مکالمه بر نیامد و هرچند مولانا فرمود که مجلسی شود و مناظره کنیم تا ادا
کرده که حق آشکار آقا محمد علی راضی نشد تا آنکه در سنه هزار و دویست و پانزده در بلده مذکوره از جهان بی
ملال بسرای بهجت مآل انتقال نمود و در خارج دروب شرقی مدفون گشت بعضی برآنند که بزهر ستم آقا محمد علی
از عالم فانی مولانا درگذشت رحمة الله علیه مولانا را تصانیف مفیده است من جمله بحر الاسرار و دیوان مشتاقیه
و خلاصة العلوم و رساله ذکریه که در روش طاعت قلبیه و قالبیه و عبادات لسانیه و جنانیه در طریقت سلسله

علیه نعمة

علیه نعمة اللهیه بطریق رمز نوشته است فقیر این رساله را با مقداری از اشعار بحر الاسرار و دیوان مشتاقیه
در جلد اول ریاض السیاحه ثبت نموده است و در این مجموعه بچند رباعی اقتصار مینماید **رباعی** اول قدم
عشق بود درد طلب، دویم قدمش بدان از کل مطلب، سیم قدمش بندگی و عجز و ادب، چارم جو وصول
فهو نعم المطلب **وله ایضا** در قدرت مرتضی است فتح در دل، تسخیر عدوی نفس و هم کشور دل، جز شیر خدا
که میکشد مرحب نفس، جز ذات علی که میکند خیبر دل **وله ایضا** ای مست شراب عشق سرمد مددی، ای
آینه علی و احمد مددی، ای محرم خاندان احمد مددی، ای رند قلندر مجرد مددی، و از آن بزرگوار دو
فرزند ذکور و سه دختر پاک گوهر یادگار ماند و ارشد و اعلم و اکمل اولاد میرزا کاظم است که لقب گرامیش
ظفر علی است و در فضایل صوری و معنوی ممتاز و در کمالات ظاهری و باطنی با امتیاز است اکنون در
آن دیار بشغل موروثی اشتغال دارد و در غایت اعزاز و احترام اوقات میگذراند امید از کرم یفعل الله
ما یشاء و یحکم ما یرید چنان است که بکمال آمال عارفان آگاه و مقربان حضرت اله برسد و کامیاب
نشاتین و مقضی المرام دارین گردد بمحمد و آله الامجاد **ذکر مطهر علی شاه** اسم سامیش آقا محمد علی ابن آقا
شفیع عارفی بلند پایه و صوفی گرانمایه بود و جامع علوم ظاهری و باطنی بود و کسب فضایل و کمالات
در خدمت مولانا مظفر علی کرده بود جذبه آنجناب بر سلوکش غلبه داشت و در مراتب ذوق و وجدان
عدیل و نظیر نداشت و آنجناب را حالات غریب و مقامات عجیب بود و در کشف حقایق و شرح دقایق
کمتر کسی با او برابری مینمود و نسب گرامیش بمولانا محمود شبستری صاحب گلشن راز میرسید و خاندان
آنجناب اهل علم و فضل و قلم و شغل و عمل بودند و در دیوان سلطنت بشغل دیوانی عمل مینمودند و
خاندان ایشان در مملکت کرمان مشهور بخواجگان اند و آنجناب در بدو حال ترک مشاغل دیوانی فرموده
در خدمت مولانا مظفر علیشاه و سایر علما بتحصیل علم مینمود و از غایت پرهیزکاری و تقوی ترک
متعلقان و اخوان کرده در مدرسه بسر بردی بالاخره ربوده جناب مشتاقعلیشاه قدس سره گشته
از مشاغل درس و تدریس درگذشت **نظم** هر که را حضرت یزدان بخواند، از همه کار جهان بیکار ماند
و بامر عارف ربانی نور علیشاه اصفهانی قدس سره در خدمت رونق علیشاه تلقین یافت و از برکت
انفاس قدسی اساس آنحضرت باعلی مراتب فقر و فنا رسید و بعد از چندگاه از جناب نور علیشاه اجازت
یافته از خلفای آنجناب گردید آن بزرگوار چه قبل از سلوک و چه بعد از آن همواره در خدمت مولانا
مظفر علیشاه بودی و هیچگونه از حضور مولانا تخلف ننمودی و هنگامی که شهریار ایران آقا محمد خان
مولانا را از کرمان بدار الملک طهران احضار فرمود باحضار آن بزرگوار نیز فرمان صادر گشت و

مدتی در پای تخت سکوت داشت و چندگاه در همدان بود و بار دیگر بحکم شاهی بدار الملک معاودت
نمود و بعد از وفات مولانا مظفر علی شاه از ابنای زمان بسی جور دید و بنابر حسد حسّاد و سعایت
اهل فساد که وجودشان در جهان مباد بامر پادشاه آنجناب را چوب زدند و فرج الله خان سرحلقه
اشقیا از شقی باشی بی رضای حضرت پادشاه چندان چوب و بتن پاک مسیحی کرامت زد و اذیت رسانید
که بعد از شش هفت روز جهان را بدرود نمود و در امامزاده ناصر الدین مدفون شد و این واقعه
در طهران در سنه هزار و دویست و هفده هجری بظهور آمد رحمة الله علیه و جمعی کثیر از اعدا و احبا
بران گواهی نمودند و از آن جمله یکی فقیر مشاهده نمود و آن چنان بود که فقیر در بدو حال مجذوب وار
در اوقات ترک جواب و قلت طعام و قلت منام و دوام صیام و اجتناب از صحبت خاص و عام و ذکر
مدام اشتغال داشت و در سنه هزار و دویست و یازده هجری بدار الملک طهران بخدمت جناب
مجذوب علی شاه و مظفر علی شاه و کوثر علی شاه و درویش عباس و آن بزرگوار و جمعی دیگر از عرفای حانی
معتاد مشرف گشتند و در بعضی لیالی جمعه در خدمت آن عزیزان بجز برده میشد و انقلاب احوال از فقیر
بنظر شریف ایشان می آمد تا آنکه روزی جناب مظفر علی شاه معطر علی شاه را مخاطب ساخته فرمود
که چرا همت نمیکنی که این درویش تمکین یابد و آرام گیرد وی در جواب فرمود که این درویش تا سیاحت هند
نکند و بخدمت فقرای هندوستان نرسد تمکین نخواهد یافت فقیر از استماع آن کلام کرامت انجام
حیرت نمودم با آنکه در خاطر فقیر قصد سیاحت نبود فی الواقع همان طور واقع شد که آن عزیز فرمود

از آن بزرگوار کرامات و خوارق عادات بسیار بظهور میرسید

ذکر ابنی علی آن عزیز برادر معطر علی شاه است قدس سره اسم گرامیش محمد علی است بکمالات نفسانی
آراسته و بصدق و صفا پیراسته و باخلاق حمیده و احوال کریمه موصوف و بمهر و وفا و جود و سخا معروف
این دعاگوی آن عزیز را اشک پیر رسید بل شش کوه صاحب تا بدید کرامت فرموده هر باب در صفتی از صفات
کریمه بر کمینه انداخت صاحب حال و مخلص ارباب کمال الذاکر و ارشد ایشان میرزا علی اکبر است بحسن
تدبیر و صفوت ضمیر و اصابت رای ممتاز و بمعارف انسانی و فضایل نفسانی با امتیاز امید از کرم
صاحب کرم چنانست که بغایت کمال عارفان بالله برسد **ذکر نظام علی شاه** اسم شریفش مولانا احمد
ابن الحاج عبد الواحد از خاندان فضل و کمال و از کبرای اصحاب وجد و حال بود و در بدو حال از
مریدان جناب رونق علی شاه قدس سره بود و آن جناب غایت لطف و کرم نسبت بآن عزیز داشت و بعد از
رحلت آنجناب بواسطه حقیقی بخدمت قطب العارفین مجذوب علی شاه قدس سره العزیز مشرف گردید
و اجازت یافته از خلفای آنجناب گشت اگرچه قبل از آن از جناب رونق علی شاه اذن ارشاد داشت

والحق در فقر و فنا و صدق و صفا وحید زمان و در تشویق مریدان و ترغیب طالبان فرید دوران
بود و در بدایت حال بتحصیل علوم اشتغال داشت و در عنفوان جوانی قدم در راه سلوک گذاشت
و از یمن انفاس قدسیه اساس بزرگان بدرجه اعلی رسید و هنگامی که فقیر در مدینه شیراز بود آنجناب
بصحبت این ضعیف میل نمود و از اندیار بصوب شیراز عزیمت فرموده چندگاه در فارس تشریف
ارزانی داشت آنگاه اعلام مراجعت بطرف کرمان بر افراشت و دو بار علاقات فقیر پیش از تشریف آوردن
و بار دیگر در قصبه قومشه فقیر آن عزیز را دعوت کرد و از راه محبت و اتحاد با چند کس همراه تشریف آورده
بالکلیه یکی بخدمت جناب مجذوب علی شاه قدس سره العزیز مشرف گشتیم و دو بار نیز فقیر بمعیت ملاقات آن
آن بزرگوار بکرمان رفته چندگاه بسر بردیم الحق صحبت لازم السعاده اش روح افزای و مجلس ارم
مونسش بغایت دلگشای بود و همواره در سر انجام امور فقرا و ضعفا سعی بلیغ مبذول میداشت و ابرهیم خان
ستمکیش نسبت بآن بزرگوار ایذا و آزار بسیار رسانید و بعد از لوازم اهانت و اذیت اخراج بلدش کرد
و چند سال در غایت اختلال احوال اوقات میگذرانید تا آنکه منتقم حقیقی ظلم آن ظالم را از سر کافه
ناس دفع نمود و با جمعی در دار الملک طهران طریق دار الجزا پیمود و بعد از استماع خبر فوت آن ستمگر
آن بزرگوار چندی دیگر در قید حیات بود و در سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری داعی حق را اجابت
کرده در قرب مزار فیض آثار مشتاق علی شاه و رونق علی شاه بیاسود رحمة الله علیهم از آن بزرگوار عجب
نماندیده و جلد مثنوی کتاب جنات الوصال از آثار جلفه اهل حال یادگار مانده و بطریق مثنوی اشعار
آبدار بسیار فرموده است و چون حاضر نبود لاجرم ثبت نشد **ذکر هدایت علی شاه** اسم شریفش مولانا محمد
اصل آنجناب از بلوک کهنبان بود و در زهد و ورع و تقوی و پرهیزکاری گوی سبقت از اکثر عرفای
ایام میربود و در بدو حال بتحصیل علوم مشغول بود و در اندک زمانی در فن فقه و حدیث و اصول و تفسیر
قصب السبق ربوده بعد از آنکه حاصل تحصیل را حاصل دیده دست طلب گریبان گیر آنجناب
گردیده سفر عراقین و خراسان کرده و بصحبت بسیاری از علما و عرفای ایران رسیده و در وقت کار بتیمار دوای
طلب شتافته بالاخره در خدمت شیخ ربانی ملا عبد الصمد همدانی قدس سره تلقین یافته و بعد از درجه
شهادت کثیر السعادت آنجناب بفیض خدمت العارف السبحانی حسین علی شاه اصفهانی قدس سره
فایض گشت و از برکت انفاس ولایت اساس آنحضرت در فقر و فنا از اکثر عرفای عصر در گذشت و
ابرهیم خان ستمگر آنجناب را ایذا و آزار بسیار رسانید و بعد از اهانت و اذیت اخراج بلده کرمان کرد آن
آنجناب مکرر فرمود که من در این سفر کشته خواهم گردید و خون و تضییع عیال من بگردن ابرهیم خان

خواهد بود و هر چندان بزرگوار پیغام فرستاد که گناه من چه خواهد بود و حیثیت تا بدانم آن ستمگر
همین قدر گفته بود که در تقوی و پرهیزکاری و محامد احوال و محاسن اخلاق ایشان حرفی نیست اما ملا
اندر درویشان بد اعتقاد و از صوفیانست و اگر عرضا پیغمبر آخر الزمان آمده بمن گوید که فرقه صوفیه مردمان
نیکو اعتقاد و نیکو نهادند من بر آن پیغمبر اعتراض خواهم نمود و کلام او را منکر خواهم بود و خواهم گفت
که در نبوت مدعی است نعوذ بالله من غضب الله از این جهالت و حماقت و پناه باید برد از این گونه ضلالت
و شقاوت ایزد تعالی باعث حال لابد و ناچار گشته در سنه هزار و دویست و سی و هشت هجری از دار
بلبان عازم زیارت شاه خراسان گشت و در قرب منزل چهل زینه جمعی از جماعت بلوچ بقافله ریخته
آنجناب را بسعادت شهادت رسانیدند و در آن وقت بادی تند آمده آسمان تیره و تار گردیده بعد از آنکه
هوا صاف شد سید محمد صالح که در آن سفر در خدمت مولانا بود جسد مبارکش را بکهستان آورده
بعد از غسل و کفن دفن نمود **ذکر ابرهیم خان** ابن مهدی قلیخان ابن محمد حسن خان افشار برادر ابن عم
سلطان محمد شاه بود و بین مصاهرت هم بود زمانی افتخار می نمود و خواهر اعیانی فرمانفرمای فارس
زوجه افشار بود مدت بیست سال حکومت تمامی دیار کرمان داشت و لوای اقتدار و استقلال
در بعضی بلاد بلوچ نیز برافراشت بکثرت دولت و وفور ثروت و بسیاری حشمت و افزونی جاه و
منزلت بر اکثر شاهزادگان عالی مقدار مقدم بود و اما در تزویر و مکر و غدر و لئامت طبع و خست
مزاج و افراط ظلم و حرص و طمع کمتر کسی از امرا و ملوک بآن ستمگری پی می نمود و آن نادان با وجود
عدم معرفت بعداوت زمره عرفا و اهل الله اهتمام تمام داشت و هر مکانی اهل عرفانی و هر زمینی که
اهل بینشی و هر منزلی اهل دلی استماع کردی و یا بر آن [illegible] داشتی در مراسم ایذا و اذیت او لسانا
و یدا و قولا و فعلا هیچگونه دقیقه مهمل نگذاشتی و نسبت باولیا حذا کرد آنچه کرد تفصیل آن باعث
ملال اهل حال و ارباب کمال خواهد بود و سایر احوال آن شهریار را از این قیاس خواهند نمود
زیرا که فرقه درویشان و گوشه نشینان که هیچگونه از مال و جاه و ملک او طمع نداشتند و منافی
ظاهر و باطن بود اینگونه سلوک میکرد نظر کن بر احوال اشخاصی که فی الجمله دولتی و مکنتی داشتند
با ایشان چه گذشته باشد آخر الامر آه مظلومان و دعای ستم رسیدگان آن شهریار را گرفته **نظم**
خرابی کند مرد شمشیر زن : نه چندانکه دود دل پیرزن : چراغی که بیوه زنی برفروخت : بسی دیده
باشی که شهری بسوخت در سنه هزار و دویست و چهل هجری در دار الملک طهران بدار الجزا خرامید
و با چندین هزار دزد و وبال و خون ناحق و حق الناس و حق الله روانه دار الحساب گردید **نظم** تو

بلادی

بلادی که بد گوهر و جان برد : حسابش با کرام الکاتبین است : وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
ذکر کردستان ولایتیست مشهور و در السنه و افواه مذکور و محدود است از جانب شرقی بولایت آذربیجان
و از سمت مغرب بولایت جانیک و بحر اسود و از جهت شمال بجبال البرز و ملک قرم و از طرف جنوب بعراق
ارمنیه اصغر و اران و محتوی است بر بلاد قدیمه و نواحی عظیمه و کوهستان سخت و جنگلهای پر درخت و انهار
بسیار و چمنهای بیشمار و مجموع بلادش از اقلیم پنجم و اکثر هواش ملایم و عموما سکان آن دیار پیرو ملت و
حنفی مذهب و اقل قلیل شیعه امامیه است و مستوی الخلقه و سفید رخسار و از متاع حسن و جمال بهره ور
و پاشالیق و پاینق و تفلیس از بلاد آنجاست و ملک کردستان از کشور ایران است و سالهای فراوان در تصرف
در تصرف سلاطین بوده و مدتی تنها ملوک آن دیار حکومت مینمودند بعد از انقراض دولت صفویه
کردیان عصیان ورزیده باستقلال حکومت میکردند اکنون قریب بیست سال است که طایفه روسیه
تصرف آورده اند تا حال اکثر بلادش در تصرف روسیه است و قلیلی که کوهستان سخت و جنگلهای پر
درختست و مردم سپاه دشت بجا صعب و دشوار است در تصرف کردیان است **ذکر کردستان** ولایتیست
معروف و باعتدال هوا و عذوبت ما موصوف و محدود است از طرف مشرق بولایت عراق عجم و از مغرب بدیار
عراق عرب و دیار بکر و از جهت شمال بممالک ارمن و آذربیجان و از جانب جنوب بکشور خوزستان و مشتمل
بر بلاد معموره و نواحی مشهوره و جبال دلگشا و مرغزارهای بیشمار و اکثر بلادش از اقلیم چهارم و قلیلی از پنجم
سکنه اش اکثر شیعه امامیه و دیگر علی اللهی و دیگر حنفی مذهب و دیگر شافعی و قلیلی یزیدی و از همه ایشان
کمتر عیسوی اند و عموما طایفه کرد و قلیلی عرب و کمتر از هر دو فرقه ترک اند و اردلان و دنبلی و رسن و
روند و سلیمانیه و کرمانشاهان و کرند و ... از بلاد آنجاست **ذکر نسب کرد** بوسیله معانده که در نسب
جماعت کرد اختلافست صاحب روضة الصفا گفته که چون بر دوش ضحاک تازی مانند دو مار ظهور کرد
ابلیس بصورت طبیبی بخدمت ضحاک رفته زبان آورد که علاج این درد منحصر است بمغز سر آدمی ضحاک بنا بر
اشاره ابلیس هر روزی دو نفر کشته مغز سر ایشان را بر موضع مالیدی و از آن تسکین الم کردیدی بعد از چندی
کار طباخ یک نفر را کشته و دیگری را رخصت داده آزاد کردی و گفتی که در کوهستان و کهوف غار در روید و از
ظلم و جور این ستمگر برهید و ایشان بموجب فرموده عمل نموده برفتند و جمعیت پیدا کردند و آن
جماعت اکنون طایفه کرد شدند و بعضی گویند الاکراد طایفة من الجن کشف الله عنهم الغطاء یعنی کردان
طایفه اند از جنیان که پوشیده است باری تعالی از ایشان پرده را و آشکار است ایشان بر مردمان و مولف فرهنگ
کرد بوده در نسب کردان ذکر نموده که سلیمان بن داود چهار صد دختر باکره از اهل مشرق طلبید چون با

بموجب فرمان بدان ولایت رسید لهذا اکنون مسکن کردان است گروهی اند دیوان و جنیان با ایشان تمام
کردند و چون این خبر بسمع حضرت سلیمان ع رسید آن دختران را بدیوان داد و جماعت کردان از نسل همان
دیوانند در هر حال نسب عالی ندارند و طوایف کرد چهار است و لغات ایشان مغایر یکدیگر است اول
کرمانج دوم لر سیم کلهر چهارم کوران و هر یک از این طوایف متفرق اند بفرق بسیار و شعوب بیشمار مثل زند
و لک و بلباس و دنبلی و لولو و فیلی و ممسنی و هر یک از آن طوایف نیز منشعب اند بچندین قبایل و عشایر و قدیم
الزمان مسکن کردان همان دیار بوده و اکنون در اکثر بلاد ارمن کبری و ارمن صغری و دیار بکر و شامات و
خوزستان و عراقین و آذربیجان و فارس و خراسان و زابل و کابل مسکن دارند و عموما کوه و مکروه دوم ابوه
و فرقه شرارت پناه و جهال اشهراند دزد و قطاع الطریق و خونریزند و غدار و شور طلب و مفسد و فتنه
انگیزند و از فضایل انسانی دور و از مکارم و معارف نفور و از کسوت مردمی و آدمیت عور و از عالم قرب مهجورند
اما طایفه شجاع و دلیر و در مهمان نوازی عدیل ندیرند و اهل حال و اصحاب کمال از آن طایفه برخواسته و بزیور
فضایل صوری و معنوی آراسته اند من جمله شیخ ابرهیم و شیخ علی اند فرقه عرفا از آنجا ظهور نموده اند و احوال
آن دو بزرگوار در کتب متداوله مسطور است و اکنون نیز در میان ایشان مردمان نیک نهاد و صاف اعتقاد
میباشند و اکثر جماعت کردان کرد بملاک ارمن و دیعه سکونت دارند پیرو شیخ عدی اند و آن از خلفای بنو
امیه بود و تربتش در کوه لالش من اعمال موصل است و دیگر طایفه کرمانج و بلباس سنی حنفی مذهب و شافعی اند
و دیگر جماعت کوران علی اللهی اند و فرقه کلهر و فیلی و زند شیعه امامیه اند ذکر کرمانشاهان از بلاد قدیمه
کردستان است از اقلیم چهارم و آبش وسط و ناگوار و هوایش مختلف و بگرمی مایل و ناسازگار و باغات و
بساتین آنجا بسیار و اکثر حبوب و غلاتش فراوان و فواکه سردسیرش ارزان بهرام بن شاپور ذو الاکتاف
آن شهر را بنا نمود و انوشیروان عادل در آن دکه صد گز در صد گز احداث فرمود و خاقان چین و رای هند و
قیصر روم را در آن دکه احضار کرد و خسرو پرویز باغی دو فرسخ در دو فرسخ در حوالی آن شهر باورد که در آن
میوههای گرمسیری و سردسیری بود و نخچیر بسیار در آن سر داده بود که توالد و تناسل میکردند و قدیم
الزمان بلده کرمانشاهان شهری وسط بوده و بمرور ایام روی بخرابی نموده و در ایام دولت زندیه
فی الجمله معمور گشت و در زمان حکومت محمد علی میرزا کثرت عمارت آنجا از اکثر بلاد ایران درگذشت بعد از
وفات شاهزاده فی الجمله ارکان عمارت آن شهر بخرابی رسید و در سنه هزار و دویست و چهل و هفت هجری
تخمینا ربیع آباد اعنی آنجا را سیلاب خراب کرد آیند و جمعی کثیر از مردمش را بغرقاب فنا و هلاک رسانید اکنون
قریب ده هزار خانه در اوست و نواحی بسیار خوب مضافات اوست و آن شهر در بلندی واقع و سمت شرقی

واسع است

واسع است و بعضی عمارتش در زمین هموار اتفاق افتاده است و قلعه را باصل شهر کشیده اند و خارج
قلعه نیز بقدر شهر آباد است و دار الاماره طرف مغرب شهر بر بلندی واقع است و سمت مغرب و
شمال آن صحرا است و اکثر مردم آنجا شیعه امامیه اند و طایفه نصیری نیز هست مکرر دیده شده است و
شیخ ابو اسحق ابرهیم بن شیبان از مشایخ عظام از آنجا بوده و وفات آن بزرگوار در سنه سیصد و سی
و هفت هجری در زمان خلافت القاهر بالله عباسی روی نموده ذکر آقا محمد علی ابن آقا محمد باقر بهبهانی
در علوم نقلیه سیما در فقه و اصول فاضل یگانه بود و در فن اجتهاد گوی سبقت از همگنان میربود
و دولت وافر و ثروت متکاثر و اسباب دنیوی بسیار داشت و همواره بر توسیع جاه و جلال و
رفعت دستگاه همت میگماشت و در سلوک با ارباب دولت و اصحاب حکومت مهارت عظیم داشت
اگرچه قهرمان ایران آقا محمد خان اعتنا بشان او نکردی و افعال نکوهیده و اعمال زشت وی را بزبان
آوردی آقا محمد علی را در فن فقه و اصول وغیره تالیفات است و از جمله تالیفات او کتاب خیراتیه است
که از خیرات جاریه او است که بنیاد آن کتاب بر قدح و مذمت صوفیه است و اکثر مشایخ متقدمین و متاخرین
و معاصرین را در آنجا نام برده و سوء احوال و سوء اعتقاد ایشانرا ذکر کرده و بر آن نیز اکتفا ننموده بر قتل
العارف بالله السید معصوم علی شاه دکنی و یکی دیگر از درویشان اقدام فرموده و در هنگامی که آن حلقه
صدق و صفا عازم زیارت جد خود علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیة و الثنا بود بآن شهر رسیده
آقا محمد علی بفتوت حاجی ابرهیم شیرازی آنجناب را بگرفت و بطریق خفا در رود قره سو غرق کردانید و برای
تحصیل مراد فاسد خود از علماء عراق این استشهاد حاصل نموده عارف گفته که استفتا و استشهاد او در این
خصوص بعینه استفتا و استشهاد ملوک بنی امیه و بنی عباس و سایر حکام جور بوده برای قتل اولیاء دین
و هدم وجود صلحای امت سید المرسلین ص بوده و اگر نه از جهت استحصال مراد دنیوی و قبول عامه نادان
بودی با دیگر اشخاص که بتصوف مشهور و در السنه و افواه ناس مذکور بودند ایشانرا نیز احضار نمودی
و مباحثه و مناظره کردی و اگر الزام دادی مصاب و ماجور شدی و در مقام لوم و ملامت نیامدی
نه آنکه پنهانی بنده خدا را در آب غرق نمود و ضعفای قوم را اهانت و اذیت نمود و این همه از راه عناد
و فساد اعتقاد بود بر ضمایر ارباب بصایر پوشیده نماند که صوفیه صافی طویه میگویند که بنای هر عمل بر
نیت عامل است و نیت امری است از مردم مخفی اما بر جناب باری تعالی مخفی نیست و هرگاه نیت خالص
لله باشد صحت صورت عمل نیز امری عبث چنانکه از طرق عامه و خاصه مروی است که قال النبی ص
انما الاعمال بالنیات و انما لکل امرئ ما نوی فمن کانت هجرته الی الله و رسوله و من کان هجرته الی الدنیا

يصيبها او امراة ينكحها فهجرته الى ما هاجر اليه و روايت ديگر فرموده نية المؤمن خير من عمله و ايضا فرموده
انما يبعثون على نياتهم و ايضا قال يخبر عن جبرئيل عن الله تعالى انه قال الاخلاص سر من اسراري استودعه
في قلب من احببته من عبادي و از حضرت رسول صلعم روايت شده قال من سلك طريقا يطلب علما سلك الله
له طريقا الى الجنة نوم مع علم خير من صلوة مع جهل و نيز فرموده افضل الصدقة ان يعلم المرء علما يعلمه اخاه
و نيز فرموده قليل من العلم خير من كثير العبادة و ايضا فرموده من طلب علما لاربع دخل النار ليباهي به
العلماء او ليماري به السفهاء او ليصرف وجوه الناس اليه او ليأخذ به من الامراء يعني حضرت فرموده هر كس كه
طلب علم نمايد از براي يكي از چهار چيز داخل آتش دوزخ خواهد بود اول آنكه خواهد كه مفاخرت كند بآن علم
با علماء دويم آنكه مجادله كند با سفها سيم آنكه بگرداند بسبب آن علم خلق را بطرف خود چهارم آنكه بسبب آن علم
چيزي بستاند از امرا و حكام و روايت نموده است شيخ ابو جعفر كليني در اصول كافي از حضرت رسول
كه قال طالب العلم ثلثة فاعرفوهم باعيانهم و صفاتهم بجهة اختصار مضمون آنرا بفارسي ذكر ميكند مضمون
آنكه حضرت فرمود كه طالبان علم سه فرقه اند پس بشناسيد ايشان را باصل و صفات ايشان يك صنف از
ايشان طلب علم مينمايند از براي كردن كشتي و مكر و مردم فريبي ميكنند و يك صنف ديگر طلب علم را از
براي فقه و دانائي و عمل نمودن مينمايند پس آن فرقه كه طلب علم از براي تجهيل مردم ميكنند رنجاننده و آزار
رسانندة اند مجادل و منازع و خود را در معرض بحث و جدال در حضور و مجالس مردمان در مي آورند و تذاكر
علم و مسائل ميكنند و بيان صفت حلم مينمايند و اظهار خشوع و خضوع ميكنند و خالي اند از ورع و پرهيزكاري
پس بكوبد و بشكند الله تعالى باين سبب دماغ و بيني او را و قطع كند و برطرف سازد از او علم و دانش را
و آنكه طالب علم براي كردن كشتي و عام فريبي نموده است و از براي اهل دنيا و كردن كشتي ميكند با قرآن
امثال خود و متملق و متواضع از براي اغنيا و ابناي دنيا ميشود پس متملق از براي اغنيا جهة هاضم
حلويات و شيرينيهاي ايشان و دين خود را شكسته و خراب كرده است پس برطرف كند الله تعالى بدين سبب
خبر او را يعني اسم او را و قطع كند و برطرف نمايد از ميان علما آثار و علامات او را و اما صنفي كه طلب علم
از براي دانائي و عمل بآن نمودن كرده اند اندوهگين و محزونند و شب بيدار اند و آن حنك بر بدنش و عمامه
خود بسته و قيام از شب تاريكي دارد و عمل ميكند و خايف و ترسان است و خوانده است پروردگار خود را
و مشفق و رو آورنده است بر شغل و عمل خود و بفكر ديگري نيست و اهل زمان خود را مي شناسد و وحشت
دارد از معتمدترين برادران پس قايم و محكم گرداند الله تعالى بدين سبب اركان او را و عطا نمايد و كرامت
كند الله تعالى بدين سبب او را در قيامت امان و بعضي از آثار و روايت نموده شيخ صدوق ابو جعفر محمد بن

علي بن

علي بن بابويه عليه الرحمه در كتاب خصال باسنادش از ابي عبدالله ع كه فرموده بدرستيكه از علما
كساني اند كه اگر كسي ايشان را موعظه و نصيحت نمايد ننگ ميدارند و خوش نمي آيد ايشان را و اگر خود
خود موعظه ديگري نمايند در حالت موعظه تندي و بدخوئي با مردم نمايند پس اين عالمان در
درك دويم از نار اند و بعضي از علما طريقه ايشان آنست كه علم خود را بذل و صرف اغنيا و اهل جاه و منصب
ميكنند و صرف و بذل و تعليم فقرا و مساكين نمينمايند و از مستحقين مضايقه دارند پس اين عالمان
در درك سيم اند از نار و بعضي ديگر از علما وضع سلوك ايشان بطريق جباران و سلاطين زمان است
پس اين علماء در درك چهارم اند از نار و بعضي ديگر از علما جماعتي اند كه طلب احاديث و اخبار از يهود
و نصاري و تواريخ و غير هم مينمايند تا آنكه بدين سبب علم ايشان بسيار شود و نقل و قصه بسيار توانند
نمود پس اين عالمان در درك پنجم از نار اند و بعضي از علما فرقه اند كه خود را مفتي قرار ميدهند و ميگويند
سؤال كنيد از ما و احتمال ندارد بلكه يقين است كه يكحرف را بتحقيق ندانسته اند الله تعالى دوست نميدارد
كسي را كه چنين باشد اند و بخود ببندد دانستن آن را و اين فرقه در درك ششم از نار اند و بعضي ديگر از علما
طلب علم مينمايند باعتبار تفاخر ميان مردم و هم چشمي و اين طايفه در درك هفتم از نار اند اعاذنا الله
عن الكون من جميع الاقسام اگر كسي بدين تحقيق نكود و بر احوال علماء زمان نظر كند و از جاده انصاف
تجاوز ننمايد عين اليقين حاصل ميكند كه عموم ايشان از اقسام سبعه بيرون نيستند بلكه هر يك
از ايشان اقسام سبعه را بكمال دارند مگر شرذمه قليل كه صدر نشين محفل حقيقت اند و آيه
كريمه و قليل من عبادي الشكور از حال ايشان خبر ميدهد و نيز از حضرت رسول صلعم مرويست كه
الفقهاء امناء الرسل ما لم يدخلوا في الدنيا قيل يا رسول الله و ما دخولهم في الدنيا قال اتباع
السلاطين فاذا فعلوا ذلك فاحذروهم على دينكم يعني حضرت فرمود كه علما امينان پيغمبرانند ما
دامي كه داخل دنيا نشده اند گفته شد كه يا رسول الله علامت دخول ايشان در دنيا چيست آنحضرت
فرمود كه علامت دخول ايشان در دنيا متابعت و موافقت نمودن ايشان است سلطان و پادشاه را
پس هرگاه اينكار را كردند يعني متابعت سلطان نمودند پس حذر باشيد از ايشان بدين خود و ايضا
از آنحضرت منقولست كه بدترين مردم را اشد عذاب در روز قيامت عالمي است كه الله تعالى نفع نرساند
بان عالم از علم او و نيز اگر هرگاه عالم عمل نمايد بعلم خود آن علم وبال است چنانچه روايت شده كه العلم
بلا عمل وبال و العمل بلا علم ضلال و از حضرت ابي عبدالله ع مرويست كه هرگاه ديديد كه عالم دوست
ميدارد دنيا را او را متهم بدين خود كرده باشيد يعني اعتماد بر قول ايشان در مسايل دين خود ننمايند

پس بدستی که دوست دارد چیزی در فکر محبوب خود است و علامت حب دنیا اینجا از بعضی احادیث
ظاهر میشود آنست که اگر دنیا رو کند با ایشان خوشحال و فرحناک میباشند و اگر پشت نمود محزون
و اندوهگین اند و نیز روایت شده از حضرت رسول صلعم که هر کس زیاده کرد علم و زیاد نکرد هدایت
او یعنی آثار هدایت از زهد و تقوی و ورع زیاد نمیشود از برای او از حق تعالی مگر دوری از الله تعالی
پوشیده نماند که در مدح علم و عالم احادیث بسیار است و در مذمت عالم که عمل بعلم خود ننماید
نیز بیشمار است آنکسی که خبر داده بمدح علم و عالم نیز آنکس خبر داده بمذمت عالم مقصر در عمل و علما
مقصرین اشد حال اند در نزد حق سبحانه و تعالی از جهال پس ایمان ببعض کتاب و کفران ببعض خواهد
نباشد شیخ زین الدین رحمة الله علیه در منیة المریدین بعد از ذکر صفات ذمیمه و مهلکات و وجوب
تخلیص از آن و مقصر بودن علوم در اینجا فقها نقل نموده اند گفته که بلکه ناچار است از برای دفع و
رفع صفات ذمیمه و مهلکات و حصول منجیات که صفات حمیده است رجوع نمودن بسوی علماء حقیقة
و عاملان بعلم خود و کتابهای ایشان که در این نوشته اند و نیز فرموده که چه عظیم است اغترار عالم
که راضی شود بعلوم رسمیه و غافل گردد از اصلاح نفس خود و حصول از رضای حق سبحانه و تعالی و چه
خوب گفته است شیخ بهاء الدین عاملی در این باب نظم علم رسمی سر بسر قیل است و قال نه از آن کیفیتی
حاصل نه حال

در بیان سبب انکار منکران جماعت صوفیان صفوت نشان

صوفیه میگویند که اهل حق را همیشه
منکران بوده اند و انکار سالکان مسالک حق را نموده اند این گروه منکران یا خود را عالم میدانسته اند یا
متعلم یا از فرقه متعلم که زیرا که بحث نیز از آنکه تقصیر نموده در تحصیل عالمی که شرعا تابع او توان شد
اما آنکه خود را عالم میداند اگر این عالم را در متن واقع علمی حیثیت میباید که او نیز تابع عالم لازم الاطاعه
شود و مشتبه شده بر او احوال او یا آنکه خود را عالم دانسته و مقتدا شمرده این نیز حاصل میشود که
آنکه از ضعف عقل و قلت علم و کثرت حمق و عدم تتبع احادیث و اخبار رسول مختار و ائمه اطهار ع
زیرا که انکار نمودن غیر عالم که خود را عالم فرض کرده و در صدد انکار اهل الله در آمده یا انکار مسایل
اصول و اعتقادات ایشان نموده یا آنکه اعمال فرعیه ایشان را اگر مسایل اصول و اعتقادات باشد
بیرون از آن نیست که مسئله اصول که بزعم آن عالم فرضی خلاف قول حضرت الهی و جناب رسالت پناهی
از محض بلا عذر شرعی و عدم فهم سامع استماع نموده و قابل تاویل هیچوجه نبوده آن شخص داخل در تحت
اسم صوفی نخواهد بود زیرا که این لفظ و اسم را موضوع لهی است موافق آنچه در مبدا اشتقاق و تعریفها
از احادیث و اقوال علما که قبل از این در موضع خود مذکور شده و معلوم است پس متصوف بان حقیقت

مورد قدح و طعن نخواهد بود لا شرعا و لا عقلا پس آن عالم فرضی را طعن و قدح نمودن بر متصوف
حقیقی این اسم خلاف شرع و عقل است و او خود بدین طعن و قدح اولی است و اگر آنچه استماع نموده
و در نظر او خلاف واقع نموده و آن قایل با عذر شرعی مثل تقیه و یا کلام او قابل تاویل بوده هر چند
آن تاویل دور بوده باشد بر آن عالم فرضی سامع لازم است که تاویل نماید موافق فرمان شارع نیز از
برای ملاحظه قایل چنانچه احادیث بسیار منقول است که شما اقوال و افعال مسلمانان و مومنان را
تاویل نمایید تا آنکه وارد شده که هفتاد هفتم تاویل کنید و اگر باز نفس شما راضی نشود و ظن سوء و گمان
بد در حق آن قایل یا فاعل از او و قابل نگردد باید که ملامت نماید خود را لوم و قدح را در موضع اشتباه
بر مسلم و مومن تجویز ننموده اند اگر کسی گوید لزوم در محل اشتباه بر قول و فعل مسلم و مومن است و اسلام
و ایمان آن قایل یا فاعل غیر ثابت است پس لزوم تاویل غیر ثابت عارف میگوید که اگر فاعل یا قایل غیر از
این امر مشتبه امری که دلالت بر اسلام و ایمان او داشته باشد ندانسته اند و مسلمان زادگی آن شخص نیز
معلوم نباشد آن شخص را داخل مسلمانان کردن و در زمره اهل ایمان آوردن صحیح نیست پس چگونه
صحیح باشد که او را داخل صوفیه نمایند و حال آنکه این لفظ وضع شده از برای کاملان در ایمان هم چنین
آن شخص گوید که مسلمانم و از اهل ایمان و صوفی ام و اگر آن قول در اصول که محل اشتباه است در کلام
شخص غیر حاضر دیده در این صورت مراعات مذکوره مع شی زاید بر آن عالم فرضی لازم بل محتم است
زیرا که در این وقت ممکن است که گفته شود که این قول را که محل اشتباه است عدو حاسدی و دشمن
جاحدی داخل کلام آن شخص نموده باشد هر چند آن قول متداول باشد بیان جماعتی که این اعتقاد با آن
صاحب کلام دارند زیرا که معتقدان آن شخص آن قول را تاویلات و توجیهات صحیح موافق امر شارع می نمایند
و قبول نمودن معتقدان این قول را و منسوب گردانیدن از راه نیز برای تاویل و توجیه صحیح است از آنکه
هر چند این معنی مفاسد مقصود او بوده باشد یا وی میدارند و آنرا قبول مینمایند پس اگر آن شخص منکر
را ربط با احادیث سید المرسلین و اخبار ائمه معصومین ع میبود و داخل اهل امانت و دیانت می بود
جرئت و جسارت در قدح و طعن بر اقوال مشتبه جایز و قابل توجیه و تاویل نمیبود و معلوم شد که آن قادح
و طاعن عالم نبوده و خود را عالم نموده می باشد آن نادان عالم فرضی مقلد عالمی باشد تا آنکه مثلا
باین بلا گرفتار نگردد و در تحت آیه کریمه قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالْأَخْسَرِینَ أَعْمَالًا الَّذِینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیَوٰةِ الدُّنْیَا
وَهُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعًا داخل نباشد و دیگر آنکه هر قسم کلامی که از ایشان در میان آ
اگر کسی عالم و مربوط بکلام معصومین علیهم السلام بوده باشد پیدا آنکه قولی حجت در کلام عرفا و مشایخ

صوفیه مگر آنکه آن در کلام معصومین ع همان حتم با اغماض در کلام معصوم بعینه با آن مضمون
وارد شده پس هر قسم که کلام معصوم را توجیه و تاویل مینمود بهمان وجه کلام شیعیان و مومنان را
نیز توجیه نماید با آنکه موضع قدح ارتکاب ایشانرا در بعضی مسائل خلافی فروعی ترک نموده در این
صورت خطا و خلل و انکار عالم فرضی ثابت و ظاهر است زیرا که اتفاق اهل اسلام است که استعمال امثال
مختلف فیه فروعی باعث قدح و طعن در عاملان آن نمیشود اگر آن مسئله مخالف اجماع ثابت و محقق مذهب
امامیه بوده باشد حمل استعمال آنرا بر تقیه میتوان نمود و طعن و قدح نیز جایز نیست پس این منکر جاهل
که خود را عالم فرض کرده تقصیرش بیشتر از آن جاهل است که مقلدات زیرا که آن گمراه و ضال است و این
عالم فرضی ضال و مضل است با آنکه آن منکر اهل حق کسی بوده که علم ظاهری داشته و تتبع اخبار و احادیث
معصومین نموده و حقیقت این فرقه براو ظاهر شده اما حب دنیا و حب جاه براو غالب بوده و نفس او نیز
سرکش بوده و بعجب ظاهر نیز خود را اهل ریاضت و مجاهده نمی توانسته و انماید که آنکه صورت اهل
عبادت در ریاضت و مجاهده را دام و سبب تحصیل دنیا و جاه که مقصود او بوده کند طریقه و روش سلوک
انبیا و اوصیا و متقیان و اهل ایقان اشهر و اظهر و اعرف از آن بوده که انکار توانند نمود و سلوک اولیا و
عزت از قناعت باقل شی از لباس و معاش و مسکن و انزوا و کثرت طاعات و عبادات و مجاهدات در این زمان
اظهر من الشمس و ابین من الامس بوده و پیش از ظهور غلبه اثنی عشری بعضی از علماء سوء عامه این فرقه را
برفض و تشیع نسبت می نمودند و دست جفا و جور و ایذا بر این فرقه میگشودند تا آنکه در نظر عوام الناس
از عامه این طایفه بی اعتبار شدند و همیشه در معرض قتل و اذیت و اخراج بلد میبودند چنانچه بر متتبعین
احوال این طایفه مخفی نیست تا آنکه اخفای تشیع را و اظهار تسنن نمودند که اهل عامه گمان برند که ایشان
از عامه اند چنانکه از کلام بعضی مشایخ صوفیه ظاهر میشود و در کتب خود مدح خلفای ثلاثه بطریق
تقیه نمودند و بدین اظهار تسنن و اخفای مذهب حق فی الجمله از شر ناس محفوظ ماندند تا آنکه از زمان
حضرت رسالت پناهی ص و از عهد جناب ولایت مآبی مدتی مدید و عهدی بعید گذشته و نفوس
مردمان بزینت دنیا و بزخارف آن مایل و راغب گشته طریقه انبیا و روش اوصیا از قناعت و
عبادت و زهد و عزلت و تقوی و مجاهده در نظر دنیا پرستان و عبید البطون و فروج و بندگان هوا
بد و قبیح و بی اعتبار گردید و بعد از آن علمای سوء بجهت دنیا و حرص جاه و وسعت دستگاه و قرب سلطان
مایل و راغب شدند اظهار قدح و انکار این فرقه را بطریق آنکه روش سلوک این فرقه طریق رهبانیت
ممنوعه در اسلام است و قناعت در طعام و شراب و لباس و مسکن و ترک زینت و توسعه در لباس و

معاش

معاش و ترفع مستحب و مطلوب شارع است در نظر عوام و حکام شایع و ظاهر گردانیدند تا آنکه طریقه عزلت
و کثرت مجاهدت و ریاضت و قناعت و اعمال انبیا و اوصیا در نظر شیاطین انسی بی مقدار و بی
اعتبار گشت و همین مذمت و انکار سبب اعتبار علماء سوء و عبده طاغوت گردید و اگر ایشان مذمت
دنیا و زخارف آن و مدح ترک دنیا و قناعت و عزلت و ریاضت و مجاهده مینمودند این صفات محموده
یافت نمیشد مگر در فرقه صوفیه صافی طویه و معتقدان ایشان پس مردمان میل و رغبت بطرف ایشان
میکردند و عبید بطون و فروج از نیل مقصود و مراد خود محروم میشدند و بازار ایشان کاسد و
کالاهای ایشان فاسد میگشت و از گوشه هنگامه ایشان کسی نمیگذشت این فرقه علمای سوء که حقیقت صوفیه
بر وفق اعتقاد ایشان بر خودشان ثابت است از برای حصول مطالب نفس و هواهای خود اظهار
انکار و مذمت ایشان نمودند بدتر از آن منکران اند که بنادانی انکار کرده اند بالجمله سبب انکار
منکران جهل است و حب دنیا نیز از جهل است و این انکار اهل یقین و فساد در دین از بعضی علما
عامه شده و اما از علماء شیعه از زمان ائمه معصومین علیهم السلام الی زماننا کسی از ایشان اسمی و
رسمی در میان شیعه بوده باشد و انکار این فرقه نموده باشد مشاهده نشده بلکه علمای هر زمان
معتقد بوده اند و اکثر ایشان خود را از این فرقه می شمرده اند مگر آنکه از چهار نفر علما نقلی بد انکار و
مذمت این فرقه مشهور و در افواه و السنه مردم مذکور است اوّل از سید مرتضی رازی که صاحب تبصرة
العوام است و نزد خاص و عام چنان در افواه مشهور است که مولف تبصرة العوام سید مرتضی علم الهدی
است و این غلط محض و محض غلط است و بر ارباب تحقیق هیچگونه این معنی مخفی نیست و این فرقه کوی سید
سید در آن کتاب نوشته که صوفیه هفده فرقه اند و نیز نوشته که صوفیه در اصل شش فرقه اند از اهل
سنت و جماعت و هر یک را بوصف خاص ذکر نموده نسبت این کتاب بسید فضیلت مآب از عقل
بغایت بعید است زیرا که این فرقه هفده گانه و یا شش گانه که ذکر نموده و مجموع را صوفی خوانده
محمد شهرستانی که از اعاظم متکلمین و مقدم بر زمان او بوده است در کتاب ملل و نحل که از مصنفات
اوست در [illegible] خود اکثر مذاهب را بتفصیل ذکر کرده این فرقه هفده گانه را که در کتابی که منسوب
بسید مرتضی است و صوفی شمرده اسم صوفی مذکور نساخته پس میتواند بود که اهل انکار این کتاب را
باسم سید مرتضی نوشته و از برای اعتبار شهرت داده باشند و نیز بر ارباب بصیرت معلوم میشود که
مولف تبصرة العوام مردی جاهل و متعصب بوده و بنحوی بی معرفت و نادان آن کتاب را تالیف نموده و در آن
کتاب بحر کذب و بهتان و افترا چیزی تحریر نشده است و حال آنکه بخبر معلوم میگردد سید مرتضی از

نحول علما واز اکابر فضلا بوده همان بهتر که امثال این رساله بمانند چنین فاضلی نسبت داده نگردد و
ارباب غرض فی قلوبهم مرض منسوب شود تا آنکه ذیل و دامن عدالت و دیانت سید از اینگونه کذب و
بهتان مصون و محفوظ ماند دویم کتاب حدیقة الشیعه که منسوب شده است بمولانا احمد اردبیلی عارفی که
که از محامد اخلاق و محاسن ذات مولانا بعید است که اینگونه کتاب در مذمت صوفیه تالیف نماید و مولانا
از نشاء عرفان بهره داشته و در حلقه عارفان بالله قدم گذاشته گویند که مولانا شاگردی فتحی الاصل داشته
مشهور بروحی معرفه کبی که نسبت بمردان خدا لوای معاندت می افراشته و آن کتاب را محمد مقول عامه بنام مولانا
تالیف نموده است اما صاحب رشحات فرموده که جمعی حدیقة الشیعه را بنظر مولانا محمد باقر خراسانی رسانید
عرض نمودند که مولانا احمد اردبیلی در این کتاب مذمت صوفیه نموده شما چه میفرمایید در جواب فرمودند که
فهرست تالیفات مولانا احمد را دیده ام کتاب حدیقة الشیعه در آن نیست و این حدیقه تالیف ملا معز اردستانی
و مذمت صوفیه بهتان الحاق شده و ملا معز که مصنف این کتاب است انکار صوفیه نموده است و نیز ملا شاه
محمد شیرازی میگفته که من ملا معز اردستانی را که مولف حدیقة الشیعه است دیدم و از میرزا البر پرسیدم
کتاب حدیقة الشیعه را بخود منسوب کرده و در مذمت صوفیه هیچ نگفت و موید این مقال را این نقل نموده اند
که ملا محمود خراسانی که عالم ربانی بوده میفرموده که کتاب حدیقة الشیعه که در هندوستان نوشته شده بود
دیدم و در آن کتاب قدح و مذمت صوفیه نبود چون حدیقة الشیعه از مولفات مولانا احمد ثابت نیست و آن
عدم ثبوت آن و کتاب تبصره ملا محمد باقر مجلسی نقل انکار و مذمت صوفیه از هر دو کتاب نقل کرده و در کتب
خود از آن دو کتاب نیاورده با آنکه نام چند کتاب غیر مشهور از علماء شیعه در انکار صوفیه ذکر نموده و در
هر دو کتاب صوفیه را فرق بسیار مسطور شده و حال آنکه سابق بیان مذکور شد که صوفی بکفر قرین نیست
و هر که غیر از این گوید کاذب و مفتری است سیم مولانا محمد باقر مجلسی در کتاب عین الحیوة از علامه
حلی نقل کرده که علامه در کتاب کشف الحق که یکی از مولفات علامه است در موضعی که نفی جواز حلول از
جناب تعالی و تقدس مینماید گفته که صوفیه از اهل سنت قایل شده اند که حق تعالی در عرفا حلول نموده
و باز گفته که ایشان قایل اند با آنکه عرفا تعبد از وصول عبادت از ایشان ساقط میشود و نیز گفته که من در روضه
امام الهمام ابی عبدالله دیدم چند نفر از صوفیان که نماز شام کردند و یکی از ایشان نکرد و بعد از آن
نماز عشا کردند و آن یکنفر نماز نکرد پس پرسیدم از ایشان که آن یکنفر چرا نماز نکرد ایشان گفتند که
او را احتیاج بنماز نیست زیرا که او واصل بخدا شده از این کلام معلوم میشود که علامه انکار این فرقه
نموده و زبان طعن بر صوفیه گشوده جواب آنکه علامه انکار صوفی حلولی سنی مذهب فرموده و حال آنکه سنی

وحلولی

و حلولی هیچیک صوفی نیست پس علامه انکار صوفی نکرده و از این قید که صوفیه از اهل سنت گفته
ظاهر میشود که او نیز تفصیل قایل باشد و بعضی از صوفیه که معتقد باین قید نباشند نکوهیده نیز
این منافات نیست که در کتب دیگر از علامه ظاهر میشود زیرا که علامه را اعتقاد آن است که صوفیه جمیعا
انتساب طریقت خود را بحضرت امیرالمومنین ع میرسانند چنانکه در منهاج الکرامه که یکی از تصنیفات اوست
در اثبات امامت و دیگر کتب او مذکور است فرکاه او را این اعتقاد بوده خالی از آن نیست که انتساب ایشان
بحضرت امیرالمومنین ع و از آنجناب بدون واسطه بحضرت رسول ص بی نبی الی آدم ع منتهی میگردد زیرا
که سید و مقتدا حضرت رسول ص است اصلا و اولا و بعد از آن بدیگران بنیابت و خلافت آنحضرت اند
یا آنکه بواسطه خلفای ثلثه مقدم بجناب امیرالمومنین ع میرسد پس اگر بدون واسطه میدانند ایشان
سنی نخواهند بود هیچ فردی از ایشان زیرا که شیعه عبارت است از جماعتی که حضرت امیر ع را بلا واسطه
نایب و خلیفه حضرت رسول ص دانسته و حال آنکه صوفیه چنین اند پس صوفیه را از اهل سنت گفتن صحیح
نباشد و اگر واسطه میدانند هیچیک از ایشان شیعه نخواهند بود زیرا که سنی عبارت است از جماعتی که
حضرت امیر را بلا واسطه خلیفه رسول خدا ص نمیدانند و حال آنکه صوفیه چنین نیستند لهذا شیعه
واقعی حقیقی ایشانند پس قول علامه در کشف الحق او و با نحو در کتب او مخالف و مغایر یکدیگرند
و این منافی علم و دانش است و دیگر خود گفته که در روضه مبارکه حضرت امام حسین ع دیدم یعنی بحکم
قطع و جزم بلا اشتباه یکی از صوفیه از کمر رفیقان او نماز شام و عشا کردند و آن یک نفر نماز نکرد و از
احوال او سوال نموده رفیقان او بطریقی که مذکور شد جواب گفتند این قول نیز از علامه و اهل دانش
و دیانت صحیح و جایز نیست زیرا که علامه با نماز در خارج روضه کرده و بعد از آن داخل روضه شده
یا نماز در روضه کرده یا بیشتر از او در روضه بوده ممکن است که علامه بعد از نماز آنکس داخل روضه
شده باشد پس حکم قطعی با آنکه او نماز نکرده خلاف شرع و دیانت است زیرا که سوء ظن بمسلمانان گناه
عظیم و معصیت بزرگ است در ثبوت اسلام آنکس همان بودن او در روضه مقدسه کافی است و اگر علامه
نماز در روضه کرده و در اول وقت داخل روضه شده و آنکس نیز در اول وقت داخل روضه بوده
ممکن است که در اثناء نماز علامه آنکس نیز نماز کرده باشد و علامه بسبب حضور قلب مشغول بودن
بنماز از اطلاع نماز آنکس بهم نرسانیده باشد پس در این صورت حکم قطعی بر ترک نماز آنکس نیز غیر جایز
و اگر علامه و آنکس هر دو از اول وقت تا آخر در روضه بوده اند و علامه نماز نکرده و آنکس نیز نکرده باشد
بر قول علامه هر مانعی که علامه را منع از نماز کرده ممکن است که آنکس را نیز همان مانع یا مانع دیگر بوده

پس حکم قطعی بآنکه آنکس تارک الصلوة بوده نیز غیر جایز و دیگر آنکه میباید علامه از اول وقت تا آخر
بوسند مترقب احوال آنکس بوده که ظاهر الاسلام است باشد و آن نیز غیر جایز زیرا که تفحص از جمله
مناهی ثابته از قرآن است و دیگر قبول شهادت رفیقان آنکس با او در ترک صلوة و اعتقاد او و سقوط
عبادات از او اصلا آن نیز غیر جایز زیرا که احتمال آن میرود که رفیقان او با او عداوتی داشته باشند و با این احتمال
قبول شهادت ایشان بر آنکس غیر جایز عقلا و نقلا اما عقلا اتفاق اهل خرد است باین قول که اذا احتمل
الاحتمال بطل الاستدلال و اما نقلا بودن احادیث بر این مضمون که ادرؤا وقع الاشتباه فی الحدود درئ
الحد پس باید که توجیه کرده شود وقوع این قول از علامه در کتاب کشف الحق با آنکه ممکن است که اهل انکار
صوفیه این فقرات را در کتاب علامه از برای اعتبار قول باطل خود داخل کرده بدین سبب ضعفاء العقول
را از راه بیرون برند و در صدد انکار اهل الله در آورند و عوام را از شاهراه معرفت اولیاء الله دور اندازند
تا آنکه تابان خود را بدروغ اعتبار اندازند و بکثرت تابعین باطل خود بر اهل حق غالب آیند و اگر این توجیه
نمایند و این قول را از علامه دانند مفاسدی که لوازم این قول است حاصل می آید بوجهی که مذکور شد از
قلت علم و کثرت حمق و عدم تدین و ارتکاب بجید بامری غیر مشروع بر علامه ثابت میشود پس لازم است که هرکس
علامه را عالم و متدین داند این قول را که دلالت بر انکار صوفیه دارد از علامه نفی کند و علامه را منکر
صوفیه و اهل الله نداند تا اینکه این مفاسد در حق او ثابت نشود و قبل از این در موضع خود مذکور شده که
از احادیث و اقوال علما لفظ و اسم صوفی وضع و علم شده از برای مومنان کامل و ارباب یقین و فانیان فی الله
و ایشان بکفر نه اند پس هرکس مذمت و انکار نماید مضمون این اسم را با آنکه عالم بوده است با آنکه اسم وضع شده
از برای چگونه جماعتی بوده است یا عالم بصفات جماعتی موضوع له این اسم بوده پس اگر عالم بوده که موضوع له
این اسم زمره اتقیا و اولیا و مومنان و کاملان و عرفا اند و مذمت و انکار و قدح ایشان نموده هرچند متصف
باین صفات باشند این منکر و مذمت کننده بدون شبهه کافر و مرتد از دین اسلام است و اگر گوید که قصد
من از صوفی جماعتی اند که متصفان ساوی اوصاف و موضوع له این اسم و لفظ اند لکن من صوفی میگویم و مراد من
زنادقه و ملاحده است باز این منکر و مذمت کننده هرچند از لفظ صوفی اراده زنادقه و ملاحده نموده باشد
بزبان سخن ملحدانست موافق این حدیث که در اصول کلینی از حضرت صادق ع روایت نموده که سوال نمودند از
حضرتش که ادنی الالحاد چیست آنحضرت فرمودند که ادنای الحاد آنست که کسی سنگ ریزه را هسته و هسته را
سنگریزه گوید یعنی استعمال لفظ در غیر موضوع له نماید و اگر عالم بصفات جماعتی که موضوع له این لفظ
و اسم اند بوده و انکار و مذمت این فرقه نموده آنکس از اهل علم و عقل و تدین نخواهد بود و در سلک

اولئک کالانعام بل هم اضل منسلک خواهد بود **چهارم** مولانا محمد باقر علیه در عین الحیات و رساله
اعتقادات او و دیگر تصنیفات که انکار و مذمت صوفیه نموده وی نیز صوفیه اهل سنت و جماعت گفته
و در موضعی از آن کتاب که در بیان مذمت صوفیه است بدین عبارت گفته که در میان اهل حق مستقیم بوده
یعنی شیعه همیشه عباد و زهاد بوده اند ایشان را داخل صوفیه می شمرده اند و بطریق حق مستقیم بوده اند
و راه قرب و مناجات و عبادت و بندگی خدا را داشته اند سلطان العلماء و المحققین و برهان الاصفیاء و
الکاملین شیخ صفی الدین و سید الفاضل ابن طاوس و زبدة المتعبدین ابن فهد حلی و شیخ سعادتمند زین
الدین رضوان الله علیهم اجمعین و غیر ایشان که از زهاد که طریقه ریاضت و عبادت بقانون شریعت مقدسه
نبویه داشته اند و بعد از کمال در علوم دین متوجه عبادت و ریاضت و هدایت بوده اند و علوم حقه را
درس میگفته اند و بدعتی از ایشان نقل نکرده اند لهذا ملاجامی ایشان را داخل نفحات نکرده و داخل صوفیه را
با آنکه ایشان از آفتاب مشهورتر بوده اند از اولاد امجاد و تصانیف ایشان عالم منور گردیده تا قیام قیامت از
برکات ایشان عالم ظاهر و باطن معمورست و در ترویج دین اثنی عشر سعیها کرده اند و جان خود را در راه دین بذل
کرده اند و بعد از آن بر سر مذمت رفته و طریق انکار گرفته مراد از این فقرات آن بود که مولانا محمد باقر نیز معترف است
که صوفیه شیعه بوده اند و میباشند پس مذمت مطلق را او باتفاق منکرین غیر جایز و از هیچکس انکار مطلق
واقع نشده زیرا که مثل از ظهور تشیع بعضی از علماء عامه که انکار صوفیه را نموده اند و بسبب تشیع انکار صوفیه
را کرده اند و از علماء شیعه کسی که اعتماد بر او جز از این چهار کس انکار صوفیه نکرده اند نه بالفعل سنی و نه
مطلق اما چند نفر دیگر از علماء شیعه که مولانا محمد باقر نقل انکار از ایشان نموده و کتب غیر مشهوره نسبت
بایشان داده آن کتب و اسناد آنها بر آن علماء غیر ثابت است و در کلام مولانا تناقض بسیار است از آن
جمله گفته که صوفیه دو بدعت کرده اند یکی ذکر جلی و دیگر ذکر خفی و حال آنکه در تذکرها احوال شیخ صفی
الدین مسطور است و بیان احوال شیخ در مجالس ذکر جلی از وجد و سماع و حالات و از مشایخ ما قبل او
ما بعد او ذکر خفی از ایشان اظهر و اشهر از آنست که انکار آن توان نمود و ابن فهد در عدة الداعی احادیث
در مدح ذکر و اهل آن و امر بقول حلق ذکر کرده و ذکر جلی را قسمی از اقسام ذکر شمرده و ذکر خفی را افضل
گفته پس ذکر خفی و جلی اگر بدعت است پس شیخ صفی و ابن فهد از اهل بدعت خواهند بود و حال آنکه ایشان را
بچندین موضع مدح کرده و این نقیض قول اوست که ذکر جلی و خفی را بدعت دانسته و دیگر مولانا محمد تقی پدر
مولانا محمد باقر در تصوف اظهر من الشمس است و تصانیف او مثل شرح من لا یحضره الفقیه و رساله او در جواب
و رد ملا محمد طاهر قمی و دیگر کتب او در مدح مشایخ و اثبات مشروعیت طریقه ایشان نموده و وجود داخل

در حلقه‌های ذکر میشده و مطربها داشته مولانا محمد باقر در بعضی از مواضع از کتب خود گفته که پدرم صوفی نبوده و در جائی بیان نموده که پدرم در اواخر کار توبه کرده و حال آنکه خود احادیث نقل نموده که توبه اهل بدعت مقبول نمیشود و در موضع دیگر گفته که پدرم من نزد صوفیه تردد مینمود تا آنکه ایشان را هدایت نماید قبل از این مذکور شد که صوفی از شیعه بسی جماعتی بوده‌اند مثل شیخ صفی و ابن طاوس و ابن فهد و غیره ایشان را صوفیه شیعه شمرده و مدح نموده و در دیباچه زاد المعاد صوفیان صفوت نشان را تمجید کرده و در جواب مسئله که از حقیقت طریقه صوفیه از او سؤال نموده‌اند او جواب گفته بعضی از فقرات او این که و بنا این است که این جماعت زبده مردم‌اند ولیکن در هر سلسله جمعی داخل میشوند که آنها را ضایع میکنند و در هر فرقه از سنی و شیعه و زیدی و صاحبان مذاهب باطله میباشند تمیز میان آنها باید کرد که جماعتی میان علما اشرف مردم‌اند در میان ایشان بدترین خلق میباشند و یکی از علما شیطان است و یکی ابو جعفر و همچنین در میان صوفیه شیعه و سنی ملحد میباشند و یکی سلسله شیعه در میان امت از سلسله‌های دیگر ممتاز بوده همچنین سلسله صوفیه شیعه از غیر ایشان ممتاز بوده‌اند و چنانچه در عصرهای ائمه معصومین علیهم السلام صوفیه اهل سنت معارض ائمه ع بوده‌اند و در زمان غیبت امام ع صوفیه اهل سنت معارض و معاند اهل حق بوده‌اند و بر این معنی شواهد بسیار است بعد از آن شواهد را ذکر کرده و بعد گفته آنها که تصوف را عموماً نفی میکنند از بی بصیرتی ایشان است که فرق نکرده‌اند میان صوفیه شیعه و صوفیه اهل سنت و چون اطوار و عقاید ناشایسته از آنها دیده و شنوده گمان میکنند که همه چنین‌اند و غافل شده‌اند از اینکه طریق خواص شیعیان ائمه ع همیشه ریاضت و مجاهده و ذکر مداومت ترک دنیا و انزوا از اشرار خلق بوده و طریقه خواص صوفیه حق طریقه ایشان است انتهی کلامه آقا محمد علی کرمانشاهی نیز در خیراتیه از مذهب صوفیه ذکر نموده راقم گوید محض از حب ریاست و حب جاه و از روی عناد و مکابره نوشته است چنانکه شمه از احوالش مذکور شد و اکثر سایر علما این زمان در قدح و مذمت صوفیان میگویند و فتوی میدهند مجموع آنها بسبب قلت علم و عدم معرفت و بعضی دیگر از روی عناد و مکابره و بازار گرمی دکان و کاسد شدن متاع ایشان است والسلام علی تابع الهدی **ذکر کوهستان** لفظ ستان در فارسی بمعنی محل باشد یعنی محل کوه و هر زمینی که کوه در آن بسیار باشد آن زمین را کوهستان گویند و کوهستان در اکثر اقلیم سیم و چهارم و پنجم و ششم است و بهترین آن کوهستان روم و شام و ایران و توران و کابل و کشمیر است که آب و هوای آنها بغایت سازگار است **ذکر کوستان** قصبه‌ایست در خراسان ما بین جام و هرات اتفاق افتاده و جائیش گشاده و آبش خوب و

هوایش

هوایش مرغوب و باغات فراوان دارد و مردمش اکثر شیعه مذهب و قلیلی حنفی‌اند با وجود آنکه از اقلیم چهارم است هنگامی که شمس در برج دلو بود شکوفه بادام در آنجا دیده شد **ذکر کرخ** بضم کاف و را و سکون خا بلوکی است از هرات و سمت مشرق و جنوب وی اتفاق افتاده و مسافت هفت فرسخ دور است و محتوی است بر دهات معمور آبش خوب و هوایش مرغوب و اصل دار الاماره آنجا این کرخ نام دارد و آنجا مسکن صوفی اسلام بود **ذکر صوفی اسلام** از طوایف اوزبک بود و طریقه نقشبندیه و مذهب ابو حنیفه داشت و در بدایت حال در بخارا بود و چون والی بخارا منکر ذکر جلی بود لهذا او را از بخارا اخراج نمود و مدتی در ماوراء النهر سفر کرد و مرید بسیار گرد آورد و بالاخره بهرات آمد در قریه مذکوره لنگر اقامت انداخت و قریب شصت سال در مسند ارشاد نشسته لوای شیخی برافراخت فقیر گوید که در سنه هزار و دویست و بیست و دو هجری او را دیدم در آنوقت سنین عمرش از نود متجاوز بود و در مجلس وی پیوسته مثنوی خوانده و او معنی مینمود و زیاده بر دویست کس خلیفه داشت که در ولایت خراسان و توران و غیره خلق را ارشاد میکردند و قریب بصد هزار خانه مرید داشت و لباس نمدین خاکی شعار خود و مریدان او بود و دولت وافر و ثروت متکاثر داشت و در لوازم مهمانداری و غریب نوازی دقیقه مهمل نمیگذاشت و شخصی خالی از صفائی نبود و کلمات بلند و حقایق ارجمند از وی ظهور مینمود در حین در سنه مذکوره لشکر قزلباش بطرف هرات عزیمت نموده قصد تسخیر آنجا کردند حاکم آنجا و جمعی دیگر از امرای افاغنه صوفی اسلام را بدفع لشکر قزلباش تکلیف نمودند و طوعاً او کرهاً او را بجنگ قزلباش آوردند بعد از التقای فریقین ما بین هرات و غوریان جنگ عظیم روی داد و شکست فاحش بجنود جماعت افغان افتاد و صوفی اسلام دستگیر شد لشکر قزلباش همانا دم بقتلش پرداختند و بعضی از اعضای او را سوختند و جمعی کثیر از مریدان او که قدم ثبات فشرده بودند کشته شدند و جمعی دیگر جسد سوخته وی را برداشته لوای مراجعت افراشتند و در همان قریه مدفون ساخته و قبه عظیم بر سر قبرش پرداختند اولاد و احفادش بسیار از وی یادگار است **ذکر کوهبنان** بضم کاف عربی بلوکی است از کرمان و محتوی است بقرای معموره و دهات مشهوره و اصل سید نعمت الله ولی قدس سره العزیز از آنجا بوده **ذکر کلاتان** اصل آن جلادان است در حرف جیم مذکور شد بدانجا رجوع نمایند **ذکر کوران** نام طایفه از کرد و چون آن محل معمور از آن طایفه شده است لهذا بنام آن جماعت مشهور است و آنجا را کوران دشت خوانند و آن از بلاد کردستان و سمت مغرب کرمانشاهان و مسافت سه مرحله دور است و هوای آنجا بگرمی مایل و مردمش همگی علی اللهی‌اند و از عالم معرفت دور و از کسوت مردمی مهجوراند **ذکر کوید** بفتح کاف

ورا و سکون نون و دال قریه ایست قصبه مانند و محلی است دلپسند در میان جبال واقع و سمت
مغربش فی الجمله واسع و مردمش همگی علی اللهی اند اند جماعت کرد انقریب دو سه منزلی کرمانشاهان اتفاق
افتاده و باغات فراوان و آبهای روان دارد و از فواکه انگور عسکری آنجا ممتاز میشود و مکرر دیده شده
است **ذکر کزاز** بلوکیست از عراق عجم در میان اصفهان و کلپایگان واقع و مشتمل است بر قرای معموره
و دهات مشهوره آبهای خوب و باغات مرغوب دارد و مردمش همگی شیعه مذهب اند و مکرر دیده شده
ذکر کمره بفتح کاف و میم و را و سکون ها بلوکیست دلگشای و متصل است بناحیه کزاز و بحسب آب و
هوا و خلق مانند کزاز است و مکرر مشاهده شده است **ذکر کوهمره** ناحیه ایست از فارس و مشتمل
قریب صد پاره قریه و مزرعه همگی در کوهسار واقع و چشمهای دلربا و باغات بحس بیشمار دارد و آن
مغرب شیراز اتفاق افتاده ابتدای آن مسافت یکمرحله دور است و جنگلهای فراوان دارد و مردمش همگی
لر و از معرفت خالی و از جهل پر اند و عموما دزد بیباک و سفاک باشند و احیانا آدم نیک محضر دزد
میان ایشان پیدا شود **ذکر کان فیروز** بلوکیست از فارس و بکنار آب کر واقع و قرای خوب دارد و در حدود
آن گویند جیره است و شیر دلربا دارد و برنج ممتاز در آن ناحیه حاصل میشود و هوای کان فیروز بگرمی
مایل است **ذکر کلبار** بضم کاف از نواحی شیراز است و قریب چهل پاره قریه و مزرعه در اوست مکرر دیده
شده است آبش بد و هوایش ناسازگار و بو بخش دلربا است و آن ناحیه سمت مشرق و شمال شیراز اتفاق
افتاده جمیع دهات آنجا در زمین هموار واقع شده است و متصل است بناحیه مرودشت و مردمش همگی
شیعه مذهب اند **ذکر کوار** قصبه ایست دلگشا آبش خوب و هوایش طبیعت فزا است و قریب چهل پاره قریه
مضافات اوست و اکثر بقاع آن دیار بغایت نیکوست و آن در هفت فرسخی شیراز و سمت مشرق اوست و بهمن
ابن اسفندیار بر آب آنجا بندی بسته تا آب بالا آمده و آن قرا از آن آب معمور شده و قنات دلربا نیز دارد مکرر
دیده شده است **ذکر کازرون** شهر کیست قصبه مانند و محلی است دلپسند از اقلیم سیم طولش از جزایر
خالدات نج ع و عرضش از خط استوا لط لط در اصل سه ده بوده و اکنون بین عمارات آنجا بین متفرقست
و هوایش گرم است و آبش از قنوات و خوشگوار است و اعتماد مردمش بر بار آنجاست و از بناهای قباد بن
نوشیروان است و در فصل بهار زمینش از بار طرفه گلزار میشود و نواحی خوب مضافات اوست و لیمون
دلربا در آنجا حاصل میشود که باطراف میبرند و مردمش قدیم شافعی مذهب بوده اند اکنون همگی شیعه
امامیه اند و مکرر دیده شده کسی که با خیر بدل نه نظر نماید عموما لر طبیعت و بدوی سیرت اند و انجا
صاحب حال و خداوند کمال از آنجا برخاسته اند از آنجمله از عرفا شیخ ابو اسحق بغایت بزرگ بوده و مؤلف

تاریخ

تاریخ کازرون و شیخ ابو القاسم از آنجا ظهور نموده اند و در سنه هزار و دویست و سی و نه هجری در نجم
شوال المکرم در آن دیار زلزله شدید آمد و جمیع عمارات آنجا عالیها سافلها شد و مدت یکسال
آن زلزله باقی بود و هیچکس را قدرت نبود که خانه عمارت کند و همگی در خانه کپرانی ساخته زندگانی
میکردند و هنوز پریشان و سؤال معاش میکنند و قلیلی عمارت نموده اند راقم را اعتقاد آنست که مضمون آیه
کریمه إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ بتوی حال و سوء اعمال مردم آنجا گرفتار شدند زیرا
که چند کس از معارف آن دیار دیده شد که بخباثت باطن و شرارت نفس گرفتار بودند و برافعال شنیعه و
اعمال نکوهیده اقدام مینمودند **ذکر کاشان** بلده ایست خرم بنیان از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فو م
و عرضش از خط استوا لدح آن شهر در شانزده فرسخی بلده قم و سمت جنوبی وی واقع و در زمین هموار اتفاق
افتاده و جوانب اربعه اش گشاده است آبش معتدل و هوایش بگرمی مایل گویند زبیده خاتون زوجه هرون
الرشید بطالع سنبله آن شهر را بنا نموده و در زمان ملوک صفویه بغایت آباد و معمور بود اکنون قریب هفت
هزار باب خانه در اوست و نواحی چند و قرای ارجمند که بعضی از آنها قصبه مانند است مضافات اوست و
مردمش از قدیم مذهب امامیه داشتند و قلیلی یهود خراج گذارند عموما حکیم روش و درویش منش اند و
بطال و اهل کسالت در آن ولایت کم است و همگی بکسب و کار اشتغال دارند و از بطالت احتراز لازم شمارند
و غریب دوست و ملایم و هموارند و اکثر مستوی الخلقه و سفید رخسار و از متاع صباحت بکر برخوردار اند
و اشرار و مفسد و معاند بین بسیار اند و بیشتر فواکه سردسیری و گرمسیری ممتاز بتخصیص انار و خربزه و
انگور و انجیرش بغایت بامتیاز است زراعت در آنجا کم است و غلات و اکثر حبوبات از خارج آورند
اکثر اوقات غلات و حبوباتش تسعیر دارد و در آن بلده از مس ظروف و اوانی بغایت خوب میسازند گویا
در عالم در هیچ جا مثل آن نسازند چنانکه مس کاشان مشهور جهان است و باطراف عالم میبرند و بیشتر
مردمش بشغل نساجی اشتغال دارند و اقمشه ابریشمین بسیار با هنر میشود و آب آنجا از قنوات است و
بزرگترین قنوات آنجا چشمه فین است و آن در یکفرسخی و سمت جنوبی شهر واقع است و ملوک صفویه باغات
دلگشا و عمارات بهجت فزا در آنجا ساخته اند و شهریار زمان بین عمارات مختصری طرح انداخته اند و طرف
شمال و مشرق آن دیار بغایت گشاده است و جانب جنوبش جبال مسافت یکفرسخ دور و مغربش دو فرسخ
میباشد ارباب فضل و کمال و اصحاب وجد و حال از آن دیار بسیار برخاسته اند من جمله بابا افضل
و مولانا کمال الدین عبد الرزاق و سید ابو الرضا فضل الله علوی صاحبان تصانیف کثیره از آنجا بوده اند
و معین الدین ابو نصر احمد وزیر و مولانا محتشم شاعر و مولانا محسن فیض از آنجا ظهور نموده اند فقیر کو

کمکران بلده فاخره را دیده و با جمعی از بزرگان آنجا ملاقات کردیده است خاندان بزرگ و دودمان
سترک در آن شهر مشاهده شد من جمله خاندان غفاری معروفند که ایشان منسوبند بجناب
ابوذر غفاری رضی الله عنه خاندان جلیل القدر و عظیم الشان اند و مرجع و مآب آنخاندان میرزا احمد
و میرزا ابوالقاسم است صاحبان مروت و فتوت و سماحت و عفت اند و در اکثر صفات حمیده و خصال
پسندیده بر اهالی آن دیار مقدم اند دیگر خاندان الحاج غیاث الدین است اصل آن بزرگوار از جبل
عامل بوده آبای ایشان بخطه کاشان انتقال نموده ایزد تعالی آنجناب را فرزندان رشید و پسران صاحب
تایید کرامت فرموده از آنجمله محمد حسین خان رحمة الله علیه والغفران ارشد اولاد ایشان بود و چندین
سال حکومت قم و کاشان را باستقلال نمود و باری تعالی اولاد نیکونهاد بخان مغفور عنایت کرده از آن
جمله یکی میرزا زین العابدین بود وی سالهای فراوان در خدمت فرمانفرمای فارس در غایت جاه و جلال
مستوفی الممالک بود و مکرر وزارت فارس را بوی مرجوع داشتند آن عالی همت ابا و امتناع فرمود بغایت
پسندیده اطوار و حمیده کردار بود و با هر طایفه بنهج صدق و صفا و مهر و وفا زندگانی مینمود **نظم** جان
زندگانی کن و اعطا که چون مرده باشی بگویند مرد اکنون اشخاصی که در آن دیار دیده و ملاقات نموده بذکر
چند نفر از ایشان مبادرت مینماید **ذکر میرزا ابوطالب** ابن محمد حسین خان مردی مستقیم الاحوال و حمیده
خصال و پسندیده اعمال بود و بکرم نفس و لطافت طبع و دقت ذهن و کرامت حال بر اکثر اهالی آن دیار سبقت
مینمود و در صدق و صفا و مهر و وفا و جود و سخا کمتر کسی با او برابری مینمود بفضایل انسانی و کمالات نفسانی
آراسته و از اعمال نکوهیده و افعال ناپسندیده پیراسته مخلص درویشان و معتقد ایشان است مدت
بیست سال میشود که فیما بین فقیر و آن بزرگ معرفت مصبر بسته مودت محکم و اساس خلت مستحکم است
بواسطه فقیر مرید جناب قطب العارفین مجذوب علیشاه قدس الله سره العزیز است و سالهای فراوان
در خدمت برادر گرامی خود میرزا زین العابدین در شیراز تشریف داشت و همواره بتحصیل کمالات صوری و
معنوی و استرضای خاطر احباب و اهل حال همت میگماشت اکنون چند سال است در همان دیار تشریف
دارد و اوقات گرامی را بعد از فرایض بتربیه حال دوستان میگذارد و تحصیل معاش آن عزیز بامداد زراعت و باغی
میشود و بآن کفایت و قناعت نموده اوقات را بخوشدلی میگذراند و طبع گرامیش بنظم قادر و بانواع سخن
ماهر است و چون اشعار آبدارش حاضر نبود لاجرم نوشته نشد امید از کرم حضرت کریم و لطف خداوند
ندیم چنانست که از حوادث دوران در حفظ ملک منان بوده باشد و منتهای کمال آمال اولیاء الله و
کاملان درگاه مشرف گردد بمحمد و آله الامجاد **ذکر میرزا احمد علی** ابن الحاج مهدی بنی عم جناب میرزا ابوطالب

شخصی صرف شعار و فتوت دثار بود و در لوازم مروت و سماحت و صدق و صفا بر همگنان سبقت می
نمود و چندگاه همراه سفر لرستان و خوزستان و فارس و کرمان کردیم و مدتی مدید در سفر و حضر با
هم بر آوردیم صاحب هوش و ادراک و معاملاتش چون دامنش پاک بود و در دفع بیماری فقیر مساعی جمیله
بظهور رسانید و تردد مردانه و خدمات پسندیده ظاهر کرد شاید چنانکه از زبان خرد خورده فال هزار
از وی باستماع نموده آن بزرگوار بغایت نیکونهاد و صاف اعتقاد بود بواسطه فقیر مرید جناب قطب العارفین
مجذوب علیشاه طیب الله ثراه میباشد و برادر کهتر آن بزرگوار میرزا محمد تقی چون اسم گرامیش بغایت متقی و
پرهیزکار و در زمره اخیار اندراج یافته و بمحامد ذات و محاسن صفات موصوف و بلطافت طبع و کرم نفس معروف است
و از کمالات نفسانی و فضایل انسانی آن عزیز کمائیمه نوشته شود گنجایش دارد و اوقات معاش ایشان
بقلیل زراعت قناعت نموده بدان روزگار میگذرانند و حرص و طمع را در وی بدان صبر و قناعت فرموده اند
امید از کرم کریم بنده نواز و لطف حضرت رحیم کارساز چنانست که آن عزیزان را به نهایت آمال و اصلان درگاه
و مقربان اله برساند بمحمد و آله الامجاد **ذکر سید محمد تقی** فاضلی است که اعاظم و مجتهدی است ملبند پایه و اعلم
علما آن دیار و زینت اخبار روزگار است ذات مجسته صفاتش مجمع کمالات صوری و معنوی و خاطر فرخنده
مآثرش مظهر فضایل ظاهری و باطنی اگرچه فقیر را معلوم نیست که دست ارادت بکدام یک از مشایخ داده و سر
ارادت باستان کدام یک از دوستان نهاده اما جناب شیخ فقیر قدس الله سره العزیز غایبانه آن بزرگوار را ستوده
و تعریف و توصیف بیشمار آن عزیز را فرمودی و مکرر بیان مینمودی که آقا سید محمد تقی مجتهد زمان و صاحب
عرفانست لهذا چون ناحمد ولد ملا مهدی نراقی مراتب فضل و علم و تقوی و اخلاق و احوال آن بزرگوار را
فوق خود دید بمضمون یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله حسد باد در دست حلق وی را فشرده رکن تمکین
بجنبید زد همگنان و شهر آن زمان سخنان که لایق او بود در حق آن سید پاک نهاد و زبان آورد و در حین
تا کسان آن رحلت کسانی اسعایت بجناب کرد سبحان الله گویا عادت الله چنین جاری شده که هر کس مرتبه
عالی از فضل و هنر آراسته گردد موجبات مذکوره اکثر اهل زمانه که برادر زن محتاج ... با آن کس حسد میورزند
سیما آن کس غریب و بی ناصر و یاور باشد و هر تا اهلی سینه آن عزیز را بناخن حسد و عناد مجراشد فقیر گوید از آن
مرض کسی خلاصی ندارد مگر کسی که اورا خدا نیک نگاه دارد و معلوم نیست که عصی از العصا از مرض حسد
مانند از خلق بالله الا قلیل و قلیل من عبادی الشکور و اگر خواهم بتوانم که جزئی در این باب بنویسم **مصرع** سخن
دارم ولی ناگفتن اولی است اللهم فلا تجعل فی قلوبنا غلاً للذین آمنوا انک رؤف رحیم حاصل آنکه نسبت
جناب سید با علما آن دیار و سایر دانشمندان روزگار نسبت قرآنست با سایر ستارگان یا نسبت علم نظر و

استدلال است بعلم ایقان سلمه الله المنان من حوادث الزمان بمحمد وآله الامجاد **ذکر اسمعیل خان** ابن
عبدالرزاق خان حاکم کاشان و عامل ستم بنیان بود در شرارت نفس و خباثت طبع و خباثت باطن و کراهت
صورت کمتر کسی با او برابری مینمود مردی طویل القامه و ازرق چشم و زرد موی و معوج الانف و بدهیکل و کریه
منظر بود و با وجود قلت فهم و کثرت حمق و بسیاری بلاهت و عدم تمیز و افزونی فسق و فجور و ارتکاب بظلم
وجور با فرقه علما و عرفا و جمیع فقرا و غربا طریقه عداوت داشت و از لوازم ایذا و اذیت و اهانت و حقارت نسبت بارباب
معرفت و اصحاب دیانت دقیقه مهمل و معطل نگذاشت چنانکه جامع علوم معقول و منقول و حاوی کمالات
فروع و اصول جناب سید محمد تقی را بخانه و حبس صعوبت تجنیس انعام ربانی را منکر کردانید و مولانا احمد بن
مولانا مهدی نراقی که از جمله علماء زمان و مجتهدان دوران است نسبت بوی کمال اهانت رسانید و هم چنین
اعاظم خاندان غفاری و اکابر دودمان الحاج غیاث الدین که شمه از عظمت شان ایشان قبل مذکور شد
اذیتها کرد و لوازم جور و ستم نسبت بان فرقه جلیله بجا آورد راقم را کرارا او هیچگونه بحسب صورت و معنی مناسبت
نبود و سائر بهکنان بود از غایت خباثت باطن و شرارت نفس خاطر حقیر را رنجه نمود و کمال شقاوت بعنایت
تا آنکه رحلت بجهالت و کمراهی بظهور رسانید نظم اهل دنیا از کهین و از مهین * لعنة الله علیهم اجمعین
ذکر کمارج قریه ایست از توابع خشت و آب روان ندارد و باغ و بوستان دران نیست و زراعتش انجا موقوف
بباران است و قرب سیصد خانه در اوست و دو سه مزرعه مضافات اوست و هوایش کرم و اهلش مردمش
شیعه مذهب و قلیل الاولاد **ذکر کلان** درحرف قاف مذکور شد **ذکر کرج** بفتح کاف و را و سکون جیم فارسی
نام رودی است در قرب طهران و بعضی گویند نام قریه ایست که آن رود را بنام آن قریه باز کویند و آب رود بغایت
خوشگوار و اکثر بدان شهر یار مرود و در انجا زراعت میشود **ذکر کنجه** بفتح کاف فارسی و سکون نون و فتح جیم
و سکون ها شهری است از بلاد اران و از مضافات اذربیجان از اقلیم پنجم و زمینش بغایت مرتفع است و در این
معنی کفته اند نظم چند شهر است اندر ایران مرتفع تر از همه * بهتر و سازنده تر از خوبی آب و هوا * کنجه و کنج ارّان
پس صفاهان در عراق * در خراسان مرو و طوس اساتر بناست امرا * از مدینه ایست خوب و بلده مرغوب
آبش معتدل و هوایش بسردی مایل است و مردمش شیعه مذهب و دیگر عیسوی ملت اند و عموما سفید چهره
و از متاع صباحت با بهره اند و همکی ترک زبان و با مسافران و درویشان مشفق و مهربان اند و قرب بیست سال
قبل ازاین طایفه روسیه بقهر و غلبه انشهر را مفتوح ساخته و قتل با فراط بظهور رسانیدند و حاکم انجا که جواد
خان نام داشت و امیری دیندار و شجاعت دثار بود و ویرا نیز بقتل آوردند و غایت خرابی در ان بلاد بظهور
روسیه کردند اکنون در تصرف روسیه است و بسبب مخالفت مذهب و کیش بر مردم انجا بغایت بد میگذرد

والخاص صاحب معرفت از انجا ظهور نموده اند از انجمله شیخ نظامی صاحب خمسه و ابو العلاء شاعر از انجا بوده اند
ذکر کرج بضم کاف فارسی و سکون را و جیم نام طایفه ایست که ولایت کرجستان بدان طایفه منسوب است و همگی
مذهب عیسوی دارند **ذکر کروس** بفتح کاف فارسی و تشدید را مع الواو و سکون سین نام طایفه ایست از کرد
اکثر ایشان شیعه و دیگر سنی اند و مسکن ایشان در بلاد کردستان و شیروان و سابق بدیار اذربیجان است **ذکر
کربلا** صاحب معجم گوید کربلا موضعی است که حضرت امام حسین ع را در انجا شهید کردند و در طرف مغرب تمام
کوفه واقع است در دو روزه راه است و اشتقاق آن از کربله است یعنی رخاوت و سستی که در قدمین میباشد
میتواند بود که بنا بر رخاوت و سستی آن زمین را کربلا نام نهاده باشند و میتواند بود که از کربله ماخوذ باشد یعنی
پاک کردن گندم و مانند آن از سنگریزه و خاشاک بنابر پاکیزگی آن زمین از سنگریزه و مانند آن و کربل نام علف
خاصی نیز هست و میتواند بود که بواسطه کثرت علف در آن زمین بکربلا موسوم شده باشد و مرویست که چون حضرت
امام حسین ع بدان زمین رسید اسب او ایستاد و هرچند امام انام و حجت ملک علام تازیانه بر او زد قدم از قدم
برنداشت حضرت پرسید که هیچکس میداند که این زمین چه نام دارد گفتند این زمین را ارض ماریه گویند امام فرمود
که شاید نام دیگر داشته باشد عرض نمودند کربلا نیز میگویند آنحضرت فرمود الله اکبر هذه ارض کرب و بلاء
و مسفک دمائنا این زمین کربلا و محل ریختن خون ما است و اکنون بلده ایست که قریب پنج هزار باب خانه دراو است
و نواحی چند مضافات اوست و دور باغات و نخلستان انجا قریب چهار فرسخ میشود و رودی بزرک از فرات
بریده برانجا جاری کرده اند و در سنه هزار و دویست و شانزده هجری عبدالعزیز وهابی از سمت نجد
حرکت و بر آن ولایت مستولی شده اکثر مردم انجا را بقتل آورد و از لوازم غارت و نهب و خرابی هیچگونه تقصیر
نکرد و نسبت بروضه مقدسه امام ع بی ادبی بسیار نمود و آنچه زر و زیور و قنادیل و ظروف طلا و نقره
و جواهر بود و در ظاهر ان بستان ستمگر رسید همگی را بغارت برد مکر خزانه که قبل از آمدن او بکاظمین
نقل کرده بودند و میر عالم که یکی از امرای ذیشان دکن بود بعد از این واقعه بارو در دور شهر کربلا کشید
و قلعه از آجر و کچ محکم کردانید و آقا محمد خان شهریار ایران قبل از حادثه وهابی مرقد منور امام ع
را ساخت و گنبد انرا بخشت طلا پرداخت و سکنه کربلا اغلب شیعه مذهب و قلیلی سنی حنفی و شافعی اند
و اکثر قوم عرب و دیگر عجم اند و طلبه علم فقه و اصول و حدیث در انجا بسیار و علماء اما متبحر در انجا بسیار دیده
راقم کوید که والدین فقیر مدتهای مدید در اعتکاف شریف مجاور بودند و هم در انجا از دار فانی
بسرای جاودانی انتقال نمودند و فقیر مدت ده سال در انجا بتحصیل علوم رسمی اشتغال مینمود و
بخدمت جمعی کثیر از علما و فضلا انجا رسید و صحبت جمعی از بزرگواران و دانشمندان موفق گردید

ذکر مولانا محمد باقر فاضلی یگانه و مجتهد زمانه بود و طریقهٔ اجتهاد را در زمان خود وی ترویج نمود
و مرجع شیعهٔ عراق عرب و اکثر بلاد ایران و غیره بود و عمری معمول یافته و تمامی عمر بنشر علوم اجتهادیه شتافته
بود و در فروع و اصول تالیفات کرده مقرر در هنگام صباوت و شباب رسالهٔ فقیر را دعا و ثنا در حق مخلص جوانی
مخصوص بی تکلف بود و با اسباب دنیوی چندان اعتنا نمی نمود اصل آنجناب از بلدهٔ بهبهان بود وفات آن
بزرگوار در حدود هزار و دویست و هفت و هشت هجری در کربلای معلی روی نمود از وی دو فرزند
ارجمند یادگار ماند آقا محمد علی و آقا عبد الحسین گویند آقا محمد علی پسر بوجه آن بزرگوار بوده و بنام آن
بزرگوار شهرت نموده و آقا عبد الحسین اکنون در بلدهٔ همدان و مشغول امر شرع انور است ذکر مولانا سید
علی اصل آنجناب نیز از بلدهٔ بهبهان بود و در بدو حال در کربلای معلی بشغل کفش دوزی اشتغال می نمود
و بمساعدت بخت بدان شغل سر فرود نیاورده بتحصیل علم همت گماشت و در خدمت مولانا محمد باقر اندک
زمانی در علم فقه و اصول لوای تقدم برافراشت و بمصاهرت مولانا بین مفتخر و سرافراز گشت و صیت فضل
و اجتهادش از این و آن درگذشت و در زمان خویش مرجع اکثر شیعه هند و سند و عراق عرب و غیره بود
و در فقه شرح صغیر و کبیر بر کتاب مختصر نافع نوشت و رسائل در فتاوی و صوم و صلوة و طهارت بفارسی
تالیف فرمود گویند سائلی از آن فاضل نوعی سؤال کرد که بر اثبات وحدت باری تعالی دلیل چیست
وی در جواب فرمود که توجهی با آثار رسل کردم و بخاطر آوردم که اگر آثار برای من بس دلیلی قائم کرد ذات
کامل الصفات حق تعالی یکی است و بر حریم حرم کبریائی او دوئی روا نیست بعد از دو سه ساعت تفحص
برای من آثار آورد و مرا از آن علم الیقین حاصل شد که حق تعالی یکی است و دو نیست اکنون میان علما
و غیره دلیل رمانی مولانا مشهور است دیگر جناب قطب العارفین مجذوب علیشاه طیب الله ثراه
برای کثیری خلق الله فرمود که شبی در کربلای معلی شخصی از معارف آنجا بنا بفرموده مولانا مرا او را
دعوت کرد و لوازم مهمانداری هرچه تمامتر بجای آورد بعد از طعام اسم عارف مولانا را از کلام ساز و آواز
طعن بر من دراز کرده گفت حیف و دریغ باشد که مانند تو فاضل و عالمی درویش گردد و بر عقب عمرو و زید
رود هرچند حیا و گفت که شنید آخر الامر بعد از تکرار و اصرار متوجه جوابش گردیدم بنخستین شافی و
دلایل کافی سکوتش دادم و مهر خاموشی بر دهانش نهادم هیچگونه نتوانست جواب گوید و نه دانست هم
طریق مناظره چگونه گوید بعد از تأمل بسیار در جواب گفت دلایل و براهین شما وضوح تمام و قوت
لا کلام دارد اما ما مردم دنیا بینیم اگر با درویشان صحبت نماییم جاه و منزلت ما از میان رود و سود
دنیوی ما زیان گردد آنجناب در جواب فرموده بود که تو از اهل روزگاری و خوف از زوال جاه و منزلت

خودداری

خودداری من که از اهل دنیا نیستم که در مقام دنیاداری باشم وفات او گویا در سنهٔ هزار و دویست و
سی هجری در کربلای معلی وقوع یافت از کثرت دولتش نقل کنند که بعد از آنکه جماعت وهابی غارت
کرده بود چهل هزار تومان نقد سوای باغات و عمارات و مواشی و کتب بمیراث گذاشت و از او دو فرزند
یادگار ماند سید محمد و سید مهدی ذکر سید محمد ابن مولانا سید علی والد بزرگوارش در زمان
حیات خویش او را مجتهد الزمانی گفتی و نوشتی بعد از آن پدر قائم مقام گشت و کثرت دولت و تجمل دنیوی
او از پدر درگذشت در ریعان جوانی با وی در خدمت والدش مشغول درس بودیم و با یکدیگر طریق
تحصیل می پیمودیم وی کسوت علوم اجتهادیه بپوشید و فقیر بتکمیل باطن کوشید و او بمراد خود فایض
گردید و فقیر بغایت مقصد رسید اما منت ایزد را که مردان حق قبولم کردند نظم بنگی پیر مغان بین
که چو ما بدمستان ؛ هرچه کردیم بچشم کرمش زیبا بود ؛ و سید نامدار در ایران و اکثر بلاد آن قبول عامه
پیدا شد و با ملوک ایران وصلت نمود و خسروان ایران در تعظیم و تکریم او مبالغه تمام کردی و لوازم اخلاص
و ارادت بجای آوردی و بالاخره از وی نفرت فرمود و در صدد ضرب و شکایات او برآمد و چندان طول
نکشید که در سنهٔ هزار و دویست و چهل و یک هجری وفات یافت وی با عارفان بالله طریق عداوت
داشت و دقیقه از لوازم عناد و فساد در باب صلح و سداد مهمل نگذاشت بسیاری از درویشان را
ابتلا و آزار رسانید و از آن جمله مولانا حاجی میرزا محمد اخباری را او مقتول گردانید و جناب حسین علی
مجذوب علیشاه قدس سرهما را تکفیر نمود و بر قتل آن بزرگواران فتوی داد اما کسی در عراق بفتوای
او اعتنا ننمود ذکر مولانا میرزا مهدی شهرستانی فاضلی کامل و عالمی منشرح الصدر بود و در اکثر
علوم نقلیه بر فضلای عصر تفوق می نمود و در طریق اخباری و اصولی مشرب بین بین بود و در اکثر
خصال حمیده و افعال پسندیده معروف و بصفت جود و سخا و شفقت بر جمهور عباد الله موصوف بود
گویا در حدود هزار و دویست و پانزده هجری یا کمتر وفات کرد و از آن بزرگ دو فرزند ارجمند یادگار
ماند سید محمد و سید حسین شنیده میشود که هر دو رحلت نموده اند ذکر کوفه از امهات بلاد
اسلام است از اقلیم سیم است و هوایش گرم است طولش از جزایر خالدات عط بم و عرضش از خط
استوا لال از اتفاق طول و عرض آن و برش هذا دلالت بر آن دارد که از متوطنان آنجا کاری
نیاید و از اتفاق ایشان نفاق زاید و قول ایشان را اعتماد نشاید این مثل میان عرب مشهور است که
الکوفی لا یوفی هوشنگ بن سیامک پیشدادی ابتدا عمارت آن کرد و بعد از خرابی سعد بن وقاص
در عهد عمر در عمارتش سعی بلیغ بجای آورد و سرور اولیا علیه السلام مدینهٔ هاشمیه را در جنب آن شهر بنا کرد

وابوجعفر منصور در زمان خلافت خود در عمارت آن افزود و باروئی بر آن کشید و در اتمام آن کوشید
و هجده هزار گام دور آن افراز داد و هوایش گرم و تابستان هوای بغداد آورده اند که در ایامی که منصور
کوفه را مقر سلطنت و مرکز خلافت ساخته بود نزدیک بآن رسید که کوفیان لشکر او را بر او عاصی [illegible]
و خلل در قواعد حکومت او اندازند چه که اهل کوفه بواسطه تشیع و محبت خاندان مرتضوی راضی
بخلافت بنی عباس نبودند و در استقلال حکومت ایشان اخلال می نمودند منصور ناچار از آن دیار
بیرون آمده طرح بنای بغداد انداخت و آنجا دار الخلافه ساخت و بنابر عدم اعتناء ملوک و
خلفاء بر عمارت کوفه و مرور ایام بل بحکم ملک علام کوفه خراب گردید و در زمان حکومت ملوک [illegible]
آبادی آنجا بنهایت انجامید از کوفه ارباب یقین از تابعین و تبع تابعین و فضلای معرفت قرین و
علماء دین زیاده از آن و این ظهور نموده اند از آن جمله مالک بن الحارث الاشتر النخعی و ربیع بن خثیم
الثوری و اصبغ بن نباته الحنظلی و جابر بن یزید الجعفی و میثم التمار و محمد بن مسلم و ابن رباح و زراره
ابن اعین و حمران بن اعین و ابو محمد هاشم و هشام بن سالم و حماد بن عیسی و صفوان بن مهران از آنجا
بوده اند و امثال ایشان بسیار ظهور فرموده اند سید مرتضی رازی در تبصرة العوام در سبب ظهور
مذهب زیدیه گفته که اهل کوفه جمله خوارج بودند و دعوی کردند که ما شیعه علی ایم و چون با علی آنها
کردند که در تواریخ مسطور است و با امام حسن و امام حسین علیهما السلام آن کردند که شنیدید و آن
ملاعین چنانکه دشمن اهل بیت بودند دشمن بنی امیه هم بودند و در زمان بنی امیه چندان جد
کردند که خواستند که خروج کنند رئیسی نداشتند و از تلبیس کرده نزد شیعه رفتند و گفتند شما معتقدید
که امر معروف واجب است و ظلم بنی امیه از خلق برداشتن فرض عین اگر ما خروج نکنیم و بر این کار
سکوت ورزیم کافر باشیم قومی از شیعه بقول ایشان فریفته شدند و غرض آن ملاعین آن بود که بقیه اهل
بیت رسول صلعم را بر اندازند پس جمله نزد زید رفتند و چندان الحاح کردند که رغبت کرد و بیست هزار
سوار و پیاده با او سوگند خوردند و چون زید خروج کرد با آن بیست هزار کس بدر مسجد جامع رسید
زید را گذاشتند مگر اندکی و زید چون آن حال دید گفت رفضتمونی یعنی مرا بگذاشتید و رها
کردید القصه زید را گرفتند و کشتند و صلب کردند و بعد از آن بسوزانیدند و خاکستر او را در دجله
ریختند و این زمان میگویند که زید امام است انتهی کلامه فقیر گوید اکنون که سنه هزار و دویست و
چهل و دو هجری است شهر کوفه خراب است و بغیر از مسجدی که حضرت شاه ولایت را آنجا ضربت زده اند
و آنحضرت دست مبارک در ستونی زده اثر پنجه اسد اللهی در آن پدید شد و از بس که مردم بجهت

تبرک روی

تبرک روی خود را بر آن ستون مالیده اند گوی گردیده است آنحضرت چاهی در کوفه حفر نموده و در تمام آن
شهر بغیر از آن چاه آب شیرین نیست و خانه آنحضرت بمرتبه پاک و منزه است که نظر کند کان مکان همین بود
که مکان امروز از تغییر نموده اند و مزار بعض آثار اصحاب امیر المؤمنین ع در آن دیار بسیار است از آن جمله جناب
مسلم بن عقیل و هانی بن عروه در اندرون مسجد کوفه سمت مشرق آن در غایت اشتهار است و قبر میثم
بیرون مسجد واقع است و روضه مقدسه سرور اولیاء ع در یک فرسخی کوفه است و قدیم الزمان آنمکان
را نجف میگفتند و صاحب معجم گوید که لفظ نجف در اصل نام بلندی است در ظهر کوفه که بمنزله سکر
بود مر آب سیل را از خرابی کوفه و قبر منور حضرت امیر ع آنجا است و آن مشهد مقدس را مشهد غروی
نیز گویند بنا بر آنکه در حوالی آن دو گنبد بوده که بر سر قبر مالک و عقیل که ندیمان خزیمة بن الابرش
بودند ساخته بودند بنا بر آن آنرا غریین نام کردند که غرّ آلوده کردن است و نعمان بن المنذر که یکی
از ملوک عرب چون کسی را میکشت بفرمود تا دو قبر را بخون آلوده کنند و بالجمله نجف اشرف از زمان
خلافت هرون صورت عمارت گرفت و آن چنان شد که حضرت امیر ع وصیت فرموده بود که چون از
عالم فانی انتقال نمایم جسد مرا بر شتر بار کرده آنرا رها کنید و هر کجا اشتر زانو زند مرا آنجا دفن نمایید
و حسنین بفرموده عمل نموده مزار فیض آثار آن بزرگوار را پنهان ساختند چه حکام بنی امیه در میدان ظلم
و ستم میتاختند و چون زمان تسلط ایشان درگذشت و نوبت دولت بنی عباس گشت در سنه
صد و پنجاه و پنج هجری هرون الرشید شکار رفته بود نخجیری پناه بآن زمین آورد و هرون هر چند سعی کرد
اسبش بآن زمین نرفت و کلاب و طیور معلم نخجیر شکار را گرفتار نمیکرد بآن ولایت تحقیق نموده گفتند که
چنین بما رسیده که حضرت سرور اولیاء آنجا مدفون شده هرون بجز آن زمین فرمان داده شاه ولایت
را زخم رسیده خفته دید و قدم مبارک آنجناب را بوسیده گنبدی بر سر مزار فایض الانوار آنحضرت
بر افراخت و در سنه سیصد و سی و شش هجری امیر عضد الدوله دیلمی در آنجا عمارت عالی ساخت و
حصاری بر آن کشید و در آبادی آن کوشید و دور آن دو هزار گام مقرر کرد و اتمام قصبه [illegible]
گردید و غازان خان در آنجا دار السیاده بنا کرده باتمام رسانید و سلطان محمد خدابنده و پسرش
سلطان ابوسعید مدرسه و خانقاهی در آن قصبه ساختند و آثار نیکو در آن مکان طرح انداختند و
سلاطین صفویه عمارات متین و گنبدی عالی بنا نهادند و با قنادیل طلا و اسباب مرصع و فرشهای
گرانبها و ضریح دلگشا زیب و زینت دادند و نادر شاه افشار گنبد و دو مناره و ایوان آنحضرت را
طلا نمود و بر عمارات آنجا بیفزود و در این ایام یکی از ملوک هند حصار استواری بر آن کشید و آصف الدوله

بن شجاع الدوله نواب لکهنو بظاهر انجا نهری جاری کرده اند و اکنون که سنه هزار و چهل و دو هجری
دو سه هزار باب خانه در اوست و مردمش همگی شیعه امامیه و مسکن علمای اثنی عشریه است و از قدیم
نیز محل حلول اخیار شیعه امامیه و منزل صلحا و اتقیا طایفه علیه بوده است و در فضیلت ساکنین
انجا روایات بسیار وارد است رباعی در خاک نجف ندیم آسوده بخواب اندیشه مکن ز پرسش روز
حساب جائی که بدل بنرک کردد می ناب بی شبهه شود که منزل ثواب و سکنه انجا عموما در
مراسم تقوی و پرهیزکاری و حلم و بردباری از اهالی کربلا و سایر عراق بهتر و خوبتر و در اخلاق حمیده
و افعال کزیده بیشتر و نیکوتر اند و شریعت غرا و ملت بیضا در انجا عزیز و معتبر است و جمعی کثیر از
علما و فضلا از انجا بوده اند که فقیر ملاقات نموده و ذکر همه باعث طول کلام خواهد بود لهذا
بذکر چندی از ایشان اختصار خواهد نمود **ذکر شیخ جعفر** از فحول علمای امامیه و از اکابر مجتهدان
اثنی عشریه بوده و در علوم نقلیه و فنون اجتهادیه بر اکثر مجتهدان سابق میبود و مرجع اکثر شیعه امامیه عرب
با او بود و به اجتهاد او عمل مینمودند و صاحب جود و سخا بود و آنچه از بزرگان ایران کرفتی به فقرای نجف
بذل نمودی و خود نیز صرف کردی و اکثر سنوات سفر ایران کردی و از اهالی آن کشور اخذ وجوه نمودی تا
کشتی تا آنکه در سنه هزار و دویست و سی و چند هجری در نجف اشرف وفات نمود و او را در فقه و اصول
و فتاوی تالیفات است و چند فرزند از آن بزرگوار یادگار ماند **ذکر شیخ موسی** اکبر وارث و اعلم اولاد
شیخ جعفر بوده وی نیز در علوم نقلیه و فنون اجتهادیه بر اکثر علمای زمان تقدم میجست و مرجع طوایف شیعه
عرب و فرقه عجم بوده و سفری بدار الملک ایران کرده مراجعت نموده و در سنه هزار و دویست و سی و هفت یا هشت
هجری در گذشت **ذکر مولانا سید مهدی طباطبائی** اصل آنجناب از قصبه بروجرد بوده و جامع علوم عقلی و
نقلی و حاوی فضایل صوری و معنوی بوده و در تقوی و پرهیزکاری و حلم و بردباری بر اکثر علمای زمان
تفوق میجست و در علوم نقلیه نیز مجتهد زمان خویش بوده و کتابی در فقه نظم فرموده و بعضی از علما آن را
شرح نموده الحق احوال خجسته مآل آن بزرگوار از اکثر علمای زمان ممتاز و مستثنی بود و به تجمل دنیا و اسباب
دنیوی چندان رغبت نمینمود راقم را معلوم نشد که در چه تاریخ وفات یافت **ذکر کجور** بضم کاف عربی
ولایتی است از رستمدار و محتوی بر قرای بسیار و همگی در کوهستان هوایش خوب و آبش مرغوب وی از مضافات
مازندران است **ذکر کوکبان** از بلاد یمن و قریب بلده طویله است جائی خوب و شهری مرغوب است و
مردمش قوم عرب و اکثر زیدی مذهب و سایر ملل نیز هست راقم ندیده **ذکر کیچ** بکاف عربی مع الیاء
و سکون جیم از نواحی بلاد سند است و در کنار بحر واقع و هوایش گرم و مردمش اکثر اسمعیلی مذهب و دیگر

هنود

هنود و بعضی گویند از مضافات ایران و قرب بلوچستان است **ذکر کراچی** بندریست از بنادر سند
وی در زمین هموار واقع و جوانب اربعه اش واسع است و از لب دریا مسافت یک میل دور و اکثر میوه های
گرمسیریش موفور است و دو سه هزار خانه در اوست و چند قریه مضافات اوست و مردمش اغلب هنود است و
مسلمان حنفی مذهب نیز دارد و آبش از چاه و هوایش از کثرت حرارت جانکاه است **ذکر کنبایت** بفتح کاف عربی
و سکون نون و با مع الالف و کسر یا و سکون تا از بنادر گجرات و بلده بهجت آیات است و از بلاد قدیم گجرات
بوده و مدتها ملوک شیعه در انجا حکومت نموده اند و اکنون سالهاست که در تصرف طایفه انگلیس از جماعت
فرنگان است و از طرف ایشان نواب فضل خان ابن نجم الدوله فرمان روان است و قرب پنجهزار خانه در او است
و نواحی معموره مضافات اوست و اکثر مردمش هنود و معتقد شیعه امامیه اند و حنفی مذهب نیز دارد
و خالی از قوم نصاری هم نباشد و معدن عقیق بسیار تمام اند در انجا میباشد که باطراف عالم میبرند و
قیمتا اعلا میخرند و هوای کنبایت حار و آبش ناسازگار است **ذکر کلکنده** بضم کاف فارسی و سکون
لام و فتح کاف ثانی و سکون نون و فتح دال و سکون ها شهری است از بلاد دکن مدینه بزرگ و بلده ایست
مردمش اکثر هنود و دیگر مسلمان حنفی مذهب راقم ندیده **ذکر کالپی** از بلاد هند و بلده دلپذیر است و
نبات کالپی مشهور است و مردم انجا اغلب هنود است راقم ندیده **ذکر کرنال** بفتح کاف عربی و سکون را
و نون مع الالف و سکون لام قصبه ایست در ده منزلی دهلی وی در زمین هموار واقع و جوانب اربعه اش
واسع و قرب دو سه هزار خانه در اوست و چند پاره قریه مضافات اوست و هوایش گرم و سازگار
و آبش از چاه و خوشگوار و مردمش اکثر سنی حنفی مذهب و دیگر هنود و قبر بوعلی قلندر در انجاست عارف
گرم رو بوده و در زمان اورنگ زیب ظهور نموده است **ذکر کران** بضم کاف عربی و تشدید را قریه ایست
از بلوک سیرجان و قرب سیصد خانه در اوست و چند مزرعه مضافات اوست آبش از قنات و هوایش
بهجت آیات و مردمش همگی شیعه مذهب و اکثرش با ادب و خداوند نسب و مرید درویشان و مخلص ایشانند
ذکر کر بضم کاف عربی و سکون را نام رودی است و فاصله است میان ملک شروان و دیار موغان آبش
خوشگوار و از جبال گرجستان و ارمن بر میخیزد و با اطراف وان میرسد و از میان شهر تفلیس گذشته و از کنار
ملک اران عبور نموده و در قرب قلعه حسن خان داخل رود ارس گشته و از کنار سالیان گذر کرده به دریای خزر
می ریزد و شمالش خاک شیروان و جنوبش زمین موغان است **ذکر کنک** بفتح کاف فارسی و سکون نون دو کاف
دو نام اول نام بلده ایست از بلاد بنگاله و از صوبه عظیم آباد دوم نام رودی است که منبع آن جبال کمایون است
و از طرف شمال بر میخیزد و داخل ملک هند میشود دیار فرخ آباد و اکبر آباد و الله آباد را قطع نموده و از کنار

شهر بنارس عبور و از وسط ملک بنگاله مرور کرده بدریای هند میریزد و اهل هندوان بدان آب
اعتقاد تمام دارند و بخشان غریب در حق آب آن بر زبان آرند و گویند منبع آن آب از بهشت میباشد
یکی از کاملان ایشان خدا تعالی آن آب را بر زمین فرود آورده و جاری کردانید و از خواص آن آب یکی
این است که قلیل آن در ظرف مدتها کذشته و بدبو نکردد و بغایت کوارنده است و ماهی سقنقور در ساحل
آن رود پیدا میشود و احوال آن رود خالی از غرابت نیست **ذکر کجرات** نام دو موضع است مراد راقم
کجرات لاهور است وی قصبه ایست خوب و محلی است مرغوب و قریب سه هزار خانه در اوست و قرای
معموره مضافات اوست در زمین هموار واقع و اطرافش واسع و آبش از چاه و کوارا و هوایش کرمی مایل
و دلکشا و سکنه اش هندو و مسلمان برابر و یکسان و اهل ایمان نیز در نواحی آن سکونت دارند و جمعی از
از سادات جلیل القدر اند و قلعه محکم از آجر بر آن قصبه کشیده اند و حاکم از طرف راجهای سکهان
مقرر است راقم آن قصبه را بسیار پسند آمده است **ذکر کجرات سند** صوبه ایست از سیم صوبه سند
مشتمل است بر بلاد دلربا و نواحی بیشمار و حدودش از جنوب بدریا و از سمت شمال بصوبه هند و از جانب
مغرب باصل صوبه سند و از جهت مشرق بملک دکن و اکثر بلادش از اقلیم دویم و قلیلی از سیم و اغلب زمان
مقر راجهای نامدار و ملوک کردون اقتدار و مردمش اکثر هندو و دیگر مسلمان حنفی مذهب و دیگر اثنا عشری
و دیگر امامیه و دیگر فرنگیان و دیگر زردشتی اند و ارباب دولت و اصحاب ثروت در آن کشور بحد مرتبت
حاکم اکثر بلادش طایفه نصاری از جماعت انکلیس اند و دیگر فرقه مرهته از طوایف هنود اند **ذکر کاکره** نام نهر
بزرگی که از کنار بلده لکهنو و فیض آباد میگذرد و از وسط ملک بنگاله عبور نموده و برود کنک و جمنا مخلوط
کشته و از بلاد بنگاله گذشته داخل دریا میشود **ذکر کری** بفتح کاف فارسی رودی است در یکمنزلی مظفر
آباد کشمیر آبش در موسم تابستان در غایت برودت و بنهایت عذوبت است و داخل رود جیلم شده و در ملک
سند بدریا میریزد **ذکر کلنک** بضم کاف عربی و فتح لام و سکون نون و کاف دویم فارسی شهری است عظیم و بلاد بیست
از قدیم از بلاد دکن از اقلیم دویم و هوای کرم و مردمش اغلب هندو و در آن داخل اشهر شده **ذکر کشمیر** ولایتی
است خلد نظیر بکثرت آب و صفوت هوا موصوف و مردمش بحسن و جمال معروف و جوانب آن دیار متصل است
بجبال عالیه و تلال راسیه و محدود است از طرف مشرق بولایت تبت و از سمت شمال بکوهستان بدخشان و
کاشغر و ملک سیاه پوشان و از جانب جنوب بکشور پنجاب و صوبه هندوستان و مشتمل است بر بلاد و مزارع و
قصبات مسرت طراز و چمنهای جوش و مرغزارهای دلکش و کوههای بسیار سخت و جنکلهای پر درخت
و قریب ده هزار قریه معموره در اوست و صد هزار قریه و مزرعه مضافات اوست و اکثر قصبات و نواحی آن

محتوی است

محتوی است باشجار مثمر و چنارهای سایه کستر و کبودهای موزون و بیدهای مجنون و عرعرهای قد کشیده
و صنوبرهای آفت نرسیده و باغات خرم و بساتین چون ارم و چمنهای بسیار و چشمهای بیشمار فقیر کوید
ندانم کجا دیده ام در کتاب از سرور اولیاء حدیثی در تعریف آن مکان وارد شده بعضی از مصنفین
آن بکم چون حضرت ولایت منقبت تعریف بسیار از کشمیر فرمود شخصی از حضار عرض نمود که بنابر فرمایش
حضرت خلایق ترک اوطان نموده در آن ولایت وطن نمایند آنحضرت در جواب فرمود چنین نیست بلکه
وطن هر کس نسبت بدانکس کشمیر و حب وطن نسبت باشخاص نا کزیر است فقیر کوید زمینی که جبال بر آن احاطه
دارد و اکنون مجموع آنجا را کشمیر میکویند طولش از مشرق بسوی مغرب چهل و پنج فرسخ الی بیست فرسخ منظر فقیر آن زمین
شکل مخمس آمد و طریق تردد منحصر بچهار محال است از یکی بجز پیاده رفتن محال و دیکر راهی که بسمت هندوستان
میروند تردد سوار بغایت صعب و دشوار است و طریق کابل صعوبت آمد و شد بیشتر و زیاده تر است
و دیکر راه تبت و یارکند است و اکرچه تردد از وجهی آسان اما از وجوهی مشکل زیرا که علفهای زهر
قاتل دارد و در بین راه شب او آبادی و معموره کم و در بعضی مواضع احمال و اثقال را انسان حمل و نقل
باید کرد و در بعضی مواضع بر دوش بر حمل کرده باید آورد در بنای آنجا کویند کش نام شخصی بوده و میر
اسم پری بوده و کش عاشق آن پری بوده در زمین کشمیر قدیم آب بسیار بوده و بحکم میر کش آن آب را
بتدبیر خشک نموده و آبادی کشمیر از آن است و بعضی کویند دو برادر بودند یکی را کش نام بود و دیکری
میر و آبادی کشمیر از آن دو برادر است و بعضی کویند سلیمان ع آن بلاد را عمارت کرده است فقیر هر دو
روایت را از مردم کشمیر استماع نموده در کتاب مشاهده نشده است و قبل از ظهور اسلام مردم آنجا
همکی هندو بودند بر مذهب تناسخ عمل میمودند و چون ملت اسلام ظهور کرد در سنه هفتصد و
پنجاه و یک هجری کروهش بعوت سلطان شمس الدین و بعد از وی بنیروی سلطان اسکندر اسلام
قبول کردند و از هشت و الائمت سید اجل عارف محمد خلف صدق سید السلاطین سید علی همدانی و
بعد از آن بتوجه میر شمس عراقی که از خلفاء شاه قاسم نوربخش جمعی کثیر از ایشان شیعه امامیه شدند و
اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری است اکثر مذهب ابوحنیفه دارند و شیعه اثنی عشری در
شهر و قری نیز بحد و شمار اند و هندو نیز قریب ده هزار خانه میشوند در قدیم فرمانفرمای آن دیار
منفرد بود آنگاه حاکم آنجا از جانب ملوک هند حکومت مینمود بعد از اختلال ملک و انقراض دولت
آل تیمور بدست ملوک افاغنه افتاد و مدت هفتاد سال در تصرف کماشتکان ملوک افغان بود
اکنون قریب هشت سال است که فرقه سکهان فرمانفرمای آن مکان اند و اکثر ولایت کشمیر در وسط اقلیم

کشمیر

چهارم وقلیلی از سیم است واگرچه بسبب سردی هوا درانولایت میوهای گرمسیری مثل نارنج وترنج
ولیمو وخرما حاصل نمیشود ولیکن گرمسیرات نزدیک است ورودی عظیم درمیان الکای کشمیر
روان است وعجب انکه چنان رود بزرگ از همان ولایت وازیک چشمه ترشح میکند وقریب بچهل
پل از چوب بران بسته اند بعد از انکه این رود از کشمیر میگذرد واب مظفرآباد واب کوی بران میرود
وبعد داخل ملک پنجاب شده درانولایت موسوم برود جیلم میشود ودر قرب ملتان باب چناب
مخلوط شده ورود اتک بدان منضم گشته وازملک سند گذشته درحدود تته بدریا میریزد صاحب
معجم البلدان گفته که کشمیر شهریست درهند که ازیکطرف بخارای قوم از ترک واقع شده ونسل ایشان
نسل ترکان است بنابراین مردم انجا در حسن وجمال احسن خلق اند تا انکه حسن زنان ایشان ضرب المثل
اهل جهان شده فقیر گوید که ترکان را در حسن وشمایل با اهل کشمیر هیچگونه مشابهت نیست واین سخن
واهی است وهرکس که انولایت رادیده باشد البته میگوید هذا بهتان عظیم بلکه اب وهوای انجا
تربیت حسن وجمال وملاحت میکند وپرورش اعتدال درهرچیزی مینماید فرضا اگر کسی صاحب حسن و
جمال بدیار سودان رفته بکار رود ونسل او دران بلاد خوب نمیشود اگرچه درابتدای حال دخیل باشد
امّا بتدریج مضمون کلّ شیٔ یرجع الی اصله مانند سایر اهل سودان خواهد بود ودیگر انکه
کشمیر ولایتی موضوع است از کشور هندوستان وحدود ان معلوم وهیچگونه بکشور هند دخل ندارد
وملک هندوستان نیز معین وحدودش ممتاز است واگر مدتی ملوک هند حکومت درانولایت
نموده باشند باین سبب ملک هند محسوب نمیشود ذکر کشتوار بفتح کاف عربی وسکون شین معجمه و
ضم تاء منقوطه وواو مع الالف وسکون راء بلده ایست از کشمیر ودرمیان جبال شامخ واقع است و
اب وهوای خوب دارد ذکر کامراج الکای کشمیر دو قطعه است طرف جنوب رود را کامراج گویند وسمت
شمال انرا مهراج یا بالعکس وکامراج محتوی است بنواحی بسیار ودهات بی شمار ذکر سری نگر که انرا
نیز گویند وی دار الملک کشمیر جنت نظیر واکنون از لفظ کشمیر مطلقا مراد ازان شهر است وطرف مغربی کوه سرخ
واقع وبحیره درمیان فاصله است وسمت شمال شهر قریب سیصد گز بانداده فاصله قلعه محکم از سنگ
تراشیده ساخته اند وعمارات بلند ومنیع وقصور دلنشین دران قلعه طرح انداخته اند ودرمیان
قلعه کوهی است مسمی بکوه ماهر دیان ودور ان کوه تخمینا سه هزار گام یا زیاده میشود وپستی وبلندی دارد
ونهایت بلندیش تقریبا پانصد گز میباشد ودر دامن واطرافش عمارات عالیه ومجموع عمارات ان طبقه
بسیار دلکش وبرشهر وصحرا مشرف ودرقله انکوه خانقاهی است درغایت تکلف نشیمن فقرا ودرویشان

ودراندرون قلعه مسجد جامعی است که ستونهای او از چوب یک قطعه وقریب چهارصد ستون هفت
گزی کم وبیش وهرستونرا ودرنخل بکجید درانمسجد بکار برده اند وبطرح بدیع باورده اند فی الواقع
از چوب بان متانت وعظمت عمارت درعالم سیاحت دیده نشد ومساجد بکرازسنگ دران
قلعه ساخته اند وچنار بسیار بزرگی سایه افکن درصحن مسجد جامع است ودرخارج قلعه مابین
شهر زمینی زاریست وطول ان قریب نیم فرسخ میشود هنگام بهار باد ازگلزار ارم میدهد وشهر از
قلعه مسافت پانصد گام دور وطرف جنوب ومغرب وقلیلی از شمال قلعه واقع وعمارات انشهر همگی
سه طبقه شیروانی پوش وبامهای ان باگلهای الوان از نرگس وسنبل وریحان وشقایق ولاله و
امثال ان مزین ومدت سه ماه پشت بامها خالی از ریاحین وگلهای رنگین نیست وسه ماه دیگر چون
زمرد سبز وچون خاطر ازادگان خرم ورودی عظیم از وسط شهر میگذرد وبنهری از ان خوردتر از
سمت شمال رود مذکور از میان کوچها وخانها روانست وهفت پل بغایت بزرگ از چوب بران دجله
بسته اند که کشتی از چشمهای پل بسهولت میگذرد ودو طرف ان دجله مسافت یکفرسخ ونیم عمارات
دلگشا وبیوتات بهجت فزاست واز هرخانه بدان رود راه نزدیک وامد وشد اسان ابش گوارا وهوایش
بغایت طرب فزا وخاکش حسن خیز وزمینش سرتاسر سبز وقریب شصت هزار خانه دراوست واغلب
مردمش حنفی مذهب ودیگر شیعه امامیه ودیگر هندو واکثر هندوان انجا بدین ونویسنده و
طبع فرخنده دارند وقریب پنجهزار دستگاه شال بافی دارد وشال بیرم خاصه انجا بار است و
حاصلش برنج وزعفران وپنبه بسیار است وکاغذ بسیار ممتاز درانجا میسازند ومصلائی از عجب
ومسجدی دران مصلا بغایت زیبا ودلگشا است وان مصلا مربع طولانی اتفاق افتاده طولش
قریب هفتصد گام وعرضش پانصد گام ودر اطراف ان چنارهای سایه افکن غرس نموده اند وپرگنه
پاک متصل بدان شهر است وسیرگاه اهالی انجاست وقریب پانزده پاره قریه ومزرعه دراوست
وباغات دلگشا وبساتین خلد اثار مضافات اوست وطرف مشرقی ان پرگنه متصل است بکوه دامن دار
وهوایش بغایت سازگار وسمت جنوب وشمالش بحیره مسمی به دل است دل بفتح دال وسکون لام
بحیره را گویند وطرف مغربش شهر وقلعه است ودور ان بحیره چهار فرسخ است وابش شیرین ودرغایت
صافی ولطافت ملوک سلف سنگهای بزرگ والوان دران دریاچه ریخته وگلهای رنگارنگ
دران رویند واطراف ان باغات فراوان وهریک مشتمل بچندین طبقاتست ومجموع ان باغات متصل
بدان دریاچه وخانقاهی بغایت دلپسند سلاطین ذیشوکت میان بحیره از سنگ باورده اند و

درختان ثمر و چنارهای سایه گستر غرس کرده اند و کتبه‌های بسیار خوش اسلوب و ملاحان
محبوب القلوب در آن و ارباب شوق و کمال و صاحبان حسن و جمال چون روح روان بر آب
روان و سیر کنان و بآواز خوش بر حسب اعتیاد بدل اندیش همزبان و همچنین باغات آن پرکنه باغی است که
موسوم بشعله ماه و فی الواقع جای دلخواه است و آن مخروطیت بر دو آنده طبقه و هر طبقه از آن باغ
جدا توان گفت و هر یک از آن باغات نابدرختی شکوفه دار علیحده زیب و زینت داده اند و جمیع درختان
و گلهای آنرا بطریق هندسی نهاده اند و اقسام گلها و ریاحین در آن غرس کرده اند و در ابتدای آن
باغ سمت شمالش عمارت از سنگ تراشیده و ستونهای یکپارچه ساخته اند و حجرات متین و ستونات در نشیمن
و حوضی عجب قرین در وسط آن پرداخته اند و قریب هفتصد کم و بیش فواره در آن حوض و حوالی آن بر آورده اند
و چندان خوش اسلوب بنا کرده اند که عقل از مشاهده آن هزار آفرین بر استادان میکند و دیگر باغی است
مسمی بباغ نسیم و آن باغ قریب بجبل از شعله ماه دور است و آن مشتمل بر نه طبقه است و آن نیز باغی
بیمانند و بغایت خاطر پسند است بغیر از آنکه شعله ماه بحسب عمارات و زیادتی طبقات برتری دارد
در سایر اوصاف برابر و یکسان است و هر دو این باغ سمت مشرق بحیره واقع شده است و دیگر باغی است
موسوم بچشمه ماهی و آن باغ طرفه محل دلخواهی است و دیگر باغ مسکین شاه است و آن بطرف شهر اتفاق
افتاده و قبر مسکین شاه در وسط باغ واقع شده و مسکین شاه زاهد متدین بود و آن مرشد کفایت
خان حاکم کشمیر بود و بعد از فوت وی این باغ را ساخت و قبه و بارگاهی بر سر تربت مرشد خویش برداخت
و غیر از این باغات در آن دیار باغات خوب و بساتین مرغوب بسیار است حاصل کلام آنکه خصوصیات
کشمیر فراوان و قلم و زبان هرچه از تعریف آن خطه نماید زیاده از آنست و شعرای بلاغت انتما وصف
آنجا را نموده اند از آنجمله این رباعی را در تعریف دلبران آن دیار یکی از شعرا گفته بدینگونه **رباعی** شام
همه دلبران کشمیر بوی حزم دل از سایه کش مبر بوی آن حور که روح را سزد کش گویند کاندر کف
نازنخش کش مبر بوی **ذکر احوال محققان آن دیار بمذهب ایشان بطریق اختصار** پوشیده نماند که از بلاد
کشمیر سیما از آن شهر خلد نظیر ارباب تحقیق و اصحاب تدقیق لا تعد و لا تحصی ظهور نموده اند و از هر
فرقه مسلمان و هندوان محققان از آن دیار پیدا شده اند که ذکر همه باعث تطویل کلام و سبب ملال
خاطر مطالعه کنندگان مهر فنا انجام خواهد بود اما بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله بذکر چندی
از ایشان اقدام مینماید **ذکر بالمیك پندت رکبیر** بدانکه لفظ پندت بفتح بای فارسی و سکون نون و فتح دال
و سکون تای منقوطه در لغت اهل هند بمعنی عالم و دانا باشد و لفظ رکبیر بمعنی مرتاض و مجاهد و کامل است

بالمیك پندت از اهل ریاضت و مجاهده بود و در فضل و هنر از محققان براهمه گوی مسابقت میربود
بالتماس مریدش جهرات نام سخنان حقایق نشان بشت را بفتح با و ضم شین و سکون سین و تا انتخاب
کرده تحریر نموده و نظام الدین پانی پتی و پانی پت نام قصبه ایست در سرمنزل دهلی ذکر آن در جوگ
باشست بحکم سلطان احمد گجراتی از لغت هند بفارسی ترجمه کرده فقیر معانی آن ترجمه و بعضی از
محققان هندوان استماع نموده و در کتب دیگر مشاهده نموده ثبت میکند تا ارباب کمال را از بادنی
بصیرت حاصل شود مستور نماند که هندوان را مذاهب بسیار و ملل بیشمار است و در ایشان علما
و حکما و عرفا بسیار باشند و هر سر فرقه را مذهبی و ملتی و روشی جداگانه است و هر طایفه موافق مشرب
و مطابق مذهب خویش کتب بسیار تالیف نموده اند و بعضی از مذاهب اهل شریعت و ارباب طریقت ایشان
در ضمن ملتاوود در حرف الف و در تلو بیلی در حرف با مذکور شده است و حالا فصلی از مذهب
محققان ایشان که خود را زبده هندوان ملکر مذهب اهل جهان بیدانند نوشته میشود ایشان میگویند
که حقیقت وجود حقیقی چون علم است و از این تمثیل بساطت وجود معلوم میشود و از جمیع نقایص و
و صفات منزه است و جمیع موجودات و ممکنات بینا و وجودش محیط است بر همه اشیا و این عالم و عالمیان عین
اوست والا در حقیقت وجود ندارد و این ظهور را مایا گویند یعنی مکر الله زیرا که بطریق شعبده جهان را
نموده است و برم اتمان که ذات حق تعالی است در این تعینات گوناگون و کثرات از حد افزون ظهور کرده است
هر دم بلباسی دیگر هزاران و زمان بکسوتی در آمده خود را نموده است جز یکی و بیش نیست و همان نور غیب است
که خویش را بهر رنگ و هر صورت جلوه گر ساخته جمال و کمال خود را ظاهر میسازد و از این بان سنسکرت که
قدیم هندوستان است بر کن گویند یعنی آنکه آغاز آفرینش نمود دیشت نا را بجند میگویند یا را بجند همان یکتا
کامل الصفات بجبر نوع بجندین ذاتها نموده و بجبر طریق خود را در مظاهر موجودات ظاهر کرده است آن
از من بشنو که برهم روپ عبارت از ذات بحت و هستی مطلق است مجرد از جمیع قیدها و معرا از تعینات
چگونگی و کیفیت را با و راه نباشد و گفت و شنود در آن گنجایش ندارد و آن ذات پاک محض بد یعنی عقل
خالص و کمال ذوق و راحت و آسایش خود بخود در خود است و چون پار برهم روپ که محض بد و عقل خالص
تعقل و تصور یافت شد یعنی همین که آن هستی مطلق خود را بخود تعقل و تصور نمود و بجان بر بحر ممکن در ما فی
ظاهر نمود را خود دانست که این منم همان ذات پاک یکتا را سبب در یافتن و دانستن او خود را چندین نام
پیدا شد که بجندین صورتها و نمودهای موجودات از هر چیز و هر کس ظاهر آمد و یکذات چندین ذوات نمود
عارفان گاه حالت برهم روپ را که منزه است از چونی و چگونگی مرتبه وحدت ذات او و در انتای کثرت بطرق

تمثیل خاطر نشان میسازد و میگوید که مثلاً آدمی در حالت بیداری و هوشیاری تعقل و تصور میکند
یعنی میداند و در می یابد خود را و غیر خود را و مشغول میگردد بکار و بار خود و در حالتی که او بخواب رفته
خوابی می بیند در ان حالت هم خود را و غیر خود را در یافت میکند و او را در ان حالت حالتی است که
او را در ان حالت بخواب امن و آسایش باشد و در او هیچ خوابی نمی بیند و دریافتی و مشغولی بکار ندارد
این حالت را بزبان هندی سکهپت گویند و حالت سکهپت را مشابه و مانند میکند بغیر بر هم کردن آن حالت
هیچ شعور بخود و بغیر نیست و حالت خواب دیدن را مناسب میدارد بتصور و تعقل نمودن آن یگانه کامل
خود را بچندین ذاتها و صورتها و حالت بیداری و مشغولی بکار و بار را تشبیه مینماید بظهور آن ذات یگانه بچندین
صورتهای رنگارنگ در عالم ظاهر و چون همان بر هم و پرم اتمان از سبب یگان سفتی و بر جی که خلق را
خالق دید و خالق را خلق بتصور کرد چت را هنکار دید و من نام یافت این کثرت نامها و بسیاری حالتها
آن یگانه را موجب آفرینش عالم گردید و من باعث شد مثلاً آب دریا تا زمانی که بادی بر آن نوزیده بجز
یک نام که دریا باشد ندارد و چون باد بر او وزید و در باد تموج آمد و جزر و مد پیدا شد نامهای بسیار
در ان حالت ظاهر گشت مثل موج و حباب و بخار و مانند آنها همچنین بر هم و پرم اتمان گویا دریا
بود برقرار بعد از آنکه باد خواهش بر او بوزید چندین نامها پیدا کرد و همین خواهش باعث کثرت خلق
گشت و چون خواهش سبب آفرینش خلق آمد پرم اتمان خود کارن شد یعنی خود خالق و پیدا کننده گردید
و خود علت آمد که او را معلول لازم گشت و در رنگ ذات برهم اعظم و نور او که نور او جدا از ذات او چیزی
ندارد و او علت است و نور او معلول یعنی مؤثر که اثر این عالم و هر چه در اوست گردید خالق را خلق
پیدا آمد و خود روپ شد یعنی صورت و رنگ و آن روپ پنج نوع است سفید و سیاه و سرخ و زرد
و سبز و آنچه جامع این پنج رنگ است آن را چتر گویند و صفت دیدن و دانستن و شنیدن تا او را بهم رسید
همین چیزها عالم را بیافرید و اگر کسی گوید که هر موجودی که هست او را موجدی باید و بی وجود بخش
موجود شدن ممکن نباشد و سلسله وجود بیکدیگر پیوستگی دارد که یکی سبب پیدایش دیگر است پس برهم
روپ که علت کارن آمد باید که بالا تر از او هم کارنی دیگر باشد جواب میگوید که برهم کارن نبود بعد از
آنکه خواهش نمود کارن شد پس بالاتر از آن کارن نباشد و این برهم برتر است یعنی ظاهر است و میگوید
که اگر کسی گوید که چون شما برهم که سراسر روشنی و راحت باشد میگویید این همه ظهور اوست پس تفاوت از
کجا خواست که یکی دربند و دیگری خلاص شد و یکی در راحت و دیگری در محنت یکی بدنیا می آید و دیگری
از دنیا میرود این چه باشد و تقابل و اضداد چرا است جواب میگوید که این بند و خلاص و رنج و راحت و آمدن و رفتن

و بودن و خوردن و محنت و راحت نمودی است بی بود و بودی است بی وجود که اصل و اعتبار ندارد آ
معترض میگوید که چون آنچه بظاهر بنظر می آید و آنچه دیده و شنیده میشود میگویید بود می نماید و چیزی
نیست پس برهم که در گفت و شنید نمی آید و از دیدن و شنیدن بالا و منزه است و بجز از شکل هستی او را
و ذات او را خاطر نشان چه نوع توان کرد که او هست و موجود است بوجود کامل خود جواب میگوید که
هر چه هست و هستی دارد در حقیقت برهم است و او این روشنائی و نور و سفیدی و سیاهی نیست و
او را هیچ نام و نشان نیست و او را بهیچ نوع وصف توان نمود و توان دانست غیر از آنکه همین قدر میتوان در
مرتبه او توان گفت که ذات پاک او از تغیر و تبدل منزه و مصون است و او یکسان و یک قرار است و
حق و حقیقت و هستی مطلق است و از چون و چگونگی و صورت و رنگ و شبه و مانند پاک و منزه
است پرسنده گوید که چون گفتی که برهم بقید گفت و شنید و دانستن نمی آید پس این نامهای خاص
برهم که بر زبان مردم است از کجا است و چرا است در جواب میگوید که برهم که آن یگانه کامل است
خود باراده خواهش خود که خود را تصور کرد و از آن تصور کردن و خود را خود دانستن چون نام یافت
و همان چو از سبب کلنا یعنی تصور و تعقل بر عکس حقیقت حال که حق را خلق دید من نام یافت و کمی
را من بجهت آن گویند که یکی را قرار دهد که این دوست است و دیگری را گوید دشمن است پس از آن اهم
من پیدا شد که بند و تغیر صفت اوست باز معترض گوید که چون گفتی که این جهان اندرجال است یعنی
نمود بی بود است پس حقیقت این جهان و این نمودهای گوناگون چیزی نباشد در جواب میگوید که
آنچه نمودهای رنگارنگ دیده میشود جلوه ذات اوست چنانچه یاره و گوشواره و طوق و خلخال
و کمر و غیر آن که از طلا میسازند حقیقت آن همه طلا است و این زیورها بسبب تعینات و صورتهای
ملحده هر کدام نامی جداگانه دارد و در حقیقت این عالم برهم است و چیزی بغیر از ذات برهم در این مظاهر ظهور
ندارد که عالم در حقیقت حق است و حق عالم چنانچه زیورها طلا است و طلا زیورها است ای دانا چند
بعد از آن این مظاهر و تعینات را برهم دانی و غیر برهم نابد لذا همه هیچ آن موجه یعنی وارستن آن نقشبند
ترا میسر گردد و تحصیل موجه و کوشش باشد اول آنکه ذات او را تصور کند و داند که جلوه ظهور
من در همه چیز و همه کس برابر است و منم که هر صورت و هر رنگ خود را ظاهر میکنم و جمال کمال خود را
جلوه گر میسازم او را بعد از آن اندیشه و فکری نماند و از آن دو فارغ گردد و کسی که او را از روی حقیقت
و نفس الامر وجود و اندیشه از شبهه و شک این یگان و دانش حاصل شود که در آسمان و زمین و شش جهت
و هشت اطراف در همه چیز و همه کس ظهور کمال من برابر و یکسان است و منم که باین نقشها و رنگها و صورتها

گویا کون خود را ظاهر میسازم این نوع ذاتی از زوال و فنا نباشد و ازلی و ابدی شده برقرار بود
و از هر نوع فکر و اندیشه آزاد باشد دویم آنکه سالک تصور کند که همه اوست و هر چه از معقولات
محسوسات و موجودات بنظر می‌آید همه اوست و باید که هر کار و هر مشغولی که او را پیش آید در آن کار در
مشغولی خواهش و نخواهش را دخل ندهد و آنرا از روی سرنوشت سابق حواله داشته سر بجهد و تمام
ساند و خود را از میل و خواهش و نفرت خاطر دور دارد و باید که موافق رسم و عادت اهل عالم هر کار
و هر شغل پیش آید چنین نه که مطبوع و خاطر خواه خود بیند بشوق و ذوق و روی تمام متوجه آن میشوند
و دست در آن میزنند و آنچه بر ایشان مکروه و ناخوش می‌آید در آن جمیل میباشند باید که هر عمل خیر در
کار ثواب و ریاضت که کند از آن جزا و بدل نخواهد و بدل نگرداند که من از برای این عمل ثواب این کار خیری
یابم چون کسی کار نیک و عمل خیر را بی خواهش اجر و بدل بجای آورد گویا تخمی است بریان کرده که هرگز
نروید و سبز نشود کسی که بیخواهش و بیمراد گشت و از جهان و خیال او گذشت دیگر پیدا نیاید و تخم
نگیرد و زحمت تناسخ نکشد ای نابجند اکثر مردمان کور و از جامه معرفت عورند و نمیدانند که ظهور ذات
و هم و تجلی هستی مطلق در همه کس هست خصوصا جای تجلی او در دل آدمی است باید که او را در دل خود جوید
و مردم او را در دل خود نمیجویند در هر سو میدوند و هر طرف در طلب او میروند این طلب و کوشش
ایشان در رنگ آنست که کسی در دست خود جوهر جتامن که بالاتر از آن جوهری نیست داشته باشد
از آن غافل باشد و جویای خزف و سفال پاره گردد و هر طرف شتابد و او را نادر یابد اصل کار در شناخت
بوده کار دور کردن آرزو و امید است و کسی که امید را از خود دور نماید گوهر مراد بدست آید
ای نابجند چون کسی مستحق آن شده باشد که او را گیان و عرفان پیدا شود که از آن گیان و عرفان موجب نصیب او
گردد ناگاه مرشدی و استادی بر وفق او رسد و او را ارشاد و تلقین نماید و او بدان سبب گیان
کامل یابد و چون گیان و عرفان در کسی حاصل شود در بیان باید بود که خلل در گیان او نرسد و آرزو
او نرود ای نابجند من با تو میگویم که اگر خواهی که گیان کامل حاصل کنی باید که مرا بیاد داری و از خاطر
خود مرا فراموش ننمائی و در هر حال در دهیان و مراقبه تو من باشم اگر این ورزش کنی من و جت خود را
جمع کرده باشی و بگیان کامل برسی همین طریق و دیگران کامل و درویش صاحبان گیان است این بود
بر عقاید محققان هندوان که بتقریر رسید و بقید تحریر آمد تفصیل آن در کتاب ریاض السیاح
مذکور است هر که خواهد بدان رجوع کند بدانکه اهل ریاضت ایشان انواع جلسه دارند و باقسام
مختلفه ریاضت میکشند بعضی از آن در موقع خود ذکر شده است و این طایفه منکر بت و بت پرستی

می‌باشد

می‌باشند و در رسم و عادت و شریعت هندوان انکار دارند و تا نکر آفتاب و ماه و سایر کواکب و بتان را
تعظیم میکنند ایشانرا احمق و نادان میشمارند و کسی که معتقد بدینی و مذهبی باشد او را جاهل و نادان
میپندارند والسلام علی من اتبع الهدی ذکر جمال الحال و حال الجمال احمد جو مخفی نماند که در هر دیار
و کشوری عرف و قانونی است که جهة تعظیم در اول و یا آخر اسم شخص کلمه می‌افزایند و آن شخص را بدان
کلمه توقیر و تعظیم مینمایند مثلا در ایران عموما در اول اسم لفظ آقا زیادت میکنند مثل آقا احمد و
آقا محمود و در بلاد روم این کلمه را در آخر اسم می‌افزایند مانند احمد آقا و محمود آقا و در عرب کلمه شیخ
در اول اسم می‌آورند و در توران لفظ شان زیادت کنند و در هند کلمه میان می‌افزایند و در ولایت
کشمیر کلمه جو می‌آورند مثل احمد جو و محمود جو و لغت کشمیر ورای لغت عرب و روم و هند و ترک و
تاجیک و کرد است لغتی است علیحده و مخصوص باهل کشمیر است و مشابهت هیچ لغتی ندارد فقیر در خانقاه
امیر سید علی همدانی قدس سره العزیز که فی الواقع خانقاهی بدان زیبائی و دلگشائی کمتر جائی دیده شد
و آن در میان شهر اتفاق افتاده و خدام بسیار دارد و هر خادمی را وظیفه معین و مقرر است و اهل ریاضت
و مجاهده در آنجا میباشند در آن خانقاه نشسته و باب خاطر بروی اغیار بسته و دیده عبرت گشاده
بودم و بهر طرف و هر کس نظر می‌نمودم که ناگاه نظرم بر جوانی بلند روح روان افتاد گفتم ما هذا بشرا
ان هذا الا ملک کریم طرفه پیکری دیدم که چشم چراغ جهان چنین آفتابی ندیده و سکندر مظهری
مشاهده کردم که گوش اخترنمایان گوهر ماهی نشنیده و چون قدش در چمن دوح سروی نرسته و
مانند خدش بگلزار حیات گلی نخسته لبش جانبخش تر از آب حیات و دهنش شیرین تر از جب نبات
چشم جادوش بجز یغمای عاشقان و زلف سیاهش بغیر از شب هجران نقطه خالش جفت جوهر فرد
و محراب ابروش محل اجابت دعای اهل درد مصرع از جمالش هر چه گویم بیش بود آن آفت زمان و فتنه
جهان چون بدان مقام در آمد این بیچاره اندیشان دلارام مانی از خویش رفت و باز آمد و بی اختیار
این بیت بر زبان جاری شد نظم ظاهرش در لباس احمد جو باطنش لا اله الا هو گفتم آن چه بود که از تو
بود بیکبار ربود ای حبر خوب العشق نار فی القلوب تحرق ما سوی المحبوب عشق حبیب و مدارش
بر حبیب فلا تکن من الغافلین و هو اکسیر العاشقین و ذخیرة العارفین و سوزنده کفر و دین و محو
کننده شک و یقین و باعث ایجاد آسمان و زمین نشنیدی که آن بزرگ گفت که خود مشتاق که عشق مزاج
آتش دارد و آن سوزنده بودن است و این سوزنده درون ما از غرضها در بسیار که مزاج عشق که غم
خیال است سبب هرهی تو حیف جوابداد که عشق در طبع من سازگار آمده و موافق شده آری مجنون

در آتش بکوشت نظم هست جوالی که نامش اشترات * او ز ضرب چوب زفت و لمترات * چونکه چوبش
بزنی بر میشود * او ز ضرب فربه میشود * اِنَّ اللهَ جَمِیلٌ وَیُحِبُّ الجَمَالَ عشق جوهریست بمثل صفت او
تلمیحات کُنْتُ کَنزاً مَخفِیّاً فَأَحبَبتُ أَن أُعرَفَ و چون آب همه عالم از آن زنده می‌یابد وَمِنَ الماءِ
کُلَّ شَیءٍ حَیٍّ اگر آب عشق نبودی آبروی درونک وروی موجودی نبودی نظم گر عشق نبودی
سخن عشق نبودی * چندین سخن نغز که گفتی که شنودی * حبذا عشق که سرشتاو از بود و بر صفت منفصل
بیت و سرشتاو هزار و یک اسم متصل و کلمات کر بیت و بر حرف علت اوست و مسئله هفتاد دو
سر ملت رخصتا و ستار عشق چگویم و در عشق چه پویم نشان بی نشانی نشان اوست و سیمرغ
قاف قدرت در نغمهان اوست لَولاکَ لَما خَلَقتُ الأَفلاکَ نشان عشق است قُل لَو کانَ البَحرُ مِداداً لِکَلِماتِ
رَبِّی بیان عشق است إِنَّ المُلُوکَ إِذا دَخَلُوا قَریَةً أَفسَدُوها سلطان عشق است وإِنّا عَرَضنَا الأَمانَةَ
عَلَی السَّمَواتِ وَالأَرضِ حامل عشق هم انسان عشق است سُبحانَ الَّذِی أَسرَی بِعَبدِهِ لَیلاً گام برهان
عشق است وَیُحِبُّهُم وَیُحِبُّونَهُ هم درد عشق زاد و درمان عشق فَمَن یَبتَغِی فَاتَّبِعُونِی میزان عشق است فَادخُلِی
فِی عِبادِی وَادخُلِی جَنَّتِی وصال جانان عشق است لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدِیداً مثال هجران عشق است إِنِّی
لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ دم رحمان عشق إِنَّکَ لَفِی ضَلالِکَ القَدِیمِ دلبر فتان عشق است نظم سلسله
کائنات کاینه بادو نواست * رونق این سلسله سلسله جنبان عشق * عشق چو چوگان نادر کف
قدرت گرفت * نه فلک آمد چو گوی در خم چوگان عشق * ای در دین عشق خالق نداری عشق مخلوق باری
المَجازُ قَنطَرَةُ الحَقِیقَةِ نظم عشق روی در نخ میگویم * عشق چون برف و یخ میگویم * عشق دلبران بتماشا
کرین و چشم کشای شاهدان دریائی ببین وَاتَّخَذَ سَبِیلَهُ فِی البَحرِ عَجَباً نظم ۱۸ الا ای مغربی که گوئی سخن
با مردم صحرا * که حظی نمیدانند زبان اهل دریا را * رو سخن از این بگویم وَعَلَّمناهُ مِن لَدُنّا عِلماً عاشق
دلداده زبان نیاز میگوید هَل أَتَّبِعُکَ عَلی أَن تُعَلِّمَنِ مِمّا عُلِّمتَ رُشداً از اینجا که معشوق غیور و با
ناز سنگین است معشوق میگوید إِنَّکَ لَن تَستَطِیعَ مَعِیَ صَبراً ای عقل عاشق بیچند و عشق فایق
بیچند نظم مزاج عشق بس مشکل پسنداست * قبول عشق بطاق بلنداست * اسیر عشق بود هم
هوسناک * نه بند عشق هر صیدی بفتراک * سعی مکن و جان مکن و خویش بمعشوق دلآرای برسان
و مس وجود خود را بر کیمیای عشق زن و میگوی نظم مراد از کیمیا اکسیر عشق است * که اکسیر وجود
ناتمن عشق است * میگویم عشق مراتب ندارد اما لوازم دارد و در لوازم او مراتب مندرج است و در
هر مرتبه از مراتب لوازم موصوف میشود بصفتی و موسوم میگردد بنعتی در جائی میل خوانند و در جائی

ارادت

ارادت دانند و در مقامی محبت گویند و در مکانی عشق نامند و عشق را دو مرتبه است اگر عاشق
شاعر بوجود عشق و معشوق است از اعاشق عارف گویند و آن نیز دو مرتبه دارد یا طلب از مطلوب
دارد و در مقام رَبِّ أَرِنِی پای میگذارد و یا آنکه طلب طالب همان مطلوب است و بجز محبوب مرادی
ندارد حَسبِیَ رَبِّی گویان است اول عاشق خویش است بنحوی و دوم عاشق معشوق است یعنی
عاشق باعتبار است و ممیز عشق و عاشق و معشوق است دویم آنکه عاشق ممیز عشق و معشوق وجود
نیست و شاعر بوجود خود ندارد وَأَنَا خالِقُ السَّمَواتِ وَالأَرضِ مسرایداین مرتبه را فنا در فنا گویند
چنانکه از اینجا إِنِّی أَنَا اللهُ لا إِلهَ إِلّا أَنَا این مرتبه معلوم میشود اگر چه این سخن را درخت گفت اما همه
دانند که سخن معشوق است نه عاشق و در این مقام مستهلک است وجود عاشق سخن بایزید و منصور را
از این قبیل میدان و گفته آنحضرت مَن رَآنِی فَقَد رَأَی الحَقَّ بر این نمط میخوان نظم روا باشد انا
الحق اندر درختی * چرا نبود روا از نیک بختی * چه خوب گفته است اینجا نظم گرچه قرآن از لب پیغمبر است *
هر که گوید حق نگفته او کافر است * هیچ دیگران بزرگ چه میگوید ای درویش میگوید که در مقام فنا در
فنا که بی شعوری عاشق است کلام عاشق قرآن است وَما رَمَیتَ إِذ رَمَیتَ وَلکِنَّ اللهَ رَمَی گویا مفوی
بیان است و در مقام فنا شعوری یعنی شاعر بودن عاشق مر فنای خویش را در این مقام کلام عاشق قدسی
وَما یَنطِقُ عَنِ الهَوی إِن هُوَ إِلّا وَحیٌ یُوحی همانا معجز از آن است چه که وحی واسطه میان عاشق و معشوق
و آن عبارت از شعور عاشق است بر وجود خود و ذات معشوق را و اما در مقام خودی و غیر اینجا عاشق
گوید حدیث باشد حُبِّبَ إِلَیَّ مِن دُنیاکُم ثَلاثٌ النِّساءُ وَالطِّیبُ وَقُرَّةُ عَینِی فِی الصَّلوةِ از آن خبر میدهد
و این مقام عقل عاشق است که عبارت از خلوات و تجلیات معشوق باشد در کسوت ادراک عاشق
چنانکه فردکی گفته نظم مرا بکار جهان هرگز التفات نبود * رخ تو در نظر من چنین خوش آراست * در این
اندیشه بودم که آنجهان جهان بنشست و فریاد از مجلسیان برخاست و از پرتو جمال خویش مجلس را بیاراست
و از هر طرف صحبت در میان آمد و من در میان نه عاشقان عثمان صحبت بسوی طریقت کشید و هر کس
مقدار دانش خود سخنی آغاز کرد و ساقی بزم طلب جام سخن را بگفتن یگانه دوران نهاد اندلب
گوهر فشان گشاد و گفت نظم قطره یکی دیدم که از بحر جدائیم همه * بحر بی قطره بخندید که ما ئیم همه *
گفتم ای دریای خوبی قطره چیست و دریا را چه معنی است در جواب فرمود که قطره پیدا و دریا مخفی است
و این طرفه که دریا در قطره مختفی است وَهُوَ مَعَکُم أَینَما کُنتُم نظم حلول و اتحاد اینجا محال است * که
در وحدت دوئی عین ضلال است * لَو کانَ فِیهِما آلِهَةٌ إِلّا اللهُ لَفَسَدَتا شنیدی که معشوق چه گفت

نظم با تو باشی در این سراپا من * وجود عاشق قطره است وان فانی کردنی است وعاشق که اظهار هستی
کند لایق کردنی است وجود بکجاست ودو بی دیدنا احولی است انما المشرکون نجس نظم
عشق آن شعله است کان چون برفروخت * هر چه جز معشوق باشد جمله سوخت والسلام علی تابع الهدی

ذکر عبد الله خان ابن جمعه خان انشهریار از جماعت افغان واز طایفه ابدالی بود ومدت یازده سال
من حیث الاستقلال حکومت کشمیر خلد نظیر نمود امیری بود با وقار ومعدلت شعار ودر مروت و
سخاوت وکیاست وفراست بر اکثر امرا وملوک افاغنه تفوق داشت وهموار تخم لطف واحسان
در بوامشان بر زمین خاطر عارف وعامی میکاشت واز لوازم ملک داری وحکومت گذاری ولشکر
کشی ودشمن کشی دقیقه فرو نمیگذاشت وهر شب وروز بمانند لیالی وایام سبعه با فرقه بسر کردی و
پنج شنبه با زمره علما وشب جمعه با عرفا بسر بردی وسایر لیالی بدین منوال با فرقه مخصوص بودی وروز
جمعه سخاوت وبخشش نمودی ودر آن روز کمتر از دو هزار دینار سرخ عطا نکردی وبخشش انشهریار عام
بودی وعلما وفضلا ودرویشان وگوشه نشینان ویتیمان وبیوه زنان ومردان از کار افتاده را
هر روز جمعه عطا نمودی ولشکریان وملازمان وسرداران را هر یک بکان تفقد حال وپرسش
احوال کرده زینتها فرمودی فقیر گوید که مانند آن شهریار در روزگار کم دیده شد وبا وجود کثرت دولت
وافزونی حشمت ووفور لشکر با کبریا فقرا صحبت داشتی وبا ادنی کسی الفت نمودی روزی از فقیر سؤال
نمود که این شریفه قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء
وتذل من تشاء را مفسرین چه معنی کرده اند فقیر عرض نمود که جمعی آورده اند که مراد از ملک وعزت همین
ملک وعزت ظاهری است ومالک الملک الله تعالی است هر کس خواهد ملک وعزت میدهد واز هر کس
خواهد انتزاع میکند وارتفاع ذاتی بعد ما بی منتقل میکردانند وبعضی از مفسرین گفته اند که غرض از ملک
وعزت ملک قناعت است وتعز من تشاء یعنی در ملک قناعت چه کر شاهد میرود که ارباب ملک
صورت محتاج ترین خلق اند ودر احتیاج ذلیل وخوار مضمر است وبحکم عز من قنع وذل من طمع
در قناعت عزت مستتر است پس باید که اهل عزت ارباب قناعت باشند نه اصحاب حکومت ظاهری
زیرا که طمع واحتیاج صاحبان ملک صوری ظاهر است ومحتاج بدلیل وحجت نیست وبعضی بر آن
رفته اند که غرض از ملک حکمت است زیرا که مضمون ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا کسی را که
باری تعالی ملک حکمت ارزانی دارد ملک قناعت را بوی ارزانی داشته است ملکه در ضمن حکمت
جمیع اخلاق حسنه واوصاف حمیده را بدان کس عنایت نموده است واورا در مسند عزت نشانیده

ملکه در ضمن جمیع اخلاق حسنه واوصاف حمیده را بدان کس عنایت نموده است واورا در مسند عزت نشانیده
وعزیز ومحترم کردانیده است وبعضی از عرفا تقریر نموده اند که مراد از ملک ملک رسالت ونبوت است
وعزت واقعی در ملک نبوت ورسالت است وحق سبحانه وتعالی هر که خواهد از عین عنایت خویش
کرامت میکند ومراد از انتزاع کذاشتن ورحلت کردن صاحب نبوت ورسالت است از این عالم ودر این
است ملک نبوت بتخصیص بکر واین خود نزد اهل خرد روشن است هر ذاتی که مالک ملک نبوت ورسالت
کردد انکس هر آینه صاحب حکمت واوصاف حمیده باشد وجمع اخلاق الهی ومستجمع اوصاف نامتناهی کردد فقیر
معروض نمود میشاید که مراد از ملک ملک ولایت کلیه باشد زیرا که نبوت ورسالت بحکم لا نبی بعدی
مختتم است اما ولایت کلیه تا قیام قیامت باقی است چرا اسمی از اسماء حق معطل است وتعطیل در مظاهر
اسمای الهی جایز نیست ودوام مظهریت را مقتضی است انا ابن شریفه بر متأملین معلوم میشود پس هر ذات
کامل الصفات که مالک ملک ولایت کلیه باشد البته از ذات والاصفات علیم وحکیم ومجمع اوصاف حضرت
قدیم است ومظهر تام وتمام نبوت ورسالت خواهد بود ملکه بحکم جز انا وعلی من نور واحد در اصل واحد
خواهند بود چنانکه در بعضی اخبار واحادیث بثبوت رسیده است که بعد از رسول اکرم صلعم صاحب
ولایت کلیه از جمیع انبیا واوصیا افضل واکمل اند وهر شخصی که صاحب ملک ولایت کلیه باشد البته در نزد
باری تعالی در غایت عزت ومقرب بارگاه احدیت است انشهریار بعد از استماع این کلمات فرمود که از این
کریمه مستفاد میشود که ملک چیزی دیکر وعزت چیزی دیکر است بسا باشد کسی مالک ملک باشد
اورا عزت نباشد ودیگر باشد که صاحب عزت مالک ملک نباشد در این سخن چه میکوئی فقیر معروض
داشت که آنچه بخاطر احقر میرسد این است که هر کس که مالک ملک کردد عزت ملزوم اوست ومی باید که
صاحب عزت نیز باشد وهر کس که عزت داشته باشد لزوم ندارد که صاحب ملک باشد مثل آنکه صاحب ملک
ولایت دارد وعزت نیز دارد ودوستان ومقربان او عزت دارند وملک ولایت کلیه ندارند ودیگر مراد
از عزت نزد حضرت کردکار است نه پیش خلق روزگار چه که بسیار بودند وهستند وخواهند بود از جماعت
کفار ومشرکین واز اهل جور ومخالفین که ملک دارند ودر ملک ظاهری حاکم وشهریار اند ودر میان
قوم خویش ودر همان ملت وکیش عزیز ومحترم اند وحال آنکه در پیش خداوند جلیل خوار وذلیل
واهل جهنم اند واشخاصی که نزد حضرت معبود ملعون ومردود باشند وملک فانی که تمامش بموجب
انما الدنیا متاع قلیل واز آن اقل قلیل بسبب اقتضای قضای کردون واز اثر کردش چرخ بوقلمون
با زحمات از حد افزون وتقلبات از شماره بیرون قطعه از قطعات ربع مسکون بدست یکی از اهل دون

افتد و تصرف کند و جمیع حرکات و سکنات و ترددات او در ملک کبری و ملکداری خلاف عقل
عقلا و شرع انبیا، و مخالف حکم ایزد تعالی باشد و در دوزخ معذب و مخلد بماند و همچنین اگر شخصی
با رنج و محنت دنیا و با زحمت و مشقت بیشمار بطریق خلاف شریعت بل از روی ظلم و شقاوت تحصیل مال
و دولت کند و بسبب ان دولت و ثروت در میان خلق عزتی و حرمتی بهم رساند و حال انکه جمیع اطوار و کردار
او برخلاف امر حضرت کردگار باشد نزد خردمندان و دانشمندان چگونه مضمون ایه تؤتی الملک من
تشاء، و تعز من تشاء، صادق اید در باره سفله و فجره و کفره چون لایق نماید دیگر انکه گاهی اتفاق می افتد
که کمالات ملک صورت و حکمت و نبوت و رسالت و ولایت کلیه بشخص واحد میگردد و صاحب ممالک
مذکوره میشود مانند حضرت موسی و داود و سلیمان و پیغمبر اخر الزمان علیهم السلام و از صاحبان
ولایت کلیه امیر مومنان و مولای انس و جانست و اگر چه انحضرت بصورت صاحب ملک نبوت و رسالت
نبود اما در معنی بعد از خاتم الانبیا، تم در معانی نبوت و رسالت اکمل و اتم بود و چون ان امیر سخن
فقیر باتمام بشنید متوجه حضار گردید و پرسید که چه میگویید در این تاویل اهل مجلس عرض نمودند که ما
چنین تاویلی استماع نکرده بودیم و در کتب مفسرین بنظر نرسیده بودیم انتهی پادشاه قدردان بغایت تعظیم نمود و احسن
لایق شهریاری بود نسبت باین ضعیف بجا اورد فقیر گوید که چون از سفر حجاز و مصر و شام مراجعت نمود
استماع افتاد که ان شهریار وفات یافته بدار القرار شتافت نظم ازان سرد امد این کاخ دلاویز
که چون جا گرم کردی گویدت خیز ذکر قادر شاه درویش مجذوب و مجذوب معرفت اندیش بود و پیوسته
در حرکت و تردد سرعت مینمود و قریب سی سال باختیار نه نشست و نه خوابید یا ایستاده بود یا انکه میگردید
قلیل الاکل و کثیر الفکر بود و با وجود غلبه جذبه فرایض از وی فوت نمیشد فقیر روزی از ان درویش
سوال نمود که بعبادت خویش شاعر می باشید و میدانید که عبادت میکنید یا نه در جواب فرمود که گاهی
اتفاق می افتد که شب و روز از من پوشیده میگردد و معلوم نمیشود که چه وقت روز گذشت و شب چگونه
گذشت و با وجود این حال فرایض از من فوت نمیشود فقیر از احوال ایشان معلوم نمود که باری تعالی دوستان
خود را در همه حال از زلات محفوظ میدارد و در وادی غفلت و معصیت نمیگذارد موید قول ان
عزیز باین فقیر در سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری روی داد و مدتی بمرض تب ربع گرفتار
بود و بیهوشی روی می نمود مع هذا نماز در انحالت از فقیر فوت نمیشد و دوستان میگفتند که تو در
حالت بیهوشی نماز میکنی و اوراد صلوات را میخوانی و حال انکه فقیر بحسب ظاهر شاعر بر اداء
صلوات نبود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء، والله ذو الفضل العظیم فقیر هیچ از شما ان

عزیز استدعا نمود که اگر صحبتی فرمایی و نصیحتی نمایی عین کرم باشد در جواب فرمود که رهایی
مرغ لاهوتی که محبوس قفس ناسوتست بی ناشی جذبه که باز بسته بمتابعت مصطفوی است میسر
نگردد فعلیک باشباهه دیگر فرمود سالک انست که روی براه حق اورده کتاب حق تعالی را بدست
راست گیرد و سنت رسول خدا را بدست چپ و در میان این هر دو روشنایی راه طی کند
دیگر فرمود که سالک را از چهار چیز چاره نباشد اول علمی که رابطه وی باشد تا او را راست و
ملایم سازد دوم ذکری که مونس درویش او بود تا نفس او را بوحشت نیندازد سیوم ورعی که باندا
وی کند تا بهر ناشایسته الوده نگردد چهارم یقینی که مرکب وی باشد تا از هر اهانت باز نماند
دیگر فرمود که سالک باید که چهار موت را بر خود قرار دهد تا برتبه الفقر فخری برسد اول موت ابیض
که عبارتست از جوع و گرسنگی باشد دوم موت اسود و ان صبر کردنست بر ایذا و اذیت مردم سیم موت
احمر و ان مخالفت نفس و مجاهده با اوست چهارم موت اخضر و ان قناعت است در اکل و لباس
دیگر فرمود که پیر کامل انست که متابعت رسول خدا را لازم داند و خود را از خود تمام برهاند و متغیر
شده جز اخلاق و اوصاف نبوی در او نماید و مرید صادق انست که بتاثیر اتش ارادت داعیه خود را
سوخته و به بصیرت دل در ائینه پیر جمال مراد دیده باشد دیگر فرمود بزرگان گفته اند که مرید مقبول یا امنر
انست که با مردم بیگانه اشنایی نتواند نمود و اگر احیانا مصاحب ایشان افتد چون مرغ در قفس و اسیر در
حبس و منافق در مسجد باشد دیگر فرمود سفله چون غنی شود بی نخاند دوست را و نادان چون بزرگ گردد
بزرگان دوست را بدشمن اعتقاد نشاید اگر چه دعوی محبت نماید و بقول او فریفته نباید و هر دوستی
که بنا بر غرض باشد باندک سببی بدشمنی مبدل گردد و هر دوستی که برای خدا باشد بغرض زایل نشود
و فرمود که دوست مخلص که در مصاحبت ملال نیابد و در مفارقت فراموش نماید و در محنت دوستی
متغیر نگردد و در حضور و غیبت مبدل نشود دیگر فرمود که دوستی با لئیم حاسد و خسیس مفسد نباید
نمود که در دوستی او زیان دین و دنیا خواهد بود اگر چه مرد بی دوست نباید اما هر مردی دوستی را
نشاید دیگر فرمود که حق تعالی سرکش را دشمن دارد و سرکش را دشمن تر فاسق را دشمن دارد و پیر فاسق را
دشمن تر بخیل را دشمن دارد و توانگر بخیل را دشمن تر متکبر را دشمن دارد و درویش متکبر را دشمن تر
و سر فقیر را دوست دارد و سر فقیر را دوست تر پارسا را دوست دارد و جوانان پارسا را دوست تر
جوانمردان را دوست دارد و فقیران جوانمرد را دوست تر متواضعان را دوست دارد و بزرگان متواضع را
دوست تر و مکرر فرمودی که فقیر را با دنیا دار چه کار و با عقبا چه کار فقیر را با مولا کار و دنیا دار را با عقبا

و با مولا جکارا و دنیا کاری دیگر مصروف بود هر سخنی که از ذکر خالی است لغو است و هر خاموشی که از فکر
تهی است سهو است و هر نظری که از بصیرت خارج است لهو است و راحت سالک در سه چیز است ذکر
سبحان و تلاوت قرآن و زیارت اخوان **ذکر بلکه** وی از نوادر سنکان و محققان هندوان بود و در فقر
و فنا و صدق و صفا و رونق مشرب هندوان کمتر کسی با او برابری نمود و مانند او در خطهٔ کشمیر در
مذهب هندوان وارسته و آزاده مشاهده نشد چه که در شریعت هندوان معتقدات فراوان است مثل
ذبح حیوانات و اکل لحومات و با خلاف مذهب خوردن مطعومات و چیز بازار خوردن و امثال اینها
بسیار است که هر که هر یک از اینها اقدام نماید البته وی از دین ایشان بیرون است و همچنین در عبادات
مانند غسل صبح کردن و بتخانه رفتن و صبح و شام روی بآفتاب ایستادن و عبادت انوقت را بجا آوردن
و امثال اینها و اگر کسی یکی از اینها را بجا نیاورد انکس در کیش خویش مرتد و خارج از دایرهٔ شریعت هندوان
است فقیر گوید که بلکه کند را دید که مقید هیچیک از نواهی و اوامر شریعت هندوان نبود و میگفت که
شریعت جهت اشرار و سرکشان روزگار و مردم بدکار است و کسانی که از لباس معرفت عور و از شناخت
حق مهجور و از یاد باری تعالی دور و از روش عقل نفور و با فعال نکوهیده خود مغرور باشند و بجهت
کرینا حین جهالت و نادانی چهرهٔ خرد و دانش نیاراسته اند و طایفه که خلیع العذار در صحرای فسق و فجور
و شرور بچرند و مانند کرکسان مردارخوار در هوای نفسانی و اوج شهوانی بپرند شریعت برای ایشان
و طریقت جهت ناکسان است والا فقیر که در مقام حضور حق و قرب ذات حضرت مطلق بوده و ان
خرد خورده دان تلقین و ارشاد شده و با کل خلق طریق صلح و صفا و مهر و وفا پیموده و در فنای فی الله
باقی بالله گشته و از جهان و اسباب آن گذشته و با همه کس و در همه جا چون شیر در شکر و حلاوت
در خرما آمیخته و با همه یار و از همه کنار و با همه پیوسته و از همه گسسته و از شریعت و طریقت رسته و از
رسوم و عادات جسته و بدریای حقیقت پیوسته و در مقام عند ملیک مقتدر نشسته باشد بدین
ابتذال و عدا ابن اختلال ایشان را بشریعت چکار و با طریقت چه شمار طلب الدلیل علی المدلول بعد
الوصول قبیح **نظم** چار قان پوشد که او محتاج باست : شیر ان نوشد که در نشو و نما است **ذکر کابل**
ولایتی است مشهور و در السنه و افواه مذکور و محدود است از طرف مشرق بکشور هندوستان و از
مغرب بارض زابلستان و از جهت شمال بدیار طخارستان و توران و ملک سیاه پوشان و از جانب
جنوب بولایت سند و مشتمل بر مداین قدیمه و نواحی عظیمه و قصبات مشهوره و قرای معموره اکثر آن
از اقلیم چهارم و قلیلی از سیم و جبال و تلال آنجا بیش از بیابان و صحرا است و ساکنان اندیار اکثر

جماعت افغان و دیگر فارسی زبان و از قدیم آن کشور تابع ملوک عجم بوده و اکنون قرون بسیار است که آن
ولایت موضوع است و خارالملا سانده بادر ابن کابل گویند و در قدیم الزمان آن شهر در چهار فرسخی
سمت مشرق شهر جدید بوده گویند شهر جدید را سلطان محمود غزنوی احداث نموده است و آن شهر
در میان دره واقع شده و سمت جنوب و شمالش جبال شامخه گرفته و طرف مشرقش فی الجمله گشاده است
بلدی عظیم و مدینهٔ بزرگ است آبش بسیار و خوشگوار و هوایش ببردی مایل و سازگار و خاکش مرح انگیز
و زمینش طرب آمیز باغات فراوان دارد و مشتمل است آن شهر قریب بسی هزار خانه آباد و عمارات و خانقاه
آنجا مرغوب بنیاد است و در جمیع خانهای آن شهر آب جاری و در کوچها و بازارهای آن جویها ساری است
و میوهای سردسیری فراوان و حبوب و غلاتش ارزان است فقیر گوید که مانند آن شهر از هر حیثیت
در ولایت ایران بغیر از تبریز و اصفهان دیده نشد لیکن شهر اصفهان و تبریز گرمسیر ندارد و گرمسیر
کابل سه مرحله است و جمیع مرکبات در آن گرمسیرات بوفور بهم میرسد و عموم مردم کابل بعیش و عشرت
مایل و از طلب زیادتی فاهل اند سیما هنگام بهار و موسم گلزار اناث و ذکور و صغیر و کبیر ایشان
در عیش و طرب و خوشگذرانی نا طالب اند و مردم آنجا اغلب حنفی مذهب اند و دیگر شیعهٔ امامیه
و دیگر هندو و قلیلی عیسوی و در نواحی آن اسمعیلی مذهب دارند و قریب دوازده هزار خانه شیعهٔ
اثنی عشریه در شهر و نواحی آن سکونت دارند و بیشتر ایشان ملازم ملوک افغان اند و قوم هزاره که
قریب بسی هزار خانه میشوند در سی فرسخی آن شهر در کوهستان سخت مسکن دارند و اکثر ایشان شیعه
و قلیلی ناصبی و نصیری بسیار اند و در آن شهر دو خیابان خرم بنیاد است یکی در سمت درب مشرق
واقع است طولانی یک فرسخ است و دیگر بطرف درب شمال اتفاق افتاده و آن بیابان بغایت خوب
اتفاق افتاده طولش یک فرسخ و نیم و از هر دو طرف آب روان و باغات فراوان و متصل یکدیگر است شهر کابل
خصوصیات بسیار دارد و هر چه از تعریف آنجا نوشته شود گنجایش دارد **ذکر آقا عاشور** مردی عزیز
و بعضی با تمیز بود و دین بود اخلاق حمیده و افعال پسندیده مرتب بود و بصحبت فقرا مایل و نظرش بفقر
و فنا قابل بود و در اکثر لیالی ها و ایام با این فقیر بسر بردی و طریق محبت و مودت سپردی روزی بخدمت
از عالم وجد و عرفان صحبت میداشت ناگاه حالی غریب در وی مشاهده شد و این فرد بی اختیار
از مطلع خاطرش سر زد **نظم** گنج بی رنج کجا آید بدست : گر ز رنجی کن که گنج آید بدست فقیر پرسید که
انحال ترا از کجا خواست و از سبب چیست در جواب گفت که چون معانی اسمای الهی و حقایق صفات
نامتناهی از عین قلب مشاهده میشود و مراتب بینهایت و مدارج بیغایت صفات ذات باری تعالی در

عرصهٔ دل ملاحظه میکرد دلهٔ تا مرا اینحال روی میدهد و حواس ظاهری و باطنی از اقلیم بدن
معزول میشوند و هیچگونه عقل و هوش نمیماند و ارتعاش در قالب ظاهر میشود و چیزی مشاهده
میشود که بتقریر راست نمی‌آید نظم علم عاشقی نگنجد در کتاب و دفتری بیت کشف سر این معنی ابحث
وجدانی ذکر آقا تقی ابن الحاج محمد علی لقب کرامیش نظام علی بود و از کبرای اخیار و از عظما اهل
تجار بود و با وجود دولت وافر و ثروت متکاثر هیچگونه بدنیا اعتنائی نمود و همواره مصحب اهل
حال و ارباب کمال میل و محبت داشتی و مال و جاه و جان را در خدمت فقرا صرف نمودی و در علم
و عمل و فضل و هنر بر اکثر سالکان سبقت کردی و از مریدان مولانا رضا علیشاه هروی و او از
خلفای جناب نور علیشاه قدس الله سرهم بود مقتی و فقتی از اوقات از آن مظهر سعادات سؤال نمودم
که سید معصوم علیشاه دکنی و نور علیشاه اصفهانی را چون یافتی و بخدمت ایشان چگونه شتافتی
در جواب فرمود که خوب چیزی از من پرسیدی و در مرحلهٔ استعلام بمقام نیک رسیدی بدانکه
در ریعان جوانی در شهر هرات بودم و بتحصیل کمالات و فضایل اشتغال مینمودم ناگاه مرا داعیه
طلب دامنگیر شد سودای طلب مرا صفرائی نمود و ابواب خیالات و زحمات بر روی روزگار
من بگشود کسی را که می شنیدم بخدمت وی میرسیدم و جویای مطلب میشدم و بموجب الغریق
یتشبث بکل حشیش بدامن هر کسی دست میزدم عاقبت مرا معلوم گشت که ورای علوم رسمی علوم
دیگر نیز هست و بتحصیل معرفت الهی بر همه فرض عین و عین فرض است چنانکه در خبر آمده طلب
العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة اگرچه بچین باید رفت کما ورد فی الحدیث اطلبوا العلم
ولو بالصین و نیز باری تعالی در کلام مجید خود خبر میدهد و ما خلقت الجن و الانس الا
لیعبدون همه دانشمندان لیعبدون را لیعرفون تفسیر نموده اند و بدلایل عقلی و براهین نقلی
ثابت کرده اند که اول علم معرفت الهی است و بعضی از سبیل معرفت حق بتحصیل کرامی است و از
علوم ظاهری شاهد مراد روی نماید و معارف صوری عقدهٔ معنوی نگشاید بر ضمیر آمد که
دامن مطلوب دست نیاید مگر بوسیلهٔ دانائی و چشم بر جمال مقصود نیفتد مگر بهمت بینائی
عزیزی گفت وسیله ائمه هدی علیهم السلام اند و بعد از ایشان بر طبق خبر انظروا الی من کان
منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فارضوا به حکما فانی
قد جعلته علیکم حاکما از علما باید تحصیل کرد در جواب گفتم که مراد از لفظ عرف که در حدیث
واقع است عارف باحکام ایشانست نه مطلق دانا دیگر باره آن طالب علم گفت که موافق آیه و الذین

جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا راه نمایان دین مجتهدان زمانند و خبر العلماء ورثة الانبیاء
در شان ایشان مگر خبر الناس صنفان مجتهد او مقلد نشنیده و باحدیث الفقهاء امناء
الرسل در کتب ندیده تحصیلا بخدمت ایشان بشتاب و رمز خذ العلم من افواه الرجال دریاب
در جواب گفتم که نه هر عالمی هدایت تواند کرد و نه هر مجتهد خلق براه تواند آورد بدانکه علما سه طایفه
اند
اول آنانند که علم ظاهر دانند و بس و ایشان مانند چراغ اند که خود را سوزند و دیگرانرا افروزند
و این طایفه کم است که از محبت دنیا خالی باشند بلکه دین بدنیا فروشند چرا که ایشان نه دنیا را
شناخته اند و نه آخرت را دانسته اند چه این هر دو نشاه را بعلم باطن توان شناخت نه بظاهر پس
هر اینه این قوم را صلاحیت رهبری و هدایت خلایق نیست بل عوام بدیشان مهتدی میشوند و
العرض تشفع میکردند چنانکه حدیث ان الله یؤید هذا الدین بالرجل الفاجر اشاره بدان نموده اند
دویم آنانند که علم باطن دارند و بس و ایشان مانند ستاره اند که روشنائی از حوالی خود تجاوز
نکند و از این طایفه رهبری نیاید مگر قلیل و این اشخاص مسمی بابدال اند سیم آنانند که هم علم ظاهر
دارند و هم علم باطن مثل ایشان مثل آفتاب است که عالمی را روشن توانند داشت و ایشان اند که
سزاوار رهنمائی خلایق اند چه فیض ایشان بشرق و غرب عالم تواند رسید پس از این تقریر معلوم شد
که هر کس عالم بعلوم رسمی باشد و بس همه کس را رهنمائی نتوانند نمود و عقدهٔ باطنی را نتوانند
گشود دیگر آنکه العلماء ورثة الانبیاء کفتن از علما کدام عالمان باشند و اگر مطلق علما مراد باشد
چنانکه در خبر نیز مطلق وارد شده مسلم نیست چه کرمیان و نصاری و مجوس و اسلام علما
میباشند و اگر گوئی که این حضرت علما امت خود را میخواهد این سخن نیز بمعنی است بعلت آنکه در
میان امت علما سنه و شیعه و خوارج هستند اقتضا میکند که ایشان وورثه انبیا باشند و گر
بیان نمائی که مراد علما شیعه اند اینکلام نیز بی فرجام است بسبب آنکه شیعه فرق چندند مانند
کیسانیه و افطحیه و واقفیه و زیدیه و اسمعیلیه و امامیه و غیرهم لازم می‌آید همه ایشان ورثه
انبیا باشند و اگر تقریر کنی که مراد علما امامیه اند ایشان متفرق بدو فرقه اند اول اصولیه
دیگر اخباری و ایشان یکدیگر را تفسیق و تکفیر بل تکفیر مینمایند البته فرقه فاسقان وارث
انبیا بودن و خود را وارث پیغمبران نمودن سزاوار نیست و اگر گوئی که مقصود از علما ائمه
معصومین علیهم السلام اند و خود را عالم و مجتهد نه‌اند این سخن معارضه میکند با احادیث
بسیار من جمله حدیث حیش و حدیثی از امیر المؤمنین ع مروی است آنکه قال الشریعة نهر و الحقیقة

[Left margin, vertical: لازم نمی‌آید که همه علمای آن زمان انبیا باشند]

بحرٌ والفقهاء حولَ النهر يطوفون والحكماء في البحر على الدرّ يغوصون والعارفون على سفن النجاة يسيرون وبنا بر رسول خدا منقول است كه الفقهاء امناء الرسل ودر از منه سابقه فقيه را اطلاق ميكرده اند بر علم طريق آخرت ومعرفت نفس ودقايق آفات آن واعراض از لذات دنيا ومشتاق بودن بنعيم عقبا وامثال آنها ودلالت ميكند براين قول حق تعالى فلولا [illegible] من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم [illegible] چه آنكه كردانيده است علت غائى آن انذار وتخويف ومعلوم است كه انذار وتخويف [illegible] نميشود مكر براين معارف نه بر معرفت فروع طلاق ولعان وبيع وشرى ومهارت در قسمت مواريث ومعرفت حدود وجرايم وكفارات وامثال آنها وديكر حق تعالى علامت علما را خوف وخشيت فرموده چنانكه كفته انما يخشى الله من عباده العلماء از ابى عبد الله ع مرويست يعنى بالعلماء من صدق فعله قوله ومن لم يصدق فعله قوله فليس بعالم واز حضرت رسول ص روايت شده كه العلم علمان علم في القلب فذلك العلم النافع وعلم على اللسان فذلك حجة على ابن آدم يعنى علم بر دو قسم است يكى در دل وآن مفيد ونفع رساننده است وديكرى بزبانست يعنى مجرد قول است پس آن علم حجت خداست بر اولاد آدم وايضا روايت شده كه علم بر دو نوع است يكى علمى كه مقصود است فى نفسه وآن نوريست كه ظاهر ميشود در قلب پس مشاهده ميكند امور غيبيه را ومتحمل ميشود بلاها را چنانكه وارد شده است ليس العلم بكثرة التعلم بل هو نور يقذفه الله في قلب من يشاء وديكر علمى است كه مقصود از آن عمل است ظاهرا يا باطنا تا متوسل شوند بآن باين نور واو علم است بامورى كه باعث قرب وبعد ميشود از بارى تعالى وعلامت اين علم حلم وحكمت وتصديق كردن فعل است قول را واين علم شرط است از جهت تحصيل علم اول وازاين علم است علم باحكام شرعيه هر كاه اخذ كرده شود از معدن واما مجادله كلام وتعمق در فتاوى كه استنباط ميشوند برى ميشتند اين دو از علم اصلا بلكه باعث ميشوند قساوت ودورى از خداى عز وجل را ودر حضرت وتكلم از جهة مزخرفات ودفع شبهات مخالفين وارد شده است در حق شان انه اكبر من نفعه واز حضرت صادق ع روايت شده لا يحل الفتيا لمن لا يستفتي من الله بصفاء سره از اينكه مجمل نظام معلوم ميشود كه قوه قدسيه در مجتهد شرط است ودر ضمن اين كلام مندرج است كه فتواى مجتهد از روى بصيرت وعلم خواهد بود وشك وظن را در آن راه نخواهد بود پس المرء

متعبد بظنه سخن بى معنى است ودر باب علم را مسدود كفتن سخن واهى است بدانكه جبر عليكم بدين العجائز سخنى شنيده از غافلين افتاده ميكوييم كه دين بر ده معنى آمده اول توحيد قوله تعالى ان الدين عند الله الاسلام دويم شريعت قوله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم اى شريعتكم سيم عيد چنانكه فرموده واتخذوا دينهم لعبا ولهوا چهارم حدود قوله تعالى ولا تاخذكم بهما رافة في دين الله يعنى در حدها ملاحظه كنه كاران مكنيد وچشم پوشى منماييد پنجم چنانكه فرموده ذلك الدين القيم ششم جزا وپاداش چنانكه در قرآن آمده مالك يوم الدين يعنى روز جزا هفتم رسم وعادت قوله تعالى في دين الملك هشتم طاعت وانقياد چنانكه كويند عصينا الملك في دينه يعنى پادشاه را عاصى شديم وانقياد نكرديم نهم ملك چنانكه زهير كويد حللت بوادى في بنى اسد في دين عمرو وحالت دون فدك في دين عمر يعنى در ملك عمرو دهم قهر وغلبه اكنون بيان غاى اكر مراد از عليكم بدين العجائز در توحيد است اين سخن درست نيايد زيرا كه اصول دين بتقليد درست نيايد وعقده از تقليد در تحصيل توحيد نكشايد چه كه آيه كريمه انا وجدنا اباءنا على امة وانا على آثارهم مقتدون صريح است در نفى تقليد را الكى تقليد بعجائز البته لا جائز واكر كوئى مراد در فروع است اين كلام ظاهر البطلان است تو قبل از اين كفتى كه الناس صنفان مجتهد او مقلد با وجود اين صورت آن بمعنى است واكر معانى ديكر جهة دين مناسب انعقام باشد تعزير كن تا معلوم شود عارفى كفته كه اين حديث شايد جهة اشخاصى وارد شده باشد كه عقول ايشان مانند نسوان ودر درك معانى شبيه ايشان باشند والا ارباب عقول مكلف بدين عجائز نيستند چنانكه اخبار بسيار در اين خصوص وارد است از آنجمله در كافى در توحيد صدوق مذكور است من زعم انه يؤمن بما لا يعرف فهو ضال عن المعرفة لا يدرك مخلوق شيئا الا بالله ولا يدرك معرفة الله الا بالله والله خلو من خلقه وخلقه خلو منه از اين فقره باطل كردانيد قول اشخاصى را كه ميكويند نهايت اعتقاد عقيده عجوزه است وايضا سند كتابش فرموده است هن ناقصات العقل والدين نظم زنان كه ناقصات عقل ودين اند چرا مردان ره ايشان كزينند كسانى كه حضرت رسول ص فرموده باشد كه عقل ودين ايشان ناقص است وناقص هر اينه اقتدا بايشان نمودن نه شيوه مردان تمام است وشاوروهن وخالفوهن بد لا كلام است حاصل آنكه وراى علوم ظاهرى علوم باطنى هست وغرض از تحصيل علوم ظاهرى بناء اعمال است وثمره اعمال قرب حضرت ذو الجلال وعصداق آيه كريمه وقليل من

عِبَادِيَ الشَّكُورُ طالبان راه خدا و روندگان طریق هدی قلیل و کمیاب بخاطر رسید
که مضمون آیه وَمَا الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ این دنیای فانی متاع غرور است و بموجب
حدیث الدنیا قنطرة فاعبروها ولا تعمروها دنیا جای عبور است نه محل تعمیر و خواجه عالم
فرموده است الدنیا جیفة وطالبها کلاب اخذ از جیفه بقدر ضرورت اذن و رخصت است
الضرورات تبیح المحذورات و نیز آنحضرت فرموده الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر مرد آزاد در زندان
چه راحت و چه آسایش و خوشی در جنت است کدام جنت آن جنتی که بخود اضافه فرموده است
فادخلی جنتی گفته است و این جنت با حب دنیا جمع نمیشود حب الدنیا رأس کل خطیئة و بحکم
الدنیا مزرعة الآخرة این دنیای فانی محل تحصیل عالم جاودانی است و هر که در ایام اینجا
بینا نیست در آخرت نیز بینا نیست مَنْ كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ این کوری نه کوری
ظاهری است بلکه این کوری کوری باطنی است و آدمی را غیر از این چشم ظاهری چشم دیگر و غیر
از این گوش گوش دیگر و قلب دیگر است قوله تعالی لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ
لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا بضمیر آمد که الحمد لله سلسله امید محکم است مَنْ
تَقَرَّبَ إِلَيَّ شِبْرًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا و رشته رجا مستحکم من طلب شیئا وجد وجد میگویم که در
حقیقت بجز حق تعالی شیء نیست چنانکه هشام بن الحکم از ابی عبد الله ع روایت نموده که انه
قال للزندیق حین سأله ما هو قال شیء بخلاف الاشیاء ارجع بقولی الی اثبات معنی وانه شیء بحقیقة
الشیئیة یعنی بدرستی که آنحضرت فرمود مر زندیق را زندیق کسی را گویند که منکر صانع عالم باشد
در وقتی که آن زندیق سؤال کرده بود از آنحضرت که چیست الله تعالی آن حضرت فرمود او چیزیست
بخلاف چیزها و رجوع کن و برگرد ای زندیق بگفته من بسوی ثابت کردن یک معنی یعنی غرض از اینکه مذکور نمودم
که الله تعالی شیء است بخلاف اشیاء آنست که این عبارت گفته میشود بحقیقت شیئیت شاید که مراد بلفظ حقیقت
در اینجا مقابل مجاز باشد یعنی شیء حقیقی و اقعی جناب حق تعالی است و دیگر شیء و هر یک از اشیاء ممکنه که اطلاق
میشود مجاز خواهد بود و حدیث دیگر از حسین بن سعید مرویست که قال سئل ابو جعفر الثانی ع أیجوز أن
یقال لله تعالی انه شیء قال نعم یخرجه عن الحدین حد التعطیل وحد التشبیه یعنی حسین بن سعید گفت سؤال
کرده شد از امام علی نقی ع که آیا جایز است اینکه گفته شود که الله تعالی شیء است حضرت فرمود بلی گفتن شیء
بیرون میبرد الله تعالی را از دو حد حد تعطیل یعنی لاشیء بودن و حد تشبیه یعنی شیء بوده مثل اشیاء پس
معلوم شد که الله تعالی شیء است نه مثل اشیاء آنگاه مقارن این خیالات استماع افتاد که سید معصوم علیشاه

دکنی و نور علیشاه اصفهانی داخل این شهر شده اند و جمعی در مقام انکار و بعضی در صدد اقرارند
و شنیدم که فرقه از علمای ایران مانند آقا محمد علی کرمانشاهی و حاجی ابرهیم کرباسی اصفهانی و حاجی
محمد حسن قزوینی ساکن شیراز و ملا علی نوری و سید محمد بن سید علی اصفهانی ساکن کربلای معلی
و امثال ایشان تفسیق و تکفیر ایشان مینمایند بلکه در کفر ایشان فتوی میدهند و میگویند که ایشان
از جمله صوفیه اند و در مذمت صوفیه اخبار بسیار وارد شده است من جمله از حضرت رسول ص
منقول است که روزی با اباذر خطاب کرده فرمود یا اباذر یکون فی آخر الزمان قوم یلبسون الصوف
فی صیفهم وشتائهم یرون الفضل لهم بذلک علی غیرهم اولئک یلعنهم ملائکة السماء والارض پس
این فرقه صوفیه مردود درگاه الهی و مطرود حضرت رسالت پناهی میباشند و حدیث دیگر در مذمت
صوفیه از حضرت علی الرضا ع مرویست که آنحضرت فرموده است که من ذکر عنده الصوفیة ولم ینکرهم
بلسانه وقلبه فلیس منا ومن انکرهم فکانما جاهد بین یدی رسول الله ص و امثال این دو حدیث
احادیث دیگر در قدح و مذمت صوفیه نقل میکنند و جمعی دیگر از فضلای ایران مانند ملا عبد
الصمد همدانی و میرزا محمد تقی کرمانی و حاجی محمد حسین اصفهانی و شیخ زاهد گیلانی و حاجی محمد جعفر
قره گوزلو همدانی و حاجی ملا رضا همدانی و مولانا محمد نصیر جانانی و سید ابرهیم تونی و حاجی ابرهیم
خوئی و امثال ایشان لا تعد ولا تحصی تمجید ایشان میکنند و در وصف ایشان مبالغه مینمایند و می
گویند که حضرت رسول ص فرموده است که یکون فی آخر الزمان قوم یلبسون الصوف فی صیفهم وشتائهم
از این حدیث قدح و مذمت صوفیه نمیرسد و هیچگونه دخل بمذمت این فرقه ندارد بلکه اشخاصی که لباس
تزویر و ریا میپوشند و کوس رعونت و شهرت بر خود راست میکنند و بسبب آن لباس بر عموم ناس
فخر مینمایند و خود را بدان معروف و مشهور میگردانند خواه صوفی و خواه کوفی چنان است که آنحضرت
فرموده است و پوشیدن جامه شهرت البته معصیت دارد چنانکه در این زمان لباس صوف میپوشند
و آن مشهور است بیشتر مرکشمیر و یا شال کرمان معلوم است که لباس رعونت و جامه شهرت است دیگر
آنکه حضرت امام علی الرضا علیه التحیة والثنا فرموده است که من ذکر عنده الصوفیة ولم ینکرهم بلسانه
او قلبه فلیس منا باید دانست که فرقه صوفیه را که آنحضرت قدح و مذمت فرموده و حیران حیثیت
آن اشخاص کدام اند اگر گویند که مراد از آن مطلق معنی لغوی صوفی است عقل بر ادراک ایشان
میخندد و این سخن بی بنیاد هیچ جاهلی نمی پسندد زیرا که در لغت صوفی پشمینه پوش را گویند و اکثر انبیا
و اوصیا و ائمه هدی و صحابه کبار و اولیا این لباس صوف می پوشیده اند و جامه پشم در بر میکرده اند

واکنون بر ندا اکثر بلاد عرب و مصر و شام و مغرب و بربر و جابهای دیگر جامه صوف میپوشند و لباس
ایشان از پشم است لازم می آید که جمله ایشان بسبب پوشیدن پشم صوفی و شقی و بدبخت باشند
و این سخن ظاهر البطلان است و اگر گویند مراد از صوفی جماعتی اند مخصوص که در دین سید المرسلین
بدعت نهاده اند و ابواب انکار بر روی روزگار خاندان رسول مختار گشاده اند این سخن مسلم است
اگرچه در میان علما این بوده اند و مکر و حیل خلق را اکراه نموده اند وجه که گروه مکروه بنو امیه و خناس
اساس بنی عباس خواستند که نور ولایت مطلقه را منطفی سازند و آفتاب امامت کلیه را در سحاب مغلطه
اندازند و از بصر و بصیرت خلق پوشیده دارند و مردم را در ظلمت ضلالت و گمراهی گذارند لاجرم
جمعی بکسوت زرق و شید بر آورده بر خلق جلوه دادند و این مزوّدان و ریاکاران را صوفی نام نهادند و
گروهی منصوفه رو به خبیثه پیدا شدند چنانکه در فرقه شیعه مذاهب بسیار بهم رسیدند و کوس انا
ولا غیری زدند و میزنند و همچنین ایشان در مقابل ائمه اطهار دم اظهار زهد و ورع کردند و بمضمون
اِتَّخَذُوا الدُّنْیا لِلدِّیْنِ خواستند که رخنه در دین خاتم النبیین نمایند و در این مبالغه نمودند و دانستند
که نظم چراغی را که ایزد بر فروزد ✤ هر آنکس پف کند ریشش بسوزد ✤ یُرِیْدُوْنَ لِیُطْفِئُوْا نُوْرَ اللّٰهِ بِاَفْوَاهِهِمْ
وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُوْرِهٖ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُوْنَ حاصل کلام آنکه جماعتی که منکر ائمه دین محمّد بودند و ابواب بدعت و
الحاد بر روی خلق گشودند و در ملت بیضا اختراع نمودند و خلق را در ضلالت و گمراهی انداختند و
مردم را گمراه و بی دین ساختند خواه عالم دان و خواه صوفی خوان ایشان مردود الهی و مطرود حضرت رسالت
پناهی و دوازده ائمه ولایت جاهی میباشند و الا در تعریف صوفیه حقه احادیث بسیار و اخبار بیشمار
وارد شده است چنانکه در اکثر این مجموعه در موقع خود بیش ذکر شده و بعد از این نیز خواهد شد چون
کلام هر دو فرقه را شنیدیم و اقوال ایشان را در دو مقبول دیدیم گفتم که لَیْسَ الْخَبَرُ کَالْمُعَایَنَةِ همین
که ترک تقلید نموده طریق تحقیق پیمایم و احوال ایشان را بعین الیقین مشاهده نمایم چه گر بسیار اتفاق
میشود که بر صاحبان هوش امورات عظیمه مشتبه میگردد چنانکه در زمان جناب رسالت مآب
جمعی کثیر بودند که با آنجناب مصاحبت نمودند و نفوس و اموال خود را در رکاب ظفر انتساب آنجناب
ایثار کردند و لوازم خدمتگذاری و جانسپاری بجای آوردند و چون آنحضرت از جهان فانی رحلت
فرمود دو سه نفر از اوسط صحابه زیاده بر چهل هزار کس از صحابه مشتبه کرده حقیقت را پوشیده ساختند
و همگی را در وادی حیرت و تیه ضلالت انداختند بنابر این کسانی که از ملازمت نبوت پناهی دور
و از حضرت ولایت جاهی مهجور باشند و حب جاه و میل دنیا بر ایشان غالب و بی وسعت دستگاه

وزیب و زینت دنیا طالب بوده و بحکم خیالات نفسانی و تسویلات شیطانی مدتهای مدید و عهدهای
بعید عمل نموده باشند چگونه از اقوال ایشان علم قطعی حاصل شود و از ظن سست و گمان سخت انتخاص
کجا یقین حاصل کرده اِنَّ الظَّنَّ لَا یُغْنِیْ مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا بسیار اتفاق افتاده که اجلاف چند بر علما امر چند
مشتبه کرده اند چنانکه مشاهده شده و میشود لَیْسَ اَوَّلُ قَارُوْرَةٍ کُسِرَتْ فِی الْاِسْلَامِ در روضة الطالبین
مسطور است که در زمان دولت طاهریان در شهر همدان دیری در قرب مسجدی بوده و گبران جنبه داده
روش کشیش خویش عمل میکردند و جمعی از مسلمانان را خارجیت و جاهلیت دامنگیر شده در جوف لیل
دیر را خراب کرده داخل مسجد نمودند هنگام صبح گبران آمده دیر را بجای خود ندیدند و از این مشاهده دود
حیرت بکاخ دماغ ایشان رسیده به شاهو آمده بخدمت امیر عرض کردند که بر ما چنین ستمی شده از عواطف
امیر امیدواریم که بمضمون اِنَّ اللّٰهَ یَاْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ عمل فرموده داد مظلومان برسد و از طرف
مسلمانان چهار هزار کس معمر و معتمر آمده در حضرت امیر ادای شهادت دادند که ما از آبا و اجداد خود
شنیده ایم و نیز مدت العمر چنین دیده ایم که در اینجا هیچ دیر نبوده و مسجد مسلمانان بوده مؤلف گوید ظاهر تر آنکه
از این شهادت ناصواب ثواب مأمول داشتند و این فعل زشت را نیکو می پنداشتند اگر گویی که چگونه
میشود که علما و فضلا خلاف ما انزل الله شهادت دهند و حکم نمایند و بر باطل فتوی نویسند جواب این
سؤال از سیاق این کلام سابق معلوم میشود و مکرّر در مقام مناسب ذکر شده است و نیز مولانا محمد
باقر گفته است که لزوم ندارد هر عالم و فاضل از اهل دین و از اصحاب یقین بوده باشد چنانکه علما اکثر شقی
مردم اند بدترین خلق نیز در میان ایشان میباشد از جمله علما یکی شیطان و دیگر ابو حنیفه است انتهی
کلامه بر اهل خرد و عاقل مخفی نیست که هدایت موقوف بتحصیل علوم بسیار نیست بلکه منوط و مربوط
بعنایات ازلی است و اینک اِنَّکَ لَا تَهْدِیْ مَنْ اَحْبَبْتَ وَلٰکِنَّ اللّٰهَ یَهْدِیْ مَنْ یَّشَاءُ مراین مطلب را مؤید است
خلاصه کلام آنکه مدتی ایام حیات تمام و جهد را کلام نمودم و تجسس طریق و طریق تجسس پیمودم و لیالی
و ایام در خدمت آن دو بزرگوار بسر بردم و سعیهای بلیغ و تفحص بسیار نمودم آن بزرگواران را معتبران
درگاه ایزد تعالی یافتم لاجرم بخدمت و ملازمت ایشان عارفان بالله شناختم و اخلاص و ارادت ایشان را
لازم گرفتم اگر گویی شاید که بر تو مشتبه ساخته و ترا در وادی مغلطه انداخته باشند و افعال قبیحه
خود را با حسن وجه جلوه نموده و ترا در تیه اشتباه متحیر کرده باشند میگویم که باتفاق علما مجتهد مخطی
مصیبات و دیگر آنکه اگر شخصی در کمال سعی و اهتمام نموده و طریق تحقیق پیموده باشد و چنین داند که
طریقه فلان مجتهد صواب است آنگاه طریقه آن مجتهد را اختیار کند در حقیقت آن مقلد ما جور است

اگرچه آن مجتهد مخطی باشد روشنتر از این بگویم اگر بالفرض خلاف ملتی دعوی مذهب حق نماید و در
آن مذهب مجتهد باشد مثلا ارمنی و یا مجوسی در مذهب اثنی عشری دعوی اجتهاد کند و در آن
صادق باشد و بر خلق بجوستجو معلوم نباشد و اگر کسی تقلید وی در فروع کند و نداند مقلد
را حرجی نیست بلکه آن مقلد متقی است و عباداتی که در عقب وی کرده صحیح است و عقد وی و نکاحی که
نموده صحیح است دیگر آنکه گفتیم که تقلید در اصول جایز نیست و در فروع همین است که جمله علما فتوی داده‌اند
دیگر آنکه مضمون آیه کریمه وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا معنا آنکه بمقتضی لوازم اجتهاد بجای
آورده هر اینه ایشان را در ضلالت و گمراهی و طریق مستقیم بدان شخص بنماید والسلام علی من اتبع
الهدی در حدود سنه هزار و دویست و بیست و دو هجری باستماع افتاد که آن عزیز برحمت ایزدی پیوسته
نعش او را بمشهد مقدس آورده در صحن مقدس مدفون گشت رحمة الله علیه **ذکر درویش حسنعلی** اصل
آنجناب از قریه کوتان من قرای اصفهان بود و در فقر و فنا و صدق و صفا و توکل و تجرید و مشرب
توحید کمتر کسی با آنجناب برابری مینمود آن بزرگوار امی بود و قال یقول نخوانده بود و اگر در استماع سخن
متعارف بیتی نتوانستی گفت اگر فقیر چیزی خوانده ام یا دانسته ام در خدمت آنحضرت خوانده و دانسته ام
یعنی اگر بخدمت آنحضرت نمیرسیدم مطلب این طایفه نمیفهمیدم آنجناب پیر صحبت فقیر است مدت
چهار سال از انفاس متبرکه آن بزرگوار اقتباس فیض می نمودم و طریق ملازمت آنحضرت را طی نمودم
آنجناب مرید جناب نظرعلیشاه نایینی و او مرید جناب نورعلیشاه قدس الله اسرارهم بود و تربیت آنجناب
جناب مشتاقعلیشاه قدس سره کرده بود و در خدمت سید معصومعلیشاه و نورعلیشاه و مشتاق
علیشاه و حسینعلیشاه و عینعلیشاه قدس سرهم سفر خراسان کرده و در بلده هرات حسب التماس
تیمور شاه ابن احمد شاه افغان و پادشاه زادگان و بزرگان بدار الملک کابل تشریف آورده و در نزد
[illegible] ان و امرای ایشان بغایت محترم و مکرم بود و ارکان و اعیان ملک نسبت بآنجناب بطریق
ارادت سلوک میکردند بجهت میمنت و فتح و نصرت سلاطین افغان آنجناب را در سفر همراه داشتندی
و قریب بیست و دو سال در کمال احترام در ملک افغان عمر گذرانید و اکثر اوقات خود را بعد از بجا آوردن
طاعات و عبادات بامور و حوایج فقرا و مساکین صرف میکرد و ایشان را در تعمیر قلوب و بقاع خیر ساعی بودی
و در آن کار اهتمام تمام فرمودی و در مدت عمر زن قبول نکرد و آزاد زیست و باری تعالی بآن بزرگوار اوای
کرامت کرده بود که هرگز از طیران ذباب را از جمیعان موقوف میشود روزی فقیر از آنجناب سوال کردم که
علم موسیقی چون است و مخترع آن کیست و بنیاد آن بچیست در جواب فرمود که موسیقی آوازیست مثال

معتدل که از حلقوم آدمی بر می آید و از استماع آن مستمع را خوش می آید و هر طایفه را موسیقی علیحده
میباشد بعضی گویند علم موسیقی در زمان حضرت آدم ع در میان اولاد قابیل ظهور نمود و جمعی
گویند که مخترع فن موسیقی فیثاغورث حکیم بوده و بربط زدن را او اختراع نموده و در اقلیم ترک و عرب
و فرنگ و هند علم موسیقی ورای طریق ایران است و اهل هند علم موسیقی را بکمال دانند و از سایر
اهالی اقالیم هنروخوبتر و شورانگیزتر دانند و اصل این فن را از صوت ققنس فرا گرفته اند مجمل از
مفصل آنکه ققنس نام مرغی است در یکی از جزایر هندوستان طاق است و از جفت نباشد و
هزار سال عمر کند و چون نزدیک بمردن رسد سه روز قبل از فوت هیزم دنیا جمع کرده و بر سر هیزم نشیند
و قریب هزار سوراخ در منقار اوست و بنیاد خوانندگی کند و هر قسم و هر گونه آواز از منقار او بیرون
آید و جمیع وحوش و طیوران حوالی از استماع آن آواز مدهوش شوند و جمعی هلاک گردند و چون وقت
نوایش در رسد بال و پر بر هم زند و آتشی از بال او بجهد و در هیزم افتد و آن مرغ سوخته و خاکستر
گردد آنگاه بحکم رب العالمین بادی بوزد و آن خاکستر را باد برد و از زیر خاکستر ققنس دیگر پیدا شود
و بهوس آن مرغ بدین منوال ظاهر کرده و معدوم شود برهمنان و ریاضت کشان هندوان بدان جزیره
رفته علم موسیقی را از آن مرغ فرا گرفته اند الحق آواز هند طرفه اثری دارد حتی در حیوانات و نباتات
نیز تاثیر میکند بلکه در هوا نیز اثر دارد وفات آنجناب در سنه هزار و دویست و شانزده هجری در بلده
پیشاور اتفاق افتاد و در جوار مزار فیض آثار سید کریم جد از اولاد امام الهمام علی الرضا مدفون
گشت رحمة الله علیه **ذکر میرزا ابو القاسم** از فقرای ابدال و محققان جلالت شعار بود و ابجد میگفت و
اعتقاد داشت از اعمال معبود و عالم را مانند خیال موهوم بی بود و بود بی نمود میدانست و از خوش سخنان
خوش صحبتی و از انواع آن نحوه تندی و شطح و فتح بروی غالب بودی و گفتی که نیک و بد و خیر
و زشت عالم را اعتباری نیست و در نظر حقیقت نظر سالک چون اعتبارات عالم مرتفع گردد آنگاه
در هر چیز و هر که بنگرد بیقین داند که بجز حق چیزی در حقیقت نیست والله اعلم بحقایق الحال بوسیله
همان که جمعی کثیر در آن دیار بوده اند و رجا و منهی درویشان نزد مرشد ایشان جلوه می نمودند معتقد
هیچ مذهبی و ملتی نبودند و بر هیچ کیشی و دینی عمل نمیکردند و خود را اکمل ناس و افضل مردم می پنداشتند
حق طریق الحاد و زندقه را بنیاد انکار داشتند و میگفتند چند کفر است که چه طریق الحاد و اباحت
باشد و منکر هیچ مذهبی نبودند و قبول نیز نداشتند و بیان میکردند که آنچه نظر می آید خواست
و باطل امر موهوم است و موجود نیست و موجودات جمله حق است و آنچه انکار میکنند آن نیز حق است

مانند اتش که صدا ابت وهردو حق است وازاینگونه کلمات مزخرفات بسیار میگفتند ومی
شنیدند **ذکر ملوک افغان بطریق اجمال** پوشیده نماند که اول کسی که از طایفه ابدالی از جماعت
افغان واز قبیله سدوزائی پای عزت بر مسند سلطنت نهاد احمد شاه ابن ذو الفقار خان بود
واو در بدو حال یساول نادر شاه افشار بود ودرویش مجذوب صابر شاه نام همیشه کفتی تو پادشاه
خواهی بود واحمد شاه را بسلطنت نوید داد وچون نادر شاه این سخن بشنید کوش احمد شاه را برید
اما قضا را نتوانست تغیر داد وبعد از کشته شدن نادر شاه احمد شاه خروج کرد وبر اورنک شهریاری
عروج نموده بخت استمالت عشایر وقبایل افغان وخویشان نموده انکاه با مخالفان ملک وملک
مصاف داد ودر اندک زمانی مملکت طخارستان وزابلستان وکابلستان وملتان وکشمیر و
پیشاور وبعضی از خراسان را بکشاد وبا طایفه مرهته وقوم سنک وفرقه اوزبک وجماعت قزلباش
جنکهای مردانه نمود ودر همه اوقات فتح ونصرت اورا بود بجهة حسن سلوک با طوایف مختلفه اکثر
مردم ترک وطن کرده در ظل معدلت انشهریار مسکن کزیدند ودر سایه حمایتش فارغ البال ومرفه
الحال اوقات کذرانیدند وقریب بیست وهشت سال در غایت جاه وجلال سلطنت کرده وقلعه
کابل که از جمله غرایب اثارات برآورده وشهر قندهار را طرح انداخت وکابل را دار الملک خویش
ساخت وادراک بالاحصا واکثر ان بناهای با بروا از عجایب روزکارات تعمیر کرده تشمن نمود ودر
حدود سنه هزار وصد وهشتاد وهشت هجری در قندهار بدار القرار خرامید ودر اصل
شهر مدفون کردید وکنبد وبارکاهی بر سر تربتش ساختند وچند نفر از قراء کلام الله در انجا
مقرر داشتند **ذکر تیمور شاه** ابن احمد شاه شهریار دولت پایدار وپادشاه معدلت شعار بود ودر
امور سلطنت وضبط وربط مملکت توانا بود ودر قهر دشمنان وتربیت دوستان کوی سبقت
از ملوک زمان میبود ودر ایام ان پادشاه والاجاه ولایت اباد ورعیت دلشاد وجمهور ناس معمور
وخاطر ترک وتاجیک مسرور وابواب عیش وراحت کشاده واسباب خوشدلی مهیا وآماده بود
وبا هر فرقه وصاحبان هر مذهب بطریق پسندیده سلوک کردی وبا درویشان وکوشه نشینان
لوازم اخلاص وارادت بجای اوردی ودر ان باب مبالغه نمودی بحدی که یکی از فرزندان عزیز خود را
که فیروز الدین نام داشت بخدمت العارف بالله سید معصوم علی شاه طیب الله ثراه نیازمندی
نمود وآنجناب نیز قبول فرموده زهی پادشاه سخاوت پناه وکرم دستکاه که فرزند خویش را بجهة
مقربی نیاز کرد واین ذکر جمیل را در صفحه روزکار یادکار کذاشت ومدت بیست ودو سال

در کمال جاه واستقلال لوای سلطنت برافراشت ودر سنه هزار ودویست وشش هجری بدار الجزا
خرامید **قطعه** رحم الله معشر الماضین ؛ که بمردی جهان سپردندی ؛ راحت نفس بندکان خدای ؛ راحت
نفس خود ستم بردندی ؛ آن بزرکان چنین نمی شوند ؛ کاش این ناکسان بمردندی ؛ ودر خارج شهر
کابل مدفون کردید ودر همان زمان جهار باغی دلکشا وعمارات روح افزا ساختند وخانقاهی
بسیار خوب طرح انداختند **ذکر شاه زمان** ابن تیمور شاه شهریار جبار وپادشاه ستمکار بود و
با عموم رعایا وجمهور برایا ظلم وستم می نمود سیما با طایفه قزلباش اطوار پسندیده نداشتی وبیوسته
تخم جور وعناد وفسق وفساد بر زمین خاطر صغیر وکبیر کاشتی ومدت نه سال با شرارت حال
اوقات کذرانید وعاقبت بکند اعمال خویش کرفتار کشته در منزل مکور بدست برادرش محمود شاه
کور کردید فقیر کوید که شاه زمان را دیده وبصحبتش رسیده بود ومکرر اورا نصیحت وموعظت
مینمود واز وخامت حال وسوء مال الظلم وستم اورا اعلام میکرد ولوازم موعظت ونصیحت بجای
می آورد واز کارکذاران وعاملان او که ستم می نمودند اخبار میکردم رحمة الله خان که لعنة الله
را سزاوار بود وزارت وصدارت انشهریار را مینمود ومردی ظالم دوست وهامان مشرب جور
طلب بود باری تعالی هیچ پادشاهی را وزیر بد نهاد وجور بنیاد ندهاد ووجود شان از جهان بر کنده
باد که باعث خرابی بلاد وپریشانی عباد وزرا وظلم وجود کارکذاران ستم کستر اند ورحمة الله خان
از جماعت افغان بود وکمالات صوری نیز داشت ودر کثرت دولت ووفور مکنت فرعون وار کمینه بنده
خود می پنداشت ودر بخل وامساک ودنائت طبع ولئامت مزاج وطمع بر لئیمان روزکار وبخلاء
هر دیار تقدم وتفوق مینمود وشاه زمان اکر احیانا میل بعدل وداد کردی وی مانع شدی و
کفتی چه معنی دارد که رعایا صاحب دولت ومکنت باشند ولشکریان خداوند اسباب وتجمل باشند
وهر چه در قلمرو پادشاهی است از دختران خوب وپسران مرغوب وزر وجواهر وسایر چیزها همکی
تعلق بشهریار زمان دارد وچندان ازاینگونه مزخرفات کفتی ودلیل آوردی که ان شهریار بی غفلت
شعار باور کردی آخر الامر او نیز بکند اعمال خود کرفتار آمده با دو برادر بقتل آمدند وبشومی او
چندین امرای جلیل القدر از قزلباش وافغان کشته شدند از انجمله جعفر خان وامیر اسلان خان وحسن
خان از طایفه جوانشیر وقمر الدین خان ومحمد عظیم خان وشاه نواز خان ومحب خان از جماعت افغان
وزمان خان مکری وحسن خان خوافی که فی الواقع هر یک در شجاعت وسخاوت ومروت وفتوت
وحید زمان وفرید دوران بودند از شامت شاه جور بطریق عدم پیمودند وچندین خاندانها را

برافتادند وچندین دودمانها روی بوادی عدم نهادند **ذکر محمود شاه** ابن تیمور شاه بهی با
درویش نهاد وخسرو باعدل وداد بود ودر زمان دولت پدرش حکومت هرات ومضافات آن
بمحمود شاه زمان در سنه هزار ودویست ویازده هجری برسر هرات لشکر کشید ومحمود شاه را
از هرات بگریزانید تا آنکه درانوقت در بلده هرات بود ومحمود مدتها در بلاد ایران سرگردان ودربدر
گردش مینمود تا آنکه بمساعدت بخت ویمن همای اقبال باسی چهل کس از مهستان بصوب سجستان
عزیمت نمود وحاکم قندهار شاه نوازخان در مقام جنگ وجدال آمد لشکریان بمحمود پیوستند
وشاه نوازخان را شکست دادند ومحمود بطالع مسعود داخل قندهار گشت وصیت خروجش از
نزدیک ودور درگذشت شاه زمان بعد از استماع این خبر با شصت هزار لشکر بدفع محمود حرکت
ودر منزل مکور که یک منزلی غزنین واقع است بی تردد سیف وسنان سپاه شاه زمان شکست
یافتند وجمعی کثیر از لشکریان شاه زمان براه عدم شتافتند ومقدار ده دوازده هزار سوار بمحمود پیوستند
ودولت بیشمار واسباب بی تحمل بی شمار سپاهیان بغارت بردند وگروه انبوه اسیر ودستگیر کردند
ومحمود شاه باحشمت هرچه تمامتر وارد دار الملک کابل وپایه جاه وجلالش بایوان کیوان رسید
وچون محمود شاه از امرای افغان مطمئن نبود ویمن باطایفه قزلباشیه مایل بود لهذا طایفه
قزلباشیه را تربیت نمود ونسبت بایشان لطف واحسان بسیار کرد ولوازم شفقت ومکرمت
باایشان بجای آورد جماعت افغان این حرکت را از محمود شاه نپسندیدند وجمعی کثیر از آن بهی باک
بگردیدند ونزد شجاع الملک برادر اعیانی شاه زمان که درانزمان در بلده پیشاور بود رفتند
وملازمت شجاع الملک را از دل وجان پذیرفتند وشجاع الملک با بیست هزار سوار وده هزار
پیاده افغان از شهر پیشاور با توپخانه وزنبورک خانه وخزانه وافر وباشوکت هرچه تمامتر در سنه
هزار ودویست وپانزده هجری بصوب کابل حرکت نمود ومحمود شاه بعد از استماع این خبر هفت هزار
سوار قزلباش وسه هزار پیاده بولدار شد خود کامران میرزا داده با چند کس از امرای افغان
که از یکجهتان وفدویان محمودی بودند بدفع شجاع الملک نامزد نمود ودر منزل اشپان
که میان کابل وپیشاور واقع است وکارزار اتفاق افتاده التقای فریقین روی داد ویک
ساعت از طلوع آفتاب گذشته بود که آتش قتال اشتعال یافت نفتی درانوقت باچند نفر از
دوستان که بحکم ضرورت در اردوی بود بر سر تلی قرار گرفته سیر میکرد که در عرض سه ساعت کم
وبیش لشکر شجاع الملک هزیمت یافته جمعی کثیر قتیل وجم غفیر دستگیر شده وگروه انبوه بمعرکه

عدم شتافتند ودولت بی نهایت وخزینه بیغایت که در مدت هفتاد سال باهتمام احمد شاه و
تیمور شاه وشاه زمان جمع شده بود در ظرف چند ساعت لشکریان محمود شاه وغیره غارت
کردند وشال کشمیری که قیمتشان صد مثقال طلا بود به بیع یک مثقال طلا در اوردند واز همه
چیز کتب خانه بود که صد شتر کم وبیش کتاب غارت رفت وچندان نیران نهب وغارت افروختند
که تمامتان نواحی را سوختند ومحمود شاه بفتح ونصرت قرین گشته باجاه وجلال تمام بدار الملک
مراجعت نمود وبعد ازین فتح فتوحات دیگر بان شهریار دست داد ودو سال من حیث الاستقلال
سلطنت کرد ودر سنه هزار ودویست ونوزده هجری طایفه افاغنه وقتی که لشکر قزلباش بجهة
دفع عبدالرحیم خان غلجه از جماعت افغان رفته بودند ناگهان محمود را حصاری کرده بعد از دو
روز آن شهریار را با پسرانش دستگیر ساختند وبعد از احصار که محل قید شاه زادگان است قید کردند وشجاع
الملک را بر سریر حکومت نشاندند لوای جاه وجلالش را باوج ماه رسانیدند راقم گوید که محمود شاه
را مکرر دیده ومصاحبت آن شهریار رسیده بود وآن شهریار بکسوت اکثر فضایل انسانی وکمالات نفسانی
آراسته بود ودر مروت وفتوت براکثر ملوک زمان سبقت مینمود وبا درویشان وگوشه نشینان
بغایت محبت وارادت داشتی واز لوازم اخلاص وارادت دقیقه مهمل نگذاشتی سیما بخدمت جناب
درویش حسنعلی قدس سره العزیز آن شهریار را ارادت تمام بود وبر مراسم اخلاص وارادت قیام واقدام
مینمود وفرقه شیعه امامیه را بر جماعت افغان ترجیح دادی وهمواره زبان بتعریف وتوصیف این فرقه
گشادی وجماعت افغان را مذمت نمودی وطریق قدح ایشان پیمودی **ذکر شجاع الملک** ابن تیمور شاه
او برادر اعیانی شاه زمان بود وشهریار جاهل واز امور مملکت غافل بود واورا از سلطنت بجز
نامی نبود وبسیار ناقابل وتن پرور وبیدل بود وامرای افغان نسبت باو بطریق بغی وطغیان سلوک
میکردند بعد از ان دو سه سال من حیث الاختلال حکومت نموده کامران میرزا ولد محمود شاه که در
قندهار بود لشکری فراهم آورده عزیمت جنگ شجاع الملک کرده اورا از کابل بگریزانید وپدرش
را از محبس خلاص کرده ایضه بر تخت پادشاهی نشانید وشجاع الملک ناچار فرار برقرار اختیار کرده
بصوب لاهور نزد راجه رنجیت سنگ روان گشت وچندگاه در پناه راجه بسبب عدم قابلیت در
غایت ذلت عمرش درگذشت آخرالامر انچه جواهر نفیسه وگرانبها همراه داشت راجه از وی بگرفت در
خصوص کوه نور هرچه عذرها آورد راجه نپذیرفت وان الماس بود مسمی بکوه نور ودر وزن او سمی
بدریای نور نزد شهریار ایران است وان الماس دراصل نزد راجهای هندوستان بود واکبر شاه

ابن همایون از ایشان انتزاع نمود و بطریق وراثت بمحمد شاه پادشاه هند رسید و ازوی در هنگامی که نادرشاه
هند را گرفت بنادرشاه منتقل گردید و بعد از قتل نادرشاه کوه نور بدست احمد شاه افغان افتاد و از احمد
شاه بطریق وراثت بشجاع الملک رسید و ازوی بآخر لاهور انتقال یافت شجاع الملک مدتهای مدید در ممالک
مخالفان سرگردان و پریشان بیکشت و اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری است از حیات و ممات
او راقم را اطلاعی نیست و در مملکت افغان اختلال تمام و اغتشاش کلی است و طوایف افغان بطریق ملوک
طوایف سلوک دارند و هر یک تا و لاعنی گفتن سر طاعت بیکدیگر فرود نمی آرند و چندین بلاد خوب دیار
مرغوب از تصرف ایشان بیرون رفت و جمیع بلاد کشمیر و ملتان و اتک و دیره غازی خان را جماعت سکان
گرفتند و اهل سند که باج گذار ایشان بودند خود را معاف داشته لوای اقتدار در آن دیار برافراشتند
و حکام بلخ و خلم و اندخود و اندراب و جبال هزاره سر کشیدند و هر یک در دیار خود مستقل گردیدند و
امرای افغان هر یک در ولایتی دعوی استقلال مینمایند و پادشاهی که استقلال داشته باشد در میان
ایشان نیست لاجرم تردد مسافرین بسبب صعب و دشوار گشته و رسوم عدل و داد از آن قوم در گذشته است
امید از لطف خداوند مجید چنان است که بر جمیع بلاد مسلمین کسوت امن و امان در پوشاند بمحمد و آله
الامجاد **ذکر کنر** بضم کاف عربی و فتح نون و سکون راء ناحیه ایست از کابل و بسمت مشرق و جهار بیلی
دار الملک واقع است و در میان کوهستان اتفاق افتاده و جانب جنوبش فی الجمله گشاده است و هوایش
بگرمی مایل و آبش معتدل است و مردمش حنفی مذهب اند و برنج بسیار ممتاز در آن ولایت میشود و حکام
آنجا از فرقه نقشبندیه اند و در زمان ملوک ایام بغایت مکرم و محترم اند **ذکر کش** بفتح کاف عربی و سکون
شین معجمه بلده ایست از بلاد توران و شهریست بهجت توامان آب و هوای خوب دارد و باغات فراوان
در اوست **ذکر کفرطاب** بلده ایست از بلاد شام جائی خوش و محلی دلکش است و از جند قنسرین و بلده
دلنشین است **ذکر کفرسوسه** از بلاد شام و از جند دمشق است گویند قریه‌ای چند مضافات اوست و بعضی
گویند کفرطاب از جند حمص است و راقم هر دو را ندیده است اما بنواحی آنها رسیده است ساکنان
آنجا قوم عرب و شافعی مذهب اند **ذکر کابل** ناحیه ایست از جند اردن و از کشور شام این کابل غیر
از آن کابل است که قریب کشور هند افتاده و این کابل چند پاره قریه دارد و واقع مدینه است **ذکر
کنعان** ملکی است معظم و ناحیه ایست مکرم و مشتمل است بقرای معموره و دهات مشهوره آبش اکثر
از قنات و گوارا و هوایش دلکشا وی از نواحی جند فلسطین و قصبه آن ناحیه بغایت دلنشین است
گویند باعث آبادی آن کنعان بن نوح ع بوده و بقولی بنی کنعان آنجا را آباد نموده اند و اکثر انبیا

عظام از آنجا ظهور کرده اند من جمله مسکن حضرت یعقوب و اولاد آنجناب بوده راقم آن ولایت را
دیده است مردمش شافعی مذهب و همگی قوم عرب و مهمان نواز و در آن شیوه ممتاز باشند **ذکر
کوتاهیه** شهریست بزرگ و مدینه ایست سترگ در هفت منزلی اسلامبول واقع و طرف غربی وی
کوهی و سایر اطرافش واسع است شهر طولانی از شمال بسوی جنوب اتفاق افتاده و جمیع مشتهیات
در آنجا مهیا و آماده است قریب ده هزار باب خانه در اوست و نواحی معموره مضافات اوست و
فواکه سردسیریش فراوان و حبوب و غلاتش ارزان از اقلیم پنجم و آبش در غایت عذوبت و هوایش مایل
به برودت و مردمش غالب حنفی مذهب و دیگر نصاری اند و قبر سلطان بایزید خان آنجا است و او در زمان
امیر تیمور بود و امیر او را دستگیر نمود و باجل طبیعی هم آنجا وفات کرد و حاکم کوتاهیه در آن وقت که راقم بدان
شهر رسید احمد آقا نام بود و از محامد احوال بی بهره بود **ذکر کوزل حصار** لفظ کوزل بضم کاف فارسی
مع الواو و فتح زاء منقوطه و سکون لام در لغت ترکان بمعنی خوب و محبوب چون آن شهر از هر جهت دلپسند
واقع شده لهذا مسمی بکوزل حصار گشته و آن از بلاد آیدین و از مضافات اناطولی است و ملک آیدین مشتمل
است بر چندین بلاد معموره و قصبات مشهوره در حرف الف ذکر آن شده است و کوزل حصار دار الملک
آن دیار است و قریب پانزده هزار باب خانه در اوست و نواحی بسیار خوب مضافات اوست جامعه
اقسام هفت کشور در آنجا موفور و اقسام فواکه و حبوب گرمسیری و سردسیری در آنجا نامحصور است
مردمش اکثر حنفی مذهب و دیگر عیسوی و قلیلی علی اللهی و اقل قلیل امامیه اند که بطریق تقیه گذران میکنند
و عموما مهربان و غریب نواز و محب درویشان و مخلص گوشه نشینان اند و ارباب دولت و اصحاب مکنت
در آنجا از حد افزون و صاحبان حسن و جمال و طالبان حال و کمال زیاده از چند و چون است اما
فقیر بذکر یکنفر از ایشان مبادرت مینماید القلیل یدل علی الکثیر **ذکر محمد آقا** مردی دنیا دیده و جهان
گردیده و گرم و سرد روزگار چشیده و عاقبت دستان هم کشیده و او مبدع بود و با فقیر بسیار الفت و محبت
داشت و فقیر نیز بصحبت وی رغبت می نمود روزی راقم از وی سؤال کرده که در چه کاری و اوقات خود را
چگونه میگذرانی در جواب گفت که مدتی مدید گردیدم و بخدمت نیکان و پاکان رسیدم و مطلبی
که آمد بار زحمت بسیار بدست آوردم و حمامی بنیاد کردم و آنجا رفته قرار گرفتم که معیشت من از آنجا
حاصل گردد و اکنون علی الدوام در حمام صورت اهل جنابت و بی طهارت بایدم دید و سخنان نا
پاکان و تردامنان بایدم شنید و متعلقان من نیز بدیدار اهل حیض و نفاس و صاحبان ارجاس و
انجاس گرفتارند و گرم و سرد اوقات ایشان در گذارند و من عجب کاری کرده‌ام که در خشک و تر عالم

سیاحت و سیاحت نمودم و ابواب زحمت دریا و محنت صحرا بر روی خود کشودم و با طوایف مختلفه
نشست و برخواست کردم و از هر گوشه توشه و از هر خرمن خوشه بحصول آوردم و بخدمت اولیا
دین و علما معرفت قرین و حکمای ایام و عرفای عالیمقام و ادبا و ظرفا رسیدم و از برکت صحبت
ایشان معارف پسندیده و مکارم گزیده دریافتم اکنون بکمند اعتراض نا اهلان و بوجهلان
گرفتار شدم و بعصبیت شرار و فجار و مردم شر کار گرفتار آمدم **نظم** از قصد بد سکالان و ز غمز
حاسدان ٭ جان در بلا فتاده و تن اندر گزند ماند ٭ این مرارت و زحمت میکشم و انتظار لطیفه غیبی می
کشم **مصرع** مردی از غیب برون آید و کاری بکند **من العجایب** فقیر در اندیار بود و اقتضای موسم
باریدن می نمود وقتی همراه باران از آسمان وزغ و ماهی چندی فراوان بارید راقم علت آن از دانشمندان
پرسید جواب گفتند که چون ابر از دریا جذب آب میکند در آن وقت امثال وزغ و ماهی جذب نموده
باریدن گیرد اینها از آن قبیل است و باتفاق نقل نمودند که دو سه سال قبل باران برنگ خون بارید
و هر که دید بدخون می پنداشت **ذکر کورکوب** بضم کاف فارسی مع الواو مجهوله و سکون را و ضم کاف
ثانی مع الواو و سکون باء تحتانی قصبه ایست دلنشین و محلی است بهجت قرین از بلاد اناطولی و آن
در دو منزلی حاجی بکتاش ولی واقع است و قریب دو هزار باب خانه همگی از سنگ تراشیده در اوست
و چند ناحیه آباد مضاف آن است و آن قصبه در کوهسار اتفاق افتاده و چون در پستی و بلندی
واقع شده در نظر بیننده بغایت فرخنده و زیبنده است آبش فراوان و هوایش خرم بستان و اقسام
فواکه سرحدی در آنجا بسیار اما گلابی و امرودش ممتاز و اقسام گلابی و امرود در آنجا بامتیاز
دیده شد در قدیم دانشمندان روم امتحان و معلوم کرده اند که آب و هوای هر ولایتی و ناحیتی
کدام شجری ثمر خوب می آورد از همان قرار در آنجا آن درخت و احتیاطاً از سایر اشجار کاشته اند
و بنیاد غرس درختان را بر آن و تیره گذاشته اند لهذا در هر دیار روم میوه خوب بعمل می آید
ذکر کماخ بفتح کاف عربی و میم مع الالف و سکون خاء معجمه قصبه ایست در دو منزلی شهر ارزنجان از
بلاد اناطولی در میان کوهسار سبها ثار واقع و طرف شمالش اندک واسع است و رود فرات از نزد
آن قصبه میگذرد و جانب جنوبش کوهستان عظیم و مسالکش پر خوف و بیم دارد و مسکن طایفه علی
اللهی است و مدت هفتاد سال میشود که از ملوک روم یاغی و طاغی اند و سر اطاعت بکسی فرود نیاورند
و قصبه کماخ قدیم جای عظیم بوده و بمرور ایام روی بخرابی نموده اکنون قریب هزار و پانصد باب خانه
در اوست و چند ناحیه معموره در میان کوهستان مضاف آن است آبش بغایت گوارا و هوایش بهجت

فزاست

فزاست باغات و بساتین کم دارد و مردمش همگی ترک و حنفی مذهب و فرقه خوش مشرب اند و
حاکم آنجا در آن روزگار که راقم عبور نمود مردی بود عادل و باذل و مهمان نواز و غریب پرور
و چند یوم فقیر را نگاه داشت و کمال غریب نوازی بجای آورد **ذکر کربد** بفتح کاف فارسی و را
مع الباء و سکون دال ابجد جزیره ایست از کشور روم و بغایت بزرگ و مشتمل است بر بلاد چند و نواحی
خاطر پسند و از اقلیم چهارم و بقولی پنجم هوایش نیک و آبش خوب و مردمش بد نیستند اکثر
حنفی مذهب و دیگر نصاری و قلیلی علی اللهی اند و اقل قلیل شیعه امامیه بطریق تقیه گذران می کنند
آن جزیره در زمان دولت ملوک عثمانیه فتح شده و بحوزه اسلام در آمده مردمش خوب صورت و
نیک سیرت اند و میوه های سردسیر و گرمسیرش فراوان و حبوب و غلاتش ارزان است **ذکر کلکته**
بفتح کاف عربی و سکون لام و فتح کاف ثانی و تشدید تاء منقوطه و سکون ها شهری است عظیم و
بندری است جسیم از بنادر بنگاله اکنون دار الملک و سواد اعظم آن دیار است و آن شهر جدید و در کنار
رود بزرگی اتفاق افتاده و جوانب اربعش گشاده است بدو عمارتش از فرنگان و دار الحکومة
ایشان است و قدیم الزمان چند خانه ماهیگیران در آنجا سکونت داشتند و چون طایفه انکلیسیه
از جماعت فرنگان در حدود هزار و صد و پنجاه هجری لوای اقتدار در ممالک برافراشتند آن بلده را
مقر حکومت نمودند و در عمارت و عظمت آن سعی بلیغ فرمودند و عمارات عالیه و اماکن با فضا در آن
شهر ساختند و خانهای دلکشا و قصور بهجت فزای طرح انداختند قریب پنجاه هزار باب خانه در اوست
و از آنجمله ده هزار سرای با صفا دو طبقه و سه طبقه و هر یک سر بفلک کشیده و بنیاد آن بگاو زمین
رسیده از سنگ رخام و آجر و ساروج در غایت استحکام ملون بالوان و منقش بنقوش مختلفه
ساخته اند چنانکه در نظر بیننده چون طاوس خرامنده می نماید و قریب هفتصد برج عراده کش از سرکار
فرمانفرمای بنگاله معین و مقرر است که هر روز میان محلات و از کوچه و بازار کثافات و فضلات بیرون
میبرند و مجموع کوچه و بازارهای آن شهر بغایت وسیع و عریض و مستقیم است و از جهات اربعه
قریب سه فرسخ مقدار آن می کند و از گچ و نوره و آجر آکنده مساوی زمین ساخته و مانند گاودم
پرداخته اند که آب باران از دو طرف بجداول ریخته برود خانه رود و قلعه کوچکی بیک طرف شهر
بوضع هندسی بشکل مخمس احداث نموده اند و چندان از آلات جنگ از توپ و تفنگ مستحکم
کرده اند که خرده شناس از مشاهده آن محصور میگردد و گرفتن آن بطریق قهر و غلبه اباً و اتا
ممتنع می نماید و متاع هفت اقلیم و خلق هر دیار از عجم و عرب در آن شهر بسیار است آب و هوایش بد و

و تنباکو ارزان است و حبوب و غلات و فواکه هندی و مرکبات فراوان است و ارباب دولت و اصحاب
مکنت و اهل ثروت بیشمار بیرون از حیز امکان است ساکنان آنجا اکثر هندوان و معتقد فرنگیان اند
و فرقه شیعه امامیه نیز فراوان اند و حنفی مذهب نیز بسیارند و از طوایف دیگر و اهالی بنادر و جزایر
مثل مردم جاوه و پیاوه و اچی و سفر درو ماچین و چین و سراندیب و بلاد دکن و نواحی عرب
در آنجا سکونت دارند و صاحبان مذاهب مختلفه بی شمارند و هر یک بی ترس و بیم طریق کیش خویش
بعمل می آرند و از مذهب و ملت یکدیگر فراغت دارند نظم بهشت آنجاست کازاری نباشد کسی را
با کسی کاری نباشد استکمال مقیر چون در آن دیار دید که منکر بودند تولد عیسی ع را بی پدر و بر
این دلایل چند اقامه می نمودند از آنجمله میگفتند که هرگز درختی بی آب ثمر نمیدهد و ما ندیده ایم ثمر
از شجر ابدار چیده ایم صاحبان این عقیده از قوم انکلیس بودند و گروهی از فرنگان دیده شد که ایشان
انسان را مانند حیوان دانستندی و گفتندی که چون تکوین انسان بطول زمان میشود و عمر دهور
متکون میگردد لهذا در نظرها بعید می نماید و چون عقل تجویز میکند که حیوانات متکون میگردد
هر دو به دیگران مشاهده کرده شد چرا در انسان تجویز نکند و تکوین آدم جایز نباشد قیل این قول از
قدامت عالم دم میزدند و میگفتند تقاضای دهر یعنی روزگار چنین میکند و ما یهلکنا الا الدهر
و لذات عالم منحصر است در خوردن و کردن و پوشیدن و آشامیدن و سوار شدن و غیر از اینها چیزی
دیگر نیست و عالم معقول نامعقول است و فرقه دیگر دیده شد که ایشان عالم معقول را منکر بودند
اما احکام و شرایع را انکار می نمودند و هر کرا از معتقدان شرایع از هندو و گبر و مسلمان و یهود و
نصاری و امثالهم میدیدند بر ایشان میخندیدند و میگفتند که گاو و خر و اسب و استر بی ریسمان
نشاید و حیوانات سرکش را افسار میباید و جمعی دیگر دیده شد که ایشان میگفتند افراد انسان
مانند حیوانات و علف اند که یکی سبز میشود و دیگر خشک میگردد و از طبایع بمرور ایام موالید
ثلاثه که از آنجمله انسانست بهم میرسد و منکر صانع بودند و طبایع اثبات میکردند و می گفتند
هر چه هست طبایع است و ادیان و شرایع نیز از تقاضای طبایع است و فرقه دیگر دیده شد که می گفتند
این عالم را صانعی هست و در آن شبهه و شک نیست اما قرارداد سبحانه و تعالی چنین است که از امتزاج
طبایع هر طور و هر قسم تکوین و تولید میشود چنانکه آدم بی پدر و مادر متکون کرده بود و دنیا خراب دیده
شده که آدمیزاد در آنجا عبور نکرده و چون معلوم شده در آنجا آبادی و عمارت بوده مثل ارض جدید که
مشهور به ینکی دنیا است که در حدود سنه هشتصد و اند ظهور نموده و بعضی از جزایر آدم وحشی مشاهده شده

بعد از

بعد از تربیت بزبان آمده اند و مؤدب شده اند دانشمندان تجربه کار در تکوین جزایر و پیدا آمدن آن
در بحار گفته اند که انهار و سطوط عالم که بدریا میریزند مخلوط با اجزای ارضی باشند و آن اجزای خاکی
بمرور ایام در قعر دریا جمع شده و بتدریج ارتفاع یافته تا بروی آب رسند پس بطریقی گردد بر هیات
حتی مسلم است جبال و اراضی مانند اشجار و سایر نباتات نمو نمایند و بمرور ازمنه هر قدر که مایه
آن استعداد داشته باشد بزرگ و وسیع گردد و نمو جبال از آیه کریمه نیز مستفاد میشود در آنجا که فرموده
و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمر مر السحاب و نیز بنا بر آبای علوی و امهات سفلی درختان بعمل
می آیند و اگر مستعد فیض خاص باشد جواهر و زر و یا فلز دیگر با هم آنها پیدا باید و هر گاه دو چیز از موالید
ظهور نماید لامحاله سیم که منی بحیوانات نیز بعمل آید چنانکه هیچیک از جزایر عالم از وجود حیوان خالی نیست
و انسان که آن نیز از انواع حیوان است متکون شود و در بسیاری از جزایر غیر معروف که عبور بآنها کسی را دست
نداده آدمی اند ذکور و اناث و انواع حیوانات دیده اند و بعضی از آنها قبول تربیت کرده اند و بناه و رسم
انسانی فدیده اند و بعضی دیگر تربیت نگرفته و مردمی ندیده رفته اند اما اولی را از جنس انسان و ثانی را از قسم
میمون و نسناس گفته اند و چون در افراد انسان و حیوان متعدد بهم رسد لابد بحکم طبیعت توالد و تناسل
نماید چنانکه جزایر بسیار در تصرف ملوک فرنگ در آمده که در ابتدای تسخیر آنها جانوران بشکل انسان
موی فراوان بدن ایشان را فرو گرفته و بنا بر جبل و غیر درختان زندگانی میکرده اند و از زحمت باران و
شعشع آفتاب بسایه درختان بسر میبرده اند و سلاطین جمعی از مردم شهر و اداره آنجا کوچانیده و نیز تربیت
ایشان کوشیده و در اندک وقت از معاشرت شهریان بنطق آمده مانند سایر خلق عالم گردیده اند و
هکی آباد و معمور است و ساکنان آن جزایر لامذهب و مانند حشرات الارض بوده اند و هیچ دین و کیشی عمل
نمی نموده اند هکی را بدین عیسوی آورده اند و بامذهب ثقافت تربیت یافته اند والسلام علی من اتبع الهدی
حدیقه بیست و سیم در ذکر حرف لام بر رای معرفت آرای دانشوران زمان و بر ضمیر فضیلت تخمیر دانایان
دوران پوشیده و پنهان نخواهد بود که در حرف لام اگر چه بلاد بسیار و نواحی بیشمار دیده و شنیده شده است
اما اگر مجموع آنها مذکور شود تحمل این مجموعه احتمال آن ندارد لاجرم مشهور ترین آنها مذکور میشود ذکر
لرستان بضم لام بلاد طایفه فیلی را لرستان میگویند و بعضی گفته اند که لرستان دو ملک است لرستان
بزرگ و لرستان کوچک و هر دو محتوی است بر بلاد چند و نواحی خاطر پسند و جبال سخت و جنگلهای
پر درخت و آبهای روان و خوشگوار و هواهای سازگار گویند لر فیلی سی هزار باب خانه اند و لر
بختیاری چهل هزار گویند و بعضی نیز گفته اند و هر دو تابع عراقند و لر ممسنی از الوار فارس اند و مسکن ایشان

کوهکیلویه است وایشان نیز گروه انبوه و هر سه جماعت از طایفه کرد اند و کرد در حرف کاف مذکور شد
ذکر لندن بفتح لام وسکون نون وفتح دال وسکون نون ثانی دار الملک جماعت انکلیس از طوایف فرنک
وان از اقلیم هفتم و بقولی ششم و جزیره کوچک واقع است و بغایت معمور و متاع فرنک در انجا موفور است
و مردمش همگی عیسوی ملت اند و فواکه در انجا از شدت سرما نمیشود و حبوب و غلات از سایر بلاد
بانجا می اورند راقم بدین اثنا مردم لندن بسیار مشاهده شده است ذکر له بفتح لام وسکون ها
ولایتی است از فرنک و سمت شمال روم ایلی واقع و آب و هوای انجا از اکثر بلاد فرنک امتیاز دارد
و مشتمل بر نواحی دلپذیر و قرای بیشمار همگی از اقلیم ششم و مردمش عیسوی اند و چیت بسیار ممتاز در انجا
میبافند و در اکثر بلاد روم و ایران مصرف میرسد ذکر لکزی بفتح لام وسکون کاف فارسی و زا
مع الیا نام طایفه ایست و امتی دلپذیر و گروهی بیشمار اند و در جبال البرز مسکن دارند و همگی شافعی
مذهب و قلیلی شیعه امامیه اند و مردم شجاع و دلاور و در شقاوت غالب بر ساکنان جبال تفوق دارند
ذکر لنکران بفتح لام وسکون نون وفتح کاف عربی و را مع الالف وسکون نون ثانی دار الملک ولایت طالش
و در ساحل بحر خزر واقع و سمت شرقش بحر و مغربش جبال و جنوب و شمالش جنگل است و قصبه کوچکیست
کسی که نا آشنا بدان سرزمین باشد ذکر لنگر قصبه ایست در یکمنزلی جام و از بلاد خراسان است آب خوب و
هوای مرغوب دارد و مزار فیض آثار شاه قاسم انوار در انجا است و زیارت شده است و اکنون قصبه
لنگر بنیاد فرنگی معموره است و تابع حاکم باخرز است ذکر لمغان بفتح لام و میم وسکون نون و کاف فارسی مع
الالف وسکون نون ملوکی است از کابل و هوایش بگرمی مایل و آبش معتدل و محتوی است بقرای معموره
و دهات مشهوره برنج انجا بغایت ممتاز میشود و صاحبان حسن و جمال اند بسیار در بلاد کابل مشهور است
راقم چند یوم در ان ولایت بود و حاکم انجا ملک حسن از نسل ملکان غور بود مردی بغایت ستایش و مدح
و مهمان دوست و اهل تمیز و با ادراک بود ذکر لعان ناحیه ایست در یکمنزلی دار الملک کابل آبهای خوش و
باغات دلکش دارد و هوایش ببرودت مایل است و در پایین انجا مزارات و ان ناحیه در دامن کوه عظیم
واقع است و مردمش همگی حنفی مذهب اند ذکر لوکر بضم لام مع الواو وفتح کاف فارسی وسکون را ملوکی است
از کابل و سمت جنوب دار الملک اتفاق افتاده و قرای معموره دارد و در انجا کوهی است و در ان کوه غاری است
و ان غار از عجایب روزگار است گویند رستم پسر زال از آن کذشته است والله اعلم ذکر لکهنو بفتح لام وسکون کاف
عربی وفتح نون وضم الها مع الواو شهری عظیم و بلده کریم است از شهرهای بزرگ بلاد صوبه اوده است و
صوبه اوده از صوبجات هندوستان است و در کنار رود بزرگ کاکهرا نام واقع و جوانب اربعه اش واسع است این

سازکار

سازگار و هوایش حار و خاکش طربناک و زمینش ملاحت خیز و قریب صد هزار ارباب خانه در آن
و قصبات معموره و نواحی مشهوره مضافات آن دولت و اقسام مشتهیات در آن شهر موفور و ارباب
دولت و اصحاب جاه و رفعت در انجا محصور است و محتوی است بر عمارات دلکشا و باغات رغبت
فزا و مساجد عالی و خوانق متعالی و اسواق با زینت و دکاکین پر نعمت و ان شهر چندان کثرت
و جمعیت و زیب و زینت دارد که قلم دو زبان از تقریر ان مهر عجز و قصور بر دهان میگذارد و
گویند در ان شهر چهار صد طبیب و چهار صد شاعر و چهار ده هزار سازنده و رقصنده است و با
وجود کثرت و ازدحام از مردم انجا کاری نیاید و عقده از ناخن فکرت ایشان نگشاید از اتفاق
لفظ لکهنو و کوفه را در عدد جمل برابر یافته اند و مثل الکوفی لا یوفی مشهور است انشهر قریب هفتاد
سال است که دار الملک ملوک بیاینه است و مختصری از احوال ایشان مناسب مقام است ذکر
ملوک بیاینه پوشیده نماند که ان ملوک بیاینه تا حال پنج نفر بدولت رسیده اند و در انجا بار آور
کردیده اند ذکر ابو المنصور صفدر جنگ ان شهریار اول کسی است از انفر که بر اورنگ امارت تمکین
یافته و نخستین شخصی است که پرتو حکومت بر وجنات حالش تافته اصل انشهریار از سادات نشابور
و هم در ان دیار در کمال پریشانی اوقات میگذرانید و برهنمونی بخت از وطن دور و از شاه دریا
عبور کرده بدیار هند رسید و در ان هنگام برهان الملک که از امرای بزرگ محمد شاه و خال
ابو المنصور بود ملاقات نموده و در اندک زمانی بمصاهرت خال خویش مفتخر گشته مرتبه قدرش
از همکنان در گذشت و بعد از مراجعت نادر شاه از هند و فوت محمد شاه ابو المنصور در ملازمت
احمد شاه ابن محمد شاه ترقی نموده ملقب بصفدر جنگ گردید و درجه جلالتش بجایی رسید که
پادشاه نشان شد و سلطان هند از وی در حساب امد و چون صوبه اوده در تیول برهان
الملک بود و حکومت ان صوبه را برسم جهیز بدختر خود داده بود و ان نیز بشوهر خویش صفدر جنگ
تفویض نموده بود صفدر جنگ بنا نهاده شهر لکهنو را دار الملک ساخت و عمارات خوب و دلکشا
مرغوب در انشهر طرح انداخت و هم در ان دیار لوای عزیمت بصوب آخرت برافراخت ذکر شجاع
الدوله ابن صفدر جنگ شهریاری بود با فرهنگ و در عزم و حزم و شجاعت و سخاوت وحید زمان
بود و با فرنگان و سایر دشمنان دین و دولت بکرات مقاتله نموده و در لوازم تکمیل بلاد و ترفیه
عباد و وسعت انشهر سعی بلیغ کرد و سالهای فراوان بدولت و اقبال اوقات گذرانید تا که
از عالم فانی بسرای جاودانی خرامید ذکر آصف الدوله ابن شجاع الدوله شهریاری عدل پرور و

سخاوت گستری بود و در ایام خود در هفت کشور در جود و سخا مانند آن شهریار نبود و مدت
بیست و دو سال در غایت استقلال حکومت نمود و در اغلب لغت لا بر زبان نیاورد مگر
در تهلیل و بلفظ نی تلفظ نکرده الا بنا بر جود و سخاوت آن امیر بی نظیر حکایات غریبه در صفحهٔ روزگار
یادگار است و از عدل و داد وی روایات عجیبه زبان زد مردم روزگار است آن شهریار هر سال
هفت کرور هند و هر کرور آن صد لک روپیه میباشد مداخل ملکی داشت یک کرور از برسم مواجب سپاه
و لشکریان دادی و یک کرور از برسم مواجب تصدق و رحم عطا نمودی و یک کرور از بغربا و فقرا و
مساکین بخشیدی و یک کرور از بر باغات و عمارات صرف کردی و یک کرور از بر اشیا نازله و غیر
نازله جهت نفع رسانیدن بخلق ابتیاع فرمودی و یک کرور از بر خرج فیلان و اسبان و شتران و جانوران
برّی و بحری و مواجب عمله آنها کردی جناب نواب اعلا هزار و هفتصد زنجیر فیل داشت و دوازده
هزار اسب در طویله آن شهریار جمع بود و سه هزار بوزینه و میمون مؤدب و معلم داشت که اکثر آنها
بکسوت دیبا و زربفت و زنجیرهای طلا و نقره بودند و سه هزار کبوتر براق با اسباب و یراق آراسته
داشت و سه هزار طوطی و مینا داشت که اکثر قفس آنها از نقره و طلا و بعضی مرصع و مکلل بجواهر بود
و صد و بیست هزار اقسام کبوتر داشت و چندین زنجیر شیر و کرگدن و یک نفر نسناس داشت و
در سرکار آن شهریار جمیع وحوش و طیور و جانوران بری و بحری و جبلی و اهلی حتی شیخ و کبک
که فی الجمله در نظر غرابت داشت بود و صد و بیست هزار جلد کتاب داشت و دو دیسته صحاف ملازم
سرکار نواب اعلا بودند که همواره کتاب مرمت میکردند و یا جلد می نمودند و هشتصد سنگ
سلاینه مرصع جواهر بهائی داشت که جهت معاجین و کحل و غیره جواهر سائیدن می نمودند و گویند
صد حوضه فیل جواهر داشت و سیصد ضرب توپ آماده و مهیا در کارخانه داشت الحاصل چندان
اسباب تجمل و اثاث سلطنت و کثرت دولت و وفور خزاین آن شهریار را بود که محاسب وهم از تقریر آن
عاجز و قاصر است مع هذا در لباس و جامه بی تکلف بود و خویشتن را زینت و آرایش نمینمود و همواره
فرموده که مرا خوش نمی آید که ملازمان و نوکران با زیب و زینت باشند و ملوک را لایق است که
در قید آرایش و تکلف نباشند و زینت ملوک عدل و داد و کرم نمودن بر اهل بلاد تمام است و
زینت و آرایش ایشان استقلال و تسلط و نفاذ امر داشتن است و دل مسکینان و عاجزان
بدست آوردن و خاطر درویشان و آزادگان خوشنود کردن است تمنی بجناب شرف را آن شهریار
آورده و دو اماکن متبرکه خیرات و حسنات بسیار کرد گویند مرید یکی از عارفان بالله بوده و بر وفق

ارشاد

ارشاد او عمل مینموده در سنه هزار و دو صد و دوازده هجری رحلت فرموده و در امام باره نجفی
حسینیه که خود ساخته بود بیاسود و چون آن شهریار عقب نداشت لهذا یکی از فرزندان ملازم
خود را که سید بود پرورش نموده موسوم بوزیر علی خان فرموده ولیعهد خویش کرده بود بعد از
وفات نواب اعلا بر سریر حکومت نشست و بعد از چهار ماه بمکر و غدر امرای آصف الدوله و فرنگان
دستگیر شده در بنارس محبوس نظر و بعد از چندی رهائی یافته چند گاه گریز نموده آخر الامر
دیگرباره دستگیر گشته در کلکته محبوس گردید و عمرش در همانجا بانجام رسید الحق وزیر علی خان
جوانی با استعداد و نیکو صورت و خوب سیرت بود و در جود و کرم و بذل و سخا هیچکس با او برابری
نتوانست نمود نظم آن قوم که ایشان ره احرار سپردند احوال جهان باطل و با هیچ شمردند
تخت ندکان از کرم دست گرفتند چون دست گرفتند بپا و پای فشردند ایشان همه رفتند
جهان جمله بمشتی زین ناکس و نامردم و نامرد سپردند هنگام طمع شوخ تر از گربه و کلاغند در وقت
کرم شوم تر از غرچه و کردند توبی همه تو کیسه و تو کاسه کر از بخل نام کرم از نامه هستی بسترند
زان قوم که ما دیده ایم امروز که جیفت گوئی که همه پاک بیکبار بمردند ذکر نواب یمین الدوله ابن شجاع الدوله
بعد از وزیر علی خان باتفاق ارکان دولت و اعیان مملکت و فرنگان پای عزت بر اورنگ حکومت
نهاد شهریاری دانشمند و سایس و با فراست بود اما تجمل و امساک و حب تمام داشت و در
دون همتی آن شهریار حکایات غریبه در صفحه روزگار یادگار است من جمله روزی از امرا خود پرسید
بود که روث و سرگین اسپان و فیلان و غیران چون میشود امیراخور عرض نمود که جاروب کشان بیرون
می برند در جواب فرمود که ما مانند برادر خود نیستیم که آن مرد لاابالی بود و بر این چیزها اعتنائی نمود
باید که بعد از این سرگین چهارپایان را بنون نامان و نخود بریان و غیره فروخته و نقد نموده بخزانه
دار بسپارند و همچنین ظروف چرکین که بعد از طعام خورده مانده آنها را بشویند و چربیها را گرفته فیلان
را از آن روغن چرب دارند گویند از قیمت سرگین مواجب سه هزار سوار دادی و از روغن ظروف چرکین
هفتصد زنجیر فیل چرب شدی و با وجود این صفات ذمیمه دانشمندان را دوست داشتی و بر ترتیب ایشان
همت گماشتی و سیاحان را احسان نمودی و بر مسافران احسان کردی راقم گوید که بکرات یمین الدوله را
دیده و ملاقات نموده بود و توقف نفس را در آن ولایت توقع نمود نفس عند دا دو ده از آن دیار هجرت کرد
ذکر نواب غازی الدین حیدر ابن نواب یمین الدوله بعد از فوت پدر افسر حکومت بر سر نهاد و ابواب جنت
و امساک بر دست لطف و احسان بکشاد و همت عالی و عزم درست داشت و وزیر سر کرده حرف

نموده نام سلطنت بر خویش گذاشت و سکه زده بنام خود خطبه خواند و صیت عدل و داد بگوش دور
و نزدیک رسانید اکنون که هزار و دویست و چهل و دو هجریست بسمع افتاده که در غایت استقلال
بر سریر سلطنت است اما فرنگان بیرون و اندرون اند یا در باطن استیلا دارند و در فکر استیصال
آن خاندان همواره اوقات میگذارند ذکر لحسا از بلاد هجر است و در کنار بحر عمان واقع است بلده ایست
از قدیم و مقامی است کریم از اقلیم سیم و هوایش گرم و باغات فراوان دارد و مردمش اکثر شیعه امامیه اثنا
عشرند جماعت سخا اند و اشخاص صاحب علم و فضل از آنجا بسیار ظهور نموده اند و از آنجمله شیخ محمد بن
علی بن ابرهیم ابن ابی جمهور از آنجا بوده وی صاحب تصانیف کثیره است و در این زمان شیخ احمد جناب
فاضل و عارف و موحد بود و در تقوی و پرهیزکاری و تقدس ذات و محامد صفات و طهارت نفس کم
کسی با آن بزرگوار برابری مینمود و شرحی بر زیارت جامعه کبیره در سه جلد نوشته بر مشرب عرفان آنجناب
دلیلی است ساطع و برهانی است قاطع آنجناب سفر خراسان و عراقین نموده و ابنای زمان رشک بسیار از علمای
جور کشیده حتی سید محمد بن سید علی بر کفر و الحاد آن بزرگوار فتوی داد و فتنها احداث کرد و چون در
اجلش تاخیر بود فتوای او بجائی نرسید و آخر الامر عزیمت مکه معظمه کرد و در قرب مدینه منوره روی
توجه بصوب آخرت آورد و در مدینه مشرفه مدفون گشت رحمة الله علیه ذکر لواسان از محال مازندران
است و در کوهستان اتفاق افتاده گویند هوایش بسردی مایل و آبش معتدل است ذکر لنبان بضم لام
و سکون نون و با مع الالف و سکون نون ثانی محله ایست در اصفهان و آن خارج شهر واقع شده جائی
خوب و محلی مرغوب است قریب هزار خانه در اوست و آب و هوایش بسیار نیکوست و باغات فراوان دارد و
اکثر ساکنان آن محله جماعت الوار اند و کدخدایان معتبر از آنجا برخاسته اند که بزیور کاردانی و کفایت [illegible]
آراسته اند ذکر لار بلده ایست حاره و آبش ناگوار از مضافات کشور فارس است قدیم الزمان شهری بزرگ
بوده بمرور ایام روی بخرابی نموده اکنون که یا دو هزار باب خانه در اوست و نواحی چند معمور
مضافات اوست آبش آب باران است که در برکها جمع میشود و علت رشته از خوردن آب آنجا در انسان
پیدا میشود و دفع آن از یارین موقوف برحمت الهی است در تواریخ مسطور است که طول و عرض آن
دیار سی و شش فرسخ در آماست و ملکی است علیحده و دخل بولایت فارس ندارد و اکنون سالها است که از
توابع فارس محسوب میشود و احوال ملوک لار در کتب متداوله مذکور است و ایشان از نسل گرگین
میلاد بوده اند و گرگین در زمان سلطنت کیخسرو بن سیاوش بوده گویند جهت تعیین ساعت هفت سال
داخل شهر لار نشد و زمان دولت ملوک لار تا اوایل دولت شاه طهماسب صفوی طول کشید و بود

در ایام

در ایام حکومت شاه عباس ماضی دولت حکام لار منقرض گردید اکنون حاکم لار نصیر خان بن عبد
الله خان است امیریست بصفت شجاعت و سیاست و فتوت موصوف و بفضایل انسانی و
کمالات نفسانی معروف شیر با آهو و باز با تیهو از عدالتش با یکدیگر صلح کل نموده اند طریق اخوت و
مواصلت با هم پیموده اند در اکثر محامد اخلاق و محاسن احوال از امرای روزگار مفرد و مستثنی و در
عدل و داد و صلح و سداد از اکثر ملوک زمان منفرد و یکتا است با وجود کثرت دولت و وفور حشمت و
افزونی جاه و وسعت دستگاه مخلص درویشان و معتقد ایشان است والد بزرگوار آن امیر معرفت مصیر
بهمین صفت موصوف بود و در دوست نوازی و دشمن گدازی کسی با او برابری نمینمود ذکر لاهیجان نام
دو بلده است یکی در ممالک شیروان و دیگر در زمین گیلان و شیخ محمد نوربخش مولف شرح گلشن راز و
صاحب گوهر مراد از لاهیجان گیلان است گویند خوبترین بلاد جیلان است ذکر لاریجان ناحیه ایست
از نواحی مازندران و از مضافات طهران گویند جای خوش آب و هواست و در جبال شامخه واقع شده
و سمت شرقی ملک ری اتفاق افتاده است ذکر لاهجرد قریه ایست مابین طهران و بلده سمنان و آن قریه
در دشت اتفاق افتاده و جوانب اربعه اش گشاده است و بنیاد آن قریه خالی از غرابت نیست و قریب دویست
خانه در اوست و آب و هوایش نیکوست و عمارات آن قریه در سه طبقه واقع شده ذکر لاسا بلده ایست
از بلاد چین و جهازات هند و سند و غیره در آن بلده لنگر انداز اند و تجار مهمات خود را در آنجا
منفصل سازند و بیشتر آن بلده رفتن مسافران را حکم تبت و چین زیاده از دو سه ماه نتوانند در آن
بلده توقف نمایند ذکر لاهور شهریست مشهور و در السنه و افواه مذکور از مداین قدیمه و از بلاد
عظیمه است آن شهر در زمین هموار واقع و جوانبش چون کف کریمان واسع است و مدتهای مدید و
عهدهای بعید دار الملک سلاطین جم شوکت و دارایان فریدون حشمت بوده سیما ملوک گورکانیه
سالها آنجا را مقر سلطنت نموده امرای آن دولت و امنای آن حضرت عمارات عالیه و قصور متعالیه ساخته اند
و آثار خوب و بناهای مرغوب در آنجا طرح انداخته اند عرصه در کنار رود عظیم واقع شده و جمیع مایحتاج
در آنجا آماده است از اقلیم سیم آبش گوارا و هوایش خرم است در قدیم شش فرسخ در شش فرسخ طولا
و عرضا آباد بوده و اکثر عمارات آنجا بمرور ایام خراب و منهدم شده و اغلب آثار آن باقی مانده است
اکنون قریب چهل هزار باب خانه در اوست و آنچه بیرون قلعه است اکثر ویران و اندرونش معمور است و
قلعه آن بارازکج و آجر است در غایت استحکام و بیشتر مجموع عمارات و بیوتات شهر از گچ و آجر و سه طبقه
و عمارات امرا و ملوک از سنگ سفید و سماق و نو ساخته اند و نار بن قلعه پادشاه سمت غربی و

شمالی شهر ومتصل است از طرف مشرق ومنفصل است از جانب مغرب مقدار صد گام واز جهت
شمال رودی قریب پانصد گام دور است ودور باره این قلعه قریب شش هزار گام است وان حصار
سپهر اثار بغایت استوار است از سنگ سرخ مخطط تراشیده ساخته اند وان ارک خاصه نشیمن
سلطان واز بناهای نور الدین جهانگیر ودر سنگ خورنق وسدیر است وان مشتمل است بر دولتخانه
که چهل ستون یکپارچه چهل گز بر از سنگ سماق در ان کار گذاشته اند وتخت یکپارچه از سنگ
سماق دو گز در یک گز ونیم جهت نشیمن سلطان ترتیب کرده اند که دیده گردون با هزاران دیده کر دید
مانند ان نگردید وحمامی از سنگ مرمر وستونهای ان سه گز یک قطعه وحوضی از سنگ یشم از هفت
پارچه وحرمسرائی که محتوی است بصد حجره وبرج مثمن وایوان واصل صحن خانه مربع ومجموع صحن خانه
با حجار ملون مانند قالین ومسند وپا هو نقاری نموده چنان حک گیری کرده اند که نظر بیننده
فضای خانه مفروش مینماید وجمیع بیوتات ان از سنگ مرمر وباحجار الوان از عقیق وسنگ مریم وغیره
وغیره ترصیع نموده اند وطیور واشجار بری وبحری ساخته اند بطرز عجیب که ارباب بصیرت در دیدن حال
چنان پندارند که نقاشی کرده اند ومجموع درها وپنجرهای خانها از یکپارچه سنگ مرمر سفید چنان
نقاری وکنده کاری نموده اند که عقل عقلا دران حیران وازمشاهده ان سرگردان میشود وبرج مثمن
از ابنیها کوچک بطرحی غریب واسلوبی عجیب ساخته اند ومسجد جامع طرف غربی ارک قریب دویست
گام دور ساخته اند وصحن پله بلندی دارد ومشتمل است بر دو مناره عالی وسه گنبد وصحن وسیع و
گنبدهای ان از سنگ مرمر ومنارهای ان از سنگ سماق وزمین صحن ان از سنگ رخام در غایت
استحکام بنا کرده اند ومحل پنجهزار کس که نماز گذارند از سنگ سیاه بصورت محراب وبوکند و
فضای مسجد بر آورده اند فقیر گوید هنگامیکه شاه زمان با لشکر جرار بعزیمت تسخیر لاهور نموده بود فقیر
همراه بود وقبل از انکه وارد شهر گردد فقیر با جمعی از امراء وامنای دولت انشهر یار داخل این قلعه
شدم یکشبانه روز در اینجا توقف نموده بطریق تفصیل عمارات اینجا بنظر در امد از اتفاقات معمار
باشی نیز همراه بود فقیر وجمعی بکرینان از امرای شاهی از معمار باشی سوال کردیم وحصار که همگی اهل
دانش وکمال بودند تخمین نمودند یک حجره حرمسرای اینجا که سه گز ونیم طول وسه گز عرض آن بود
معمار باشی وسایر حصار تقریر کردند که سیصد هزار تومان ایران بر ان خرج شده است ومانند ان
حجره حجرات بسیار بود ومجموع عمارات ارک ومسجد جامع وحصار از اصد کرور هندی تخمین کردند فقیر
در دهلی دفتر جمع وخرج ملوک گورکانیه را بنظر در آورده در ان دفتر مشاهده کرد که بعد از وضع مواجب

لشکر ووظایف سادات واهل عمایم واندرون حرم پنجاه ودو کرور ودو پنجاه لک روپیه هندی داخل
خزانه عامره میشد وهشت لک سوار وهشت لک پیاده را مواجب میداده اند باقی حال مقبره
جهانگیر بسمت شمال شهر واقع است در السنه وافواه اهل هند مذکور است که یک کرور هندی برای
مقبره صرف شده وقبر وزیرش در جوار مقبره آن شهریار باتفاق افتاده این نیز از غرایب آثار روزگار
است وباغی قریب یک فرسخ از شهر دور در طرف مشرق شهر واقع شده وان باغ هفت طبقه است وهر طبقه
ان باغ ده دوازده درجه ارتفاع دارد وان باغ موسوم است بشعله ماه ومربع طولانی شمالی وجنوبی اتفاق
افتاده زبان خامه از بیان وصف ان باغ قاصر وعقل عقلا از تعریف ان فاتر است دیوار وجدار ان
باغ را از سنگ تراشیده کشیده اند وعمارات وحمام وخیابان ان را مانند عمارات ارک شهر از سنگ مرمر
واز احجار الوان طرح انداخته اند وچنان محکم ومستحکم ساخته اند که با وجود انکه قریب دویست سال
بران گذشته وسپاه مخالف وموالف بران وارد گشته گویا حالا از دست استاد بامده است وفور
اولیا ومشایخ دراندیار بسیار است وقبر اباند دران شهر واقع است وعموما ساکنان انشهر هندوان
ودیگر مسلمان حنفی مذهب وقلیلی اهل ایمان است گویا قریب دویست تکبیر در روشان در انشهر اکنون
سالهای فراوان است که انشهر دار الملک راجهای سنگان ودایان هندوان است وصد هزار سوار جرار
در زمان ایشان است وباوجود کثرت وجمعیت غلا نرخ ارزان ومیوهای گرمسیری فراوان است ابش
گوارا وهوایش دلگشا وخاکش طرب انگیز وزمینش حسن خیز است وبعضی از انبار در موسم زمستان
در تمامی ملک هندوستان یخ بهم نمیرسد وانهر طرف از اطراف ان شهر ده پانزده منزل سنگ و
ریگ پیدا نمیشود الحق ملک لاهور طرفه اباد ومعمور است فقیر مکررا اندیار دیده ارباب کمال واصحاب
حال وصاحبان حسن وجمال وخداوندان جاه وجلال در انشهر بسیار مشاهده نموده است بذکر دو سه نفر
ایشان مبادرت مینماید **ذکر میان سید حسین** عارف ربانی وعالم حقانی بود ودر فضایل صوری و
معنوی وکمالات ظاهری وباطنی کمتر کسی با انجناب برابری مینمود مذهب امامیه وملک اثنی عشریه
داشت وهمواره اوقات گرامی خود را بتحصیل ذخایر اخرویه می گماشت وپیوسته عمر عزیز را بریاضات و
مجاهدات واوراد واذکار وتلاوت قران صرف نمودی واز زخارف دنیا واز صحبت ابنای زمان و
تجمل ایشان محترز بودی وزهاد وعباد ومرتاضان وتارکان دنیا را مدح کردی ونسبت بمحققان مرحوم
وریاضت کشان هر طایفه مراسم محبت ومودت بجای آوردی وطریق اخبار را پسندیده نمودی واخباریان
دوست داشتی وفرقه مجتهدان را قدح ومذمت فرمودی وایشان را نکوهش کردی فقیر روزی عرض نمود

که مجتهدان علما ملت و حافظان بیضه شریعت و نایبان جناب رسالت و مروجان مذهب اهل
بیت عصمت اند ایشان را مدح نمودن و مذمت کردن جایز نباشد و هر که ایشان را رد نماید و غیبت نماید
اثم و گناه کار باشد در جواب فرمود که من در اکثر معموره عالم سیاحت کرده ام و با دانشمندان ملل
مختلفه روزگار بر آورده ام و قریب صد مجتهد دیده ام من مجتهدی ندیدم و از اهل اجتهاد نیز نشنیدم
مگر آنکه طالب دنیا و راغب زخارف آن بوده و در تحصیل جاه و منصب و اکتساب رفعت و منزلت
نزد ارباب دولت اجتهاد را وسیله نموده و علم اجتهاد را واسطه فریب عام و خاص کرده و لوازم
اجتهاد را در گول زدن مردم بجای آورده یَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ و ایشان خود قایل اند
که طریق علما سلف اجتهاد نبوده و بعد از دویست سال از غیبت کبری این اجتهاد ظهور نموده و
چون در اواسط زمان خلفای بنی عباس ایام تقیه بغایت شدید بوده و قانون درس و تدریس
اصول عامه مشهور و فن کلام در میان اهل سنت مذکور بوده و علمای امامیه در تحصیل آن با ایشان
محشور و همان طریقه پسند خاطر ایشان افتاده و در قلوب ایشان جا کرده بنا بر این قبیح و شنیع و سواد
بوده از کتب اصول و کلام انگیزه و اکثر را باعتقاد خود بنا بر مصلحت محکم و استوار نمودند و اصول خود
با اصول اهل سنت و جماعت مخلوط کردند و علمائی که در سلف بودند فی الجمله لوازم احتیاط را ملاحظه
مینمودند و چون دور بعلمای زمان رسید آسمان طپید گاهی گویند قوه قدسیه در مجتهد شرط است
لا یتحمل العلم الا الذین یعنی بصفاء سریره یعنی اجتهاد ما از روی علم و دانش است و نایب امام معصوم
بحق است و باید که مجتهد چنین باشد و گاهی گویند المرء متعبد بظنه یعنی باب علم مسدود و در صاحب
علم است و زمان حیرت است و اجتهاد ما از قبیل اکل میته است هنگام ضرورت و علمای اخباری که
دعوای علم نمایند فاسق و فاجر و جرئت کرده علی مرمت کنند ملحد و کافر اند و گاهی میگویند
المؤمنون لا یموتون بل ینتقلون من دار الی دار و گاهی گویند قول المیت کالمیت قول علما مرده را
اعتماد را نشاید و عمل بر قول مجتهدان گذشته نباید و گاهی گویند اشقی الناس فی الدنیا و الآخرة
الملوک یعنی ارباب دولت و سلطنت اهل ضلالت و بدعت اند و در باره لشکریان گویند من تشبه
بقوم فهو منهم آیه کریمه أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ در حق ایشان وارد آورند و گاهی گویند الملک
والدین توأمان یعنی طاعت و انقیاد پادشاهان بر همه لازم و فرمانبرداری خسروان محتم است و در
حق اهل سوق و بازاریان گویند کلب الیهود خیر من اهل السوق یعنی سگ یهود بهتر از بازاریان است
و در باره صوفیه گویند کلب الکوفی خیر من الف صوفی و گاهی گویند الناس صنفان مجتهد و مقلد

یعنی

یعنی ما نایبان امام و قایم مقام ائمه انام بلکه در حقیقت مقتدای خاص و عام هستیم غرض ایشان از
کلمات پریشان آنست که اولیاء الله و مومنان حقا مجتهدان اند و مقلدان و متابعان ایشان
سالک نجات را سالک و مخالفان و معرضان ایشان در ویل ضلالت هالک اند و با وجود تقریب
اینگونه سخنان بی بنیان در پیش ادنی عامی و کمترین اغنامی تملق و مداهنه چند و عجز و انکسار
ناپسند نمایند و برای ترفیع حال و تزاید مال چندان زبان خوش آمد گشایند که هر گاه اندک شعوری
و بصیرتی بوده باشد از آن عار دارد و عشر عشیر اینگونه تملقات بر زبان نیارد و هر کس که فی الجمله هوشی و مدرکی
بهم رسانده بعین الیقین معلوم کرده که مجموع حرکات و سکنات و اجتهادات و معلومات ایشان جهت جلب نفع
دنیا است و اظهار طاعت و انقیاد شریعت نه از برای تحصیل معاش و رفعت جاه است و مضمون آیه
کریمه أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ از وجنات احوال ایشان پیدا است و دیگر ایشان میگویند که
و طوق آیه کریمه إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ تقلیدا با مذموم و پیروی اجداد
خود نمودن شوم است با وجود آنکه بلسان ظاهر نه بل برآن و متفق اند در این که بحثی در مقام تحقیق
وا مده خواهد بحث طریق حق نماید و طریق تحقیق و تحقیق طریق پیماید هر آینه آن بیچاره را تفسیق و تفجیر
بل تکفیر کنند بلکه بر قتل آنکس فتوی دهند و اخراج بلدش نمایند و انواع اهانت و اذیت بدان کس
رسانند تا وجود آن فقیر را معدوم و نابود گردانند جرمش آنکه با محققان نشسته و کم معاشرت عمرو و زید
و میان بسته و عنان تقلید ما گسسته و رونق دکان ما شکسته است و حال آنکه خود بر آن اتفاق دارند
که معنی مصاب و فعل مجتهد صواب است مگر آنکه گفته باشند که طریق اجتهاد وفق صواب است که از
قانون اجتهاد ما انکار نکرده در قاعده اجتهاد ما که از سلف بخلف بطریق تقلید رسیده تعدی لازم
نتیجه این مسئله دیگر است و نیز معترف اند بر آنکه تا مدعی و مدعی علیه حاضر نباشند صورت دعوی
چهره نماید و حقیقت معلوم نگردد و مدعای دعوا کنندگان بانجام نرسد مع هذا آن جاهلان عالم نما
بدو سه نفر از شهادت غریبی و گواه سر چهار کس بدوی بی آنکه مدعی علیه حاضر باشد و از روی تحقیق
نماید مطلب را بانجام رسانند بر کفر و قتل و اخراج آن مومن موحد فتوی دهند هر چند مدعی حاضر
شود اظهار کند و تکرار نماید و زبان بر شهادتین اسلام گشاید و طاعت و عبادت و متابعت شریعت
مقدسه را از آن کس دیده باشد از وی شنیده و شهادت دو سه نفر احمقان را حجت کبری دانند این حکم
بعینه بدان ماند که شخصی در بلاد فارس سفری رفته و مدت نه ماه در غربت مقام کرده جمعی از مکاران
خود را بجامه زهد و صلاح آراسته و بحلیه دیانت و عدالت پیراسته نزد یکی از علمای زمان مجتهدان

عصر آمده عرض نمودند که فلان کس در مشهد مقدس رحلت نموده و مدتی است طریق عدم پیموده
و زوجه وی خانه نشین شده و فلان مؤمن توقع دارد که بحباله نکاح خود در آورد او را آن
مجتهد بعد از استماع این خبر فتوی نوشته و ضعیفه در محضر حاضر گشته بعقد فلان مؤمن در
آورد بعد از مدت سه ماه شوهر ضعیفه از سفر مراجعت نموده مراتب را استماع کرده بخدمت
مجتهد زمان رسید و مطالب را بر ضمیر معرفت تخمیر مجتهد معروض گردانید مجتهد در جواب فرمود
که جمعی از فحول مؤمنان و عدول مسلمانان و سادات عالی درجات که نزد ما ثقه بودند و بتواتر
و بحد شیاع بمن رسید که تو شوهر قدیم آن ضعیفه نیستی و شوهر وی مرده و جان بجهان
آفرین سپرده است و این مطلب نزد ما ثابت و محقق گشته و از حد شیاع بمن در گذشته است
هر چندان بیچاره عجز و الحاح کرد و غوغای اهل محله را بگواه آورد که من نمرده ام و شوهر آن ضعیفه ام
کسی از وی نشنید و اصرار آن بجائی نرسید و شهود را در اجرح نمودند آن بیچاره در هر محفلی
که زبان بر شکایت میگشود که بر من چنین حیفی رفته معتقدان و بازاریان میگفتند که مجتهد اجتهاد
کرده درست کرده و لوازم اجتهاد بجای آورده تو مردی دروغ گوئی و هنر جوئی چنانکه بعد
شیراز عجل جسدا له خوار و سر حلقه اشرار مانند این فتوی داد و زبان بر خلاف ما انزل
الله کشاد محض از برای استحصال خاطر دو سه نفر از اهل دنیا بود و بر چنین امر شنیع ارتکاب
نمود در یکی از احکام او دیده شد که فلان کس و نام وی را برده طبیب و جراح نیست و از جمله
کسانیکه باذار بیت و مردم بیکاره است بر اخراج وی لازم و واجب یا آنکه از لوازم است و حال آنکه
آن نفر گوساله طبیعت مدعی علیه را اهر که زنده و احوال او را از دو سه نفر جاهل شنیده دید
مدعی علیه حاضر بود و از وی استعلام و استفسار نمود و آن احمق چه مقدار عناد و فساد
دارد که خود قایل است که وجود ناقص بهتر از عدم محض است و نیز اشقی اعتراض نموده بر خداوند
تعالی بر خلقت خلق و نیز منحصر کرده است معرفت را بر طب و کسب بازاریان مشاهده کن و
انصاف ده که امثال این احمقان ملا باشی و مدرس میگردند و مرجع و مآب خاص و عام میشوند
فاعتبروا یا اولی الابصار دیگر باره آن عزیز فرمود که اگر خواهی بر یقین تو چیزی بیفزاید و
خاطر تو مطمئن گردد بدانکه در تمامت بلاد ایران هر جائی که گوشه نشینی و خلوت گزینی
معرض از دنیائی و از خود بیگانه و با حق آشنائی بشنوند و استماع کنند بنیادش بر اندازند
و در هر مکانی صاحب عرفانی و مرتاضی و بر همین کاری و دقایقی و صابری و ذاکری و از خلق

گوشه گیری را

گوشه گیری را مشاهده کنند تا بود و نابود سازند و انواع اذیت و اهانت رسانند و مخذول و منکوب
بل مقتول گردانند و اگر در تمامت آن شهر بشهر و ناحیه بناحیه و قریه بقریه و محله بمحله گردش
و سیاحت نمائی و خود را تخلیه نموده بنظر دقت و انصاف مشاهده کنی کسی که متصف باشد باوصاف
الهی و متخلق گردد باخلاق رسالت پناهی و سالک باشد بمسالک جناب ولایت جاهی نخواهی دید و
نخواهی شنید مگر آنکه او را متهم نمایند بتصوف و نسبت دهند وی را ببد دینی و فتوی دهند بخون
آن مؤمن موحد و اهتمام کنند در انعدام وجود آن بنده خدای و اگر کسی نسبت با ایشان اظهار
تقلید نماید و ابواب تملق و مداهنه کشاید اگر چه طریق هزار فسق و فجور و ظلم و جور بپیماید و ب
جمیع معاصی و ملاهی مرتکب گردد و قتل نفس کند و بدعت در دین سید المرسلین ظاهر سازد
چنگ و شبهه وی از عدول مؤمنان و زبده اهل ایمان است و اگر کسی خلاف رای ایشان حرکت کند
و خلوت گزیند و بر جمیع فضایل صوری و معنوی آراسته و از صفات رذیله و اعمال ذمیمه پیراسته باشد
در تصدیق بوذر عصر و در زهد سلمان وقت باشد بی حجت و بینه چنین کسی مرتد و ملعون و از
دایره اسلام بیرون است و با آن فرار کردن و هتان نمودن و انواع اذیت رسانیدن واجب و لازم
است از این و هزار از این بر این طریقه و آئین حاشا و کلا که زمره انبیا و اوصیا بر این طریقه راضی باشند
بلکه عاملان این روش قابل هزار نفرین باشند طرفه تر آنکه در میان خودشان نیز اختلاف فراوان است
یکی گوید نماز جمعه واجب و نکردن آن حرام و دیگری گوید صلوة جمعه کردن حرام و مرتکب آن شدن
گناه کار و دیگری گوید صلوة جمعه سنت و نکردن آن مکروه و دیگری گوید معامله نمودن بطریق
حیله که در حقیقت ربا است مباح و دیگری گوید منصور حلاج حلولی بوده و حال آنکه علامه حلی و
شیخ طوسی وی را مدح نموده و از شیعیان امیر مؤمنان شمرده و دیگری فرقه صوفیه را مذمت نموده
و حال آنکه قاضی نور الله شوشتری و شیخ بهاء الدین عاملی و مولانا محمد محسن فیض کاشانی و ملا
محمد تقی مجلسی و امثال ایشان صوفیه را بعد از انبیا و اوصیا و ائمه هدی ع زبده عالمیان گفته
و نوشته اند و اکثر ایشان یکدیگر را قدح و جرح مینمایند فقیر بعد از استماع این کلمات از آن سید حمیده
صفات عرض نمود که فرقه مجتهدین علماء دین و امنای شرع سید المرسلین اند و اکثر ایشان چنین
نباشند و در تحقیق طریق دل مردم نخراشند و بی جهت و سبب خاطر کسی نتراشند بنا علی هذا همگی را
قدح نمودن و جملگی را مذمت کردن از مشرب اهل عرفان دور و از روش ارباب ایقان مهجور است در
جواب فرمود که این مطلب مبرهن و بر ضمیر عقلا روشن است که هیچ طایفه از طوایف اسلام نباشند که

اگر در میان ایشان جمعی بدنهاد و اهل عناد باشند و بعضی از ایشان اشرار و شرکار و مغالطه
کن و فتنه طلب و شورانگیز باشند و ایشان بدنام کننده نیکونامی چند اند روی کلام با این
و مخاطب ما خلاف ما انزل الله گویان اند و اشخاصی که احکام شریعت مقدسه را بر وفق هوای نفس خود
آراسته میکنند و احادیث نبوی را بر طبق تمنای خاطر خویش تاویل مینمایند و امور شرع شریف را تابع
رای خود میسازند **نظم** هرکه گوید جمله حق است او سفی است ٭ هرکه گوید جمله باطل او احمق است ٭ تا بیاید
صافان از دُرد ٭ چند باید جان ما را رنج برد ٭ اللهم فلا تجعل فی قلوبنا غلاً للذین آمنوا ربنا انک
رؤوف رحیم **ذکر میان غلام علی شاه** درویشی بیخویش و عارف معرفت اندیش بود و در فقر و فنا و صدق
و صفا کمتر کسی با او برابری مینمود قریب چهل سال در تمامت کشور هندوستان و بنگاله و دکن و
گجرات و کشمیر و کابل و غیر آن سیاحت کرده و با اکثر طوایف مختلفه لوازم صحبت و اختلاط بجای آورده
و صاحبان ملل مختلفه دیده و سخنان فرق دنیا شنیده و با محققان هر طایفه و عالمان هر قوم نشسته
و برخاسته و با کثر فضایل صوری و کمالات معنوی آراسته بود آخرالامر در گوشه انزوا آرمیده و از
ابنای زمان رمیده و جامه صبر و قناعت پوشیده و جام رضا و تسلیم از کف ساقی دوران نوشیده بود
و قریب هفتاد سال عمر کرده و تمامی عمر را بر تکمیل باطن بر آورده اصل آن سید بزرگوار از سادات بارهه
و از امرای جلیل القدر بود و خود باختیار ترک منصب و دولت کرده روی توجه برضای باری تعالی
آورده بود **نظم** ز منصب روی در بی منصبی نه ٭ گر از هر منصبی بی منصبی به ٭ مرا بی منصبی اندر میان
که عزل و نصب یا کردی فشانم ٭ فقیر بصحبت آن عزیز دنیا مایل بود و دیدار گرامیش را غنیمت میشمرد و
چندگاه در خدمت آن عارف آگاه بسر برد روزی فقیر از آن بزرگوار استدعا نمود که اگر طریقی تعالی و
بسبیلی ارشاد فرمائی که چون بدان اقدام نمایم و طریق عمل آن بجا آرم خیر دین و سعادت آخرت در آن
باشد از الطاف بی نهایت توقع بنا شد در جواب فرمود که تحصیل خیرات و سعادات نسبت به
اشخاص متفاوت آمده و مراتب ظاهر شده **مصرع** هر مرتبه از وجود حکمی دارد ٭ ساقی بزم ازل هر کسی را باده
داده و بکفا ستعداد هر شخصی جامی نهاده و مستی هر کسی طوری افتاده اما بطریق کلی سه طایفه اند
اول اهل معامله اند و این فرقه عبادات صوری بسیار کنند و اوراد و اذکار و تلاوت قرآن فراوان
نمایند و با عمال ارکان و جوارح و زبان بسیار کوشند و عبادت را در اعمال ظاهری منحصر دانند
و این فرقه را فوق مراتب دانند و در مقابل عبادات و اعمال از باری تعالی بهشت عنبرسرشت و حور و قصور
خواهند ولی قصد اجر و مزد فلسی عقلی ندهند و بعوض یک فلوس ده درم دنیا و صد در عقبا

طلب کنند این طایفه برای اثبات مطلب خویش آیات قرآنی و احادیث نبوی دلیل دنیا آورند من جمله
آیه کریمه وحور عین کامثال اللؤلؤ المکنون جزاء بما کانوا یعملون مؤید قول ایشان است و مانند
این آیه در قرآن و اخبار فراوان است **دویم** ارباب مجاهده اند این فرقه ریاضات شاقه و مجاهدات فوق
الطاقه کشند و در تصفیه باطن و تزکیه نفس و تجلیه قلب و تخلیه سر کوشند و در تهذیب اخلاق و
تطییب انفاس و تعدیل احوال سعی بلیغ نمایند و آنچه اهل معامله از عبادات صوری کنند این فرقه
نیز بعمل آورند و از لوازم اعمال ظاهری دقیقه مهمل نگذارند و همگی همت ایشان در استخلاص نفس باشد از
علایق فانی و عوایق نفسانی و این فرقه اگرچه شایق رضای باری تعالی و مشتاق لقای ایزد جل
و علا اند اما بموجب آیه کریمه والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا از ایزد تعالی توقع دارند و هنوز بکمال
اطمینان نرسیده اند و در مقام عند ربهم یرزقون نیارمیده اند و بحکم جز المخلصون فی خطر عظیم در منزل
خوف و بیم اند **سیم** اهل مشاهده اند این قوم اهل محبت و اصحاب خلت اند و ایشان در مقام عشق و شوق
و مودت اند و همواره رضای حق تعالی و لقای حضرت را خواهان اند و در مقام امن و اطمینان آرمیده اند
و مضمون آیه کریمه الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون نقد ایشان گردیده است اگرچه این قوم
نیز اهل معامله و ارباب مجاهده از اعمال و افعال و ریاضات و مجاهدات کم نیند ایشان نیز همگی را بعمل آورند
و دقیقه از دقایق عبودیت و لوازم بندگی فرو نگذارند اما بموجب آیه کریمه لا نرید منکم جزاء ولا شکورا
طمع جزا ندارند و مضمون ما عبدتک خوفا من نارک و طمعا بجنتک معشوق حقیقی را بی خوف و طمع بندگی
کنند و در مقام یحبهم و یحبونه باشند و معنی رضی الله عنهم و رضوا عنه نقد ایشان شده و بنا بر
ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله در آمده اند بعد از تقریر این کلمات دلپذیر فرمود که ای
اکنون تو بگوی مشرب کدام یک از فرق ثلاثه داری و پای همت بحلقه کدام طایفه میگذاری فقیر عرض
نمود که مگر هر شخص استعداد مراتب ثلاثه را دارد و هر کسی میتواند طریق ثلاثه را حامل و عامل باشد در جواب
فرمود بلی شخص واحد را استعداد تحصیل مراتب ثلاثه دارد و اگر مستعد استحصال مدارج سه گانه نباشد
تکلیف بتحصیل معارف حقانی عبث باشد و ترغیب و تحریض بر استحصال معالم ایقان لغو و بیهوده میشد
و در شخص واحد نفوس اربعه جمع میگشت و درجه کبرا زاده بموجب لتکونن منا اهل البیت از اکثر بوها
میگذشت و معنی آیه شریفه فمن تبعنی فانه منی صورت نمی نمود و مضمون آیه لیس للانسان الا ما سعی و
ان سعیه سوف یری معلوم نمی شد آری چو نیک کان یا بدگان و با بدگان چو نیک گان اند مگر تو شاهد نکرده
و در نظر نیاورده که در قوم اراذل مردمان قابل و صاحبان فضایل ظاهر شده امید و در میان دونان

وجاهلان اهل عرفان وارباب ایقان پیدا میشوند فقیر دیگر باره پرسید که طریق مستقیم ومنهاج قویم چیست
وراه نجات وخلاصی از درکات چیست گفت در جواب فرمود که از تقریرات قبل فی الجمله معلوم شد ولیکن
بتو میگویم که حق وحقیقت دین اسلام ونزد اهل بیت کرام ونزد اولیاء عظام وعلماء ذوی الاحترام
واشخاصی که قدم بقدم ونفس بنفس تابع ومنقاد رسول اکرم صلعم واهل بیت محترم اند ودر اقوال وافعال
واحوال سرّا وجهرا اطاعت ایشان میکنند نه آنکه گوید رای من چنین وقول من همین است باید که بقول آن
عمل نمایند واز نواهی من اجتناب لازم دانند یا آنکه گوید قول من قول سید المرسلین وائمه معصومین ع است
وحال آنکه فعل وخلاف قولش باشد وافعال او تابع اقوالش نباشد این سخن معقول عقلا ومطبوع عرفا نیست
زیرا که کسان فراوان از خلاف مذهبان از ترسایان ویهودان وهندوان وامثال ایشان دیده شده است
که خود را در لباس سادات عالی درجات وجامه فضل وکمال واهل حال جلوه میکنند وفی الواقع ظاهر ایشان
بصفت فضایل وکمالات آراسته اند وخود را مسلمان بلکه از اهل ایمان وعرفان واز جمله مجتهدان ند
ومردم نمایند وبر وفق مشرب مسلمانان وعقاید مؤمنان سخنان شریعت بنیان گویند وخلق را اقتدا
وامامت کنند وعقاید حقه اظهار کنند وعوام کالانعام بنا بر اقوال ظاهری ایشان فریب خورده
مقلد ایشان شوند وبر اقوال عام فریب ایشان بگروند پس در انجات طالب حق بر اقوال اهل صورت
قناعت نتواند نمود وچه قسم طریق تقلید هر کس تواند چه وجود فقیر اشخاص مذکوره در ایران وروم وغیره
بسیار دیده است انا پیشتر ارباب معرفت گفته اند که طالب در ابتدای طلب تا رند ولاابالی صفت نباشد
وعیار شعار ومحقق نگردد از دام اضلال وبند مکر مکاران وشیادان رهائی نیابد واو را هیچ
مقصود حاصل نشود ومضمون کریمه یحسبه الظمآن ماء نقد او گردد حاصل کلام آن است
که اگر کسی دعوی عقل بیمثر نماید وفعل وحال واخلاق آنحضرت را نداشته باشد یقین دان که وی
شیطانی است در لباس انسان وابلیسی است در میان مسلمانان بلکه اقوی است از شیطان پس
ایمان وحذر کردن از او واجب واحتراز از آنکس فرض است وشیاطین الانس که در قرآن بسیار جای آمده
مراد از آن اشخاص است که اقوال انبیاء واوصیاء وائمه هدی علیهم السلم دارند واعمال واخلاق و
احوال ایشان ندارند ودر کسوت وصورت بزرگان دین واکابر اهل یقین جلوه میکنند ودر جامه
دانشوران وعالمان وحکیمان ودرویشان ومرتاضان وقاضیان وپیشنمازان ومدرسان ومجتهدان
ومزوّیان خود را نمایند وعوام کالانعام وطالبان خام را که از تحقیق دور واز عالم تحقیق مهجوراند در
حیرت وضلالت اندازند واز برای قوت مانند عنکبوت مکسان را بام واصید خویش سازند هر کرا نخچیر

هر موی او در تن او گوئی است والسلام علی من اتبع الهدی **ذکر شیخ محمدی** مردی بود در فنون غریبه واقف
ودر علوم نیرنجات وطلسمات وسحر وافسون ماهر ودر تسخیر کواکب وارواح دستی کامل ودر اکثر
فنون عجیبه کمال قدرت داشت اما بر عمل اینها هرگز همت نگماشت واوقات گرامی خود را بر تحصیل
ذخایر ابدیه مصروف میکرد تا آنکه عمر گرانمایه را بتکمیل باطن ومجاهده انجام میرسانید روزی فقیر
از آن عزیز سؤال نمود که سحر وافسون چیست در جواب فرمود که نفس را دو حالت است یکی علوی ودیگری
سفلی است وانچه علوی است موقوف بطهارت وحسن متابعت حضرت صاحب نبوت مطلقه ودولت
کلیه واخلاق خوب ومکارم نیک است وانچه از خوارق عادات از صاحب این حال واین مقام ظهور یابد
از کرامات خوانند وحالت سفلی منوط است باعمال شیطان از خباثت وکثافت واحتراز نکردن از خلاف
شریعت ومقید نبودن باوامر ونواهی الهی وطریق فسق وفجور وظلم وجور پیمودن است انچه از خوارق
عادات از صاحب این حال ظاهر شود آنرا استدراج وسحر وجادو گویند وسحر وجادو بسه شرط است
اول خواندن کلماتی چند است بطریقی که باشد **دویم** کردن وانجام حرکات چند است در مکان معین و
مقرر **سیم** اجزاء چند است از جمادات ونباتات وحیوانات که باید در وقت معین کلمات چند بخوانند
وحرکات چند نمایند واجزاء چند بسوزانند یا دفن کنند یا بر باد دهند یا بر بدن مالند یا بلباس
مالند یا نویسند باری از اعمال سحر وجادو بیان نمود که قابل تحریر نبود اللهم احفظنا منه بمحمد وآله
ذکر لوحان ولایتی است از صوبه پنجاب فرقه از جماعت افغان بدان ولایت منسوبند که ایشان را لوحانی گویند
ذکر لبنان بضم لام وسکون با ونون مع الالف وسکون نون ثانی نام کوهی است در ملک شام وآن کوه
از جنوب بسوی شمال کشیده وبغایت کوهی جلیل القدر است وبعض رستاق ومعمور وآبادان است و
مغربش بحر شام ومشرقش دیار بعلبک است وچندین فرقه در آن کوه مسکن دارند من جمله شیعه امامیه
وعلی اللهی وقوم یهود ونصاری وسامری اند وسنی در انجا کمتر است حاصلش فراوان وهوایش بهجت
بنیان است **ذکر لک** بفتح لام وسکون کاف عربی نام طایفه ایست از طوایف لر وان طایفه بچندین فرقه
متفرقند جماعت زند ومافی وباجلان وزند بجمله از طایفه لک اند وکریم خان وملوک زندیه از
جماعت زند بجمله بوده اند **حدیقه بیست وچهارم در بیان حرف میم** بر ضمایر ضیا مدائر عارفان معارف اخبار
وبر خواطر معرفت مآثر ناصحان مناهج افکار مخفی واستتار نخواهد بود که در حرف میم بلاد بسیار وامصار بی
شمار است وانچه اشهر اینها است مذکور میشود **ذکر مکه معظمه** از بلاد حجاز وانعمد این معرفت طراز است و
در کلام مجید مذکور ودر احادیث وکتب سماوی مسطور است آن شهر در میان کوهستان واقع واز اقلیم

دویم و هوایش گرم است و وادی غیر ذی زرع است یعنی کشت و زراعت در آن ولایت نیست
و قریب چهار پنج هزار باب خانه در اوست همگی سه طبقه و از سنگ و چوب و بغایت خوش اسلوب
ساخته اند و مردمش ضعیف اندام و اسمر اللون و سیاه فام و از هر جانبی آمده ساکن شده اند اما اغلب
قوم عرب و شافعی مذهب اند و حنفی و مالکی و شیعه امامیه نیز سکونت دارند و بغیر از اهل
اسلام بحکم الهی در انجا بار و راه ندارد طولش از جزایر خالدات عز و عرضش از خط استوا کام خوب
مناسب افتاده که در طول و عرض عز و کام دارد و اصل کعبه که آن را بیت الله نیز گویند در میان دره
واقع شده و طرف مشرقی آن جبل بوقبیس اتفاق افتاده و سمت مغربش کوه ... اما در کتب اخبار آمده
که چون حضرت آدم ع از بهشت بزمین سراندیب هبوط کرد و قریب صد سال لوازم تضرع و زاری بجای
آورد حق تعالی توبه آنحضرت را قبول فرمود و آدم ع را بر فوت بهشت تاسفی عظیم بود باری تعالی
خانه بدو فرستاده آن را بزمین کعبه فرود آوردند و آن خانه بود از یکپاره یاقوت با قنادیل زرین
گویند که آن خانه بیت المعمور بود و آدم ع بزیارت آن مامور شد و آنحضرت را بدان تسکینی بود و دیگر
بوقت طوفان و بقولی در حین وفات خلیفه زمان آن خانه را باسمان بردند و شیث بن آدم ع در بیت
المعمور خانه بنا نمود و در زمان طوفان خراب شد و مدت دو هزار سال کم و بیش خراب بود چون
هاجر اسماعیل را آورد ساره را رشک آمد ابرهیم را الزام کرد تا هاجر و اسمعیل را از پیش ساره
دور کند و ابرهیم بامر باری تعالی ایشان را بدان زمین برد و برگردید هاجر بطلب آب بر آن کوهها دوید
و آب می طلبید اکنون آن دویدن را حق تعالی بر حاجیان لازم کرده است و اسمعیل ع در آن حال
میگریست و پاشنه پای بر زمین میمالید و از زیر پاشنه آنحضرت آب زمزم ظاهر گردید هاجر پاره
خاک بر دور آن آب پاشید تا تلف نگردد نقل است که اگر هاجر آب زمزم را بند ننمودی آنهمه رود ها
بزرگتر بودی و بروایتی اگر اهل آنجا کافر نشدی آبش بروی زمین آمدی و چون آن آب پیدا شد قوم
جرهم آنجا رفته در بار هاجر مسکن کردند و اسمعیل در میان ایشان پرورش یافت و بحد رشد
تمیز رسید و ابرهیم ع باشارت جبرئیل ع از ملک شام بمکه مبارکه آمد و بتعلیم روح الامین بمدد اسمعیل
از سنگ کوه قیقعان بنای خانه کعبه را نمود و باحسن وجه تمام کرد اما سقف نداشت و حق تعالی
حجر الاسود را از بهشت برای ایشان فرستاد تا در رکن خانه جای داد و بروایتی حجر الاسود را آدم ع از
بهشت همراه آورده بود و در زمان طوفان در کوه بوقبیس ودیعت نهاده بود و جبرئیل ع آن را ظاهر
کرده بابرهیم ع داده آنحضرت در موضع معهود استوار نمود گویند آن سنگی بود بغایت سفید و اول

جاه

بسیار

بسیار سفید بود از بسکه جماعت کفار و اهل شرک دست ناپاک بدان مالیدند چون دل ایشان
سیاه گشت کما قال النبی ع اُنزِلَ الحَجَرُ الاَسوَدُ مِنَ الجَنَّةِ وَهُوَ اَشَدُّ بَیاضاً مِنَ اللَّبَنِ فَسَوَّدَتهُ خَطایا
بنی آدم و نیز گویند آن سنگ باب فرو نمیرود و باتش گرم نمیگردد بعد از اتمام اعتمام واجب الاحترام
ابرهیم و اسمعیل علیهما السلام گفتند رَبَّنا تَقَبَّل مِنّا اِنَّکَ اَنتَ السَّمیعُ العَلیمُ جبرئیل نازل گشته بشارت
قبول رسانید و پدر و پسر بموجب تعلیم جبرئیل ع مناسک حج بجای آوردند و خلایق بزیارت آن خانه
مامور شدند و در انجا مقام کردند و بناهای جزو ساختند و عمارات نیکو پرداختند گویند از آنجهت
این کعبه خوانند که بنای او بر شکل مکعب واقع شده است بر وجهی که قرآن مجید بدان ناطق است اول
بیتی است که خدای تعالی جهة عبادت و تعبد بندگان خود را وضع فرموده و جمیع امم سابقه مراسم تعظیم آن
بجای می آورده اند و معروف مفصل متقدم آن بوده اند و در قدیم الایام غیر از زمزم آب نداشت حکایت
آن چاه را انباشتند تا مدتی گم بود تا آنکه عبد المطلب جد رسول خدا ص در خواب دید و حفر نمود
و در آنجا آهوان زرین و اسلحه یافت و قریش با او نزاع کردند تفصیل آن در کتب تواریخ مسطور است که
آنچاه بطرف مغرب کعبه واقع است و چهل گز عمق اوست و آب آنچاه شورناک است و زبیده خاتون زوجه
هرون در مکه کاریزی اخراج کرد و بعد از مدتی خراب شد و معتضد عباسی باز جاری ساخته و
در عهد قایم عباسی دیگر باره منطمس گشت و او بیرون آورد و باز بتقاضای زمان خراب گردید تا [illegible]
خلیفه تعمیر نمود اکنون در مکه آب روان همان است و از سمت طایف و عرفات و مشعر الحرام و منی جریان
میکند و حوالی مکه مکرمه حرم و صید کردن حرام است و مسجد الحرام در شهر و بیت الله در وسط
مسجد واقع است و صحن آن طوافگاه حاجیان و خانه کعبه در میان است و در عهد رسول خدا ص پنج
سال قبل از بعثت طایفه قریش خانه کعبه را عمارت کردند از چوبهای نجاشی پادشاه حبش که جهت
کلیسای انطاکیه براه دریای شام فرستاده بود و حق تعالی آن کشتی را غرق ساخت و آن چوبها را بطرف
جده انداخت و اهل مکه برخصت نجاشی بردند و خانه کعبه را با آن چوب مسقف کردند و چهار قایمه در زیر
سقف آن وضع نمودند و حضرت رسول ص بدست مبارک خود بتراضی قریش حجر الاسود را بیرون خانه
در رکن عراقی نشانید و بلندی یک قامت تا دست بران توان مالید و آن رکن مشرقی است و مقام
ابرهیم و زمزم نزدیک اوست و رکنی که مایل بشمال است رکن شامی است و رکنی که مایل بغربی است
رکن حبشی است و رکنی که مایل بجنوب است رکن یمانی است و در مصراعی بر آن نشانده و در روی آن در
نقره گرفته اند که از آهوان نقره که در چاه زمزم یافته بودند و در زمان حکومت عبد الله بن زبیر چون

جامنیه دیوار کعبه را بسنگ منجنیق خراب کرده بودند عبد الله از عمارت کرد و خانه را دو در کرده اند و حجر الاسود را داد اندرون خانه نشانند و چون رسول خدا ص فرموده که حجر الاسود از خانه کعبه است باید که در اندرون خانه باشد بعد از وی حجاج ابن یوسف وضع عمارت او را باطل کرد و حجر الاسود را بیرون آورد و چنانکه رسول خدا ص نشانیده بود جای داد و خانه را مثل صورت اول نهاد و یک در ساخت و طول آنخانه بیست و چهار ذرع و عرض آن بیست و سه ذرع و بامش بقلع اندوده و نادر آن از نقره است اول کسی که آنخانه را جامه پوشانید تبع بن اسعد حمیری بود و او معاصر بهرام گور بن یزدجرد بود و از خواص آنخانه است که هیچ مرغی بالای آن پرواز نتواند کرد و بران نتواند نشست و چون عبد الملک بن مروان اسکنه الله فی صدر النیران لوای اقتدار برافراخت در آن مسجد عمارت عالی و محکم ساخت و ستونهای یکپارچه از سنگ رخام از ولایت شام بدانمقام نقل کرد و سقف مسجد را از چوب ساج پرداخت و منصور ابو الدوانیق اوصله الله الی نار الحریق مسجد و طوافگاه را بزرگتر کرد و مهدی بن او بر وی افزوده بکمال رسانید اکنون بران قرار است و در حوالی آن خانقاه و تکایا بوده و اکنون بعضی از آن باقی است و کوه صفا و مروه سمت شرق مسجد الحرام واقع است آورده اند که صفا و مروه نام مردی و زنی بوده و در ایام جاهلیت در خانه کعبه زنا نموده باری تعالی ایشانرا سنگ کرده اند و اهل مکه مرد را بر سر کوه صفا و زن را در کوه مروه بردند تا بینند کان را عبرت باشد و آن دو کوه بنام ایشان مشهور شد بعضی گویند صفا و مروه نام آن دو کوه است و نام مرد اساف و نام زن نایله بوده والله اعلم در کلام مجید ذکر صفا و مروه چنان آمده إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ و منی در یکفرسخی و عرفات در دو فرسخی مکه در سمت شرق کعبه واقع شده و مسجد خیف قریب منی است و مشعر الحرام میان عرفات و منی اتفاق افتاده و بروایتی حضرت آدم ع در کوه ابو قبیس مدفون است و حضرت صالح ع در آنجا آسوده و اسماعیل و هاجر در مسجد الحرام مدفون شده و جمعی از صحابه و فرزندان رسول ص کراد خدیجه بوده در مقبره مکه آسوده اند در کتب تواریخ مسطور است که ابو سعید جنابی قرمطی شقی در عهد مقتدر عباسی در سنه سیصد و ده هجری در مکه معظمه بوقت حاج با حجاج و غیره جنگی عظیم کرده قتل بافراط نمود چنانکه چاه زمزم از مقتولان انباشته شد و در طوافگاه سه هزار کس ملکه بیشتر کشته شدند و حجر الاسود را کنده همراه برد و لوازم خوادی و ذلک نسبت بدان آورد و بر سر چاه بنا النحلاذ انداخت و مدت بیست سال جا اعتبار ساخت آخر الامر در سنه سیصد و سی و نه هجری مبلغ سی هزار دینار بوکلای مطیع عباسی فروخته

فروخته و مطیع آنرا بکعبه فرستاد و در مقام خویشتن نهاد تا حال از شر شیاطین و ملاعین مصون و ایمن است حفظها الله تعالی الی یوم الموعود من شر کل مطرود و مردود بمحمد و آله المحمود اکنون حجر الاسود در عرض و طول چهار انگشت کشاده یا اندکی زیاده و قریب بشکل تدویر و چند پاره است گویا جدا ده پاره کرو بیش بوده باشد والله اعلم ذکر خلاصه کاینات و زبده موجودات خاتم الانبیا و سید الاصفیا محمد المصطفی ابن عبد الله صلوات الله و سلامه علیه و آله بطریق اجمال بر طباع اطلاع ارباب مستخبران اخبار محبوب و استتار مخاهد بود که علما متقدمین و فضلا متاخرین در تبیین اخبار خاتم النبیین ص مجلدات در صحف قرین مرقوم نموده اند و این مختصر مختصر کجا گنجایش تمام تقریر حالات فرخنده آیات آن زبده کاینات دارد و چگونه قلم مکسور اللسان قدم بر صحیفه بیان کمالات آن قدوه موجودات گذارد نظم معانی هرگز اندر حرف ناید ؛ که بحر بیکران در ظرف ناید ؛ و بزرجمهر نگارد احوال کسی را که مفتاح او خالق ارض و سما است و بوصف کمالش جمیع ممکنات گویا و عقول و نفوس و جواهر و اعراض مطیع و مامورش و لوح و قلم و عرش و کرسی رشحه از نورش و ملائکه مقربین و خیل کروبیین خدام بارگاهش و کرده روحانیان و حمله افلاک جاکر درگاهش نظم این ثنا گفتن زمن ترک ثنا است ؛ این دلیل هستی و هستی خطا است ؛ اما بموجب ما لا یدرک کله لا یترک کله ذره از شمس تابان و قطره از بحر عمان جهت زیب و زینت این اوراق پریشان بیشتر مینماید والتوفیق من الله الاحد در این کتاب در هر فصل و باب از کلام معجز نظام آنجناب وارده شده لکن چون در حقیقت ملاحظه شود انچه از اجناس محامد و محاسن در این مجموعه ذکر شده همگی راجع است بدان مرکز دایره خوبی و دوستان معرفت توامان آن حلقه محبوبی و انچه از انواع قبایح و ذمایم مذکور گشته حملگی راجع است بمنکرین و منافقین آن مسند نشین کُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ نظم خوشتر آن باشد که ذکر دلبران ؛ گفته آید در حدیث دیگران ؛ وصلی الله علیه و آله اجمعین الی یوم الدین پوشیده نماند که نسب شریف آن ملجاء قوی و ضعیف بر این منوال است هو ابن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه بن خزیمة بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان عامه اهل سیر تا اینجا متفق اند و از عدنان تا آدم ع اختلاف است منقول است که در وقت ذکر نسب خویش آنحضرت چون بعدنان رسید عنان بیان از آن کشیدی و بقول فرمودی کذب النسابون اما در کتب ما فوق عدنان بر این موجب مسطور است عدنان بن آد بن اود بن الیسع بن الهمیسع بن سلامان بن النبت بن حمل بن قیدار بن اسمعیل بن ابرهیم بن ناحور بن شروغ بن ارغو بن فالغ بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بن لمک بن متوشلخ بن اخنوخ بن الیارد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم ع و در نسب آنحضرت اقوال

دیگر نیز وارد است وان نور گرامی از آدم بتوسط حوا بشیث ع در وجود آمد و همچنین از اصلاب طاهره
بارحام مطهره نقل میکرد تا بعدنان رسید عدنان دو پسر داشت عد و معد اما ان نور امجد بمعد
انتقال نمود و کنیت او ابوقضاعه بود معد او را هشت پسر از انجمله حامل نور سید ابرار نزار گشت
و کنیت نزار ابوربیعه است بنی حنیفه و بنی شیبان و بنی خثعم از نسل ربیعه بن نزار است نزار پنج
پسر داشت از انجمله مضر حامل نور رسالت گردید بنی قیس و بنی عیلان از تخم مضر اند مضر او را یک
پسر بود الیاس نام ان ذریت بهان صدف صلب الیاس انتقال نمود بنی خزاعه و بنی ریاح از نسل
الیاس اند و نور خیر الناس از الیاس بولدش مدرکه که مسمی بعامر یا عمرو بود انتقال یافت و او را
از ان جهة مدرکه میگفتند که وقتی از عقب خرگوشی دویده انرا بگرفت بنی هذیل از نسل مدرکه اند
و از مدرکه نور خیر البریه بخزیمه منتقل شد بنی اسد از تخمه خزیمه اند و از خزیمه بولدش کنانه انتقال
نمود و او مکنی بابوالنضر بود بنی قعقاع و بنی لیث اند ذریات کنانه اند و نور مصطفوی ص از کنانه به پسرش
نضر رسید قریش عبارت از اوست و قریش در لغت اسم دابه است از دواب بحر و چون ان دابه
بزرگترین دواب بحری است و نضر نیز بزرگترین قبایل عرب بود لهذا باین لقب ملقب گشت و بعضی گویند
قریش ماخوذ از قرش است و قرش بمعنی کسب است و چون نضر متعلقان خود را جهة اکتساب تجارت
میفرستاد بقریش مشهور شد و بعد از او اولادش را قریش خواندند الحاصل نور احمدی ص از نضر بمالک
و از مالک بولدش فهر منتقل گردید بنی فهر بوی منسوب اند و نسب ابوعبیدة بن الجراح بفهر میرسد
و نور نبوی ص از فهر بغالب و از غالب بولدش لوی و از لوی به پسرش کعب رسید بنی عدی و بنی جمح از
نسل کعب اند و کعب را فرزند متعدد بود اما نور محمدی ص منتقل بمره شد و نسب بنی تیم و بنی مخزوم بمره
میرسد و نور مصطفوی ص از مره بولدش کلاب انتقال نمود و او مرجع و مآب قریش بود بنی کلاب از ذریه
کلاب اند و نور حضرت رسالت مآب از کلاب بولدش قصی که موسوم بود بزید منتقل شد زید را بجهة
ان قصی لقب کردند که از مکه رفته در قبیله قضاعه که بعید بود منزل گرفت و بعضی گفته اند که بعد از بدو
اندک قریش جمع آورد و دار الندوه را که قریش مهمات کلی را انجا قرار میدادند بنا نمود و ندوه در لغت
جای سخن گفتن را گویند و ایضا قصی سقایه و منصب آن امر مرجوع فرمود خدیجه و زبیر بن العوام بقصی میرسند
و قصی سه پسر داشت عبد الدار و عبد العزی و عبد مناف حامل نور جناب رسالت مآب ص عبد مناف
بود و او موسوم بمغیره و مکنی بابو عبد الشمس بود و از غایت حسن و جمال قمر نیز میگفتند و او را چهار پسر بود
هاشم و عبد الشمس توامان متولد شدند و در حین تولد پیشانی ایشان بهم اتصال داشت چنانکه ان دو

برادرا

برادر را بحرب شمشیر از یکدیگر جدا کردند یکی از عقلا این قضیه را شنیده گفت همواره میان این دو برادر
شمشیر قایم باشد اخر الامر چنان شد هاشم پدر عبد المطلب و عبد الشمس جد بنی امیه است و نوفل
جد جبیر بن مطعم و مطلب جد اعلای محمد بن ادریس است اگرچه اعتقاد حنفیان انست که امیه از قریش
لکن او غلام رومی مجهول الاصل است و احوال او در ریاض السیاحه ذکر نموده شده است الحاصل هاشم حامل
نور احمدی گشت و او را عمرو نام بود بنا بر علو مرتبت او را عمرو العلی میگفتند و هاشم در سال قحط خوان
ضیافت گسترده نان در کاسه شکسته بمردم میداد بنابراین بهاشم ملقب شد زیرا که هشم عبارت از
شکستن نان است در کاسه و نیز وی اول کسی است که عرب را بدین طعام مهمانی نمود و در حسن و جمال
بی عدیل بود و ایزد تعالی او را چهار پسر بخشیده اسد که جد مادر امیر المومنین حیدر است و ابو صیفی و
عبد المطلب چهارم در نظر هست عبد المطلب نور رحمة للعالمین بصلب او انتقال نمود او را شیبة الحمد نیز گفتند
و عبد المطلب را سیزده پسر بود و بروایتی یازده بود بر این موجب ۱ حارث ۲ ابوطالب ۳ زبیر ۴
حمزه ۵ حجل ۶ ابولهب ۷ عیداق ۸ مقوم ۹ ضرار ۱۰ عباس ۱۱ قثم ۱۲ عبد الله ۱۳ عبد الکعبه و در این روایات
دیگر نیز هست و در تذکرها نهاجه اند ... چون اولاد عبد المطلب از احاد بر حد عشرات رسید خاطر
بران قرار داد که نذری کرده بود عمل نماید و یکی از اولاد خویش را قربانی فرماید و این قرعه زده بنام
عبد الله افتاده نظم اسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال بنام من دیوانه زدند و عبد المطلب
قصد ذبح عبد الله شد خویشان مادری عبد الله او را از ان کار منع کردند و عبد المطلب صورت
واقعه را بکاهنه سجاح نام گفته سجاح پرسید که دیه یک شخص در میان شما چند است جواب داد که ده شتر
سجاح گفت میان عبد الله و ده شتر قرعه زن و اگر قرعه بر شتر افتد فبها و الا ده شتر زیاده میکن
و قرعه میزن تا وقتی که قرعه بنام شتر افتد و عبد المطلب چنین کرد تا بصد شتر رسید و صد شتر را قربانی
نموده بمستحقان رسانید و عبد المطلب را شش دختر بود بر این موجب ۱ صفیه ۲ عاتکه ۳ بیضا ۴
بره ۵ امیمه ۶ اروی اولاد ذکور و اناث عبد المطلب از زنهای مختلفه بودند و از انجمله عبد الله و ابو
طالب و زبیر و عبد الکعبه و بیضا و اروی و امیمه و بره و عاتکه از یک مادر بودند عبد الله بغایت صاحب
حسن و جمال بود و امنه بنت وهب بن عبد مناف را در نکاح آورد و جناب رسول ص از ان عفیفه در وجود
آمد و در شب ولادت انحضرت بحیره ساوه خشک شد و اتشکده فارس خاموش گشت و در وادی سماوه آب
ابد جریان و حال انکه قبل از تولد انحضرت مدتی اب روان در ان وادی کسی ندید و هم در ان شب
کنگره در طاق کسری که همچنان در ساحت گیتی بود ظاهر گشت و نوشیروان از ان واهمه کرده هر چهارده

بود بروی زمین و روی در افتاد و ستاره عالمتاب آنجناب را سجود میکرد و در مدینه مشاهده نمود
و امثال آن شبانه غرایب قدرت نمای الهی بسیار ملاحظه فرمود و باتفاق اهل سیر ولادت آنحضرت
در عام الفیل ماه ربیع الاول بود و زمره گویند میانه تولد آنحضرت و حادثه مذکوره شصت روزی
بیش بود و جمعی گویند بعد از پنجاه و پنج روز و بقولی چهل روز و بقولی بعد از دو ماه و شش بود و نیز
اختلافست که ولادت با سعادت در کدام روز بود و از ماه مذکور چند یوم گذشته بود در کشف الغمه
مذکور است که تولّد صلی الله علیه و آله بمکة شرّفها الله یوم الجمعة عند طلوع الشمس السابع عشر من ربیع
الاوّل عام الفیل وفی روایة العامّة وُلِدَ صلی الله علیه و آله یوم الاثنین و فرقه دوازدهم ماه مذکور گفته‌اند
و بعضی در دویم و برخی در دوازدهم و قیل فی شهر رمضان و تولد آنحضرت موافق بیستم شباط رومیان
بیست هشتم یا غره نیسان بوده و قیل از طالع شدن شمس بوقت عقرب از منازل قمر و هفدهم بهمن ماه
از شهور فرس و طالع ولادت همایون درجه بیستم جدی و زحل و مشتری در عقرب بودند و مریخ در خانه
خود بود در حمل و حمل در شرف بود و زهره در حوت بود و عطارد نیز در حوت بود و قمر در اول میزان بود
و راس در جوزا و ذنب در قوس بود و از سلطنت نوشیروان چهل و دو سال یا سی و چهار و هشت ماه
گذشته بود و در سال تولدش از تاریخ اسکندری هشتصد و هشتاد و دو سال مرور کرده بود
و در سال تولد بود که از شعب ابن هاشم بمیراث بانحضرت رسیده بود پس آنخانه بعقیل رسید
و اولاد عقیل بعد از پدر بمحمد بن یوسف برادر حجاج فروختند و محمد آنجا را داخل قصر خود ساخت و
آنرا بیضا میخواندند و چون زمان دولت بنی امیه درگذشت و کوکب اقبال بنی عباس طالع گشت
خیزران مادر هارون آنخانه را از آن کوشک جدا کرد و مسجدی ساخت اکنون بهمان منوال است
و در این باب قولی دیگر نیز هست که آنخانه چگونه بعقیل رسید تفصیل آن در کتب اخبار مسطور است

ذکر بعضی وقایع و احوال آن رحمت ذو الجلال از بدو سن تا زمان ارتحال از دار ملال بعالم جلال بطریق اجمال

علمای سیر در کتب بلاغت اثر خود آورده‌اند که آن سرور هفت ماهه بود که پدر بزرگوارش در مدینه رحلت نمود
و بعضی گویند که قبل از تولد آنحضرت عبدالله وفات یافت و اول کسی که آنحضرت را شیر داد ثویبه کنیزک
ابولهب بود آنگاه حلیمه بشیر دادن آنجناب اشتغال نمود و چون دو سال از عمر عزیزش درگذشت حلیمه
آنحضرت را که بی عین بچه بود بمکه آورد و بروایت عامه قضیه شق الصدر در این سال واقع شد و آیه
الم نشرح لک صدرک بدان اشارتست و بعضی گویند در پنج سالگی آن امر روی نمود و در شش یا هفت
سالگی والده آنحضرت در وقت مراجعت از مدینه در قریه ابوا الذات رفتار بقا ارتحال کرد و دایه آنجناب

ام ایمن

ام ایمن آنحضرت را بمکه نزد عبدالمطلب آورد و در هشت سالگی عبدالمطلب از دار فانی درگذشت
و بعد ازان آنحضرت را ابوطالب متقبل گشت و در دوازده سالگی ابوطالب آن صبح امید را بولایت شام
برد و بعد از استماع بشارت راهب ابوطالب آنحضرت را بمکه آورد و در پانزده سالگی حرب فجار را
از عم خود برداشت و برهمت والانهمت خویش گذاشت و در هفده سالگی زبیر بن عبدالمطلب آنحضرت را
همراه خود بملک یمن آورد و در آنجا از آنجناب خوارق عادات بسیار مشاهده کرد و در بیست
سالگی با اعمام بحرب الفجار حاضر گشت و از برکت وجود آن زبده موجودات برقبیله قیس ظفر یافتند و در بیست و دو سالگی
بجهت آنکه در صدق و امانت مبالغه میفرمود محمد امین لقب یافت و در بیست و چهار سالگی باتفاق میسره غلام
خدیجه بنت خویلد بتجارت تشریف برد و در آن سفر نفع بسیار آورد و راهبی نسطور نام آن خیر الانام را در آن
سفر بشارت رسالت داد و در بیست و پنج سالگی با خدیجه رضی الله عنها وصلت اتفاق افتاد و در سی سالگی حضرت
قطب الاولیا در خانه کعبه بوجود آمد **مصراع** در پس پرده هر چه بود آمد و در سی و پنج سالگی قریش خانه کعبه را
عمارت کردند و آنحضرت را در آن کار حکم نمودند و حجر الاسود را بدست حق پرست خود برکن عراقی نشاند
و در چهل سالگی بشرف وحی مشرف گردید و از تاریخ ابتدای از زمان عیسی هشتصد سال یا ششصد و بیست یا
ششصد و هفتاد سال گذشته بود و از ایام عام الفیل چهل و یکسال و از سلطنت خسرو پرویز بیست سال
مرور کرده بود و در شهر رمضان المبارک جبرئیل بر آنحضرت نازل شد آیه شهر رمضان الذی انزل فیه
القرآن ازان یاد میدهد و صوم رمضان و صلوات مفروض گشت و در سال دویم از وحی حضرت فاطمه علیها السلام
بنت رسول الله از خدیجه در وجود آمد و در سال سیم آنحضرت بدعوت عام مأمور شد گویند اول کسی که
ایمان آورد خدیجه کبری بود و بعد سرور اولیا علیه السلام دعوت جناب رسول را قبول نمود بعد از آن زید بن حارثه
که غلام آنحضرت بود و هم در آن اوان جعفر بن ابی طالب و ابوعبیده بن الحارث بن عبدالمطلب و جمعی دیگر
بدایره اسلام در آمدند و بعد از ایشان عمار بن یاسر و مادرش سمیه و ام سلمه بنت امیه بن مغیره و سعید بن
زید و بلال حبشی و جمعی دیگر از اناث و ذکور بشرف ایمان مشرف شدند و هم در آن اوان آیه وَاَنذِر عشیرتک
الاقربین نازل گردید بموجب امر الهی چهل نفر از اقربا و خویشان را حاضر کرد اما بغیر قلیلی جمعی
کثیر را سر بر نموده احکام الهی را بدیشان رسانید آنگروه مکروه حرام نمکی کردند و ترک احکام آنحضرت را
واجب دانسته سر از گریبان اباحت برآوردند و از دست ایذا دراز ساختن خویش نمودند گاهی آن شاه مسند
نبوت را شاعر خواندند و گاهی آن مرکز عقل را بجنون منسوب ساختند و گاهی آن مظهر اعجاز را
ساحر گفتند و گاهی از رشک اهل صدق و صفا از کینه تهمت داشتند و گاهی لوای جهالت و نادانی

افراشته گفت أجعل الآلهة إلها واحدا إن هذا لشيء عجاب و در سال پنجم از بعثت در ماه رجب
بعضی از صحابه بحکم آنحضرت بدیار حبشه هجرت نمودند و هم در این سال کفار قریش از آنحضرت و اهل
ایمان و بنی هاشم جدائی کردند و در سال ششم از بعثت حمزه رض در سلک اهل ایمان انتظام یافت و هم
معجزه شق القمر بروایتی در آن سال روی داد و مدت سه سال از جور اهل ضلال در شعب ابوطالب
تشریف داشت و در سال نهم از قبایل عرب مسلمان شدند و در سال دهم ابوطالب علم عزیمت بصوب
آخرت برافراشت و بعد از سه روز خدیجه حرم محترم آنحضرت جان درگذاشت و در یازدهم سال عائشه را
خطبه فرمود و سوده بنت زمعه را نکاح فرمود آنگاه بطایف تشریف برد و در آن اثنا راه جمعی از جنیان
بآنحضرت ایمان آوردند و آنحضرت بزینهار مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف داخل مکه گشت و هم
در آن سال ماه رجب از خانه ام هانی قضیه غریبه معراج جسمانی روی داد و آن قضیه عجیبه در شب اتفاق
افتاد و بعضی بر آنند که اسرای خیر الوری تا بیت المقدس به بیداری بود و عروج بر طبقات سموات بخواب
و ظاهر آیه کریمه سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی مؤید مقال آن
و لکن اکابر سلف و خلف بر آن رفته اند که معراج خاتم الانبیا ع در بیداری بوده و روح مطهر آنسرور
بانضمام جسد معطر از مکه به بیت المقدس و از آنجا باوج سموات عروج نموده آیه کریمه ثم دنی فتدلی
فکان قاب قوسین او ادنی مؤکد این حال است و در آن شب که همراه او رفرف بود هفت آسمان و
عرش و کرسی و سدرة المنتهی را طی نمود و دیدنی بجز دید ما کذب الفؤاد ما رای و چشم از نخوت کرم بست
ما زاغ البصر و ما طغی و عظیم آیات مشاهده کرد لقد رای من آیات ربه الکبری و از غرایب که دیدگان
و عجایب بی عدد کار بسیار دید و لقد رآه نزلة اخری عند سدرة المنتهی عندها جنة المأوی
و ارواح انبیاء عظام را مشاهده کرد و روایت شده که رفتن و باز آمدن آنحضرت بمعراج در مدت سه
ساعت از شب وقوع یافت و بعضی چهار ساعت نیز گفته اند نظم ز مسجد حرم تا به بیت الحرام بیان کرد
احوال شب را تمام نمودند ارباب ایمان قبول نکردند تصدیق جمعی جهول بکوری چو شد چشم دل مبتلا
نه بیند ز کحل الجواهر جلا مزاجی که شد فاسد از زهر دهر نیابد ز تریاک فاروق بهر و هم در این سال
نماز پنج وقت فرض گشت و در سال یازدهم و بروایتی دوازدهم از بعثت در مکه شش نفر از اهل مدینه
بآنحضرت گرویدند و اسامی ایشان این است اسعد بن زراره و عوف بن حارث و رافع بن مالک و جابر بن
عبدالله و قطبة بن عامر و عقبة بن عامر بن حدید و چون این شش نفر بمدینه مراجعت نمودند و خبر بعثت
سید خیر البشر را باهل یثرب اعلام کردند جمعی کثیر از مردم آنجا بایمان آوردند و در سال دوازدهم از بعثت

دوازده کس

دوازده کس از اهل مدینه بمکه شتافتند و در عقبه ملازمت آنحضرت را دریافتند و بشرف اسلام مشرف
شدند و در سلک انصار منتظم گشتند و در سال سیزدهم از بعثت آنحضرت از مکه بمدینه هجرت فرمود
و صورت آن واقعه چنان بود که ابوجهل و ابوجهل صفتان بقصد آن زبون امکان کیدی اندیشیدند
و بر محمدی را با خود یار کرده باشند و جبرئیل نازل گشته این آیه را آورد و اذ یمکر بک الذین کفروا
لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین و پیغام ملک علام را رسانید
آنحضرت جناب سرور اولیا را بجای خود خوابانید و صاحب ولایت جان بی بدل خود را فدای حضرت
رسالت پناه ع کرده باشد و آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله در آن واقعه نازل گردید
هنگام شب از مکه بیرون آمد و در آن اثنا در راه ابوبکر با آنحضرت برخورد و آنحضرت بنا بر مصلحت همراه خود
بغار آورد و صبح سیم از غار بیرون شده بصوب مدینه حرکت فرمود و بعد از طی منازل دیار یثرب را
بوجود ذی جود خود مشرف نمود و در ماه جمادی الاول همین سال سلمان فارسی مسلمان شد و هم در این
سال نماز ظهر و عصر و خفتن که دو رکعت بود چهار رکعت فرض آمد و نماز شام و صبح بحال خود ماند
و منصب موذنی به بلال مقرر شد و عقد مواخات میان اصحاب سید کاینات ع صورت انعقاد یافت
و برای هر یکی از صحابه یکی را معین فرمود و بجهة سرور اولیا معین نشد آنحضرت بخدمت جناب رسول
عرض نمود که بجهة من برادری معین نکردی آنحضرت فرمود انت اخی فی الدنیا و الآخرة و هم در این سال
حضرت نبوی ع با عائشه زفاف نمود و در سال دویم از هجرت روزه رمضان فرض گشت و صدقه فطر
واجب شد و قبله از بیت المقدس بطرف کعبه تحویل یافت و تزویج سرور اولیا و سیدة النساء بوقوع
پیوست و معنی آیه مرج البحرین یلتقیان صورت گرفت و هم در این سال آیه لکم دینکم و لی دین
منسوخ گشت و بحکم اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا آنحضرت بجهاد مامور شد نظم کمر بست بر قتل
اعدای دین چو گفتش خدا اقتلوا المشرکین در آن سال جهاد بطن النخله روی داد و شکست بجماعت
جماعت کفار افتاد و غنیمت بسیار بدست اهل اسلام آمد و خمس غنیمت برای آنحضرت مقرر شد و غزوه
بدر نیز در این سال بوقوع انجامید و هفتاد نفر از بزرگان قریش بقتل رسیدند و هفتاد نفر دیگر
دستگیر گردیدند و هم در این سال ابولهب بدوزخ رفت و آیه تبت یدا ابی لهب تا آخر سوره درباره
او و زوجه اش نازل شد و هم مهم بنی قینقاع در این سال فیصل یافت و در سال سیم از هجرت غزوه
ذی امر و قرده روی داد و حرمت خمر در این سال اتفاق افتاد و ولادت جناب امام حسن و حرب احد
و شهادت دندان مبارک آنحضرت و شهادت حمزه واقع شد و جمعی از صحابه کبار نیز در آن جنگ شهید شدند

و در سال چهارم از هجرت جناب امام حسین ع از صلب سرور اولیاء و از بطن بتول زهرا بوجود آمد و
معنی آیه یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ مصور تا مدد و هم در این سال ام سلمه بنت امیه را آنحضرت
نکاح فرمود و زینب بنت خزیمه را نیز بعقد خود در آورد و قلعه بنی نضیر را فتح کرد و آیه اِنَّمَا الْخَمْرُ وَ
الْمَیْسِرُ وَالْاَنْصَابُ وَالْاَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ نازل گردید و بروایتی
در سال هفتم تحریم خمر بوقوع انجامید و در سال پنجم از هجرت غزوه ذات الرقاع و دومة الجندل و غزوه
بنی مصطلق و غزوه خندق و کشته شدن عمرو عبدود بدست صاحب ذو الفقار و غزوه بنی قریضه واقع
شد و در سال ششم از هجرت غزوه بنی لحیان و غزوه ذی قرد و صلح حدیبیه با اهل مکه و دعوت
ملوک بدین اسلام و افک عایشه و نزول آیه برائت او اتفاق افتاد و در سال هفتم از هجرت فتح خیبر
و فدک و فتح وادی القری روی داد و در سال هشتم از هجرت خالد بن ولید و عمرو بن عاص ظاهرا
مسلمان شدند و بعد غزوات اعراب روی نمود و غزوه موته شام و غزوه حنین و فتح طایف و جمعی
و وفود قبایل و تولد ابرهیم بن رسول الله و فتح مکه بوقوع انجامید و در سال نهم از هجرت آیه حجاب و غزوه
تبوک و نزول آیه برائت و تخریب بتخانه ثقیف و مردن عبدالله بن ابی سلول منافق و احداث نفاق خالد
بن ولید نسبت بسرور اولیاء بوقوع رسید و در سال دهم از هجرت فرض شدن زکوة بر اغنیا و رحلت
نمودن ابرهیم ابن رسول الله ص و گذاردن حجة الوداع و مقرر نمودن خلافت سرور اولیاء در منزل
خم غدیر بحکم الهی و آیه یَا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ الی آخر الآیه در آن وقت نازل شد و آیه اَلْیَوْمَ
اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ الی آخر الآیه بعد از مقرر شدن امر خلافت با آنحضرت نزول یافت همگی در همین سال
واقع شد و در سال یازدهم از هجرت آنحضرت مریض گشت و در ماه ربیع الاول برای جاودانی در
گذشت علماء امت اختلاف کرده اند در آنکه چند روز از ماه ربیع الاول گذشته بود که آن جان جهان کم
قالب عالم را وداع نمود بعضی گویند دویم ماه بود و در اقوال عمر شریفش شصت و سه سال بود و
باتفاق امت در مدینه منوره در حجره خویش که اکنون مطاف طوایف جن و انس و ملک است مدفون
شد صلی الله علیه و آله اجمعین الی یوم الدین **ذکر حضرت بتول بضعة الرسول فاطمة الزهرا بر سبیل اختصار**
باتفاق اکابر علماء آنحضرت عزیزترین اولاد خاتم الانبیاء بوده و بشرف ذات و محاسن صفات و علو
مرتبت و سمو منقبت بر نسوان عالم از آدم الی یوم القیمه سبقت نموده از حضرت امام محمد الباقر ع روایت
شده که ولادت با سعادت آنحضرت پنج سال از بعثت گذشته بود که روی نمود در ماه جمادی الثانی و در
روز جمعه بعضی گویند در سال دویم بعثت آنحضرت بوجود آمد و در وقتی که هجده سال و هشتاد و پنج روز از عمر

آن دل افروز

آن دل افروز گذشته بود که از جهان فانی رحلت نمود القاب همایون آنحضرت مبارکه و [illegible] کبری و
راضیه و مرضیه و محدثه و بتول و زهراست و کنیت آنحضرت ام محمد و ام الحسن و ام الحسین و ام الائمه
و ام الکبری است و مروی است که اگر سرور اولیاء ع فاطمه زهرا را تزویج نمی نمود هر آینه فاطمه را تا روز قیامت
کفوی نمی بود و در کتب فریقین مسطور است که حضرت رسول ص فرموده است که فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّی
مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِی وَمَنْ اَغْضَبَهَا فَقَدْ اَغْضَبَنِی و در بعضی از روایات آمده که اِنَّ اللهَ یَغْضِبُ لِغَضَبِ
فَاطِمَةَ وَیَرْضَی لِرِضَاهَا فضایل و مناقب حضرت فاطمه ع از حیز احصا بیرون و اجل از تعریف آنحضرت
نوشته شود افزون است در تفسیر آیه کریمه مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانِ روایت کرده اند که حضرت صادق ع
فرمود که مراد از دو بحر علی و فاطمه علیهما السلام اند که حق تعالی ایشان را بیکدیگر رسانید بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا
یَبْغِیَانِ یعنی میان ایشان فاصله ایست که بر یکدیگر زیادتی نکنند مراد از آن برزخ حضرت رسول
است که سبب الفت علی و فاطمه ع شده یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ مراد از آن حسن و حسین ع اند که از آن
دو بحر در وجود آمده اند و آورده اند که حضرت فاطمه ع نه سال در خانه سرور اولیاء ع بود و در سن هجده سالگی
از دار دنیا بدار بقا رحلت فرمود و مدت بقای حضرت زهرا ع بعد از پدر بزرگوار خود اختلاف
است تا او شش ماه بیشتر و از چهل روز کمتر گفته اند و اکثر علمای امامیه بر آن رفته اند که در روز
سیم ماه جمادی الثانی رحلت نمود و بعضی در شب سیم ماه مبارک رمضان گفته اند و ابن شهر آشوب
سیزدهم ماه ربیع الاول نقل کرده بهمه قول تغسیل و تکفین و تدفین آنحضرت شب واقع شد و بنا بر
وصیت آنحضرت شب مدفون گشته و بعضی از سرور اولیاء ع و بقول عبدالله بن عباس کسی دیگر بجنازه
رحمت اندازه او حاضر نبود و چون آنحضرت از خلفای ثلثه و از دوستان ایشان آزرده خاطر بود و
نمیخواست بر جنازه آنحضرت ایشان نماز گذارند لاجرم براین گونه وصیت فرموده در این خصوص
سلک مبار و شکاک مباش و خاک بی انصافی بر فرق خویش مپاش که فاطمه بضعة الرسول از خلفاء
ملول بود که از جهان رفت تفصیل این داستان در کتب ثقات شیعه و مخالفان مذکور است و بعضی
در این مجموعه در موقع خود ذکر نموده و خواهد نمود در کتب اخبار آمده که از حضرت فاطمه ع چهار فرزند
ارجمند بوجود آمد حسن و حسین و زینب و ام کلثوم و محسن نام از ستم اهل جور سقط شد و بکمال
نرسید و همه بموجب آیه کریمه اَلَا لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الظَّالِمِینَ قوم ستمکاران گرفتار لعنت خواهند گردید بلکه
علی الدوام گرفتار لعنت اند **ذکر سرور اولیاء و سید اوصیاء و زبده اصفیا علی مرتضی سلام الله علیه و آله و اولاده و**
اشیاعهم اجمعین بطریق اجمال پوشیده نماند که اشرف امام اول از ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم اما فرزند

یوم المحشر والدیان پدر عالمیان ابوطالب بن عبدالمطلب و مادر انحضرت فاطمه بنت اسد بن هاشم بود و عبد
الله و ابوطالب دو برادر از یک مادر بودند و خاتم الانبیاء و سرور اولیا علیهما السلام پسر عم و اخی بودند و
بمضمون حدیث شریف انا و علی من شجرة واحدة و الناس من اشجار شتی انوار وجود فایض الجود ایشان
از یک مشکوة پرتو ظهور یافته و ولادت با سعادت انحضرت در ماه رجب بعد از سی سال از عام الفیل در
میان مکه صورت گرفته نظم طواف خانه کعبه از ان شد بر همه واجب که از انجا در وجود امد علی بن ابی طالب
بعضی از علما اخبار گفته اند که تولد انحضرت در سیزدهم رجب واقع است اتفاق امت است که بغیر از ان
حضرت دیگری در اندرون حرم متولد نشده چه قبل از اسلام و چه بعد از ظهور اسلام نظم شد او در بیت
الحرامش صدف کسی را میسر نشد این شرف آورده اند که مادر انحضرت میخواست نام او را هاشم گذارد و
ولی اکرم انحضرت را حیدر نام نهاد بالاخره بامر جناب رسالتمآب و بموجب تلقین غیبی اسم همایونش را
علی قرار دادند اما از حدیث صحیح مستفاد میشود که در ازل نام انحضرت نزد عز و جل علی بود چنانکه از
جناب رسول مرویست که قال رسول الله ان ادم لما رای النور ساطعا من صلبه اذ کان الله نقل
اشباحنا من ذروة العرش الی ظهره رای النور و لم یتبین الاشباح فقال یا رب ما هذه الانوار فقال
عز و جل انوار اشباح نقلتهم من اشرف بقاع العرش الی ظهرک و لذلک امرت الملائکة بالسجود و ذلک اذ
کنت وعاء لتلک الاشباح فقال ادم یا رب لو بینتها لی فقال الله عز و جل انظر یا ادم الی ذروة العرش
فنظر ادم و وقع نور اشباحنا من ظهر ادم علی ذروة العرش فانطبع فیه صورة انوار اشباحنا التی فی ظهره
کما ینطبع وجه الانسان فی المراة الصافیة فرای اشباحنا فقال ما هذه الاشباح یا رب فقال یا ادم
هذه الاشباح افضل خلائقی و بریاتی هذا محمد و انا الحمید المحمود فی فعالی شققت له اسما من
اسمی و هذا علی و انا الاعلی شققت له اسما من اسمی و هذه فاطمة و انا فاطر السموات و الارض فاطم
اعدائی من رحمتی یوم فصل قضائی و فاطم اولیائی عما یعتریهم و یشینهم فشققت لها اسما من اسمی و هذان
الحسن و الحسین و انا المحسن المجمل شققت اسمهما من اسمی بدانکه انحضرت بعد از جناب صاحب نبوت و
رسالت اعلم و افضل ناس بود چنانکه جمیع علوم نقلیه و عقلیه مستند است بانحضرت چنانکه شیخ ما قدس
سره العزیز فرموده که علوم منقسم میشوند بعقلی و شرعی و عقلی علی است بر مشکل و صعب که واقع میشود
در ان خطا و ان نزد حکما موضوع است بر چهار مرتبه منطق و ریاضی و طبیعی و الهی پس منطق الت
کر انسان میشود بسبب او تصرف در سه علم دیگر و ریاضی متعلق است باسمانها و کواکبها و طبیعی متعلق
روس معرفت خدا و معرفت صفات و افعال او و اوست مقصود بالذات و اما علم شرعی پس منقسم میشود

باصول

باصول دین که اوست علم توحید و نظر میشود در او در ذات حق و صفات و افعال او و نظر میشود در
حال انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام و صحابه و تابعین و احوال قیامت و بعث و حشر و نشر و حساب
و اهل نظر در این علم ممتاز میشوند بایات و اخبار و ادله عقلیه و موسوم اند بمتکلمین و ایشان
بدو فرقه اند اشعری و معتزلی و از علم اصول است تفسیر و حدیث و محتاج اند این هر دو بعلم لغت و
نحو و صرف و معانی بیان و علم شرعی غیر اصول دین علم فروع است و مشتمل است بر حق الله و حق
العباد کایقاعات و عقود و اسم فقه اطلاق میشود بر ان و مشتمل است بر حق النفس و اوست علم
اخلاق و بیان استناد جمیع بسوی قطب الاولیاء ع این است که ع میگوییم و لمعه از عهده برون
اما علم لغت پس معلوم است اینکه جمیع فصحای عرب و علما ایشان عاجز شده اند از حل الفاظ ان حضرت
و عجب ماندند از ان بلاغت و فصاحت او و از او استفاده کرده اند بسیاری مطالب عزیز را و خطب
و کلام انحضرت را احاطه کرده است کتاب نهج البلاغه بعضی از انها و فرموده است سید انبیا ع در حق
الجناب که علی سید العرب و سید هر قومی میباشد مگر انکه در جمیع امور ترجیح بر انها داشته تا
و فصاحت انحضرت رسیده است بغایت و تجاوز کرده است نهایت را تا انکه گفته شده است در کلام
انحضرت انه دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق و هر کسی که نسبت داده شده باو فصاحت حلو
ساخته اند او غیر اذهان و ظروف خواطر ایشان مگر از الفاظ و کلام انحضرت اما علم نحو پس انحضرت
اول کسی است که وضع کرد انرا از برای ابا الاسود دئلی چه او شنید از مردی که قرائت میکرد ان الله
بریء من المشرکین و رسوله پس انکار کرد این قرائت را و گفت نعوذ بالله من الحور بعد الکور یعنی
از نقصان او بعد از زیادتی او پس رجوع کرد بحضرت قطب الاولیاء ع در این امر پس حضرت فرمود
ارشاد کن اورا باینکه رفع از فاعل است و نصب از مفعول و جر از مضاف الیه و اما علم تفسیر پس مستند است
بانحضرت بدون خلاف و بود رئیس المفسرین عبدالله بن عباس از تلامذه انحضرت بوده و روایت
کرده شده است از ابن عباس که گفت حدیث کرد مرا حضرت امیرالمومنین ع در باء بسم الله الرحمن الرحیم از
اول شب تا اخر شب و ترسیدم از او مگر شبی بسیار قلیلی و فرمود حضرت بخدا قسم هرگاه خواستم باشم
بار میکنم هفتاد شتر را از تفسیر باء بسم الله الرحمن الرحیم و روایت کرده اند از انحضرت که فرمود نازل
نشده است از اسمان ایه در هر ابادر وست یا شب یا روز یا در هموار ی یا در کوه یا سفر یا حضر مگر انکه
عالم هستم که ان ایه در کدام وقت نازل شد و در چه امر و در شان که نازل شد و میدانم ظاهر و
باطن و تاویل و تفسیر و حقایق قرانرا و اما علم فقه پس جمیع ان راجع و منتهی میشود بانحضرت اما فرقه

حنفیه از تلامذه ابی یوسف و محمد از فرق میباشند و ایشان اخذ کرده اند علم را از ابی حنیفه و او نیز هم
ایشان از تلامذه حضرت امام جعفر صادق ع است و اما فرقه شافعیه پس رجوع میکنند بشافعی و او
تلمیذ محمد بن الحسن و مالک است پس رجوع میکند او باین دو نفر و آن دو نفر شاگردان ابی حنیفه اند
اما حنابله رجوع میکنند باحمد بن حنبل و او رجوع میکند بشافعی و او بابو حنیفه و اما مالکی
و ایشان منسوب اند بمالک و او تلمیذ ربیعه است و او از تلامذه عکرمه و او از تلامذه ابن عباس
ابن عباس و او از تلامذه امیر المؤمنین اما فرقه شیعه انتساب ایشان بآن حضرت در همه علوم که
اشهر از آنست که کسی انکار تواند نمود علی الخصوص در علم کلام و حدیث و فقه و اصول فقه چه این علوم را
اخذ کرده اند از اولاد او علیهم السلام و اما علم طریقت منسوب بودن صاحبان این علم از صوفیه
اهل الله بسوی آنحضرت شایع و ظاهر است و در این مجموعه مکرر بدان اشاره شده است و نیز هویدا
شد اما علم فتوت در تواریخ عامه و خاصه مسطور است که جبرئیل ع نازل شد در روز احد یا بدر و میگفت
لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار اما علم قصص و تواریخ پس این علم از برای اوست خاصه چه آن
حضرت خبر میداد از ماضی و مستقبل و حال و عالم بود باحوال غیب و اقوال و احوال آنحضرت
در این باب بسیار است و اما علم کلام پس از آنحضرت ظاهر شد و از خطب آنحضرت استفاده کرده اند
و منسوب است بعد از آنحضرت به پسرش محمد حنفیه و تلامذه آنحضرت چنانکه ذکر کرده است محمد
شهرستانی در کتاب ملل و نحل و غیر او از علما و اهل این علم چهار فرقه اند شیعه و معتزله و اشاعره و
خوارج و معتزله منسوب اند بواصل بن عطا و اوست تلمیذ ابی هاشم عبد الله بن محمد حنفیه و او شاگرد
پدرش بود و اشاعره از تلامذه ابی الحسن علی بن ابی بشر الاشعری میباشند و او تلمیذ ابو علی جبائی
و او از مشایخ معتزله میباشد پس رجوع کرد امر با آنحضرت و اما شیعه انتساب ایشان با آنحضرت معلوم
است و محل توقف و تردد نیست و اما خوارج خذلهم الله ایشان باشند بعد و انحراف ایشان از
متابعت کردن آنحضرت بسبب شبهه که عارض ایشان شده بود در روز تحکیم ابی موسی و عمرو عاص
اصحاب و تلامذه آنحضرت و از آن حضرت اخذ کرده بودند اصول ادیان خود را و خروج ایشان بر آن
حضرت بعد از آنکه بودند از اصحاب و اتباع او امری است ظاهر و اما علوم حکمیه پس منسوب است بآن
حضرت و صادر است از آنجناب چنانکه جناب مقدس نبوی ص فرموده است که قسمت کرده شده است
حکمت بر ده جزو پس عطا کرده شده است بر جناب علی ع نه جزو و بر باقی ناس جزو واحد و نیز فرموده
است که من خانه حکمتم و علی در آنست و نیز فرموده است ص کسی که اراده نماید اینکه نظر نماید بسوی

آدم ع در علمش و بنوح در فهمش و بیحیی در زهدش و بموسی بن عمران در قوتش و بلقمان در حکمتش پس
نظر کند بسوی علی ع و کمالات آنحضرت بمرتبه رسیده است که قومی بالوهیت آنحضرت قایل شده اند
ایشان را علی اللهی گویند با وجود این کمالات مخالفین او را بر آنحضرت مقدم داشتند که جمله طلقا بودند
و از نسب و حسب عاری بودند دریغا که انسان کامل در دست جاهل گرفتار و نفس کل در نزد
اراذل خوار و بی مقدار است نظم بری طفلی رخ و دیو در کرشمه و ناز بسوخت عقل ز حیرت که
این چه بو العجب است مفسرین در معنی آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم اختلاف کرده اند جمعی بر آنند که اولی الامر قرآن است و بعضی بر آن اند که اولی الامر
خلیفه زمان است و خلیفه زمان پادشاه توران و شهریار افغان و قیصر رومیان است در این ایام
جمعی دیگر اتفاق کرده اند که دار الخلافه طهران است عارفی گوید که اولوا الامر آفتاب گردان است نه آفتاب
گردان و قاسم دوزخ و رضوان است نه قیصر روم و شاه توران است اولوا الامر اند و گوی از اوست آنکه
دل عیص و شام داده است آنکه او پشت بر دشمن کرده نه آنکه روی بر خصم نیاورده آنکه کسی را سه
طلاق داده نه آنکه اسلک بنیان زیب خوان نموده نظم شرح مجموعه گل مرغ سحر داند و بس که نه
هر که ورقی خواند معانی دانست اولوا الامر سلونی قبل ان تفقدونی بر زبان آورده نه آنکه هر این سخن
نتواند کرد اولوا الامر لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا فرموده نه آنکه گوید کل الناس افقه من
عمر حتی المخدرات فی البیوت در کتب اخبار آمده که روزگار خرگوش طبیعت با شیر یزدان دو ماه
آغاز نهاد لاجرم گرگ سیرتان در محراب رفتند و بوزینگان منبر گرفتند و صورت پرستان از معنی
غافل شدند و ظاهر جویان از باطن تن زدند بنابران سر دو مردان قریب بیست و پنج سال بعضی وقت
خلوت گزید و در سینه عزت پادل چون ماه بیارامید نظم چونکه زاغان خیمه بر بهمن زدند بلبلان
خامش شدند و تن زدند چون ظلم ظالمان بنهایت رسید و جور ستمکاران بغایت انجامید حجاب
ولایت جلالی بفرمان الهی در ذی حجه الحرام سنه سی و شش هجری بقدوم میمنت لزوم خویش سریر خلافت
را مزین ساخت و آفتاب فلک هدایت بر فرق خاک نشینان کوی ضلالت پرتو انداخت و مکر
پنج سال و کسری آنحضرت خلافت ظاهری فرمود و سه جنگ عظیم با سه طایفه نمود اول با فرقه
ناکثین که ایشان را اصحاب جمل نیز گویند و رؤسای آن طایفه عایشه و طلحه و زبیر بودند و بیعت آن
جناب را شکسته از حق عدول نمودند و با جناب ولایت مآب محاربه کردند و هر دو کشته شدند
و جمعی کثیر از آن فرقه بدار البوار خرامیدند دویم قاسطین کنایت از معاویه و جماعتی که معاونت آن

لعین بودند سیم مارقین که خوارج نهروان را گویند که رئیس ایشان عبد الله بن وهب الراسبی
بود و اکثر ملاعین را حضرت شاه ولایت قتل نمود و بعد از آن واقعه در سال چهل هجری
هفدهم یا نوزدهم رمضان المبارک عبد الرحمن بن ملجم المرادی لعنه الله باغوای قطامه خبیثه
لحض و عداوت و وردان ابن خالد و شبث بن اشعث بن قیس لعنهم الله الی یوم الدین شمشیری را
که بزهر آب داده بود بر فرق همایون آنحضرت رسانید و بهمان زخم بعالم جاوید خرامید و حضرت
امام حسن ع بر انجناب نماز گذارده قالب مطهرش را در نجف دفن نمودند مدت عمر شریفش بقول صحیح
شصت و سه سال و بقولی شصت و پنج سال بود و بعضی پنجاه و هشت و شصت سال نیز گفته اند
و زمان امامتش بتحقیق بیست و نه سال و شش ماه و چند روز و اوقاتی که بامر خلافت پرداخت
بقول اصح چهار سال و نه ماه بود و بعضی کمتر از این نیز گفته اند مخفی گوید که در این مجموعه بسیاری از
اقوال معجز مآل آن مظهر آیات را آورده و کلمات حقیقت سمات آن مصدر کرامات را ذکر کرده ام
که در حقیقت اکثر از مراتب تمجید و تعریف و مدح و ثنا مذکور شده و خواهد شد مراد از انها
انحضرت و اولیاء و دوستان و مخلصان انحضرت خواهد بود و بحکم من تشبه بقوم فهو منهم و برطبق
الارواح جنود مجندة و بروفق المؤمنون کنفس واحدة جمیع تمجیدات و تحمیدات راجع بانحضرت
و دوستان و شیعیان انحضرت خواهد بود و اکثر از مراتب ذم و مذمت و بیان مثالب که ذکر هم
شد مقصود از آن ذکر سوء حال و مذمت و خباثت مال دشمنان و پیروان دشمنان انحضرت
خواهد بود بحکم الکفر ملة واحدة همه مذمتها و قدحها راجع است بر اعدای انحضرت و السلام
علی تابع الهدی **ذکر مدینه منوره** قدیما انشهر را یثرب میگفتند و جناب رسالت مآب مدینه نام
فرمود و بعضی از علماء اخبار ازمین را تمام مدینه گویند و جمعی گفته اند که یثرب میگفتند و جناب رسالت
ولایتی است عریض و دیاری است مستفیض که اعظم بلاد آن شهر مدینه است باینحال از اقلیم دویم
طولش از جزایر خالدات **عه ل** و عرضش از خط استوا **که** انشهر طرف جنوب کوه احد اتفاق افتاده
و جوانب اربعه اش گشاده است امیر عضد الدوله دور انرا باروئی کشید و باتمام رسانید شهری کوچک
است اما در شان بزرگ است و زمینش عاطل و در انجا کم است و باغات انجا بیشتر اینی سازکار و هوا
حار است و مردم انجا سیاه چهره اما از متاع ملاحت باهره اند و بامر تجارت مشغول میباشند و از
تعصب خالی نباشند و اکثر مذهب شافعی و حنفی دارند و شیعه امامیه در نواحی انشهر مثل وادی
صفرا و وادی حمرا و سادات حسینی بسیار اند و اغلب مردمش عرب است و از خواص انشهر است که چون

دران تردد نمایند عرق خوشبو از بدن مردم حاصل شود و نیز از خواص انجا است که غریب که بدان شهر
رسد بوی خوش شود و زرع و نخل اند بار از آب چاه و باران است و باقات هم دارد و روضه
مقدسه حضرت خاتم الانبیاء ص در میان شهر طرف مشرق قریب بقبرستان بقیع واقع است و ان
خانه حضرت بوده و اکنون داخل مسجد شده و ابوبکر و عمر در قرب و جوار سید ابرار مدفون اند
انامر باذن و اجازت امیر المؤمنین ع اتفاق افتاده و در این هیچگونه شک و شبهه نیست که وقتی که
رسول خدا ص بمدینه منوره هجرت فرمود اول موضع زمینی ساده بود از خریده مسجد و خانه ساخت
بخشت خام و چوب نخل و عمر ابن خطاب بران زیادتی انداخت و عثمان بران افزونی کرده دیوارش را
بسنگ منقش بر آورد و سقفش را از چوب ساج ساخت و ولید بن عبد الملک مروان بران عمارت افزود
و مهدی عباسی در وسعت ان مبالغه نمود و مامون بن هارون بران زیادتی فرمود اکنون بر
همان منوال است اما ملوک مصر و شام و روم تعمیرات کرده اند و میگفتند حضرت رسول ص در فضیلت
انمسجد فرموده ما بین بیتی و بین منبری روضة من ریاض الجنان و این همان مسجد است که جناب
رسول ص صحابه را بحکم الهی نهی فرمود از خوابیدن و گفت در مسجد خواب مکنید که محتلم میشوید
و حضرت قطب الاولیاء را فرمود اسکن یا علی طاهرا و مطهرا و جمعی بران حسد بردند و کلمات
نالایق بر زبان آوردند تفصیل آن در کتب فریقین مسطور است مصلای رسول خدا ص که در اعیاد
و ایام شریفه دران خطبه فرمودی و مردم را موعظه و نصیحت فرمودی در غربی ان شهر است و
قبرستان بقیع در شرقی شهر اتفاق افتاده و در آنجاست قبر ابرهیم بن رسول و دختران انحضرت و
حضرت امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر الصادق علیهم السلام و مزار کثیر
الانوار این چهار امام بیکدیگر اتصال دارند و جمعی کثیر از صحابه و تابعین رضی الله عنهم در انجا
مدفون اند از صحابه اول اسعد بن زراره و او در سال وصول حضرت رسول ص بمدینه در گذشت و
واخر ایشان سهل بن سعد الساعدی و او در سنه نود و یک هجری فوت نموده انجا مدفون گشت و
و عثمان و مالک مابین قبرستان بقیع و گورستان یهود مدفون اند و اکنون داخل بقیع نموده اند
و در کتب اخبار آمده که یزید پلید بن معاویه در خرابی مدینه منوره مبالغه کرد چنانکه قریب سه
هزار کس از اهالی انجا را بقتل آورد و مسجد رسول را طویله اسبان ساخت و قریب هزار دختر
باکره از زنا و فساد لشکریان آن شقی بن الشقی حامله شدند و چندان ظلم و جور نمود که تقریر نتوان کرد
الا لعنة الله علی الظالمین **ذکر حضرت امام الهمام حسن ابن علی بن ابی طالب ع** از سرور ائمه اثنی عشر

و فرزند امیر المؤمنین حیدر و دختر زاده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است و اسم همایونش شبر است
و میلاد آن امام عالی نژاد در مدینه منوره در شب شنبه و منتصف شهر رمضان المبارک سال
سیم هجرت روی داد و بعضی در سال دویم گفته اند و بعد از تولد آنحضرت جبرئیل نازل شده بحضرت
رسول عرض نمود که اسم این مولود مسعود را شبر گذار که نام پسر هارون است آنحضرت فرمود که لغت من
عربی است و شبر را چه معنی است جبرئیل معروض داشت که حسن است لهذا اسم همایونش را حسن
گذاشت و جناب رسالت مآب آنحضرت را بسیار دوست میداشت چنانکه مروی است که روزی
آن امام را حضرت رسول بر دوش گرفته بود فرمود اللهم انی احبه فاحبه و حافظ ابو نعیم از
ابی بکره نموده که وقتی رسول خدا در مسجد نماز میگذارد و امام حسن آمد از پشت سر و بر گردن
آنحضرت سوار شد جناب رسول او را برفق برداشت و چون از ادای نماز فارغ شد بعضی گفتند
کاری کردی با این کودک که با هیچ احدی نکرده بودی فقال ان هذا ریحانتی و ان ابنی هذا سید
و عسی ان یصلح الله به بین فئتین من المسلمین یعنی بدرستی که این ریحان من و پسر من سید است و
زود باشد و شاید که باری تعالی اصلاح کند بواسطه او میان دو گروه از مسلمانان آنحضرت در وقت
وفات جناب رسول هفت ساله بوده و چند ماه افزون و در هنگام رحلت سرور اولیا سی و
هفت ساله و بروایتی آنحضرت مدت شش ماه و سه روز در امر خلافت شروع داشت و بعد از آن
بنا بر اختلاف رای متابعان با معاویه صلح کرده در سنه چهل و یک هجری خلافت را بان سر دفتر
جور باز گذاشت و قریب ده سال در مدینه طیبه بسر برده در اوایل پنجاه هجری بسبب سم که
زوجه آنحضرت جعده بنت اشعث بن قیس بنا بر اغوای معاویه و مروان بان حضرت داد و بعد از
چهل روز در بیست و هشتم صفر سنه مذکوره روی توجه به بهشت عنبر سرشت نهاد عمر شریفش در آن
وقت چهل و هفت سال بود و در بقیع مدفون گشت و در کتب فریقین مسطور است که چون آنحضرت
رحلت نمود امام حسین بنا بر وصیت آنحضرت جسد مبارکش را بوداع حضرت جدش رسول
خدا آورد عایشه و مروان و جمعی از پیروان ایشان از بنی امیه و غیره بگمان آنکه میخواهند حضرت
امام حسن را در حجره رسول دفن نمایند مانع آمده نگذاشتند که بوداع جدش برند و تابوت
آنحضرت را تیرباران نمودند و در آن روز عایشه بر استری سوار بود و میگفت که حجره رسول الله ملک
من است و من راضی نیستم که او را در اینجا دفن نمایند و هتک حرمت رسول خدا را کنید و دوست
نمیدارم آنرا که میان تابوت است او را دور کنید و هر چند حضرت امام حسین فرمود که جهت

وداع جدش آورده ایم عایشه قبول نکرد و استر را بتیر زدند چنانکه هفتاد تیر از جنازه [illegible]
آنحضرت کشیدند و عبد الله بن عباس با محمد حنفیه گفتا بعایشه یکروز بر شتر سوار میشوی و
یکروز بر استر و میخواهی که نور خدا را فرو نشانی و با دوستان خدا جنگ میکنی آنگاه ابن عباس
و بقولی عبد الله بن امام حسن این بیت را بسلک نظم کشید شعر تجملت تبغلت و لو عشت
تفیلت لک التسع من الثمن و فی الکل تصرفت یعنی در روز جنگ بصره بر اشتر سوار شدی و
امروز برای خصومت بر استر سوار شدی و اگر زنده بمانی محتمل است که بر فیل سوار شوی نظم که
بمانی تو زنده بر دو زنی جامه کز فراق جان شد ترا از میراث رسول خدا از نه حصه هشت یک
میرسید و تو همه را تصرف نموده و حجره رسول خدا را خانه خود کرده آورده اند که اولاد ذکور آن
حضرت پانزده نفر بودند بر این موجب حسن و زید و حسین و عبد الله اکبر و عبد الرحمن و عبد الله
اصغر و اسمعیل و یعقوب و جعفر و طلحه و حمزه و ابو بکر و قاسم و بقول فرقه از علما آنحضرت یک دختر
داشت که فاطمه نام بود و کنیت او ام الحسن و بروایتی بنات مکرمات آنحضرت پنج نفر بودند بر این
موجب ام حسن که والده امام محمد باقر است و زینب و ام عبد الله و ام الحسن و ام سلمه باتفاق اهل
انساب از زید و حسن عقب ماند و از سایر اولاد آنحضرت نسلی نمانده است ذکر خامس آل عبا و
سید الشهدا امام الهمام حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام در کتب معتبره مسطور است که
امام حسن از فرق سر تا سینه بحضرت رسول شبیه بود و جناب امام حسین از سینه تا قدم شباهت
تمام داشت بآنحضرت و آورده اند که حضرت فاطمه بعد از ولادت امام حسن به پنجاه روز بامام حسین
حامله شد و تولد آنجناب در چهارم ماه شعبان سال چهارم از هجرت وقوع یافت و مدت حمل آن حضرت
شش ماه بود و گویند بعد از یحیی بن زکریا ع آنجناب فرزندی شش ماهه متولد نشده که زنده بماند
آنجناب امام سیم است از ائمه اثنی عشر چون خبر ولادت آن غنچه گلشن ولایت بحضرت رسول
رسید بخانه فاطمه آمده آن قرة العین نبوت را در دامن عنایت خود جای داد و اذان در گوش راست
و اقامه در گوش چپ او گفته حسین نام نهاد و حسین مرادف شبیر است و شبیر نام پسر دویم هارون
برادر موسی بوده و القاب همایونش سید و طیب و رشید و وفی و زکی و مبارک و سعید گفته اند
و کنیت آنجناب ابو عبد الله بود و در وقت وفات سید کاینات شش سال و چند ماهه بود و
در زمان شهادت سرور اولیا سی و شش ساله و در حین انتقال امام حسن چهل و شش ساله
بود و بعد از انتقال برادر خود ده سال دیگر زندگانی نمود و در روز جمعه یا دوشنبه دهم محرم الحرام

سنه شصت و یک هجری در کربلا بحکم یزید بن معاویه بجور ابن زیاد حاکم کوفه و عمر بن سعد و شمر ذی الجوشن
با هفتاد و دو نفر از خویشان و فرزندان و مخلصان بعز سعادت شهادت رسید و بقولی با هشتاد و
دو کس بودند که در رکاب آنجناب جان خود را نثار نمودند و از آن جمله شانزده نفر از اولاد و اخوان و برادر
زادگان و بنی اعمام و خواهرزادگان آنحضرت بودند و باقی شهدا سر در قدم آنحضرت نهاده طریق شهادت
پیمودند و بمضمون صدق مشحون وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ
در قرب حق جل و علا آسودند قبل از این در موضع خود مذکور شده است که هر کس بحق سبحانه و تعالی
نزدیکتر است زحمت و بلای او بیشتر است چنانکه در کتاب کافی از آنحضرت روایت شده است قال انّ
في كتاب علي أَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً النَّبِيُّونَ ثُمَّ الْوَصِيُّونَ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ فَإِنَّمَا يُبْتَلَى الْمُؤْمِنُ عَلَى قَدْرِ
أعماله الحسنة فمن صح دينه وحسن عمله قل بلاؤه ان البلاء أسرع الى المؤمن التقي من المطر الى قرار الارض انتهى
مضمون حدیث شریف معلوم میشود و مؤید این احادیث دیگر بسیار است که مؤمن متصف بصفت انبیا
و اوصیا باید باشد و هر کس در سیرت و صفت و اخلاق نزدیکتر است هر آینه زحمت و بلا و رنج و عنا باو دائم
نمیرسد اگر شخصی را ذلتی و زحمتی نرسد و رنج و عنا باو لاحق نگردد بر طبق حدیث آن شخص اگر دعوی ایمان
نماید کذاب و مدعی است چنانکه الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ مؤید این معنی است عارفی گفته کسی که
زر و سیم در راه دوست ایثار کند و جاه و منزلت بذل نماید و جان عزیز خود را فدای محبوب نماید اگر
در آن هنگام دعوی محبت کند آنکس در آن دعوی صادق است و بموافق آیه کریمه لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ
حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ هیچ چیز نزد آدمی گرامی تر از جان نیست در راه دوست بذل مال و جاه ممکن الایثار
است و لیکن ایثار جان نه کار هر ناکسان است طریق جانبازی و سراندازی نه شیوه هر دون همتان است
نه هر مدعی ناز پرورد و نه هر سایه خسب بی درد جانبازی تواند نمود و نه هر خودپرست و خودرای
و نه هر جوفروش گندم نمای طریق سراندازی تواند پیمود نظم ناز پرورد تنعم نبرد راه بدوست
عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد اسمعیل و اسمعیلیان باید که در این محفل پروانه سان جان
خویش را شمع جمال جانان فدا سازند و حسین و حسین صفتان را شاید که بی پروانه در میدان عشق
بیاد معشوق سر اندازند تو قیاس از خویش گیر اگر عنا چیش قاید و نبادا خلیج گشاید بحث آما
هانر گشای و سؤال نکیر و منکر عذاب و احیانا ادری بدهی بخدامت بهی و حجت مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ
فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا بشارتی داده در دنیا و صد در آخرت توقع داری و در عوض یکدم حور و غلمان
كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ خواهی و روضه رضوان و طعامهای الوان مامول داری تو حذار از آن

جهت جاه

جهت جاه و منزلت و اعتبار و وسعت دستگاه بر سعی نمائی و اگر امتحان وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ
جِهَادِهِ پیش آید تو این وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ را حجت آورده طریق هزیمت دانی چنانکه
مولانا سید علی در وقت غارت و هنگامی در هزیمت دان پنهان شده بود نظم گر بیشه مکن داری
این بیشه شیران کاشفته بجونانند درین بیشه دلیران آورده اند که آنحضرت که شش فرزند داشت
علی بن الحسین الاصغر که مادرش شاه زنان بنت یزدجرد بن شهریار بود و علی بن الحسین الاکبر از ام
لیلی بنت ابی مره بن عروة بن مسعود الثقفیه تولد نموده و در کربلا بسعادت شهادت رسید و جعفر بن
الحسین که مادرش از قضاعه بود و در زمان حیات پدر باجل طبیعی عالم را بدرود نمود و عبدالله بن
الحسین که والده اش رباب بنت امرء القیس است در کربلا تیر خورده شهادت یافت و فاطمه و سکینه از
ام اسحق بنت طلحة بن عبیدالله در وجود آمدند و بعضی اولاد ذکور آنحضرت را پنج نفر نوشته اند که
یکی از ایشان نام داشت و عمر در واقعه کربلا چهار ساله بود و بعد از آن با ائمه زمانی از عالم رحلت نمود
و باتفاق جمیع مورخان بجز امام زین العابدین ع هیچیک از اولاد آنحضرت را نسل نماند ذکر سید الساجدین
و قبلة العارفين الإمام الهمام زين العابدين ع آنحضرت امام چهارم است از ائمه اثنی عشر ولادت با سعادت
آنحضرت در پانزدهم جمادی الاول در سال سی و شش از هجرت روی داد و بروایتی در روز جمعه و بقولی
پنجشنبه پانزدهم جمادی الثانی و قبل در ماه شعبان سنه سی و هشت هجری و قبل از شهادت پدر بزرگوار
او با امام دو سال و با امام حسن ده سال و بعد از آن حضرت ده سال دیگر با پدر خود بوده و سی و
پنج سال امامت نمود و مادر آن سرور موافق مشهور شهربانو دختر یزدجرد بن شهریار بود اسم همایونش
علی و کنیتش ابومحمد و بقولی ابوالحسن و القاب همایونش زین العابدین و سید الساجدین و زکی و امین و
سجاد بود و بموجب وصیت پدر و جد بزرگوار خود بر مسند امامت جلوس نمود و عجیبتر آنکه حجر الاسود
بر امامت آنحضرت بنادای شهادت نمود و آن چنان بود که نوبتی در مکه مبارکه میان آنحضرت و محمد حنفیه
در باب امامت گفت و شنید واقع شد محمد گفت من امامت را سزاوارترم زیرا که فرزند صلبی امیر
المؤمنینم لایق آنکه سلاح رسول خدا ص پیش من باشد آنحضرت فرمود ایم از خدا بترس و طلب امری که
حق تو نباشد مکن محمد بر سخن خود اصرار داشت آنحضرت فرمود که مناسب آنست که نزدیک حجر الاسود رویم
و از او پرسیده حرف او بشنویم تا معلوم نمائیم که امام زمان کیست محمد باین موجب راضی شده باتفاق
نزدیک حجر الاسود شده محمد باشارت امام در سؤال تقدیم نمود اما جوابی نشنید آنگاه حضرت متوجه
شده فرمود ای حجر بحق خدائی که مواثیق انبیا و اوصیا را در تو ودیعت نهاد که مارا خبر دهی از حال

زمان مجرب باد عربی فصیح گفت که امام بعد از حسین علی بن الحسین است و امام زمان اوست محمد
حنفیه که مشاهده این امر بدیع نمود بامامت آنحضرت قایل شده دست آنحضرت را بوسید مروی است
که آنحضرت بسیار گریه میکرد شخصی با آنحضرت عرض نمود که این مقدار گریه مکن که نفس خود را هلاک
خواهی نمود آنحضرت در جواب فرمود که روز اول نفس خود را کشته ام اکنون برآن گریه میکنم از حضرت
امام محمد باقر ع روایت شده که چون پدرم را وقت رحلت رسید مرا بسینه خود چسپانید و فرمود ای
فرزند وصیت میکنم ترا بانچه وصیت نمود پدرم مرا در هنگام شهادت خود و فرمود که پدرش
او را وصیت کرده بود باین وصیت در وقت وفات خود که زنهار ستم و جور مکنید بر کسی که
یاوری بغیر از خدا تعالی نداشته باشد از اخبار بسیار بر وجه عموم معلوم میشود که آنحضرت را
ولید بن عبد الملک مسموم کرد و بقولی هشام بن عبد الملک زهر داده و در قبرستان بقیع قریب
امام حسن ع مدفون شد و ایام حیوة آنحضرت پنجاه و هفت سال و زمان امامتش نوزده سال
بوده و در این باب روایت دیگر نیز وارد شده است اورده اند که آنحضرت را هشت پسر و هفت دختر
بود و بروایتی یازده پسر و نه دختر داشت و برخی گویند اصلا دختر آنسرور نداشت اسامی ذکور آن شفیع
یوم نشور بدین موجب است امام محمد باقر ع که از فاطمه بنت امام حسن ع بوجود آمده و زید که در کوفه شهادت
رسید و عمر و عبد الله و عبد الله و حسن و حسین و علی که بقول صاحب کشف الغمه افطس لقب داشت و اولاد
اناث آنحضرت براین موجب است خدیجه و فاطمه و علیه و ام کلثوم و ام حسن و ام موسی و در سایر اولاد
آنحضرت اختلاف است صلوات الله علیه و علی ابائه و اولاده اجمعین الی یوم الدین ذکر ولایت و امامت ما
و قطب الاقطاب صاحب المناقب و المفاخر محمد بن علی الباقر ع آنحضرت امام پنجم است از ائمه اثنی عشر هاشمی است که از
دو هاشمی تولد نموده و علوی است که از دو علوی در وجود آمده پدر بزرگوارش امام زین العابدین بن
امام حسین ع است ولادت باسعادت آنحضرت در مدینه منوره در سال پنجاه و هشت هجری در روز جمعه یا
سه شنبه غره ماه مبارک رجب و بقولی در شهر صفر در سال پنجاه و هفت هجری اتفاق افتاد اسم همایونش
محمد و کنیت میمونش ابو جعفر و لقب مبارکش باقر است و حضرت در وقت شهادت جد خویش امام حسین ع
سه ساله بود و در زمان رحلت پدر خود امام زین العابدین ع سی و هشت ساله در سنه صد و چهارده هجری
بروایت مشهور بزهر هشام بن عبد الملک بن مروان بدار البقا انتقال نمود بنابراین روایت عمر شریفش پنجاه
و هفت سال باشد و زمان امامتش مظهر کرامت نوزده سال و مدفن آنحضرت در بقیع در قرب پدر
بزرگوار و امام حسن ع واقع شده آنحضرت سه پسر و یک دختر داشت امام جعفر ع و عبد الله مادر ایشان

ام فروه

ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر بوده و ابرهیم و عبید الله از ام حکیم بنت اسد بن مغیرة الثقفیه تولد
نموده و علی و زینب والده ایشان ام ولد بوده و یکی دیگر بغیر معلوم نشده ذکر قطب الموحدین
غوث الواصلین شیخ الحق ابو جعفر الصادق علیه السلام آنحضرت امام ششم است از ائمه اثنی عشر و ولادت
با سعادت آن مهر سپهر ولایت موافق مشهور در سنه هشتاد هجری در مدینه منوره اتفاق افتاده و
و قیل سنه هشتاد و سه هجری و بعضی در هشتاد و شش نیز گفته اند و در روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول
و بقولی غره رجب و اسم همایونش جعفر و کنیت شریفش ابو عبد الله و قیل ابو اسمعیل و القاب مبارکش
صابر و فاضل و طاهر و اشهر لقب آنحضرت صادق است و مادر آنجناب ام فروه اسماء بنت عبد الرحمن
بن ابی بکر در وقت وفات جد خود علی بن الحسین ع پانزده ساله بود و در زمان انتقال پدر بزرگوار
خودش سی و چهار ساله و بقولی سی و هفت ساله بود و شهادت آنحضرت بزهر منصور عباسی در ماه شوال
روز دوشنبه و بروایتی پانزدهم رجب سنه صد و چهل و هشت هجری روی نمود و ایام حیات آنحضرت
شصت و پنج و بقولی شصت و هفت سال بود و زمان امامت شمس فلک هدایت سی و چهار سال
امتداد کشید و مدفن آنجناب در قرب و جوار پدر و جد بزرگوار در بقیع واقع است و اولاد ذکور ان امام
انام شش نفر بودند و یک دختر بعضی گویند هفت پسر و چهار دختر از آنسرور بوجود آمدند و از شیخ
مفید روایت کرده اند که اولاد ذکور و اناث آنحضرت ده نفر بوده اند براین موجب اسمعیل و عبد الله و
ام فروه که مادر ایشان فاطمه بنت امام حسین بن امام زین العابدین ع بوده و موسی کاظم و اسحق و محمد از حمیده
بربریه تولد نموده بودند و عباس و علی و اسماء و فاطمه که از امهات اولاد در وجود آمده بودند ذکر
شمس فلک امامت و ماه سپهر ولایت جامع المناقب و المکارم امام موسی الکاظم ع آنحضرت امام هفتم است
از ائمه اثنی عشر ولادت باکرامت آن قدوه هدایت در ابوا که منزلی است در میان مکه و مدینه در ماه
صفر سنه صد و بیست و هشت و بقولی نه هجری روی نموده والده آنجناب ام ولد مسمات بحمیده بربریه
بوده اسم همایونش موسی و کنیت میمونش ابو الحسن و ابو ابرهیم و ابو عبد الله و ابو اسمعیل و ابو علی و القاب
شریفش صابر و صالح و مشهورترین القاب آنحضرت کاظم است در وقت رحلت والد بزرگوارش امام
جعفر صادق ع بیست ساله بود و باشهر روایات در ماه رجب سنه صد و هشتاد و سه هجری بفرموده
هرون دون شده یعنی بدست اهل عراق یحیی بن خالد ملعون در بغداد از عالم فانی انتقال فرموده مدت
امامت آنحضرت سی و پنج سال بود و زمان حیاتش پنجاه و پنج سال روی نمود در این باب روایت دیگر نیز
وارد است و بقول اکثر علما آن امام انام بیست پسر و هجده دختر داشت اسامی اولاد ذکور آنحضرت این

علی الرضا ع و زید و عقیل و هرون و حسن و حسین و عبدالله و اسمعیل و عمر و عبیدالله و احمد و
جعفر و یحیی و اسحق و عباس و حمزه و عبدالرحمن و قاسم الاصغر بعضی عوض عمر محمد نوشته اند و نامهای
بنات مکرمات آن مظهر کرامات بدین موجب است خدیجه و ام فروه و اسما و علیه و فاطمه و ام کلثوم و
ساره و آمنه و زینب و ام عبدالله و زینب الصغری و ام القاسم و حکیمه و اسماء صغری و محموده و
امامه و میمونه و کلثوم و ام سلمه و صاحب تاریخ گزیده آورده که آنحضرت را سی و یک پسر و بیست و هشت
دختر بود و از شیخ مفید روایت کنند که آنجناب سی و هفت فرزند داشت ذکر زبدة الاولیاء و امام
الهدی و غوث الوری علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیة و الثنا آنحضرت امام هشتم است از ائمه اثنی عشر ولادت
آن گوهر صدف ائمه و آن در بحر جلالت در مدینه مکرمه بروایت اکثر علما در یازدهم ذیحجه سنه
صد و پنجاه و سه هجری روی نموده و بقولی یازدهم ربیع الآخر سنه صد و چهل و هشت هجری بوده و مادر
آن بدر عالمیان ام ولد بوده و نام آن مخدومه مختلف فیه است بعضی گویند مسمات بسکینه مرسیه بوده و جمعی
نامش را خیزران مرسیه گفته اند و بقولی نام نامیش تکتم بوده و نام و کنیت امام هشتم با نام و کنیت
اسدالله الغالب علی بن ابی طالب موافق است و القاب آنجناب بسیار است رضا و مرتضی و صابر و
وفی از آنجمله است و بروایت اول در زمان فوت جد خود حضرت امام جعفر الصادق ع پنج ساله بوده و
در وقت وفات پدر بزرگوار خویش امام موسی کاظم سی سال داشت و در سنه دویست و یک هجری که
سن شریفش بچهل و هشت رسید مامون دون آن زبده کاف و نون را بنابر مصلحت بولایت عهد تعیین
نمود و بالاخره بمضمون من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ما له فی الآخرة من نصیب چون مامون را
از ملک بقا نصیب نبود و بمعنی انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون عمل نموده در ماه
صفر سنه دویست و هشت هجری و بروایتی دویست و سه آنحضرت را در انگور و بقولی در انار زهر داد
و در قریه سناباد من اعمال طوس روی توجه بصوب روضه رضوان نهاد و در قبه که اکنون مطاف طوایف
انام است مدفون گردید و مدت حیات آن حضرت پنجاه سال بود و زمان امامتش بیست سال بوده و بقول اکثر
اهل خبر آن امام جن و بشر پنج پسر و یک دختر داشت اسامی ایشان این است امام محمد تقی ع و حسن و ابراهیم و
جعفر و حسین و عایشه و بعضی بر آنند که آنحضرت سوای امام محمد تقی ع فرزند ذکوری نداشت و بزعم صاحب
کنز شاهزاده حسین که در قزوین مدفون است از اولاد آن شفیع روز جزا است ذکر سرور گلشن امامت و
ماه سپهر ولایت قطب الاتقیاء و النقباء محمد بن علی الرضا علیه التحیة و الثنا آنحضرت امام نهم است از ائمه هدی و ولادت با
سعادتش در دایره ولایت در هفدهم رمضان المبارک سنه صد و نود و پنج از هجرت در مدینه

منوره

منوره بود و بعضی گویند در دهم رجب در سنه مذکور آنحضرت تولد نموده و مادر آنحضرت ام ولد و مسمات
بخیزران و قیل ریحانه و قیل سبیکه نوبیه و قیل سکینه مرسیه بود و آن امام انام در کنیت و نام با امام
محمد الباقر ع موافق بود بنابر آن آنجناب را ابوجعفر ثانی گویند و القاب مبارکش تقی و جواد و قانع و
مرتضی و منتجب بود و در زمان وفات پدر کامل الصفات خود بروایت اصح هفت سال و چند ماه
داشت و در سنه دویست و بیست هجری در شهر ذی حجه بزهر معتصم ملعون توام در بغداد بفردوس
برین قدم گذاشت و در مقبره بنی هاشم نزدیک مرقد منور جد خویش امام موسی الکاظم ع مدفون گشت و
اوقات حیات آن منبع کرامات بیست و پنج سال بود و زمان امامت آنحضرت هفده سال روی نمود علما
اخبار در کتب سلف آثار خود آورده اند که آنحضرت را دو پسر و دو دختر بود بدین موجب امام علی نقی و موسی
و فاطمه و امامه ذکر شمس فلک هدایت و ماه سپهر امامت حضرت النجیب و المتقی علی بن محمد بن علی الرضا علیهم التحیة و الثنا
آنحضرت امام دهم است از ائمه اثنی عشر تولدش در مدینه بروایت اکثر در اواسط شهر رجب سنه دویست و
چهارده هجری در مدینه اتفاق افتاد و بقولی در سنه دویست و دوازده هجری روی داد و مادر عالی
گوهر آن امام بحر و بر و جن و بشر ام ولد بوده مسمات بسمانه و یقال ام الفضل بنت مامون این روایت
بنظر ضعیف مینماید والله اعلم آنجناب در اسم و کنیت با علی المرتضی و علی الرضا موافق است بنا
علی هذا آنحضرت را ابوالحسن ثالث گویند و القاب همایونش نقی و هادی و ناصح و متوکل و فتاح و مرتضی
و عالم و نجیب و امین و طیب بود و آنحضرت در حین پدر بزرگوار خود شش ساله بود و متوکل عباسی در
زمان حکومت خود یحیی بن هرثمة بن اعین را بمدینه فرستاد تا آنحضرت را بسر من رای که حال سامره
اشتهار یافته آوردند و آنجناب بعد از آنکه ده سال و چند ماه در آنجا مقیم بود در ماه جمادی الثانی
یا رجب سنه دویست و پنجاه و چهار هجری بزهر معتز بن متوکل عباسی در همان بلد بعالم جاوید انتقال نمود
و در سرای خویش مدفون گشت و مدت عمر شریفش بروایت اشهر چهل سال و اوقات امامتش سی و سه سال و
چند ماه کم و بیش گفته اند و اولاد آنحضرت پنج نفر بوده حسن و حسین و محمد و جعفر و عایشه و بعضی از
مورخان بجای عایشه عالیه نوشته اند ذکر گوهر درج امامت و قطب فلک ولایت الامام الهمام الحسن بن علی
العسکری علیهما السلام آنحضرت امام یازدهم است از ائمه اثنی عشر ولادت باسعادت آن امام انام در
مدینه مکرمه در سنه دویست و سی و یک هجری روی نموده و مادر آنجناب ام ولد و مسمات بسوسن بود
و قیل عسفان و بقولی حدیثه آنحضرت در نام و کنیت با امام حسن بن علی المرتضی ع موافق است و القاب
آنجناب زکی و عسکری و خالص و سراج بود و آنحضرت در زمان فوت پدر خویش بیست و سه سال یا

بیست ودو ساله بود ودر ربیع الثانی سنه دویست وشصت هجری ختم معتمد عباسی در سامره از
جهان فانی انتقال نمود ودر جوار والد بزرگوارش مدفون شد مدت عمر عزیز آنحضرت بروایتی
بیست وهشت سال وبقولی بیست ونه سال بود وزمان امامتش هفت یا هشت سال بود بر ثبوت
پیوسته که امام حسن العسکری را غیر از مهدی صاحب الامر فرزندی نبود ذکر قطب زمان وغوث
جهان ولنگر زمین وآسمان وقوام عالم وعالمیان وملجاء ستم رسیدگان وامیدگاه عارفان ابو
القاسم محمد بن الحسن ابن علی النقی ابن محمد التقی ابن علی الرضا ابن موسی الکاظم ابن جعفر الصادق ابن محمد
الباقر ابن زین العابدین ابی عبد الله الحسین ابن علی ابن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین الی یوم الدین آنحضرت امام دوازدهم
است از ائمه اثنی عشر سلام الله علیه وعلیهم الی یوم المحشر تولد همایون آن دُر درج امامت وگوهر معدن
ولایت بقول اکثر روایات در نیمه شعبان المعظم سنه دویست وپنجاه وپنج هجری در سامره اتفاق افتاد
وبقولی در بیست وسیم رمضان المبارک سنه دویست وپنجاه وهشت روی داد مادر آن بدر عالمیان ام
ولد رومیه بود مسمات بسوسن وبقولی نرجس بود وبقول حکیمه وقیل صیقل آن امام انام در کنیت ونام با حضرت
رسول صلوات علیه وآله الی یوم القیام موافق است والقاب همایون آنجناب مهدی ومنتظر وخلف
وصالح وصاحب الزمان وحجت وقایم است ودر وقت ارتحال پدر بزرگوارش بروایتی صحیح پنج سال
بود وبقولی دو سال داشت حضرت واهب العطایا آن شکوفه باغ نبوت را مانند یحیی بن زکریا
در حالت طفولیت حکمت کرامت فرموده ودر صغر سن امام انام گردانید چنانکه عیسی را در وقت صبی
بمنزله ارجمند رسالت رسانید فقیر گوید عجب است از انجماعه که قایل اند باینکه خواجه خضر والیاس
از انبیاء دجال وشیطان از اعدا در قید حیات اند وانکار دارند وجود حضرت صاحب الزمان را
وحال آنکه آنحضرت افضل است از انبیاء سلف واوست ولد صاحب نبوت مطلقه وولایت کلیه
عجبتر آنکه جمعی از متصوفه که خود را از اهل دانش وبینش پندارند قایل اند باینکه در کشور هندوستان
میان برهمنان وجوکیان مرتاضان وریاضت کشان می باشند که بسبب حبس نفس وقلت اکل چند هزار
سال عمر کرده ومیکنند با وجود این اعتقاد منکر وجود آنحضرت اند فقیر گوید انکار وجود آنجناب در
حقیقت انکار قدرت الهی است واین انکار از عین شقاوت وگمراهی است مثل حذا بر اکر فقیر را همچون
آفتاب روشن شده است که کیمیاگر از اجزای متفرقه اکسیری ساخته بر نقره طرح انداخته طلای احمر میکرد
وحال آنکه نقره در آنوقت بوسیده وناچیز میشود وطلا بر عکس آن چندین هزار سال بر قرار و
بر یک حال است ومعدوم نمیگردد پس اگر ولی خدا مانند آن کیمیاگر از اکسیر التفات خویش اکسیر وجود را

همرنك روح سازد ودایم وباقی گرداند بعید وبدیع نباشد بلکه خلاف آن عجب باشد تا آنکه منکر
وجود ذیجود آنحضرت اند ولفظ مهدی وصاحب الزمان را تاویل مینمایند از کوردلی ایشان است
والا باندک شعور جه جای انکار است وَاللهُ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ اِلی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ آورده اند که آن
حضرت در زمان خلافت معتمد عباسی سنه دویست وپنجاه وشش هجری وبقولی دویست وشصت و
پنج وبروایتی دویست وشصت وشش هجری در سرداب سر من رای از نظر فرق انام غایب شد تا
بمذهب علیه امامیه تا حال از انظار مردم مخفی است آنحضرت را دو غیبت است غیبت کبری و
غیبت صغری زمان غیبت صغری هفتاد وسه سال بوده وفرق میان این دو غیبت آن است
که در صغری سفرا ووکلا میان آنحضرت وصلحای امت واسطه بودند ومطالب وحوایج شیعیان
را بخدمت آنجناب عرض مینمودند وبجواب صواب سرافراز میشدند ودر کبری آمد وشد سفرا
منقطع گردید هرگاه اراده حق تعالی بظهور آنحضرت تعلق گیرد نقاب اختفا از چهره آفتاب اسلوب
برداشته وهمت والانهمت خود را بترویج شریعت ... بدفع اعدا واهل جور خواهد گماشت از حضرت
رسول صلعم روایت کرده اند که آنجناب فرموده است که لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنْیَا اِلَّا یَوْمٌ وَاحِدٌ یُطَوِّلُ ذَلِکَ
الْیَوْمَ حَتّی یَبْعَثَ رَجُلًا مِنِّی وَمِنْ اَهْلِ بَیْتِی یُوَاطِئُ اِسْمُهُ اِسْمِی وَاِسْمُ اَبِیهِ اِسْمَ اَبِی یَمْلَأُ الْاَرْضَ قِسْطًا
وَعَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا یعنی اگر باقی نمانده باشد از دنیا مگر یک روز هر آینه دراز کرداند این روز را خدای تعالی
تا برانگیزاند خدای تعالی مردی را از من واز اهل بیت من که موافق باشد نام او با نام من ونام
پدر او با نام پدر من پر سازد زمین را از عدل وانصاف همچنانکه پر شده باشد از ظلم وجور واین
مضمون احادیث نبویه واخبار بی شمار است بحدی که انکار آن نتوان کرد چنانکه نزد علمای جمیع
فرق امت نبوی وتمامت طوایف ملت مصطفوی بثبوت پیوسته که ظهور مهدی علیه السلام بوقوع خواهد
انجامید وبواسطه حسن اهتمام ویمن اجتهاد آن امام زمان اطراف امصار وبلاد ودیار از عدل
وداد پر خواهد گردید اما درین مسئله مختلف فیه است که مهدی موعود همان امام محمد بن حسن
عسکری علیهما السلام است یا دیگری از بنی فاطمه خواهد بود باعتقاد اهل سنت وجماعت قایل
شده اند که مهدی موعود بوجود نیامده است هر وقت مشیت الهی بآن قرار گیرد بوجود خواهد آمد
وبعالمیان ظاهر خواهد شد واو از بنی فاطمه خواهد بود وطایفه کیسانیه مهدی موعود را محمد
بن علی بن ابی طالب علیه السلام معتقد اند ومیگویند وی در کوه رضوی مخفی شده آخر الامر خروج خواهد
نمود وفرقه اسمعیلیه برآنند که مهدی اسمعیل بن امام جعفر صادق علیه السلام است واو زنده است وغایب

خروج خواهد کرد و عالم را مسخر خواهد نمود و در این خصوص اقوال بسیار بنظر رسیده امدیم کرد در
تقریبا اینها چندان قابل بحث اما مذهب علمای امامیه و محققان صوفیه اثنی عشریه کثرهم الله
تعالی مهدی عصر و قطب زمان و امام دوران و اولوا الامر وقت و خلیفهٔ اعظم عبارت از
حضرت ابو القاسم محمد بن الحسن العسکری ع است که در سرداب بلدهٔ سر من رای غیبت نموده است
و اوست صاحب دعوت نبویه و صولت حیدریه و عصمت فاطمیه و اوست مالک حلم حسنیه و صلابت
حسینیه و عبادت سجادیه و اوست وارث مآثر باقریه و آثار جعفریه و علوم کاظمیه و اوست
صاحب بهجت رضویه و جود تقویه و سخاوت نقویه و هیبت عسکریه و اوست باعث قوام عالم و نظام
اولاد آدم و برکت هر حی و کم و اوست ملاذ و پناه عارفان و سالکان و عاجزان و اوست بقیة الله
فی خلقه و وجه الله فی عباده و ودیعة المستحفظ و کلمة الباقیة هذا خلیفة الابرار هذا بقیة
الاطهار هذا خازن الاسرار هذا منتهی الادوار هذا ابن النقیة البیضاء والوحدانیة الکبری و
حجاب الله الاعظم الاعلی هذا النبأ المتصل من الارض الی السماء هذا الوجه الذی الیه یتوجه الاولیاء
هذا الذی بیمنه رزق الوری و ببقائه بقیت الدنیا و بوجوده ثبتت الارض و السماء هذا مجری
الحجج هذا نسخة الوجود والموجود هذا غوث المؤمنین و خاتم الوصیین و بقیة النبیین و مستودع
علم الاولین والآخرین هذا العباب الذاتیة والاشخاص المحمدیة والعترة الهاشمیة هذا البقیة من النور العظیم
والنبأ العظیم والصراط المستقیم خلف النبی الکریم وابناء الرؤف الرحیم وامناء العلی العظیم ذریة بعضها
من بعض والله سمیع علیم هذا الخلیفة الوارث لاسرار النبوة والامامة والخلافة والولایة والسلطنة و
العصمة والحکمة هذا خلف من الآیات الباهرات والنجوم الزاهرات الذین لهم الحکم علی الموجودات والتصرف فی
الکائنات والاطلاع علی الغیوب والعلم بما فی الضمایر والقلوب الاحاطة بالمخلوقات والشهادة لسایر البریات
شهد بذلک الذکر المبین بانهم سادة الاولین والآخرین والولاة علی السموات والارضین نظم حرف اول از
نبوت حرف نون قلب نون واو امد ای دوفنون حرف اول از ولایت حرف واو قلب واو امد الف ای کم کاو
حرف اول از الوهیت الف مبدا جمله حروف مؤتلف بر ولی قلب نبی و جان اوست قلب قلبش ذات الله
سر هویت محقق در بیان ولایت گفته که سر این الولی کسریان الحق فی العالم لان الولایة هی کلمة الجاریة الشائعة
فی کل موجود مولاه و معناه لان الولایة هی الاعظم المنقبل لافعال الربوبیة والمظهر القایم بالاسرار الالهیة
والنقطة التی ادیر علیها برکار النبوة فهی حقیقة کل موجود فهی باطن الدایرة والنقطة الشایع التی بها
ارتباط العوالم مؤید این است آنکه گفته ظهر الواحد عن الاحد و فاض عن الواحد سایر العدد و ذلک کما ظهر

الخط

الخط عن النقطة والسطح عن الخط والجسم عنهم والحروف عن النقطة والکلام من الحروف والمعانی عن الکلام
والکل من واحد عنه المبدا والیه المعاد بدوها منک و عودها الیک فالنقطة الواحدة هی حقیقة الوجود
و مبدا الکاینات و قطب الدایرات و عالم الغیب والشهادة ظاهرها النبوة و باطنها الولایة و هما نور واحد
فی الظاهر والباطن لکن الولایة من النبوة و اشار بهذا المعنی بقوله ع انا و علی من نور واحد و اول ما خلق الله نوری
ثم فتق منه نور علی ثم خلق الخلایق من نورنا فنحن صنایع الله والخلق صنایع لنا فنحن الاولون و نحن الآخرون و نحن
السابقون و نحن الشافعون و نحن کلمة الله و نحن خاصة الله و نحن احباء الله و نحن وجه الله و نحن امناء الله
و نحن خزنة وحی الله و نحن حملة امر الله و نحن منتهی غیب الله و نحن محال قدس الله و نحن مصابیح الحکمة و
مفاتیح الرحمة و ینابیع النعمة و نحن شرف الامة و سادة الائمة و نحن الولاة والهداة والدعاة و نحن شرف الامم و
سادة الائمة و نحن الولاة والهداة والدعاة والسقاة والحماة و طریق النجاة و عین الحیات و نحن السبیل و
السلسبیل والمنهج القویم والصراط المستقیم من آمن بنا آمن بالله و من رد علینا رد علی الله و من شک فینا
شک فی الله و من عرفنا عرف الله و من تولی عنا تولی عن الله و من تبعنا اطاع الله و نحن الوسیلة الی الله
والوصلة الی رضوان الله و لنا العصمة والخلافة و فینا النبوة والامامة والولایة و نحن معدن الحکمة
و نحن کلمة التقوی والمثل الاعلی والحجة العظمی والعروة الوثقی التی من تمسک بها نجی و تمت البشری الحمد لله
الذی اکرمنا بولایتهم و من علینا باتباعهم و جعلنا من الموقنین بان الحق لهم و معهم و فیهم و بهم فصل اللهم
و سلم و تحنن علیهم و ارحمهم و اجعلنا من اعوانهم و انصارهم و احینا علی محبتهم و امتنا علی مودتهم و احشرنا فی
فی زمرتهم بحبهم و حرمتهم لدیک و حقک و حرمتک آمین یا رب العالمین ذکر خلفاء ثلاثه پوشیده
نماند که چون خلفاء ثلاثه در مدینه منوره خلافت نموده اند و هم در آنجا بدار الجزاء انتقال کرده اند
بنابران چنان مناسب نمود که هم در ضمن مدینه مکرمه مختصری از احوال ایشان بطریق اجمال نموده شود
ذکر ابو بکر بن ابی قحافه ارباب جرح در کتب فضاحت آثر خویش آورده اند که تولد ابو بکر بعد از
واقعهٔ اصحاب فیل بدو سال و چهار ماه در آخر روز دوشنبه یا شب سه شنبه روی داد اسمش در جاهلیت
عبد الکعبه بود بعد از آن که مسلمان شد حضرت رسول اسم او را عبد الله نمود مولدش مکه معظمه است
و با حضرت رسول ص هجرت کرد و دختر خود عایشه را بعقد رسول اکرم ص درآورد و فتح بعضی از بلاد عراق
و شام در زمان خلافتش اتفاق افتاد و در ماه جمادی الاول در سال سیزدهم هجرت بدار الجزاء رحلت
و مدت خلافتش بقول اشهر دو سال و سه ماه و چند روز بود و اول اختلافی که بعد از رحلت رسول
خدا ص در میان امت روی نمود باعث آن بود و تفصیل آن در کتب فریقین مسطور است ابو بکر در حین

وفات عمر بن خطاب را خلیفه ساخت و قلاده خلافت را بگردن عمر انداخت **ذکر عمر بن خطاب** بن نفیل
مادر عمر حنتمه دختر هاشم خواهر ابوجهل و بقولی دختر عم ایشان نا اهل بود و بروایتی کنیزکی حبشیه بود لاجرم در
وقت عتاب اعراب او را ابن صهاک الحبشیه میگفتند ولادت عمر بعد از سیزده سال از واقعه عام الفیل
روی داد و مدت ده سال و پنجاه روز خلافت کرده در غره محرم و بقولی بیست و هفتم ذی حجه و بقولی
اثنی نهم ربیع الاول بزخم ابولولو غلام مغیره جانی که برای او مقرر شده بود ارتحال نمود و زمان عمرش
شصت و چند سال بود و در ایام او تمامت بلاد شام و مصر و عراق عرب و عجم و کرمان و ارمن و موغان و
آذربیجان و اکثر بلاد خراسان بحوزه تسخیر اهل اسلام درآمد و بصره و کوفه را عمارت کرد و تاریخ عرب نیز
در زمان او بوقوع انجامید و آن چنان بود که در زمان حضرت رسول صلعم رسم تاریخ نبود و بعد از رحلت آن
حضرت نیز کسی بتاریخ عمل نمی نمود تا نوبتی ابوموسی اشعری که از طرف عمر حکومت یمن داشت بدار الخلافه عرض
نمود که از جانب تو بعضی فرمانها آمده که شهر آنها شعبان است و معلوم نیست که شعبان کدام سال است اگر
من بعد تاریخی وضع نمائی بعید نخواهد بود پس اجماع و اتفاق عرب کردند که تاریخی وضع نمایند بعضی از
یهود که بشرف اسلام مشرف شده بودند عرض نمودند که ما را مانند این تاریخی است و اشاره بتاریخ روم
کردند و آن موافق طبع عرب نیامد و برخی اشارت بتاریخ فرس کردند آن نیز مرضی ایشان نشد پس رای
بر آن قرار گرفت که از ایام حضرت رسول صلعم تاریخ بسازند و از وقایعی که بدان حضرت منسوب بود چهار وقت
را اختیار کردند زمان ولادت و زمان بعثت و زمان هجرت و زمان رحلت و در زمان ولادت اختلاف
فراوان بود زیرا که سال ولادت مردد بود میان چهلم و چهل و دوم و چهل و سیم از سلطنت نوشیروان
و در ایام ولادت نیز اختلاف بود چه که تردد بود میان شب دوم و شب هشتم و شب سیزدهم و هفدهم
پس آنرا باتفاق ترک کردند آنگاه جمعی گفتند که از بعثت باید گرفت و بعضی وفات را اختیار کردند آنگاه
جمعی گفتند که از بعثت باید گرفت و بعضی وفات را اختیار کردند اما قومی گفتند که هیچکدام از
این دو پسندیده نیست زیرا اگر بعثت را گیریم و تاریخ از آنجا بذیریم حزن و اندوه ما تا ابد و قضا
بذیرد و خاطرها اندوهگین چه بواسطه آنکه در آنوقت در کفر بوده ایم و طریق شرک می پیموده ایم و اگر آن
وفات اعتبار نمائیم مصیبت ما زیاده میشود و باعث ملال خاطرها شود و ضمایر ما غمگین گردد پس
صواب آنست که از زمان هجرت منظور داریم و آنوقت را تاریخ گذاریم که در آنوقت ابتدای شوکت اسلام
بوده و قوت اسلام ظهور نموده و ما نیز در حرمت سید انام بشرف اسلام مشرف بوده ایم پس قوم عرب
ایشانرا متابعت کردند و باتفاق مبداء تاریخ را از هجرت اعتبار نمودند بدانکه لفظ تاریخ بعضی گویند عربی

وان ماخوذ

و آن ماخوذ از ارخ بضم همزه و سکون را که بمعنی ازاله شیء باشد پس معنی تاریخ ازاله کردن جهالت از وقت
باشد و بعضی گفته اند که لفظ تاریخ عربی نیست بلکه معرب است و اصل آن چنانست که در هنگام وضع تاریخ
عرب هرمزان که یکی از ملوک عجم بود عرض نمود که عجم را حسابیست که آنرا ماه روز خوانند و چون کیفیت
استعمال آنرا شرح داد صحابه را پسند افتاد لهذا ماه روز را معرب ساخته مورخ گفتند و مصدر آن
تاریخ نمودند اما در اصطلاح تاریخ روزی معین است که آن منزله بعد از آن بوده باشد با و نسبت دهند
و بعضی گفته اند که تعریف وقت حاضر است باسناد دادن آن بوقوع حادثه عظمی است از حوادث عالم الجمله
اول سالی که در آن سال حادثه واقع شده باشد آنرا مبدا سازند مانند ظهور ملتی و یا دولتی یا طوفان
یا زلزله و امثال اینها تا چون ضبط اوقات حوادث دیگر خواهند کنند بآن نسبت نمایند و آنرا تاریخ گویند
و آن نیز در هر طایفه چیز دیگر باشد مجملی از تاریخ چند طایفه را جهت مزید معرفت بیان میکنیم **تاریخ
جاهلیة العربیه** در میان قوم عرب چنان رسم بود که هر کار عظیم واقع شدی همان ابتدای تاریخ ایشان
بودی در آخر بر حضیه ابرهة بن صباح که بویران کردن خانه کعبه آمد و بطیور ابابیل با قومش هلاک شد
معزز گشت و آن تاریخ در نهم هجرت بنزول آیه برائت در گذشت اکنون بدان عمل نیست **تاریخ ختائیه**
بدانکه شمار سال و ماه اهل ختا بر شیوه ایغور است و ایشان دوازده سال را شماری خوانند و پنج
شماری را ملک ون گویند و چون سر ون بگذرد باز حساب را از سر گیرند و بزعم ایشان از هبوط آدم تا
جلوس چنگیز خان بیست و هشت هزار و هشتصد و شصت و دو ون گذشته بود **تاریخ رومیه** بدانکه
رومیان را تاریخ بسیار بوده اما معتبرترین آنها تاریخ اغسطس است که اول قیاصره بوده و در زمان
عیسی ع ظهور نموده و بقولی از جلوس او است و بروایتی از قبول کردن رومیان ملت عیسوی است **تاریخ قبطیه**
در زمان فراعنه مصر بدان عمل میکرده اند اکنون قرون بسیار است که متروک شده الا قلیلی از قبطیان
که بدان عمل نمایند **تاریخ هندیه** بدانکه هندوانرا تواریخ فراوان است اما اشهر مشهور است از هلاک
پادشاه ایشان سنگال نام است وی سخت ظالم و ستمکر بوده و مردن او هندوانرا فتوحی عظیم روی
نمود الحق مردن ظالم و ستمکر جهت عجزه و مساکین طرفه فتوحی و عجب طرفه فتوحی و عجب راحت روحی است هیچ
ناحق و نحو بهتر از فقدان وجود ظالم و ستمکر نیست زیرا که در عدم وجود اهل جور سبب آسایش عموم
ناس و بخصوص ارباب معامله شناس است و چون خداوند کریم خواهد که بر بندگان خود راحتی عظیم
بخشد هر آینه وجود مفسدین فی الارض را که مراد از اهل ظلم وجود باشد معدوم گرداند ابوریحان که از علما
هندوان نوشته از عهد آدم تا ظهور دولت خاتم صلعم صد و هفتاد و دو لک و هفت هزار و صد و

سال بوده تاریخ یهود بر بنا آنکه تاریخ ایشان از آغاز خروج بنی اسرائیل هجرت از مصر و هلاک فرعون
و هامان با قوم خود شان در اوایل فصل بهار در اواسط ماه نیسان بود و نجات یافتن و هجرتی از فرعون
فرعون و فرعونیان بر ایشان روی نموده الهی بعزت انبیاء عظام و اوصیاء کرام که فرعون و هامان
مارا بعز قاب جستی غرق کردان و مارا از تلاطم امواج محن رهائی داده بساحل نجات برسان بمحمد
و آله الامجاد **ذکر عثمان بن عفان** ابن ابی العاص بن امیه ولادتش بعد از واقعه عام الفیل بهفت
سال روی داد و خلافتش در بیستم محرم سنه بیست و چهار هجری باتفاق افتاد و مدت یازده سال
و یازده یا ده روز خلافت نمود و در ماه ذی حجه سنه سی و پنج هجری جمیع مهاجر و انصار و تابعان
بزرگان اهل بصره و کوفه و مصر طریق عدم نمود و بعد از کشته شدن جسد او را سه روز در مزبله
انداختند و بعد از سه روز چون گندیده بود چند نفر از هواخواهان او میان شام و خفتن در
قبرستان یهود مدفون ساختند در کتب معتبره مذکور است که چون اهل مدینه ملاحظه نمودند
که عمر به بستر موت افتاده بنابران در تعیین امر خلافت با او سخن گفتند عمر جواب گفت که لایق این منصب
شایسته این مطلب شش نفر اند اما هر کدام را صفتی است که بواسطه آن صفت در تعیین ایشان
اشارت نمی نمایم و حکم صریح بر خلافت هیچیک از ایشان نمی کنم اول علی بن ابی طالب حرص او بر
امر خلافت مرا از تعیین او بخلافت مانع است دویم عثمان بن عفان او خویشان خود را دوست
میدارد و تمام مهام انام را بکف خویشان خود میگذارد و بر خلایق مسلط میگرداند سیم عبد الرحمن
فهو قارون هذه الامة و قارون امتست و در این خطرات چهارم طلحه او مرد متکبر و
خود پسند است پنجم سعد بن وقاص او را آن حالی نیست ششم زبیر او تندخو ترین کسانست
است پس باید که این شش نفر در امر خلافت مشورت نمایند و یکی را از میان خود در این امر مقرر
کنند و اگر پنج کس باهم در قولی اتفاق نمایند و یکنفر ابا کند آن یکنفر را بکشند و اگر چهار نفر متفق
باشند و دو نفر سر باز زنند آن دو نفر را نیز بقتل آورید و اگر سه نفر بطرفی باشند و سه نفر بطرف
دیگر جانب جماعت را که عبد الرحمن بن عوف بدان طرف است مرجح دانند و اگر با آنجماعت خلاف نمایند
فقیر گوید عمر بن خطاب طرفه مکری نموده و عجب تدبیری انگیخته از بدو ظهور سلطنت کورش تا
حال بخاطر هیچیک از ملوک و خلفا نرسیده که این گونه تدبیری کرده خلافت را از چنان صاحب
خلافت بیرون آورده و او را از حق خود محروم کند این شش نفر باتفاق علماء اهل سنت و جماعت از
عشره مبشره اند که حضرت رسول ایشان را بشارت بهشت داده است فتوی بر قتل ایشان داد

چه صورت

چه صورت دارد و با عدالت چگونه جمع گردد و دیگر آنکه گفته ایشان مستحق خلافت اند در نزد اهل
خرد روشن است که از این کلام نفاق انگیز چه مقدار فتنه می زاید و چه قدر آشوب روی مینماید
زیرا که به همه غرور داده و ایشان بنا بر این مکر افتاده که ایشان لیاقت امامت و منصب خلافت دارند
چنانکه اکثر از ایشان و اولاد ایشان در واقعه جمل و صفین و غیره روی نمود همگی نتیجه همان کلام
فتنه انگیز بود و هر که خویشتن را از مرض تقلید و بلای تعصب برهاند و درون خود را از اغراض نفسانی
خالص گرداند هر اینه بیقین میداند که عمر از ابتدا بد کرد در آنجا که جناب رسول فرمود من کنت مولاه
فهذا علی مولاه او گفت بخ بخ لک یا ابن ابی طالب اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة و بعد انکار
نمود و در آنجا که حضرت رسول در حین مرض فرمود ایتونی بدوات و قرطاس اکتب لکم کتابا لن
تضلوا بعدی او در جواب گفت ان الرجل لیهذی و بروایتی لیهجر حسبنا کتاب الله و در آنجا که [illegible]
از بضعه رسول منع نمود و خاطر آنحضرت را آزرده داشت و در آنجا که در اکثر حروب جهاد در جنگ احد
فرار نموده تنها گذاشت و در آنجا که بعد از رسول خدا متعه در دین بدعتها نمود و اگر معایب و قبایح عمر گفته
شود هر آینه دفترها کفایت نخواهد بود مع هذا در کتب فریقین نوشته اند و اهل سنت و جماعت چون
مجتهد را مصاب میدانند لهذا معایب خلفاء ثلاثه را بدعتها اند و میگویند مجتهد بودند و اجتهاد کردند
صحیح و درست بود و شأن صحابه اجل از آنست که ایشان را بنفاق منسوب دارند و بر این کلام و عقل ایشان
نقطه صفر انکار گذارند این کلام واهی و ناشی از گمراهی است محققان در کتاب ریاض السیاحه بوجه
احسن شده است والسلام علی من اتبع الهدی **در بیان مشاهیر بنی هاشم که اکابر صحابه علیه و شیعه علویه بوده اند**
پوشیده نماند که صحابه کرام از مهاجر و انصار و از بنی هاشم و غیرهم بسیارند که ممدوح و مقبول اهل
بیت الطاهرین اند لیکن اکثر ایشان مقبول الطرفین میباشند و از مکه معظمه و مدینه منوره ظهور نموده اند
و در نزد خاندان رسالت مقبول بوده اند فقیر قلیلی از کثیر ایشان را بقید تحریر در می آورد و بذکر اسامی
آن بزرگواران اقتصار مینماید من جمله ابو طالب بن عبد المطلب بن هاشم و حمزة بن عبد المطلب بن هاشم
و جعفر بن ابی طالب و عباس ابن ابی طالب و عبد الله بن عباس و عبید الله و قثم بن عباس و عبد الله بن
جعفر الطیار و محمد بن جعفر الطیار و عون بن جعفر الطیار و عقیل بن ابی طالب و عباس ابن عتبة بن ابی
لهب و عباس بن ربیعة بن الحارث بن عبد المطلب و ربیعة بن الحارث بن عبد المطلب و مغیرة بن نوفل بن
الحارث و عبد الله بن ربیعة بن الحارث و عبد الله بن ابی سفیان بن الحارث و عبد الله بن الزبیر بن
عبد المطلب و جعفر بن ابی سفیان بن الحارث الهاشمی و مسلم بن عقیل بن عبد المطلب و جعفر بن ابو سفیان

بن الحارث الهاشمی بن عبد المطلب و سعد بن الحارث و عمر بن ابی سلمة بن عبد الاسد و غیر ایشان از سایر
و از غیر بنی هاشم از انجمله مقداد بن الاسود و سلمان الفارسی و عمار بن یاسر و ابوذر بن جندب بن
جنادة الغفاری و بریدة بن الحصیب الاسلمی و خالد بن سعید بن العاص بن امیة بن عبد الشمس بن عبد مناف
و ابو الهیثم مالک بن التیهان الانصاری و عثمان بن حنیف الانصاری و سهل بن حنیف الانصاری و حکیم
بن جبلة العبدی و حذیفة بن الیمان الانصاری و ابو ایوب بن زید الانصاری و ابی بن کعب الانصاری
و سعد بن عبادة الانصاری و قیس بن سعد بن عبادة الانصاری و بشیر بن سعد بن ثعلب الخزرجی
الانصاری و جریر بن عبد الله البجلی و حجر بن عدی الکندی الکوفی و عدی بن حاتم الطائی و اسامة
بن زید بن شراحیل الکلبی و ابرهیم با اسلم ابو رافع و براء بن مالک بن النضر الانصاری و براء بن عازب
الانصاری الحارثی الخزرجی و براء بن معرور بن صخر الانصاری السلمی الخزرجی و بشیر بن براء بن معرور
الانصاری و عتبة بن عمرو بن ثعلبة الانصاری و حارث بن سراقة الانصاری و حارثة بن النعمان
بن قنبع الانصاری و حارثة بن النعمان بن امیة الانصاری و حارثة بن هشام بن المغیرة القرشی الخزرجی
و حارث بن عزیة الانصاری و عرفة الازدی الانصاری و عبد الله بن بدیل بن ورقاء الخزاعی و عبد
الرحمن بن حنبل و اسعد بن زراره ابو امامة الخزرجی و ابو ایوب بن کعب بن عبادة الانصاری السلمی و عمرو
بن الحمق الخزاعی و اسید بن حضیر بن سماک الانصاری الاشهلی و اوس بن ثابت بن المنذر الانصاری
و ابی بن ثابت الانصاری و ابی بن عمارة الانصاری و ارقم بن [illegible] ارقم الخزرجی و ثابت بن زید
الانصاری و ثابت بن قیس بن شماس الخزرجی الانصاری و ثابت بن ضحاک الخزرجی الانصاری و حرث
بن زید الانصاری و زید بن ثابت و زید بن ارقم الخزرجی الانصاری و عبادة بن الصامت الانصاری
و خباب بن الارت و عبد الله بن خباب بن الارت و عبد الغفار بن القاسم بن قیس بن فهد الانصاری
و محمد بن عمرو بن حزم الانصاری و نعمان بن عجلان الزرقی الانصاری و سعد بن معاذ الانصاری
و میثم مولای خداش بن الصیمه و ابو ساسان و ابو عمرة الانصاری و مالک بن نویرة الحنفی الیربوعی و
بلال بن رباح و الحارث بن قیس و الحارث بن هشام و عمر بن مکتوم القرشی العامری و هاشم بن عتبة بن ابی
وقاص الزهری و ابو سعید الخدری و ابو الطفیل عامر بن واثلة اللیثی و جابر بن عبد الله بن حرام الانصاری
و امثال ایشان و بعضی از ایشان اصلا بیعت با ابوبکر و عمر نکرده اند مانند سعد بن عباده و اولاد و اقارب او
و بعضی دیگر در بدو حال مبایعت نموده اند و اخر کار اهل بیت رسول و سایر بنی هاشم جبرا و قهرا بیعت
نموده اند ایشان نیز مبایعت صوری نموده اند مثل مقداد و سلمان و ابوذر و خالد بن سعد اموی و عمار و حجر

ن عبد المطلب و عبد المطلب بن ربیعة بن الحارث

دیکر ازان قبیل اند که قبل از رحلت جناب رسول تامل تمام در باب خلافت نموده بودند و چون
بموجب کلام عمر که کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله شرها عن المسلمین ایشان فرصت تامل و تفکر در ان
نداده اند و ناگاه ایشان را به بیعت ابی بکر الزام کرده در ان فتنه افتادند و بتقلید دیگران مبایعت ابی
بکر را بر کردن نهادند و از حق کمان بردند و مکر و فریب عمر و مقلدان او را خوردند و اخر متنبه شدن
از ان برگشتند و باطنا و ظاهرا رجوع بسرور اولیا نمودند اما جماعتی که بطوع و رغبت با ابی بکر و عمر و عثمان
بیعت کردند همان منافقان بودند که در ثانی الحال با طلحه و زبیر و معاویه و یزید و مروان بیعت نمودند و بر
سرور اولیا خروج کردند و دمار از روزگار خاندان رسول بر آوردند چنانکه در کتب اخبار آمده
که از طوایف قریش پنج کس با سرور اولیا مانده بودند و باقی تابعان بنی امیه بودند و سیزده قبیله از قریش
خانه کوچ همراه معاویه بودند و هرگاه انک شعور و از تعصب دور باشد مبادا که جمعی که با اختیار متابعت
معاویة بن ابی سفیان طلیق ابن الطلیق را بر مبایعت سرور اولیا اختیار نمایند ایشان تمیزی و رشدی
و بصیرتی در دین نخواهد بود و ناصر ازجهل و عسل از حنظل فرق نتوانند نمود و قول ایشان الکره
مکروه برابر و یکسان خواهد بود و از اختیار و اعتبار ایشان عقده اشکال نخواهد گشود و بر حجیت
خلافت معاویه استدلال نتوان کرد و خوم کسانی که در زمره شیعه مردان نتوان اورد بدانکه از زمره تابعین
که از اکابر دین بوده اند و در ملازمت قطب الاولیا کمال الاخلاص و ارادت نموده اند و در رکاب لازم
انتساب مال و جان [illegible] یاد انچند و چون بوده اند من جمله ابو القاسم محمد بن امیر المومنین
و محمد بن ابی بکر و اویس القرنی و مالک بن الحارث الاشتر النخعی و زید بن صوحان العبدی و صعصعة
بن صوحان العبدی و محمد بن ابی حذیفة بن عتبة بن ربیعة بن عبد الشمس بن عبد مناف و جعدة
بن هبیرة بن ابی وهب المخزومی القرشی و سعد بن قیس الهمدانی و ربیع بن خثیم الثوری الکوفی و احنف
بن صعصعة بن ناجیة التمیمی الحنظلی الرزاقی و عبد الرحمن بن صرد التنوخی و طرماح بن عدی بن حاتم و
سعید بن جبیر و اصبغ بن نباتة الحنظلی المجاشعی الکوفی و مسلم المجاشعی و جابر بن یزید الجعفی الکوفی و
میثم التمار الکوفی و حبیب بن مظاهر الاسدی و الحارث بن عبد الله بن الاعور التیمی الهمدانی و حبة
بن جوین العرنی الکوفی و رشید الهجری و عبد العزیز بن الحارث الجعفی و نعیم بن دجاجة الاسدی و
سفیان بن ابی لیلی الهمدانی و محجن بن ابی محجن الصیبی و ضرار بن ضمرة النهشلی و قنبر غلام امیر المومنین
و عبد الله بن ابی رافع و صفی بن فسیل و تمیم بن حذیم الناجی و تمیم بن عمرو و ثابت بن الثانی و حمید بن
همدانی و حارث الربیع و حارث بن قیس و حارث بن همام و حوات بن جبیر و زیاد بن کعب بن وهب و زیاد

بن عبید و زیاد بن وهب الجهنی و سالم بن ابی جعد و سلمة بن کهیل البرقی و سفیان بن یزید و شرحبیل
بضم شین و فتح را و سکون حاء مهمله و با مفرده و یاء مثنی و طالم بن سراق و عامر بن شرحبیل و عثابه
بن رفاعه و عبدالله بن حجل و عبدالله بن خباب و عبدالله بن شداد بن الهاد اللیثی و عبدالله بن الصامت
و عبد الخیر الخیوانی و عبدالرحمن بن ابی لیلی و علقمة بن قیس و علی بن ربیعة الترابی الاسدی و عمرو بن حصین
و عمرو بن دینار الکوفی و الفاکه بن سعید و کعب بن عبدالله و کیسان بن کلیب و لوط بن یحیی الازدی
و منهال بن عمرو الاسدی و قدامة السعدی و مخنف بن سلیم الازدی و المسور بن مخرمة الاسدی و المهدی
غلام عثمان بن عفان و المسیب بن نجبة و النعمان بن صهبان و نعمان بن عجلان و عبیلة الهمدانی و ابو
الجوشاء و ابو جحیفة بن عبدی و طارق بن شهاب الاحمسی و ابو سعید عقیصا و ابو السفاح البجلی و ابو تمیم ابراهیم
بن الصباح الحمیری و ابو ظبیان و ابو مرة القاضی الکندی و ابو عروة الانصاری و ابو عمرو الفارسی و ابو یحیی
بن حکیم بن سعد الحنفی و ابو اسود الظالم بن عمرو الدیلی و امثالهم و احوال ایشان در کتب اخبار و رجال قوم
و بطریق تفصیل در کتاب مجالس المؤمنین و غیره معلوم است هر که خواهد بدان رجوع نماید **ذکر مداین**
لفظ مداین جمع مدینه است و مدینه بمعنی شهر است اما مخصوص نام شهری است از بلاد عراق عرب و دار
الملک سلاطین ساسانیان بوده و در اصل طهمورث دیوبند آن شهر را بنا نموده و موسوم بگرد باد ساخت
و جمشید جم در رونق آن کوشید و طیسفون نام کرد و آن از اقلیم سیم واقع و جوانب اربعه اش واسع و بزرگ
مداین سبعه عراق بوده و بمرور دهور روی بخرابی نموده اکنون معموره نیست آن شهر در کنار دجله در شرقی
در جنوبی بغداد و سمت شرقی آن اتفاقا افتاده است و جمشید بر آن دجله از سنگ و آجر پلی در غایت متانت
ساخته بوده و چون اسکندر رومی بخارا مسخر نمود از غایت رشک گفت از ملوک عجم این اثر بزرگ
بخرابی آن فرمان داد فقیر گوید که مورخان اسکندر رومی را بصفت عدل و داد ستوده اند و بطریق فضل
و کمال و حکمت آن شهریار یاد نموده اند اما این خبر بر فقیر معلوم شد بخرابی از آن شهریار چیزی ناشی شده
و بعضی از پریشانی عباد و ویرانی بلاد بنظر نیامده اما پادشاهی دانشمند بوده و قدردان بوده و حکایات
از آن پادشاه در رعایت ارباب دانش مشهور و در کتب تواریخ مسطور است که دانائی کتابی بنام اسکندر
تالیف نمود و عنوان کتاب را باسم آن شهریار مزین ساخت پادشاه سخاوت پیشه دویست هزار مثقال
بآن دانشمند صله و جایزه داد و ارکان دولت و امنای آن حضرت بر آن حرکت منکر شدند و بر بخشش
اسکندر طعن زدند پادشاه جهان پناه مضمون ارباب الدول ملهمون بعزت دریافت فرموده گفت
اگر طبیبی داروئی ترتیب کند بجهت شما که زندگی جاوید باشید دوا از آن بطبیب چه دهید عرض نمودند که

هرچه داده شود عوض نیست و اگر تمام عالم را بدهیم در ازای آن اندک است خسرو دانشور فرمود که آن
دانا ما را در این کتاب بزرگ شمرده و بزرگی نام برده و تمجید ما را کرده و تحمید ما را بر زبان آورده و
مشهور عالم و مذکور بنی آدم ساخته و لوای ثنا و ستایش ما را بر سپهر برین افراخته در عوض آن این مقدار
بمقدار چه باشد و این قدر زر باعتبار که اکثر آن قلیل و فانی است چه نمود دارد که شما زبان طعن
دراز میکنید و باب انکار بر روی ما باز مینمایید **نظم** جهان و هرچه در او هست سهل و مختصر است
ز اهل معرفت این مختصر دریغ مدار چو دُر گرچه طلب میکنی سخن این است که در بهای سخن سیم و زر دریغ مدار
آخر می بینید و مشاهده میکنید که ملوک روزگار و سلاطین گردون اقتدار حصنهای استوار ساختند
و قصرهای زرنگار و کاخهای عالی برافراشتند و جواهر خویش را آرایش نمودند و در عیان بردند
و بر بنیان آسودند و چشمهای چون گلشن آراستند و دلبران ماه پیکر و خورشید منظر خواستند و جامهای
زرین و لباسهای گوهر آگین پوشیدند و طعامهای رنگین و شربتهای شیرین نوشیدند و بدیوهای
باد پیما سوار شدند و بایوان خورنق نشیمن آمدند عاقبت با هزاران حسرت از این جهان رفتند و
در زیر زمین منزل گرفتند نه از آثار ایشان اثری و نه از احوال ایشان خبری مگر آنکه دانایان و دانشمندان
ذکر جمیل ایشان را در کتابها ذکر کرده اند و در تالیفات خود آثار و اخبار ایشان را آورده اند و بنام ایشان
تالیفات ساخته اند و باسم ایشان دفترها پرداخته اند و ایشان را از نو جاوید کردانیده اند و محامد و
مکارم ایشان را در شرق و غرب عالم رسانیده اند چون امنای دولت این کلمات حقیقت سمات را از اسکندر
معرفت گستر استماع نمودند همگی بخاک عجز و انکسار افتاده بقصور فهم خویش اذعان دادند **استدراک**
بر ارباب خرد پوشیده نیست که اگر دانائی کسی را مدح و ثنا نماید سزاوار آن بود و قبول تحقیق کند بدو آن
زیرا که جان دانا از اغراض نفسانی مبراست و چشم دلش از امراض طمع معرا و نفس او از آلایش کذب و بهتان
پاک و مطهر است و نیک را نیک گوید و بد را بد داند و عادل را عادل خواند و ستمکر را ستمکر انگارد اما جاهلان
چند خویش را دانشمند شمارند و احمقان خودپسند خود را هوشمند پندارند و برای لقمه نانی [illegible]
قسیم الارزاق نام گذارند و بجهت شربت ابی سفیان را خضر خوانند و بسبب مشت حب البقری کاوی را
موسی لقب کنند و بعلت دسته علف گوسفندی را اسماعیل نامند و برای توبره کاهی خر را عیسی گویند
و بجهت قرصه گرگی را یوسف خوانند و بطمع درهم چندی یزید را امیر المؤمنین خطاب کنند و بخیال آنکه
چیزی حاصل خواهد شد ابا جهل را ابو الحکم گویند **نظم** چه میگویم کرد در افتادم از آن
مَذَرَّهُم تَعْبُدْ ما جاء قل الله چون اردشیر مقتدر شد نوافشان بل را مثل اول ساخت لاجرم آن

زیضر جسری ترتیب نموده در مداین لنگر انداخت و نوشیروان عادل بن قباد ایوان عالی از گچ
و آجر بنا کرد و صحن آن سرای را صد و پنجاه گز در صد و پنجاه گز ترتیب داد و بعد در آنجا صفه
بزرگ ساخت و نام آن صفه بطاق کسری مشهور است عرض آن صفه چهل و دو گز و طولش هشتاد و دو
گز و بلندیش شصت و پنج گز بنا کرد و در اطراف آن عمارات و حجرات در جوار آن بیاورد گویند هیچ اوبده
از آجر عمارتی که بدان عظمت و متانت بوده باشد نساخته‌اند و راقم گوید که در عالم سیاحت خود بلاد
اما عمارات سنگی بسیار هندی و خوبتر از آن فراوان مشاهده شده است **نظم** جزای حسن عمل بین که
روزگار هنوز خراب می‌کند بارگاه کسری را در سنه شانزده هجری سعد ابن ابی وقاص حسب الامر عمر بن
خطاب بی جنگ و جدال آنجا را فتح کرد و یزدجرد بن شهریار که آخر ملوک ساسانیان است فرار نموده
روی بعراق عجم آورد سعد فرمود که غنایم را جمع نمایند و آن را بر اهل اسلام قسمت کنند بعد از آنکه خمس
اموال خمس آن را بمدینه فرستاد و باقی را در میان نهاد در شصت هزار نفر قسمت کردند و بهر یک دوازده
هزار درم رسید و حال آنکه بعضی اشیا را داخل قسمت نکردند و همچنان بدار الخلافه ارسال نمودند از آن
جمله قعقاع بن عمرو در فتح هروان دید که جمعی از عرب شتری را احاطه کرده‌اند قعقاع با قوم خود بر آنطایفه حمله
کرده ایشان را متفرق گردانید و آن شتر با دو صندوق که بر او بار بود نزد سعد وقاص حاضر نمود و
چون صندوق را کشادند در آن جامه بود از مروارید غلطان هر جا تر برابر بیضه عصفوری و گوشواری
دیدند مرصع بجواهر ثمین و جبه انگشتری از یاقوت که جوهریان زمان از قیمت آن عاجز و قاصر بودند و
همگی آن اشیا را بمدینه ارسال نمودند در شب ولادت حضرت رسالت پناه ص چهارده کنگره طاق کسری
خراب شد و اکنون همان قسم باقی است و منصور عباسی جهت تعمیر بغداد مداین را خواست خراب سازد و
اسباب آن شهر بغداد را آباد نماید و مقداری نیز خراب کرد آخر الامر از عهده خراب کردن آن بنا ماند
و عاجز شده ترک نمود **ذکر مصر** کشوری است مشهور و در افواه و السنه مذکور طولش شصت منزل و
عرضش از نیم و پنج از جانب جنوب و نهایتش بسوی شمال سی فرسخ و مشتمل است بر بلاد بسیار و قصبات
بی شمار و نواحی معموره و بلوک مشهوره و جمیع بلادش از اقلیم دویم و سیم است و آبادی آن بحدی است که
آن شصت منزل بهم متصل است و آبش از رود نیل در غایت حلاوت و عذوبت است چنانکه اکثر مختصر
آشامیدند او دکه شرب کم حلاوت است ابتدای آب رود نیل از زیر جبل قمر در زیر خط استوا بحرزم وارد
ملک بکور و ستارکند شده و از وسط مملکت مصر عبور نموده بدریای مصر و شام میریزد و هوای مصر
بلاد مصر بسیار حار اما بغایت سازگار و بعضی از بلادش قریب باعتدال است و ساکنان کشور مصر مایل

عرب اکثر

عرب و اکثر شافعی مذهب اند و دیگر یهود و نصاری اند و قلیلی قبطی اند و جماعت ترک نیز در آنجا بسیار
که همگی ملازم حاکم آنجا اند و شهر اسکندریه و بوش و بحنه و خیم و دمیاط و سمنوط و رشید و فوم
و قاهره و فنه و منفلوط و منصوره و محله و ملوی و جرجه و نشیه و طهور و قوص و هو و بلاق از بلاد
آنجاست و کشور مصر منقسم است بهفت قسمت و هر یک از آن موسوم است باقلیمی پس دیار مصر هفت اقلیم
است و هر یک از اقالیم سبعه محتوی است بر بلاد بسیار و امصار بیشمار و ملک صعید و فیوم و قوص از
اقالیم آنجاست و حاصل و ارتفاع آن دیار منحصر برود نیل است و مقیاسی دارد و ارزانی و گرانی آنجا
از مقیاس دانند بدانکه لفظ مصر در لغت عرب شهر را گویند و جمع آن امصار است و در اصطلاح قوم
نام دیاری است مشهور و در کلام مجید بچند موضع مذکور است ابرهیم بن وصیف شاه در کتاب
اخبار مصر آورده که اول کسی که باعث آبادی مصر و مالک آن دیار گردید نقراوش بن مصرایم الاول بن
بن راویل بن آدم ع بوده چه که در میان اولاد هابیل و اولاد قابیل محاربت دست داد و بنی قابیل
شکست یافته در عالم پراکنده شدند جمعی بولایت مصر افتادند و چون وسعت و نضارت آنجا را دیدند
بغایت پسندیدند و طرح اقامت انداختند و جاهای مناسب ساختند و نقراوش مصر را احداث
کرده بنام پدرش موسوم گردانید و بعد از اتمام مصر شهر اسوس را بانجام رسانید در تاریخ مصر مذکور
است که شهر اسوس در محل منصوره بوده و دار الملک را سمت غربی رود نیل محل جیزه بنا نموده ابن
کثیر صاحب تفسیر گفته که نخستین کسی که بارض مصر در آمد شیث بن آدم ع بود آنگاه برادرزادهای آن
حضرت بر او غلبه آمدند و آن ارض را المبول نام کردند و حسن بن ابی محمد الهاشمی المعروف بالصفدی
در تاریخ خود از صاحب تاریخ کبیر نقل کرده است که اول کسی که قبل از طوفان بدان مکان رسید و در
تعمیر و آبادی آن زمین کوشید قفطیم بن راویل بن آدم ع بود و از اولاد او تا زمان طوفان هجده نفر
حکومت نمودند بر این موجب **نقراوش بن نبیل** وی نخستین کسی است که در آن دیار حکومت داشت و در
لوای اقتدار بر جمیع بلاد آن نواحی برافراشت و در علوم غریبه ماهر بود و استخراج معادن نموده و
طلسمات و نیرنجات وضع کرد و بعد از عنادی ایام روی بعالم دیگر آورد **مصرام بن نقراوش** بعد از پدر
در ملک مصر تمکین یافت و بتحصیل سحر و نیرنجات شتافت و در آن ماهر و قاهر گشت عاقبت الامر از
سرای فانی در گذشت **عیل بن نبیل** او برادر نقراوش و عم مصرام بود و در علوم غریبه سیما در
کیمیا و سیمیا گوی از او برابری نمود و در آن دو علم تالیفات کرد و چند جای طلسمات بیاورد **عیقام**
او نیز برادر نقراوش بود و در اتمام شهر اسوس مبالغه نمود و او دار الملک ساخت و در فن سحر و سیمیا

و نیرنجات و طلسمات مهارت داشت و مدت هشتاد سال لوای حکومت برافراشت در تاریخ مصر آمده
که حضرت ادریس در زمان عیقام باسمان صعود نمود عرباق بن عیقام بعد از پدر عرباق در مسند
سلطنت قرار گرفت و گلشن اقتدارش رونق و طراوت پذیرفت و ملک سودان را ضمیمهٔ مصر ساخت
و در ابتدا استیلا در اکثر بلاد تکرر نمود و سنار برافراخت در تاریخ مصر مسطور است که هاروت و ماروت
در عصر او در زمین بابل بمقتضای آسمانی گرفتار شدند لوجیم بن عرباق چون ملک الموت ابواب
زندگانی بر روی عرباق بربست لوجیم بحشمتی هرچه تمامتر بر سریر ملک نشست و رسوم عدل و داد
پیش نهاد ملک را آباد و رعیت را دلشاد ساخت و بنیاد جور و عدوان را از جهان برانداخت هوصال بن
لوجیم پادشاه کامکار و سلطان معدلت شعار بود و در آن کشور بچند محل طلسمات بنا نمود و چندی
در ساحل رود نیل احداث کرد و براقع بستان از رخسار عرایس دیار بیگانه بگشاد و در انتظام مهام انام
قواعد دلپذیر بنهاد ندرسان بن هوصال وی خلق عظیم و کرم عمیم داشت و همواره تخم لطف و احسان
بزمین خاطر اکابر و اصاغر میکاشت و در مدت حکومتش اهل فساد در ولایت او پیدا نگشت و از این
سرای سپنج درگذشت توسیدن بن ندرسان بعد از پدر پادشاه شد و در روزگار او علم [illegible]
و هرکس بتحصیل علوم غریبه شتافتی دخل بی موفور و دفاین نامحصور بظهور رسید و دولت و مکنت مردم
بغایت رسید سهلوق بن توسیدن سلطان نامدار الزمان و قهرمان قضا جریان بود و چند بلاد از کرد و
ستار و عنوه بگشود و در فن شعبده مهارت تمام داشت و در ملک صعید ترعه را او پیدا کرد و از سمت
مشرق مصر مقناطیس بمیدان آورد سوریده بن سهلوق پادشاه با تمکین و شهریار سعادت قرین بود و در دور
سلطنت آفتاب تابنده در چمن خلافت سرو بی خرامنده می نمود و هرکس انتهی یاد را دیدی بارجان در دل مقرر
کردیدی لهذا اکثر ملوک آن پادشاه صاحب جاه و جمال را اطاعت نمودند و ابواب بر روی روزگار
کشودند حبیب بن سوریده بعد از پدر اعلام اقتدار برافراخت و ملک را آباد و خلق را دلشاد ساخت
صناوش بن حبیب دارای هوشیار و جهاندار معرفت شعار بود لاجرم بسیاری از بلاد نزدیک و دور را
بی جنگ و نبرد بگشود افروش بن صناوش باصناف فضایل و انواع کمالات آراسته بود و در عدل و داد
بر اکثر ملوک سبقت مینمود ارمالیون بن افروش شهریار با هوش و پادشاه معرفت پژوه بود و در جمیع
امور بسنت آبا خویش عمل مینمود فرغان بن ارمالیون اگرچه پادشاه رعیت پرور بود اما بحضرت
نوح ایمان نیاورد و او در زمان طوفان سلطنت کرد و فرغان آخر ملوک بنی قابیل بود در اخبار مصر آمده
که فرغان در زمان حضرت نوح بود و با آن حضرت عداوت می نمود او را حکیمی بود فیلمون نام بر مال کار

دانا و عواقب امور را بینا بود و چون بر ضمیر حکیم پرتو انداخت که عنقریب طوفان عالم را ویران خواهد ساخت
بنا و ابنا نحدث فرغان رخصت طلبید و برسم رسالت بملازمت حضرت نوح روان شد و بعد از استحصال
شرف حضور آنحضرت بدایرهٔ ایمان در آمد و دختر خود را به پسران که حام نام داشت تزویج نمود و از آن دختر
فرزندی بیناخر بوجود آمد و آن فرزند را بیصر نام کردند و بعد از انقراض مدت طوفان حضرت نوح زمین
مصر را به بیصر داد و در حق بیصر دعای خیر نموده او را همراه فیلمون حکیم بارض مصر فرستاد و حکیم در خدمت
بیصر بارض مصر توجه نموده در منزل عرش از بیصر پسری متولد شده بمصر موسوم گشت و چون جهت استراحت
سایر ان زحمتش بنا کرده بودند لهذا آنجا را عرش موسوم نمودند آنگاه بدیار مصر درآمده بصوابدید حکیم
بیصر شهری عظیم بانجام رسانید و نام آنرا درسان گردانید لفظ درسان در لغت قبطیان بمعنی باب الجنه
باشد از عرش تا کنار رود نیل که پنج مرحله راه است باغات خوب و عمارات مرغوب ساختند و قلاع متین و بقاع
دلنشین پرداختند و دفاین بسیار و خزاین بیشمار که جابجا در مصر که قبل از طوفان مدفون و مخزون کرده بودند
و بر ضمیر حکیم معلوم بود مصر بن بیصر اعلام نمود و مجموع آن خزاین را ضبط کردند و چون عمر حکیم به هفتصد
هشتاد سال رسید بروضهٔ رضوان خرامید حضرت وهاب مصر را فرزندی کرامت فرموده مصر او را
قبطیم نام کرد و طبقه طبقه قبطیان از نسل قبطیم بن مصر اند ابن زولاق در تاریخ خود آورده که اول کسی که
بعد از طوفان بزمین مصر در آمد بیصر بن حام بود و فرزند او مصر نام داشت از محل اسوان الی بحر فرما
چهل منزل است شهرهای خوب و قلاع نیک بنا گذاشت و شهر مصر را سمت غربی رود نیل موسوم بجیزه آباد
گردانید و آن شهر تا زمان ارتفاع دولت اسلام دار الملک کشور مصر بود و پنجاه و سه نفر از آن فرقه حکومت
نمودند برای موجب بیصر بن حام بن نوح اول کسی که بدان دیار در آمد او بود و در آبادی آنجا مبالغه نمود
مصر بن بیصر احوال او اجمالاً مذکور شد مقیلام بن مصر بعد از پدر سرور شد و پادشاه دانا بود و علم کیمیا
استخراج نمود و دفاین بسیار جمع کرد قبطیم بن مقیلام بعد از پدر پادشاه شد و لغت قبطیان را وضع نمود و
شصت سال پادشاهی کرد قفطرایم بن قبطیم شهریار جبار بود و در زمان او ایزد تعالی قوم عاد را هلاک نمود و او
مدت چهارصد سال سلطنت کرد و در لوازم ظلم و جور اهتمام تمام بجای آورد بودشیر بن قفطرایم و او بخلاف
پدر عدل گستر بود و در عدل و داد و تعمیر بلاد مبالغه نمود عدیم الملک بن بودشیر در ظلم او حکایات غریب نقل
نموده اند والله اعلم اینکه از آن زاد در کتاب ریاض السیاحه نوشته ام مقفاوش بن عدیم الملک بحکم یخرج الحی من المیت
بخلاف پدر مدت چهارصد سال داد عدل بداد و اساس سلطنت را بر انصاف نهاد منارش بن مقفاوش
وی عالم بود بعلوم حکمت لیکن آن گوساله کاو پرستی را بدعت نمود و در طریق ستمگری فکرهای دقیق کردی

مرتیس الملك بن مناوش قریب هشتصد سال زندگانی کرد و حکمرانی یافت آخر الامر بدار الملك بقا شتافت
منقاوش بن مرتیس الملك مدت صد و اند سال داد حکومت داد عاقبت ماهی جانش بشست اجل افتاد برقوده بن
منقاوش حسن و پسندیده خصال بود، گویند در زمان آن پادشاه عمارت مصر و صعید بکمال رسید و زنیب بن
برقوده بعد از پدر بتخت سلطنت عروج نمود و بعد از آنکه زمانی جهان فانی را بدرود نمود فرعون الملك
بن زنیب حسن صورت با حسن سیرت جمع داشت و مدت مدید لوای اقتدار در آن دیار برافراشت صابن بن قطیم
وی عم فرعون الملك بود ایام حکومتش پایدار نبود مرقونس بن فرعون الملك بعد از عم بجای پدر نشست و
ابواب جور و ظلم بر رعیت و ملك شام را خواست مسخر نماید در اثنای راه پیک اجل آمده صبح عیش او را
بشام مبدل نمود اشادالملك بن مرقونس بعد از پدر پادشاه شد و بعضی از بلاد بکرور و ستار بحوزه
تصرف او در آمد صبا الملك بن اشادالملك پادشاه دانا و در علوم غریبه بینا بود و مدت هفتاد سال سلطنت
کرد و وفات یافت تدارس الملك بن صبا الملك پادشاه عاقل و فاضل بود و در زمان او حضرت صالح مبعوث
گشته با حضرت ایمان آورد مالیق الملك بن تدارس مدت ده سال در غایت استقلال سلطنت نمود و
درگذشت خرتیا بن مالیق الملك مدت پنجاه سال حکومت راند و دولت و ثروت را بکمال رسانید چون صدای
ارجعی شنید بدار بهشتی روان گردید کلکن بن خرتیا پادشاه دوست نواز و دشمن گداز بود و از شباب
او در تاریخ مصر داستانها نوشته اند طوطیس بن کلکن بعد از پدر پادشاه گشت و چون از جهان
فانی درگذشت اولاد نداشت امنای دولت دختر عم آن پادشاه بر سریر سلطنت جای دادند و چون
آن شهریار بزن بود و مردی از وی بظهور نمی آمد و مضمون حدیث لن یفلح قوم امرهم امرأة در وی ظاهر بود
بنابر آن ولید بن دومع از زمین شام خروج کرده لوای تسخیر ملك مصر برافراخت و اولاد و احفاد مصر را
نابود و معدوم ساخت و شش نفر از آن طایفه مدت هزار و پانصد و سی و اند سال حکومت نمودند
ولید بن دومع نخستین آن طایفه بود ع از فسادش هرچه گویم بیش بود ریان بن ولید پادشاه سعادت
انتباه بود و حضرت یوسف صدیق را تصدیق نمود ملك حق بن ریان بعضی گویند از بنی اعمام ریان بود
اما آنچه از کتب معتبره مصر معلوم میشود وی ولد ریان بود معادیوس بن ملك حق بعد از پدر حکومت
یافت و بعد از زمانی بملك بهشتی شتافت کشامیس بن معادیوس بعد از پدر افسر شاهی بر سر نهاد و ابواب
عدل و داد بر روی روزگار صغار و کبار گشاد لاطیس بن کشامیس وارث اورنگ شاهی بود و
تمامت ملك مصر را تصرف نمود بعضی گویند فرعونی که در کلام مجید مذکور است اشارت باوست و احوال
او در کتب اسلامیه مسطور است و چون لاطیس با قومش در رود نیل و بقولی در بحر سویس غرق گشت

حکومت نجاذان قبطیم انتقال یافت و هشت نفر از آن طایفه حکومت کردند دروکون بنت ملطوس از نسل
قبطیم بود اگرچه در صورت زن بود اما در سیرت مرد عار از وی ظهور نمی نمود بنابت عاقله بنی حنظله
عادله بود گویند دین موسوی را قبول نمود توریش بن دروکون دارای عقده کشای و داور عدل آرای بود
و اکثر از بلاد مغرب و جنوب را مفتوح نمود مقاس بن توریش جهاندار عدل گستر و شهریار رعیت پرور
بود و بعضی از بلاد شام و عرب را ضمیمه ملك موروث نمود اتمادیش بن مقاس پادشاه با مهابت بود و
اکثر ممالك تکرور و ستار و بربر و شام را مسخر نمود بلطوس بن اطاریش سلطان بدنهاد و سر حلقه اهل فساد
بود و در ظلم و جور گوی سبقت از فراعنه دوران کار میربود مالوس بن بلطوس بخلاف پدر خیر و نیکو سیر بود و در
تعمیر بلاد و تربیت عباد مبالغه مینمود مناکیل بن مالوس سلطان با عدل و داد و قهرمان نیکو نهاد بود و در زمان
دولت او امان بود مرنوس بن مناکیل پادشاه عدالت دستگاه بود و بخت النصر در زمان او بدان ولایت تاختن
نمود در اخبار مصر آمده که بخت النصر بعد از قتل و غارت ملك شام بکشور مصر آمد با مرنوس مصاف داده
مرنوس مقتول شد و بخت النصر اهالی آنجا را بین قتل عام کرده در لوازم ویرانی و خرابی آنجا اهتمام تمام بجای آورد
چنانکه مدت چهل سال مصر خراب بوده دیاری در آن دیار نبود بسبب آنکه بخت النصر از حکما درخواست کرد
که نوعی سازند که دیار مصر صورت عمارت قبول نکند حکما بنابر امتثال فرمان بخت النصر از خون بکادت
و منی بطریق تدبیر امتزاج داده و در بعضی نهاده بعد از چندگاه که میعاد از آن بسر رسید و چون سایه
آنکه بهر که افتادی همانزم روی بعالم فنا نهادی بعد از انقراض چهل سال حکمای یونان و عقلای قبطیان
و دهای عمالقه بعوث یکدیگر دفع و رفع آن بلیه را نمودند و در عمارت آن خرابه آباد کوشیدند و چون قبطیان
از سایر فرق زیاده بودند لهذا حاکم از آن فرقه مقرر کردند و هفت نفر از آن طایفه حکومت یافتند آخر ایشان
مقوقس بود و جریج نام داشت و در سنه بیست هجری نبوی در محرم الحرام در روز جمعه بامر عمر بن خطاب
عمرو بن عاص بدیار مصر درآمده فتح نمود و مقوقس بطرف اسکندریه فرار کرد و هم در آن نزدیکی روی بعالم
دیگر آورد و دولت آن فرقه بدو منتهی گشت و صیت اسلام از ایوان کیوان درگذشت ذکر دار الملك مصر
که ام البلاد و قاهره نیز گویند پوشیده نماند که قبل مذکور شد که مصر کشوری است اما تغلیباً دار
الملك آنجا را مصر نیز خوانند مانند شام و شیروان و کابل و کرمان و کشمیر و اینها اسامی مملکت است و
دار الملك دیار را بنام مملکت میخوانند و لاهور را باسم شهر و مدینه علیحده است همچنین مصر را باسم مملکت
میخوانند و هر یك از شهرهای مذکور را در کشور خود بنام خویش میخوانند مثلاً دار الملك کشمیر سری نگر
و دار الاماره شیروان شماخی و دار الحکومت کرمان گواشیر و دار السلطنه شام دمشق و دار الملك مصر

قاهره میباشد بای حال اصل کشور مصر محدود است از طرف مغرب بولایت بربر و مغاربه و از سمت
مشرق بدریای قلزم و ملک شام و از جهت شمال بدریای مصر و از جانب جنوب بصحرای سودان و نوبه
جمیع بلاد مصر بر طرف و بالای آن عیسارد و ارتفاعش برود نیل موقوفست و دار الملک مصر شهریست عظیم
و بلده ایست کریم آن شهر در زمین اندک پست و بلند اتفاق افتاده و سمت شرقی آن فی الجمله کوهست و سایر
اطرافش گشاده است از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات مح د و عرضش از خط استوا لرک آورده اند که
از زمان حضرت ابرهیم تا اوان حضرت یوسف ع آن شهر طرف غربی رود نیل واقع بوده و از شهر تا لب رود
یکفرسخ دور بوده و عمارات عالیه داشته و ارباب دولت بناهای خوب نموده بودند از انجمله حضرت یوسف
و عزیز مصر عمارات خوب ساخته و سایر ملوک نیز آثار مرغوب پرداخته بودند اکنون آن شهر در ریگ بیابان
و بعضی از عمارات آن عیانست حالا آنرا مصر عتیق نامند و در زمان حضرت موسی ع فرعون آن شهر را بلب
نیل نزدیک نمود و عمارات عالیه و بناهای خوب ساخت و باروی محکم از آهن و روی طرح انداخت و قصری
عظیم جهت خود بر آورد و چهار جوی از رود نیل در شبستان روان کرد و عمارات فراعنه تا آخر ملوک
فاطمی برقرار بود و چون عمرو بن عاص در سنه بیست هجری آن شهر را مسخر نمود آنرا خراب کرده سمت شرقی
رود نیل بعمارت شهر جدید همت گماشت و آن شهر را فسطاط نام گذاشت عمرو عاص در فسطاط عمارات
محکم و بناهای مستحکم بنیاد کرد و از آن جمله مسجدی از سنگ رخام و مقصوره از سنگ سفید بر آورد و
تمامت قرآن مجید را بنقاشی بر آن مقصوره نقش نمود و در آن جامع چهار هزار جای قندیل در وسعت قرار
داد راقم گوید چه فایده کران تا دل باشاد و لیکن بنیاد خصومت نهاد عبد الله بن طاهر ذو الیمینین
بعمارات فسطاط افزود و خانهای دلگشا در انجا بنا نمود و در سال دویست و هشتاد و پنج هجری آتش از
عبید افروخت و اکثر عمارات و بیوتات فسطاط را بسوخت و خمارویه بن احمد طولون آنرا مرمت کرده مردم
جدید در شهر آن بجای آورد و عمارت دیگر در قرب آن شهر بنا نمود و انجا را بقطایع موسوم فرمود مرقد محمد
ادریس شافعی انجا و زیارتگاه اعلا و ادنی است و در سال سیصد و سی و دو و بقول سیصد و پنجاه و
هشت هجری جوهر غلام المعز لدین الله فاطمی بحکم مولای خود در قرب فسطاط قاهره را احداث نمود و آن
چنان بود که چون کافور اخشیدی والی مصر را وفات رسید و بواسطه قحط و غلا کار مصریان باضطراب
و اختلال کشید جمعی از رؤسای ایشان کتابی بمعز لدین الله که در افریقیه مغرب بر مسند خلافت
متمکن بود نوشتند و التماس نمودند که یکی از امرای خود را فرستد تا دیار مصر را باو تسلیم نمایند بنا
بر استدعای مصریان جوهر غلام خود را با صد هزار سوار و زیاده از هزار صندوق درهم و دینار

بطرف مصر ارسال داشت و جوهر با جمعیت هرچه تمامتر در سنه مذکور لوای اقتدار در ممالک مصر
افراشت و چون وقت زوال بکنار مصر رسید جوهر شهر در بنا آمد و بلشکرگاه که الحال بقاهره مشهور است
نزول نمود و در همان شب چهار دیوار قاهره را با بعضی خانها مهیا ساخت و چون اهل مصر روز دیگر
حسب تهنیت بخدمت جوهر آمدند از آن معنی تعجب نمودند و جوهر نام آنرا منصوره گذاشت و چون معز
لدین الله از قیروان بمصر رسید اسم آنرا بر گردانید قاهره نام نهاد و سبب آن بود که چون جوهر بنای
قلعه قاهره گذارد در آن اوان بر احضار کهنه و منجمین فرمان داد که طالع سعد اختیار نمایند و عمله و فعله
را امر بکندن اساس نمود و قوایم چند از چوب بر اساس گذاشت و ریسمانها بر آن قوایم بستند و جرسها
بر آن ریسمانها استحکام کردند که در هنگام ساعت کاهنان و منجمان ریسمانها را حرکت دهند و ریسمانها
جرسها را بصدا در آورده بنایان مشغول ساختن و انداختن گل و سنگ شوند من الاتفاق زاغی طیران
نموده بر قوایم اساس نشست جرسها بصدا در آمدند و گلکاران بگمان آنکه کاهنان و منجمان ریسمانها را
حرکت داده اند لهذا یکباره عمله و فعله بانداختن گل و سنگ مشغول شدند و بنایان در کار آمدند چون
کاهنان و منجمان ازان آگاه گشتند فریاد بر آوردند که لا لا القاهرة فی الطالع مقصد جوهر آن بود که
طالع اختیار کند که ولایت مصر پیوسته در تصرف اولاد المعز بماند و چون معز لدین الله بدیار مصر آمد
و قضیه مسموع او شد اسم آن شهر را قاهره نهاد و کاهنان و منجمان عرض نمودند که از اوضاع فلکیه چنین
معلوم میشود که بعد از مدتی بلاد مصر بتصرف ترکان در آید و فی الواقع چنان شد که گفته بودند بعمارات
قاهره بیفزود و در استحکام آن مبالغه نمود و در زیب و زینت آن بغایت بکوشید و در پهلوی قاهره شهری
ساخته بحسینیه موسوم گردانید و در دولت مستنصر فاطمی طرفه قحط و غلائی در انجا بهم رسید چنانکه
متعلقان مستنصر را میبردند بجای لحوم مرغان گوشت ایشانرا میخوردند بدین سبب اکثر مردم هلاک شدند
و عمارات بسیار خراب گشت بعد از رفع آن بلیه امیر الجیوش در عمارات و زراعات آن مساعی جمیله بظهور
رسانید تا ملک را بحال اول مبدل گردانید و صلاح الدین ایوب در سال پانصد و هفتاد و دو هجری
تلافی سوختگیها نموده باروئی بر آن کشید و دور آنرا بیست و نه هزار گز مقرر نمود اکنون آنچه داخل آن
بارو است قاهره گویند صاحب معجم البلدان گفته که عمارت و کثرت مصر بمرتبه رسید که در آن زیاده از سی هزار
مسجد و هزار و دویست حمام بود فقیر گوید که شاید اکنون نیز همان قرار بوده باشد و یا اکثر قلیل تفاوتی
کرده باشد عمارات مصر مشتمل بر سه طبقات است و مجموع بیوتات و عمارات آن از سنگ رخام در غایت استحکام
و همگی را تراشیده اند و مساجد و خوانق و مدارس و صوامع و حمامها و قبور بزرگان و امثال آنهم همگی از

ستونهای یکپارچه از سنگ مرمر سفید ساخته اند و هوای مصر بگرمی مایل و آبش بغایت معتدل و در
نهایت گوارندگی از کثرت ایستادن تغیر نپذیرد و عفونت و بوی بد نگیرد و رود نیل در جوزا و سرطان
و اسد و سنبله طغیان دارد چه که در آن اوقات در ملک سودان و سرچشمهٔ آن باران بارد و چون عقرب
شود طغیانش تنزل کند آنگاه زراعت نمایند و مدار ارتفاع آن دیار منحصر با آب رود نیل است و محصولات
آنجا بسیار نیکو میباید مانند گندم و برنج و شکر و پنبه و سایر حبوب بغایت خوب میشود و هندوانه آنجا
بسیار خوب و خربزه اش بسیار بد میشود و انار ترش در آنجا نمیشود زیرا که خاصیت آب رود نیل چنان آ
کرده اند و فی انار ترش را شیرین میکند از غرایب آثار دار الاماره آن دیار است که آن سمت مشرق شهر و
بلندی اتفاق افتاده حصار استوارش سر بفلک اثیر کشیده و دندانهای بروجش گوش کیوان را بلا سپهر برین
گزین و عمارات دلگشایش رشک خورنق و سدیر بلکه خورنق و سدیر در جنب آن کالعدم است حیز و جمیع
عماراتش از سنگ رخام و تراشیده و سی و دو ستون یک قطعه ترکی در یک عمارت آن استوار کرده اند و
سایر ستونهای آن از سنگ مرمر سفید یکپارچه است الحق عقل دوربین از تماشای آن در سنگلاخ حیرت افتد
و آن حصار بر آن شهر مشرف و مسلط است و از مشاهیر مزارکان گویند قبر زینب بنت امیر المومنین ع و سکینه و راس
مبارک امام حسین ع در اندرون شهر واقع است و زیارتگاه مردم آن دیار و مطاف طوایف صغار و کبار است
راقم گوید که صحت آنها بر فقیر معلوم نشده است و قبر زینب در دو فرسخی دمشق میباشد گویند قبر زینب رضی الله
عنها است قبر شافعی در محل بقراست و آن سمت جنوب شهر اتفاق افتاده و قریب دو هزار خانه در اوست
و مزرعه مضافات اوست و قبر محمد بن ابی بکر و قبر ذو النون و عمر بن الفارض و سید احمد رفاعی در خارج
شهر و سمت قبلی واقع است و قصبه بلاق که عین الشمس نیز گویند در نیم فرسخی و طرف غربی شهر اتفاق افتاده
و جوابا و کشاده است و در کنار رود نیل واقع شده قریب پنج هزار باب خانه آباد در اوست و شهر مصر
باغات خرم و بساتین چون ارم فراوان دارد و بالجمله شهر مصر سواد اعظم و جای معظم است چنانکه
از حد انطاکیه بخط مستقیم الی ساحل فرات و از فرات الی کنار جیحون بلکه الی ملک ختن طولا و از باب
الابواب دربند الی ساحل بحر محیط عرضا بعجب وسعت و عظمت و جمعیت و جامعیت و بکثرت دولت و
ثروت و برکت و زیب و زینت چنان شهری دیده نشده و مثل آن مدینه منظر بنا معمر مسکنه انتهی اغلب
قوم عرب شافعی مذهب اند و حنفی و مالکی نیز بسیار اند و قبطی و یهود و نصاری نیز در آنجا مسکن دارند و
اقل قلیل شیعه امامیه اند تخمینا صد هزار باب خانه آباد در اوست و چندین ناحیه معموره و بلاد مشهوره
مضافات اوست مردم مصر عموما قوی هیکل و نو خواسته و گندم گون و مستوی الخلقه و عظیم الجثه و نیز بود

هوش

هوش آراسته و دختران صاحب جمال و با غنج و دلال و پسرانش حسن با اعتدال دارند و سالکان مسالک
طریقت از سلاسل متفرقه در آنجا بسیار اند و عموما سکنه مصر پشمینه پوش باشند و چندان در قید عصمت
و عفت نباشند و از محالات سخن رانند و اموری که واقع نشده از آن گفتگو کنند و حبوب و غله ذخیره
نمایند و شهوت دوست باشند و زود بر بخشند و مهمان نواز و غریب پرور و ملایم گوی و متواضع
باشند و خواص ایشان هوشیار و پسندیده اطوار و پرهیزکار و نیکوکردار باشند و ارباب فضل و کمال
و اصحاب عرفان و حال را دوست دارند و بر استرضای خاطر ایشان همت گمارند جمعی کثیر و جم غفیر از
انبیاء عظام و اوصیاء کرام و حکماء و علماء و عرفا از آنجا ظهور نموده اند و اکثر انبیاء بنی اسرائیل و حضرت
موسی و هرون و یوشع از آنجا بوده اند و چون ملک مصر در زمان خلافت عمر بن خطاب بدست اسلام
افتاد در زمان خلفاء اربعه یکی از اولیاء ایشان تمشیت مهام آن دیار را میداد تا آنکه ملوک بنی امیه غلبه
نموده احیای آنگروه تصرف نمودند و بعد از انقراض دولت ایشان گماشتگان خلفاء بنی عباس ضبط
و نمودند و همواره اولیاء ایشان اعمال را متصرف بودند تا آنکه ملوک اخشیدیه ظهور کردند و پنج نفر
از ایشان مدت سی و پنج سال سلطنت نمودند تا آنکه آفتاب دولت ملوک بنی فاطمه از سمت مغرب طلوع
کرد و ابتدای دولت در سنه دویست و نود و شش هجری بود و ایشان چهارده تن بودند و مدت دویست و
و هفتاد و چهار سال خلافت نمودند آخر ایشان العاضد لدین الله بود که در سنه پانصد و شصت و هفت
هجری در گذشت و دولت ملوک ایوبیه در آن دیار ظاهر گشت و یازده نفر از آن فرقه سلطنت کردند و آخر
ایشان الملک العزیز بود که در سنه ششصد و پنجاه و پنج هجری در حمام بدست جراکسه بقتل رسید و دولت
ترکان در آن دیار ظاهر گردید و آخر انجامعت تمام بوده که بدست سلطان سلیم خان رومی گرفتار آمد
و ایام حکومت ایشان با آخر آمد از سنه نهصد و پانزده هجری تا حال که هزار و دویست و چهل و دو هجری است
در تصرف دودمان آل عثمان است و تفصیل این اجمال در کتاب ریاض السیاحه مسطور است **ذکر**
بعضی از مشاهیر آن دیار بطریق اختصار فقیر عرض میدارد که در مدینه مصر ارباب کمال و اصحاب حال
و خداوندان حسن و جمال و صاحبان جاه و جلال زیاده از حد دید و چون ملاقات نمود که اگر مجموع ایشان
مذکور شود هر آینه دفتری علیحده گردد لهذا بذکر دو سه کس از ایشان اختصار مینماید **ذکر شیخ محمد** مهدی
لبیب و ادیب و صاحب فضایل بود و در اکثر علوم ظاهری بر امثال و اقران تفوق میجست در کسوت
درویشان و هم در سیرت ایشان بود فقیر قریب سه ماه در خدمت آن عزیز بسر برده و در آن مدت لوازم
صحبت و محبت بجا آورد الحق در اکثر علوم غریبه نیز دانا بود علی الخصوص در فن جفر و رمل و اعداد

وبجوم نوانائی نمود فقیر روزی معروض داشت که اگر فصلی از علم اعداد و حروف و شطری از قواعد آن
بیان نمائی از مکارم اخلاق تمنا بعید نخواهد بود در جواب فرمود که در علم اعداد و حروف در هر
لغت تالیفات خوب نموده اند و طریق تحقیق آنرا باحسن وجهی نموده اند و بلغت ترک و تاجیک و عرب
میدان و بر لغات اکثر طوایف امم دانائی بکتب ایشان رجوع نمای و از قواعد این علم بهره مند شو
فقیر گفت که اگر کسی علم طب بخواند و باقوت خواندن و دانستن بهم رساند بمجرد خواندن و یاد داشتن
آن طبیب نمیشود و معرفت تمام حاصل نمیکردد و همچنین اگر کسی کتب علم کیمیا را بخواند کیمیاگر نمیشود
وکذلک سایر صنایع و فنون بمحض خواندن و دیدن و دانستن کسی بمراد نمیرسد مگر آنکه استاد آن علم
را تحصیل نماید و از وی فرا گیرد و معنی خذ العلم من افواه الرجال را در نظر گیرد و مضمون العلم فی الصدور
لا فی السطور را دریابد و بر عمل بشتابد نه آنکه بمجرد خواندن علمی و مطالعه فنی خود را استاد داند که
بمحض استماع و شنیدن خویش را مرشد بشناسد از قاعده خرد دور و از عالم دانش مهجور است بعد از
استماع این کلام قواعد چند فرمود که خلاصه آنها این است بدانکه در آداب خواندن حروف و اسماء حسنی
جهت شرط است که تا تاثیر آن اتم و فیض آن اکمل باشد اول خود را از خیالات فاسد معزا داشتن
دویم از لقمه حرام و شبهه احتراز نمودن سیم ملتزم صوم و صلوة و صدقه بودن و بقدر مقدور تصدق
نمودن چهارم ترک کل ذوابح کردن مگر آنکه معین باشد برای وردی و ذکری پنجم از استاد اجازت
گرفتن و از مرشد رخصت خواستن چه که بی اذن استاد سعی و عمل بیفایده است ششم لباس پاک
و کسوت طاهر پوشیدن هفتم پرهیز از حلال و حرام کردن و از حد اعتدال تجاوز نمودن هشتم رعایت
زمان و مکان نمودن چه در هر زمان و مکان نتوان با وراد و اذکار مخصوص متوجه شد نهم
اختیار خلوت و عزلت کردن و ترک معاشرت و مجالست نمودن دهم ترک صحبت زنان نمودن و اختلاط
با زن و فرزند نکردن یازدهم بخور مناسب ورد و اذکار سوختن دوازدهم تقسیم تلاوت حصری و اطلاقی
نمودن حصری آنست که نصاب قرائت را معین کرده باشد بعدد معلوم و این طریق اتم و اکمل است و
اطلاقی آنست که چندانکه بتواند بخواند عدد معین ندارد سیزدهم در اختیار خلوت باید که وسعت و
فضای آن همان قدر باشد که نماز ایستاده توان کرد و کسی را در آن راه نباشد و زمین بجز حصیر نباشد
و همیشه مطیب و معطر بوده باشد و بجز ذکر و صلوات کار دیگر نشود چهاردهم باید که زبان با دل
موافقت نماید و دل با زبان مرافقت کند پانزدهم ترک سجع و تکلف در دعا و مناجات نماید و ارکان
مردف و مقفا احتراز کند شانزدهم حفظ عدد را تمام ان کند و اگر تلاوت حصری است ترک تمام لابیفی

بین الوقت نماید تا آن عدد بنصاب برسد در اثنای آن تکلم نکند هفدهم نفث نمودن قبل از شروع دعا
ابر و سوره که وارد است خواندن و بخود بدمد هیجدهم در اخذ ملاحظه قلم جدید و مرکب الوان قلمی که تکیبا
تراشیده باشند و بآن حرفی رقم نزده باشند اصلا روا باشد که چیزی از اعمال بآن نویسند و از برای
هر عملی لونی خاص از مداد اختیار باید کرد مثلا در اعمال محبت لون سفید و سبز و زرد اختیار کند که بکوکب
سعد تعلق دارد و در عداوت لون سیاه و کبود و سرخ اختیار کند که بکوکب نحس تعلق دارد نوزدهم در
رعایت اوراق و جلود و صفایح و امثال اینها کوشند زیرا که بعضی اعمال است که بر کاغذ باید نوشت و
بعضی را بر حریر و بعضی را بر اوراق اشجار و بعضی را بر پوست آهو و شیر و غیره باید که عامل رعایت این اعمال را
بکند تا تاثیر تمام بخشد بیستم توجه تام است بصورت خط و امعان نظر بآن و اشتغال قوت خیال با
مرکبات و ضبط و حفظ مکتوب مصوم در موم سفید یا کرباس کبود یا پارچه حریر بدانکه اول چیزیکه بر عامل
لازم است دانستن طبایع حروف است زیرا که هر حرفی طبیعتی خاص و مزاجی مخصوص دارد بعضی حار و بعضی
بارد و بعضی یابس و بعضی رطب است و بعضی را مرکب القوی یافته اند از حرارت و یبوست و برودت و رطوبت
در میان علمای مشارق و مغارب در طبایع بعضی حروف اختلافی است بنابر اختلافی که در ترتیب حروف
جمل است طبایع حروف بقول علمای مشارق حروف ناری این است اه ط م ف ش ذ وحروف هوائی
این است ب و ی ن ص ت ض وحروف مائی این است ج ز ک س ق ث ظ حروف ترابی این است
د ح ل ع ر خ غ حروف طبایع بقول علمای مغارب ناری این است اه ط م ف ش ذ وحروف
هوائی این است ج ز ک س ق ث ظ حروف مائی این است د ح ل ع ر خ غ حروف ترابی این است
ب و ی ن ص ت ض وحروف ناری جمل مغاربه مرکب این است اهطمفشذ و ی مرکب است از
حرارت و رطوبت وحروف هوائی بدین ترکیب است جزکسقثظ و ی مرکب از حرارت و رطوبت و حروف
مائی بدین ترکیبات دحلعرخغ و ی مرکب است از برودت و یبوست محقق گفته که نه حروف از
حروف بیست و هشت گانه مرکب القوی است اول ه وان ترابی و هوائی است دویم ج وان نیز ترابی
و هوائی است سیم ط وی مائی و ترابی است چهارم ی وان ناری و مائی است پنجم ل وان ناری
و ترابی است ششم س وان مائی و هوائی است هفتم و ان نیز مائی و هوائی است هشتم ق وان
ناری و مائی است نهم خ وان ترابی و ناری است اکنون بدانکه خواص اسماء الله از شرح و بیان
مستغنی است و هر کس بقدر دید و بینش خود بیان کرده است و انچه زمره انبیا و اوصیا و اولیا
علیهم السلام از خواص اسماء حسنی بیان نموده اند بقدر ادراک سایل و مخاطب فرموده اند مع هذا در خوا

ودر رطوبت و حروف ترابی بدین ترکیبات است و بعضی دیگر ترکیبات آورده‌اند

اسماء الله دفترها ساخته اند وکتابها پرداخته اند چنانکه محمد غوث گوالیاری وشیخ احمد بونی وشیخ
محی الدین اعرابی وابو حامد غزالی وشیخ معین الدین اسفراینی وکمال الدین معین سبزواری وسید
نعمة الله کرمانی وشیخ ابو سعید جنی وسید محمد مصری وشیخ عبد الغنی نابلسی وامثال ایشان لا یعد و
لا یحصی فقیر در شرح اسم الله وکلمهٔ لا اله الا الله کتابی دید که قریب دوازده هزار بیت ودر آخر
آن کتاب مؤلف آیهٔ لو کان البحر مدادا لکلمات ربی الی آخر الایه نوشته بود اما بموجب ما لا یدرک
کله لا یترک کله اقل قلیلی از خواص بعض از اسماء الله نوشته میشود الجلیل هر که این اسم را بمشک
وزعفران وگلاب در ساعات شریف بر قدح چینی بنویسد ومحو کرده بیاشامد در میان خلق عزیز
وبزرگ گردد واگر این اسم را بعدد مجمل این حروف که هفتاد وسه است بر قدح چینی بنویسد وبیاشامد
اثر وخاصیت اعداد را بجهة گذشته تمام باشد الرافع هر که در نیم شب دست بدعا بر آورد وصد بار این اسم
بخواند نزد خلایق جاه ومنزلت وی افزون گردد واگر بعدد مجمل او که سیصد وپنجاه ویک است بخواند
اثر او ابلغ باشد المعز هر که چهل روز متصل بعد از نماز صبح چهل ویکبار بگوید این اسم را در دنیا عظیمی
عزیز ومکرم شود وهرگز محتاج نگردد العلی هر که هر روز صد وده بار این اسم را با شرایطی که مذکور شد
بخواند خواه بیاء نداء وخواه با الف لام تعریف در خیر بلند یابد واگر فقیر بود غنی گردد واگر غریب افتد برکت
این اسم زود بعافیت وغنیمت بوطن مراجعت کند القهار هر که این اسم را بنیت دفع ظالم هفتاد هزار بار
بخواند بشرایط مذکوره حق تعالی کار او را کفایت کند وهر که بجهت قلع وقمع اعدا هر روز سیصد
شصت بار که عدد مجمل اوست بعد از نماز صبح بخواند واگر بعدد مفصل که چهار صد ونود ویک بار است
تکرار کند اولی باشد وبر عدو اعدا نابود شوند وهر که این اسم را بطریق اطلاق بسیار بخواند محبت
دنیا از دل او زایل گردد المذل در شرح اسماء الله مذکور است که هر که از ظالمی خوف کند هفتاد وپنج بار
بگوید وسر بسجده گذارد وتمام وبر آید وبگوید اللهم نجنی من فلان بن فلان حق تعالی شر آن ظالم
را کفایت کند واگر بعدد مجمل او که هشتصد وهفتاد است یا مفصل که عدد آن هشتصد ونود ودو است
بخواند اثر قوی تر گردد الحفیظ هر که از چیزی خوف باشد این اسم را با شرایط خود کتابت کند وبر
بازوی خود بندد ایمن وسالم گردد واگر بعدد مجمل او بنویسد اولی باشد واگر کسی در سفر اکثر اوقات
مداومت نماید از جمیع آفات ومخافات محفوظ ماند طریق تکرار آن برای وجه آنست بعد از ذکر
الحفیظ یا حفیظ احفظنی فانت خیر حافظا یا ارحم الراحمین الرقیب اگر کسی هفت بار این اسم را
بخواند وبر اهل وعیال ومال خود بدمد وجمیع بوده گی در حفظ وحمایت باری تعالی باشد

تا وقتی که

بسم الله الرحمن الرحیم
یا مالک الملک
یا قادر یا قدیر
حق تعالی مالک الملک
است لیس ... غیره
مالک ... یکدیگر
... انه علی
ذالک
...

تا وقتی که سلامت مراجعت نماید واگر بعدد مجمل یا مفصل ورد سازد وهر روز بخواند اولی بود الرؤف
چون صاحب رعب وترس این اسم را بعدد مجمل یا مفصل بخواند وورد سازد خوف از آن کس زایل شود
المؤمن هر که این اسم مداومت کند شک وشبهه از دل او زایل گردد ویقین گرداند الرحیم اگر کسی صد بار
بخواند نفس خود مشفق ومهربان گردد واگر به نیت کسی بخواند آن کس نسبت بوی مهربان شود اللطیف
در شرح اسماء حسنی مذکور است که این اسم از میان اسماء ممتاز است ودر جمیع آلام واسقام ونوایب ومصایب
قریب الاثر است ودر اوقات محن وشدائد عجیب الفایده است الودود اگر کسی جهت الفت ومحبت ازواج یا
برای دو کس هزار بار بخواند وبر طعامی بدمد واگر در هر صد بار بدمد میان ایشان محبت عظیم پیدا
شود واگر کسی این اسم را بر حریر سفید بنویسد سی وپنج بار وقتی که قمر در شرف بود متصل مشتری بنظر
مودت باشد پس آن نوشته را با خود دارد محبوب القلوب شود وهر که بتکرار مداومت کند نعمت
الهی بروی دایم گردد اگر کسی هر صباح وقت طلوع آفتاب این نوشته را پیش آورد ودر زمانی دیدن بر آن نگاه
وبحضرت رسول صلوات فرستد آنحضرت را در خواب مشاهده کند قاعده نوشتن آنکه سی وپنج بار
کتابت کند وسی وپنج بار محمد وسی وپنج بار احمد رسول الله رقم زند واین کتابت را بعد از نماز جمعه کند
وهمراه خود نگاه دارد الباسط هر که این اسم را در هر سحری دست بدعا بر دارد وده بار بگوید وبروی
فرود آرد هرگز بذل سؤال محتاج نگردد واگر بعدد مجمل او که هفتاد ودو است این عمل کند اثرش
قوی تر باشد واگر کسی چهار روز متصل هر روز چهار ساعت بجوع متصل این اسم را بخواند حق تعالی
وسعت رزق بوی عطا کند واگر هفتاد روز لاینقطع هر روز بعد از نماز صبح هفتاد ودو بار بخواند
حق تعالی دل او را بر طاعت خود ثابت گرداند الرزاق اگر کسی قبل از نماز صبح در چهار زاویهٔ خانه خود
ده بار یا رزاق بخواند وآغاز از دست راست کند وبجانب قبله بایستد از فقر وفاقه خلاص شود
الغنی اگر کسی هزار وهفتاد ویکبار بخواند وی غنی شود ومحتاج نگردد الواسع اگر کسی این اسم را بعدد
مجمل یا مفصل آن بخواند توانگر گردد الشافی اگر کسی این اسم را در مربع در ساعت مناسب وضع کند بر
ظرف چینی ودور او بنویسد وننزل من القران ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین
الا خسارا وبآب طاهر بشوید وبمریض صاحب مرض بدهد شفا یابد الصمد اگر کسی مداومت باین اسم
کند آثار تجلی صمدانی بر او ظاهر شود واز مرض گرسنگی وتشنگی برهد القابض اگر کسی این اسم را بر چهل
لقمه نان بنویسد ومدت چهل روز تناول کند ودر آن ایام بعدد مجمل آن نیز بخواند از مرض جوع خلاص
گردد المجید اگر کسی بعد از نماز صبح نود ونه بار بخواند وبر خود بدمد بصحت وعافیت ماند ودر میان

مردم مکرم و محترم باشد **الحلیم** اگر کسی این اسم را بطریق اطلاق بخواند صفت حلم در وی حاصل
شود **الحکیم** اگر کسی بر سبیل اطلاق این اسم را بسیار بخواند حق تعالی دل او را مخزن حکمت خود گرداند
و از زبان او عیون حکمت را جاری سازد **الرحمن** اگر کسی این اسم را هر روز بعد از نماز فریضه صد بار
بخواند غفلت و نسیان از دل او زایل گردد و اگر بعدد مجمل او که دویست و نود و هشت است
بخواند اثر او قوی تر گردد **الرشید** اگر کسی این اسم را ورد سازد طریق سداد و سبیل رشاد یابد و
اگر در وقت مباشرت زوجه این اسم را بسیار بگوید فرزندی که از آن نطفه حاصل شود صالح و متقی
گردد **الباعث** اگر کسی در فراش دست بر سینه نهاده این اسم را صد بار بخواند دل مرده او زنده شود
و باطن او پاک و صاف گردد و اگر بعدد مجمل او که پانصد و هفتاد و سه است بخواند اثر آن قوی تر باشد
الغفور اگر کسی هر روز هزار و دویست و هشتاد و شش بار بخواند ظلمت و تاریکی از دل او زایل گردد
الفتاح اگر کسی بعد از ادای نماز صبح دست بر سینه گذارد و هفتاد بار یا فتاح بگوید ظلمت از دل او
زایل شود **القدوس** اگر کسی بعد از نماز ظهر یا بعد از هر نماز خورشید صد و هفتاد بار این اسم را بخواند
مطالب دنیوی و اخروی او حاصل گردد **الحق** اگر کسی بعد از هر فریضه صد و هشت بار این اسم را بخواند
امور اعلم فراز حاصل شود **العلیم** اگر کسی این اسم مداومت کند علوم غریبه بر او ظاهر شود والله اعلم بالصواب

ذکر محمد علی پاشا شهریاری دولتیار و خسروی عدالت شعار بود با اصابت رای و حسن تدبیر و صفوت
ضمیر بر اکثر ملوک زمان تفوق مینمود اصل آن شهریار از ارناود از بلاد روم ایلی و از اواسط الناس
انذار بود و به نیروی بخت و مساعدت اقبال در خدمت خورشید پاشا بولایت مصر آمده در اندک
زمانی یوزباشی گشت و بعد از انقراض دولت خورشید پاشاه در زمان خسرو پاشا مین باشی شده پایه
قدرش از امثال و اقران خویش درگذشت و چون ایام دولت خسرو پاشا بغایت رسید محمد علی پاشا ترقی
نموده پاشای انذار گردید و اعدای ملک و ملت را در قلیل فرصتی نابود و ناچیز ساخت و حکام
قدیم و خاندان عظیم انجار را بر انداخت و در حکومت چنان استقلال یافت که خواندکار روم از وی در حساب
شد و سالهای فراوان که حرمین الشریفین در تصرف ملوک وهابی بود بحیطه تصرف در آورد و خاندان
سعود بن عبدالعزیز وهابی را تاجیز کرد و طریقه در مه نعمی باج که از عجم در مکه معظمه موقوف نموده بود
و ابواب عواطف بر روی روزگار اهل ایران بگشود و در مصر جهت زوار و مسافرین بنوا مقرر فرمود
که در ماهی نفری دوازده درهم نقد با مطعومات و ماکولات بدهند و برای ارباب استحقاق بلاد
مصر و اهل عمایم آن شهریار موقوفات معین نمود که از زحمت معیشت برهند فقیر گوید که با آن شهریار معرفت و اتحاد

ملاقات روی داده و صحبت بسیار فیما بین اتفاق افتاد فی الواقع آن شهریار در حلم و تمکین و جود و سخا
و حسن تدبیر بی عدیل و نظیر بود و با وجود مشاغل جهانداری و کثرت امور ملک گذاری هر روز بوقت
معین با اهل عرفان و ارباب وجدان مجالست و مصاحبت می نمود و از لوازم اخلاص و ارادت نسبت
با ارباب معرفت دقیقه مهمل و معطل نمیگذاشت و همواره تخم لطف و احسان بر زمین خاطر اصاغر و
اکابر میکاشت و مکرر فرمودی که این دولت و بزرگی از همت درویشان بمن رسیده و از توجه گوشه نشینان
ملک مصر مسخر من گردید از تقریرات امیر کشورگیر چنان معلوم میشد که طریقه نجاشیه دارد اما الحمد
فقرای صحیح القول استماع افتاده است که جناب قدوة العارفین حسین علی شاه اصفهانی قدس سره العزیز
هنگامی که عزیمت مکه معظمه نموده بود بعد از مناسک حج بیت الله الحرام و زیارت حضرت خیر الانام در آن دیار آن
شهریار بخدمت آن بزرگوار رسیده بود و نظر کلی و فیض تمام از آن جناب گرفته بوده است مؤید این قول آنکه
که با فقیر کمال محبت و مودت اظهار میفرمود با وجود آنکه از این جانب غایت احتراز بود چنانکه مبلغ
گرامند برسم نقد بنا نزد فقیر فرستاده فقیر قبول ننمود و آن شهریار همچنان در مقام محبت و اخلاص بود و ساعت ساعت
محبت را زیادت مینمود روزی فقیر را گفت وقتی که ترا با خدا حالی و خلوتی باشد ما را بخاطر بیار
و در آن وقت همتی در کار ما بگمار فقیر گفت در آن وقت خود را فراموش دارم و ترا در آن هنگام کجا بخاطر
آرم بار دیگر گفت که وقت دیگر در حق ما دعا کن گفتم دعا نزد شما است و دعا طلب نمودن از
دیگران سزاوار است **نظم** سالها دل طلب جام جم از ما میکرد ٭ آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد
آن شهریار پرسید که این سخن را چه معنی است گفتم که اگر جمهور رعایا از شهریار راضی و خوشنود باشند
و عاملان و کارگذاران تو بتیغ جود دل زیردستان را تسخیر کنند البته کاس برای دوام دولت تو دست
بر دارند و هر اسم نیاز به درگاه خداوند بی نیاز جهت قوام حکومت تو بجای آرند و اگر جور و ظلم و عتاب و
طریق فسق و فجور بپیمایی باندک زمانی هلاک شوی و دولت تو منقرض گردد چون شهریار این سخن را
استماع نمود بگریست و گفت که بالاتر از این سخنی نیست و میان فقیر و آن امیر سخنان بسیار روی نمود که ذکر
همه باعث طول کلام خواهد بود **ذکر ابوالفضایل شیخ موسی** وی فاضل کشور مصر و عالم عصر بود و در علوم
ظاهری در دانشمندی کسی با او برابری نمینمود از غایت فضل و کمالی که داشت او را ابوالفضایل میگفتند و مذهب
شافعی داشت و در اخلاق و مکارم احوال نظیر نداشت و قریب بیست هزار حدیث نبوی او را حفظ بود و
کتاب قاموس را نیز حفظ کرده بود و ساکنان آن کشور بدان رجوع میکردند و مصریان و پیروان مذاهب اربعه معتقد
و مطیع وی بودند روزی در حضور جمعی از اکابر و اعیان مصر از فقیر استعلام نمود که تواتر شنیدن امر دو

وجه دراهم و دنانیر دیده‌ام که سلطان مصطفی شاه پادشاه عجم مرکز سلطنت خود را دار الخلافه مینامند
و خویشتن را خلیفه عالم و عالمیان میدانند یا بفتوای علماء ایران و بحکم فضلاء ایشان است یا بفرمان
خود است و دیگر آنکه سلطان ایران خود را خلیفه اهل ایران میداند فقط یا آنکه خلیفه جمیع مسلمانان
در هر حال این اعتقاد خلاف مذهب امامیه و طریقه اثنی عشریه است دیگر بار می پرسید
که بتواتر استماع نموده‌ام و از بسیاری ثقات شنوده‌ام که پادشاه ایران تمثال و تصویر خود را
کشیده به بلاد محروسه خود ارسال گردانیده و جمهور ناس را امر نموده که در وقت معین بدان صورت سر فرود آرند
و لوازم احترام نسبت بدان نقش واجب و لازم شمارند و این نیز خلاف مذهب اسلامیه و دین محمدیه است آیا
این خبرها راست و یا کم و کاست است یا خلاف واقع است فقیر عرض نمود که حصول امثال ما فقیران را این گونه تحقیقات
رسانیست و طریق تحقیق این گونه چیزها چون ما از فقیر بعید است متوقع آنکه از سؤال امثال این کلمات فقیر را معاف
داری و تحقیقاتی که در آن فایده آخرت باشد چیزی از پی آنگاه گفتم اگر اجازت باشد از جناب تو سؤالی نمایم و
ذکر رضا نه طریق تحقیق همایم فرمود سؤال کن گفتم که آیا شیطان بر خیر و شر و نفع و ضر دانا و بر نیک و بد و حسن و
قبح بینا است یا نی فرمود بلی عالم و دانا است فقیر گفت آیا خلفای ثلاثه هر خیر و شر را میدانستند از جواب
سکوت فرمود دیگر باره پرسیدم که تو را قسم است برسول اکرم صلعم که بیان فرمائی که جناب تو اعلم و دانا تر است
یا آنکه خلفای ثلاثه در جواب فرمود که ایشان بحسب معنی افضل بودند چه که فیض از صحبت حضرت رسول
اقتباس می نمودند فقیر گفت که سلمک الله یا شیخ سکوت اول بهتر از این جواب بود زیرا که از تقریر جناب تو مفهوم
شد که تو در علوم ظاهری از ایشان اعلم و دانا تری و در فضائل صوری برتری هاموی که بر امام زمان و خلیفه
دوران در علمی و فضلی مقدم باشد خلافت و امامت عامه را سزاوار نباشد و اگر روا باشد بیان نمای که در
آن حیث فاضل مصری فرمود که کلام تو بکلام فرقه روافض شباهت تمام دارد و تو باید احتراز از این کلام کنی و
حذر کن از این گونه سؤالات و از طریقه آبای خویش تجاوز مکن و بر مسلک سلف ثابت باش والسلام علی من اتبع الهدی
ذکر محله وی شهری است خورد و با امتیاز مابین قاهره مصر و دمیاط واقع و در زمین هموار اتفاق افتاده
و جوانب اربعه اش کشاده است و قریب پنج هزار خانه در اوست و قرای دلکشا و مزارع بهجت فزای مضافات اوست
فقیر در آنجا یک ماه در روستی دید و نامش نیز سید صاحب احوال بود روزی با این حقیر خطاب کرده فرمود که سعی و
جهد نمای که مظلوم باشی نه آنکه دل مردم خراشی زیرا که مظلوم در هر حال مرحوم و ظالم بهمه احوال از رحمت حق
محروم است باری تعالی مظلومان را رحمت کرده و ظالمان را لعنت کرده گروهی گرفتار در درگاه الهی شدند و طعن و
لعن ابدی گرفتار آمدند ظالم بودند و بر مردم ظلم می نمودند و الا بخدا و رسول قایل بودند و اعتقاد با انبیا و رسل

داشتند

داشتند و صوم و صلوة و سایر عبادات میگذاشتند و جهاد و اجتهاد میکردند و افعال حسنه و اعمال نیک
بجای می آوردند چون بطریق ظلم و جور عمل مینمودند و وضع شی در موضوع لا میکردند لاجرم ملعون و
مطعون گشتند و لعنت ابدی را در گردن هستند والسلام علی من اتبع الهدی **ذکر منصوره** مدینه ایست معموره
وی در یک فرسخی شهر محله واقع و جوانب اربعه اش واسع است در کنار رود نیل اتفاق افتاده و مشتهیات
در آنجا مهیا و آماده است و پنج هزار باب خانه آباد تخمینا در اوست و نواحی معموره و قرای مشهوره مضافات
اوست مساجد دلکشا و خوانق بهجت فزای دارد و باغاتش نیز فراوان است و سایر چیزهای آنجا مانند محله
و هره است **ذکر منفلوط** بفتح میم و سکون نون و ضم فا و لام مع الواو و سکون طا مؤلف شهری است عظیم
و مقامی است کریم و مشتمل است قریب ده هزار باب خانه معموره و اقسام مشتهیات در آنجا موفور است از بلاد
صعید و در ساحل رود نیل واقع قریب بجبل دور و از اقلیم سیم و هوایش ملایم اگر چه در تابستان گرمی مایل است
و آبش خوب و باغاتش فراوان و مرغوب مسکن ارباب شوکت و مأمن اصحاب حشمت اکثر مردم آن دیار با تمکین و
با وقار و مروت و فتوت شعار و صاحبان دولت و ثروت اند و عموما قوم عرب و شافعی مذهب اند و ساکن
در قرین می باشند فقیر در آنجا اشخاص صاحب معرفت و مروت و خداوند کرم و سخاوت و اهل فتوت و محبت دید
و ملاقات نمود که بعضی از ایشان را در کتاب ریاض السیاحه ذکر نموده ام اما اینجا بذکر یکی از کمل ایشان اکتفا می
نماید **ذکر ابراهیم بیک** وی بیگلربیگی کشور مصر و صعید بود در شجاعت و سخاوت و عدالت گوی
سبقت از ملوک زمان میربود همه اوصاف حمیده آن امیر لازم بود مگر بر و احسان که متعدی داشتی و همه
اخلاق پسندیده آن امیر خاص بود الا جود و کرم که عام و در نیدی خلق کریمش نامه گشای مشک ختن و فیض
عمیمش عزت افزای در عدن بود روزی بآنجهان کرم از فقیر سؤال نمود که در کشور ایران آیا صاحب جود و
کرم دیده که صد هزار دینار بیکی عطا کند و بخشش نماید و حال آنکه یقین داند که وی را هرگز نخواهد دید
ملک نام و نشان او دانا نیز نخواهد شنید فقیر عرض نمود صد دینار در این دیار بی غرض و خیال دیده نشده است
که کسی بکسی عطا کند لکن استماع نیز گشته است الا بنادر لکن نادر دیگر باره پرسید که در ایران
کسی باشد که بصفت شجاعت موصوف باشد و در نزد جمهور معروف باشد فقیر عرض نمود که شجاعت
لوازم بسیار است و شرایط بیشمار اما معنی شجاعت نیست الا من قام به الشجاعة منتج چیزی نیست که مثلا
و آن نه شجاعت است مانند مروارید حقیقی و جوهر دیگر که بر خار بند می مانند و یا صورت نخل که در کاغذ
نگارند آن نه نخل باشد و نخل که از موم سازند و مانند انگور و نارنج و جانور دیگر پدید آرند آن چیز دیگر
است و انگور و نارنج و جانور حقیقی چیز دیگر **مصرع** این هند بکین و آن آن کند بجوال مراد آن است که

بزرگی را منحصر در کثرت مال و بسیاری زر و سیم میدانند و گروهی هم بکثرت خود را با اهل واحد منسوب
میگردانند اگرچه در غوغا، خیل و سپاه، و طمطراق خیمه و خرگاه، با اسلاف مشابهت دارند امّا از خواص
مزایای ایشان بغایت عاری و بیگانه شمارند ناچار از شنیدن کلام فقیر بغایت متأثر گشته فرمود که تا
قموص مشتمل بر هفتاد پاره قریهٔ معموره است اگر درپیش ما لنگر اقامت اندازی و با صحبت و مجالست ما
در سازی تمامت آن ناحیه را برسم سیول و سیورغال بتو میدهیم که بفراغت بال و رفاهیت حال گذران
نمائی فقیر عرض نمود سلمک الله یا امیر الحال فقیر در سیر و سلوک است چه جای صحبت و اختلاط ملوک باری
جمال دولت امیر را بجلال خلود مزین داراد و مآرب دارین و مطالب نشأتین امیر را حاصل گرداناد بمحمد
و آله الامجاد ذکر ملوی بفتح میم و تشدید لام شهری است عالی مقام وی در هفت منزلی قاهرهٔ مصر و در کنار
رود نیل واقع و جوانب اربعه‌اش واسع است و قریب چهار هزار باب خانه در اوست و سیصد و شصت
پاره قریهٔ معموره مضافات اوست و باغات خوب و بساتین مرغوب فراوان دارد و مردمش شافعی مذهب
و عموماً قوم و خالی از مردمی نباشند و اغلب سکنه اندیار غریب نواز و مهربان باشند و حاکم انجا محمد بیک
نام اصل او غلام بود و بسیار امیر والامقام بود در رعیت پروری و کرم گستری کمتر کسی با او برابری مینمود
کوچک دل و بزرگ منش و صاحب دانش و مالک اخلاق پسندیده و خصال حمیده مسکین نواز و ظالم
گداز و در اکثر صفات نیک ممتاز بود مصرع هرکجا هست خدایا بسلامت دارش ذکر منشیه بضم میم و سکون
نون و کسر شین و فتح یاء مثناة و هاء ساکنه بندری است در ساحل رود نیل از بلاد صعید و قریب ده هزار
خانه در اوست و چند ناحیهٔ معموره مضافات اوست اگرچه هوایش حار است امّا سازگار است و آبش
رود نیل و مردمش وسط الحال مایل بخوبی همگی عرب و شافعی مذهب‌اند ذکر مسجد اقصی بیت المقدس
است در ضمن حرف باء مذکور شد احتیاج بتکرار نیست ذکر مدین بفتح میم و سکون دال و فتح یاء مثناة و
سکون نون نام یکی از فرزندان حضرت ابرهیم ع بوده و دیاری از کشور شام آباد کرده بنام خود موسوم نموده
مردم انجا بسخط الهی نعوذ بالله گرفتار شده طریق عدم پیمودند اکنون معموره نیست ذکر مشغره بفتح میم و
سکون شین منقوطه و فتح غین معجمه و راء مع الهاء قریه ایست قصبه مانند و جائی است خاطر پسند قریب
هزار باب خانه در اوست و آب بسیار و خوشگوار و باغات فراوان دارد و آن قریه در دامن کوه لبنان اتفاق
افتاده و طرف مغرب و جنوبش گرفته و دو طرف دیگرش گشاده است ساکنان آن قریه مختلف‌اند جمعی
شیعهٔ امامیه و بعضی موسوی و برخی عیسوی و قلیلی سنی امّا اکثر و معتقد سامری‌اند و عموماً صاحبان
حسن و جمال و فصح و دلال‌اند ذکر معرة النعمان قصبه‌ایست در دو منزلی حلب و سمت جنوب آن واقع اطراف

واسع

واسع است آبش کم و خوشگوار است و هوایش معتدل و سازگار و قریب هزار باب خانه در اوست و اکثر
و حوالی‌اش بسیار است و زراعت انجا اکثر موقوف برحمت الهی است و ساکنان آن قصبه قوم عرب و اکثر
حنفی مذهب و متعصب و گروهی بادیه‌نشین و سایر حالات انجا مانند حلب است ذکر مرعش بفتح میم و سکون
راء و فتح عین مهمله و سکون شین معجمه شهری است دلکش و بلده ایست خوش از بلاد شام و از جمله ثغور و اکثر
گفته بلده ایست از حدود موصل غلط محض است و دیگری نوشته نام قلعه ایست میان ارمنیه و دیار بکر
آن نیز از وجهی محض غلط است امّا آنکه گفته قریب بولایت ارمنیه است صحیح است لفظ مرعش در لغت کوه
بلند پرواز را گویند و چون آن شهر در دامن کوه و نیز در بلندی واقع است لهذا موسوم بمرعش شده است و
جانب جنوبش بغایت گشاده است و اصل شهر در زمین پست و بلند اتفاق افتاده سطح جیده بسیار زر
و فرحبخش است و مشتمل است قریب شش هزار باب خانه دلگشا و در مجموع عمارات آن آب روان و بوستان
چون جنان است خاکش حسن خیز و هوایش طرب انگیز اسباب عیش و سرور در آن شهر موفور است هنگام
بهار خاک آن دیار رشک گلزار کشمیر و قندهار است فقیر گوید که بعد از کشمیر فصل بهار آن دیار جائی
دیده نشد و بستان دلبران آن زمین بدان کثرت بنظر نیامد و دانشمندان آن دیار رشک عقلای روزگار
است آن ولایت اگرچه از اقلیم چهارم است امّا هوایش بغایت ملایم است و آن شهر در شش منزلی حلب و سمت
شمالی انجا واقع است و خاکش متصل است بملک ارمن و طرف شمال آن دیار کوهسار عظیم و بسیار
پردرخت و نزد مسافران بغایت سخت و پرگل و گیاه و هوایش دلخواه و شهر مرعش مدتی دارالملک
ملوک ذوالقدریه بود و ابتدای دولت ایشان در سنه هفتصد و هشتاد هجری روی نمود و نخستین از آن
طایفه قراجا بن ذوالقدر بیک بود بعد از وی علاء الدوله ذوالقدر بمقتدر رسید و او بغایت صاحب شوکت و
حشمت بود چنانکه هشتاد هزار ایل با حکم وی مینمود و ملوک روم و مصر و شام از وی در حساب بودند
شاه اسمعیل صفوی با او مصاف داد و مکرر شکست بجانب ذوالقدریه افتاد و سلطان سلیم خان
رومی بر مملکت او مستولی گشت و هم زمان دولت ایشان در سنه هفتصد و اند بود و درگذشت و اکنون
نیز طوایف ذوالقدر از جانب خواندکار در اندیار حکومت دارند و اکثر ایشان در مروت و شجاعت و
صفت مقدم اهل روزگاراند و همگی ترک زبان و حنفی مذهب‌اند فقیر چندگاه در اندیار بود و فوق تقدیر
توقف نمود و اهل حال و صاحبان فضل و کمال بسیار مشاهده کرده بذکر دو سه نفر از ایشان مبادرت
مینماید ذکر ملندریا حاکم اندیار و شهریار با اقتدار بود و در شجاعت و سخاوت و عدالت گوی مسابقت
از اکثر ملوک زمان میربود و با هر طایفه با حسن وجه سلوک کردی و لوازم شفقت و رحمت نسبت

بزرگ دستان بجای آورده وزمرهٔ عرفا واهل الله وا را دوست داشتی وتخم اخلاص وارادت در زمین
خاطر مهر مدار کاشتی وبا فقیر غایت محبت واظهار مودت نمودی وباب اتحاد ویکانکی بر روی
روزکار راقم کشودی نوبتی از فقیر از قواعد نجوم وتقویم سؤال نمود که چیزی نوشته باشم دران باب
الحاح نمود وطریق تکرار پیمود فقیر بنا بر تمنای آن امیر دران فن چیزی مرقوم کرد وان رساله در کتاب دبا حی
الشباحه مندرج است **ذکر محمد افندی** درویش بی خویش وعارف حق اندیش بود واز فضایل انسانی او
هرچه کویم بیش میشود ودر وقت صحبت دل از بیکانه وخویش میربود اکرچه ان بزرکوار زبان بتکلم کمتر
میکشود روزی فقیر بخدمتش انزین عرض نمود که اکر دمی نظر رحمت وچشم مکرمت بر این فقیر اندازی
وازاصناف الطاف نصایح ومواعظ بنده را مفتخر وسرافراز سازی از عنایات بی غایات حضرت تو
دور نخواهد بود در جواب فرمود که حق تعالی چشم عبرت بین ونظر معرفت کزین کرامت کناد که تمامت عالم
پند وموعظه است وانچه مشاهده میشود همکی عبرت ونصیحت وبینا انچه درادراک ادمی می اید وعقل
انسان درک می نماید از معقولات ومحسوسات زمرهٔ انبیا واوصیا واولیاء بزبان اورده اند وفرقه عرفا ویاد
حکما وعرفا وعلما باحسن وجهی ذکر کرده اند ومحققانی که در هر ملت ومذهب بوده اند از حسن وقبح ونیک وبد
بیان نموده اند ودانشمندانی که در هرکیش ودرویش که کذشته اند انچه بفکر وخیال اید جمله را نوشته اند
بس درانحال انجا که عیانست چه حاجت ببیانست فقیر معروض داشت که ظرفه معانی در بیان درج
نمودی بعجب عقده بناخن تقریر کشودی سخن متین همین است لیکن هرکاه معشوق خود را بیار اید ودر هر
وقتی در لباسی در اید ودر جامهٔ خاصی جلوه نماید وبنوعی دیکر عشوه کرده روی کشاید هرانیه در نظر
عاشق جلوه دیکر کند وحسن دیکر نماید وجمال دیکر بیند وظهور دیکر مشاهده کند واکر عاشق معشوق
را چندین نام کذارد وهریک را علیحده بزبان ارد کاهی ماه وکاهی خورشید کوید وکاهی پری وکاهی حور
نامد وکاهی جان وکاهی جانان خواند کاهی دلبر وکاهی دلدار نام کند هریک ازاین نامها در استماع
اول مفهوم دیکر باید وراحت دیکر بخشد ولذت دیکر برد وذوق دیکر بخشد ودر پی معلوم دیکر
شناید اکرچه در حقیقت همان معشوقست که بچندین نامها وجامها درامده وبچندین کسوتها و
لباسها برامده ودر هر جایی باسمی از اسما موسوم شده پس درانحال اکر معانی چند بیان نمایی
وبادین پند کوش دل را بیارایی از عواطف بیکرانه واز الطاف عارفانه تو بعید نباشد اما فقیر را دولتی
عظیم وکرامتی جسیم باشد چون سلسلهٔ کلام بدینجا کشید زبان معرفت ترجمان کشوده فرمود که هرکه ان
دام نفس بجهد از بلیات وافات جهان برهد وهر بلایی که ادمی را پیش اید همکی از نفس کافر کیش زاید

نفسی که ارزو وتمنا کند در پی آرزو وتمنا چندان رود که هزار کونه رنج وعنا روی نماید واکرچه ان ارزو
وتمنا زحمت دیکر وبلای دیکر است کفتم ای جان جهان اشخاصی دیده میشود که از دام نفس جسته وپیاده
حق پیوسته اند ایشان از انواع رنج وعنا واقسام زحمت وبلا دلداده است تا سبب چیست ودران چه سر است
در جواب فرمود که انچه از رنج وعنا بر انبیا واولیا ومانند ایشان نازل میشود در حقیقت ان بلا نیست و
نمودی است بی بود وبودی است بی وجود که بجهت ازمایش وامتحان مدعیان ومنافقان در نظر می اید
ودر چشم غافلان ونادانان چنان مینماید تا مردان نامرد واهل سرخ وزرد تمیز یابند هرکسی بوادی خود
شتابد وخود دانی نشتابد **نظم** کرنبودی امتحان هر بدی ٭ هر مخنث در وغا رستم بدی ٭ مکر نو بازی
نو نیجی ندیده وانحکایت را نشنیده فقیر عرض نمود بیان فرمای فرمود **حکایت** ای درویش این حکایت را
کوش کن وازاین قصه حصهٔ خویش را فراکیر عادت ترکان روم چنان باشد که چون غریبی بدیار ایشان برسد
وشهری وارد کردد شهریان مراسم غریب نوازی عمل اورند وچون رشتهٔ الفت محکم واساس محبت مستحکم
شود وان غریب اظهار جرئت وجلادت نماید بجهت امتحان وان ازمایش او بطریق شعبده چند کس را متهم کرده
وکناه وایشان لازم اورده در حضور ان غریب بکشند انکاه اورا مخاطب ساخته کویند که چون در حضور تو
این امر صادر یافته شاید از تو وازما انکار شود وموجب قتل ما کردد همان بهتر که تا این یاران رسانیم
وخود را از دغدغه وتردد فارغ کردانیم اکر ان غریب فی الواقع مردی ودلاوری است حرکات ایشان را هیچ
پندارد وسخنان ایشان را شعبده انکارد واکر از ان کار هراسی کند وخوف نماید معلوم شود که مدعی
پس زحمت وبلا را نسبت بمقربان درکاه بدین کونه شمار ورنج وعنا دوستان خدا را بر این حتم انکار
نظم مرد حق را چون بر هیجای تیر ٭ تو کمان داری برا و نادر تیر ٭ او درخت موسی است وبیضا ٭ تو رخوان
نار بی خوان ناری بیا ٭ شکل شعله نور پاک نار دار ٭ حاضر این نور ودون ان را چونار **ذکر محمود افندی**
عارف معارف عرفان وناهج مناهج ایقان بود ودر علوم ظاهری وفنون رسمی کمتر کسی با او برابری می نمود
ودر فضایل انسانی وکمالات نفسانی بر جمیع عزیزان نواحی تقدم داشت فقیر مدت سه ماه در صحبت
ان بزرک در شهر حلب برمید وطریق الفت وصحبت با ایشان پیمود هرکز وی را در اعتقادت متغیر ندید و
تمنای چیزی از او نشنید با وجود انکه خواندکار روم وترکان انرز بوم نسبت بوی اعتقاد تمام
داشتند ولوای ارادت واخلاص انرز بر بر می افراشتند وی همچنان در فقر وفنا وسوز وکداز روز
وشب بسر میبرد بنیان زندکانی میکرد وبعضی اوقات او را جامهٔ کهنه وصله دار در نظر می اورد واندرون او چون برون
ساده وازاده بود ودر کلام لوطر فرانرحی بود روزی فقیر بخدمت ان بزرکوار استدعا نمود که فضایل

انسانی حیث وکما لا انسانی درجه چه زاست و آن بزرگوار بنا بر اصرار و تکرار فقیر بیان نمود و راقم
در موضع خود بمناسبت قبل بیان کرده است احتیاج بتکرار نیست **ذکر مصیصه** از بلاد شام است
کوئیداب و هوای خوب دارد فقیر ندیده است **ذکر ملاطیه** از اقلیم چهارم و هوایش ملایم و آبش سالم
است و بقولی از بلاد اناطولی و بروایتی از کشور شام است و باغات فراوان دارد و در کنار فرات و
سمت مغربیان واقع است راقم ندیده است **ذکر معدن** در لغت جائی را گویند که از چیزی از فلزات و
جمادات و مایعات و نباتات از آنجا حاصل شود اما در اصطلاح نام چند موضع است یکی در کشور فارس
و آن در قرب داراب و نیریز واقع و در میان جبال شامخه اتفاق افتاده باغات بحس فراوان دارد و
دوشاب بسیار حاصل میشود و دیگر نام شهری است در ساحل رود فرات و آن بسبب آنکه معدن نقره
آنجا بسیار است لهذا باین اعتبار آن شهر بنام معدن مشهور شده است و سه طرفش از جبال عالیه احاطه
داده و سمت مغربش فرات و اندک گشاده است و قریب سه هزار خانه در اوست و چند قریه و مزرعه از
مضافات اوست و آن از بلاد دیار بکر است و در سه منزلی ملاطیه واقع است هوایش ببرودت مایل و آبش
معتدل و زراعت آنجا کم است و هر سال نقره بسیار از آنجا بعمل میآید و مردمش ترک و حنفی مذهب
و نسبت بغربا و فقرا با ادب اند **ذکر موش آباد** قصبه ایست خجسته بنیاد از بلاد ارمنیه اکبر و در شش فرسخی
بدلیس و آن در میان دره کوه اتفاق افتاده و سمت مشرقیان گشاده است و طرف غربیان کوه بسیار
عظیم و بلند و دامن آنکوه بغایت دلچسب است قدیم الزمان آن قصبه شهری بزرگ بوده و شیخ حسن
چوپانی کرکی نموده آنجا را بنهب و غارت خراب کرده و بنیان عمارتش از بیخ بر آورده اکنون هزار باب
خانه خوب در اوست و صد پاره قریه معموره مضافات اوست آبش در کمال عذوبت و هوایش در غایت
برودت و محوی است بر چمنهای دلگشا و مرغزارهای بهجت فزای مردمش ترک و کرد و حنفی مذهب
و بغایت متعصب اند اندیر گاه تختگاه امرای جماعت اکراد و گروهی مایل بجور و فساد بند قبل از اکراد حاکم
بدانولایت دلاور آزاد پاشا نام بود حاکم حال امیر مستقیم الاحوال بوده و طریق عدل و داد میپیموده و
درویشان و مسافران را معزز و محترم داشتی و بر انجاح مطالب و حوائج ایشان همت گماشتی **نظم** از
دوری ماه خرگهی ایوان همی بینم تهی و ز قدان سروسهی خالی همی بینم چمن **ذکر مهدیه** از بلاد مغرب و قریب
بشمار دار الملک ملوک بنی فاطمه و حضرة بوده و آن شهر را عبید الله بن مهدی که نخستین خلفای بنی فاطمه
بوده احداث نموده راقم ندیده اما مکرر شنیده که از اقلیم سیم و هوایش ملایم است **ذکر ملتان** شهری خوب
مدینه خرم بنیان است از اقلیم سیم و از صوبه سند است و در زمین هموار واقع و جوانبش واسع

و محوی است

و محوی است قریب بیست هزار باب خانه معمور و همگی سه طبقه و از آجر و بغایت محکم و باغات خرم و
بساتین جنت ارم در اوست و نواحی آباد و قصبات خجسته بنیاد مضافات اوست و اکثر ساکنان آن
دیار هندوان و بعد حنفی مذهب و دیگر شیعه اثنی عشری اند از نیم فرسخی آن شهر دجله عظیم از سمت پنجاب
آمده بطرف سند میگذرد آبش گوارا و هوایش اگرچه گرم است اما سالم باشد و مردمش غریب نواز
و در آن شیوه ممتاز مزار اولیا و مشایخ و سادات صحیح النسب در آندیار بسیار است من جمله مزار
شیخ بهاء الدین زکریا و رکن الدین و سید علی اکبر و شمس الدین در غایت اشتهار است و اکثر میوه
گرمسیریش فراوان و حبوباتش ارزان است در آن وقت که راقم بدان دیار عبور نمود حاکمش مظفر خان افغان
از جانب ملوک کابل بود اکنون قریب هشت سال میشود که بتواتر شنیده شد که گروه سکان از جماعت
هندوان آن شهر را مسخر نموده اند **ذکر قریه صد نقیبه** ایشان مریدان سید کبیر الدین میباشند و نسب آن
بزرگوار باسمعیل بن امام جعفر الصادق میرسد جمع نقیبه خود را بشهرت داده اند که انتساب ایشان
بابوبکر صدیق است بای حال این طایفه شیعه اثنی عشریه اند و در تمامت هندوستان قریب چهل هزار
خانه میباشند و در ملتان قریب دو سه هزار باب خانه دارند و همگی مؤمن و متقی و پرهیزکار اند
و اکثر ایشان اهل تجارت و ارباب دولت و اصحاب معرفت اند **ذکر بعضی از مشاهیر آندیار بطریق اختصار**
پوشیده نماند که در ملتان اهل عرفان و امرای عالیشان بسیار دیده شد که اگر همه ایشان مذکور شود
باعث طول کلام خواهد بود لهذا بذکر چند نفر اکتفا خواهد نمود **ذکر محمد تقی خان** از امرای جلیل
القدر سلاطین افغان بود در فتوت و سخاوت کمتر کسی با او برابری مینمود بزیور اخلاق حمیده و خصال
پسندیده آراسته و از صفت خست و دنائت و بدعملی پیراسته بود فقیر مدت شش ماه مهمان آن امیر
مروت مصیر بود و از مراسم مهمان نوازی دقیقه مهمل و معطل نگذاشت و هر روز بنوعی و هر شب
بنهجی فقیر را خرم و خرسند میداشت اگر اصناف محبتهای آن امیر صفوت ضمیر را که نسبت باین فقیر
نموده بیان نمایم شاید مطالعه کنندگان این مجموعه حمل بر لاف و گزاف نمایند اما چون بموجب شرع
و عقل شکر منعم مجازی نمودن و اظهار شکر گذاری لازم است لاجرم رسید حکایتی از اقتصاد مبنا
روزی آن امیر مروت مصیر متوجه فقیر شده فرمود که من ترا دوست میدارم و هرچند میخواهم که از عهده
محبت تو بر آیم نمیتوانم باری همین قدر میگویم که انچه از مال و منال و ضیاع و عقار و درم و دینار
در تصرف دارم همگی را بتو وا میگذارم اگر قبول نمائی منت بپذیرم و اگر رد کنی ملال کشم فقیر در جواب
گفت باری تعالی شما را در مسند عزت و ملک و دولت ممکن داراد و سعادت دارین شما را مسلم داراد

که درویشان را استماع این گونه سخن مناسب نباشد و همین مقدار محبت و مودت و مردمی که میمانی کرده
باشد درویشان را اجر برای عالم و ادم دارند و نفس خویش را بد دوست شمارند و جهان و جهانیان را
عدم پندارند چون شما از روی اخلاص و ارادت درویشان این کلام تقریر میکنی امید است که جناب مولی
الموالی قبول فرماید و اموات را به توفیق مراد کرداند ذکر الحاج مهدی وی مردی تاجر پیشه و معرفت اندیشه
بود و در فضایل صوری و کمالات معنوی بر همکنان سبقت می نمود و بسیار پرهیزکار و نیکو کردار و پسندیده
اطوار بود و از طایفه صدیقی بود عمری معقول یافته و مدت عمر بصحبت فقرا شتافته وی همواره گفتی که
من اشخاص بسیار از فرق علما و حکما و امرا و ظرفا و شعرا دیده ام و بخدمت بسیاری از دانشمندان ایران و
توران و هندوستان و کشمیر و کابل رسیده ام هیچ محفلی نافع تر از محفل عرفا و هیچ صحبتی پر منفعت تر از صحبت
فقرا ندیده ام و نشنیده ام فقیر پرسید که دلیل شما چیست بر این زیرا که هر که سخن بی دلیل گوید وی مدعی است در
جواب فرمود که بر ارباب فضل و کمال موضوع هر علم واضح است و از دانستن انها کسی بشاه راه معرفت و حقیقت
نمیرسد و موضوع علم درویشان ذات و صفات و اسماء باری تعالی می باشد پس بنابراین صحبت ایشان
انفع و احسن باشد از صحبت دیگران که موضوع علم انان اسمان و ریسمان است نظم علم نبود غیر علم عاشقی
مابقی تلبیس ابلیس شقی ایها القوم الذی فی المدرسه کلما حصلتموه وسوسه فکرکم ان کان فی غیر الحبیب
ما لکم فی النشأة الاخری نصیب فاغسلوا یا قوم عن لوح الفؤاد کل علم لیس ینجی فی المعاد علم رسمی سر بسر قیل است و قال
نه ازو کیفیتی حاصل نه حال لوح دل از فضله انسان بشوی ای مدرس درس عشقی هم بگوی چند چند از
حکمت یونانیان حکمت ایمانیان را هم بخوان دل منور کن بانوار جلی چند باشی کاسه لیس بوعلی سود
رسطالیس و سور بوعلی کی شفا گفتی بی مقبلی چگویم از مقلدان روزگار که خود بکنند تقلید گرفتار
پس حیف که چندین هزار کس را بچاه تقلید انداخته و انا وجدنا اباءنا علی امة وانا علی اثارهم مقتدون
را دستور خود ساخته اند ذکر مجار از بلاد فرنگ است وان در اخر مملکت روم ایلی اتفاق افتاده هوایش سرد است
راقم مشاهده نکرده است ذکر مسقوف سواد اعظم است از کشور روس گویند پنجاه هزار باب خانه در اوست
و هوایش در غایت برودت و ابش در نهایت عذوبت و منتهای طول ایام انجا بیست ساعت است راقم ندیده است
ذکر مازندران که انرا طبرستان نیز گویند احوال طبرستان در ضمن حرف طاء مذکور شده است حاجت بتکرار نیست
ذکر موغان ولایتی است حضرت نشان مشتمل است بر بلاد قدیمه و نواحی عظیمه طولش از کوه سبلان تا
کر محاذی بلوک مشکین است تا کنار ارس و در این مسافت چندانکه کوه سبلان پیدا باشد گیاه زهر دار فراوان
دارد و چهار پایان را هلاک کرداند و در بهار زهر کمتر است و ولایت محدود است از طرف شمال بولایت

شروان

شروان و از جنوب بولایت اذربیجان از شرق بمحال طالش و بحر خزر و از مغرب بگرجستان و اران و
جمیع بلادش از اقلیم پنجم و هوای اکثر بلادش ملایم اکثر صحاری انجا چمن و مرغزار و جبالش درختان
سایه دار است و بعضی گویند جمعی از موغان و موبدان مجوسان جهت سکونت خود انجا را اختیار نمودند
لهذا بموغان شهرت یافته و جمعی گویند موغان نام شخصی بوده که انجا را اباد نموده بنام خویش موسوم
گردانیده است گویند کنجه و قراباغ و برده از بلاد موغان است مردمش اکثر و اغلب شیعه مذهب و طوایف
قزلباش و عموماً ترک زبان و مهمان نواز و مهربان اند اما از عوالم فضایل دورند و از معالم معارف مهجور بلکه
اشخاص صاحب معرفت بیزد راندار پیدا میشوند ذکر ما وراء النهر انرا توران نیز گویند در حرف تاء مسطور
مذکور شده است حاجت بتکرار نیست ذکر ملایر ناحیه ایست از عراق عجم از اقلیم چهارم ارضش خوب و هوایش مرغوب
و مشتمل است بر قرای دلگشا و دهات رغبت فزای و طرف شمالش با جبل الوند کرمند و سمت جنوبش کشاده
است و اکثر قرایهان در زمین هموار اتفاق افتاده است مردمش همگی شیعه امامیه و فارسی زبان اند و اکثر
میوه های سردسیرش ممتاز و دوشاب انجا امتیازات و دار الامان انجا جومین نام دارد و چون شاهزاده
شیخ علی میرزا ان قریه را محل نشیمن ساخت اسم ان قریه را دولت اباد کذاشته و اکنون قصبه بزرگ است ذکر
مرغاب نام دو سه موضع است در فارس و کرمان و خراسان و مشهورترین انها مرغاب خراسان است و دیگر
مرغاب فارس که انرا مشهد مرغاب گویند و مادر سلیمان هم گویند در انجا مدفون است راقم مکرر مشاهده
نموده است ذکر مرو از بلاد قدیمه خراسان بوده اکنون سالها است که از ستم ازبکان بخارا اثر
ابادی در ان نمانده است از اقلیم چهارم و از بناهای طهمورث دیوبند است و اسکندر رومی نیز دخلی
در عمارت ان کرده و سالها دار السلطنه ملوک سلجوقیه بوده و در زمان چنگیز خان بقتل عام خراب شد
گویند هزار هزار و سیصد هزار و کسری عدد مقتولان امد و در زمان شاهرخ میرزا و سلاطین صفویه
فی الجمله کسوت عمارت پوشیده بود بعد از انقراض دولت ایشان رو به پریشانی نهاد تا انکه در زمان
حکومت بیرامعلی خان قاجار بیکی جان اوزبک از بخارا با لشکر وافر مقاتله نموده بیرامعلی خان در ان جنگ
کشته کشت و اهل مرو را اسیر کرده بصوب بخارا و سمرقند کوچانید و شهری چنان معمور را ویران و خراب
کردانید ارباب کمال و اهل فضل و حال از انجا بسیار ظهور نموده اند من جمله سید مبارکشاه و عسجدی
شاعر و مجد الدین ابو اسحق از انجا بوده اند ذکر میهنه بفتح میم و سکون هاء و فتح نون و سکون هاء ثانی از
توابع خاوران خراسان است گویند الحال ابادی دارد و شیخ ابو سعید بن ابو الخیر که از عرفای زمان خود
بود از انجا ظهور نموده اند ذکر میمند نام سه موضع است اول در فارس و ان در دو منزلی شیراز و سمت

خوب وی واقع است قصبه خوب و آبش و هوایش مرغوب است و باغات فراوان دارد و مردمش در
افراط و تفریط باشند و مقدم سکنه آنجا خواجه محمد کاظم نامی است که نزد معارف فارس نامی و در
پیش اکابر زمان گرامی است دویم میمند کرمان و آن در شرق سیرجان سمت بابک و در میان کوهستان
اتفاق افتاده نجوم و لبنیاتش آنجا خوب میشود و مردمش سقیم الاحوال اند سیم میمند خراسان و آن از
توابع زابل است و حسن میمندی وزیر سلطان محمود از آنجا بوده **ذکر مهیار** قریه ایست مابین قومشه و
اصفهان واقع و سمت شمال و جنوبش فی الجمله گرفته و سایر اطرافش گشاده است مکرر دیده شده آب
آبش بد و مردمش رند و مستوجب عذاب مؤبد و هوایش وسط و هفت هشت باغ دارد و شاه سلیمان
صفوی کاروانسرایی در غایت متانت ساخته است **ذکر محلات** در لغت جمع محله است و در اصطلاح
نام محلی است دلگشای و آن دو قریه بزرگ قصبه مانند بمقدار یک میل از یکدیگر دور و آبش موفور و هوایش
خرم و باغاتش چون ارم و طرف شمالش فی الجمله گرفته و سایر اطرافش گشاده است محله اعلی در دامن کوه و
محله سفلی در دشت اتفاق افتاده است اقسام فواکه سردسیری فراوان و اکثر غلات و حبوباتش ارزان است
مکرر دیده شده است مردمش همگی شیعه مذهب و اکثر ایشان با ادب اکنون سی و چند سال میشود که
نشیمن سادات عالی درجات اسمعیلی است بدان سبب آن محل بغایت معمور و جمیع مشتهیات در آن نا
محصور و خلقش مسرورند اشخاص نیکو نهاد و صاف اعتقاد در آن مکان فراوان مشاهده گردید بندگان حضرت
کرمان ایشان مبادرت می نمایند **ذکر زین سادات و مظهر سعادات شاه خلیل الله طیب الله ثراه** آنجناب والد
بزرگوار آقای خانان و خان آقایان حسن علی شاه است بکمالات انسانی موصوف و فضایل نفسانی معروف
بود وجود و احسان و بر و امتنان کم کسی با او برابری مینمود **نظم** در جهان خاک را بود آب روان ⁂ مظهر بخشش
وهاب بود ⁂ آب حیوان بود و دریای کرم ⁂ زینت کشور عرب بود و هم عجم ⁂ قبله حاجت در دو دوران بود ⁂ دفتر
در عالم بجود او آن اش ⁂ بکرمش و حسن خلق و انشراح صدر ممتاز و بصفوت ضمیر و اصابت رای و صفای خاطر
با امثال با وجود آنکه مقتدای ملت و پیشوای اهل دولت بود با زمره درویشان و گوشه نشینان کمال لطف و
احسان مبذول بود و در برد ستان و بغیر از ابنای دوست داشتی و همواره تخم شفقت و رحمت بر زمین قلوب اعالی
و ادانی کاشتی و جمهور ناس را از خوان احسان خویش بواجبی و ارباب استحقاق و اهل حاجت را از جود و سخای خود
بهره ور ساختی در نظر والا همتش زر و خاکستر یکسان و برابر بودی و اهل عرفان و اصحاب ایقان را محترم فرمودی
چون بر وفق مقتضیات روزگار مصوب یزد تشریف آورد جمعی را از خوان احسان خود محظوظ و بهره مند کرد فرمان
از استغنا که خود را عالم بند استغنای و در آزار و اذیت بندگان و نیکان همت گماشتی و عزت خویش را

دردلت عزیزان ملت را نسبتی جمعیت نموده مضمون وَمَا مِنّا اِلّا مَقتولٌ شهید آن جهان خود را با
آبا و اجداد خود ملحق ساختند **نظم** تا قلم بر دست غداری بود ⁂ لاجرم منصور بر داری بود ⁂ در اردوی
طرفه قیامتی ظاهر گشت و جمعی بقتل رسیدند و چندین کس بغاره عدم گردیدند از آن تاریخ تا بحال اهل
یزد روی فراغت ندیدند سبحان الله اهل ایران در فسق و فساد معجزات دارند و در جور و عناد خارق
جسارت میکنند در هیچ عصری از اعصار در کشور ایران بدین کثرت ظلم و جور نبوده و هیچ وقتی از اوقات
از اهل ایران اینگونه ستم ظهور ننموده چنانچه بر متتبعین کتب تواریخ مخفی نیست چندین نفوس زکیه و
عارفان بالله را هلاک گردانیدند جمعی از دوستان خدا را اذیت و ایذا رسانیدند چنانکه مشتاقعلی و
جعفر علی قدس سرهما را بفتوای ملا عبدالله در کرمان قتل نمودند و رونق علیشاه قدس سره را در چاد
سوی کرمان چوب زدند و مصادرات عنیف کردند و آخوند ملا احمد کرمانی قدس سره را بعد از اذیت
بسیار و اهانت بیشمار از کرمان اخراج نمودند و آخوند ملا محمد و سید محمد صالح را پس از اهانت از وطن
اخراج و جناب مولانا در راه ارض اقدس بلوچ بدرجه شهادت رسانید و مولانا حاجی ابرهیم خوئی قدس سره را
در طهران چندان چوب زدند که انگشتان پای وی از ضرب چوب افتاد و حاجی محمد حسن یزدی الاصل و
نایینی المسکن را بحد بی نهایت و ظلم بغایت نمودند و میرزا رحیم نایینی قدس سره را آزار بسیار و ستم بی
شمار دادند و حاجی محمد حسین اصفهانی قدس سره را بعد از اذیتهای فراوان زنجیر گران بر گردن آنجناب
نهادند و جهتهای بیابان سیستان مرکز دایره عرفان دادند و ترجمان زیاده از تکلیف نمودند و سید
معصوم علیشاه دکنی قدس سره را که مجدد سلسله علیه بود بر رود قره سوی کرمانشاهان بفتوای آقا محمد
علی غرق کردند و درویش بلا کرکی را که یکی از فقرا بود در کرمانشاهان در زیر چوب بقتل آوردند و آقا محمد
مهدی قدس سره را در طهران چندان چوب زدند که بعد از هفت روز داعی حق را لبیک گفت و میرزا
محمد تقی کرمانی قدس سره را در کرمانشاهان بتحریک آقا محمد علی زهر داده هلاک کردند و حاجی میرزا محمد
اخباری رحمة الله علیه را بفتوای علمای عجم در کاظمین کشتند و میرزا ابو القاسم شیرازی را اذیت فراوان
دادند و بعد از دفن نبش قبرش نمودند و حاجی ملا رضا همدانی را خانه وی را خراب کرده از بیخ بر کندند
و جمیع اسباب و اشیاء او را بتاراج بردند و حاجی محمد جعفر قدس سره را بعد از آزار و اذیت بسیار پنج هزار
تومان مصادره نمودند و اهانت بیحد و نهایت کردند و میرزا نصرالله اردبیلی را جور بینهایت رسانیدند
و حاجی عباسعلی را خوار و ذلیل گردانیدند و بسیاری از عزیزان عالم معنی و صورت را خوار و بی
اعتبار کردند و دمار از روزگار درویشان و گوشه نشینان بر آوردند و همچنین این ضعیف را در فارس

وعراق وکرمان بی نهایت رنجانیدند وایذا واذیت بمرتبه رسانیدند که دست هیچ ستمکری نرسد این
بزرگواران که مذکور شده همکی در فضایل صوری و معنوی وکمالات ظاهری وباطنی یگانه عصر بودند
ودر فضل وکمال ووجد وحال بر جمیع اهالی ایران سبقت می نمودند اکثر بلکه بر احوال حجسته مآل
ایشان شمه در این دفتر در مقام خود ذکر شده است بر اهل خرد وصاحبان انصاف ظاهر وهویداست
که قتل وهدم وجود چنین بزرگواران واذیت واهانت ایشان چه ثمر خواهد بخشید واز نهال این افعال
چه میوه خواهند چید حال درویشان وگوشه نشینان شمه این بود که مذکور گشت احوال رعایا بعنایت
بر درویشان واوضاع سپاه ولشکر بدتر از ایشان ندانم که عدل الهی با اهل ایران چه سلوک خواهد فرمود و
عزت خداوندی با این گروه چه خواهد نمود از سنه هزار ودویست وشش هجری تا حال که سنه هزار و
دویست وچهل وسه هجری است روز بروز وهفته بهفته وماه بماه وسال بسال فسق وفجور وظلم وجور
اهل ایران در ترقی وتضاعف وتزاید وترفع میباشد با وجود آنکه در سنه هزار ودویست وبیست و هشت
هجری در اکثر بلاد فارس وعراق وغیره قحط وغلا ظهور یافت وچندین هزار کس براه عدم شتافتند
بعد در سنه هزار ودویست وسی وهفت هجری لشکر وبا بر اکثر بلاد ایران غلبه کرد وقریب سیصد هزار
کس طریق نیستی پیش گرفتند آنگاه در سنه هزار ودویست وسی ونه هجری در فارس زلزله شدید آمد
وچندین هزار نفر هلاک شدند واکثر عمارات شهر کازرون وشیراز عالیها سافلها گشت وپس از جنگ
مرض موت ظهور یافته جمعی کثیر از این عالم درگذشتند ودر این سنه که هزار ودویست وچهل وسه
هجری است طایفه روسیه جمیع بلاد شیروان وموغان وداران وطالش وآذربیجان که تا چهار منزل تبریز
گذشته تا قبلان کوه متصرف کرده اند ومدار اندروز اهل ایران برآورده اند واز سمت بحر عمان فرقه
انکلیسیه سر از گریبان طغیان بیرون نموده اند واهل کرمان طریق عصیان پیموده اند وساکنان خراسان
با نجی وطاغی شده اند هیچگونه اهل ایران از خواب غفلت بیدار واز مستی جهالت هشیار نمیشوند و هنوز
در بستن تاراج نموده در ایذا وآزار درویشان واذیت ایشان اند ومیگویند که صوفیان را اذیت کردن
ثواب فراوان دارد وبضه اسلام از آزار ایشان درست میگردد احوال این گروه مکروه همانست که
حکیم الهی شیخ سنائی قدس سره فرموده چند بیت از آن نوشته میشود **نظم** همه دیوانه وادمی رویند
همه غولان وبی رهی پویند؛ معنی غول چیست بیدادی؛ پس ره بیداد نوحه شادی؛ همه دزدان انجمن ای کور
بنده جفت وخورد همچو ستور؛ بخدا ار ز شرع ره دانند؛ بیخبر از جهان وجانانند؛ همه چو بای کبر وغمکین اند
همه قلب شریعت ودین اند؛ داده فتوی بخون اهل یقین؛ از سر جهل وحرص وازره کین؛ دیو از افعال ایشان حذر کرده

ایجاد کنند

ایجاد کنند زان بتر کرده؛ مال ایتام یافته حلال؛ خورده اموال بیوه واطفال؛ از یتیمان وبیوگان دنیا
کرده دایم بطونشان پر نار؛ ساخته شرع وصدق را دامی؛ از پی صید جاهل وعامی؛ علم کرده هر یاغ ویاغی بودند
همچو مردند را چراغ بودند؛ واقعه ها بلا آن بزرگوار در روز در سنه هزار ودویست وسی واند هجری روی
نمود رحمة الله علیه وعلی آبائه واجداده اجمعین ذکر سید السادات ومظهر السعادات الحسن علی شاه ابن شاه خلیل الله
المدعو باقا خان کل بوستان خلیل الله وسرو چمن ذبیح الله لا له باغ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ
الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا وسلاله خاندان قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ دامن
فطرت پاکش از آلودگی منزه وذیل طینت طاهرش از لوث قبح مبرا است انجناب از اولاد خلفای بنی فاطمه
که قرنهای بسیار در بلاد مغرب ومصر وشام وحرمین در کمال استقلال خلافت نموده اند وایشان
چهارده نفر بوده اند ومدت دویست وشصت سال طریق خلافت وسلطنت پیموده اند وبعد اعقاب
ایشان در بعضی بلاد ایران سالهای فراوان طریق حکومت پیموده اند ونسب ملوک بنی فاطمه باتفاق
مورخان وعلمای معرفت توامان بحضرت اسمعیل بن امام جعفر الصادق ع میرسد وفی یاده بر هزار سال است
که آبا وجدان بزرگ ومقتدای جماعت اسمعیلیان بوده وهستند وخواهند بود الی یوم الموعود وانجناب
بنا کنون آن فرقه را مقتدا وآن زمره را پیشوا است **مصرع** در جهان گر بود چنین نسبی؛ این بود محملی از
بیان رفعت خاندان ونسب عالی ایشان آن سلاله آل عمران که مذکور شد وتفصیل آن در کتاب ریاض
السیاحه وغیره مسطور است اما در فضایل انسانی وشمایل روحانی باری تعالی آن زبده اهل صفا را
بزیور جمال صوری وکمال معنوی آراسته وبحلیه فضایل انسانی وکمالات نفسانی پیراسته نموده
ولوح محفوظ محامد انسانی ونسخه جامعه کرامات سبحانی گشته وجلالت قدر وانشراح صدر وحسن
خلق وسخاوت طبع آن بزرگوار از چرخ برین در گذشته در عدالت کسری ورعیت پروری وحسن سلوک
گوی سبقت از ملوک زمان ربوده وابواب لطف واحسان وبر وامتنان بر روی عنی وفقیر ودرویش و
بیگانه وخویش گشوده وجود بی دریغ لازمه وجود اوست گرانانا ظاهر خویش میراث دارد نه جود شیوه
مروج ابنای زمان که خود را در مقام تکلف ادد رعایای قلوب عرفا بشمع محبتش منور ومرایای
نفوس حکما نقوش صور نتیجه مصور تجلی ادم موشش از وجود خردمندان زیب وزینت گرفته وچمن محفل
معرفت منزلش از نهال قامت دانشمندان نضارت وطراوت پذیرفته اگرچه بحسب ظاهر افسر بزرگی
بفرق فرقدان سای گذاشته ولوای حشمت وعظمت بر سپهر برین افراشته وبمصاهرت شهریار ایران
قرین وبا دو صدف سلطانی همنشین است اما در باطن ردای طریقت بر دوش وحلقه سلوک در گوش دارد

و پای اخلاص بدایرهٔ ارادت جناب مجذوب علی شاه قدس سره میگذارد فقیر مکرر بدیدار فیض مدار
آن بزرگوار فایض گشته است نوبتی فقیر بمرض تب ربع گرفتار بود چندان در دفع آن مرض اهتمام فرمود
که از خرد خورده دان هزاران آفرین شود و این از لوازم فتوت و مروت بود بظهور رسانید آری
از آن ذات خجسته صفات این گونه محبت و فتوت چندان عجب نباشد و الحق هر چه از اوصاف حمیده
اتصاف آن زبدهٔ خاندان نوشته شود هنوز کم باشد نظم مدح او عشق است با اهل جهان ٭ گویم از آن
بجمع روحانیان ٭ شرح اوصاف است با نادانیان ٭ همچو راز عشق دارم در نهان ٭ مدح تعریف است و تخریق
حجاب ٭ فارغ است از شرح تعریف آفتاب ذکر جناب میرزا محمد علی ابن صدق علی شاه لقب گرامیش عزت علی
آن جناب خال حسنعلی شاه و خال الجمال دودمان انا مدینة العلم و علی بابها است و فرزند خلف صدق علی
شاه قدس الله سرهما است نظم پدری تا کرا بخشان خلعت است ٭ مادری تا کرا بجبین جرات است ٭ آفتابش
براستین غیاث ٭ ماهتابش برآستان دکات ٭ آن بزرگوار با جناب حسنعلی شاه عزت علی شاه و عینی بی اعمام
یکدیگر اند بحسن خلق و کرامت نفس و لطافت طبع موصوف و بصدق و صفا و فقر و فنا و حالات قدسیه
معروف است طرفه بزرگی کوهی منش افتاده و درون صاف و بیرون افتاده از این جناب بدیدن این چنین
مرشدی مانند آن فرزند خوب لایق افتاده است فقیر چندگاه در منزل آن مقرب اولیاء الله بود و چندی
در راستی رضای خاطر فقیر مبالغه نمود که مزیدی بر آن تصور نتوان کرد و زیاده بر آن در عرصهٔ خیال نتوان
آورد با جمیع عباد الله بقدر مقدور لطف و احسان میفرمود سیما با فقرای سلسلهٔ علیه همواره طریق اتحاد
و یکانگی میجوید و با بندگان خویش مانند پدران سلوک می نمود و با هر فرقه بغایت بی تکلف و بی ساختگی
زندگانی میکرد و فقیران و درویشان هر طایفه را دوست میداشت و در راستی رضای خاطر عجزه و مساکین
همت میگماشت و در تعظیم امر الله و شفقت بر خلق الله اهتمام تمام می نمود مصرع از کمالش هر چه گویم بیش بود
آن جناب دو برادر بزرگ تر است میرزا لطفعلی و میرزا محسن خان و هر دو بحمد الله با صلاح و صفات
حمیده آراسته و از خصایل رذیله و افعال ذمیمه پیراسته اند و خواهر پاکیزه گوهر آن ستوده سیر والدهٔ
ماجدهٔ جناب حسنعلی شاه است بی شبهه و شایبه مریم زمان و خدیجهٔ دوران و بلقیس مکان است
منت خدای را مصرع این خانه تمام آفتاب است ٭ امید از حضرت کریم و لطف خداوند عظیم چنان است
که فرقهای مرقومه از حوادث دوران مصون و محفوظ باشند بمحمد و آله الامجاد ذکر میرزا علی اکبر تعالی
شانه الله اکبر لقب گرامیش برهان علی است آن بزرگ کوچک نواز وزیر جناب حسنعلی شاه است و بحسن
خلق و صفوت ضمیر و حسن تدبیر و اصابت رای موصوف و بانشراح صدر و حالات قدسیه و کرم نفس و لطافت

طبع

طبع معروف است و بنور فضایل انسانی و کمالات نفسانی پیراسته و از خصایل نکوهیده و افعال ناپسندیده
پیراسته بواسطهٔ فقیر دست ارادت بخدمت جناب مجذوب علی شاه قدس سره داده و سر اخلاص بر آستان
آن سر حلقهٔ راستان نهاده و با جمهور ناس با حسن وجه معاشرت دارد گویا از زمانه مضمون این بیت را دریافته
انوری مصراحسان بگوش هوش مردم روزگار میرساند نظم صلح کل کردیم با کل بشر ٭ تو بما خصمی کن و
نیکی نگر ٭ با همه یار و از همه برکنار با همه پیوسته و از همه گسسته بغایت مهمان دوست و غریب پرور و در آن شیوه
بر همگنان سر دفتر و بسیار خوش صحبت و نیک محضر است و محبوب فقرا و مطلوب امرا و ملهوف منعفاست
امید از کرم خداوند کریم و لطف عمیم حضرت قدیم چنان است که بکمال آمال کاملان درگاه و مقربان کاخ
برسد بمحمد و آله الامجاد ذکر الحاج عبد المجید آن بزرگوار از اکابر ابدال و از اعاظم فقرای معرفت شعار است
ذات خجسته صفاتش جامع کمالات صوری و معنوی و حاوی معارف ظاهری و باطنی بود و بحسن خلق
و کرامت نفس و دقت ذهن و جود و کرم گوی مسابقت از اکثر عرفای زمان میربود از مریدان جناب
قطب الاقطاب مجذوب علی شاه قدس سره العزیز میباشد بسیار متواضع و افتاده و درون صافی و برون
آزاده است همدم درویشان و یار و ایشان و بغایت غریب دوست و مهمان نواز و در آن شیوه ممتاز
و بسیار متقی و پرهیزکار و پسندیده کردار است فقیر را بحسن احوال آن بزرگوار اعتقاد بسیار است میان
و جناب حسنعلی شاه و عزتعلی و برهان علی غایت اتحاد و نهایت وداد است و بیکدیگر اعتقاد تمام و الفت
لاکلام دارند و اکثر اوقات با هم یکرا وقت گذارند مدتی است که سالهای فراوان بر همین منوال زندگانی
نموده باشند ذکر مکاری بتشدید کاف عربی نام محلی است در ملک روس سالی یکبار مردم بسیار از هر دیار
از فرقه تجار و معامله گذار در آن محل جمع میشوند و داد و ستد و خرید و فروخت میکنند و چندین
کرور مال و متاع در آنجا بیع و شری میشود ذکر مرهته بفتح میم و دال نام طایفه ایست از هندوان اتفاق
بسیار و فرقه بیشمار اند اکنون قریب دویست سال میشود که چند صوبه از دکن و گجرات و هندوستان در حیطهٔ
تصرف در آورده اند غایت اقتدار دارند و تخمیناً زیاده بر سیصد هزار سوار جرار دارند ذکر مالوه
ولایتی است معروف و بکثرت عمارت و آبادی موصوف و مشتمل است بر بلاد بسیار و نواحی بیشمار و الحال
صوبه ایست از کشور هندوستان و از اقلیم دوم و هوایش گرم و اغلب مردمش طایفهٔ راجپوتان از جماعت
هندوان و دیگر مسلمانان حنفی مذهب اقل قلیل اهل ایمان اند جمعی از ملوک اسلام در آن صوبه
سلطنت نموده اند و من جمله پانزده نفر از نسل ملوک غوری مدت صد و هشتاد و نه سال حکومت کرده اند
ذکر مندراس بفتح میم بندری است از بنادر دکن و آنرا مدرس نیز گویند و بعضی گفته اند که مندراس هزار

مدرس است مدرس و صدرس نام دو بلده است قریب بیکدیگر راقم هیچیک از آن بلاد را ندیده است
نظم جز اغافل به نادیده بوید / قلندر هر چه گوید دیده گوید ذکر مهراج بفتح میم در لغت هندوان یعنی
سلطان سلاطین باشد اما در اصطلاح ایشان نام تاجرانیست در ملک کشمیر و مشتمل است بر قرای
فراوان و مزارع بی پایان وصف وی در ضمن حرف کاف مذکور شد ذکر میرپور قصبه‌ایست معموره از بلاد
پنجاب و محلی است مرغوب مابین کوهستان واقع و جوانب اربعه‌اش فی الجمله واسع است و جنگلهای
درخت دارد و قریب دو سه هزار خانه در اوست و قریه چند و مزارع دلپسند مضافات اوست غلات و
حبوباتش بسیار و باغات و بساتین آنجا کم است و هوایش بغایت خرم و آبش ملایم است و مردمش اکثر حنفی
مذهب و دیگر هندوان و حکومتش بدست جماعت سکانست ذکر مرادآباد شهریست خجسته بنیاد
از مضافات شاه جهان آباد آن شهر در زمین هموار اتفاق افتاده و اطراف عمارتش بغایت گشاده است از
اقلیم سیم و هوایش گرم و آبش سازگار و خاکش طرب انگیز و زمینش ملاحت خیز قریب شش هزار خانه و دکان
در اوست و نواحی چند دیهات معموره مضافات اوست باغات خرم و بساتین چون ارم فراوان دارد و ساکنان
آن دیار اکثر هندوان و دیگر حنفی مذهب و قلیلی سادات صحیح النسب اثنی عشری در آن دیار چند گاه توقف نمود
روزی در عالم سیاحت با جمعی مختصری در میان شهر از رعیت هندو یکی عشرت مشاهده کرد الحق مانند آن
باغ بعجب عمارات و ترتیب و تنظیم کمتر دیاری مشاهده کرده بود و صد نفر باغبان داشت پنجاه نفر
ذکور و پنجاه نفر اناث بودند و با مقراض برگهای درختان را برابر مینمودند مالک باغ راقم را دعوت
کرده دو سه روز بمراسم مهمان نوازی پرداخت و در آن مهمانی غایت تکلف ساخت در اثنای صحبت گفت
که هفت لک روپیه هندی برای باغ و عمارت صرف شده است و درست گفت ذکر مخا بضم میم بندریست
خوب و آب و هوایش فی الجمله مرغوب و محتوی است قریب چهار هزار باب خانه آباد و اکثر مردمش در دین
نهاد و عموماً زیدی مذهب و قوم عرب و بشغل تجارت اشتغال دارند و صاحبان سایر مذاهب
نیز بسیار اند دار الملک صنعا شش مرحله دور و فواکه گرمسیری موفور است و سمت شرقی دریا و
سه طرف دیگرش صحراست و قهوه خوب در نواحی آن حاصل میشود قهوه در حدود سنه هشتصد و اند هجری
بتوجه شیخ عمر مرید شیخ ابوالحسن شاذلی مغربی پیدا شد و هم در آن نزدیکی اشتهار یافت و تربت شیخ عمر در آن
بندر مشهور است و پوست قهوه را در اکثر بلاد یمن بجوشانیدن بیاشامند و اول غایت و آب آن رنگ سرخ
مایل بحلاوت است ذکر مسقط دار الملک عمان و اعظم بلاد آن مکان است در میان کوهستان اتفاق
افتاده و سه طرفش مسدود و شمالش گشاده است وی در ساحل بحر واقع و قریب پنج هزار خانه در اوست

و چندین نواحی معموره مضافات اوست از اقلیم دویم ابن ازجاه و هوایش از شدت حرارت جانکاه ساکنان
آنجا مذاهب مختلفه دارند و اکثر معتقد بجماعت خوارج اند و شیعه امامیه و اسمعیلیه و اهل سنت و جماعت
و هندو نیز بسیار اند و عموماً سیاه چهره و از متاع حسن و ملاحت بی بهره اند و بمجبره عدالت حاکم بغایت
معمور و مردمش همواره در عیش و سرورند و مسکن ارباب دولت و اصحاب ثروت و عموماً اهل تجارت اند
ملبوسات و ماکولات آن دیار از طرف هند و سند و دکن و یمن و فارس و غیره حمل و نقل میشود و میوهای
گرمسیری مانند نارنج و ترنج و لیمو و موز بوفور عمل می آید و حلوائی در آنجا میسازند بغایت ممتاز است در
سایر بلاد مشهور بحلوای مسقطی است حاکمش سلطان سعید بن سلطان احمد نام است که در عدل و داد
متخو تمام است صاحب دولت وافر و مکنت متکاثر است گویند صاحب سه هزار غلام حبشی و نوبه
و سواحلی است و او را در آن دیار امام میگویند و بعز مصاهرت حضرت فرمانفرمای فارس مفتخر و سرافراز است و این
مواصلت از آنجمله بود که جمعی از دانشمندان انکار کردند و عقد مومنه را با خارجی نپسندیدند شیخ الاسلام
فارس که این عقد را بروی بست زبان اعتراض گشودند و الباقی لا یذکر ذکر مطرح بندریست یک فرسخ از مسقط
دور و شهریست بغایت معمور از هر جهت از بندر مسقط خوبتر و عماراتش بهتر است و سمت شمالش متصل
بدریا و سایر اطرافش جبال و صحراست آبش وسط و هوایش گرم و اقسام ماهی در آنجا خوب میشود و در
سایر احوال مانند مسقط است ذکر مکلا بضم میم بندریست از بنادر حضرموت طرف شرقیش دریا و
سمت مغرب و شمالش کوه و جانب جنوبی آن صحراست قریب هزار باب خانه در اوست و چند قریه معموره
منسوب باوست و سکنه‌اش قوم عرب و اکثر شافعی مذهب و قلیلی هندو باغات ندارد و حاکمش مرد
عرب نواز و در آن شیوه ممتاز است ذکر مظفرپور قصبه‌ایست شهر مانند از بلاد بنگاله جائی خوب و
محلی مرغوب است اکثر مردمش هندو و مسلمان و حنفی مذهب نیز بسیار دارد و حاکمش از جانب جماعت
انگلیس مقرر است ذکر مانک رای بکسر نون و سکون کاف عربی قصبه‌ایست مابین کشمیر و پیشاور و آب و هوای
خوبی دارد و قریب دو هزار خانه در اوست و چند قریه معموره از توابع اوست مردمش اکثر هندو و حاکمش
شیعه امامیه از مضافات سرای صالح است و آن در حرف سین مذکور شد ذکر مظفرآباد قصبه‌ایست بهجت
بنیاد در ده منزلی دار الملک کشمیر بجاده کابل واقع در میان جبال عالیه اتفاق افتاده و سمت
جنوبش فی الجمله گشاده است قریب دو هزار خانه در اوست و آب و هوایش بغایت نیکوست اکثر مردمش
حنفی مذهب و قلیلی هندو است رود بزرگی از کنارش میگذرد از غایت سرعت جریان و بودن سنگ
فراوان و عریض بودن آن و بستن پل امکان ندارد لهذا مترددین و مسافرین از روی طناب چرخی عبور

میکنند دان چنانست که سه طناب بر روی آب کشیده اند و از طرفین محکم نموده اند یکی از آن سه طناب
فرو تر و پت تر اند و طناب دیگر است متردد بر آن زیبا و میان آن دو طناب را گرفته آمد و شد
میکنند آبش خوشگوار است و از جبال شمالی بر میخیزد و بعد جیلم میرسد و در ملک سند داخل دریا
میشود و در کنار آن رود تکیه فقراست و محلی بغایت دلکشاست شیخ آن تکیه در آن هنگام که راقم
از آنجا عبور نمود رحیم علیشاه نامی بود و فقیر چندگاه در آن تکیه توقف کرد و با آن عزیز بسر برد

ذکر احوال رحیم علیشاه

آن عزیز از فقرای سلسله سید جلال و صاحب احوال بود و در فقر و فنا و صدق
و صفا و صبر و قناعت و توکل کمتر کسی با او برابری مینمود و سخنان عارفانه و کلمات محققانه میفرمود روزی
فقیر از آن عزیز سوال نمود که در مراتب معرفت چه میفرمائی در جواب فرمود که آنچه دانایان گفته اند و گوهر
تحقیق در این معنی سفته اند همانست و در میان دانشمندان اختلاف نمیباشد فقیر معروض داشت که
مامول چنانست که غریب نوازی فرموده بیان نمائی و بکلید تقریر باب معرفت بگشائی چه که در هر تقریری
تاثیری و در هر بیانی معانی است در جواب فرمود که آنچه عارفان مراتب عرفان در بیان مراتب معرفت گفته اند
خلاصه آن اینست که معرفت شناختن شیء است ثانیا بعد از ذهول معرفت اول بوجه یا بکنه بدلایل عقلیه
و براهین نقلیه ثابت شده است که معرفت ذات و صفات جل و علا بکنه ممتنع و محال و حجر ما عرفناک حق
معرفتک شاهد مقال است **نظم** تو که در علم خود زبون باشی عارف کردگار چون باشی چه که معرفت
بکنه موقوفست باحاطه عارف بمعروف و حق تعالی محیط است بر جمیع اشیا وهو بکل شیء محیط
و احاطه محاط محیط خویش را محالست اما معرفت بوجه ممکن و مراتب آن چهار است و آنرا تشبیه کرده اند
بمراتب معرفت آتش و اتفاق نموده اند بر آن دانشمندان **اول** معرفت آتش است که شخص شنیده باشد که در میان
موجودات چیزیست و هر چیز را بر آن افکنند معدوم و ناچیز گرداند آن چیز را و هر چه محاذی آن واقع گردد
اثرش در آن ظاهر شود و هر چند از آن اخذ نمایند کم نگردد چنین موجودی را آتش گویند و نظیر این در معرفة
الله معرفت جماعتی است که دین خود را بر سبیل تقلید داشته از آبای خویش شنیده و قبول کرده و تصدیق
نموده بدون بحث و دلیل عقلی و نقلی بر آن گرویده اند عموما خلق عالم در هر دینی و ملتی که هستند در این
مرتبه اند **دوم** مرتبه از مراتب معرفت مرتبه کسی است که دود آتش را دیده اما آتش را ندیده حکم مینماید بآنکه
این دود البته از چیزی بهم رسیده و هر اثری موثری میخواهد پس آتش است که این دود اثر اوست نظیر این در
معرفت باری تعالی معرفت اهل نظر و استدلال است که بدلایل عقلیه حکم نمایند بوجود صانعی اگرچه
این طایفه نسبت بفرقه اول در غایت قلت اند اما در تحصیل معرفت حق در تردد اند کثرت اند در ما قیل

پای استدلالیان

نظم پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود گر کسی از علم با تمکین بدی فخر رازی
رازدار دین بدی **سیوم** مرتبه از مراتب معرفت مرتبه شخصی است که نزدیک آتش شده و حرارت
آتش را احساس نموده و گرمی آتش باو رسیده و نور آتش بر چیزها تابیده و چیزها را بدان نور دیده است
نظیر این در معرفة الله معرفت مومنانست که بمحل اخلاص رسیده و قلوب ایشان بنور الهی مطمئن گردیده
و در جمیع اشیا بدیده یقین آثار صفات کمالیه الهیه را مشاهده نموده اند از این بیان ظاهر میشود که ارباب
نظر و استدلال هرچند اقامه برهان نمایند و دلیل عقلی بر اثبات مطلب خود بیان فرمایند ایشان را
اطمینان و یقین حاصل بوجود صانع نشود و آرام و تمکین قلب حاصل نشود **نظم** اکمه ار آن نور را
بینا بود شرح آن کی کار بوسینا بود از این جهت است که اکثر ایشان شکاک و از شکوک ایشان
انفکاک نیست و احتمال نجات از معرفت فرقه اولی که مقلد اند بیشتر است از اصحاب نظر و استدلال زیرا
که ایشان را صدق و صفائی حاصل است و بمقام صدق الیقین رسیده اند و در مقام یوم ندعو
کل اناس بامامهم آرمیده اند **چهارم** مرتبه از مراتب معرفت مرتبه کسی است که در میان آتش بوده و خود را
بالکلیه فانی و مستهلک نموده است و این مرتبه در مراتب معرفت الهی اعلا درجات معرفتست که در عرف
عرفا تعبیر از آن بفنا فی الله مینمایند و حصول این مرتبه بوفور عبادات و کثرت مجاهدات و ریاضات با
جزوقی قانون شریعت مقدسه بامر استاد کامل و مرشد مکمل ممکن است اللهم ارزقنا شیخ ما میفرمود
قدس الله سره العزیز بخاطر کسی نرسد که مراد از شعله آتش کسی که داخل او میشود نظیر مرتبه احدیت ذات
معرفت است و وصول باحدیت از جمله ممتنعات و از قبیل محالات است و این محض توهم باطل است **مصرع** چه نسبت
خاک را با رب الارباب زیرا که آتش عنصریست که حرارت و یبوست بحسب جوهریت و ذاتیه اوست و این غایت
اراده است چنانکه باری تعالی غایب است و فعل و حرارت و یبوست عرضی است و اثر آن فعل استضائه و استنارة
دخانیست که اجزای ارضیه و هوائیه حطب بهم رسیده پس شعله مرکب باشد از ماده و صورت که ماده استضائه
و استنارتست که حاصل شده در دخان از قبل آتش که حرارت و یبوست عرضیه باشد و صورت ماده منفعل
شده این دخانست با استضائه و استنارة از فعل آتش و نظیر شعله عقل اول است که مرکب است از ماده
و صورت ماده او اثر فعل الله تعالی است که آن اثر وجودیست که فیض اول است از فعل حق تعالی است و صورت
او انفعال و قبول نمودن اوست مر ایجاد را پس فعل آتش حرارت و یبوست عرض شده و حرارت مدد کرده در
انتاج فعل آتش است و استضائه مرتبه اثر این نتایج فعلی گردید و محل استضائه دخان پس حرارت مدد که
در شعله اثر فعل آتش است و باعث ظهور آن فعل است نظیر این منزله وجود منبسط است که اثر فعل حق

پس تصور صحیح کرده فقیر حقیر تفهیم ای درویش جمله بر این اند که اظهر موجودات و اجلای آنها جناب حق جل و
علا است و بدین جهت است که معرفت اول معارف و اسبق آنها معرفت حق تعالی است و قرب و مناسبت
عبد و حق تعالی بقدر معرفت عبد است بحق تعالی و از اخبار و احادیث قدسیه مستفاد میشود آنکه
که قرب و مناسبت عبد بحق تعالی بر دو وجه است قرب فرایض و قرب نوافل حاصل قرب فرایض فنا است و
حصول قرب نوافل بقا چنانکه از حدیث قدسی این معنی معلوم میشود از آنجا که فرموده است لا یزال العبد
یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه و بصره و لسانه و یده و رجله فبی یسمع و بی
یبصر و بی ینطق و بی یبطش و بی یمشی و بعبارت دیگر قرب ایجادی و قرب اتصافی میگویند و حصول
ایجادی باداء فرایض است و حصول قرب اتصافی باداء فرایض است و تکمیل نوافل است یا بعضی آن و اعتبار
مدخلیت نوافل کلیه یا بعضی منقسم میشود معرفت و قرب که ثمره معرفت است سه قسم اول علم الیقین دویم
عین الیقین سیم حق الیقین و این مراتب ثلاثه در کلام مجید حضرت مجید اشعار داشت چنانکه فرموده است کلا لو
تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین و باز فرموده و ان هذا لهو الحق الیقین در
مقام قرب ایجادی و فرایض علم الیقین است و آن عبارت از اطلاع بنحو ظهور وجود بصور موجودات
بلا کیف بظهور علم از ذات عالم بدانکه متصف باشد بصفت علم از اظهار آن با حدیت جمع و عین الیقین عبارت
از ظهور بعض آثار بوجه حکمت بعلم و اراده و قدرت حین استفاضه من احدیة الجمع ما یتعلق من نفسه بنفسه و
حق الیقین خاصه حضرت رسالت پناهی و ائمه ولایت جاهی است اما در مقام قرب نفل علم الیقین
عبارت است از تحقیق مدبر و خالق و تسلط او بر عبد بوجهی که اسناد صدور فعل از خود را بالمحض
دهد و این را فنا و توحید افعال نیز گویند و عین الیقین و آن عبارت است از مشاهده سالک مر مدبر را
در مرایای خلق با صدور بعضی از خوارق عادات از او با ظهار آن از احدیت جمع با ملاحظه وحدت او صفات
و این را توحید و فنا اوصاف نیز گویند و حق الیقین آن عبارت است از غفلت و ذهول وجود خود در
بصر احدیت جمع مع صدور کل ما یرید من خوارق العادات اما با ثر او در عالم باستفاضه و خلافت احدیت
جمع است و این را توحید و فنا ذاتی و مقام جمع نیز خوانند و حالت او را سکر و محو و استغراق نامند حاصل
کلام آنکه معرفت الهی نسبت باشخاص متفاوت شد جمعی اهل تقلید و بعضی ارباب نظر و استدلال و
برخی اصحاب ایقان و فرقه اهل عیان اند چنانکه مذکور شد این طایفه میگویند که اهل تقلید در مقام
ناسوت اند و ارباب نظر و استدلال در مقام ملکوت اند و اصحاب ایقان در مقام لاهوت اند و اهل
عیان در مقام جبروت اند بدانکه اهل ناسوت در مقام اسلام اند و مقام اسلام تفاوت دارد و اصحاب

لاهوت در مقام ولایت اند و مقام ولایت هم درجات دارد و اهل جبروت در مقام نبوت اند و مقام نبوت
نیز مراتب دارد و اعزیز سکان مقام ناسوت اهل ملکوت را انکار دارند و ساکنان مقام ملکوت اهل لاهوت را
بدعی شمارند و مقیمان کوی لاهوت اهل جبروت را باهل پندارند و اهل جبروت جمله را معذور دارند و هم
را نادر جای خود نیک دانند و نیکخواه باشند لو علم الناس کیف خلق الله الخلق لم یلم احد احدا اشارت
باین مقام است والسلام علی من اتبع الهدی **ذکر مشهد مقدس** لفظ مشهد بمعنی محل شهود است و جمع آن مشاهد
است یا آنکه بمعنی شهادت گاه باشد و در اصطلاح نام چند موضع است مشهد حسین و مشهد علی و مشهد
مرغاب و مشهد رضا و مشهورترین آنها مشهد رضا است و آن شهری است دلگشا و بلده ایست روح افزا
و آن در ازمنه سابقه دهی بوده سناباد نام بسبب مدفن امام ثامن در مرور ایام شهری گردیده و بلده
طوس منسوخ لکن مطوس شد و در مشهد دو فرسخ مشهور است و مدینه طوس در چهار فرسخی آنجا واقع
و آن شهر ما بین جبلین اتفاق افتاده و کوه سمت مشرق و مغرب اوست و طرف شمال و جنوبش گشاده
و ما بین جبلین قرب سه فرسخ دور و حدیثی از جناب علی الرضا در تعریف آنجا مشهور است که آنحضرت
فرموده است روضة من ریاض الجنة از اقلیم چهارم آبش خوشگوار و هوایش برودت مایل و سازگار و
معنی ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین در آنجا آشکار و قرب شش هفت هزار باب خانه در او است و
تخمینا سیصد پاره قریه معموره مضافات اوست و بعضی از قرا آن روضة من ریاض الجنان و در هامان
و کوهستانش سر زمین رشک نگارخانه چین و غیرت خلد برین است خلقش همگی شیعه امامیه و سالک
مسلک اثنی عشریه اند هموار از آنجا مشایخ کبار و علمای عالی مقدار برخاسته اند و بزیور علوم ظاهری
و باطنی آراسته اند از جمله آن مشایخ شیخ ابوالقاسم کورکانی و شیخ ابوبکر نساج و شیخ احمد غزالی و از علما
شیخ ابوجعفر محمد و خواجه محمد نصیر و نظام الملک وزیر و محمد غزالی و فردوسی شاعر از شهر طوس که
چهار فرسخی مشهد است ظهور نموده اند و خواجه عماد الدین فضل الله و مولانا مبارک و قدسی شاعر و
شرقی و میرزا نصیر از آنجا بوده اند فقیر گوید که مکرر بشرف زیارت امام ثامن علی الرضا علیه التحیة و
الثنا مشرف شد و جمعی از ارباب معارف آن دیار را ملاقات نموده بذکر چند کس از ایشان اختصار
مینماید **ذکر مولانا اسمعیل** ابن ملا حسن موذن تولد آنجناب در قریه زعی که سمت غربی دو فرسخی
آن دیار است اتفاق افتاده ذات خجسته صفاتش از علایق جسمانی و عوایق نفسانی آزاده بود و در زهد
و تقوی و پرهیزکاری و حلم و بردباری بر اکثر عرفای آن دیار تفوق می نمود و از علوم ظاهره و در صدق
و صفا سر دفتر بود و چند گاه سفر خراسان و جرجان و طبرستان و عراقین و فارس و خوزستان نمود

واکثر مشایخ زمان و علمای ایام را ملاقات کرده روزگاری با سالکان راه هدی بسر آورده بالاخره
ارادت جناب سید عالم شاه هندی قدس سره العزیز را لازم گرفت و آقا محمد کازرونی رحمة الله علیه را
که از خلفای آقا محمد هاشم بود و طریقهٔ ذهبیه داشت بطریق پیر و مریدی می‌ستود گویا از نهر دوره‌ی
نظرها لطف دیده بود فقیر در سنه هزار و دویست و بیست و دو هجری در اندیار دیدن در سنه هزار و
دویست و سی و یک هجری در شهر طهران بصحبت آن عزیز رسید و مکرر بدیدار گرامیش موفق گردید
الحق مجلسش با صفا و صحبتش با روح افزا بود و اکثر اوقات عزلت و خلوت را اختیار نمود و گاهی شعر
بطریق مثنوی میفرمود در سنه هزار و دویست و سی و پنج استماع افتاد که روی توجه بسرای جاوید نهاد
رحمة الله علیه ذکر الحاج شیخ ابو محمد بن شیخ حسین مصداق الولد سر ابیه مانند پدر عالی گهر فاضل
یگانه و در علوم عقلی و نقلی فرید زمانه بود سیما در فن ریاضی از جمیع علمای زمان گوی سبقت میربود مکرر به
صحبت گرامیش اتفاق افتاد الحق بزیور اخلاق پسندیده آراسته و بحلیهٔ اعمال حمیده پیراسته بود و همواره
بنشر علوم و شرح حقایق اشتغال مینمود و از مراتب عرفان و علوم ایقان بهره مند بود و در میدان ذوق و
وجدان سربلند بود همواره صحبت عارفان بالله و سالکان طریق هدی را لازم گرفتی و مغتنم شمردی اکنون
در همدان بتدریس و افاده اشتغال دارد و اوقات شریف خود را بنشر علوم میگذارد ذکر مولانا علی اکبر
آنجناب از امرای داغستان بود و جد حضرت آنجناب با حزین آزاد نمود بنابر استعداد فطری عزیمت مشهد
مقدس فرموده قریب چهل سال بتحصیل علوم دینیه و تکمیل ذخایر لحز و تیر برداخت و در علم فقه و حدیث
بغایت دانا و در زهد و تقوی و عبادت بدرجه قصوی رسید و عمر عزیز خود را بشغل دنیوی صرف
نمیکرد و ابواب معاشرت بر روی ابنای روزگار کم میگشود و هرگز بسخنان لغو و بی معنی تکلم
نمینمود استماع افتاد که در سنه هزار و دویست و بیست و نه هجری در همدان بدار القرار انتقال نمود
رحمة الله علیه ذکر مولانا لطفعلی والد آنجناب از بلدهٔ بروجرد بوده و آنجناب در ارض اقدس تولد نمود
از علوم رسمی بهره ور بوده بعد از تحصیل علم سفر عراقین و هندوستان و زابل و کابل نمود و بادهٔ فقر از جام
ملامت چشید و در وادی فقر و فنا بار افتقار کشید و جمعی از مشایخ زمان را ملاقات کرد و در
مسکین شاه هندی و در عراق عرب سید عالم شاه هندی و در فارس آقا محمد هاشم چندگاهی ارادت
نفس کوبید مکرر صحبت آن عزیز روی داده و مصاحبت و مجالست او اتفاق افتاده بود درویشی بود که
ذات خجسته صفاتش جامع افعال گزیده و خصال پسندیده بود و با وجود آنکه سنین عمرش هفتاد در
و اکثر بلاد ایران و کابل گردیده و با فرق مختلفه معاشرت نموده بود گویا هرگز بکرد کتابی نکرده بود

و از صغایر نیز محترز بود و بسیار صاحب صدق و صفا بود و در سنه هزار و دویست و سی و چهار هجری
در بلدهٔ شیراز رحلت فرمود و در تکیهٔ حافظیه در جوار آن بزرگوار مدفون گشت از آن بزرگوار
یک پسر و یک دختر یادگار ماند و صبیهٔ مکرمه‌اش بغایت صالحه و پرهیزکار تا حال که سن عزیزش از سی سال
تجاوز نموده حج اختیار نکرده است و پسرش ملا هاشم مخلص درویشان و از ارادت کیشان ایشان
امید است که بکمال آمال عارفان بالله برسد ذکر سید محمد مشهور بسید کوچک است و عارفی است
بزرگ و بزیور فضل و کمال آراسته و بحلیهٔ علوم عقلی و نقلی پیراسته است چندگاه در عتبات عالیات
مجاور گردید و بخدمت مشایخ زمان رسید آخر الامر ارادت جناب نور علیشاه اصفهانی قدس سره را
برگزید و زحمات بسیار از اهل روزگار کشید و بزیارت حج بیت الله الحرام و حضرت خیر الانام و ائمهٔ بقیع
علیهم السلام از راه شام موفق گردید اکنون در اصفهان بتدریس و افاده اشتغال دارد و گاهی طریق ریاضت و
تصفیهٔ باطن بسپارد حقیر مکرر بصحبتش رسیده آن بزرگوار بغایت دانا و هوشیار و از همه جا و همه چیز
خبردار است جمعی کثیر از آن فقیر کرامات و خارق عادات نقل میکنند و حالات غریب و مقامات عجیب حکایت
مینمایند اگرچه حقیقت عالم در وجود حضرت آدم است چون فقیر برای العین مشاهده نکرده است لهذا بذکر آن
مبادرت ننمود ذکر میرزا مهدی ابن میرزا هدایت الله از سادات حسینی بود و در علوم نقلیه مجتهد زمان
و در فنون عقلیه سرآمد دوران بود و در اکثر علوم عقلی و نقلی گوی مسابقت از فضلای زمان میربود
طبع وقادش مشکل گشای و ذهن نقادش راهنمای وجود ذی جودش مرجع خاص و عام و جمیع امور شرعیه اختصاص
تمام داشت و همواره همت والا نهمت بنشر علوم و ترفیه خلق از مرد و بوم میگماشت و بوسیلهٔ تحقیق مجمع
علمای عالیقدر بودی و با هر فرقه بروش پسندیده زندگانی نمودی بسیاری از فضلای ایران و سایر بلاد را
دیده و بطواف حج اسلام و زیارت ائمهٔ انام موفق گردیده بود دولت و ثروت و ضیاع و عقار بسیار
تحصیل کرده بود و با ملوک زمان و حکام بطریق تحکم و تعظم سلوک میفرمود استدراک بر ارباب فضل
و هنر پوشیده و مستتر نماند که بنی نوع بشر بدلایل عقلی و نقلی ممکن السهو و جایز الخطا است و بعضی از انبیا
عظام و اوصیای کرام هم صدور عصیان از جمیع طوایف انام روا است و آیات فرقانی و احادیث نبویه هم بر این مدعا
گواه است بلکه موافق مذهب عامه اصدار ذلک از گروه انبیا نیز است اما با اعتقاد مذهب شیعه ترک اولی
از زمرهٔ ایشان هم بمنزلهٔ خطاست حدیث حسنات الابرار سیئات المقربین شاهد این مدعا است نظم
جائی که برق عصیان بر آدم صفی زد ما را چگونه زیبد دعوی بیگناهی بنا بر این ظهور زلت و صدور معصیت از
بنی نوع انسان ممکن ولیکن نسبت با اشخاص متفاوت است غرض از این تمهید ذلک و مراد از این مقدمات آن

که جناب میرزای همگانی که واقف سر سبحانی نور علی شاه اصفهانی قدس الله سره جهة استحصال مآرب و
مطالب دارین بزیارت امام ثامن علی الرضا علیه آلاف التحیة والثناء مشرف گردید و رخسار چون ماه خود
بر آن آستان عرش نشان امامت مالید بوسوسه عوام کالانعام و باغوای خواص جهال اختصاص که کسوت
صلاح و چشم از فلاح پوشیده بودند بتراشیدن کیوان ضربتی قوی داد و این حال منقصت بابو سعد
حمق بداندیشان و جهالت کیشان بر جمال کمال خویش نهاد بعد از صدور این امر شنیع که عقلا و شرعا ممنوع
بود همواره اظهار ندامت و پشیمانی مینمود و چون این امر نالایق بنابر اقتضای تقریبات او بظهور رسید
لاجرم بکیفر آن غفلت در وقتی که سلطان فتحعلی شاه همت بر استیصال بقیه نادریه گماشت و پرتو اهتمام
بر انتظام مملکت خراسان برافراشت بدست نادر میرزا ابن شاهرخ میرزا ابن رضاقلی میرزا ابن نادرشاه
که وجود او را باعث اختلال و عدم استقلال خویش دانستی و فی الحقیقه چنان بود در سنه هزار و دویست و
پانزده هجری و در پنجم رمضان المبارک مقتول گشت فقیر گوید مکرر آن فاضل نادره دین و بصحبت عزیزش
رسیده بود فقیر را بسیار محبت مینمودی و در استرضای خاطر حقیر ما امکن میفرمودی با وجود آنکه در آن اوان
ابتدای جوانی و ریعان زندگانی و اول سلوک حقیر بود بر خود مقدم داشتی و تعظیم و توقیر بسیار فرمودی
او را در علوم نقلیه و فنون عقلیه تالیفات خوب و تصنیفات مرغوب است و سه فرزند ارجمند و سه
فاضل پایه بلند از او یادگار است و هر سه عالم و بزرگوار و مرجع و مطاع خلق روزگار اند ذکر مرود بفتح میم
همان ملک مرو است که قبل مذکور شده است حاجت بتکرار نیست ذکر مکن پور بفتح میم و کاف عربی و سکون
نون بلده ایست از صوبه هندوستان و مزار شیخ معین الدین مقدم مداریان در آن دیار است و فقیر
مدفون است ذکر مکران بفتح میم و سکون کاف عربی و را مع الالف و سکون نون بلده ایست قریب بملک سند
و مسکن قوم بلوچ و مردمش اکثر اهل سنت و جماعت حنفی مذهب و هوایش گرم گویند در قدیم از کشور ایران
محسوب میشده است اکنون قریه‌های فراوان است که بدست قوم بلوچ است ذکر مکس بفتح میم و کاف فارسی
و سکون سین مهمله بلده ایست از بلاد بلوچ قلعه محکم دارد و هوایش گرم است ذکر مزینان بفتح میم و زاء مع
الیاء و نون مع الالف و سکون نون ثانی ولایتی است از خراسان و از مضافات سبزوار و آبش خوشگوار و
هوایش سازگار و چند پاره قریه مرغوب دارد و مردمش همگی شیعه امامیه اند و خالی از مردمی نباشند
ذکر میامی بفتح میم و یاء مع الالف و میم مع الیاء ثانی قریه ایست قصبه مانند و محلی است خاطر پسند و چند
قریه معموره مضافات اوست و قریب پانصد خانه در اوست و آبش از قنات و خوشگوار و هوایش سازگار است
و آن در نزد قریه بلده بسطام واقع و جوانب اربعه‌اش واسع و سمت جنوبش کوه قریب است و مردم آنجا همگی شیعه

مذهب اند و اشخاص نیک محضر و معرفت گستر نیز از آنجا ظهور نموده اند در آن اوان که فقیر بدان قریه رسید
مولانا عبدالمؤمن ابن مولانا زین العابدین مردی بزرگوار بود بغایت عالم و دانشمند و عارف و صاحب
معارف بود ذکر مرودشت بلوکی است از توابع بلده شیراز و تخت جمشید در آن بلوک واقع شده است و قریب
سی پاره قریه در اوست و آبش وسط و هوایش بغایت نیکوست اگر چه اندک بگرمی مایل است و مردمش همگی
شیعه امامیه اند و خالی از شرارت نباشند و اشخاص نیکو نهاد نیز در آن بلوک باشند ذکر موصل بفتح میم و
ضم آن غلطی است مشهور صاحب معجم گوید که آن یکی از قواعد بلاد اسلام است و آن را باب عراق و مفتاح خراسان
گفته اند و بواسطه آن موصل نام کرده اند که وصل کرده است میان جزیره و عراق و یا میان دجله و فرات و
بعضی گفته اند پادشاهی که آن را بنا نموده او را موصل نام بوده و اول کسی که آن را احداث کرده راوند بن بیوراسپ
نام داشت و نام او در زبان فرس اردشیر بوده و بعد از آن در زمان اسلام مروان حمار آن را عمارت کرد و ملحق
بامصار کرد و ساخت و در آنجا آب روان و درختان و باغات اندک است و گرمای آنجا بغایت گرم است و سرمایش
بغایت سرد است و آن اکنون دار الملک دیار ربیعه است و سمت شرق بغداد و بعدش با هفت مرحله دور افتاده
است و مردمش قوم عرب و بعضی حنفی مذهب و جمعی شافعی و قلیلی شیعه امامیه اند و طایفه کرد یزیدی و علی
اللهی در قرب و جوار آن دیار بسیارند و گویند از قدیم از کشور ایران بوده اکنون قرون بسیار است که در
حیطه تصرف ملوک روم است ذکر ماردین در سه منزلی دار الملک دیار بکر واقع است و بر بلندی اتفاق
افتاده است آبش ملایم و هوایش سالم است و باغات بسیار دارد و مردمش سنی حنفی مذهب اند و خالی
از مروت و فتوت نباشند و در شیوه غریب نوازی ممتاز باشند ذکر مفازه بفتح میم در لغت عرب بیابان
را گویند و در عرف علمای اخبار ولایتی است از کشور ایران و مشتمل بر بلاد چند و نواحی فراوان است و
بلده جندق و نواحی آن و حلس بیستا و بیابان نائین در آن دیار است و طولش از شرق بسوی مغرب کشیده
و عرضش کم است و بیشتر بیابان غیر معموره و زمین بی‌آب و علف است ذکر ماهان قریه ایست از قرای
کرمان و محلی است قصبه مانند و جائی است شاه پسند در زمین واقع و جوانب اربعه‌اش واسع است آبش
خوشگوار و هوایش سازگار و قریب هفتصد باب خانه در اوست و چند مزرعه مضافات اوست باغات خرم
و بساتین چون ارم بسیار دارد و آن قریه بسمت مشرق دار الملک کرمان اتفاق افتاده و مسافتش هفت فرسخ
دور و مزار فیض مدار شاه نعمت الله ولی قدس سره در آنجا مشهور و مطاف طوایف اناث و ذکور است ذکر
سید نورالدین نعمت الله ولی قدس سره العزیز مظهر آیات و مجمع کرامات بود و در علوم ظاهری و باطنی یکی از
عرفای زمان بآن مرحله که اهل عرفان بر آن مینمود و در تکمیل ناقصان و تربیت مریدان یگانه دوران

و در فقر و فنا و صدق و صفا وحید زمان بود و وصف فضایل و کمالات آنجناب مستغنی از بیان است
و آنچه از محامد و محاسن آن بزرگوار نوشته شود زیاده از آنست نسب آنجناب بحضرت امام
همام محمد باقر علیه السلام میرسد بر این موجب هو ابن سید عبد الله ابن سید محمد بن سید میر عبد الله
ثانی ابن سید کمال الدین یحیی ابن سید هاشم بن سید موسی ابن سید جعفر بن سید صالح بن سید
احمد بن سید محمد ثانی بن سید جعفر ثالث بن سید محمد ثالث بن سید اسمعیل بن عبد الله بن امام
محمد باقر بن امام زین العابدین بن امام حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و نسبت طریقت آن
جناب بقطب الاوصیاء و سر دفتر اولیاء علی الرضا علیه التحیة والثناء می پیوندد و مکرر اسامی مشایخ
سلسلهٔ آنجناب مذکور شده است حاجت بتکرار نیست طریقهٔ کبرا آنجناب منسوبست معمول باهل
عرفان ایران و کشور هندوستان و سایر بلدان است و خصوصیات چند با آن سلسله است که در
سایر سلاسل فقر نیست اول آنکه بر سالکان آن سلسله بسط بیشتر از قبض است بخلاف سالکان
سایر سلاسل که در اکثر ایشان قبض غالب است نظم دویم اگر تو یار نداری چرا طلب نکنی و گر بیار رسیدی
چرا طرب نکنی دویم آنکه جامه و کسوتی جهة سالکان طریقت بحضرت مقرر و معین نیست و فرموده اند
که خوبی و خداجوئی در هر لباس ممکن است و جامه را اعتبار نیست نظم مرد خدا گر شوی تقوی
طلب کند خواهی سفید جامه و خواهی سیاه باش این بر خلاف جمعی از سالکان سلاسل دیگر است
چه که اکثر ایشان برای خود لباسی و طرزی معین نموده اند و خود را از سایر مردم تمیز داده اند سیم
آنکه در آن سلسله ترک کسب و کار کردن و روی در بطالت آوردن نیست و رهبانیت ممنوع است
و فرموده است که حضرت جل و علا آدمی را برای تحصیل معرفت و بندگی آفریده و بسه چیز محتاج و مفتقر
گردانیده است اول اکل و شرب که قوام بدن باوست دویم جامه که ستر عورت و دفع حرارت و برودت
از اوست سیم مسکن که آرام و آسایش آدمی بدوست این سه چیز حاصل نمیشود مگر از سه چیز اول
کسب و آن مراتب دارد دویم طمع آن نیز مراتب دارد سیم دزدی و سرقت آن هم مدارج دارد
و باتفاق عقلا و دانشمندان طمع و سرقت مذموم است در هر مرتبه از مراتب آن پس باقی ماند
تحصیل معیشت بکسب اسباب لازم است کسب کردن و در آن ضمن معرفة الله بدست آوردن و آیهٔ
کریمهٔ رِجالٌ لا تُلهیهِم تِجارةٌ ولا بَیعٌ عن ذِکرِ الله اشاره باین مقام است و مدار طریقت آنحضرت
علی الدوام در راه صدق و صفا و متابعت شریعت مصطفی و اطاعت ائمهٔ هدی علیهم السلام
بوده است و مخالفت نفس و هوا و مجانبت از بدعت و معصیت نمودن و پیوسته تصفیهٔ قلب و تزکیهٔ

نفس

نفس و تجلیهٔ روح و تخلیهٔ باطن کوشیدن و روش خود را از نظر اغیار و نامحرم پوشیدن است و ذکر
دوام و فکر مدام و اجتناب از صحبت عوام و تحمل جفا از جمیع انام نمودن است و ذکر جهر و ترک
جوانان و سماع در طریقهٔ آنجناب نیست و سلوک ایشان خلوت در انجمن یعنی در ظاهر با خلق
و در باطن با حق بودن است نظم اندرون شو آشنا و اندرون بیگانه وش این چنین زیبا
روش کم می بود اندر جهان و فرموده است هر کس نه در متابعت رسول الله است اگر چه زاهد زمان
بود گمراه است و هر سالکی که نه در پیروی مرتضی علی است که همه شیخ راه علی است و نیز فرموده
لوامع انوار حقایق هر ولی مقتبس از مشکات ولایت علی است و با وجود آن امام متابعت غیری
اولی است سالکان آن سلسله در لیالی جمعه باهم بسر برند و آنچه برسد بسم نیاز با یکدگر صرف
کنند و بذکر و مراقبه و مقال اولیاء الله شب را صبح نمایند و همواره جامهٔ تسلیم و رضا و توکل و
قناعت و بردباری و پرهیزکاری پوشند و بتصحیح اخلاق و تکمیل باطن و تحصیل احوال و تعدیل
اعمال کوشند سالکان این سلسلهٔ علیه کثرهم الله تعالی در کشور ایران و هندوستان و دکن بسیار اند
علی الخصوص در ملک حیدرآباد دکن زیاده از چند و چون و از حیز شماره بیرون اند ذکر مرشدآباد
از مقصودآباد نیز گویند آن شهر در زمین هموار واقع و جوانب اربعه اش واسع از اقلیم دویم و هوایش
گرم شهری است عظیم و مدینه ایست قدیم دار الملک بلاد بنگاله بوده قریب سه هزار ارباب خانه در آن
و نواحی دنیا معمور مضافات و ست عمارات دلکشا و مساجد عالی و تکایای خوب در آن بسیار
است و جمیع عمارات آن بانجاد و سر طبقات است و باغات خرم و بساتین چون ارم فراوان دارد مردمش اکثر
هندوان و معتقد اهل ایمان و سنی حنفی مذهب نیز فراوان است و رود عظیم از جوار آن شهر میگذرد
آبش ناگوار و هوایش ناسازگار بعضا کش طربانگیز است و بسبب کثرت رطوبت همواره زمین آن
ولایت با نضارت و خضرت است مسکن ارباب دولت و مامن اصحاب شوکت است و عموما مردمش
نیک محضر و لطیف پیکر و ملاحت منظر دارند و میوه های گرمسیری فراوان و حبوب و غلاتش ارزان
است جمعی از نیکان و خوبان و اعیان در آن دیار دیده شد بذکر چند نفر ایشان مبادرت مینماید
ذکر رام چند وی پسر زاده جگت سیت هندو بود و بکثرت مال و وفور دولت بر اکثر متمولان
هند تفوق مینمود و نیز بزیور اخلاق پسندیده و کمالات صوری آراسته و از خصایل ذمیمه و افعال
نکوهیده پیراسته بود با وجود آنکه از اهل تجارت بود در جود و سخا مانند و نظیر کسی مشاهده
ننمود و بصحبت ارباب کمال بسیار راغب و در تحصیل رضاء خاطر اهل حال و اصحاب کمال دقیقه

ودولت منکاثه هرسال صرف میکرد واهتمام تمام دراسترضاء خواطر ایشان بجای می‌آورد روزی
فقیر ازوی پرسید که از دولت چند تو حکایات غریب میکنند موقع آنکه اینجا بیان وانمود است
تقریب عتاب درجواب گفت که درزمان حکومت نواب قاسم علی خان هنگامی که نواب در شکار
گاه بصید افگندن مشغول بود دوازده هزار سوار قوم مرهته ناگاه بشهر مرشداباد تاخت نموده
بنیاد غارت کردند درانوقت جگت سیت درعمل خانه تظهیر میکرده بعد از استماع این خبر یکی
از ملازمان نزد سردار مرهته ارسال وپیغام فرستاد که خزینه مرا غارت کرده مزاحم رعایا نشوند
وبخانه ضعفا ومساکین نروند قوم مرهته بنابر موده جگت سیت عمل نموده روی بخزانه او کرده
مجموع دوازده هزار سوار روپیه بار نموده اراده مراجعت میکنند وچون این خبر بگوش جگت سیت
رسید بار دیگر خادمی ارسال کرد فرمایند که لشکریان روپیه را بجای خود بگذارند وان فلان خزانه
نذر سرخ بردارند لشکریان روپیه را بجای خود گذاشته وزر سرخ برداشته روانه مقر خویش
شدند چون نواب قاسم علی خان از شکارگاه مراجعت کرد واحوال جگت سیت را استماع نمود واورا
احضار فرموده استفسار کرد که چه مقدار دینار از تو غارت رفته وی عرض نمود که اکنون معلوم
نیست اگر زمان غالی باشد از محاسبان استعلام نمایم بعد از حساب ورجوع بدفتر معلوم شد
که نقد یکماهه از جگت سیت غارت برده اند اخر الامر جگت سیت بامر نواب کشته شد مجملا آنکه گویا
وحی گفته بود که بر سر هر که کفش گذارم اورا نواب بنگاله گردانم نواب قاسم علی خان از استماع
این کلام متغیر گشته جگت سیت را احضار نموده بعد از اثبات تقصیر امر بسیاست فرمود جگت سیت
معروض داشت که در عوض خون خود بیست مرحله راه کشتی سیم وزر بپهلوی یکدیگر چیده بخدمت
نواب پیشکش میکنم نواب درجواب فرمود که از تو زر نشناسم وتورا غرق گردانم بالاخره حکم
فرموده اورا در رود بنگاله غرق نمودند بعد از قتل او یکی بنا از اولاد جگت سیت بین عقب
نفرموده مراد راقم از تحریر این حکایت آنکه اشخاصی که در ایران سکونت دارند وباهزاران زحمت
ورنج مثقال زر وسیم بدست آرند وبران افتخار کرده بر بینوایان هزاران منت گذارند بدانند که
درعالم یکنفر هندوی زهندوان چه مقدار درهم ودینار دارد تا عبرت گیرند وپند پذیرند ذکر
نادرجنگ از امرای جلیل القدر دلیر جنگ ومبارک الدوله بود ودر نیکی ذات ومحامد صفات
واکثر امرا امتیاز بفوق ممنوحان امیر ودندان از اهل ایمان واز ارباب عرفان بود ودر جود وکرم
وصدق وصفا گوی سبقت از همگنان میربود وبا وجود جوانی بحسن تدبیر واصابت رای موصوف

وبصفت تمکین ووقار معروف بود فقیر را با ایشان طریق مودت ومحبت مسلوک بود ودر استرضای خاطر دائم
عنایات مبالغه می‌نمود نوبتی فقیر از ایشان امیر معرفت مصیر پرسید که چه باعث شد براین که با فقرا ودرویشان صحبت
نمودی وطریق مجانبت ایشان پیمودی درجواب فرمود که بسند معتبر از حضرت ابی عبدالله ع روایت شده است که
آنحضرت این حدیث م روایت نموده که قال رسول الله ص قالت الحواریون لعیسی یا روح الله من نجالس قال من
یذکرکم الله رؤیته ویزید فی علمکم منطقه ویرغبکم فی الآخرة عمله یعنی حواریون استدعا نمودند از حضرت
عیسی ع که بیان فرمایند که مجالست با که توان نمود حضرت فرمود با کسی مجالست باید کرد که بیاد خدا آرد شمارا
دیدن او وازدیاد اشتغال را بذکر وفکر که آنها باعث صفای ذات وضیای صفات او گردد وزیاد گند
در علم شما کلام او ونطق او در علوم حقیقیه ومعارف الهیه واحکام شرعیه وآداب نفسیه واخلاق قلبیه
وسایر کمالات بشریه وراغب گرداند شمارا بسوی آخرت عمل او که دلالت میکند بر اقبالش بسوی امور اخرویه
واعراضش از شواغل دنیویه چه درویش اعمال صالحه وافعال فاضله وعبادات کامله تاثیر میکند در نفس
مرء تاثیر عظیمی پس ذکر فرموده از برای کسی که سزاوار است مجالست او سه وصف که آنها امهات جمیع صفات
مرضیه وفضایل انسیه ودر این حدیث اشعاری است باینکه کسی که نباشد در او این صفات یا بوده باشد در او
اضداد اینها سزاوار نیست مجالست با او بلکه فرار واحتراز از او لازم است چه مجالست با او هلاک میگرداند
نفس را وباعث میشود نفس را بمهلکاتی که مهلک کند ومؤدی شود بخسران وتعذیب در همه نشأت است که یا
نفع دارد یا ضرر یا اثر این دارد ونه آن واولی سزاوار است مجالست او عقلا ونقلا واحتراز لازم است از
آن دو چه که تضییع اوقات دران دو مندرج است چون نظر براین حدیث کرده اندیشه نمودم در معانی آن
اشخاصی که در مجالست ایشان که صفات ثلاثه بوده باشد بجز زمره عرفا مشاهده نکردم پس لازم گرفتم صحبت
وملازمت ایشان را واحتراز واجب دیدم از مجالست راغبان دنیا واعتنا ننمودم بر زیب جامه و
قول عامه نظم مرد خداشناس که تقوی طلب کند خواهی سفید جامه وخواهی سیاه باش ذکر شیخ
محمدی مردی بود آگاه ودر علوم غریبه صاحب دستگاه مانند سحر وافسون ونیرنج وطلسم اما بر عمل
آنها اقدام نکردی واجتناب از جمیع علوم غریبه لازم شمردی روزی فقیر از وی درخواست نمود که هنری
از غرایب بنمای وی بر کفش افسون خوانده بعد مشاهده شد که کفش حرکت نموده بهوا رفت بعد از
گردش بسیار بجای خود آمد ذکر مورة بفتح میم ملایتی است عظیم از کشور روم ایلی سه طرفش را بحر روم
احاطه دارد ومشتمل است بر بلاد چند ونواحی دلپسند گویا از اقلیم ششم است اما هوایش ملایم است
وخلقش سفید رخسار ولطیف طبع واز متاع صباحت بیکر برخوردارند اکثر ایشان حنفی مذهب

ودیگر نصاری وقلیلی غالی اند وعموما ترک زبان و دیبث بد و بیشان مهربان اند ذکر مکناس بفتح میم
بلدیست عظیم از بلاد مغرب مردمش همکی قوم عرب وعموما مالکی مذهب اند قایم بدین و اهل
مکناس بسیار دیندار شده است ذکر منغرود بفتح میم بندریست عظیم از بنادر و اقصا بلاد هندوستان
کویند شهری بزرگ است ذکر مرند ناحیه ایست از چند از نواحی تبریز و محلیست فرح انگیز فراوان خوب
باغات مرغوب دارد ذکر میانج از امیانه نیز کویند از توابع تبریز است وی دهیست خوش قریب هزار
باب خانه در اوست و چند قریه معموره مضافات اوست اصل عین القضات همدانی قدس سره مولف
زبدة الحقایق از انجا بوده و در بلده همدان آسوده است ذکر مراغه شهریست معروف و بخوبی آب
هوا موصوف از بلاد آذربیجان باغات دلکشا در انجا فراوانست و قریب شش هزار خانه در اوست
و نواحی معموره مضافات اوست مردمش عموما امامیه مذهب و نیک سیرت اند و سعید چهره و از
مشاع حسن با بهره اند اشخاص بسیار از انجا ظهور نموده اند من جمله حکیم اوحد الدین صاحب جام جم مرید
اوحد الدین کرمانی از انجا ظهور نموده اند اکنون نیز از عرفا و سالکان هذه خالی نیست حدیقه بیست و
پنجم در بیان حرف نون بر ضمایر مهر مآثر ارباب بصایر مخفی و مستتر نماند که در حرف نون بلاد فراوان
اتفاق افتاده است مشهورترین آنها مسطور میکردد ذکر نوبه کشوریست از سودان و محتویست بر
بلاد فراوان و نواحی بسیار همکی از اقلیم اول هوایش بغایت حار و اهلش تا سازکار و سایر احوالش از
قرار اتمام مردم نوبه شجاع و دلیر و وفادار و در بعضی صفات حمیده بهتر از اکثر بلاد سودان اند بعضی از
اهل نوبه و بعضی از معارف عرب برای فقیر نقل کردند که از حضرت رسول صلعم مرویست که هر کس خواهد
برادر کیرد و دوست اختیار کند از مردم نوبه کیرد والله اعلم بالصواب ذکر نمسه بفتح نون و سکون
میم و فتح سین مهمله و هاء ساکنه ولایتیست وسیع و کشوریست منیع و مشتمل است بر بلاد بسیار و
نواحی بیشمار همکی از اقلیم ششم کویند آنچه در بهترین بلاد فرنکستان و ملوکان کشور خاندان قدیم
و دودمان عظیم اند و خود را نسبت به هند با نوشیروان عادل و متصل است آن ولایت بملک روم
ایلی و هوای آنجا از سایر بلاد فرنک ممتاز و مردمش با امتیاز اند و همکی قوم نصاری و خوش مشرب
و با ادب اند و خالی از مروت و مردمی نباشند چنانکه با ایلچی پادشاه نمسه در قسطنطنیه با فقیر
ملاقات نمود و چندگاه طریق مجالست و معاشرت پیمود تا آنکه روزی از جانب پادشاه تکلیف
نمود که بدان ملک رفته باشم جهة تعلیم قرال جرمنه یعنی شاه و در ماهی مقرر نمود که هفتصد
دینار سرخ داده باشند فقیر ابا و امتناع کرده مع هذا حرمات بسیار نسبت به فقیر بجا آورد ذکر نیموی

از بلاد جزیره بوده اکنون نام دارد و خود در میان نیست و بعضی کویند نام ارض کربلاست ذکر نیپال
بفتح نون و سکون یاء مثناة و باء فارسی مع الالف و سکون لام ولایتیست عالی مقام و محدود است از
طرف مشرق بجبال چین و از جهت مغرب بولایت پورب بنگاله و از سمت شمال بکوهستان کشمیر و بلاد
هندوستان و از جانب جنوب بحر هند از ملتان از شمال بسوی جنوب طولانی واقع شده طولش نود
منزل و عرضش از یک مرحله الی ده مرحله ملکی کثیر و مشتمل بر بلاد بسیار و نواحی بیشمار و اهوای خوشکوار
همکی از اقلیم دویم و سیم مردمش کافر بت پرست و آفتاب پرست و تناسخی مذهب اند و دست هیچیک از
ملوک اسلام بدان مقام نرسیده و آفتاب هدایت بر وجنات احوال اهالی آن تابیده اما تجار و سیاح
بدانجا آمد و شد میکنند و مردم آنجا بطرف بنگاله و هندوستان تردد مینمایند و راه تردد بغایت سخت
و جنکلهای پر درخت دارد و آن جنکل را لکی جنکل نامند و پانصد فرسنخ طول اوست و فیل بسیار و
کرکدن بیشمار و سایر سباع در آن جنکل است و آن جنکل از سمت شمال ابتدا از نزدیک جبل بدخشان
و کاشغر و کوهستان کشمیر را قطع کرده و بلاد هند و پورب و بنگاله عبور نموده منتهی بدریای شور و عمان
آن جنکل انده روزه الی یکماه است فقیر اهل نیپال را بسیار دیده و مکالمه ایشان را بواسطه ترجمان
شنیده است خالی از هوش نباشند ذکر نیمروز ولایت سیستان نیز کویند در حرف سین مذکور شد
معلوم فقیر نشد که چرا آن ولایت را نیمروز کویند اگرچه بعضی سخنان شنیده شده است در وجه تسمیه آن
بر خیر و چون عقل پسند نبود بذکر آن اقدام ننمود ذکر نور بر عکس هند نام زنکی کاهوز از بلاد رستمدار
و اکثر قرایان در کوهستان واقع شده است و مردمش همکی شیعه مذهب و اکثر ایشان قلیل الادب اند
اگرچه فقیر نبوده ندیده اما انوری را بسیار دیده کسی که تا حق بیان نند در میان ایشان قلیل و نکیل
من عبادی الشکور ذکر نورپور بلده ایست معمور از بلاد پنجاب شهریست بلطف مآب با جهای لطیف
دران آنجا با نهر میبود اگرچه تا قم داخل آن شهر نکردید اما بقرب و جوار آن رسیده است ذکر نجف اشرف در
حرف کوفه مذکور شده است احتیاج بتکرار نیست ذکر نصیبین از بلاد ربیعه است و از اقلیم چهارم و هوایش
متعفن است و باغ انکور بسیار دارد راقم ندیده است ذکر نهروان شهری بزرگ بوده از مداین سبعه عراق
عرب و بر کنار آب سامره و اکنون آن شهر بکلی خرابست ذکر نسناس اگرچه عوام نسناس اند اما کویند نسناس
آدم وحشیانست و تکلم نتوانند نمود و در جزایر هندوستان بسیار اند و بعضی از ایشان از مشاع حسن و
جمال بهره دارند ذکر ناکپور مدینه ایست معمور از بلاد دکن و شهری بزرگ است مردمش اکثر هندو و قلیلی
مسلمان اند راقم ندیده ذکر ناکور از بلاد هندوستان و شهری عظیم الشان است هوایش کرم و آبش و

و خلقش اکثر هندو و قلیلی مسلمان اند **ذکر نسا** بکسر نون و سین مع الالف از مضافات خراسان و اکنون
ویران است و آبادی ندارد **ذکر نشابور** شهری است مشهور عبارت دو مرحله از مشهد مقدس و دور از
اقلیم رابع و در زمین هموار واقع و چار بارو بعلاوه وسیع طولش از جزایر خالدات **صب ل** و عرضش از خط
استوا **له** آبش خوشگوار و هوایش سازگار و خاکش فرح انگیز و زمینش حاصل خیز و مشتمل است بر باغات
دلگشای و بساتین رغبت فزای و نواحی نیکو و قرای چون مینو حکیم انوری شاعر در تعریفش گفته
نظم حبذا شهر نشابور که در چشت زمین ٭ گر بهشت است همان است وگرنه خود نیست ٭ بانی آن شهر تخت
طهمورث دیوبند بوده و بمرور دهور روی بخرابی نموده اردشیر بابکان جای دیگر شهری ساخت و
عمارات رفیعه و قصور خوب در وی طرح انداخت شاپور که در آنوقت نامزد الفرمان خراسان بود آن
آن شهر را از پدر درخواست نمود اردشیر بنابر مصلحت ملکی از فرزند مضایقه کرد و چون شاپور پادشاه
غیور بود بعد از پدر آن شهر را از بیخ برانداخت و در جای قدیم شهری عظیم بنا نمود و باسم خویش موسوم کرد
و در دور شهر باروئی کشید و درو از آبان ده هزار کام مقرر کرده اند و در سنه ششصد پنج هجری بسبب زلزله
آن شهر خراب گردید و در حوالی آن شهر دیگر ساختند و موسوم بشادیاخ کردند و در ششصد و شش
هجری دیگر باره بعلت زلزله خراب گشت و هم در آن نزدیکی بلده دیگر احداث نمودند و در سنه
هشتصد و هشت هجری بجهت زلزله شدید خراب گردید و در این باب گفته اند **نظم** شد پانصد
آباد این شهر چو دشت ٭ در ششصد و شصت و شش دوم زلزله بود ٭ وان زلزله بار سیم در هشتصد
هشت ٭ تا حال شهر مذکور باقی است و در زمان ملوک کیان و
اشکانیان و ساسانیان و سامانیان اکثر زمان دار الملک خراسان بلخ و مرو بوده و ملوک طاهریان
و صفاریان نشابور را دار الملک نموده و بعد از آن اکثر ملوک در اغلب اوقات مقر سلطنت کردند و
بمرور ایام چنان شهری بزرگ گردید که او را ام البلاد خراسان میگفتند اما غارتگر روزگار چند
بار آن دیار را تاخت و تاراج نموده نخست در سنه چهارصد و یک هجری بعلت قحط و غلا قریب صد هزار
لاله عذار و سرو رفتار پیاده تان جان دادند و چندین هزار سیمین بر و بستان زرین کمر سر در راه
فرص جوین نهاده تا ماده دستاویشان نرسید دویم فتنه غزان بود که بسبب گرفتاری سلطان سنجر
روی نمود و آن در سنه پانصد و چهل و هفت هجری اتفاق افتاد و تیغ بیدریغ آن طایفه چندین
هزار پیر و جوان روی بعالم آخرت نهادند سیم فتنه عظمی و حادثه کبری چنگیز خانی بود که در سنه
ششصد و هفده روی نمود صاحب روضة الصفا آورده که چون مغولان بر شهر نشابور مستولی

شدند چهل هزار پیشه وران جدا کرده سایر خلق را بقتل آوردند و هفت شبانه روز آب بر شهر بسته
آثار عمارت باقی نگذاشتند و شهر را با زمین یکسان نمود جوکاشتند و در تاریخ خراسان و غیره
مسطور است که در دوازده روز مقتولان نشابور را شمار کردند سوای اطفال و نسوان هزار هزار
و هفتصد و چهل و هفت هزار بقلم آوردند چهارم فساد اوزبکیه است که در زمان دولت صفویه
روی داد یعنی در اوایل سلطنت شاه عباس ماضی اتفاق افتاد و آن در سنه هزار و اند هجری بود که
عبدالله خان و عبدالمؤمن خان در آن دیار قتل بسیار و خرابی بیشمار نمودند بعد از انقراض دولت
صفویه قبایل سایت و عشایر اکراد فتنه و فساد بظهور آوردند و در هنگام خروج نادرشاه و بعد از
وی طوایف مختلفه مصدر آشوب و فتنه شدند لاجرم بعلت صدمات بسیار و ترددات بیشمار ویرانی
آن دیار بغایت رسید اکنون قریب دو سه هزار باب خانه در اوست و نواحی بسیار خوب مضافات او
اشخاص صاحب فضل و کمال و ارباب وجد و حال از آن دیار بسیار ظهور نموده اند من جمله ابومحمد الفضل
و اسحق بن اسماعیل و ابرهیم بن عبده و شیخ فریدالدین عطار و شیخ ابوعثمان حیری و مولانا لطف الله
و حکیم عمر خیام و رضی الدین از آنجا بوده اند و احوال ایشان در کتب متداوله بتفصیل مذکور است
ذکر الحاج میرزا محمد اخباری اصل آنجناب از آن دیار بوده و در اکبرآباد هند تولد نموده و افضل فضلای
عصر و اعلم علمای دهر بود بعد از تحصیل فضل و کمال با اهل و عیال از بلاد هند عزم عتبات عرش درجات نمود
و مدتی مدید در عتبه علیه حسین بن علی علیهما السلام مجاورت اختیار نمود و بعد در آنجا بخدمت سید
و از فیض خدمتش مستفیض گردید و فی الواقع در اکثر علوم ماهر و بانواع سخن قادر بود و مشهور
چنان بود که قریب دوازده هزار حدیث در حفظ داشت و در مناظره کسی با آنجناب برابری نمینمود
و در علوم غریبه و فنون عجیبه نیز ماهر بود چنانکه گاهی خارق عادت اظهار میفرمود و در سخاوت
و فتوت و سماحت یگانه دوران و در نظر همتش زر و خاکستر برابر و یکسان بود و بسیار صحیح المنظر و
خوب پیکر و نیکو سیر و غیور و دلیر بود و با ابنای زمان مداهنه و تملق نمیکرد و بعالم فقر و فنا بسیار
آشنا بود و همواره با اهل عرفان و درویشان طریق صحبت و الفت و اتحادی بود و در شریعت درجه
عالی داشت و بطریقه اخباری عمل میکرد و طریق اصول و اجتهاد را بغایت منکر بود و بوسته عاملان
طریق اصول و اجتهاد را قدح و مذمت میفرمود چون علمای آن دیار بعضی از مسایل صوری و معنوی آن بزرگوار
واقف گردیدند و وجود ذیجود آنجناب را منشاء اختلال دین و دنیا را تار خود دیدند و دیرینه حسد در
کانون سینه ایشان بجوش آمده بنیاد عداوت کردند و آنجمله از عناد و فساد بود نسبت بآنجناب

بجای آورده‌اند لاجرم غبار ملال بر ضمیر آن فاضل بی‌نظیر نشسته با اهل و عیال روی توجه بصوب
عراق عجم آورد و بمقتضای تقدیر چندگاه سیر بلاد عراق و فارس و خراسان و گیلان کرد اکثر
علماء زمان بفضل و کمال و مرتبت آن فاضل یگانه حسد برده تفسیق و تکفیرش کردند تا آنکه وارد
دار الملک طهران گردید و بصحبت شهریار ایران رسید چون سلطان بر حقیقت احوال و فضایل او
مطلع گردید پایه قدرش را بایوان کیوان رسانید و مدت چهار سال در غایت عزت و احترام
آن فاضل عالی‌مقام اوقات گذرانید و شهریار نسبت بآن بزرگوار غایت ادب ظاهر میکرد تا اینکه آخر الامر
بنا بر سعایت اهل حسد فی جیدها حبل من مسد مزاج سلطان نسبت بآن عزیز تغیر یافت لهذا آن
جناب از دار الملک طهران بصوب عراق عرب شتافت و مدت چهار سال و کسری در کاظمین علیهما السلام
مجاور بود و در سنه هزار و دویست و سی و دو هجری بفتوای بعضی از مجتهدین که از انجمله یکی سید
محمد بن سید علی بود جمعی اشرار بر سر خانه آن قدوه اخیار ریخته با یک پسر وی با یکی از مخلصان
آنجناب را بسعادت شهادت رسانیدند و اموال و اسباب آنجناب را غارت کردند آن بزرگوار قبل
از شهادت بچند سال در رساله مرقوم نموده و بدوستان خود اعلام فرموده بود که بشهادت خواهم
رسید و شربت سعادت از دست ظالمان جهالت نشان خواهم کشید رحمة الله علیه آنجناب را در اکثر
علوم تألیفات خوب و رسایل مرغوب است اگرچه مراتب قدرش رفیع‌تر از آن بود که شعر بگوید اما بجهت
طبع آزمائی گاهی اشعار آبدار میفرمود در حین شهادت سنین عمر گرامیش از شصت متجاوز بود
و نسبت خود را در طریقت بسلسله مهدویه که در صفحات دکن و هندست درست مینمود من الکرامات
در آن هنگام که آن عالی‌مقام در دار الملک طهران تشریف داشت و پادشاه ایران نقش محبت آن فاضل
بر لوح خاطر مینگاشت یکی از سرداران روسیه که بمزید شجاعت و شهامت منفرد بود بلکه در عنایت
بلاد روسیه متفرد میبود بفرمان پادشاه روس بمرز ایران بصوب آذربیجان عزیمت نموده چند
نوبت با لشکر ایران مصاف داده چشم زخم کلی بسپاه اسلام رسانید و از این رهگذر غبار کدورت
بر حاشیه خاطر سلطان نشسته متفکر گردید و از باطن فیض مواطن آن بزرگوار استمداد نموده آنجناب
فرمود که ضمیر شهریار از این رهگذر متغیر و مکدر نباشد که سر سپهدار روسیه را از این رو مهیا
در خواهم کرد روز چهلم نزد پادشاه حاضر باشد و آن سپهدار در نواحی بندر بادکوبه منزل
داشت و لوای جدال با حاکم آن دیار میافراشت و قریب بیست روزه راه بود یکی از دلاوران آن
دیار ابراهیم بیک نام مضمون الحرب خدعة عمل نموده در حین مکالمه صلح و جنگ سپهدار را

بقتل رسانید و سر پر شورش را از حصار بدن جدا کرده در روز موعود بحضور شهریار ایران حاضر
ساخت و شهریار اعلام بهجت و سرور بر سپهر برین افراخت ذکر مذهب مزدک و بروز اعتقاد مزدکیان برای
اذکیای دهور مخفی و مستور نماند که معتقدان مزدک میگویند که اصل مزدک از نشابور بوده و بعضی
گویند در اصطخر تولد نموده چون از زمان دولت قباد ابن پیروز نه سال درگذشت صد و شانزده
سال و بروایتی صد و بیست و چهار سال قبل از هجرت نبوی علیه السلام بوحی آسمانی مزدک بعد این خرامیده
دعوی نبوت آغاز نمود و خلق را بسوی حق دعوت فرمود و در سر و علن بدین کلمات زبان گشود که عالم
علوی و جهان سفلی را دو صانع است یکی فاعل خیر و آن یزدان است و از وی بجز نیکی نیاید و دیگر فاعل
شر و آن اهرمن است و از او بجز بدی نشاید یزدان مثال عقول و نفوس و سموات و کواکب را ایجاد کرد
اهرمن را بدان دست تصرف نیست و موذیات و مهلکات را مانند درندگان و گزندگان و غرق
نمودن و حرق کردن باتش و امثال اینها را اهرمن پدید آورده یزدان نور است و اهرمن ظلمت و آن
خالق رحمت است و این فاعل زحمت یزدان زندگی بخشد و اهرمن بکشد حق بهشت آفرید و اهرمن دوزخ
خلق کرده ایزد بدان صحت پیدا کرد و اهرمن رنج پدید آورد یزدان اشفاق نمود و اهرمن باب نفاق
گشود بالجمله انچه خیر محض است از کردگار است و انچه شر محض است از اهرمن شر کار است اهرمن را
در جهان اختیار دست رس نیست و بیزدان او را در عالم علوی فریادرس نی و هر که یزدانی گشت
و از اهرمنان درگذشت روح او آسمانی گردید و روانش بمینو خرامید عاقل و خردمندان است که
خود را از اهرمن باز دارند هر چند اهرمن آدمی را آزار دهد تا ازین رهائی یابد و روانش باسمان شتابد
مزدک گفته که یزدان در عالم اصلی بر کرسی نشسته مانند شاهان و چهار نفر که خدمت بر میان جسته
بسان ملازمان آن چهار نفر قوت تمیز و قوت فهم و قوت سرور و قوت حفظ و اینها امر جهان
میکنند و دوازده روحانی دیگر اند که آن چهار قوی فرمایند و پوستیندان را چاکر اند و آن دوازده نفر
روحانی این است ۱ خواهنده ۲ دهنده ۳ ستاننده ۴ برنده ۵ خورنده ۶ رونده ۷ خیزنده ۸ کشنده
۹ زننده ۱۰ آینده ۱۱ شونده ۱۲ پاینده و گفته هر که در این عالم صاحب قوای اربعه و دوازده روحانی گردد
همانا بر پروردگار شود و تکلیف از وی برخیزد و با بخر خاطر خواه اوست بر آمیزد و دیگر گفته که بیشتر
نزاع و قتال خلق بجهت زن و مال است زنان را خلاص نمود و مال را اباحه کرد باید و گفت که ایزد
تعالی زر و سیم از بهر آن آفرید که مردم منتفع شوند و بجهت زر و سیم آسوده گردند آنکه زر و سیم دارد
با آنکه ندارد برابر قسمت کند و اگر کسی غنی و مالدار باشد و از محتاجان منع نماید وی اهرمن باشد

لازم است که ازروی بعضی کرمه برین ذا ایشان بطریق عدل قسمت نمایند و دیگر انکه شخصی زن دارد
و دیگری ندارد شرط عدالت انست که زن خود بغیر دهد تا وی اطفای شهوت کند و اگر ندهد
ظلم فاحش کرده ان غیر میتواند که بزور از وی گرفته دفع شهوت خود نماید زیرا که زن برای دفع شهوت
است دیگر انکه کسی که زن خوب صورت دارد و شخصی زن بد منظر دارد شرط عدالت انست که
چندی زن جمیله را بدو سپارد و زن قبیحه او را بخود نگاه دارد و هم دیگر گفته اگر کسی درختی کارد
و در پای ان درخت زحمت کشیده بثمر آرد انکس اولی بخوردن ان میوه است تا دیگری پس دختر خود
و محارم مانند خواهر و عمه را تصرف نمودن و گرفتن اولی است از انکه بیگانه تصرف کند و بگیرد و دیگر
انکه ازار رسانیدن و قتل نمودن همه حیوانات را حرام نمود و خوردن لحوم و دسوم را منع فرمود
و گفت که باید مردم در خوردن نباتات و تخم مرغ و پنیر و امثال انها قناعت کنند و هر که حیوانات
را ازار کند او را بقتل اورند گویند مزدک پوستینه جامه پشم پوشیدی و بعبادت یزدان کوشیدی
و از مخالف مذهبان احتراز نمودی و با خلق بشفقت و مهربان بودی چون قباد را بکیش خود دعوت
کرد پادشاه از وی معجزه خواست مزدک گفت معجزه من انست که اتش با من سخن گوید انگاه قباد
با اتشکده رفته مزدک در حضور قباد از اتش سوال نمود و جواب شنید بنابران قباد بوی گروید
و دین او قوی گردید اکنون جمعی از معتقدان او در ایران و سایر بلدان در جامه مسلمانان پنهان اند
و اکثر ایشان در زی درویشان و صوفیان خود را جلوه میدهند و نام فارسکی و لاقیدی بر خود
میدهند و خود را زبدهٔ اهل عالم میدانند **شعر** مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز ورنه در مجلس
رندان خبری نیست که نیست فقیر را مکرر با این گروه مکروه صحبت واقع شد و اعتقادات خود را تقریر
میکردند چنانکه وقتی از اوقات با یکی از ایشان اتفاق ملاقات افتاد وی میگفت که مردی زنی را
معین نمودن و از دیگران منع کردن و محارم را با خود نزدیک نگردانیدن بنابر عادت و رسوم ملک است
و کسی که گوید عقل بر تصرف محارم تجویز میکند از حرم و بیگانه راست در کتب علمای عجم و غیره آمده که
انوشیروان بن قباد مزدک را با اعتقاد ثنات و پیوسته نقش هدم وجود او را بر لوح خاطر می نگاشت
و چون لوای سلطنت بر سپهر برین برافراخت بخت استیصال مزدک و معتقدان او را وجهه همت
ساخت و بطریقی که در کتب تواریخ مسطور است در یکروز صد هزار مزدکی را بقتل آورد و بقیة
السیف را توخم کرده جزیه بر ایشان مقرر نمود **ذکر نوبندگان** از بلاد فارس از توابع ملک فارس است
و جائی خوش اب و هوا است و قریب هزار باب خانه در او ست و چند قریه معموره مضافات او ست و ان در

زمین هموار

زمین هموار اتفاق افتاده و جوانب و اطرافش کشاده است و جبال مشرق و شمالش قریب است و مردمش
همگی شیعه مذهب و قلیل لادباند و مکرر دیده شده است **ذکر نیریز** قصبه ایست بهجت امیز از
بلاد فارس ان قصبه در زمین هموار اتفاق افتاده و اطرافش کشاده است و کوه جنوب و مشرقش نزدیک
ابش خوشگوار و هوایش سازگار است و قریب دو هزار خانه در او ست و ده پانزده قریه معموره مضافات
او ست و انجا داخل شبانکاره است و باغات فراوان دارد و اکثر فواکه انجا خوب میشود سیما هندوانه
و انارش بغایت ممتاز است و مردمش همگی شیعه مذهب و خالی از شرارت نباشند و حاکمش سمکان
و اولادش درویش ازار و اکثر خلقش محیل و مکارند و شیخ الاسلامش مردی متقی و مرکز دایره احمق است
اگرچه نامش سید عفیف است اما حاشا و کلا **نظم** شرط ابجد همی ماند باو لوسیمی چه میماند نکو اهل
حال و صاحبان فضل و کمال از انجا بسی برخاسته اند و بزیور فضایل انسانی و کمالات نفسانی
اراسته اند من جمله سید قطب الدین مرشد شاه محمد هاشم رحمة الله علیهما بغایت بزرگ بوده و در زمان
نادرشاه وجودش ظهور نموده **ذکر بیدن** از بلاد خراسان و قریب ملک قهستان است و چند پاره قریه
در او ست و اب و هوای انجا نیکوست و مردمش شیعه مذهب و بندگان انحضرت خداوندان حسب و نسب اند
ذکر رماشیر ناحیه ایست از نواحی کرمان ابش فراوان و هوایش گرم و مختلف و بغایت حاصل خیز است
و قریب هفت پاره قریه معموره دارد و مردمش شیعه امامیه اند و قبل از این چند سال در تصرف جماعت
افغان بود و اولیاء دولت قاجاریه از ان طایفه انتزاع نمودند اکنون در حوزه تصرف ملوک
قاجاریه است **ذکر نطنز** بفتح نون و طاء مؤلف و سکون نون ثانی و زاء قصبه ایست خوش اب و هوا
و قریب هزار باب خانه در او ست و قرای معموره مضافات او ست در میان جبال شامخه اتفاق افتاده
و مسافت دو مرحله از خطه کاشان دور و فواکه سردسیرش نیکو است و ممتاز و گلابی انجا بغایت
بامتیاز است چنانکه در جای دیگر مانند ان دیده نشده و اب روان در جمیع خانهای ان قصبه جاری است
و مردمش همگی شیعه مذهب اند عارفان معرفت از انجا ظهور نموده اند از انجمله شیخ عبد الصمد مرشد
شیخ کمال الدین کاشی از انجا ظهور نموده اکنون کسی که ناخنی بدل بند در انجا دیده نشد **ذکر نراق**
قریه ایست قصبه مانند از توابع کاشان و قریب هزار خانه در او ست و چند قریه معموره مضافات او ست مکرر
مشاهده شده است مردمش شیعه امامیه اند فقیر را از احوال واقفان عالم انجا خوش نیاید و میرزا ابو
الحسن یغما تخلص در مذمت او اشعار ابدار رسالت نظم کشیده الحق جای ان دارد **ذکر نیاسر** بکسر نون
قریه ایست از قرای کاشان در دامن جبال شامخه واقع و بر بلندی اتفاق افتاده و سمت شمال و مشرقش

کشاده است آب روان و باغات فراوان دارد و در فصل بهار عدیل ندارد ذکر نایین قصبه ایست
دلنشین و محلی است بهجت قرین قریب دو هزار خانه در اوست و مزارع معموره مضافات اوست و
باغات فراوان دارد و مردمش شیعه امامیه اند و خالی از شرارت نباشند چنانکه یکی از اهالی الدیار
گفته اهل نایین کلهم ملاعین حتی کثیری از ارباب وجد و حال از آنجا ظهور نموده اند من جمله حاجی
عبدالوهاب و نظرعلی شاه فی زماننا از اذیار بوده اند جناب نظرعلی شاه از خلفاء حضرت نورعلی
شاه قدس سره بود و در فضایل صوری و معنوی کمتر کسی با او برابری می نمود و نیز شیخ الاسلام آن
دیار بود و در سنه هزار و دویست و چهل هجری در آنجا ارتحال فرمود ذکر نندپور بفتح نون اول و
سکون نون ثانی و دال بلده ایست نزدیک گویند شهریست خوب و مدینه مرغوب است خیلی زیبا
ذکر نسف از بلاد توران و بلده ایست بهجت توامان بفتح نون و سین مهمله و سکون فاء منقوطه
شیخ عزیزالدین مرید سعدالدین حموی صاحب کتب مفیده و رسایل کثیره از آنجا بوده ذکر نگینه
بفتح نون و کاف فارسی مع الیاء و فتح نون ثانی و سکون هاء قصبه ایست ما بین مرادآباد و لکهنو از
مضافات دهلی است قریب دو هزار خانه در اوست و چند قریه از توابع اوست و در زمین هموار
واقع و جوانب اربعه اش واسع است و مردمش اکثر هندو و دیگر سنی و قلیلی شیعه امامیه اند
ذکر نجیب آباد از نجیب خان افغان آباد کرده بنام خویش موسوم نموده بلده ایست خوب و شهریست
مرغوب طرف رود گنگ اتفاق افتاده و اطراف اربعه اش گشاده است و رود گنگ قریب یک فرسخ دور است
اکثر حبوب و فواکه گرمسیریش موفور است آبش وسط و هوایش گرم و مردمش اکثر هندوان و دیگر حنفی
مذهب و قلیلی شیعه امامیه اند ذکر نجف آباد قریه ایست قصبه مانند در چهار فرسخی شهر اصفهان
واقع آبش خوشگوار و هوایش سازگار و باغاتش بسیار و خلقش همگی شیعه مذهب و راقم ندیده است
ذکر نهاوند قصبه ایست شهر مانند و بلده ایست خاطر پسند آبش گوارا و هوایش دلگشا از بلاد دلنشینه
عراق عجم و خاکش بهجت توام است وی بر بلندی و پستی اتفاق افتاده لهذا بغایت بنظر بیننده زیبنده
و فرخنده است و سمت جنوبش فی الجمله گشاده است و جبال عالیه بدان بلده قریب و مردمش از متاع
صباحت با نصیب و همگی شیعه مذهب و عموماً لور مشرب اند و بمهمان نواز و در آن شیوه ممتاز و مردمان
بسیار از آنجا برخواسته و بزیور فضایل صوری و معنوی آراسته اند من جمله شیخ ابوالعباس معاصر شیخ ابوسعید
صاحب حالات و کرامات از آن بلده بود و از معاصرین ما قوم الحاج سید حسین فاضل و عارف از آنجا
ظهور نموده فقیر آن عزیز را ملاقات کرده بود و بلده نهاوند طرف جنوب شهر همدان و مسافت دو مرحله

دور واقع است

دور واقع است و قریب سه هزار باب خانه در اوست و قرای معموره مضافات اوست و اکنون قریب
پانزده سال میشود که دار الحکومت شاهزاده کامکار و نور حدقه شهریار دوران کار است ذکر نصرآباد
نام چند قریه است در خراسان و عراق و شیخ سراج الدین که از اکابر سلسله عرفاست معلوم نیست که
از کدام نصرآباد بوده باری نصرآباد عراق در سه فرسخی کاشان واقع و جوانب اربعه اش واسع است و
قریب سیصد خانه در اوست و چند مزرعه مضافات اوست خربزه آن قریه بغایت ممتاز میشود
ذکر نصرت آباد نام دو سه قریه است یکی در محال سیرجان کرمان و آن قریه آباد و محلی بهجت بنیاد است
جناب درویش کوهر علی از آنجا بوده بغایت بزرگ بوده سالک سلسله علیه نعمة اللهیه بوده و دیگر
نصرت آباد ناحیه جرقویه من محال اصفهان قریب دویست خانه در اوست و مردمش خالی از مردمی
نباشند دیگر گویند در نواحی شهر یزد قریه ایست که نصرت آباد نام دارد ذکر نگر از لغت هندیست که
بفتح نون و کاف فارسی و سکون راء در لغت هند لفظ نگر یعنی شهر و آبادی است و این نام را با اسامی
چند موضع در هند میکنند چنانکه نگر در بنگاله و رسول نگر در صوبه پنجاب و سری نگر در دار الملک
کشمیر همگی در موضع خود ذکر شده است ذکر نمنگان بفتح نون و میم و سکون نون ثانی و کاف فارسی مع
الالف و سکون نون ثالث از بلاد توران و از نواحی بدخشان است در میان کوهستان اتفاق افتاده
و لایتی خوب و ناحیه مرغوب است ذکر نجد ولایتی است از عرب و مردمش قوم عرب و عموماً حنبلی
مذهب و صحاری و بیابانش بیشتر از کوهستان است آبش در غایت قلت و هوایش در نهایت حرارت و
ریگستان آنجا در نهایت کثرت است و دار الملک آنجا بلده درعیه است و ملوک وهابیه قریب سی سال
در آن ملک حکومت نمودند ذکر مذهب وهابی فرقه وهابیه جدید اند و قریب شصت سال میشود
که محمد بن عبدالوهاب مذهبی که مذکور خواهد شد در میان آورده و خلق را بدان دعوت کرده و گروهی
انبوه از طوایف عرب بر او گرویدند و جمعی کثیر سالک آن طریقه گردیدند اصل مذهب او حنبلی بود لیکن آن
طریقه را نکول کرده مذهبی جدید اختراع نمود و در مخفی و آشکار گفت که بجز یاد حق تعالی احدی سزاوار عجز و نیاز
نیست و شفاعت از انبیاء و اوصیا درست نیست و گنبد و بارگاه بر سر مقبور انبیاء و اوصیا احداث
کردن بدعت است فقیر گوید که شیخ عبدالله ولد سعود را ملاقات کرده از وی بعضی مراتب سؤال نمودم او
میگفت که مذهب حق یکی است اما بسبب هوای نفس هر کس براهی افتاده و دل تمنائی داده و همگی بر این اتفاق
دارند که ایزد تعالی یکی و یک پیغمبر فرستاده و یک کتاب باو داده و همه انبیاء و رسل که آمده اند از نزد یک
خدا آمده اند و یک چیز مأمور شده اند آن یک چیز همین است که حق تعالی را بیگانگی پرستش کنند و او

کسی را شریک ثانی و لا یشرک بعبادة ربه احدا و جای دیگر فرموده واعبدوا الله و لا تشرکوا به شیئا
و دیگر از حضرت باری در رستگاری بجویید و نطلبید و ما النصر الا من عند الله العزیز و در
مقامی فرموده اتعبدون من دون الله ما لا یملک لکم ضرا و لا نفعا پس بنا بر این از انبیا و اوصیا و امثالکم
شفاعت خواستن کفر و شرک باشد و بحکم آیه اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم در قتل مشرکین نمودن
و تسویف جای نباشد و امر که در زمان رسول الله صلعم نبوده و بعد از آن ظهور نموده بدعت است و بدعت
ضلالت چنانکه حدیث نبوی بآن ناطق است کل بدعة ضلالة و هر مبتدع و مخترع کافر و مشرک است
و قتلش واجب و لازم است مثل غلیان و تنباکو استعمال نمودن و مساجد و قبرها زینت دادن و قباب
بر تربت انبیا و اولیا ساختن و ریش دراز کذاشتن و دست و پا را رنگ کردن و بزنان شبیه شدن
و بر کسی سر فرود آوردن و استانه بوسیدن و راهداری و عشاری همگی بدعت است و جامه کوتاه
و دستار بلند پوشیدن و زنان بر اسب زین دار سوار کردن جمله بدعت است فقیر رساله در مذهب وهابی
دید که در آنجا مذهب خود را با آیات قرآنی و احادیث نبوی مدلل و مبرهن کرده بود و السلام علی من اتبع
الهدی ذکر نکار بکسر نون و کاف فارسی مع الالف و سکون را قریه‌ایست از دار الملک کرمان دو مرحله
دور آبش خوب و هوایش بهجت موفور است از خوبی هوای آنجا نقل میکنند که چندگاه قبل از این مدت هفتاد
سال کسی نمرد ذکر نکده بکسر نون و سکون کاف فارسی و فتح دال و سکون ها ملکی از ایالت اناطولی گویند
شهریست خوش آب و هوا است ذکر نغاولی بفتح نون و غین معجمه مع الالف و بضم واو و لام مع الیا قریه‌ایست
قصبه مانند از مضافات حلب و سمت مغرب آن واقع و دو مرحله دور و جای با نزهت و با برکت است مردم
همگی شیعه مذهب و قوم عرب اند راقم مدت هفت روز در آن قریه توقف نمود خلق آنجا همه مکرم و رحیم و
مشفق و مهربان اند و قریب هفتصد خانه در اوست و چند مزرعه مضافات اوست با وجود آنکه آب روان ندارد
زراعت آنجا موقوف برحمت الهی است چندان نمو و برکت در آنجا مشاهده شد که در ممالک عظیمه نظیر
نیامد ذکر ناصره قریه‌ایست قصبه مانند و محلی است خاطر پسند و در قدیم الایام شهری بوده و بمرور ازمنه
روی بخرابی نموده آبش کم و هوایش خرم و قریب پانصد خانه در اوست و چند مزرعه مضافات اوست از
بلاد اردن و سمت شمالی بیت المقدس واقع و مسافت چهار مرحله دور و قریب شهر عکه است و در دامن
کوه اتفاق افتاده و طرف شمالش کرفته و سایر اطرافش کشاده است باغات بسیار دارد و سقی زراعات و باغات
آنجا موقوف برحمت الهی است و از میوه‌ها انگور و انجیرش بسیار ممتاز میشود و خلقش اغلب عیسوی و قلیلی
شافعی مذهب و همگی قوم عرب اند و در مهمان نوازی ممتاز اند در کتب اخبار آمده که چون کتاب انجیل

بحضرت

بیت

بحضرت عیسی ع در شهر ناصره نازل شد بنا بر آن است که آنحضرت را ناصری و نصرانی گویند فقیر در
یکی از کتب تواریخ دیدم که حضرت عیسی ع از ناصره بوده و بدین سبب امت آنحضرت نصرانی و نصاری
گویند و الله اعلم بحقیقة الحال ذکر نابلس قصبه‌ایست شهر مانند در مابین بیت المقدس و دمشق واقع شده
و سه طرفش کرفته و سمت قبلی فی الجمله واسع است و محتوی است قریب دو هزار باب خانه معمور و انواع
فواکه و حبوب در آنجا موفور است آبش از قنات و رود آب نیز دارد و حوالیش سازکار و مردمش اکثر شافعی
مذهب و همگی قوم عرب اند شیخ عبد الغنی شارح فتوحات مکی از آنجا بوده و در قریه صالحیه آسوده از اکابر
صوفیه و از اعاظم آن فرقه بوده و در زمان سلطان سلیم خان ظهور نموده دیوان اشعارش در بلاد مصر و شام
بغایت مشهور است و نیز شرحی بر فصوص الحکم نوشته باعتقاد فقیر بدان خوبی کسی بر فصوص شرحی ننوشته
باشد ذکر نیل نام رودی است مشهور و در افواه و السنه مذکور بهترین انهار اربعه است و گویند در جهان
گرد عالم چهار نهر است که نظیر ندارد و هر چهار آب بهشت بعینها میرسد اول رود نیل است دوم فرات است
سیم رود جیحون چهارم رود سیحون است و طول رود نیل شش ماه راه است و ذکر آن در ضمن مصر مذکور شده
است و نیز نام مدینه بوده که حجاج بن یوسف ثقفی در کنار دجله احداث نموده بمرور ایام خراب شده جز
نامی از وی نماند است حدیقه بیست و ششم در بیان حرف ها بر دانای معرفت آرای سیاحان اخبار پوشیده
نماند که در حرف ها بلاد بسیار و امصار بی شمار است و مشهورترین آنها مذکور میشود ذکر
هندوستان کشوریست مشهور و در افواه و السنه مذکور آن کشور اعظم بقاع ربع مسکون و از وسعت و عظمت
آن هر چه گفته شود افزون است و محدود است از طرف مشرق بجبال چین و نیپال و از سمت مغرب به بحر محیط
و از جهت شمال بکوهستان کشمیر و کابل و از جانب جنوب ایضا بدریای محیط سیاحان امصار و سیاحان
روزگار کشور هند را دو قسمت نموده اند قسمی شمالی و قسمی جنوبی گفته اند و قسم شمالی از کوه کلا
از طرف مغرب الی مشرق از نود و دو درجه تا صد و بیست درجه از درجات است و طول مسافت آن
پانصد فرسخ و عرضش از زیر خط استوا تا سی و چهار درجه و مساحتش دویست فرسخ و قسم جنوبی از
کوه مذکور طولش از هشتاد و چهار تا صد و ده درجه طولش پانصد فرسخ و عرض آن از هفت درجه
الی چهل درجه مسافتش سیصد و هفتاد و پنج فرسخ حکمای هند میگویند که بنای عمارت هندوستان
بر کسی معلوم نیست و زمانش نامتناهی است و گویند اخبار چندین کرور سال ما هی در دفاتر موجود است
و جز طوفان نوح ع در آن نیست اعتقاد بطوفان ندارند و اهل هند خود را از اولاد آدم معهود ندانند و
زعم آنها آنکه حق تعالی بعضی اوقات جهة اصلاح حال عالمیان بصورت آدم و بعیان خلق شده مشیت مردم

مبهد مذهب ایشان در موضع خود ذکر شده است در کتب مورخان اسلام و پیروان حضرت خیر الانام
مذکور است که چون حضرت نوح ع از طوفان نجات یافت ربع مسکون را به سه قسم منقسم کرد اینک بلاد
شام و مصر و عرب و روم و ایران و مغرب را بسام بخشید و مجموع دیار توران و ترکستان و صقالب و روس و
خزر و چین و مغول و تاتار و بلغار و سقسین را بیافث مسلم داشت و کشور هند و سند و حبش و زنج
و نکرو و روستار و بربر و جمیع بلاد سودان و جنوب را بکف کفایت حام گذاشت و حام بموجب فرمان پدر
بوقت مقام بدان دیار توجه نمود و حضرت وهاب حام را نه فرزند ارجمند کرامت فرمود برین موجب
١ هند ٢ سند ٣ زنج چهارم نوبه ٥ کنعان ٦ کوش ٧ قبط ٨ حبش ٩ بربر و هر یک از اولاد حام ولایتی
و ناحیتی آباد نموده باسم خویش موسوم ساختند و اولاد ایشان بسیار شدند در هندوستان بار لنگر اقامت
انداختند هند بزرگترین اولاد حام بود و باری تعالی هند را چهار پسر عنایت نمود ١ بنگ ٢ پورب ٣
٣ دکن ٤ نهروان بلاد بنگاله را بنگ عمارت کرده بنام خود موسوم ساخت و دیار دکن بدکن منسوب است
و ملک پورب را پورب عمارت نمود و نهروان نیز ولایت نهروان را آباد کرد حضرت باری تعالی برایشان
چندان کثرت اولاد و احفاد داد که محاسبان وهم از حساب آن عاجز و قاصر است در اوان و سایر بلدان
جمیع بلاد آن کشور را هند و هندوستان گویند شاید این بر سبیل تغلیب باشد والا اهل هند هر ملکی
را بنام خویش میخوانند چنانکه دکن را هند و هند را سند و بنگاله را دکن نگویند و بعضی در بعضی ملوک
گورکانیه در آمدن آنرا بر بیست صوبه قرار داده اند و باضافه اسمی که مخصوص آن صوبهاست میخوانند برین
موجب اول اقلیم هندوستان محتوی بر هشت صوبه است برین تفصیل اول صوبه دهلی که آنرا دهلی نیز گویند و
شاه جهان آباد نیز خوانند ٢ صوبه اجمیر بکسر همزه اعظم بلاد آن جی پور است سیم صوبه اکره که آنرا اکبرآباد
نیز گویند چهارم صوبه مالوه دار الملک آن اجین است بضم همزه پنجم صوبه خاندیس و دار الحکومه آن برهان
پور است ششم صوبه اود و دار الاماره آن لکهنو است هفتم صوبه الهآباد که دار المقر آن الهآباد است
و شهر بنارس نیز از توابع اوست هشتم صوبه پنجاب بفتح با فارسی و دار السلطنه آن لاهور است دوم
کشور دکن و آن مشتمل بر شش صوبه است برین ترتیب اول صوبه احمدآباد که شهر بید دار الاماره او
دوم صوبه برار بکسر با همان شهر دار الحکومه اوست سیم صوبه بیجاپور و دار المقر آن اورنگ آباد است
چهارم صوبه دیوگر و مدینه دولت آباد تختگاه اوست پنجم صوبه تلنگ بفتح تا و لام و سکون نون و
کاف فارسی مرکز حکومت آن حیدرآباد است ششم صوبه احمدنگر و همان شهر دار الملک اوست
سوم ملک بنگ و آن محتوی بر سه صوبه است برین موجب اول صوبه بنگاله اعظم بلادش کلکته و رشند

آباد است

آباد است دوم صوبه بهار و دار الحکومه آن پتنه است که آنرا عظیم آباد نیز گویند سیم صوبه
اوریسه و دار الاماره آن کتک است چهارم دیار سند و آن نیز مشتمل بر سه صوبه است برین تفصیل
اول صوبه تته است و دار الملک آن اکنون حیدرآباد سند است دوم صوبه گجرات و دار السلطنه
آن احمدآباد است سیم صوبه ملتان همان شهر دار الملک اوست و صوبه کشمیر و صوبه کابل از مضافات
هندوستان است بعضی آن دو ملک را از توابع هند محسوب داشته بیست و دو صوبه
گفته اند و مجموع بلاد هند مشتمل است بر اقلیم اول و دوم و سیم و برف در آن کشور نمی‌بارد و
یخ نمیشود مگر در لاهور و دهلی آن نیز بطریق حکمت و با هزاران زحمت جهت ملوک و سلاطین
بعمل می‌آورند جبال و تلال در آن کشور کم است بلکه توان گفت که در اصل هندوستان کوهستان
نیست و دشت و صحرای آن پیوسته سبز و خرم و مانند باغ ارم است و مدت سه ماه و در بعضی مواضع
آن چهار ماه که ابتدای آن جوزا و آخر آن سنبله باشد باران میبارد و اول بهار آن دیار گویا جدی
و دلو است و در جمیع بلادش فواکه سردسیری نیست و هندوانه و سط و خربزه بدمعاست و مرکبات
آنجا مانند نارنج و ترنج و نارنگی و لیمو و انبه و ابن الناس و جامن و موز بسیار است و خوبترین
میوه‌های هند انبه و ابن الناس و نارنگی است و حبوب و غلات نیز فراوان و اکثر بلکه بیشتر عقاقیر
در آنجا مثل زوارزان است و نیل و شکر و عنبر و جوز بوا و قاقله کبار و صغار و قرنفل و
فلفل و کافور و فوفل و زرد چوبه و زنجبیل و مامیران و بقم و آبنوس و صندل سرخ و سفید
و عود و امثال آنها از آن دیار بسایر بلاد میبرند و معدن الماس و یاقوت و فولاد در آن کشور
بسیار است و اقسام پارچهای سفید و لطیف و حریر و زری و قلمکار و چیت بافته و ساخته
میشود و باطراف عالم میبرند و بقیمت اعلا میخرند و الوان و اشکال خلقش مختلف است اغلب
سیاه و عموما از متاع ملاحت بیکبر بهره خود دارند و صبر و قناعت و قلت اکل و حسن معاشرت
دارند و طریق راحت و استراحت را طالب و از جنگ و جدال و نزاع بر کنار اند و ریاضت کش
و مرتاض و اهل ارزوا در میان ایشان بسیار است و عموما غریب پرور و درویش نواز و سیاح
دوست و کم آزار اند و از ظلم و جور و شرارت و افترا و کذب و فساد احتراز و اجتناب لازم شمارند
اما عالما بلهو و عیش و طرب لیلا و نهارا شغف تمام دارند اکنون بدانکه در آن ولایت چند تن
فرقه حکومت و سلطنت میکنند اول طایفه افغان و انجماعت در ولایت پیشاور و کابل و
جلال آباد و بعضی از بلاد سند حکومت کنند دوم فرقه بلوچ و ایشان در اکثر بلاد سند حکومت

و سیم و مس و آهن و بعضی معادن ... [illegible]

گذارند سیم گروه سنگان و ایشان در ملک ملتان و لاهور و کشمیر و جمیع بلاد پنجاب در غایت
اقتدار اند چهارم طایفهٔ راجپوت و ایشان مملکت مالوه و غیره را در حیطهٔ تصرف دارند پنجم
ملوک بابری و ایشان در بلاد فیض آباد و لکهنو و توابع آن متمکن اند ششم فرنگان و ایشان در
بلاد بنگاله و اکثر بنادر گجرات و دکن و غیره فرمانفرمایی میکنند هفتم فرقهٔ مرهته و ایشان در
پونه بوده دولت‌آباد و پونه دم از استقلال میزنند هشتم ملوک حیدرآباد که اولاد نظام الملک اند و دیار
تلنگ و اورنگ و بیدر و توابع آنرا حاکم باستقلال اند نهم راجهای برده از مملکت دکن در غایت
جاه و جلال اند دهم راجای جی نگر و جی پور در ملک خویش مستقل اند یازدهم راجهای بی کیر اکثر
بلاد و نواحی انجا را عامل اند دوازدهم ملوک آل تیمور که در دهلی اند اگرچه از سلطنت بجز نامی ندارند اما
در اکثر بلاد هند بنام ایشان خطبه میخوانند و غیر از این دوازده فرقه شاید چند طایفه دیگر از خورد
و بزرگ در کشور هند حاکم و سرور اند و فارغ از یکدیگر اند و فرق بسیار و صاحبان مذاهب مختلفه در انجا
بیشمار اند اول سواد اعظم هندوان اند و ایشان بر طوایف فراوان اند اول اهل سنت و جماعت اند که
مذهب ابوحنیفه دارند مگر در بعضی اجزای هند که طریقه شافعی بعمل آرند دویم فرقه شیعه اما متبع
اگرچه ایشان افزون اند اما در بلاد متفرقه سکونت دارند سیم گروه سنگان اند و ایشان مذهب جدید
و کیش تازه حاصل کرده اند چهارم فرقه اسمعیلیه و ایشان از سایر فرق کمترند پنجم زنادقه اند و
ایشان انبوه بسیار اند ششم بیخ بران و ایشان در جبال کشمیر و پنجاب مسکن دارند و غیر از این فرق طوایف
مختلفه در هند بیشمارند و بعضی از ایشان در موقع خود ذکر شده است بالجمله مملکت هندوستان
وسعت آباد و عظمت بنیاد و بکثرت و ازدحام موصوف و در نزد اهل دانش معروف چنانکه گفته اند
که دیار هند خوشترین بقاع جهان و بهترین اقالیم سبعه است و برین دلیل اقامه کرده اند که چون حضرت
آدم ع بامر اهبطوا از بهشت بیرون آمد و بیکی از جبال سراندیب که از محال هند است قرار گرفت و چون
پیکر لطیف و عنصر شریف آدم ع هوای بهشت الفت گرفته و استیناس یافته بود پس باید که مقام ساکن
باشد و مناسبت هوای جنت داشته باشد تا در آن زندگانی تواند نمود [illegible] و الا اگر انتقال
لطیف بکثیف ناگاه و دفعه گردد هر آینه باعث افتراق اجزا و متلاشی شدن اجزا شود و نقل
شده است از مسعودی و غیره که الهند فی عقولهم و سیاستهم و حکمتهم و الوانهم و صحة امزجتهم
و صفاء اذهانهم و دقة نظرهم بخلاف السودان من الزنج و غیرهم و انما غلبت علیهم الطرب لصیانة
دماغهم فضعف لذلک عقولهم و از احادیث معتبره معلوم میشود که اهل هند در علم نجوم و ریاضی

داناترین

داناترین سایر خلق اند و در یکی از احادیث که راوی عمان سؤال از کمال علم نجوم نموده است حضرت
در جواب آن فرموده که لا یعلمه الا اهل بیت فی الهند و از کشور هند ملوک نامدار و حکما
عالی مقدار و علما ذوی الاحترام و عرفاء عالی مقام بسیار برخواسته‌اند فقیر بعضی از ایشان را در کتاب
ریاض السیاحه مذکور ساخته است هر که خواهد بدان رجوع نماید ذکر هنود هنود طایفه ایشان از
اولاد هند بن حام و مذاهب متفرقه دارند و همگی ایشان تناسخی مذهب باشند و بعضی از مذاهب ایشان در
موقع خود ذکر نموده شده است ذکر هیاطله بقولی ملک توران و بقولی ولایت طخارستان است و هر دو
ذکر شده است ذکر هوگلی بندری است در یکمیلی کلکته و در کنار رود عظیم واقع و سه چهار هزار خانه
در اوست و چند قریه معموره توابع اوست و مردمش اکثر هنود و دیگر مسلمان و قلیلی اهل ایمان اند
ذکر هرمان بفتح ها و سکون را و در سمت غربی قاهره مصر در رود نیل واقع شده بعضی گویند بانی آن معلوم
نیست و جمعی گویند حضرت ادریس بنا کرده و برخی گفته‌اند ملوک فراعنه احداث نموده اند و بیرون هرمان
در احجار آن اشکال نموده‌اند و اکثر صنایع در آن نقش کرده اند که اگر جهان را واقعه مثل طوفان و غیر آن برسد
و دنیا منقطع گردد صنایع و بیرون بسته نشود و چون قومی دیگر باز پیدا گردند آن اشکال و نقوش را دستور
العمل ایشان باشد و بعضی گفته اند که دخمه و خوابگاه ملوک فراعنه است و چندان استحکام دارد که مرور زمان
آنرا نابود نکرده اند و جمعی گویند از قدامت و کثرت مرور دهور بانی آن معلوم نمیشود زیرا که کتابی که در آن
منقورات بخطی است که در این عهد ها کسی نتواند خواندن [illegible] در تاریخ بنای هرمان در افواه مردمان مذکور
است که بنی الهرمان و نسر الطایر فی السرطان باین دلیل که چون اکنون نسر طایر در آخر جدی است و هر برجی
دو هزار سال قطع میکند پس اگر هیچ دور تمام نکرده باشد از تاریخ بنای هرمان تا حال قریب دوازده
هزار و پانصد سال خواهد بود و هرمان هفت گنبد است و فقیر هر هفت گنبد را دیده است و بزرگترین
آنها هرمس دوم نام دارد و او در محاذی قاهره مصر و در محل جیزه و قریب بکنار نیل دور واقع است و در
افواه ناس مذکور و در کتب اخبار مسطور است که چهارصد ذراع طول و عرض اوست و سمک [illegible]
اوست و سمت کف بلند نموده و بعد بشکل مخروطی در آورده‌اند چنانکه هر ضلع آن ثلث نماید و علو آن نیز
چهارصد ذراع است و مقدار هشت گز در هشت گز که [illegible] مربع و بالا آن منتهی گردانیده اند
هر دو گنبدی در آورده اند و چنان با اسلوب و اندام سنگهای آنرا بر هم نشانده و استحکام داده اند که گویا
یک قطعه است [illegible] در آن بیت و در بنیان آن سرداب عظیم و عمیق و بر دیوار آن [illegible]
و در آن صور اموات و بعضی از اعضا و عظام برقرار است و آن از خواص ارض آن دیار است و باقی دیوار [illegible]

هرمان بر واکنده است و عنوان کندی در هرمان دیگر نحو بیست و در او فرجه ندارد و از سنگها
تراشیده ساخته اند و هر سنگ آن کم و بیش هشت و پنج گز و در عرض سه گز با آنکه هشت و پنج ذراع و از
سنگ سرخ و منقط بسواد ساخته اند و هم بر این شکل مربع گرد گرد کم و بیش صد گز در صد گز باشد و در
اخبار مصر آمده که بزرگترین هرم در مدت سیصد سال و کوچکترین در مدت هشتاد سال اتمام نموده اند
و هرم بزرگ در مقابل قاهره و سمت مغرب آن واقع است و سایر آن جانب جنوب قاهره سمت غربی رود نیل
اتفاق افتاده و از لب رود نیل تا هرمان مسافت سه میل و کم و بیش بر هستا الحق از آثار عجیبه روزگار
است و بهمه قول بنای هرمان قبل از طوفان بوده و تا الحال اصلا در آن خللی روی نموده فقیر در یکی از کتب
معتبره مصر دیده که بعضی از هرمان محل و مکان خزاین و دفاین ملوک مصر بوده و ایشان را معلوم کرده بودند
که طوفان خواهد شد و مردم غرق طوفان خواهند آمد جهت ذخیره سیم و زر و در و جواهر و زیور در انجا عزون
نمودند و بر آن طلسم کردند که کسی را قدرت استخراج آن نباشد چنانکه مامون بن هارون در هدم و خرابی یکی
از هرمان سعی بلیغ نمود مقدار اقل قلیل فواند و همان مقدار درهم و دینار در بصرف مامون آمد و دیگر
هر چند در خرابیان کوشیدا اما بجائی نرسید ذکر هکار نفیها و لایتی است از دیار ارمنیه کبری و جبال سخت
و جنگلهای پر درخت دارد و آب و هوای آنجا بغایت خوبست و شهر بزرگ ندارد و حکام آن دیار مدعی اند که
ایشان از بنی عباس اند در آن اوان که راقم بدان ولایت عبور نمود حاکمش مصطفی بیک بود و بعضی صفات پسندیده
داشت ذکر هو سندی است بکوه بهمراه باب خانه در او است و چند پاره قریه مضافات او است و آن
از بنادر ملک صعیدات و سکنانش همگی قوم عرب و شافعی مذهب و خالی از مردمی نباشند و غریب نواز و سیاح
دوست باشند ذکر هانجیه نام دو بلده بوده یکی در جنب کوفه که جناب سرور اولیاء ع بنا فرموده و دیگر در ممالک
مغرب است راقم بدان ذکر هونک بسکون نا و کاف عربی ناحیه ایست از نواحی کرمان گویند آب و هوای خوبی دارد و
چند پاره قریه معموره در او است ذکر همدان از مداین قدیمه عراق عجم است از اقلیم چهارم و آبش گوارا و هوایش
دلگشا است طولش از جزایر خالدات فح و عرضش از خط استوا لد کم در بنای آن اختلاف است صاحب معجم
البلدان گفته که در ازمنه سابقه آن دیار بغایت برودت بوده و حضرت سلیمان ع در هنگام سیر بدان محل
عبور فرموده جای خوش دیده و بغایت پسندیده حضرت جن را فرمود حیله سازند که شدت برودت هوای
آن زندگی تسکین یابد حضرت جن بفرموده آنحضرت صورت شتری از دو سنگ ساخته و طلسمی کرده فی الجمله
هوای آن آب روی باعتدال نهاده و در همان وقت عمارت همدان روی داد و بعضی گویند که آن طلسم از اعمال
بلیناس حکیم بوده و صاحب نزهة القلوب فرموده که همدان را جمشید جم بطالع حمل بنا کرده و داراب اکبر در

ازقلعه

آن قلعه کلین مسافت دو فرسخ کشیده و در وسعت و آبادی آن بغایت کوشیده و جمعی بر آنند که همدان از بناهای
همدان بن سام بن نوح ع است و آن شهر در دامن کوه الوند واقع و طرف جنوبش گرفته و سایر اطرافش واسع
و چون در پستی و بلندی باتفاق افتاده لهذا در نظر بیننده بسیار زیبنده و فرخنده است و قریب دوازده
هزار خانه در او است و نواحی آباد و قرای بسیار مضافات او است و در جمیع عمارات و بیوتات آب روان و باغ
چون جنان و مضمون آیه ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین در آنجا عیان و اقسام حبوب و فواکه سردسیری
فراوان است گویند در عهد خلفای بنی عباس بغایت معمور بوده و در سنه سیصد و اند هجری مرد اویج
قتل عام نموده در تواریخ مسطور است که صد هزار دینار از ابو شمین مقتولان بوده و بعضی از ملوک سلاجقه
آن شهر را دار الملک کرده بودند مکرر آن خطه خراب و آباد گشته و چون مدتی حاکم آن دیار علی شکر بهارلو از
جماعت ترکمان بوده لهذا آن ولایت مشهور بقلمرو علی شکر شده است گویند هزار و هشتصد چشمه اندرون
شهر جاریست و قبور امامزاده و مشایخ و سادات صحیح النسب در آن دیار بسیار است من جمله امامزاده
محسن در ده فرسخی در دامن کوه الوند و در میان جبال واقع و سمت شمالی واسع است الحق اعکال همگان
بهار و سنگ نگار خانه چین و عبرت خلد برین است و ابو دجانه انصاری در خارج شهر مدفون و اسمعیل بن
امام موسی الکاظم ع نیز در خارج شهر طرف جنوب آسوده است و حسین بن امام علی النقی ع در وسط شهر
قریب جامع کبیر مدفون است و قبر باباطاهر اندرون شهر بر بلندی اتفاق افتاده و عین القضات در قبرستان
سمت جنوب واقع است و قبر ابو علی سینا اندرون شهر کنار رود اتفاق افتاده و جمعی از سادات علاء الدین
در اندرون شهر آسوده اند و کوه الوند طرف جنوب شهر واقع است و آنکوه بغایت باشکوه است و با هیچ کوه
متصل نیست و سی فرسخ دور او است گویند هشت و چهار هزار چشمه در او است و چهل و دو رود از آنکوه
جاری است و جانب ارتفاعش بغایت معمور و عقاقیر و ادویه بسیار در او موجود است در تواریخ مسطور است که
چهار صد کس از اولیاء در آنکوه بکمال رسیده اند و هرگز از ابدال و اقطاب آن خالی نباشد و ملاقات حضرت
الیاس در آنکوه واقع میشود از ولایت همدان اولیاء دین و مشایخ حقیقت بین بسیار ظهور نموده اند من جمله
شیخ ابو الحسین علی و شیخ ابو بکر و عین القضاة و سید علی و خواجه ابو یعقوب یوسف از اکابر صوفیه بوده اند
صاحبان تصانیف کثیره و کتب مفیده اند و همواره آن دیار مسکن ابرار و اخیار بوده است مردم همدان عموما
شیعه امامیه و قلیلی یهود و ارمنی اکثر غالی اند همگی خالی از خشونت و شرارت نباشند و عموما شرور و
مفسد و معاند باشند و اشخاص نیک محضر و ستوده سیر بسیار دارد و قلیل من عبادی الشکور ذکر مولانا
محمد رضا ابن ملا محمد امین لقب کرامیش کوثر علی است در فضل و کمال مانند هلال انگشت نما و در فضایل

صوری و کمالات نفسانی ممتاز و مستثنی است از بدو صباوت در ظل عاطفت والد مرشد معظم قدس سره
العزیز تربیت یافته و هم در مرافقت آنحضرت در تحصیل علوم عقلی و نقلی نموده و از یمن همت عالی نهمت
آنجناب و در ملازمت جناب حسین علی شاه طیب الله ثراه تلقین شده و بخدمت اکثر مشایخ ایران رسیده
و بحج بیت الله الحرام و زیارت خیر الانام موفق گردیده و سفر خراسان و آذربیجان و عراقین کرده و از علمای زمان
سنان طعن و لعن خورده و خانه آن عزیز را بتاراج بردند بعد از آن خراب کردند و چنان مستاصل نمودند که
در آن بلده نتوانست مسکن کردن تا جا در راه تبریز جای گرفتا کنون در آن بلد تشریف دارد و در فقه مجتهد
زمان و در حکمت سرآمد دوران است کتب متعدده تصنیف نموده است من جمله تفسیر فارسی موسوم بنتائج
التنظیم بسیار لطایف و معارف در آن درج کرده و بخلاف طریقه مفسرین آن کتاب را تالیف فرموده آیات
احکام و توحید را علیحده و قصص را علیحده و استعاذه را جداگانه ترتیب نموده است و دیگر رسائل
در رد تشبهات مابین نصاری و اثبات نبوت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و مثنوی و غزل
نیز دارد این دو سه بیت از اوست نظم صد کوه بلا را ضمیمه باید بر دل ؛ یک ره نه کر بارد باید بر دل ؛ با دل
خریت اندل خود خیت مکرهست ؛ اند بود لدار حذار اخبر دل وله کوشی که بجهر بوستان در لاندی آب
با اختیار کس نه در درد همان کار ؛ فقیر بکرات و مرات ملاقات با آن بزرگوار نموده و لیالی و ایام چند در
خدمتش بوده اجزا از تقریرات ایشان و از بعض دراویشان معلوم میشود که از مشایخ سلسله علیه نعمة
اللهیه میباشد استبصار ارباب عرفان پوشیده و پنهان نخواهد بود که تا سالک بکمال علم الیقین بکیر
بمقام عین الیقین نرسد و تمکین نیابد وی از بند تشبهات نرسته و از قید خطرات نجسته است بلکه هر آنی
و زمانی او را خطره مهلکه پیش می آید و نفس شبرانگیز جزء دو نظرش می آراید چون او را اطمینان حاصل
نیست لاجرم هر لحظه او را امر باید و بویل خیالات نفسانی و هواجس شیطانی می اندازد مصرع نظم دام سخت است
مگر یار شود لطف خدا ؛ ور نه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم ؛ بزرگان گفته اند که سخت ترین قید علم و حجاب
العلم حجاب الاکبر اکثر سالکان در این بحر بیکران غرق شده اند و از هزاران یک و از بسیار اندکی با ساحل
نجات آمده اند و اشخاصی که از این گرداب خلاص یافته اند بورطه حب جاه و ریاست افتاده اند و بسبب
جاه و وسعت دستگاه عاقبت خویش را بباد فنا داده اند چنانکه حدیثی بر این مضمون است که آخر چیزی
که از سر صدیقان بیرون آورند حب جاه و ریاست خواهد بود و نیز بسیار دیده و شنیده شده است که
سالک مدتها طریق هدی پیش گرفته و ریاضت و مجاهده نموده و صفای خاطری حاصل کرده بالاخره
حب ریاست بروی غالب و راسخ و مستعد دنیا طالب گشته دین و ایمان خویش را باخته و خود را خسر

الدنیا

الدنیا والاخره ساخته در کتب اخبار و آثار از این مقوله حکایات بسیار است نظر بر حق بین مجبین عاقبت
است نه بحسن معاملت غرض از این تمهیدات و مراد از این مقدمات آنکه مولانا را خبط عظیم روی داده
و در خطره عاقبت وخیم افتاده و زبان بر دعوی باطل گشوده و ادعای امری نموده که از امثال ایشان
بغایت غریب و بی نهایت عجیب مینماید از تاریخی که جناب قطب العارفین شیخ کبیر قدس الله سره
العزیز از جهان فانی ارتحال فرموده بعد از یکسال و چند ماه این ادعا را نموده و اختلال فراوان در میان
درویشان آورده و جمعی از صادقان راه را در تردد و خطره انداخته و جم غفیر از سالکان سلسله
علیه را پریشان خاطر ساخت قشر خوانی که منتظر چنین روزی بودند و از هر طرف چون عنکبوتان
ظهور نمودند و بجهه صید مگسان دست و پای زدن گرفتند کردند آنچه کردند و میکنند آنچه میکنند
ندانم جواب این مواخذه را چگونه خواهد داد و در روز بازخواست بجز عذر زبان خواهد گشاد فقیر نهایی
کار از ادعای وی زایده و فسادهائی که از دعوی او ظاهر گردید اگر نوشته شود هر آینه دفتری گردد
اراده چنان است که آنچه استدلال بر قطبیت خود نموده و تحریر کرده بطریق اجمال نوشته و در آن نمایند
تا بر ارباب بصیرت معلوم شود که اشخاصی که از حق غفلت میورزند با وجود کثرت فضل و کمال میگویند
سخنان پریشان میگویند و می نویسند و نمیدانند کسانی که طالب راه حق بوده اند با کثرت مشغلت
و قلت خویشتن چگونه طریق دین داری و نکوکاری نموده اند ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا
وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب اسم آن رساله بیان واقع نهاده شده است و فقیر نیز
قلیل نوشته ام عنقریب بانجام خواهد رسید معروض میشود که یکنفر از درویشان که از نشان او
نسبتا دور بود از دار الملک طهران کتابتی برای فقیر ارسال نمود و در آن کتابت سواد دو مکتوب بود
یکی مختصر و دیگری اندکی مطول در آخر کتابت آن درویش نوشته بود که این دو مکتوب سواد مکتوب جناب
حاجی ملا [illegible] است در مکتوب مجمل این فقره بی زیاده و نقصان مسطور بود که سلام برهمه اهل فقر
سیما بر فقرای ری باد نوشته مرا بنویسید و بخوانید و حجت خود میانه خود و خدا دانید و هر کس مرید جناب حاجی
محمد جعفر است بروی لازم است که نزد ما بیاید و از تربیت ما بهره مند شود و اگر نیاید اختیار دارد
لیکن دیگر زحمت نکشد که ترقی نخواهد کرد الان علی الحاله هکی انحرف را دهند سعادتمند ببرند انشاء
الله و بردی بیرون نروند سخن او را سخن ما دانند والسلام در مکتوب مفصل از آنجمله نوشته بود که
اسعقد بدانید که آنجناب خواهش اینکه مرا صاحب اختیار و خلیفه کار و بار فقر بدانید نیست این برای
کوچولیت و تمرداد که این نقل را اسباب دنیاداری خود نماید بلکه من را احتیاجی بدنیای مردم نیست

نه سر بلند پروازی دارم ونه هوای مرید پروری اگر حقیقت مرا میخواهید دانسته باشید که این
نقل در ایران اختصاص بداعی ندارد واحدی را جای انکار نیست مانند حاجی محمد خان وامثال
او که هزار گونه غرض دارند وخودشان داخل هیچ جمع وخرجی نیستند شما از این نوشتن کاغذی
از راه محبت بنده در شریعت هر کس مجتهد میدانستند ودر طریقت مرا وجناب را سر امد روزگار
میگویند ان شخص که شما مقابل سند کرده ابدا با عرضه ان داوری کرد در مجلس من یک کلمه حرف نزند
چه جای چیزهای دیگر حقیر گوید از این مقوله سخنان بی بنیان بسیار نوشته واستدلال قطبیت
خود نموده که جمیع کلمات ایشان در رساله بیان واقع مسطور واجوبه که گفته شد ان نیز مذکور است
فقیر بعد از خواندن مکاتیب انا لله وانا الیه راجعون بر زبان راندن در بحر حیرت افتاد مصرع
بسوخت عقل ز حیرت که این چه بو العجبیست * عجبتر انکه در اخر ان مکتوب نوشته بود که با وجود این همه
که گفتم اگر درباره داعی شکی باشد بروید ارشاد نامه حاجی محمد جعفر مرحوم را ببینید که در انجا جناب
نور علی شاه نوشته اند که تربیت مریدهای حاجی جعفر مرحوم را باید که فلانی بکند حقیر گوید هذا بهتان
عظیم ارشاد نامه جناب شاه قدس سره اکنون نزد حقیر موجود در ان نقلی نیست که دلالت صریح بر
ارشاد وخلافت ایشان بکند مگر انکه همین قدر که جناب اقا محمد رضا از راه باطن خلق را بسوی جناب
علیشاه دلالت نماید از این کلام مفهوم میشود که ایشان در زمان حیات نور علی شاه قدس سره خلیفه و
صاحب ارشاد هم نبوده اند چه جای نقل دیگر بونیهی حقیر مکتوبی نوشته برای میرزا الله وردی ارسال
نمود جمعی اندرون ایشان نیز در سر تا ایشان دید روحانی بند دستطر مولانا نیز رسانیدند وجواب ارسال
نداشتند وگویا صلاح خود را که مبنی بر فساد حال فقرا واختلاف درویشان سلسله علیه بود
در ان دیدند از کرم خداوند کریم واز لطف حضرت قدیم امید است که عنقریب شبهات رفع شود و
تفرقه درویشان بجمعیت واتفاق مبدل گردد بمحمد واله الامجاد ذکر مولانا عبد الصمد فاضل
کامل وعارف واصل بود ودر علوم اجتهادیه کمتر کسی با انجناب برابری می نمود ودر مراتب طاعت و
عبادت وریاضت درجه عالی داشت واز مراسم زهد وتقوی وپرهیزکاری دقیقه مهمل نمی
گذاشت قریب چهل سال در مشهد حسین بن علی علیهما السلام مجاور بود وهم بتحصیل فضایل
صوری ومعنوی در انجا بسر می نمود واز اکثر علوم حظی وافر وبهره متکاثر یافته بود علی الخصوص در
معقولات سرامد روزگار ومسلم صغار وکبار بود وقریب سی سال در مسند اجتهاد نشسته فتوی
می نمود وچون از علوم ظاهر حظی کامل ومعنی شامل نیافت لاجرم دست طلب گریبان گیر او شده

نوادی جستجوی شتافت اخر الامر هم در ان دیار بخدمت قطب العارفین وقدوة المحققین جناب نور علی
شاه قدس سره العزیز رسید وباشارت ان حضرت بخدمت جناب حسین علی شاه قدس سره تلقین
یافت وتمادی هشت سال در بندگی انجناب بتکمیل باطن کوشید واز توجهات ایشان بدرجه
عالی ومرتبه قصوی رسید واز خلفای ان حضرت گردید ودر تبلیغ طریقت بطالبان راه مساعی
جمیله بظهور رسانید وانجناب نیز از علمای زمان نیز جور بسیار وجفای بیشمار کشید واز صورت
پرستان سر حلقه اهل معنی ازار واذیت بحد نهایت دید تا انکه در سنه هزار ودویست و
شانزده در ماه ذیحجه از تیغ جور لشکر وهابی شربت شهادت چشید رحمة الله علیه قبل از وقوع این
واقعه مکرر فرمودی که عنقریب این محاسن سفید بخون سرخ خود از دست ظالمان روسیاه الوده خواهد
گشت در حین شهادت عمر شریفش گویا از شصت متجاوز بود انجناب را در فقه واصول وطریقت وصول
تصانیف خوب است حقیر مکرر بخدمت انجناب رسیده بود وبا او در حضر طریق اخوت می نمود ذکر هزاره
نام طایفه ایست وان طایفه امتی بسیار وقومی بیشمار اند در سبب انطایفه بهزاره از ایشان شنیده است
که نوعی در زمان قدیم نوع سدی بر اب احداث میکردند وهر روز هزار نفر در انجا کار میکردند و
بسته نمیشد تا انکه صاحب ولایت کلیه انکه اورا نظم ارمنی شنتیاش میخوانند * هم یهود ایلیاش میدانند
عارفان مرتضاش میدانند * هم نصیری خداش میدانند * عاشقان با وفاش میدانند * یعنی مظهر العجایب
ومظهر الغرایب امیر المومنین علی بن ابی طالب ع بطریق طی الارض بر ان ولایت تشریف اورده وان بند را محکم
کرده وان قوم را از زحمت ورنج نجات داده وایشان را ازاد فرموده اکنون ان بند موجود ومشهور است ببند
امیر وان هفت بنداست واز ان جمله یکی بند قنبر ویکی بند دلدل مشهور است والحق طرفه بندی است
ان طایفه میگویند که ما از اولاد ان هزار نفریم لهذا ما را هزاره خوانند مسکن ایشان از طرف مغرب محدود است
بولایت هرات واز مشرق بدیار چترال وبدخشان متصل است واز جانب جنوب بملک کابل واز جهة
شمال بطخارستان طول مملکت ایشان قریب دو ماه راه است وعرضش قریب بدوازده مرحله است
ان ملک کوهستان سخت است ودر غایت برودت وابهای روان در کمال عذوبت دارد واز شدت
سرما در اکثر امکنه ان زراعت وباغات نیست وغله نیز ندارد واغلب اوقات ماکولات ایشان گوشت
گوسفند واکثر ایشان پوست گوسفند میپوشند واز کثرت جمعیت ان طایفه سخنان عجیب استماع
شده است اما انچه تحقیق حقیر است قریب پانصد هزار خانه وار اند واغلب واکثر ایشان مذهب اثنی عشری
دارند وقریب بیست هزار خانه علی اللهی اند وسنی حنفی مذهب نیز بسیار اند وعموما جبلی اند واز معا

انشان دور و از کثرت مردمی عور اند امّا در مهمان نوازی و در صفت شجاعت و دلاوری با امتیاز اند و دو طایفه با یکدیگر اتفاق ندارند و همواره در جنگ و جدال با یکدیگر اشتغال دارند **ذکر هزاراسب** اکنون بلد خرابی است در نزدیک خوارزم است قدیم الزمان بلد خوب بوده و بمرور ایام خراب شده کویا قلیلی آبادی دارد **ذکر هیرمند** نام رودی است مابین هرات و قندهار و از جبال هزاره بیرون میاید و از ملک سیستان گذشته بدریا میریزد و آبش بغایت خوشگوار است **ذکر هرات** شهری است معروف و بعظمت شان و قدامت بنیان معروف و از اقلیم رابع و در زمین هموار واقع و جوانب اربعه اش واسع است آبش خوشگوار و هوایش سازگار در خوبی هوای آنجا گفته اند لو جمع تراب الاصفهان و شمال الهرات و ماء الخوارزم فی موضع لم یمت الناس فیها ابدا و انوری در تعریف آن گوید **نظم** گر ترا پرسد کسی از شهرها خوشتر کدام • در جواب او راست خواهی گفت او را گو هری • این جهان را همچو دریا دان خراسان را صدف • در میان آن صدف شهر هری چون گوهری • مشتمل است بر نواحی دلگشا و قرای بهجت فزای و باغات خرم و بساتین چون ارم آن شهر در میان دو کوه و بطرف شمال مایل افتاده و میان آن دو کوه سه فرسخ و نیم گشاده است و طول مابین جبلین هشت و پنج فرسخ است از شرق بسوی مغرب واقع شده است و مجموع آن صحرا آباد و معمور است و هفت نهر بزرگ در او و لکای آن جاری است و همگی آبش زراعت میشود و اکثر میوهای سردسیر و گرمسیر علی الخصوص سیماخرین و انگور لعلی با امتیاز است و در بنای هرات اختلاف است مؤلف تاریخ هرات گفته که نخست شهری که در زمین بنا نمودند شهر بشنگ بود و او در چهار فرسخی هرات بود و بشنگ پسر افرسیاب بن نرودن بن کنعان بوده که آن شهر را بنا کرده بنام خود موسوم نموده بنا بر قاعده عرب که در تلفظ بپاد کاف فارسی تبدیل بفا و جیم نماید و پارس را فارس و گرگان را جرجان گویند لهذا بشنگ را فوشنج گفتند بعضی از مورخان گفته اند که فوشنج را هوشنگ بن سیامک بن کیومرث احداث کرده و شیخ نصر الدین عبد الرحمن فامی که جامع تاریخ قدیم هرات است اسباب بنای هرات را بر شش وجه بیان نموده است **اول** آنکه در زمان سابق پادشاهی ستمگر و ظالم پدید بوده و همواره دست تعدی بذیل عرض و اموال مردم دراز می نموده از کثرت ظلم آن ظالم زبردست مظلومان زیردست دلگیر شدند و از سبب محنت فاقه و گرسنگی آن عمر و فرزندگانی سیر آمدند لاجرم باتفاق یکدیگر با خاطر مشوش دل بر جلاء آن ستمگر قرار دادند و دست عیال و اطفال خود گرفته قدم بوادی جلاء و سرگردانی نهادند بجنس از حدم و حشم اکثر طوایف انام از مملکت او در اطراف و اکناف عالم متفرق گردیدند و قریب پنج هزار خانوار از صحرا نشینان قندهار بعد از قطع منازل بولایت غور رسیدند و بموضعی که اکنون قصبه اوبه واقع است

وطن ساختند

وطن ساختند و عمارات عالیه و بیوتات رفیعه طرح انداختند بعد از مدتی شومی دختری که شخصی کارش را بسفاح نایل کرده بود حامله گشت و میان ایشان نزاع عظیم و کدورت عاقبت وخیم حادث شده اعیان قوم و اشراف قبایل جهت اصلاح جانبین خواستند که آن سفاح بنکاح پیوندد بنا بر عدم کفو اقربا و خویشان دختر بدان وصلت رضا ندادند لاجرم الامر بشأمت مخالفت کار ایشان بمعارضه و مجادله کشید و جمعی کثیر از طرفین بقتل رسیده بالاخره چنانکه از لوازم جدال و قتال است یکی غالب و دیگری مغلوب گردید و قوم مغلوب انهزام یافته از آن محل بیرون آمدند و بر ساحل شطی که اکنون هری رود مالان است بموضعی که کراشان علویان میگفتند ساکن شدند و سالهای فراوان در آن مکان میبودند و انجماعت غالبا با ایشان تحکم و تطاول مینمودند و هر چندگاه از حوالی و حواشی ایشان از مراعی و مواشی برسم باج و خراج میبردند و مدتهای مدید اموال آن بیچارگان را بدین وطیره میبردند چه ایشان را حصن حصین و ملجأ متین نبود و از روی عجز و اضطرار تن بمذلت و احتقار در داده بودند تا آنکه از اولاد و اعقاب ایشان موفور و اتباع و اشیاع آن طایفه نامحصور گشت و در میان ایشان زنی بود در صفت غایت جمال و کمال معروف و باحسن صورت بصفای سیرت موصوف و بطهارت ذیل و عفت حال و پاکی طینت معروف بود نام آن زن شمیره بنت حمان از نژاد کیومرث بود و در آن اوان جمیع آن قبایل محکوم و مأمور او بودند روزی مجمعی ساخته با قوم خود گفت تا چند خواری و محنت باج گذاری کشیم اگر شما فرمان مرا ببرید و رای و تدبیر من عمل کنید یا مدت روزگاری شما را از مذلت و خواری بیرون آرم و حرمت و حراست شما را بواجبی بگذارم تمام قوم بعد از استماع این سخن از پیر و جوان بیکدل و یکزبان گفتند

مصرع همه بنده ایم و خرد پرست • آنگاه شمیره فرمود که مصلحت آن است که چهار ساله وجوه آینده را بدان قوم رسانیم و بدین وجه که باشد ایشان را راضی کردانیم تا ایشان بطلب مال نیایند و با ما تعدی و تطاول ننمایند و ما را نیز فرصتی باشد و مجال آن شود که جهت خود حصن نامدار و قلعه استوار بنا دهیم و بدان واسطه بدفع آنگروه مکروه بپردازیم چون بر این اندیشه متفق شدند شمیره بدان تدبیر عمل نمود و ایشان نیز راضی شدند شمیره بساعت سعد قلعه شمیران که طرف شمالی هرات واقع است بنا فرمود و باروئی چون کوه در وی و برجی با شکوه و دیواری استوار به فرسنگ طول بساخت و بقرب هر فرسنگی دروازه از آهن بپرداخت و بهر دری حارسی و بوابی باده نفر مقرر نمود و اسحر لوازم متانت و حصانت بود در آن در غایت فرمود بعد از چهار سال نواب هیاطله بطلب وجوه آمدند و چون دیوار شایگان و حصار بلند مکان را مشاهده کردند بخدمت هیاطله آمده چگونگی را عرض داشتند

وچون هنباطله آن سخنانرا بگوش هوش جای داد دیگر کسی بطلب مال پیش ایشان نفرستاد وانطایفه
در قلعه شمیران سالهای فراوان فارغ البال وآسوده حال بماندند تا زمان دولت منوچهر ابن
ایرج رسید وعدت وکثرت ایشان بحد نهایت گردید در آن اوان ملک ایشان خرنوش نام
از فرزندان سام بن نریمان بود جمعی از عقلای قوم نزد ملک عرض نمودند که از ملک عدل ملک
امیدواریم که بشهنشاه مکتوب ارسال داشته اجازت حاصل نماید که شهری بنا کنیم که مارا در این
مکان مکان سکونت متعذر گشته ملک خرنوش بنا بر التماس ایشان بر ضمیر شهریار ایران معروض
داشت بعد از چندگاه جواب عریضه متضمن بایجاب ملتمس ایشان باز رسید این مقدمه در روزگار
حضرت موسی ع بوده وازان وقت تا حال سه هزار وهفتاد ودو سال مرور نموده بعد از استحصال اذن
ملک خرنوش بنیروی هوش وبطالع فرخنده شهر قهندز را بنا کرد ودو دروازه یکی جانب جنوب و
دیگری از طرف شمال در غایت متانت ووسعت تمام نمود چنانکه شهر شمیران در میان شهر قهندز
واقع شد ودر عهد بهمن ابن اسفندیار اهالی شمیران بدان حصار انتقال کردند پس از مرور دهور
کثرت وازدحام اقوام بکمال رسید دران ایام شهریار اعظم ارغاعوش نام بود ازاو درخواست نمودند
که از بهمن التماس نماید وسیع تر از قهندز شهری بنا کند بعد از حصول اذن قوم جمع گشته
بر آن قرار دادند که شانزده هزار کس مشغول کار شوند وچهارصد استاد حاضر باشند تا بعد از
تحقیق سعادت وقت مشغول کار کردند منجمان تقویمها در دست حاضر وناظر وحلق خشتها وکلنگها
برداشته منتظر که چون اهل نجوم اعلام کنند همگی از چهار طرف بنیاد شهر نمایند مقارن الحال
عورتی نان می پخت که ناگاه کودکی چند کرده نان از دار ربوده بگریخت آن عورت بی طاقت شده
آواز بر آورد که نانها را بگیرید از یکبار شانزده هزار کس چیزی زده آمدند ساعت که اختیار رفته
بود بطالع نو رخشتها را بنیاد انداختند وارغاعوش را ازین معنی اندیشه ناک وپریشان ساختند
چون ارغاعوش از اهل نجوم استفسار نمود منجمان معروض داشتند که صاحب خانه زهره واقع شده
ومریخ ناظر اوست دلایل احکام نجوم معلوم میشود که مردم این دیار عشرت دوست وخوش الحان و
جنگجوی وپهلوان صفت وطرب جوی باشند وابنای ایشان از طفلی پر دل وقوی زهره شوند وبسیاری
از پادشاهان وگردنکشان در این مکان بقتل رسند وچون خانه دویم که بیت المال برج جوزاست و
پادشاه مال در دست ساکنان این دیار قرار نگیرد واما با سخاوت ومهمان نواز گردند ومامن غربا و
فقرا باشد وهر کس در این بلده در آید مدتی سکونت کند وهر کس در خرابی وپریشانی اهالی انتهی

بکوشد در اندک وقتی بر افتد ارغاعوش بعد از شنیدن این سخنان فی الجمله تسلی یافته فرمود که
خلق بکار عمارت پرداختند پس شانزده هزار کس مدت هشت سال در عمارت شهر کار کردند تا
دیوارش را بالا آوردند وچهار سال بگذاشتند تا آن بنیاد نشست نماید انگاه هشت سال دیگر
چون عمارت بالای دیوار نمودند عرض دیوار چهارده ذرع ودر عمقش چهل وپنج ذرع مقرر فرمودند و
پادشاه آنوقت نصاری بوده لهذا بر هر برج صلیبی ساختند در درون وبیرون خاکریزی بس عظیم بر آوردند
واین عمارت در زمان ملت عیسوی ع بوده تا این زمان هزار وششصد ودو سال مرور نموده **وجه دویم**
آنکه هرات نام دختر ضحاک تازی بوده وشهر هرات را او بنا نموده **وجه سیوم** آنکه هرات از بناهای ذو القرنین
اکبر است که ذکر او در قرآن مجید مذکور است **وجه چهارم** آنکه هرات را پیغمبری بوحی آسمانی ساخته است
وجه پنجم آنکه پاره هرات را چند کس ساخته سیاوش بن کیکاوس دیوار اندرون او کشیده واسکندر رومی
دیوار بیرون او را اتمام کرده ابنیه ودروازهای اصغر مدور ساخته چیزی بر آن افزوده واثلث بن دارا در وسعت و
عظمت آن مبالغه نموده واین رباعی نیز در باب بنای هرات مشهور است **رباعی** لهراسب نهاده است هری را
بنیاد گشتاسب در او بنای دیگر بنهاد بهمن در آن عمارتی از نو کرد اسکندر رومیش همه داد بباد **وجه**
ششم آن است که ابو الحسین صفوانی روایت کرده از ابو العباس انصاری واو از ابو الحسین شیبانی واو از حلد
خود منصور بن عبد الحمید واو از ابو امامه الباهلی که حضرت رسول ص فرمود بدرستی که حق تعالی را در خراسان
شهری است که آنرا هرات خوانند خضر والیاس وذو القرنین آنرا بنا کرده اند وحضرت حق تعالی وتقدس بر آن شهر
برکت خواسته نقل است که شیخ ابو المظفر البیهقی زاهد گفت روزی بر باره هرات نشسته بودم واز روی عبرت
بر احوال ماضی تامل وتفکر می نمودم ناگاه خضر ع را دیدم مرا گفت در چه کاری گفتم در اندیشه روزگار وطول
بنای این باره استوارم آنحضرت فرمود ایمحمد من این موضع را دریای آب یاد دارم بعد از آن خشک دیده ام
خارزار گشته بعد دهی شده وتخمها در آن کشته دیده ام باز چنین شهری گردید که مشاهده میکنی ونیز فرمود
که موضع هرات در بانی دخاد بوده وآن زمینی که چهار سوی هرات است در هر سالی چندین گاه کار و
در آن عرصه محله فنای شدند هیز کوبند شهر بندی که اکنون معمور وآباد است در جانب جنوبی شمیران و قهندز
اتفاق افتاده وسمت شمال او کوه قریبست وقلعه که اختیار الدین کرت بر اوج تلال قلاع افلاک کشیده
دندانهای شرفات بر وج کوش کیوان قلعه هفتم آسمان کرده داخل شهر بند در وبیات ومتصل باره
شمالی شهر است وان بناهای ملک فخر الدین بن رکن الدین کرت است واین شهر پنج دروازه دارد وبر هر
دروازه سر در رفیع الشان الا مگر درب ملک که دو باب دارد ودر اندرون چهار بازار است از هر دروازه

تا چهار سوی بازار است که بنام همان دروازه خوانند الاول درب قطب چاق که تا چهار سو راسته بازار
ندارد و مجموع دکاکین آن مسقف و در جوانب آن چندین کاروانسراهای مکلفات و از بیرون هر
دروازه بازاری بوده تا انتهای سواد شهر قریب یک فرسخ طول داشته در فترات ابدالی و غیره خراب
گشته و مسجد جامع که بوضع بدیع و طرح غریب ساخته اند در اندرون شهر واقع است و در سنه پانصد
نود و هفت هجری سلطان غیاث الدین محمد بن سام غوری در غایت متانت و رفعت و وسعت و عظمت
اتمام کرده است تا حال معمور و آباد است و اختلال بر احوالش راه نیافته است پوشیده نماند که شهر
هرات حوادث و نکات بسیار دیده است بذکر بعضی از آنها می پردازد اول فتنه انقراضیان بود که ظهور
ایشان در سنه صد و پنجاه هجری روی نمود و ایشان سیصد هزار مرد بودند و حاکم هرات از قبل منصور
عباسی داود ابن کراز الباهلی بود ایشان هرات را محاصره نمودند و خبر بمنصور رسید و او معاذ ابن مسلم
را ارسال نمود بعد از تلاقی فریقین محاربه عظیم واقع شده قتل بافراط بظهور رسید که عدد مقتولان را
هم خدا داند شمرد دویم حادثه ظهور خوارج است که در سنه دویست و شش هجری روی داد و سرکرده ایشان
حمزه نامی بوده و عبدالرحمن بن عبدالله عمار بجهت دفع ایشان از نشابور بدانجا ایلغار کرده در اثناء راه گروه
انبوه بعبدالرحمن پیوسته آهنگ جنگ خوارج نمود و در صحرای کاردزدگاه که اکنون کاردزدگاه مشهور است حرب
عظیم و قتال صعب اتفاق افتاد و جمعی کثیر از طرفین بقتل رسیدند و مقتولان اسلام را در هفت جاه دفن
نمودند و مردم آنجا بزیارت آن مقام و هفت بئر تبرک جستند رفته رفته در آنجا خانها ساختند و کار بر کند
تا وقتی که شیخ اسمعیل صوفی که شیخ عمویه مشهور است مسجدی و رباطی متصل بکند که بنیاد کرد و چون مقرب
الباری خواجه عبدالله انصاری بآن مقام میل تمام داشت و مردم بموافقت آن جناب همیان خود را در آن
مکان دفن میکردند چون آنجناب وفات یافته در آنجا مدفون ساختند برده دهور بسیاری اهل الله
در آن مکان آسوده اند و شیخ عبدالهادی خلف خواجه عبدالله نیز آنجا مدفون است و آن محل در بلندی واقع
و مسافت یکفرسخ از شهر دور است و باغات فراوان دارد و بغایت جای روح افزای و قریه دلکشا است
قریب پانصد خانه در اوست سیم حادثه قحط و غلا است در سنه دویست و بیست و هشت هجری روی
داد و چندین هزار سرو قد و لاله عذار بدیار نیستی شتافتند که حساب آن جز خدای علیم کسی نداند چهارم
از حوادث عظمی قتل چنگیز خان است در تاریخ ملوک کرت سیفی هروی نوشته که چون تولی خان پسر چنگیز
خان در مرتبه اول شهر هرات را گرفت خلق آنجا را بچهار قسمت کرد و هر یکی را بدروازه بیرون برده تمام
آنها را قتل کردند و در تاریخ سراج منهاج مسطور است که هر دروازه ششصد هزار آدمی در آن روز کشته

کشت

کشت و قریب صد هزار دختر باکره اسیر کردند و هنوز دویست هزار مرد باقی بود که تولی خان امان داد
و در مرتبه دویم اهل هرات عصیان ورزیدند چنگیز خان ایلچی کدای را ارسال نموده بعد از شش ماه و
هفده روز محاصره هرات را گرفت و صغیر و کبیر آن شهر را بقتل رسانیدند و بجز شانزده کس احدی نجات
نیافت پنجم بلیه وبا و طاعون بود که در سنه هشتصد و سی و هشت هجری روی نمود در آن بلیه ششصد
هزار کس دفن نمودند غیر آنکه مردم بسیار در خانه مانده تغسیل و تکفین نکردند حکما حدوث این بلیه را از
نتیجه عفونت هوا دانسته اند و اهل تحقیق ثمره ذمایم افعال و قبایح اعمال گفته اند کما قال المولوی نظم از
زنا افتد وبا اندر جهات ابر ناید از پی منع زکات ششم حادثه قتل و غارت امیر تیمور گورکان بود که
چندین هزار کس بسبب عصیان ملک غیاث الدین پیر علی بقتل رسیدند هفتم حادثه شاهی بیک خان
اوزبک بود که در حدود سنه نهصد و یازده هجری بعد از فوت سلطان حسین بایقرای روی نمود و در شورش
نفاق پسران پادشاه مذکور بظهور رسید و چندین هزار کس مقتول گردیدند و بعد از آن شاه اسماعیل صفوی
انتقام از وی کشیده و جمعی دیگر بسبب مخالفت مذهب هلاک شدند هشتم حادثه عبیدالله خان و سایر
ملوک اوزبک در زمان دولت شاه طهماسب و شاه عباس ماضی روی داد و خرابی کلی بدان دیار رسید و
جمع کثیر بدیار نیستی شتافتند نهم حادثه شورش ابدالی از جماعت افغان و بعد نادرشاه بود و بربادی
کلی بدان دیار روی نمود پوشیده نماند که اول کسی که از اهل اسلام آن ولایت را مفتوح نمود عبدالله بن
عامر بود که بطریق صلح گشود و بعد از انقضای خلافت خلفای بدست ملوک بنوامیه افتاد آنگاه ابومسلم
مروزی تصرف نمود و از زمان خروج ابومسلم تا این زمان حکامی که در آن ولایت بودند و اکثر ایشان در کمال
استقلال بآن حکومت نمودند بر این تفصیل است نخست معاذیان از اولاد معاذ بن مسلم الی بعد از ایشان
بطاهریان رسید و بعد از ایشان بصفاریان منتقل گردید و بعد ایشان سامانیان حکومت یافتند بعد از
ایشان سیمجوریان بدان ولایت شتافتند و بعد از ایشان بملوک غزنویه انتقال نمود و بعد از ایشان بملوک
غور متعلق بود بعد از ایشان آل سلجوق حاکم شدند و بعد از ایشان خوارزمشاهیان آمدند و بعد از ایشان
چنگیز خانیان مستولی گشتند و بعد از ایشان با رچنگیزیه ملوک کرت حکومت نمودند بعد از ایشان آل
تیمور آنجا را تختگاه کردند بعد از ایشان چندی طایفه اوزبک تصرف نمودند بعد از ایشان نوبت سلطنت
صفویه رسید و بعد از ایشان بعزقه ابدالی منتقل گردید آنگاه بدست نادرشاه افتاد و بعد از وی باز
ابدالی دست تصرف گشاد تا حال بدست جماعت ابدالی است و ملوک قاجاریه در هر چندگاه حوالی و
حواشی آنجا را غارت میکنند از آنجا ارباب فضل و کمال و اصحاب وجد و حال بسیار ظهور نموده اند

من جمله ابو الصلت از اصحاب امام علی الرضا و خواجه عبد الله انصاری و حکیم افضل الدین [illegible]
شاعر و ابو الولید و امیر حسین سادات از آنجا بوده اند ذکر احوال بعضی از معاصرین آن دیار بر سبیل
اختصار پوشیده نماند که فقیر مکرر بدان ولایت رسیده و جمعی کثیر از نیکان در آن دیار دیده است بذکر چند
نفر از ایشان مبادرت می‌نماید ذکر محمد کاظم خان ابن محمد علی خان لقب گرامیش معصوم علی امیری بود
در علو نسب و سمو حسب و عظمت شان و شرافت دودمان معروف و بوجاهت صورت و محاسن سیرت
و کرم نفس و دقت ذهن موصوف و در تکریم شریعت نبویه متفرد بود مصرع از کمالش هرچه گویم بیش بود
اصل آن بزرگوار از طایفه شاملو بود و والد بزرگوارش از امرای جلیل القدر نادرشاه بود و بعد از کشته
شدن والدش در بلخ اختلال دنیا باحوال آن امیر معرفت مصیر روی نمود و در آن وقت سن دوازده سال بود
و چون آثار سعادت و اقبال در ناصیه حالش پیدا و علامت جاه و جلال از وجنات احوالش هویدا بود لهذا
محمود شاه بن تیمور شاه افغان او را مشمول عواطف خسروانه گردانیده بر تربیتش همت گماشت و در اندک
زمانی بوفور فضایل و کمالات انسانی ممتاز گردید و مدتی مدید در ملازمت محمود شاه در کمال عزت اوقات
گذرانید و هم در عین جوانی و عنفوان زندگانی طالب طریق هدی گشته بخدمت مشایخ عظام السید معصوم
علی شاه و نور علی شاه و مشتاق علی شاه و حسین علی شاه و رضا علی شاه و درویش حسن علی و حسین علی شاه قدس الله
روحهم در همان دیار رسیده و بحسب الاشارت جناب سید معصوم علی شاه از خدمت جناب رضا علی شاه
قدس سرهما تلقین یافت و تربیتش حواله جناب درویش حسن علی قدس سره العزیز گشت و در قلیل زمانی صاحب
فضایل انسانی و کمالات نفسانی و کیاست و کاردانی آن امیر بی نظیر بسمع پادشاه والاجاه تیمور شاه رسید و
فی الفور مرجع بنجید فرستاده آن بزرگوار از ابدال الملک کابل احضار فرمود و محمود شاه امتثال فرمان پدر نمود
او را باعزاز و اکرام هرچه تمامتر بخدمت پدر ارسال داشت و چون خان عالیشان بملازمت پادشاه قدر
دان رسید شهریار قدردان رتبه و منزلت وی را دریافته بر انواع اصناف الطاف و عنایات
حالش افزوده بدرجه بلند و مرتبه ارجمند رسید تا آخر حیات تیمور شاه خان والاشان در غایت رفعت
شان اوقات گذرانید و چون بحکم کل من علیها فان در سنه هزار و دویست و هفت هجری تیمور شاه بعالم
دیگر خرامید و پسرش شاه زمان چندان التفات بحال خان عالیشان ننمود چه که توجه محمودی را در باره
خان معلوم کرده بود خان ذیشان بحکم آنکه مصرع زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز مدت نه سال
که شد آمد زمان مصابرت نمود و در آن مدت منتظر لطیفه غیبی میبود تا آنکه در سنه هزار و دویست و
پانزده هجری شاه محمود لوای شاهی در آن دیار برافراخت و شاه زمان را گرفته کور ساخت و بر ملک موروثی

استیلا

استیلا یافت و خان عالیشان بخدمت محمودی شتافت و در ملازمت محمود شاه اعتبار تمام حاصل
نمود چنانکه بر جمیع امرا و ارکان دولت محمودی مقدم بود و خان والاشان در ملازمت سلطانی
خدمات پسندیده بظهور رسانید و موجب تحسین دوست و دشمن گردید و در امور کلی و جزئی الفت
دخل تمام نمود و محمود شاه بی مشورت خان هیچ امری اقدام نمیفرمود و چون محمود شاه با طایفه قزلباش
بغایت مایل بود امرای افغان بنابر مغایرت مذهب این حرکت از محمود شاه پسندیده طبع افاغنه نبود
هنگامیکه خان عدالت نشان با جمعی از امرای قزلباش بجنگ جماعت غلجه رفته بود که امرای افغان فرصتی
یافته اتفاق نموده محمود شاه را ناگاه حصاری کرده گرفتند و در بالاحصار کابل محبس شاهزادگان
محبوس نمودند و شجاع الملک بن تیمور شاه نادر حکومت مستقل ساختند چون امرای مخالف و موافق
عظمت شان جناب خان را معلوم کرده بودند لهذا در پای تخت صلاح دولت ندیدند که توقف نماید بر
بخطه کشمیر ارسال داشتند قریب دو سال در کمال عزت و جلال در آن دیار اوقات گذرانید فقیر در
آن وقت در خطه کشمیر بود بعد از انقراض مدت مذکور شجاع الملک جناب خان را از کشمیر احضار
فرموده و چون بدار الملک رسید عارضه بوجود گرامیش طاری گردید و چون قضا مبرم و اجل محتوم
بود علاج اطبا سودی نبخشید و در سنه هزار و دویست و بیست و دو هجری داعی حق را اجابت کرد
نعش آن عزیز را مصحوب و برا بموجب وصیت بمشهد مقدس آورده و در دار الحفاظ آسوده گشت
رحمة الله علیه ذکر عین علی شاه اسم گرامیش مولانا محمد علی و جامع علوم ظاهری و باطنی بود و در اکثر
علوم نقلی گوی سبقت از علمای زمان میربود و در فقر و فنا و صدق و صفا کمتر کسی با آنجناب برابری
مینمود آنجناب از مریدان جناب نور علی شاه طیب الله ثراه و از مشایخ آنجناب بود و در ترویج شریعت
غرا و طریقت بیضا مساعی جمیله بظهور رسانید فقیر بکرات بخدمت آنجناب رسیده و از صحبتش فیض
یاب گردیده بود و هم در حدود هزار و دویست و پانزده هجری در آن دیار رحلت فرمود رحمة الله علیه
ذکر رضا علی شاه از جمله اکابر بود و چیزی نخوانده بود طرفه امی دانا ضمیر و صفوت تخمیر بود از
مریدان جناب نور علی شاه قدس سره العزیز و از تربیت یافتگان حضرت سید معصوم علی شاه قدس سره
العزیز بود و از مشایخ سلسله بود و در فقر و فنا و صدق و صفا و تجرید و تفرید درجه عالی داشت و
مدتها بتجرد زندگانی کرد و سالها در خدمت جناب سید معصوم علی شاه در کشور هند و ایران
بود و در کربلای معلا ملازمت آنجناب را مینمود فقیر بکرات بخدمت آن بزرگوار رسیده بود و در کاظمین
رحلت نمود و چون تاریخ وفات آن بزرگوار در نظر نبود لهذا بتعیین آن اقدام ننمود ذکر میرزا محمد شریف

از طایفهٔ شاملو عارفی پایه بلند و درویشی دانشمند بود و جامع علوم ظاهری و باطنی و حاوی
فضایل صوری و معنوی بود و در مکارم اخلاق یگانهٔ آفاق می‌نمود و خط نسخ را خوب می‌نوشت
و مدار معاش آن بزرگوار از آن میگذشت در بدو حال قریب سی سال سفر خراسان و زابل و عراقین
و کابل و هند کرده و با بسیاری علما و مشایخ عصر برآورده آنگاه ترک مسافرت و مخالطت نموده قریب
سال منزوی بود و همواره بوظایف طاعات و عبادات اشتغال مینمود و کسب طریقت از خدمت ملا
عبدالله بودی و میرزا محمد تقی جواهری کرده بود و در سنه هزار و دویست و شانزده هجری از این عالم
ارتحال فرموده رحمة الله علیه هیچ مکرر صحبت نجابت یاد دریافته بود **ذکر هیت** بکسر ها مع الیاء و
سکون تاء قصبه‌ایست از عراق عرب وی در کنار فرات و مابین بغداد و شام واقع و اطرافش واسع و مردمش
قوم عرب و کروه نیز باشند **ذکر هردوار** بفتح هاء و سکون راء و ضم دال و واو مع الالف و سکون راء
ثانی معبد هندوان است طرف شمال دهلی و مسافت شش مرحله دور و در ساحل رود گنگ واقع است
و هر ساله روزی معین گروهی انبوه از طوایف هندوان از اناث و ذکور در آنجا آمده اعمال چند که مخصوص
ایشان است بعمل آورند و سر و ریش و شارب تراشند و بعضی خود را غرق آب گنگ گردانند و از آن ثواب دانند
و بزعم ایشان حاجی شوند **حدیقهٔ بیست و هفتم در بیان حرف واو** بر ضمیر خورشید نظیر علمای خبیر و ارباب
قرا عنای فضلای سیر پوشیده و مستتر نماند که در حرف واو دیار بسیار و امصار بی شمار است و اغلب
مشهور و در افواه و السنه مذکور است بذکر آنها مبادرت مینماید **ذکر وندیک** بفتح واو و نون و دال مع الیاء
التحتانیه و سکون کاف عربی کشوری از فرنگ و متصل است بملک روم ایلی گویند نام دو کشور است یکی
بونر وندیک گویند و یکی را وندیک مطلق خوانند از اقلیم ششم است و هوایش در غایت برودت و جبال
بسیار دارد و مردمش همگی نصاری اند **ذکر ولندیز** بفتح واو و لام و سکون نون و دال مع الیاء منقوطه و سکون
زاء نام ولایتی است از فرنگ بعضی گویند نام طایفه‌ایست از نصاری راقم طایفه ولندیز دیده و دیارش
ندیده است **ذکر واسط** از بلاد خوزستان بوده و حجاج بن یوسف ثقفی بنا نموده و اهل معرفت از آنجا
بسیار ظهور کرده اند و اکنون خراب است و آبادی ندارد **ذکر وادی ابو** از بلاد حجاز و محلی دلچسب طراز است
باغات فراوان دارد و از مکه معظمه دو مرحله دور است **ذکر وادی صفرا** مابین مکه معظمه و مدینهٔ منوره
واقع است قریه‌ایست قصبه مانند و مزار فیض مدار ابوذر غفاری با آنجاست و مردمش قوم عرب و اکثر
ایشان سادات حسینی و شیعه مذهب‌اند **ذکر وادی حمرا** در یک منزلی وادی صفرا و جائی دلکش است
و قریه قصبه مانند و محلی دلپسند است و باغات فراوان دارد و نخلستان آنجا بسیار است و اکثر مردمش

شافعی

شافعی مذهب‌اند **ذکر وادی فاطمه** منسوب بفاطمه بنت اسد مادر عالی‌قدر امیرالمؤمنین حیدر است و
مسکن طایفهٔ بنی اسد است و از بلاد حجاز است و گویا از مکه معظمه سه مرحله دور است **ذکر وادی بردی** بفتح
با و راء و دال و سکون هاء ناحیه‌ایست دلکشا در میان کوهستان واقع است و عرضش مقدار یک میل
و بعضی مواضع کمتر و بعضی اندکی بیشتر و طولش قریب بدوازده فرسخ است و باغاتش متصل است بیکدیگر
و نهایاتش اتصال دارد بنهر دمشق و جمیع اراضیش باغات است و میوه‌های گرمسیر و سردسیرش
فراوان و ممتاز علی الخصوص انگور و انجیرش بغایت با امتیاز است و آب دمشق از آنجا روان است و
چشمهٔ عظیم بقدر ربع آسیا گردان نا باز از آن چشمه بیرون می‌آید و آن وادی بر شهر معمور است که یک شبر
زمین لم یزرع ندارد و از قرای آن یکی الهامه است بحسن آب و هوا و صفوت و صفا و کثرت درختان
میوه‌دار و وفور عیون و انهار سایه گذار مانند آن قریه کمتر دیده شده است و ما صدق این مصرع در حق
آن قریه درست آمده است **مصرع** وصفش نیاید در بیان حسنش نگنجد در قلم اصل آن قریه بر تل بزرگ واقع
و جوانب اربعهٔ آن بقدر دو میل یا بیشتر واسع و بعد اطراف آن از کوه دامن دار احاطه نموده و بجندان که قریه زار
فرود گرفته است از سر کوه تا زیر قریه از هر طرف تمامت باغ و بوستان و گل و ریحانات و دیدهٔ خرد از
تماشای آن حیران میشود و نهری بزرگ از قریه میگذرد و در اکثر عمارات آن قریه جاری است و عجب آنکه
با وجود کثرت بید و عرعر و سرو و صنوبر و درختان سایه گستر هوام یعنی کیک و پشه و مگس و
جانوران موذی مانند عقرب و مار و مور در آنجا نیست و هنگام بهار اغنیا و روستا گلشن مصور و
قندهار است و دلبرانش غیرت خوبان چگل و فرخار است و اکثر اکابر و اعاظم دمشق در آنجا قصرهای
عالی و عمارات دلنشین ساخته‌اند که فصل بهار و تابستان در آنجا بخوشدلی روزگار میگذرانند و
بهشت موعود را در همانجا نقد میدانند و این بیت را مکرر میخوانند **ذکر نظم** اگر فردوس در روی زمین است
همین است و همین است و همین است **ذکر وادی نعمان** بعضی برآنند که نواحی کوه عرفه وادی نعمان است
و نام چند موضع است در عربستان **ذکر ورامین** ولایتی است از مضافات ملک ری و هوایش بگرمی مایل
و آبش معتدل و قرای معموره دارد و مردمش از قدیم شیعه امامیه‌اند و از طهران دو مرحله دور و سمت
مابین جنوب و مشرق واقع است **ذکر وزیرآباد** نام چند موضع است یکی قریه‌ایست در دو فرسخی شیراز
و قریب صد خانه در او است و آبش بد است و مردمش شیعه امامیه و از معارف انسانی دور و از کسوت
مردمی عور اند و دیگر قصبه‌ایست از صوبهٔ پنجاب از بناهای حکیم علاء الدین خان مخاطب بوزیرخان
و آن قصبه شهر مانند است و در زمین هموار واقع و جوانب اربعه‌اش واسع و قریب دو سه هزار خانه در او است

وچند قریه معموره توابع اوست وان قصبه طرف شمال لاهور اتفاق افتاده است ومسافت چهار
یا پنج مرحله دور است ومشتهیات درانجا موفور است ومردمش اکثر هندوان ودیگر مسلمان حنفی
مذهب وقلیلی سادات صحیح النسب اند ابش خوب وهوایش مرغوب است ودیگر نام قریه ایست در دو
فرسخی کابل وسمت شمال دار الملک واقع است قریه ایست نیک ومحلی بدل نزدیک اب وهوای خوب دارد
ذکر وان شهریست فردوس نشان از بلاد ارمن ودر قرب بحیره واقع وجوانب اربعه اش چون کهف
کریمان واسع وان اقلیم رابع است وقلعه ان قطعه کوهی است در دشت وجوانب ان چون هشت و
دور ان شش هزار گام است ودر قله ان قلعه ساخته اند چون بنای شرع محکم ودر دور ان حصاری
برکاخته اند مانند اساس محبت مستحکم ودور ان قریب هشت هزار گام میشود ودور ان حصار خندقی
عریض وعمیق کنده اند ودر میان حصار چشمه عظیم است ودر جمیع عمارات ان حصار جاری است قریب
هزار باب خانه معمور واباد ودویست سرای عالی بنیاد در اوست ودار الحکومت ملوک همان قلعه است
وشهر در خارج حصار مسافت یکمیل یا بیشتر واقع است وقریب بچهار هزار باب خانه معمور در اوست ودر جمیع
خانها اب روان وباغچه چون جنان است ابش خوشگوار وهوایش سازگار وخاکش طرب انگیز وزمینش حسن
خیز ومردمش نیکو نهاد ودر رویش اعتقاد عموما صاحب وجد وحال وخداوند حسن وجمال ودر صفت
اند این چند بیت ما صدق دارد **شعر** جنة عالیة تسکن فیها الابرار بلدة طیبة تنزل فیها السادات
تحتها تجری عینا وتلذ الاعین فوقها روضة رضوان باعلی الدرجات دلربا ساخته ان روضه چون جنات دم
حور من نبات حسن انبتها اسبع نبات ازبتان نکو وزلب چون نوش لبان ولها املح اجاج ولها
عذب فرات همه مشکین خط وسیمین ذقن وغنچه دهن همه گلچهره وشکرلب وشیرین حرکات وصد پاره
قریه معموره حومه اوست واقسام میوهای سردسیرش نیکوست سیما کلابی وسیب ودر زردالوی انجا
ممتاز میشود وبغایت ارزان وفراوان است وقریب دویست خانه درویشان ومنزویان هر سلسله دران
شهر سکونت دارند ومردمش اکثر حنفی مذهب ودیگر نصاری ودیگر قلیلی شیعه امامیه اند ودر نواحی
ان کوه بن بیت بسیار است **ذکر بعضی از معارف امرا بطریق اختصار** مستور نماند که فقیر در اوقات
ازادیها به حال وکمال واصحاب جلال وجمال بسیار ملاقات نموده بکدو سه کس از ایشان مبادرت می
نماید **ذکر اسحق اقا** امیری بود با شوکت وباحشمت وباحسن سیرت وصفا سریرت منفرد بود ودر علو همت
ووفور سخاوت وفتوت ومروت بی نظیر وجود هواره درگاهش پناه وضیع وشریف وملجا قوی وضعیف وجود
بی دریغش چون ابر بهار بر همه یکسان وخوان احسانش بر خواص وعوام بی زیاده ونقصان از صفا عقیدت مرید

درویشان

درویشان واز حلقه بگوشان ایشان بود وبطریقه نقشبندیه عمل کردی وبا خاکساران بسر بردی
ودر نزد ایشان چنان عجز وانکسار نمودی که گویا ادنا بندهٔ مملوک ایشان بودی وحال انکه از سطوت
سیاستش کسی را یارای اشارت واز هیبت مهابتش احدی را قدرت کنایت نبودی **نظم** گهی در
جو اهل سلوک گهی از نفت قهر سوزد ملوک فقیر را برسم مهمانی مدت سه ماه نگاه داشت واز لوازم
خدمت وارادت هیچگونه مهمل نگذاشت وهمواره بر استرضای خاطر فقیر همت میگماشت واصرار بسیار
نمود که فقیر در انجا بار توقف غلبه وتاهل اختیار کند فقیر عذر دلپذیر اورده ناچار رخصت داد
ذکر جمال خان وخال خان جان اشمکسلی شهریاری بود در کشور جاه وجلال وشهسواری بود در عرصهٔ
حسن وجمال معنی ان هذا الا ملک کریم از صورت زیباش پیدا ورمز هذا سحر مبین از چشم جادوش
هویدا وایت قاب قوسین از ناب ابروش پدیدار ومصداق کانهن الیاقوت والمرجان از لب لعلش اشکار
نقطه لا تنقسم از خال سیاهش ظاهر ولیلة القدر از زلف مشکینش باهر **نظم** جمله عالم جسم وجان بود
ان نگار هر چه گویم بیش از ان بود ان نگار ان کوه یکجا از کان سعید پاشا بود وبا عبد ایالت ان
ولایت با نفس مصر صباحت متعلق بود روزی راقم از ان شهریار کشور صورت وسیرت سوال نمود که
ایا پایه حسن وجمال معشوق بر معشوق روشن وهویداست وقدر حسن خویش را میداند یا نه در جواب فرمود
اری میداند واگر پایه حسن خود نداند عاشق وخود بهم برابر سانند مگر لابد ناچار است که معشوق بحسن
خود را بشناسد وپایه حسن وجمال خود را معلوم کند وخبر کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف موید
مقال است وایه انا جعلناک خلیفة فی الارض شاهد حال واینکه مولانا جامی اندری معنی گفته
نظم عجب خلیل جلیلی عجب صبیح ملیحی ولی چه سود که قدر جمال خویش ندانی این کلام بغایت خام و
بختکی دور واز حقیقت مهجور است چرا که معشوق قدر جمال خویش نداند معشوق نبودی ودل از
عاشقان چگونه ربودی وترتیب دلدادگان چگونه نمودی عرض تفصیل این کلام طول دارد وهر کرا
طبع سلیم وذهن مستقیم بوده باشد دری یابد والسلام علی تابع الهدی **ذکر درویش پاشا** تعلق به
وبموجب معروف وبحسن خلق ولطافت طبع موصوف بود ودر تشیید عدل عالم افروز وفضل شا
الدوز وعمارت معالم بر وشاهد خیر مساعی جمیله ظاهر می نمود ودر تعظیم اولیا وتکریم اتقیا ونوازش
علما سعی بلیغ میفرمود وپیوسته بصحبت صوفیان صفوت نشان ودرویشان معرفت توامان طالب و
بمجالست دانایان ودانشمندان از دل وجان راغب بود وقریب هفتاد سال میشود که با عبد از جانب
ملوک ال عثمان نامذ القرمان اند یابند ودر عدل عدل وصلح وسداد مقدم امرای جلیل القدر اوست ان

شهریاری عم اسحق آقا و اسعد بیک میباشد چون اوان کراقم در آنجا بود مدت دوازده سال بود
کرباره حکومت و ایالت انولایت اشتغال مینمود من العجایب روزی در حضور اسحق آقا و اسعد بیک
راقم حاضر بود درویش ژنده پوش رسید آغاز سخن نمود و حضار را از صحبت آن درویش عجب و سرور
افزود آن دعا مبر برین فقیر التفات فرموده گفتند که این درویش را صفتی است که در تنور افروخته
میرود و سوختن عیان نمیکردد فقیر گفت مصرع شنیدن کی بود مانند دیدن روزی مقرر نمودند که درد
درویش پاشاوان دو بزرگ و سایر امرا درویش در تنور افروخته رفته و قریب نیم ساعت قرار گرفته
آنگاه بیرون آمد بخاطر رسید که شاید بنا بر تدبیری خواهد بود بعد از استفسار معلوم شد که بعضی
انّ بعض الظنّ اثمٌ چنان بود نظم حالتی دیگر بود کان نادر است تو مشو منکر که حق بس قادر است ذکر
واق واق نام جزیره ایست در بحر هند و گویند وجه تسمیه آن جزیره باین اسم آنکه در آن جزیره درختی است که
چون میوه آن در رسیده شود سر میشود واق واق گفته از درخت بیفتد ذکر وحدت وجود که مختار محققان
صوفیه است پوشیده نماند که شیخ فقیر قدس الله سره العزیز میفرماید که جناب ایزد تعالی وجود بحت و ذات بحت
مجرد است بهیچ وجه نسبتی نیست الکل دران مستهلک اند و آن مرتبه را بعضی تعبیر بمجهول مطلق نموده اند
صوفیه غیب الغیوب فرموده اند باعتبار آنکه جزوی عنوان نداد و لسان بیان آن عنوان کشاد و عقول عقلا
و فهوم فهما در انجا قاصر و معرفت عرفا و بصیرت انبیا در آن مقام فاتر است نظر باین مقام گفته اند آمنّا معقول
برین آنکه لا تعینه ایمز بنا احکام وجود خاص موسوم کردانیده اند و عرفا آنرا بشرط لا و احدیّة ذاتیه و صرف
بالمن کل باطن نامیده اند و جمیع انبیا و اوصیا و اولیا و حکما با اختلاف مشارب از این مقام جز بی علمی
ندارند و چگونه جز بی علمی تواند داشت که اگر چیزی را یا علی را مرتبه برسد محدود و محاط خواهد شد تعالی
الله عن ذلک و فی الکافی عن عبد الرحمن بن ابی نجران قال سألت ابا جعفر ع عن التوحید فقلت اتوهم
شیئا فقال نعم غیر معقول و لا محدود نعم تصدیق است که واقع شده است موقع حمله یعنی توهم و تصور ممکن
شیء را که معقول بذات مقدسه خود نیست و محدود باجزاء حقیقت مثل ماده و صورت نیست و محدود
بحدود عقلیه و حسیه نیست چرا که این وجه او را توهم و تصور نموده باشد بتوحید معتقد نشده بلکه
او را شریک با مخلوقات ساخته و اشاره فرموده است بان بقول خود که فما وقع وهمک علیه من شیء
فهو خلافه لا یشبهه و لا تدرکه الاوهام کیف تدرکه الاوهام و هو خلاف ما یعقل و خلاف ما یتصور فی
الاوهام انّما یتوهم شیء غیر معقول و لا محدود یعنی منحصر است طریقه معرفت او باینکه توهم کرده شود انکه
او شیء است بحقیقت شیئیت و ملحق نمی شود او را صفات و ترکیبات و شیء باشد معقول بکنه قطعا و نه

محدود است

محدود است بحدود اصلا و نه منعوت بصفات ممکنات و نه مشابه بچیزی از مخلوقات است و جناب
سرور اولیا و سید اوصیا ع فرموده است و لا حرفتا الاوهام حجبا الغیوب الیک فاعتقد منک محدودا
فی عظمتک و خلاصه کلام این طایفه آنست که چون که میباشد حق سبحانه و تعالی از حیث ذات و حقیقت
در حجاب عزت و غیب هویت میباشد او و میباشد ما سوی بی میباشد خوض در او و از این جهت و تفوت
باعث تضییع وقت و طلب غیر ممکن و از این جهت است که جناب امدس الهی بلسان الرحمة و ارشاد فرموده است
و یحذّرکم الله نفسه و الله رؤف بالعباد و مرتبه دیگر از وجود وجودی است که هل و ظل آن وجود است
و جمیع نعوت جمالیه و جلالیه مندرج میباشند نه مثل اندراج جزو در کل یا مظروف در ظرف بلکه مثل
اندراج لازم در ملزوم مثل اندراج نصف بودن و ثلث بودن و ربع بودن در واحد عددی پیش از
آنکه دو و سه و چهار شود یعنی عدد یک را چون ملاحظه کنی قبل از آنکه جزو شود نصف دو بودن در
او مندرج است و پیش از آنکه جزو سه شود ثلث سه بودن در او مندرج است و همچنین است احاطه
وجود منبسط بما سوی و نسبت این وجود با او مثل نسبت شعاع و ضوء شمس است با ذات خود شمس که شعاع
شمس منبسط است بر موجودات حسیه این وجود هم منبسط است بر جمیع موجودات عموما بر سبیل
کلیه نیست بلکه بنحو دیگر است برای آنکه وجود محض بحصل و فعلیه است و کلی عام اما اینکه طبیعی بوده
باشد و یا عقلی مبهم است و محتاج است در تحصیل وجود خودش با انضمام شیء دیگر تا آن شیء
منشاء وجود و حصول او شود و وحدت این وجود وحدت عددیه نیست که مبدا اعداد شود
برای اینکه این وجود منبسط به هیاکل ممکنات و بر الواح ماهیات منضبط نیست در وصف خاص
و منحصر نیست در حد معین از قدم و حدوث و تاخر و کمال و نقص و علیت و معلولیت و جوهریت و
عرضیت و تجرد و تجسم بلکه موجود است بذات خود از جاعل و منشاء خود و جمیع حقایق خارجیه
منبعث از ذات او شده و انحاء تعینات و تطورات او شده و او اصل عالم و فلک حیات و عرش حقیقی
رحمان است و در عرف عرفا حقیقة الحقایق میگویند و گفته اند که او متعدد است در عین وحدت
بتعدد موجودات با قدیم زمانی قدیم است و با حادث حادث است با معقول معقول و با محسوس
محسوس است و باین اعتبار توهم شده است که کلی است اما نیست و عبارات از بیان انبساط او بر
ماهیات و اشتمالش بر موجودات قاصر است مگر اشارات نموده اند بر سبیل تمثیل و تشبیه و باین
سبب مثال انسان را زوجی که داخل تحت اشاره و تمثیل نیست مگر از قبیل آثار و لوازم پس از
این جهت است که گفته اند که نسبت این وجود بموجودات عالم نسبت هیولای اولی است با جسام

از وجهی و نسبت جنس الاجناس است با شخاص و انواع مندرجه تحت او و این تمثیلات مقرب اذهان
وجهی و مستفید از وجوه و این وجود غیر وجود انتزاعی عام بدیهی است باعتبار آنکه وجود انتزاعی
از معقولات ثانیه و مفهومات اعتباریه است و در کلام ایشان تصریحات بسیار است بوجود
خارجی وجود منبسط و این وجود بمنزله شعاع شمس است ذات احدیت است و ظل آن ذات است و
احدیت منزه و مقدس است از نقص و تعلق و تقیید و تنزل و ترقی و غنی الذات من جمیع الجهات
میباشد و وجود منبسط بوجهی متعلق و مقید بتعینات و تطورات نزولی و صعودی میباشد پس
هر جا که کلام ایشان مشعر بر ثبات و لا تغیرات مراد ایشان ذات اقدس غنی الذات مباین الذات است
از مخلوقات و هر جا که مشعر بر تعینات و تطورات صعودی و نزولی میباشد مراد ایشان ذات فقیر
الذات این وجود است که تجلی ساری است در حقیقت ممکنات و گاه هست که اطلاق وجود مطلق که مرادم
از او در اصل وجود شرط لا است بر این وجود چون باعث صدور و چون باعث صدور و منشا ظهور
شده است میکنند چنانکه اطلاق شمس بر شعاع میکنند و میگویند در عرف آفتاب تا منزل آمده است با هم
و فلان جامه را بآفتاب پهن کن ظاهر است که مراد شعاع آفتاب است نه خود آفتاب و بعد از فرق میان حفظ
مراتب وجود مفاسد شنیعه بر این طایفه لازم نیاید چه هویت ساریه فعل حق است و فعل مباین
فاعل است و در مرتبه او معدوم است نه ذات احدیت است و فرق است در آنکه گویند او شود یا از او
شود و نظر باین دو مرتبه یکی گفته نظم حمله عالم بتو بینم عیان ۰ ورنه بود در عالم یک نام نشان ۰ و دیگری گفته
بیت گاه خورشید و گهی عنقا شوی ۰ گاه کوه قاف و گه دریا شوی ۰ نه توان نامی نه این در ذات خویش
ای برون از وهمها و ز بیش بیش ۰ و بر صاحب فطانت مخفی نیست که چون تشخصات و تعینات افراد
انواع مندرجه تحت الحیوان را رفع کنیم افراد هر نوعی در وی جمع شود و چون ممیزات آن انواع را که فصول
و خواص اند رفع نمائیم همه در حقیقت حیوان جمع شوند و چون ممیزات حیوان و اجزاء او مندرج است در تحت
جسم نامی رفع نمائیم همه در جسم نامی جمع گردند و چون ممیزات جسم نامی را و اجزاء او مندرج است تحت
الجسم رفع کنیم همه در حقیقت جسم جمع شوند و چون ممیزات جسم و اجزاء او مندرج است تحت العقول
والنفوس رفع کنیم در حقیقت جواهر جمع شوند و چون مابه الامتیاز جوهر و عرض را رفع نمائیم همه در وی
در وجود منبسط او وند پس منه البدء والیه العود تمام شد و از این وجود باسامی متعدده تعبیر و اسم
بعضی بعنصر اول و بعضی بماء تعبیر نموده اند و در حدیث وارد است که اول ما خلق الله الماء و بعضی بحق مخلوق
به و بعضی بنفس رحمان تعبیر کرده اند و در حق و سعت کل شیء که در قرآن است و رحمتک التی وسعت

کل شیء

کل شیء و در دعای کمیل است و برحمتک التی وسعت بها علی جمیع خلقک که در دعای سمات است حمل بر او
نموده اند و از او تعبیر بنور الله هم نموده اند چنانچه در قرآن مجید است و اشرقت الارض بنور ربها و
از جناب رسول صلعم روایت نموده اند که فرمود ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره الحدیث
و خلق در این حدیث بمعنی تقدیر است و تقدیر سابق بر ایجادات و رش نور کنایت است از افاضه وجود
بر ممکنات نظم همه روشن بنور او باشد ۰ هر چه باشد ز نور او باشد ۰ و مراد از ظلمت عدم است و ظلمت
بر سه قسم است اول عدم دوم جهل سیم ظلمت محسوس رفع ظلمت محسوس بضوء شمس و نور قمر و باضائت
نار است و زوال ظلمت جهل بنور معرفت کاملان است و لیس ظلمت عدم بافاضه وجود است و محققین گفته اند
مراد از وجه الله که در قرآن است همین وجود منبسط است مثل آیه شریفه کل من علیها فان و یبقی وجه
ربک ذو الجلال والاکرام و اینما تولوا فثم وجه الله و کل شیء هالک الا وجهه بنا بر اینکه ضمیر وجهه راجع
بذات احدیت باشد نه بشیء و در دعای کمیل فرموده است و بوجهک الباقی بعد فناء کل شیء و احادیث
کثیره در بصایر الدرجات و توحید کافی و صدوق در تفسیر وجه وارد است که وجه الله خاتم الانبیاء و ائمه
هدی صلوات الله علیهم میباشند و اول ما خلق الله نوری و روحی نیز ماثور است پس بنا بر این باید مراد از
وجود منبسط انوار و ارواح مطهره حضرات عظام علیهم السلام باشد و بعضی گفته اند که حدیث اول ما خلق الله
الماء محمول است بموجودات عالم جسمانی و لیکن حق چنانچه بعضی گفته اند که مراد از او ماء عنصری نیست چنانکه
در آیه شریفه و جعلنا من الماء کل شیء حی ما ظاهر نیست و الا لفظ کل علی الظاهر منتقض خواهد بود
ملائکه مقربین و بطیفه نار ملک بجمیع افلاک و عناصر دیگر پس گفته اند الله تعلم کنایت است از ماده جسمانیات
از جهت قبول نمودن او تشکلات را بسهولت و او میباشد اول مخلوقات از عالم اجسام چنانکه عقل اول
اول موجودات است از عالم ارواح لیکن بهتر آنست که اشاره باشد بوجود منبسط و منافات با حدیث اول
ما خلق الله العقل ندارد چه عقل اول است نسبت بموجودات متعینه و ملایمت دارد با این توجیه الخبر
وارد شده است ان اول ما خلق الله جوهرة فنظر الیها بعین الهیبة فذابت اجزاؤه فصارت ماء فتحرک
الماء و طغی فوقه زبدا و ارتفع منه دخان فخلق السموات من ذلک الدخان والارضین من ذلک الزبد
بآنکه بوده باشد جوهر اشاره باین وجود منبسط امری حق المخلوق به بر این باد این طایفه که او ماده مبدعات
و مادیات جمیع است و شیوع او اشاره است بقول او کانتا السموات والارض رتقا و در بیان اجزائه
بعد النظر بعین الهیبة اشاره است بورود تعینات و تقیدات و فتق بعد آنکه بودند رتق و در این آیه
شریفه باید ملاحظه و تامل نمود که فرموده است سبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون

پس خدای را میباشد بدی و ملکوت و شیء که مراد از شیء عالم شهادت باشد اگر ملکوت را اعم از عالم
عقل و نفس فراگیریم بدعبارت از وجود منبسط میشود و در این اثر شریف صدور اشیا از حق و رجوع
بعض بر بعض و رجوع کل بحق مذکور است و هر یک از عوالم مذکوره غیر متناهی است وَمَا یَعْلَمُ جُنُودَ
رَبِّکَ اِلَّا هُوَ و در این آیه شریفه عَمَّ یَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ وَلَقَدْ رَأَی مِنْ آیَاتِ رَبِّهِ الْکُبْرَی از
اولیاء امر روایت که فرموده والله لیس لله آیة اکبر منی و لا نبأ اعظم منی و آنحضرت فرموده است انا
اسم الله الاعظم و جناب ائمه ع فرموده اند نحن والله الاسماء الحسنی التی لا یقبل الله من العباد
عملا الا بمعرفتنا و در دعای کمیل فرموده است باسمائک الحسنی التی ملئت ارکان کل شیء دلالت
است باینکه اشیاء مظاهر اسماء الهی میباشند پس عوالم بنور ایشان قیام خواهد داشت و همان نور محمدی
است که فرموده که کنت و علیا نورا بین یدی الله قبل ان یخلق الخلق نظم هر دو یک لعل ز نور حق اند
اولین علو ظهور حق اند و در حدیث است که فرموده اند انا من الله والکل منی و در روایت دیگر
والخلق منی و در روایت دیگر نحن صنایع الله والخلق صنایع لنا و از جهة این مرتبه ایشان است که فرموده
است خصصت بفاتحة الکتاب و خواتیم البقرة و از این جهة فیض در جمیع عوالم میباشند از ارواح و اجسام
و مجموع ایشان را نه باین معنی که مستقل اند در امر بلکه محل فعل و مشیة الهی میباشند چنانچه
فرموده است وَمَا تَشَاءُونَ اِلَّا اَنْ یَشَاءَ اللهُ و از قبیل آهن سرخ کرده بآتش اند فاعل کرما الذات
آهن سرد است و کیف بسبب قرب بآتش که حرارت و احتراق که دید پس فاعل بالحقیقه جناب احدیت
است که آن فعل از آن محل خاص ظاهر میشود و این ارواح طاهره و مطهره بالذات عدم محض اند با
او محل و مظهر او شده اند و از جهة بشریت و جسمانیت ایشان است که جناب احدیت تعالی بپیغمبران
فرموده است قُلْ اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحَی اِلَیَّ و قال الله تعالی لما قام عبد الله تا اینکه تنبیه کند
که او مظهر کمالات الوهیت است چنانکه حضرت صادق ع فرموده است اجعلوا لنا ربا نؤوب الیه
ثم قولوا فی فضلنا ما شئتم و از سرور اولیاء امر روایت که فرموده نزلونا عن الربوبیة ثم قولوا فی
فضلنا ما شئتم و فرموده است جل و علا وَمَا رَمَیْتَ اِذْ رَمَیْتَ وَلَکِنَّ اللهَ رَمَی پس اسناد رمی او را
بخود داد چه آنجناب محل ظهور فعل او بوده و در دعای کمیل فرموده است بنور وجهک الذی
اضاء له کل شیء پس این فقره صریح است که اشیاء منور که عبارت از وجود باشد از فاضر شده اند
و در این فقره رد صریح است بر مذهب ذوق المتألهین چه ایشان قایل بقیام وجود بر اشیا هستند
و همچنین متر است بر رد قول متصوفه چه ایشان قایل بتعدد وجود نیستند و حال آنکه لفظ اضاء

مثمرات متعدده کما لا یخفی و در کتاب جلاء القلوب و جلاء العیون و غیره حدیث طولانی از ابن عباس رض
از حضرت سرور اولیاء نقل شده مضمون آن حدیث علی وجه الاجمال این است که اول صادر از واجب تعالی
نور محمدی است و از آن نور دوازده حجاب خلق شده که مراد از دوازده حجاب الله بعلم ائمه اثنی عشر ع
و از آن نور سایر اشیاء از یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر و جمیع ملائکه و بهشت و دوزخ و عرش و کرسی
و لوح و قلم و سموات و ارضین و ما بینهما خلق شده است و خلاصه این حدیث آنست که کل اشیاء بعضی بلاواسطه
و بعضی بواسطه نور محمدی ص خلق شده اند و در اخبار وارد شده است که جناب محمد و آل او صلی الله علیه و آله
تعلیم ملائکه نمودند تسبیح و تهلیل را و حضرت باقر ع فرمود که جبرئیل نازل شد بمحمد صلعم و گفت یا محمد بخوان
پیغمبر فرمود که چه بخوانم جبرئیل گفت اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ یعنی خلق نورک القدیم قبل الاشیاء
و روایت شده است در خصال از جابر بن عبد الله گفت عرض نمودم بحضرت رسول ص که اول چیزی که خدا
خلق نمود چه بود فرمود نور پیغمبر تو یا جابر پس خلق کرد او را و هر چیز را پس نگاه داشت او را در مقام خود
آنقدر که میخواست پس گردانید او را چهار قسم خلق کرد عرش را از قسمی و کرسی را از قسمی و حمله عرش را از قسمی
و خزانه کرسی را از قسمی و نگاه داشت قسم چهارم را در مقام خوف آنقدر که میخواست پس گردانید از اجزاء
جزء تا آنکه فرمود منفطر شد از این نور یکصد و بیست و چهار هزار قطره و خلق نمود از نفس ایشان ارواح
اولیاء و شهدا و صالحین را احادیث باین مضمون بسیار است و من حیث المعنی متواتر است و متألهین
حکما و محققین عرفای این امت مرحومه بعد از ایمان بمضمون اخبار مذکوره و غیرها باعتبار حس متابعت
نبی مطلق و بنور ولایت ولی مطلق مشاهده عینی قلبی نموده اند و در رسایل و کتب خود مشاهدات
قلبیه را نظما و نثرا بیان فرموده اند و خلاصه مشاهدات ایشان این است که جمیع موجودات مظاهر نبی و ولی
و ایشان بلاواسطه محل فعل الهی میباشند پس معنی کلام ایشان آنست که احدیت مظهر اسم ذات که الله است
شده است الا محمد و آل او صلی الله علیه و آله و هم انبیاء بتوسط ایشان بمراتب عالیه که باید برسند رسیده اند
از تحقیق محققان معلوم شده است که اشتراک وجود میانه واجب و ممکن اشتراک لفظی است چرا که وجود ممکن
ظل واجب و ظل اوست و مباین است و غیریت میانه فعل و فاعل ظاهر است و اشتراک او در ممکنات
اشتراک معنوی است پس تنزیهی که مختار محققین حکما و متکلمین است بجا است چنانکه معلم اول گفته است
که الواحد المحض هو علة الاشیاء و لیس کشیء من الاشیاء و معلم ثانی گفته است که وجود تعالی خارج
عن وجود سایر الموجودات و لا یشارک شیئا منها فی معناها اصلا بل ان کانت شارکت فی الاسم فقط
لا فی معنی المفهوم من ذلک الاسم و همچنین سایر حکما از این قبیل کلام بسیار دارند بدانکه این وجود

لابشرط شیء که فعل الله است مسمی است در نزد عرفا باسماء بسیار مثل مقام ولایت کلیه مطلقه و مقام
او ادنی و مقام سر و مقام عظمة و حقیقة الحقایق و نور الانوار و نقطه و مقام وحدت چنانچه فرموده
وما امرنا الا واحدة و تنزل الملائکة والروح منا ربهم من کل امر و کذلک اوحینا الیک روحا
من امرنا و ایجاد و اعدام و الجمع بین الایجاد و الاعدام از برای نظام تقیید و اطلاق سلسله وجود کلا او
جزء الخرد وا فتاده قایم باوست و اوست قایم بحق چنانچه فرموده یا من انقاد لعظمته کل شیء یعنی قبول
شیئیت کردن اشیاء در ایجاد و فانی کردانیدن انها در اعدام و تقلب بینهما بتعظیم امر اوست که مطلق
موجودات فی ذاتهم عدم اند بالذات غیر از جهات امر او عنوانی ندارند و الشمس والقمر والنجوم مسخرات
بامره الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین چه ذوات موجودات من حیث المجموع بجهة لیسیت
ذاتی از لا و ابدا مقهور و مغلوب این سلطنت امر میباشند والله غالب علی امره وهو القاهر فوق عباده
و سلطنت حق را حالی است که هیچ چیز با او عنوانی نبود که بود و نبود هر دو در جنب کبریای او یکسان است
که کان الله ولم یکن معه شیء و اینکه عارفی گفته الان کما کان حق گفته زیرا که در اعتقاد همه اشیاء معدوم و
مستهلک اند چنانچه ماثور است که در تفسیر الله اکبر منع فرمودند که مراد اکبر من کل شیء باشد که در انجا شیء
نجا بود لکن معنی انه اکبر من ان یوصف است و انچه وجود بحت مغیب فوقیت اوست با همه اشیاء که ما یکون
من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا
ثم ینبئهم بما عملوا یوم القیمة ان الله بکل شیء علیم و در کافی از حضرت صادق ع روایت کرده است در
تفسیر ایه که مراد انست که جناب اقدس الهی با اشیاء است باحاطه و علم نه بذات خود زیرا که اماکن محدودند
محدود دارند پس اگر ذات با انها باشد لازم اید محدود بودن او و همه چیزها را از عدم به پیدایی آورد
و نگاه میدارد و فانی میگرداند هر وقت و هر کیفیت که میخواهد و داراء انهااست و با انهااست که ابد
بدرورت و در نهج تقدیر او نیز انها که مبدا انه واثر لیس انه با وی باشد مع کل شیء لا بالمقارنة و
غیر کل شیء لا بالمزایله و فقره صحیفه کامله شاهد است که ذلت لقدرتک الصعاب و تسببت بلطفک
الاسباب و جری بقدرتک القضاء و مضت علی ارادتک الاشیاء فهی بمشیتک دون قولک مؤتمرة
و بارادتک دون نهیک منزجرة پس مجموع من حیث المجموع عوالم و نشاءات و ما فیها بلسان کن
وجودی بعین لفظ و اثر تلفظ کلمه شیء انا داده حق تعالی است بلا توهم حدوث در ذات کلا فی
مقامه موجود میباشند انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون نظم ایجاد باید بعالم از
امر است و ایجاد گوید نیز هم از امر است خرد و جان صورت مطلق همه از امر دان و امر از حق ازیش و

خاک و باد و فلک زیرش عقل و جان بیا تر فلک هرچه در زیر امر جانند همه بر وفق امر در کارند
همه مقهور و قدرتش قاهر صنع او بظهور شان ظاهر کردید این امر جمله را دادار همگنان مدد در برکار
و در کتاب روضة الجنان و غیره از حضرت ابی جعفر ع مرویست نفضل نورنا من ربنا کشعاع
الشمس من الشمس و همچنین از سرور اولیاء ع ماثور است که بالباء ظهر الوجود و بالنقطة تمیز العابد عن المعبود
و انا النقطة تحت الباء بسم الله و فرموده است حضرت رسول ص کنت نبیا و ادم بین الماء والطین و در
بدو ولی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل و در عود مبین این مطلب است و مضمون
فقره این دعا شاهد مدعا است که امنت بسر ال محمد و علانیتهم و ظاهرهم و باطنهم و اولهم و
اخرهم و در دعای رجبیه ماثور است لا فرق بینک و بینهم الا انهم عبادک نظم صفحهای
خدای جمله با اوست ولی کفتن عبث باحد اوست ابر بزپی بایدکه بدیع سر عین الیقین معرفت
ایشان حاصل شود و من عرفکم فقد عرف الله و من جهلکم فقد جهل الله و من احبکم فقد احب الله
و من ابغضکم فقد ابغض الله و این معرفت موقوف بموت ارادی است قبل از طبیعی تا نور ایشان اندر
قلب خود مشاهده نماید چنانکه در روایت ابو خالد در کافی مذکور است که فرموده اند والله یا ابا خالد
نور الامام فی قلوب المؤمنین انور من الشمس المضیئة بالنهار و هم والله ینورون قلوب المؤمنین و یحجب الله
عز و جل نورهم عمن یشاء فیظلم قلوبهم الحدیث و در حدیث وارد است از سلمان و ابی ذر رضی الله
عنهما از قطب الاولیاء ع اینکه فرمود یا سلمان لا یکمل المؤمن ایمانه حتی یعرفنی بالنورانیة و اذا عرفنی
بذلک فهو مؤمن امتحن الله قلبه للایمان و شرح صدره للاسلام و صار عارفا بدینه مستبصرا و
من قصر عن ذلک فهو شاک مرتاب یا سلمان و یا جندب ان معرفتی بالنورانیة معرفة الله و معرفة الله
معرفتی و هو الدین الخالص و از این کلام معجز نظام ولایت نظام مستفاد میشود که مؤمن مستحق کسی است
که او امام را بنورانیت شناخته باشد و معلوم است که مراد از نور نور حسی مانند نور شمس و کواکب
نادیست بلکه مراد نور عقلی مجرد از ماده جسمانیه است و هر گاه مراد نور حسی نباشد و نور مجرد باشد
نور در اینجا مرادف با روح است و نورانیت مرادف با روحانیت چنانچه حضرت رسول ص تعبیر از
خود بهر دو عبارت فرموده است که اول ما خلق الله نوری و بار دیگر فرموده است اول ما خلق الله
روحی پس مراد از مقام نورانیت امام ع مقام روحانی مجرد کلی آن جنابست که مقام او احدیت است
و در اعتقاد همگی متحدند چنانچه فرموده است انا و علی من نور واحد و سرور اولیاء فرموده است که
کلنا واحد و امرنا واحد و سرنا واحد و نحن شیء واحد عند الله جناب شیخ مفید قدس الله سره العزیز

میفرماید که بعید است از اشخاصی که مطلقا قدم در سلوک نگذاشته اند و از قطع مسافت مقامات معنی بیخبر اند
بمجرد تقلید ظاهر چون آن مینماید بلی تقلید در مسائل شرعیه فرعیه علما را باید کرد چه که ما در تقلید
از جانب شارع ماموریم و تقلید در اصول دین بخصوص چنین مسئله غامضه البته کسی مامور نیست
سهل است که مؤدی بکفر و زندقه و الحاد میشود چنانکه مکرر دیده و شنیده شده است نعوذ بالله من شر
الشیطان و ایمانی که بتقلید انبیا و اوصیا حاصل شود آن ایمان باستدلال است نه تقلید زیرا که صدق
ایشان بمعجزه قاهره باهره ظاهر شده است و تقلید غیر معتبر آنست که در ایمان تقلید آبا و امثال خود را
نماید ای طالب راه یقین سعی نمای و کوشش کن که از علم الیقین بعین الیقین و مشاهده کنی و حق الیقین
نقد نو گردد که منتهای مطلوب سالکان همین است و آنچه از برای ترقی سالکان بمقامات عالیه ضرور است
توحید شهودی است نه توحید وجودی یعنی سالک را باید مطلوب و مقصود غیر از یک ذات مقدس امری
دیگر نبود و بالمره التفات او از ماسوی قطع شود تا شرایط طریقت مندفع گردد و در روز که ملحوظ آفتاب باشد
ستارگان دیده نشود و دفع دو بینی و احولی شده است هر چند هزاران ستاره موجود باشند مقصود
آنست که التفات بغیر آفتاب نباشد ستاره خواه موجود باشد خواه معدوم بلکه گوییم کمال در صورتی است
که اشیا موجود باشند و سالک از استغراق توحید بهیچ جز التفات ننماید و هیچ چیز در دیده بصیرت او
در نیاید و اگر اشیا بهیچ وجه موجود نباشند فنا از که متحقق شود و فنا از که بود و اینکه بعضی گفته اند
که اعتقاد توحید وجودی در سلوک از جمله مهمات است کلامی است غیر مطابق واقع توحید شهودی
که عبارت از نسیان ماسوا است در کار است تا فنا کلی متحقق شود پس سالک با همت باید کوشش
نماید تا بمطلوب خود مظفر گردد و در دعا وارد است از یکی از ائمه ع اللهم نور ظاهری بطاعتک
اشاره بامتثال اوامر و اجتناب از منهیات شرعیه است و باطنی بمحبتک اشاره بمقام سلوک است
زیرا که تا محبت بمطلوب بهم نرسد طالب او کی میشود و قلبی بمعرفتک اشاره بمقام علم الیقین است
و روحی بمشاهدتک اشاره بمقام حق الیقین است که عبارت از فنای کلی است در وجود منبسط جناب
شیخ بهائی قدس سره بر این دعا شرحی مفصل نوشته اند و در مناجات شعبانیه که حضرت امیر المؤمنین ع
و ائمه معصومین ع میخوانده اند در کتاب اقبال ابن طاووس و زاد المعاد مذکور است فقره ای هست که
مؤید مدعا است و آن این است که الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بضیاء
نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة معدن عظمة مقام
و مقام او ادنی میباشد و بصیر او واحد معلقة بعز قدسک و بقیه اصلیه چند فقره فرموده است و

الحقیقی بعز نورک الابهج فاکون لک عارفا و عن سواک منحرفا و منک خائفا و ارزقنا اللهم و جمیع
المحبین الوصول الی هذا المقام العالی و التمکین فیه بحرمة محمد و آله الطاهرین صلوات الله علیهم
اجمعین **ذکر بوانشان** قریه ایست بهجت توامان وی مابین لمن جر بادقان و قصبه خونسار واقع و سمت
شمال و مغرب وی واسع است و در بها من تل اتفاق افتاده و محلی گشاده است قریب دویست باب
خانه در او هست و اکثر میوه های سردسیر در آن نیکو است باغات خرم و بساتین چون ارم بسیار دارد آبش
فراوان و خوشگوار و هوایش بغایت سازگار و خلقش اگر چه از معارف انسانی دور و از جاه مردمی
دور اند اما همگی شیعه مذهب اند و بطریق تقلید حرکت میکنند و خالی از صباحت منظر نباشند فقیر
گوید که مدت سی سال قبل از این بدان قریه وارد شد و از کدخدای آن قریه پرسید که آیا در این محل
کسی باشد که بدان یک شبانه روز در جواب گفت آری شخصی هندی است در آنجا که چند گاه است منزل
گرفته و با کسی الفت نمیگیرد و اگر چیزی باو دهیم نمی پذیرد و اکثر اوقات باو سکوت و عزلت میگذرد
فقیر را از تقریر او آتش شوق ملاقات آن شخص پیدا شده بالاخره دیدار آن عزیز میسر گشت اگر چه اسم شریف آن
بزرگوار بر فقیر معلوم نشد اما بغایت ذات خجسته صفاتی بود و هنگام مفارقت فقیر از آن عزیز نصیحتی
استدعا نمود در جواب فرمود ای فقیر با کسی دوستی کن که از دوستی او چاره نباشد و با کسی از و
الفت گیر که عاقبت باز گشت باو باشد **مصرع** در خانه اگر کس است یک حرف بس است **حدیقه بیست و هشتم**
در بیان حرف بای تحتانیه بر ضمایر مهر مآثر ارباب بصایر مخفی و مستتر نماند که در حرف با دیار معظم و
امصار مکرم واقع شده است و آنچه معروف است بذکر آن مبادرت مینماید **ذکر یونان** کشوری است
مشهور و در السنه و افواه مذکور و آن طرف غربی اناطولی اتفاق افتاده بعضی گویند اسکندر رومی آن
ملک را بدریا غرق نمود و جمعی گفته اند که جزایر یونان و بعضی از بلاد آن غرق شده و قلیلی از آن باقی مانده
چنانچه بلده قونیه و توابع از آن دانشمندان روم از ملک یونان نوشته اند والله اعلم بحقایق الامور **ذکر**
بیقورما نام قدیم قسطنطینیه است و احوال قسطنطینیه در حرف قاف مذکور شد **ذکر یانیا** از بلاد ارناود
و از کشور روم ایلی است و دار الملک ارناوود است بغایت هوایش سرد است و جائی خوش و دریائی
دلکش است و تمام بلده اما بجوار آن رسیده است مردمش اکثر غالی مذهب و دیگر حنفی مذهب و دیگر
نصاری اند و بغایت غریب دوست و فقیر نواز و در آن شیوه ممتاز اند **ذکر یوزغات** از بلاد جدید
اناطولی است و جای او قبل از آن خراب احداث کرده و در وسعت و کثرت عمارت آن اهتمام تمام بجای آورده و قبل
از این قریه بوده اکنون شهری عظیم و مقامی کریم است و قریب ده هزار باب خانه خوب در او هست و دو جامع

معمور مضافات اوست هوایش سرد و آبش نیکو است و صاحبان دولت و مکنت و ثروت در آنجا
بسیار اند و مردمش مذاهب مختلفه دارند اکثر حنفی مذهب و دیگر صوفی و دیگر غالی و قلیلی غلاة
ائمة الطاهرین اند اشهر درمیان یمن و جبلی واقع است و اطراف اربعه اش چندان وسعت ندارد
و در آن بلد آب روان و باغات نیست و چشمهای خوب دارد و دار الملک آن نواحی است ذکر ابو الفتح
بیک این جبا او علی اشهر امرا امیری بوده معدلت شعار و بکثرت دولت و افزونی حشم و وفور خدم و
وسعت ملک بر سایر امرای اناطولی سبقت داشت و با وجود آنکه هشتاد هزار اوغانزایل و سکنه چندین
بلاد متابعت اشهر یار میکردند روی قدم اخلاص بدایره ارادت فقرا میگذاشت و او را ذو الجناحین میگفتند
یعنی صاحب دو بال چه که عامل شریعت و طریقت بود و بدین سبب آن امیر ملقب بذو الجناحین گشته بود
و با فقیر غایت محبت و خدمت و صحبت معهود بود و در استرضای خاطر فقیر بغایت میکوشید روزی از فقیر
پرسید که رجا را چه معنی است فقیر گفت که رجا را اهل تحقیق معنی کرده اند این است که رجا ضد قنوط
و یأس است قوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ
و چون مطلوبی متوقع باشد که در زمان استقبال حاصل خواهد شد و طالب ظن بحصول اسباب آن بود
آن را رجا خوانند و اگر چنانچه متیقن باشد که اسباب ساخته و متوقع واجب الوقوع است در مستقبل آن را
انتظار گویند و هر اینه فرح در این صورت زیاده باشد و اگر ساختن اسباب حصول معلوم و مظنون نباشد
آن را تمنی خوانند و اگر نفس حصول اسباب معلوم باشد و توقع حصول باقی آن رجا ارباب غرور و حمق
بود و خوف و رجا متضاد لا اند و در سلوک این دو بال سالک و ثابت یکی از آن دو هلاک است رجا را
در سلوک فواید بسیار است چه رجا باعث بر ترقی درجات کمال و بسرعت سیر در طریق وصول
مطلوب است يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ مؤید مدعا است و نیز رجا
مقتضی حسن ظن باشد بمغفرت و عفو ایزد تعالی و تفقد رحمت او جل و علا در حصول مطلوب بموجب نوید
موعود أَنَا عِنْدَ حُسْنِ ظَنِّ عَبْدِي بِي و عدم رجا یأس و قنوط است قوله تعالی لَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ
إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ دیگر بار پرسید که بصیرت چه معنی دارد گفتم اهل
ارباب عرفان بیان نموده اند این است که البصیرة قوة للقلب منورة بنور القدس یری بها حقایق
الاشیاء و بواطنها بمثابة البصر معنی آن قوه قدسیه گویند ذکر یمن ملکی است عظیم و کشوری است
از اقلیم و مشتمل است بر بلاد بسیار و نواحی بیشمار و مجموع بلادش از اقلیم دویم و هوای اکثر بلادش گرم
امّا سالم است و جبال و بیابان آن کشور یکسان و برابر است گویا صحرای آن اندک بیشتر است و محدود است

ازطرف

از طرف مشرق بحری که منسوب بان ولایت و از سمت مغرب ببادیة العرب و زمین نجد و از جهت شمال
بدیار حضرموت و عمان و از جانب جنوب بولایت حجاز و احقاف و سکان آن دیار هکی قوم عرب از
نسل قحطان اند و مذهب مختلف دارند و اکثر و معتقد زیدی مذهب اند و بیش و بیت الفقیه و
نعز و حیس و حدید و خوان و ذمار و ریمه و سبا و سلامه و سمات و صلبه و برع و صنعا و
عدن و ظفر و صعده و کوکبان و مخا و لحیا از بلاد یمن است و احادیث چند در تعریف یمن وارد است
گویند الایمان یمانی از آن جمله است و حدیث إِنِّي لَأَجِدُ نَفَسَ الرَّحْمَٰنِ مِنْ قِبَلِ الْيَمَنِ در باره اویس قرنی
وارد شده است و اخلاص و ارادت اهل یمن نسبت بخاندان رسول صلعم از قدیم مشهور و در کتب اخبار
مسطور است و سبب عمارت آن کشور قحطان بن عامر بوده و وجه تسمیه آن بیمن آنکه چون قوم قحطان
بدانجا آمدند و مصمم شدند که بطرف یسار میل نمایند قحطان گفت تیامنوا یعنی بسمت راست
میل نمایند و بدین جهت آن ولایت یمن گفتند و جمعی که یسار کرده شمالی شدند و بطرف شام امدند
لهذا آنجا را شام خوانند و بدان سبب در میان سیاحان و درویشان مشهور است یمانی ایمانی
و شامی شومی و مصری حرامی و هندی ردی است ارباب معرفت و اصحاب بصیرت آن دیار بسیار ظهور
نموده اند من جمله اویس قرنی و طاوس الحرمین از آنجا بوده اند و ملوک بنی حمیر و تبع و جمعی کثیر از سادات
در آن کشور سلطنت کرده اند ذکر ساکنان ولایت یمن پوشیده نماند که اهالی یمن مذاهب مختلفه
مختلفه دارند و سواد اعظم ایشان فرقه زیدیه اند و آن مذهب منسوب است بزید بن علی بن الحسین بن
علی بن ابی طالب ع و ایشان پانزده فرقه اند بر این موجب ۱ البتریه ۲ الجارودیه ۳ الصالحیه ۴
الجزوریه ۵ الیعقوبیه ۶ الابو بقیه ۷ العقبیه ۸ الیمانیه ۹ المحمدیه ۱۰ الطالقانیه ۱۱ القریه ۱۲ الرکنیه
۱۳ الحسنیه ۱۴ الخلیفیه ۱۵ الصباحیه جمیع فرق ایشان بعصمت امامت قایل نباشند و گویند امامت
مخصوص است بر علی بن ابی طالب و اولاد فاطمه علیهم السلام و هر کس از اولاد فاطمه دعوی امامت بکند
و بکتاب خدا و سنت رسول صلعم دعوت نماید نصرت او لازم و واجب باشد و اکنون چند فرقه از فرق در
آن ولایت موجود اند اول صالحیه ایشان معتقدان حسن بن صالح و ایشان را بتریه نیز گویند این طایفه می
گویند که علی ع بعد از رسول صلعم افضل مردم بود و امامت خاصه آنحضرت بود و چون آنحضرت ترک امامت
نمود خلافت بر شیخین درست آمد صحابه مخطی بودند در حق ایشان بر خوب گویند و تبرا نمایند دویم
جارودیه این طایفه میگویند که رسول صلعم نص کرده بر علی بصفت و تسمیه و آن نص خفی خوانند یعنی روشن نبود
و بعد از رسول صلعم امام علی ع بود و خلق کافر شدند که دیگری را نصب کردند و گویند هر که بر علی تقدم کرد

کافر شوند و بعضی کویند علم مشترک است میان اولاد علی ع و عوام و شاید که میان عوام فرقه باشد که علم ایشان
از اولاد امامان زیادت باشد و کویند امام بعد از رسول اکرم ص علی ع است بعد از وی حسین و بعد از
وی هر که از بنی فاطمه باشد و عالم و شجاع بود و خروج کند و بعضی از ایشان منکر رجعت و قایل شده اند
و جمعی از ایشان منکر اند و طایفه قایل اند بامامت علی ابن ابی طالب ع و حسن و حسین و زید سیم جریریه اتباع
سلیمان بن جریر کویند ایشان معتقدان جریریه جعفی کوفی اند و ایشان کویند که امامت شوری باشد و اکر دو کس از
اخیار اسلام باو اعتقاد کنند امام شود و امامت مفضول درست باشد و ابو بکر و عمر بامامت مخطی بودند اما
خطائی نکردند که موجب کفر باشد و کویند عثمان و جمله زیدیه در اصول کلام با معتزله هم اعتقاد اند و در فروع
قیاس و رای و استحسان در نزد ایشان دلیل شرعی است والسلام علی تابع الهدی **ذکر شریف یحیی** ابن شریف
محمود مولد در زاده امام یمن بود و در اکثر کمالات انسانی بر همکنان تفوق مینمود و در علوم ظاهری عالم و در طریقه
زیدیه نیز ملازم بود روزی شخصی از وی سؤال نمود که ایمان چیست و لفظ ایمان را چه معنی است در جواب فرمود
که لفظ ایمان بمعنی تصدیق و باور داشتن است و در حقیقت شرعی آن اختلاف فراوان است و خلاصه کلام
آنست که ایمان یا از افعال جنان است فقط چنانکه مذهب اکثر سنیان و بعضی از خوارج و برخی از شیعه امامیه است
یا از افعال جوارح و ارکان است فقط چنانکه جمعی قایل شده اند بر این از زیدیه و امامیه و از اهل سنت و جماعت یا
از هر دو یعنی تصدیق بجنان و عمل بارکان فقط چنانکه اکثر علماء امامیه و محققان ایشان بر این قایل اند چنانکه
احادیث بسیار بر این وارد است که ایمان تصدیق بجنان و اقرار بلسان و عمل بارکان است اما در معنی تصدیق
اختلاف است جمعی کفته اند که آن علم است و اشاعره بآن رفته اند که نیستی علمی است بر آنچه معلوم شود از خبر
دادن مخبر و آن امر کسبی است که ثابت میشود باختیار تصدیق کننده و لهذا ثواب بر آن مترتب میشود بخلاف
علم و معرفت که کاه است بی اختیار و کسب حاصل میشود مثل بدیهیات و بعضی در توضیح این کلام کفته اند
که تصدیق آنست که باختیار خود نسبت دهی صدق را بمخبر دهنده پس اکر آن علم در دل تو بی اختیار افتد
تصدیق نخواهد بود هر چند معرفت باشد جمعی از محققان کفته اند که این سخن صحیح نیست زیرا که لازم می آید
که اکثر کفار که علم بحقیقت حضرت رسول ص داشتند و انکار میکردند بحسب ظاهر مومن باشند چنانکه
در وصف کفار آمده وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ یعنی انکار کردند آنها را و حال آنکه یقین کرده
نفوس ایشان و در جای دیکر آمده يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ پس باید تصدیق قلبی مشروط باشد بعدم
انکار بدون تقیه و ضرورت چنانکه مشروط است بآنکه فعلی از او صادر نکردد که موجب کفر او باشد یا آنکه
مراد از تصدیق آنست که باور دارد و دین خود را قرار دهد و عازم بر اظهار آن باشد در غیر حالت ضرورت

اکر دوم

اکر دویم باشد که فعل جوارح و ارکان باشد یعنی هر که تلفظ بشهادتین بکند و در قلب اکرچه انکار
نماید آن مومن است این مذهب کرامیه و غسانیه و بعضی از معتقدان ابو حنیفه است و اکر سیم باشد
یعنی افعال قلوب و جوارح هر دو باشد این مذهب جمعی کثیر از محققان عامه و خاصه و روایات و اخبار بسیار
بر آن دلالت دارد و فقیر در بعضی نسخ معتبره دیده که خوارج میکویند که ایمان معرفت خدا و رسول است
فقط و جمعی از معتزله نیز بآن رفته اند و نوبتیه نیز بهمان مذهب قایل شده اند و بعضی از مرجیان کفته اند که
تصدیق بدل و زبانست فقط و در این نیز اختلاف است که ایمان قابل زیادتی و نقصان هست یا نه اکثر
متکلمین کفته اند که ایمان عبارتست از یقین بعقاید ایمانی است و آن قابل زیادتی و نقصان نیست و بعضی
کفته اند که اشخاصی که اعمال را جزو ایمان میدانند بنا بر مذهب ایشان بزیادتی اعمال زیاد و کمی اعمال کم
میشود و کسانی که عقاید بحت و محض میدانند بمذهب ایشان قابل زیادتی و نقصان نیست اما از آیات
و احادیث چنان مفهوم میشود که ایمان کم و زیاد میکردد من جمله آیه کریمه إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ
وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ موید مطلب است و دیکر در
حکایت ابرهیم ع در کلام مجید مذکور است قال کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن
قلبی و همچنین از جناب قطب الاولیاء ع مرویست که آنحضرت فرمود لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا
و ایضا در اجزاء ایمان اختلافیست نزد اهل سنت و جماعت و بعضی از امامیه اصول ایمان سه چیز است
اول تصدیق بوحدانیت الهی دویم تصدیق بعدل در افعال او سیم تصدیق برسالت انبیاء ع و اکثر
محققان امامیه کفته اند معارفی که بآنها ایمان حاصل شود پنج است اول توحید دویم عدل سیم نبوت چهارم
امامت پنجم معاد و بعضی کفته اند که هر که ایمان بخدا و رسول او ص داشته باشد بآن سه چیز دیکر اعتقاد دارد
و ایضا در این خلافست که آیا در ایمان یقین بمعارف ایمانی شرط است یا ظن قوی کافیست و نیز خلافست
که آیا میباید ایمان بدلایل حاصل شود یا تقلید در آن کفایت میکند جمعی بآن رفته اند که ظن قوی بلکه تقلید
در آن کافیست چنانکه در صدر اسلام متعارف بوده که اول حال القای دلایل بر ایشان نمی نمایند
بلکه در اسلام ایشان اکتفا باظهار و تکلم بکلمتین می نمودند و ایضا لازم می آید که حکم شود بکفر اکثر اهل
اسلام و مردم عوام و جمعی کفته اند که ایمان بدلیل و برهان می باید حاصل شود بلکه بعضی از علماء دعوی
اجماع نموده اند و استدلال کرده اند بآیات و اخبار بسیار که دلالت صریح میکند و نهی از متابعت ظن
و تقلید و بعضی از علما کفته اند که واجب نیست که عموم ناس معارف ایمانیه را بدلایل یقینیه بدانند و بر
براهین منطقیه عمل نمایند بلکه واجب کفائیست که در میان مومنان جمعی باشند که رفع شبهات کفار و اهل

انکار تواند نمود و عقده مشکلات ایشان تواند کشود و اکثر مردم را همین مقدار کافی است که بدلایل
اجمالیه اصول دین را بدانند و بان قناعت کنند چنانکه در کلام مجید خداوند حمید دلایل وجود صانع
و توحید و سایر اصول دین را باین نحو القا فرموده است و اکر کسی رجوع کند باثار سلف و اخبار صدر
اسلام میداند که هر کرا مسلمان میکردند اورا تکلیف باظهار عقاید مینمودند و از اثبات نبوت معجزه می فرمودند
و ایشان را بطاعات و عبادات امر میکردند و بتدریج ایمان ایشان کامل میکردید و با استماع ایات و استعمال
طاعات یقین ایشان بدرجه کمال میرسید و بدلیل دور و تسلسل که مادهٔ تشکیک و تعلل است ایشانرا
نمی بستند و خاطر تصدیق ایشانرا بسنان شبهات و تشکیکات نمی شکستند نقیر کوید بعضی از این
سخنان بعینه کلام مولانا محدث مجلسی است و بنده می کفتم بسیار است که مشاهده میشود که بعضی از عباد
و مرتاضین که ممارست این علوم نکرده اثار ایمان و یقین در اعمال ایشان ظاهر تر است و صفای باطن ایشان
بیشتر و بعد نفین علما که اکثر ایشان عمر خود را صرف شکوک و ظنون نموده اند هر چند مهارت ایشان در
علم زیادت میشود اثار علم و لوازم ان که خوف و خشیت و پرهیزکاری و حلم و بردباری و تهذیب اخلاق
و تطییب انفاس و امثال انها است از ایشان کمتر مشاهده میکردد بلکه در اکثر بلاد او ان دانشمندی دیده میشود
که موصوف باشد باوصاف مذکوره چنانکه بقیر محمد حسن کرخواری بعد از انکه سالها عمر خود را صرف علم
رسمی کرده و لوازم سعی در تحصیل ان بجای آورده نتیجه اش جز کثرت لجاج و عناد و وفور حمد و فساد نبود
و بغیر از طریق ایذا و ازار و عزیمه اخبار نپیموده بمرتبه که آقا محمد رضی المعروف بصباغ که از معتبران ایام بود
و در مراسم مروت و محبت و فتوت بر همکنان سبقت می نمود وی را بصلح و سداد و عدل و داد دعوت نمود
ان احمق و معرض از حق ابا و امتناع فرمود دیس محقق شد که علم حقیقی تحصیلی نیست و طریق تحصیل ان بخود دیکر است
چنانکه روایت شده است از سرور اولیا ع که فال ان الناس الوا بعد رسول الله ص الی ثلثة الی عالم علی
الهدی من الله قد اغناه الله بما علم عن علم غیره وجاهل مودع العلم لا عالم له معجب بما عنده قد فتنته الدنیا
و فتن غیره و متعلم من عالم علی سبیل هدی من الله و نجاة ثم هلک من ادعی و خاب من افتری حاصل معنی
انکه کردید مردم بعد از رسول خدا ص به قسم منحصر عالم بودند باخبار نبویه و الهام الهی از جهت نفس قدسیه
و مطهر بودن ایشان از رذایل و مستعد شدن از برای علوم غیبیه و مطالب کلیه و جزئیه و تمهیدات احکام
و وقایع و اخلاق و احوال مبدا و معاد و غیر اینها از مطالب شرعیه و عادات نبویه دین او عارف و عالم و
عامل و راست کفتار و درست کردار است و اوست معلم بعلوم حقیقیه و اداب نفسانیه و ماخذ جمیع کمالات
و بف بنا ذکرده است خدا اورا بعلم کامل خودش از علم دیکر ازامت و منحصر دیکر جاهل بودند و ادعا کنند

علم را که ندارند و معجب کشته بانچه نزد ایشان است اند رو غمهایی که کسب کرده است و اورا نفس فاسد ایشان
بانکه اخذ کرده است انها را از جاهل دیکر بتحقیق که اضلال کرده است او را دنیا بسبب لذتهای ان از راه
حق بسوی باطل و ترغیب بان فرموده است از نفس او حب جاه و ریاست و رواج بان فرموده است در او صفت دنائت
و خساست پس کردانیده است مکتسب خود را از امور باطله وسیله از جهت خواهشهای دنیه زایله
قرار داده است انچه را ضبط کرده است از اقاویل و فتاوی ذریعه از برای استکمال لذتهای خبیثه
باطله پس لغزیده است از انحاء که اقتدا کرده است باو از اهل جهالت و ضلالت که طبع ایشان مایل است
بفساد و عناد و دلهای ایشان غافل است از مبدا و معاد و بعد از مدتی که برات خواهد تابع از متبوع
و تقلید از معبود و خواهند مفارقت از هم از روی عداوت و ملاعنت خواهند نمود پس هلاک خواهد
شد کسی که ادعا کرده است علم و هدایت را و نا امید شده است از رحمت الهیه و شفاعت نبویه کسی که افترا
بسته است بخدا و رسولش با دعای او علم را با عدم اتصاف او بعلم و بتقوی و دانش در دین برای خود یا
برای جاهلان دیکر و باعث هلاک و نا امیدی او است که بودن بر هدایت در دنیا و سلامت اخرت و
رستکاری برحمت و شفاعت موقوف است بر علم رسانیدن بخدا و رسول و اقرار بجمیع انچه نازل
کردانیده است باو و از امتی انبرستن در دین و این طایفه اعراض کرده اند از همه اینها و انداخته اند در پشت سر خود
اینهارا پس مستحق کردانیده اند هلاکت و نا امیدی را و باطل کردانیده اند حیات ابدی و رستکاری
بسعادت اخروی و جهل بر دو نوع است یکی اعتقاد نکردن بچیزی نه اعتقاد صحیح و نه باطل و این را جهل
بسیط کویند و دیکری انکه اعتقاد کرده است بچیزی اعتقادی فاسد و کفته میشود باو جهل مرکب و این
نوع اشد هلاکت میباشد از اول بعلت اینکه امراضی است که باعث هلاک حیات قلبیه میباشد و ابطال
حقایق انسانیه میکرداند زیرا که موصوف بان علم ندارد با اینکه مدعی میباشد که این اعتقاد شده علمی میباشد
که مطابق واقع است و عجب و غروری که بهم رسانیده است از تسویلات شیطانی و خیالات نفسانی منع
میکند او را از بازکشتن بحق پس او از شرور ناس است که در سانیده است او را ابلیس بهلاکت و بعضی دیکر
از این سه فرقه تعلیم میکند علمی از عالمی که و هدایت است از جانب خدا و بر نجات است از عذاب اخرت و
لغزش در دنیا و اینها اشخاصی اند که تابع اند از اغنه هدی ع را در اصول و فروع و از برای ایشان است
دعای ملائکه و حاملین عرش و دعای حضرت سرور اولیا ع چنانکه فرموده است رحم الله عبدا سمع حکما
و وعی الی ارشاد دنی فاخذ بحجزة هاد فنجی و ایضا عن ابی عبد الله ع قال الناس ثلاثة عالم و متعلم و
غثاء بعض مردم و سه فرقه اند فرقه ما لل الناس بر کمالات انسانیه را جع بالفعل از معارف الهیه و طلعا

بنیه وطهارات قلبیه که موجب آن بلندی مقام و حسن آواز و صحت و استخلاص او از عجب که میباشد اورا
در دنیا و فرقه دیگر فاقد اند این مراتب را بالفعل لیکن استعداد وصول باو دارند و در راه طلب او ثابت قدم
میباشند و میروند در ظلمتهای طبیعت این عالم و هدایت او و میل میکنند از راه ضلالت بتعلیم او و فرقه
و فرقه دیگر مثل کفی میباشند که در روی آب بهم رسیده باشد یا مثل گیاه خشکی یعنی از اراذل و ادنی
میباشند که باطل کرده‌اند استعدادی را که داشتند از برای طلب کمال از جهت بدی عقاید و افعال
و اعمال ایشان و تشبیه فرموده است ایشان را بجهت شهوات و علم نداشتن ایشان بمآل امر خود و عدم
قرار ایشان و عدم ثبات ایشان بر رای واحدی از اصول و فروع چنانچه ظاهر چنین است و مراد بقسم اول
ائمه هدی علیهم السلام میباشند و بدویم شیعیان و موالیان ایشان است و بسیم اصحاب ملال سده است
و دلالت دارد بر این حدیث جمیل عن ابی عبد الله ع که مذکور است در کافی قال ع اغد عالما او متعلما
او متعلما او احب اهل العلم ولا تکن رابعا فتهلک ببغضهم یعنی باش از اهل علم یا از تحصیل کنندگان
یا اندوست دارنده اهل علم و صفیه مفضله ما نعته الخلوات جهت وجوب اتصاف بیکی از این امور و مباش
قسم رابعی که دشمن اهل علم و معاندان ایشان باشی پس هلاک میشوی بسبب بغض و عداوت ایشان در دنیا
و آخرت اما در دنیا از جهت فرو رفتن در قبایح و رذایل شیطانیه و محبوس شدن در زندان طبیعت بزنجیرهای
ثقیله نفسانیه و اما در آخرت از جهت دور شدن از رحمت ازلیه و نزدیک شدن بشقاوت ابدیه وصلی الله
علی محمد و آله اجمعین اللهم فلا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا انک رؤف رحیم ذکر یاجوج و ماجوج
گویند یاجوج و ماجوج از نسل یافث بن نوح ع اند و مقام ایشان مکروه سمت مشرق باتفاق افتاده است امتی
عظیم و طایفه بی شمارند فرقه قصیر القامه و فرقه طویل و جماعتی عظیم گوش باشند و ذو القرنین اکبر بقول مشهور
جهت دفع اذیت آن فرقه سدی محکم بسته قوله تعالی قالوا یا ذا القرنین ان یاجوج و ماجوج مفسدون فی الارض
فهل نجعل لک خرجا علی ان تجعل بیننا و بینهم سدا الی آخره در کتب اخبار و غیره مذکور است که آن سد
را از پارهای آهن و مس ساخته شده است چنانچه در کلام مجید بر آن اشاره شده است ذکر یوسف زی
نام طایفه ایست از طوایف افغان قومی فراوان‌اند و مسکن ایشان کوهستان کابل و پیشاور است گویند از
دویست هزار خانه بیشتر اند بعضی قروی و جمعی بدوی و فرقه شهری اند و عموما جاهل اند اما گرده مهمان
دوست و غریب نواز و در آن شیوه ممتاز اند ذکر یغما بلده ایست دلگشا و شهریست دلربا از کشور ترکستان
خوبان آن بی بدل در حسن و جمال ضرب المثل اند نظم نگفتمت که بیغما دلت رود سعدی چو دل
بشوه دهی دلبران یغما را عموما طایفه ترک و مهربان و غریب دوست و فقیر پرورند اگرچه داتم یغمان

بلده

بدین اما نو احوال آن رسیده و یغمایی بسیار دیده است از اقلیم چهارم و بقولی از پنجم است آبش خوب و هوایش
مرغوب و اکثر مردمش مسلمان و دیگر کافر اند ذکر یارکند بلده ایست ارجمند و شهریست خاطر پسند از
اقلیم چهارم و دار الملک ختن است و بعجایب و هوا و صفوت و صفا و دلبران ماه لقا و بکثرت خلق
[illegible] و ورود [illegible] و مکث و بانواع فواکه و حبوب ممتاز و مستثنی است و قریب دوازده هزار باب خانه دلگشا
در اوست و نواحی مشهوره و قرای معموره مضافات اوست و عموما مردمش اهل فتوت و مروت و بخصوص زنان
آنجا ارباب مرحمت و مکرمت اند و اغلب ایشان حنفی مذهب و کافر پرست و دیگر شیعه امامیه اند و همگی خوب
صورت و نیکو سیرت و صاف طویت اند از مردم آن دیار رسم و عادت عجیب مشاهده شد اجمالا آنکه دختران
بیکر ایشان مانند دلبران یوسف‌وش و کاشغر گشاده روی باشند و در کوچه و بازار و دشت و گلزار چون خورشید
بی حجاب گردش میکنند و اگر شخص طالب یکی از آن دختران بحج محبوب گردد و از دل و جان خواستگار ایشان
گردد بعد از تراضی طرفین باشارت آنکه [illegible] مالک و صاحب مانند پدر و مادر و برادر و امثال ایشان [illegible]
با [illegible] صداق و مهر صورت عقد و شاهد مراد ظاهر میشود و چون خواهد از آن ولایت سفر کند زوجه را طلاق
دهد و اگر اولاد داشته باشد اناث را بوی باز گذارد و ذکور را بوی دهند و باصطلاح اهل آن دیار حاکم را
ابنان گویند بعد از جانب حاکم ختای مقرر است و هر کس ابنان یارکند گردد [illegible] جمیع بلاد ختن نافذ الفرمان
و حکم صاحب هر مذهبی بر وفق شریعت ایشان میکند در آن اوان شبان مسلمانی مرد مسلمانی را قتل نموده بود
وارث مقتول نزد ابنان سر رض داشته ابنان فرمود که حکم شریعت شما چیست وارث کشته عرض نمود که مرد شبان
بطبق شرع ما کشتنی است ابنان فرمود که در قرآن شما در حق شبان و امثال او اولئک کالانعام آمده چه
شبان با گوسفندان محشور و از عالم انسانی دور است پس حکم بر جوانی زاده عوض انسان قصاص توان نمود
آنگاه حکم فرمود که هر قسم در مذهب شما وارد است عمل کنید و از طریقه خود تجاوز نمایید ذکر بجی پور
بلده ایست از بلاد صوبه هندوستان جانب معمور و مشهیان در آن موفور است مردمش اکثر هندوان و
دیگر مسلمان اند هوایش گرم و آبش وسط و جمیع قرای آن بلاد در زمین هموار واقع و اطراف او بعمارت واسعات
ذکر بجی گنج قریه ایست قصبه مانند از توابع لکهنو جایی ممتاز و محل عجب طراز است گویا بانی آن قریه نواب بجی
خان برادر آصف الدوله بوده مردمش اغلب هندوان و قلیلی مسلمان اند ذکر یورپ باصطلاح حکما فرنگ
حصه چهارم است از معموره عالم و آن تمامی مملکت فرنگ و اکثر بلاد روم است و محدود است از طرف شمال بدریای
محیط که ساحل آن یخ بسته است متصل و از جانب جنوب بحر روم منتهی میشود که فاصله است میان او و افریقیه و از
سمت مشرق متصل است بملک آسیا و از طرف مغرب ایضا بحر محیط که فاصله است میان او و امریکا ذکر ینگی دنیا

لفظ ینکی دنیا است یعنی دنیای جدید آن ملک را ارض جدید نیز گویند و آن در حدود هفصد و اند هجری
پیدا شده و آن مابین جنوب و مغرب روم و ایران و مایل بمغرب اتفاق افتاده و بیرون خارج ربع مسکون است
و ملکی است بقدر ربع شمالی حکیم مستر کلمبس که وی را قلون نیز گویند از جماعت فرنگان ظاهر ساخت
و حدود اربعه آن ملک از سمت مشرق ببحر محیط اتصال دارد که فاصله است میان او و ملک افریقیه و یورپ
و مغرب آن بدریای محیط نیز اتصال دارد که ساحل آن یخ بسته است و جنوبی آنرا معلوم نکرده اند و شمالی وی
تا هشتاد درجه عرض رفته اند از شدت برودت هر چه بود تا بود که کشت و هر ولد آتش از وحشت خاموش
شد سبب ظاهر شدن ارض جدید اجمالا آنکه حکیم مذکور در کتب معتبره دیده و از اوضاع فلکی معلوم کرده بود
که وراء اقالیم سبعه و جزایر مشهوره باید که ملکی معمور و دیاری آباد در سمت جنوب و مغرب باشد در این
خیال چندین سال تکرار نمود و در این اندیشه شبها بروز رسانید و از ملوک فرنگ استمداد و استعانت
طلبید و هر یک از دانشمندان آن فن را عی شنید بر کلام وی بخندیدند و اعتبار اندیشه حکیم نکردند و کلام
او را بنظر محال آوردند تا آنکه قرال یعنی پادشاه اسپانیول فرمود که ملازم تسخیر ممالک اندلس داریم اگر او را
را مسخر گردانیم ترا بمطلب خود برسانیم از اتفاق قرال در همان سال اندلس را مسخر ساخت و هم در آن نزدیکی
لوای عزیمت بصوب آخرت برافراخت و حکیم بر مطلب خود دست نیافت و چند گاه دیگر بر این منوال گذشت
تا آنکه روزی بر ساحل بحر نشسته غرق بحر اندیشه بود که ناگاه اندر کشتی دید و چون سفینه نزدیک رسید
حکیم خود را بکشتی رسانید و چون نیک مشاهده کرد بجز یک نفر ناخدا آن نیز بیمار و شکسته احوال احدی
در سفینه ندید حکیم حیرت نموده ناخدا را از کشتی بیرون آورده از چگونگی احوال استعلام نمود ناخدا گفت
که ما پنج کشتی هم سفر بودیم و از فلان بندر بفلان شهر عزیمت نمودیم در اثنای راه باد مخالف ما را
پریشان ساخت و هر یک از کشتیها را بطرفی انداخت و کشتی ما را بمسافت بعیده برده در آن اثنا جزایر
بسیار و دیار بی شمار دیدیم و هر چند سعی و مبالغه کردیم که خود را بیکی از آن جزایر برسانیم ممکن نشد عاقبت
ذخیره اهل کشتی تمام شد و بتدریج و مرور مجموع اهل کشتی از صدمه و بیماری غریق گرداب فنا گشتند تا
آنکه مرا باری تعالی از طوفان بلا نجات داده بدین ساحل رسانید و از امواج محنت و عنا خلاص کرد اینک اما
الحال بیمارم و حال درستی ندارم ناخدا بعد از تقریر کلام همانا قدم بعالم آخرت نهاد و حکیم از استماع سخن
ناخدا خیالش قوت گرفته بار دیگر باندیشه افتاد و بخدمت زوجه قرال اسپانیول رفته معروض داشت که
شوهر ملکه وعده فرموده بود توفیق وفا نیافت بعد از آن نزدیکی بعالم بقا شتافت اکنون از اصناف الطاف ملکه
امیدوارم و از اشفاق و اخلاق نواب عالیه طمع دارم که وعده شوهر خود را وفا نماید و عقده مشکل بنده را

بناخن احسان بگشاید آن زن مردی نموده سه کشتی و سیصد نفر و بیست هزار دینار بحکیم عنایت فرمود
و حکیم بعد از انتظام مهام روانه مقصد شده هموار سمت مابین مغرب و جنوب اندک مایل بجنوب روان
میبود بعد از چهل و سه روز جزیره اندر دید و بدان جزیره رسیده پس از تحقیق معلوم نمود که معمور
نیست تحمل با ایشان نموده روانه مقصد گردید بعد از انقراض چهار روز دیگر بجزیره آباد رسید بحث
اهالی آن دیار وحشت و فرار کرده بالاخره حکیم یکی از نسوان ایشان را بدست آورده و غایت محبت و احسان
نموده رخصت فرمود آن زن نزد همگنان رفته خوبی و حسن سلوک اهل کشتی را تقریر کرده مردم با اهل کشتی
اقبال نمودند اندک اندک حکیم بحکمت عملی ایشان را بخویش مالوف ساخت و هر متاعی که داشت بقیمت اعلا
فروخته و حصاری ساخته برادر خود را در آن حصار گذاشته علم مراجعت برافراشت و سایر فرنگان را از
حقیقت حال اعلام نمود و هدیه که آمده بزوجه قرال اسپانیول پیشکش فرمود دیگر باره پنج کشتی و سپاه
بسیار و مال و متاع و اسباب بی شمار بحکیم داده روانه مقصد گردانید و بعضی از فرق فرنگان همراهی حکیم
کرده هفده سفینه هم سفر گشته بدان دیار شتافتند و بمرور ایام و کرور شهور و اعوام اکثر بلاد آنجا را مسخر ساختند
پوشیده نماند که قبل از استیلای فرنگان ساکنان ینگی دنیا لامذهب بودند و بطریق بهایم و سباع
زندگانی مینمودند بعد از ظهور دولت فرنگان و استیلای ایشان فرقه از آن طایفه دین عیسوی را گردن نهادند
و باقی ایشان بر ملت اند و اعتقاد آنها در آن دیار معدن الماس و طلا و نقره و زمرد بسیار است و قهوه و تنباکو
در آن ولایت حاصل میشود و نباتی در آن دیار پیدا میشود گویا پوست درخت باشد در بلاد ایران دو قسم
موسوم بکنه کنه است مقدار یک مثقال از آن کوبیده و در آب مخلوط نموده بیاشامند جهت ربع بی عدیل است
دانشمندان فرنگ و روم و مصر و شام متفق اند بر این که قبل از حکیم مذکور کسی از بنی آدم ارض جدید را ندیده
و احدی از طوایف امم آنجا را نشنیده و از بدو خلقت آدم تا آن زمان حکیم کشتی احدی از اولاد آدم بدان مقام نرسیده
است ساکنان آن دیار گویند ما از اولاد آدم صفی الله نمی باشیم و از سلف خود نیز نشنیده ایم و در کتب اخبار خود هم
ندیده ایم راقم گوید که از یکی از دانشمندان روم استماع نمود که گفت میشاید که کشتی طوفان کشته بدانجا
انداخته و اهل کشتی در آن مقام ساخته باشند و کسی بدان طرف عبور نکرده باشد و بمرور دهور ایشان
فراوان شده باشند عقل اینگونه احتمالات را بعید نمیداند و ممکن الوقوع است والله اعلم بحقایق الحال

ذکر یافا بندریست دلکشا و طرف غربیان دریا است و سه سمت وی بدریا است و در سه فرسخی رمله
و دوازده فرسخی بیت المقدس واقع و جوانب اربعه اش واسع است آبش خوشگوار و هوایش فی الجمله سازگار است
و میوه و غلاتش بسیار است از اقلیم سیم و خاکش خرم و قرب دو سه هزار خانه در اوست و قرای معموره مضافات

وست وقلعهٔ محکم دارد گویند آن شهر را بانان بن علجان بن کنعان بن نوح ع ساخته از آن بندر الی مصر از
راه دریا دو روزه راه است و در آن بندر میوه ایست که درخت او ما بین شجره و نباتات است و خار دارد و
خارش زیون و بغایت زهرناک و مردم آزار است و برگ آن درخت عریض و ضخیم است و آن درخت را در تمامی
بلاد شام و مصر زقوم گویند اما طعم میوه اش شیرین و با حلاوت است و در اکثر بلاد شام و مصر از آن جنس
درخت فراوان است سیما در آن بندر که بی پایان است **ذکر یزد** شهریست مشهور و در السنه و افواه
مذکور گویند از بناهای یزدجرد بن شهریار بن خسرو پرویز است در کتب مورخان یزد را از مضافات فارس
نوشته اند وجهی بود تا او را از بلاد عراق متعلق گشته اند از اقلیم سیم و بقولی چهارم طولش از جزایر خالدات
قطع و عرضش از خط استوا **لبح** و یک در زمین هموار واقع و جوانب اربعه اش واسع است و بسبب ریگستان
بودن اطرافش هنگام تابستان در کمال حرارت و در موسم زمستان در غایت برودت است اثر از قنوات نوشند هوای
بایبوست و عمارات آنجا بعلت یبوست هوا از خشت خام اما در غایت استحکام است قریب دوازده هزار
باب خانه در اوست و نواحی بسیار خوب و قرای مرغوب مضافات اوست بارندگی در آن دیار کم میشود
و مسکن اهل تجارت و ارباب دولت است و کوچه و بازارش پاکیزه است چه که فضلای آنان و جوانان را
بیرون عمارات اند و صرف زراعات و باغات نمایند فواکه سردسیری فراوان و اکثر آن ممتاز و خوب و
غلاتش اکثر اوقات تسعیر دارد زیرا که از بلاد فارس و کرمان و عراق می آورند و از ابریشم پارچهای لطیف
در آنجا بافته میشود که باطراف و اکناف میبرند و مردمش عموما شیعهٔ امامیه اند و قریب دو هزار خانهٔ زردشتی
اند و پانصد خانه کم و بیش موسوی ملت اند و اغلب خلق یزد کم فرصت و پر زاد و عمل پیشه و قناعت
اند و بصفات طمع و پستی همت موصوف و بصفت عجب و تکبر و طمع و مسنوق و پرهیز معروف اند مثل
مردم آن دیار بتفریط و افراط میباشد یکی از دانشمندان لفظ یزدی و عیاران دارد در عدد محمل برابر یافته امتحان
سیاق بحصر و سوده سیر بی از آنجا برخواسته و بزیور فضایل صوری و معنوی آراسته اند من جمله مولانا
حاجی محمد جعفر کرمانی صاحب رسالهٔ طهارت از مشاهیر آنجا بوده اردکان و بافق و تفت و عقدا
و میبد از توابع آن دیار است قبل از این تقی خان و اولاد او قریب هفتاد سال در غایت استقلال در آن
دیار حکومت کردند اکنون مدت ده سال میشود که شاهزاده محمد ولی میرزا فرمانده آنجاست و آنچه
بر آن طایفه بظهور رسانده هیچکس بخاطر ندارد اگر چه وجهی در تفریط و افراط از اکثر ملوک ممتاز و مستثنی است
فقیر مکرر آن شهر را دیده و مشاهده کرده کسی که ناخن بدل زند بنظر نیامد و ملاقات نشد مگر آنکه
استماع افتاد که الحاج محمدحسن از مریدان الحاج عبدالوهاب نائینی در آن دیار بوده و از تربیت یافتگان محمدولی

میرزا محمد تقی

میرزا محمد تقی گشته بود وی بمصاهرت شیخ خود مفتخر و سرافراز بود حکایت نمودند برای بعضی جمعی از
ثقات درویشان من جمله درویش رحمت علی بوده که با وجود آنکه با میرزا ابوالقاسم مرید یک پیر
بودند و بیک روش عمل مینمودند مشرب میرزا ابوالقاسم را بغایت انکار داشت و برحمت و لطف نظر
او نقطهٔ صفر میگذاشت و اطوار و کردار وی را نکوهش نمودی و زبان طعن و تشنیع بر او گشودی و
قاطبهٔ مریدان و مخلصان او را رد و طرد فرمودی و گفتی که شیخ من میرزا ابوالقاسم را مردود ساخت
و او را از نظر خویش بینداخت و او را بمرشد من هیچگونه نسبت نیست و هر چه در بارهٔ حاجی عبدالوهاب
بگوید کذاب و مفتری گوید اصل حاجی محمدحسن از یزد بوده و در شهر یزد تولد نموده و ابا عن جد بشغل
تجارت اشتغال داشته و خود ترک شغل پدر نموده لوای فقر و فنا افراشته اکنون اکثر اوقات در قصبهٔ
نائین و قرای آن سرزمین سکونت دارد و اوقات خود را بکسب و زراعت و تعمیر باغ و بوستان میگذراند
فقیر گوید اکثر مریدان وی لاقید و لاابالی باشند و ملتزم شریعت و طریقت نباشند و قاعده و قانون
را انکار دارند و روش و سلوک را نکوهیده شمارند **ذکر یحیی آباد** نام چند قریه است در فارس و عراق و
خراسان راقم بعضی از آن قریه ها دیده چندان تعریف ندارد **ذکر یوسف آباد** نام چند قریه است از آن
جمله یکی در نواحی طهران واقع شده و دیگری در ملک کرمان گویا در خراسان نیز باشد **اسفنداد** ضمیر
منیر دانشمندان عقیده بر و بروای معرفت برای دانایان صعوبت بحیز مخفی و مستتر نخواهد بود که
جامع این اوراق پریشان العبد الحقیر الجانی ابن اسکندر زین العابدین الشیروانی نعمة اللهی در حین گردش
عالم و سیاحت طوایف امم آن بلاد دور و نزدیک بسیار دیده و اندیار ترک و تاجیک بیشمار بنظر رسید
در عالم سیاحت بهر شهری و بلدی و ناحیه وارد میشد و فی الجمله احوال و اوضاع آن دیار در نظر عبرت
داشت و با کلام معرفت انجام از کسی استماع می نمود بقید کتابت آورده جمع میکرد بقصد آنکه اگر توفیق
رفیق شود و عون باری تعالی یار گردد آن مجموعه را ترتیب داده کتابی سازد در آن باب سعی تمام و جد
لا کلام داشت عاقبت بخاطر چنین رسید که قطع علایق از ایران نموده در آستانهٔ مقدسهٔ خامس آل عبا
جناب سیدالشهدا علیه السلام مجاورت اختیار کرده فارغ البال بوده مکنون ضمیر را بانجام رساند
و چندی که از عمر باقی مانده در زیارت آنحضرت مختتم گرداند بنا علی هذا در سنهٔ هزار و دویست و
چهل و یک هجری از بلدهٔ شیراز حرکت نموده عزیمت مقصد کرده روی توجه بصوب زیارت آن
امام مظلوم آورده چون بقصبهٔ قومشه من اعمال اصفهان رسید محمدقاسم خان ولد سلیمان
خان که حکومت آن دیار بدو متعلق بود از روی ستمکری و ظلم پروری جمیع اسباب و اشیاء و مال بعرف

قبض آن غارت و تصرف نمود و اهل و عیال و اطفال درویشان این ضعیف را اسیر و دستگیر کرد و آنچه
لوازم جور و ایذا و اذیت بود نسبت بفقیر بجای آورد چنانکه شمه از احوال این ستمکار و ورود تلو ذکر
قومش مذکور شده است از انجمله اوراقی که در ضمن قومش مذکور شده است از انجمله اوراقی که در مدت
بیست و پنج سال زحمت کشیده جمع کرده بود همگی را تاراج نمود چون مضامین اوراق و اسامی بلاد همگی در
خاطر نبود و بین مجموع مطالب آنها را حفظ نمودن از حیز امکان خارج بود اکثر بلاد و دیار و احوال و اقوال
بزرگان روزگار مرقوم نگشت لهذا آنچه مرکوز خاطر و مکنون ضمیر بود این مجموعه صورت نگرفت و صبحی که
در مطمح نظر بود انجام نپذیرفت بمحوای العذر عند الکرام مقبول اگر در این دفتر قبض و بسط و تفریط و
افراط مشاهده گردد و در عبارات و حکایات آن زیاده و نقصان دیده شود عفو خواهند نمود و الله ولی
فی کل الامور و المقصود **گلستان** در شکرگذاری حضرت پروردگار بر اتمام این کتاب و اختتام
کلام بدعای ممدوح کامکار الحمد لله و المنة که بمساعدت توفیق ابدی و موافقت تایید سرمدی
بروفق تمنای جان زنده دلان این حدایق از اشجار حقایق و باثمار دقایق زیب و زینت گرفت و شت
خدا را که بفیض فضل سبحانی و بیمن عنایت بی غایت رحمانی بر طبق آرزوی درویش ضمیران این گلستان از
ریاحین لطایف و ازاهیر معارف رونق و طراوت پذیرفت و این جمیله بدیع نظر که در حجله غیب محجب بود
و سر بظهور و جلوه گر نشد و این مخدره لطیف پیکر که در سرای ضمیر پرده نشین بود بفضای شهود آمد نظم
شکر که این پیکر مشکین نقاب • کرد عیان عارض چون آفتاب • یعنی این دفتر معرفت سرشت اثر که صحایف حکایاتش
غمزدای خاطر اهل کمال است اتمام گردید و این اوراق حقیقت انطباق که لطایف روایاتش فرح فزای ضمایر
اصحاب حال است بانجام رسید عبارات رایقه و اشارات لایقه از شیوه تکلف و اغلاق دور و
نزدیک بدرجه ظهور و وضوح یافت و از پرده عیب با هزاران غنج و دلال بحجله خانه شهادت شتافت و
عروسان معانی بزیور بیان خوش و حلیه الفاظ دلکش و کسوت عبارات دلارای آراسته شد و
بخال نقاط و خطاط خطوط و زلف سطور و غازه حروف پیراسته آمد نظم این کتابی که گفته‌ام
دلکش • چون رخ حور دلبر و دلکش • انس دلهای عارفان سخن • نافه و نامهٔ بهی خوشبو • آنچه نص آیات
و آنچه اخبارات • وز مشایخ هر آنچه اشارات • اندر این نامه جملگی جمع است • مجلس روح را یکی شمع است
عاقلان را غذای جان باشد • عارفان را به از روان باشد • گر کند طعن اندرین نادان • گو بکن نیست
هنر از قرآن • خواند کافر ز جهد دل پر ریم • مصحف مجد را بافک قدیم • مر خرد را نسیم اوست چو گل
نزد جوهر بکر حدیث بانگ دهل • الحق مشکل بود و دشوار می‌نمود که این کتاب بدین نظم و ترتیب

انجام

باندک زمان انجام گیرد و در قلیل مدت اختتام پذیرد مگر از یمن اقبال همایون فال و طالع خجسته مآل
ممهد القواعد المرفوعة و مشید مبانی الفتوة
صاحب الجود و المجد و العلا المؤید الواثق
خلد الله ظلاله علی مفارق المحبین الی یوم الدین بفضای ظهور جلوه گر گردید و از فضا شانه خاطر
برای عیان خامید امید صادق و رجا واثق است که بسند خاطر والا و مقبول طبع اعلا گردد و بعفو عیوب
الهدایا باعلی قدر من هدیها نظر بعض منظر از حقارت او پوشانند و بر مواقع سهو و خطا او آستین عفو
بفشانند **نظم** هدیه من گرچه باشد عیب ناک • چون قبول تست از عیبش چه باک • برگ سبزی تحفه
درویشی ببین • روضه فراستان کلها بچین • آنچه گفتم من ز افسانه کسان • و آنچه بنوشتم ز حال
عارفان • آنچه از نیک آنچه از بد گفته‌ام • در بیانش معصیتی بنهفته‌ام • با تو گفتم رازها اندر وی حال
که نباید هیچکس را در خیال • وه چه خوش گفته جناب مولوی • این دو بیت را در کتاب مثنوی • خوشتر
آن باشد که سر دلبران • گفته آید در حدیث دیگران • گفتمش پوشیده خوشتر سر یار • خود تو در ضمن
حکایت گوش دار • ای صدر مسند فضل و کمال • و ای امیر کشور جاه و جلال • چون نباید وصف تو
اندر بیان • هر چه گویم عاجز آید زان بنان • چونکه مدح تو بود بی منتها • ما از آن ختم دعا
کامکارا تا طرف بوستان • باشد از سرو و سمن نام و نشان • باد خرم گلشن آمال تو • باحرام
اقبال تو تا جوان و پیر گردد در جهان • باغ ایام از بهار و از خزان • بخت و دولت آن جوان این پیر باد
با کمال و لطف عالم گیر باد • رب العباد قد فرغ من تالیف هذا الکتاب بعون الملک الوهاب المسمی
بحدایق السیاحة فی بلدة الشیراز فی یوم السبت ثمان و عشرین شهر ذی حجة الحرام اعنی فی

سنة اثنین و اربعین و مائتین بعد الالف من الهجرة النبویة علیه
الف الف الصلوات و التحیة و کان الفراغ من استنساخه
فی یوم الجمعة ثانی عشر شهر محرم الحرام من شهور سنة
اربع و اربعین و مائتین بعد الالف من الهجرة النبویة
و انا العبد الاقل [illegible]
ابن محمد الشیرازی عفی الله عنهما
و حشرهما مع موالیه
الاطیبین

١٢١

حرف الف فهرست اشخاص و مطالب مندرجه در کتاب



نفر	۱۹۰	بنوت سفیده	۲۸۰	قنب کرد	۴۷۹	نواب علی الدوله	۵۴۷
نصیف پاشا	۲۲۱	نقش بندر	۴۵۱	نجف	۵۰۳	نمر	۶۵۷
نواب سعادت خان	۲۷۳	نظام علیشاه	۴۲۶	نیله کند	۵۲۲		

حرف واو وحدت ... ۶۸۰

حرف هاء
هوشنگ ۷۷
هزاره ۶۶۷
هندو ۶۶۱

حرف یاء
یاجوج ماجوج ۶۹۹
یوسف دار ۶۹۹

[illegible] ۱۰۱۹ [illegible] ۱۳۰۵ [illegible] ۱۳۱۰ [illegible] ۱۱۷

[illegible]

[redacted]

۱۵۹ ز